١٥٣٢

تفسير مجمع البيان

٧٠١

ق ک F A Fakeera

محبوب M A

محبوب ~~ماب~~ maboob

Machboob

Much Book

از اقلام اشجار و مداد بحار بر صفحات لیل و نهار تفسیر سطری از سپاس افریدکار که از محض فضل بی نهایت ازلی
و عنایت بی غایت لم یزلی امهات ممکنات را از بطن عدم بصحرای وجود و ساحت شهود رسانید و بنی
نوع انسان را از وادی گمراهی و ضلالت بوسیله ایمان و هدایت وارهانید و بتعلیم ایات بینات فرقانی
منزلت شان را بطغرای علم الانسان ما لم یعلم موشح گردانید و حیرت زدگان وادی تکلیف را گاهی
بصدای عم زدای نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم امیدوار ساخته و گاهی بتازیانه و ان عذابی
هو العذاب الالیم توسن نفس سرکش ایشان را رهوار گردانیده و ساکنان سرادقات صمدیت او از بیان
عجز و قصور جز بنوای سبحانک ما عرفناک حق معرفتک نگشوده اند و صدرنشینان ایوان جبروت
و بار یافتگان رواق لاهوت را تسبیح و تمجید غیر سبحانک ما عبدناک حق عبادتک نبود نتوان
نگاشت پس جائیکه بشر زوان عرصه فصاحت و گوی ربودگان میدان بلاغت خود را از ادای ثنای تو عاجز شناخته اند
هر شکسته زبان را چه یارای زبان گشائی و هر اشفته رای را چه امکان سخن ارائی بلکه اینجا اظهار اعتراف بعجز و قصور
عین قصور است و درود بی انتها و صلوات بی حد و احصا نثار بارگاه شهباز بلند پرواز فضای سبحان الذی
اسری و مسندنشین ایوان دنی فتدلی محرم حریم فاوحی الی عبده ما اوحی مشرف بتشریف و لسوف
یعطیک ربک فترضی سلطان سریر نبوت و رسالت مهر سپهر فتوت و جلالت که کریم ذو الجلال پرلیغ نبوت او را
بطغرای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین موشح ساخته و فرمان عزتش را بخاتم و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مزین گردانید عرش اعلی نخستین پایه معراج او و سدرة المنتهی پست ترین درجه منبر عندلیبان
گلشن نعت او رشته اندیشه از کنگره قصر توصیفش نارسا و متاع دعا بی زینت حلوه بیز و در بازار قبول نهاد و
و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر آل اطهار و اصحاب ابرار سید المرسلین و رسول رب العالمین که کشاف

اصول شرع مبین و مبانی فروع دین متین اند باد ما دامت [illegible] الارضین اما بعد بر اذهان زاکیه و خواطر صافیه
مخفی نیست که علمیکه موجب ترقی مدارج قرب الهی و وصول معارج سعادت نامتناهی و حصول مقاصد اخروی و مصالح امور
دنیوی است علم قرآن است چه علم قرآن اصل علوم شریعت غرا و ملت بیضاست و دانستن آن ضرور و چون اکثر مردم
از مطالعهٔ تفاسیر عربیه عاجز بودند و از دریافت معانی آن بهره تمام نداشتند و اگرچه تفسیر بیضاوی که در نهایت فصاحت و
بلاغت و در غایت جزالت و براعت است سوادش که کحل الجواهر معانی عبارت از آن است بر بیاض دیده جای توان داد
و بیاضش که غرهٔ صباح اشارت بدان است بر سواد چشم جهان بین توان نهاد لیکن بجهت تفاصیل جمیع لغات و مأخذ
و مشتقات آن و ذکر وجوه ترکیبات بامداد و بواسطهٔ استعارات و تشبیهات و غرایب نکات بعضی از طالبان طریق نجات
از استفادهٔ آن محروم بودند و از اخذ مسایل کلام و غیره از علوم علی وجه التمام بهره نداشتند لهذا بخاطر فاتر
محتاج ترین خلایق بسوی پروردگار کریم فقیر حقیر علی عظیم المخاطب من خلیفة الرحمن بعطا عظیم خان رسید که تفسیری بعبارت فارسی
از تفاسیر عربیه و فارسیه و از کتب اصول و فروع فقهیه انتخاب نماید که مبتنی باشد بر حل معانی قرآن و بیان مسایل فقهیه
در ضمن تبیین آیات احکام آن و در بیان اعراب و لغت خیر الامور اوسطها سلوک نماید و بعضی از سخنان
ارباب تحقیق و حکایات مناسبه را نیز در حیز تحریر در آرد بالله العصمة والتوفیق و بیده ازمة التحقیق و در حین
تسوید این اوراق از تفاسیر عربیهٔ اهل سنت و جماعت کشاف و بیضاوی و مدارک و جامع البیان و از امامیه
مجمع البیان و کنز العرفان و اصفی و صافی از ملا محسن کاشی و از تفاسیر فارسیه منهج الصادقین پیش نظر داشت
و آنچه از تفاسیر و کتب دیگر علما درین کتب مذکوره ذکر فرموده اند نیز ذکر کرده شد این فقیر قلیل البضاعت
امید از لطف عمیم علما و لازم التکریم آن دارد که اگر در حین ملاحظهٔ این اوراق بر خطا و سهوی اطلاع
یابند در افشای آن توقف فرموده بلباس اصلاح بپوشانند و بستر عفو مستور سازند و این بی بضاعت را
در معرض عتاب خطاب نفرمایند نظم ما قیل چشم هنربین بود از عیب پاک بی هنر از عیب نگیرد چه باک
و من الله العصمة والتوفیق و هو خیر معین و رفیق بدانکه سورهٔ فاتحه مکی است بعضی بر آنند که مدنی است
و اول اصح است زیرا که بصحت پیوسته که آن حضرت بعد از بعثت ده سال در مکه معظمه اقامت
فرموده بودند و مردمان نماز ادا می نمودند و بنا بر حدیث مشهور لا صلوة الا بفاتحة الکتاب

فاتحه جز نماز است و نزد [illegible] در این صورت سوره فاتحه مکی است و بعضی گفته اند
که این سوره دو بار نازل شده یک بار در مکه در وقت فرض صلوة یومیه و بار دیگر
در مدینه در حین تحویل قبله و عدد آیات آن هفت است باتفاق جمیع علما و اختلاف در
انعمت علیهم است که نزد بعضی آیتی است از فاتحه و بسمله جز فاتحه نیست و نزد شافعیه
و علما و امامیه بسمله جز سوره است و آیتی است از آن بنا بر حدیث مشهور از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که فاتحة الکتاب سبع آیات احدیهن
بسم الله الرحمن الرحیم و همه اهل کوفه که در عدد آیه مستند اند بامیر المومنین
علی علیه السلام و قراء مکه و فقهای ایشان بر آنند که و انعمت علیهم جز
آیه نیست نه آیه و نامهای این سوره متعدد است از آن جمله سبع المثانی زیرا که هفت آیت
و اکثر الفاظش مکرر و مثنی است چون الرحمن الرحیم و ایاک و ایاک الصراط و صراط علیهم علیهم
یا باعتبار آنکه در نماز دو بار خوانده می شود یا باعتبار آنکه دو بار نازل گشته بدانکه از جمله
حقوق قرآن آنست که قاری آن امتثال مضمون آیه کریمه و اذا قرأت القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم را منظور نظر داشته ابتدا باستعاذه نماید
تا از وساوس شیطانی ایمن باشد ازین جهت پیش از شروع در تفسیر سوره فاتحه
ابتدا باستعاذه نموده در معنی آن اشعار میرود اَعُوذُ التجا میکنم و پناه میگیرم
بِاللهِ بمعبود یکتا و خداوند بی همتا مِنَ الشَّیطانِ از شر وسوسه
دیو سرکش که ابلیس پر تلبیس است الرَّجِیمِ همچو دیو که رانده شده از ریاض جنت
به تیر لعنت یا مطرود از طبقات سموات بشهاب ثاقب که ستاره های
ریزان و درخشان چه شیطان هرگاه قصد آسمان می کنند بجهت استماع کلام
فرشتگان ستاره ها ریزان می شوند و او را منع می کنند از آن بدانکه شیطان بر وزن
فعلان مشتق از شاط یشیط بمعنی بطل یعنی دیو باطل و مخالف حق و نزد بعضی بر وزن فیعال است

بمعنی بُعْد یعنی بعید از رحمة و عدول از فعل ماضی که علامت ... ست بمضارع که اعوذ است بجهت اعتبار
تجدد است و استمرار بدانکه اعوذ اگرچه بصورت خبر است اما بمعنی دعاست بقالب اللهم اعذنی ونکته
در عدول از بالله اعوذ باعوذ بالله با آنکه اول مفید حصر است چنانچه در تفسیر بسم الله مذکور خواهد شد
اهتمام است بذکر تعوذ چنانکه در اقرأ باسم ربک که عدم تقدیم بسمله بسبب اهتمام قرائت است و از ابن عباس
مرویست که حق تعالی اول رسول خود را باستعاذه امر نمود بعد از آن فرمود که افتتاح کلام بنام نامی
واسم سامی او کند برین وجه که بسم الله بنام خدائی که مستحق پرستش است و سزاوار
عبودیت الرحمن بسیار بخشنده خلقان در دنیا با فاضه وجود حیات و ارزاق و غیرها از نعمات
الرحیم نیک بخشنده بر بندگان در عقبی بمغفرت و رسانیدن ایشان بروضهٔ جنت و مقام قربت
بدانکه جار و مجرور متعلق ابتدء بتقدیر این که بسم الله ابتدأ و می تواند بود که تقدیر این باشد که ابتدا
متبرکا ومتیمنا بسم الله یعنی آغاز کلام میکنم در حالیکه برکت و یمن گیرنده ام بنام خدای و بهتر است
که متعلق فعل مشروع فیه باشد یعنی اگر مشروع فیه قراءة باشد اقرء و اگر کتابت است اکتب و اگر اکل است
آکل علی هذا القیاس و تاخیر متعلق آن بجهت افاده اختصاص است و رد اهل شرک که بنام آلههٔ خود
ابتدا میکردند و میگفتند باسم اللات و باسم العزی پس بر موحد واجب است که در ابتدا قصد معنی
اختصاص کند باسم حق تعالی و لهذا نوح علی نبینا علیه السلام در وقت نشستن در کشتی فرمود بسم الله
مجریها و مرسیها و نگفت مجریها و مرسیها بسم الله و تقدیم اسم او سبحانه ادخل است در تعظیم و با برای
الصاقست و یا برای استعانة مانند ضربت بزید و کتبت بالقلم یعنی ابتداء کلام من ملصق است
باسم خدای بحق و یا باستعانة نام او آغاز کلام میکنم و قایل شدن حق سبحانه باین کلام برای تعلیم
عباد است که بچه کیفیت در ابتداء کلام متبرک و مستعین شوند باسم او و بچه وجه تحمید و تمجید و تعظیم او
نمایند و حذف همزه در اسم بحسب لفظ بجهت آنست که همزه وصل چون با ما قبل خود متصل شود ساقط
میگردد و بحسب خط جهت کثرة استعمال است و عدم حذف آن در اقرء باسم ربک جهت قلة
استعمال است و اسم نزد بصریان از اسمای محذوفة الاعجاز است و در اصل سمو است بمعنی علو بجهة بد

و دو کلمه در اصل بدو و دمو بوده حرف اخیر ایشان را حذف کردند بجهة کثرت استعمال و انگاه نقل حرکت
سین کرده بمیم داده اند و از جهة تعذر ابتدا بحرف ساکن همزه وصل مکسور در اول او در آورده اند اسم شد
و چون او رافع سمای خود است ازین جهة باین اسم مسمی شد و بمذهب کوفیان مشتق است از سمة
بمعنی علامة و در اصل وسم بوده واو را حذف کردند و همزه وصل مکسور بعوض آن در آوردند اسم شد
و چون او بمعنی علامت مسمی است چنانکه گفته اند که لولا الاسم لما عُرف المسمی ازین جهة باین اسم موسوم شد
و قول اول بهتر است زیرا که جمع او اسماست نه اوسام و تصغیر او سمی است که در اصل سمیو بوده نه وسیم
و جمع و تصغیر رد اسما میکند بر اصل خود و اختیار بسم الله بر بالله از جهة آنکه تبرک و استعانة بذکر اسم
او سبحانه حاصل است فضلا عن الذات و بعد از حذف الف از اسم سر بارا مطول ساختند تا عوض الف محذوف
باشد و در تفسیر بیضاوی مذکور است که مراد از اسم اگر لفظ اسم است پس غیر مسمی است زیرا که ترکیب یافته است
از اصوات مقطوع غیر قاره و مختلف میشود باختلاف امم و اعصار مانند عربی و قدیم و جدید و متعدد و متحد
می باشد چون الفاظ مترادفه و مشترکه و مسمی اینچنان نیست و اگر مراد بان ذات شیء است پس عین مسمی است
لکن بانمعنی اشتهار نیافته و اگر مراد از اسم صفة است چنانکه رای ابو الحسن اشعری است پس منقسم میشود
نزد او بانچه نفس مسمی است چون وجود و بانچه غیر مسمی است چون سلوب و اضافات و بانچه نه مسمی است
و نه غیر چون علیم و قدیر انتهی کلامه بباید دانست که اسم غیر مسمی است زیرا که اگر اسم و مسمی یکی می بودند بایستی
که تلفظ بعسل مستلزم حلاوة لسان بودی و تکلم بنار مستلزم احتراق و دیگر گاهست که اسم موجود و مسمی معدوم
چون لفظ عنقا و بعکس چون حقایقی که بازای آن لفظی موضوع نشده الله علم ذات مخصوص واجب
الوجودی است که بالذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است پس جمیع اسما و صفات حسنی در ضمن لفظ الله
مندرج باشد لهذا او را از اسم اعظم شمرده اند و دلیل بر علمیة او آنست که در تفسیر بیضاوی مذکور است
که موصوف میشود و موصوف به واقع نمیشود مانند سایر اعلام و دیگر آنکه لابد است که ذات او تعالی اسمی داشته باشد
که صفات بر او جاری شود چه وصف بدون موصوف محال است و بغیر از الله اسمی دیگر صلاحیة این ندارد
بدلیل اجماع و نیز اگر وصف می بود کلمه لا اله الا الله توحید نمی شد مثلا لا اله الا الرحمن که مانع شرکت نیست چه صفة

مبهم می باشد و محتمل غیره و این مستلزم اشتباه است و [illegible] است که الله در اصل وصف کلی بود لیکن چون
در عرف بر غیر او سبحانه اطلاق نمیکنند بمنزله علم شده و جاری مجرای آن گشته در اجرای اوصاف
بر او و امتناع وصف باو و عدم تطرق احتمال شد بآن و دلیل وصفیت او در اصل آن است که ذات
حق تعالی من حیث هو هو بدون اعتبار امری دیگر در خارج حقیقی باشد یا اعتباری غیر معقول بشر است
و چون تعقل ذات او تعالی ممکن نیست پس متصور نباشد دلالت لفظ بر وی دیگر آنکه اگر لفظ الله دلالت
میکرد بر مجرد ذات مخصوص او پس ظاهر کریمه و هو الله فی السموات مفید معنی صحیح نمی بود انتهی کلامه و الله
در اصل اله بوده که حذف همزه کردند از جهت خفت پس لاه شد و چون در حالین وقف کردن لات
که اسم معبود باطل است مشتبه بآن می شد الف لام در اول او در آوردند و از جهت تعظیم بتفخیم ادا کردند
الله شد و رحمن و رحیم هر دو صفه مبالغه اند چون غضبان از غضب و علیم از علم مشتق از رحمة بمعنی رقه
و انعطاف قلب که مقتضی تفضل و احسان است از امام جعفر صادق ع مرویست که رحمن اسم خاص است
باین معنی که لفظ انرا بر غیر خدا اطلاق نمیکنند و لهذا متصل لفظ الله که از اسمای مختصه او سبحانه است
واقع شده و صفتش عام که آن مطلق بخشش است در دنیا و رحیم اسمش عام است باین طریق که بر غیر خدا
نیز اطلاق میکنند و صفتش خاص که آن بخشش است در آخرت پس او سبحانه رحمن است نسبت بجمیع مردمان
از مومن و کافر و بر و فاجر باین معنی که خالق ارزاق همه است و رحیم است نسبت بمومنان باین وجه
که توفیق دهنده ایشان است در طاعت و عبادت و فریادرس ایشان در قبر و حشر قیامت چنانکه
در اثار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت بر بنده امر شود که بدوزخ
رسد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه
بگریزد و منقول است از عارفی که وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر کفن او بنویسند تا چون قیامت
قایم شود و همه مردگان از قبور برخیزند گویم بار خدایا برای ما کتابی فرستادی که در عنوان آن
بسم الله ثبت کردی امروز بعنوان آن کتاب خود با ما معامله فرما بدانکه نزد جمهور بسم الله
آیتی است که نزول اجلال یافته برای فصل در میان سوره ها بجز سوره فاتحه شریف و لهذا جزو از سوره [illegible]

دیگر سنت و جمیع فقهای امامیه گفته‌اند که بسمله آیتی است از فاتحه و از هر سوره و دلیل برین مدعا می‌آرند
که بسمله از چهار وجه بیرون نیست یا برای فصل بین السورتین است و یا برای اول سوره و یا برای
آخر سوره و یا آنجا که فرود آمده نوشته‌اند پس اگر برای فصل است بایستی که میان انفال و
توبه بودی و در سورة النمل نبودی و اگر برای اول سوره است بایستی که در اول سورهٔ براءة بودی
و اگر برای آخر است بایستی که در آخر سورهٔ انفال و سورهٔ ناس بودی چون این هر سه شق
باطل است پس آنجا که فرود آمده نوشته‌اند و آنجا که نازل نشده ننوشته‌اند و نیز بلند خواندن
بسمله در نمازهای جهریه واجب و در نمازهای اخفاتیه سنت میدانند الحمد لله یعنی هر ثنای
جمیل و وصف جلیل که از ازل تا ابد موجود بوده است و خواهد بود مختص است خدا را که موصوف است
بهمه اسماء حسنی و صفات علیا صاحب تفسیر بیضاوی گفته که رفع آن با بتدائیت و خبر آن بعد ای
الحمد ثابت لله و اصل آن نصب است زیرا که مصدر است و تقدیر این است که حمدت الله حمدا
پس حذف جمله فعلیه شده و نصب آن برفع مبدل گشته و لام اختصاص بر جلاله داخل شده
و عدول از نصب برفع جهة آنست که دلالت کند بر عموم حمد و ثبات و دوام آن نه تجدد و حدوث
آن و الف و لام برای جنس است و معنی آن اشارت است بآنکه حقیقت و ماهیت حمد که معروف
همه کس است مخصوص است باو سبحانه و یا برای استغراق است چه همه حمد در حقیقت مختص است
باو سبحانه زیرا که هیچ چیزی نیست که او مولی و معطی آن نباشد بواسطه یا بیواسطه کما قال و ما بکم
من نعمة فمن الله و درین اشعار است بآنکه او سبحانه حی است و قادر و عالم زیرا که مستحق حمد نیست
مگر کسی که حیوة و قدرة و ارادة و علم از شان او باشد انتهی کلامه لفظ حمد را اختیار فرمود بر شکر
جهة آنکه حمد راس شکر است کما قال النبی صلی الله علیه و آله الحمد راس الشکر ما شکر الله من لم یحمده یعنی
حمد سر شکر است حق تعالی مشکور نشد از کسی که حمد او نکند و اختیار تحمید بر تسبیح جهة آنکه حضرت
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن صادق ع از امیر المومنین ع روایت کرده که فرمود سبحان الله
... باشد منقطع شود و بآخر رسد و چون ثنای حمد صفات جمیله و اوصاف جلیله است ازین جهة

او سبحانه د بجهد و تعداد آن در آمده میسر باید که تحقیق [illegible] است که رَبِّ الْعَالَمِینَ
پرورنده عالمیان است از ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات و غیر آن بدانکه رب در اصل لغت بمعنی
تربیت است که عبارت است از تبلیغ شیء بکمال آن بر سبیل تدریج و استعمال آن در وصف جهت مبالغه است
از قبیل زید عدل و نیز در بعضی اسم فاعل است نه مصدر از رَبَّ یَرُبُّ فهو رَبٌّ چون بَرَّ یَبَرُّ فهو بَرٌّ و عالم
اسم ما یعلم به الصانع است و آن عبارت است از ماسوای او سبحانه و ایراد آن بصورت جمع جهت اشتمال
آنست بر ما تحت آن از اجناس مختلفه و اینجا جمع سالم که موضوع است برای ذوی العقول بنا بر تغلیب است
یعنی غیر عقلا را در تحت عقلا داخل گردانیده و بعد از آن جمع بواو و نون کرده و از ابوذر غفاری رض
روایت است که رب از اسمای الهی است و اطلاق آن علی الاطلاق بر غیر او سبحانه جایز نیست مگر بقید
چنانچه گفته شود رب المال و رب الدار و مرویست از حضرت رسالت ع‌م که هر که هفت بار بگوید یا رب
و بعد از آن هر حاجت که داشته باشد بر خدای عرض نماید باجابت مقرون شود و بواسطه شرافت و عظمت
این نام متصل اسم بزرگوار خود ذکر کرده و بعد از آن متذکر صفات دیگر شده فرمود الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
یعنی خدای که بخشنده نعمت است بر خلقان درین جهان و آمرزنده عاصیان است در آنجهان و تکرار این
دو صفت جهت این است که ذکر رحمه در بسمله نظر بمبدأ فطرت است که از کتم عدم بفضای وجود آورده و بواسطه
آن مستحق معبودیت گشته و در غیر بسمله نظر با بقای وجود است در دنیا و اعاده آن در آخرت تا هر کسی را
بمجازات خود رساند چه مطیعان را بجنان و عاصیان را بنیران و حتی تواند بود که این دو صفت درین مقام
بجهت بیان ربوبیت باشد چه تربیت عالمیان برحمانیت است باین وجه که خلق را در دنیا روزی میدهد
و برحیمیت ایشان را می آمرزد مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ یعنی خدائی که خداوند روز جزا دادن است و جمیع
بندگان را در آن روز بجزا و سزای کردار خود شان رساند باین وجه که مطیعان را ثواب دهد و عاصیان را
عقاب فرماید و مالکیت او سبحانه اگر چه عام است نسبت بدنیا و آخرت اما تخصیص آن باخرت جهت تعظیم و تفخیم
شان آنروز است از قبیل رب العرش العظیم بدانکه عاصم و کسائی مالک خوانده اند باثبات الف
که بمعنی متصرف است در اعیان مملوکه بهر وجه که خواهد و مشتق منه آن ملک است بکسر میم و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو

خوانده اند بخلاف الف که بمعنی متصرف ... امر و نهی در مامورین مشتق از ملک بضم میم واین ابلغ است
در مدح از اول بدانکه قاری اول از قراء سبعه نافع بن عبد الله و راویان او یکی عیسی بن میناست که
ملقب است بقالون و دیگری عثمان بن سعید و لقب او ورش است قاری دوم ابن کثیر و راویان او یکی
احمد بن محمد بن عبد الله بزی است دیگری محمد بن عبد الرحمن که ملقب است بقنبل و قاری سیوم عاصم بن ابی النجود
کوفیست و کنیة او ابو بکر است و او را دو راوی است یکی شعبه که مکنی است بابو بکر دوم حفص بن مغیره و کنیة او ابو عمر است
قاری چهارم ابو عمرو و او را دو راوی است یکی ابو عمر دوری و دیگری شعیب سوسی قاری پنجم ابو عمران بن عامر شامی است
و راویان او یکی هشام بن عمار بن نصیر سلمی است و دیگری عبد الله بن احمد بن بشیر بن ذکوان قاری ششم حمزه بن حبیب
زیات است و او قراءة از امام جعفر صادق نقل دارد علیه السلام و راویان او یکی خلف بن هشام دیگری خلاد بن خالد
صیرفی است قاری هفتم حمزه کسائی است و راویان او یکی ابو عمر حفص دوری که راوی ابو عمر است که قاری چهارم است
و دیگری ابو الحارث لیث بن خالد بغدادی و دین بمعنی جزا است و تقدیر اینکه مالک یوم جزاء الدین از امام محمد باقر
مرویست که الدین هو الحساب یعنی او حاکم روز حساب است که میان بندگان بحق حکم کند و از حساب در نگذرد و اضافت
اسم فاعل بظرف بجهة اجرای ظرف است در مجرای مفعول به کقولهم یا سارق اللیل یعنی سارق المال فی اللیل است تقدیر
مالک الامور یوم الدین مخصص یعنی آنکه متصرف و خداوند همه اشیا یا پادشاه جمیع امر و نهی در روز جزا و یوم اگرچه
حقیقة عبارت است از طلوع آفتاب تا غروب اما درین مقام مراد از وقتی که معرا از ظلمت باشد چه در آخرت روز
و شب نخواهد بود چنانچه در اخبار صحیح ثابت گشته پس اطلاق یوم بر او بر سبیل تشبیه باشد إِيَّاكَ نَعْبُدُ
یعنی ترا می پرستیم و بس و غیر ترا درین شریک نمی سازیم وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ واز تو یاری میخواهیم در جمیع مقاصد
و حوایج نه از غیر تو و نزد بعضی یعنی آنست که ترا می پرستیم بجهة دخول جنان و از تو یاری میخواهیم بجهة خلاصی از
نیران بدانکه عادت عرب است عدول کلام از اسلوبی باسلوبی دیگر چنانکه از خطاب بغیبت عدول میکنند
و از غیبت بتکلم و بعکس آن نیز کقوله تعالی حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم و قوله تعالی و الله الذی ارسل
الریاح فتثیر سحابا فسقناه و ایا ضمیر منصوب منفصل است و آنچه ملحق است باو از یا و کاف و ها حروف اند
که از برای بیان تکلم و خطاب و غیبت زیاد کرده اند و محلی از اعراب ندارند و عبادت عبارت است

از اقصی غایت خضوع و تذلل لهذا استعمل نیست مگر در خضوع که لایق آن جناب کبریا نیست و استعانت طلب معونت است
در همه مهمات یا در ادای عبادات و ضمیر مستکن درین دو فعل راجع ست بقاری و کسانی که با وی اند از حفظه
و اهل جماعت یا راجع باو ست با موحدین و درج کردن قاری عبادت خود را در عبادت ایشان بجهة
امیدواری وی ست که عبادت ببرکت عبادت ایشان مقبول گردد و بهدف اجابت رسد و لهذا جماعت
مشروع گشته و تقدیم مفعول بجهة تعظیم و اهتمام ست بان و دلالت آن بر حصر و تکریر ضمیر برای تنصیص است
بر آنکه او مستعان به ست نه غیر او و تقدیم عبادت بجهة توافق رؤس آیات باشد و در گفتن کلمات مالک
یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین نفع بسیار و فواید بی شمار ست چنانچه در روایت واقع شده که هر گاه
کاری بر بندهٔ مومن تنگ شود و این کلمات شریفه مواظبت نماید آن کار بر او آسان گردد اهدنا
الصراط المستقیم بنما بما راه راست را که سبب وصول ست بجنان و رسیدن بر روضهٔ رضوان
بدانکه چون اصل هدایت حاصل ست مر اهل ایمان را پس مطلوب از طلب هدایت زیادتی آنست
یا ثبات و دوام بران و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که معنی آیه آنست که ما را براه راستی که نموده ثابت
قدم دار تا دایم مطیع امر و نهی تو باشیم و یک لحظه به پرستش غیر تو نپردازیم و مراد از صراط مستقیم
طریق اسلام ست و از ابو بریده اسلمی که از اصحاب حضرت نبوی ست مرویست که الصراط المستقیم
هو صراط محمد و آل محمد یعنی صراط مستقیم طریق محمد ست و آل محمد و شکی نیست که طریق اهل بیت صراط مستقیم
و طریق قویم و سلوک نمودن دران موجب نجات و رستگاری ست و اختیار غیر آن سبب خسران
و زیان کاری موید این روایت حدیث مشهور ست که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجی و من تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من همچون مثل کشتی نوح ست هر که در کشتی نوح نشست از غرق
و هلاکت نجات یافت و هر که ازان تخلف کرد و نه نشست غرق و هلاک شد بدانکه مراد از صراط مستقیم
باتفاق همین ست که حق تعالی بان امر فرموده است صراط الذین انعمت علیهم راه کسانی
که بفضل خود انعام کردی بر ایشان نعمت هدایت و طریق طاعت خود را و مراد پیغمبران و صدیقان
و شهدا و صلحا اند بدانکه صراط الذین انعمت علیهم بدل کل از صراط المستقیم ست و مقصود

بالنسبة از مبدل منه که طریق مستقیم انعم انست و انعام عبارتست از ایصال نعمت و انواع و افراد
نعم الهی اگرچه غیر محصورست کما قال و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها اما منحصرست در دو جنس دنیوی و اخروی
اول بر دو قسمست موهبی و کسبی و موهبی بر دو نوعست روحانی چون نفخ روح در انسان و اشراق آن
بنور عقل و انچه تابع آنست از قوی چون فهم و فکر و نطق و جسمانی چون تخلیق بدن و صحت آن و کسبی چون
تزکیه نفس از رذایل و تحلیه آن باخلاق و جنس ثانی که عبارت از اخرویست عفو اوست از گناهان انسان
و رضای او از ایشان و تمکین ایشان در اعلاء علیین با ملائکه مقربین و مراد از نعمت مذکوره
در آیه قسم اخیرست چرا که در قسم اول مومن و کافر مشترک اند غیر المغضوب علیهم یعنی
نه طریق کسانی که غضب و خشم واقع شده بر ایشان و این جماعت نزد اکثر مفسران یهود اند
که بسبب عناد و طغیان و قتل پیغمبران و تحریف کتاب توریت و تبدیل الفاظ آن حق سبحانه بر ایشان
خشم گرفته و در حق ایشان فرموده که غضب الله علیهم و لعنهم ولا الضالین و نه طریق جماعتی
که گمراه اند از راه حق مراد ترسایانند که بواسطه افراط و تفریط در شان عیسی و سید انبیا گمراه گشتند و از صراط
که جاده ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبران و کتابهای ایشانست گردیده میل بوادی ضلالت و گمراهی کرده اند
بباید دانست که چون غیر المغضوب بنا بر بدلیت ست و مبدل منه آن الذین انعمت علیهم و معنی اینکه منعم علیهم
کسانی اند که سالم اند از غضب و ضلال و چون که غضب عبارت از فوران نفس ست بجهة اراده انتقام
و این از خدای تعالی منتفی ست پس مراد از ان منتهی و غایت آن باشد که اراده انزال عقاب و عذابست
و علیهم در محل رفع ست زیرا که نایب مناب مفعول مالم یسم فاعله ست بخلاف اول چه آن در محل نصب ست
بر مفعولیة و ضلال عدول ست از طریق سوی عمدا یا خطاء و اضافه مغضوبیة بیهود و ضلالت بنصاری
دلالت نمیکند بر برائة یهود از صفة ضلالة و تبرئه نصاری از تهمت مغضوبیة بلکه هر یک ازین دو طایفه متصف اند
بصفة مغضوبیة و ضلالة الا آنست که او سبحانه جهة امتیاز ایشان از یکدیگر یکی را متصف ساخت
بمغضوبیة و دیگری را بالضلالة و بعضی گفته اند که مراد از مغضوب علیهم و ضالین کفار اند بدانکه لفظ امین
باتفاق جمیع امت از کلام او میانست و لکن قرآن نیست و ذکر و دعا نیست بلکه اسم دعاست که آن استجابت

و اسم غیر مسماست بدانکه نزد امامیه قول امین در آخر فاتحه مبطل نمازست و دلیل علمای امامیه بر تحریم امین قول
حضرت رسالت ص که هذه صلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الادمیین یعنی این نماز صلاحیت آن ندارد که در و
کلام آدمیان مذکور شود سورة البقرة این سوره مدنی است مگر آیه و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر
که در حجة الوداع منی نازل شده دویست و هشتاد و شش آیه است بعد کوفی که عدد ایشان مرویست
از حضرت امیر المؤمنین ع و از امام جعفر صادق ع مرویست که هر که خواهد در دنیا ارجمند باشد و در عقبی بمرتبه بلند
رسد باید که تلاوة این سوره نماید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بنام
خدائیکه بسیار بخشنده خلقان در دار دنیا و مهربان است بر مؤمنان در دار عقبی الم این اسما مادامیکه
عوامل در پی ایشان نباشد خالی از اعرابند بجهة فقد موجب اعراب و مقتضی آن لیکن قابل اعرابند بجهة
عدم تناسب آن بمبنی الاصل و لهذا میگویند ق و ص باوجود التقای ساکنین و آخر انرا حرکت نمی دهند
و مانند این و هؤلاء بیکدیگر دانسته اند و این الفاظ اگر اسماء سور یا قرآن باشند آنرا حظی از اعراب خواهد بود
و آن رفع است بر ابتدا التقدیر اینکه المؤلف من هذه الکلمات متحدی به و یا بر خبر ای هذا المتلو مؤلف
من هذه الکلمات و یا نصب است بتقدیر فعل قسم ای الم اقسم بر طریقه الله لافعلن بنصب که حرف ج
در و محذوفست و علما را درین کلمه اقوال بسیارست و نزد اکثر علما حروف مقطعه اسمای سورند و نزد بعضی دیگر
این الفاظ اسمای قرآنند زیرا که در عقب آن کتاب و قرآن واقع شده مانند الم ذلک الکتاب و الم
ایات الکتاب و قران مبین و بعضی بر آنند که حروف مقطعات اسماء الله اند چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که در بعضی از ادعیه فرموده یا کهیعص و نزد بعضی از علما تفسیر این حروف اشارت اند بکلمات
مرکبه ازین حروف که اقتصار ببعضی از ان شده کقول الشاعر قلت لها قفی فقالت لی قاف ای اقف
همچنانکه از ابن عباس مرویست که الف الاء الله است و لام لطف او و میم ملک او و نیز از و منقول است
الم معنی آن انا الله اعلم و هم از وی مرویست الف از الله و لام از جبرئیل و میم از محمد ص یعنی نازل شده قرآن
از خدای بلسان جبرئیل بر محمد ص و در بعضی از تفاسیر آمده که سبب نزولش آنست که هر گاه رسول خدای
قران خواندی مشرکان جمع شدندی و بشور خواندن و صفیر دادن و دست بر دست زدن اشتغال

مینمودند تا حرج دهان استماع کلام الهی نکنند که حلاوت تلاوت او را در نیابند و در دین اسلام
رغبت ننمایند حق تعالی این حروف عجیبه را فرستاد تا ایشان از استماع آن متعجب شده خاموش
می شدند و استماع کلام الهی مینمودند و بوسیله این مطالب مع ایشان تمام میرسید و حضرت رسالت
حجت را بر ایشان لازم میگردانید در منهج الصادقین آورده که نزد بعضی از علما تفسیر این حروف مزیده اند
برای تنبیه و دلالت بر انقطاع کلام و استیناف کلامی دیگر همچنانکه مذهب قطرب نحویست و بعضی از محققان
گفته اند که حضرت رسالت را سه صورت است یکی بشری کما قال الله تعالی قل انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه
فرموده که ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل او سبحانه با او در هر صورتی سخنی بعبارتی فرموده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد
و در صورت ملکی حروف مفرده چون الم و کهیعص و غیر ذلک و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده
ما اوحی پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و حبیب او و از ائمه هدی علیهم السلام مرویست
که حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس بران اطلاع ندارد مگر مویدین من عند الله که حضرت رسالت
و ائمه معصومین اند و آورده اند که او سبحانه حضرت رسالت را بانزال کتابی که بر صفحه روزگار بماند و هرگز محو نگردد
وعده فرموده بود چون قرآن نازل گشت حبیب خود را از انجاز آن وعده خبر داد و فرمود که ذلک
یعنی آن کتابیکه قبل ازین بوعده آن اشارت شده بود الکتاب این کتاب و گویند ذلک اشاره است
بالم و نزد بعضی ذلک اشاره است بکتاب پس کتاب صحیفه آن باشد و مراد بکتاب قرآن است که انزال آن
موعود شده در کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا و ابن کیسان گفته که خدای تعالی پیش ازین سوره سوره های
دیگر فرستاده بود و مشرکان قبول نمیکردند که آنها از نزد خدا نازل شده حق تعالی این سوره فرستاد
و دران بیان فرمود که آن سوره ها که مشرکان تکذیب آن میکنند کتاب من است و کتاب مصدر است
بمعنی مکتوب و تسمیه اسم مفعول بان برای مبالغه است و نزد بعضی اسمیست که بمعنی مفعول چون لباس
بمعنی ملبوس لا ریب فیه صفة کتاب است یعنی کتابی که هیچ شک نیست دران بجهة وضوح و
سطوع براهین آن که عاقل را بعد از نظر صحیح هیچ شک و شبهه دران نمی ماند نه آنکه مراد آنست

که هیچ کس مرتاب و متشکک در ان نیست لقوله تعالی ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا الآیة و نزد بعضی معنی آنست
که لاریب فیه للمتقین یعنی هیچ ریبی نیست در ان مر متقیان را و ریب قلق نفس و اضطراب آنست
و تسمیه شک بان جهة آنست که مقلق نفس و مزیل طمانینت ست هدًی دلالة کننده است و راه
راست نماینده بحق حال ست از ضمیر مجرور و عامل در ان ظرف ست که صفت منفی ست ای لاریب
کاین فی الکتاب حال کونه هادیًا حاصل للمتقین لِلْمُتَّقِینَ یعنی مر پرهیزکاران را هُدی در اصل
مصدر ست چون سُری و تقی و متقی اسم فاعل ست ماخوذ از وقایة که بمعنی صیانت ست و در عرف شرع
متقی کسی ست که واقی نفس خود باشد از هرچه ضرر با و رساند در آخرت الَّذِینَ آنانکه ببراهین
واضحه و دلایل ساطعه یُؤْمِنُونَ تصدیق میکنند و میگروند بِالْغَیْبِ بانچه از ایشان غایب ست
و مشاهدهٔ ایشان نیست و آن حق تعالی و ملائکه و جمیع انبیا و احوال قیامت و غیر آن و بدانکه
الذین یا مجرور ست بنا بر صفة متقین یا منصوب بتقدیر اعنی یا مرفوع بتقدیر هم الذین و ایمان در لغت
عبارت ست از تصدیق ماخوذ از امن و تعدیه بباجهة آنست که متضمن معنی اعتراف ست زیرا که آن
در اصل متعدی بنفسه ست و اما در شرع تصدیقی ست بانچه معلوم الضرورة باشد از دین محمد ص
چون توحید و نبوة و غیر ان و نزد جمهور محدثین و معتزله و خوارج ایمان عبارت ست از مجموع امور ثلاثه
که آن اعتقاد حق ست و اقرار بآن و عمل بمقتضای آن پس هر که اخلال نماید باعتقاد منافق ست
و هر که اخلال نماید باقرار کافر ست باتفاق و اجماع و نزد خوارج کافر ست و نزد معتزله خارج از ایمان
و غیر داخل در کفر و اصح آنست که عمل صالح جزو ایمان نیست بدلیل اینکه حق تعالی اضافه ایمان بقلب
کرده فرموده کتب فی قلوبهم الایمان و قلبه مطمئن بالایمان و باجماع علمای امامیه ایمان
عبارت ست از تصدیق بجنان و اقرار بلسان زیرا که نفی ایمان اعراب کرده بعدم تصدیق
قلبی با وجود اظهار آن بلسان و فرموده که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن
قولوا اسلمنا پس تصدیق بجنان بدون اقرار بلسان و یا بعکس ایمان نباشد و حدیث
مشهور که از امام علی بن موسی الرضا ع منقول ست که الایمان هو التصدیق بالقلب

والاقرار باللسان والعمل بالارکان عمل بارکان دال است بر ایمان نه آنکه جزو ایمان
تا خرق اجماع لازم نیاید و تخصیص مصدر است و گر حمل بر مجهول باشد هر چیز نیست مخفی که بحس مدرک نشود و بدیهه عقل
مقتضی آن نباشد وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپای میدارند نمازهای فریضه را به تعدیل ارکان باین
معنی که شرایط و آداب آنرا کما ینبغی بجای می آرند که اصلا قصوری و خللی در و راه نیابد صلوة مشتق
از صلی فلان اذا دعا مانند زکوة که ماخوذ از زکی است این هر دو لفظ مکتوب است بواو یا آنکه یائی اند
بجهة تفخیم لفظ است و تسمیه افعال مخصوصه که قیام است و تکبیر و قرات و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم
بصلوة جهة اشتمال است بدعا و نزد بعضی واویست ماخوذ از صلی اذا حرک الصلوین و صلوین بمعنی
ورکین است بنابرین وجه تسمیه آن است که مصلی تحریک صلوین میکند در رکوع و سجود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
و از آنچه روزی دادیم ایشان را یعنی مالک آن ساخته ایم يُنْفِقُونَ نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه آنرا
بمستحقان می رسانند مراد از زکوة مفروضه است و نزد بعضی تخصیص آن است بنفقه اهل و عیال و بعضی
گفته اند مراد صدقه تطوع است و ظاهر آنست که مراد صرف مال است در راه خیر خواه فرض خواه نفل و بعضی که
تخصیص آن بزکوة نموده بجهة اقتران آنست بصلوة لقوله تعالی واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و محمد بن مسلم
از امام جعفر صادق ع روایت کرده که مراد انفاق علم است و معنی این است که متقیان آنانند که از آنچه
تعلیم میدهیم ایشان را بر خلقان منتشر می سازند و اخفای آن نمیکنند و تقدیم مفعول جهة محافظت
رؤس آیات است و ادخال من تبعیضیه برای کف است از اسراف که منهی عنه است وَالَّذِينَ
و دیگر پرهیزکاران کسانی اند که يُؤْمِنُونَ تصدیق میکنند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بچیزیکه فرو فرستاده
شده است بسوی تو از قران و وحی وَمَا أُنْزِلَ و بچیزیکه منزل شده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
بر پیغمبران چون توریت و انجیل و زبور و غیر آن یعنی اعتقاد دارند بآنکه جمیع این کتابها که انبیای
سابق حکم بر آن کرده اند و بآن دعوة نموده اند از نزد خدا وارد گشته اگرچه قران ناسخ آنها شده
و احکام آنرا منسوخ ساخته بدانکه این هر دو آیه تفصیل متقیانست یا عطف بر متقین فکانه قال
هدی للمتقین عن الشرک والذین امنوا من اهل الملل و نزول کتب الهیه بر رسل باین وجه بوده باشد

که ملک حفظ آن کرده از لوح محفوظ و بعد از آن انزال آن کرده و القا نموده وَبِالْآخِرَةِ و بسرای دیگر
که قیامت است هُمْ يُوقِنُونَ ایشان یقین کرده اند در وقوع آن و اصلا شک و شبهه بخود راه نمی دهند
و یقین عبارت است از اتقان علم بنفی شک و شبهه از آن باستدلال و آخرة تانیث آخر است و آن
صفة دار است بدلیل قوله تعالی تلک الدار الآخرة و بعد از آن آخر از اسمای غالبه گردانیده اند مانند دنیا که
تانیث ادنی است و صفة دار است و از اسمای غالبه و تشبیه عالم سفلی بآن جهة دنو آن است بخلاف
و یا بجهت دنائة آن و در مجمع البیان آورده که ایمان بغیب اگرچه شامل تصدیق باخرت است اما تخصیص آن
بذکر جهة تصریح است برد جحود کفار که می گفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا پس وصف اهل ایمان و تخصیص ایشان
بآن جهة زیادتی مدح ایشان باشد آورده اند که حضرت رسول ص روزی از جوانی انصاری پرسید
که هر چیزی را حقیقتی است حقیقت ایمان تو چیست گفت یا رسول الله انچه مامور شده ام شب و روز اندر ان جای آورم
و از منهیات احتراز میکنم و چنان یقین من در امور آخرت است که گویا در عرش خدا را می نگرم
و اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و اهل دوزخ را می بینم که ببانگ و خروش مشغول اند
حضرت ص فرمود ابصرت فالزم چون بحقیقت ایمان بینا شدی پس ملازم آن باش أُولَٰئِكَ
آن گروه که متصف اند بصفات مذکوره عَلَىٰ هُدًى بر راه راست اند و بر جاده صواب مِّن رَّبِّهِمْ
از جانب پروردگار خود وَأُولَٰئِكَ و آن جماعه باکرامت هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران اند
از عقاب درکات و رسیدگان اند بثواب و درجات نه غیر ایشان در تفسیر بیضاوی آورده که تکرار
اسم اشارت بجهة تنبیه است بر آنکه هر یک ازین دو صفة کافی است در تمیز ایشان باین صفات از غیر ایشان و توسیط
عاطف جهة اختلاف مفهوم جملتین است چه انها که اهل هدایة اند غیر آن است که در فلاح باشند
بخلاف قوله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون چه تسجیل بغفلة و تشبیه ببهایم
شیء واحد است پس جمله ثانیه مقرر اولی باشد و عطف مناسب آن نباشد و هم ضمیر فصل است
که فاصل خبر است از صفة و موکد نسبة فلاح و مفید اختصاص مسند بمسند الیه یا مبتدا است و مفلحون
خبر آن و این جمله خبر اولئک است بدانکه چهار آیه از اول سورة البقره در مدح کتاب و مومنان نازل شده

وبعد از این دو آیه در ذم کافران و عقب آن سیزده آیه در مذمت منافقان و آن دو آیه که در ذم
کفار است این است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جحود و عناد کَفَرُوا انکار ورزیدند و اصلا
التفات نکردند بحجج ظاهره و دلایل باهره تا ایشان را از ضلالت کفر و گمراهی به حد هدایت و رستگاری
رسانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسان است بر ایشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی و بترسانی ایشان را
از عذاب و عقاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا آنکه نترسانی ایشان را یعنی انذار و عدم انذار نزد ایشان
مساویست پس اگر تخویف ایشان کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند زیرا که در آیات و
معجزات تو هیچ نظر نمی کنند تا آنکه عالم شوند برسالت تو و تصدیق قرآن نمایند و قصه ایشان را عطف
نساخت بر قصه مؤمنان همچنانکه عطف فرموده در کریمه ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم بجهت تباین
این هر دو آن هر دو آیه در غرض چه آیه اولی از برای ذکر کتاب است و بیان شان آن و آیه ثانیه مسوق برای
شرح تمرد و انهماک کافران در ضلالت و عصیان و اما ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم دو آیه اند
که مسوق اند برای وصف ابرار و فجار پس بینهما مناسبتی باشد و إِنَّ از حروف مشبهه بفعل است
که مشابه بمطلق فعل است در عدد حروف و مبنی بودن بر فتح و مشابه بفعل متعدی بدو مفعول و فایده آن
تاکید نسبت است و تحقیق آن و در معرض شک مذکور میشود مثل قوله تعالی قال موسی یا فرعون انی رسول
من رب العالمین و مبرد نحوی گفته که زید قایم اخبارست از قیام او و ان زیدا قایم اخبارست
از جواب سایل از قیام او و ان زیدا لقایم جواب منکر قیام او و کفر در لغت بمعنی ستر نعمت است و اصل آن
کفر است بفتح کاف که بمعنی ستر است و در شرع انکار آن چیزیست که معلوم الضرورت باشد که پیغمبر آنرا از نزد
حق تعالی آورده سواء اسمی است بمعنی استوا که منعوت به واقع میشود مانند مصادر منعوت بها کقوله تعالی
تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ای کلمة مستویة و مرفوع است بنابر خبر إنّ و ما بعد آن مرفوع اند بر فاعلیة بآن
کانه قیل ان الذین کفروا استوی علیهم انذارک و عدمه و یا آنکه خبر ما بعد خود باشد بمعنی این که انذارک و عدمه
سیان علیهم بدانکه فعل مخبر عنه واقع نمیشود هرگاه مراد بآن تمام معنی موضوع له باشد اما اگر مراد
بفعل لفظ فعل باشد و یا مطلق حدث مانند ما تقدم خواهد بود در اضافت و اسناد ثانیه کقوله تعالی و اذا قیل

لهم امنوا ای هذا القول وقوله یوم ینفع الصادقین صدقهم ای نفع الصادقین و فایده انذار
بعد از علم بانکه آن نافع کفار نیست الزام حجت ست ختم الله مهر نهاده ست خدای تعالی
علی قلوبهم بر دلهای ایشان و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان و علی ابصارهم
و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششی ست یعنی چون فایده قلب که ادراک حق ست
و ثمره سامعه که شنیدن ایات ست و نتیجه باصره که دیدن معجزات ست بر انها مترتب
نمیشود پس گوییا این هر سه عضو از ایشان مسلوب ست و ختم بمعنی کتم ست و غشاوه
ماخوذ از غشاه اذا غطاه و بنای فعاله برای آن چیزیست که مشتمل باشد بر شی مانند عصابه
و عمامه چون نسبت ختم و تغشیه بجناب کبریا مستلزم قبح ست و او سبحانه از قبح و عیب و نقص
مبر است پس اسناد ختم و تغشیه بخدا بر سبیل مجاز خواهد بود بجهة مبالغه و تاکید نه بر سبیل حقیقة
و معنی آن ماول یکی از چند توجیه بعضی از ان وجه انکه این کلام حکایت از قول کفره که بر سبیل
تهکم و استهزا میگفتند که قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه و قلوبنا غلف و فی اذاننا وقر و من
بیننا و بینکم حجاب و یا انکه مراد باین ختم آخرة یعنی حق تعالی ایشانرا در نشاه آخره کر و کور
و بی عقل خواهد کرد کقوله تعالی و نحشرهم یوم القیمة اعمی و ایراد ختم بلفظ ماضی بجهة تحقق
و تیقن ست و تخصیص این سه عضو جهة آنست که طرق علم اند چه قلب محل علم ست و سمع و بصر
آلة آن و تکرار حرف جر بجهة آن ست که تا دلالت او اکثر باشد و بر استقلال هر یک از انها
بحکم و توحید سمع بجهة امن ست از لبس یا بجهة اعتبار اصل که مصدر ست چه ان در اصل مصادر ست
و مصادر را جمع نمیکنند و یا بنا بر تقدیر مضاف ای علی حواس سمعهم و ابصار جمع بصر ست که ادراک
عین ست و لهم مر ایشان راست عذاب عظیم عذابی بزرگ در دنیا بکشتن
و اسیر کردن و در عقبی در دوزخ مخلد بودن این بیان انچه مستحق آن گاه باشند و من الناس
و بعضی از مردمان من یقول انکسانی که میگویند امنا بالله ایمان اوردیم بخدا
و بالیوم الاخر و بروز بازپسین که قیامت ست و ما هم بمؤمنین و حال انکه

نیستند ایشان گروندگان و تصدیق نمایندگان بدانکه بعد از مذمت کفار سیزده آیه که اول انها این آیت
در شان منافقان نازل که سردار ایشان عبد الله بن سلول است چنانکه در روایة واقع شده که عبد الله مذکور
با اتباع خود مقرر کردند که بزبان اظهار اسلام نمایند و در دل باعتقاد خود باشند تا از دست مسلمانان
رهائی یابند و بتصرف مرتبه و تقربی که مسلمانان نزد پیغمبر دارند برسند و از اسرار مسلمانان مطلع شده
کفار را باخبر سازند پس باتفاق همه نزد حضرت رسالت آمدند و اظهار اسلام کردند حق سبحانه
از احوال ایشان رسول خود را اخبار کرد و فرمود که ومن الناس من یقول تا آیة و ناس در اصل
اناس بوده لقولهم انسان و انس پس حذف همزه کردند مانند حذف همزه در لوقة که در اصل الوقة
بود و این طعامیست که از زبد می سازند کما قال الشاعر حدیثک اشهی عندنا من الوقة و عوض آن الف
لام تعریف در آوردند و اشتقاق ان از انس است بجهة انکه مردمان بامثال خود مستانس اند یا از انس
بمعنی رای و البصر زیرا که ایشان ظاهر و مبصر اند لهذا ایشان را بشر نیز گویند چه بشره ظاهر جلد است
همچنانکه جن را جن میگویند بجهة اجتنان و استتار ایشان و بیوم مراد وقتی که اهل جنت به بهشت در آیند
و اهل نار بدوزخ زیرا که این آخر اوقات محدوده است چرا که بعد ازان غیر متناهی است یُخَادِعُونَ اللّٰهَ
فریب میدهند خدا را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی را که ایمان آورده اند چون مخادعه در جای متصور است
که مخادع علم بخداع مخادع نداشته باشد حال آنکه خدا تعالی عالم الخفیات است و علم باسرار ایشان دارد
پس لفظ خداع بر ظاهر خود نباشد بلکه بر سبیل مجاز بود و معنی این که معامله ایشان با خدا درین عمل
همچو معامله مخادع است در حق مخادع یا مراد بان مخادعه با رسول باشد بر حذف مضاف و تقدیر این که
یخادعون رسول الله یعنی فریب میدهند رسول خدا را حاصل که منافقان صورة فریب میدهند خدا را
و معنی فریب میدهند آنکسانی را که ایمان آورده اند یعنی میگویند که ما ایمان آوردیم همچنانکه شما
وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ و فریب نمیدهند منافقان باین عمل مگر نفسهای خود را
زیرا که وبال خدیعة که عذاب الیم و عقاب عظیم است که در دنیا و آخرة جز بایشان راجع نمی شود
و مراد بانفس درینجا ذوات ایشان است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی یابند منافقان که جزای این

عمل بسوی ایشان خواهد بود و شعور بمعنی احساس است و مشاعر انسان حواس انسان و اصل آن شعر است
که بمعنی احساس است بر وجه دقت و منه الشعر فِي قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری است
زیرا که قلوب ایشان متألم بود بجهت حسد و حقد بر آنچه مشاهده میکردند از ثبات امر رسول و استعلای
شان او روز بروز فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس بیفزود خدا ایشانرا مرض ایشان زیرا که حزن و اندوه است
بسبب کثرت اخبار بقبایح و فضایح ایشان بنزول آیات قرآنی و اسناد زیادتی مرض بخدا از
حیثیت آنست که آن مسبب است از فعل او زیرا که ازدیاد تکالیف بانزال کتاب است و آن
فعل حق تعالی است وَلَهُمْ مر ایشان را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک بِمَا كَانُوا
بسبب آنچه بودند که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند از دعوی اسلام و اظهار ایمان
در گفتار آمنا بالله و بالیوم الاخر و الیم بمعنی مولم است زیرا که عذاب سبب الم است نه نفس آن
و وصف عذاب بآن بجهت مبالغه است و با سببیه است و ما مصدریه ای بسبب کذبهم و کذب
خبر است از شیء بر خلاف آنچه آن شیء بآن وجه باشد و کذب حرام است زیرا که استحقاق عذاب را
بآن معلق ساخته وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی رسول یا مؤمنان گویند لَهُمْ مر آن منافقان را که
لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین بارتکاب عصیان و طغیان
و باز داشتن مردمان از ایمان و فریب دادن مؤمنان و توهین دین اسلام نزد کافران
قَالُوا گویند در جواب مؤمنان باعتقاد باطل خود إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ جز این نیست که ما بصلاح
آرندگانیم کارهای خود را بدانکه جمله شرطیه عطف است بر یکذبون ای لهم عذاب الیم یا عطف است
بر یقول ای و من الناس من اذا قیل لهم و فساد خروج شیء است از اعتدال و صلاح ضد آن است
و از جمله فساد ایشان در زمین فتنهاست بمخادعت مسلمانان و معاونت کفار بر ایشان
و افشاء اسرار اهل اسلام نزد اشرار اهل کفار و قائل لا تفسدوا فی الارض یا حق تعالی است
یا رسول او یا بعض از مؤمنان و قوله قالوا انما نحن مصلحون جواب اذا است و رد ناصح بر سبیل
مبالغه و معنی این است که صحیح نیست مخاطبه شما با ما بقول لا تفسدوا زیرا که از شان ما نیست

مگر اصلاح و حال ما متمحض است از شوایب فساد چه انما مفید قصر آن چیزیست که داخل آن شده بر انچه
بعد از وست مثل انما زید منطلق و انما منطلق زید و این را بجهت آن میگفتند که تصور فساد کرده
بودند بصورت صلاح و باعتقاد فاسد خود آن افعال را صواب میدانستند بجهت مرض قلوب
ایشان لهذا او سبحانه رد قول ایشان کرده فرمود که الا بدانید ای مومنان انهم بدرستیکه منافقان
هم المفسدون ایشانند مفسدان و تبه کاران نه مومنان و لکن لا یشعرون
و لیکن ایشان نمیدانند که مفسدانند و عمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در آیات
بینه و حجج واضحه و اگر بدیده بصیرت فساد آنرا میدانستند باصلاح عمل خود میکوشیدند در تفسیر
بیضاوی مذکور است که این کلام رد دعوی ایشان است بر ابلغ وجه بتصدیر آن بدو حرف تاکید
که آن الا است که موضوع است برای تنبیه بر تحقیق انچه بعد از انست چه همزه استفهام که از برای انکار باشد
چون بنفی داخل شد افاده تحقیق میکند زیرا که نفی نفی ایجاب و اثبات است و نظیر این است الیس ذلک قادر
و تاکید دیگر لفظ انّ است که مقرر نسبت است و تعریف خبر و توسیط فصل جهت ایراد جمله اسمیه که دال است بر دوام
و ثبات و اذا قیل چون گفته شود یعنی رسول یا بعضی از مومنان گویند لهم مر ان منافقان را
که امنوا بگروید باعتقاد و تصدیق بپیغمبر کنید کما امن الناس همچنانکه گرویده اند آدمیان
یعنی مومنانی که ایمان ایشان مقرون باخلاص و متمحض از شوایب نفاق بدانکه کما امن الناس در محل
نصب است بر انکه صفت مصدر محذوف است و ما مصدریه و تقدیر اینکه امنوا ایمانا مثل ایمان الناس
قالوا گویند بانفس خود یا در میان قوم خود انؤمن آیا ایمان آریم استفهام برای انکار است
یعنی هرگز ایمان نیاریم کما امن السفهاء همچنانکه ایمان آورده اند سفیهان و بی خردان و سفیه
منافقان اهل ایمان را جهت تحقیر شان مومنان چه اکثر اهل ایمان فقرا بودند و برخی از ایشان
بنده بودند مانند صهیب و بلال و سفه بمعنی خفت و خفافت رای است که مقتضی نقصان عقل است
و حلم مقابل آن است و چون اهل نفاق از روی جهالت و غوایت اسناد سفاهت باهل ایمان
کرده اند حق سبحانه تکذیب ایشان کرده و سفاهت را بایشان رد فرمود و گفت الا بدانید

ی مومنان إِنَّهُمْ بدرستی که اهل نفاق هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان و جاهلان نه اهل ایمان
چون ایشان عصیان را قصور طاعت نموده اند و کفر را مظنه ایمان بجدا این عین خسران و محض نقصان
پس حقیقة منافقان سفیه و جاهل باشند وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ولکن نمیدانند این مبالغه ست در تجهیل
ایشان بضلالت و جهالت چرا که جهل مرکب که اعظم و اتم ست از کسی که معترف باشد بجهل خود چه بسی
بسیارست که آیات و نذر نفع باو میرسانند بخلاف اول و فصل این آیه بلا یعلمون و آیه متقدمه
بلا یشعرون جهة آن ست که تمیز میان حق و باطل از آن چیزیست که مفتقر بنظر و فکر ست و اما نفاق
و آنچه در وست از فتنه و فساد مدرک میشود بادنی تفطن و تامل در چیزیکه مشاهده میکردد از اقوال
و افعال ایشان آورده اند که عبد الله ابیّ و متابعان او روزی با امیر المومنین علیه السلام و جمعی از مؤمنان
ملاقات نمودند و اظهار ایمان کردند و از روی خوشامد هر یک را مدح ها میگفتند آنحضرت فرمود
که ای ابن ابیّ از خدا بترس و نفاق مکن او گفت نفاق را چه نسبت بما که ما هم چو شما ایمان آورده ایم
و تصدیق به رسول کرده ایم حق تعالی جهة تکذیب ایشان و تصدیق حضرت امیر علیه السلام این آیه فرستاد وَإِذَا
لَقُوا چون ملاقات کنند منافقان الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند قَالُوا گویند
منافقان با ایشان از روی نفاق که آمَنَّا ایمان آورده ایم هم چو شما این آیه برای بیان معاملات ایشانست
با مومنان و کفار و بیان آنچه قصه ایشان بآن مصدر ست اعنی قوله و من الناس من یقول آمنا
تا آخر بعد از بیان کیفیت ملاقات ایشان با مؤمنان ذکر کیفیت ملاقات ایشان میکند با اقربای خود
بقوله وَإِذَا خَلَوْا و چون خلوت کنند یعنی هر گاه جمع شوند در خلوت با کفره فجره إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ
بسوی دیوان سرکش خود که در اغوا و اضلال و تکبر و عناد از قبیل شیاطین اند قَالُوا گویند إِنَّا مَعَكُمْ
بدرستی که ما با شمائیم یعنی بر دین شما إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در گفتار لفظ آمنا مُسْتَهْزِءُونَ
استهزا و سخریه کنندگانیم با مسلمانان و قوله انما نحن مستهزءون ظاهرا استیناف ست و گویا چون
منافقان گفتند بشیاطین خود انا معکم ایشان گفتند که اگر این دعوی شما صحیح است پس چرا موافقت
میکردید با اهل ایمان و ادعای ایمان می نمودید ایشان جواب دادند که انما نحن مستهزءون و استهزا

بمعنی سخریه و استخفاف است حاصل که چون اهل نفاق با مؤمنان در مقام استهزا بودند و اظهار ایمان
نزد کفار میکردند حق تعالی از جانب مؤمنان در جواب ایشان گفت الله یستهزئ بهم
خدا استهزا و سخریه میکند بایشان چون حق تعالی منزه است از جمیع قبایح و سخریه که از باب عبث و جهل است
پس تقدیر کلام باین وجه باشد الله یجازیهم علی استهزائهم یعنی خدا جزای استهزا و سخریه میدهد منافقان را
یا معامله میکند با ایشان مانند معامله مستهزی و این در دنیا باین طریق است که اجرای احکام مسلمانان
میکند بر ایشان یعنی بجهت اظهار ایمان تکالیف شرعیه را که اعمال بدنیه و مالیه است بر ایشان جاری
می سازد و در آخرة بجهت ابطان کفر بعذاب ابدی گرفتار میگرداند پس گویا با ایشان در مقام استهزا است
و عدول از جمله اسمیه که الله مستهزئ بهم بسوی جمله فعلیه برای دلالة بر تجدد و حدوث است ویمدهم
و میکشد و زیادت میدهد ایشان را فی طغیانهم در سرکشی ایشان یعنی از حد گذشتن ایشان
در کفر و نفاق یعمهون در حالتیکه حیران و سرگردانند از منهج صواب یعنی بجهت عدم تدبر و تفکر
ایشان در آیات بینه و حجج هادیه حق تعالی در بادیه خذلان ایشان را وا میگذارد و از نظر لطف
ایشان را محروم میگرداند پس گویا حق تعالی مدد طغیان ایشان شده و بعضی گفته اند که معنی آن است که خدا تعالی
ایشان را زمان بسیار مهلت میدهد و عمر ایشان را دراز میکند تا ایمان آرند و ایشان انقیاد ننموده در طغیان
و تحیر خود استمرار میکنند و یا معنی آنست که بجهت فرط عناد ایشان و عدم تدبر ایشان در دلایل و حجج
هادیه مستلزم رفع لطف است در طغیان می افزاید و اضافه طغیان با ایشان بجهت رفع توهم
این است که اسناد فعل باو سبحانه حقیقة باشد طغیان بضم و کسر بمعنی حد است در عصیان و غلو در کفر
و اصل آن تجاوز شی است از مکان خودش اولئک آن گروه منافقان الذین اشتروا
آنکسانی اند که خریده اند یعنی اختیار نموده اند الضلالة گمراهی را که آن نفاق است بالهدی
براه راست که ایمان است چون اشترا و استبدال کفر با ایمان فرع تقدم ایمان است و این اهل نفاق
مسلوب بود پس مراد از اشترا معنی مجازیست که آن اختیار کفر است بر هدایت یا آنکه چون
آدمیان بر فطرت اسلام مولودند چنانکه در احادیث و اخبار ثابت شده پس معنی مراد آن باشد

ایشان بدل کردند ایمان فطری را بکفر کسبی و یا آنکه چون پیش از بعثت معترف بودند برسالت
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و بعد از آن که مبعوث شد باو ایمان نیاوردند پس بدل کرده باشند
ایمان را بکفر و انکار فما ربحت تجارتهم پس سود نکرد بازرگانی ایشان در استبدال
کفر با ایمان حاصل معنی آنست که منافقان درین معامله سودی نکردند و نفعی نبردند و ما کانوا
مهتدین و نبودند راه راست یابندگان بطرق فایده تجارت بلکه در آن تجارت سرمایه
هدایت را در باختند چه مقصود از تجارت سلامتی راس المال است و ربح و اهل نفاق اضاعة این هر دو
مطلوب کردند زیرا که راس المال ایشان که فطرت سلیمه و عقل بود چون اختیار ضلالت کردند
استعداد فطری ایشان باطل شد و عقل ایشان مختل گشت باقی نماند مر ایشان را راس المالی که بآن
متوصل شوند بادراک حق و نیل کمال پس خاسر و خائب شدند از ربح و اصل مال خود را ضایع و مفقود
ساختند بدانکه حق سبحانه بعد از بیان حقیقت حال منافقان ایراد ضرب المثل فرموده برای زیادتی
توضیح حال ایشان چه ضرب المثل اوقع است در قلب و اقمع در قمع خصم اعند زیرا که آن عبارت است
از اراءة متخیل و معقول بصورة محسوس و بجهة فواید جلیله که در ضمن امثال مندرج است او سبحانه
میفرماید مثلهم یعنی مثل و داستان منافقان درین معامله کمثل الذی استوقد نارا
همچون مثل و داستان کسی است که برافروزد آتش را یعنی در شب تار در بیابان بجهة دیدن راه مثل
در اصل لغت بمعنی نظیر است و بعد از آن مستعار شده برای هر حالی یا قصه که آنرا شانی باشد و در آن غرابت
بود مثل قوله تعالی مثل الجنة التی وعد المتقون و قوله لله المثل الاعلی و قوله و تلک الامثال نضربها للناس
والذی بمعنی الذین است اگر مرجع ضمیر بنورهم باشد کما فی قوله تعالی و خضتم کالذی خاضوا و یا توحید آن بنا بر آن
باشد که مقصود از آن جنس مستوقدین باشد و یا الف عهد باشد و مراد بآن جماعتی که مستوقد باشند
و استیقاد طلب وقود است و آن سطوع نار است و ارتفاع لهب آن پس حقیقت معنی آنست که حال
عجیبه ایشان مانند حال کسیست که آتش عظیم برافروزند فلما اضاءت پس هنگامیکه روشن
سازد آن آتش ما حوله آنچه را که گرداگرد ایشان است ذهب الله ببرد حق تعالی

بنورهم روشنی ایشان را و تانیث فعل بنابر مسند الیه که نارست و کاف موصوله در معنی امکنه و منصوب
بر ظرفیت و یا ما زایده و حول ظرف اضائت یعنی هرگاه که روشن شود آتش در حوالی ایشان ذهب الله
بنورهم جواب لماست و هم ضمیر راجع بسوی الذی و جمع آن بجهت حمل بر معنی و ذکر بنورهم در مقام بنارهم
جهة آن ست که مقصود از ایقاد نورست نه نار و اسناد ذهب بحق تعالی جهة آنست که حصول اطفا بسبب
خفی ست یا بامر سماوی مانند ریح و مطر یا برای مبالغه وترکهم و وا گذارد خدای ایشان را فی ظلمات
در تاریکیهای متراکمه لا یبصرون در حالتیکه هیچ نمی بینند و مراد بظلمات منافقان ظلمت کفرست
و ظلمت نفاق و ظلمت روز قیامت بر خلاف اهل ایمان غرض که حال چون حال کسیست که بجهة خود طریق
برای رسیدن بمامن در شب تار آتشی برافروزد و چون آتش حوالی آنرا روشن سازد حق تعالی روشنی آنرا فرو نشاند
و آنکس حیران و هراسان در این بیابان بماند همچنین چون منافقان اظهار کلمه توحید نمایند و در شب تیره ضلالت
از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برفروزند و بدان مقدار روشنی عزیز و لی جمعند کردند و با مؤمنان
مخالطت و مناکحت و موارثت نمایند و بر انفس و اموال و اولاد خود ایمن شوند حق تعالی در وقت موت
نور ظاهر ایشان را که آن اقرار ایمان ست تاریک گرداند بجهة ابطان کفر و آن نور امن و راحت
بظلمت خوف و عقوبت مبدل سازد و ایشان در تاریکی و سخط الهی مانند اصلا طریق بیرون شدن از آن
نه بینند پس جماعتی که حال ایشان برین وجه ست صم کرانند بکم گنگانند عمی کورانند مراد
آن ست که حقیقة این اعضا از ایشان مسلوب نیست بلکه چون دلایل حقه را استماع نمیکنند و از روی
اعتقاد اعتراف بخدا و رسول نمیکنند و آیات باهره و معجزات ظاهره را منظور نظر نمیدارند پس گویا که
قوت سامعه و ناطقه و باصره ندارند هرگاه ایشان در اوامر الهیه و حجج بینه و دلایل واضحه تفکر نمیکنند
و مهمی که خدا بایشان کرامت فرموده بجهة عناد و جحود در آیات بینات او تفکر و تدبر نمیکنند علی ما ینبغی
فهم پس ایشان که باین مرتبه رسیده اند لا یرجعون باز نمیگردند از کفر بایمان و از ضلالت
نفاق بهدایت ایقان میل نمیکنند او کصیب من السماء یا مثل صاحبان باران بزرگ
قطره که نازل گردد از آسمان عطف ست بر الذی استوقد ای کمثل ذوی صیب من السماء لقوله

یجعلون اصابعهم چه این دال است بر حذف مضاف در صیب که ان ذوی است و صیب بر وزن فیعل است ماخوذ از صوب
بمعنی نزول است و مراد بان نوعی از مطر شدید است و معنی آیه آن است که حال منافقان مساوی است
میان انکه مثل حال مستوقدین باشد که مذکور شد و یا مثل حال جماعتی که اصحاب باران بزرگ قطره
باشند یعنی گرفتار شده باشند در میان باران درشت قطره که بسرعت تمام نازل گردد از همه جوانب
اسمان فیه در ان باران یعنی در وقت باریدن آن ظلمات تاریکیها باشد از سیاهی شب و تیرگی ابر
و رعد و آواز سخت که از ان مسموع شود و برق و روشنی که از ان درخشان گردد بدانکه مراد از صیب
مطر است و رعد صوتیست که مسموع می شود از سحاب و مشهور آن است که سبب آن اضطراب اجرام سحاب
و اصطکاک آن است در وقتی که ریاح جذب آن میکنند پس ان صدای بهم خوردن پاره های ابر است
و رعد ماخوذ از ارتعاد است و برق آن چیزیست که لامع میشود از سحاب ماخوذ از برق الشیء بریقا این هر دو
در اصل مصدر اند لهذا جمع واقع نشده اند و در تفسیر منهج الصادقین مذکور است که از ائمه هدی علیهم السلام
منقول است که رعد فرشته ایست که موکل سحاب است و بنابرین مراد از رعد صوت رعد باشد بتقدیر مضاف
حاصل که منافقان مثل اهل باران ریزانند با رعد و برق که در ان گرفتار شده باشند یجعلون
اصابعهم فی اذانهم میگردانند یعنی در آورند انگشتان خود را در گوشهای خود من
الصواعق از جهة صدای صاعقه هایی که از ان می جهد یعنی از غایت خوف و خشیت همه انگشتان را در گوشهای
خود فرو برند تا آن آواز نشنوند ضمایر راجع اند بسوی معنی صیب و اصحاب اگرچه در لفظ محذوف است
و صیب در مقام آن واقع شده لیکن در معنی باقیست و من الصواعق متعلق است به یجعلون ای
یجعلون من اجل الصواعق و صاعقه قطع رعد هایل است با آتش بی زبانه و بی دود که بر هیچ جز مرور نکند
مگر که در ان نفوذ کند و بسوزاند و اشتقاق آن از صعق است که بمعنی شدت صوت است و گویند که ملک
السحاب وقتی که خشم میگیرد بر ابر آتش از دهن او میجهد و بر هر تقدیر اصحاب باران گوشهای خود را
با دخال اصابع در ان باز دارند از شنیدن صدای ان حذر الموت بجهة بیم مردن و ترس هلاک
شدن خود حذر مفعول له است و موت بمعنی زوال حیات است والله محیط و خدای تعالی احاطه کننده است

بالكافرين بناكرويدكان يعني علم او بهمه اقوال و افعال ايشان رسيده و هيچ چيز از سراير و ضماير
ايشان از و پوشيده نيست و يا انكه مراد از احاطه اهلاک باشد يعني خدا تعالى هلاک کننده و عذاب نماينده
همه ايشان است بر طريقي که عذاب هيچکس از و فوت نشود همچنانکه محاط که از محيط فوت نمی شود و اين جمله
معترضه است که محلی از اعراب ندارد و بايد دانست که علما را در تشبيه اين مثل اقوال بسيار است از الجمله
انست که حق تعالى تشبيه نموده باران را که از آسمان نازل شده بقرآن و ظلمات و رعد و برق را
که در وست تشبيه فرموده بانچه در قرآن است از ابتلا و زجر و بيان روشن و صواعق را که واقع است
دران بوعيد آجل و جهاد عاجل و از جمعی صحابه منقول است که دو مرد از منافق از پيغمبر گريخته جلای وطن
کردند از مدينه در راه باران سخت بر وجهی که حق سبحانه ذکر آن فرموده بايشان رسيد ايشان دران
ابر و تاريکی متحير شدند هر وقت که برق لامع می شد کامی چند می رفتند و چون تاريک می شد می ايستادند
و چون صاعقه پيدا می شد انگشت در گوش می نهادند تا از اهوال آن هلاک نشوند و چون بيتاب می شدند
ميگفتند کاشکی زود صبح می شد تا نزد پيغمبر ميرفتيم و منقاد او می شديم چون صبح شد نزد پيغمبر آمدند و اسلام
آوردند و باعتقاد تمام مؤمن شدند حق تعالى حال منافقان مدينه را بحال اين دو مرد تشبيه کرد
يكاد البرق نزديک می شود برق درخشنده که يخطف ابصارهم بربايد روشنی ديدهای
ايشانرا كلما اضاء لهم هرگاه آن برق درخشيد براى ايشان مشوا فيه می رفتند دران
روشنی و اذا اظلم عليهم و چون تاريک شد راه بر ايشان بواسطه عدم نور برق قاموا
می ايستادند و متحير و سرگردان می شدند كاد از مقاربه است که موضوع است براى مقاربه خبر بوجود
خطف بمعنی اخذ است بسرعت و اضاء يا متعدی است و مفعول آن محذوف و معنی اينکه كلما نور لهم ممشی اخذوه
و يا لازم بمعنی كلما لمع لهم فی مطرح نوره و همچنين اظلم و قاموا بمعنی وقفوا است بود از ان تتميم تمثيل مذکور
نموده باين جمله شرطيه که ولو شاء الله و اگر خواستی خدا لذهب بسمعهم هر اينه
ببردی شنوايی ايشان را بصوت رعد و ابصارهم و ديدهای ايشانرا بلمعان برق حذف
مفعول شاء بجهة دلالت جواب شرط است بر او و لو از حروف شرط است و ظاهر آن دلالت است

بر انتفای اولی برای انتفای ثانی بجهت ضرورت انتفای ملزوم نزد انتفای لازم آن إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ برهمه اشیاء یعنی بر همه اشیاء ممکنه قَدِيرٌ توانا است در تفسیر
بیضاوی مذکور است که شیء مختص است بموجود چه آن در اصل مصدر شاء است و اطلاق آن یکبار بمعنی
شاء که اسم فاعل است بمعنی مرید و مرید موجود می باشد و درین هنگام متناول باری تعالی است کما قال
قل ای شیء اکبر شهادة قل الله و یکبار بمعنی مشیء که اسم مفعول است ای شیء وجوده و هر چه مشیت
حق تعالی بوجود آن گیرد موجود خواهد بود فی الجمله و علیه قوله تعالی ان الله علی کل شیء قدیر الله خالق کل شیء
پس این هر دو آیه بر عموم خود اند بدون استثنا و معتزله میگویند که شیء آن چیزیست که صحیح باشد
که یافت شود و این عام است از واجب و ممکن و یا آن چیزیست که صحیح باشد معلوم باشد و مخبر عنه واقع
شود پس شامل ممتنع نیز خواهد بود و بنا برین لازم ایشان است که تخصیص کنند بممکن در هر دو آیه مذکوره
زیرا که خلق و قدرة متعلق بواجب و ممتنع نیست بدلیل عقلی انتهی کلامه و در تفسیر مجمع البیان مذکور است
که مشیت بمعنی ارادت است و شیء آن چیزیست که صحیح باشد که معلوم و مخبر عنه شود زیرا که بر معدوم و موجود
واقع میشود و موید این است آیه ان الله علی کل شیء قدیر چه هر شیء غیر او سبحانه محدث است و هر محدث را
دو حالت است حالت وجود و حالت عدم و هر گاه که موجود گشت بیرون رفت از دایره مقدوریت
قادر زیرا که بدیهی است که صحیح نیست که موجود وجود پیدا کند پس معلوم شد که او سبحانه قادر است بر آن
در حالت عدم آن تا آنرا از عدم بوجود آرد انتهی کلامه گویند که قدرة از هیئتی است
قایم باو که متمکن است از فعل و قدرة حق تعالی عبارت است از نفی عجز از او و قادر کسی است که اگر خواهد کند
و گر خواهد نکند و قدیر صیغه مبالغه است و اشتقاق قدرة از قدرست زیرا که قادر ایقاع فعل میکند
بر مقدار قدرت خود حاصل که این سیزده آیه مذکور در شان منافقان است و بعد از آن جمیع
مکلفان را علی العموم بر وجه خطاب بعبادت و اعتراف بنعمت خود دعوت میفرماید و میگوید که
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای گروه آدمیان اعْبُدُوا پرستش کنید رَبَّكُمُ پروردگار خود را که مستحق
عبادت اوست یا حرفیست موضوع برای نداء بعید و گاهی است که قریب را بآن ندا میکنند

بجهة تنزیل او در منزلهٔ بعید برای عظمت شان قریب کقول الداعی یا رب و یا الله و این حرف یا منادی
جمله ایست مفید و کلمه ایها که نایب مناب فعل است و ای وصله است بنداء معرف بلام چه ادخال یا بر و متعذر است
از جهة تعذر جمع میان دو حرف تعریف و در حکم منادی است و مقصود بنداء است تابع او گردانیدند تا وصفی موضح
آن باشد و مزیل ابهام آن و التزام رفع در مقصود بنداء بجهة اشعار است بر آنکه مقصود است بنداء و اقحام
های تنبیه میان ای و مقصود بنداء بجهة تاکید و تنبیه سامع است و تعویض از انچه ای مستحق آن است از مضاف الیه
و نزد همه مفسرین و علمای اصول الناس که معرف بلام است شامل مردمانی است که در وقت نزول آیه
موجود بودند و مردمانی که بعد از ایشان پیدا شدند و می شوند تا روز قیامت چه بتواتر ثابت شده
که مقتضی خطاب او سبحانه و احکام او شامل همه عباد است تا قیام ساعت الا ما خصه الدلیل و روایتی
که از علقمه و حسن بصری مرویست هر آیتی که مصدر است بیا ایها الناس مکی است و آنچه مصدر است
بیا ایها الذین امنوا مدنی بر تقدیر صحة موجب تخصیص آن نخواهد بود بکفار و با امر ایشان بعبادت چه مامور به
مشترک است میان بدو عبادت و زیادة آن و مواظبت بر آن پس مطلوب از کفار شروع است
در عبادت و مطلوب از مومنان ازدیاد عبادت است و ثبات بر آن حاصل که حق تعالی میفرماید که ای
جمیع مردمان از ذکور و اناث و مومن و کافر که ارباب عقول اید پرستش کنید بر وجه اخلاص آفریدگار
و پروردگار خود را الذی خلقکم آن خدائیکه بیافرید شما را یعنی بقدرت کامله و حکمت بالغه خود
از کتم عدم بوجود آورد شما را والذین من قبلکم و آنکسانی را که بودند پیش از شما از ابا و اجداد
شما و غیر آن اسم موصول با صله خود صفة او سبحانه است و خلق بمعنی ایجاد شی است و قوله والذین
من قبلکم منصوب المحل است معطوف بر ضمیر منصوب که در خلقکم است و اخراج این جمله مخرج آن چیزی است
که مقرر است نزد اهل شرک بجهة اعتراف ایشان بانکه خالق همه حق تعالی است کما قال ولئن سالتهم من خلقهم
لیقولن الله و لئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله و خلاصه کلام آنست
که شما مقرّ اید بانکه او سبحانه پروردگار و خالق همه شما است و کسانیکه قبل شما بودند پس او را
پرستش کنید نه غیر او را لعلکم تتقون شاید که شما پرهیز نمائید از عذاب و محترز شوید

از عقاب و این جمله حال است از ضمیر اعبدوا و از بعضی علما تفسیر منقول است که کلمه لعل و عسی از برای
وجوب و لزوم است زیرا که از کریم لایق نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را از ان محروم گرداند
و این از قبیل آن است که شخصی غیر خود گوید که اِقبَل قَولِی لَعَلَّکَ تَرشُدُ که مراد وی شک نیست
در رشد بلکه وجوب رشد است فکانه قال اقبله ترشد و آیه دلیل است بر انکه طریق معرفت حق تعالی
و علم بوحدانیت او و استحقاق او مر عبادت را نظر است در صنع او و استدلال با فعال او و بعد از
امر بعبادت و اعتراف بنعمت تعداد صنوف نعم خود میکند تا بندگان بان استدلال کنند بر وجوب
عبادت او و میفرماید خدائی که مستحق عبادت است الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ آنکس است که بحکمت کامله
بگردانید برای انتفاع شما الْأَرْضَ فِرَاشًا زمین را البساطی گسترده تا آرام گیرید و حرکت کنید
بران بما یحتاج خود یعنی متوسط گردانید آنرا میانه صلابت و لطافت برای نشستن و خواب کردن
بندگان بران مانند فراش مبسوطه این مستدعی آن نیست که زمین مسطح باشد زیرا که کرویة شکل آن
با عظم حجم و اتساع جرم آن ابا ندارد از افتراش بران وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و آسمانرا سقفی
برافراشته و سما عبارت است از قبه مضروبه بران زمین و آن اسم جنس است که بر واحد و متعدد
صادق می آید مانند دینار و درهم و بناء مصدر است که بمبنی بان تسمیه یافته خواه بیت باشد یا قبه
یا خیمه بدانکه این جمله موصوله صفت ثانیه او سبحانه است جعل از افعال عامه است بیکی از سه معنی
مستعمل است یکی بمعنی صار بنابراین متعدی نیست دوم بمعنی اوجد و این قسم متعدی بیک مفعول است
کقوله تعالی جعل الظلمات و النور سیوم بمعنی صیّر و این متعدی بدو مفعول است کقوله جعل الارض فراشا
و صاحب تفسیر جامع البیان آورده که در خبر است که چون حق تعالی اراده آن فرمود که آسمان و زمین را
بیافریند جوهر سبز خلق فرمود مقابل هفت آسمان و هفت زمین و بعد از ان نظر هیبت بدان
نگریست آن جوهر آب از ان شد و کفی و بخاری از تموج و اضطراب آن پدید آمد هفت طبقه
آسمان از بخار آن بیافرید و هفت طبقه زمین از ان کف ایجاد فرمود که عرض کل آن بمقدار ارض
مکه بود و بعد از ان آنرا از تحت مکه بیرون آورده و در اقطار عالم منتشر ساخت و منهم ما قیل

وفی را منبسط سازد که این فرش سبیت بس زیبا بنجاری را برافرازد که این سقفیت بس والا جلت عظمته و قدرته
و در آثار آمده که پنجم هر طبقه از طبقات آسمان پنجصد سال راه است و مابین طبقه تا طبقه دیگر
بر همین مقدار و بعد از خلق آسمانها حمله عرش را ایجاد فرمود و طبقات آسمانها بر دوش ایشان نهاد
و فرشته دیگر را بیافرید و باو امر کرد تا دستها بکشید از مشرق تا بمغرب و زمین را برداشت اما قدم او
هر جائی قرار نمیگرفت گاوی را آفرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست و پای است و آن فرشته را
فرمود تا پای بر سنام آن گاو نهاد و قرار گرفت شاخهای آن گاو از اقطار زمین تا زیر عرش بر آمده
و دهن او در دریاست روزی یکبار نفس میکشد و جزر یعنی زیادتی و کمی آب دریا از آن است
و چون قوایم گاو قرار نمیگرفت سنگی را خلق کرد مقابل هفت آسمان و زمین و آنرا مستقر قوایم گاو گردانید
و ما تحت الثری که در سورهٔ طه مذکور است اشارت باین سنگ است و بعد از آن ماهی را بیافرید و مقر آن
سنگ ساخت ن والقلم ایمایست باین ماهی است و بعد از آن ماهی را بر بالای آب بداشت و آب را
بر بالای باد و باد بقدرت او سبحانه عظمته و قدرته و حکمته و بعد از آن زمین مانند کشتی بر سر آب
متحرک و مضطرب بود کوهها را در میان زمین بیافرید و کوه قاف که از زمرد سبز است محیط جمیع
زمین گردانید و همه را میخ زمین ساخت چنانکه فرمود والجبال اوتادا انتهی کلام حق را وانزل
من السماء ماءً و فرو فرستاد خدا از آسمان آب را و مراد آب باران است و عطف است بر جمل
در بعضی تفاسیر آمده که سما یعنی ابر است و خدا تعالی ابر را آفریده تا آب دریا را جید متوجه هوا
شود و در انجا منه الکم سازد و بعد از آن باد ابر را منتشر گرداند و بیفشاند کقوله تعالی انزلنا من المعصرات
ماءً ثجاجا گویند که سما یعنی خود باشد زیرا که باران از دریایی که زیر آسمان است نازل میشود
چونکه باصد مدت و جهات فرو می آید حق تعالی ابر را بر شکل غربال آفریده تا صدمت او بر ابر
واقع شود و ابر آنرا بتدریج بر زمین فرو فرستد و اگر ابر حایل نشود زمین از کثرت باران و صدمت آن
ویران شود یعنی آنست که حق تعالی انزال آب فرمود از جانب آسمان فاخرج به پس بیرون
آورد بسبب آن آب من الثمرات از انواع میوه ها رزقا لکم روزی ساخته را

برای شما و لکم صفت رزقاست اگر مراد بان مرزوق باشد و مفعول انست اگر مراد بان مصدر باشد کانه قال
رزقا ایاکم یعنی بجهت روزی دادن شمارا و حق تعالی درین آیه تنبیه مردمان میکند بر آنکه او سبحانه خالق همه اشیاست
و رازق همه مردمان نه اوثانی که بعبادت او میل میکنند و لهذا بعد ازین با یراد فاء تعقیبیه نهی میکند
ایشان را از عبادت غیر خود که فلا تجعلوا لله اندادا پس مگردانید مر خدای را انبازان
و شریکان در عبادت و ند مثلیست که مخالف و معادی هم مثل خود باشد و اشتقاق آن از ند ندوداست
بمعنی نفر و تسمیه الهه باطله مشرکان باندا د و حال آنکه معتقد ایشان نه آنست که انها مساوی حق تعالی
باشند در ذات و صفات و نه مخالف او در افعال بجهت آنست که چون ترک عبادت او سبحانه کرده اند
و مشغول عبادت انها شده اند و ایشان را بالهه تسمیه نموده پس شبیه است حال ایشان بحال کسانی
که اعتقاد کرده باشند که انها ذوات واجب الوجود بالذات اند که قادر اند بر آنکه دفع بأس و عذاب
کنند از ایشان و عطاء آن چیزی کنند بر ایشان که حق تعالی نخواسته باشد که بایشان دهد از انواع خیر
پس حق تعالی باین قول تحکم فرمود بایشان که شما تعیین انداد میکنید مر کسی را که ممتنع است که ویرا ندی
تواند بود وانتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید یعنی در کتاب توریت و انجیل خوانده اید
که او را مثل نیست و نشاید که باشد پس یقیناً میدانید که او واحدیست که شریک و نظیر ندارد و این جمله
اسمیه حال است از ضمیر فلا تجعلوا و مفعول تعلمون مطروح است که در حکم فعل لازم ای و حالکم انکم من اهل العلم
والنظر یا منوی است و تقدیر اینکه انتم تعلمون لا تماثلوه و لا تقدر علی مثل ما یفعله یعنی حال آنکه میدانید
که اصنام مماثل او نیستند و قادر نیستند بر آنکه مثل فعل کنند که او میکند از صنایع قدرت و بدایع حکمت
بقوله تعالی هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء و چون حق سبحانه تقریر وحدانیت خود فرمود و تبیین طریق
وصل بعلم وحدانیت نمود در عقب آن ذکر آن چیزی کرد که حجت است بر نبوت محمد صلعم زیرا که ایمان تمام
نمیشود مگر اقرار بتوحید و اعتراف بنبوت و آن حجت قرآن است که معجز است یعنی عاجز کننده همه مردمان بجهت
فصاحت و بلاغت تا متیقن شوند که آن قرآن از نزد حق تعالی نزول اجلال یافته بجهت آنکه آن حضرت
دعوی آن کرد پس فرمود که وان کنتم فی ریب و اگر هستید در شک و شبهه مما نزلنا از آنچه

چیزی که فرو فرستاده‌ایم آنرا عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده کامل خود که محمد است و گمان می برید که آن ساخته اوست
و از نزد ما نازل نشده فَأْتُوا پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت بی مثل و در براعت و جزالت
بی نظیرید بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ بعضی از کلام مانند آن چیزی که ما فرستاده ایم قوله من مثله صفت سوره است
ای بسورة کائنة من مثله و ضمیر راجع بما نزلناست و من از برای تبعیض است یا تبیین و نزد اخفش
زایده است ای بسورة مماثلة للقرآن فی البلاغة و حسن النظم یا ضمیر راجع بعبد ماست و من برای ابتدا
ای بسورة کائنة ممن هو علی حالة من کونه بشرا امیا لم یقرء الکتب و لم یتعلم العلوم وَادْعُوا
شُهَدَاءَكُم و بخوانید حاضران خود را از شعرا و خطبا یعنی اگر تنها قدرت معارضه ندارید
استعانت کنید بهر که یاری شما دهد و اعانت شما نماید و شهدا جمع شهید است بمعنی حاضر یا قائم بالشهادت
یا ناصر یا امام مِّن دُونِ اللَّهِ بجز از خدا در اتیان نمودن بمثل این و دون بمعنی ظرف باشد
و بعضی انکه بخوانید کسانی را که دعوی میکنند که ایشان فردا برای شما گواهی دهند نزد خدا تعالی و نزد
بعضی من دون الله بمعنی من دون اولیائه است یعنی غیر از دوستان خدا را از فصحای عرب
بشهادت خود طلبید تا گواهی دهند از برای شما بانکه آنچه اتیان بان کرده اند مثل آن است إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در این که این کلام ساخته و برداخته محمد است جواب
شرط محذوف است و تقدیر این است ان کنتم صادقین فاتوا بسورة من مثله کلام ما قبل دال است بران
این آیه دلالت تمام دارد بر صحت نبوت پیغمبر و وجه استدلال آن است که او سبحانه ایشانرا الحاح طلب
ساخته بانیکه اگر این سخن بافترای محمد میبود بایستی که شما نیز قادر می بودید در اتیان مثل آن
و معارضه نمودن بآن و چون ایشان با وجود فصاحت و بلاغت در غایت قصوی و درجه علیا عاجز
شدند درین تحدی و بجهت عجز نفس و اموال خود را در معرض تلف نهادند پس معلوم شد که این کلام
فوق طاقت مخلوق است و از جانب خالق عالم نازل گشته و آنرا معجزه پیغمبر خود ساخته در دعوی
رسالت جدا از اثبات دلیل بر صحت دعوی پیغمبر خود تهدید ایشان میکند بانکه فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا
پس اگر نکردید و مثل آن سوره را نیاوردید وَلَن تَفْعَلُوا و هرگز نتوانید در زمان مستقبل نیز

معارضه کردن و لن تفعلوا جمله معترضه است که در میان جزا و شرط واقع شده ملخص کلام آنست
که چون شما در زمان ماضی و مستقبل ازین معارضه عاجز آمدید و بعد از تصدیق بعجز تمکین نمیکنید فاتقوا پس
بترسید باین تکذیب و عناد النار التی از آتش دوزخ آن آتشی است که ممتاز است از سایر
آتشهای دیگر با آنکه وقودها الناس برافروزاننده آن مردمانند یعنی کافران و معاندان
والحجارة و سنگها که عبارت از بتان است که کفار از سنگ تراشیده اند باید دانست که وقود
حجاره دلالت میکند بر کمال شدت و غایت حرارت آن آتش زیرا که آتش سنگ را نمیگیرد از ذکر وقود
مگر به نهایت حرارت رسیده باشد و در خبر است که قدری آتش دوزخ را هفتاد بار شسته انگاه بدنیا
فرستاده اند یعنی حرارت آتش دوزخ نسبت بحرارت آتش دنیا شصت و نه ضعف آن است
اعدت للکافرین مهیا و آماده شده است برای ناگرویدگان و وقود بفتح واو اسم آن چیز است
که آتش را بآن برافروزند و بضم واو مصدر است و حجاره جمع حجر است چون جمالت که جمع جمل است و این جمع
بحسب استعمال قلیل است و مراد بآن اصنام اند که کفار از سنگ تراشیده بودند و آنرا می پرستیدند کقوله تعالی
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم و جملهٔ اعدت للکافرین استیناف است که در جواب سوال
سائلی واقع شده که گفته لمن اعدت هذه النار بدانکه این آیه دلالت میکند بر بطلان مذهب جماعتی
که قایل نیستند بوجوب دلیل عقلی و وجه استدلال آن است که او سبحانه فرموده که اگر این قرآن کلام
بشر باشد بایستی که شما قادر می بودید بر آوردن سوره که مثل این باشد زیرا که شما بجهة کمال فصاحت
و بلاغت و حمیت جاهلیت قدرت دارید بر اتیان نمودن بکلام بشر و چون عاجز آمدید از آن پس
رجوع بعقول خود کرده بدانید که این کلام خداست و این محض دلیل عقلی است و نیز دلالت میکند
بر آنکه دوزخ مخلوق است نه در نشأهٔ قیامت مخلوق خواهد شد زیرا که مهیا بودن شئ فرع وجود آن است
و همبرین قیاس آیه اعدت للمتقین دلالت میکند بر مخلوقیت بهشت بدانکه او سبحانه و عادت را مقارن
وعید و ترغیب را مقابل ترهیب آورده میفرماید وبشر الذین آمنوا و بشارت ده آنکسانی را
که ایمان آورده اند یعنی ای محمد بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق الهی ایمان آوردند و تصدیق بتوحید خدا

و به نبوت انبیا نمودند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند انها کردارهای شایسته چون نماز و روزه
وغیر آن از واجبات أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تحقیق مر ایشان راست در آخرت بوستانها این جمله عطف است
بر فاتقوا و بشارت خبر دادن بامسرت است که اثر سرور آن در بشره ظاهر شود واما قوله تعالی فبشرهم بعذاب الیم
بر وجه تهکم است که موجب استهزا و سخریت ناالم و اغمام ایشان است وصالحات جمع صالحه است واین از صفات
غالبه است که جاری مجرای اسما است مانند الحسنة فی قوله من جاء بالحسنة وبجهة این موصوف آن مذکور نشده
اعمال صالحه عبارت است از اعمالیکه در شرع مشروع باشد والف لام در آن از برای جنس است وعطف
عمل صالحه بر ایمان و ترتب حکم بر هر دو اشعار است بانکه سبب در استحقاق این بشارت مجموع امرین است
وجمع بین الوصفین چه ایمان که عبارت از تحقیق و تصدیق است اصل و عمل صالح مانند بناء که بر آن باشد
واصل بدون بنا فایده بران مترتب نمی شود فلهذا ذکر هر یک بدون دیگری کم واقع میشود بلکه جمع و تنکیر
جنات جهة آن است که بساتین بهشت هفت اند جنت فردوس وجنت عدن وجنت نعیم و دار الخلد
وجنت المأوی و دار السلام و علیین و هر یک از انها مراتب و درجات متفاوته دارند بر حسب تفاوت
اعمال ولام لهم دلالت میکند که اهل ایمان مستحق بهشت اند و ایمان علی اطلاقه موجب دخول بهشت
نیست بلکه بشرط آنکه مستمر باشد تا حین موت لقوله تعالی ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر
فاولئک حبطت اعمالهم پس حاصل معنی آن است که کسانی که ایمان ایشان مستمر باشد تا حین موت
وعمل صالح کرده باشند مر ایشان راست بوستانهای متعدده که در وی انواع میوه های متلونه و اطعمه
مختلفه باشد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود در زیر آن جویها یعنی در تحت اشجار نابته در آن
یا در زیر غرفه های آن جویها میرود و نهر بفتح نون و سکون ها مجرای واسع است که ما فوق جدول باشد
وما دون بحر مانند نیل و فرات ترکیب آن از برای سعت است و مراد بانهار میاه انهار است
بر اضمار مضاف مرویست که انهار جنت بر ظاهر زمین بهشت روان باشد و بقدرت حق تعالی
آب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر بر روی زمین گذرند و از هم متفرق باشند بی مانعی و حاجزی
ظاهر و اصلا بیکدیگر ممزوج نشوند آورده اند که چون وقوع این مضمون را ادا میفرمود یکی از ملاحده حاضر بود

کفت عقل قبول این معنی نمیکند که چهار مایع در یک محل یکدیگر باشند و مانعی در میان ایشان نباشد و هر یکی بیکدیگر آمیخته نشوند
آنحضرت فرمود که ای سفیه نمی بینی که حق تعالی در یک بوست تخم مرغ دو مایع جمع فرموده که برنگ و طعم
و طعم مختلف اند و اصلا با یکدیگر مخلوط نمی شوند آن مرد چون این کلام بشنید ملزم شد و بآن اعتراف نمود
كُلَّمَا رُزِقُوا هر گاه که روزی داده شوند مِنْهَا از آن بوستانها مِنْ ثَمَرَةٍ از میوه درختان آن
رِزْقًا روزی ساخته را قَالُوا گویند با یکدیگر هَٰذَا این نوع میوه الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ
آنکه روزی داده شده بودیم بیش از این زمان یعنی در دنیا کلما منصوب بر ظرفیت است و رزقا مفعول به است و من
اولی و ثانیه از برای ابتدا است و هر دو در موقع حال اند اصل کلام این است که کل حین رزقوا مرزوقا مبتدأ
من الجنات مبتدأ من ثمرة یعنی رزق مقید است بانکه ابتدا شده است از جنات و ابتدا از جنات
بابتدا او آن است از ثمره پس صاحب حال اولی رزقا است و صاحب حال ثانیه ضمیر آن که مستکن است
در حال اولی و تصویر ثمر جنت بصورت ثمر دنیا بجهت آن است تا نفس در اول امر میل بان کند چه طباع مایل اند
بمالوف و متنفر از غیر آن پس هرگاه در بهشت مثل آن ببینند مایل آن شوند و آنرا برغبت تمام
تناول نمایند و منقول است که هرگاه مومنان میوه را از درخت بچینند بجای آن مثل آن میوه آفریده شود
این حال بر ایشان غریب نموده از روی تعجب گویند هذا الذی رزقنا من قبل بعد از آن جهت تقریر این
کلام تاکید آن کرده باین جمله معترضه که وَأُتُوا بِهِ آورده شوند یعنی بیارند آن رزق را
نزد مومنان که مرزوق بوده در دنیا از ثمرات مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند باشد بمیوه های دنیا
برنگ و صورت اما مختلف باشد چه مزه جمیع میوه های دنیا در یک میوه بهشت باشد و ضمیر به راجع است برزق
از بعضی صحابه مرویست که در مرغان باشند بر هر یک هفتاد هزار پر هرگاه پرها بیفشانند از هر پری نوعی
طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرم تر و از انگبین شیرین تر که همه در احسان لطافت و لذت
و بوی خوش مشابه یکدیگر باشند و مومنان بخوردن این نوع میوه ها و طعامها مشغول شوند وَلَهُمْ
و مر ایشان را باشد فِيهَا در آن بهشت ها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنانی که جفت ایشان
باشند پاک کردانیده شده از عیب های که زنان دنیا را می باشد از بول و غایط و غیره و کدورات

دیگری و مطهرة ابلغ است از طاهرة و مطهّرة بجهة اشعار باینکه مطهر تطهیر ایشان کرده و آن نیست مگر حق سبحانه
و در خبر آمده که اگر بنده مومن زنی عجوزه داشته باشد که بانواع عیوب مبتلا باشد و در غایت زشتی
حق تعالی او را در بهشت از جمیع عیبها پاکیزه سازد و جمال و صفائی که حور العین را باشد باو عطا فرماید
و بصفت شوهر خود دلخوش گرداند بدانکه اطلاق زوج بر ذکر و انثی هر دو میکنند و ازواج در مقام زوجات
واقع میشود چنانکه درین آیه وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و مومنان در ان بوستانهای بهشت جاوید
باشند که ... یعنی هرگز این کرامت و نعمت از ایشان منقطع نشود و خلود در اصل بمعنی ثبات مدید است
خواه انکه دایم باشد یا نه اگر وضع خلود برای دوام می بود تقیید آن بتابید در خالدین فیها ابدا لغو
می بود چون حق سبحانه منافقان را بدو مثل زد یکی بمستوقد و دیگری بصیب ایشان گفتند که ذات خدا
ازان عالیتر و بزرگوارترست که باین نوع امثال مثل زند و حق تعالی رد سخن ایشان کرده فرمود
که اِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِي بدرستی که خدای تعالی شرم نمیکند یعنی ممتنع نمیشود و حیا انقباض نفس است
از قبیح بجهة مخافت ذم و اشتقاق آن از حیوة است چه آنکیفیتیست که عارض قوة حیوانیه میشود
و آنرا از افعال بازمیدارد و وقوع لفظ یستحیی در آیه بنابر مقابله آن باشد که کفره میگفتند اما یستحیی
رب محمد ان یضرب المثل بالذباب والبعوضة پس حق تعالی در جواب فرموده که ان الله لا یستحیی
اَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا ازانکه بیان کند مثلی را از امثال بَعُوضَةً به پشه فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه
فراتر ازان باشد یعنی بزرگتر ازان چون مگس و عنکبوت و از قتاده روایت است که یهودان
چون در قران ذکر ذباب و عنکبوت شنیدند زبان باستهزا گشودند و گفتند این از نزد خدا نازل
نشده زیرا که این سخنان بکلام خدا نمی ماند پس این آیه نازل شد که خدا ابا نمیکند ازانکه مثل را
برای منافقان و کافران بلکه برای حال و صفت ایشان مثل میزند و ما در مثلا ما ابهامیه است
که ابهام و شیاع زیاده میگرداند در نکره و طرق تقیید را ازان مسدود می سازد کقولک اعطنی کتابا
ما ای ای کتاب کان یا مزیده است برای تاکید مانند ما در فبما رحمة و بعوضة عطف بیان مثلا است
یا مفعول یضرب و مثلا حال که مقدم برو شده در کریمه زیرا که نکره است یعنی خدای تعالی بیان

میکند بعوضه را در حالتیکه مثل است برای حال مردمان یا انکه هر دو مفعول یضرب باشند کما که
متضمن معنی جعل باشد یعنی خداتعالی میگرداند مثل را بعوضه واز حضرت صادق ع روایتست که حق سبحانه
امر حقیر را به بعوضه تشبیه فرمود تا تنبیه باشد بر انکه جایزست ضرب المثل بامر حقیر هر گاه که متضمن باشد
بر امور غریبه عجیبه چه جمیع انچه در ذات فیل مخلوق شده در بعوضه موجودست مع زیادتی دو عضو
دیگر که هر دو بال اوست باوجود صغر جسم آن تبارک الله احسن الخالقین فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
فاما آنکسانی که ایمان آورده اند فَيَعْلَمُونَ پس یقین میدانند از روی تدبر و تفکر أَنَّهُ
الْحَقُّ که آن ضرب المثل راستست که برای حکمتی و مصلحتی بندگان نازل گشته مِنْ رَبِّهِمْ
از جانب پروردگار ایشان وضمیر در انه راجع است بمثل وحق امریست ثابت که جایز نباشد انکار
آن وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا واما انها که کفر ورزیده اند یعنی پوشیده اند حق را چون این مثل بشنوند
فَيَقُولُونَ پس گویند از روی سخریه واستهزا مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز را خواسته است خداتعالی
بِهَذَا باین که گفته شد مَثَلًا از روی مثل بانکه ماذا اراد الله احتمال دو وجه دارد یکی انکه
ما استفهامیه باشد و ذا بمعنی الذی و مابعد آن صله آن ومجموع خبر ما دوم انکه ما با کلمه ذا یک اسم
باشد بمعنی ای شیء و منصوب المحل بر مفعولیت بدانکه ارادهٔ حق تعالی نسبت بافعال خود مشتمل علم است
از انکه او غیر ساهی است و غیر مکره در ان و نسبت بافعال غیر خودش امر اوست پس بنا بر این
معاصی باراده او نباشد زیرا که بان امر نکرده و هذا درین مقام متضمن استحقارست چنانکه
در کریمه ما هذا البشر متضمن تعظیم است و مثلا منصوبست بر تمییز حاصل که کفار بر وجه استحقار گفتند
که این چه مثلست که هیچ فایده در ضمن آن نیست حق سبحانه در جواب ایشان فرمود يُضِلُّ
بِهِ گمراه گرداند بسبب آن مثل كَثِيرًا بسیاری را از مردمان که تامل نکنند در حقیقت آن و تدبر ننمایند
در مصلحت آن بدانکه اضلال درین آیه بمعنی اهلاک و عذاب و تدمیر است استعمال کنند کقوله تعالی ان المجرمین
فی ضلال وسعر یوم یسحبون فی النار علی وجوههم و اضلال بمعنی مشهور که بشیطان و فرعون و سامری
منسوبست کقوله تعالی ولقد اضل منکم جبلا کثیرا و اضل فرعون قومه و اضلهم السامری چه نسبت است

و تسلیط و تشکیک در انقطاع مردمان در ضلال و فساد که مودی بظلم است و جور او سبحانه منزه و مبرا است
ازین بالجمله حاصل معنی آنست که خدای تعالی هلاک میکند و عذاب مینماید مردمانرا بسبب نکرویدن ایشان
بضرب المثل وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا و راه نماید بان جماعتی بسیار را اگر بر وجه طلب اهتدا بان در آن
تامل کنند و بتوفیق الهی بحقیقت آن راه برند وَمَا يُضِلُّ بِهِ و گمراه نیکرده اند بان ضرب المثل
إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر فاسقان را یعنی بیرون رفتگان را از حد ایمان بدانکه اگرچه اهل اهتدا نسبت
باهل ضلال قلیلند کما قال الله تعالی وقلیل من عبادی الشکور لیکن کثرت مهتدین باعتبار فضل و شرف است
فاسق ماخوذ است از فسقت الرطبة عن قشرها اذا خرجت و اصل فسق خروج است از حد وسط و فاسق
در شرع یعنی خارج است از امر حق تعالی بارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره فسق بر سه وجه است یکی تغابی و آن
این است که بنده احیانا مرتکب معاصی شود و مستقبح آن باشد دوم انهماک و این چنان است که بطریق اعتیاد
ارتکاب نماید بان و هیچ باکی از ان نداشته باشد سیوم جحود و آن برین وجه است که ارتکاب آنرا
صواب داند و چون عاصی مشرف برین قسم شد طلاب کفر گشته در دایره کفر در آید و مادام که در درجه
تغابی و انهماک است اسم ایمان ازو مسلوب نمیشود بجهت اتصاف او بتصدیق که مسمی بایمان است
لقوله تعالی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا و جماعتی که متسم باین سمات ذمیمه و متصف باین صفات
قبیحه اند الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ آنکسانی اند که از روی عناد می شکنند پیمان
خدا را مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس عهد خدا یعنی از پس آن چیزی که بان عهد خدا را استوار کرده بود نزد
اسم موصول با صله خود صفت فاسقین است از برای تقریر فسق ایشان و عهد یعنی موثق است و وضع آن از
برای چیزیست که مراعات تعهد آن کنند مانند وصیت و یمین و مراد بعهد در آیه عهدیست که جمعی
تخصیص این عهد میکنند بر یهودان و میگویند که مراد آن است که حق تعالی در توریت اخذ عهد از ایشان
کرده بود که چون پیغمبر آخر الزمان ظهور کند تصدیق او نمایند و بعد از ان که آنحضرت مبعوث شد
ایشان آن عهد را شکستند و وفا بان نکردند میثاق اسم آن چیزیست که وثاقت بان
واقع میشود و ثاقت بمعنی احکام است احتمال دارد که میثاق بمعنی مصدر باشد و من از برای

ابتدا چه ابتدای نقض بعد از میثاق است یعنی فاسقان که ابتدا میکنند به نقض عهود حق تعالی بعد از
استواری او و محکمی آن وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ و می برند چیزی را که فرموده است حق تعالی
بآن چیز أَنْ یُوصَلَ آنکه بپیوندند یعنی معنی آن است که قطع میکنند آن چیزی را که حق تعالی امر کرده
به پیوستن آن ~~چیز~~ قطعیه است که خدای تعالی بقطع آن راضی نباشد چون تفرقه میان پیغمبران
و کتابهای ایشان یعنی ایمان آوردن ببعضی و بعضی نه و از جمله آن اعراض ایشان است
از حضرت رسالت صلعم و قرآن و سایر مومنان و اقوا و اولیا گسستن و باعدای ایشان پیوستن
و قطع رحم کردن و امثال آن بدانکه امر قولیست که طالب فعل باشد مطلقا یا با علو یا با استعلا
و آن یوصل احتمال دارد که منصوب باشد یا مخفوض بانکه بدل ما باشد یا ضمیر آن وَیُفْسِدُونَ
فِی الْأَرْضِ و فساد میکنند در زمین باین وجه که ضرر و ایذا بمومنان میرسانند و از هر چه
نظام عالم و صلاح آن بآن است از آن اعراض میکنند و قطع آن می نمایند أُولٰئِکَ هُمُ
الْخَاسِرُونَ آن گروه ایشانند زیان کاران در هر دو جهان زیرا که سرمایه ایمان و صلاح
و ثواب اخروی را بدل کردند بانکار و فساد و عقاب ابدی از ابن عباس مرویست که هر جا
خسران متعلق بغیر اهل ایمان است مراد کفر و هر جا منسوب بمومنان است مراد تعلق ایشان است
بحطام دنیا و سایر نعمت آن بدانکه چون کفار با وجود دلایل ظاهره بر وحدانیت الهی و معجزات
باهره بر صدق قول حضرت رسالت پناه در انکار و عناد خود مصر و ثابت قدم بودند ازین جهت
او سبحانه خطاب بایشان کرده فرمود که ای معاندان بی دین و ای منکران سید المرسلین خبر دهید
مرا که کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللّٰهِ چگونه کافر می شوید بخدا وَکُنْتُمْ أَمْوَاتًا و حال آنکه بودید شما
مردگان و مراد از اموات معدومات است یعنی شما معدوم صرف بودید فَأَحْیَاکُمْ
پس زنده گردانید شما را به نفخ ارواح در وقت تسویه مضغه ثُمَّ یُمِیتُکُمْ بعد از آن بمیرانید
شما را ثُمَّ یُحْیِیکُمْ پس تر زنده گرداند شما را یعنی در قبور بجهت جواب و سوال و در روز بعث
و نشر برای حساب اعمال ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ بعد از آن بسوی او سبحانه باز گردانیده می شوید

برای مجازات افعال او و بآتش اعمال جاهلات الا انکه چون شما عالمید بحال خود و از بعد یقین علم با حیات و امات

او سبحانه دارید پس با وجود این حال کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است و حیات در قوت حساسه

و انچه مقتضی آن است بر سبیل حقیقت است و باین قوت حیوان را حیوان میگویند و مجاز است در قوت نامیه

هرگاه حق تعالی بحیات موصوف شود مراد بآن صحت اتصاف اوست بعلم و قدرت که لازم قوت حساسه است

که در ماست یا بمعنی آن قایم بذات او که مقتضی باتصاف اوست بعلم و قدرت و این بر سبیل استعاره است

و در اخبار آمده که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی اعاده حیات او کند تا بشنود و همه حواس را باو دهد

و بعد از ان منکر و نکیر او را از خدا و رسول و ائمه سوال کنند اگر از عهده این سوال بیرون آید او را گویند

نم نومة العروس بخواب همچون خوابیدن عروسان آنگاه فرشته بر بزند تا گور بر او فراخ شود و دری از بهشت

در ان کشایند تا نسیم بهشت بر او آید و اگر از جواب ایشان عاجز شود مقمعه از آتش بر او زنند همه گور او

پر از آتش شود و دری از دوزخ بر او بکشایند چنانچه در حدیث صحیح وارد گشته که القبر روضة من ریاض

الجنة او حفرة من حفر النیران بدانکه آیه مذکوره دلالت تمام دارد بر بطلان قول مجبره که میگویند

کفر و ایمان هر دو فعل بنده نیست بلکه خدای تعالی آنرا در بنده آفریده و بنده را اصلا در فعل آن اختیار نیست

چه حق تعالی اسناد کفر بایشان کرده و گفته فکیف تکفرون هُوَ الَّذِي آن خدای است که بقدرت کامله

و قوت بالغه خَلَقَ لَكُمْ آفرید از برای انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا چیزی را که در

زمین است همه آن لام در لکم برای علت است ای لاجلکم و انتفاعکم یعنی آفریدن آنچه در زمین است

بجهة آن است که تا در دنیا استنفاع نمائید بان در مصالح ابدان خود و در دین از ان منتفع

شوید باستدلال و اعتبار و تعرف هر چیزی را که ملایم این نعمت است از لذات آخرت و اللام آن

و اشاعره گفته اند که لام از برای عاقبت است نه برای غرض و علت زیرا که فاعل فعل از برای غرض

مستکمل است بان و حق تعالی کامل بالذات است و غیر مستکمل بغیر علماء امامیه در جواب میگویند

که غرض اگر راجع بذات فاعل است مستکمل او باشد نه اگر راجع بغیر و غرض حق تعالی از ایجاد

عالم ایصال نفع است بغیر پس منافی کمال ذاتی او نباشد و لکم مقتضی اباحت همه اشیاء

نافعه است و غیر مانع اختصاص بعضی از ان به بعضی از افراد انسان بحقه اسباب عارضه زیرا که
دلالت میکند بر انکه همه انجه در زمین است از برای همه ادمیان است نه انکه هر یک از ان از برای
هر یک از افراد انسان است جمیعا حال است از موصول ای ما فی الارض مجموعا یعنی خلق فرمود برای
شما انجه در زمین است در حالتیکه فراهم آورده شده است همه آن ثم استوی الی السماء
بعد از ان قصد کرد بسوی اسمان یعنی بافریدن اسمان و ارادهٔ خلق آن فرمود فسویهن
پس راست کرد آسمانها را از روی اعتدال سبع سموات هفت اسمان یعنی انها را
در اعتدال مساوی یکدیگر آفرید اصل استوا طلب سواء است و ممکن نیست حمل اینمعنی بر او سبحانه
زیرا که از خواص اجسام است چه طلب سواء بمعنی انتصاب است ضد اعوجاج و این صفات اجسام است
وحق تعالی ازین منزه است بدانکه مفسران را در معنی استوا وجوه متعدده است یکی انکه قصد اسمان کرد و تسویه
آن فرمود دوم انکه مستولی شد بر اسمان بقهر و غلبهٔ خود سیوم انکه مستوی شد امر و قضاء او باسمان
زیرا که اوامر و قضایای او از اسمان بزمین نازل میشود و این قول ابن عباس است و مراد بسما
اجرام علویه است یا جهات علو لهذا ضمیر یکه راجع بآن شد بصورت جمع واقع کردیده و نزد بعضی
سما اسم جنس است و مراد به تسویه سما تعدیل آن است و خلق آن بر وجهیکه مصون باشد از عوج و فتور
وهو بکل شیء علیم او سبحانه بهمه چیز بسیار داناست این کلام منطوی است بر انکه صانع
عالم قادر و عالم است و همه مکونات و افعال او معلل بغرض و منفعت است و بر کفار لازم است که
بر شکر گذاری این نعم قیام نمایند و تصدیق کنند بتوحید و قادریه و عالمیه او و منقاد اوامر و نواهی او
گردند و چونکه او سبحانه در این آیه ذکر نعمت حیات نمود و خلق اسمان و زمین را که بقاء حیات آنجا
منوط است بآن بیان فرمود بعد ازین ذکر نعمت خلق آدم میکند و بیان شرف او چه او ابو البشر است
و ذکر شرف او موجب شرف اولاد او است پس میفرماید ای محمد یاد کن این را که واذ قال ربک للملائکة
و چون گفت پروردگار تو مر فرشتگان را انی جاعل فی الارض بدرستیکه من گرداننده ام
در زمین بقول بعضی در زمین مکه و اصح جمیع زمین است خلیفة بدلی را که نائب من باشد

در اعانت حق و اهانت باطل از بنی قوم بنی الجان که بجهة طغیان و عصیان مستاصل شده بودند و اد
آدم صفی است علی نبینا و علیه السلام نیز داکنند اهل اسلام ملائکه اجسام لطیفه اند که قادر اند بر تشکل
باشکال مختلفه و استدلال بر این آن است که انبیای مرسل ایشان را باین اشکال می دیدند و ایشان منقسم اند
بدو قسم قسمی ایشان مستغرق اند در معرفت حق و تنزه از اشتغال بغیر حق چنانکه حق تعالی فرموده یسبحون
اللیل و النهار لا یفترون ایشان علیون اند و ملائکه مقربون و قسمی دیگر تدبیر امر ایشان میکنند
و اصلاً در امر الهی عصیان نمی ورزند کما قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
و مراد در آیه همه ملائکه اند بجهة عموم لفظ و عدم مخصص و جاعل ماخوذ است از جعل که دو مفعولی است و هر دو
مفعول آن فی الارض خلیفة است و عمل جاعل که اسم فاعل است در هر دو مفعول خود جهة آنست که
بمعنی استقبال است و اعتماد بر مسند الیه کرده و می تواند بود که جاعل بمعنی خالق باشد و خلیفه ماخوذ است از یخلف
غیره و ینوب منابه و لم در خلیفه برای مبالغه است مراد بان آدم است زیرا که خلیفة الله فی ارضه است و آیه
دلالت میکند بر این که نصب خلافت از جانب خداست چنانکه در حق آدم که انی جاعل فی الارض خلیفه
و داود ع را گفته که انا جعلناک خلیفة فی الارض ~~[illegible]~~ و امامیه می گویند در حق
امیر المومنین ع فرمود که انما ولیکم الله و رسوله و الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته از ابن عباس مرویست که حق تعالی
قبل از خلق آدم فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خلق خواهم کرد که اولاد او در زمین فساد
کنند و خون بناحق ریزند ایشان چون استماع این قول کردند قالوا گفتند اتجعل فیها آیا میگردانی
در زمین من یفسد فیها کسی را که افساد کند در زمین یعنی مرتکب انواع معاصی شود و
یسفک الدماء و ریزد خونهای امثال خود را بغیر حق که اعظم معاصی است و صدور این کلام
از ملائکه بجهة استخبار از وجه ارشاد ایشان نماید و از رفع شبهه ایشان کند مانند سوال متعلم از معلم خود
از جهة [illegible] صدر او اضلاج کند و نمی تواند بود که صدور این معنی از ملائکه بر وجه اعتراض بوده باشد
بر حق سبحانه و طعن ایشان بر بنی آدم که موجب غیبت است چه ملائکه اعلی از آنند که در ایشان این مظنه باشد

ملخص سخن آنکه ملائکه بر وجه استفهام گفتند چه حکمت است آیا آفریدن مثل کسی که باین صفات قبیحه متصف باشد

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ و حال آنکه تنزیه میکنیم بحمد و ثنای تو یعنی بپاکی تو اعتقاد میکنیم و به ثنا و ستایش تو

قیام می نمائیم وَنُقَدِّسُ لَكَ و تقدیس میکنیم از برای تو یعنی بپاکی ترا میخوانیم یعنی صفات نقص و عیب را

از تو دور می داریم و به بزرگی و عظمت ذکر تو میکنیم ملخص معنی آنکه آیا استخلاف عصات می فرمائی

و حال آنکه ما که معصومیم از جمیع عصیان و خطا و بهیچ وجه سر تسلیم را از خط اطاعت تو بیرون نمیکنیم

احق و اولی ایم باستخلاف پس مقصود ایشان استفسار بود از چیزیکه مرجح فضیلت بنی آدم شده باشد

با وجود صدور افساد و سفک دماء از ایشان بر ملائکه معصومین در استخلاف نه تعجب و تفاخر

قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ گفت حق تعالی در جواب ملائکه بدرستی که من میدانم از آفرینش این خلیفه

مَا لَا تَعْلَمُونَ از مصالح و حکم آن چیزیرا که نمیدانید شما آن چیزرا و از جمله آن حکم ایجاد انبیا و ائمه هدی

و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن از تدابیر و مصالح و ضمیر مفعول که عاید است بموصول محذوف است

ای لا تعلمونه از امام بحق ناطق جعفر صادق عم مرویست که ملائکه از حق سبحانه درخواست کردند

که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد و گفته اند که تنزیه تو میکنیم و اطاعة تو می نمائیم و عصیان تو نمی ورزیم

و غیر ما را که خلق خواهی کرد اطاعة تو نخواهند کرد و چون در جواب این سوال انی اعلم ما لا تعلمون

استماع کردند دانستند که رتبه این امر ندارند از سوال خود منفعل گشته پناه بعرش الهی آوردند

و باستغفار اشتغال نمودند القصه چون حق سبحانه بعد از جواب انی اعلم از اجزای مختلفه زمین قبضه

خاک را قبض کرد و آن را باب مخلوط و ممزوج ساخت باین وجه که ملائکه را امر فرمود تا چهل روز

قطرهای سحاب را بر وی بدارد و چنان مقرر نمود که در این چهل روز بر آن خاک ببارد و بهیچ نوع سایه

آن بر ندارد تا آنکه آن خاک گل شد و چسبان گشت و بعد از حد استعداد صورت رسید بعد از آن

او سبحانه آن را بصورت انسانی مصور ساخت و در وی نفخ روح فرمود و خلیفه زمین گردانید وَعَلَّمَ

آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و بیاموخت آدم را باین وجه که ملهم ساخت او را نامهای جمیع مخلوقات را

مرویست که نخست جمیع مسمیات را نزد آدم حاضر ساخت بعد از آن تعلیم اسمای هر یک از آنها کرد جمیع

و مفتوحه بفتحه آخر یک از ان تلقین [illegible] فرمود و آدم اسم اعجمیست چون آزر و شالخ و اکثر بر آنند
که اشتقاق آن از ادیم الارض است چه از خیر الانام علیه السلام مرویست که حق تعالی قبضه خاکی از زمین
معموره و غیر معموره اخذ فرمود و آدم را از ان خلق نمود لهذا ذریه او ضروب مختلف اند حاصل کلام آنکه
او سبحانه خلق آدم فرمود از اجزای مختلفه و قوی متباینه که مستعد ادراک انواع مدرکات بود
از معقولات و محسوسات و متخیلات و موهومات و الهام او نمود معرفت ذوات اشیا و خواص
و اسما آن را و اصول علوم و قوانین صناعات و کیفیت آلات آن ثُمَّ عَرَضَهُمْ بعد از ان
عرض فرمود آن اسما را یعنی مسمیات اسما را زیرا که الاسماء در تقدیر اسماء مسمیات است که حذف
مضاف الیه شده بجهة دلالت مضاف بر ان و الف لام عوض آن آورده پس ضمیر راجع بمسمیات است
که ضمنا مدلول علیها است عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان یعنی عرض نمود مسمیات اسما را
بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها الآیة بودند باین طریق که خلق جمیع مسمیات فرمود تا مشاهده
آن کردند و بعد از ان اسامی آنرا از ایشان سوال کرد و از روی تنبیه بر عجز ایشان نه بر وجه
تکلیف ایشان را مخاطب ساخت فَقَالَ پس گفت او سبحانه أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ
هَٰؤُلَاءِ خبر دهید مرا بنامهای این ها که بر شما معروض شده اند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان در زعم خود با نکه خلق و استخلاف آدمیان با صفت افساد و سفک دما لایق بحکیم
نیست اگرچه ملائکه تصریح باین نکرده بودند لیکن این لازم مقال ایشان است در اخبار وارد گشته
که چون او تعالی خواست که فضل آدم بفرشتگان نماید امر کرد تا منبری در آسمان هفتم وضع کردند
و بر بالای ان کرسی از نور بنهادند و فرشتگان را نزد آن حاضر ساخت و آدم را امر فرمود
تا ببالای منبر بر آمد و بعد از ان عرض اسماء مسمیات فرمود بر ملائکه و گفت انبئونی باسماء هؤلاء
ان کنتم صادقین ایشان بعجز و قصور خود معترف شده بطریق اعتذار متکلم باین کلمه شدند که
قَالُوا سُبْحَانَكَ گفتند تنزیه میکنیم و دور میداریم ترا از انکه غیر تو عالم بامور غائبه باشد
و سبحان مصدر است چون غفران و مستعمل نیست مگر گاهی که مضاف باشد و منصوب باضمار فعل خود

مانند معاذ الله و کلماتست که آنرا علم تسبیح میکردانند یعنی تنزیه بر طریق تعجب شد او و تعلیم بر کلام
باین مقال اعتذار است از استفسار و جهل بحقیقت حال و بعد از اعتراف بجهل خود کفتند که لا علم
لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما علمتنا مکر آن چیز را که تعلیم داده ما را انک انت
العلیم بدرستی که تویی بیننده و دانا بجمیع معلومات الحکیم محکم کار صایب کردار که هر چه کنی و کویی
بر وفق علم و حکمت و محض مصلحت باشد پس میدانی که منصب خلافت و رتبه علم بکه می باید داد و بدانکه
انت ضمیر فصل است یا از برای تاکید کاف است و یا مبتداست و ما بعد آن خبر آن و این جمله خبر انّ
و چون ملائکه اعتراف بعجز و قصور کردند حق تعالی خطاب بآدم کرد قال فرمود که یا آدم انبئهم
ای آدم خبر ده و اعلام کن ایشان را یعنی ملائکه را که پایین منبر تو نشسته اند باسمائهم بنامهای
اشخاص مسمیات فلما انبأهم پس آن هنکام که آدم علیه السلام خبر داد فرشتکان را باسمائهم
بنامهای آن مسمیات باین طریق که اسم هر شیئی و منافع و مضار آنرا اعلام ایشان نمود
قال کفت او سبحانه ملائکه را از روی تنبیه نه بر وجه استفهام الم اقل لکم آیا نکفتم مر شما را
همزه استفهام برای انکارست و دخول آن بر حرف جحد مفید تقریر و اثبات یعنی البته کفتم انی
اعلم بدرستی که من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و
الارض و آنچه پنهانست از امور زمین و اعلم ما تبدون و میدانم آنچه ظاهر میکنید
و ما کنتم تکتمون و آنچه بوده اید که می پوشید یاد از استبطان آنکه ایشان احق اند بخلافت
و اعتقاد افضلیت و اعلمیت خود نسبت بغیر خود یعنی دانای نهان و آشکارم و همه اشیا نزد من
حاضرست و هیچ چیز از آن بر من پوشیده و پنهان نیست و نزد بعضی مراد بما تبدون آنچیزیست
که اظهار آن میکردند از طاعت و ما تکتمون آنچیزی که ابلیس از ایشان پنهان میکرد از معصیت
و در آیه تعریض است بمعاتبه ایشان بر ترک اولی آن بود که ایشان از سوال توقف کرده
مترصد می بودند تا حکمت در خلق این مخلوق بر ایشان ظاهر شود و بدانکه درین آیات دلالتست بر شرف
انسان و بر رتبه علم بر عبادت و تنبیه بر آنکه علم شرطست در خلافت و بجهت اجلال و اکرام آدم امر فرمود

ملائکه را بسجود تا اعتراف کنند بنقص مرتبه و درجه او کما قال جل ذکره وَإِذْ قُلْنَا و چون گفتیم
لِلْمَلَائِكَةِ فرشتگان را اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را این عطف قصه است
بر قصه دیگر و سجود در اصل لغت بمعنی تذلل است و در شرع وضع جبهه است بر قصد عبادة و سجود اگر بمعنی
شرعی است پس بحسب حقیقت مسجود له حق تعالی است و آدم قبله سجود ملائکه بجهة تفخیم شان او چنانکه کعبه معظمه
و لام لآدم مانند لام لدلوک الشمس در کریمه اقم الصلوة لدلوک الشمس که بمعنی عند دلوک است و اگر بمعنی لغوی است
پس مسجود له حقیقة آدم باشد پس آن بمعنی تواضع ملائکه باشد از برای آدم از روی تحیه و تعظیم او چون سجده
اخوة یوسف مر یوسف را و از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که مراد در سجده تعظیم است و این قول
اصح و اقوی است و مؤید این است که اگر فی الحقیقة سجده خدا میبود و آدم مانند قبله پس ابلیس امتناع
نمی نمود و ملائکه استعظام این امر نمیکردند بدانکه این دلالة میکند بر افضلیة انبیا از ملائکه چه حق تعالی
ایشان را بسجود امر کرده فَسَجَدُوا پس سجده کردند فرشتگان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر عزازیل أَبَىٰ
سر باز زد از ان سجده وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و گردن کشی کرد از انکه تعظیم او کند و تحیه او نماید وَكَانَ
مِنَ الْكَافِرِينَ و بود آن ابلیس از ناگروید گان یعنی از منافقان در علم خدا چه اظهار انقیاد
می نمود نزد فرشتگان و باطنا کافر بود چون حق تعالی او را بسجده امر کرد غش کفر او بر محک این امتحان
ظاهر و هویدا شد بدانکه اختلاف است علما را در کسی که مامور بودند بسجود که ایشان جمعی از ملائکه
بودند یا همه ایشان بعضی بر انند که مراد همه ملائکه اند غیر از مهیمنین که بجهة فرط تحیر و کمال استغراق در ذات
او سبحانه از خود بیخبر بودند بجهة این از دایره این تکلیف بیرون بودند و کریمه ام کنت من العالین
اشاره باین ملائکه است و اکثر بر انند که مراد همه ملائکه اند بدلیل عموم فسجد الملائکة کلهم اجمعون
و در ابلیس نیز اختلاف است که از جنس ملائکه است یا نه امامیه و معتزله بر انند که از جنس ملائکه نیست
بدلیل قوله تعالی کان من الجن و اینکه ملائکه از نور مخلوق اند و توالد و تناسل و اکل و شرب بر ایشان
روا نیست بخلاف ابلیس که از نار مخلوق است و اولاد و ذریه دارد لقوله تعالی افتتخذونه و ذریته
اولیاء من دونی و هم لکم عدو و استثنا دلالة نمیکند بر انکه ابلیس از جنس ملائکه باشد بلکه آن بجهة

وخول اوست با ایشان در امر سجود دیگر آنکه احتمال دارد که درین مقام استثنا منقطع باشد نه متصل
مثل جائنی القوم الا حمارا و اکثر اهل تفسیر بر آنند که ابلیس از ملائکه زمین بود و آیه کان من الجن تاویل کرده اند
باین که جن از اجتنان است یعنی اختفا و ملائکه مستترند از ابصار پس اطلاق لفظ جن بر ان جایز باشد
آورده اند که چون ابلیس از سجده آدم ابا نمود حق سبحانه برو لعنت کرد و ملائکه را امر کرد تا برو لعنت کردند
و آدم را فرمود به بهشت رو و از مستلذات آن منتفع شو کما اخبر عنه عز شانه وقلنا یا ادم
وگفتیم ای آدم اسکن انت وزوجک الجنة ساکن شو تو وجفت تو حوا در بهشت و انت
تاکید ضمیر مستتر که در لفظ اسکن است تا صحیح باشد عطف بر ان نیز و بعضی حوا را از بقیه طینت آدم ایجاد
فرمود و از ابن عباس و ابن مسعود روایت است که استخوانی از پهلوی چپ آدم جدا کرد و حوا را از آن
بیافرید با صورتی تمام و حسن و جمال و کلام لیکن بر روایت ثانی انتفاع بجزو لازم می آید بدانکه مراد از بهشت
جنة الخلد است یعنی دار ثواب و نیز و بعضی بوستانی بوده از بساتین آسمان نه جنة الخلد زیرا که سکون
آن دایمست و تکلیف دران منتفی است و خروج ازان ممتنع اما اکثر مفسرین بر آنند که جنة الخلد بود
و خروج آدم ازان منافاة ندارد زیرا که خلود آن بمکلفین است نه مطلقا دیگر آنکه پیش از وصول مکلفان
بآن بموجب کل شیء هالک الا وجهه فانی خواهند شد پس خلود آن علی عمومه نباشد بل بنسبت باهل
تکلیف باشد وکلا و بخورید ای آدم و حوا منها از جنة یعنی از میوه های آن رغدا صفت اکلا
که مصدر محذوف است ای اکلا رغدا یعنی خوردنی بسیار و با فراغت و خوشحالی حیث شئتما هر جا که
خواهید از بهشت و از هر چه اراده کنید حیث از برای مکان مبهم است ای ای مکان من الجنة شئتما و لا
تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این درخت را فتکونا من الظالمین
پس باشید از ستمکاران بر نفسهای خود یعنی این هنگام که نزدیک شوید باین درخت باشید
از کسانی که حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشند و ظلم در اصل بمعنی نقص است کقوله تعالی ولم تظلم منه
شیئا ای لم تنقص و از امام محمد باقر عم مرویست که لا تقربا بهذه الشجرة بمعنی لا تقربا ها بالاکل یعنی نزدیک
خوردن آن مشوید و شبهه نیست که تعلیق نهی بقرب که از مقدمات اکل است جهت مبالغه است و تاکید در نهی

اکل آن و تنبیه بر آنکه قرب بشی مورث میلان قلب است باخذ آن و عدم قرب بآن موجب عدم اکل آن
و فا در فتکونا مفید سببیه است خواه عطف بر نهی باشد که موجب جزم فعل آنست و یا جواب نهی که سبب نصب است
و در تعیین شجره منهیه اقوال علما بسیارست و اشهر اقوال خوشه گندم است که هر که از ان خورد غالبا
حدث او را طاری شود چون بدلایل ساطعه و براهین قاطعه ثابت شده که انبیا معصوم اند از اول عمر تا آخر عمر
آخر پس این نهی تنزیهی باشد که عبارت از ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی حتمی که از ان معنی حرمت است
زیرا که مخالفت آن منافی عصمت است بخلاف اول و علما اختلاف کرده اند در آنکه در ابتدای خلق قبل از کسب طاعت
و ترک معصیت دخول بنده در بهشت بر سبیل تابید جایز است یا نه بعضی گفته اند جایز است که خدای تعالی بفضل خود بنده را
از روی تابید بهشت برد نه بر وجه ثواب و جزا زیرا که این نعمتی است از جانب او سبحانه و تعالی و بعضی گفته اند که
جایز نیست چرا که از دو حال خالی نیست یا بنده متعبد خواهد بود یا نه بر شق اول ناچار باشد او را از ترغیب
و ترهیب و وعد و وعید و این هنگام او را از برای مجازاة و مکافاة اعمال مرجعی باید و این منافاة دارد
بتابید و بر شق ثانی لازم می آید که معطل و مهمل باشد و این منافاة دارد بکریمه ما خلقت الجن والانس الا
لیعبدون اما موید شق اول روایتی که واقع شده که اطفال از روی تفضل در بهشت خواهند رفت
نه بر وجه ثواب فأزلهما الشيطان پس بلغزانید قدم آدم و حوا را الشیطان ابلیس پر تلبیس عنها
از آن بهشت یعنی ازلال و اذهاب ایشان نمود از بهشت فأخرجهما پس بیرون کرد آدم
و حوا را مما كانا فيه از آنچه بودند در ان از اصناف نعمت و انواع کرامت و اسناد ازلال
و اخراج ایشان بشیطان جهت آنست که سبب ازلال و اخراج ایشان شده و گرنه حقیقة حق تعالی
آدم و حوا را بیرون کرده آورده اند که خدای تعالی آدم را در بهشت بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت
بر سر او نهاد ابلیس از خبث ذاتی خود درین فکر بود که بچه نوع آدم را ازین منصب معزول سازد
چون او تعالی او را از شجره مذکوره نهی فرمود ابلیس فرصت یافته در دهن مار شد و از وی درخواست نمود
که مرا با آدم رسان مار بدستیاری طاوس او را در بهشت رسانید پس ابلیس بیامد و در برابر آدم
و حوا بایستاد و گویند که او از دهن مار بیرون نیامد بلکه بیک طرف دهن او آمده خود را با آدم

وحوا نمود و آغاز گریه کرد ایشان او را آشنا خفتند با او گفتند چرا میگریی گفت بجهة موت شما و زوال
این نعمت و کرامت از شما گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که موجب خلود و تابید
شماست و اشاره باین درخت منهی کرد گفتند ما را از ان نهی کرده اند بطور نه باکل آن اقدام نمائیم گفت
این نه آن درخت است که شما را از ان منع کرده اند و سوگند یاد کرد که من درین امر نیک خواه شمائیم
و از محض دولت خواهی شما را باین دلالت میکنم کما قال الله تعالی حکایة عن قوله هل ادلک علی شجرة الخلد
وملک لا یبلی و ما نهاکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین وقاسمهما انی
لکما من الناصحین و چون ایشان گمان نداشتند که کسی بنام خدا سوگند دروغ خورد بنا برین
بسخن او فریب خورده باکل آن شجره مشغول شدند و بعضی از علما بر انند که بیرون آمدن آدم از بهشت
ضروری بود اگر چه اکل شجره هم واقع نمی شد زیرا که او از برای زمین مخلوق شده بود بدلیل قوله تعالی
انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن خروج او از بهشت اگر بدون اکل شجره واقع می شد اسهل می بود
و چون بعد از خوردن متحقق شد اصعب نمود و از بعضی عرفا منقول است که پیش از وجود آدم محبت و عشق
منتظر می جستند چون ملائکه را استحقاق مظهریة آن نبود در کنج خلوة و گوشه فراغت می غنودند تا دبدبه
طاعة ابلیس و طنطنه عبادة شش هزار ساله او در ملک و ملکوت افتاد عشق خواست تا دست مواصلت
بدامن او زند سلطان عزت بانگ بروی زد که حریف خود را بشناس عشق دیگر بار در حجله غیب نشست
تا وقتی که آدم از کتم عدم خیمه بفضای شهود زد و قدم در عالم وجود نهاد عشق را در صورت شجره منهیه
باو نمود آدم واله جمال او شد خواست که همانجا با او عقد وصال بندد گفتند اینمعنی در سرای خلد
راست نیاید و منزل این کارخانه دل محنت زدگان است و در بهشت متاع محنت یافت نیست لهذا
آدم بهوای محبت از فضای بهشت به تنگنای دنیا آمد و از ساحل سلامت روی گردان شده رو
بگرداب ملامت و محنت نهاد و از مرتبه قربت روی ببادیه غربت آورد و درکات کلفت زا
بر درجات انس و الفت اختیار کرد و قدم از صومعه شادکامی جنة علیا بیرون نهاده ساکن غمکده
دنیا شد وَقُلْنَا و گفتیم با آدم و حوا اهْبِطُوا فرو روید از بهشت تا دون آنکه دنیاست ضمیر

در سوره

راجع بآدم و حوا است لقوله تعالى قال اهبطا منها جمیعا و ایراد آن بصورت جمع بنا بر عادت عرب باشد
که تثنیه را بصورت جمع ایراد میکنند لقوله تعالى وکنا لحکمهم شاهدین که مراد داود و سلیمان است بعضکم
در حالتی که برخی از شما لبعض عدو مر برخی دیگر را دشمن یعنی مفید معنی الفت که ای آدمیان شما بجهة
وساوس شیطانی دشمن یکدیگر باشید و عدم ذکر واو حالیه جهة آن است که ضمیر عدو است بضمیر و تقدیر این
که متعادین بعضکم على بعض ولکم و مر شما راست و ذریه شما را فی الارض در زمین و دنیا مستقر
جای قرار و می تواند بود بمعنی مصدر باشد یعنی قرار گرفتن ومتاع وجای برخوردن و منفعت و یا برخوردار شدن
الى حین تا هنگام رسیدن اجال یا وقت قیام قیامت و حین در غیر این موضع اکثر استعمال او در
شش ماه است لهذا اگر شخصی نذر را بحین منوط سازد نزد فقها مراد شش ماه است و در اخبار آمده که چون نداء
اهبطوا بر آمد آدم دست حوا را گرفته گفت بیا تا ازین مرتبه رفیعه تنزل کنیم و میل بهبوط نمائیم و نوبت
معزولی رسید و محنت غریبی و بیکسی پیش آمد در این اثنا جبرئیل آمد و گفت ای آدم حکم چنین است
که دست از حوا بداری و مفارقت او را بر مواصلت اختیار کنی پس آدم دست از حوا بداشت
هر یک رو بطرفی آوردند و بگریه و زاری مشغول شدند و ایشان یکدیگر را گم کردند که هیچکدام از هم خبر
نداشتند آدم بسر کوه سراندیب افتاد و حوا بر ساحل دریای هند در موضعی که آنرا جده گویند در اثار
وارد گشته که مهبط آدم کوه سراندیب بود و مهبط حوا جده و مهبط ابلیس زمین عراق و مهبط مار اصفهان
و مهبط طاوس کابل و در روایت آمده که آدم چون بزمین آمد عصائی از مورد بهشت که چهل گز طول
آن بود همراه خود آورد و آن عصا بسبیل تناوب و توارث بموسی رسیده و در خبر است که آن عصا در حالی
هبوط سبز بود و بر برگ و چون هوای دنیا باو رسید برگهای او خشک گشته از او ریخته شد جمیع انواع
طیب که از زمین هند حاصل میشود اصل همه آن ازان اوراق است آدم دویست سال در سر کوه سراندیب
میگریست و حوا نیز بر ساحل جده ناله و زاری میکرد روزی آدم از جبرئیل پرسید ای برادر حوا کجاست
گفت هم کنار دریا در فراق تو گریان است و نالان از حال تو هیچ خبر ندارد آدم از استماع این سخن
بیهوش شد جبرئیل سر او را بر کنار خود نهاد ناگاه در ان بیهوشی دید که حوا بر کنار دریا نشسته

میگرید و میگوید حبیبی آدم اجایع انت ام شبعان ای دوست من آدم ای مونس و همدم گرسنه یا سیری
ام لابس انت ام عریان آیا تو برهنه یا پوشیده ام نایم انت ام یقظان آیا در خوابی یا بیداری آدم
خواست که جواب او دهد ناگاه بیهوش آمد و فغان در گرفت جبرئیل گفت ای آدم ترا چه شد آدم
صورت واقعه باز نمود حضار بدرد بخروشید که جبرئیل بناله در آمد و مناجات کرد الهی برین دو
غریب فرومانده رحمت کن خطاب رسید که آدم را بشارت ده که نزدیک رسید که شب فراق
بسر آید و ماه مراد از مشرق امید بر آید آورده اند که حق تعالی بسبب سه چیز بر آدم رحمت کرد
حیا و بکا و دعا اما حیاء او بمثابه بود و غالب بود که چون بزمین سراندیب آمد صد سال از شرمساری
سر بالا نکرد و روی سوی آسمان نیاورد اما بکاء او بمرتبه بود که در اخبار عیون الرضا از امام
علی ابن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة والثنا نقل کرده اند که آب دیده آدم چون سیلی بیرون
می آمد از دیده راست او مانند دجله و از چشم چپ او مانند فرات و از چشم وی چشمها روان
شد مرغان هوا از آب دیده آدم میخوردند و با یکدیگر میگفتند این چه خوش آبیست که ما خوشتر
ازین آب نخورده ایم اما دعاء او بروایت اهلبیت اطهار علیهم الصلوة من الملک الجبار آن بود
که تشفع کرد بحضرت رسالت و اهل بیت اطهار او فتلقی آدم پس فرا پیش آمد آدم و بفرا گرفتن
وقبول نمودن من ربه از پروردگار خود کلمات سخنان با برکت و عظمت را مفسران
در کلماتی که منشاء قبول توبه آدم شد اقوال بسیار است اما اکثری از آن برانند که آن کلمات اینست
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و ابن میثم در شرح نهج البلاغه آورده
که مناسک حج و کلماتی که گفته میشود در آن اعنی لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد والنعمة لک
لا شریک لک لبیک تعلیم آدم و حوا نمود ایشان بهمان طریقه حج کردند و چون فارغ شدند وحی
فرستاد بایشان که من توبه شما قبول کردم و اصح روایت آنست که حق تعالی باستشفاع آل عبا قبول
توبه آدم کرد چه این روایت از ائمه صادقین صلوات الله علیهم اجمعین ماثور است و بدانکه در
توفیق بین الروایات میتوان گفت که آدم ادعیه مذکوره را خوانده باشد و مناجات مذکوره بعوض

رسانیده و بعد از آن استشفاع نمود به آل عبا چه میان ایشان منع الجمع نیست فَتَابَ عَلَیْهِ ط
پس بازگشت حق تعالی بر آدم بجهت شامل خود و اکتفا بذکر آدم کرد بجهت آن است که حوا تابع او بود در حکم
لهذا ذکر نسا در اکثر احکام قرآن و سنن مطویست توبه در اصل لغت بمعنی رجوع است لیکن هرگاه
بنده بآن موصوف شد بمعنی رجوع است از معصیت بطاعت و هرگاه حق تعالی بآن متصف گشت یعنی رجوع است
از عقوبت بمغفرت إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستی که خدای تعالی اوست نیک رجوع کننده
از عقوبت بمغفرت و نزد بعضی معنی آنست که اوست بسیار یاری دهنده بر توبه کردن الرَّحِیمُ ط
بسیار بخشاینده و مهربان بر بندگان و بباید دانست که توبه انبیا و ائمه هدی علیهم الصلوة والسلام
عبارت است از عزم بر عدم ترک مستحب و نادم شدن از ترک آن و توبه غیر ایشان از اهل ایمان و کفر عزم است
بر عدم فعل قبیح و پشیمانی از معصیت و کفر القصه بعد از قبول توبه آدم و حوا تعارف ایشان در عرفات
واقع شد در روز عرفه و تمنی مغفرت و احرزش در منی نمودند لهذا این مواضع باین اسامی موسوم شدند
قُلْنَا اهْبِطُوا گفتیم ما فرود روید مِنْهَا از بهشت جَمِیعًا ج همه شما و اگرچه امر بهبوط قبل ازین سمت
ذکر یافته بود اما ایراد آن اینجا بجهت اختلاف مقصود زیرا که اول دال است بر آنکه هبوط ایشان بدار الابتلا
در حالت معادات ایشان است و عدم خلود ایشان در آن و در دوم مشعر است بآنکه هبوط ایشان
بجهت تکلیف بعبادت و محترز شدن از معصیت اگرچه اصل هبوط یکیست و این از قبیل آنست که گویند
اذهب مصاحبا و اذهب سالما اگرچه ذهاب یکیست و جمیعا حال است بحسب لفظ و تاکید بحسب معنی کانه قیل اهبطوا
انتم اجمعون فَإِمَّا یَأْتِیَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما خطاب بآدم و حوا و ذریه ایشان که در ایشان
مضمر بودند یعنی ای مردمان اگر بیاید بشما مِنِّی هُدًى از جانب من دلالتی و بیانی از ارسال
رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ پس کسانی که متابعت و پیروی کنند دلالت و بیان مرا
فَلَا خَوْفٌ پس هیچ خوف و ترسی نیست از حلول مکاره و نکال عَلَیْهِمْ بر ایشان چه ایشان
از عقاب و عذاب ایمنند وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک از فوت مقاصد و مطالب
ایشان زیرا که به نیل مرادات فایز خواهند گشت و بدانکه خوف مستعمل است در مکروهی که متوقع باشد

و حزن در محشر و هی که واقع شده و باید دانست که شرط ثانی با جواب جواب شرط اول است و جامع آمده است و این شرط با آن
موکد شده و لهذا تاکید فعل بنون مستحسن است و معنی آنست و ان یاتینکم منی هدی تا بانزال و ارسال رسل
تبعه نجی و فاز حاصل که جمع معانی دیعن آیه نفی عقاب از اهل ایمان نموده و اثبات ثواب برای ایشان
فرموده بر آنکه وجه و ابلغ آن بود بعد از ان در باره کفار میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه پوشیدند
حق را که ایمان است وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیه های ما را یعنی دلایل وحدانیت و رسل
و کتب ما را أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه اهل آتش اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ایشان در ان آتش جاوید مانند گویا این آیه عطف است بر فمن تبع تا آخر کانه قال و من لم یتبع و کفروا
بالله و کذبوا بایاته پس جار و مجرور در آیه متعلق بکذبوا است و جار و مجرور فعل اول محذوف است و میتواند
بود که هر دو فعل متوجه باشند بر جار و مجرور و معنی اینکه کفروا بایاتنا جحدنا و کذبوا بها لسانا و آیه در
اصل لغت بمعنی علامت ظاهر است و اشتقاق ان از ای محست لانها تبین ایا من ای یعنی هر کدام را
از غیر متمیز می سازند و هر طایفه از کلمات قرآن که متمیز از غیر خود باشند بجهت فصل نیز آیه میگویند و آیه
دلالت کند بر اینکه عذاب کفار بر سبیل تابید است و غیر کفار در دوزخ مخلد نخواهد بود بدلیل هم فیها
خالدون که مفید حصر است و بعد از ان اهل کتاب را مخاطب ساخت و امر کرد ایشان را بتذکر نعمتی که او سبحانه
بفضل عمیم خود با ایشان انعام فرموده پس فرمود که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب
اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید نعمت های مرا لفظ نعمت واحد است و معنی آن جمع چه آن اسم جنس است یعنی
همه نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمت ها که بمحض فضل و کرم أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و مراد بذکر آن
تفکر است در ان و قیام بشکر آن و نزد بعضی مراد باین نعمت نعمتی است که حق تعالی با بای ایشان انعام فرموده
بود که آن نجات دادن انها بود از فرعون و غرق و عفو کردن انها از اتخاذ عجل و نعمتی که بر ایشان عطا
کرده بود که آن دریافتن زمان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مستبشر به بود در کتاب تورات
و انجیل بعد جمیع نعم آبا بود که فخر و مباهات شما بایشان است و همه نعم خود را یاد کنید و بشکر آن قیام نمائید
وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا کنید به پیمان من یعنی وفا کنید بایمان آوردن بوحدانیت من و تصدیق

نمائید بمحمد چه حق سبحانه در توریت آنحضرت را بنبی امی تعریف کرده کما قال النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا
عندهم فی التوریة أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما بحسن اثابت یعنی تا جزای وفاداری
بر احسن وجه بشما رسانم از ابن عباس مرویست اوفوا بالاستقامة علی الطریق المستقیم اوف
بالکرامة والنعیم گویند اضافه عهد در هر دو صورت بمفعول است و یعنی بانچه معاهده کردید بر ایمان
از حسن اثابت وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من بترسید در نقض این عهد و شکستن این پیمان
این کلام اکد است در افاده تخصیص از ایاک نعبد چه با وجود تقدیم مفعول تکریر مفعول نیز شده و فاء جزائیه بجهت
تضمن کلام است معنی شرط را کانه قیل ان کنتم راهبین فارهبونی و آیه دال است بر وجوب شکر و وفا بعهد و
بر انکه مومن را سزاوار آنست که از هیچکس خایف نباشد مگر از خدا و نیز در ان دلالت بر عظم معصیت بر جحود نعم
و کفران آن و طوق وعید شدید بکتمان آن وَآمِنُوا و بگروید یعنی ایمان آورید بِمَا أَنْزَلْتُ
بانچه فرو فرستادم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتی که آن فرستاده تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ
مر آن چیز را که با شماست یعنی توریت یعنی مطابق آنست در قصص و مواعید و دعوت بتوحید و امر
بعبادت و عدل در میان بندگان و نهی از معاصی و فواحش و لهذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی یعنی اگر موسی در زمان من زنده می بود تابع من می شد در
احکام شریعت من پس تقیید منزل بمصدقیت کتب سابقه تنبیه است بر انکه اتباع این کتب منافی
ایمان نیست بلکه موجب ایمان و لهذا ابن عمیل تعریض فرموده وَلَا تَكُونُوا و باید که نباشید أَوَّلَ
كَافِرٍ بِهِ اول گروهی ناگرونده بقرآن یعنی واجبست بر شما که اول کسی بوده باشید که ایمان
آورده باشند زیرا که شما نظر در معجزات آن میکنید و علم بشان آن دارید و بعضی گفته اند که معنی آنست
که نباشید جاحد صفت نبی که در کتاب شماست بنابراین ضمیر به راجع بحضرت رسالت است نه بقرآن
بدانکه اول در اصل أوأل است ماخوذ از وأل بجهت تخفیف همزه آنرا بواو بدل کردند بغیر قیاس
یا اصل آن أوول است ماخوذ از آل قلب همزه او کردند بواو و واو ادغام نمودند وَلَا تَشْتَرُوا
بِآيَاتِي و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریت است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را اشترا

بمعنی استبدال است وجایزست دخول با که از برای مقابله است در ثمن وثمن اما دخول آن در مثمن مانند
لا تشتروا بآیاتی واما در ثمن مانند وشروه بثمن بخس ومخاطب علماء یهود اند چه از ائمه معصومین مرویست
که علماء بنی اسرائیل چون کعب بن اشرف وغیره هر ساله زراعات واثمار از قوم خود میگرفتند وهدایا
از ملوک خود اخذ میگرفتند میترسیدند که اگر تابع رسول شوند آن رسوم وهدایا را بایشان ندهند بجهة
این بر کفر خود مصر شده بودند با وجود علم ایشان بحقیت محمد وقرآن بان نمی گرویدند حق تعالی فرمود
که بآیات کلام من بدل مکنید رسوم هدایای خود را وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ واز من بترسید در استبدال
کتاب ربانی بحطام فانی ودر آیه دلیل است بر تحریم اخذ رشوت در احکام دینیه واین خطاب متوجه علماء
این امت نیز هست گاهی که دنیا را بر دین اختیار کنند چون شهادات وقضایا وفتاوی وغیر آن
در این داخل است وبعد از آن بجهة تاکید قول مذکور میفرماید که وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ وآمیخته مسازید
سخن درست وراست را که توریت وانجیل است از صفات محمد علیه السلام بِالْبَاطِلِ بسخن ناحق که شما
اختراع میکنید وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ ومی پوشید حق را که صفت آنحضرت است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ
حال آنکه شما میدانید که این شخص آن پیغمبر موعود است که شما نعت او را پوشیده میکنید یا آنکه شما
میدانید که بنی اسرائیل بجهة عدم اطاعت مسخ شدند وتکتموا مجزوم است بجهة دخول آن در تحت حکم نهی
ویا منصوب است باضمار آن که واو برای جمع باشد واین را واو صرف نیز گویند بجهة صرف معطوف
از اعراب معطوف علیه پس تقدیر این است ولا تجمعوا الحق بالباطل وکتمانه کقولک لا تاکل السمک وتشرب اللبن
یعنی جمع مکنید آمیختن حق را بباطل وبعد از امر بایمان ونهی از کفر واستبدال ولبس وکتمان ایشان را بارکان
ایمان امر میفرماید که وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپا دارید نماز را یعنی نماز اهل اسلام را که بر آن وجه که
ایشان میگذارند وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکوة مال را بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ
الرَّاكِعِينَ ونماز گذارید با نماز کنندگان یعنی با اهل اسلام الف لام در هر دو برای عهد است
یعنی صلوة وزکوة که معهود اند در شریعت اسلام وزکوة ماخوذ است از زکا که بمعنی طهارت است
چه زکوة مطهر مال است از خبث ومطهر نفس از بخل واین آیه دلیل است بر آنکه صلوة جماعت عزیمت

فضلیست دارد بر صلوة غیر جماعت ازین جهت حق سبحانه ایشانرا امر کرد که نماز را بطریق جماعت بگذارند
کما قیل واقیموا الصلوة وصلوا مع المصلین لا منفردین و بباید دانست که تعبیر از صلوة برکوع جهة احتراز است
از صلوة یهود و تخصیص بر انکه مراد باقیموا الصلوة صلوة اهل اسلام است نه صلوة ایشان و نزد بعضی
مراد برکوع خضوع و انقیاد است در احکام شریعت اسلام و بعد از ان بر سبیل توبیخ خطاب بعلمای یهود
میکند که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا میفرمائید مردمانرا بنیکوئی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
و فراموش میکنید نفسهای خود را مانند کسی که نفس خود را فراموش میکند وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ
وحال انکه شما میخوانید توریت را که متضمن وصف پیغمبر است و وعید بر مخالفت قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا پس عقل خود را کار نمی فرمائید در قبح فعل خود تا باز ایستید از ان و آیه در شان بعضی از احبار یهود
مدینه است که یاران خود را که در ربقهٔ اسلام امده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند
و خود از سبیل سلوک مسلمانی دور می شدند یا انکه علماء یهود امر میکردند مردمان را بانکه چون محمد مبعوث شود
باو ایمان بیاورند یا انکه مردمان را بطاعت خدا امر میکردند و خود مخالفت بان مینمودند و آیه دال است
بر قبح خبث نفس کسی که واعظ غیر خود باشد و خود بان متعظ نشود و چنانچه در حدیث آمده که رسول مقبول
فرمود که در شب معراج بر جماعتی بگذشتم که لبهای ایشانرا بمقراض آتشین می بریدند گفتم یا جبرئیل که این
چه طایفه اند گفت خطباء اهل دنیا اند که مردمانرا ببر امر میکردند و خود تارک آن بودند وَاسْتَعِینُوا
و یاری خواهید بر حوایج خود و بسوی حق تعالی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن در ادای طاعت و از ائمه علیهم السلام
مرویست که مراد بصبر صوم است یعنی استعانت نمائید بر مایحتاج خود در دنیا و عقبی بروزه داشتن وَالصَّلوٰةِ
و بنماز فریضه و مرویست که رسول صلی الله علیه و آله هرگاه غمگین میگشت مشغول بنماز و روزه می شد و میتواند
بود که مراد بصلوة معنی لغوی باشد که آن دعاست یعنی استعانت نمائید بر بلایا بصبر و التجا بدعا و ابتهال
و تضرع بحق تعالی در دفع آن و از صادق ع مرویست که ما یمنع احدکم اذا دخل علیه غم من غموم الدنیا
ان یتوضأ ثم یدخل المسجد فیرکع رکعتین یدعو الله فیهما اما سمعت الله تعالی یقول واستعینوا بالصبر
والصلوة یعنی چه چیز منع میکند یکی از شما را که چون غمی از غمهای دنیا باو رسد وضو سازد و در مسجد رود

ود و دو رکعت نماز بگذارد و در آن دعا کند تا حق تعالی رفع غم او نماید چه او سبحانه فرموده وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ
وَإِنَّهَا و بدرستی که استعانت بصبر و صلوة لَكَبِيرَةٌ هر آینه بزرگ و دشوار و گرانست و نزد اکثر مفسرین
ضمیر راجع بصلوة است یعنی بدرستی که نماز با همه امور مأموره و منهیه گرانست و شاقست کقوله تعالی کبر علی المشرکین
ما تدعوهم الیه یعنی گران و دشوارست بر مشرکان آنچه ایشان را بآن دعوت میکنی إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ
مگر بر متواضعان و فروتنان از خوف خدا و اینها مومنانند که نفسهای ایشان بپرستش او سبحانه مرتاض
شده و بجهة این صبر و صلوة و سایر امور شاقه که بآن مأمورند بر ایشان سهل و آسانست آورده‌اند در روایت
آمده که امیر المومنین و سایر ائمه معصومین صلوة الله علیهم اجمعین در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند
با وجود اشتغال جهاد امیر المومنین ترک آن نمی فرمود حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ
يَظُنُّونَ خاشعان آنانند که توقع دارند یا بیقین میدانند زیرا که اطلاق ظن بر علم بنابر مشابهت آنست
بعلم در رجحان أَنَّهُم مُّلَاقُوا رَبِّهِمْ بدرستی ایشان رسندگانند بوعده پروردگار خویش
یا ملاقوا ربهم در تقدیر ملاقوا جزاء ربهم است بجهة امتناع رویت او سبحانه بطریق ائمه هدی بدلایل قاطعه
و براهین ساطعه و دال برین است حدیث من حلف علی مال امرء مسلم کاذبا لقی الله و هو علیه غضبان
که اینجا بلا شبهه لقی الله در تقدیر لقی جزاء الله است وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ و آنکه ایشان بسوی
رحمت پروردگار خویش بجهت پاداش عبادات رَاجِعُونَ بازگردندگانند رجوع درین آیه
بمعنی اعادت است در آخرت یا رجوع بموضعی که در آنجا غیر از خدا مالک ضر و نفع نیست بخلاف دنیا
که بعضی این دعوی میکنند پس خلاصه معنی آنست که خاشعان مقرانند بنشأه آخرت و برجوع ایشان بمحشر
برای مجازات افعال و مکافات اعمال و بار دیگر امر بتذکیر نعمت برای تأکید میفرماید
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ نعمتهای مرا که انعام کردم بر شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و بیاد آرید آنکه
من تفضیل دادم شما را یعنی اجداد شما را و این عطف است بر نعمتی عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان
در مجمع آورده که مراد از تفضیل ایشان بر عالمیان تفضیل ایشان است در اشیاء مخصوصه که آن

انزال من وسلوی وغیر آن از نعم عظیمه چون تغریق فرعون وغیره ایات کثیره نه مطلقا زیرا که امت
پیغمبر ما افضل امم اند بدلیل قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس واتقوا یوما وبترسید
از روزی یعنی از عذاب روزی که لا تجزی کفایت نکند نفس هیچ شخصی عن نفس از هیچ
کسی شیئا چیزی را از عذاب و جمله مذکوره صفت یوم است و عاید از ان محذوف است وتقدیر این است
که لا تجزی فیه ولا یقبل منها وپذیرفته نشود از نفس عاصیه وعطف است بر روزی که در ان روز پذیرفته
نشود از نفس یعنی از شخص عاصی شفاعة درخواستی بر تقدیر انکه کسی شفاعت او کند ولا یؤخذ
وفرا گرفته نشود از ان نفس فدیه که عوض خود بدهد برای دفع عذاب و عدل بمعنی فدیه است وگفته اند که بمعنی
بدل است حاصل که اگر نفس متقیه شفاعت کند برای نفس عاصیه یا فدیه دهد از برای او قبول نکنند مراد بآیه
نفی دفع عذاب است از عاصی من جمیع الوجوه ولا هم ینصرون ونباشند انها در ان روز
یاری داده شده یعنی در دفع عذاب هیچکس نصرت ایشان ندهد وضمیر راجع است بنفوس کثیره
وتذکیر ضمیر باعتبار معنی است زیرا که نفوس در معنی عباد است واناسی ونزول آیه بجهة رد قول کفار است
که میگفتند که ابای ما که انبیا اند شفعای ما باشند در روز جزا معتزله باین آیه متمسک شده اند بر نفی شفاعت
بر اهل کبایر جواب ازین آنست که آیه مخصوص است بکفار بجهة انکه آیات واحادیث بسیار وارد شده است
در باب شفاعت وامامیه متفق اند بر انکه شفاعت نامزد سید المرسلین وائمه معصومین وصلحای مؤمنین
پس روز قیامت حضرت رب العالمین بجهة شفاعت ایشان ناجی ورستگار کرداند بسیاری را از خاطئین
واز جمله احادیث داله برین مدعا حدیث مشهور نبوی است ادخرت شفاعتی لاهل الکبایر من امتی یعنی
ذخیره کردم شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود بعد از ذکر اجمال نعم تفصیل آن میفرماید واذ
نجیناکم ویاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که ما نجات دادیم شما را یعنی پدران شما را من
آل فرعون از اتباع ومتعلقان فرعون واصل آل اهل است زیرا که تصغیر آن اهیل است
وفرعون موسی مصعب بن ریان بود وگویند ولید بن مصعب بود واو از بقایای عاد است
وفرعون یوسف ریان بن ولید بود وخزاین مصر در دست داشت ومیان فرعون موسی

وفرعون یوسف چهارصد سال اول بیجا و نحو بود بدانکه آیه معطوف است بر نعمتی چه این بعضی از نعمتهاست
که حق تعالی بایشان داده بود یسومونکم در حالیکه ستم و رنج میرسانیدند و تکلیف میکردند شما را سوء
العذاب بدترین عذاب را السوم بمعنی بغی است و اصل آن ذهاب است در طلب شیء و ارسال
ابل در رعی و سوء العذاب مصدر ساء یسوء و نصب آن بجهت آنست که مفعول به یسومونکم است
یعنی بطریق بغی و ظلم تکلیف میکردند و الزام و الجای شما مینمودند سختترین عذاب را و جمله فعلیه
حال است از ضمیر نجیناکم یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شما را این آیه بیان یسومونکم است
و لهذا بر آن معطوف نشده یعنی بغی ایشان بر شما باین وجه بود که میکشتند پسران شما را در طفولیت
ویستحیون نساءکم و باقی میگذاشتند دختران شما را تا ایشان را کنیزکان خود سازند و بر وجه
استرقاق با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند و این اشد از ذبح بود و تسمیه بنات به نساء
از قبیل تسمیه شیء است باسم ما یؤول الیه یا بنا بر تغلیب چه استبقای صغار و کبار میکردند از زنان و نیز
اسم نساء بر صغار و کبار جایز است مانند ابناء آورده اند که سبب در قتل ابناء آن بود که چون فرعون
در خواب دید که آتشی از طرف بیت المقدس شعله کشید و بیوت مصر و قبط را تمام بسوخت
و بنی اسرائیل را بگذاشت فرعون ازین خواب بسیار ترسان و هراسان گشت سحره و کهنه را بخواند
و این خواب را بر ایشان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو
و تبدیل دین تو بر دست او باشد پس فرعون قوابل را بر جمیع حوامل بنی اسرائیل مسلط ساخت و
امر کرد ایشان را که هر پسری که از ایشان متولد شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند و روایتی آنست
که فرعون را گفتند ما در کتاب چنان خوانده‌ایم و چنان یافته‌ایم که این شخصی که بر دست او ملک تو فانی شود
از پشت عمران باشد و عمران مؤمن بود و ایمان خود پنهان میداشت و از جمله خواص فرعون بود
چون فرعون این سخن را از علمای عصر بشنید با عمران گفت که باید یک ساعت از نزد من غایب نشوی
و شب و روز نزد من باشی عمران امتثال امر او کرده شب و روز از خدمت او جدا نمیشد شبی
فرعون در کوشک خسبیده بود و نزد او عمران در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که آن

نزد او حاضر شده متعجب گشته گفت چگونه اینجا آمدی گفت من بخود بخودی اینجا نیامده‌ام بلکه مرا اینجا آورده اند
عمران دانست که این از جانب حق تعالی است پس بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان
الهی او را آورده بود باز او را بخانه خودش برد چون اثر حمل بر او ظاهر گشت و مردمان این معنی را بسمع
فرعون رسانیدند فرعون زنان خواص خود را فرستاد تا احوال معلوم کنند حق تعالی آن کودک را
با پشت مادر برد چنانکه اثر حمل اصلاً نمایان نشد تا آنکه موسی متولد شد و خبر متواتر گشت که زن عمران
پسری آورده چون بسمع فرعون رسید گماشتگان را فرستاد تا تفحص این معنی کنند مادر موسی از این خبر
کودک را در تنور نهاد و سر تنور را پوشید و بکر بخت خواهر او که خاله موسی بود از این بی خبر بود آتش
بیاورد و در تنور نهاد تا نان بپزد و در وقتی که زبانه آتش از تنور بهوا میرفت کسان فرعون
در رسیدند و همه آن خانه را تجسس کردند و مادر موسی را بدست آوردند از بسیار اثری نیافتند
و بسر تنور رفتند آتش عظیم از آن بیرون می آمد و بعد از تفحص جمیع مواضع آن خانه فرعون را
خبر دادند که غلط بعرض رسانیده اند فرعون از این معنی بسیار خوشحال گشت و بعد از رفتن آنها مادر موسی
خواهر را گفت که با کودک چه کردی گفت من کودک را ندیدم گفت کودک در تنور بود بجزع و فزع
در آمده بر سر تنور دوید و فرو نگریست دید که موسی در میان تنور نشسته و آتش گرد او را
احاطه کرده و او را گزندی نمیرساند بسی شاد شده دانست که این از غرایب و عجایب قدرت
الهی است و در ضمن این بهتری است پس کودک را بر گرفت و در خفیه تربیت او مینمود و اهل تحقیق
گفته اند که حق تعالی بجهت آن این حال بمادر موسی نمود تا چون او را الهام نماید که موسی را در آب افکن
او را بی ترس و خوف در آب افکند وفی ذلکم و در این ذبح پسران و خدمت فرمودن
دختران بلاء آزمایشی بود شمارا من ربکم از نزد پروردگار شما عظیم بزرگ و بی نهایت
و از حالتی بغایت مشقت و محتمل است که مشار الیه ذلکم باشد یعنی نجات دادن ما شمارا از شر فرعون
نعمت عظیم بود از جانب حق شما و در آیه تنبیه است که هر چه به بنده میرسد از خیر و شر اختیار است
از او سبحانه پس بر او واجب است که بر مسار خیر شکر کند و بر مضار شر صبر نماید بعد از آن تعداد نعمت دیگر

میکنند بر ایشان بقوله وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید چون بشکافتیم بشما دریا را یعنی بسبب
نجات شما در شکافتیم وقتی که از فرعون میگریختید و لشکر دشمن از عقب شما بود فَأَنْجَيْنَاكُمْ
پس برهانیدیم شما را از ضرر ایشان وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و با آب فرو بردیم فرعون و کسان
او را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می نگریستید بفرعونیان که چه سان غرق میگشتند و مراد
بآل فرعون فرعون است و قوم او و اقتصار بر ذکر قوم جهت علم است بآنکه فرعون اولی است بغرق
آورده اند که فرعون مدة چهارصد سال دعوی خدائی کرد و ظلم و طغیان او از حد گذشت حق تعالی موسی را
که مدة فرعون بسر آمد و وقت هلاکت او و نجات این مستضعفان در رسید بنی اسرائیل را امر کن
تا حلی قبطیان بعاریت بستانند و در شب ایشان را از آن دیار بیرون آور پس بنی اسرائیل
نزد قبطیان آمدند و گفتند که ما را عروسیست حلی و جواهر خود را بعاریت بما دهید تا چند روزی بدان
محلی و مزین شویم ایشان حلی و جواهر خود را بایشان دادند و موسی ایشان را گفت که وقت شب در فلان
موضع همه مجتمع شوند ایشان امتثال امر موسی نموده شب از مصر بیرون آمده در آن موضع که مقرر فرموده بود
جمع گشتند پس موسی ع همه را همراه گرفته قرار بر فرار دادند و حق تعالی سبحانه خواب بر قبطیان بنحوی مسلط
کرد که از رفتن بنی اسرائیل بی خبر ماندند و بعد از آن مرگ بر اطفال ایشان افتاد و هیچ سرای نبود که
یک دو طفل نمردند پس چون قبطیان بیدار شدند بعزا مشغول گشتند و تفحص احوال بنی اسرائیل نپرداختند
تا نزدیک غروب آفتاب و بعد از آن چون در کوچها و بازارها نگاه کردند هیچ کس را از بنی اسرائیل ندیدند
از آن متعجب شدند و فرعون را از گریختن ایشان خبر دادند گفت کجا توانند گریخت بفرمود تا لشکر
جمع شوند و منادیان ندا کردند که وقت بانگ خروس بیرون روند قضا را آن شب هیچ خروسی بانگ
نکرد تا روز روشن شد پس فرعون تهیه لشکر نموده متوجه شد با جامهای سیاه و رایتهای سیاه
و اسبان سیاه و لشکر موسی در پیش ایشان میرفتند و تا بکنار دریا رسیدند آب دریا در نهایت طغیان
بود و در عقب نگاه کردند لشکر فرعون نمایان شد بنی اسرائیل بیطاقت شده گفتند ای موسی
تدبیر چیست از پیش دریا و از عقب دشمن گفت خاطر جمع دارید خدای من با من است مرا راه نماید پس حق تع

وحی کرد باو که لن اضرب بعصاک البحر عصای خود را بدریا زن در خبر آمده فی الحال دوازده راه خشک در آن پیدا شد
او تعالی باد و آفتاب را امر کرد تا آن راه را از وحل خشک کرد و هر وجهی که در خبر است که بجهت سم ستوران اسپان ایشان
گرد بهوا میرفت و چون همه لشکر از آب گذشتند فرعون و لشکر او بکنار دریا رسیدند فرعون چون راههای
خشک را در میان دریا پدید دانست که بمعجزهٔ موسی است خواست تا تلبیس کند بقوم خود گفت می بینید که دریا
از هیبت من شکافته و راههای خشک در او پیدا شده تا دشمنان را بگیرم فرو روید و ایشان را بگیرید گفتند
تا تو سبقت نکنی ما نرویم فرعون تعلل میکرد و قدم پیش نمی نهاد و او بر اسپ فحل نشسته بود جبرئیل بیامد بر مادیانی
نشسته اسب خود را در پیش اسب فرعون راند و بدریا فرو شد اسب فرعون چون مادیان را دید عنان
اختیار از دست فرعون ربوده بود در عقب مادیان نهاد هر چند فرعون خواست که او را باز دارد میسر نشد
آنگاه بدریا فرو رفت و چون قبطیان دیدند که فرعون بدریا در آمد همه در عقب او روان شدند و
میکائیل از عقب لشکر در آمد و همه ایشان را بدریا راند چون همه بدریا در آمدند حق تعالی فرمان داد تا آن
طاقهای آب بر هم آمدند فرعون و فرعونیان بغضب الهی غرق شدند القصه بنی اسرائیل بعد از هلاک شدن
فرعون بمصر معاودت نمودند و کتابی نداشتند که بآن عمل کنند حق تعالی موسی را وعده داد که کتاب توریت
باو عطا فرماید و از برای میقاتی تعیین فرمود که آن مدت چهل روز بود کما قال جل ذکره وَإِذْ وَاعَدْنَا
مُوسَىٰ و یاد کنید وقتیکه وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب توریت باو أَرْبَعِينَ
لَيْلَةً چهل شبانه روز یعنی گفتیم که بعد از انقضای مدت چهل روز که توریت را بتو دهیم و ذکر واعدنا که از برای
اثنین است جهت آنست که حق تعالی بطریق وحی وعده داد موسی را بدادن توریت و موسی وعده داد او را
برفتن میقات که طور بود وجه تعبیر مدت مذکوره بلیالی نه بایام جهت آنست که شب تقدم [illegible] بر روز در ایجاد
یعنی حق تعالی اول شب را آفرید بعد از آن روز وجه تسمیه موسی آنست که مو بزبان عبرانی آبست و سی درخت
و چون که مادرش او را در رود نیل انداخت و فرعونیان او را در آب و درخت یافتند از این جهت باین
اسم مسمی شد حاصل که میفرماید موسی را وعده دادیم چهل شبانه روز بدادن توریت و موسی با بعضی
از خواص متوجه طور شد که میقات بود ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدائی

مِنْ بَعْدِهِ از پس غایب شدن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران بودید بجهت شرک
و وضع عبادت حق در غیر موضع آن و استحقاق عذاب بجهت آن و تفصیل این قصه آنست که چون
خدای تعالی فرعون را هلاک گردانید و ملک او را بمیراث بنی اسرائیل داد ایشان گفتند که ما را کتابی
می باید که در وی بیان حلال و حرام باشد تا بران عمل نمائیم و ما را شرف و ذکری باشد موسی علیه السلام
ایشان را گفت که من بمیقات روم و مناجات با قاضی الحاجات نمایم اگر مصلحت بیند کتابی مرا
بمن دهد که جامع حلال و حرام باشد پس هارون را خلیفه خود گردانید و متوجه طور شد و قوم را چهل روز
وعده داد و در مدت غیبت او مردی منافق که او را سامری میگفتند که در زرگری بغایت استاد بود
همه زیورهای بنی اسرائیل جمع کرد و از ان گوساله زرین بساخت و آنرا بر رهگذر باد نهاد هر وجهی که باد
بزیر او در می آمد و از دهن بیرون می آمد و آوازی که از ان صادر می شد شبیه به آواز گوساله بود چون
قوم از ان آواز گوساله شنیدند گفتند این چیست آن مطرود گفت هذا الهکم واله موسی فنسی
این خدای شماست و خدای موسی است موسی خدا را اینجا فراموش کرده بطور رفت و از جمله حیوانات
گوساله را اختیار کرد جهت آنکه گوساله پرست بود القصه ششصد هزار مرد از بنی اسرائیل الا دوازده
هزار کس گوساله پرست شدند و چندانکه هارون نصیحت ایشان کرد نشنیدند گفتند ما ازین نگردیم
تا موسی نزدیک ما باز آید ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم
شما را مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه چنین عمل منکر که اتخاذ عجل است از شما صادر شده بود از
شما در گذشتیم عفو در لغت بمعنی محو جریمه است و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید شکر گوئید خدا را بر نعمت عفو یعنی باراده آنکه شکر نعمت عفو کنید و شکر اعتراف است
بنعمت با نوعی از تعظیم ابن عباس فرموده که شکر طاعت خداست بهمه جوارح در نهان و آشکارا
و در آیه دلالت است بر آنکه شکر نعمت خدا واجب است و عفو از ذنب بعد از توبه نعمتیست از جانب
حق تعالی بر بندگان بعد از ان تعداد نعمت دیگر میکند بر ایشان بقوله وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى
و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را الْكِتَابَ کتاب توریت وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده

میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا مگر شما راه راست بیابید یعنی بتدبّر و تفکّر در این کتاب و گویند
مراد بکتاب و فرقان توریت است چه توریت جامع کتاب منزل است و حجتی فارق است میان حق و باطل
پس عطف آن جهة اختلاف لفظین است و گویند مراد بکتاب توریت است و بفرقان جمیع معجزات فارقه میان کفر
و ایمان القصه چون حق تعالی توریت را بموسی کرامت فرموده با او گفت که ای کلیم هیچ میدانی که سامری
و قوم ترا از پس توجه کردند موسی گفت بار خدایا تو عالم تری حق تعالی با او اخبار فرمود که قوم تو گوساله پرست شدند
باضلال سامری موسی بمیان قوم خود آمد خشمناک و غضبناک و قوم را ملامت کرد گفتند سامری ما را برین داشت
کما قال جل ذکره وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و نیز یاد کنید وقتیکه گفت موسی بعد از معاودت از میقات
مر گروه خود را يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود
بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را بخدائی فَتُوبُوا پس باز گردید بتضرع و زاری و عزم ترک
آن مذلت و خواری إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی پروردگار خود مرویست که چون موسی ایشانرا بتوبه امر کرد گفتند
توبه چه چاره باشد و بر چه وجه بود فرمود برین وجه که تن بقتل نهید و یکدیگر را بکشید چه عظم این ذنب بر وجهیست
که بغیر از قتل تدارک آن نکنند کما قال فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را و یکدیگر را بقتل در آرید
امتثال امر موسی نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند و گویند معنی آنست که ای کسانی که گوساله نپرستیده اید
بکشید کسان خود را که گوساله پرست شده اند آورده اند که هارون که با دوازده هزار مرد که بر دین موسی
ثابت و راسخ شده بودند شمشیرها کشیده بیامدند و بقتل ایشان مشغول شدند حق تعالی ابر ظلمانی بر سر
ایشان برداشت تا جهان تاریک شد که شفقت و مرحمت ایشان را از قتل خویشان باز ندارد پس اجانب
و خویشان و اقربا را میکشتند حتی پدر پسر را و پسر پدر را تا آنکه هفتاد هزار از ایشان را بکشتند ذَٰلِكُمْ
این کشته شدن خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را از زندگانی عِندَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما چه این موجب
تطهیر شماست از شرک و سبب وصول بحیوة ابدی و بجنت سرمدی فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما
بمغفرت و توبه شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست نه غیر او التَّوَّابُ بسیار رجوع کننده
بشما بعفو و مغفرت و نیک پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر توبه کنندگان آورده اند

که چون بنی اسرائیل بعد از تعجیل توحید بنهمت حق ثابت قدم شدند حق تعالی خطاب کرد بموسی که بار دیگر
بمناجات آئی جماعتی از بنی اسرائیل را با خود بیار تا عذر گناهی که کرده اند از عبادت عجل بخواهند و بشرف
استماع کلام من برسند موسی بر روایت اصح اشهر هفتاد کس را از اخیار بنی اسرائیل اختیار کرد
والیشانرا فرمود تا روزه گرفتند و غسل کردند بعد از آن ایشانرا بطور برد و چون انجا رسیدند
موسی بربالای کوه بر آمد و ایشان بر اثر وی بالا رفتند حجابی میان ایشان و موسی پیدا شد
پس موسی در اندرون حجاب رفت و بنی اسرائیل بیرون حجاب بایستادند و حق تعالی با موسی میگفت
با مر و وعظ و زجر ایشان چون کلام خدای بشنید موسی نزد قوم آمده ایشانرا گفت کلام خدایرا
شنیدید گفتند کلامی شنیدیم لیکن نمیدانیم که قایل آن خدا بود یا شیطان تا خدا را معاینه نه بینیم
باور نکنیم که کلام خداست چون این بگفتند آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت کما قال جل ذکره
وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید انرا که گفتند یعنی هفتاد تن که از اخیار شما که با موسی بطور رفته بودند
تا کلام حق شنوند و بعد از شنودن آن گفتند يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ ای موسی ما تصدیق نکنیم
لَكَ مر ترا بجهة گفتن تو که این سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ
تا وقتی که بدیده سر نه بینیم خدایرا جَهْرَةً دیدنی ظاهر یا در حالتی که آشکارا باشد فَأَخَذَتْكُمُ
پس فرا گرفت اخیار شمارا الصَّاعِقَةُ آتشی که از آسمان فرود آمد جهة طلب مستحیل چه مظنه
ایشان آن بود که حق تعالی مثل اجسام است و بواسطه این طلب رویت او کردند و رویت اجسام
در جهات و امکنه است که مقابل رائی باشد و چون حق سبحانه از این منزه است پس رویت او محال
باشد بدانکه جهرة بمعنی عیاناً است و در اصل مصدر جهرت بالقراءة است و مستعار شده از برای معاینه
و نصب آن بر مصدریه است زیراکه نوعی از رویت است و یا حال است از فاعل یا مفعول وَأَنتُمْ
تَنظُرُونَ و شما می نگریستید بان صاعقه یعنی مردمان شما نگاه میکردند بدان آتش که بایشان
رسید و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان فرود آمد و چون استماع آن کردند فی الحال
مردند حاصل که ایشان بعد از مردن یک شبانه روز افتاده بودند و موسی نیز بیهوش شد

وبعد ازان که بهوش آمدند متحیر در ایشان می نگریست ومیگفت خداوندا با بنی اسرائیل چگویم وچون

احوال ایشان پرسند چه جواب گویم حق تعالی ایشانرا زنده ساخت کما قال ثُمَّ بَعَثْنَاكُم

پس برانگیختیم یعنی زنده گردانیدیم شمارا مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مردن شما بصاعقه

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق تعالی را بعد از حیات بوسیله طاعت

وعبادت وقید بعث بموت بجهة آنست که بعث از اغما ونوم هم می باشد ودر آیه دلیل برانکه موسی

سوال رویت از برای خود نکرد بلکه بنا بر اقتراح جهله بنی اسرائیل بجهة قطع ذاهنی سوال رویت کرده بصاعقه

مبتلا شدند مرویست که در وقتی که موسی بنی اسرائیل راگفت که به بیت المقدس روید وبا عمالقه

حرب کنید ایشان در جواب گفتند تو وخدای تو بروید وبا ایشان مقاتله کنید وما اینجا نشسته ایم

حق تعالی برایشان غضب کرد وگفت دخول شما در شهر حرامست تا مدت چهل سال کما قال

فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض ودرین مدت ایشانرا در تیه که بیابانی

بود مسافت آن پنج فرسخ وبروایتی شش فرسخ زمینی هموار که اصلا دران کوهی وسایه

نبود وخیمه نیز نداشتند تا ملتجی بان شوند مقید گردانیده بود ایشانرا درین مدت در گرمای آن

بیابان وتاب آفتاب آن متاذی می شدند وهر گاه در وقت صبح ازان موضع مرتحل می شدند

وتا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز در همان موضع می بودند که ازان ارتحال نموده بودند و

گویند حق تعالی آن طرف که بدانجا رفته بودند در میکرد بجانبی که ازان سایر شده بودند وچون از

تاب آفتاب بی تاب شدند وبتضرع وزاری از موسی استدعا نمودند تا از خدای درخواست

کند که ایشانرا دران بیابان سایه کرامت فرماید که از حرارت آفتاب ایشانرا نگاه دارد حق تعالی

بدعای موسی ابری سپید وتنک که نمی بارید ونسیم باد خنک ازان می وزید بر سر ایشان بداشت

چون در زیر آن استراحت یافتند گفتند ای موسی از گرما آسایش یافتیم اما طعام نداریم تا بان

سد رمق کنیم حق تعالی امر کرد بباران تا بجای باران تر نجبین ومرغ سمانی بر ایشان بباراند

کما اخبر عنه بقوله وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ وسایه بان ساختیم بر شما الْغَمَامَ ابر را تا ام حرارت

فتاب منتشر نشوید چون ظلّلنا علیکم الغمام و فرستادیم بر شما دران تیه المنّ و السّلوی
ترنجبین و مرغ بریان شده را و در تفسیر بیضاوی مذکورست که حق تعالی ابر را فرمان داد که ترنجبین مثل برف
از اول فجر تا طلوع آفتاب بر ایشان می باراند از برای هر یک بقدر صاعی و باد جنوب را امر فرمود
که مرغ سمانی را بریان ساخت و هر یک از بنی اسرائیل بقدر کفایت خود بگیرد می بردند و در شب
عمودی از نور مانند چراغ برای ایشان مقرر فرمود تا در روشنی آن سیر میکردند و درین مدت
جامهای ایشان چرکین و کهنه نمی شد و اگر ایشان را مولودی آمدی بر او لباسی بودی بر قدر قامت او
و در روز آدینه مثل دو روزه منّ و سلوی بر ایشان بارید ه شدی بجهت آنکه روز شنبه اصلا
نباریدی حق تعالی با ایشان شرط کرده بود که زیاده از مقدار کفایت از آن برندارند مگر در روز جمعه
که از برای روز شنبه بردارند و اگر خلاف این کنند و زیاده بر قدر کفاف بردارند و ذخیره نمایند
آن را بر ایشان منقطع کرداند ایشان بشرط وفا نکرده در اخذ آن اسراف کردند و از آن ذخیره
ساختند حق تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت و از صادق ع مرویست که منّ بر بنی اسرائیل از
اول فجر تا بطلوع شمس نازل می شد و هر که درین وقت در خواب می بود نصیب او از آن نازل
نمی شد لهذا مکروهست خواب درین وقت بعد از آن حق تعالی میفرماید که این دو نعمت را بر ایشان
انعام فرمودیم و ایشان را گفتیم کلوا بخورید من طیّبات ما رزقناکم از پاکیزه های آن
چیزی که روزی کردیم شما را یعنی هر روز بخورید و برای فردا ذخیره منهید ایشان خلاف آن کرده
ذخیره میکردند و آن متغیر و متعفن می شد و ما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی و در بیضاوی
درین کلام اختصارست و اصل آن اینست فظلموا بان کفروا هذه النعم و ما ظلمونا یعنی بسبب ظلم
کردند بجهت کفران نمودن باین نعمت و ظلم نکردند بر ما و لکن کانوا و لیکن بودند که از
روی نادانی انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند چه بر رزاقی حق تعالی اعتماد نکرده
بذخاری آن میکوشیدند و در آیه دلالتست بر آنکه نفع طاعت و ضرر معصیت عاید بطایع
و عاصی است نه بحق تعالی القصه ایشان چهل سال در تیه ماندند و در اثنای این مدت موسی و هارون

فوت شدند و یوشع بن نون بخلافت موسی بر ایشان مبعوث شد و بعد از انقضای مدة حکم الهی نازل شد
بر آنکه در شهر مقدس در آیند کما قال وَإِذْ قُلْنَا و یاد کنید چون گفتیم شما را ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ
در آیید درین ده یعنی بیت المقدس گویند آن ده ایلیا بود یا اریحا که قریب بیت المقدس ست
و این قریه جبابره بود که از بقایای قوم عاد بودند که از عمالقه اند پیشوای ایشان عوج بن عنق بود فَكُلُوا
مِنْهَا پس بخورید ازین ده یعنی میوه‌ها و طعامهای آن حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هر چه اراده کنید
رَغَدًا خوردنی بسیار و گوارنده و خوش گوار نصب این بر مصدریه است و یا حال از واو ضمیر ای راغدین
مترفهین یعنی در آئید در آن ده در حالتی که مترفه و متمتع باشید وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری
از درهای این ده یا بدر قبه بیت المقدس که نزد آن نماز میگذاردند و در اندرون آن داخل نمی شدند
و موسی تنها در اندرون آن میرفت و نماز میگذارد سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند از برای شکر
گذاری او بر آنکه شما را از تیه بیرون آورد و از آن سرگردانی و حیرانی خلاصی آزادی داد وَقُولُوا
حِطَّةٌ و بگوئید که درخواست ما از تو حطه است و این لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی بفکن از ما
گناهان ما را حطه خبر مبتدای محذوف است بتقدیر اینکه مَسْأَلَتُنَا حِطَّةٌ و این در اصل منصوب است
بمعنی حُطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا و ابدال آن بر رفع جهة افاده معنی ثبات است کقوله صبر جمیل که در اصل اصبر صبرًا
جمیلًا بوده پس معنی مراد آنست که ما ثابت و مستمریم در گفتن کلمه حطه که موضوع است برای طلب مغفرة
نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم مر شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما بیامن سجود و دعا
و خطایا در اصل خطایئ بوده چون خطایع و نزد سیبویه ابدال یای زایده بهمزه شده بجهة
وقوع آن بعد از الف بجهة اجتماع همزتین ثانیه بیا بدل شده و بعد از آن بالف منقلب گشته
و همزه بین الالفین بیا بدل شده وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود باشد که زیاده
گردانیم نیکوکاران را ثواب ایشان از روی تفضل و اگرچه اصل کلام نزید الثواب
لکم است که عطف باشد بر نغفر لکم حاصل که چون بنی اسرائیل مامور شدند بگفتار کلمه حطه که بمعنی
استغفار از ذنوب است فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ پس بگردانیدند از روی

استهزا آنانکه ستم کردند بر خود آن کلمه را که بآن مامور بودند قولا غیر الذی قیل لهم
بگفتاری که غیر آنچه بود که گفته شده مر ایشان را مراد آنست که کلمه حطة که موضوع ست برای توبه
و استغفار بدل کردند بآنچه مطلوب و مشتهای ایشان بود از اغراض دنیا و اطعمه آن فانزلنا
پس فرو فرستادیم علی الذین ظلموا بر آنانکه ستم کردند بتغییر و تبدیل قول رجزا عذابی
و عقوبتی مقدر من السماء از آسمان بما کانوا یفسقون بسبب آنچه بودند که بیرون رفتند
یا مراد برجز طاعون ست چه در روایت واقع شده که در یکساعت بیست و چهار هزار کس از کبرا و شیوخ
ایشان مردند و ابنای ایشان باقی ماندند مراد بقوله قولا غیر الذی قیل لهم آنست که ایشان مخالفت
نمودند در امر بتوبه و استغفار و بآن امتثال نکردند نه آنکه مراد این باشد که بجای لفظ حطة لفظی
دیگر گفتند که مفید آن معنی بود چون نستغفرک و نتوب الیک و امثال آن چه مواخذه باین غیر موجب ست
طلب آب نمودن موسی از حق تعالی حسب درخواست بنی اسرائیل کما قال (می فرماید) و اذ استسقی موسی
و یاد کنید آنرا که چون موسی آب درخواست از ما لقومه برای گروه خود که بعد از خوردن من و سلوی
تشنه شده بودند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بعصاک بزن بعصای خود
الحجر سنگ معین را که آدم آنرا از بهشت اهباط کرده بود و بطریق ارث در دست شعیب افتاده
و شعیب آنرا با عصا بموسی داده بود و نزد بعضی الف و لام از برای جنس ست نه عهد یعنی عصا را بهر (سنگ)
که خواهی بزن و این قول اظهر ست در حجت و آبین در قدرت فانفجرت منه پس شکافته شد
از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که
دانست کل اناس هر یک از آدمیان یعنی هر سبطی از اسباط مشربهم آبشخور خود را که از آن
آب آشامیدندی بدانکه فانفجرت متعلق ست بفعل محذوف و تقدیر این ست فضرب موسی
فانفجرت و یا فان ضربت فقد انفجرت همچنانکه در کریمه فتاب علیکم و بنا برین فا فصیحه ست که مظهر
شرط مقدر ست و واقع نمیشود مگر در کلام بلیغ کلوا و اشربوا بخورید و بیاشامید من رزق
الله از روزی که خدای بی رنج بشما داده یعنی بخورید از من و سلوی و بیاشامید از آب چشمها

وَلَا تَعْثَوْا واز حدی که خدای تعیین کرده در مگذرید فِي الْأَرْضِ در زمین مُفْسِدِينَ

در حالتی که شما تباه کاران باشید تقیید عثی که بمعنی اعتدا است بافساد جهة آنست که اعتدا اگرچه غالب

در فساد می باشد اما گاه است که متضمن صلاح میشود مانند قتل خضر غلام را و سوراخ کردن او سفینه را آورده اند

که چون حق تعالی منّ و سلوی و آب چشمها بر بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان کفران آن نمودند و طلب چیزهای

دیگر کردند که اخس اطعمه اند کما قال وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ و یاد کنید که چون گفتید که ای موسی لَنْ

نَصْبِرَ هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ بر طعامی یکانه یعنی بر یک طعام مراد منّ و سلوی است

و این اگرچه دو طعام بود اما وحدة آن بجهة عدم اختلاف و تبدیل آن بود فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ

پس بخوان از برای ما پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنَا تا بیرون آرد و موجود سازد برای ما بدانکه جزم یخرج

بجهة آنست که جواب فادع است مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ بعضی از آن چیزی که می رویاند از زمین

و من برای تبعیض است و اسناد انبات بزمین اسناد مجازیست مِنْ بَقْلِهَا از تره ها و سبزه های

زمین و من در اینجا بیانیه است وَقِثَّائِهَا و از خیار بادرنگ آن وَفُومِهَا و از سیر آن بدانکه فوم

در اصل ثوم است قلب ثا بفا کردند چون از موسی این استدعا کردند قَالَ گفت موسی یا حق تعالی بعد از

دعوت موسی از روی انکار و تعجب أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي آیا بدل میکنید آن چیز را که آن بحسب واقع

هُوَ أَدْنَىٰ آن فروتر و زبون تر است بِالَّذِي با آن چیزی که در نفس الامر هُوَ خَيْرٌ آن بهتر و نیکوتر است

چون ترنجبین و گوشت مرغ که در لذة و نفع و عدم حاجة بسعی در تحصیل آن بهتر است از اشیای مذکوره

اهْبِطُوا مِصْرًا فرو روید در شهری از شهرهای ارض مقدسه و مصر بمعنی بلد عظیم است فَإِنَّ لَكُمْ

پس بدرستیکه در آن شهر مر شما راست مَا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از انواع بقول وَضُرِبَتْ و زده شد

یعنی احاطه کرده شد عَلَيْهِمُ بر ایشان بجهة کفران نعمة و عدم رضا بقسمة الذِّلَّةُ خواری

وَالْمَسْكَنَةُ و درویشی و بیچارگی ضرب ماخوذ است از ضرب الطین علی الحایط اذا الصق

یعنی گل ... که بدیوار ملصق شود و مذلة و مسکنة بایشان احاطه کرده شد و لاصق و لازم ایشان

گشت وَبَاءُوا و باز گشتند بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم حق تعالی شدند

ین ماخوذست از باء فلان اذا کان حقیقاً بان یقتل به لمساواته و مکافاته له و اصل بو مساوات
لک آن خواری و بیچارگی و خشم خدا مر ایشانرا بانهم بسبب آن بود که ایشان کانوا
یکفرون بودند که کافر می شدند بآیات الله بآیتهای حق تعالی یعنی معجزات او که بموسی عطا کرده بود
از عصا و فلق بحر و اظلال غمام و انزال من و سلوی و انفجار عیون از حجر صغیر و یقتلون النبیین
و بسبب آنکه می کشتند پیغمبرانرا چون زکریا و یحیی و غیر ایشان از انبیا بغیر الحق بناحق و ناروا
یعنی بزعم ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن خوار شدن و مسکنت
و غضب الهی بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدا و کانوا یعتدون
و بودند که از حد در میگذشتند در حدود خدا یعنی عصیان و تمادی در اعتدا ایشانرا برین داشت
که کافر شدند و بقتل انبیا ارتکاب نمودند در خبرست که طغیان و اعتدای جهودان بر وجهی بود
که در یک بامداد هفتاد پیغمبر را در بازار بکشتند و در وقت نماز دیگر در همان روز و در همان
موضع تره میفروختند بعد از آن او تعالی بیان وعده میفرماید ان الذین آمنوا
درستی که آنانکه از روی نفاق گرویدند والذین هادوا و آنانکه بملة یهود در آمدند
والنصاری و ترسایان و نصاری جمع نصران است چون ندامی وجه تسمیه ایشان آنست
که نصرة مسیح کردند که گفتند نحن انصار الله و یا بجهة آنکه با مسیح بودند در قریه که آنرا نصران میگفتند
یا ناصره والصابئین و آنهاکه از دین کفر بدین دیگر از ادیان کفره میل نمایند کانشند
گفته اند صابئیان زنادقه اند و یا ستاره پرستان من آمن بالله هر که ایمان آرد بخدا
باخلاص تمام یعنی از طوایف اربعه مذکوره که اهل نفاق و یهود و نصاری و صابئیان اند والیوم
الآخر و گرویده اند بروز بازپسین که قیامت است و متعلقات آن و عمل صالحا
و کردند کارهای شایسته و تسمیه قیامت بیوم الآخر جهة آنست که از پس آن شب نباشد تا در عقب
آن روزی دیگر باشد فلهم اجرهم پس ایشانراست مزد ایمان و عمل صالح ایشان
عند ربهم نزد پروردگار ایشان که بر آن موعود شده اند و لا خوف علیهم

ترسی نباشد برایشان هنگامی که کفار خایف باشند از عقاب و لا هم یحزنون و نباشد که اندوهگین
شوند یعنی خایف نخواهند بود در عقبی و محزون نخواهند شد در دنیا بدانکه من مبتدا است و خبر آن فلهم اجرهم
و جمله خبر انّ است و رابط ضمیر محذوف است و تقدیر اینکه من الذین امنوا منهم و یا بدلست از اسم ان و خبر ان
فلهم اجرهم و ایراد فا بجهت آنست که مبتدا متضمن معنی شرط است و بعد از ذکر کفر و کفران بنی اسرائیل بقوله
و اذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شمارا بمتابعة موسی و عمل باحکام
توریة که از اوامر او امتثال کنند و از جمیع نواهی اجتناب نمایند و رفعنا فوقکم و برداشتیم
بر زبر شما الطور کوه را تا پیمان قبول کردید سبب آن بود که بنی اسرائیل بعد از نزول توریت تمرد آغاز
کردند و گفتند احکام آن مشتمل بر تکالیف شاقه است ما انقیاد آن نمیتوانیم کرد حق تعالی جبرئیل امر کرد که کوه را
از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ
برکند و بر بالای سر ایشان بداشت بمقدار قامت مردی و گفتیم با ایشان در این حالت که خذوا فرا گیرید
ما اتیناکم آنچه دادیم شمارا از احکام شرع بقوة بجد تمام و جهد قوی یعنی به ثبات و یقین از
صادق ع مرویست که مراد بقوة در این آیه قوة بدنست در طاعة و هم قوة دل در اعتقاد و اذکروا
و یاد گیرید و فراموش مکنید و پیوسته یاد کنید و تفکر نمائید ما فیه آنچه در وست از ثواب و عقاب و عمل
بمضمون آن لعلکم تتقون تا باشد که شما بپرهیزید از ناشایستگیها یعنی تا مجتنب شوید از معاصی
و بعد از اخذ میثاق با آن وفا ننموده از آن اعراض کردند کما قال ثم تولیتم پس روی بگردانیدید
از وفا بآن من بعد ذلک از پس فرا گرفتن آن عهد کردن بر وفا نمودن بآن عهد فلولا
فضل الله علیکم پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی بر شما و رحمته و بخشش
او بر شما بتوفیق دادن شمارا بتوبه لکنتم من الخاسرین هر آینه می بودید از جمله زیانکاران
بدانکه اسمی که بعد از لولا واقع میشود نزد سیبویه مبتدا است و خبر آن واجب الحذف است بجهت دلالة کلام
[illegible] جواب و در سد ان و نزد کوفیین فاعل فعل محذوف است ای لو انتفی الفضل و لقد
علمتم هر آینه نیک دانسته اید این خطاب بیهود است الذین احوال آنانرا که در زمان

داود علیه السلام اعْتَدَوْا از حد فرمان در گذشتند مِنْكُمْ از شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه
که منع ایشان کرده بودیم از صید ماهی در ان روز بحیله ماهی میگرفتند در چنین روز که مامور شده بودند
که ترک صید کنند و از صبح تا شام مشغول عبادت باشند پس بعضی از ایشان در زمان داود در قریه ایله
که بر ساحل بحر اخضر واقع است مقیم بودند ازین امر در گذشتند و بصید گرفتن اشتغال نمودند و در
روایت آمده که روز شنبه همه ماهیان دریا بآن موضع جمع می شدند و چون روز باخر میرسید همه میرفتند
و از ایشان کسی اثری نمی دید تا شنبه دیگر این حال بر سکنه آن قریه شاق آمد و آخر حیله کرده
در پیرامن آن دریا حوضها کندند و آب دریا میکشادند و روز شنبه آن حوضها پر از ماهی می شد
و ایشان در اخر روز راه آب را می بستند تا ماهیان نمیتوانستند که بدریا روند و روز یکشنبه
آنرا صید میکردند و میگفتند روز جمعه آب را بحوض میکنیم و روز یکشنبه ماهی را میگیریم پس فعلی که
مخالف امر خدا باشد از ما صادر نمیشود و در ان شهر هفتاد هزار مرد بودند و چون مدتی
برین بر آمد مردمان دلیر شدند و روز شنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول گردیدند و مدتی برین گذشت
صاحب جمعیت شدند و مال بسیار جمع کردند و بعضی از صلحای ایشان هرچند ایشان را ازین نهی میکردند
ایشان منزجر نمی شدند و در ان عمل منهی ارتکاب مینمودند پس با ایشان گفتند که ما ازین موضع
جلای وطن میکنیم تا چون عذاب الهی بشما فرود آید ما داخل شما نباشیم پس بگوشه شهر
رفته از ایشان اعتزال نمودند و با ایشان مخالطه و مناکحه و معامله نمیکردند داود علیه السلام بر ایشان دعا
کرده حق تعالی انزال عذاب کرد بر ایشان و همه را بصورت بوزینه مسخ فرمود کما قال الله تعالی
فَقُلْنَا لَهُمْ پس ما گفتیم مر ایشان را بعد از خلاف امر كُونُوا قِرَدَةً باشید بوزینه گان
خَاسِئِينَ رانده شدگان و خوار گشتگان این خبر بود از خبر است در خبر است که ممسوخان هیچکدام
زیاده از سه روز زنده نماندند فَجَعَلْنَاهَا پس بگردانیدیم مسخه و عقوبت را نَكَالًا
عبرتی و پند دهنده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر انهارا که پیش از ایشان بوده اند از قبیله سابقه
وَمَا خَلْفَهَا و انها که پس از ایشان بوده اند از امم لاحقه چه مسخه ایشان مذکور بوده در زبر

او لین آنها مشهور در میان آخرین وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی برای پرهیزکاران از قوم

ایشان و یا هر که پرهیزد از معاصی در حین استماع این قصه و نیز پند باشد فق و قلب عدم

تنبیه بنی اسرائیل از معجزات ظاهره و آیات باهره میفرماید وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کنید

ای بنی اسرائیل وقتی که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته

بودند و میخواستند که قاتل او معلوم گردد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای میفرماید

شما را أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً آنکه بکشید گاوی را بیان این قصه بر آن وجه بود که در میان بنی اسرائیل

مردی بود عامیل نام و او را مال بسیار بود غیر از یک پسر برادر هیچ وارثی نداشت آنها میخواستند

تا مال وی را بمیراث بردارند ~~عامیل مردی بود از عربی~~ پسران برادر بجهت طمع میراث عم را

بکشتند و در شب وی را بر ~~طریق افضل اسباط~~ در دروازهٔ شهر بینداختند و بعد از آن بیامدند و دعوی خون او کردند

القصه نزد موسی آمدند و گفتند از حق تعالی درخواه که ما را اعلام کند که قاتل این مرد کیست موسی بعد از

دعا ایشان را گفت که حق تعالی میفرماید که گاوی را بکشید قَالُوا گفتند قوم موسی أَتَتَّخِذُنَا

آیا فرا میگیری ما را هُزُوًا اهل سخریه یعنی با ما سخریه میکنی هزؤا مصدر است پس یا مجاز شد یا از

تقدیر مضاف مانند اهل هزؤ یا مکان هزء و حفص هزوا خوانده بضم زا و قلب همزه بواو القصه

چون قول موسی را اصحاب استهزا کردند قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ گفت موسی که پناه میگیرم بخدای

أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ از آنکه باشم از نادانان زیرا که هزو در مثل اینحال محض

جهالت و تخصیص گاو از سایر حیوانات بجهت آن که ایشان عبادة عجل کرده بودند تا قتل آن بر دست

ایشان موجب ذلت آن باشد که صلاحیت عبادة ندارد علما اختلاف کرده اند در مالک گاو

موصوف ابن عباس و وهب و منبه گفته اند که در بنی اسرائیل مردی صالح بود و پسری طفل داشت

و او را گوساله بود چون اجلش نزدیک رسید آن گوساله را در بیشه برد و گفت ای خدای ابراهیم

[illegible] را بتو می سپارم تا چون فرزندم بزرگ شود با وی رد کنی و آن مرد بجوار رحمت حق پیوست

و آن گوساله در آن بیشه بزرگ شد و قوی گشت و دست بهیچ کس نمیداد و چون کودک بالغ شد

هر روز در آن بیشه بیامدی و از آن بیشه پشته هیزم بیاوردی و بفروختی و در نفقه خود و مادر
صرف کردی یک روز مادر ویرا گفت که پدر ترا درین بیشه گوساله بود آنرا بودیعه بخدای سپرده بود
و هیچ ودیعه نزد حق تعالی ضایع نشود آن غلام به بیشه در آمد و آواز داد که یا اله ابراهیم یا من
لا یضیع الودایع ودیعه پدرم بمن رسان باز نگاه کرد گاوی در غایت بزرگی و نیکوئی بیامد و نزد او
بایستاد وی نام حق تعالی بر زبان راند و ریسمان بر سر او کرد و بیاورد و چون ببازار در آمد مردم
از نیکوئی آن گاو متعجب شدند و چون آنرا بخانه آورد مادرش گفت ویرا بفروش گفت اورا
چند بفروشم گفت بسه درهم اما چون باین قیمت یا زیاده از آن خرند بی رخصت من مفروش
پس آن گاو را ببازار آورد و آنرا بسه درم رسانیدند گفت تا از مادر رخصت نستانم نفروشم
گفتند بگیرش و درهم بستان و اورا خبر مکن گفت نستانم پس مردی قیمت آنرا بدوازده رسانید
قبول نکرد و بعد از آن مضاعف ساختند گفت ممکن نیست که بی اذن مادر بفروشم و همچنین
می افزودند تا آنکه راضی شدند که پوست گاو را پر از زر کرده باو دهند گفت بی رخصت
مادر محالست که گاو را بفروشم همه مردمان بخندیدند و حکم بسفاهت او کردند پس آن کودک
مادر را ازین صورت اخبار کرد گفت ای پسر این مشتری از رجال الغیب است چون فردا
او را ببینی با او مشورت کن در کار این گاو تا آنچه صلاح بیند ترا خبر دهد پس روز دیگر ببازار آمد
آن مرد را دید با او در کار این گاو مشورت کرد گفت گاو را نگاه دار که عنقریب در بنی
اسرائیل حادثه افتد و ایشان را بدین گاو احتیاج واقع شود چون از تو خرند بهای آنرا کمتر از
پوست او که پر از زر کنند مفروش پس بعد از چند روز این حادثه در میان بنی اسرائیل افتاد
و گاوی را که متصف بصفتی باشد که حق تعالی بذبح آن امر کرده بود نیافتند مگر نزد این پسر
پس پوست آن گاو را پر از زر کرده بوی دادند و از وی بخریدند حاصل که چون موسی ع فرمود
که حق تعالی میفرماید که ذبح گاو کنید قالوا ادع لنا گفتند بجواب یعنی سوال کن
ربک پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی چیست حقیقت آن گاو

حق کلام این بود که ای بقرة هی باشد یعنی آن کدام بقره است لکن سؤال بما جهت آن بود که هرگز چنین
خبر نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد که بآن مرده زنده شود قال گفت
موسی در جواب ایشان که انه یقول بدرستی که میگوید خدای که انها بقرة بدرستی که
آن گاویست که لا فارض نه پیر است و لا بکر نه در اول جوانی و نارسیده بلکه میان گاو
عوان بین ذلک وسط است میان پیری و جوانی بدانکه فارض مأخوذ است از فرض که بمعنی قطع است
چه گاو پیر قطع سن او شده و باخر عمر رسیده و بکر بمعنی فتیه و ترکیب بکر از برای اولیت است منه البکرة
والباکورة و عوان بمعنی نصف و وسط است ذلک اشارت است بفارض و بکر و توحید و تذکیر آن با آنکه
مشار الیه او مونث است و متعدد بتأویل مذکور و عود این ضمایر به بقره و از پیغمبر علیه السلام مرویست که هر گاو را
که میخواستند ذبح میکردند از ایشان مجزی میبود و لیکن چون تشدید و سختگیری کردند بر خود و در قول
مراجعه نمودند حق تعالی نیز بر ایشان تشدید و مراجعه کرد پس بحکم این تقریع ایشان فرمود و زجر ایشان
کرد از مراجعه بقوله فافعلوا ما تؤمرون پس بکنید آنچه فرموده میشوید بآن ضمیر مفعول که
راجع بموصول باشد محذوف است ای تؤمرونه قالوا گفتند ادع لنا ربک بخوان از برای ما
پروردگار خود را یبین لنا تا ظاهر و هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقره
قال انه یقول گفت موسی که محقق میگوید خدا انها بقرة صفراء بدرستی که آن گاویست زرد
فاقع لونها در غایت زردی رنگ آن بر وجهی که تسر الناظرین مسرور و خوشحال سازد از رنگ خود
نظر کنندگان را بوی بجهت استکشاف زاید بار دیگر قالوا ادع لنا گفتند بموسی که بخوان از بهر ما ربک
خداوند خود را یبین لنا تا آشکارا گرداند برای ما ما هی که آن چه گاویست گاو کار کننده
یا در صحرا چرنده ان البقر بدرستی که گاوان تشابه علینا متشابه شده اند بر ما چه بسیار سال
زرد رنگ بسیار اند تذکیر فعل باعتبار لفظ بقر است و انا بدرستی که ما ان شاء الله
اگر خواهد خدای لمهتدون هر آینه از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و یا بقاتل عامیل حاصل
ه چون بنی اسرائیل طلب تبیین کردند در بقره بر وجهی که دفع تشابه شود قال گفت موسی با ایشان که

إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که حق تعالی میگوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ بتحقیق که آن گاویست لَا ذَلُولٌ
نه رام گشته و نرم شده بحکم زارع تُثِيرُ الْأَرْضَ بشورانند و منقلب سازد زمین را وَلَا تَسْقِي
الْحَرْثَ و نه آب دهد کشت را مُسَلَّمَةٌ خالص کرده شده است لون آن ماخوذ از سلم
له کذا اذا اخلص که لَا شِيَةَ فِيهَا نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وجهی
از سم و شاخش هم زرد است ~~شیة مصدر وشاه وشیا و شیة است ای خلط بلونه لون آخر~~ و چون
بنی اسرائیل این صفات مذکوره که موجب رفع تشبه بایشان بود بشنیدند قَالُوا الْآنَ
گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را یعنی حقیقت آنرا آن
کردی فَذَبَحُوهَا پس بکشتند آنرا و نکته در ذبح این نوع گاو آن بود که تا معرز گوساله
پرستان بود بانکه گاو اینچنین که در نهایت حسن و غایت جمال است قابل ذبح است پس گاو های
دیگر بطریق اولی که سزاوار ذباحه باشد نه عبادة القصه آنرا ذبح کردند وَمَا كَادُوا
يَفْعَلُونَ و نزدیک نشدند که بکنند این کار را یعنی نخواستند که آنرا بجز ند و بکشند بسبب گران
بهای آن بدانکه کاد از افعال مقاربه است که موضوع است از برای دنو خبر بر سبیل حصول
و چون نفی بر او داخل شد نزد بعضی بمعنی اثبات است مطلقا و برخی بر آنست که اگر ماضی است
بمعنی اثبات است و اگر مستقبل است بمعنی نفی و صحیح آنست که آن مانند سایر افعال است
وما کادوا یفعلون منافی فذبحوا نیست بجهت اختلاف وقتین زیرا که معنی آنست که ما قاربوا
ان یفعلوا حتی انتهت سؤالاتهم و انقطعت تعللاتهم ففعلوا کالمضطر الملجئ الی الفعل
وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا یاد کنید وقتی که بکشتید یکی را عامیل نام مقتول یا پسر او فَادَّارَأْتُمْ
فِيهَا پس اختصام و اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی در آنکه که او را کشته و اصل
ادارأتم تدارأتم است مشتق من درء بالفتح بمعنی دور کردن پس تا را در دال ادغام کردند بجهت
آنکه ابتدا بساکن محال است همزه مکسوره در اول آن در آوردند و تنزل ادارأتم بمعنی
اختصام جهت آنست که هر یک از متخاصمین در صدد دفع یکدیگر کردند و یا آنکه ادارا بمعنی

خود باقیست که آن تدافع است وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ وخدای بیرون آورنده است مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

انچه زیرا که هستید شما که بپوشیدید از قتل بناحق اعمال مخرج بجهت آنست که بمعنی مستقبل است مانند اعمال

باسط ذراعیه زیرا که حکایت حال ماضیه است فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن مقتول را بِبَعْضِهَا

بپاره از آن گاو یعنی دم یا زبان یا گوشت یا ران یا استخوانی از آن چون بروی زدند زنده شد و خون

از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت و بعد از تسمیه یعنی ذکر قاتل خود فی الحال بیفتاد و بمرد كَذَٰلِكَ

همچنانکه این مرده را زنده گردانید يُحْيِي اللّٰهُ زنده کرداند خدای الْمَوْتَىٰ همه مردگان را در روز بعث

این کلام دلیل [illegible] محذوف است در کلام سابق ای فضربوه فحیی یعنی بزدند بدن آن مقتول پاره از گاو را

پس زنده شد وَيُرِيكُمْ و مینماید شما را خطاب با آن جماعتیست که در مجلس احیای عامیل بودند و یا شاید

که خطاب با منکران زمان حضرت رسالت باشد یعنی ای اهل عناد انکار حشر میکنید که حق تعالی مینماید بشما آيَاتِهِ

دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما یعنی بجهت اراده اینکه شما تَعْقِلُونَ فکر کنید

و دریابید این را و شروط ساختن احیای مقتول بزدن بعضی از گاو مذبوح جهت نفع یتیم است و تنبیه بر برکت

توکل و شفقت و میمنت بر والدین و در ایراد این قصه دلالتست بر صدق نبوة نبی ما صلی الله علیه وآله چه ما

غوامض اخبار بنی اسرائیل را با ایشان اعلام نموده بر وجهی که هیچ کس را ممکن نیست دانستن آن مگر که

کتب اولین را خوانده باشد و یا بطریقه وحی باو رسیده باشد بعد از ان بیان طغیان بنی اسرائیل میفرماید

بقوله ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ پس سخت گشت دلهای شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس زنده

شدن آن مقتول و یا بعد از جمیع آیات و معجزات که تعداد آن نموده شد خطاب راجع بجمیع بنی اسرائیل است

که با وجود مشاهده آیات مذکوره سخت دل شدند و انقیاد نکردند و قساوة عبارتست از غلظ یا صلابت

همچنانکه در حجر است فَهِيَ پس آن دلها که شما راست كَالْحِجَارَةِ مانند سنگ است در سختی و درشتی

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً یا سخت تر است از سنگ از روی قساوة مثل حجارة یا زاید بر آن و او از برای

[illegible] یا بمعنی واو کقوله او بیوت ابائکم یعنی و بیوت ابائکم است وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ

و بدرستی که بعضی سنگها لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ آن چیزیست یعنی آن سنگیست که هر آینه

روان میکردد از ان جویهای بزرک وَاِنَّ مِنْهَا و بدرستی که بعضی دیکر از ان سنکها لَمَا يَشَّقَّقُ
الجزئیست که هر اینه می شکافد فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس بیرون می آید از ان آب خورد و کویند
مراد از اول انفجار عیون است بدون عمل یدیکه آن انشقاق حجاره باشد و ثانی بمعاونه عمل یدیکه شکافتن
آن باشد وَاِنَّ مِنْهَا و بتحقیق که بعضی دیکر از ان لَمَا يَهْبِطُ الجزئیست که فرود آید از بلندی به پستی
میل کند مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ از جهة ترس خدا حاصل معنی آن باشد که کوه عظیم با وجود صلابت و شدة
عظمت اکر عقل داشته باشد و ترس الهی بر وی رسد بر جای نماند و زایل کردد و فرو افتد کقوله تعالی
لو انزلنا هذا القران على جبل الایه و بعد از ان جهة تهدید و تخویف و تشدید و عید بر شده قساوة ایشان
میفرماید که وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست حق تعالی بی خبر از انچه شما میکنید بلکه عالم است
بهمه آن و همه شما را بجهة آن بعذاب الیم و عقاب عظیم معذب و معاقب خواهد کردانید و بعد از ان
بجهة قطع طمع از ایمان این نوع یهود خطاب بحضرت رسالت و سایر اهل ایمان میکند و میکوید
اَفَتَطْمَعُونَ آیا طمع میدارید اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ انکه تصدیق کنند یهودان مر شما را در انچه
میکوئید از دعوة ایشان باسلام وَقَدْ كَانَ و حال انکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ
کروهی از اسلاف یعنی هفتاد کس که بیواسطه بشری يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ شنیده اند سخن خدا
را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بکردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ از پس انکه
دانسته بودند حقیقة آنرا بدون شک و شبهه چون بمیان قوم آمدند کفتند ما سخن حق و امر و نهی او را
شنیدیم و لیکن در آخر کفت که اینها را که بشما فرموده ایم مخیر ید اکر میخواهید در عمل آرید و اکر نخواهید
وزان باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال انکه ایشان میدانستند که افترا میکنند و از ابی جعفر
علیه السلام مرویست که مراد یهودان زمان حضرت رسالت اند و معنی انکه یهودانی که معاصر تو اند می شنوند
توریة را و تاویل ان میکنند و بر وفق متمنای خود تفسیر مینمایند آورده اند که روزی حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله فرمود که یهودان بعد ازین در مدینه نیایند چه از آمدن ایشان باین مسجد فتنه و
و آشوب ظاهر میشود پس بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه می آمدند که ما مسلمانیم همچو شما و آخر روز

بازگشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنان را
که ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله قَالُوا آمَنَّا گویند ما گرویده ایم مانند شما
و تصدیق کرده ایم بآنکه محمد آن رسول است که در توریة بشارت باو واقع شده وَإِذَا خَلَا
و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی که ظاهرا و باطنا کافر اند
قَالُوا گویند کافران به نفاق ایشان بر سبیل تقریع که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا حدیث میکنید
و خبر میدهید رسول را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بآنچه گشاده است خدای ابواب دانش را عَلَيْكُمْ
بر شما در کتاب شما و قول اینست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول قران بر آنحضرت اصحاب را
از نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان چون کعب بن اشرف و حیی ازاح حط
آگاه یافتند از روی انکار و نهی مخبران را گفتند که آیا شما اینها را از صفات محمد خبر میدهید
لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا مخاصمه کنند و حجت گیرند بر شما بآن عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما
یعنی احتجاج نمایند بر شما بآنچه انزال کرده پروردگار شما در کتاب شما و گویند عند ربکم عند ذکر ربکم است
أَفَلَا تَعْقِلُونَ از تتمه کلام ملامت کنندگان است یعنی آیا چرا در نمی یابید این معنی را که اقرار خود
با خصم در میان نباید نهاد در روایت که سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول از جنگ احزاب
فارغ شد قصد حصن بنی قریظه و بنی نضیر کرد و امیر المومنین علی ع رایت رسول ع را در دست داشت
و بر حصن آمد اهل حصن چون وی را بدیدند خوفی عظیم در دل ایشان افتاد یکی گفت جاءکم قتال حجهد
و دیگری گفت اقبل الیکم قاتل عمرو و امیر المومنین بدانست که ترسیده اند ایشان و چون ساعتی انجا
مکث فرمود ایشان بکنار حصن آمدند و زبان بدشنام و سفاهت گشودند درین وقت پیغمبر ع
بیامد و آن سخنها را بشنید آواز داد که یا اخوة القردة و الخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم
فساء صباح المنذرین ایشان چون قول یا اخوة القردة و الخنازیر بشنیدند گفتند محمد از کجا دانست
که بعضی از اسلاف ما بقرده و خنازیر مسخ شده اند پس قرار برین دادند که از یاران ما کسی
او را اخبار کرده پس بیکدیگر نظر کرده گفتند اتحدثونهم بما فتح الله علیکم تا آخر آیه و حق تعالی ازین خبر

داده آیه مذکوره انزال فرمود و بعد از این در جواب ایشان گفت که أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند
جهودان أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بتحقیق حق تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند وَمَا
يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند یعنی که آیا یهودان نمیدانند که حق تعالی سر و علانیه ایشانرا
میداند پس چگونه است که یکدیگر را در خفیه منع میکنند از تحدث بآنچه حق است وَمِنْهُمْ و از
جهودان جماعتی اند که أُمِّيُّونَ ناخوانده و نانویسنده اند لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
نمیدانند توریة و نمی شناسند آنچه درو است مراد جهلاء ایشانند إِلَّا أَمَانِيَّ لیکن میدانند
آرزوی خود را امانی جمع امنیه است و آن در اصل هر چیزیست که ایشان در نفس خود تقدیر آن
کنند از اموری که موافق طبع و مرغوب نفس باشد و اشتقاق ان از منی است حاصل معنی آنست
که معتقد اکاذیب اند که بر وجه تقلید آنرا از محرفین فرا گرفته اند و یا مواعید کاذبه که ایشان میشنوند
از اینکه کسی دیگر غیر از یهود به بهشت نرود و آتش مس نکند ایشانرا مگر ایام معدوده و [illegible]
منقطع است وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان می برند بدون
علم یقین در آیه دلالتست بر آنکه تقلید در معنی کتاب و طریقه غیر جایز نیست بعد از ان در تهدید محرفان
میفرماید فَوَيْلٌ حسرت و اندوه هلاکت و عقوبت لِلَّذِينَ مر آنانراست که يَكْتُبُونَ
الْكِتَابَ مینویسند نوشته محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود میتوانند بود که مراد بآن تاویلات
زایغه است باشد و ذکر باید بهم جهت تاکید است کقولک کتبته بیمینی یعنی خود مباشر کتابه میشوند
و بدیگری نمیفرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ این نوشته
از نزدیک خداست و چرا چنین میکنند لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بگیرند یعنی استبدال کنند بِهِ بدان
کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را خلاصه سخن آنست که علماء یهود بواسطه اخذ رشوت
صفة حضرت رسالت که در توریة بر این وجه بوده که مردی باشد نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم
میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی باشد دراز قد ازرق چشم [illegible]
فروهشته موی یک چشم صفة دجال است و با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ

لهم پس وای مر ایشان را مما کتبت ایدیهم از آنچه نوشت دستهای ایشان یعنی کلام
محرف وویل لهم و دیگر باره وای بر ایشان مما یکسبون از آنچیزی که کسب میکنند کسب
فعلا را میگویند که یا آنکه با آن جبر منفعة کنند لهذا طیور رشکالی را گویا حرف خوانند آورده اند که
علماء یهود مرسومی داشتند که هر سال از یهودان میگرفتند چون رسول مبعوث گشت ایشان
دانستند که او پیغمبر آخر الزمانست چه نعت و صفت او را موافق آنچیزی یافتند که در توریة بود ترسیدند
که اگر افشای این معنی کنند یهودان میل بدین اسلام کنند و مرسوم مقرر را از ایشان مسدود
سازند پس آنرا تحریف کردند بصفات مخالف آن پس مراد به ثمنا قلیلا رسوم علمای یهود است
و بعد از تهدید و وعید ایشان تکذیب قول ایشان میکنند و میفرماید که وقالوا و گفتند یهود بزعم
باطل خود که لن تمسنا النار هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ الا ایاما معدودة الا
مگر بمقدار روزهای شمرده شده یعنی ایام محصوره قلیله که آن هفت روز است یا بمقدار چهل روز
که قوم ما در آن گوساله پرستیده اند حاصل که ایشان اعتقاد کرده بودند که دنیا هفت هزار سال
بیش نخواهد بود و ایشان هر هزار سال از دنیا یک روز معذب خواهند بود در دوزخ و بعضی
دیگر از ایشان میگفتند که بمقدار ایام عبادة عجل که چهل روز بوده حق تعالی در قول ایشان فرمود بقوله
قل بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار که اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله عهدا
از نزد یک خدا پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و قوله فلن یخلف الله
عهده جواب شرط مقدرست ای ان اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله وعده یعنی اگر بسبب
فرض فرا گرفته اید عهدی نزد خدای تعالی پس هرگز خلاف نکند خدای عهد خود را ام تقولون
یا میگوئید یعنی افترا میکنید علی الله ما لا تعلمون بر خدای تعالی آنچه نمیدانید ام معادل همزه
استفهامست بر سبیل تقریر علم بوقوع احدهما یعنی کدام یکی ازین دو امر که احدهما حق است یا ام منقطعه
بمعنی بل بر سبیل تقریر و تقریع یعنی بلکه آیا میگوئید و افترا میکنید بر خدای آنچیزی را که علم بآن ندارید
و قوله بلی اثبات آنچیزیست که نفی آن کرده بودند از مساس نار ایشانرا در زمان مدید و دهر

طویل بر وجه اعم تا در حکم برکه کن باشد بر بطلان قول ایشان و مختص ست بجواب نفی یعنی نه چنان است
که ایشان میگویند که مس آتش ایشانرا در زمان اندک باشد بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً
هر که کسب کند خصلتی قبیحه که آن شرک است وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ و فرا گیرد و گرد اگرد او را
گناه او و احاطه خطیه با و باین معنی است که بر وی مستولی شود و شامل همه احوال او گردد تا انکه مانند شی
شود که محاط به باشد فرق میان سیئه و خطیئه آنست که سیئه در چیزیست که مقصود بالذات باشد و خطیه
غالبا در جائیست که مقصود بالعرض باشد زیرا که از خطا مشتقست در کسب استجلاب نفع ست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
که متصف باین صفت قبیحه اند أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان
در ان آتش جاوید مانند کانند و بعد از بیان حال کفار ذکر مآل صلحای اهل ایمان میکند و می فرماید
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا او بخبر او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
عملهای نیکو و پسندیده أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت اند و ملازم آن هُمْ
ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند کانند و خلود اگرچه بحسب وضع
معنی لبث طویل است اما اینجا مراد دوام و ثبات است باجماع جمیع امت باز بسر رشته کلام را بذکر
بنی اسرائیل کشیده میفرماید وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریت مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم با ایشان که لَا تَعْبُدُونَ
إِلَّا اللَّهَ نپرستید مگر خدا را که سزای پرستش اوست نه غیر او خبر در معنی نهی است و نزد بعضی
تقدیر کلام ان لا تعبدوا است که چون حذف ان شده فعل مرفوع گشت و قراءة ان لا تعبدوا دال است
برین و حمزه و کسائی بغیبت خوانده اند یعنی اخذ کردیم عهد از ایشان که نپرستند ایشان مگر خدا را وَ
بِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید بپدر و مادر جار و مجرور متعلق احسنوا که مقدر است إِحْسَانًا
نیکوئی کردنی یعنی رافت و شفقت و دعاء خیر و انفاق جمیل در حق ایشان مرعی دارید وَذِي
الْقُرْبَىٰ و نیکوئی نمائید بخویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان یعنی فرزندان بی پدر قبل از بلوغ
یتامی جمع یتیم است چون ندیم و ندامی وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان و درویشان و مسکین

جمع مسکین است وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگوئید مر عامهٔ مردمان را گفتار نیکو یعنی با خلق نیکو بان
تکلم نمائید در تقدیر قولا حسنا است و حمزه و کسائی حَسَنًا خوانده اند بفتحتین وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز را بر طریقی که در ملت شما مفروض گشته وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجهی
که مامور است در شرع ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس پشت گردانید بعد ازین پیمان و برگشتید ازین عهد و میثاق
إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما که بر طریق یهودیه ثابت قدم بودند قبل از نسخ احکام توریه و بعد از آن
اسلام آوردند از ایشان وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه اعراض کنندگانید از حکم توریه که در
متابعت محمد صادر شده و اصل اعراض ذهاب است از مواجهه بجهة عرض و گویند که جمع میان تولی و اعراض
بجهت آنست که ایشان هم بصورت و هم بمعنی تارک میثاق بودند در آیه دلالت است بر ترتیب حقوق
چه حق تعالی حق خود را مقدم بر همه داشته بجهت آنکه خالق همه اوست و بعد از آن انرا مثنی گردانیده بحق
والدین و برتبه اختصاص انها را بنوازش فرموده زیراکه سبب وجود اند و نعمت تربیت دارند بر اولاد
و بعد آن ذکر ذوی القربی فرموده زیراکه انها اقرب اند بمکلف از غیر و بعد آن بیان حق یتامی
بجهت ضعف ایشان و عقب آن ذکر مساکین نمود بجهت فقر و مسکنت ایشان و بعد از ذکر نقض یهود مواثیق
و عهود خطاب بایشان میکند بر ما سبق که وَإِذْ أَخَذْنَا و آنرا نیز یاد کنید وقتی که فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ
پیمانهای از شما یعنی از اسلاف شما که لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ نریزید خونهای خود را یعنی اقربا
و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی کسان خود را
بظلم و ستم مِنْ دِيَارِكُمْ از خانمان خویش لا تسفکون دماءکم در تقدیر لا تسفکوا دماء
اقاربکم و اهل ملتکم و لا تخرجوا انفسکم در مقام و لا تخرجوهم من دیارهم و گویند معنی آنست که
ارتکاب منمائید امری را که مبیح سفک دماء شما است و مبیح اخراج شما از دیار خود تا ان ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ
پس اقرار کردید و قبول نمودید این میثاق را وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی
میدهید چنین ذکر و نزد بعضی مراد یهود زمان حضرت رسالت اند که گواهی میدادند بر اقرار اسلاف
خود و گفته اند که آیه در شان بنی قریظه و بنی نضیر است که ایشان [illegible]

یکدیگر را غصب نکنند و اگر از ایشان کسی اسیر گردد با خود او را بخرند و ایشان اقرار بان کردند ثُمَّ أَنْتُمْ
هٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که بعد از اخذ میثاق پیمان را شکستید تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ
میکشید اهل دین خود را و این جمله فعلیه تفسیر جمله سابقه است یعنی شما آن گروهید که اسلاف شما میکشتند
اهل خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ و بیرون میکنید گروهی را از خود مِنْ دِيَارِهِمْ
از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ هم پشت میشوید بران قوم مغلوب شده
و یاری یکدیگر میدهید در اخراج ایشان تظاهر بمعنی تعاونست ماخوذ از ظهر و حالست از فاعل
تخرجون یا از مفعول بِالْإِثْمِ ببزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی اثم گناهیست که بغیر
متعدی نشود و عدوان گناهی که تعدی کند بغیر مرویست که در مدینه دو قبیله بودند از یهود قریظه و
نضیر که با یکدیگر مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج
اتفاق کردند و هر دو فرقه از یهود بمعاونه حلیف خود با ان دیگری قتال میکردند و بعد از غلبه در خرابی
منازل ایشان میکوشیدند تا مهم قوم مغلوب بجلای وطن انجامیدی و چون کسی اسیر شدی فدا
دادندی چنانکه پیغمبر ما یدکه وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر شما آیند أُسَارَىٰ اسیران بنی اسرائیل که در دست
دشمن افتادند تُفَادُوهُمْ فدیه میدهید و ایشانرا باز میخرید یا اسیر دیگر که از دشمن گرفته اید یعنی اسیر
خود را میگیرید و بعوض او اسیری را که از دشمن گرفته اید بایشان رد میکنید و حمزه أَسْرَىٰ میخواند که
جمع اسیر است چون جریح و جرحی و قوله وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ و حال آنکه حرام کرده
شده است بر شما بحکم میثاق بیرون کردن ایشان و هو راجع است باخراج که مصدر تخرجون است و
اخراجهم مفسر آنست أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میگروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپارهٔ از احکام کتاب
توریه که فدیهٔ اسیر است وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید و تصدیق نمیکنید بعضی دیگر
که آن قتل و اخراجست فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذَٰلِكَ این
چنین عهدشکنی و نافرمانی را مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و سبی ایشان و اجلای بنی النضیر و ضرب

جزیه بر غیر ایشان مرویست که چون لشکر اسلام حصن بنی قریضه را محاصره نمودند تا بیست و پنج روز و اهل حصن
تاب مقاومت نیاورده بزینهار آمدند و التماس کردند از رسول خدا که سعد معاذ را حکم سازد تا بحکم او راضی
شده از حصن پائین آیند پیغمبر خدا سعد را حکم ساخت و چون فرود آمدند سعد حکم بقتل رجال و سبی نسوان
و صبیان ایشان کرد پس رسول علیه السلام بمدینه تشریف آورده بفرمود که چند خندق بکنند و امیر المومنین علی را
امر فرمود که در کنار آن خنادق گردن ایشان بزنند و در آن خنادق بیندازد و چون حیی اخطب را
که از روسای ایشان بود نزد رسول آوردند دست با گردن بسته آنحضرت در وی نگاه کرد و گفت ای حیی
هر کرا خدای مخذول کند چنین باشد و امیر المومنین گردن وی را بزد خزی در دنیا این بود که برای ایشان
گذشت وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز قیامت يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از محشر إِلَىٰ أَشَدِّ
الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذابی که آتش دوزخ است وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی
غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید ای یهود از انواع گناه خطاب اکامست و می شاید خطاب
عام باشد یعنی ای بندگان آنچه از شما صادر میشود علم الهی محیط است بآن و هیچ چیز از آن ذاهل نبوده
و نیست پس در عمل صالح کوشش کنید و از کردار قبیح پا بیرون کشید قراءة غیر حفص غیبت است أُولٰئِكَ
آن گروه ناقضان عهد و عهد شکنان الَّذِينَ آنانند که از بی خردی اشْتَرَوُا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا
خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاوید آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمُ پس سبک کرده نشود از ایشان الْعَذَابُ مطلق عذاب نه در دنیا بنقص جزیه و نه در
آخرت بنقص تعذیب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع
بلیات از ایشان و نه در عقبی برفع عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا کردیم
موسی را الْكِتَابَ توریة که جامع احکام شریعت ایشان بود وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ
بَعْدِهِ از پس موسی و بعد از وی بِالرُّسُلِ فرستادگان یعنی در عقب موسی فرستادیم پیغمبران چون
یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا و یحیی
علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و دادیم عیسی را که پسر مریم است علیها السلام الْبَيِّنَاتِ

ف شان نهار روشن و معجزات هویدا که مصدق نبوه او بودند چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص
و اخبار بمغیبات و عیسی عبرانیست یا سریانی و گویند بلغت عبریه ایشوع است و مریم بمعنی خادم است
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ و تائید دادیم ما او را بروح پاکیزه اصل کلام بالروح المقدسه است
پس اضافه روح بقدس از قبیل اضافه موصوفست بصفه مانند رَجُلُ الصِّدْقِ ای الرَّجُلُ الصَّادِقُ
و مراد بآن جبرئیلست که همه وقت قرین عیسی بوده و تخصیص عیسی بتائید جبرئیل او را با آنکه او موید جمیع
انبیاست بجهت اختصاص جبرئیل بعیسی از برای مقارنت او در جمیع احوال و اوقات و قدس بمعنی طهارت
و اکثر بر آنند که قدس ذات مقدس حق تعالی است چه قدس بمعنی قدوس است فکانه قال و ایدناه بروح الله حاصل
کلام حق سبحانه میفرماید که ای بنی اسرائیل ما بعد از آنکه بشما فرستادیم با معجزات و آیات بینات أَفَكُلَّمَا
آیا پس هرگاه که از نزد ما جَاءَكُمْ رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَى بانچه دوست نمیداشت
أَنْفُسُكُمُ نفسهای شما یعنی سخن آن بر وفق هوا و مدعای نفس شما نبود اسْتَكْبَرْتُمْ سرکشی کردید یا
یعنی گردن ننهادید بامر او و امتثال آن نکردید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان دروغ
داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی
علیهما السلام بدانکه تقتلون بصیغه مضارع بر سبیل حکایت است از حال ماضیه بجهت استحضار آن در نفوس.
وَقَالُوا و گفتند یهودان قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما مغلوف و مغطی است باغطیه خلقیه اصلیه و
گویند اصل غُلْف غُلُف است که جمع غلافست مانند حمار و حمر و بجهت تخفیف ضمه را اسقاط کرده اند
و معنی اینکه دلهای ما ظروف علم است اگر سخن تو حق می بود آنرا قبول میکرد حق تعالی رد قول ایشان
کرده فرمود بَلْ نه چنان است که ایشان میگویند بلکه قلوب ایشان مخلوق است بر فطره و تمکین از
قبول حق ولیکن لَعَنَهُمُ اللَّهُ رانده است خدای ایشانرا از لطف و توفیق خود و خذلان
ایشان کرده و تخلیه ایشان نموده بِكُفْرِهِمْ بسبب کافر گردیدن ایشان بر وجه عناد و انکار با وجود
آیات داله بر وجوب ایمان فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ فنصب قلیلا بر حالیت است و ما زایده ای
یؤمنون وهم قلیل یعنی در حالتی که اندک اند که ایمان آورده اند مانند ابن سلام و اصحاب او

وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدا یعنی قرآن
مُصَدِّقٌ که تصدیق کننده است یعنی موافقست لِمَا مَعَهُمْ مر آن چیزی را که با ایشان است
یعنی توریة در توحید و نبوت و وقوع بعث و نشر و غیر آن از اصول دین جواب لما محذوفست
و لما ثانیه دال است بر آن یعنی چون کتابی بایشان آمد که موافق توریة است در اصول دین اسلام
نگرویدند بان و تصدیق نکردند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب
که در وقت اضطرار و در ماندگی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی
که این کتاب برو فرود آید و سبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود کردندی و کار برایشان تنگ
شدی دست بر داشته گفتندی بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که رسول آخر الزمانست و در توریة
صفت او مذکورست عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه نگرویدند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ
پس آن وقت که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آن چیزی که شناخته بودند در توریة از حق که محمد و
قرآن است كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بان یعنی بجهة حسد و خوف بر فوت ریاست از ایشان
باو نگرویدند فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدا و دوری از رحمت او عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگروندگان
که بدانستن خود کار نکردند و عناد و جحود ورزیدند بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ
بدست آن چیزی که فروختند بان ذاتهای خود را ما نکره است بمعنی شیء که ممیز فاعل بئس است
که در و مستتر است و اشتروا صفة آنست یعنی بدست آن چیزی که فروختند و بدل کردند بان بهره
نفسهای خود را أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مخصوص بذم است یعنی بد چیزیست آنکه کافر
میشوند بآنچه فرو فرستاده خدای تعالی از حق که قرآن است بَغْيًا از جهة طلب کردن آن چیزی که شایسته
آن نیستند و حسد بردن بر آن این علة یکفرون است نه اشتروا و بجهة وقوع فضل یعنی کافر شدند بان
بجهة حسد أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ بر آنکه فرو میفرستد خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن کتاب است
و مطلق وحی عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار این باشد
که او را برای رسالت برگزیند یعنی محمد صلعم فَبَاءُوا بِغَضَبٍ پس باز گشتند یهود بخشمی از خدای

عَلَىٰ غَضَبٍ بر بالای خشمی دیگر یکی بجهة انکار عیسی و انجیل و دیگری بجهة انکار محمد صلعم و قران وَلِلْكَافِرِينَ
و مر کافران راست که منکر نبوة محمد اند عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده یعنی عذابی که موجب
اذلال ایشان باشد بخلاف عذاب مومن عاصی چه آن سبب تطهیر ذنوبست وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
چون کفته شود مر یهود را که آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ ایمان آرید بانچه فرو فرستاده است خدای تعالی
از انجیل و قرآن و سایر کتب منزله قَالُوا نُؤْمِنُ کویند میکرویم بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا بانچه
فرو فرستاده شده است بر ما یعنی توریة وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ در حالتی که کافر میشوند
بدان چیزی که غیر کتاب ایشانست از قرآن این حالست از ضمیر قالوا وَهُوَ الْحَقُّ و انچیز
یعنی قران درست و راست است و از نزد حق تعالی منزل کشته مُصَدِّقًا و در حالتی که تصدیق
کننده است و موافق لِمَا مَعَهُمْ قرآن کتاب را که با ایشانست این حال موکده است و متضمن
رد مقال ایشان چه ایشان چونکه نکرویدند بانچه موافق توریة است پس بتوریة نیز نکرویدند بعد
از ان بر قول ایشان اعتراض مینماید بقوله قُلْ بکو ای محمد در جواب ایشان که میکویند بتوریة
ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشتید أَنبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدای را مِن قَبْلُ
پیش ازین زمان إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر بوده اید کرویدکان بتوریة چه توریة تجویز این امر قبیح
نیست پس اکر ایمان شما بتوریة درست و راست بودی کشتن پیغمبران از شما صادر نشدی وَلَقَدْ
جَاءَكُم مُّوسَىٰ و بدرستی که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بنشانهای روشن و معجزهای
هویدا ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا کرفتید کوساله را بخدائی مِن بَعْدِهِ از پس رفتن
موسی بطور وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ و حال آنکه شما بیدادکران بودید بر نفس خود بعبادة عجل وَإِذْ
أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید چون فرا کرفتیم پیمان شمارا وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم
بر زبر شما کوهی را که منسوبست بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین و آن شهریست از بلاد شام
و کفتیم بشما که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم فرا کیرید انچه بشما داده ایم یعنی امتثال بان نمایند بانچه
مامور شده اید بان در توریة از احکام شرع بِقُوَّةٍ بعزمی درست و جدی تمام وَاسْمَعُوا

ولشنوید بسمع طاعت یعنی قبول کنید بر دید احکام آنرا قالوا سمعنا کفتند شنیدیم کفتار ترا بکوش و
عصینا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا و اشربوا و خورانیده شدند یعنی در آورده شد فی قلوبهم
در دلهای ایشان العجل دوستی کوساله را بکفرهم یعنی که سامری ایشان را بر [illegible] بر وجهی
که آن دوستی در قلوب ایشان تداخل نموده راسخ و متمکن شد و این فرط دوستی کوساله و رسوخ محبت آن
در قلوب ایشان بکفرهم بسبب [illegible]
کوساله زرین ندیده بودند پس در قلوب ایشان متمکن شد انچه سامری برای اضلال ایشان تسویل کرده بود
قل بکوای محمد بایشان که اضلال بئسما یامرکم بد چیزیست که میفرماید شما را به [illegible] ایمانکم
ایمان شما بتوریة که آن کفرست بمحمد و قرآن مخصوص بزعم محمد و فرست تقدیر اینکه بئسما یامرکم به ایمانکم
بهذا الامر ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان بتوریة یعنی اگر گرویده می بودید بتوریة شما را
باین قبایح امر نمیکرد و ایمان شما بان شما را رخصت نمیداد در کردن آن و چون این افعال قبیحه از شما
صادر شده پس معلوم میشود که بتوریة ایمان ندارید و درین دعوی کاذبید و یهود با وجود اقتراف
قل بکوای محمد در جواب ایشان ان کانت لکم الدار الآخرة اگر هست بزعم شما که مر شما را
سرای دیگر که بهشت است عند الله نزد خدا خالصة در حالتی که آن خالص است مر شما را یعنی خاصه
شماست من دون الناس غیر دیگر مردمان یا غیر مسلمانان لقولهم لن یدخل الجنة الا من کان
هودا او نصاری الف و لام بنابر اول از برای جنس است و بنا بر ثانی عهد و بهر تقدیر میفرماید که اگر درین دعوی
صادقید فتمنوا الموت پس آرزو کنید موت را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه
بهشت خاصه شماست ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت
ایدیهم بسبب انچه پیش فرستاده دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت
حضرت مصطفی و انکار آنحضرت با وجود علم ایشان بحقیة او و مراد بما قدمت ایدیهم ما قدمت انفسهم است
لکن چون ید عامله که مختص بانسانست یکبار تعبیر بنفس فرموده و یکبار بیان بقدره نموده کما قال الله فوق ایدیهم
و الله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران و دروغ کویان این تهدید است

مر ایشانرا لَتَجِدَنَّهُمْ لام قسمست یعنی بخدا که هر اینه یابی تو نزد عقل خود ایشانرا أَحْرَصَ النَّاسِ
حریص‌تر از جمیع مردمان عَلَىٰ حَيَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آن کسانی
که نیز شرک آورده‌اند و بقول اصح مراد مجوس اند چه مجوس را زندگانی دوست‌تر از ایشان نیست
بدانکه وجدان بعقل جاری مجرای علم است که هر دو مفعول آن هم و احرص است و میتواند بود که
من الذین عطف باشد بر احرص بتقدیر مضاف ای واحرص من الذین و حذف آن جهة دلالة اول باشد
بر ان يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد هر یکی از ایشان لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ کاشکی عمر داده شود
هزار سال لو بمعنی لیت و اصل آن لو عمرت و حقیقة معنی اینکه هر کدام از ایشان میگویند که کاشکی
عمر داده شوم و بجهة شدت حرص ایشان است بر طول عمر که تحیت مجوس وقتی که بهم میرسند این است
که عش الف نیروز وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست آنکس که دور کرداننده و رهاننده خود باشد
مِنَ الْعَذَابِ از عذاب دوزخ أَنْ يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود وَاللَّهُ بَصِيرٌ خدای بیناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند مجوس و غیر ایشان پس همه را مجازات خواهد داد و ذکر این بجهة تهدید
و وعید ایشان است آورده‌اند که جمعی از یهود اهل فدک نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند پرسیدند
این فرشته که وحی بتو می‌آورد چه کس است فرمود که جبرئیل گفتند او دشمن ما است حضرت فرمود که
سبب دشمنی شما با جبرئیل چیست گفتند وی صاعقه و انواع بلا بر ما نازل ساخت و در کتاب خود
خوانده‌ایم که بیت المقدس بر دست مردی که بخت نصر نام او باشد در فلان وقت خراب شود
ما کسی را فرستادیم تا وی را بدست آورده بقتل در آرد چون در بابل وی را دریافت کودکی بود
ضعیف و بی قوة و خواست که او را بکشد جبرئیل بیامد و نگذاشت و گفت از خدا بترس هنوز این کودک گناهی
و گناهی از وی صادر نشده که موجب قتل او باشد آن مرد دست از وی بداشت و ما را از آن
خبر داد دیری بر نیامد که بخت نصر بزرگ شد و پادشاهی باستقلال تمام گشت و بیت المقدس را خراب
کرد و خلقی بسیار را بکشت اگر بجای او میکائیل وحی بتو می‌آورد بتو ایمان می‌آوردیم حق تعالی
آیت فرستاد که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ هر که باشد دشمن

مر جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی و معنی آن عبدالله است و او امین خزاین وحی است و منع صرف او
جهة عجمیة و علمیة است و من موصول مبتدا است و خبر محذوف و تقدیر اینکه من کان عدوا لجبریل فهو عدو الله یعنی
هر که دشمن جبرئیل است پس او دشمن خداست حذف خبر بجهة دلالة کلام لاحق است بر آن یعنی قوله فَإِنَّهُ
نَزَّلَهُ پس بدرستی که او فرود می آورد قرآن را عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ بر دل تو بفرمان خدای
پس ضمیر بارز در فانه راجع بجبرئیل است و در نزله راجع بقرآن و اضمار آن بدون ذکر مرجع بجهة شهرت
آنست احتیاج بسبق ذکر ندارد و اذن بمعنی امر است و جار و مجرور در حالست از فاعل نزل یعنی جبرئیل فرو
می آرد بر دل تو در حالتی که تنزیل او بامر خداست مُصَدِّقًا در حالتی که آن تصدیق کننده است لِمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را یعنی هر کتابی را که پیش از وی نازل شده چون توریة و زبور و انجیل
وَهُدًى در حالتی که راه نماینده است بحق لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ
هر که باشد دشمن مر خدای را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را
وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی عَدُوٌّ
لِلْكَافِرِينَ دشمن است مر کافران را که دشمن هر کافر ملائکه و رسلند مراد معادات است با مقربان او
و اشعار بر آنکه هر که معادات نماید با یکی از ایشان گویا بجمیع ایشان معادات نموده و تخصیص میکال خوانده چون
میعاد وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و
هویدا یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نشود بدان آیتها إِلَّا الْفَاسِقُونَ مگر بیرون رفتگان
از فرمان حق تعالی یعنی متمردان و معاندان کفره مرویست که مالک بن ضیف یهود را گفت که نه حق تعالی
بزبان موسی از شما عهد فرا گرفته است که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود بوی بگروید و تصدیق او نمائید
گفتند خدای را بر ما هیچ عهدی نیست در این معنی در توریة حق تعالی آیة فرستاد که أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا
عَهْدًا همزه برای انکار است و واو عطف است بر محذوف و تقدیر اینکه اکفروا بالآیات و کلما عاهدوا
یعنی آیا انکار ورزیده اند بآیات بینه داله بر صدق نبوت حضرت رسالت علیه السلام و هر گاه عهد کردند عهد
کردنی نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بشکستند آنرا گروهی از ایشان اصل نبذ طرح است لیکن غالبا

استعمال او در هر چیزیست که فراموش کرده باشند و ذکر فریق جهت آنست که بعضی از ایشان نقض عهد
نکرده بودند بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه بسیاری از ایشان نمیگروند بتوریة این رد توهم
آنست که فریقی که ناقض عهد بودند اقل ایشان باشند وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آنهنگام که آمد بدیشان
رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پیغمبری فرستاده از نزدیک خدای چون عیسی و محمد علیهما السلام مُصَدِّقٌ که
تصدیق نماینده است لِمَا مَعَهُمْ مر توریة را که با ایشانست نَبَذَ فَرِيقٌ بینداختند گروهی
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب توریة یعنی علماء ایشان بینداختند
كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدا را که توریة است وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ در پس پشتهای خود زیرا که
نگرویدن ایشان برسولی که مصدق توریة است نگرویدن است بتوریة و قوله وراء ظهورهم مثلیست
برای اعراض ایشان از کتاب خدای مانند اعراض کردن از چیزی که آنرا پس پشت انداخته باشند بجهة
عدم التفات بآن كَأَنَّهُمْ گویا آن نابدانان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آن کلام خداست آورده اند
که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام شعبده های صد رنگ با نیرنگهای گوناگون برآمیختند و آن شعبده و نیرنجات را
بزبان آصف بن برخیا نوشتند که آصف از سلیمان آموخته و آن نوشته را در زیر سریر سلیمان
مدفون ساختند و او ازین معنی خبر نداشت و بعد از وفات او دیوان آنرا از زیر سریر وی بیرون آورده
جنیان بمردمان فرا نمودند که سلیمان با این شعبده ها و نیرنجها پادشاهی میکرده و بجهة این بر جن و انس
و وحش و طیر مسلط شده همه انهار را مسخر حکم خود گردانید شما نیز این را بیاموزید تا بمرتبه او رسید
و حق تعالی برای ابراء ساحت او فرستاد که وَاتَّبَعُوا و پیروی نمودند جماعت یهود عطفست بر نبذ فریق
مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ آن چیز را که میخواندند دیوان جن و انس عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ بر عهد
پادشاهی سلیمان علیه السلام یا در زمان او و جه علی بمعنی فی آمده است وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و هرگز
کافر نشد سلیمان و تعبیر سحر بکفر بجهة دلالتست بر آنکه استحلال سحر کفر است وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ
و لیکن دیوان زمان او كَفَرُوا کافر شدند باستعمال آن يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ
در حالتی که سحر می آموزانیدند مردمان را از جادو و بجهة اغوا و اضلال ایشان این جمله حالست از ضمیر کفروا

[وَمَا أُنْزِلَ] نیز هر بلا که فرو فرستاده شده بود از سحر عطف است بر السحر و مراد بمعطوف نوعی

از سحر است [عَلَى الْمَلَكَيْنِ] بر دو فرشته [بِبَابِلَ] در شهر بابل و بابل بر قول مشهور شهریست

از سواد کوفه نزد بعضی دوا وندست [هَارُوتَ وَمَارُوتَ] عطف بیان ملکین است

و منع صرف اینها بجهة عجمیة و علمیة است بیان این قصه بر این وجه بود که در زمان ادریس علیه السلام سحر در میان

مردمان ظاهر گشته مردمان بان اقدام مینمودند و انواع فسق و فجور بجهة ان بظهور میرسید لهذا حق سبحانه

این دو فرشته را فرستاد بر صورت بشر تا ایشانرا از ان نهی کنند و وعید و تهدید ایشان نمایند

و حقیقت سحر را با ایشان بیان فرمایند تا بطلان انرا دانسته از ان اجتناب نمایند و این مثل آنست

که شخصی را بر حقیقت سم اطلاع دهند تا آنرا نخورد و آنچه در روایة جمعی از اهل سنت واقع شده

که این دو فرشته از جمله فرشتگان بودند که بسبب صدور عصیان از بنی نوع انسان زبان طعن

بر آدمیان دراز کردند حق تعالی فرمود که ایشان اسیر نفس و هوا اند و شهوات نفسانی بر ایشان

غالب اگر شما را نیز همان حالت که ایشانراست بودی صدور عملهای بدتر از افعال ایشان

از شما امکان داشتی ایشان ازین استبعاد کردند حق تعالی نفس بشری بدیشان داد و لباس شهوت

در ایشان پوشانید و برای حکومت خلق ایشانرا بزمین فرستاد چون بزمین آمدند بر زهره نام زنی

عاشق شدند و بفرموده معشوقه خود بشرب خمر و قتل بناحق و سجده صنم اقدام نمودند و بعد از ان با آن

زن زنا کردند و در مدة یکماه این چهار معصیة عظیمه از ایشان بظهور رسید حق تعالی ایشانرا از صعود

بر آسمان منع کرد و مستوجب عذاب شدند پس ایشانرا مخیر ساخت میان عذاب دنیا و آخرة ایشان

گفتند بار خدایا عذاب آخرة سخت است ما عذاب این جهان را اختیار میکنیم که اسهل است حق تعالی

ایشانرا در چاه بابل بسوی سر ایشان از بالای آن بیاویخت و حالا از غایة تشنگی زبان اینها

از دهن بیرون آمده باب می نگرند و تشنگی می برند تا روز قیامت و آن زن را مسخ کرد

باین ستاره که انرا زهره گویند و مرویست که از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا پرسیدند در باب

صحت روایت مذکوره آن حضرت فرمود که معاذ الله من هذه المقالة فرشتگان معصوم اند

و محفوظ از کفر و قبایح کما قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و غیر آن از
آیات داله بر عصمت ایشان بلکه باید که اعتقاد کنید باینکه حق تعالی ایشانرا به پیغمبر آنزمان فرستاده
بصورت بشری تا مردمانرا بر حقیقت سحر مطلع سازد تا بدانند که آن معصیت باطل و کاریست ناشایست
و نابایست و بعد از آن فرمود که زهره و سهیل هر دو ممسوخ شدند بد و دابه بحر که مسمی باسم
آن هر دو ستاره اند و مردمان غلط کرده گمان برده اند که این دو ستاره باشند و چگونه حق سبحانه
اعدای خود را بانوار مضیئه مسخ کرده باشد که تا آسمان و زمین باقیست ایشان باشند و حال آنکه
ممسوخ بیشتر از سه روز زنده نبوده و ما یعلمان من احد حتی یقولا و نمی آموختند
هاروت و ماروت جادو را بهیچ یکی از مردمان تا آنکه میگفتند انما نحن فتنة جز این نیست
که ما آزمایش خلقیم از خدای تا آنکه علم به بطلان آن پیدا کرده از عمل کردن بآن احتراز نمایند
و بر ایمان خود ثابت قدم باشند فلا تکفر پس کافر مشو تو باعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر گناهی
مترتب نیست فیتعلمون پس می آموختند مردمان و ضمیر راجعست بناس که مدلول علیه
من احد است منهما از آن دو فرشته ما یفرقون به آنچیز را که جدائی افکنند بسبب آن
یعنی سحر بین المرء و زوجه میان مرد و زن و گویند در شرع سلیمان هر که سحر می آموخت
یا ساحری میکرد زن از و مطلقه می شد و ما هم نیستند ساحران بضارین ضرر رساننده
بسبب سحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بعلم خدای اذن در اینجا بمعنی علم ست
و یتعلمون ما یضرهم و می آموزند آنچیز را که زیان رساند ایشانرا زیرا که غرض ایشان
از تعلم علم سحر عمل ست بآن و یا آنکه علم سحر بعمل میشود غالباً و لا ینفعهم و سود نه دهد ایشانرا زیرا که
مجرد علم بآن غیر مقصود ست و غیر نافع در دنیا و آخرت و عاقل هرگز عملی نکند که موجب ضرر باشد
و نفعی بر آن مترتب نشود و لقد علموا و هر آینه نیک دانستند یهود لمن اشتریه
هر که بخرد سحر را یعنی استبدال کند آنرا بدین حق باین وجه که بیاموزد آنرا و بآن عمل کند ما
له نیست مر او را فی الآخرة من خلاق در آن سرای هیچ نصیب نیکوئی الا ما ابتدا

متعلق علموا است انکار گویند که مراد بخلاق خلاص نصیب یعنی او را در آخرت خلاصی نباشد از عذاب
وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا و هر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی استبدال کردند بِهِ بدان چیز
أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی حظ و نصیب خود بدان بفروختند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
اگر دانستندی که تفکر کنند در آن یا عالم باشند بقبح آن بر وجه یقین و توفیق میان وَلَقَدْ عَلِمُوا و لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ آنست که چون ایشان عمل نکردند بانچه دانستند پس گویا علم بآن نداشتند وَلَوْ أَنَّهُمْ
و اگر این جهودان آمَنُوا گرویدندی بمحمد و قرآن وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و نبذ
کتاب و سایر معاصی لَمَثُوبَةٌ هر آینه پاداشی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای خَيْرٌ بهتر است
از رشوت بر کتمان نعت پیغمبر لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندی که بدانستندی که ثواب بهتر است
بدانکه لمثوبة من عند الله خیر جواب لو است و ثواب و مثوبة یعنی بازگشت است و چون حق تعالی یهود را
از سحر نهی فرمود بعد از آن نهی کرد مومنانرا از قول راعنا که یهود بآن قصد شتم میکردند به پیغمبر
بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَقُولُوا رَاعِنَا مگوئید
لفظ راعنا را در وقت مکالمه با محمد که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته بآنحضرت این کلمه
میگویند و قصد رعونت و حمق باو میکنند و مومنان بدین معنی میگفتند که مراعات کن با ما و رعایت
حفظ غیرست برای مصلحت آن وَقُولُوا انْظُرْنَا و بگوئید انظرنا بجای راعنا که بمعنی انظر الینا است
یعنی بنگر بسوی ما و ملاحظه حال ما کن و بعد از آن بسخن دیگر اقدام فرمای وَاسْمَعُوا
و بشنوید ای مومنان سخن خدا بر السمع قبول نه مثل سماع یهود که گفتند سمعنا و عصینا وَ
لِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست یعنی یهود را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک مرویست که یهود بآنحضرت آمدندی و گفتندی یا محمد راعنا و میخندیدند
و استهزا میکردند سعد بن معاذ چون غرض ایشان از کلمه بدانست ایشانرا گفت بخدای که
محمد را بحق بخلق فرستاد که اگر بار دیگر از شما این لفظ استماع کنیم با شما جز به تیغ خطاب نکنیم
گفتند صحابه را این لفظ میگویند گفت قصد ایشان خیرست و قصد شما سب حق تعالی

این آیه فرستاد که ای مومنان این کلمه مگوئید تا زبان کفار یهود از این گفتار منقطع گردد وجه دیگر
در نهی از کلمه راعنا این است که این کلمه را از سر دستان بزیر دستان گفتندی حق تعالی مومنان را از این
منع فرمود و گفت شرط ادب نگاه دارید و پیغمبر را بکلمه راعنا که زبر دستان بزیر دستان میگویند
مگوئید و بجای آن بگوئید ای رسول خدا در سخن توقف فرما تا ما آنرا بشنویم و در آن تامل کنیم آورده اند که
جمعی از یهود اظهار مودت با مومنان میکردند حق تعالی تکذیب قول ایشان فرمود مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست نمیدارند آنانکه حق را پوشیده اند و با حق انکار ورزیده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت
یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِينَ و از مشرکان أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ آنکه فرستاده شود بر شما مِنْ خَيْرٍ
هیچ نیکوئی دنیوی و اخروی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و حجت نفی است با تمنی آن و آن
منزل مفعول یود است و من اولی از برای بیان است زیرا که بیان است که کفر جنس است و در تحت آن دو
نوع است که اهل کتاب و مشرکانند کقوله تعالی لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و ثانیه
مزیده است از برای استغراق و ثالثه از برای ابتدا و چون یهود کاره بودند از آنکه نبوت بآل اسمعیل
انتقال یابد و مشرکان نیز داعیه آن بود که نبوت بولید مغیره و نعیم ثقفی رسد حق تعالی فرمود که
وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ و خدا اختصاص دهد نبوت و وحی که محض رحمت اوست
هر کرا خواهد و مصلحت و حکمت بیند وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست
آورده اند که جهودان با مشرکان میگفتند که محمد را رای متین و ثابت نیست چه گاهی حکمی میکند و بعد از آن
از آن پشیمان میشود و حکم دیگر بخلاف آن میکند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که این کار تعلق بما دارد
نه باو و همچنانکه نبوت تابع مصلحت است احکام شرعیه نیز تابع حکم و مصالح است پس همچنانکه در وقتی
مصلحت ما آن بود که موسی پیغمبر ایشان باشد و توریه کتاب ایشان و وقتی دیگر مقتضی آنکه عیسی و انجیل باشد
اکنون مصلحت ما آنست که پیغمبر محمد باشد و کتاب قرآن و احکام شرعیه نیز چنین است چه بعضی اوقات تقاضای
حکمی میکند و در زمان دیگر مقتضی خلاف آنست پس بجهت مصلحت خلق الله در تکالیف عبادت که ایشان
علم بآن ندارند آیتی یا آیتی حکمی بحکمی منسوخ می سازیم مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ هرچه منسوخ میگردانیم

یا آیتی از قران بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان أَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میگردانیم آنرا نَأْتِ
بِخَيْرٍ مِنْهَا می آریم بهتر از ان آیه منسوخه در نفع عباد چنانکه مصابرت یک غازی را بمقابله ده کافر منسوخ
کردیم بدو تن کافر أَوْ مِثْلِهَا یا می آریم مانند انچه منسوخ کردیم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت
چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه معظمه با شهر طیبه جازم ننسخ ست و نات مجزوم بر جواب شرط و نسخ در لغت ابدال
صورتی بصورتی و تناسخ ازین ماخوذ ست و چون یهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آیا نه بنیانست و خدای
روا نیست که از چیزی پشیمان گردد چون از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی بر سبیل انکار فرمود
که ای منکران مجادل أَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی أَنَّ اللَّهَ انکه خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات
و نسخ و غیر آن از مقدورات قَدِيرٌ تواناست در آیه دلالتست بر جواز نسخ و این بجهة آنست که احکام
مشروعه و آیات منزله بجهة مصالح عباد و تکمیل نفوس ایشان ست بر سبیل تفضل و رحمة از جانب حضرت عزت
و این مختلف میشود باختلاف اعصار و اشخاص مانند اسباب معاش چه نافع در عصری گاه ست که مضرست
در غیر آن عصر در این آیه دلالتست بر انکه قران محدثست زیرا که تغیر لازم نسخ ست أَلَمْ تَعْلَمْ
آیا ندانستی خطاب به پیغمبرست و مراد امت وی اند و این آیه در حکم دلیل است بر قدرت او بر جمیع مقدورات
و بر جواز نسخ و لهذا ترک عاطف فرموده أَنَّ اللَّهَ انکه حق تعالی بلا شک و شبه لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد تواند کرد وَمَا لَكُمْ و نیست
مر شمارا مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ از غیر حق تعالی دوستی که از وی بشما نفع رسد وَلَا نَصِيرٍ
و نه یاری که از شما دفع ضرر کند یعنی اوست نه غیر او که مالک امور شماست که اجرای امور میکند
بر انچه اصلاح شما در آنست مرویست که یهود از وجه تحکم بر پیغمبر ع گفتند که ایمان بتو نمی آریم تا مشاهده
نه بینیم که حق تعالی یکبار کتاب را از آسمان نازل سازد او تعالی جل شانه فرمود أَمْ تُرِيدُونَ
ام معادل همزه ست در الم تعلم یعنی آیا ندانستید که حق تعالی مالک امورست و قادر بر همه اشیا یا دانستید
و میخواهید أَنْ تَسْأَلُوا انکه سوال کنید بر سبیل تعنت و اقتراح رَسُولَكُمْ از پیغمبر خود كَمَا
سُئِلَ مُوسَىٰ همچنانکه سوال کرده شد موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی از محمد همه چیزها

...طلبید که پدران شما از موسی میطلبیدند و میگفتند ارنا الله جهرة ومن يتبدل
الكفر وهر که بدل کند کفر را بالایمان با ایمان یعنی کفر را بر ایمان اختیار کند فقد ضل
پس هر اینه گم گشته است سواء السبيل از راه راست خلاصه سخن آن است که اقتراح نکنید
تا گمراه نشوید از جادهٔ راست و از مقصد دور نیفتید آورده اند که چون مسلمانان را در واقعهٔ احد
هزیمت وهی رسید شخصی از یهود عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفت که اگر پیغمبر شما حق بودی این شکست
بر او نیامدی شما از وی برگردید و بدین ما در آیید عمار گفت شما تجویز نقض عهد امری عظیم است
گفت ما با خدا عهد کرده ایم که بمحمد کافر نشویم پس عمار یاسر و حذیفه یمانی بیامدند و رسول را ازین معنی
خبر دادند آنحضرت در حق ایشان دعا فرمود و زبان بمدحت و ثنای ایشان بگشود و یهود را
نفرین کرد حق سبحانه آیه فرستاد ودّ كثير دوست میدارند بسیاری من اهل الكتاب
از اهل توریة لو يردونكم آنکه برگردانند شما را ای مؤمنان من بعد ايمانكم
از پس ایمان شما مراد عمار و حذیفه اند كفارا در حالتی که ناگرویدگان باشند این حال است از ضمیر
مخاطب لو نایب مناب ان است در معنی نه در لفظ چنانکه بابن مفسر شد حسدا بجهة حسد این
طائفه و دوست یعنی دوست داشتن ایشان ارتداد شما را از ایمان بجهة حسد است بر شما من عند
انفسهم از نزد یک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشان است نه بفرموده کتب
ظاهر آنست که جار و مجرور متعلق بحسد باشد من بعد ما تبين از پس آنکه روشن گشت
لهم الحق مر ایشان را آنچه درست است یعنی رسالت محمد ع و حقیت قرآن و صحت دین اسلام
بسبب معجزات باهره و نعوت مذکوره در توریة و حسد ایشان بر اهل اسلام بجهة ذهاب
نبوت و زوال ریاست بود از ایشان و انتقال آن به بنی اسمعیل فاعفوا پس در گذرید
ای مسلمانان از عقوبت یهودان و قتال و جدال با ایشان واصفحوا و دوری بگردانید از
تعرض رسانیدن با ایشان حتى يأتي الله بامره تا بیارد خدا فرمان خود را که اذن است
در قتال ایشان و ضرب جزیه بر ایشان یا قتل قریظه و اجلای بنی نضیر بزمین شام

بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیز توانا است پس قادر باشد بر تعذیب ایشان و انتقام
از ایشان بقتل و سبی و ضرب جزیه و اینکه امر بعفو و صفح فرمود بجهة کثرت قبایل کفار و استیلای کفار بود
و ضعف و قلت اسلام چون قضیه منعکس گشت و آیه قتال نازل شد از ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست
که رسول خدای بقتال مأمور نشد تا آنکه جبرئیل تیغی از آسمان آورد و در گردن رسول افکند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپا دارید نماز را عطف است بر فاعفوا وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بمستحقان یعنی صبر بر تحمل
اذیات و اقوال کفار و عدم مجازات را مقارن سازید بمشغول شدن بخدا بوسیله عبادات بدنیه و مالیه
و استعانت نمودن بآن وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و آنچه از پیش فرستید برای نفسهای
خود مِنْ خَيْرٍ از کردار نیکو چون صلوة و زکوة و انواع خیرات و گویند که خیر اینجا بمعنی مال است
یعنی از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه تَجِدُوهُ عِنْدَ بیابید آنرا نوشته و ثبت کرده
اللَّهِ نزدیک خدا یا ثواب آنرا بیابید از نزدیک وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید از خیرات و سایر عبادات بَصِيرٌ بیناست پس نزد او هیچ ضایع نخواهد بود بلکه ثواب
آنرا اضعافاً مضاعفة بشما خواهد رسانید و در روایت آمده که اگر مومنی یا مومنه از دنیا بسرای عقبی
ارتحال نماید همچنان که مردمان میگویند که ما ذا الخلف یعنی چه باز پس گذاشته فرشتگان گویند ما ذا قدم
چه از پیش فرستاده آورده اند که قبل از بعثت میان یهودان و ترسایان مخالفت و منازعت عظیم بود
چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد و نسخ شرع ایشان فرمود در ابقای دشمنی گرفتند و جهت
تعاون با یکدیگر دفع آنحضرت رابطهٔ دوستی و محبت در میان ایشان پیدا شد و کینه های دیرینه که با یکدیگر
داشتند از سینه های خود بیرون کردند و گفتند که بهشت مخصوص است بما و هر که متدین بغیر دین ماست به بهشت
نخواهد رفت پس باتفاق یکدیگر کمر عداوت در میان بستند و بر مجادله و مناظره آنحضرت متفق گشتند کما قال عز شانه
وَقَالُوا و گفتند یهودان و ترسایان عطف است بر ودّ و ضمیر جمع با اهل کتابست یعنی یهود و نصاری اند لَنْ يَدْخُلَ
الْجَنَّةَ هرگز داخل نشود در بهشت إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا مگر آنکسی که باشد یهودی أَوْ نَصَارَىٰ
یا نصرانی هود جمع هاید است چون عاید و عود و توحید اسم مضمر و جمع خبر باعتبار لفظ و معنی اسم موصول است تِلْكَ

این آرزوی مذکوره که دعوی عدم دخول غیر یهود و نصاری در جنت تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ آرزوهای
یهودان و ترسایانست این جمله معترضه است أَمَانِيُّ جمع أُمْنِيَّة است مأخوذ از تمنی و گویند
امانی بمعنی اکاذیب و اباطیل است بلغت قریش قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که هَاتُوا
بُرْهَانَكُمْ بیارید حجت خود را بر دعوی اختصاص شما بدخول جنة إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان در قول خود و در آیه دلالت است بر فساد تقلید زیرا که تقلید اگر جایز حق بود
به برهان و حجت مأمور نمی شدند بَلَىٰ آری بلی کلمهٔ ایجاب است از برای اثبات انچه نفی آن کردند
از دخول غیر ایشان در جنة یعنی آری در بهشت داخل میشود غیر ایشان مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ
هر که خالص ساخت وجه خود را و مراد بوجه همه بدن است از قبیل تسمیهٔ شی باشرف اجزای آن
و اسلام بمعنی اخلاص است خلاصه معنی انکه هر که خالص ساخت همه خود را و من جمیع الوجوه انقیاد نمود
لِلَّهِ مر خدای را و پاکیزه گردانید نفس خود را از برای خدا و غیر او را در عبادت او شریک نگردانید
وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال انکه او نیکوکار است در کردار و گفتار یعنی آنرا بریا آمیخته نکرده باشد و بروفق
مأمور بجا آورد فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ پس مر او راست مزد او که موعود است بر عمل او
عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او و این جمله جواب من است اگر شرطیه باشد و خبر آن است اگر موصوله است.
و فاء زائده بجهت آنست که متضمن معنی شرط است وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترسی مر ایشانرا
از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه اندوهناک باشند از تصور زوال آن مزد
در آخرت آورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند و با احبار و رؤسای یهود انج
مناظره کردند حرمله که اعلم احبار یهود بود ایشانرا گفت ما أَنْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ شما بر هیچ چیزی نیستید
و انکار عیسی کرد و قدح نبوت او نمود یکی از ترسایان گفت بلکه شما بر هیچ امری نیکو اقدام نمی نمائید
و انکار نبوت موسی و کتاب او که حق تعالی آنرا فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند یهودان
لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ نیستند گروه ترسایان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی معتدٌّ به از دین حق وَقَالَتِ
النَّصَارَىٰ و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند یهودان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی

که تعبد بان جایز باشد وَهُمْ و حال انکه ایشان یَتْلُونَ الْکِتَابَ میخوانند کتاب را یعنی
یهود از توریة میدانند که نصاری بجهة اثبات زن و فرزند مر خدا یرا بر امری باطل اند و ترسایان از انجیل
میخوانند که یهود بجهة انکار عیسی و انجیل کاذب و باطل اند کَذَلِکَ همچنین که ایشان میگویند قَالَ الَّذِینَ
گفتند انانکه لَا یَعْلَمُونَ هیچ نمیدانند یعنی انانکه اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ
مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه اصناف کفار که صاحب کتاب نیستند هیچ نمیدانند در بارهٔ یکدیگر
همین گفتند این توبیخ عظیم است مر ایشانرا چه تشبیه ایشان بجهال کرده شده فَاللَّهُ یَحْکُمُ
پس خدا حکم کند و داوری نماید بَیْنَهُمْ میان ایشان دو فریق یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز فِیمَا
کَانُوا در ان چیزی که هستند ایشان فِیهِ یَخْتَلِفُونَ که در ان اختلاف میکنند از حق و باطل
و حکم خدا تعالی در بارهٔ ایشان در ان روز باین وجه باشد که هر فریقی از ایشان عذابی که لایق
ایشان باشد مقرر فرماید آورده اند که بخت نصر استیلا و تسلط تام یافت بر بنی اسرائیل نصاری را
جمع کرده بر ایشان تاختند رجال ایشانرا بکشتند و نسا و صبیان ایشانرا اسیر کردند و بیت المقدس را
خراب نمود حق تعالی ازین اخبار فرمود که وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَنَعَ از ان کس که باز داشت
مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا یرا أَنْ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ از انکه یاد کرده شود در انجا
نام خدا یعنی مانع شد از انکه در انجا یاد خدا کنند و پرستش او نمایند وَسَعَی فِی خَرَابِهَا
و سعی کرد در ویرانی آن مساجد و بیت المقدس با انکه یک مسجد است بعنوان جمع اداکرد بجهة تعظیم
آن یا باعتبار انکه هر موضعی از ان مسجدیست یعنی محل سجده و نزد بعضی مراد بمساجد جمیع مساجد است
و معنی انکه هر که مردمانرا منع کرده باشد از عبادت در ان و در خرابی آن کوشیده و در تعطیل آن سعی
کرده و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که أُولَئِکَ آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند
مَا کَانَ لَهُمْ نبود مر ایشانرا یعنی سزاوار نیست مر ایشانرا أَنْ یَدْخُلُوهَا
انکه در آیند در ان مسجد إِلَّا خَائِفِینَ مگر در حالی که ترسکاران باشند چه جای انکه جرأت
نمایند بر تخریب آن پس این وعده ایست مر مؤمنانرا بنصرت و استخلاص مساجد از کفره حق سبحانه

الحال این معنی فرموده در زمان دولت اسلام چه از ترس مسلمانان یهودان و سایر کفره هیچکدام از ایشان
جرات نداشتند که در مساجد در آیند بجهت خوف از اهل اسلام لَهُمْ مر اهل کتاب راست فِي الدُّنْيَا
خِزْيٌ در این جهان رسوائی و خواری که آن قتل است و سبی و ذلت بضرب جزیه و اخذ آن از دست ایشان
نه از وکیل ایشان لقوله تعالی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست
در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بجهت کفر و ظلم ایشان از ابن عباس مرویست
که چون آیه تحویل قبله نازل شد مسلمانان رو بکعبه آوردند جهودان بر ایشان طعنه زدند و انکار آن
نمودند حق سبحانه آیه فرستاد وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ و مر خدا راست مشرق و مغرب یعنی
جای برآمدن آفتاب چون مکه و کعبه و موضع فرو رفتن آفتاب چون بیت المقدس از جابر روایت است
که حضرت رسالت ص جمعی از لشکریان را بغزائی فرستاده بود شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله
اختلاف کردند و هر کسی برای خود اجتهاد نمودند و محرابی ساختند و توجه بآن نموده بنماز
مشغول شدند چون روز شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه آمدند
اعادهٔ قضای آن نماز را از حضرت رسالت استفسار نمودند این آیه آمد که بعد از آنکه بقدر
امکان در قبله اجتهاد نمود باید اعادهٔ آن نماز روایت چه همه جهات از آن اوست.
فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر کجا که رو آورید فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ پس آنجا وجه خداست یعنی آنجا
ذات خداست یعنی ذات او عالم است و مطلع بر آنچه در آن کرده باید از نماز واجبه و مندوبه
مرویست که پیغمبر ص وقتی که از مدینه متوجه خیبر شد نماز تطوع بر راحله میگذارد بهر نحو که واقع می شد
و چون از مکه می آمد نماز را بر راحله میگذارد و کعبه در خلف او بود إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ
بدرستی که حق تعالی فراخ مغفرتست مراد توسعه تیسیر قبله است بر عباد عَلِيمٌ داناست بمصالح احوال
مسلمانان و اعمال ایشان در اماکن اما احتجاج جابر بر صحت نافله در حضر ضعیفست بجهت آنکه
مخالف فعل پیغمبرست چه هیچکس از او نقل نکرده که نماز نافله در حضر بغیر قبله گذارده باشد یا امر بآن کرده
باشد و بعد از آن بجهت رد مقالهٔ یهود و نصاری و مشرکان که میگفتند عزیر ابن الله و مسیح ابن الله

والملائکة بنات الله فرمود که وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا گفتند بد باکان از یهود و نصاری
و مشرکان که فرا گرفت خدای فرزندی یعنی عزیر و مسیح و ملائکه سُبْحَانَهُ پاکی و بی عیبی او راست
نصب این بر مصدریت است ای نسبّح تسبیحه و اینجا مراد تنزیه او سبحانه است از اقوال باطل ایشان
چه آن مقتضی تشبیه و حاجت است و قوله بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رد قول
ایشان است و استدلال بر فساد آن یعنی نه چنان است که یهود و نصاری و مشرکان میگویند بلکه
مر او راست آنچه در آسمانهاست و زمینها و چون همه اهل آسمان و زمین مملوک و مخلوق وی
باشند که از جمله آن عیسی و عزیر و ملائکه اند پس نتواند بود که ایشان ولد او باشند چه ولد هم نباشد
مگر از جنس والدین كُلٌّ همه چیز که در آسمان و زمین است لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارانند
یعنی منقاد امر او در ایجاد و غیره ممتنع از مشیت و تکوین او و هر چیزی که باین صفت باشد مجانس مکون خود نخواهد بود
که واجب لذاته است پس او را ولد نبود که مجانست او ست بو الد چه مخلوق با خالق و مملوک با مالک و مربوب
با رب مجانس نیست و تنوین کل عوض مضاف الیه است ای کل ما فیهما و گفتند قنوت کافران در قیامت باشد
لقوله وعنت الوجوه للحی القیوم بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از نو پدید آرنده همه آسمانها و
و زمینهاست پس بدیع بمعنی مبدع باشد و ابداع و اختراع شیء است دفعةً واحدةً وَإِذَا قَضَى أَمْرًا
و چون اراده کند کاری یعنی خواهد که چیزی موجود شود فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را
كُنْ بباش یعنی حادث شو فَيَكُونُ پس بباشد و حادث گردد و کان تامه است پس کن فیکون بمعنی احدث
فیحدث است حاصل که ذکر این آیه بجهت دلالة است بر آنکه او سبحانه را جایز نیست اتخاذ ولد زیرا که چون ثابت شد
که او منشئ همه سموات و ارض است دفعةً واحدةً بدون توقف آن بمدت و ماده و اتخاذ ولد بمهلت و مدت
و ماده بود و این از لوازم جسمیت است حق تعالی از این منزه است بعد از آن سلوک ایشان در مسلک تعنت
و عناد میفرماید وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند آنانکه نمی دانند یعنی جهله مشرکان یا متجاهلان
از اهل کتاب لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نمیگوید خدا با ما یعنی چنانکه با ملائکه و موسی سخن میگفت و یا
چرا وحی نمیکند با که تو پیغمبر و فرستاده اوئی أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا نمی آرد بما حجتی بر صدق قول تو قول اول

جز این نمی‌گفتند و ثانی را جهت جحود اینکه هیچ آیتی بایشان نیامده که دلالت بر صدق پیغمبر کند كَذَٰلِكَ
همچنان که این کفار میگویند قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم گفتند آنانکه بودند پیش از ایشان از امم ماضیه
مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات داله بر صدق انبیای خود از ایشان
اقتراح آیات دیگر میکردند از آنجمله یهود موسی را میگفتند که ارنا الله جهرة و نصاری عیسی را میگفتند هل
یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء و حضرت رسالت را گفتند لن نؤمن لک حتی تفجر لنا
من الارض ینبوعا تا آخر آیه و غیر آن از آیات مقترحه که بر وجه عناد و انکار طلب میکردند تَشَابَهَتْ
قُلُوبُهُمْ بیکدیگر متشابه است دلهای ایشان در کفر و قساوت و سوالات مقترحه بر وجه عناد و جحود
قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بتحقیق روشن کرده‌ایم نشانها را بر توحید و نبوت یعنی حججی بینات و آیات ساطعات
که دال اند بر توحید و نبوت ارسال کرده‌ایم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که طلب یقین میکنند بان نه برای
آنانکه تابع عناد اند اگر گویند چرا حق تعالی آیات مقترحه را بایشان نه نمود تا حجت بر ایشان اکد و اوثق باشد
گوییم این بمصالح و حکم منوط است اگر حق تعالی میدانست که در اظهار مقترحات ایشان مصلحتی و حکمتی هست
البته اظهار آن میفرمود و بعد از ان بیان حقیت حضرت رسالت میکند در نبوت بقوله إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ
بدرستی ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ بحقیت و درستی و راستی یعنی ترا بحق بخلق فرستادیم و گفته اند
یعنی متلبس مراد بحق قران است یا دین اسلام یعنی با قران یا با دین اسلام بخلقان فرستادیم
بَشِيرًا در حالتی که مژده دهنده مومنان را بثواب عظیم وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران را بعذاب جحیم
وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ و پرسیده نخواهی شد از انها که اهل جحیم اند یعنی از تو
سوال نکنند روز قیامت که چرا ایشان ایمان نیاوردند بعد از ان که تبلیغ رسالت کردی و بر وفق آن
آیات بینه و معجزات ظاهره بر ایشان نمودی جحیم آتش سوزان که بسیار زبانه باشد بعد از ان جهة اقناط از قبول
از اسلام ایشان فرمود که وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ و هرگز خوشنود
نشوند از تو جهودان و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا آنکه پیروی کنی کیش ایشان را
و متبع کیش ایشان جایز نیست پس ایشان هرگز اسلام نخواهند آورد ملت ماخوذ است از املال

بجهت آنکه بر مذهب ایشان بدل مستلزم صبر است بر ملالت و کلفت که از جبر امتثال با وامر آن نسخ میکردند و اگر
می شاید که آیه مذکوره از قول کفار باشد که حق تعالی از ان حکایت فرموده باشد لهذا تعلیم پیغمبر خود فرموده
که در جواب ایشان قُلْ بگو که إِنَّ هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدا بصواب که دین
اسلام است هُوَ الْهُدَىٰ آنست راه راست نمودن بحق و این راه نجات و رستگاری طریق
مسلمانیست و نه آنچه شما بان میخوانید از دین یهودیه و نصرانیه وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی
ای محمد أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشانرا و هوا رای است که تابع شهوت است یعنی اگر پیروی امور
شهوی ایشان کنی که از تسویلات نفس و شیطان است بَعْدَ الَّذِي از پس چیزی که براستی جَاءَكَ
آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ
مِنَ اللَّهِ نباشد مر ترا از خدای یعنی از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که رهاننده تو باشد
از ان وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری دهنده در دفع آن گویند صورة با آنحضرت است و معنی راجع با مت
چه این صورت از آنحضرت از امور مستحیله است و بعده ذکر احوال کفار اهل کتاب در بیان مومنان ایشان
میفرماید که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب تورية يَتْلُونَهُ
میخوانند آن کتاب را یا متابعت آن میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق خواندن یا متابعت
کردن است یعنی با خضوع و خشوع و صفای اعتقاد بدون تغییر و تحریف و آنها عبد الله بن سلام
و ابن صوریا و بحیرای راهب و غیره بودند گویند حق تلاوت آن وقوف است نزد ذکر جنة و نار و سوال
جنة و استعاذه از نار و گویند حق تلاوت ترتیب الفاظ است و فهم معانی آن و تدبر دران وَمَنْ
يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد یا معتقد حلال و حرام و امر و نهی آن نباشد
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس آن گروه ایشانند زیانکاران در دنیا و در آخرة
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا
که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و آنکه من تفضیل
دادم پدران شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان یعنی بر عالمیان عصر خود پس بجهت شکرگذاری

نعمت عظیم کنید و شکر نعمت آنست که بمحمد که رسول من است ایمان آرید وَاتَّقُوا يَوْمًا بترسید
از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی شَيْئًا
چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی بدل
بعوض او معذب نگردد و فدیه بدهد و خود را از ان باز خرد وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند
هیچ نفسی را شفاعت در حق وی وجود شفیع وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری کرده شوند
در دفع عذاب وجه تکرار این دو آیه در مجمع البیان بچندین وجه بیان کرده یکی از ان انکه چون ذکر توریه
فرمود که متضمن بشان عیسی و محمد است در نبوت و بشارت بقدوم ایشان پس باین دو آیه تذکیر این نعمت
نموده بر ایشان و تنبیه ایشان فرموده بر الجه تفصیل ایشان نموده دوم آنکه تذکیر نعمتی که در آیات سابقه
مذکور شده همچنان که تعداد نعم نموده در سوره الرحمن که تکریر فبای الاء ربکما تکذبان کرده در عقب هر یک
از ان نعمت آنرا موصول ساخته بتذکیر نعمت ثانیه که غیر از اولی است و ثالثه که غیر ثانیه است تا آخر
سوره و بعد از ذکر احوال موسی و امت او بیان قصه ابراهیم میفرماید وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ
یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ
بسخنان یعنی باوامر و نواهی و ابتلا در اصل تکلیف است بامر شاق ماخوذ از بلا و نزد بعضی مراد از کلمات
تسبیح و تهلیل و تکبیر بود و نزد بعضی تسبیحات اربع بود یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
و در مجمع آورده که شیخ ابوجعفر بن بابویه رحمه الله در کتاب النبوت اسناد رسانیده بمفضل بن عمر
او گفت از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسیدم که کدام کلمات بود که حق تعالی ابراهیم را
بان ابتلا نمود فرمود آن کلماتی که آدم متوسل بان شد که توبه او بان پذیرفته گشت و آن این است
الهی اسئلک بحق محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین توبه مرا قبول کن حق تعالی قبول فرمود فَأَتَمَّهُنَّ
پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و با قیام نمود بتمام آن آنچنانکه حق قیام بود قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ
لِلنَّاسِ إِمَامًا گفت خدای تعالی بدرستی که گردانندهام ترا برای همه مردمان عالم پیشوائی
مقتدی که همه اهل صلاح و تقوی بعد از تو بتو اقتدا کنند و بعضی گفته که این استیناف است اگر

ناصب اند معصوم باشد کافر قیل فاذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن فاجیب بذلک و امام کسی است که اقتدا باو کنند در افعال

و اقوال زیرا که مستفاد از لفظ امام دو امر است یکی انکه مقتدای به باشد در قول و فعل دوم انکه قیام نماید بتدبیر امت

و سیاست ایشان و محاربه کند با کسی که معادی و مزاحم انست پس بنابر اول نبی باشد مگر امام و بر ثانی واجب

نباشد که هر نبی امام باشد زیرا که جایزست که پیغمبر مامور نباشد بجهاد با کفار و جاعلک عامل است در

اماما تا بدانکه اسم فاعل گاهی که بمعنی ماضی باشد عمل خود نمیکند لهذا اضافه بکاف کرده اند پس جایز نیست باتفاق

نحات پس مراد این باشد که حق تعالی ویرا امام کردانید در زمان حال یا استقبال و نبوت او قبل ازین حاصل بود

قال گفت ابراهیم باو سبحانه وَمِن ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا نیز امام کردان

این عطف است بر کاف جاعلک و من از برای تبعیض و اصل کلام انست و اجعل بعض ذریتی اماما و ذریه نسل

رجل است حاصل که چون ابراهیم از حق تعالی امامت ذریه را استدعا نمود قال گفت حق تعالی در جواب او

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامت است ستمکارانرا زیرا که امامت امانت و عهد است

از جانب حق تعالی و ظالم صلاحیت آن ندارد بلکه با تقیای ایشان خواهد رسید و آیه دلیل است بر وجوب

عصمت ائمه از اول عمر تا آخر آن و ملا علی قوشچی در شرح تجرید گفته که عدم نیل امامت بظالم در حال ظلم اوست

و بعد از توبه ظالم نباشد پس او را لیاقت امامت باشد دلیل برین مدعا خلافت [redacted] ابوبکر و عمر و عثمان است

علماء امامیه گویند که ظالم اگرچه توبه کند از تحت آیه لا ینال عهدی الظالمین بیرون نمیرود زیرا که در اطلاق حقیقی

اسم مشتق بقای مشتق منه شرط نیست چنانکه برای اطلاق لفظ سارق بقای شرط نیست همچنین برای اطلاق

کافر بقای کفر شرط نیست و اهل تحقیق در اصول فقه این مبحث را باین وجه مقرر داشتند که اطلاق مومن

بر نایم در حالت نوم صحیح باشد اگرچه ایمان و عدم ایمان در ان حالت متحقق نیست خلاصه معنی آیه کریمه انست

که حق تعالی ابراهیم را تکلیف نمود باوامر و نواهی و ابراهیم چون که بان تکالیف قیام نمود و همه را ادا کرد او تعالی

خطاب باو فرمود که ای ابراهیم من میخواهم که ترا در میان خلق سرفراز کردانم و ترا مقتدا و پیشوای ایشان

سازم که همه متابعت تو نمایند و از فرمان تو بیرون نروند و مطیع تو باشند ابراهیم چون این بشارت

شنید خواست که معلوم کند که از ذریه او کسی خواهد بود که او نیز لایق این منصب باشد پس از

بروردگار خود درخواست نمود و گفت خداوندا چنانکه بر من منت نهادی و تفویض این منصب شریف
بمن نمودی ابا از ذریه من کسی را نیل این مرتبه خواهد بود و سریر امامت و منصب خلافت بایشان خواهد رسید
حق تعالی در جواب او فرمود که ای ابراهیم این منصب بظالمان و طاغیان در نیابند یعنی هر کیکه بر دامن عمر
گرد گناه نشسته باشد و لباس حیاتش بمعاصی آلوده گشته او را خلعت امامت نپوشانند و از کاس انی
جاعل فی الارض خلیفة شراب خلافت ننوشانند و از مائده با فایده و منهم سابق بالخیرات باذن الله
محظوظ و بهره مند نگردانند و تاج ولایت و هدایت و لکل قوم هاد بر فرق او ننهند وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ
و این را نیز یاد کن که چون گردانیدیم خانه کعبه را مَثَابَةً محل بازگشت بان لِلنَّاسِ برای مردمان
یعنی از برای زوار ایشان که هر سال از اطراف و جوانب متوجه آن شوند بجهت مناسک و مثابت بمعنی
مرجع است ماخوذ از ثاب بمعنی رجع یا بمعنی موضع ثواب است که مردمان بجهت ادای مناسک حج و عمره مثاب شوند
وَأَمْنًا و موضع امن و ایمنی که در و کسی را نکشند و متعرض اذیت او نشوند و امن بمعنی ذا امن است
مانند زید عدل یعنی ذو عدل است وَاتَّخِذُوا و فرا گیرید یعنی گفتیم بمومنان که بعد از آنکه شرف حرم
دانستید فرا گیرید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوب است با ابراهیم مُصَلًّى موضع نماز عطف است
بر مقدر که عامل اذ است ای اذکروا و اتخذوا یا اعتراض است معطوف است بر مضمر و تقدیر اینکه توبوا
الله و اتخذوا یعنی بازگردید بان خانه و فرا گیرید مقام ابراهیم را نمازگاه خود مراد نماز طواف است
از صادق ع مرویست که امر بالصلوة عند مقام ابراهیم بعد الطواف و نیز از آن حضرت سوال کردند که
اگر شخصی طواف فریضه کند و نماز را در مقام ابراهیم فراموش کند در کجا آنرا بگذارد فرمود یصلیها و لو بعد
ایام ان الله قال و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی یعنی نماز را در مقام ابراهیم بگذارد اگرچه بعد از
چند روز باشد زیرا که حق تعالی در کریمه و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی باین امر فرموده و مقام ابراهیم
حجریست وضع کرده شده که اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر آن است و از ابی جعفر ع روایت است
که سه سنگ از بهشت بدنیا نازل شده یکی مقام ابراهیم دوم حجر بنی اسرائیل سیوم حجر الاسود این سنگ
بود [illegible] حق سبحانه با ابراهیم فرستاد و ابراهیم آنرا در رکن بیت الله وضع فرمود و بجهت آنکه

اهل خطایا مس آن میکردند سیاه گشت وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ بسوی ابراهیم و پسرش اسمعیل أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ آنکه پاک سازید خانه مرا از اوثان و انجاس
و از هرچه لایق آن نباشد لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان در گرد آن وَالْعَاكِفِينَ
و برای مجاوران و اقامت کنندگان آن یا برای معتکفان در آن وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
و برای رکوع کنندگان و سجود نمایندگان یعنی نماز گذارندگان اگر گویند که ظاهر آیه وجوب تطهیر است
برای طائفین و عاکفین و رکع سجود پس واجب لغیره باشد نه لذاته با آنکه فتوی است بر وجوب تنحیه
نجاست از مساجد لذاته لقوله ع جنبوا مساجدکم النجاسة گوئیم که لام از برای عاقبت است مانند لدوا
للموت وابنوا للخراب و حضرت ابراهیم از حق تعالی استدعاء توسعه رزق نمود در ان موضع کما قال عز
و جل وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد رَبِّ اجْعَلْ
ای پروردگار من بگردان هَٰذَا این مکانرا که برای تو در ان خانه ساختیم بَلَدًا آمِنًا شهری
ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود نگهدار آمن بمعنی ذا امن است
و نزد بعضی بدعاء او حرم گشته و قبل از دعاء او مانند سایر بلاد بود استدلال کردند برین بقول حضرت
رسالت پناه که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَإِنِّي حَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی بده
اهل این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه‌ها او تعالی جل شانه این دعا مستجاب گردانیده چنانکه بود
تا جبرئیل دهی از دههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین آن منقلع ساخته بیاورد
و هفت بار برگرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد آن ده را بجهت طواف
خانه کعبه طایف گویند و میوه اهل مکه از انجاست و از ابو جعفر ع مرویست که مراد باین حمل ثمرات است
از آفاق بانجا مَنْ آمَنَ کسی را که ایمان آرد یعنی روزی ده هر کرا که ایمان آرد مِنْهُم از آنها
که ساکن این شهر باشند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز بازپسین من آمن بدل است از اهله
بدل بعض از کل بجهت تخصیص و چون ابراهیم از عموم سوال و من ذریتی مؤدب شده بود لقوله تعالی
لا ینال عهدی الظالمین ازین جهت اینجا رزق علیه را تخصیص کرد بمؤمنان حق تعالی در جواب او فرمود که

وَمَنْ كَفَرَ و کسی را که ایمان نیارد یعنی نیز روزی میدهم هر که انکار و رد او این عطف ست بر من امن
و تقدیر اینکه وارزق من کفر و درین جواب تنبیه فرمود بر آنکه رزق رحمتیست دنیویه عام مومن
و کافر و محتمل ست که من کفر مبتدا باشد متضمن معنی شرط و قوله فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا
خبر آن لهذا فا در و داخل شده یعنی هر که نکرود پس برخوردار کردانم او را برخورداری اندک
کفر اگر چه سبب تمتیع نیست لکن سبب تقلیل آن هست و نصب قلیلا بر مصدریه یعنی تمتیعا قلیلا
ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس مضطر و بیچاره کردانم او را و بر وجه اضطرار و بیچارگی بکشم او را إِلَىٰ
عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ بدانکه
یکی آنکه در آیه دلالتست بر جواز سوال رزق و توسعه آن در معیشت و طیب ماکل لقوله من الثمرات.
زیرا که اگر مراد قوت حی بود که سد رمق میکند احتیاج بذکر ثمرات نمی شد و قصه مهاجرت
هاجر و اسمعیل بروایت ابن عباس و وهب منبه و ابراهیم بن هاشم از پدر خود و او از نضر
بن سوید و نضر از هشام و او از صادق ع آنست که ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام در بادیه
شام متوطن بود و چون ساره هاجر را با ابراهیم داد باسمعیل حامله شده بعد از وضع حمل ساره
بر وحسد برد و ازین بسیار غمگین گشت چه نور محمدی ص که در جبین مبارک ابراهیم بود باسمعیل
منتقل گشت و آن شرف و بزرگی از ساره دور شد و بجهت این ابراهیم را اذیت و آزار رسانیدی.
ابراهیم شکایت وی را بخدای عرض کرد خطاب آمد که زنان مثال استخوان کج اند اگر بحال خود
بگذاری همچنان کج بماند و اگر خواهی که راست کردانی شکسته شود و مع هذا چون ساره با تو حرمت
مرعی داشته و هاجر را بتو بخشیده او را رنج مرسان و مگذار که رشک برد بر هاجر و اسمعیل ابراهیم
ایشان را بر چهار پایی نشانده از نزد او بیرون برد گفت خداوندا اینها را بکجا برم فرمود بحرم
حرم من که موضع امن و اول بقعه که خلق آن کرده ام از زمین خود و آن مکه ست پس جبرئیل را
فرمود که براق از برای ابراهیم ببر جبرئیل برای ابراهیم براق آورد و او را بر آن براق سوار کرد و هاجر
و اسمعیل را بر چهار پایی نشانده میرفتند ناکاه بر پشته ریگ سرخ رسید در برابر آن درختی چند

بود جبرئیل اشارت کرد بموضعی که حجر الاسود آنجا مودع است فرود آید و اسمعیل و هاجر را فرود آورد و گفت
ای جبرئیل این چه جایگاه است گفت موضعی معظم و با برکتست و خانه در اینجا بود که آنرا بیت المعمور میگفتند
و طواف گاه آدمیان بود حق تعالی آنرا بدست تو آبادان خواهد ساخت ابراهیم اسمعیل و هاجر را آنجا فرود آورد
و از بهر ایشان سایه بانی بساخت تا در زیر آن فرود آمدند و مشکی که اندکی از آب در و مانده بود نزد
ایشان بنهاد جبرئیل گفت ای ابراهیم حکم حق سبحانه چنانست که اینها را اینجا بگذاری و خود باز گردی ابراهیم
قصد رفتن کرد هاجر گفت یا خلیل الله ما را بکه میگذاری گفت بخدائی که مرا و شما را اینجا فرود آورده ام
و مرا در غار طعام و شراب داد و مرا از شر آتش نمرودی نگاه داشت هاجر گفت رضیت بقضاء الله
و امتثلت لامر الله حسبی الله و علیه توکلت پس ابراهیم ایشانرا بخدای تعالی تسلیم فرمود و مراجعت کرد
چه ساره با او شرط کرده بود که از راحله پایین نیاید تا آنگه باز گردد و چون بجبل ذی طوی رسید روی بجانب
ایشان کرد و گفت رب انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع چون ساعتی از رفتن ابراهیم
بر آمد هاجر قدری آب که در قربه بود خورد و بعد از زمانی دیگر تشنه شد و از غایت تشنگی و گرسنگی شیر از
پستانش منقطع شد چون آفتاب مرتفع گشت اسمعیل از غایت بی شیری و تشنگی پای خود را بر زمین
می مالید هاجر در ماند و بیچاره گشت برخاست و بر کوه صفا بر آمد بر امید آنکه شاید کسی را بیند و احوال آب
از و معلوم کند هیچکس را ندید و (بازگشته) بنزدیک اسمعیل آمد وی را بسیار ضعیف و نزار [illegible] برد که فوت خواهد شد
با خود گفت از نزد وی بروم تا جان کندن او را نبینم پس بر مروه بر آمد و ندا کرد از هیچ جانب آوازی
نیامد فرود آمد و باز بنزدیک فرزند رفت او را زنده یافت و همچنین می آمد و میرفت بر امید آنکه
کسی را پیدا کند تا دلیل او شود بر آب و هیچکس را نمی یافت بار هفتم بر مروه بر آمد از آنجا نگاه کرد
بیاض آبی دید از زیر پای اسمعیل چون نزدیکتر آمد دید که آب از زیر پای او بر جوشیده و بر روی
زمین جاری میشود و پاره ریگ بر گرد آن گرد و اطراف آنرا بلند ساخت و گوئی بکند
تا آب در آن بایستاد و ازینجهت آنرا زمزم گویند چه زمزم بمعنی بلند برداشتن و رفتن است
حق سبحانه بجهت مشقت و ریاضت هاجر دویدن را رکنی از ارکان حج کرد [illegible] آورده اند که هاجر

دل نمیداد که از این آب سیراب نمود هاتفی آواز داد که آب بخور و مترس که خدای تعالی این را برای شما
پیدا کرده و این مشرب حجاج خانه او خواهد بود هاجر خوشدل گشته آب را چندان بخورد که سیر گشت و آن آب
هر روز زیاده می شد بعد از آن تا بعد از بیش آن هر کجا که آب بر روی زمین روان شد زمینها از گیاه سبز گشت
و درختان سبز و تازه شدند اتفاقا جماعتی بنی جرهم از شام بیمن میرفتند و در ذی المجاز و عرفات منزل
کرده بودند از دور نگاه کردند مرغانی را دیدند که ان جانب روی بموضعی نهاده میروند و مرغ آبی بر اثر مرغان
روان کردند تا بمکه رسیدند نگاه کردند زنی و پسری را دیدند تنها و آبی دیدند که اشجار و انبات و گیاه
خرم در نواحی آن از آن تعجب کرده نزد هاجر آمدند گفتند یا زن تو جنی و یا انسی گفت زن ابراهیم
خلیل الرحمن ام و این پسر اوست و تمامی قصه باز گفت دانستند که این از کرامت حق تعالی است بر ایشان
پس از هاجر طلب آب کردند هاجر هر یک را شربت آبی داد چون خوردند آبی شیرین و خوشمزه بود گفتند
این جا ملک کیست هاجر گفت ملک من و پسرم اسمعیل پس بر کوه بر آمدند و نگاه کردند زمین بسیار دیدند که
مانند مور دسبز است و مملو از درختان سبز گفتند با شما در آب و گیاه و درختان شریک هستیم هاجر گفت
نه اصل این آب ملک ماست پس ایشان برفتند و قوم خود را خبر دادند و ایشان صاحب شتر و گاو و گوسفند
بودند شادمان شده رو بدان موضع نهادند و کسی را بهاجر فرستادند و گفتند تو اینجا تنهایی
و انیسی نداری و کسی نیست که ترا و فرزند ترا خدمت کند ما را از این آب و گیاه نصیبی تعیین کن تا اینجا
در جوار تو متوطن شویم و در خدمت تو و فرزندت بواجبی اقدام نمائیم هاجر گفت این موقوف بر رخصت
ابراهیم است و در روز سیوم ابراهیم بزیارت اینها آمد هاجر از ابراهیم اذن طلبیده آنجا فرود آمدند
و خیمه ها زده بفراغت معیشت خود ها میکردند و در خدمتگاری هاجر و اسمعیل دقیقه فرو گذاشت
نمی نمودند تا اسمعیل بزرگ شد و ایشان اصحاب صید بودند و تیر اندازی و صید و حشم بیاموختند و مردمان
ازین خبر یافته از اطراف و جوانب رو بدانجا نهادند و هر جنس متاع و میوه و انواع نعم بدانجا
کشیدند و در نوبت دوم که ابراهیم بزیارت ایشان آمد از کثرت مردمان در آن مکان
بسیار متحیر شد و هر یک از ایشان هر روز یک گوسفند بهاجر و دو گوسفند باسمعیل می بخشیدند

وبان معصیت میکند رانیده کند از ابی جعفر ع مرویست که آدم ع از ناحیه شام هزار بار بطواف این خانه آمد
هفتصد بار آن برای حج و سیصد بار برای عمره و آن خانه همچنان بر حال خود بود تا ایام نوح ع چون وقت طوفان
رسید حق تعالی آنرا باسمان چهارم برد و چون طوفان آخر شد جای خانه خالی بماند تا ظهور کار ابراهیم
حق تعالی ابراهیم و اسمعیل را ببنای آن خانه امر فرمود و ایشان بآن اقدام نمودند کما قال او سبحانه
وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ و یاد کن وقتی که برمی داشت ابراهیم اصلها و اساسها را
مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ عطف است بر ابراهیم یعنی اسمعیل شریک پدر بود در
رفع قواعد باین وجه که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند یا بنوبت دیوار را برمی آوردند و اصح
آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرد و بدست ابراهیم میداد و او در بنا وضع میکرد و بدانکه یرفع
بصیغه مضارع بجهت حکایت است از حال ماضیه و قواعد جمع قاعده است بمعنی اساس و مرویست
که آدم علیه السلام بنای کعبه نمود و چون بمرور دهور اثر آن مندرس شد ابراهیم مامور شد بتجدید آن
و این قول از ائمه هدی صلوات الله علیهم ماثور است مراد بقواعد اصول بیت است که قبل از زمان
ابراهیم بوده و در حین رفع قواعد باتفاق بسر دست تضرع برداشته گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما
تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را این دلالت است بر آنکه بنای آن بقصد عبادت بود
نه برای سکنی چه سوال تقبل نمی باشد مگر بر آنچه عبادت واقع شود إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
بدرستی که توئی شنوا مر دعاء ما را و دانا بنیتهای ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا گردان ما
هر دو را بالطاف خود مُسْلِمَيْنِ مسلمان یعنی ثابت بر اسلام یا بر توحید و اخلاص لَكَ مر ترا مخلص
یعنی آنست که الطاف بما کرامت فرما که داعی ما باشد بر ثبات اسلام و انقیاد و یا توفیق ما ده در مزید اخلاص
و اذعان تو وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و گردان بعضی از فرزندان ما را أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ گروهی گردن
نهنده و منقاد شونده مر ترا و تخصیص ذریه بدعا که ایشان احق اند بشفقت و یا تخصیص بعضی ذریه جهت آنست
که ابراهیم و اسماعیل میدانستند که در میان ذریه ایشان ظلمه باشند بجهت استماع لا ینال عهدی الظالمین
و در حین سوال از مطلق ذریه همچنان که گذشت وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا و بنما ما را مواضع [illegible] افعال

حج بجا باید آورد و جای میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربانی و غیر آن از افعال حج
و ارنا بمعنی البصر است لهذا متعدی بدو مفعول است نزد بعضی و مناسک مواضع عبادات است در حج یا بمعنی متعبد
باشد و نسک در اصل غایت عبادت است و آن در حج شایع گشته بجهت آنکه متضمن زیادتی کلفت است و بعد از دعا
و از حضرت رسالت صلعم بر تبیت مرویست که حق تعالی اجابت دعاء او نموده جبرئیل را فرستاد تا دست ابراهیم را
بگرفت و بمنا برد و در انجا نماز پیشین و پسین و شام و خفتن گذارد و بعد از ان او را بعرفات برد
چون وقت نماز پیشین در آمد ظهر و عصر را انجا ادا فرمود و بعد از ان او را امر کرد بوقوف در انجا تا وقت غروب
آفتاب انگاه او را بمزدلفه آورد و انجا نماز عشائین بگذارد و انجا مکث کرد و نماز صبح انجا بجا آورد و بعد از
طلوع شمس او را بمنا آورد و انجا تعلیم رمی و ذبح نمود پس از ان بحلق امر کرد انگاه او را از منا بمکه آورد
و طواف حج و سعی باو تعلیم کرد و از انجاست که حضرت رسالت صلعم را فرمود اتبع ملة ابراهیم چون حج را
تمام کردند اسمعیل را انجا بگذاشت و خود متوجه شام شده در انجا بجوار رحمة الهی پیوست القصه
بعد از سوال ازارات و تعلیم مناسک حج گفتند وَتُبْ عَلَيْنَا و بپذیر توبه را از ما توبه پیغمبران
بجهة ارشاد ذریه است تا اقتدا بایشان کنند یا در کلام مضاف محذوف باشد ای تب علی ذریتنا
یعنی قبول کن توبه را از فرزندان و سایر ذریه ما إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ بدرستی که توئی بسیار
پذیرنده توبه مقصران و عاصیان و بسیار رجوع کننده برایشان برحمت الرَّحِيمُ بخشاینده بر گنهکاران
و چون توبه بمعنی رجوع است پس تواند بود که معنی این باشد که رجوع کن بر ما بمزیت رحمت و مثوبت
بر اعمال مأموره و نمی تواند بود که مراد قبول توبه باشد از ذنوب چه انبیا معصوم اند از جمیع کبیره و صغیره
بدلایل واضحه و حجج مبرهنه و در آیه دلالة است بر آنکه دعا در حین عبادت و بعد از عبادت مستحسن است رَبَّنَا
بار خدایا وَابْعَثْ فِيهِمْ و برانگیز در میان ذریه من رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از ایشان
یا ذریه مراعونی و شرف باشد بدان رسول حق تعالی اجابت دعای ایشان نموده حضرت مصطفی را
مبعوث گردانید چه غیر آنحضرت پیغمبر دیگر از ذریه اسمعیل نبود زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحاق
بود تا آنحضرت که از و پرسیدند که اخبرنا عن نفسک یعنی از ان حضرت پرسیدند که ما را از نفس خود خبر ده

فرمود من پیغمبر خدا بودم و خاتم پیغمبران وقتی که آدم هنوز در میان آب و گل افتاده بود و من دعاء پدر خودم
ابراهیمم یعنی مرا از خدا درخواست و بشارت عیسی ام که با امتان خود مژده داد که ومبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد و خواب مادر خود ام که در مکه بخواب دیده بود که نوری از وی جدا شده که قصور شام بدان روشن گشت
و قوله یتلوا علیهم آیاتک صفت آن رسولست یعنی رسولی را در میان ذریت من مبعوث کردان که خواند برایشان
آیتهای کتاب ترا و تبلیغ نماید آنچه بر سبیل وحی باو فرود آید از دلایل توحید و نبوت ویعلمهم
الکتاب و بیاموزاند ایشان را کتاب یعنی قران والحکمة و آنچه بدان نفوس ایشان کامل شود
از معارف احکام یعنی امر و نهی و مواعظ و زواجر و حرام و حلال ویزکیهم و پاکیزه کرداند ایشان را
از شرک و معاصی بسبب شرایع احکام انک انت العزیز بدرستی که توئی توانا و غالب که هرگز مغلوب نشوی
و بر اجابت دعای ما قادری الحکیم توئی دانای محکم کار و عالم بحقایق جمیع اشیا مرویست که عبد الله بن سلام
سلمه و مهاجر را که پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد او گفت شما میدانید که صفت محمد در توریت
مسطورست پس سلمه اسلام آورد و مهاجر از آن ابا نمود آیه نازل شد ومن یرغب و کیست که باز
گردد استفهام برای استبعاد و انکارست یعنی هیچکس باز نگردد و رغبت نکرداند عن ملة ابراهیم
از دین ابراهیم که ملت بیضا و مسلک سداد است الا من سفه نفسه مگر کسی که سبک کرداند و خوار و بیمقدار
سازد نفس خود را و مستثنی در محل رفع است بر مذهب مختار که بدل باشد از ضمیر یرغب زیرا که در معنی نفی است
چنانکه معرفه شد و بعد از آن تبیین حجت میکند برین قول بقوله ولقد اصطفیناه و هر آینه بر گزیدیم ابراهیم را
فی الدنیا درین سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بفرط طاعت یا بصفت خلت یا بعمارت خانه کعبه
وانه فی الآخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین از جمله شایستگانست
و فیروزی یافتگان بصلاح و بعد از آن سبب اصطفای او در دنیا و ادخال او در زمره صلحا
در عقبی بیان میفرماید اذ قال له در وقتی که گفت مر ابراهیم را ربه پروردگار او اسلم
گردن بنه فرمان مرا یا دین خود را خالص گردان بتوحید و عمل صالح قال اسلمت گفت ابراهیم
که گردن نهادم یا خالص گردانیدم دین خود را لرب العالمین برای پروردگار جهانیان

خواهد مرا افسر [illegible] و در حق من اجرا کند و اِذْ منصوب باذکر مقدر وَوَصّٰى بِهَآ اِبْرٰهٖمُ و وصیت کرد
ابراهیم در حین وفات بملة خود یا بکلمهٔ اسلمت یا بجملهٔ مذکور رشد بَنِيْهِ پسران خود را توصیه تقدیم غیر ست
بفعلی که در صلاح و قربت باشد وَيَعْقُوْبُ و وصیت کرد نیز اولاد خود را یعقوب موافقت جد خود عطف ست بر ابراهیم
و مضمون وصیت هر دو چنین بود که يٰبَنِيَّ ای پسران من و فرزندان ابراهیم چهار بود ند اسمعیل و اسحاق
و مدین و مدان اسحاق از ساره بود و اسمعیل از هاجر و باقی از بطن کنعانیه و فرزندان یعقوب دوازده بودند
روبین و شمعون و لاوی و یهودا و یستبوخرون و رویالون و دولا و تفتونا و کودا و اوشیر و بنیامین
و یوسف و هر یکی پدر قبیله اند آنها را اسباط گویند و وجه تسمیهٔ یعقوب آن بود که او و عیص توام بودند اول عیص
از شکم آمد و در عقب او یعقوب اسحاق همین دو پسر داشت حاصل که ابراهیم و یعقوب وصیت کردند
با اولاد خود باین وجه که ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى بدرستی که حق تعالی برگزید لَكُمُ الدِّيْنَ
برای شما دین را که اسلام ست بقوله فَلَا تَمُوْتُنَّ پس باید که نه میرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ
مگر در حالتی که مسلمان باشید یعنی مراد آنکه بر اسلام مداومت کنید تا که چون مرگ شما رسد شما را بر دین اسلام
یابد پس مراد نهی ست از ترک اسلام نه از مرگ و مرویست که یهود گفتند یا محمد الست تعلم ان یعقوب
اوصی بنیه بالیهودیة یوم مات یعنی ای محمد ایا ندانسته که یعقوب در حین موت پسران خود را بدین
یهودیه وصیت کرد حق تعالی این آیه فرستاد که مضمون وصیت یعقوب این بود که ای فرزندان من
در دین اسلام استمرار نمائید تا بوقت حلول مرگ شما نه آنکه ایشانرا بدین یهودیه وصیت کرده باشد
پس در رد قول ایشان میفرماید اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ ایا شما حاضر بودید ام منقطع ست بمعنی
همزهٔ انکار یعنی بلکه حاضر نبودید اِذْ حَضَرَ يَعْقُوْبَ الْمَوْتُ آن هنگام که آمد یعقوب مرگ او
و در آن حال وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوی میکنید که وصیت او بر اولاد بدین یهودی
بود و نزد بعضی خطاب باهل ایمان ست یعنی شما حاضر نبودید نزد وصیت کردن یعقوب فرزندان
خود را بلکه آنرا از وحی دانستید اِذْ قَالَ لِبَنِيْهِ وقتی که گفت یعقوب مر پسران خود را اذ قال
بدل است از اذ حضر مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْۢ بَعْدِيْ چه چیز را بخواهید پرستید از پس وفات من

وما مسئول بها است از هر چیزی که معلوم نباشد و هرگاه که معروف باشد اگر از ذوی العقول است مخصوص
بمن کلمه که سؤال از تعیین آن باشد و اگر سؤال از وصف آن باشد مخصوص است بما مانند ما زید افقیه
ام طبیب و همچنین مختص است بما کلمه که معلوم باشد و از غیر ذوی العقول و جهل ذات یا صفة معبود
پسران بر یعقوب معلوم نبود از این جهة ما تعبدون گفت نه من تعبدون و روایت است که یعقوب
هرگاه مشرف بر موت شد گفت بار خدایا مرا چندان مهلت ده که وصیتی کنم پس پسران را جمع کرد و گفت
ما تعبدون من بعدی این جهة آن گفت که اهل عصر او بعضی بت پرست بودند و بعضی آتش پرست
یعقوب اندیشه کرد که مبادا فرزندان او بدان میل کنند فرمود که چه شی از اشیا را خواهید پرستید
بعد از آن که من نباشم قالوا گفتند پسران در جواب پدر نعبد الهک واله ابائک خواهیم
پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحاق عطف بیان اباست
ابراهیم را که جد بود پدر گفتند جهة آنکه جد در حکم اب است و اسمعیل که عم ایشان بود هم پدر گفتند بجهة آنکه عرب
عم را اب میگویند و حرمت او را برابر حرمت پدر بجای آرند و تقدیم اسمعیل بر اسحاق جهة آنست که اکبر از اسحاق است
وقوله الها واحدا پرستیم خدای را که یگانه و یکتاست و این بدل اله ابائک است که مؤکد بالناصیة ناصیة
کاذبة ونحن له مسلمون وحال آنکه ما مر این خدای را که یکتا و یگانه است گردن نهادگانیم واین
حال است از فاعل نعبد و در آیه دلیل است بر استحباب وصیت و ترغیب در آن تلک یعنی آن جماعت
یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که درگذشتند لها
ما کسبت مر ایشان راست آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم و مر شما راست آنچه کردید
یعنی هر یک از ایشان و شما را بر عملهای خود پاداش خواهند داد ولا تسئلون پرسیده نخواهید شد
عما کانوا یعملون از آنچه بودند که ایشان عمل میکردند یعنی اگر از ایشان سیئات صادر
شده باشد شما را بدان مواخذه نکنند همچنانکه بحسنات ایشان مثاب نشوید اعتقاد یهود آن بود
که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند حق تعالی در این آیه رد ایشان فرمود
و آیه کریمه ولا تزر وازرة وزر اخری نیز دال است بر این و گویند این صورت یا بر [illegible]

خدائیست مگر انچه با ابراهیم پس تابع ما شوید تا هدایت شوی و نصاری نیز چنین گفتند حق تعالی آیه فرستاد
قَالُوا و گفتند اهل کتاب مومنانرا كُونُوا هُودًا باشید یهود أَوْ نَصَارَىٰ یا ترسایان
تَهْتَدُوا تا راه یابید پس ضمیر قالوا راجع باهل کتاب است و تهتدوا جواب امر است قُلْ بگوای محمد
در جواب ایشان نه چنانست که شما میگوئید بَلْ بلکه نیست طریق هدایت که دین حق است مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
کیش ابراهیم بنا بر آنکه خبر یکون است که محذوف گشته یعنی ای اهل کتاب پیروی کنید ملت ابراهیم را
حَنِيفًا در حالتی که آن ملت مایل است از همه کجی ها براه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دین های
باطله بسوی دین حق که اسلام است پس حنیفا حال است از مضاف الیه و یا از مضاف الیه کقوله و نزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم از شرک آرندگان
این تعریضیست باهل کتاب زیرا که یهود را زعم است که عزیر پسر خداست و نصاری را اعتقاد آنکه
مسیح پسر خداست و لهذا حق تعالی میفرماید که ای اهل اسلام که متابعان ملت ابراهیم اید اعراض کنید از قول
یهود و نصاری و در جواب ایشان که شما را بدین یهود و ترسا دعوت میکنند قُولُوا بگوئید که آمَنَّا
بِاللَّهِ گرویدیم بخدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بانچه فرو فرستاده شده است بسوی ما یعنی قران وَمَا
أُنْزِلَ و انچه فرو فرستاده شده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم که آن بیست صحیفه بوده است.
و تقدیم ذکر قران بر صحف جهة آنست که آن اول است بنسبت بما و سبب ایمان ماست بغیر آن از کتب
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و اسمعیل و اسحاق که فرزندان اویند وَيَعْقُوبَ و به یعقوب که نبیره
اوست وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه صحف بر ابراهیم فرود آمده نه بر اولاد او لیکن چون
ایشان داخل بودند بتفصیل آن پس گویا آن بر ایشان منزل شده همچنانکه قران نیز بر ما منزل است
و اسباط جمع سبط است بمعنی حافد مراد بان حفدهٔ یعقوب اند یا ابناء او و ذراری ایشان چه ا...
حفدهٔ ابراهیم و اسحاق اند همچنانکه حسن و حسین ع سبطین رسول الله اند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ
وَعِيسَىٰ و بانچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ
و بانچه داده شده است به پیغمبران دیگر از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان.

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هیچ جدائی نمی‌افکنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم
نه مانند یهود که ببعضی ایمان دارند دون بعضی وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما مر خدا را گردن
نهاده‌ایم بدانکه اکثر مفسران برآنند که همه فرزندان یعقوب انبیا بودند و مذهب امامیه خلاف این است
بجهة وقوع معصیت از ایشان در آنچه با یوسف کردند و نبی در مذهب امامیه معصوم است از صغایر و کبایر
و ظاهر قرآن نیز دلالت بر نبوت همه ایشان نمیکند مرویست که چون حضرت رسالت در حین تلاوت
آیه مذکوره بر اهل کتاب بذکر عیسی رسید نصاری را خوش نیامد در مقام جدال درآمده گفتند پیغمبرانی
که مذکور شدند برتبه عیسی نبودند چه او پسر خداست پس چرا او را در عداد ایشان ذکر کردی و مانند
ایشان ام کردانیدی آیه آمد که فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آرند همه اهل کتاب از یهود و نصاری
بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ای مهاجر و انصار بآن فَقَدِ اهْتَدَوْا
پس هر اینه راه راست یافتند باز زایده است از برای تاکید کقوله وجزاء سیئة سیئة بمثلها
و تقدیر آیت که ایمانا مثل ایمانکم به و مثل مقحم است پس معنی مراد آنست که اگر بگروند اهل کتاب
بگرویدنی که شماست یعنی بهمه پیغمبران و کتابها وَإِنْ تَوَلَّوْا اگر برگردند و اعراض کنند از ایمان
فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در مقام خلاف و نزاع اند با حق و تسمیه
مخالفت بشقاق جهة آنست که هر یک متخالفین در شقی اند که غیر شق دیگریست بعد از آن بجهة تسلیه
و تسکین مومنان وعده میدهد ایشان را بحفظ و نصرت بآنکه با ایشان در مقام مخالفت اند
و میگوید ای محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد
که خدا کفایت کند و باز دارد از تو شر یهود و نصاری را اما یهود را بقتل و اجلاء و طرح مانند
بنی نضیر و بنی قریظه اما ترسایان را بذلت و جزیه مانند نصارای نجران وَهُوَ السَّمِيعُ
و اوست شنوا است مقالات موحدان و کافران از اقرار و انکار الْعَلِيمُ دانا باعتقاد صحیح و فاسد
هر دو گروه آورده‌اند که ترسایان مولود خود را بعد از هفت روز در آب زرد غوطه دادندی
آنرا قایم مقام ختان دانستندی و گفتندی ما او را رنگ کردیم بعلامت ملت نصرانیه [illegible]

نیز رنگ بخلاف رنگ ترسایان در فرزندان خود مالیدندی و بان افتخار هر یکی ایشان از یکدیگر
ممتاز بودندی و با مسلمانان یعنی مفاخرت مینمودند که ما را صبغه هست و شما را نیست حق تعالی فرستاد
صِبْغَةَ اللّٰهِ تقدیر اینکه صبغنا الله صبغة رنگ کرده است خدا ما را رنگ کردنی مراد از این صبغة
فطرة اسلام است و نزد بعضی مراد ازان ملة ابراهیم است نصب آن بر مصدریت است و تقدیر اینکه اتبعوا
صبغة الله یعنی تابع شوید فطرة اسلام را و یا بتقدیر قولوا و گویند مراد بصبغه ختان است که تطهیر مسلمانان
بان است وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدا صِبْغَةً از روی شعار و علامت دین
استفهام در معنی انکار است و مراد این است که هیچ دینی بهتر از دین او نیست وَنَحْنُ
لَهُ عَابِدُونَ و ما مر او سبحانه را پرستندگانیم این تعریض است باهل کتاب یعنی شرک نمیکنیم بخدا
همچنانکه شما شرک میکنید معطوف علیه این آمناست و این مقتضی آنست که صبغة الله مفعول قولوا
باشد و نزد اهل تحقیق صبغة الله رنگ بی رنگیست و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله
نگیرد و خلاصهٔ رسایل درویشان و نقاوهٔ عبارات و اشارات ایشان بیان معنی صبغة الله است
و حقیقت آنرا ازین رباعی پی می توان برد بیت بی رنگست یار دلخواه ای دل قانع نشوی برنگ ناگاه
ای دل اصل همه رنگها ازان بی رنگیست ومن احسن صبغة من الله ای دل آورده اند که یهود
و نصاری میگفتند ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق سبحانه ثابت است بوی سزاوارتریم از
مسلمانان حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که أَتُحَاجُّونَنَا آیا مجادله
و مخاصمه میکنید با ما فِي اللّٰهِ در دین خدا و در دعوی اولویت در انتساب بحق در کشاف
گفته که اهل کتاب گفته اند ما صاحب کتاب ایم و عرب عبده اوثان پس جایز نباشد که پیغمبر
از اهل عرب مبعوث شود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود ای محمد بگو با ایشان که آیا مجادله
میکنید با ما در شان خدا و اصطفاء او پیغمبری را از عرب نه از شما وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه
پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و اختصاص نیست او را بقومی دون قومی
وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست مکافات

علمای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل و موحدان او بایمان
وطاعت نه شما پس و در رغبی نماید که نبوت را با اختصاص کرده باشد بجهت اخلاص ما و معنی اخلاص آنست که بنده
دین و عمل خود را پاکیزه کرداند از شرک و ریا و در دین خود بخدا شریک نکرد و عمل خود را بمردمان ننماید
و جمعی دیگر گفته اند که اخلاص کتمان حسنات است مانند کتمان سیآت أَمْ تَقُولُونَ ایا شما میگوئید
ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ
بدرستی که این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند یهودان و این قول یهودانست
أَوْ نَصَارَىٰ یا بکیش نصرانیه و این سخن ترسایانست قُلْ بگو ای محمد با ایشان بر سبیل توبیخ
که أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بادیان انبیا أَمِ اللَّهُ یا خدای که ایشان را بدان دین
مبعوث کردانیده او سبحانه نفی این هر دو کرده از ابراهیم بقوله ما كان ابراهيم يهوديا ولا نصرانيا وَمَنْ
أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ از آن کس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ گواهی که نزدیک او
ثابت باشد مِنَ اللَّهِ از خدای که بواسطهٔ کتاب الهی دانسته باشد یعنی شهادت حق تعالی برای ابراهیم
بحنفیه و برات او از یهودیه و نصرانیه خلاصهٔ معنی آنست که هیچ کس ظالمتر از اهل کتاب نیست زیرا که
کتمان این نوع شهادت کرده اند پس وعید ایشان مینماید بقوله وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدا
بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد و گویند ما بر لفظ عموم است یعنی
هیچ چیز از معلومات بر وی مخفی نیست پس بشما رسید از جزا دادن بر اعمال شما بآنچه مستحق آن باشید
از عقاب تِلْكَ أُمَّةٌ آن جماعهٔ مذکوره قومی بودند قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا
كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کسب کردید
یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما فراخور اعمال خواهد بود وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد
عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آن چیزی که ایشان کرده باشند تکریر این آیه جهت مبالغه است در تحذیر
و زجر از افتخار آبا و اعتماد بر ایشان و گویند خطاب در آیه سابقه باهل کتاب است و در این آیه بما جهت
تحذیر از اقتدای ما بایشان الجزء الثاني من اجزاء الثلثين آورده اند که حضرت رسالت

در مکه بوقت نماز قبله بکعبه فرموده بود از هجرة بمدینه فرمان الهی در رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز
گذارد و یهود ازین صورت مبتهج و مسرور گشته میگفتند که اگرچه محمد دین ما ندارد اما بقبلهٔ ما نماز میگذارد
و بروایت دیگر مشرکان زبان طعن دراز کرده گفتند محمد متحیرست در امر قبله گاهی رو بکعبه میکند گاهی
به بیت المقدس و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و گفتند که محمد مشتاق شهر و مولد خود است
و بجهة این رو بآن کرده نماز میگذارد حق تعالی قبل از آنکه ایشان قایل این لفظ شوند ازان خبر داد
سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردمندان مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود
و منافقان و مشرکان که بتقلید و اعراض از نظر منکر تغییر قبله اند گویند که مَا وَلَّاهُمْ چه باز
گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ از قبلهٔ ایشان و قبله در اصل حالیست که ایشان برای باشند
از استقبال و در عرف شرع اسم مکانیست که توجه بآن کنند در نماز الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا
آن قبله که ثابت بودند بران یعنی بیت المقدس تقدیم این اخبار اعجاز حضرت رسالت است
چه این از علم غیبست که مطابق واقع گشته قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
مر خدایراست جهت مشرق که خانهٔ خدا در آن جانب واقع شده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب افتاده
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید هر کرا خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که امور دینیه است
و از جملهٔ آن جهتیست که مصلحت او مقتضی آنست پس اگر صلاح درین بیند که رو بمشرق آرند امر فرماید
و اگر مصلحت او این باشد که توجه بمغرب کنند بآن امر نماید و تسمیهٔ دین بصراط مستقیم جهة آنست
که آن طریقیست مودی بجنة و در آیه دلالتست بر جواز نسخ و وقوع آن و بعد از آن بیان
فضل امة مرحومه میکند بر سایر امم بقوله وَكَذَلِكَ همچنان که گردانیدیم شما را راه یافتگان بصراط
مستقیم یا همچنانکه قبلهٔ شما را افضل قبلهای دیگر گردانیدیم جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا
گروهی برگزیده یا با عدالت که مزکی شده اید بعلم و عمل و وسط در اصل اسم مکانیست که
مستوی باشد در مساحت از جوانب و بعد از ان مستعار شده از برای خصال محموده
بجهة وقوع آن میان طرفی افراط و تفریط مانند جود که میان اسراف و بخل است و شجاعت

میان تهور و جبن و [...] و احد و لجوج و تندکبر و تانیث در و مسائل نیست و استدلال کرده اند باین که اجماع امت
حجت است زیرا که اگر در آنچه اتفاق بران کرده اند باطل باشد منثلم شود عدالت ایشان پس بیان علت جعل
مذکور مینماید بقوله لتکونوا تا باشید یعنی شما را گروهی با عادل کردانیدیم برگزیدیم تا باشید شهداء
گواهان برای انبیا علی الناس بر مردمانی که منکر نبوت اند و یکون الرسول و تا باشد
فرستاده من یعنی محمد صلعم علیکم بر شما شهیدا گواهی معدل و مزکی روایت است که امام زین العابدین
و محمد باقر علیهما السلام فرموده اند نحن الامة الوسطى و نحن شهداء الله على خلقه و حججه فى ارضه یعنی مائیم
امت وسط و برگزیده حق تعالی و رسول خدا گواه است بر ما و ما گواهان خدائیم بر خلقان او و حجت اوئیم
در زمین او و بعد از ذکر فضل امت مرحومه که مامور اند بتحول بیان حکمت تحویل میفرماید بقوله و ما جعلنا
القبلة و نساختیم ما قبله عبادت تو التی آن جهتی را که کنت علیها که بودی تو پیش ازین زمان
بران یعنی آنحضرت در مکه نماز را بجانب کعبه میگذارد و چون بمدینه هجرت فرمود مامور شد که در نماز متوجه
بیت المقدس شود بجهت تالف یهود و دلجوئی ایشان تا بالکلیه از آن حضرت متوحش نشوند و بعد از آن مامور شد
بتوجه بکعبه که قبل از هجرت بران بود الا لنعلم مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان نمائیم من یتبع الرسول
آنکس را یعنی یهود را که پیروی رسول کنند بعد از تحویل از ان و رگذاردن نماز بجانب کعبه ممن ینقلب
از آن کس یعنی از یهود آنکه باز گردند علی عقبیه بر پاشنه های خود یعنی ارتداد نمایند از قبله کعبه الف بقصد
آبای خود پس معنی این است که امر نمودیم ترا بتوجه بکعبه تا ممتاز شوند منافقان یهود زیرا که ایشان متوجه بیت المقدس
بودند و ان کانت لکبیرة یعنی بدرستی که قبله بزرگ و گران است و شاق بر مردمان ان مخففه از مثقله است
نه شرطیه و فارق بینهما لام است و ضمیر راجع بانچه ما جعلنا القبلة التی کنت علیها دال است بران و آن تولیه
یا تحویل یا طرح بقبله است چنانچه بان مفسر گشته الا علی الذین هدی الله مگر بر آنان که راه نموده است
خدای ایشان را یعنی گشت که نزد ظهور آیات داله بر هدایت که محض لطف و توفیق الهی است در طریق اهتدا
سلوک نموده اند و منقاد احکام دین او شده با آن رسوخ و ثبات ورزیده اند و نزد کوفیان ان
نافیه است و لام بمعنی الا یعنی نیست تحویل مگر گران است بر مردمان الا بر کسانی که بلطف الهی مهتدی اند

شده‌اند بطریق حق و یهودان میگفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذاردند

از اصحاب محمد و پیش از تحویل قبله وفات کردند بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود وَمَا كَانَ اللَّهُ

و نیست خدای لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ آنکه ضایع کرداند ایمان شما را یعنی نمازی را که بر وجه اعتقاد صحیح

رو به بیت المقدس میگذاردید و تسمیه صلوة بایمان جهت آنست که رکن اعظم آنست إِنَّ اللَّهَ

بِالنَّاسِ بدرستیکه خدا بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربانست که مزد ایشانرا ضایع نکرداند

رَحِيمٌ بخشاینده است که صلاح ایشان را فرو نگذارد از عبد الله عباس روایتست که اول نسخ که در قرآن

واقع شده حکم قبله است مرویست که حق تعالی در آیه سیقول السفهاء وعده حضرت رسالت داده بود بتحویل قبله

چون کعبه قبله ابراهیم بود که جد آن حضرت است منتظر آن میبود و مع ذلک یهود میگفتند که محمد رو بقبله ما نماز میگذارد

آنحضرت ازین قول بسیار غمگین بود و بجهت این بسیار میل داشت که کعبه قبله او باشد پیوسته بر هوا می نگریست

بامید اینکه درین باب وحی نازل شود حق تعالی این آیه فرستاد که قَدْ نَرَىٰ بدرستی که می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ

گردیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان برای اطلاع وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متمکن ساختیم ترا

از روی آوردن قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی و این ماخوذست از ولیته کذا اذا

صیّرته والیاً له و بعد از ان جهت تصریح بر تعیین آن فرمود که فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است

شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ در جانب مسجد حرام شطر موضوعست از برای الجزء منفصل است از شیء ماخوذ

از شطر اذا انفصل و بعد از ان مستعمل شده برای جانب شیء اگرچه از ان منفصل نباشد و حرام یعنی محرم است

ای المسجد المحرّم فیه القتال و ذکر مسجد دون کعبه جهة آنست که آن حضرت در مدینه بود و بعید را کافیست

مراعات جهت چه استقبال عین قبله موجب حرج است بخلاف قریب ابو عازب روایت میکند که ما رو به بیت المقدس

داشتیم و در رکوع بودیم که رسول رو بکعبه کرد ما نیز با او بآن صوب کردیم مردان بصف زنان و زنان بصف

مردان آمدند بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم همه امت آنحضرت را میگوید وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ

و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید نماز گذارید فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ

پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ در جانب مسجد مذکور و بعد از ان بیان عناد یهود میکند بقوله

وَإِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شدند کتاب توریت یعنی علماء یهود لَيَعْلَمُونَ
أَنَّهُ الْحَقُّ هر آینه میدانند تحویل و یا که توجه بکعبه درست و راست و حکم آن صادر شده مِنْ رَبِّهِمْ
از نزد پروردگار ایشان بجهت علم ایشان علی الاجمال بآنکه عادة الله جاریست بتخصیص هر شریعتی بقبله
وعلی التفصیل بآنکه در توریة مکتوبست که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بران بماند کعبه باشد
وبا وجود این انکار میکنند و عناد می ورزند و تحویل را حق نمیدانند بجهة حسد و حقد وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا يَعْمَلُونَ و نیست خدای غافل و بی خبر از انچه میکنند یهود از انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیت آن
و از انچه اهل ایمان عمل میکنند از تحول و تصدیق بآن و در آیه دلالتست بر جواز تواطی قومی معدود بر کتم
چه مراد از الذین اوتوا الکتاب علماء یهود و نصاری بودند که اظهار خلاف آنچیزی کردند که میدانستند
واما تواطی جمعی عظیم و جم غفیر جایز نیست که بر کذب باشد و همه ایشانرا جایز نیست که اظهار خلاف آنچیزی
کنند که دانسته باشند آورده اند که جهودان گفتند که اگر محمد آیتی و معجزه بیارد بر صدق دعوی خود در باب
توجه بکعبه باو ایمان آوریم حق تعالی تکذیب ایشان کرده بیان فرط ضلالة و تمادی ایشان در غوایت بنمود و فرمود
که وَلَئِنْ أَتَيْتَ وبخدای که اگر بیائی تو ای محمد الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بآنانکه داده شدند
کتاب توریة و انجیل یعنی یهود و نصاری بِكُلِّ آيَةٍ باهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر معجزه
و برهانی که از تو طلبند بر حقیت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی نکنند ایشان قبله ترا حاصل معنی
آنکه که اهل کتاب اسلام نیارند و تابع قبله اسلام نشوند پس لام در لئن اتیت موطئ قسم محذوف است
و تقدیر آنکه والله لئن اتیت چه لام در جواب قسم می باشد والذین با صله آن مفعول است و باء در بکل آیة
از برای مصاحبت و ما تبعوا جواب قسم است که مستغنی به است از جواب شرط چه هر دو در معنی واحد اند
و غرض ازین کلام قطع طمع حضرت رسالتست در صلاح ایشان چه ایشان ترک متابعت او بجهة شبهه
نکرده بودند تا ببرهان زایل توان ساخت وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی پیروی
کننده مر قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ متابعت
کننده و پیروی نماینده قبله بعضی را چه قبله نصاری مشرق است و از آن یهود مغرب پس توافق ایشان

متبع باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشانرا
در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبله ابراهیم
حق است إِنَّكَ إِذًا بدرستی که باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لَمِنَ الظَّالِمِينَ از جمله ستمکاران
و گویند که ظاهر خطاب بآنحضرت راجع است بامت و نیز در بیان فرط عناد و انکار اهل کتاب میفرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ آنانکه دادیم ایشانرا کتاب توریة يَعْرِفُونَهُ می شناسند پیغمبر را و عدم سبق مرجع
جهت دلالة کلام است بران گویند ضمیر راجع بعلم است یا قران یا تحویل قول اول اشهر است یعنی یهود حضرت
رسالت را می شناسند در صدق نبوت كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه می شناسند پسران خود را این
شاید قول اول است یعنی یهود حضرت رسالت را باوصاف مذکوره در توریة می شناسند و بلا شک و شبه
میدانند که او پیغمبر خداست اما بجهت عناد و جحود و استکبار اذعان او نمیکنند وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ
بدرستی که گروهی از ایشان چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ
هر آینه می پوشند حق را که صفت حضرت رسالت است در توریة از عوام و سفله وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه
ایشان میدانند و می پوشند الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آنچه درست و راست است از نزد پروردگار تست
الحق مبتدا و خبر آن من ربک و الف و لام برای عهد اشارت بآنچه رسول برانست از دین اسلام
و احکام آن و می تواند بود که الحق خبر مبتدا باشد ای هو الحق و من ربک خبر بعد از خبر یعنی جهه یا تحویل قبله است
از نزد حق تعالی آمده فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت وی اند یعنی مباشید
مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در اینکه آن از نزد حق تعالی است یا در کتمان ایشان حق را با آنکه عالم اند
بآن مراد باین نهی رسول نیست از شک کردن در ان زیرا که این ازو متوقع نیست مراد تحقیق امر بوجهی
که هیچ ناظری در ان شک نمی تواند کرد و نیز در باب قبله میفرماید وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ تنوین
عوض مضاف الیه است یعنی مر هر شخصی یا مر هر صاحب شرعی یا مر هر امتی را قبله ایست که متوجه
آنند هُوَ مُوَلِّيهَا آن متوجه سازنده است بآن روی خود را یا خدا گرداننده روی اوست
بآن جهت یعنی ویرا بآن امر کرده و بر هر تقدیر یکی از دو مفعول تولیه محذوف است ای هو مولیها

وجه ما ولیها عن قبلتهم التی کانوا علیها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران
در نیکویی ها از امر قبله و غیر آن تا بآن بسعادت دارین فایز شوید یا در فاضلات از جهات سبقت کیرید
بفاضل ترین جهات أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ
بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه شما را و جمع کند در روز قیامت برای امتیاز حق از باطل إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها از احضار [illegible] توانا است و چون
حق تعالی علی الاطلاق امر فرمود بتوجه بمسجد الحرام و آن محتمل تقیید و عدم آن بود ازین جهت بعد ازین
مبین ساخت که امر مذکور واجب در هر مکان و هر حالی وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکانی
و زمانی یعنی در هر شهری که بیرون آیی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام
نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَإِنَّهُ و بدرستی که این امر لَلْحَقُّ هر اینه درست
و راست است مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو تاکید امر بجمله اسمیه و انّ و لام در خبر آن و وصف آن
بحق بجهت رفع توهم نسخ است یعنی این امر ثابت است که هرگز زایل نشود وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
و نیست خدا بی خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از توجه بکعبه و غیر آن و همه را بر وفق آن جزا
خواهد داد حق تعالی درین آیه بیان فرمود که حکم مسافر همان حکم حاضر است در وجوب توجه بکعبه در صلوة
وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر موضعی که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ متوجه ساز روی خود را
در وقت نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید
ای امت محمد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ پس بگردانید رویهای خود را در جانب آن مسجد
در تفسیر بیضاوی آورده که تکریر این حکم بجهت تعدد علل است چه حق تعالی از برای تحویل سه علت ذکر کرده
یکی تعظیم رسول با تبغی مرضات او دوم جری عادت الله بر آنکه اهل ملتی و صاحب شریعتی بجهتی
باشند که استقبال بآن کنند و متمیز شوند بآن از یکدیگر سیوم دفع حجج مخالفین بطریقی که بعد ازین
تبیین نموده و مقارن ساخته بهر علتی معلول آنرا همچنان که مقارن میکردانند مدلول بهر یک از دلایل
آن بجهت تقریب و تقریر و منع ذلک شان قبله عظیم و جلیل است و نسخ در مظان فتنه و شبهه پس بعد از آن

آنست امر آخر اموکد که بآن بازند و اعاده ذکر آن کنند مرة بعد اخری پس در بیان علة فولوا وجوهکم شطره
میفرماید که لئلا یکون للناس تا نباشد مر مردمان را یعنی یهود را علیکم بر شما در باب
توجه بمسجد اقصی حجة حجتی که خواهند بان بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر دین ماست و با وجود
این معتقد قبله ما شده تا بان توجه میکند الا الذین ظلموا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره
منهم از یهود مدینه و بت پرستان مکه چه یهود میگفتند که بجهة میل با فخر پای خود رو بمکه آورد و مشرکان
طعن میزدند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره رو بقبله ما کرد و این استثناست از الناس تا هیچکس از مردمان را
حجت نباشد بر شما مگر معاندان ایشان را که قایل میشوند بقول مذکور در آیه حجت بمعنی احتجاج است و خصومت
و چون مطاعن اهل کتاب و شرک بشما ضرر نرساند فلا تخشوهم پس مترسید ای مومنان
از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم نعمتی
علیکم و تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را بر شما که اختصاص شماست بمکه عطف است بر لئلا یکون
یعنی رو بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و تا تمام کنم نعمت خود را که اختصاص شماست بمکه و لعلکم
تهتدون و تا شاید شما راه یابید بشرایع و احکام دین و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که تمام
النعمة الموت علی الاسلام کما ارسلنا فیکم رسولا منکم همچنانکه فرستادیم در میان شما
فرستاده از شما یعنی از عرب و آن محمد است کما ارسلنا متصل است بما قبل خود و ما مصدریه و تقدیر اینکه ولاتم
نعمتی علیکم فی امر القبلة او فی الاخرة کما اتممتها بارسال رسول منکم یعنی اتمام کردم بر شما در امر قبله یا در آخرت
همچنانکه اتمام آن کردم بر شما باین که فرستادیم فرستاده از میان شما چنانچه مفسر شد وجه تسمیه حضرت رسالت
بنعمت بر اهل عرب جهة حصول شرف ایشان باو حاصل که حق تعالی میفرماید که پیغمبری از شما بشما فرستادیم یتلوا
علیکم که میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما را که قرآن است و یزکیکم و پاک میگرداند شما را از وسخ
شرک بآب طهور شریعت یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید و یعلمکم الکتاب
و می آموزاند شما را قرآن و الحکمة و علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام این عام از کتاب است
پس از قبیل عطف عام باشد بر خاص و یعلمکم و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا تعلمون

انچیزی که نبود دید شما که بدانید آنرا بفکر و نظر زیرا که طریقی نیست بمعرفت آن الا بوحی الهی و حق تعالی علم نبوت و صحت دعوی
حضرت رسالت بر نبوت بمعجزات بینه و تکرر بر فعل بجهة دلالت است بر آنکه این از جنس دیگر است فاذکرونی
پس یاد کنید مرا بطاعة و عبادت همچنان که یاد کردیم شما را بفرستادن پیغمبر از قبیله شما پس یاد کنید مرا
بطاعة و عبادت اذکرکم تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت واشکروا لی و سپاس داری کنید
از برای من بر آنکه انعام کردم بر شما از نعم دنیویه و دینیه ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید مرا بجحود
نعم و عصیان امر من و کفران موجب وقوع عذاب است ولئن کفرتم ان عذابی لشدید ابی عبدالله ع
از پیغمبر ص روایت کرده که در هر مجلسی که در ان مجتمع شوند و در ان ذکر خدا نکنند و صلوات بر پیغمبر او نفرستند
آن مجلس حسرت و وبال باشد بر ایشان ابو سعید خدری روایت کند که چون این آیه آمد که واذکروا الله
ذکرا کثیرا رسول الله چندان ذکر کرد که کافران گفتند محمد دیوانه شد بعد از ان گفت که حق تعالی سه چیز را
بسه چیز موعود ساخته یکی ذکر را بذکر در کریمه فاذکرونی اذکرکم دوم وفا را بوفا در آیه اوفوا بعهدی
اوف بعهدکم سیوم فسحت را بفسحت که فافسحوا یفسح الله لکم و چون دوام ذکر مستلزم حبس نفس است
از مشتهیات مقبحه و تنفیر آن از ان از نتیجه در عقب امر بذکر میفرماید یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید استعینوا یاری جوئید بر قیام بحقوق الهی بالصبر بر شکیبائی از معاصی
و حفظ نفس از امور مستقبحه که کلید در نجات است از امیر المؤمنین ع روایت است صبر بر دو قسم است
صبر بر مکروهات و صبر بر آنچه محبوب نفس باشد از مستلذات والصلوة و بنماز که ام عبادات است
و معراج مؤمنان و مناجات برب العالمین ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صبر کنندگان است
و در آیه ان الله مع الصابرین دو وجه است یکی آنکه حق تعالی با صابران است بمعونت و نصرت دوم آنکه مراد آنست
که او سبحانه با ایشان است بتوفیق و تسدید یعنی حق تعالی ارتکاب عبادات و اجتناب از مقبحات بر ایشان آسان
گردانیده و جایز نیست که مع اینجا بمعنی اجتماع باشد در مکان زیرا که این از صفات اجسام است و چون حق تعالی امر
فرمود باستعانت بصبر و صلوة بر عبادات شاقه که معظم آن جهاد است در عقب آن میفرماید ولا تقولوا
لمن یقتل و مگوئید مر آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد اموات

که ایشان مردگانند یعنی خبر مبتدای محذوفست ای هم اموات وجمله مقول به قول است مرویست
که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند که ایشان چهارده نفر بودند شش از مهاجر و هشت از انصار
بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از لذات و نعیم دنیا محروم شد
حق تعالی فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بَلْ اَحْیَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما وَلٰکِنْ لَا
تَشْعُرُوْنَ ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات زیرا که آن بعقل متصور نیست در تفسیر بیضاوی
آورده که تنبیه است بر آنکه زندگی ایشان بجسد نیست و از جنس چیزی نیستند که محسوس شوند بآن مانند حیوانات
بلکه حیات ایشان امریست که بعقل مدرک نمی شود بلکه ادراک آن بوحی است و از حسن منقول است که
شهدا نزد خداوند اند صبح و شام ارزاق را بر ارواح شان عرض میکنند پس راحت و فرح بایشان
میرسد همچنانکه آتش عرض میکنند بر ارواح آل فرعون در صبح و شام پس در غدو و عشی وجع و الم بایشان میرسد
و در ین دلالتست بر آنکه ارواح جواهر اند قایم بنفس خود مغایر آنچه محسوس میشود از بدن و بعد از موت
بصفت دراکیه باقی می مانند و جمهور صحابه و تابعین بر اینند که آیات و سنن برین ناطق است و بنابرین تخصیص
شهدا بجهت اختصاص ایشان است بکمال قرب از حق تعالی بمزیت بهجت و کرامت ایشان نزد حضرت عزت
انتهی کلامه از حضرت رسالت پناه ص مرویست که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت میفرماید یکی آنکه اول
قطره خون که از بدن شهید بزمین آید جمله گناهان وی را عفو نماید دوم منزلی که در بهشت نامزد او باشد
باو نماید سیوم هفتاد و دو حور العین باو دهد چهارم او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن گرداند و حلیه
ایمانش بیاراید پنجم تاج وقار از یاقوت سرخ که بهتر باشد از دنیا و هر چه در وست بر سر او نهد ششم
شفاعت او را در حق هفتاد کس از اقربا قبول فرماید و چون حق تعالی بیان چیزی نمود که بندگان را بآن تکلیف
فرموده از عبادات در عقب آن بیان چیزی نمود که بندگان را بآن تکلیف فرموده از عبادات در عقب آن
میفرماید که امتحان میکنند ایشانرا و میگوید وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله
آزمایندگان میکنیم و اگر چه حال شما بر ما پوشیده نیست اما میخواهیم که کدام از شما صابر اند بر بلا و تسلیم قضا شده
سر تسلیم برضای او نهاده اند چه کسانند که بجهت بی صبری و عدم رضا بقضای الهی از ایشان ممتاز شده اند

خطاب باصحاب پیغمبرست یا با سایر اهل تکلیف و این آزمایش بچند نوع است بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ
بچیزی اندک از بیم دشمن در غزا وَالْجُوعِ و دیگر بچیزی اندک از گرسنگی که آن قحط است و تنگی و یا روزه داشتن
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان بعضی از مالها وَالْأَنْفُسِ و نقصان نفسها بقتل در غزوات یا به بیماری
و ضعف و پیری وَالثَّمَرَاتِ و نقصان میوه‌ها و تلف محصولات بآفات سماوی و ارضی و یا مرگ فرزندان
که میوهٔ باغ دل اند وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و بشارت ده ای محمد صبر کنندگان را بر این مشاق و مکاره
بجزیل مثوبت و جمیل عاقبت الَّذِينَ آنانند إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ چون برسد ایشان را بلیتی و افجعی
و مکروهی قَالُوا گویند بر وجه اعتراف بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا إِنَّا لِلَّهِ بدرستی که ما
از آن خداوندیم و مملوک اوئیم پس هرچه از مولی به بنده رسد جز تسلیم و رضا چاره نباشد وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ و بدرستی که ما بسوی او بازگردندگانیم و رجوع ما بحضرت او خواهد بود جزا و خیر کردار ما خواهد
رسانید پس بحکم او خرسند باشیم تا مستوجب ثواب ابد گردیم اگر از الجزع او داد او است صبر به نعیم مستحق عذاب او
شویم و قول انا لله اقرار است بعبودیت و انا الیه راجعون اعتراف است به بعث و نشور و مصیبت هر چیزیست
که بانسان رسد از مکروه و گفتن کلمه استرجاع در حین مصیبت موجب ثواب عظیم است و استرجاع یعنی انا
لله و انا الیه راجعون گفتن است أُولَئِكَ آن گروه که در مصایب صبر و شکیبائی ورزند و رجوع بکلمه
استرجاع نمایند عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ بر ایشان است رحمتهای بسیار مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ
و نعمت عظیمه و گفته‌اند مراد برحمة بهشت است چه بهشت را بعنوان رحمة ذکر فرموده در کریمه و اما الذین ابیضت وجوههم ففی
رحمة الله وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و آن گروه ایشانند نه غیر ایشان که راه یافتگانند بحق و صواب
که آن رضا و تسلیم است یا بکلمه استرجاع صلوات در اصل بمعنی دعاست و از جانب حق تعالی ترکیه و مغفرت است و جمع آن
تنبیه است بر کثرت و تنوع آن مراد برحمة لطف و احسان است عاجلا و آجلا کما فی تفسیر البیضاوی و از امام جعفر صادق روایت است
که در شان ذی شان حضرت امیر المومنین آیه شریف و لنبلونکم بشیء من الخوف تا آخر نزول گشته یعنی امتحان کردیم شما را
ای اهل بیت بچیزی از خوف در وقت قتال و جهاد و جدال و این امتحان که او را بود در ثبات حرب و عدم مبالات
از ابطال و شجاعان کفره هیچکس از اصحاب او نبود چه هر گاه مردی از گردنان کفر برآمدی به تیغ آبدار آنرا برداشتی اندیشه

وخوف در دل خود راه بدادی و شهرت این بر وجهی است که هیچکس انکار آن نمی توانند کرد و بجوع مراد با آن
روزه داشتن آنحضرت است چه در معظم سال بروزه بودی و افطار از بهر جه نان جو کردی و گفتی مرا از طعام این قدر
بس است که پشت مرا راست دارد و از عبادت باز ندارد و نقص من الاموال مراد بان بذل و بخشش و عطای
آنحضرت بود از آنجاست که حق تعالی در حق او فرمود و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و نزد بعضی دیگر مراد بنقص اموال ترک غنیمت است بجهة اشتغال بقتال چه همت آنحضرت
مصروف بود بر بودن نفوس ابطال نه نفایس اموال و قطع سرهای سران نه جمع اموال کردن و نقصان انفس آنکه بود
که وی را خبر داده‌اند بقتل او و وی بر منبر گفتی که ما یحبس اشقاها ان یخضبها بدم چه منع میکند بدبخت ترین امت را
از آنکه محاسن مرا بخون سر من خضاب کند و نقصان ثمره میوه‌های دل وی است یعنی فرزندان او و رسول ع او را
خبر داده بود که حسن را بزهر بکشند و حسین را بکربلا شهید کنند و این آیه دلیل است بر آنکه صلوات فرستادن بر اهل بیت
جایز است و بنا بر عموم آیه هرگاه ادنی شخصی که بر مصیبت صبر کند مستحق صلوات باشد پس اهل بیت سید انبیا بطریق
اولی که مستحق صلوات باشند و چون حق سبحانه ذکر امتحان عباد نمود به تکلیف و الزام و مصائب و آلام در عقب این ذکر
احکام حج میفرماید إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا و مروه که علم دو کوه اند در مکه مِنْ شَعَائِرِ
اللَّهِ از نشانهای خداست در حج خانه کعبه یعنی آن دو کوه از اعلام مناسک آن است و شعایر جمع شعیره است
یعنی علامت چون طواف آن از اعلام حج است فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که قصد کند خانه کعبه را باعمال که نهی است
بجهة أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست برو
أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا اینکه طواف کند باین دو کوه یعنی سعی نماید در ما بین آن باین وجه که از صفا بمروه آید
و بعکس تا بهفت بار و حج در لغة قصد است و اعتمار زیارت و در شرع حج عبارت است از قصد بیت بجهة
ادای مناسک مخصوصه آن و اعتمار زیارت بیت است بطریق خاص بدانکه طواف صفا و مروه مشروع است
در حج و عمره باجماع امة و خلاف در وجوب آنست نزد ابو حنیفه واجب غیر رکن است و نزد امامیه و شافعی واجب است
و رکن هر که ترک آن کند عمدا حج او باطل باشد وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت خود بکند عمل نیکو
از زیادة طواف بعد حج و عمره بر سبیل تبرع خیرا صفة مصدر محذوف است ای تطوعا خیرا او بانصب آن

به تعدیه فعل است بجهت آنکه تطوع متضمن معنی فعل واتی است یعنی هر که بکند نیکوئی را **فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ**
پس بدرستی که خدا جزای دهنده شکر گویندگان است دانا باعمال بندگان بر وجهی که هیچ چیز ازان بر او پوشیده
و پنهان نیست و از صادق ع روایت است که آدم ع در وقت هبوط بر صفا نازل شد و حوا بر مروه و بجهت این صفا را
باسم آدم صفی تسمیه نمودند و مروه را باسم امرأه و بعد از بیان حکم حج حضرت عزت میفرماید بر اظهار و بیان حق
و نهی از اخفا و کتمان آن بقوله **اِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ** بدرستی که آنانکه می پوشند بطمع حطام دنیا **مَا اَنْزَلْنَا**
الخ فرو فرستادیم **مِنَ الْبَيِّنَاتِ** از نشانهای روشن مراد احبار یهود اند چون کعب ابن اشرف و کعب اسد
و عبد الله صوریا که علامات صفات پیغمبر را که در توریة است اخفا میکردند **وَالْهُدٰی** الخ راه مینماید بوجوب اتباع او
و ایمان باو **مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ** از پس آنکه بیان کردیم آنرا برای مردمان **فِي**
الْكِتَابِ در توریة یعنی آنچه ما در توریة آشکارا کرده بودیم از نعوت محمد ص و وجوب اتباع او ایشان مخفی
کردند **اُولٰٓئِكَ** آن گروه که پوشندگان حق اند **يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ** لعن میکند و دور مینماید ایشانرا خدای از رحمت خود
وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان و لعن لاعنان بر ایشان برین وجه است
که گویند اللهم العنهم **اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** مگر آنانکه بازگردیدند از کفر بایمان و از کتمان نعت نبوی باظهار آن
وَاَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده خود را از تحریف و غیر آن بتدارک آن **وَبَيَّنُوا** و بیان کردند
آنچه حق تعالی بیان آن کرده در کتاب ایشان صفات پیغمبر **فَاُولٰٓئِكَ** پس ایشان اند که بسبب توبه و صلاح و تبیین
اَتُوبُ عَلَيْهِمْ بازگردیم بر ایشان بقبول توبه و مغفرت **وَاَنَا التَّوَّابُ** و منم نیک قبول کننده توبه بندگان
بر وجهی که بهیچ وجه رد تایب نکنم و می تواند بود که صیغه مبالغه بجهت کثرت قبول توبه باشد یعنی من قبول کننده توبه
جمیع تایبانم **الرَّحِيمُ** مهربان بر ایشان بافاضه رحمت و عدم تعجیل در عقوبت ایشان و ابن عباس از رسول ص روایت
کرد که آنحضرت فرمود من سئل عن علم فکتمه الجم بلجام من النار هر که پرسیده شود از علمی که او داند پس باز پوشد و نگوید در روز
قیامت لجامی از آتش دوزخ در دهان او کنند و دلالت است بر آنکه واجبست که مردمانرا دعوت کنند بتوحید و عدل حق تعالی
در آیه بیان فرموده آنچه دال است بر توحید و عدل بجهت تاکید آنچه در عقول است از ادله اما فرض علی الکفایه است
و در عقب آن بیان حال کسی مینماید که بی توبه از کفر و کتمان حق مردند و میفرماید **اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستی که آنانکه کافر شدند

از احبار یهود بسبب کتمان نبوت محمد و میتوانند بود که مراد مطلق اهل کفر باشند یعنی جمیع کسانی که انکار ورزیدند بخدا
و رسول او وماتوا وهم كفار و مردند حال آنکه ایشان کافران و ناگرویدگان اند یعنی با صفت کفر مردند
اولئك آن گروه علیهم لعنة الله بر ایشان است لعنت خدا و دوری از رحمت او والملائكة
و لعنت فرشتگان والناس و لعنت مردمان اجمعين در حالتی که بهیئت مجموعی باشند این حال است از ملائکه
و ناس و جار و مجرور متعلق بمستقر یعنی مستقر است لعنت جمیع ملائکه و آدمیان بر ایشان و گویند در آیه اولی لعن ایشان است
در حال حیات و درین آیه لعن ایشان است در حین ممات خالدين فيها در حالتی که جاوید مانندگان اند فیها
یعنی در آن لعنت این حال است از لعنت یعنی لعن خدا و ملائکه و انس بر ایشان است در حالتی که جاوید مانندگان اند در آن
لعنت لا يخفف سبک کرده نشود از ایشان العذاب عذاب آتش دوزخ ولا هم ينظرون
و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا از جان با عذار بکشایند از ابن عباس مرویست که کفار قریش گفتند ای محمد
وصف خدای خود کن تا ما باو بگرویم حق تعالی سوره اخلاص با این آیه نازل گردانید والهكم و خدای شما مستحق
آنست که عبادت او کنید اله واحد معبودیست یکتا که هیچ شریک در ذات و صفات خود ندارد لا اله
نیست هیچ معبود و مستحق عبادت الا هو مگر او که احدست در ذات و واحد در صفات الرحمن بخشاینده است
در تربیت اشباح الرحيم مهربانست بر تقویت ارواح آورده اند که چون حق تعالی ذکر وحدانیت خود فرمود مشرکان
ازین تعجب کرده گفتند یا محمد کیف یسع الناس اله واحد همه مردمان عالم را یک خدا چگونه کافی باشد امروز برگرد کعبه
سیصد و شصت بت است و اهل آنرا کافی نیست چنانکه باید مهم سازی ایشان نمی توانند کرد و اگر درین دعوی
صادقی آیتی بیار که مصدق تو باشد بروایتی دیگر مشرکان گفتند یهود میگویند آیه موسی ید بیضا و فلق دریا و قلب
عصا بود و نصاری بر آنند که آیه عیسی ابراء اکمه و ابرص و احیای موتی بود تو نیز از خدای خود درخواه تا کوه صفا را
منقلب سازد بطلا تا بوحدانیت او بگرویم و ترک آلهه خود کنیم حق تعالی آیتی فرستاد که منطویست بر هفت دلیل
بر وحدانیت او سبحانه و هی قوله ان في خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه بی ستون
بر افراشته و بی علاقه معلق بداشته والارض و در آفرینش زمین کرب طبقت مبسوط و مهادیست
مضبوط و جمع سموات و افراد ارض بجهت آنست که سموات طبقات متفاصله اند بالذات و مختلف اند بحسب حقیقت

بخلاف ارض واختلاف اللیل والنهار درآمدن ورفتن شب وروز بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان
در طول وقصر وتقدیم لیل بجهة آنست که آنرا قبل از نهار خلق فرموده والفلک التی تجری ودر کشتیهای که روان بار
که میرود فی البحر در دریا بما ینفع الناس بانچه نفع رساند بمردمان از محمولات آن واستدلال بر بحر
واحوال آن وتخصیص فلک بذکر جهة آنست که سبب خوض ست واطلاع بر عجایب آن لهذا التقدیم آن فرموده بر ذکر مطر
وسحاب وتانیث فلک بجهة آنست که بمعنی سفینه ست وما انزل الله ودر آنچه فرو فرستاد خدا من السماء
از آسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت وتازه کردانید بآن
آب زمین را از نباتات بعد موتها پس مردگی وپژمردگی آن وبث فیها پراکنده کرده در زمین
عطف ست بر انزل الماء من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم وسباع ووحوش وغیر آن وبث بمعنی نشر
وتفریق ست وتصریف الریاح ودر کردانیدن بادهای متنوعه از قبول ودبور وجنوب وشمال در هر جهتی
که محل هبوب آن ست وحمزه وکسائی تصریف الریح خوانده اند بصیغه مفرد یعنی در کردانیدن جنس باد از هر جانبی
والسحاب المسخر ودر ابر رام کردانیده شده مر خدایرا وفرو داشته شده بین السماء والارض
میان آسمان وزمین که بپائین نمی آید واز هم منفصل ومنقطع نمیشود با آنکه طبع آن مقتضی یکی ازین دو چیز ست
تا آنکه امر الهی بآن رسد وحکم بنزول وانفصال آن صادر شود لآیات هر اینه علامات ونشانهاست از
صانع حکیم وبدایع فطرت بر وجود حضرت عزت وقدرت وعلم ووحدانیت او لقوم یعقلون
مر گروهی را که خرد دارند ونظر تفکر وتامل بران می کمارند درین آیات دلالة صریح ست بر آنکه او سبحانه
منان ست بر بندگان بفواید نعمتی که غیر بر مثل آن قادر نیست پس باین معلوم گشت که او سبحانه معبود یست یکتا
که غیر او استحقاق عبادت ندارد ودر آیة دلالة ست بر وجوب نظر واستدلال بر آنکه مصنوعات او طریق
معرفت او ست نه غیر آن واشعار بر ابطال تقلید نعم ما قیل ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد برگ درختان
سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ومن الناس من یتخذ واز مردمان
کسی اند که فرا میگیرند من دون الله بجز از خدا که صانع امور مذکوره ست اندادا همتایان
وشریکان یعنی بتان که بزعم باطل ایشان شریکان خدا اند یا آنکه جماد اند که درک هیچ چیز نتوانند کرد یحبونهم

بِهِمُ الْأَسْبَابُ و بریده شود بایشان سبب و رابطه که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و قرابت
و محبت و مصاحبت و نزد بعضی از مفسران مراد باذ تبرأ الذین اتبعوا اصنام اند که حق تعالی انها را سخن
در آرد تا با آواز فصیح از پرستندگان خود تبرا کنند در وقت مشاهده عذاب رب الارباب وَقَالَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا گویند انها که کرده باشند متابعت یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند
گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما و ایشان را بازگشتی بودی بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا بیزاری
میکردیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزاری کردند از ما اینجا و لو از برای
تمنی ست لهذا افاد در جواب ان واقع شده ای لیت لنا کرة الی الدنیا فنتبرا منهم كَذَٰلِكَ همچنانکه
دران روز نمود بایشان این امر فظیع را يُرِيهِمُ اللَّهُ بنماید خدا ایشان را أَعْمَالَهُمْ
کردارهای ایشان را حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرت و پشیمانیها بر ایشان این مفعول سیوم
یری ست اگر ماخوذ از رویت قلب باشد و الا حال ست از اعمال ملخص معنی آنست اعمال شنیعه که مباشر
آن می شدند از قتل و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد در وقت عذاب و گویند چرا چنین کردیم
وَمَا هُمْ و نباشند متبوعان و تابعان بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ بیرون آیندگان از آتش
دوزخ مؤبد باشند اصل کلام و ما هم بخارجین ست و عدول از ان باین عبارت بجهت مبالغه ست در خلود
و انقطاع از اخلاص و رجوع بدنیا يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ بخورید از ان
چیزی که در زمین ست حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه این مفعول کلوست و میتواند بود که صفت مصدر
محذوف باشد ای اکلا حلالا یا حال باشد از مما فی الارض و من برای تبعیض ست زیرا که هر چه در زمین ست
ماکول نمیشود و طیب بمعنی انچیزیست که شرع استطابت آن نماید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید و اقتدا باو مکنید در اتباع هوا بانکه تحریم حلال و تحلیل حرام کنید
و خطوات جمع خطوه ست که ما بین قدمین خاطی ست و چون حق تعالی نهی فرمود از اتباع شیطان در عقب آن
بیان چیزی میکند که مردمان را بان دعوت میکند از مخالفت دین و میفرماید إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ جز این نیست
که امر میکند شیطان شما را او و توبه مینماید بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ و کار زشت وَأَنْ تَقُولُوا

دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ مانند دوست داشتن خدا یعنی مراد آنست كه تسویه میكنند میان ایشان
و میان خدا در محبت و طاعت از ابن عباس مرویست كه معنی آنست كه محبت ایشان با انداد مانند محبت مؤمنان است بخدا
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ قوی و ثابت تراند از روی دوستی كردن
مر خدا را یعنی محبت ایشان بخدا بیشتر است نسبت بمحبت كفار با انداد زیرا كه محبت ایشان بخدا منقطع نمیشود بخلاف محبت
انداد كه بجهة اغراض فاسدهٔ موهومه است كه بعد از ان سبب زایل میشود و لهذا از آلهه خود عدول میكنند بخدا نزد
نزول شداید بر ایشان و در بعضی ازمنه عبادت صنمی میكنند و بعد از ان آنرا گذاشته بغیر آن از اصنام دیگر میل
میكنند وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند یعنی بدانند آنها كه ظلم كردند بر خود و از حق در گذشتند
باتخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ در وقتی كه معاینه ببینند عذاب دوزخ را نافع و ابن عامر ترى
بصیغهٔ خطاب میخوانند و ابن عامر یُرون بصیغهٔ مجهول از باب افعال یعنی چون بدانی ای محمد آنها را كه ستم
كردند بر خود بشرك در وقتی كه نموده شوند یعنی بایشان نمایند عذاب دوزخ را أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا
آنكه همه قدرت و قوت و غلبه بر هر شیء مر خدای راست نه مر انداد ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آنرا نیز
كه خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذاب است بر ایشان هر اینه علم بظلم خود پیدا كنند و بدانند
مضرت اتخاذ انداد را بدانكه إذ در مستقبل صارف معنی آنست بماضی همچنانكه إذ در ماضی صارف معنی آنست
بمستقبل پس إذ يرون یعنی إذا رأوا باشد و قوله ان القوة لله جمیعا قایم مقام هر دو مفعول یری است و
جمیعا منصوب است بر حالیة كانه قیل ان القوة ثابتة لله فی حال اجتماعها و جواب لو محذوف است و تقدیر
این است كه لو یعلمون القوة لله جمیعا اذ عاینوا العذاب لعلموا ظلمهم باتخاذ الانداد و ندموا اشد الندم
بذلك إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا بدل است از إذ يرون یعنی در وقتی عالم شوند بانكه همه قدرت مر خدا راست
و عذاب او سخت است كه بیزاری كنند آنانكه پیروی كرده شده باشند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از آنانكه پیروی
كردند ایشان را یعنی پیشوایان ضعفه و سفلهٔ اهل شرك بیزار شوند از ایشان وَرَأَوُا الْعَذَابَ و در حالتی
كه ببینند متبوعان و تابعان عذاب را بدانكه واو و رأوا العذاب از برای حال است و قد مضمر و گویند
كه عطف است بر تبرأ یعنی بیزاری كنند متبوعان از تابعان و همه ببینند عذاب دوزخ را وَتَقَطَّعَتْ

وانکه بگوئید یعنی افترا کنید عَلَی اللّهِ بر خدا مَا لاَ تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید از اتخاذ انداد و تحلیل محرمات
و تحریم طیبات و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده سوء و فحشاء هر چیزیست که عقل انکار آن کند
و شرع استقباح آن نماید و گویند سوء هر چیزیست که در شرع حدی بر آن مقرر نشده باشد و فحشاء آنچه حدی
بر آن معین شده باشد یا سوء گناهان نهان است و فحشاء جرایم آشکارا یا سوء سایر معاصی است و فحشاء زنا است
از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت مرتبت یهود را باسلام دعوت فرمود گفتند ما تابع آبا و اجداد
خودیم و بآثار ایشان اقتدا میکنیم چه ایشان از ما اعلم بودند حق تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و
چون گفته شود مر کفار را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ پیروی کنید آنچه خدا فرستاد
یعنی قرآن قَالُوا گویند که بقرآن نمی گرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آنچه یافتیم
بر آن چیز آبَاءَنَا پدران خود را پس بر سبیل انکار میگوید که أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت
پدران میکنند و اگر چه بودند پدران ایشان که لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا فهم نمیکردند چیزی را از امور دین
یعنی تفکر نمی نمودند در توحید و عدل و سایر احکام شرعیه وَلَا يَهْتَدُونَ و راه راست نیافته بودند
در بیضاوی گفته که واو در اولو کان از برای حال است یا عطف و همزه برای رد و تعجیب و جواب لو محذوف است
ای لو کان آباؤهم جهلاء لا یتفکرون فی امر الدین ولا یهتدون الی الحق لاتبعوهم و این دلیل است بر منع از
تقلید مر کسی را که قدرت داشته باشد بر نظر و اجتهاد و بعد از آن بیان مثل میکند از برای کفار در ترک
اجابت داعی خود بتوحید و رکون ایشان بتقلید و میفرماید که وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مثل آنانکه نگرویده اند
بتوحید کلام بر حذف مضاف است و تقدیر اینکه و مثل داعی الذین یعنی صفت خواننده کافران بتوحید كَمَثَلِ
الَّذِي يَنْعِقُ مانند صفت کسیست که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمی شنود إِلَّا دُعَاءً
وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکند یعنی همچنان که حیوان نمی فهمد نطق ناعق خود را
همین صوت می شنود همچنین کافران از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را
در نمی یابند بجهت عدم تفکر و تامل در آن از روی عناد و جحود و چون حال داعی کفار مثل ناعق بهایم است
پس ایشان صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ و گنگانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کورانند از دیدن

علیهما السلام مرویست که مراد غیر باغیست بر امام و غیر عادی بقطع طریق و طلب معصیت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس
هیچ گناهی نیست برو در تناول آن این اشارتست بانکه اکل آن در اصل مباح نیست و رفع اثم بجهة ضرورة است
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای امرزنده است مر کسی را که عند الضرورة از این محرمات بخورد رَحِيمٌ
مهربانست بر بندگان بر خصت دادن ایشان باکل محرمات عند الضرورات اگر گویند انما مفید قصر حکم است
بر انچه مذکور شد و حال انکه بسیاری از محرمات هست که مذکور نشده گوئیم مراد قصر حرمتست بر انچه مذکور شد
از انچه استحلال آن کردند نه مطلقا از عبد الله ابن عباس مرویست که احبار یهود قبل از بعثت پیغمبر اخر الزمان سفله
و عوام قوم خود را خبر میدادند که خدای تعالی پیغمبری از مکه بشما فرستد که شما را از خمر و زنا و ربا و غیر آن از قبایح نهی کند
چون انحضرت مبعوث شد ترسیدند که اگر تصدیق نبوت او کنند همه محروم مانند از بر و نذور و وظایف و رسومی
که از ایشان میگرفتند بایشان نرسد پس تغییر دادند صفات انحضرت را که در توریة مکتوب بود گفتند
پیغمبر اخر الزمان ازرق و اشقر و طویل القامت و ابیض اللون باشد و محمد این صفتها ندارد حق تعالی
این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستی که انانکه می پوشند از علماء یهود بجهة اخذ رشوت
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ انچه فرو فرستاد خدا مِنَ الْكِتَابِ از توریة یعنی صفات حضرت رسالت
و غیر آن از احکام وَيَشْتَرُونَ و میخرند یعنی بدل میکنند بِهِ بدان کتمان ثَمَنًا قَلِيلًا بهای
اندک و عوض حقیر أُولَئِكَ آن گروه که کتمان مَا يَأْكُلُونَ نمیخورند فِي بُطُونِهِمْ
در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش و این یا در زمان حالست زیرا که نار عقوبتست بر اکل
رشوت پس گویا آتش میخورند یا در مآل یعنی نخورند روز قیامت الا آتش و معنی فی بطونهم ملء بطونهم است
وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدا با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن
نفعی و راحتی باشد این عبارتست از غضب حق سبحانه بر ایشان وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاکیزه نگرداند
ایشانرا از خباثت اعمال یعنی ایشانرا از دوزخ نجات ندهد بمغفرت یا قبول اعمال ایشان نکند
همچنانکه قبول اعمال ازکیا کند وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک
أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه انانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بخریدند گمراهی را

راه راست فهم لا يعقلون پس ايشان در نمى يابند انچه پيغمبر با ايشان ميگويد مراد آنست
كه چون ايشان از حواس و عقل خود منتفع نمى شوند و بوسيله آن بطريق حق هدايت نميگردند پس بمنزله
كسانى اند كه مسلوب الحواس والعقل باشند بعد از ان از كفار اعراض نموده خطاب بمؤمنان ميكند
و ذكر احسان و نعم ظاهره خود بر ايشان مينمايد و ميگويد يا ايها الذين آمنوا اى كسانى كه ايمان
آورده ايد كلوا بخوريد بر وجه اباحت من طيبات ما رزقناكم از پاكيزه هاء انچه روزى
داديم شما را و مى تواند كه مراد بود كه مراد بطيب حلال باشد و در حديث قدسى آمده كه منك الدعاء و على
الاجابت فلا تحجب عنى دعوة الا دعوة الاكل الحرام يعنى حق سبحانه ميفرمايد اى بنده از تو دعا كردن است
و از من اجابت كردن پس هيچ دعاى از من محجوب نميشود يعنى رد نميشود مگر دعاى خورنده طعام حرام
كلوا بخوريد ظاهر امر است و مراد بآن اباحت است زيرا كه تناول مشتهى در تحت تعبد داخل نيست واشكروا
لله و سپاس گوئيد خدا را بر انچه روزى شما كرديم ان كنتم اگر هستيد شما از روى صدق و اخلاص اياه
تعبدون او را مى پرستيد نه غير او را يعنى او است كه مولى نعم است نه غير او پس عبادت او تمام
نميشود مگر بشكر چون او سبحانه ذكر اباحت طيبات نمود در عقب آن بيان تحريم محرمات فرمود كه انما حرم عليكم
جز اين نيست كه حرام كرده است حق تعالى بر شما الميتة مردار را يعنى خوردن آن و انتفاع بان و آن مطلق
حيوانى است كه بطريق شرع تزكيه نيافته باشد الا ماهى و ملخ والدم و خون را ولحم الخنزير
و گوشت خوك را و همه اجزاء آنرا نيز حكم حرمت شامل است و تخصيص لحم بذكر جهة آنست كه معظم اجزاست
كه ماكول ميشود از حيوان وما اهل به و حرام كرد انچه آواز بر دارند بان در وقت ذبح لغير الله
براى غير خدا يعنى بنام بتان بكشند يا باسم غير ايشان و اهلال در اصل لغت بمعنى رويت هلال است لكن
چون عادت جاريست بر آنكه رفع صوت مينمايند بتكبير در وقت رويت هلال از ين جهة تكبير با هلال تسميه يافته
و بر مطلق رفع الصوت نيز اطلاق ميكنند اگر چه غير تكبير باشد فمن اضطر پس هر كه درمانده و بيچاره
شود باكراه و يا گرسنگى بر وجهى كه خوف تلف يا مرض نفس باشد و هيچ ماكول نمى يابد كه سد رمق كند غير باغ
در حالتى كه ستم كار نبود بر مضطرى خود ولا عاد و نه تجاوز كننده از سد رمق و از ابى جعفر و ابى عبد الله

یعنی کفر را که محض ضلالت است بالهدی بایمان و معرفت که عین هدایت است و این معامله دنیاست والعذاب
بالمغفرة و بخریدند عذاب جاویدانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرت است و این همه از جهت کتمان
حق است برای اغراض دنیویه فما اصبرهم علی النار پس چه چیز شکیبا کرداند ایشان را بر آتش دوزخ و ما
تامه است مرفوع بابتدا و تخصیص آن مانند تخصیص شر اهر ذا ناب است ذلک این عذاب مر ایشان را بان الله
بسبب آنست که خدا نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد توریة را براستی و درستی یا قرآن را
پس ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت کوشیدند وان الذین اختلفوا و بدرستی که
آنانکه اختلاف کردند فی الکتاب در کتاب خدا مراد بان توریة است اختلاف ایشان در آن
بمعنی تخلف ایشان بود از منهج مستقیم بتاویل باطل یا مراد قرآن است اختلاف ایشان در آن این بود
که میگفتند کلامیست که بشری تعلیم محمد نموده یا آن اساطیر اولین است لفی شقاق بعید
هر آینه در خلافی و عنادی دور اند از الفت باجتماع بر حق و صواب و یا بعید اند و بسیار فرو رفته
در شقاق و جدال آورده اند که یهودان در نماز رو بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و درین باب
بسیار خوض نمودندی و در مبالغه افزودندی و چون حضرت رسالت مامور شد که در نماز
رو بکعبه آرد و بجای توجه به بیت المقدس منسوخ گشت هر قومی میگفتند که قبله ما بهتر است و مبنای امر خود را
برین نهاده همیشه اوقات خود را درین گفت و گو صرف میکردند و هر کدام میگفتند که کردن بر منحصر است
در توجه بقبله ما حق تعالی آیه فرستاد که لیس البر نیست بر که فعل مرضی است و پسندیده ان تولوا
وجوهکم آنکه بگردانید روی های خود را قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب
و بطرف مغرب چون یهود زیرا که آن منسوخ گشته و لیکن بر آن خبر نیست که مومنان تابع آنند از توجه بکعبه
حفص و حمزه بر را بنصب میخوانند و ما بعد آن را مرفوع المحل میدانند بر خبریت ولکن البر و لیکن
نیکوئی که سزاوار آنست که بآن اهتمام نمائید من امن بالله نیکوئی آنکس است که بگروید
بخدا و بجمیع ما جاء به النبی ع و بنا برین مضاف در من امن مقدر است ای بر من امن و می تواند
بود که مضاف در البر محذوف باشد ای و لکن ذا البر من امن یعنی خداوند نیکوئی کسی است که گرود بخدا

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبگرود بروز قیامت وجمیع متعلقات آن از بعث وحساب وثواب وعقاب وَالْمَلٰٓئِكَةِ
وبگرود بفرشتگان بگرویدن همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند وَالْكِتٰبِ وایمان آرد
بهمه کتابهای او وَالنَّبِيّٖنَ وایمان آرد بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی گرویدند نه ببعضی دیگر
وَاٰتَی الْمَالَ وبدهد مال خود را عَلٰی حُبِّهٖ بر دوستی خدا و محض اخلاص از برای او جار مجرور در موضع حالست
یعنی بدهد مال را در حالتی که بر دوستی آن ثابت باشد ذَوِي الْقُرْبٰی خویشان خود را و تقدیم ذوی القربی
بجهة آنست که اعطا بایشان متضمن دو چیزست که آن صدقه وصله است بخلاف دیگران چنانکه در حدیث
واقع شده که الصدقة علی القرابة صدقة وصلة نفقه واجبه ومندوبه درین حکم داخل است وَالْيَتٰمٰی
وبی پدران را که بحد بلوغ نرسیده باشند ابرار این بذکر با آنکه در تحت قربی ومساکین داخل اند بجهة
شدت اعتناست بحال ایشان وَالْمَسٰكِيْنَ ومحتاجان را که سوال نکنند واز قوت سال یا نه عاجز باشند
وآن جمع مسکین است ومسکین کسی است که فقر اسکان او کرده باشد اصل آن دایم السکون است مانند مسکیر
بمعنی دایم السکر است وَابْنَ السَّبِيْلِ وراه گذربانان را یعنی مسافرانرا که هیچ در دست نداشته
باشند تا بوطن خود باز گردند وتسمیهٔ مسافر با بن السبیل بجهة آنست که ملازم سبیل است وَالسَّآئِلِيْنَ
ودرویشان را که فقر ایشانرا ملجا ساخته باشد بخواستن و در حدیث آمده که للسائل حق وان جاء
علی فرسه وَفِي الرِّقَابِ ودر تخلیص کردنهای بندگان از بندگی یعنی معاونت مکاتبان که از حال
کتابت عاجز باشند یا فک اساری یا ابتیاع رقاب بجهة عتق آن که بندگان بخرند وآزاد کنند
وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ عطف است بر آمن یعنی خدا و نیکوئی کسی است که بپا دارد نماز فریضه را وَ
اٰتَی الزَّكٰوةَ وبدهد زکوه مقرره را وَالْمُوْفُوْنَ ونیز صاحبان بر آنها اند که وفا کنندگانند بِعَهْدِهِمْ
بعهد خود اِذَا عٰهَدُوْا چون عهد کنند واین عهد با خلق است ویا با حق مانند نذور وَالصّٰبِرِيْنَ
ونیز صاحبان بر صبر کنندگان اند فِي الْبَاْسَآءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّآءِ ودر رنج وسختی وبیماری
وَحِيْنَ الْبَاْسِ ودر هنگام کارزار یعنی مقاتله و جهاد با اهل کفر وعناد از زهری روایت است که باسا
در اموال مانند فقر است وضرا در نفس مانند مرض وبر هر تقدیر اُولٰٓئِكَ آن گروه موصوف بدین صفات

الَّذِينَ آنانندکه بتحقیق صَدَقُوا راستی کفتند در دین و اتباع حق و طلب بر وَأُولَٰئِكَ وانکروه
هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از کفر و سایر ناشایستها آیه جامع جمیع کمالات انسانیه است و دال
بر ملکات نفسانیه صریحاً یا ضمناً چه کمالات و ملکات حسنه باوجود کثرت شعب آن منحصر در سه جنبه است صحت
اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس و باول اشاره فرموده بقوله من آمن الی قوله والنبیین و بثانی اشاره کرده
بقوله و اتی المال الی قوله وفی الرقاب و بثالث ایما فرموده بقوله و اقام الصلوة تا آخر بدانکه هر که عمل باین آیه
کند در ایمان کامل باشد از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که چون این آیه قراءة نمود کفت کیست که باین آیه
عمل کند مکر پیغمبری یا پیغمبر صفتی و فرشته سیرتی علماء امامیه میکویند که مراد باین آیه امیر المومنین علی است ع زیرا که میان
امت هیچ خلافی نیست در آنکه آنحضرت جامع جمیع این خصال بود و معلوم نیست یقیناً که غیر او جامع این صفات بوده
باشد و چون حق تعالی بیان فرمود که بر تمام نمیشود مکر بایمان و تمسک بشرایع در عقب آن بیان احکام شرایع میکند
چون حفظ دماء اهم بود ابتدا باحکام آن کرده میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فرض کرده شده بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِي الْقَتْلَى
در کشتکان یعنی بسبب کشتن ایشان و قتی که قتل بعمد بود مرویست که قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب
افتادی آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و بدل زنی مردی و بعوض یک مرد دو مرد میکشتند
بعد از هجرة این صوره بعرض آنحضرت رسانیدند حکم ربانی نازل شد در قتل قصاص باید بطریق مساوات و مفسران
بر آنند که مکتوب فیه لوح محفوظ است الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده ببنده
وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زن بزن و در مجمع البیان کفته که خلافی نیست در این که مراد قتل عمد است زیرا که
قصاص در و واجب است دون خطاء محض و شبه عمد و این وجوب در قاتل است که نفس خود را تسلیم کند
تا او را بکشند کلیه که ولی خون طالب قصاص باشد و بدیه راضی نشود اکر کویند که چون ولی اختیار دارد در عفو
و اخذ دیت و قصاص پس چرا فرموده که کتب که بمعنی فرض میکوئیم که مراد آن چیزیست که در اصل واجب است
و در نفس الامر لازم اما اخذ دیه و عفو فرع استحقاق اند و لهذا او واجب نیست بر جانی قبول ادای دیه نزد ائمه
و ابی حنیفه و شافعی کفته که ولی مخیر است میان دیه و قصاص اکرچه جانی راضی نشود و نزد بعضی الحر بالحر و العبد

بالعبد والانثی بالانثی منسوخ است بقوله النفس بالنفس فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که عفو کرده شود برای او مِنْ
اَخِيهِ از قصاص برادر او که مقتول است شَيْءٌ چیزی از عفو و این دال است بر آنکه اخوت اسلام بینهما منقطع
نمیشود و قاتل از ایمان بیرون نمیرود بجهت قتل او و گویند مراد باخ عافی است یعنی ولی دم که حق تعالی اخ قاتل تسمیه
فرموده و قوله شیء دلیل است بر آنکه بعضی اولیا هرگاه عفو کنند قود ساقط می شود و ضمیر در له و اخیه راجع بمن است
که قاتل است یعنی هر که قتل او متروک شد و مرضی منه شود بدیه باین وجه که ولی دم راضی بدیه شود که از جانی بستانند
و از سر قصاص او درگذرد و ملخص معنی آنست که اگر ولی دم از قصاص قاتل درگذرد و راضی بدیه شود فَاتِّبَاعٌ
پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی و آن طوع و رغبت در دادن دیت
وَاَدَاءٌ و ادا کردن و رسانیدن وجه دیت اِلَيْهِ بولی مقتول بِاِحْسَانٍ به نیکوئی نه ببد خوئی یعنی
بزودی نه بمطل ذٰلِكَ این حکم مذکور که عفو است از قصاص طلب دیه تَخْفِيفٌ سبک ساری است شما را
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانی و بخشایشی از او در تسهیل امر و بر اهل تورية قصاص
لازم بود و عفو کردن و دیت گرفتن حرام و بر اهل انجیل عفو بود و قصاص حرام حق تعالی این امت مرحومه را مخیر
ساخت میان قصاص و عفو و دیت بجهت تیسیر امر بر ایشان و تقدیر حکم بحسب مراتب ایشان فَمَنِ اعْتَدٰی
پس هر که از حد درگذرد بَعْدَ ذٰلِكَ پس از آنکه عفو کرده باشد باینمعنی که بعد از عفو و اخذ دیة قاتل را
بکشد و این قول از ابن عباس و غیره صحابه بر این وجه بود که ولی دم در جاهلیت قاتل را ایمن میکردانید
بقبول دیة از و و بعد از آن بر و ظفر یافته او را میکشت فَلَهُ پس مر او راست در آخرة عَذَابٌ
اَلِيمٌ عذاب دردناک بعد از آن تبیین وجه حکمت میکند در ایجاب قصاص بقوله وَلَكُمْ
فِي الْقِصَاصِ و مر شما راست در حکم قصاص حَيٰوةٌ زندگی و بقا چون کسی قصد قتل شخصی کند
و بخوف قصاص از آن باز ایستد و آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود احتمال
دارد که حیوة مبتدا باشد و لکم خبر آن و فی القصاص خبر بعد از خبر و در کنز آورده ظاهر این کلام تناقض
مینماید زیرا که قصاص قتل است پس چگونه حیوة باشد و بعد از تحقیق کلامی است در نهایت فصاحت و بلاغت
که عاجز میکرداند آدمیان را از ایراد مثل آن چه آن با وجود اوجز کلام افصح و ابلغ است و او جنس

جهة آنکه نتیجهٔ مقدمات متعدد است چه قصاص رادع قاتل است از قتل و در ردع ارتفاع صدور قتل است
از او و در ارتفاع عدم قتل است و عدم قتل حیوة است این مقدمات منتج این است که قصاص حیوة است
اما آنکه افصح است زیرا که کلام عرب در این معنی است که القتل انفی للقتل یا اولی الالباب
ای خداوندان عقول کامله این نداست بایشان جهة تأمل ذوی عقول صافیه در حکمة قصاص که آن مستبقای
ارواح است و حفظ نفوس و نظر در عواقب امور لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از عقوبات
الهی باجتناب معاصی یا از قصاص تا باز مانید از قتل ۷ وصیت میکند که متعلق است بمال و میفرماید کتب
علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اذا حضر چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد احدکم
یکی از شما را الموت اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن چون پیری و نمی تواند بود که مراد معاینهٔ
مرگ باشد زیرا که این حالت باز میدارد میت را از وصیت ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی را
الوصیة للوالدین والاقربین وصیت برای مادر و پدر و برای خویشاوندان بالمعروف
به نیکوئی یعنی بعدل و انصاف که آن عدم تجاوز است از ثلث حقا مصدر موکد است ای حق ذلک حقا یعنی ثابت شده است
این حکم ثابت بودنی علی المتقین بر پرهیزکاران ۷ از حرمان والدین و اقربا بالوصیة فاعل کتب است
و تذکیر فعل آن بجهة فصل است و مرویست که در جاهلیت بریا و سمعت وصیت میکردند و والدین و اقربا را
محروم می ساختند حق تعالی از آن منع کرد و وصیت برای این جماعه فرض کرد و باز حکم این آیه بآیهٔ مواریث
منسوخ ساخت و بر میراث قرار گرفت اکنون وصیت مستحب است نه فریضه و خیر بمعنی مال است لقوله تعالی
وانه لحب الخیر لشدید و در قدر مالی که وصیت بان مستحب باشد خلاف است بعضی گفتند در هر چه اسم مالی بر آن
بر آن واقع شود خواه قلیل و خواه کثیر وصیت بر آن جاری میشود و اکثر بر آنند که مراد بآن مال کثیر است
بجهة آنکه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام را بنده معتق بود که هفصد درهم داشت و در حین مرض خواست که وصیت
کند آن حضرت منع او فرمود و گفت حق تعالی فرموده ان ترک خیرا و خیر مال کثیر است و مرویست که رسول ص
سعد وقاص رفت گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و وارث همین دختری دارم جمله مال وصیت کنم
فرمود نه گفت نصفی وصیت نمایم فرمود نه گفت ثلث آن وصیت کنم فرمود ثلث بهتر است اگر فرزندان خود را

بخیر را کنی بهترست لذا نکه ایشان را بدرویشی رها کنی که کف دست را بمردمان دراز کنند و از ایشان طلب معاش
خود کنند در مجمع آورده که در منسوخیت این آیه اختلافست نزد بعضی منسوخ است مطلقا و نزد جمعی دیگر منسوخ است
در وارث و ثابت در غیر وارث و محققان امامیه بر آنند که منسوخ نیست اصلا زیرا که نسخ در دو خبر در صورتی
که تنافی باشد عمل بهر دو و میانه آیه مواریث و آیه وصیت تنافی نیست پس چگونه آیه مواریث ناسخ
این باشد و کسی که قایل است بمنسوخیت آیه بقوله علیه السلام لا وصیة لوارث بر تقدیر تسلیم صحت حدیث
مذکور ما آنرا حمل میکنیم بانکه لا وصیة لوارث بما یزید علی الثلث زیرا که ظاهر آیه مقتضی آنست که وصیت
جایزست بجمیع ما یملک بعد از آن توعید می نماید بتغییر وصیت بقوله فَمَنۢ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند او وصیت را
بَعْدَ مَا سَمِعَهُ پس از آنکه شنیده باشد آنرا از وصی فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل
آن عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانست که تبدیل میکنند حکم وصیت را یا قول موصی را إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنوا است کلام موصی را که بحق است و قول مبدل را که بغیر حق است عَلِيمٌ داناست
بر نیت موصی و تبدیل وصی و در آیه دلالت است بر آنکه وصی یا وارث هرگاه در وصیت تفریط کند
موصی بآن آثم نمیشود و از اجر او چیزی کم نمیکند و در تنبیه است بر بطلان قول آنکس که میگوید که وصی اگر قضای دین
میت نکند میت مواخذ شود در قبر یا در آخرت چه منطوق آیه دال است بر آنکه عبد مواخذ نمی شود بجرم غیر خود
فَمَنْ خَافَ پس هر که ترسد خواه وارث و خواه وصی مِن مُّوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق
بجهت خطا در وصیت أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد در میل از حق یعنی هر که جهت ظهور امارت بر انحراف
موصی از طریق شرع خوف آن داشته باشد که او سهو و خطائی که کند در وصیت یا عمداً او وصیت ناحق
و نامشروع کند فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ پس اصلاح کند میان موصی لهم و در میان ورثه باجرای آن بر نهج
شریعت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر آن مصلح از این تبدیل زیرا که این تبدیل باطل است
بحق بخلاف اول إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که خدا ایشان را آمرزگارست و مهربانست
بر وصی که از مضمون وصیت در نگذرد چه جنف میل است بافراط یا تفریط و اثم وصیت بباطل یعنی بچیزی
که وصیت بآن جایز نباشد مانند محرمات پس بنا بر این جنف وصیت است بزاید بر ثلث یا بالجم

زیاده شود اَوْ عَلٰی سَفَرٍ یا راکب بر سفر باشد که در آن قصر باید کرد فَعِدَّةٌ پس بر اوست شمار آن
روزها که افطار کرده در مرض یا سفر مِنْ اَیَّامٍ اُخَرَ از روزهای دیگر یعنی در مرض یا سفر افطار کند و بعد از
این روزها که افطار کرده در روزهای دیگر بدارد و قوله فعدة من ایام اخر جواب شرط است بر حذف خبر ای فعلیه
عدة یا بر حذف مبتدا ای ففرضه عدة و بر این تقدیر دلالت است بر وجوب افطار بر مریض و مسافر و بعضی تقدیر
میکنند برین وجه فافطر فعدة و این تقدیر متضمن تخییر است چنانچه اهل سنت میگویند که افطار در سفر بر سبیل رخصت است
نه بر سبیل وجوب نزد امامیه تقدیر اول اظهر است زیرا که از حضرت رسالت صلعم مرویست که الصائم فی شهر رمضان فی السفر
کالمفطر فی الحضر از ابی عبدالله ع مرویست که لم یکن رسول الله صلعم یصوم فی السفر تطوعا و لا فریضة و نیز از آنحضرت
مرویست که این در کراع الغمیم نازل شد حضرت و اصحاب بر روزه بودند پس آب را طلبید و افطار کرد
و اصحاب را امر فرمود به افطار بعضی آن روز را تمام کردند افطار نکردند حضرت ایشان را عصات نام نهاد و ظاهر
قرآن نیز وجوب افطار است زیرا که نفس مرض و سفر را موجب قضا فرع افطار است پس بظاهر آیه افطار
واجب باشد و تقدیر فافطر که متضمن تخییر است خلاف ظاهر است و مجرد از دلیل بدانکه اُخَر جمع اخری است و ایام
جمع یوم است و یوم مذکر است اگر گویند که از روی قیاس او اخر بود که صفت آن واقع شود که جمع آخر است
چرا که اُخَر واقع شده گوئیم هر چند که صفت موصوف باشد که جمع مذکر لایعقل باشد جایز است که آنرا بعنوان جمع مذکر
یا جمع مونث یا مفرد مونث ایراد کنند پس جایز باشد ایام اخر و ایاما اُخَر و ایاما اخری زیرا که لایعقل است بخلاف
جائی رجل و رجال اُخَر که جایز نیست بلکه باید گفت او اخر یا آخرون وَعَلَی الَّذِیْنَ و بر آنان که ایشان یُطِیْقُوْنَهٗ
طاقت آورند و توانند روزه داشتن را و خواهند که ندارند فِدْیَةٌ فدا دادن است که آن طعام طَعَامُ
مِسْکِیْنٍ خوردن درویش است هر درویش را بازاء هر روزی نصف صاع بقول حنفیه و مدی نزد فقهای
دیگر و از ائمه علیهم السلام نیز این منقول است فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بطوع خود خَیْرًا نیکوئی را
و زیاده از مقدار فدیه بدهد و یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان اطعام و صیام فَهُوَ خَیْرٌ
لَّهٗ پس تطوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَاَنْ تَصُوْمُوْا و این که روزه دارید ای مطیقان
خَیْرٌ لَّکُمْ بهتر است مر شما را از فدیه و تطوع خیر اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را

در وا اضرار باشد بر وارث حاصل انکه حق تعالی فرموده که مصلح را هیچ اثمی نیست در تبدیل وصیت غیر حق و تنزیل
آن بطریق شرع مرویست از حضرت رسالت صلعم که مَن حَضَرَهُ الموتُ فوَضَعَ وَصِیَّتَهُ عَلی کِتَابِ اللهِ کانَ کفّارةً
لما ضیّع من زکوته فی حیوته یعنی هر که در وقت احتضار موت وصیت کند بر کتاب خدا وصیت او کفاره
آن چیزی باشد که تضییع ان نموده باشد از زکوة مال در حال حیوة خود و بعد از ان میفرماید یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید مرویست هر گاه یا ایها الذین امنوا در کتاب خدا
استماع کنی باید که مستعد استماع آنچیزی شوی که بعد از ان مذکور خواهد شد زیرا که آن از برای امر است
که یا بان مامور خواهی شد یا نهی که از ان منهی خواهی گشت چنانکه اینجا میفرماید که کُتِبَ عَلَیْکُمُ
الصِّیَامُ فرض کرده شده بر شما روزه داشتن کَمَا کُتِبَ همچنانکه فرض شده بود
عَلَى الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم ایشان صوم در لغة
بمعنی امساک است از چیزی که نفس بان تنازع کند و در شرع امساک است از مفطرات
عمدا از اول صبح تا حین غروب با نیت و در روزه اجر جزیل است بلکه از افضل اعمال است و در
حدیث آمده الصوم جُنّةٌ من النار چون منع نفس از مفطرات موجب کسر قوت نفس اماره است
و هدم بنای قوت شهوانیه که مستلزم انبعاث منظمیه است بر طاعت ازین جهت میفرماید که روزه
بر شما فرض کردیم لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی که آن کاسر شهوتیست که
مبدا معاصیست پس روزه بدارید أَیَّامًا مَّعْدُودَاتٍ روزهای چند شمرده شده
مراد روزه ماه رمضان است که بیست و نه روز یا سی روز است و نصب ایاما باضمار صوموا است که صیام دلالت
بران میکند و نزد بعضی معنی انست که صوما کصومهم فی عدد الایام یعنی روزه شما مانند روزه اهل کتاب است
در عدد روزها چه مرویست که شهر رمضان فریضه شد بر نصاری و چون در برد شدید و حر
شدید افتاد تحویل آن نمودند بوقت ربیع و ده روز بران افزودند بجهت کفاره تحویل آن و گویند ده روز
بران افزودند جهت موتانی که بایشان رسیده بود و اکنون روزه ایشان پنجاه روز است فَمَن کَانَ
مِنکُم پس هر که باشد از شما که مکلف بروزه باشد مَّرِیضًا بیماری که فوت روزه ندارد یا مرض بجهت روزه

در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این حکم در اول اسلام بوده و بعد از ان بآیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه
منسوخ شده چه در اول حال روزه داشتن بر ایشان بسیار دشوار بود بجهة انکه بان معتاد نشده بودند و چون
عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب گشت روزه داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد باین حامل مقرب
و مرضعه قلیلة اللبن و شیخ فانی و غیر هما حق تعالی چون اول ذکر مرضی کرد که مسقط فرض است و اسبابی دیگر هست که در عرف آنرا
مرض نمیگویند لیکن صوم بان دشوار است حکم آنرا درین آیه بیان فرمود پس تقدیر آیه انست که و علی الذین یطیقونه
ثم عرض لهم ما یمنع الطاقة فدیة یا انکه لا در یطیقونه محذوفست یعنی کسی که نتواند روزه داشتن چون پیران کار افتاده
و امثال ایشان فدیه دهد و این قول مرویست از صادق ع و شبهه نیست که این اولی از نسخ است بدلیل التخصیص خیر
من النسخ چنانکه در اصول مقرر است و موید این قول قراءة یطیقونه که بمعنی یتکلفونه است و قوله ان تصوموا الکلام
مستانفست و در تقدیر اینکه صومکم خیر عظیم لکم یعنی روزه داشتن شما نیکوئی عظیم است اگر هستید که بدانید
فضایل صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ماه رمضان ماهی است که أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ فرو فرستاده شده
در و قران شهر رمضان مبتداست و ما بعد آن خبر آن و رمضان مصدر رمض است بمعنی احترق پس شهر بان
مضاف شده و علم ماه صیام گشته و منع صرف آن بجهة علمیت است و الف و نون مزید تان و تسمیه ماه صیام بان
بجهة ارتماض واحتراق مکلفان است در ان از جوع و عطش یا بجهة ارتماض ذنوب در ان و مراد بانزال قران
در ان ابتدای انزال انست و آن در لیلة القدر بوده یا همه آن باسمان دنیا نازل شده و بعد از ان نجم نجم
بر حسب احتیاج بندگان بدنیا نازل گشته و تسمیه شهر بشهر جهة اشتهار آن است و گویند شهر رمضان من حیث المجموع
علم ماه صیام است چنانچه مرویست که لا تقولوا رمضان بل شهر رمضان فانکم ما تدرون ما رمضان اعنی رمضان
مگوئید بلکه ماه رمضان گوئید زیرا که شما نمیدانید که رمضان چه چیز است گویند بقوله انزل فیه القرآن انزال آن
در فرض و ایجاب صوم بر بندگان و فیه در معنی فی فرضه است کما تقول انزل الله فی الزکوة کذا ای فی فرضها
بعد از ان وصف قران نمود بقوله هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ در حالتی که راه نماینده است قرآن
مردمانرا بانچه نجات دهد از ضلالت و در حالتی که دلالتهای روشن است و این هر دو حال اند از قرآن
مِنَ الْهُدَى از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام جدا کننده است میان حق و باطل

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلف یعنی مقیم بلد بود الشَّهْرَ در ماه رمضان
تا که مشاهده کند از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد در ان ماه اصل کلام فمن شهد فیه
فلیصمه لیکن در اول وضع مظهر در موضع مضمر شده است بجهت تعظیم و نصب شهر بر ظرفیت است وحذف جار
و نصب ضمیر ثانی بر اتساع و بنا بر انکه معنی این باشد که هر که مشاهده کند هلال رمضان را باید که روزه دارد
پس الشهر مفعول به خواهد بود بر حذف مضاف ای هلال الشهر بدانکه فمن شهد عام است و با حادیث
صحیحه متواتره مخصوص شده بکسی که او را شرائط وجوب صوم حاصل باشد از بلوغ و عقل و خالی بودن از حیض
و نفاس بدانکه حرمت این ماه تعد و لا تحصی است بعضی از انها که یصفد فیه مردة الشیطان و یغلق فیه ابواب
النیران یعنی دیوان را دران بند کنند و درهای دوزخ را به بندند و نوم الصایم عبادة وصمته تسبیح یعنی
خواب روزه دار عبادت است و خاموشی روزه دار تسبیح حدیث دیگر آمده للصایم فرحتان فرحة عند الافطار
و فرحة عند لقاء الملک الجبار یعنی برای صایم دو فرحت است یکی نزد افطار دیگر نزد لقای ملک جبار و بعد از ان
بجهت تاکید امر با فطار مریض و مسافر تکرار ان میفرماید لقوله وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که باشد بیمار بر وجهی
که صوم موجب خوف زیادتی آن شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر بود که بحد مسافت رسیده باشد فَعِدَّةٌ
مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بر وست قضای آن روزهای که دران مرض یا سفر افطار کرده باشد از ایام دیگر
و بجهت عدم توهم نسخ آن تکریر این فرموده و اهل سنت بر انند که این رخصت است و امامیه میگویند که این عزیمت است
و موید ایشان حدیث لیس من البر الصیام فی السفر و وجوب قضا مخصوص است نزد اکثر علماء امامیه بانکه مرض
او استمرار نیابد بر رمضان دیگر اما هر که مستمر شده باشد مرض او قضا از و ساقط است اما کفاره بدهد عوض
قضای آن هر روزی مدی بجهت انکه روایات صحیحه دال است برین يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ میخواهد خدا
بشما اسانی را یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی انست که در حین مرض و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند
وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و نمیخواهد بشما دشواری را و در کنز العرفان آورده که این کلام جواب سوال
مقدر است تقدیر سوال انست که چون فرض صوم از مسافر و مریض ساقط است پس چرا قضای آن بر ایشان واجب
باشد جواب انکه غرض از افطار در حین مرض و سفر یسر است در بدن ایشان آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره

زیرا که حق تعالی فرموده که من مرید بعضی افعال مکلفانم که یسر است و مکره بعضی از انم که عسر است هرگاه او سبحانه
مرید عسر نباشد پس این که مرید تکلیف مالایطاق نباشد بطریق اولی وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و تا تمام کنید
عدد ایام سفر و مرض که در ماه رمضان افطار کرده اید تا قضا کنید بمانند آن در وقت دیگر که این دو عذر ندا گذشته
باشید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا به بزرگی یاد کنید خدای را یا تکبیر گوئید در روز عید فطر یا نزد رویت
هلال آن عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر انکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید شکر گوئید
بر نعمت تیسیر در تفسیر بیضاوی آورده که قوله تعالی ولتکملوا علت امر است بمراعات عدد ولتکبروا الله علة
امر است بقضا و بیان کیفیت آن و لعلکم تشکرون علة ترخیص و تیسیر و جایز است که معطوف باشد بر لیسر ای یرید
بکم الیسر و یرید بکم لتکملوا و معنی تکبیر تعظیم حق سبحانه است بحمد و ثنا بر او و لهذا متعدی شده کانه قیل ولتکبروا
حامدین علی ما هداکم و یا تکبیر روز عید فطر یا تکبیر نزد هلال و ما احتمال دارد که مصدریه باشد یا خبریه ای الذی
هداکم الیه انتهی کلامه بدانکه کسانی که میگویند که ماه رمضان هرگز ناقص نمی باشد استدلال کرده اند بقوله ولتکملوا
العدة چه حق تعالی بیان فرموده که عدة شهر رمضان محصور است و واجب است صیام ان بر کمال و نقصان
و اختلال در ان داخل نمیشود جواب این است که تمام کردانید عدة را که بر شما واجب است صیام آن این
نوع عدة جایز است که سی روز باشد یا بیست و نه روز وَإِذَا سَأَلَكَ و چون بپرسند ترا ای محمد عِبَادِي
بندگان من عَنِّي از معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّي قَرِيبٌ پس بگو ایشان را که من نزدیکم بعلم و اجابت
گویند اعرابی از ان حضرت استفسار کرد یا نبی الله خدا من نزدیک است تا او را راز گوییم یا دور است تا آواز بلند
کردانیم این آیه نازل شد أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اجابت میکنم خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ
وقتی که مرا خواند و حاجت او را روا کردانم اگر حکمت و مصلحت من مقتضی آن باشد یا سوال او مخالف شرع نبود
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که بندگان اجابت کنند یعنی چون ایشان را با یمان و طاعت دعوت کنم اجابت
کنند همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم و انجاح مرام و مهام ایشان مینمایم وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که
ایمان آورند بمن یعنی بر ایمان ثابت و راسخ باشند تا وثوق ایشان باجابت من متحقق کردد لَعَلَّهُمْ
يَرْشُدُونَ و تا شاید که راه هدایت یابند بدعاء خود که از من طلب میکنند بعد از ان تبیین احکام صوم نمود

بقوله أُحِلَّ لَكُمْ حلال کردانیده شد برای شما لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ
مجامعت کردن إِلَى نِسَائِكُمْ بزنان خود در تفسیر بیضاوی مذکور است که در بدایت اسلام مسلمانان را
در شبهای ماه رمضان تا وقت ادای نماز خفتن یا خواب کردن اجازت مفطرات بود جمعی صحابه مرتکب مباشرة
شدند که محرم بود بر ایشان و از جمله ایشان عمر خطاب رض نماز خفتن با پیغمبر بگذارد و بخانه رفت و با زن
خود مباشرة نمود چون از خلوت فارغ شد ازین پشیمان شد چون روز شد نزد سید عالم صلعم آمد
و گفت یا رسول الله صلعم از شکایت این نفس خاطی عذر کش نزد تو آمده ام و صورت حال بموقف عرض رسانید
و بعد از و جماعتی دیگر برخاستند و گفتند که یا رسول الله ما را نیز همین حادثه افتاد لیکن شرم داشتیم که بعرض
رسانیم آیا درین باب رخصت می فرمائی و تخفیف تکلیف بر ما میکنی حضرت فرمود که رخصت این امر
در دست من نیست و نزد بعضی جماع در شب و روز حرام بود پس او سبحانه بمحض فضل و کرم خود این تکلیف از ایشان
رفع نمود و فرمود که شما را حلال است مباشرة کردن در تمام شب و رفث کنایه است از جماع زیرا که خالی نیست
از رفث که بمعنی اظهار آن چیزیست که واجب الستر است و تعدیه آن بالی جهة آنست که متضمن بمعنی افضاست
و ایثار آن بر جماع درین مقام تعلیم بندگان است که هر چیزی که مستهجن و مستحی منه باشد بکنایه ادا کنند نه بصریح
هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ زنان پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را این
کنایه است از شدت اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد و تسمیه ایشان بلباس از جهة
آن باشد که هر یک از زوجین ستر صاحب خود میکند و مانع او میشود از فجور که مستلزم کشف عورت است
آیه استیناف است برای قلة صبر شما است از زنان و صعوبت اجتناب ایشان از شما بجهة کثرت
مخالطه و شدة ملابست عَلِمَ اللَّهُ دانا است خدا أَنَّكُمْ بتحقیق شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ
باشید که خیانت کنید ای مکلفان بانفسهای خود و ستم نمائید بر خود بتعریض آن مر عقاب را و تنقیص
حظ آن از ثواب و اختیان ابلغ است مانند اکتساب که ابلغ از کسب است چه اختیان دلالت
بر فعل میکند با قصد آن بخلاف خیانت و بعد از بیان علة حلیة میفرماید که چون شما بگناه اعتراف
کردید از ان توبه نمودید فَتَابَ پس رجوع کرد حق تعالی برحمت خود عَلَيْكُمْ بر شما بعض رخصت داد باز نگاه

مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن اثر نمود و آن حکم را که
بر شما لازم و واجب کردانیده بود از شما رفع فرمود فَالْآنَ پس این هنگام که از گناه شما در گذشت
بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام بدانکه امر درین آیه برای اباحت است یعنی بر شما
مباح است در همه آن شبها مباشرت کردن و مباشرت الصاق بشره است به بشره و این کنایه است
از جماع وَابْتَغُوا و طلب کنید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدا یعنی تقدیر کرده برای شما و غرض
اصلی از مباشرت بقای نسل است نه مجرد التذاذ بشهوت چه حکمت از خلق شهوت و مشروعیت نکاح ولادت است نه قضای
وطر از صادق ع مرویست که مردی از اصحاب سید عالم که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود در ماه
رمضان بروزه رفت و چون محل افطار رسید زن او طعام دیرتر نزد او می آورد و او قبل از افطار بخواب رفت
و چون بیدار شد بزن گفت درین شب اکل بر من حرام شد پس بدون افطار بروزه رفت و چون روز شد
رسول مقبول چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی این آیه نازل ساخت که وَكُلُوا وَاشْرَبُوا و بخورید و
بیاشامید در شبهای روزه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتی که روشن شود مر شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ
رشتهٔ سفید این کنایه است از روشنائی روز مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشتهٔ سیاه و این اشارت است
بتاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ بیان خیط ابیض است یعنی رشتهٔ سفید که آن روشنائی روز است و میتواند بود
که من از برای تبعیض باشد چه اول آنچه ظاهر میشود بعضی از فجر است عدی ابن حاتم گوید که هر گاه حضرت رسالت پناه
فرمود که طعام و شراب مباح است در شبهای روزه تا که خیط ابیض از خیط اسود ظاهر شود من در شب بر خاستم
و دو رشته پیش خود نهادم و در و نگاه میکردم گاهی بر من مشتبه و گاهی نمایان میگشت من بیامدم و رسول را
خبر دادم تبسم فرمود و گفت که یا ابن حاتم نمی دانی مراد از بیاض صبح است و از سواد شب در صحیحین روایت است
که تا در آیه من الفجر نازل نشده بود بعضی صحابه رشتهٔ سفید و رشتهٔ سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال می نمودند
تا آنکه هر دو رشته از هم متبین می شدند ترک مفطرات میکردند حق تعالی بجهة رفع این توهم من الفجر را انزال
انزال نمود تا بیان خط ابیض کند چون بعضی آنرا بر ایشان خواندند دانستند که مراد ضوء صبح است و بعد از بیان
آخر وقت افطار بیان آخر وقت امساک میفرماید بقوله ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ پس باتمام رسانید

روزه را
تا بشب یعنی از اول صبح ثانی که آنرا فجر متعرض میگویند و فجر صادق نیز خوانند تا بوقت دخول شب که آن
بعد از غروب شمس است و علامت دانستن غروب غیبوبه شمس است نزد علماء اهل سنت و زوال حمره مشرقیه است
نزد علماء امامیه لیکن در مذهب امامیه واجب است که هنوز اندکی بصبح صادق مانده باشد ترک مفطرات کنند
و در حین غروب نیز اندکی از ان بگذرد افطار کنند جهة تیقن بر ان بدانکه ظاهر لفظ لیلة الصیام دلالت میکند
بر اباحت جماع در هر وقتی از اوقات لیل اگرچه قبیل فجر باشد لیکن چون علماء امامیه در صحت صوم شرط کرده اند
که در روزه مکلف مجنب نباشد پس واجب باشد بقای جزوی از لیلة الصیام بمقدار وقوع غسل در ان
پس اباحت مخصوص باشد بما عدای آن و کلوا و اشربوا الی آخره از باب آن جزئیست که مخصوص است بمنفصل
و آن حتی یتبین است که اینجا از برای غایة است و درین خلاف است که حتی راجع بجمیع جمل متقدمه است یا باخیره
شافعی بر اول است و ابو حنیفه و محققان امامیه بر ثانی اند و متفرع میشود اباحت جماع تا بفجر پس غسل بعد فجر باشد
بر قول شافعی و طهارت شرط صوم نباشد و ابو حنیفه نیز برین است که طهارت شرط صوم نیست و بنا بر قول
امامیه راجع بکلوا و اشربوا است و حکم مباشرت مخصوص خواهد بود بدلیل خارج از احادیث صحیحه و روایات
وثیقه و قوله تعالی اتموا الصیام الی اللیل حد صوم است و بیان آخر وقت آن تا معلوم شود از ان تحریم صوم لیل و
تابع این است صوم وصال زیرا که لیل را غایة صوم گردانیده و درین نظر است زیرا که آن غایة وجوب صوم است
اگر گویند متحقق نمیشود مضی نهار تا آنکه شب ظاهر شود پس لازم آید صوم جزوی از شب گویم این واجب بالاصالة
نیست بلکه از باب مقدمه واجب است بعد از ان بیان حکم اعتکاف مینماید بقوله وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ
مباشرت مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما معتکف باشید و مقیم فِي الْمَسَاجِدِ
مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از مباشرت ممنوع گشته اند در تفسیر بیضاوی گفته که اعتکاف در شرع
عبارت است از لبث در مسجد برای عبادت بقصد قربت مرویست از قتاده که قبل از نزول این آیه مردان
معتکف می شدند و در اثنای اعتکاف از مسجد بیرون میرفتند و با زنان مباشرت میکردند و بعد از ان مراجعت مینمودند
حق تعالی ایشانرا ازین نهی فرمود و درین دلیل است بر آنکه اعتکاف در مسجد می باید و آن مختص بمسجدی
دون مسجدی نیست و وطی در ان حرام است و مفسد آن زیرا که نهی در عبادات موجب فساد آن است درین مقام

دو مسئله دیگر باید دانست یکی آنکه شافعی صوم را شرط اعتکاف نمیداند و نزد ابو حنیفه شرط است همچنانکه نزد امامیه
دوم آنکه نزد شافعی اعتکاف حد و در معین نیست پس نزد او جایز است اگر چه یک ساعت باشد و ابو حنیفه حد آن
نموده بیک روز و مالک تجویز کمتر از ده روز نمیکند و علماء امامیه بر آنند که کمتر از سه روز جایز نیست
بجهت روایات صحیحه از ائمه هدی و از امام علی ابن الحسین صلوات الله علیهما روایت است که رسول خدا فرمود
که هر که ده روز در عشر ماه رمضان معتکف شود همچنان بود که حج و عمره کرده باشد تلک آنچه مذکور شد از احکام
روزه و اعتکاف حدود الله اندازه های خداست که در دین محدود و مقرر فرموده فلا تقر
بوها پس نزدیک مشوید آنرا این مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی که قرب بدان واقع نشود تجاوز
خود چگونه صورت بندد و در تفسیر بیضاوی گفته این نهی است از نزدیک شدن بحدی که حاجز است میان
حق و باطل تا بباطل نزدیک نشوند چه جای آنکه از آن تخطی نمایند یا آنکه معنی آنست که نزدیک حدود خدا مشوید
بمخالفت از آن کذلک همچنین که تبیین احکام فرموده یبین الله بیان میکند خدا آیاته
نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس برای عامه مردمان لعلهم یتقون
شاید که بپرهیزند و از حدود درنگذرند و مخالفت اوامر و نواهی نکنند بعد از آن بیان حکم دیگر از احکام
شریعت میفرماید بقوله و لا تأکلوا اموالکم و مخورید اموال خودها را بینکم میان شما
یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بناشایست و نابایست یعنی باید که نخورد بعضی از شما مال بعضی دیگر را
بر وجهی که حق تعالی اباحت آن نفرموده باشد چون دزدی و قمار و خیانت و غصب یا مالهای خود را
بنامشروع صرف میکنید چون شرب و زنا و انواع فسق مرویست از ابی عبد الله ع که قریش قمار بازی میکردند
در اهل و مال خود حق تعالی باین آیه ایشانرا نهی فرمود و اولی حمل آیه است بر جمیع انواع معصیت بنگ
و اضافه اموال بضمیر مخاطب با آنکه مراد اموال بعضکم است از حیثیت آنست که المؤمنون کنفس واحدة
و مثل این است و لا تقتلوا انفسکم و بین منصوب است بر ظرف یا آنکه حال است از اموال و تدلوا بها
و مخورید و مگذارید عطف است بر قول منهی یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها [illegible] الیها الی الحکام
بسوی حکم کنندگان ستمکار که ملوک و سلاطین روزگار اند و یا بعضی از این مالها بر رشوت بحکام مدهید

لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان یا برفع تحاکم بایشان فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ
پاره از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم که موجب گناه است چون شهادت زور و یمین کاذبه
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که مبطلانید از جملهٔ عاصیان و ظالمان کقوله و تکتموا الحق و انتم
تعلمون واو در و انتم تعلمون حال است ای والحال و انکم تعلمون انها باطلة و قید حکم بعلم بجهة آنست که
تکلیف مشروط است بعلم و بعد از آن حکمی دیگر از احکام شرع میکند بقوله يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا
ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو مرویست که معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند حضرت رسالت
مرتبت را ... پرسیدند که سبب چیست که گاه گاه جرم ماه باریک مینماید مانند ریسمانی و بعد از آن بمرور ایام
زیاده میشود تا آنکه تمام میگردد و دیگر باره رو به تناقص مینهد تا بمرتبهٔ اول میرسد حق تعالی جواب بذکر معرفت
فایدهٔ آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگو ای محمد که هلالها مَوَاقِيتُ نشانهای وقت است لِلنَّاسِ
برای مردمان در حرز دوران و عدهٔ زنان و مدت حمل ایشان و مدت رضاع و فصال و آجال
دیون وَالْحَجِّ و علامات اوقات است برای حج که موسم را بدان بدانند حاصل کلام آنست که در تغیر
هلال دانستن اوقات عبادات و امور موقته است بخلاف حال شمس که همیشه بر یک حال است
و زیاده و نقصان در وی نیست چونکه نزد دیدن آن برفع صوت آنرا بیکدیگر مینمایند از این جهت باین
اسم تسمیه یافت وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه در آیید بخانه‌ها
مِنْ ظُهُورِهَا از پشت های آنها یعنی ببام خانه در آمده باندرون روید وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ
اتَّقَىٰ و لیکن نیکوئی نیکوئی آنکسیست که بترسد و بپرهیزد از خدای تعالی از محارم و شهوات
غیر مشروعه پرهیز نماید وَأْتُوا الْبُيُوتَ از درهای آن زیرا که عدول از این بری نیست وَاتَّقُوا
اللَّهَ و بترسید از خدای در تغیر احکام او و اعتراض بر افعال او بلکه منقاد جمیع اوامر و نواهی او شوید
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی تا ظفر یابید بهدایت و بر ... و یا بامید آنکه از عقوبات
الهی خلاص شوید در تفسیر بیضاوی گفته که وجه اتصال و لیس البر تا آخر با قبل آنست که اصحاب از پیغمبر
دو چیز سوال کرده بودند یکی اهله و دیگری دخول دخول و خروج از ابواب بیوت در حین احرام و یا آنکه

چون ذکر مواقیت حج نمود و این حکم نیز افعال ایشان بود در حج بر سبیل استطراد ذکر آن فرمود و صاحب مجمع البیان
فرموده معنی آنست که بر نیست طلب معروف از غیر اهل آن بلکه طلب معروفست از اهل آن و بعد ازان از ابو جعفر ع
نقل فرموده که آل محمد ابواب الله و سبله والدعاة الی الجنة والقادة الیها والادلاء علیها یوم القیمة
یعنی اهل بیت محمد ع درهای رحمت خدا اند و راههای راست او یند که سالک آن بمقصود دینی و اخروی خود
میرسد و خوانندگان مردمان اند به بهشت و کشندگان ایشان بآن و راه نمایندگان ایشان بران و از پیغمبر ع
مرویست که انا مدینة العلم و علی بابها ولا یوتی المدینة الا من بابها یعنی من شهر علمم و علی در آن شهرست و بشهر
در نمی توان آمد مگر از در آن بعد ازان در بیان جهاد که از جمله احکام شرایع است میفرماید وَقَاتِلُوا و کارزار
کنید یعنی جهاد نمائید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی بجهة اعلاء کلمة او و اعزاز دین او الَّذِينَ يُقَا
تِلُونَكُمْ آنانرا که کارزار میکنند با شما وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی مکنید بقتال ایشان تا اول
ایشان آغاز نکنند یا معاهد را مکشید یا بدون دعوت با ایشان در مقام قتال در میایید یا مثله مکنید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکارانرا این حکم پیش ازان زمان که مسلمانان
مامور شوند بقتال همه مشرکان و بعد ازان بآیه واقتلوا المشرکین کافة منسوخ شد سفهای عرب و مشرکان
به ادب ایشانرا از دخول مکه مانع شدند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند
و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام نمایند امیر المومنین ع صلح نامه
نوشت سال دیگر که به نیت عمرة قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش آن عهد گذشته
طرح افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیه سابقه فرود آمد که اگر ایشان جنگ کنند شما نیز جنگ کنید
وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشانرا در حل یا حرم اصل
ثقف حذقست در ادراک شی خواه آن شی علم باشد یا عمل آن متضمن معنی غلبه است لهذا در ان مستعمل
وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ازانجا که شما را بیرون کرده اند
یعنی مکه و حضرت رسالت مرتبت اجرای این حکم فرمود در روز فتح مکه کسی که اسلام نیاورد وَالْفِتْنَةُ
و شرک آوردن ایشان در حرم و صد ایشان شما را ازان أَشَدُّ سخت ترست بر ایشان مِنَ الْقَتْلِ

از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و هتک
حرمت آن کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدای قتال کنند با شما فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا
كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ مانند این است پاداش کافران پس بکنید با ایشان آنچه ایشان میکنند
بشما فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر و معاصی فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستیکه
خدا آمرزنده است گناهان را که در زمان کفر مرتکب شدند رَحِيمٌ مهربان است که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام
رساند در کنز العرفان آورده که این آیه ناسخ هر آیه است که امر است بموادعه یا کف از قتل مانند قوله
وَدَعْ أَذَاهُمْ و قوله لکم دینکم ولی دین و امثال آن زیرا که حیث از برای مکان است و معنی اینکه ای فی مکانٍ
ادرکتموهم من حلٍّ او حرمٍ و قبل ازین قتال در حرم حرام بود بعد ازان منسوخ شد باین آیه و امثال آن
قوله فاخرجوهم من حیث اخرجوکم یعنی از مکه چه ایشان اخراج رسول کردند از حرم همچنین ایشان منع نمودند از
دخول حرم در عام حدیبیه پس جناحی و اثمی در اخراج ایشان نیست بعد ازان غایت وجوب قتال را بیان
میکند بقوله وَقَاتِلُوهُمْ و قتال کنید با مشرکان حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا اینکه نباشد فتنه
یعنی اثر شرک نماند که موجب فتنه است وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ تا آنکه باشد دین یعنی پرستش و
طاعت خالص لله مر خدا را که شیطان را اصلا در آن نصیبی نباشد فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر
باز ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس هیچ ستم کاری نیست یعنی ستم مکنید و تعدی
منمائید بر باز ایستادگان از شرک إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران و مراد حق تعالی در این دو آیه
این است که مشرکانرا بکشید تا آنکه باز ایستند از کفر و قبول اسلام کنند و در حق اهل کتاب فرموده
که با ایشان کارزار بکنید تا آنکه ایمان آرند یا جزیه قبول کنند و رخصت در مهلت ایشان بجهة
آن است که ایشانرا کتابی هست که ممکن است که در آن نظر و اندیشه کنند و منصف شده
ایمان آرند بخلاف مشرکان که صاحب کتاب نیستند پس در امهال ایشان فایده نباشد آورده اند
که مشرکان در ذی القعده مقاتله کردند با اهل اسلام در عام حدیبیه و اتفاقا در سال دیگر بجهة خروج

اهل اسلام از مدینه بمکه بجهت قضای عمره در همین ماه واقع شد و بجهت حرمت ماه کراهت داشتند
که با ایشان مقاتله کنند اگر ایشان در مقام مقاتله در آیند حق تعالی فرمود الشَّهْرُ الْحَرَامُ
ماه حرام ذو القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بعوض آن ماه حرام است که با شما
در صدد مقاتله در آمدند که ذو القعده ماضی که شما را منع کردند یعنی اگر ایشان جنگ کنند متنفر نشوید
و باک مدارید که ایشان در ان ماه حرام شما را از مکه باز داشتند پس شما را جایز است که بجهت این
درین ماه با ایشان قتال کنید بعوض آن دمار از روزگار ایشان بر آرید و تسمیه ذو القعده بجهت
قعود مردمان است دران از قتال وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است
یعنی قصاص در همه چیزی جایز است حتی که در هتک حرمت شهر این احتجاج است بر جواز مقاتله بر کفار در
اشهر حُرُم که ذو القعده و ذو الحجه و محرم و رجب است ملخص معنی آن است که هر حرمتی که واجب است
می قطعه نمودن بران قصاص دران جاری میشود مانند قتل شخصی بشخصی و قطع یدی بیدی پس چونکه ایشان
هتک حرمت کردند بقصد پس شما نیز بمثل آن با ایشان عمل کنید و بر ایشان داخل شده ایشان را بکشید
اگر ایشان با شما کارزار کنند مطلقاً کما قال فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که ظلم کند و تعدی
نماید بر شما با بتدای مقاتله با شما فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس تعدی کنید بر او یعنی قتال نمائید با او
چه دفع شر خیر است و مراد آن است که جزای ستم او باو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ
بمانند آن چیزی که ستم کرده است بر شما یعنی باید که عقوبت شما بر طبق تعدی ایشان باشد
و مساوی آن بدون تعدی و تجاوز از آن وَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا در تعدی در کار شما
از انچه مرخص نشده اید وَاعْلَمُوا و بدانید ای اهل اسلام أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
بتحقیق خدای تعالی با پرهیزکاران است بنصرت و معاونت پس حراست شما نماید و اصلاح شان
شما کند اگر بر صفت پرهیزکاری باشید و منقاد او امر و نواهی او شوید و هر کس خدا با او باشد
همیشه مظفر و منصور بر اعدا است و چون حق تعالی قتال را واجب ساخت بر اهل اسلام با دشمنان
در عقب آن ذکر انفاق نمود دران و فرمود وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و نفقه کنید

ای توانگران در راه خدا که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید نفسهای خود را و یا بدستهای
خود خود را میفکنید إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطهٔ هلاکت در سبب نزول این آیه آورده اند که چون
حضرت رسالت مرتبت عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه نداریم و کسی که دست رس دارند بما چیزی
نمیدهند حق تعالی این آیه فرستاد که باید توانگران بر درویشان انفاق کنند و خود را در هلاکت ابدی
نیفکنند از آنکه البخیل بعید من الله و بعید من الجنة و قریب من النار و لهذا بخل را بهلاکت تسمیه کرده اند
والقا بمعنی طرح شی است و تعدیه آن بالی بجهت آنست که متضمن معنی انتهی است و با مزیده است و مراد
بایدی انفس است یا با سببیه است و مفعول فعل محذوف است ای ولا تلقوا انفسکم بایدیکم و تهلکة
و هلاک بیک معنی است و تهلکه مصدر است مانند تضرة و نزد بعضی معنی ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة آنست که خود را بهلاکت در نیفکنید از بیم منع زکوة و حج و جهاد و سایر نفقات واجبه
وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید و تفضل نمائید بر محاویج خصوصاً بر غازیان یا نیکو گردانید اعمال و اخلاق
خود را إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدا دوست دارد نیکوکاران را و در آیه دلالت است
بر تحریم اقدام بر آنچه خوف نفس باشد در آن بعد از جهاد بیان فرض حج و عمره که از اعظم ارکان اسلام است
میفرماید وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و آداب آنرا
بتمامی بجا آرید لِلَّهِ برای خدا نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند حاصل که حق سبحانه میفرماید
که حج و عمره خود را اتمام کردانید با مراعات جمیع شرایط و واجبات و افعال آن بقصد اخلاص و امتثال امر من نه بغرضی دیگر
از اغراض بدانکه حج بر سه قسم است تمتع و قران و افراد تمتع آنست که عمره در آن مقدم است بر حج
بخلاف قران و افراد و قران آنست که مقارن سازد باحرام خود سیاق هدی را یا بمعنی که عقد
احرام را مقارن اشعار یا تقلید هدی کردانند و مفرد اقتصار میکند بر عقد احرام خود و تلبیه نه بغیر آن
و فرق میان تمتع و میان قران و افراد بر سبیل تفصیل در کتب فقه مذکور است فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ
پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف عدو و غیر آن فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود
مِنَ الْهَدْيِ از قربان [illegible] وقتی که مانع بر طرف شود آنرا قضا کنید خواه

در همین سال که مشکل که موسم حج نگذشته باشد یا در سال آینده و حصر بمعنی منع است از هر چیزی بدانکه
هر منعی که بجهت عدو باشد یا مرض یا غیر آن حکم احصار آنرا ثابت است نزد ابوحنیفه و در مذهب امامیه
احصار مخصوص است بمرض چه حکم ممنوع بمرض آنست که بعث هدی خود کند با اصحاب خود و مواعده کند با ایشان
بروزی که مقرر ساخته باشند برای ذبح آن پس حل میشود درین روز از همه چیزی مگر از زنان تا آنکه سال دیگر
حج کند اگر حج او واجب بوده باشد یا نایبی بفرستد تا از برای وی طواف نسا کند اگر حج او مندوب بوده باشد
و حکم ممنوع بعدو ذبح هدی خود کند در همین منع و از هر چیزی حل شود حتی نسا و هدی یا بدنه است و یا بقره
و یا شاة و آن جمع هدیه است مانند جدی که جمع جدیه است و نزد بعضی اسم مفرد است و مونث او هدیه است و جمع
هدی است بتشدید یا و لا تحلقوا رؤسکم و متراشید سرهای خود را و این کنایه است از احلال
زیرا که از لوازم آنست یعنی از احرام بیرون میائید حتی یبلغ الهدی تا وقتی که برسد قربانی
محله بموضع خود نزد ابوحنیفه محل هدی حرم است و نزد شافعی محل هدی موضعیست که محصور شده در آن و نزد
علماء امامیه محل هدی مکه است اگر در عمره باشد و منی است اگر در حج باشد و محل بکسر حا ماخوذ است از حل یعنی
لا تحلقوا حتی یذبح حیث یحل ذبحه فیه و اگر از حلول ماخوذ می بود محله واقع می شد بفتح حا فمن کان
منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام که بآن محتاج شود بحلق او به اذی
یا باو رسیده باشد رنجی من راسه از سر او چون صداع و جراحت یا غلبه سپش در آن بدین سبب
چون سر بتراشد ففدیة پس بروست فدا دادن مرویست که کعب ابن عجزه را دید که محرم بود
جنبندگان در سرش غلبه کرده بودند و بر سر و روی او میدویدند حضرت رسالت صلعم بر آن اطلاع یافته
فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش درویشانرا بخوران گفت یا رسول الله بر آن دست رس ندارم
حکم صادر شد که فدا دهد من صیام از روزه سه روز او صدقة یا صدقه یعنی طعام شش
مسکین هر مسکینی را دو مد یا ده مسکین هر یک را مدی او نسک یا از قربانی و ادنای او گوسفندیست
که ذبح آن نموده بفقرا اعطا نماید و نسک مصدر است گویند جمع نسیکه است چون این آیه نازل شد کعب گفت
در حق من نازل شده فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف عدو و یا از مرض فمن تمتع بالعمرة

پس هر که بر خوردار شود و منتفع گردد بعمره إِلَى الْحَجِّ در حالتی که قصد کننده باشد بحج یعنی هر که
استمتاع نماید بعد از تحلل از عمرهٔ خود باستباحت محظورات احرام تا آنکه احرام گیرد بحج فَمَا اسْتَيْسَرَ
پس واجبست او را آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی یعنی از بدنه یا بقر یا شاة بحکم شکر اینکه او را توفیق
یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نشود فَصِيَامُ
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس بر وست روزه داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه
هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت
عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیاده اهتمام باتمام آن
وصف حج تمتع در ما تقدم از آن معلوم شد و فرق میان حج قران و افراد نیز مبین گشت پس بدانکه
حج تمتع گاه است که ابتدائی است همچنانکه کسی که اولا احرام گیرد بعمره و بعد از قضای مناسک آن
احرام گیرد بحج که در مشروعیت آن اصلا نزاعی نیست و گاه است که بعدول است از حج افراد پس هر که
داخل مکه شود در حینی که احرام گرفته باشد بحج افراد افضل آنست [که عدول کند] باین احرام خود بسوی عمره تمتع و حج تمتع
تمام کند و جماعتی از علماء امامیه تجویز این عدول کرده اند و جمیع فقهای اهل سنت و جماعت منع این
نموده اند و این عدولیست که عمر ابن الخطاب منع آن کرده و فرموده متعتان کانتا علی عهد رسول الله
انا احرمهما و اعاقب علیهما و اما اگر قارن در مکه داخل شود جایز نیست او را عدول در تفسیر بیضاوی آورده
که تلک عشرة کاملة فایدهٔ آن سه چیز است یکی آنکه متوهم نکند که واو بمعنی او باشد کقولک جالس الحسن
او ابن سیرین دوم آنکه عدد آن جمله معلوم شود همچنانکه تفصیلا معلوم شد چه اکثر حساب نمیدانند
سیوم آنکه تا معلوم شود سبعه عدد است نه کثرة چه گاه است که ذکر عدد میکنند و مراد از ان کثرة است
کاملة صفت موکده است که مفید محافظه عدد است ذَلِكَ این حکم مذکور که تمتع است لِمَنْ لَمْ يَكُنْ
أَهْلُهُ مر کسی راست که نباشد اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاوران و مقیمان مسجد حرام
و نزد بعضی مشار الیه ذلک هدی یا صیام و حق خلاف این است بلکه اشارت است بتمتع چه ذلک از برای بعید است
و ذکر تمتع ابعد است از هدی و در حاضری المسجد الحرام نیز اختلاف است شافعی گفته که ایشان کسانی اند که در ماده

مسافت قصر باشند ابوحنیفه گفته که ایشان اهل میقات اند و ما دون آن امامیه را دو قول است
و اشهر آن آنکه بعد هر جهت میل باشد و این حق است زیرا که از زراره روایت کرده اند که صادق ع را
از کریمه ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام پرسیدم فرمود یعنی اهل مکه لیس علیهم متعة کل من کان اهله دون
ثمانیة و اربعین میلا ذات عرق و عسفان و کلما تدور حول مکة فهو داخل فی هذه الایة و کل من کان اهله وراء
ذلک فعلیه المتعة و اختلاف کرده اند علما در آنکه افضل انواع حج کدام باشد احمد و مالک بر آنند که تمتع
افضل است و بقول شافعی افراد افضل است و نزد ابوحنیفه قران افضل است و نزد امامیه تمتع افضل است بجهة آنکه
حج تمتع مشتمل است بر دو نسک که عمره و حج است پس افضل از نسک واحد باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از خدا در جمیع اوامر و نواهی او و خصوصا آنچه در باب حج صادر شده وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که
خدا تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است هر کسی را که نترسد از و و امر بدانستن آنکه حق تعالی
شدید العقاب است بجهة آنست که تا عالمان از عصیان باز ایستند پس در تعیین وقت حج میفرماید که الْحَجُّ
ای وقت الحج یعنی زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و مشهور است مردمان را و افادۀ آنست
که زمان حج در شرع متغیر نمیشود این رد است بر جاهلیت و اشهر معلومه شوال است و ذو القعده و ذو الحجه نزد
محققان امامیه و مالک نیز بر این است و نزد شافعی ده روز از ذو الحجه و نزد حنفی ده روز و اول اصح است
زیرا که اشهر جمع است و جمع صادق نمی آید بر کمتر از سه عدد و اطلاق اسم بر کل حقیقت است و بر بعضی مجاز و دیگر آنکه
اگر مراد بزمان حج آن چیزیست که افعال حج در و واقع شود پس کمال شهر باشد زیرا که بعضی مناسک در جمیع
ذی الحجه واقع میشود مانند ذبح و طواف همچنان که گذشت اگر مراد آن چیزیست که فوت شود حج بفوات آن
پس یا تاسع است یا عاشر و حینئذ اطلاق شهر بر بعضی از آن مجاز باشد با آنکه میگوئیم فعلی که واقع شود در ظرف
شهر واجب نیست مساوات آن با آن چنانکه میگویند که رایت زیدا فی الشهر الفلانی اگر چه رویت متحقق نشده باشد
مگر در بعضی از آن آنکه در روایت محمد باقر ع و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر آمده که ده روز است مراد
آنست که بعضی افعال حج مخصوص است بآن و جایز نیست تاخیر آن از آن مانند وقوف بعرفات و مشعر و منی
و رمی جمره فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ پس هر که فرض کرد اند بر خود در این ماهها حج را بایقاع نیت

و در این دلالت است برین که احرام حج منعقد نمیشود مگر در اشهر آن امامیه و شافعی برینند زیرا که اگر در غیر آن
منعقد شود لازم می آید که بیند الحج است عام از خبر واقع شده باشد که آن اشهر معلومات است و این
باطل است و نزد ابو حنیفه جایز است عقد احرام حج در غیر اشهر آن لیکن مکروه است حاصل که حق تعالی میفرماید
که هر که حج را بر خود واجب کرد و اند با احرام فَلَا رَفَثَ پس جماع نیست و نزد بعضی مراد به رفث فحش است
ای فلا فحش فی الکلام وَلَا فُسُوقَ نه از حد شرع در گذشتن وَلَا جِدَالَ نه مجادله کردن فِي الْحَجِّ
در ایام حج این منفیات ثلاث بمعنی منهیات اند و اقامت خبر در مقام نهی جایز است نزد فصحا پس مراد
آنست که جماع مکنید و از احکام شرع در مگذرید و جدال مکنید ابرار از این امور در صورت نفی بجهت مبالغه است
در نهی چه معنی آنست که حقایق این امور منفی است درین شهر و تخصیص این امور بحج با آنکه واجبة الاجتناب اند
در همه ازمان و احوال بجهت آنست که در حج اسمج است و اقبح مانند لبس حریر در صلوة و غنا در قراة وَمَا
تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی اقوال و افعال يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا خدا تعالی
این حث است بر خیر در عقب نهی از شر تا استعمال خیر نمایند در مکان شر وَتَزَوَّدُوا و توشه بردارید آورده است
که قومی از قافله یمن بی زاد قصد حج کردندی و میگفتندی که ما متوکل میرویم و در مکه اظهار احتیاج نموده
از اهل قافله بر سبیل ابرام و الحاح چیزی طلبیدندی و کلال و ملال با ایشان رسانیدندی و گفتندی که ما بخانه خدا
میرویم ما را اطعام نمیدهند حق تعالی فرمود که توشه بر دارید تا بر مردمان گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ
التَّقْوَى پس بدرستیکه بهترین توشه‌ها پرهیز کردن است از طمع و از بر مردمان سوال ناکردن و قول
اکثر آنست که مراد تزود عمل صالح و طاعت و عبادت است برای روز معاد مرویست که تقوای
عوام دور شدن است از لوث گناه و تقوای خواص اجتناب است از تعلق ما سوی الله وَاتَّقُونِ
و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای خالصه آورده اند که بعضی
از عرب چون بحج رفتندی و تجارت کردندی و آنرا اثم دانستندی و چون عشر ذی الحجه در آمدی
دست از بیع و شرا باز داشتندی و جمعی از تاجران اگر بحج آمدندی گفتندی که الداج لا الحاج ای
از اعوان حاجیان است و مکاری ایشان نه حاجی حق سبحانه بجای رفع این تاثم نمود از ایشان

و فرمود لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نيست بر شما گناهي أَنْ تَبْتَغُوا اينكه بجوئيد و طلب كنيد در راه حج و موسم آن
فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ روزي از پروردگار خود بواسطه تجارات يعني سود او معامله شما از فيض حج
بي بهره نميگرداند و بجهة آن آثم نميشويد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون بر گرديد بكثرة و انبوه افاضه يعني
دفع ست بكثرة ماخوذ از افضت الماء اذا صببته بكثرة پس افاضه ريختن آب است بكثرة و اصل
كلام افضتم انفسكم بود كه ترك ذكر مفعول آن شده مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعي كه آنرا عرفات مي
ميگويند فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس ياد كنيد خدا را بتلبيه و تحليل عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزديك مشعر حرام
كه موضعي مشهور ست وَاذْكُرُوهُ و ياد كنيد او را درين مكان بتلبيه و تحليل و دعا كَمَا هَدَاكُمْ
همچنان كه راه نمود شما را يعني بر طريقي كه شما را تعليم داده بمناسك حج و غير آن ما مصدريه ست
يا كافه وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستي كه بوديد شما مِنْ قَبْلِهِ پيش ازين هدي يا قبل از بعثت هادي
مطلق كه محمد است لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نيافتگان و نادانان بايمان و احكام آن و نزد
بعضي إِنْ نافيه ست نه مخففه از مثقله و لام بمعني الا كقوله ان نظنك لمن الكاذبين يعني نبوديد شما
قبل ازين مگر از گمراهان بدانكه عرفات اسم بقعه ست و تسميه آن بعرفات جهة آنست كه آدم و
حوا آنجا مجتمع شدند و يكديگر را شناختند و نزد بعضي ديگر آنست كه ابراهيم در شب هشتم ذي حجه ذبح ولد
خود را در واقعه ديد و در صبح آن روز تروي نمود يعني فكر كرد در آنكه اين امر از جانب حق تعالى باشد يا نه
پس آن روز را ترويه نام نهادند و در شب ديگر نيز اين واقعه ديد چون روز شد عارف شد بانكه از
جانب حق سبحانه ست و نيز گويند كه آدم آنجا اعتراف بذنب خود كرد و يا تسميه آن بعرفات جهت
ارتفاع و علو آنست در بيضاوي گفته كه لحوق نون تنوين و كسره در آن با آنكه غير منصرف ست بعلميه
و تانيث بجهت آنست كه آن تنوين مقابله ست نه تنوين تمكن مرويست كه قريش و حلفاء ايشان در عرفات
با مردمان وقوف نميكردند و از آن افاضه نميكردند و ميگفتند كه ما از اهل حرم خداييم از آن بيرون نمي رويم
و پس در مزدلفه وقوف ميكردند از آنجا افاضه ميكردند بدين صورت ترفع [illegible] بر مردمان و ننگ داشتندي
از مساوات با مردمان در موقف و در مشعر نيز براه ديگر باز گشتندي حق تعالى ايشانرا امر كرد و با فاضت

از عرفات فرموده ثُمَّ أَفِيضُوا پس بازگردید ای قریش مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز میگردند
همه مردمان یعنی از عرفه نه از مزدلفه ثم برای تفاوت ما بین افاضتین است وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش
کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَحِيمٌ مهربان است
بر ایشان باینکه رفع درجات ایشان نماید در جنات نعیم با افاضه نعم فرماید بر ایشان و مراد بناس علمای
دین که تعلیم احکام شریعت میکنند آورده اند که در جاهلیت دأب اعراب عرب آن بود که چون از حج و مناسک آن
فارغ می شدند بمنی ذیک خانه کعبه می ایستادند و باظهار رفعت حسب و نسب آبا و اجداد خود اشتغال مینمودند
حق تعالی ردّ اینمعنی نموده فرمود فَإِذَا قَضَيْتُمْ پس چون بگذارید و بجا آرید مَنَاسِكَكُمْ همه فعلهای
حج و عمره خود را جمع مناسک جمع است مضاف بضمیر پس مفید عموم باشد شامل همه مناسک حج خلاصه معنی آنست
که چون از جمیع مناسک حج و عمره فارغ شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را و بثنای او مشغول شوید كَذِكْرِكُمْ
همچنانکه یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را یعنی ذکر خدا بسیار کنید و در آن مبالغه نمائید همچنانکه ذکر آبای
خود میکنید در مفاخرت أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا یا همچون یاد کردنی که فزونتر و بزرگتر از آن باشد که آن یاد کردن
شما او سبحانه باشد و بر این تقدیر مجرور است معطوف بر ذکر که بمعنی ذاکر است مجازا و تقدیر اینکه فاذکروا الله
ذکرا کذکرکم آباءکم او کذکر اشد منه و اظهر آنست که معطوف است بر مضمر که معنی کلام دال است بر آن
و تقدیر اینکه او کونوا اشد ذکرا لله منکم لآبائکم یعنی باشید بیشتر در ذکر خدا از ذکر شما پدران خود را
بدانکه وقوع ذکر آبا مشبه به با آنکه غالب در تشبیه آنست که مشبه به اقوی باشد و اینجا بر عکس واقع شده بجهة
جریان آن است بر عادت چه اکثر مردمان ذکر حق تعالی نمیکنند مگر در احیان یسیره و غافل نیستند از ذکر آبای
خود در هیچگاه پس وجود ذکر آبا اکثر باشد از وجود ذکر حق تعالی حق سبحانه تقسیم ذاکرین فرموده یکی آنکه مطلوب او
بذکر حق تعالی اغراض دنیویه باشد از مال و جاه و دیگری آنکه مطلوب او بذکر او سبحانه اغراض اخرویه باشد کما قال جل ذکره
فَمِنَ النَّاسِ پس بعضی مردمان مَنْ يَقُولُ کسی است که میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را فِي الدُّنْيَا
در دنیا فلان چیز فلان چیز یعنی محقر دنیا می طلبد وَمَا لَهُ و نیست مر خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ در سرای
آخرة مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره زیرا که همه همت او در دوین ذکر مصروف است بدنیا و مقصور بر آن

واکثر برانند که مراد باین کس کافرست که معتقد حشر و نشر نیست ملخص سخن آنست که این کس قلیل الذکرست
و این ذکر قلیل طلب دنیا میکند نه آخرت وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان کسی هست که میگوید
رَبَّنَا آتِنَا ای آفریدگار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا در سرای دنیا حَسَنَةً نیکوئی را یعنی صحت و
کفاف معیشت بجهة اعانت بر امر آخرت و توفیق طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و دران سرای
نیکوئی یعنی ثواب و رحمت و گویند حسنه این جهانی قناعت است و از ان جهانی شفاعت وَقِنَا و نگهدار
ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بعفو و مغفرت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است
که حسنه این جهان زن صالحه و حسنه آنجهان حور پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته و زشت خوی
و سخت گوی مصداق این است قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که هر که قلب شاکر داشته باشد و لسان
ذاکر و زوجه که اعانت او کند بر امر دنیا و آخرت او پس او را در دنیا و آخرت حسنه داده اند و محفوظ
گشته از عذاب آتش أُولَئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانراست بهره
مِمَّا كَسَبُوا از انچه عمل کردند یعنی از جنس آن که جزا آنست فراخور آن وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
و خدای زود شمارست بمقدار لمحهٔ شمار همه خلایق کند با وجود کثرت ایشان و کثرة اعمال ایشان روایت است
از عبد الله عباس که از ان روز که حق سبحانه عالم را آفریده فرشته را نیز در رکن یمانی تعیین فرموده که هر گاه
بندهٔ این دعا کند که ربنا آتنا الی آخره او گوید آمین آمین بعد از ان حکمی دیگر از احکام حج بیان میفرماید
بقوله وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر گوئید در ادبار صلوة فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ
در روزهای شمرده شده و مراد بایام معدودات ایام تشریق است آن سه روزست بعد از عید اضحی
که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و تسمیه آن بایام تشریق جهة تشریق لحوم اضاحی است
در ان چه تشریق یعنی خشک کردانیدن گوشت است در آفتاب فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منی
برود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که آن یازدهم و دوازدهم است فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی
بر وی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق تعالی فرمود که در تعجیل خفت است
و هیچ گناهی نیست دران و این شرطیه مستلزم ثبوت اثم است مر متعجل را قبل از یومین و وجوب کون آن ثلاثه

بوجوب تخییری میان یومین و ثلاثه ایام بقوله وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و لیلهٔ سیوم شب در منی باشد
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر او نیست و این تخییر بر سبیل اطلاق نیست بلکه بنسبت بحاج است و در حاج نیز مطلقا نیست
بلکه لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی راست که بر هیز کرده باشد از صید و نسا و طیب و نزد بعضی مراد اتقی است از سایر محرمات
و تتمهٔ آیه این است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای از جمیع محرمات تا از عذاب او رسته شوید
و بثوابات جلیلهٔ او فایض گردید وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که بدرستی که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
بسوی خدا محشور خواهید شد یعنی بعد از احیا بمجازاة و مکافات خود خواهید رسید و اصل حشر جمع است بعد از
تفرق آورده اند که اخنس ثقفی مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت رسالت را طراوت روی
و حلاوت گفتگوی او خوش آمدی روزی بمجلس اشرف آنحضرت آمد و باین مضمون متکلم شد که آمده ام
تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیهٔ خدمت سید انام علیه السلام بر دوش متابعت
افکنم و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدای را بگواهی آورد و رسول از نفاق او بی خبر بود چون بازگشت
و از عمران مدینه در گذشت زراعت قومی را با آتش بسوخت و چارپایان مسلمانان بشمشیر پی کرد حق تعالی
فرمود که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُعْجِبُكَ کسی هست که در شگفت می اندازد و خوشحال
می سازد ترا قَوْلُهُ گفتار او فِي الْحَيَاةِ در مصالح زندگانی دنیا و اسباب معاش تعجب چیزیست که عارض
انسان میشود بجهت علم او بسبب متعجب منه جار مجرور متعلق است بقول ای ما یقوله فی امور الدنیا و اسباب معاش
مراد آنست که حلاوت و فصاحت گفتار او در امور دنیویه و تدابیر آن ترا بتعجب می آورد وَيُشْهِدُ
اللَّهَ و بگواهی می آرد خدای را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید که دل من و
زبان من یکیست وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ حال آنکه او ستیزنده ترست در خصومت با اهل اسلام و بعضی
برآنکه خصام مصدر نباشد که آن مخاصمه است بلکه جمع خصم باشد مانند صعب و صعاب یعنی سخت ترین خصمان
در دشمنی وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون برگردد از حضرت تو و گویند معنی آنست چون غالب شود و والی گردد سَعَىٰ
فِي الْأَرْضِ بشتابد در زمین لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در او وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود
گرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کند چارپایان را و نزد بعضی معنی آنست که بجهت شامت ظلم

آن و الی چون تعالی باران از آسمان باز گیرد و منشای هلاکت حرث و نسل شود وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ
و خدا نمی پسندد معصیت و تباه کاری را پس از غضب او حذر کنید وَ اِذَا قِیْلَ لَهُ چون گویند مر این
منافق را اِتَّقِ اللّٰهَ بترس از خدا اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را عزت و حمیت جاهلیت بِالْاِثْمِ
بارتکاب گناهی که او را از ان ترسانیده باشند و تهدید کرده باشند بجهت لجاج و این ماخوذست از اخذته
بکذا اذا حمله علیه و الزمه ایاه فَحَسْبُهٗ جَهَنَّمُ پس بسنده و کفایت است مر او را دوزخ در جزای
کردار او و جهنم نام آتشی است مخصوص که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا جایی بعید القعر در دوزخ
و در اصل مراد نار است وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و هر آینه بد فراشیست آتش این جواب قسم مقدر است
و مخصوص بذم محذوف است بجهت علم مخاطب بان چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان
میکردند و در دل نفاق میداشتند ذکر میکند کسانی را که زبان ایشان با دل ایشان یکسان است یعنی انچه بزبان
میگویند بان تصدیق میکنند پس میفرماید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْرِیْ و از مردمان کسی هست
که میفروشد نَفْسَهٗ نفس خود را یعنی جان بذل میکند در جهاد یا امر بمعروف و نهی از منکر میکند
تا کشته میگردد ابْتِغَاۤءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بجهت طلب خوشنودی خدا وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ و خدا مهربان است
بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا کنند و در شان نزول این آیه کریمه اقوال بسیار است.
اما بقول اکثر اهل سنت و باجماع اهلبیت در شان عالی شان امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب نازل شده
و ثعلبی نیز که از روسای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که در شب غار چون سید ابرار از پروردگار
عزیمت فرار از کفار نمود علی ابن ابی طالب را بخواند و فرمود که یا علی قریش اتفاق نموده اند و میخواهند که امشب
بر سر من آیند و مرا هلاک کنند اکنون حکم خدا آنست که تو در مرقد من خواب کنی و گلیم را در خود بپوشانی تا ایشان
خیال کنند که من در خوابگاه خود خفته ام و من بیرون روم خود را بجایی رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه اصفیا
چون این سخن از سید انبیا شنید فرمود که مرا خبر ده که اگر من چنین کنم آسیبی بجناب تو نمیرسد و مکروهی از ایشان
بذات شریف تو راه نمی یابد پیغمبر فرمود که نعم حضرت امیر چون این بشارت بشنید علی مرتضی بموجب فرموده
حضرت مصطفی آن گلیم را بر خود انداخته در خوابگاه آنحضرت خوابید و قریش در ان شب باتفاق یکدیگر احاطه

آن سرا و منزل کردند که نگذارند که آنحضرت از آن منزل بیرون رود و در آن شب سنگ بسیار از هر طرف
بخوابگاه آنحضرت می انداختند و شاه مردان با کمال اطمینان خود را بپروردگار خود سپرده و تسلیم نموده
اصلا از آن خوابگاه متحرک نمی شد و بهیچ گونه اضطراب از آن سرور بظهور نیامد و چون صبح بدمید ایشان
همه بیکبار هجوم کردند و در آن سرای درآمدند و شمشیرها کشیده بجانب خوابگاه میل کردند پس نزدیک
خوابگاه رسیدند علی ابن ابی طالب از جای خود برخاست و صیحه عظیم بر ایشان زد و شمشیر خود حمله بر ایشان
کرد و قریش چون صلابت و شجاعت علی مرتضی مشاهده کردند گفتند یا علی ما را با تو کاری نیست و مقصود ما
محمد است راست بگو که او کجا رفت شاه مردان گفت که مضی فی حفظ الله یعنی محمد بهر جا که تشریف فرموده در امان
پروردگار است و از شر شما ایمن است پس ایشان خاسر و خایب برگشتند و تدبیری که در قتل پیغمبر خدا
کرده بودند باطل و عاطل شد و نتیجه نداد پس بر منصف هوشمند مخفی و مستور نیست که این فضیلتیست که اعلا و اشرف
از این فضیلت در نهاد هیچ مخلوقی نگنجد زیرا که این عمل علی ابن ابی طالب سبب نجات سید البریه و موجب سرور
سید ابرار و حبیب پروردگار گردید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بظاهر مراد منافقانند
که اظهار ایمان میکردند و ابطان کفر ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ در آئید در اسلام کَافَّةً همه بیکبار یعنی همه
بدل تصدیق نمائید و بظاهر و باطن اطاعت کنید سلم بکسر سین و فتح آن بمعنی استسلام است و طاعت
و انقیاد و لهذا اطلاق آن بر صلح و اسلام هر دو میکنند و کافة اسمی است موضوع برای جمله و آن
حال است از ضمیر ادخلوا وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از جهت
وساوس شیطانی ابطان کفر مکنید تا متزلزل نشوید بعد از ایمان آوردن إِنَّهُ لَکُمْ بدرستی که شیطان مر شما را
عَدُوٌّ مُبِینٌ دشمنی است هویدا و ظاهر العداوت که بوساوس خود خواطر شما را متزلزل و متفرق
می سازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از دخول در اسلام و جادهٔ شرع و احکام قرآن مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَتْکُمُ الْبَیِّنَاتُ از پس آنکه آمد شما را آیات و حجج بینه و شواهد اند بر آنکه دین اسلام حق است
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید بدرستی که خدای عَزِیزٌ غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین که عاجز نمیشود
بر انتقام ایشان حَکِیمٌ محکم کار است که انتقام نکند الا بحق بعد از آن ذکر وعیدها دیگر میکند و میگوید

هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند استفهام بمعنی نفی است لهذا بعد از ان حرف استثنا واقع شده یعنی
چشم نمیدارند و انتظار نمی کشند اِلَّا اَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ مگر این که بیاید بدیشان خدا یعنی عذاب او
با امر او کقوله او یاتی امر ربک یا بیاید امر پروردگار تو فِيْ ظُلَلٍ در سایه‌بانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سپید
رقیق چنانکه عذاب قوم شعیب در یوم الظله بود و ظلل جمع ظله است مانند قلته و قلل و آن هر چیزیست که سایه اندازد
و انزال عذاب از سحاب ابیض جهة آنست که آن مظنه رحمت است پس هرگاه که عذاب از ان صادر شود اهول باشد
زیرا که صدور شر از جائیکه مظنه خیر باشد موجب حزنیت اصعبیت خواهد بود وَالْمَلٰٓئِكَةُ و بیایند فرشتگان
چه ایشان واسطه اند در اتیان امر او یا بیارند عذاب او را زیرا که ایشان موکل اند بر عذاب وَقُضِيَ
الْاَمْرُ و گذارده شود کار یعنی امر هلاک ایشان تمام کرده و جزا او هر کس باو رسد وضع ماضی در موضع مستقبل
جهة دنو است و تیقن وقوع آن وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدا یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز
گردانیده شود همه کارها چون حق تعالی بیان امر شرایع کرد و گفت مردمان سه فرقه اند کافر و منافق
و مومن و مومنان را وعده داد کافران و منافقان را وعید نمود بعد از ان بیان میکند که ایمان نیاوردن
کافران از ان نیست که در آیات وجه تقصیری واقع شده بلکه از نفس بد ایشان و فعل بد ایشان است
پس پیغمبر را باید سَلْ بپرس خطاب بان حضرت است یا هر که صلاحیت خطاب دارد بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ
فرزندان یعقوب را مراد از ایشان یهود مدینه است كَمْ اٰتَيْنٰهُمْ چند دادیم پدران ایشان را
مِّنْ اٰيَةٍۢ بَيِّنَةٍ از آیتهای روشن یعنی معجزه ظاهر و هویدا آیا کم استفهامیه است و محل ان نصب است
بر مفعولیت حاصل که پیغمبر را باید که ای محمد یهود همین ترا تکذیب نکرده اند بلکه پیش از تو با پیغمبر خود نیز با این
طریق سلوک کرده اند و آیتهای بینه که دلیل صدق پیغمبر ایشان بود مانند انقلاب عصا بحیه و ید بیضا و فلق
دریا و طعام از من و سلوی جمعی بدان گرویدند و جماعتی انکار آن کردند وَمَنْ يُّبَدِّلْ نِعْمَةَ
اللّٰهِ و هر که تبدیل دهد و بگرداند نعمت خدا را یعنی آیه او را بعد از معرفت آن چه آن سبب هدایت است
و تبدیل آن سبب ضلالت است و از دیاد رجس مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ از پس آنکه آمده است
باو یعنی رسیده است باو چگونه است او را معرفت آن و درین تعریض است بانکه ایشان تبدیل

کردند آنرا از پس آنکه تعقل آن نمودند و بآن معرفت پیدا کردند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر وجهی که مرتکب اشد جریمه شده اما در دنیا
بقحط و قتل و اجلا و ضرب جزیه و غیر آن و اما در آخرت بعذاب شدید بدبه منتهیها از عبد الله عباس
مرویست که اغنیای قریش مانند ابوجهل و هشام و سایر مشرکان عرب که متمول بودند بر درویشان
صحابه مانند عمار و صهیب و بلال و عبد الله مسعود و امثال ایشان استهزا و سخریه میکردند و
بکثرت مال و خدم و حشم خود بر ایشان تفاخر مینمودند و میگفتند که محمد میگوید که با این گدایان
کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بناء رسوم و عادات درهم می شکنم
و اگر کار وی حق بودی بایستی که سادات و اشراف اعراب و اماثل قبایل تبع وی بودندی
نه ضعفا و مساکین حق سبحانه فرمود که زُيِّنَ آراسته گردانیده شده یعنی شیطان مزین و آراسته
ساخته لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای کسانی که پوشیده اند دین حق را و ناسپاسی نموده اند الْحَيَوٰةُ
الدُّنْيَا زندگانی دنیا و تذکیر فعل با آنکه فاعل آن مونث است جهت آنست که تانیث حیوه
غیر حقیقی است یا باعتبار آنکه بمعنی عیش و بقاست یا بجهت فصل بینهما حاصل که ایشان بزخارف
فانیهٔ دنیویه مغرور می شوند وَيَسْخَرُونَ و سخریه میکنند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان
آورده اند یعنی فقرای اهل ایمان و من از برای ابتداست چه کفار قریش فقرای اصحاب را ابتدا
سخریه میکردند وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی درویشان و گدایان اهل
ایمان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند که مکان ایشان بالای موضع سخریه کنندگان باشد يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز چه مؤمنان در درجات اعلا باشند از فردوس برین و کافران
در درک اسفل و سجن سجین و ذکر قوله والذین اتقوا بعد از قول من الذین آمنوا جهة
آنست که تا دلالت کند بر آنکه فقرای صحابه اهل تقوی اند و استعلای ایشان جهت این است
وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی هر کرا
حکمت و مصلحت او در آن باشد او را وسیع الرزق کرده اند بِغَيْرِ حِسَابٍ

در حالتی که بی‌شماره و اندازه باشد پس توسیع رزق در دنیا بر سبیل استدراج است و یا بطریق
ابتلا و در آخرة بجهت مثوبات بر اعمال صالحه بود از ان حق تعالی بیان احوال کفار مینماید که پیش از زمان
حضرت رسالت بودند بجهت تسلیه آن حضرت پیغمبر ما بدکه كَانَ النَّاسُ بودند همه مردمان یعنی
آدم و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروه یگانه بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق
و آن زمان آدم و ادریس بود پس فَبَعَثَ اللّٰهُ پس برانگیخت خدا تقدیر کلام این است که
اختلفوا فبعث الله یعنی اختلاف کردند در میان یکدیگر پس برانگیخت خدا النَّبِيِّينَ پیغمبرانرا
از کعب الاحبار مرویست که حق سبحانه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بر خلقان مبعوث گردانیده
و از جمله ایشان سیصد و سیزده مرسل بودند و انها که در قرآن مذکور شده‌اند بیست و هشت اند
و پنج اولو العزم که نوح است و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم مُبَشِّرِينَ
در حالتی که آن پیغمبران مژده دهندگانند اهل طاعت را بثواب وَمُنذِرِينَ و بیم کنندگانند
ارباب معصیت را بعقاب وَأَنزَلَ و منزل گردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتاب
که احکام شرایع ایشان در ان مبین بود و توحید کتاب جهة آنست که اسم جنس است و مراد
ازین نیست که حق سبحانه با هر یک از پیغمبران کتابی فرد فرستاده که مخصوص باو بوده زیرا که اکثر
صاحب کتاب نبودند بلکه اکثر اخذ شرایع خود از کتب متقدمان میکردند بِالْحَقِّ در حالتی که آن
کتاب همراه راستی است حال است از کتاب و تقدیر اینکه مُلْتَبِسًا بالحق یعنی در حالتی که آن کتاب
ملتبس بود بدرستی و راستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند خدا بوسیله پیغمبران و کتاب بَيْنَ النَّاسِ
میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در چیزی یعنی در چیزی که اختلاف کردند مردمان در ان
یا در چیزی که ملتبس شده بود بر ایشان وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب
یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر انانکه داده شده بودند کتاب منزل برای ازاله خلاف
یعنی امر کتاب را منعکس گردانیدند انچه منزل شده بود بر ایشان تحریف و تبدیل آن کردند مانند
یهود و نصاری مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس انکه آمد بدیشان معجزهای روشن

وحجتهای هویدا بَغْيًا بَيْنَهُمْ جهة حسدی که در میان ایشان بود یا از روی ستمکاری جهة حرص
ایشان بر دنیا فَهَدَى اللَّهُ پس راه راست نمود خدا الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند
لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مر آنچیزیرا که اهل خلاف کردند در ان مِنَ الْحَقِّ از امر راست و درست
این بیان مختلف فیه است یعنی حق تعالی مومنانرا آنچه که مختلف فیه بود راه نمود بِإِذْنِهِ بامر خود
یا باراده و لطف خود یا بعلم خود گویند حق تعالی در ابراهیم اختلاف کردند بعضی اورا یهود گفتند
و بعضی نصرانی حق تعالی رفع اختلاف نمود و در حق ابراهیم فرمود که ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا
وَاللَّهُ يَهْدِي و خدا راه مینماید بتوفیق خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مراد کسانی اند که تفکر و تدبر
نمایند در آیات واله براهم حق إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که سالک آن در ان گمراه نشود
مراد طریق انبیا و اولیاست یا مراد طریق جنت است ابوذر غفاری روایت کرد از رسول خدا که صلی الله علیه وسلم
که حق تعالی صد و چهار کتاب را به پیغمبران خود فرستاده فرمود ده صحیفه بآدم ع انزال فرمود و پنجاه بشیث و سی بنوح
و ده بابراهیم و توریت بموسی و انجیل بعیسی و زبور بداود و فرقان بمحمد صلی الله علیهم اجمعین بعد از ان
بیان آزار و اذیت مومنان امم سالفه میکند که از کفار روزگار بایشان رسید و میفرماید أَمْ
حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای خطاب بحضرت رسالت است و سایر مومنان و ام منقطع است و معنی
همزه در ان برای انکار یعنی مپندارید ای مهاجران که ترک خان و مان کرده اید و در محنت فاقه و کربت
غربت گرفتار شده اید و متحمل مشقت و اذیت شدیده از کفار تبه روزگار کشیده اید أَنْ تَدْخُلُوا
الْجَنَّةَ اینکه در آئید به بهشت وَلَمَّا يَأْتِكُمْ حال آنکه نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلِكُمْ حال کسانی که پیش از شما گذشته اند که از غایب شده آن مثل مردمان گذشته یعنی مانند آن محنت
و اذیت نکشیده اید و مثل آن مشقت و بلیه نچشیده اید مراد بلایای پیغمبران و صدیقان است و متابعان
ایشان اصل لما یاتکم لم یاتکم است و ما بر ان زیاده شده مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسیده بایشان سختی
دنا کامی و درویشی و این استیناف از برای بیان آزار اهل توحید از امم سابقه وَالضَّرَّاءُ و بیماری
و شکستگی و گرسنگی و در آثار آمده که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت اینها گرسنگی بود

و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست کو تید با سافل ست و خدا افقر حاصل کرا انبیا و مؤمنان
و محبان بمحنت و شدت گذرانیده اند وَزُلْزِلُوا و مضطرب و متزلزل گشتند و از جای خود برانگیخته
شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسیده حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه میگفته پیغمبر ایشان
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه ایمان آورده بودند با او یعنی از غایت شدت و محنت و استطالت
مدت آن بر وجهی که حبال صبر ایشان منقطع گشته متفق اللفظ می شدند و میگفتند مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ
کی باشد یاری دادن خدا ما را و ظفر دادن بر خصمان یعنی چون طاقت ایشان طاق شده بر وجهی
که تحمل زیاده بر آن فوق طاقت ایشان بوده این کلمه از ایشان صادر می شده و حق سبحانه از جهة
اسعاف مطلوب ایشان که نصر عاجل است در جواب فرموده که أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ بدانید
که بدرستی و راستی نصرت دادن خدا مومنان را نزدیک است مرویست که این آیه در غزای خندق
نازل شده وقتی که مسلمانانرا از آن خوف عظیم و مشقت بشمار رسیده بود آورده اند که عمر بن جموح
بسیار پیر شده بود و مال بسیار داشت خواست که آنرا بر وجهی صدقه کند که موجب خوشنودی حق تعالی
و باعث مزید ابهی در عقبی گردد از حضرت رسالت پرسید یا رسول الله چه چیز را انفاق کنم
تا منتج رضای الهی و سبب بهجت نامتناهی باشد آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ
میپرسند ترا چه چیز نفقه کنند در راه خدا قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه انفاق
میکنید و اخراج می نمائید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر است مراد از خیر
مال منتفع به است چه اگر نفعی بر آن مترتب نشود چه آنرا خیر نمیگویند وَالْأَقْرَبِينَ برای خویشان
نزدیک وَالْيَتَامَىٰ و برای بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات
وَالْمَسَاكِينِ و برای درویشان که چاره معیشت خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران
یا مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از عمل صالح یا آنچه نفقه مینمائید از مال منتفع به
با هر کس که باشد فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی بِهِ عَلِيمٌ بآن چیزی که انفاق کردید
داناست و بر آن ثواب خواهد داد وجه اتصال این آیه بما قبل آنست که آیه اولی متضمن امر است

وصبر بر جهاد در راه خدا و در این آیه بیان وجه نفقه است در راه او و بعد از آن بیان مینماید که جهاد مصلحت
و آخرة آنکس است که بآن مامور شده و میفرماید که كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ نوشته شد یعنی فرض کرده شد
بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ و حال آنکه قتال کراهت داشتنیست یعنی مکروه است
در طبع شما و شاق بر نفس شما و کره بضم و فتح مصدر است که بجهة مبالغه منعوت به واقع شده یا فعلیست بمعنی
مفعول مانند لفظ بمعنی ملفوظ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت طبع خود
وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و حال آنکه آن چیز بهتر باشد مر شما را یعنی خیر شما در آن است هم بحسب دنیا که ظفر و غنیمت و قهر اعدا و
عز از دین و هم در آخرت از رتبهٔ شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا و شاید
که دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع یعنی جمیع آن چیزی را که منهی شده باشد چه نفس آنرا دوست دارد و
آرزوی آنست وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و حال آنکه آن بدی است مر شما را که در دنیا موجب تحمل ذلت است و غلبهٔ
اعدا و در آخرة حرمان ثواب غزا و درجهٔ شهدا و ذکر عسی جهة آنست که نفس چون مرتاض میشود این امر و
بعکس میگردد یعنی کارهٔ مکروهات نمیشود وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند آنچه خیر شما در آن است وَأَنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آنرا و درین دلیل است بر آنکه احکام شرع تابع مصالح راجح است اگرچه مکلف عالم
مصلحت آن نباشد در تفسیر جامع البیان آورده که رسول مقبول در جمادی الآخر قبل از واقعهٔ بدر بدو ماه
عبدالله بن جحش و غیره را فرمود که ببطن نخله روی و رصد کاروان قریش نگاه داری و ایشانرا قتل و اسیر
کرده غنیمت ایشانرا بمدینه آری بموجب فرموده متوجه الصوب شده ببطن نخله که میان مکه و طایف است
فرود آمده دیدند که در میان کاروان قریش عمر ابن حضرمی و حکم ابن کیسان و عثمان بودند پس عبدالله در جای پنهان
شده از تیر عمرو ابن حضرمی را بکشت و اول کسی از مشرکان که در اسلام کشته شد او بود و حکم و عثمان را اسیر کردند
و اولین اسیر در اسلام ایشان بودند و اتفاقاً آن روز غرهٔ رجب بود و مظنهٔ ایشان آن بود که سلخ
جمادی الآخر است القصه قریش گفتند که محمد استحلال ماه حرام کرد و بخون ریختن و فتنه انگیختن در ماه حرام فتوی داد
این سخن بر رسول مقبول رسید عبدالله جحش را گفت نه من ترا فرموده بودم که در ماه حرام قتال مکن عبدالله
گفت یا رسول الله مظنهٔ ما آن بود که آن روز سلخ جمادی الآخر باشد پس از قتل و اسر ظن ما غالب شده

انکه غره رجب بود پس انحضرت غنیمت و اسیرا انزار دکرد و در این تصرف نفرمود و در اثنای این حال کافران قریش
کتابتی نزد پیغمبر فرستادند و سوال کردند از قتال در اشهر حرام حق سبحانه این آیه فرستاد که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا
عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيهِ مقاتله کردن در ان ماه این بدل اشتمال ست از قوله الشهر الحرام گویند که سائلان
اهل اسلام بودند و بجهت تعلم از چیزی که در میان ایشان واقع شده بود استفتا کردند از قتال در اشهر حرام
حق سبحانه فرمود ای محمد قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ بگو که جنگ و کارزار در ماه حرام گناه بزرگ ست در بیضاوی گفته
که اکثر بر انند که این آیه منسوخ گشت بقوله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این نسخ خاص بعام و نزد عطا
منسوخ نیست و اولی منع دلالت آیه ست بر حرمت قتال در اشهر حرام مطلقا چه قتال فیه نکره ست در حیز مثبت
پس عام العموم نباشد وَصَدٌّ و بگو که باز داشتن مردمان عطف ست بر قتال عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا
که اسلام ست و آن چیزی که موصل عبدست بخدا از طاعات وَكُفْرٌ بِهِ و ناگرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و باز داشتن مردمان از مسجد حرام این سخن بر تقدیر مضاف ست ای و صد المسجد الحرام وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ
و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبرست صلعم و آل و اصحاب او مِنْهُ از مسجد مراد مکه ست که بر مسجد مشتمل ست أَكْبَرُ
عِنْدَ اللَّهِ بزرگ ترست نزد خدا ای اکبر خبر اشیاء اربع معدوده ست و زبده معنی انکه این چهار کبیره که قتال
و صد ست در اسلام و کفر و اخراج اهل آن از ان که از قریش صادر شده بزرگترست نزد خدای از قتل
بخطا که از سریه صدور یافته و در اکبر واحد و جمع و مذکر و مونث مساویست وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدا ابا دارند کفار
قریش و مرتکب آن میشوند از اخراج و شرک أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست از کشتن حضرمی که از سریه بخطا واقع
شده نه بعمد وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار کنند با شما
ای مومنان حَتَّى يَرُدُّوكُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِينِكُمْ از دین شما که دین اسلام ست این اخبارست
از دوام عداوت کفار بمومنان و عدم انفکاک ایشان از ان تا انکه اهل ایمان را از دین اسلام باز دارند
و حتی از برای تعلیل جمله شرطیه ست که بعد از و واقع شده یعنی همیشه مقاتله کنند با مومنان تا انکه ارتداد دین ایشان
نمایند از ایمان إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر باشند بران ذکر این شرطیه بجهت استبعاد استطاعت
ایشان ست که مومنان را از دین اسلام برگردانند گویا تهدید اهل اسلام می نماید از ارتداد و می فرماید

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که بر گردد از شما عَنْ دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ
كَافِرٌ و حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی باشد تا بمیرد فَأُولَئِكَ پس آن گروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
باطل باشد عملهای نافع ایشان یعنی ثوابی بران مترتب نشود فِي الدُّنْيَا درین سرا بجهة فوات فواید دنیویه
که بر اسلام مترتب میشود چه ایشانرا امان نماند و استحقاق مال و زن و میراث از ایشان مسلوب گردد
وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بجهة آنکه مستحق ثواب نباشند وَأُولَئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ
ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان اند که در آن آتش جاوید مانندگان اند إِنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه مهاجرت
کردند از اوطان خود وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدا أُولَئِكَ
آن گروه يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ امیدوارند رحمت و بخشایش خدا را که آن مثوبات ابدیه است
و در ذکر رجا اشعار است بر آنکه بنده اعتماد کلی بر عمل خود نکند و آنرا علت تامه رحمت الهی نداند بلکه دائم
رجای او مشوب بخوف باشد پس کسی که متصف باین باشد از تحت این آیه بیرون نرود و امیدوار
خواهد بود برحمت الهی و مغفرت نامتناهی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده مؤمنان است از آنچه
از ایشان صادر شده از خطا و قلت احتیاط در ملاحظه ماه حرام که رجب است رَحِيمٌ مهربان
بر ایشان خلاصه کلام درین مقام آنست که چون بنده نمیداند که در مستقبل زمان بر طاعت الهی
اقامت خواهد نمود یا آنکه از آن منقلب خواهد شد بمعصیت پس از حسن عاقبت خود خبر نخواهد داشت
فحینئذ او را ناچار باشد که رجای او با خوف مقرون بود و تسمیه ماه رجب برجب بجهة که اشتقاق آن
از رجبة است بمعنی عظمت و چون عرب تعظیم و حرمت این ماه کردندی از این جهة باسم رجب مسمی شد
و بجهة مبالغه در تعظیم و حرمت او را رجب المرجب میگویند بعد از ذکر قتال بیان حکمی دیگر از احکام شرع
میکند بقوله يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از خمر و قمار یعنی از تناول خمر
و از مباشرة قمار جمعی از اصحاب نزد رسول آمده گفتند یا رسول الله افتنا في الخمر والميسر فانهما مذهبة
بالعقل مسلبة بالمال مارا فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است

حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو ای محمد ص فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ در این هر دو گناهی بزرگ است وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
و منفعتهاست مر مردمان را اما منافع خمر یا بدنیست چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت
طبیعت و دفع فضلات و یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بزدلان یا مالی چون
سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر کسب مال است بی وجه و سرور و طرب و التذاذ و توسع
بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بوده که بر مساکین قسمت میکردند و در حقایق سلمی آورده
که اثم کبیر در اشتغال بدانهاست و منافع للناس در ترک آنهاست وَإِثْمُهُمَا گناه خمر و قمار أَكْبَرُ
مِنْ نَفْعِهِمَا بزرگتر است از نفع آن هر دو یعنی مفاسدی که از آنها ناشی میگردد اعظم است
از منافعی که متوقع است از آنها لهذا الحرام اند چه مفسده چون راجح شود بر مصلحت مقتضی تحریم فعل است
خمر در اصل مصدر خمر است بمعنی ستر و تسمیه عصیر عنب و تمر در حین غلیان و اشتداد بخمر آن است
که ستر عقل میکند و میسر نیز مصدر است چون موعد و تسمیه قمار بان جهت آنست که اخذ مال غیرست بیسر
و اکثر مفسران گفته اند که چهار آیه در خمر نازل شده یک آیه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ
مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا و شراب در آن محل حلال بوده جمعی از اصحاب چون عمر ابن الخطاب رض و معاذ
و غیرهما از اصحاب گفتند یا رسول الله افتنا فی الخمر فانها مذهبة للعقل و مسلبة للمال حق تعالی این آیه
نازل ساخت که فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما بعد از نزول این آیه جمعی نظر باثم
آن کرده ترک آن کردند و بعضی دیگر نظر بمنافع آن کرده با آن ارتکاب نمودند روزی عبد الله بن عوف
طرح ضیافتی افگندند چون از طعام خوردن فارغ شدند خمر در میان آوردند در وقت نماز شام مست شدند
و یکی را امام خود ساخته باو اقتدا کردند وی بعد از فاتحه شروع در قرأة قل یا ایها الکافرون کرده
جمیع حروف نفی آنرا حذف کرده برین وجه که اعبد ما تعبدون و انتم عابدون ما اعبد و انا عابد
ما عبدتم و انتم عابدون ما اعبد چون این صورت واقع شد حق تعالی این آیه انزال فرمود که یا ایها الذین
امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون بعد از آن اکثر اصحاب دست از خمر
باز داشتند و گفتند چیزی که ما را از نماز باز دارد و موجب اثم باشد اجتناب از آن اولی است

پس اندکی از ایشان بمباشرة آن قیام مینمودند در خارج وقت صلوة روزی عتبان بن مالک
قومی را ضیافت کرد که از جملهٔ ایشان سعد بن ابی وقاص بود خمر در میان آوردند و مست شدند
و زبان بافتخار خود گشودند و درین باب اشعار میخواندند سعد شعری بخواند که متضمن هجای انصار بود
انصاری در آن مجلس حاضر بود سعد را بزد و سر او را بشکست سعد شکایت او را برسول مقبول عرض
داشت عمر گفت اللهم بیّن لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه نازل شد که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام
رجس الی آیه از پیغمبر خدا منقول است که کل مسکر حرام ولعن الله الخمر وعاصرها ومعتصرها وبایعها ومشتریها
وساقیها وآکل ثمنها وحاملها والمحمول الیه وشاربها یعنی هر مستی آورنده حرام است و حق تعالی
لعنت کرده است خمر را و فشارندهٔ آنرا و شیره گیرندهٔ آنرا و فروشنده و خرندهٔ آنرا و ساقی آنرا و خورنده
بهای آنرا و بردارندهٔ آنرا و کسی را که خمر بسوی او برند و آشامندهٔ آنرا و بدانکه میسر اسم جامع
جمیع قمار است که لعب بنرد و شطرنج و بیض و جوز و امثال آن آورده اند که عمرو ابن جموح گفت
یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانم که از چه چیز می باید داد این آیه نازل شد
ویسئلونک و سوال میکنند ترا ماذا ینفقون که از چه چیز نفقه کنند حق تعالی فرمود که قل العفو بگو ای محمد
که نفقه کنید آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال خود عفو نقیض جهد است و حقیقتاً معنی آنست که
انفاق نمائید آن چیزیرا که بذل آن بر شما میسر باشد و جهدی و مشقتی از آن بشما نرسد
کذلک همچنانکه احکام انفاق وغیره بیان کرد یبین الله لکم بیان میکند در روشن میگرداند
خدا برای شما الایات نشانهای رافت و رحمت خود را یا مثل آنچه تبیین فرمود که عفو اصلح
از جهد بیان آیات خود میکند لعلکم تتفکرون تا باشد که تفکر کنید در دلایل و احکام فی
الدنیا والاخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی در امور دارین و مجتنب شوید از آنچه موجب
ضرر شما شود و سبب نفع شما نگردد بدانکه کذلک در موضع نصب است که صفت مصدر محذوف است
ای تبیینا مثل هذا التبیین و توحید علامت خطاب در کذلک با جمع خطاب لکم از آن بنابر آنکه
مخاطب در کذلک رسول الله است و در لکم حضرت و مؤمنان پس این نوعی از التفات باشد

از افراد جمع وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَىٰ از کیفیت معیشت با یتیمان قُلْ إِصْلَاحٌ
لَهُمْ بگو بصلاح آوردن حال ایشان و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر است از تجنب از
ایشان سبب نزول در بعضی تفاسیر آمده که جمعی طعام ایتام جدا میکردند و در اموال تصرف نمی نمودند و با
ایشان اکل و شرب نمی نمودند و بهیچ نوع راه مخالطه بر ایشان نمی گشادند حق تعالی فرمود که اصلاح حال
ایشان کنید وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ اگر مخالطت کنید با ایشان و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید
و در خوردن با ایشان شریک شوید فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین یعنی ایشان را
برادران دینی شما اند از حق اخوت آنست که با یکدیگر مخالطه نمایید و گویند مراد بمخالطه مصاهرت است
وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ خدا میداند تباه کننده مال را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح کننده آن در این وعد و وعید
آنکسی است که مخالطه کند با یتام بجهة اصلاح یا افساد یعنی حق سبحانه حال او را میداند و مجازات او خواهد
داد از ثواب و عقاب وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افکندی
و کار بر شما تنگ گرفتی اعنات مشتق از عنت است بمعنی مشقت و مفعول شاء محذوف است و تقدیر این است
که لو شاء اعناتکم لاعنتکم یعنی اگر خدا خواستی در رنج انداختن شما را هر آینه شما را در مشقت انداختی
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای تعالی غالب است و قادر بر اعنات حَكِيمٌ دانا بآنچه مقتضی حکمت اوست آورده اند
که رسول مقبول مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا جماعه مسلمانان در مانده را که آنجا بودند
پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت
باهم بازار صحبت گرم داشتندی و میان ایشان معاشقت بودی نزد وی آمد و سلسله محبت قدیم را تحریک داد
و گفت بیا باهم صحبتی بداریم و از خوان وصال یکدیگر متمتع شویم مرثد گفت که اسلام میان من و تو حایل و
مواصلت بر وجه زنا محال است عناق گفت پس مرا بنکاح خود در آور مرثد جواب داد که این موقوف است
باجازت حضرت رسالت مرتبت عناق در غضب شده مشرکان را از سر او باخبر گردانید ایشان بسر او در آمدند
که او را بزدند وی از ایشان گریخته بمدینه مراجعت نمود و این صورت را بعرض آنحضرت رسانید آیه نازل شد
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید ای مومنان زنان مشرکه را حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ تا وقتی که ایمان

آورده‌اند مرویست که عبد الله بن رواحه کنیزک خود را طپانچه زده بود و او بحضرت رسالت پناه داد خواه شد
آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت یا رسول الله خدا و رسول را تصدیق میکند
و نماز میگذارد و روزه میدارد اما فرمان نابرنده است حضرت فرمود چون مومنه است با او نیکوئی کن عبد الله او را
آزاد کرد و بخواست با آنکه در جوار او زن مشرکه بود با کثرت مال و جمال که باو میدادند جمعی زبان طعن گشادند که ابن
رواحه کنیز سیاه خود را نکاح کرد و فلانه زن مشرکه را که در نهایت جمال است و کثرت مال باو می‌دادند وی
قبول نکرد حق تعالی فرمود که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک تصدیق کننده بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد شرک آرنده وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ و اگر چه بشگفت اندازد آن زن
شما را بکثرت مال و جمال و همچنانکه مردان مومن را جایز نیست که زنان مشرکه را نکاح کنند زنان مومنه را نیز جایز
نیست که بنکاح مردان مشرک روند کما قال الله جل ذکره وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و بنکاح در میاورید زنان
مومنه را بمردان مشرک حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند و بعد از آن در بیان تعلیل نهی از مواصلت
اهل شرک و ترغیب مواصلت مومنان میفرماید وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بندهٔ مومن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ
بهتر است از مرد شرک آرنده وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگر چه بشگفت آرد آن مشرک شما را بواسطهٔ صورت یا ثروت
أُولَٰئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ میخوانند مردمان را بسوی آتش دوزخ یعنی موالات
و مصاهرت با ایشان لایق و مناسب اهل ایمان نباشد وَاللَّهُ يَدْعُو و خدا میخواند کلام در تقدیر
مضاف است ای اولیاء الله یدعون یعنی دوستان خدا که مومنان اند میخوانند مردمان را إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ
بسوی بهشت و آمرزش یعنی بسوی اعتقاد صحیح که آن ایمان است و بسوی عمل صالح که موصل اند بجنت و مغفرت
پس سزاوار بمواصلت ایشانند نه مشرکان بِإِذْنِهِ بامر خدا و ارادهٔ او و متعلق است به یدعوا یعنی مومنان
مردمان را میخوانند به بهشت و آمرزش بامر خدا و ارادهٔ او وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و روشن میکرداند خدا
احکام خود را که فرستاده حلال و حرام اند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا ایشان پند
پذیرند بدانکه میان علما اختلاف است در آنکه اسم مشرک مختص است بکافر غیر کتابی یا آنکه شامل هر کافریست
که منکر نبوت محمد باشد بعضی قائل باول اند بجهت عطف مشرکین بر اهل کتاب در آیهٔ لم یکن الذین کفروا من

اهل الکتاب والمشرکین منفکین وعطف مقتضی مغایرة است وبعضی قائل اند بثانی لقوله تعالی هو الذی ارسل رسوله
بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وشکی نیست در کراهت اهل کتاب نبوت محمد را
پس بنا بر قول اول حرام باشد نکاح مشرکه وانکاح مشرک نه نکاح کتابیه وبنا بر قول ثانی نکاح کتابیه نیز حلال نباشد
وآیه ناسخ آیتی باشد که در مائده است وهی قوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات
من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب اذا اتیتموهن اجورهن ولهذا اصحاب امامیه حکم کرده اند
بتحریم نکاح کتابیات مطلقا بدو وجه یکی آنکه کتابیات مشرکات اند ونکاح هیچکدام از مشرکات حلال نیست وجه دوم آنکه
در کتابیه توادّ نیست ودر هر زوجه توادّ هست پس هیچکدام از کتابیه زوجه نباشد اما صغری لقوله تعالی لا تجد قوما
یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله وکتابیه محادّه است واما کبری فلقوله وجعل بینکم
مودة ورحمة وفقهای اهل سنت متفق اند بر اباحت کتابیات مطلقا ولو اعجبتکم اشارت است بکراهت
قصد مال وجمال در نکاح وتفصیل مسایل درین مبحث در کتب فقه مسطور است آورده اند که اهل جاهلیت بر طریقه
یهود ومجوس سلوک نموده در حال حیض نسوان از ایشان مهاجرت میکردند وچشم در روی ایشان نمی انداختند
وکلام با ایشان حرام میداشتند وبا ایشان ترک مواکلت ومشاربت مینمودند ونصاری بر عکس در آن حال
با ایشان مکالمه ومواکله مینمودند بلکه در مباشرت وملاعبت می افزودند این حال مستمر بود تا در زمان
اسلام بعضی از صحابه بخدمت سید انام علیه الصلوة والسلام آمده گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان چگونه
با ایشان سلوک کنیم آیه نازل شد ویسألونک ومی پرسند ترا عن المحیض از حیض زنان می توانند بود
که ذکر یسألونک سه بار بغیر واو وبعد از آن سه بار با واو وجهه آن باشد که سوالات اولی در اوقات متفرقه
بوده باشند وثلاثه اخیره در وقت واحد وجهه این در این ثلاثه ذکر آن فرموده بحرف جمع ومحیض مصدر است
یقال هذه المرأة تحیض حیضا ومحیضا ومحاضا حاصل که حق سبحانه میفرماید قل هو بگو ای محمد که حیض اذی
پلید است که آدمی را از آن نفرت باشد واز آن متاذی گردد فاعتزلوا النساء پس کناره گیرید
ویکسو شوید از زنان یعنی دور شوید از ایشان فی المحیض در حالت حیض مراد اعتزال است از جماع
نه آنکه ترک مکالمه وحتی لطف نمایند لقوله علیه السلام انما امرتم ان تعتزلوا النساء لجامعتهن اذا حضن ولم

یا حرکم باخراجهن من البیوت کفعل الاعاجم جز این نیست که مامور شدید که اعتزال کنید از زنان بجهت
مجامعت مگر در وقتی که حایض باشند و مامور نشدید که ایشانرا از خانهای خود بیرون کنید چنانکه
بعضی از عجم میکنند و این اقتصاد است میان افراط یهود و تفریط نصاری و بعد از ان تاکید حکم مذکور و بیان
غایت آن میفرماید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان بمجامعت حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتی که
پاک شوند و دم ایشان منقطع گردد و بنا بر قراة نافع و ابن کثیر و غیرهما که یطّهّرن بتشدید طا و ها معنی این است
که تا وقتی که غسل کنند بعد انقطاع دم اول قول حنفی دوم قول شافعی است و نزد علماء امامیه مستحب است که مجامعت بعد از
غسل باشد و قبل از ان مکروه فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون ظاهر فرج را بشویند یا غسل کنند فَأْتُوهُنَّ پس بیائید
بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از انجا که فرموده است خدا شما را و حلال ساخته در زمان مقرر إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدا دوست دارد توبه کنندگانرا از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ
و دوست دارد پاکیزگان و منزهانرا از فواحش و اقذار مثل مجامعت حایض بدانکه علما را اختلاف است در کیفیة
اعتزال نزد ابو حنیفه و ابو یوسف و شافعی وجوب اعتزال است از هرچه ازار مشتمل است بران و همچنین اختلاف است
در مدت زمان اعتزال و غایت آن شافعی گفته تا آنکه غسل کنند و احتجاج او آنست که اعتزال بعد از غسل جامع
بین القرائتین است و دیگر آنکه حق سبحانه فرموده که فاذا تطهرن فاتوهن پس نزد او وطی جایز نیست تا آنکه زن طاهر
شود از حیض و مطهر گردد یعنی غسل کند و ابو حنیفه جمع بین القرائتین باین طریق میکند که زوج وطی زوجه کند در اکثر
حیض بعد از انقطاع او اگرچه غسل نکرده باشد و در اقل حیض با او مقاربت نکنند بعد از انقطاع مگر بعد از غسل اما اصحاب
امامیه جمع بینهما باین وجه میکنند که قبل از غسل وطی جایز است با کراهت و بعد از غسل بلا کراهت اقل مدت حیض که
با آن غسل واجب میشود سه روز است نزد حنفی و امامیه و اکثر آن ده روز است و نزد شافعی اقل آن یک شبانه
روز است و اکثر آن پانزده روز بدانکه اگر وطی در قبل ایام حیض نماید مستحب است تکفیر بیک دینار که قیمت آن
ده درم باشد در اول حیض و نصف دینار در وسط آن و ربع دینار در آخر آن مرویست از پیغمبر خدا که هرکه
با زن حایض مقاربت کند و فرزندی ازو پیدا شود مجذوم باشد نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ زنان شما موضع
کشت شما اند و محل زرع و منبت اولاد اند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ پس بیائید بکشت زار خود هر گونه

که خواهید سبب نزولش از عبد الله عباس مرویست که عمر ابن الخطاب نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله هلکتُ و اهلکتُ
هلاک شدم و دیگری را هلاک کردم رسول فرمود منشاء این از چه رسید گفت حَوَّلْتُ الْبارِحَةَ رَحْلِی دی شب رحل خود را
متحول گردانیدم یعنی از خلف با زن مباشرت کردم آنحضرت جواب نگفت جبرئیل این آیه آورد که زنان محل زرع
شما اند پس اتیان نمائید بمزرع خود از هر موضع که خواهید بدانکه اکثر علماء امامیه گویند که درین دلالت بر جواز وطی
در دبر است اما بر وجه کراهت نه حرمت و اکثر فقهاء اهل سنت غیر از مالک بر عدم جواز وطی در دبر رفته اند احتجاج علماء
امامیه آنست که درین آیه لفظ انّی از برای مکان است مانند این یُقالُ اِجلِسْ انّی شئتَ ای موضعٍ شئتَ
و فقهای اهل سنت احتجاج کرده اند بتحریم آن بقوله فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله چه مامور بقبل است
و درین احتجاج نظر است زیرا که برین تقدیر لازم می آید که تفخیذ نیز حرام باشد بعکس باین قایل نیست بعضی از علماء
اهل سنت گفته اند که حرث نمی باشد مگر به نسل پس وطی در موضعی جایز باشد که امید نسل باشد و این در دبر منتفی است
جواب ازین آنست که نسا اگرچه حرث اند لیکن وطی ایشان در غیر موضع حرث بلا خلاف جایز است مانند وطی بین الفخذین
و شبه آن وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و فرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی طلب ثوابی کنید که از برای شما ذخر است
یعنی کسب عمل صالح کنید تا بسبب آن بثواب ذخر فایز شوید از حضرت رسالت مرتبت منقول است که اذا مات المؤمن
انقطع عمله الا من ثلاثة ولد صالح یدعو له و صدقة جاریة بعده و علم ینتفع به یعنی چون مومن فوت شود همه عمل او
منقطع گردد مگر از سه چیز فرزند صالح که از برای او دعا کند و صدقهٔ جاریه که از او مانده باشد مانند قناطر و اشجار
مثمره و امثال آن و علمی که مردمان از او منتفع شوند و گفته اند که معنی آنست که آن فرزندی که طفل بمیرد لهذا
در دعاء میت که طفل باشد واقع شده اللهم اجعله لنا و لابویه فرطا فرط کسی است که اهل کاروان قبل از رسیدن
بمنزل او را پیش فرستند تا از برای ایشان ترتیب منزل کند و آب را حاضر سازد و تصفیهٔ آن منزل نماید
و از خس و خاشاک آنرا پاک و پاکیزه سازد و نیز از آن حضرت ماثور است که من قدّم ثلاثة من الولد لم
تمسّه النار الا تحلّة القسم هر کرا سه فرزند او پیش از او فوت شوند در دوزخ نماند مگر بمقدار تحلیل
قسم حق سبحانه و تعالی قوله لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و گفته اند که تحلة القسم کنایه است از قلت مکث
او در آتش وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در مخالفت امر او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ و بدانید انکم

شما رسند کاینه بخدای یعنی بجزای انچه از پیش می فرستید از خیر و شر نزد خدا اضافه ضمیر بخدا بر سبیل مجاز است
چه صحیح نیست حمل لقا بر رویت زیرا که در آیت اثبات لقا ست مر جمیع عباد را و این خلاف مذهب اهل سنت است
و گویند مراد از ملاقات عرض جند کان است بر خدا کما قال الله تعالی و عرضوا علی ربک صفا و بر هر تقدیر اضافه ضمیر بخدا
بر سبیل مجاز است وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مؤمنان را که کامل اند در ایمان بکرامت و نعیم دایم آورده اند
که عبد الله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید
و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد پس هر که او را گفتندی احسان نمای در حق او و میان او
و خصم او اصلاح کن گفتی که من سوگند خورده ام بر نقیض این چگونه خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیه فرستاد
وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدای را عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ آن چیزی که عارض شود مر سوگندان
شما را مراد بایمان امور محلوف علیها است یعنی خدای را حاجز و مانع محلوف علیه مگردانید بانکه باز دارد
شما را أَنْ تَبَرُّوا از انکه نیکوئی کنید با اقربا و احبا وَتَتَّقُوا و از انکه بپرهیزید از مروت و احسان
و با یاران مکالمه نکنید وَتُصْلِحُوا و از انکه بصلاح آرید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان و رفع خصومت
کنید در میان ایشان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست سوگندان شما عَلِيمٌ دانا بما فی الضمیر شما
عبد الله رواحه بعد از استماع این آیه از سر آنچه گفته بود در گذشت و با بشیر در مقام رحمت و شفقت باصلاح آمد
و گویند این آیه در بارهٔ ابو بکر صدیق آمد که سوگند خورده بود که با مسطح که غلام او بود انفاق نکند از جهت انکه بر عایشه
افترا کرده بود از ابی عبد الله مرویست که میفرمود لا تحلفوا بالله صادقین و لا کاذبین فانه یقول سبحانه و لا تجعلوا
الله عرضة لایمانکم عرضة فعلة ماخوذ از عرض باین معنی مترجم شد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ مواخذه نکند خدا شما را
بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول حنفی آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند
بمظنهٔ انکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و شافعی لغو آن را داند که بی اختیار بر زبان کسی صادر شود بتعجیل
یا بطریق عادت که لا و الله و بلا و الله و مراد از ان قصد سوگند نباشد و این موافق مذهب امامیه است حاصل
که در یمین لغو کفاره نیست و خدا بدان مواخذه نکند وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لکن مواخذه میکند شما را
بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بانچه کسب کند دلهای شما و بعمد و قصد سوگند خورید یعنی درین قسم حانث شوید و کفاره آن

بر شما لازم می‌گردد و بیان کفارهٔ آن در سورهٔ مایده مذکور است وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ و خدا آمرزنده است
بنده را به یمین لغو مؤاخذه نه نماید بردبار است و در سوگند عمد نیز بعقوبت تعجیل نه نماید بجهة تربص توبه آورده اند
که در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد دیگری او را بخواهد سوگند خوردی
که هیچ وقت با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی آن ضعیفه مدت متمادی
نه بیوه بودی و نه از ازدواج تمتعی یافتی حق سبحانه این نوع اضرار را بر زوجه نه پسندید آیه فرستاد که
لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را که سوگند خورند مِن نِّسَائِهِمْ از زنان خود یعنی از ترک مجامعت ایشان ایلاء
یعنی حلف است و در شرع سوگند است بخدا بر ترک وطی زوجهٔ منکوحه بجهة مضرت رسانیدن بوی و تقیید به ایلاء بطالت
لیکن چون این قسم متضمن بعید است متعدی بمن شده یعنی مرگی را سوگند خورند دور شدن از مجامعت با زنان
تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است این مبتداست و ماقبل آن خبر و تربص یعنی انتظار است
فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند در یمین بحنث و مباشرت کنند با زن فَإِنَّ
اللّٰهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناه حنث او را چون کفاره داده باشد رَحِيمٌ
مهربان است که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفاره مقرر فرمود و حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای
چهار ماه با زن نزدیکی کند با تمتع که اگر قادر باشد بر وطی اتیان نماید با آن اگر عاجز بود از آن وعده دهد که بعد
قدرت با آن ارتکاب کند نکاح ثابت است و بروی جز کفارهٔ سوگند نیست قبل از وطی اگر مدت منقضی
گردد و بی عذری مقاربت نکند نزد حنفیه طلاق باین واقع شود و قول شافعی آنست که زن را رسد مطالبه
کردن فیء یا طلاق و جمیع اصحاب امامیه نیز برین قول اند و بر حاکم شرع واجب است که بمولی برجوع یا طلاق
امر فرماید و اگر ازین هر دو امتناع کند او را حبس نماید و مطعم و مشرب بر وی تنگ گرداند تا اختیار
یکی ازین دو امر کند و حاکم او را باین امر نکند تا مرافعت کند زوجه بوی و تفصیل احکام ایلاء در کتب فقه مسطور است
بعد از آن در باب طلاق میفرماید که وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را یعنی اگر اهل ایلاء
طلاق زن بدهند فَإِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ پس بدرستی که خدای شنواست قول مولی را در صیغه طلاق عَلِيمٌ
داناست بغرض او وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان طلاق داده شده یعنی بالغه مدخوله که حامله نباشند و ذوات الاقراء

باشند
چه بآیات و اخبار ثابت شده که اگر برین صفت نباشند حکم ایشان اینچنین نیست یتربصن انتظار
برند بانفسهن بنفسهای خود ثلثة قروء در سه قرء یعنی اگرچه بحسب لفظ خبر است اما در معنی امر است
و نصب ثلثة قروء بر ظرفیت است و آن جمع قرء است و گاه است که اطلاق آن بر حیض میکنند لقوله علیه السلام
دعی الصلوة ایام اقرائک و بر طهر که فاصل بین الحیضین باشد نیز اطلاق میکنند و مراد بقرء در اینجا
حیض است نزد ابوحنیفه و نزد امامیه طهر است زیرا که طهر دال است بر براءت رحم نه حیض لقوله تعالی فطلقوهن لعدتهن
ای وقت عدتهن چه طلاق مشروع در حیض واقع نمیشود و قیاس آن بود که قرء بجمع قلة مذکور شود و آن اقراء است
لیکن عرب در جمع اتساع مینمایند و هر یک از بناء جمع قلة و کثرة را در مقام دیگری استعمال میکنند بدانکه فایده
خلاف در انکه مراد بقرء اطهار یا حیض باشد در معتده ظاهر میشود که چون در حیض ثالثه شروع کند عدة منقضی
شود بقول انکه قرء را طهر گوید و بقول انکه حیض گیرد انقضای عدة بعد از انقطاع حیض ثالثه است آورده اند
که اسماعیل بن عبد الله مغفاری زن خود را که فتیله نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود اسماعیل نمیدانست
و زن بجهة کراهت مراجعت اظهار آن نکرد اسماعیل چون برین واقف شد مراجعت کرد و زن را بخانه برد
حق تعالی فرمود وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد مر زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ اینکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ
آنچه آفریده است خدا فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند چه اکتمان ولد موجب ابطال
حق رجعت است و گویند که مراد ما خلق الله فی ارحامهن حیض است و معنی اینکه باید زنان کتمان حیض نمایند
بجهة استعجال در عدة و درین دلیل است بر انکه قول زنان در حمل و حیض مقبول است إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ
اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت مراد نه آنست که کتمان آن
موجب نفی است بلکه تنبیه است بر انکه سزاوار نیست که مانند این از مؤمن صادر شود وَبُعُولَتُهُنَّ و
شوهران ایشان أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَٰلِكَ در
زمان تربص کار(؟) که طلاق رجعی باشد و بعولت جمع بعل است و تا از برای تانیث جمع است چون عمومة
و خؤولة إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند آن شوهران بدان مراجعت إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان
نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان این شرطیه شرط صحت رجوع نیست تا انکه بفقد آن شرط جایز

نباشد بلکه بغرض تحریض ست بر اصلاح و منع از قصد اضرار چه در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند
وچون نزدیک می شد که عدة منقضی شود رجوع میکردند و باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و افساد
بود نه اصلاح وَلَهُنَّ و مر زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق
که مردان را بر ایشان ست بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت بدانکه حق مرد بر زن آنست
که فرمان او برد و ناموس شوهر داشته قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون نه نهد و خود را تمکین او
نماید در استمتاع مگر گاهی که مانع شرعی باشد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی در اتفاق و حسن خلق
بر وجه احسن کند و انچه از علم دین بوی بکار آید تعلیم دهد وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ و مر مردان راست بر زنان
دَرَجَةٌ افزونی یعنی درجهٔ شرف و فضیلت مردان ست بر ایشان بضعف میراث و خزینهٔ عقل یا بطلاق و رجعه
چه سر رشتهٔ آن بر دست رجال ست وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدا غالب ست بر همه که حضرت فضل میدهد مردان را بر زنان
حَكِيمٌ داناست بحکم و مصالح احکام ایشان و بحکمت حکم میکند بر بندگان بعضی از مفسرین آورده اند که روزی
زنی نزد عایشه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و بجهة اضرار مراجعت میکرد بنالید و حکایت آن بگفت
بسامع حضرت نبویه رسید و آیه نازل شد الطَّلَاقُ طلاق رجعی که در ان رجعت جایز ست مَرَّتَانِ دو بارست
یعنی تطلیقه بعد از تطلیقه بر تفریق نه جمع بینهما و بعد از دو طلاق بر طریق مذکور فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ پس نگاه داشتن
و با خود گرفتن ست زن را برجعت در وجه حسن معاشرت اگر در عده باشد أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ
یا رها کردن زن را به نیکوئی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند و گر دیگر بار طلاق
دهد بینونه حاصل شود تا آن زن بنکاح زوج دیگر نرسد بران مرد حلال نگردد در کنز العرفان آورده که شافعیه
گفته اند مراد آنست که التطليق الرجعي اثنتان زیرا که از پیغمبر صلعم پرسیدند که این الثالثة فرمود او تسریح باحسان
و اصحاب امامیه و حنفیه گفته اند که مراد آنست که التطليق الشرعي تطليقة بعد تطليقة على التفريق و اختلاف ست
در معنی تسریح باحسان بعضی گفته اند مراد بان طلقه ثالثه ست و بعضی گفته اند که مراد ترک معاوده ست تا انکه
بانقضای عدة بینونه حاصل شود و این مرویست از باقر و صادق علیهما السلام وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ
و حلال نیست مر شما را ای بندگان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از انچه داده باشید زنان را

شَيْئًا چیزی از وجه مهر إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانند مرد و زن أَلَّا يُقِيمَا آنکه بجای نتوانند داشت
حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت این آیه در حق جمیله بنت ابی و در حق شوهرش ثابت
بن قیس بن شماس بسبب آن بود که شوهر او را بغایت دوست میداشت و زن او را بغایت دشمن بهیچ وجه
با او در نمی ساخت یکبار نزد پدر آمد بشکایت شوهر چون دید که پدر سخن او نمی شنود بر خاست و بخدمت حضرت
رسالت آمد و گفت یا رسول الله من کراهت دارم از شوهر بخدا که سر من و سر ثابت بیکجا جمع نشود امر فرما تا او طلاق دهد
وآنحضرت کس فرستاد شوهرش را حاضر کرد گفت این زن چرا شکایت تو میکند گفت یا رسول الله بخدائی که ترا بحق بخلق
فرستاده که من بروی زمین هیچکس را از او دوست تر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید او مرا بسیار دوست
میدارد و لیکن من از و بغایت کراهت دارم و طاقت دیدن روی او نمی آرم روزی من جانب خیمه را بر داشتم
او را در میان جماعتی دیدم که او از ایشان سیاه تر و کوتاه تر و زشت تر بود اگر بطلاق من امر نفرمائی ترسم که از من چیزی
صادر شود که موجب هلاک گردد رسول ثابت را گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله من خرماستانی باو دادم بعوض مهر
بفرما تا بمن رد کند من طلاق او بدهم زن آن نخلستان را بوی رد کرد او طلاق وی بگفت و اول خلع که در اسلام
واقع شد این بود حق سبحانه آیه فرستاد که آنچه بزن داده باشند از وجه مهر اخذ آن نکنند مگر آنکه دانند که رعایت
حقوق زوجیت نمی توانند کرد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید ای حکام شرع که امر اخذ و اعطا در دست شماست
یعنی اگر از امارات معلوم کنید أَلَّا يُقِيمَا اینکه اقامت نمی توانند نمود مرد و زن حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را
در زوجیت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزر و بالی نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه
زن باز خریده خود را بان از بند زوجیت یعنی آنرا بشوهر خود داده و شوهر طلاق او گفته تِلْكَ این احکام مذکوره
از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازه های خداست فَلَا تَعْتَدُوهَا پس در مگذرید از آن حدود
و محافظت آن نمائید وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ و هر که بیرون رود از حدهای خدا که مقرر و معین فرموده
فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود این تعقیب بی وعید بعد از نهی مبالغه است
در تهدید در کنز الوفا آورده که این آیه در خلع و مبارات است و فرق در میان خلع و مبارات بچند وجه است یکی آنکه
در خلع کراهت از زوجه در خلع همچنانکه در حدیث ثابت ابن قیس مذکور شد و مبارات کراهت از هر دو همچنانکه

ظاهر آیه دلالت است بر آن و دوم در مبارات واجب است اتباع بلفظ طلاق اما در خلع خلاف است اجود قولین
اتباع است از روی احتیاط و سیوم جایز نیست در مبارات اخذ زیاده از انچه بزوجه دفع کرده بخلاف خلع که اکثر فقها
قایل اند بجواز زاید در آن ابو حنیفه بر کراهت آن رفته و از قول فیما افتدت به مستفاد میشود که خلع واقع نمیشود از متبرع
و نیز واجب است که فدیه معلوم و معین باشد چه عقود معاوضات مقتضی علم است بعوضین دیگر فدیه مملوک زوجه باشد
بجهت عدم جواز تصرف در ملک غیر فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد زن خود را بعد از طلقه ثانی فَلَا تَحِلُّ
لَهُ پس حلال نباشد آن زن مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ پس از طلاق ثالث حَتَّىٰ تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح در آرد
زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری غیر از زوج اول و این زوج ثانی از مباشرت او برخورد مرویست که تمیمه یا عایشه
بنت عبد الرحمن قرظی که زوجه رفاعة بن وهب قرظی بود بعد از انکه سه طلاقه شد بعقد عبد الرحمن بن زبیر
در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت مرتبت منع فرمود و گفت
اتریدین ان ترجعی الی رفاعة حتی لا تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتک آیا میخواهی که برفاعه رجوع کنی تا آنکه لذت
جماع زوج ثانی بچشیده و حکمت درین زجر است از تسرع بطلاق فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی
او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه
أَنْ يَتَرَاجَعَا اینکه با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای مدت عده شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اگر ظن
غالب داشته باشند أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اینکه بجای دارند احکام خدا را که حقوق زوجیت است در
تفسیر بیضاوی مذکور است که تفسیر ظن بعلم اینجا غیر سدید است زیرا که عواقب از امور غیبیه است که مظنون فیهاست
و دیگر نمیگویند که علمت ان تقوم زید زیرا که ان ناصبه از برای توقع است که منافی علم است وَتِلْكَ اینکه مذکور شد
از احکام تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ احکام هست اندازه های مقرره حق تعالی است يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند که از نزد حق است و عمل میکنند بمقتضای علم خود ضمیر طلقها راجع
بطلقه ثالثه است و نزد بعضی فان طلقها تفسیر تسریح باحسان است چه این نزد او طلقه ثالثه است و حق اول است
زیرا که قول باقر و صادق است علیهما السلام بدانکه مدلول آیه آن است که چون زوج طلاق رجعی داد در عقیب
طلقتین و امساک بعدها حرام است بر او آن زن تا نکاح کند او را زوجی که غیر این مطلق باشد و دیگر حکم نزد

اصحاب امامیه مخصوص است بما عدای طلاق عدة و طلاق عدة آنست که طلاق دهد مدخول بها را بشرایط آن و بعد
از آن مراجعت کند با او در عدت و وطی او نماید و بعد از آن طلاق ثانی بدهد او را و او رجوع کرده با او در عدة
وطی او کند بر طریق اولی مجددا طلاق دهد او را بر همان طریق چون سه بار این چنین کرد که نه طلاق باشد حرام
ابدی شود و غیر این قسم حرام ابدی نمیشود بعد از آن بیان احکام ما بعد طلاق میفرماید بقوله وَإِذَا طَلَّقْتُمُ
النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بمنتهای مدت خود یعنی قریب بانقضای عدة
فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را بدانکه اجل را اطلاق بر مدت و منتهای آن میکنند و لهذا عمر
را اجل و موت را که عمر بان منتهی میشود اجل میگویند و بلوغ وصول است به نهایت شی یعنی چون ایشان نزدیک
شوند بانقضای عدة پس نگهدارید ایشان را یعنی مراجعت نمائید بایشان بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی که آن عدم قصد
ضرار است أَوْ سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید و باز گذارید ایشان را بِمَعْرُوفٍ بر وجه نیکو تا عدة ایشان
منقضی گردد و مالک نفس خود شوند نه آنکه هر گاه نزدیک بانقضای عدة شود شما مراجعت کنید تا ضرر بایشان رسانید
مرویست که ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدة بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق
داد و همچنین در نه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت کرد حق تعالی درین آیه بجهة مبالغه بعد از امر بامساک
بر وجه حسن نهی فرمود از ضد آن و گفت وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را یعنی رجعت مکنید ضِرَارًا
بجهة اراده ضرر رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدة و لام متعلق است بضرار وَ
مَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند چنین یعنی ضرر رساند بزن بر وجه تعدی فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بتحقیق
بیداد کرده است بر نفس خود و خود را در معرض غضب ربانی آورده وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ و فرا مگیرید
احکام الهی را که از جمله آن امساک بمعروف و تسریح باحسان است هُزُوًا افسوس و سخریه یعنی اعراض
مکنید و تهاون منمائید و این ماخوذ است از قول عرب در حق کسی که در امری بجد نباشد وَاذْكُرُوا و یاد
کنید نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدا را که فایز گردانید بر شما و از جمله آن توسیع در احکام خصوصا
در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه نکاح زیاده از یک زن در نکاح روا نبودی مگر پیغمبر او و در شرع ما
تا چهار حره بعقد واحد جایز است و انها را بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و ما را روا است و مادام که زن مطلقه

زنده بودی بر زوج حلال نبودی بزنی دیگر که غیر مطلقه باشد و در این شریعت حلال است وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُم
و ذکر کنید آن چیزی را که فرستاده است خدا بر شما مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود شرع
يَعِظُكُم پند میدهد خدا مر شما را بِهِ بآنچه بر شما انزال فرموده و منع میکند شما را از اضرار و اتخاذ مهر و او غیر آن
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید بدرستی که خدا بِكُلِّ شَيْءٍ
بهمه چیز خصوصا باعمال شما و مصالح روزگار شما عَلِيمٌ داناست در تفسیر بیضاوی آورده که آیه در شان جمیله بنت یسار آمد
او زن ابو دحداح بود که او را طلاق داد و بگذاشت تا عده بسر آمد و بعد از آن خطبه کرد برادر جمیله معقل بن یسار در خشم شد
و گفت من کریمه خود را بدو دادم او بی جرمی طلاقش داد و باز آمده که وی را نکاح کند بخدا اینکه هرگز وی را بوی ندهم
حق تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهای
مدت خود یعنی عده ایشان منقضی گردد فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید أَن يَنكِحْنَ اینکه
بنکاح در آیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب اولیای عقد اند و عضل بمعنی حبس است حاصل که حق سبحانه
فرموده که مانع نشوید زنان را از رجوع بازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند خطبه کنندگان و زنان مخطوبه
بَيْنَهُم میان یکدیگر بِالْمَعْرُوفِ بهرچه در شرع معروف است و در مروت مستحسن چون نکاح حلال و مهر جایز
جمله شرطیه ظرف آن ینکحن است یا لا تعضلوهن و جار مجرور حال است از ضمیر مرفوع یا صفت مصدر محذوف
ای تراضیا کائنا بالمعروف ذَٰلِكَ این نهی عضل که یاد کردیم يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدان مَن
كَانَ مِنكُمْ هر که باشد از شما بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز
که واپسین همه روزهاست ذَٰلِكُمْ این عمل بمقتضای آنچه مذکور شد نسبت بکسی که ندیده و ندانسته باشد
أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی معاشرت چه زوجین یکدیگر را دیده اند و شناخته اند پس تزوج ایشان
بیکدیگر انسب است نسبت بکسی که ندیده و ندانسته باشد وَأَطْهَرُ و پاک تر از دنس آثام که آن اندیشه حرام است فی فکر فجور
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند این را که مرد و زن خواهان یکدیگر اند یا آن چیزی را که در رجوع نکاح است از نفع
و صلاح وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آنرا آورده اند که معقل بن یسار مردی بسیار خدا ترس بود چون بسمع
این آیه برو خواندند بگریست و گفت یا رسول الله از این توبه کردم و پشیمان شدم و پس کفارت سوگند بداد و خواهر را

بابود صلاح عقد بست و گویند خطاب با ولیای محمد است جهت آنکه نزول این آیه در معقل یسار است که منع اخت
خود کرد بزوج خود و شافعیه باین استدلال نموده بر ثبوت ولایت بر مرأة و بر آنکه تزویج نفس خود نمی تواند کرد
بی اجازت ولی و نزد علمای امامیه و حنفیه ولایت نیست بر بالغ رسیده بجهت اسناد نکاح بوی در کریمه ان
ینکحن چون حق سبحانه در ایات مذکوره بیان حکم طلاق نمود در عقب آن بیان احکام اولاد صغار میفرماید
در رضاع و تربیت و آنچه لازم آنست از نفقه و کسوت و میگوید وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی
که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود اولی آنست که والدات
عام باشد از مطلقات و غیر مطلقات چه این حکم مخصوص نیست بمطلقات يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ شیر دهند
فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام یعنی مدت رضاع دو سال است و تقیید آن بکمال جهت
تاکید است زیرا که اطلاق حول بر بعضی از آن جایز است جمله والوالدات یرضعن خبر است در معنی امر تقدیر
آنکه لیرضعن و امر شامل وجوب و ندب است زیرا که گاه است واجب میشود چون صبی ارتضاع ننماید مگر از ثدی
والده خود یا مرضعه یافت نشود یا والده عاجز باشد از استیجار و گاه است که مندوب میشود چون یکی از اسباب
موجبه نباشد بهترین شیر شیر مادر است لهذا مستحب است مادر را که شیر دهنده فرزند خود خود باشد و گویند
که ذکر کاملین جهت آنست که حول بر دو قسم است تمام و ناقص تام شمسی است و ناقص قمری بجهت نقصان
بعضی از ماههای آن و بعید نیست آنکه بگوییم حول در شرع گاه است که مستعمل است در یازده ماه و روزی از ماه
دوازدهم چنانکه در زکوة و گاه است که استعمال او در دوازده ماه تمام است چنانکه در دین موجل بحول
پس حق تعالی ازاله احتمال اول فرموده بقوله کاملین لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ
برای کسی است که خواهد تمام گرداند شیر دادن را بفرزند خود یعنی این حکم از برای کسی است که حکم ارضاع
باو متوجه است یا متعلق است بیرضعن چه بر پدر واجب است ارضاع ولد چنانکه نفقه و کسوت مادر شیر
میدهد بفرزند از برای پدر و این دلیل است بر آنکه اقصی مدت رضاع دو سال است و زیاده بر آن اعتباری
ندارد و بر آنکه جایز است ارضاع بکمتر از دو سال و بر عدم وجوب ارضاع ام از عبدالله عباس مرویست
که حولین کاملین حد مدت حمل است بیست و چهار ماه مدت رضاع و در عهد عمر ابن الخطاب زنی را نزد

وی آورد و بعد از آن فرزند شش ماه آورده بود عمر بفرمود تا او را رجم کنند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر کسی
بکتاب خدا با تو خصومت کند بر تو غالب شود گفت چگونه فرمود لقوله وحمله وفصاله ثلاثون شهرا ومدت رضاع
دو سالست ومدت حمل شش ماه مجموع سی ماه باشد عمر بفرمود تا او را رها کردند و فرمود که لولا علی لهلک عمر
ومدت رضاع سنتی دو سالست اگر زیاده از سه ماه نقصان کنند جایز نباشد بجهة آنکه موجب ضررست بر طفل وگر زیاده از دو سال
شیر دهند حرام باشد و رضاع حرام را اثری نباشد لقوله لا رضاع بعد الحولین وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر آن کس است که فرزند
برای او زائیده شده و در مولود له اشارت است بآنکه ولد در حقیقت برای ابست لهذا منسوب باوست و واجبست
بر و نفقه او زیرا که علی از برای وجوب مستعمل است کما یقال علی فلان دین رِزْقُهُنَّ روزی این شیر دهندگان حق
وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق اعتدال یا بر قدر وسعت لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا
تکلیف کرده نشود هیچ نفسی مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند
هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و بیند [illegible] احتمال دارد که صیغه مجهول باشد
یعنی باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند مراد آنست که با وجود رغبت او بشیر دادن فرزند او را از او انتزاع
نکنند و بدایه ندهند یا او را بر رضاع اکراه نکنند وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهِ
بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطه فرزند
یعنی از او زیاده از خورش و پوشش نطلبند و اضافه ولد بمادر یکبار و به پدر بار دیگر جهة آنکه مراد آنست
که هر دو متفق شوند بر استصلاح او و اشفاق بر او وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ و بر وارث مولود له است
مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار یعنی مؤن مرضعه را از مال صبی بوی رساند چون پدرش مرده
باشد یا اگر احد ابوین بمیرند بر آن دیگر واجبست تربیت طفل و ارضاع و انفاق او فَإِنْ أَرَادَا
پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز گرفتن او را از شیر قبل از اتمام حولین باز گرفتنی
که صادر شده باشد عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از خوشنودی از هر دو یعنی از والدین وَتَشَاوُرٍ و از مشورت
کردن با یکدیگر در باب رضاع و فصال قبل از حولین فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست ایشان را
درین امر تشاور و مشورت جهة حذر از اقدام نمودن احدهما بر ضرر رسانیدن طفل وَإِنْ أَرَدْتُمْ

واگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاج اید ان تسترضعوا این که طلب شیر دادن کنید
از زنان شیر دهنده اولادکم فرزندان خود را مفعول اول محذوف است و در تقدیر این که ان تسترضعوا
المراضع لاولادکم بعض حذف مفعول اول شده برای استغنا از و حاصل که هرگاه خواهید که دایه گیرید بجهة شیر
دادن اولاد خود را خواه مادر را مانع باشد از شیر دادن و خواه نباشد مگر وقتی که بی اجرت یا بکمتر
از اجرت دایه راضی باشد فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست بدایه گرفتن اذا سلمتم چون
تسلیم کنید بمرضعها ما آتیتم آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان کقوله اذا قمتم الی الصلوة ای اذا اردتم الاقامة
الیها و قوله بالمعروف صلة سلمتم است یعنی آنرا تسلیم ایشان کنید بوجهی که متعارف و مستحسن باشد شرعاً
یعنی بخوشخوئی بی مضایقه و جواب شرط محذوف است و ماقبل آن دال است بران اشتراط تسلیم از برای جواز
استرضاع نیست بلکه از برای رعایت اولی است مر طفل را واتقوا الله و بترسید از خدا در باز گرفتن اجر
مزدوران و تقصیر در امر اولاد صغار واعلموا ان الله و بدانید بدرستی که خدا بما تعملون بدانچه
میکنید از رضاع و فصال و استرضاع و غیر آن بصیر بیناست ذکر این کلام بجهة حث و تهدید است و بعد از
ذکر عدة مطلقات بیان عدة وفات میکند بقوله والذین یتوفون منکم و آنانکه بمیرند از شما
ویذرون ازواجا و بگذارند زنانرا باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند
بنفس خود بعد از ایشان اربعة اشهر و عشرا چهار ماه و ده روز و از امیر المومنین ع منقول است
که انها تعتد باقصی الاجلین احتیاطا زیرا که جنین ذکر در غالب امر بعد سه ماه متحرک میشود و انثی در چهار ماه
پس اعتبار اقصی الاجلین با ده روز دیگر جهة استظهار باشد زیرا که ممکن است که حرکت او ضعیف باشد و در مبادی
محسوس نگردد و تانیث عشرا باعتبار لیالی است و عموم لفظ مقتضی تساوی مسلمه و کتابیه و امه است و نزد بعضی
عدة امه تنصیف است و حامله با آیه اولات الاحمال ان یضعن حملهن بیرون رفته حاصل آنکه باید که زنان بعد از
فوت ازواج خود عدة نگاه دارند فاذا بلغن پس چون در رسند اجلهن به نهایت عدة خود که آن تمام
شدن چهار ماه است فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای ورثه و اولیاء ازواج
فیما فعلن در آنچه آن زنان کنند فی انفسهن در نفسهای خود که شوهر کردن است بالمعروف

به نیکوئی یعنی بچیزی که شرع و عقل منکر آن نباشد بلکه موافق آن بود از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان
عقد و این دلالت میکند بمفهوم خود بر وجوب انکار بر ایشان اگر خلاف معروف کنند درین امر وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه می کنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ داناست پس شما را بران مجازات خواهد داد ای
مطیع چون دانستی که آفریدگار کار ترا میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند و ای عاصی چون میدانی که معصیت
ترا میداند ترک معصیت کن تا ترا از عذاب برهاند بدانکه در این عدت اتفاق و امکان نیست پس او را میرسد
که بیتوته کند هر جا که خواهد لیکن واجبست بر او حداد لقوله علیه السلام لا یحل لامرأةٍ تؤمن بالله والیوم الاخر ان تحد علی
میتٍ اکثر من ثلاث الا علی زوج اربعة اشهرٍ وعشرا یعنی حلال نیست بر هیچ زن که ایمان بخدا و بروز آخر
داشته باشد ترک زینت از برای میت زیاده از سه روز مگر برای شوهر خود چهار ماه و ده روز و مبدء عدة
در طلاق وقوع طلاق است چرا که طلاق سبب عدة است و سبب متاخر نمی شود و مبدء عدت متوفی عنها زوجها
موت زوج است اگر حاضر بوده باشد و اگر غایب بود نزد بلوغ خبر اگرچه بخبر واحد فاسق باشد چرا که این تکلیف
که کافیست ظن در ثبوت آن لیکن نکاح نمی تواند تا آنکه موت ثابت شود بشهادت عدلین بدانکه چون حق سبحانه
ذکر عدة آن فرمود و جواز رجعت ازواج در آن در عقب آن بیان حال غیر ازواج مینماید بقوله وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه
خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از خواستگاری زنان معتده و تعریض و تلویح ایهام مقصود است
بآنچه موضوع له آن نباشد نه حقیقةً نه مجازاً کقول السائل جئتک لاسلم علیک و کنایه دلالت است
بر شیء بذکر لوازم آن کقولک طویل النجاد للطویل وکثیر الرماد للجواد خطبه بضم مخصوص است بموعظه
و بکسر بطلب مرأة و تعریض خطبه برین وجه است که بزن معتده گوید که تو از شوهر درمانده نخواهی ماند
یا مرا مثل تو زنی می باید چون عدة بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است پس جناحی و
زخمی نیست بر شما بآنکه بتعریض خطبه کنید أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه پوشیده فِي أَنْفُسِكُمْ در نفسهای خود یعنی
ذکر آن نکنید بتصریح و تعریض عَلِمَ اللَّهُ میداند خدای بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ بدرستی که شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ
زود باشد که یاد کنید آن زنان را و صبر نتوانید کرد بر سکوت بجهة خوف آنکه مبادا کسی بگیرد

ایشانرا بنکاح در آرد وَلٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا ولیکن وعده مدهید ایشانرا بعملی که آنرا
پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر اینکه بگوئید
قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو یعنی برمز و اشاره نه بتصریح و درین دلیل است بر حرمت تصریح خطبهٔ معتده
و جواز تعریض آن اگر معتده بوفات باشد و در معتده بطلاق باین خلاف است و اظهر جواز آنست وَلَا تَعْزِمُوا
و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشانرا حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب
یعنی آنچه خدا نوشته و فرض کرده از عدة أَجَلَهُ بغایت خود و مدة او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
و بدانید بدرستی که خدا يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست
فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عقاب او و نیز دریغ مکنید بعزم مذکور وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
و بدانید که خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او و در ترک عزم مذکور حَلِيمٌ بردبار است
و بعذاب تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی رسول از آن
نهی کرد و فرمود ما بال اقوام يلعبون بحدود الله چه میشود این قوم را که باحکام خدا بازی میکنند و فرمود
ان ابغض الحلال الی الله الطلاق دشمن ترین حلالی نزد خدا طلاق دادن است چون اصحاب این را
بشنیدند گمان بردند که بهر طلاق ایشانرا اثمی خواهد بود حق سبحانه بجهت این وهم آیه فرستاد لَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ گناهی نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ
مادامی که مس نکرده باشید ایشانرا مس کنایه است از جماع یعنی مادامی که با ایشان مجامعت نکرده باشید
مراد غیر ممسوسه اند که مفروض المهر باشند بقرینهٔ قوله أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ یا فرض و تقدیر نکرده باشید
کم یعنی نام مهر نبرده باشید در صیغهٔ نکاح برای ایشان فَرِيضَةً مهری که مفروض و مقرر است مراد تسمیهٔ
مهر است در حین عقد و ظاهر آنست که او بمعنی الا است زیرا که غیر ممسوسه را که مفروض باشد نصف مهر است
لکن متعه نیست پس معنی آن است که حرجی نیست بر شما اگر طلاق دهید غیر ممسوسه را یعنی مهری بر شما سوای متعه لازم
نیست مگر گاهی که مفروضه باشد که آن هنگام نصف مهر لازم است یا او بمعنی واو است یعنی وزری
بر شما نیست اگر طلاق دهید غیر ممسوسه و غیر مفروض را یعنی غیر از متعه مهر بر شما نیست و بنا بر آنکه او بمعنی خود است

لازم می آید که با وجود نصف مهر متعه واجب باشد برای غیر ممسوسه که مفروضه باشد فریضةً مفعول به است و آن
فعیله است بمعنی مفعول و تاء از جهت نقل لفظ از وصفیت باسمیت و احتمال مصدر نیز دارد وَمَتِّعُوهُنَّ
و متعه دهید یعنی برخوردار سازید از مال خود ایشانرا آنمقدار که متمتع شوند از آن و تقدیر اینکه فطلقوهن
ومتعوهن و در روایت آمده که مردی انصاری زنی خواست و در وقت عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق
داد این آیه آمد و حضرت رسول فرمود که مَتِّعْهَا وَلَوْ بِقَلَنْسُوَتِكَ متعه ده وی را اگر چه قلنسوه تو باشد غرض آنست
که متعه دادن واجبست و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ و بر مرد توانگر باندازه
او در توانگری وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگ دست بمقدار دست رس وی مَتَاعًا
متعه دادنی و متع و امتاع بمعنی نفع و فایده و متاعا اسم مصدر است بمعنی تمتیع مانند سلام بمعنی تسلیم
ونصب آن بر مصدریت است و آن مختلف میشود باعتبار حال زوج پس بر غنی واجبست دابه یا ثوبی رفیع القیمه
یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است یا ثوب متوسط و بر فقیر دیناری یا خاتمی مختار امامیه و شافعی
همین است و نزد ابوحنیفه اگر مثل او از ین ناقص باشد او را نصف مهر المثل است بِالْمَعْرُوفِ بوجهی که مستحسن باشد
بشرع و عقل حَقًّا متاعی واجب یعنی این متاع صفت متعه است عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر احسان کنندگان بمطلقات بتمتیع و تسمیه
ایشان بمحسنین جهت ترغیب و تحریص ایشانست در احسان وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشانرا
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشانرا یعنی مجامعت نمایید وَقَدْ فَرَضْتُمْ و حال آنکه مقرر کرده
باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس نصف از آنچه فرض کردید نصف مبتدا است
که خبر او محذوفست ای فعلیکم نصف ما فرضتم یعنی بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کردید یعنی مقرر نمودید
مرویست که قبل از نزول این آیه هر که زن خود را پیش از دخول طلاق دادی از مهر هیچ چیزی بر وی لازم نبودی
بلکه متعه بایستی داد چنانکه در سورة الاحزاب حکم شده که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیه حکم آن آیه منسوخ
شد نصف مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ
و عقل یعنی هیچ چیز را از مهر اخذ نکنند و ابرای ذمه زوج کنند از ان بدانکه نون یدخول آن ناصبه ساقط
نشد زیرا که نون ضمیر جمع مونث است یعنی زنان مطلقه عفو نمایند مجموع صداق را و از ذمه ازواج بری نمایند

أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو کند آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست بستن نکاح زوجه مراد

ولی زوجه است یعنی ولی زوجهٔ صغیره عفو جمیع صداق نماید و ابرای ذمهٔ زوج کند وَأَنْ تَعْفُوا و این که

عفو کنید ای اولیای عقد أَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوَىٰ برای پرهیزکاری از تعدی و یا فتح ثواب

وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید تفضل را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی اولیا و زن اندیشه کنند که

زوج از عقد زوجه خود محروم و مایوس شده پس بجهة این هیچ از و نستانند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای

بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از فضل بَصِيرٌ بیناست و تفضل و احسان شما را ضایع نخواهد کرد بدانکه چون حق تعالی

حث عباد فرمود بر اطاعت احکام شرعیه تخصیص صلوة نمود از ان و محافظت بران زیرا که اعظم طاعات است

فرمود حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ مواظبت نمائید بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن وَالصَّلَاةِ

الْوُسْطَىٰ و مداومت کنید خصوصا بر نمازی که متوسط است میان صلوة خمس صلوة وسطی با مر بمحافظت بران با آنکه

داخل است در صلوة بقرینهٔ لام استغراق بجهة اختصاص آنست بمزیت فضل مانند افراد نخل و رمان است از فاکهه

و جبرئیل از ملائکه نزد بعضی مراد بان صلوة صبح است بجهة توسط آن میان دو صلوة نهار و دو صلوة لیل

و یا ظهر است و تسمیهٔ این بوسطی جهة آنست که وسط نهار است در وقت حر که اشق اوقات است پس افضل باشد

لقوله افضل العبادات احمزها ای اشقها روی عن ابی جعفر انه قال قال رسول الله اذا زالت الشمس فتحت

ابواب السماء و ابواب الجنان و استجیب الدعا فطوبی لمن رفع له عمل صالح و یا مراد نماز عصر است زیرا که

آن میان دو صلوة لیل و دو صلوة نهار است بجهة آنکه پیغمبر در روز احزاب فرمود که شغلونا عن الصلوة

الوسطی صلوة العصر اگر این حدیث صحیح باشد پس صریحیت صحیحیت در مطلوب یا مغرب است زیرا که عدد آن متوسط

میان ثنائی و رباعی و روایت که پیغمبر فرموده که افضل صلوة نزد خدا صلوة مغرب است و لهذا بقصر آن حکم نشده

و یا عشا است بجهة توسط آن میان لیلیه و نهاریه که قصر آن در انها جایز نیست بدانکه حکمت در اخفای صلوة

وسطی آن است که تا بر جمیع صلوة یومیه مواظبت نمایند مانند اخفای لیلة القدر و اسم اعظم و ساعت اجابت

گفتند شخصی از اهل دلی پرسید که نماز وسطی کدام است گفت غرض تو از ین پرسیدن چه چیز است جواب داد تا بران

مداومت کنم و در محافظهٔ آن اهتمام تمام نمایم گفت خدا ابتغا تعیین این نماز نکرد تا بر همه نمازهای فریضه

محافظت کنید و علی الخصوص بر نماز میانین وَقُومُوا و بپای ایستید لِلّٰهِ برای خدا و محض اخلاص او قَانِتِينَ در حالتیکه
فرمان برداران باشید ابو سعید خدری گفته که قنوت در هر موضعی که از مواضع قران که واقع شده
بمعنی طاعتست و نزد بعضی دیگر بمعنی ذکر و بعضی دیگر بر انند که قنوت سکوتست از انچه در نماز نشاید
گفت و اصح آنست که مراد بان دعا کردنست در حین قیام فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسید از دشمن محارب
یا از سبع ضاره یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس نماز گذارید در حالتیکه پیادگان باشید در رفتن أَوْ رُكْبَانًا
یا سواران و بهر قدر امکان ملاحظه شرایط و افعال آن کنید و اگر رکوع و سجود ممکن نباشد بعوض هر رکعتی
تسبیحات اربع بگوید با نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم رجال جمع راجلست چون قیام و قایم و رجال
رکبان جمع راکب و این دلیلست بر جواز صلوة در حال خوف خواه پیاده خواه سوار در حال راه رفتن بهر نوعیکه
واقع شود خواه رو بقبله باشد یا نه و شافعی نیز برینست بخلاف ابو حنیفه که میگوید نماز صحیح نیست در حال مشی
مادام که متمکن نباشد بر وقوف و رویست که سید عالم ص در روز احزاب نماز را با یما بگذارد و امیر المؤمنین ع در شب
لیلة الهریر پنج نماز را با یما ادا فرمود فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید و خوف شما زایل گردد فَاذْكُرُوا
اللّٰهَ پس یاد کنید خدا را و باتفاق اکثر علما مراد بذکر صلوة است یعنی نماز گذارید با شرایط و اداب آن مانند صلوة
کسی که آمن باشد از خوف كَمَا عَلَّمَكُمْ چنانچه اموزانید شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید شما که آنرا
دانید بخودی خود از اداب نماز و کیفیت آن در حین امن و خوف و ما در ما لم تکونوا موصوله است یا مصدریه
آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدة میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده تجمل
و تزین فرو میگذاشتندی و باولیای شوهر بسر بردندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی چون حضرت رسالت پناه ص بمدینه آمد حکیم
بن حارث طایفی که با آن حضرت بمدینه مهاجرت کرده بود در گذشت و از وی زنی و پسری و مادر و پدر بماند
آنحضرت ترکه را بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند
دران محل این آیه نازل شد که وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه وفات میکنند از شما وَيَذَرُونَ
أَزْوَاجًا و میگذارند زنان را وَصِيَّةً وصیت را تقدیر انکه یوصون وصیة یعنی وصیت میکنند وصیت
کردنی و یا کتب الله علیهم وصیة یعنی فرض گردانید خدا بر ایشان وصیت را لِأَزْوَاجِهِمْ

براى زنان خود مَتَاعًا متاع دادن را بنفقه وكسوت ومسكن از تركهٔ خود اِلَى الْحَوْلِ تا يكسال ونصب اين
بوصيت است اگر اضمار كرده شود يا بوصيت غَيْرَ اِخْرَاجٍ درحاليكه غير بيرون كردن ازواج را از مساكن
مقررهٔ خود شان وحال است از ازواج اى غير مخرجاتٍ مخلص معنى آنست كه ازواج را واجب است كه قبل از احتضار
وصيت كنند از براى زوجات خود بتمتيع انها بعد از وفات ايشان در مسكن وانفاق وكسوت تا مدت
يكسال اين حكم در اول اسلام بود بعد از ان منسوخ شد بقوله اربعة اشهر وعشرا و وجوب وصيت بانفاق
زوجات منسوخ شده بتوريث ايشان وحكم اسكان نيز منسوخ است ونزد اماميه وصيت جايز است براى
ازواج اگرچه واجب نيست چه وصيت از براى وارث جايز است باتفاق اماميه فَاِنْ خَرَجْنَ پس اگر بيرون
روند بطوع خود از منزل ازواج قبل از يكسال يا بعد از ان چه سكنى براى ايشان واجب است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
پس گناهى نيست بر شما اى اولياى شوهر فِيمَا فَعَلْنَ در انچه كنند ايشان فِي اَنْفُسِهِنَّ در نفسهاى خودها
از زينت وطلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از انچه بر وفق شرع باشد يعنى زينت وطلب شوهر كنند بعد از انقضاى
عدة وَاللّٰهُ عَزِيزٌ وخدا غالب است وانتقام كند از هركه مخالفت حكم وى كند حَكِيمٌ صواب كار است در انچه
فرمايد از مصالح عباد مرويست كه چون حق سبحانه آيه متعه فرستاد بعضى مردمان بگمان انكه تبرع باشد نه واجب
ترك آن ميكردند واعطاى متعه نمى نمودند حق سبحانه بجهت تاكيد حكم متعه تكرار آن نمود بقوله وَلِلْمُطَلَّقَاتِ وزنان
طلاق داده شده را كه مس كرده باشيد مَتَاعٌ متعه ايست كه بان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطريق نيكوئى
وتوسط در افراط وتفريط حَقًّا واجب وسزاوار گردانيده است حق سبحانه اين حكم را سزاوار گردانيده
يعنى واجب ساخته عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهيزكاران مراد متقيانند از شرك يعنى همه مسلمانان گويند مراد متاع نفقهٔ
عدهٔ رجعيه است پس تكرار نباشد كَذٰلِكَ همچنان كه احكام طلاق وعده بيان كرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ روشن ميگرداند
خدا لَكُمْ براى شما آيَاتِهِ دلايل واحكام خود را در معاش ومعاد كه احتياج داريد بان لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ١
شايد كه شما تعقل كنيد دران واطاعت ان كنيد اين وعده است بانكه جميع احكام شرع را كه سبب صلاح دنيوى واخروى است
به بندگان اعلام خواهد نمود وچون حق سبحانه درين آيه فرمود كه يبين اياته للناس در عقب اين بيان آيتى از آيات
خود ميفرمايد اَلَمْ تَرَ ايا نديده ويا بنظر تعجب نگاه كن استفهام براى تعجيب وتقرير است مر كسى را كه استماع

کرده باشد از بنی اسرائیل هم اگر خطاب کسی باشد که آنرا ندیده و نشنیده باشد بر سبیل تعجب خواهد بود پس معنی آنست
که آیا ندیده ای بیننده یعنی البته دیده و دانسته و یا بنظر تعجب نگاه کن إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بحال آنانکه بیرون
بیرون رفته اند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و حال آنکه ایشان هزاران بودند
حَذَرَ الْمَوْتِ بجهة احتراز کردن از مرگ الوف جمع الف است و بیشتر مفسران برانند که اینها اهل داوردان
بودند که قریه ایست از حوالی واسط و نزد بعضی اهل واسط بودند که طاعون در میان ایشان پدید آمد بعضی
جلای وطن کردند و اکثر از منازل خود بیرون رفتند آنها که از دیار خود بیرون رفتند سلامت ماندند یکی از ایشان
فوت نشد و آنها که در شهر ماندند اغلب ایشان بمردند چون طاعون مرتفع گشت آنها که جلای وطن کرده بودند باز آمدند
و در دیار خود ساکن گشتند همه اتفاق کردند که اگر بعد ازین طاعون معاودت کند جمله از شهر بدر رویم تا آسیبی
بایشان نرسد سال دیگر طاعون عود کرد همه اهل آن ده بهیئت مجموعی بیرون رفتند تا در وادی که میان دو کوه
بود فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ گفت مر ایشانرا خدای مُوتُوا بمیرید پس همه بمردند و حکمت در اماتت
ایشان آن بود که تا بدانند که فرار از قضای الهی فایده نمی دهد چون مدتی برین بگذشت همه گوشت و پوست ایشان
خاک گشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بعد از آن زنده گردانید خدای ایشانرا و این صورت
بران وجه بود که حزقیل پیغمبر از خلفای موسی بود بران موضع گذر کرد آن توده های استخوان را مشاهده نمود
و توقف فرمود و تفکر در آنها میکرد حق سبحانه باوی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی که آیتی بتو بنمایم که مرده را
چگونه زنده میکنم گفت نعم یا رب خطاب آمد که فلان کلمه بگو تا ایشانرا زنده گردانم حزقیل آن کلمه را بر زبان راند
و گفت الهی چنانچه اثر هیبت بدیشان نمودی نظر رحمت بر ایشان افکن فی الحال بقدرت ذو الجلال استخوانها که
از یکدیگر جدا شده گوشت و پوست بر آنها ظاهر شد همه زنده شده برخاستند و گویند بدعای شمعون بن صفیا
از اولاد لاوی بن یعقوب که از انبیای بنی اسرائیل بود زنده شدند و نزد بعضی ذو الکفل بوده و قول اول
اشهر و اکثر است الحاصل حق تعالی ایشانرا باز بدنیا آورد فرمود تا آنکه در خانه های خود ساکن شدند و اکل و شرب کردند
و بضایع خود مشغول گشتند بعد از آن هر یک باجل مقدر خود فوت گردیدند و علمای امامیه ازین آیه استدلال
بر صحت رجعت نموده میگویند تعجبی نباشد از آنکه حق سبحانه در آخر زمان بمعجزه صاحب زمان علیه صلوات الله الرحمن جمعی را

زنده کردانند و کرامت بخشند هم من کل امة فوجا ومن یکذب بایاتنا فهم یوزعون اشارت باین است چه اگر مراد روز قیامت
می بود بخشیده هم جمیعا میفرمود کما قال و یوم نحشرهم جمیعا الآیه إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند
تفضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان چه این مرده ها را زنده کردانید تا از آن اعتبار کیرند و
متیقن شوند بر حشر اجساد در روز معاد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان همچنان که باید
لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و منقاد امر خدا نشدند
و میتواند بود که مراد بذکر اعتبار و استبصار باشد در بیضاوی گفته که فایده ذکر قصه مذکوره تشجیع اهل اسلام است
بر جهاد و حث بر توکل و استسلام قضا لهذا در عقب این امر بقتال نموده میفرماید که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا برای آشکارا کردن دین اسلام بدون جبن و خوف فوت وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدا سَمِيعٌ شنواست قول متخلفان را از جهاد و آنچه سابقان میگویند از اطاعت در امر
قتال عَلِيمٌ داناست بضمایر متخلفان و سابقان و همه باعمال ایشان بر وفق نیات ایشان جزا و سزا خواهد
رسانید و چون حق سبحانه ترغیب بندگان فرمود بجهاد و این از اعمال بدنیه است ازین جهة بطریق تلطف در استدعا
بر اعمال بر و انفاق در سبیل خیر فرمود که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ کیست آنکس که بخلوص نیت قرض دهد
خدا را یعنی بندگان درمانده او را وام دهد بقصد ثواب از خدا من استفهامیه مرفوع المحل است بابتدا
و ذا خبر آن و الذی صفت آن یا بدل آن قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو یعنی در حین طلب قرض از
بی تعلل و تاخیر قرض بدهد یا منت ننهد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن هژده است و ثواب صدقه
ده زیرا که صدقه مستلزم حاجت مصدق علیه نیست بخلاف قرض خواستن که منحصر است در احتیاج بنابرین
مضاف در کلام محذوف است ای یقرض عباد الله فَيُضَاعِفَهُ پس مضاعف کرداند خدا و زیاده بر زیاده
سازد اجر آنرا لَهُ برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً ضعفهای بسیار و عاصم فیضاعفه بالنصب خوانده که جواب
استفهام باشد حمل بر معنی یقرض الله احد فیضاعفه است ایا قرض میدهد خدا را یکی از ایشان تا حق سبحانه
جزای آنرا برای او باضعاف مضاعفه و اضعاف جمع ضعف است و نصب آن بر حال است از ضمیر منصوب
آورده اند که چون آیه مذکوره فرود آمد مسلمانان که بوعده حق تعالی واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند

اول ابو الدحداح انصاری که اسم او عمرو ابن دحداح بود پیش آمد چه او بیش از دو خرماستان در ملک خود نداشت
یکی آنرا در راه خدا ببخشید بنفس نفیس صدقه فرمود و دیگری را برای معیشت خود نگهداشت حضرت رسالت در باره او فرمود
کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح بسا درخت بزرگ خرماهای فراخ در بهشت ابو دحداح را
خواهد بود وَاللّٰهُ یَقْبِضُ و خدا تنگ میکند روزی را بر بعضی بر طبق حکمت وَیَبْسُطُ و گشاده میکرداند رزق را
بر جمعی بر وفق مصلحت وَاِلَیْهِ و بسوی حق یعنی بپاداش او تُرْجَعُوْنَ بازگردانیده خواهید شد تا آنکه هر یک شما را
فراخور کردار پاداش دهد چون تقتیر و توسیع رزق مقتضای حکمت است پس بخل مورزید تا حال شما بتقتیر مبدل
نگردد و بر آنچه تقتیر فرموده هم بر و شاکر باشید تا بتوسیع منقلب شود و در قبض و بسط وجه دیگر گفته اند که قبض
که قبض رزق میکند بموت یکی و بسط آن میفرماید بر وارث آن مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه فرمود
که حق سبحانه روز قیامت با بعضی بندگان گوید که عبدی استطعمتک فلم تَطْعِمْنی ای بندهٔ من از تو طعام خواستم ندادی
واستسقیتک فلم تسقنی از تو شراب طلبیدم ندادی بنده گوید بار خدایا این که بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه
از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه خواست او را از آن محروم گردانیدی من امروز فضل خود از تو
باز گیرم چنانکه تو از او باز گرفتی پس حق سبحانه بندهٔ سایل را بجای خود تمثیل کرده تا معلوم شود که هر چه بدرویش دهند همانا که
که باو سبحانه داده مرویست که حق سبحانه خطاب فرمود بداود که یا داود اذا وجدتنی علی بابک ما تصنع بی
ای داود اگر مرا بر در خانه خود بیابی چه میکنی تو بمن گفت یا رب ما لی طاقة بذلک مرا طاقت آن نیست تو نیست
فرمود ان الفقراء ابوابی فاصنع بهم ما تصنع بی درویشان نایبان مناب منند پس هر چه در حق من خواهی کرد درباره
ایشان بتقدیم رسان و در عقب آن بیان قصه میکند که متضمن تحذیر قعود است از جهاد و سد باب تقاعد و تهاون
در آن میفرماید که اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یعنی دیدی و دانستی و علم تو منتهی شد اِلَی الْمَلَاِ بجمع از اشراف
و ارباب بدای مِنْ بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوْسٰی از پس وفات موسی علیه السلام
ملأ اسم جماعتیست که مجتمع شوند برای مشاوره و واحد آن نیامده مانند قوم و من اول برای تبعیض است و ثانیه از برای
ابتدا اِذْ قَالُوْا لِنَبِیٍّ لَّهُمُ چون گفتند مر پیغمبری را که مر ایشانرا بود و آن یوشع بن نون یا شمعون بن صفیا و قول اصح
اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع بر بنی اسرائیل فرستاد و اذ قالوا لنبی لهم متعلق است بفعل مذکور یعنی نظر کن

وتفکر نما در حال بعضی بزرگان و اصحاب اشراف و ارباب تشاور از بنی اسرائیل که بعد از موسی بودند
ابعث لنا برانگیز از برای ما بعثی تعیین کن برای ما ملکا پادشاهی را تا باعانت او نقاتل
کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدا با جالوت و قوم او از وهب و سدی روایت است
که سبب سؤال ایشان آن بود که چون موسی علیه السلام بجوار رحمت ایزدی پیوست یوشع بن نون را در میان قوم خود
خلیفه کرده بود تا حدود توریت و احکام آنرا محافظت نماید و نگذارد که قصوری و فتوری در آن راه یابد چون
وفات او به نزدیک رسید کالب را خلیفه خود ساخت و وصیت موسی علیه السلام باو کرد و او نیز بر طریقه یوشع
عمل مینمود تا وقت آنکه ودیعت روح او رسید حق سبحانه در عقب او حزقیل را به پیغمبری فرستاد و در عهد او
بنی اسرائیل عهود حق تعالی را فراموش کرده احداث انواع بدعت نمودند و بت پرست شدند حق تعالی الیاس را
به پیغمبری بدو فرستاد و هر کدام ازین پیغمبران که بایشان مبعوث می شدند تجدید شرع موسی علیه السلام و اقامت
احکام توریت میکردند از عقب الیاس الیسع بر ایشان مبعوث گشت و چون او نیز فوت کرد فساد در بنی اسرائیل
ظاهر شد و ایشانرا دشمنی پدید آمد که او را بلثاثا می گفتندی و اینها از جمله قوم جالوت بودند و از عمالقه بقیه
عاد و ساحل بحر روم تا بمصر و فلسطین بتحت تصرف خود در آوردند و بر بنی اسرائیل مستولی شدند تا آنکه چهارصد
و چهل کس از بزرگان و پادشاه زادگان بنی اسرائیل را اسیر کردند و جزیه بر بنی اسرائیل نهادند و توریت
از ایشان باز گرفتند و بنی اسرائیل پیغمبری نداشتند که تدبیر کار ایشان کند و از خدا درمیخواستند تا پیغمبری بدیشان
فرستد و اسباط همه هلاک شده بودند و هیچکس از ایشان نمانده بود مگر زنی آبستن و زن پیوسته از خدای خود
درمیخواست که او را پسری ارزانی فرماید حق سبحانه اجابت دعای آن زن کرده پسری باو کرامت فرمود
او را اشموئیل نام نهاد چون بحد تمیز رسید مادر او را در بیت المقدس به پیری سپرد که از جمله علمای بنی اسرائیل بود تا
تعلیم آداب و علوم مینمود و احکام شرع باو می آموخت چون بالغ شد حق تعالی خواست تا او را پیغمبری دهد جبرئیل
بر او ظاهر شد و گفت منم جبرئیل حق سبحانه ترا به پیغمبری کرامت فرموده برخیز و پیغام خدا بگذار و تبلیغ رسالت خود
کن باین قوم او برخاست چون بامتثال امر خدا بمیان قوم آمد و اظهار دعوت کرد وی را باور نداشتند و طلب
آیت نبوت کردند که از خدا درخواهی تا برای ما پادشاهی تعیین کند که ما باستظهار او با دشمن خود قتال کنیم القصه

از اشموئیل استدعا نمودند که حاکمی کرد کند که بعد او جهاد توانند کرد قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ گفت آن پیغمبر بسبیل استخراج
حرص ایشان بر قتال هَلْ عَسَيْتُمْ آیا هیچ شاید متوقع باشد از شما إِنْ كُتِبَ اگر فرض کرده شود عَلَيْكُمُ
الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان أَلَّا تُقَاتِلُوا اینکه کارزار نکنید این خبر عسی است و شرط جمله
معترضه واقع و حال هل بر فعل متوقع بطریق استفهام از آنچه متوقع بود نزد آن پیغمبر بجهة تقریر و تثبیت آن است بنی اسرائیل
بعد از استماع این قول از اشموئیل قَالُوا گفتند در جواب او که وَمَا لَنَا چیست ما را یعنی چه غرضی باشد ما را أَلَّا
نُقَاتِلَ این که مقاتله نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا و حال آنکه بیرون
کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود وَأَبْنَائِنَا و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساختند از ایشان چه جالوت
و اعوان او از ابنای ملوک ایشان چهارصد و چهل تن گرفته بودند چنانکه گذشت و چندین گروه را از منازل ایشان
بیرون کرده و بدین سبب بنی اسرائیل در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد
و فرض گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار با اعدای دین تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان برداری ابا کردند إِلَّا
قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده نفر بودند بعدد اهل بدر وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزند القصه چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند
که تو تعیین پادشاه کن تا ما کمر مجاهدت بر میان بندیم آنچه امکان بشری است در آن بتقدیم رسانیم اشموئیل از حق تعالی
استدعا نمود که ملکی برای آن قوم تعیین کند او سبحانه ظرفی پر از روغن قدس و عصای موسی بدو داد و فرمود که
بمنزل تو آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و چون بر سر او ریزی بر گرد سر او گردد و بر روی او فرو نیاید
و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاه این قوم وی را سزاوار خواهد بود او را پادشاه بنی اسرائیل گردانی
اشموئیل این خبر بقوم رسانید هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد و شد آغاز کردند برای هیچکدام
روغن بجوشش نیامد و عصا با قامت ایشان مساوی نشد تا روزی مردی سقا یا دباغ که او را طالوت گفتندی
بخانه اشموئیل در آمد فی الحال دهن القدس آغاز کرد و عصا با قامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر ایشان را
یعنی بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ
بتحقیق بر انگیخت برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را پادشاه فرمان روا طالوت علم عبری است

مانند داود و منع صرف آهن برای علم و عجمه است پس اشموئیل به بنی اسرائیل خطاب کرد که حق سبحانه طالوت را
بادشاه شما کردانید ایشان از راه استبعاد قَالُوٓا۟ گفتند در جواب اشموئیل أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلْمُلْكُ چگونه باشد
واز کجا سزاوار است طالوت را بادشاهی کردن عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و حال انکه ما سزاوارتریم
بِٱلْمُلْكِ ببادشاهی چه از سبط یهودائیم که وراثة بادشاهی داریم و مع ذلک صاحب ثروت و جاهیم
پس بجهة وراثت و مکنت ما احق باشیم مِنْهُ از طالوت که از سبط بنیامین است و دران سبط نه نبوت است
و نه مملکت و با انکه از سبط مملکت نیست مردی سقا است یا دباغ یا مکاری وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً
و داده نشده است سعة را یعنی بسیاری و فراخی مِّنَ ٱلْمَالِ از مال دنیا یعنی با انکه وراثة بادشاهی ندارد
صاحب خزاین و دفاین هم نیست عرویست که نبوت منحصر بود در اولاد لاوی بن یعقوب که موسی و هارون
ازین سبط بوده اند و مملکت در اولاد یهودا ابا عن جد و اولاد بنیامین نه نبوت بود و نه مملکت و طالوت از
نسل بنیامین بود ازین جهة استبعاد بادشاهی او کردند و عدم ثروت او را علاوه عدم لیاقت بادشاهی
او کردانیدند و ندانستند که استحقاق لیاقت و حکومت فرع استعداد و خصال حمیده و فضایل جلیله که مثمر
سعادت ابدیه است و معظم امر دران باب است نه اموال دنیویه فانیه و لهذا اشموئیل رد قول ایشان کرده
قَالَ گفت که إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ بدرستی که خدا برگزید طالوت را بر شما وَزَادَهُۥ
و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِى ٱلْعِلْمِ در دانش یعنی معارف ساخت او را الوجوه
علم و حکمت خصوصا در ریاست و تدبیر ممالک و عساکر و حفظ نصفت و عدالت میان رعیت و گویند او را
بعلم دانستن اداب و رسوم حروب است وَٱلْجِسْمِ و بیفزود او را در تن او یعنی طالوت مردی
نمایان و باجمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر مینمود وَٱللَّهُ و خدای که مالک الملک
علی الاطلاق است يُؤْتِى مُلْكَهُۥ میدهد ملک خود را مَن يَشَآءُ هر کرا میخواهد که او را صلاحیت
ملک داری است وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار
هر که خواهد عَلِيمٌ دانا است باستحقاق کسی که او را برمی گزیند بر او واسع واسع الفضل است بحذف
مضاف الیه چنانچه مترجم گشت زبده سخن انست که چون بنی اسرائیل استبعاد تملک طالوت نمودند بجهة

فقر و سقوط نسب حق سبحانه اینمعنی را بر ایشان رد کرد اول آنکه او را بر شما برگزیده و برای پادشاهی
اختیار کرده او سبحانه عالم است بمصالح شما از شما و ثانیاً بانکه شرط پادشاهی وفور علم است ثالثاً
بانکه حق سبحانه مالک الملک است علی الاطلاق پس ملک را بهر که میخواهد میدهد رابعاً بانکه واسع فضل است
توسیع فضل مینماید بر فقیر و او را غنی میکرداند و علیم است بکسی که لیاقت مملکت دارد و این آیه
دال است بانکه شرط امامت آنست که اعلم از رعیت باشد و اکمل و افضل از همه در خصال فضل و
شجاعت زیرا که حق سبحانه تقدیم طالوت کرد بر بنی اسرائیل جهة آنکه اعلم و اشجع از ایشان بود پس
کسانی که بجهة جبن مکرر از جهاد گریخته باشند و جهالت ایشان بر همه کس ظاهر بوده باشد چگونه لیاقت
امامت و خلافت داشته باشند القصه چون بنی اسرائیل این کلام را از اشموئیل شنیدند گفتند
ما را بر اصطفای طالوت علامتی باید تا دلها را بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید حق سبحانه
اشموئیل را از علامت پادشاهی او اعلام داد قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ گفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان
که اشموئیل بود إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ
آنست که بیاید بشما تابوت مراد باین تابوت صندوقی بود که صور همه انبیا از آدم تا خاتم علیهم السلام
در آن جا منقوش و آن از خشب شمشاد بود و مموه بذهب [illegible] که طول آن سه ذرع و گز عرض آن فِيهِ
سَكِينَةٌ در آنجا سکینه ایست یعنی آرامشی مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر
شما در آن باشد و نزد بعضی مراد بسکینه توریت موسی علیه السلام بود وَبَقِيَّةٌ و چیزی باقی مانده مِمَّا
تَرَكَ از آنچه بگذاشته است آنرا آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ اولاد موسی و هارون و آنچه از
ایشان در آن تابوت مانده بود آن نعلین و عصا و ثیاب موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین
که در تیه بر ایشان می بارید و قوم جالوت این تابوت از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند
و در هر موضع که داشتند آفت باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه فرمود که
علامت مملکت طالوت آنست تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بر دارند فرشتگان آن تابوت را و نزد
شما آرند گویند که حق سبحانه آنرا بعد از موسی رفع نمود باسمان و بعد از ان بجهة علامت پادشاهی طالوت

فرشتگان آنرا امر کردند تا آنرا بر زمین نازل ساختند و در حین نزول بنی اسرائیل در وی می نگریستند اِنَّ فِي
ذٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَّكُمْ هر اینه حجتی ست مر شما را بر صدق پیغمبر بادشاهی
طالوت اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید باور کنند کان القصه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم
طالوت را انقیاد گشتند و تهیه مقاتله جالوت نموده همه از شهر بیرون آمدند طالوت گفت مرا باین جمع انبوه
احتیاج نیست هر کس که بعمارت یا تجارت یا باصلاح معیشت مشغول اند بر سر کارهای خود کو باشند و کسی با من بیرون
نیاید مگر نوجوان فارغ البال که همت او بر قتال بود پس هفتاد هزار و بقول اشهر هشتاد هزار جوانان را طالوت
از میان بنی اسرائیل بر گزید و با شوکت و ابهت تمام متوجه حرب عمالقه شد و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا
فَصَلَ طَالُوْتُ پس آنهنگام که جدا شد طالوت بفرمان اشموئیل از ایلیا بِالْجُنُوْدِ با آن لشکریان
ساخته و پرداخته قَالَ گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيْكُمْ
بدرستی خدای تعالی آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجوی از آب تا مطیع و عاصی را بآن امتحان
نماید حاصل که هرگاه طالوت از شهر ایلیا با جمیع لشکر خود بمیان بیابان رسیدند همه لشکر از روی اقتراح
بطالوت گفتند که از خدای خود درخواه تا از برای ما جوی آب جاری گرداند و گفت چون بر سبیل اقتراح
طلب این مدعا میکنید حق سبحانه با شما معامله اهل اختیار خواهد نمود و بعد از ان بیان اختیار مینماید بقوله
فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد از ین جوی فَلَيْسَ مِنِّيْ پس نیست از من یعنی از اتباع من نیست
وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد آنرا یعنی هر که نخورد و نه آشامد آن آب را فَاِنَّهٗ مِنِّيْ پس بدرستی که
او از من ست یعنی اتباع من آنکس ست که آنرا نخورد اِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که اغتراف کند و بدست
بر دارد غُرْفَةً بِيَدِهٖ یک کف آب را بدست خود این استثنا از فمن شرب و معنی استثنا رخصت است
در قلیل نه در کثیر آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر
دران هوای گرم بعطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوْا مِنْهُ پس بیاشامیدند از ان جوی زیاده
از غرفه مراد بشرب کرع ست که بمعنی آب خوردن ست بدهن بی واسطه چیزی یا آنکه معنی آنست که افراط
کردند در شرب اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و در اکثر التفسیر مذکور ست که بقول اصح

که بغیر فرا اختصار کرده اند سیصد و سیزده کس بود لقوله علیه السلام که در روز بدر فرمود که شما امروز بر عدد اصحاب
طالوت اید در جمیع جنگی که از آب عبور میکردند و هیچکس از ایشان از آن آب نگذشت مگر مومن موحد و باتفاق علما
اصحاب بدر سیصد و سیزده بودند و روایتی در کتب امامیه مروی است که از ائمه هدی بخطر آمده که در آخر الزمان که
سیصد و سیزده مرد مؤمن که متفق الکلمه باشند مهدی آل محمد ظهور نماید فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آنهنگام
که عبور کرد از آن جوی هُوَ یعنی طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا وانکس که ایمان آورده اند و قول او را
تصدیق نموده مَعَهُ بگذشتند با او قَالُوا گفتند با یکدیگر لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست طاقت و توانائی ما را
امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکریان او آورده اند که چون چشم ایشان بر لشکر جالوت
افتاد بجهت کثرت و قوت ایشان ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم و مر فلما
کتب علیهم القتال فتولوا الا قلیلا منهم بمنصه ظهور آمد بعد از آن از قول اصحاب عبور که بقلت موسوم بودند
خبر میدهد که قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه متیقن بودند و بیقین میدانستند أَنَّهُم مُّلَاقُوا اللَّهِ
انکه ایشان ملاقات کنندگانند یعنی بیننده اند جزا دادن خدا را و توقع آن داشتند که بعد از شهادت رسند
وظن بمعنی یقین در کلام عرب شایع است كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیاری از گروه اندک از مومنان غَلَبَتْ
غالب شدند فِئَةً كَثِيرَةً برگروه بسیار از اهل کفر بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت خدا وَاللَّهُ مَعَ
الصَّابِرِينَ و خدا با صابران است کم احتمال دارد که استفهامیه باشد یا خبریه یعنی برای تبیین یا زایده
و فئة فرود آمد میان القصه خایفان بجهت جبن و بددلی از مقاتله ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر ماندند طالوت
با سیصد و سیزده مرد که متیقن بودند برسیدن مثوبات اخرویه و بیقین میدانستند که بموت یا قتل بجزای کردار
خود خواهند رسید در مقابله جالوت صف بر کشیدند و لشکر جالوت بقول اکثر مفسران هشتاد هزار سوار
جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند جالوت که از اولاد عملیق بن عاد بود مردی عظیم الجثه و شدید
الشوکه بود و در بعضی تفسیر مذکور است که اسلحه که در بر او بود هزار رطل آهن بود و خودی که بر سر داشت
سیصد رطل وَلَمَّا بَرَزُوا و آنهنگام که مؤمنان صادق الاخلاص بارز و ظاهر گشتند و صف کارزار
راست کردند لِجَالُوتَ برای جالوت وَجُنُودِهِ و لشکرهای او و ملتجی باو سبحانه شده از وجد

و تایید طلبیدند در ثبات اقدام در معرکهٔ جهاد و طلب نصرت کردند از او و همه متفق الکلمه شده قَالُوا
گفتند از روی نیاز که رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی را افراغ که
در اصل بمعنی صب ماء است از جانب علو بجهت استعاره است از اکثار و اکمال صبر یعنی صبر بسیار
و شکیبائی بی شمار بر دلهای ما ریزان گردان وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگهدار بتوفیق و تایید خود قدمهای
ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان
حق سبحانه اجابت دعاء ایشان نموده صبر و ثبات را بر ایشان فایض گردانید فَهَزَمُوهُمْ
پس منهزم ساختند و در هم شکستند کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدا یعنی باعانت و توفیق او وَ
قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ و کشت داود بن ایشا بن لاوی بن یعقوب جالوت را بسنگ فلاخن
که بر خود می زده خود بر سرش شکسته شد و مغز سرش بریشان گشت و لشکر او منهزم شدند و در تفسیر شیخ ابو الفتوح
جرجانی مذکور است که چون لشکر طالوت و جالوت در مقابل یکدیگر صف کشیدند جالوت شخصی را نزد طالوت
فرستاد که خود بمبارزه من بیرون آی یا کسی را بفرما تا بکارزار من آید اگر او مرا بکشد ملک ترا باشد
و اگر من او را بکشم ملک تو از من باشد طالوت بفرمود تا ندا کردند که کیست که بمبارزت جالوت بیرون آید
تا دختر خود را باو دهم و نصف پادشاهی خود را باو بخشم هیچکس اجابت نکرد چه جالوت مردی بغایت تناور
و شجاع بود طالوت باشموئیل گفت دعا کن تا حق تعالی ترا خبر دهد که چه کس بمقاتلهٔ این کافر رود اشموئیل دعا کرد
جبرئیل نازل شد و قرنی از روغن قدس و تنوری از آهن نزد وی آورد و گفت حق سبحانه میفرماید که کشنده
جالوت مردی باشد که این روغن را چون بر سر وی نهند بجوشش آید و از قرن بیرون آمده بگرد سر او گردد
مانند اکلیل و بر رویش فرو نیاید و چون درین تنور آهنین رود این تنور بر قدر قامت او باشد نه زیاده نه کم
طالوت آن سیصد و سیزده کس را نزد خود طلبید بر قامت هیچکدام راست نیامد حق سبحانه وحی کرد که این مرد
از فرزندان ایشا است و ایشا بفرمودهٔ طالوت ده فرزند خود را حاضر کرد همه شجاع و جسیم و وسیم بودند و آن
روغن بر سر هر کدام که می نهاد اصلا حرکت نمیکرد اشموئیل ایشا را گفت ترا فرزندی دیگر هست داود نام ایشا گفت
یا نبی الله داود پسرکی حقیر و زرد روی و ازرق چشم است نخواستم که مردمان او را ببینند وی همیشه در صحرا

بشبانی گوسپندان میکند طالوت گفت من خود بروم و او را ببینم با جمعی بآن موضع رفت چون طالوت
او را بدید پیش خود طلبید و آن قرن بر سر او نهاد در روغن بجوشید و مانند الکلیل برگرد سر او گردید چون
در تنور آهن رفت بر قدر قامت او بود گفت ای داود توانی که بجا آوری جنگ کنی و او را بکشی تا من
دختر خود را بتو دهم و نیمه پادشاهی را بتو تسلیم کنم گفت آری این کار از دست من می آید چه مکرر شیر و
گرگ و پلنگ بقصد گوسپندان من می آیند من بچابکی دستی ایشان را میگیرم و بر هم می درم پس طالوت
او را بلشکرگاه خود آورد و در راه که می آمد سنگی با او بسخن آمد که ای داود مرا بردار که من فلان سنگم
که هارون مرا بر دشمن زد و او را هلاک کردم سنگی دیگر رسید آواز داد که مرا بردار که حق سبحانه هلاک جالوت را
در من ودیعه نهاده داود ایشان را برداشت و در توبره نهاد چون جالوت اسلحه بر خود راست کرد بر فیلی نشسته
مبارز طلبید طالوت اسبی نیکو و سلاحی بسیار خوب برای داود حاضر کرد داود گفت ای ملک با این
سلاح صلاح نیست که با جالوت جنگ کنم مرا بر حالت و هیئت خود باز گذار طالوت گفت اختیار داری
پس داود توبره بر گردن و فلاخن را در دست گرفت و روی بمیدان نهاد و در برابر جالوت آمد جالوت چون
او را بدید در چشم او بسیار حقیر نمود بر سبیل استهزا گفت تو بقتال من آمده گفت بلی گفت سلاحت کو گفت
سلاح من این فلاخن است گفت سنگ را بسنگ اندازند گفت تو از سنگ کمتری جالوت گفت همین ساعت
گوشت ترا طعمه ددان کنم داود بسخن او التفات نکرده دست در توبره کرد و سه سنگ را در آن نهاد
و فلاخن را گرد سر خود بگردانید و بینداخت حق تعالی هر سه سنگ را یکی گردانید و باد را امر کرد تا آن سنگ را
می برد تا بمیان خود او آمده فرو رفت و از سر و گلو و شکم وی بگذشت و از مقعدش بیرون رفت مسلمانان
از مشاهده این حال شادمان شدند و داود را دعا کردند چون بشهر آمد طالوت را گفت بوعده خود
وفا کن و در ادای عهدی که بسته عطا کن گفت تعیین صداق کن تا دختر را بتو دهم داود گفت من چیزی ندارم
طالوت گفت من از تو مالی نمیخواهم لیکن چون مردی کارزاری و مرا درین کوهسار دشمنان بسیار هستند
اغلف هرگاه دویست عدد از ایشان بکشی و غلفه ایشان نزد من آری من دختر و ملک را بتو دهم
داود متوجه آن موضع شد و هر کرا از ایشان می کشت غلفه او را می برید و بارشته میکرد تا دویست

طالوت را در لشکر کرده آمد طالوت آورد و طالوت دختر خود و انگشتری مملکت داری را بدو داد و داود
بر تخت نشست و بعد از هفت سال از هلاک جالوت همه پادشاهی بر وی مسلم شد وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ
و عطا کرد خدا داود را بعد قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و حکمت یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ
و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از انچه خواست وی آن علمیست که پیغمبر را بکار آید و گویند صنعت زره گری
او را از امانت آلتی روایت است که هر روز یک زره را ساختی هر یکی را بمبلغ کثیر بفروختی یا علم الحان
و اصوات حسنه در خبر است که چون زبور خواندی وحوش و طیور و سباع بر دور او بایستادندی و مرغان
بر بالای سر او بر در هم می گستردندی یا مراد دانستن زبان مرغان و سایر دواب بود و از ابن عباس
مرویست که مراد ازین علم سلسله بود که حق تعالی برای او از آسمان فرو میگذاشت در روز حکم هر که محق
بودی دست او بدان رسیدی اگر مبطل بودی هرچند جهد کردی دست او بدان نرسیدی حاصل کلام آن
سلسله بعهد او بجای سوگند بودی میان مدعی و مدعا علیه آن سلسله بران حال بود تا روزی مردی
جوهری گرانمایه نزد کسی بودیعت نهاده بود چون ازو مطالبه کرد گفت من ودیعت را بتو رد کردم مرافعت را
بداود رفع کردند مردی که ودیعت نزد وی بود عصای مجوف کرده آن جوهر در میان آن نهاده بود چون
صاحب جوهر بر مدعا علیه دعوی کرد گفت من انرا بتو رد کردم وی ازان ابا نمود داود مدعی را گفت
برخیز و دست بسلسله رسان مرد برخاست و گفت بار خدایا اگر من درین دعوی صادقم دست مرا بسلسله
برسان پس دست کرد بسلسله و ازا بگرفت داود مدعا علیه را گفت تو نیز برخیز و دست بسلسله رسان
وی برخاست و صاحب ودیعت را گفت که این عصای من نگاه دار و بدستش داد و گفت بار خدایا
دست من بسلسله رسان که تو عالمی بانکه من ودیعت باو رد کردم این بگفت و سلسله را بگرفت
داود درین کار متعجب فرو ماند جبرئیل کیفیت این صورت را بداود اخبار نمود داود آن مرد را
طلبید و جوهر ازو بستد و مکر و خدیعت او بر مردمان اشکارا گشت حق تعالی بجهت شامت این مکر
سلسله را باسمان برد وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و گر نه آنکه باز داشت خدا بودی مردمان را
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر خدا دفع کافران و مشرکان نکردی بسبب جهاد

مجاهدان با ایشان و مسلمانان را بر ایشان نصرت ندادی و شر فساد ایشان از مسلمانان باز نداشتی
بجهة جهاد لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر اینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و غالب شدن کفار بر اهل اسلام
وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ ولیکن خدا خداوند فضل و کرم و رحمت است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان
در دنیا و آخرت تِلْكَ این قصهای مذکوره از حدیث الوف و تملیک طالوت و اتیان تابوت
و انهزام جبابره و قتل جالوت که متضمن معجزات و اصحابست آيَاتُ اللَّهِ نشانهای قدرت خداوندست
نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل آنرا بر تو میخواند بفرمان ما پس همانست که ما بر تو میخوانیم
بِالْحَقِّ براستی و درستی و مطابق واقع و ارباب تواریخ و اهل کتاب اصلا در ان شک و شبهه ندارند
وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هر اینه از فرستادگانی در تفسیر ولولا دفع الله الناس الی آخره از
حضرت امیر المومنین ع فرموده یدفع الله بالبر عن الفاجر الهلاک یعنی حق تعالی بجهة میمنت و برکت مرد نیکوکار عذاب
از فاجر تبه روزکار دفع میکند و نیز از ان حضرت مرویست که لولا عباد الله رکعا و صبیة رضعا و بهائم رتعا
یُصَبُّ عَلَیْهِمُ الْعَذَابُ صَبًّا اگر بندگان رکوع کنندگان و اطفال شیرخورنده و ستوران چرا کننده نبودندی
حق تعالی عذاب را بر کفار ریزان ساختی الجزء الثالث من اجزاء الثلاثین تِلْكَ الرُّسُلُ
آن جماعه پیغمبران که قصص ایشان درین سوره مذکور شد فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ افزونی دادیم برخی ایشانرا
بمزیت خصایص و زیادتی فضایل عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان و اگرچه در نبوت مساوی بودند
پس تفضیل بعضی از ایشان میکند بر برخی دیگر از ایشان بقوله مِنْهُمْ بعضی از پیغمبران مَنْ
كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که سخن گفت خدا با او مانند آدم که خطاب اسکن انت و زوجک الجنة و موسی
بخطاب انا ربک فاخلع نعلیک و پیغمبر ما فاوحی الی عبده ما اوحی سرفراز گشت پس میان ایشان و پیغمبران
دیگر تفاوت بسیار و فرق بی شمار باشد وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ
بپایهای بلند بآنکه تفضیل نهاد ایشانرا بر غیر او لوا العزم اند از رسل صلی الله علیهم اجمعین صاحب کشاف
آورده که مراد باین بعض پیغمبر ما است که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان
همچنانکه از مطاوی آیات و فحاوی احادیث مفهوم و معلوم میگردد وَآتَيْنَا و دادیم عیسی

ابن مریم عیسی را که پسر مریم است البینات معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص
و احیای موتی وایدناه و قوت دادیم او را بروح القدس بروح پاک که نیرومند
کردانیدیم او را بهوا یعنی جبرئیل ابن عباس فرموده که روح القدس آن نام بود که عیسی بآن احیای
بهدایت ایمان هم مردمان را باجبار و اکراه
اموات کردی ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان را مضطر و ملجا سازد بایمان ما اقتتل
الذین اختلاف نکردندی انانکه من بعدهم از پس انبیا بودند من بعد ما جاءتهم
البینات از پس آنکه آمد بر ایشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران یعنی اگر مشیت خدا بودی
بجبر و قهر منع اقتتال و اختلاف ایشان کردی لیکن اگر چنین کردی اختیار مرتفع بودی و تکلیف ساقط
شدی و این نافی حکمت و مصلحت است ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند فمنهم پس بعضی از
ایشان من آمن کس بود که باختیار خود بگروید و بر دین اسلام ثبات ورزید و منهم من کفر
و از ایشان کس بود که نگروید و از دین حق اعراض نمود این تعریض است به یهود و نصاری که بعد از موسی
و عیسی از راه راست منحرف شدند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که ایشان را مضطر و ملجا سازد
بایمان ما اقتتلوا اختلاف نکردندی بدانکه مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب و اراده
سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است ولکن الله ولیکن خدای تعالی یفعل ما یرید میکند آنچه
میخواهد از مقتضیات حکمت و در خبر است که مردی شامی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد در حرب صفین و گفت خبر ده
ما را از رفتن بشام که آن بقضا و قدر خدا بود یا نه فرمود که در هیچ موضع هبوط و صعود نکردیم و هیچ جا گام ننهادیم
مگر بقضا و قدر او سبحانه اعرابی گفت یا امیر المؤمنین پس رنجی که درین راه بما رسید ما را بر آن مزدی نباشد
و حساب آن نزد خدا باشد امیر المؤمنین فرمود که حق سبحانه مزد شما را عظیم کردانیده در رفتن شما بسفر و در هیچ حال
از حالات مکره و مضطر نبودید شامی گفت این چگونه باشد حال آنکه قضا و قدر ما را باینجا کشیده رفتن
و باز گشتن ما از قضای خدا است امیر المؤمنین فرمود که ای شامی وای بر تو گمان می بری که مراد قضای لازم
و قدر متحتم است اگر چنین بودی ثواب و عقاب باطل شدی امر و نهی بلا فایده گشتی شامی گفت یا امیر المؤمنین
این قضا و قدر چیست گفت آن امر خدا است بطاعت و نهی او از معصیت و وعد ثواب بر آن و وعید

عقاب برین این است معنی تعلق قضا و قدر بخدا غیر ازین معنی را اعتقاد مکن که آن موجب سخط و عقوبت است
شامی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین مرا ازین شبهه رهانیدی بدانکه چون حق سبحانه بیان اخبار امم
سالفه کرد و اثبات رسالت پیغمبر ما نمود در عقب آن ترغیب بندگان کرد و فرمود یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که گرویده اید انفقوا انفاق کنید و بمستحقان رسانید یعنی حقوق الله و حقوق الناس را از مال
خود اخراج کنید مانند زکوة و انفاق اهل و عیال و غیر آن از نفقات واجبه مما رزقناکم از آنچه روزی
کردیم شما را من قبل ان یأتی پیش از آن که بیاید یوم روزی که از هول و هیبت لا بیع فیه
خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و لا خلة و نه دوستی تا کسی کسی را
حمایت کند و لا شفاعة و نه درخواستی بوقت حلول عذاب والکافرون و ناگرویدگان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای تعالی را از مستحق یا ظالم اند بجهة وضع عبادت
در غیر موضع آن در مجمع آورده که ذم کافر بظلم با آنکه کفر اعظم است از ظلم جهة آنست که دلالت کند بر آنکه
کافر ضرر بنفس خود رسانیده پس ظالم نفس خود باشد و در عقب آن ذکر توحید نمود که مبنای اسلام است
و فرمود الله خدای که سزای پرستش است لا اله هیچ خدای نیست الا هو مگر او که استحقاق
عبادت و برا اثبات است و نزد بعضی لا نفی جنس احتیاج ندارد بخبر مضمر که آن موجود باشد یا ممکن بلکه لا
بمعنی انتفی است و الرجب حقیقة فاعل انتفی و معنی اینکه منتفی است خدای که مستحق عبادت باشد مگر الله
که مستجمع جمیع صفات کمال است الحی مگر کسی که زنده است بحیات ابدی و زندگی سرمدی بدانکه چون
ضمیر موصوف واقع نمیشود پس قوله تعالی الحی بدل هو باشد و ثبوت این صفت مر او سبحانه را ابدی است
چه او سبحانه عالم و قادر است بدلایل عقلیه و سمعیه پس حی باشد بمعنی انه یستحیل علیه ان لا یقدر و لا یعلم و
این صفت عین ذات مقدس حضرت واجب الوجود است القیوم پاینده بر سبیل دوام و بقا در ذات
و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات و قیوم صفت مبالغه در قوام است بمعنی مبالغه آنست که او سبحانه بهمه چیزی قیام نماید
یعنی متولی همه امور اوست از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که بهترین نامهای خدا الحی القیوم است
ابو امامه روایت میکند که مهتر و بهترین نام خدای در سه سوره است یکی در سورة البقرة الله لا اله الا هو الحی القیوم دوم

در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم سیوم در طه وعنت الوجوه للحی القیوم و در خبرست که این هر دو اسم
دافع جمیع بلاست و نیز در صفات کمال خود میفرماید لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ فرا نگیرد او را مقدمهٔ خواب
که آنرا نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که مبطل حواس ظاهره است و آن حالتیست که عارض حیوان میشود
از استرخای اعصاب دماغ بجهة رطوبات ابخرهٔ متصاعده بحیثیتی که حواس ظاهره از احساس معطل ماند
و تقدیم سنه بر نوم با آنکه قیاس مبالغه عکس است بنا بر ترتیب وجودست و سنة بالفتح سال و بالکسر مقدمهٔ
خواب یعنی نعاس و [illegible] این مبطل قول یهودست که میگفتند که حق سبحانه بشش روز عالم را بیافرید پس باو
رنج رسید فاستراح یوم السبت پس روز شنبه آسایش یافت مرویست از حضرت رسالت صلعم که قوم
موسی او را گفتند که هل ینام ربک آیا خدای ترا خواب باشد موسی در جواب قوم منتظر وحی شد
خطاب آمد که ای موسی ترا برین تنبیه کردانیم یک شبانه روز خواب مکن موسی امتثال امر الهی کرده
یک شبانه روز خواب نکرد پس فرشته فرستاد با دو شیشهٔ تنک و گفت خدا تعالی میفرماید که تا شب
این دو شیشه را در دست نگهدار تا روز شود موسی بحکم الهی آن شیشه را در دست نگاه داشت
و خود را ضبط میکرد تا خوابش نبرد عاقبت الامر خواب برو غلبه کرد و دستهایش بهم باز آمده شیشه ها
بر یکدیگر خورد و شکسته شد موسی از خواب در آمد شیشه ها را شکسته دید پریشان شد جبرئیل آمد
و گفت حق سبحانه میفرماید که تو در خواب دو شیشه را نگاه نتوانی داشت اگر من بخسبم آسمان
و زمین را که نگاه دارد جابر بن عبد الله انصاری گفته که از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که در بهشت خواب باشد
آنحضرت فرمود نه زیرا که خواب برادر مرگست و در بهشت مرگ نباشد حاصل که او سبحانه از خود نفی سنه
و نوم فرموده بر سبیل تمدّح زیرا که آن آفتست و آفت و نقص برو روا نیست و سبب تغیرست و تغیر برو جایز نه
و نیز نوم برادر موتست او سبحانه حی و قیومست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در
آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از کاینات سفلیه و مراد
بما فی السموات و ما فی الارض هر چیزیست که در آسمان و زمین [illegible] شده است و داخل در حقیقت آنها
یا خارج از آنها و متمکن در آن [illegible] این ابلغ است از قوله له السموات والارض [illegible] خلاصهٔ معنی آنست

که مجموعهٔ مکونات از آن او سبحانه است مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه او يَشْفَعُ در خواهش کند
از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزد او گنه کاری را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او ارباب تحقیق
و اصحاب تدقیق گفته اند حق سبحانه باین آیه دل بندگان را بجانب خود جذب میفرماید گویا فرموده که اگر
راغب دنیایی آن در قبضهٔ اقتدار من است پس از من بخواه نه از غیر من اگر امید کرامت آخرت
داری بشفاعت یکی از شفیعان ایشان بفرمان من است پس در دنیا و آخرة نیز اگر چیزی از من خواست
مرویست که گمان مشرکان چنان بود که اصنام شُفَعای ایشان خواهند بود حق تعالی بجهت رد ایشان
فرموده که هیچکس شفاعت هیچکس نکند مگر باذن من يَعْلَمُ میداند خدا مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنچه از پیش اهل آسمانها و زمینها است از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس ایشان
خواهد بود از کارهای آنجهان و گویند مراد بما بین ایدیهم هر چیزیست که هنوز نیامده و واقع نشده
و ما خلفهم عبارت از ما مضی بر هر تقدیر ضمیر راجع است بقوله ما فی السموات و ما فی الارض وَلَا يُحِيطُونَ
و احاطه نکرده اند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ
مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند و بدانند و علم بمعنی معلوم است حاصل که مخلوقات معلومات او ندانند
مگر آنچه او سبحانه ایشانرا بران اطلاع دهد پس این دلیل بطلان قول کاهنان و منجمان است وَسِعَ
فرا رسیده است كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش است یا فرا گرفته علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها را
و آنچه در آن است وَالْأَرْضَ تمام زمین را و آنچه بران است در تفسیر بیضاوی گفته که این تصویر عظمت
اوست و تمثیل بزرگواری او چه بحسب حقیقت او را کرسی و مقعدی نیست و بعضی گفته اند که کرسی او
مجاز است از علم او ماخوذ از کرسی که عالم بران می نشیند برای افادهٔ علوم از اینجاست که دفتر علم را
کراسه میخوانند و علما را کراسی میگویند یعنی علم او محیط است بهمه آسمانها و زمینها و بجمیع کائنات بحیثیتی
که مقدار ذره از آن بر او سبحانه پوشیده نیست و نزد بعضی دیگر مراد عظمت سلطنت اوست ماخوذ
از کرسی پادشاه که جهت فرمانروائی و استیلا بر همه رعایا بران می نشیند پس معنی مراد آنست
که قدرت و پادشاهی و بزرگواری او بهمه مکونات احاطه نموده حضرت رسالت پناه فرموده که جمیع آسمانها

و زمینها و انچه در ان هست از انواع مخلوقات در اندرون کرسی اند و چهار فرشته موکل اند بر کرسی
فرشته اول بصورت ادمیان است و آن گرامی ترین صورت است نزد خدای و این فرشته دعا میکند
برای مومنان و طلب شفاعت و روزی مینماید برای آدمیان و فرشته دوم بصورت گاو است که
طلب روزی میکند برای چهارپایان و فرشته سیوم بصورت کرکس است که طلب روزی میکند برای مرغان
و فرشته چهارم بصورت شیر است که طلب روزی میکند برای سباع می شاید که مراد بکرسی فلکی باشد
که بفلک البروج مشهور است چنانچه در تفسیر بیضاوی مذکور است وَلَا يَؤُدُهُ و در رنج نیافکند
و بر و گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاهداشتن آن آسمانها و زمین یؤده ماخوذ است از آود بمعنی
اعوجاج و اضافه حفظ بضمیر سموات و ارض اضافه مصدر است بمفعول بر حذف فاعل و این
دلیل است بر بطلان قول یهود ان وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر
از اندیشه افهام و خواص و منافع آیه کریمه موسومه باية الکرسی بیحد و نهایت است و فواید آن از
شرح و بیان متجاوز و مجمل از ان اینجا مذکور میگردد چه تفصیل آن عنان اختصار بسر حد اطناب میکشد
بدانکه قال جابر ابن عبد الله الانصاری انه قال رسول الله صلی الله علیه و اله من قرأ اية الکرسی
فی دبر كل صلوة خرقت سبع سموات فلم يلتئم حتى ينظر الله الى قائلها مع جابر عبد الله الانصاری روایت
کرد که حضرت رسالت پناه فرمود هر که آية الکرسی بخواند در عقب هر نمازی قراة آن مرتفع گردد
و هفت آسمانرا دریده بگذرد و آن دریده بهم متصل نشود تا انکه حق تعالی بنظر رحمت بخواننده
آية الکرسی نظر فرماید و در حدیث دیگر که حضرت رسالت مرتبت فرمود که هر که آية الکرسی
در عقب هر فریضه بخواند حق سبحانه بذات خود قبض روح او کند و چنان باشد که با پیغمبران خدا جهاد
کرده باشد و در راه خدا شهید شده و ایضا در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت فرمودند که این آیه
درویشی را از صاحب خود باز دارد و او را توانگر گرداند و مرویست که هر صبح و شام انرا تلاوت کند
از آفت جنبندگان زمین چون مار و عقرب و سایر حیوانات زهردار محفوظ ماند آورده اند که مردی از انصار
که او را ابو الحصین گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت از شام بمدینه آمدند پسران او را

بر دین نصرانی ترغیب کردند و پسا ساختند و با آن جماعت متوجه شام شدند ابو الحصین بعد از این واقعه نزد
سید عالم آمد و گفت یا رسول الله کسی را از عقب ایشان بفرست تا ایشان را باز گرداند و زجر فرما تا با اسلام
باز آیند حق تعالی این آیه فرستاد که لا اکراه فی الدین هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام
یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس بر اسلام آوردن چه اکراه در حقیقت الزام غیر فعلی را
که وی در آن خیریتی نه بیند و این موجب عدم ترتب نفع است بر مکره پس فایده نباشد در نفس اکراه
بر ایمان پس در تعلیل عدم اکراه میفرماید قد تبین بدرستی که روشن شده است الرشد
من الغی راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز است بآیات واضحه و براهین
باهره و بعضی گفته اند که لا اکراه فی الدین بعد اسلام العرب زیرا که عرب صاحب کتاب نبودند پس حق تعالی
رسول خود را امر فرمود که از عرب قبول مکن مگر اسلام یا تیغ اما اهل کتاب را بر دین اسلام اکراه مکن بلکه
مخیر ساز ایشان را میان اسلام آوردن و جزیه قبول کردن فمن یکفر پس هر که کافر گردد بالطاغوت
بشیطان یا اصنام یا بهر چه که آن را پرستش میکنند جز از خدا از احجار و غیره و طاغوت بر وزن فعلوت است ماخوذ
از طغیان که عین لام او مقلوب شده گویند طاغوت نفس اماره است که فرماینده است ببدی حاصل که هر که کافر گردد
بانچه مخالف دین خداست و یؤمن بالله و ایمان آرد بخدا یعنی بتوحید و تصدیق نماید بهمه رسل او فقد
استمسک پس بتحقیق طلب امساک کرده از نفس خود و چنگ در زده بالعروة الوثقی بدست
آویزی محکم نه لا انفصام لها هیچ انفصالی و انقطاعی نیست آن را و عروه وثقی که حبل وثیق است
مستعار از برای متمسک بنظر صحیح و رای قویم و آن ایمان است و اتباع سنت والله سمیع
و خدای شنوا است قول کسی که متوسل بعروه وثقی شده علیم داناست بنیت خالص متمسک آن
الله ولی الذین آمنوا خدای دوست و یار و ناصر کسانیست که گرویده اند بوحدانیت وی
و تصدیق نموده اند بجمیع اوامر و نواهی وی یخرجهم بیرون می آرد ایشان را بهدایت و توفیق خود
من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلاله و اتباع هوا و سایر اسباب مودیه بکفر الی النور
بروشنائی ایمان و محل اعراب این جمله فعلیه رفع است یا انکه خبر بعد از خبر است و یا منصوب المحل است

بر انکه حالی باشد از ضمیر مستکن که در خبر وَالَّذِينَ كَفَرُوا و انانکه حق را پوشانیده اند مراد جمیع کفار اند
أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ دوستان ایشان طواغیت اند یعنی شیاطین و افراد طاغوت
با انکه مراد جمع ست جهة دلالة بر جنس است بر انکه مراد ازان معنی جمعیت ست یعنی جمعیت است یعنی دوستان
ایشان جمیع شیاطین الجن و الانس اند يُخْرِجُونَهُمْ بیرون می آرند ایشان کافران را یعنی شیاطین
الجن و الانس که طاغوت عبارت از ایشان ست یعنی میخوانند ایشان کافران را مِنَ النُّورِ از روشنی
ایمان إِلَى الظُّلُمَاتِ بسوی تاریکیها یعنی کفر و گویند مراد ازین یهود انند که پیش از بعثت حضرت رسالت
بوی ایمان داشتند بجهة انچه در کتب ایشان از نعت و صفت آن حضرت بود و چون مبعوث شد
کافر شدند أُولَئِكَ آن کافران با طواغیت خود أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش و دوزخ اند
هُمْ فِيهَا ایشان در ان آتش خَالِدُونَ جاوید مانندگانند این وعید و تحذیر ست بدانکه چون حق سبحانه
بیان فرمود که من ولی مومنانم و کفار را غیر از طاغوت ولی دیگر نیست بعد ازان جهة تسلیه حضرت
نبوی ذکر قصه ابراهیم و نمرود میفرماید بقوله أَلَمْ تَرَ ایا ندیدی و بچشم بصیرت نظر نکردی همزه برای
تعجب است از محاجه نمرود و حماقت او إِلَى الَّذِي بسوی انکسی که از روی عناد حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ
حجه جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فِي رَبِّهِ در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این
مجادله و جرات أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ این که داده بود خدا او را پادشاهی یعنی مغرور شدن او بپادشاهی
او را بر محاجه داشت تقدیر اینکه وقت ان آتیه الله الملک یعنی محاجه در وقتی بود که حق سبحانه او را پادشاهی
داده مراد نمرود بن کنعان بجهة اغترار او بسلطنت دست یعنی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر
از گریبان طغیان بیرون کرد بجهة انکه همه روی زمین در تصرف داشت در طغیان افزوده دعوی خدائی
کرد و او اول کسی بود که دعوی الوهیت کرد و در ان وقت که ابراهیم بتان را بشکست و رای ارکان
نمرودی بر سوختن او قرار گرفت نمرود فرمود که او را بیاورید چون حاضر کردند نمرود گفت خدای تو
کیست که منکر آلهه ما شده و ایشان را در هم شکستی پس بنیاد مناظره کرد و اطلاق لفظ محاجه با انکه حجه دلیل
بر باطل بود و حجتی او را نبود بجهة زعم با انکه قول او متضمن حجت ست إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ وقتی که گفت

او را ابراهیم در جواب سخن او و ظرف حاج ست یا بدل ان آتیه الملک یعنی نمرود محاجه کرد با ابراهیم در وقتی
که گفت او را ابراهیم در جواب سخن او ربی الذی پروردگار من آنکسیست که از روی قدرت یحیی
زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت و میراند از عنصر بقا بهاویه فنا می برد قال گفت
نمرود در جواب ابراهیم انا احیی من هم زنده میکنم بعفو از قتل و امیت و میرانم بقتل یعنی زندانی
واجب القتل را که عمر رشته امید زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد گفت اینک مرده را زنده کردم
و دیگری بی گناهی را طلب نموده بقتل رسانید و گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی آن بود
که احیا بعفوست و اماتت بقتل و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت
قادر مختار را نباشد یا میدانست اما بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بحجتی روشن تر از آن انتقال
نموده قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس می آرد
آفتاب را هر روز من المشرق از افق شرقی که محل طلوع است فات بها پس بیار تو آنرا من
المغرب از جانب غربی که موضع فرو رفتن آفتابست فبهت الذی کفر پس مبهوت گشت و حیران
شد آنکس که کافر بود او یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و نتوانست که در برابر کلام ابراهیم سخن گوید
والله لا یهدی و خدا راه ننماید بطریق حجت آوردن القوم الظالمین گروه ستمکاران را
که بجهة امتناع از قبول هدایت ظلم بر نفسهای خود کرده اند بدانکه نمرود در وقتی که از ابراهیم شنید فات بها
من المغرب نگفت با ابراهیم فلیات بها من المغرب بجهة آنکه نمرود از آیات واضحه میدانست که هر گاه ابراهیم
از او سبحانه این معنی التماس خواهد نمود البته قرین اجابت خواهد گردید و این موجب مزید تفضیح او خواهد شد
در تفسیر ابو الفتوح مذکورست که نمرود بن کنعان اول کسی بود که تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد
و دعوی خدائی نمود و مرویست که چهار کس پادشاهی تمام زمین کردند و شرق و غرب را در تحت تصرف
خود آوردند دو مؤمن بودند که آن سلیمان بن داود و ذو القرنین و دو کافر که آن نمرود بود و
بخت نصر زید بن اسلم گفته که در زمان نمرود مردمان از اقصای عالم می آمدند و از نزد او غله می خریدند
و هر جماعتی که نزد او می آمد گفتی من ربکم ایشان میگفتند که انت ربنا که تویی خدای ما چون ابراهیم با جمعی

از ناحیه خود متوجه آن صوب گشت تا گندم بخرد چون نمرود ایشان را گفت که من ربکم ایشان بنا بر عادت
خود گفتند انت ربنا ابراهیم فرمود که ربی الذی یحیی و یمیت نمرود همه را گندم داد و بغیر از ابراهیم پس
ابراهیم بی گندم برگشت چون بدر شهر رسید شرمنده بود که بی گندم بشهر در آید و دیگر از شماتت
اعدا اندیشه میکرد پس بجهت دفع شماتت اعدا جوالها را از تلی ریگ که در حوالی آن شهر بود جوالهای
خود را از آن پر کرد و بدر سرای آورد و بیفکند چون کوفته و مانده بود باستراحت مشغول شد اهل البیت او
چون جوالها را پر دیدند سر آنرا بگشادند آردی پاکیزه دیدند پس نان پختند چون ابراهیم بخانه در آمد
چشم او بر نان افتاد گفت این را از کجا آورده اید گفتند از آن آرد که تو آورده دانست که این
قدرت او تعالی است القصه چون او سبحانه ابراهیم را گفت که نمرود را دعوت کن او را وعده ده
که اگر ایمان آرد پادشاهی او بر قرار خود بماند و گرنه بهلاکت ابدی رسد نمرود جواب داد که من جز
خود را خدای دیگر ندانم ابراهیم سه بار این کلام را تکرار فرمود همان جواب شنید و بعد از آن
ابراهیم را گفت اگر خدای تو بتواند لشکر خود را بفرستد تا محاربه کنیم هر که غالب آید شاه او و خدایی را
شاید چه عادت ملوک چنین است حق سبحانه با ابراهیم خطاب کرد که نمرود را بگو تا سه روز لشکر را
جمع کند ابراهیم پیغام الهی بگذارد نمرود لشکر عظیم جمع کرد و آنگه با ابراهیم گفت لشکر من این است
که می بینی و از لشکر خدای تو اثری پیدا نیست حق سبحانه جبرئیل را خطاب فرمود که از ضعیف ترین
مخلوقات من که پشه است آنرا در مقابل لشکر نمرود بفرست جبرئیل بر طبق فرموده جلیل موکلان پشه را
گفت که برخی از پشه ها متوجه دیار نمرود شوند آن فرشته چندان پشه بیرون آورد و فرستاد
که روی آفتاب پوشیده شد نمرود چون دید که شعاع آفتاب بر زمین نمی تابد گفت چرا امروز
آفتاب بر نمی آید ابراهیم گفت خدای من نمیگذارد در این بودند که یکبار پشه ها بر ایشان ریزان
شدند و در ایشان افتادند که گوشت و پوست آن لشکریان و چهارپایان بخوردند بغیر از
استخوان چیزی از ایشان نماند نمرود در ایشان می نگریست و پشه ها اصلا تعرض باو نمیرسانیدند
ابراهیم بنمرود گفت اکنون ایمان می آری گفت نه هنوز وقت است که چون مقدمه عذاب پشه ظاهر شد

نمرود بفرمود تا بتعجیل تمام قصری برای او بساختند که هیچ فرجه نداشت پس در اندرون آن رفت
پشه بالهام الهی باندرون قصر در آمد و بر لب زیرین نمرود نشست وی آنرا بگزید بعد از ان لب زیرین
او را بدهن گرفت نمرود چون لبهای خود را بخارید فی الحال متورم شد پس پشه سوراخ بینی او در آمد باندرون
دماغ او رفت و در مغز سر او قرار گرفت چون لشکر پشه بمقر خود مراجعت کردند نمرود از ان قصر بیرون
آمد و آن نیم پشه مغز سر او میخورد تا بمقدار گنجشکی شد تا مدت چهار صد سال که مقدار پادشاهی او بود باین
عذاب معذب بود آخر مقرر کرد که هر روز که امرا و ارکان دولت او بسلام او آیند هر کدام چند مطرقه
بر فرق سر او زنند و چون مدة مذکوره منقضی شد مردمان از دست او به تنگ آمده بیکدیگر هم عهد شدند
که علی الصباح هر کدام که پیشتر بسلام نمرود درود مطرقه را بشدة تمام بر فرق سرش زند و او را اهلاک کنند
روز دیگر کسی که پیش از همه بسلام او آمد مطرقه را چنان بر سر او زد که دو شق شد و اصل جهنم گشت حق سبحانه
بعد از ایراد این قصه قصه دیگر بیان میکند أَوْ كَالَّذِي آیا ندیدی مثل آنکس را و تقدیر این است که او رأیت
مثل الذی پس حذف آن شده بجهة دلالت الم تر بر ان و تخصیص آن بحرف تشبیه جهة آنست که منکر احیا بسیار است
بخلاف مدعی ربوبیت مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر دیهی و گویند کاف زیاده است و تقدیر این است
که الم تر الی الذی حاج او الذی مر و مراد بانکس عزیر ابن شرخیا است یا خضر یا کافر به بعث و مراد بقریه
بیت المقدس است در حینی که بخت نصر انرا خراب کرد و اشتقاق قریه از قری است بمعنی جمع که آن جامع مردمان است
وَهِيَ خَاوِيَةٌ در حالتی که آن ده افتاده بود حال است از قریه عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود
یعنی اول سقفها ساقط شده بود و پس از ان دیوارها افتاده و این نهایت خرابیست و در گذرنده
این قریه اختلاف است نزد بعضی عزیر و نزد بعضی ارمیا اما اشهر آنست که گذرنده برین ده خراب عزیر بوده که
توریة حفظ داشت و از اکابر احبار بود روزی او را گذار بر بیت المقدس شد چون خرابی بیت المقدس
بدید و کشتگان را مشاهده کرد از روی تعجب قَالَ گفت أَنَّىٰ يُحْيِي چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هَٰذِهِ
اللَّهُ این ده را خدای تعالی یعنی چگونه اهل انرا زنده سازد بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مردن اهل آن این اعتراف است
بقصور از معرفت طریق احیا و استعظام قدرت محیی و نزد کسی که قایل این کلمه کافر بعث بوده چنانکه گذشت

مراد استبعاد وی است بعد از احیا و انّی در موضع نصب است بر ظرفیت و بمعنی متی یا بر حال بمعنی کیف و بهر تقدیر
چون این کلمه را بگفت فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید او را خدا تعالی مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر او نیز
بمرد یعنی تا مدت صد سال او را و خر او را در انجا مرده بگذاشت ثُمَّ بَعَثَهُ پس ازان زنده کرد او را
و خر او را بهمان صورت و شکل که بودند و مرویست که بعد از گفتار أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ خر خود را بر جایی
بست و چیزی که داشت انجا بنهاد خواب برو غلبه کرد حق سبحانه در خواب جان او بستد پس انجا صد سال
مرده افتاده بود حق سبحانه او را از چشم مردمان پنهان کرد و گوشت او از سباع نگاه داشت
چون هفتاد سال بر آمد او سبحانه پادشاهی را از پادشاهان فارس امر کرد که بیت المقدس را ابادان
سازد و وی هزار قهرمان را و با هر قهرمانی سیصد هزار مرد کارکن تعیین فرمود تا بیامدند و به بنای بیت المقدس
و شهرها و دهها مشغول شدند حق سبحانه بخت نصر را هلاک کرد و بقایای بنی اسرائیل نیز معاونت ایشان
کرده بتعمیر و تزیین بیت المقدس اشتغال نمودند در عرض سی سال انرا اتمام دادند و مجملا از سبب استیلای
بخت نصر و تخریب بیت المقدس علی وجه الاختصار مرقوم میگردد مرویست از ابی [illegible] که حق سبحانه ارمیا را
بپیغمبری داد بر جماعتی او را با پادشاه بنی اسرائیل فرستاد که آن پادشاه تقویت او کند تا اجرای احکام الهی نماید
و چون مدتی برین بر آمد بنی اسرائیل مرتکب معاصی شده تحلیل حرام و تحریم حلال کردند حق سبحانه بارمیا
وحی کرد که ایشان را تهدید کن و بگو که اگر انقیاد اوامر و نواهی نکنند جباری را بر ایشان مسلط کردانم
تا ایشان را استیصال کرد اند ارمیا در میان قوم آمده خطبه بخواند و پیغام الهی را بایشان رسانید اما
فایده نکرد و در طغیان و عصیان افزودند و بعد از سه سال از ینصورت که ایشان بنهایت تمرد
و طغیان رسیدند بخت نصر با شصت هزار سوار آهنگ بیت المقدس کرد و بیت المقدس را
خراب ساخت و بنی اسرائیل را بسه قسم منقسم کرد ثلثی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را رها کرد
بعد ازان هر یک از لشکریان را امر کرد تا سپری از خاک بر کردند و در بیت المقدس انداختند
در انجا کوهی عظیم از خاک پیدا شد و چون ایشان برگشتند به بابل مراجعت نموده بیت المقدس را
خالی بگذاشتند ارمیا بر دراز گوشی نشسته رو به بیت المقدس نهاد و پاره انگور و پاره عصیر همراه داشت

چون خرابی بیت المقدس را او بدید و کشتگان را انباشته کرده از روی تعجب گفت چگونه و بر چه وجه زنده
کرداند این ده را یعنی اهل این ده را خدا و بر روایتی دیگر عزیر بدر عقب که بر دو فرسنگ ایلیا بود رسید
موضعی ویران دید اما درختان آن میوه دار بود قدری انگور و انجیر بچید و در سایه دیواری قرار گرفته
انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بفشرد و بیاشامید و بقیه در ظرفی ریخت و دراز کوشی که داشت
در پیش خود بربست و تکیه بر دیواری کرده دران ده می نگریست چون ده را بغایت خراب دید و مردم آن را
هالک و مرده یافت گفت از روی تعجب که انی یحیی هذه الله بعد موتها حق سبحانه قبض روح او کرد و خر او را
نیز بمیرانید تا مدت صد سال و درین مدت او را هم کوب او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال
از موت او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارس را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را
در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این ده از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد بعد از انقضای
مدت صد سال از موت عزیر او را زنده کردانید و گویند او را هنگام چاشت بمیرانید و دران روز
که زنده شد یعنی آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم
می مالید قَالَ گفت او را که اینجا كَمْ لَبِثْتَ چند وقت است که درنگ کردی قَالَ گفت عزیر لَبِثْتُ
يَوْمًا درنگ کردم اینجا روزی چون بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره
از روز میتواند بود که او از برای اضراب نیست بلکه جهت تردد وی مانند قول ظان و متردد قَالَ
گفت آن فرشته نه چنان است که تو گمان برده بَل لَّبِثْتَ بلکه درنگ کرده اینجا مِائَةَ عَامٍ
صد سال یعنی درین صد سال مرده بودی عزیر در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او
زیاده شد دیگر باره آن فرشته او را گفت فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ پس بنگر بسوی طعام خود یعنی انجیر
که در سله نهاده بودی وَشَرَابِكَ و بنگر بشراب خود که شیره انگور که در ظرف ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ
هیچ متغیر نشده الا طعام و تعصیر بمرور سنوات و اشتقاق آن از سنه است و ها اصل کلمه و افراد ضمیر بجهت آنست
که طعام و شراب در حکم جنس واحد است وَانظُرْ و دیگر در نگر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی دراز کوش خود
که استخوانها ماند و باقی اجزا متفرق گشته وَلِنَجْعَلَكَ و اینکه بگردانیم ترا لام متعلق است بفعل

محذوف و تقدیر این است که فعلنا ذلک لنجعلک یعنی اینکه ما این کار کردیم یعنی ترا و خر کوب ترا بعد از مرگ
بمدت صد سال زنده کردیم تا بگردانیم ترا آیةً نشانه و عبرتی که در حشر اجساد شک دارند وَانْظُرْ اِلَى
الْعِظَامِ و نظر کن بسوی استخوانهای دراز گوش خود تا ببینی که بقدرت خود کَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه آنرا
بعضی بر بالای بعضی مرکب می‌سازیم و از زمین بر داشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم در بیضاوی گفته که کیف
منصوب است به ننشزها و جمله حال است از عظام ای انظر الیها محیاة یعنی نظر کن بآن استخوانها که آنرا زنده
می‌سازیم باین وجه که اجزای آنرا بر بالای هم مرکب میکنیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس می‌پوشیم آن استخوانها را لَحْمًا
گوشت و عزیر در استخوانها می‌نگریست ندا شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرق جمع شوید بقدرت
کامله ربانی همه اعضای آن مجتمع شده صورت بدن او سمت تسویه یافت و جان بجسد ش درآمد فی الحال
برجست فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن شد مر عزیر را و تقدیر این است که فلما تبین له اثار و
قدرت الله که احیای موتی است پس فاعل تبیین اثار و قدرت الله است قَالَ اَعْلَمُ گفت میدانم حالا
بعیان آنچه دانسته بودم قبل از ین باستدلال حمزه و کسائی بصیغهٔ امر میخوانند که اعلم امرست از علم یعنی گفت خدای
که بدانم بیقین اَنَّ اللّٰهَ انکه خدا عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احیا و اماته و غیر آن قَدِيْرٌ توانا است
مرویست از ابن عباس که چون عزیر بده خود آمد دیوارها و خانهای آنرا بر خلاف دید پس بدر سرای خود آمد
و در بزد کنیزی بود او را که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت او صد و بیست ساله شده
مقعده و اعمی گردیده آواز داد و گفت کیست که در میزند وی جواب داد که این سرای عزیر است گفت آری
و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را می‌شناسی که صد سال است که مفقود است که کسی نام او نمی‌برد
گفت من عزیرم عجوزه گفت سبحان الله تا عزیر مفقود است کس از و خبر نداد عزیر گفت همچنین است او تعالی
مرا صد سال میرانیده اکنون مرا زنده گردانیده کنیز گفت علامتی درین باب بمن نما تا صدق قول تو بمن
واضح شود و عزیر مستجاب الدعوات بود اصحاب امراض و بلوی را دعا کردی حق تعالی شفا ارزانی فرمودی
اگر تو عزیری دعا کن تا حق تعالی چشم مرا روشن سازد تا ترا ببینم چه من صفات و هیئت عزیر را نیکو میشناسم
عزیر دعا کرد و دست بر چشم او مالید چشم او روشن شد و دست او گرفت و گفت قومی باذن الله برخیز

بفرمان خدا بالیشان درست شدند و برخاست و رفتن اغاز کرد پس کنیز در کمر بست کفت کواهی میدهم
که تو عزیری پس کنیز بمحافل بنی اسرائیل آمده دران محفل پسری از عزیر مانده بود صد و هژده ساله شده
و پیر و ضعیف گشته کفت ای قوم مژده باد شمارا که عزیر باز آمده کفتند [illegible] سخن محال مکو عزیر صد سال است که
مفقود است معجزه کفت من فلانه کنیز اویم بدعای او حق سبحانه مرا عافیت داده و میکوید که حق تعالی صد سال
مرا میمیرانید و اکنون مرا زنده ساخته مردمان برخاستند و بدیدن عزیر آمدند پسرش کفت عزیر را خالی بود
بر میان دو کتف چون ستاره درخشان آنرا بمن نمای وی جامه برداشت ان خال بدید و آواز ان خال
آن حال بدید آمد قوم کفتند که اگر تو عزیری معجزه خود بنما عزیر کفت معجزه من آنست که همه توریت حفظ منست
و از ظهر قلب میخوانم مردی کفت که نسخه از توریة در فلان جا مدفون است آنرا بردارید و ببینید که اگر [illegible]
این مرد میخواند موافق آنست عزیر خواهد بود انرا برداشتند و تطابق میکردند با آنچه عزیر میخواند موافق افتاد
و یک حرف کم و زیاد نکشت پس باو ایمان آوردند و چون هیچکس قبل از عزیر و بعد از و توریة را حفظ نداشت
بجهة نفور آن از بنی جهودان شبه کرده کفتند که وی پسر خداست و کویند که او توریة را از ظهر قلب املا
میکرد و بنی اسرائیل می نوشتند چون بخت نصر همه کتب توریة را سوخته بود و هیچ از ان باقی نکذاشته
مرویست که در بهشت هیچ کلب و حمار نباشد مکر کلب اصحاب کهف و حمار عزیر بعد از ذکر احیای عزیر بیان [illegible]
احیای موتی مینماید با براهیم ﴿إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ﴾ و یاد کن چون کفت ابراهیم ﴿رَبِّ أَرِنِي﴾ ای پروردگار من
بنما مرا بقدرت کامله خود ﴿كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ﴾ چکونه زنده میکردانی مرده کان این سوال برای مشاهده کیفیت
احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبه بوده و کویند چون نمرود کفت انا احیی و امیت ابراهیم در جواب
او کفت که احیاء حق تعالی به رد روح ببدن نمرود کفت تو انرا بمعاینه دیده ابراهیم چون نتوانست که بکوید
نعم تقریر دیکر انتقال نمود و بعد از ان از حق تعالی سوال آن کرد تا دل او مطمئن شود بر جواب ان ﴿قَالَ﴾
کفت خدا تعالی ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِن﴾ آیا تو ایمان نیاورده باینکه من مرده را زنده میکنم و قادرم بر احیا ﴿قَالَ
بَلَىٰ﴾ کفت آری ایمان دارم و بکمال قدرت تو کرویده ام ﴿وَلَٰكِن﴾ و لکن این سوال کردم ﴿لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾
تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چکونکی آن و بعضی سبب این سوال برین وجه کفته اند که ماهی بر لب دریا

مرده بود بعضی ازان در آب بود و بعضی بیرون آب انچه در آب بود حیوانات دریا میخوردند انچه در خشکی بود
حیوانات صحرا میخوردند ابراهیم گفت بار خدایا من دانم که تو قادری که این را از شکم جانوران براکنده
جمع کنی و زنده نمائی ولیکن میخواهم که معاینه ببینم انچه بدلیل عقلی و نقلی میدانم و علم الیقین بعین الیقین موکد گردد
قَالَ گفت خدا اگر مشاهده و معاینهٔ این حال آرزو داری فَخُذْ پس فراگیر اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ
چهار عدد از مرغان و انها کبوتر و خروس و زاغ و طاوس بودند و درین ایماست بانکه احیای نفس بحیات ابدی
بکه با ماتت حب شهوات ست و زخارف صفت طاوس ست و صولتی که خروس بان مشهورست و خست نفس
و بعد امل که غراب بان متصف ست و ترفع و مسارعت بهوا که کبوتر بان موسوم ست و تخصیص طیر بجهة انست که
اقرب ست بانسان و اجمع مر خواص حیوانرا و طیر مصدرست که مسمی به شده یا جمع ست حاصل کر حق سبحانه فرمود که این
چهار مرغ را بگیر فَصُرْهُنَّ پس میل ده و ضم کن ایشانرا اِلَيْكَ بسوی خود یعنی هر یک انهارا بدست گیر و در صور
و اشکال انها نیکو تامل کن تا بعد از زنده شدن ایشان بر تو مشتبه نگردد ثُمَّ اجْعَلْ انگه وضع کن عَلٰی
كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی یعنی بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنه مِّنْهُنَّ ازین مرغان بهم آمیخته جُزْءًا
پارهٔ را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغانرا بنامهای ایشان تا باذن خدا اجابت نموده يَأْتِينَكَ
بیایند بسوی تو و بشتابند سَعْيًا شتافتن در آمدن یا پریدن و گفته اند که نصب سعیا بر حالیت باشد
معنی ساعیات یعنی در حالتی که شتابندگان باشند در آمدن وَاعْلَمْ و بدان از روی یقین نزد این
حال اَنَّ اللّٰهَ انکه خدا یتعالی عَزِيزٌ غالب ست و عاجز نیست از انچه اراده کند حَكِيمٌ محکم کارست در هرچه
می‌سازد القصه ابراهیم مرغانرا ذبح کرد و اجزاء اورا درهم بکوفت تا اختلاط تمام یافتند منقسم ساخته
بر سر چهار کوه نهاد و سرهای ایشانرا بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای
خروس بیائید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزاء هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتیم
گشته ابدان ایشان درست شد و بر زمین دویدن گرفتند در بیضاوی آورده که هر که خواهد که نفس
خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را بعضی بیا
میزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند و ایشانرا بداعیهٔ شرع و عقل بخواند تا بطوع متابعت

شتاب کنان باز آیند و گویند چهار صفت از طبایع ارکان در وجود آدمی پدید آمده که ذبح آنها به تیغ مخالفت
لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هواست سیوم تکاپوی حرص که عادت آب است
چهارم تیرگی امساک که صفت خاک است محققان گفته اند که در ذبح طیور ارجه اغوا حرب است که کبوتر را که پیوسته با دام
مستانس است بکش و رشته الفت ببر و خروس را که همواره مایل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت
باز رهان و زاغ را که تابع حرص است بقتل آور و صفت حرص و آز را بگذار و طاوس را که مجمع زینت است
سر بردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده این چهار صفت را ذبح کند حیات ابد
و زندگی سرمد یابد بر آنکه بعد از آن فرمود مَثَلُ الَّذِينَ مثل نفقه کردن کسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض
يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ صرف مینمایند مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا بر غازیان و مجاهدان
و یا در همه ابواب خیر و برکت که راه خداست كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل دانه ایست و می تواند بود که مثل
حبه در تقدیر مثل باذر حبه باشد بحذف مضاف و مثل الذین بر معنی خود باشد بدون تقدیر مضاف که آن مثل
انفاق الذین است متحتم شد و معنی اینکه مثل کسانی که در راه خدا انفاق میکنند مثل افکننده دانه است در زمین
أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ برویاند هفت خوشه را باین نوع که هفت شعبه از اصل آن منشعب گردد و بر هر شعبه
خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه از آن مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد دانه حاصل آمده
باشد و اسناد انبات بحبه بجهت آنست که حبه از اسباب است مانند اسناد آن بارض و ماء و مسبب فی الحقیقه حق سبحانه است
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده میکند این مضاعف را که هفتصد است بهفت هزار و بیشتر لِمَنْ
يَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان بفضل خود و برحسب حال منفق از اخلاص و تعب او و بجهت این است
تفاوت اعمال در منافع بر ثواب وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشش است یکی را هفتصد و زیاده میدهد
و تنگ نمیشود آنچه تفضل می نماید آنرا عَلِيمٌ داناست به نیات منفقان و قدر انفاق ایشان غرض ازین تمثیل
ترغیب متصدقان که چون نظر بر اجر کنند که یکی را هفتصد است بپیوسته تصدق نمایند و بعد از آن تاکید ضرب المثل
مذکور میفرماید بقوله الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنْفَقُوا آنچیز را

که نفقه کردند و در پی کشند مَنًّا وَلَا أَذًى فنتی و نه ازاری یعنی در صدقه دادن منت بر کسی ننهند
و درویش و فقیر را نزد دادن صدقه نرنجانند بقول زشت و فعل قبیح مانند ترش کردن رو و اظهار
کراهت صدقه کردن یعنی بطیب قول و بشاشت وجه صدقات را بر فقرا اعطا کنند لَهُمْ مر ایشان
راست أَجْرُهُمْ مزد صدقه‌های ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشان را از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان
که اندوهگین شوند از فوت ثواب در زمان مستقبل مرویست از حضرت رسالت صلعم که منت نهنده
آنچه میدهد حق سبحانه با او سخن نکند و بنظر رحمت در نه نگرد و او را پاکیزه نگرداند از معاصی و بعد از آن بجهت
تاکید این معنی میفرماید که قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن
با سایل خَيْرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِنْ صَدَقَةٍ از صدقه که نسبت بسایل يَتْبَعُهَا أَذًى
از پی درآید آنرا رنجی و آزاری و از سرزنش و غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محرومست از ثنای جمیل
در دنیا و از ثواب و اجر در عقبی وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیازست از صدقه‌ای که منت بر انفاقات را
بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِيمٌ بردبار که تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی در خبرست
که امیر المؤمنین علیه السلام و خضر بهم رسیدند امیر المؤمنین خضر را گفت که سخنی از حکمت بگو تا از تو یاد گیرم گفت
ما أحسن عطف الأغنياء على الفقراء رغبة في ثواب الله یعنی چه نیکوست شفقت و رحمت توانگران مر
بر درویشان بجهت رغبت در ثواب خدا امیر المؤمنین فرمود که دانی نیکوتر از این چه باشد گفت نه فرمود
أحسن من ذلك تيه الفقراء على الأغنياء ثقة بالله نیکوتر ازین تکبر درویشانست بر توانگران اعتماد
بخدا و بعد از اخبار از قبح من و اذی تصریح بنهی آن میفرماید بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقَاتِكُمْ مزد صدقه‌های خود را بِالْمَنِّ
بمنت نهادن بر درویش وَالْأَذَى و رنج رسانیدن بدرویشان باین که بر ایشان روی را
ترش مکنید و چین بر جبین نیفکنید چنانکه در کنز العرفان از حضرت رسالت صلعم روایت نموده
که اگر قدرت ندارید که بمال خود مردمان را اعانت نمائید و ایشانرا از ضیق معیشت بیرون آرید باری

بحسن اخلاق خود با ایشان سلوک کنید و من و اذی منافی قربت است پس ثواب بران مترتب نگردد
و چیزی که منافی قربت است البته نافی اخلاص از ین جهة آنرا بر با التشبیه می فرماید که نافی آنست و میگوید که نفقه
خود را بمنت و ازار باطل سازید كَالَّذِي مانند ابطال آنکس که از طریق اخلاص منحرف شده بسمت نفاق
متسم گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای رضای خلق نشان وَلَا يُؤْمِنُ
و نمی گرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت که اگر بخدا گرویده بودی صدقه برای روی
دادی نه بروی و ریای دیگران کاف در محل نصب است بر مصدریة ای ابطالاً کابطال الذی و ریاء منصوب است
بر مفعول له یا بر حالیة ای مرائیاً یا بر مصدریة ای انفاقاً ریاءً حاصل که منت نهنده بر فقرا و ایذا رساننده بایشان
مانند مرائی اند که ایمان بآخرت نداشته باشد چه هر یک از من و اذی و ریا و کفر سبب تام اند در عدم فایده
انفاق را فَمَثَلُهُ پس مثل این منافق مرائی در انفاق كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون مثل سنگ خاره عَلَيْهِ
تُرَابٌ بران سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ پس رسیده باشد بدان سنگ وَابِلٌ باران بزرگ قطره
فَتَرَكَهُ پس بگذاشته انرا یعنی شسته آن خاک را از سنگ و بگذاشته آنرا صَلْدًا سنگی خالی و پاک از گرد
و خاک صفوان و احدان صفوانة بمعنی حجر املس است چون مرجان و مرجانة و سعدان و سعدانة و ابل جمع
مطر شدید ماخذ انرو بیل بمعنی شدید کقوله اخذا وبیلا و صلد بمعنی املس و نقی از تراب و اصل [illegible] بمعنی بخیل است
و خلاصه کلام آنست که صفوان مثل منافق و خاک بران نمود از نفقه های او که بریا کرده چون قطرات باران
عذاب از سحاب حساب ربانی ریزان گردد آثار ان نفقات محو شده سنگ بیحاصل ماند و تمامی اعمال
اهل ریا همین حال دارد لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی و ضمیر راجع بالذی است
باعتبار جنس آن عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی یعنی بر ثواب آن مِمَّا كَسَبُوا از انچه کسب کرده باشند یعنی تصدق نموده
بریا مراد آنست که بان صدقه مرائی منتفع نشود و ثواب آنرا نیابد در روز قیامت وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي و خدا راه ننماید بخیر و رشاد الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را و در وضع
کافرین در موضع مرائین تشدید عظیم است مر حال ریا را و اشعار بر انکه ریا و شرک از یک وادی اند حاصل که
درین آیه تعریض است بانکه ریا و من و اذی بر انفاق از صفت کفار است و مومن را لازم است که تجنب نماید

ازین امور مذکوره و بعد از ذکر مثل منفق مرائی بنیان مثل میکند برای منفق مخلص و میفرماید وَمَثَلُ الَّذِينَ
و مثل آنانکه یعنی مثل نفقهء آنانکه باعتقاد و اخلاص يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ انفاق میکنند مالهای خود را
بدرویشان ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب رضاء خدا وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ و
بجهة ثابت کردانیدن بعضی از نفسهای خود را برایمان چه تحقیق روح ست پس هر که بذل مال خود کند برای خدا
پس تثبیت بعضی از نفس خود کرده و هر که بذل مال و روح خود کند تثبیت همه نفس خود کرده و بنابرین من از
برای تبعیض ست و یا بمعنی اخلاص و توطین یعنی بجهة خالص ساختن انفاق برای خدا و دل نهادن بر جزای
آن که صدور یافته باشد این اخلاص و توطین از نفسهای ایشان و درین تنبیه ست بر انکه حکمت انفاق
مر منفق را تزکیه نفس ست از بخل و حب مال و مثل نفقهء این جماعت در زکا و نمو كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند بوستانی ست
از اشجار و اثمار که واقع شده باشد بِرَبْوَةٍ بموضع بلند که تابش آفتاب زودتر باو رسد و ریاح لواقح
بر اشجار او بیشتر وزد و بجهة این میوه های آن در حسن منظر و زکا و نمو بمرتبهء کمال باشد و این بستان پر میوه
أَصَابَهَا برسد بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ پس بدهد و بار آورد أُكُلَهَا میوهء خود را
ضِعْفَيْنِ در حالتی که دو برابر باشد یعنی بیکسال چندان میوه دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند و گویند
مراد از آن دو مثل ست پس ضعفین بمعنی چهار برابر باشد و نصب آن بر حال ست ای مضاعفًا فَإِن لَّمْ
يُصِبْهَا پس اگر نرسیده باشد بان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسد باران
ضعیف که این قدر نیز کافیست از برای منبت ببرودت هوای آن و ارتفاع مکان آن و رفع طل
بفعل محذوف ست بقرینهء ما قبل ای فیصیبها طل و می تواند بود که مراد تمثیل حال منفقین باشد نزد خدا بجنتی
بر زمین مرتفع واقع شده باشد و تمثیل نفقات کثیره و قلیله ایشان بوابل و طل و معنی مراد اینکه اگر برای
رضای خدا تصدق کند جزای آنرا باضعاف مضاعفه نزد خدا خواهد یافت خواه صدقه اندک باشد یا بسیار
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بدانچه شما میکنید از روی اخلاص یا ریا بَصِيرٌ بیناست بنا سبب هر یک
جزا خواهد داد و باز سر رشتهء کلام بمبحث منفق مرائی کشیده بجهة مبالغه در تحذیر آن بر سبیل تمثیل فرموده
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ آیا دوست میدارد یکی از شما یعنی نمیدارد چرا که همزه برای انکار ست أَن تَكُونَ لَهُ

اینکه باشد مرا او را جَنَّةٌ مِن نَخِيلٍ بوستانی از درختان خرما وَاَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل برین
اشجار تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الاَنْهَارُ که میرود از زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر آنکس را باشد
که صاحب باغ است فِيهَا در ان باغ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه انواع میوه ها و تخصیص خرما و انگور بجهة فضیلت
و شرف آن هر دو است و میوه اند بود که مراد بثمرات منافع باشد یعنی در و انواع منفعتها است وَاَصَابَهُ
الْكِبَرُ و حال انکه فرا رسیده باشد خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی که فقر و فاقه درین سن اصعب است
یعنی ایا دوست دارد یکی از شما که باشد او را بوستانی پر از ثمار در حالی که فرا رسیده او را پیری وَلَهُ
ذُرِّيَّةٌ و مر او را باشد درین پیری فرزندان ضُعَفَاءُ که خورد و ناتوان باشند و قادر بر کسب چیزی
نباشند و معیشت او و فرزندانش همه ازین بوستان باشد فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ پس رسید آن بوستان
را مر میوه را ریحی عاصف که منعکس میشود از زمین بآسمان مراد گرد باد است فِيهِ نَارٌ که در ان آتشی باشد
و اینچنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحْتَرَقَتْ پس بسوزد آن باغ بسبب سموم و صاحب باغ متحیر شده
مهموم شود بعضکار کرد فرو ماند حاصل که باغ عمل منافق و مرائی که بدان امیدواری داشته باشند بسموم علل الهی
بسوزد و ایشان مهجور و محروم بمانند و بعذاب ابدی گرفتار شوند كَذٰلِكَ همچنین بیانی که در باب صدقه و جهاد
کرده شد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدا لَكُمُ الاٰيَاتِ برای شما نشانه های الطاف و احسان خود را
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در ان تفکر کنید و از ان عبرت گرفته در عبادت غیری را شریک وی
نسازید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه گروندگان اَنْفِقُوا نفقه کنید در راه خدا مِن
طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزه های انچه کسب کردید بتجارت و صناعت یعنی از حلال آن نه حرام یا
از خیار و جیاد آن لقوله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وَمِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ و از انچه بیرون آوردیم
برای شما مِنَ الاَرْضِ از زمین از غلات و ثمار و غیر آن از عبد الله عباس روایت است که رسول ص
صحابه را گفت که ان لله فی اموالکم حقا خدا را در مالهای شما حقی هست چون مال شما بحد آن برسد
یعنی بنصاب زکوة بدهید پس اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما انچه رسیده تر و گزیده تر بودی
بمسجد پیغمبر آوردند در گوشه می نهادند تا فقرای مهاجرین تناول نمایند روزی یکی از مالداران دنیادوست

صاحب خرما از آن متاع که بهیچ نمی ارزید بیاورد و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با آن

متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین نهی کرده فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا

الْخَبِيثَ و قصد مکنید بردی و تباه و ناخوش مِنْهُ ازان چیز تُنْفِقُونَ در حالتی که نفقه کنید

این حال است از فاعل تیمموا و می تواند بود که منه متعلق باشد به تنفقون و ضمیر راجع بخبیث و جمله حال از و

یعنی مال ردی را قصد مکنید در حالتی که ازان ردی انفاق نمائید وَلَسْتُمْ حال آنکه نیستید شما بِآخِذِيهِ

فراگیرنده چنان چیزی که اگر بشما دهند در حقوق شما إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا مگر این که چشم فرو خوابانید

فِيهِ در اخذ آن جهت کراهت از گرفتن آن پس آنچه بخود نه پسندید بدیگران هم مپسندید وَاعْلَمُوا

أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند حَمِيدٌ ستاینده است

آنرا که صدقه از پاکیزه دهد گویند مراد صدقه تطوع است و اصح آن است که عام از فرایض و نوافل است و بعد از

امر بانفاق باطیب اموال بندگان را تحذیر میفرماید از آنکه شیطان مانع صدقه ایشان میشود و میگوید

الشَّيْطَانُ دیو سرکش یعنی ابلیس یا نفس اماره یا شیطان انس يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را الفقر

مراد آنست که می ترساند شما را در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ

و می فرماید شما را بخصلت زشت که آن بخل است چه عرب بخیل را فاحش میخوانند و نزد بعضی مراد از فحشا معاصی است

وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ و خدا وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مَغْفِرَةً مِنْهُ آمرزش ذنوب شما

از جانب خود وَفَضْلًا و افزونی روزی بعوض صدقه در دنیا و یا مزید مثوبت در عقبی وَاللَّهُ وَاسِعٌ

و خدای بسیار فضل است بر منفقان عَلِيمٌ دانا بانفاق و استحقاق آن مر سعت فضل و مغفرت را و روایت

از ابن عباس که بغمبر فرموده اثنان من الله و اثنان من الشيطان فاللذان من الله المغفرة على المعاصي

والفضل في الرزق واللذان من الشيطان الوعد بالفقر والامر بالفحشاء حاصل که وعده رحمن

متضمن سرورست و وعده شیطان غرور و شیطان مفلس است وعده افلاس میدهد و رحمن غنی و توانگر است

وعده مغفرت و فضل میدهد پس تبعیت شیطان عین شقاوت است و تبعیت رحمن محض سعادت يُؤْتِي

الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت را که آن تحقیق علم است و اتقان عمل مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و ناداند

که چه می باید کرد و بکه می باید داد و علما را در معنی این حکمة چند وجه ست بعضی برانند که مراد علم قران ست از ناسخ
و منسوخ و حلال و حرام و امثال ان و نزد بعضی علم دین ست و بعضی فرموده که نبوت ست و نزد بعضی دیگر حکمة
علمیست که منفعت آن عظیم و فایده آن جلیل باشد این قول جامع اقوال مذکور ست و تسمیه علم بحکمة جهت آنست
که علم مانع فعل قبیح ست چه آن متضمن دعوت ست بفعل حسن و زجر از مناهی و قبایح قوله من یشاء مفعول ست
که موخر شده بجهة اهتمام بمفعول ثانی وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ و هر کرا داده اند حکمت و علم دین فَقَدْ أُوتِيَ
پس بدرستی که داده اند او را خَيْرًا كَثِيرًا نیکوئی بسیار چه او جامع خیر دارین ست ابو اللیث فرموده
که حق سبحانه متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرة خیر موصوف ساخته که فقد
اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود ننهد
که او را خیر کثیر داده اند و ایشانرا متاع قلیل و در کلام امیر المومنین علیه السلام وارد ست که رضینا قسمة
الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال وَمَا يَذَّكَّرُ
و پند پذیر نشوند بانچه مذکور شد از آیات بینه و مواعظ زاجره إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان
عقول خالصه که از شوایب وهم مبرا و از رکون به متابعت هوا معرا و تسمیه عقل بلب جهة آنست
که آن نفیس ترین جزئیست در انسان همچنانکه لب ثمره نفیس ترین اجزاء انست وَمَا أَنْفَقْتُمْ
و آنچه صرف کردید ای مؤمنان مِنْ نَفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع
از روی ریا یا اخلاص در طاعات یا در معاصی أَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب و لازم کردانید مِنْ
نَذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا در معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا يَعْلَمُهُ میداند
آنرا و به نیک و بد و حلال و حرام ان عالم ست و چون او از خفیات همه امور آگاهست هیچ جزا ازو فوت
نمیشود پس بر وفق آن جزا و سزا بشما خواهد داد از ثواب و عقاب وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکارانرا
که نفقه کنند در معاصی یا بد یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری
دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارند و نیز در صفت نفقه و ترغیب آن میفرماید که
إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ اگر آشکارا کنید صدقه های خود را بوقت ادا کردن فَنِعِمَّا هِيَ

پس نیکو چیزیست آشکارا کردن آن چه دیگران را بر آن رغبت می افتد و بر بخیلان حجت لازم میشود و ان
تخفوها واگر پنهان دارید صدقات را و تؤتوها الفقراء در حالتی که دهید آنرا بدرویشان
در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهترست مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور میماند و درویش
نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی مصون میماند بدانکه فقها برانند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی
تا مظنه ترک زکوة و خمس بکسی نبرند و نزد فقهای امامیه نیز آنست که اولویت اخفا بسبب تطوع است
و بکسی که معروف المال نباشد مطلقا خواه در تطوع خواه در فریضه اما در غیر ایشان بتهمت انکار اولی است
و افضل بجهت نفی تهمت بدانکه موضع خیریت مرکب است از اخفا و ایتاء فقرا و مرکب معدوم میشود بعدم احد
اجزاء آن و یکفر عنکم من سیئاتکم و خدای در گذراند و بپوشاند بعضی از گناهان شما را
یعنی آنچه مظالم نبود و بغیر حفص از قراء دیگر نکفر بصیغه متکلم مع الغیر خوانده اند والله بما تعملون
و خدا بدانچه میکنید شما از ابداء صدقه و اخفاء آن خبیر داناست در ابدا و اخفاء صدقه لیس
علیک نیست واجب بر تو ای محمد صلعم هدیهم راه نمودن مردمان و ایشان را مهتدی ساختن بلکه بر تو
همین هدایت دعوتست و ارشاد بر محاسن و نهی از قبایح چون من و اذی و انفاق خبیث و لکن الله
ولیکن خدا بعنایت خود یهدی راه مینماید بایمان من یشاء هر کرا خواهد یعنی توفیق و لطف میفرماید
بهر که شایسته آنست وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال یعنی صدقه معروف فلانفسکم
پس از برای نفسهای شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست مرویست که عادت مسلمانان چنان بود
که بدرویشان اهل ذمه صدقه می دادند چون درویشان اهل اسلام بسیار شدند صدقه را با ایشان
نقل کردند چون صورت حال بعرض حضرت رسالت صلعم رسید آیه مذکوره نازل شد که بر تو نیست که یهود را
بر راه راست آوری بلکه بر تو همین ابلاغ است و خدای ایشانرا راه مینماید و آنچه نفقه میکنید ثواب آن
راجع بشماست وما تنفقون و نفقه نمی کنید شما که مومنان اید الا ابتغاء وجه الله مگر برای
طلب ثواب خدای و خشنودی وی گویند این بمعنی نهی است یعنی نفقه مکنید مگر برای طلب ثواب وما
تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال خود یوف الیکم توفیه مزد آن میکنند خدا بسوی شما

یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نشوید از ثواب اعمال شما
بستم جزئی مضمون این آیه که جواز تعمیم انفاق است در صورتی است که انفاق در غیر واجب باشد و اما در واجب
جایز نیست صرف آن بکافر باتفاق علما و حر وقیست بعد از نزول این آیه رسول صلعم فرمود که تصدقوا علی اهل
الادیان و یوف الیکم در تقدیر یوف الیکم جزاءه است حق سبحانه بیان افضل فقرا میفرماید که مصرف
صدقات اند که لِلْفُقَرَاءِ برائی درویشان عامل این محذوف است تقدیر این است الصدقات للفقراء
و قرینهٔ حذف آن کلام ماقبل است الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه باز داشته شده اند
در راه خدا یعنی مشغولی ایشان بجهاد یا بدوام طاعة ایشانرا باز داشته از کسب معیشت لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمی توانند بواسطهٔ اشتغال بجهاد یا بسایر طاعة این بیان قول اول است ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ که سیر کردن
در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار
و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ایشان که در مدینه منزلی و ملکی نداشتند که شب انجا بسر برند بلکه مسکن
ایشان در شب صفهٔ مسجد پیغمبر بودی لهذا ایشانرا اصحاب صفه میگفتند و در روز ملازم آنحضرت می بودند
نه سایهٔ التفات بر کس می انداختند و نه بسوال و طلب روزی می پرداختند ازین جهة مردمان ایشانرا
غنی می پنداشتند کما قال عز ذکره يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا کسی که نادان و بی خبر است
از حال ایشان أَغْنِيَاءَ توانگران مِنَ التَّعَفُّفِ بجهة باز ایستادن ایشان از سوال و استغنا از خلق
تَعْرِفُهُمْ تو می شناسی ایشانرا ای محمد صلعم بِسِيمَاهُمْ به نشان و علامة ایشان که صفرة لون است و ضعف
و نحافت بدن و خمیدگی پشت لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نمی کنند مردمان و چیزی نمیخواهند از
ایشان إِلْحَافًا در حالتی که الحاح و ابرام کننده گان باشند نصب این بر حالیة است بمعنی ملحفین یا بر
مصدریة چه الحاح نوعی از سوال است که آن عبارت است از ملازمت سایل مسئول را و دست باز نداشتن او
از وی تا آنکه باو عطا کند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان
از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا بِهِ عَلِيمٌ بدان دانا است میداند که میدهید و چه
میدهید و بر وفق آن پاداش بشما خواهد رسانید این ترغیب در انفاق بر فقرا خصوصا بر اصحاب صفه

در خبر است که درویشان مهاجرین در عرصات قیامت آیند فرشتگان ایشان را گویند که بحساب گاه
بیایید تا حساب شما کنند گویند ما را چیزی نبود تا حساب باز دهیم پس بی حساب ایشان را به بهشت در آرند
بیش از توانگران به پانصد سال بدانکه تعفف اصحاب صفه بنحوی بود که اصلا نعیم دنیا و حطام فانی
آن را در چشم بصیرت ایشان وقعی نداشت همچنانکه سید کاینات علیه افضل الصلوة در شب معراج
گوشه التفات نیفکند بر عرش با عظمت و کرسی با وسعت و بهشت با نعمت و دوزخ با سطوت لهذا
حضرت عزت در شان عالی شان او فرمود که ما زاغ البصر و ما طغی پس فقرای اصحاب نیز اقتفا باو کرده
بجهت همت عالیه پرتو التفات بهیچ غنی نمی افکندند و خود را در زی اغنیا با اهل دنیا مینمودند لاجرم در خوان
جنان با سید عالمیان هم نشین شدند و همچنانکه در دنیا رفیق او بودند در جنات اعلی نیز از رفقای او
گشتند بعد از آن در بیان کیفیت انفاق و ثواب آن میفرماید که الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنانکه نفقه می کنند
در راه خدا بر مستحقان أَمْوَالَهُم مالهای خود را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز سِرًّا
وَعَلَانِيَةً در نهان و آشکار غرض استغراق اوقات است بعطای صدقات در اسباب نزول
مذکور است از ابن عباس که او گفت از حضرت رسالت صلعم شنیدم که فرمود این آیه در شان علی ابن
ابی طالب ع نزول یافت سبب آن بود که علی ابن ابی طالب از متاع دنیا چهار درهم بیش نداشت یکی را
در شب تصدق کرد و یک دیگر را در روز و یکی را در سر و دیگری را در علانیه چون این عمل برین نهج
و باین کیفیت از آن سید اولیا صادر شد و حضرت رسالت صلعم برین مطلع شده پرسید که ای علی
ترا چه چیز بر این داشت که برین نهج تصدق نمائی شاه اولیا فرمود که یا رسول الله طریق تصدق را
که خوشنودی خدا بر آن مترتب است بیرون ازین چهار صورت نیافتم ازین جهت ارتکاب این چهار طریق
نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یابد حضرت رسول چون این جواب بشنید فرمود که آنچه می جستی
ترا میسر شد و بانچه امیدوار بودی حضرت رب الارباب بتو رسانید پس حق تعالی در شان عالی شان او
میفرماید که کسانی که برین چهار وجه نفقه میکنند فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ پس ایشان راست مزد صدقه ایشان
عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

و نباشد خوفی و ترسی بر ایشان از فوت اجر و نقصان آن وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوه‌گین
شوند بسبب آن و بعد از ان در باب ربا که ظن جاهل در ان زیادتی اموال است میفرماید الَّذِينَ
يَأْكُلُونَ الرِّبَا آنانکه میخورند مال ربا را یعنی بدون معامله شرعیه مالی را میدهند و زیاده از انچه داده‌اند
می‌ستانند مراد باکل اخذ است و ذکر آن بعنوان اکل جهة آنست که اکل از اعظم منافع مال است و اصل ربا زیادت
ماخوذ از ربا الشی یربوا اذا زاد و کتابت ربا بواو چون صلوة و زکوة بجهة تفخیم است و زیادتی الف
بعد از ان جهة تشبیه آن بواو جمع حاصل کرده است که اخذ ربا میکنند لَا يَقُومُونَ برنخیزند از قبرهای خود
در وقت بعث و نشور إِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر چنانچه برمی‌خیزد الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
آنکه میافکند او را شیطان مِنَ الْمَسِّ از جهة سودن مراد دیوانگی و صرع است و کما یقوم در محل نصب است
بر مصدریه و تقدیر این است الا قیاما مثل قیام المصروع و اصل تخبط خبط است که ان ضرب است بدون
اتساق و بدون صدور آن از طبیعت زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل او مختلط
و دماغ او را مخبط می‌سازد و او را مصروع یا دیوانه میکرداند پس او سبحانه سخن را بر وجهی که مطابق
ایشان است اجرا میکند خلاصه کلام آنست که خورندگان و گیرندهٔ ربا روز قیامت بشکل مجانین از قبور
برخیزند و اهل عرصات ایشان را بان نشانه بشناسند ذَلِكَ آن عذاب ایشان بِأَنَّهُمْ قَالُوا
بسبب آنست که ایشان گفتند که إِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبَا مانند رباست کفار یکدرهم
بدو درهم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست و میان ربا و بیع فرق نمیکردند وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ
و حال آنکه حلال گردانیده است حق تعالی بیع را وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام ساخته ربا را اصل کلام انما الربوا مثل
البیع و لکن معکوس شده بجهة مبالغه گویا ایشان ربا را اصل میگرفتند و بیع را بان قیاس میکردند و فرق
بینهما نمیکردند فَمَنْ جَاءَهُ پس هر که بیاید او را یعنی برسد باو مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ پندی و زجری
از پروردگار او مانند نهی از ربا فَانْتَهَى پس باز ایستد از و فَلَهُ مَا سَلَفَ پس مر او راست
انچه گذشته از اخذ ربا قبل از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت مروی است هر که بشرف اسلام رسد
و توبه کند از انچه در زمان کفر میکرده حق تعالی وضع کند از و انچه از و صادر شده باشد در ان زمان و گویند

مراد بما سلف گناهان گذشته است یعنی بر و عقوبتی نباشد در آخرة بجهة اخذ ربا و ما در موضع رفع است
بظرفیة اگر من موصوله باشد و یا بتدائیة اگر شرطیة باشد بر رای سیبویه زیرا که ظرف اعتماد بر ما قبل خود کرده
وَأَمْرُهُ و کار او و کار بازگشته شده است إِلَى اللَّهِ بخدا یعنی مهم امر او در زمان آینده و البته بحفظ و
عصمة حق است یا کار او بخداست با این معنی که مجازات او دهد بر باز ایستادن اگر قبول موعظة کند بصدق نیت
و خلوص عقیدت وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد باستحلال ربا و بعد از آن که خدا آنرا حرام گردانید فَأُولَئِكَ
پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفر است بعد از ورود نص نهی آن
و کفر موجب خلود است در دوزخ و ربا بمعنی زیاده است و در شرع زیادتی است بر راس المال از اخذ مثل و بیع
در جنس از مکیل و موزون و بدانکه اجماع متحقق شده بر وقوع ربا بر شش چیز که پیغمبر بران نص فرموده و آن ذهب
و فضه و حنطه و شعیر و تمر و ملح و اختلاف کرده اند اهل سنت در غیر آن و ابو حنیفه قایل است بجنسیت و
تقدیر و شافعی با وجود این شرط طعم و ثمنیت میکند و قال علیه السلام لعن رسول الله صلعم فی الربوا خمسة آکله و موکله
و شاهدیه و کاتبه بعد از آن او سبحانه اخبار میفرماید که برکت در ربا نیست بلکه موجب ذهاب
راس المال است و بی برکتی آن کما قال یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم و کاست میگرداند خدا مال ربا را و محو میبرد برکت
آنرا یعنی هر چند بسیار و فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ
و افزونی میکند خدا صدقها را یعنی هر چند کم باشد مزد آنرا در آخرة زیاده بدهد و مع ذلک در دنیا برکت
در آن ارزانی فرماید وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدا دوست نمی دارد كُلَّ كَفَّارٍ هر بسیار ناسپاسی را
که مستحل ربا بود و مصر بر تحلیل محرمات أَثِيمٍ بزه کاری که منهمک باشد بر ارتکاب ربوا و سایر محارم إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بهرچه از نزد خدا آورده از امر و نهی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و در عمل آورده اند اوامر را بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و برپا داشتند نماز را یعنی عطف
اقامة صلوة و ایتاء زکوة بر اعمال صالح که عام از معطوف است بجهة شرافت معطوف است بر سایر اعمال صالح
و داده اند زکوة را لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار

ایشان در روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست ترسی ایشان از انچه بر ایشان رسد وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند بر فوت نعمت و مثوبت از ایشان از ضحاک مرویست که ولید بن مغیره
در جاهلیت ربا با جمعی معامله میکرد او را ابرا ادای بقایای آن چیزی مانده بود چون بعثت شد خالد ولید بعد از اسلام
مطالبه ان کرد آیه آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدا
وَذَرُوا و واگذارید و دست بازدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا انچه باقی مانده از ربا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان مرحرمت ربا را چه دلیل ایمان امتثال امر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید
یعنی بقیه ربا ترک نکنید فَأْذَنُوا پس اعلام کنید یکدیگر را بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
بجنگ کردن از خدا و از رسول او یعنی اگر ترک ربا نکنید عازم شوید بحرب خدا و رسول او و آن جهاد است با ایشان
و ذکر آن بجهت تهویل است یا مراد بحرب خدا آتش است و بحرب رسول شمشیر اوست وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید
از کرفتن ربا فَلَكُمْ پس مر شماراست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایه های شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید
بر مدیون و زیاده از راس المال طلب کنید وَلَا تُظْلَمُونَ نه ستم کرده شوید یعنی بر شما ظلم نکنند و از سرمایه شما
نکاهند در تفسیر ابو الفتوح جرجانی مذکورست که عکرمه روایت میکند که آیه در حق عباس بن عبد المطلب و عثمان
بن عفان آمد و انچنان بود که ایشان خرمای بسیار بسلف خریده بودند چون اجل آن حال شد مطالبه آن
کردند ایشان گفتند که اگر حق شما بدهیم ما را هیچ چیز نماند ولی بر کت شویم انچه شماراست نیمه آن بستانید
و نیمه دیگر را مضاعف کنید تا دیگر سال بدهیم ایشان برین قرار دادند این آیه نازل شد و رسول علیه
آن فرمود ایشان انقیاد آن کرده سرمایه را گرفتند و از سر فایده آن گذشتند و در قول وان تبتم
الخ زمخشری و قاضی ناصر الدین بیضاوی در کشاف و بیضاوی آورده اند که اگر شخصی مصر باشد بر تحلیل ربا
و تایب نشود مرتد است و مال او فی است و سایر اهل اسلام که قبل از تحریم ربا معامله ربا کرده بودند
از سر فایده گذشته بسرمایه قانع شدند و کسانی که موسر بودند رد سرمایه کردند و بعضی که معسر بودند
مهلت طلبیدند و صاحبان راس المال در مضایقه افزودند حق تعالی آیه فرستاد که وَإِنْ كَانَ
و اگر واقع شود ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و افلاس یعنی اگر خداوند غریم مفلس و تنگدست

تفاعل است بدین یا سلف یا نسیه یا اجاره حاصل که هر معامله که احد عوضین در آن موجل باشد آنرا تداین میگویند
و فایده ذکر بدین با آنکه از تداینتم مفهوم میشود آن است که توهم نشود که تداینتم ماخوذ از تداین است که بمعنی
مجازات باشد مانند کما تَدِینُ تُدان و در این آیه بیست و یک حکم است اول اباحت اِستِدانت هرگاه آن کس
مضطر باشد بان بجهت معاش و اگر استدانت بدون ضرورت باشد مکروه است و گاه است که استدانت
حرام می باشد چون مُستَدَین را جزم نباشد که ادای دَین خود از آن کند یا که قصد او عدم رد آن باشد
دوم اباحت تاجیل بقوله الی اجل زیرا که دَین حقیقت ثابت بر ذمه و این عام از موجل و معجل است و نزد ابن
عباس این آیه نازل شده در سَلَم خاصه و اکثر بر آنند که بر سبیل عموم است و سیوم وجوب ضبط اجل بقوله مسمی
و آن هر مدتی است که محتمل زیاده و نقصان نباشد مانند ادراک ثمر یا قدوم حاج و غیر آن از آجال غیر مضبوط
(چهارم امر بکتابت دین تا مال مردم تلف نشود بعوارض نسیان و موت و وجود امر اینجا نزد مالک از برای وجوب است
و اصح آنست که از برای ندب است یا ارشاد بمصلحت و جمهور نیز بر این اند و آنکه نقل کرده اند که پیغمبر فرمود که سه کس را
حق تعالی دعا اجابت نکند مردی که دَینی بکسی دهد و گواه بر آن نگیرد و ننویسد و شخصی که مال بسفیه دهد و قول خدا را
کار نکند و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و مردی که زن بد داشته باشد و طلاقش نگوید از احادیث ابو هریره است
که موقوف علیه نیست پنجم واجب است که کاتب دَین امین و عادل باشد وَلْیَکْتُبْ و باید که بنویسد وثیقه دین را
بَیْنَکُمْ در میان شما کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ نویسنده بداد و راستی این صفت کاتب است یعنی نویسنده
که موصوف باشد بعدالت تا زیاد و کم نکند ششم عدم امتناع کاتب از کتابت دین بقوله وَلَا یَأْبَ کَاتِبٌ
و باید که سر باز نزند هیچ نویسنده أَنْ یَکْتُبَ این که بنویسد وثیقه معامله را کَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ سبحانه چنانکه
بیاموزانید او را خدا ایمن بدان نوع که امر شرع واقع شده فَلْیَکْتُبْ پس باید که بنویسد نویسنده گویند
که نهی بجهت تحریم است پس کتابت واجب باشد و نزد جماعتی فرض کفایت است و بقول بعضی فرض عین با عدم کاتب
دیگر یا با حضور صاحب دین بترک کتابت و اخوذ آنست که مستحب است بر کسی که عارف باشد بکتابت زیرا که
این باب و تعاون و انواع ابر است هفتم آنکه نزد بعضی کما علمه الله متعلق است به ما بعد پس فلیکتب امر باشد
بعد از نهی برای تاکید هشتم امر است باملاء مستدین بر کاتب آن دینی را که بر ذمه اوست و هو قوله

افتد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و استغنا و اگر معلوم باشد
که چیزی دارد و در رد دادن امتناع میکند او را حبس کنند بدانکه کان اینجا تامه است بمعنی ان وقع غریم
ذو عسرة و قول فنظرة خبر مبتدای محذوف ای فالحکم نظرة و نظرة بمعنی انظار است و میسره بمعنی الیسار
وَأَنْ تَصَدَّقُوا و این که تصدق کنید شما بقرض دار مفلس باین وجه که ابرا کنید او را خَيْرٌ لَكُمْ
بهتر است مر شما را یعنی ثواب آن بیشتر از مهلت دادنست إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید
حقیقت صدقه را بهر اینه خیریت آنرا میدانید و گویند معنی آنست که اگر میدانید آنچیزی که در تصدق است
از ذکر جمیل و ثواب جزیل یا عالم باشید بانکه هرچه پیغمبر خدا باید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانی است
ابو سعید خدری روایت کند که مردی را در مدینه قرض بود وی را بر در رسول آوردند او دعوی اعسار
کرد در حق او غریمان او را گفت که خذوا ما وجدتم و لیس لکم الا ذاک آنچه می یابید از مال او اخذ کنید
و جز این شما را چیزی نرسد در کنز آورده که نزد فقهای امامیه معسر کسی است که عاجز باشد از آنچه زیادت
از دین و قوت روزانه و دست ثوب او و دار سکنای او و خادم معتاد او بود و حساب نکنند چه واجب نیست
صرف این امور در دین هرگاه عجز متحقق شود در ما سوای این امور مهلت واجب است مطالبه و حبس
حرام و با قدرت حلال است مطالبه آن و جایز است حبس و بعد از ذکر اوامر و نواهی تحذیر مردمان میکند
بر عدم امتثال آنچه در حلال و حرام بقوله وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که تُرْجَعُونَ
بازگردانیده شوید همه شما فِيهِ در آن روز یعنی قیامت إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی حساب و جزای مقرر
کرده از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده
باشند از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب و تضعیف عقاب
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعه گرویدگان إِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید بِدَيْنٍ بوامی
یعنی عقدی از شما صادر شود که احد عوضین در آن دین باشد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده
و معلوم بتوقیت سنین و شهور و ایام فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف
معاملت و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنید بدانکه تداین

وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بر وی ست دین بزبان خود اقرار
بر نفس خود کند زیراکه اوست معترف و مشهود علیه و اِملال و املا بیک معنی ست که آن بنوشتن فرمودن ست وَ
لْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدا رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند
در وقت اقرار مِنْهُ از آن حق که بر وست شَيْئًا چیزی را یعنی آنچه املا کند بدون نقصان و امر بالاملا
و نهی از بخس جهة آنست که می تواند بود که صاحب حق امی باشد که هیچ خبر لی نباشد او را بامور پس اگر
مدیون در املا ورع را کار نفرماید اضرار مدین لازم آید این حرام ست نعم اوست و ولی سفیه
و صبی و غیر مستطیع را املا لقوله فَإِنْ كَانَ الَّذِي پس اگر باشد آنکسی که عَلَيْهِ الْحَقُّ
که بر وست حق یعنی در ذمه اوست سَفِيهًا بالغ ناقص عقل که صرف اموال کند در غیر اغراض صحیحه
أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوان یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ
یا توانائی نداشته باشد و نتواند أَنْ يُمِلَّ هُوَ این که املا کند او یعنی مدیون بجهة آنکه اخرس باشد
یا بواسطهٔ شدت مرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود
فَلْيُمْلِلْ پس باید که املاء آن حق کند وَلِيُّهُ ولی هر یک از اینها که گذشت بِالْعَدْلِ براستی و انصاف
یعنی ولی امر او زیاده و کم املا نکند مراد بولی قیّم ست مر طفل و سفیه را و وکیل و مترجم مر غیر مستطیع و بهم از
احکام این ست وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ دو گواه و سین از برای
طلب ست یعنی طلب دو گواه کنید پس آیه دلالت میکند بر عدم قبول گواه واحد اما با انضمام یمین از مدعی نزد امامیه
و شافعی مقبول ست بجهة قضای پیغمبر و امیر المؤمنین ع باین وجه یازدهم باید شاهدین از مردان باشند لقوله
مِنْ رِجَالِكُمْ یعنی دو شاهد کنید از مردان خود و اضافه رجال بضمیر دلالت ست بر ایمان شاهدین
و ازین قید دو حکم دیگر مفهوم میشود یکی اشتراط بلوغ در شاهد زیرا که رجال را اطلاق نمیکنند بر غیر بالغ
دوم اشتراط ایمان پس مقبول نباشد شهادت صبی و مجنون نیز بطریق اولی بجهة عدم تعقل او و نه کافر
ابو حنیفه تجویز شهادت بعضی کفار کرده بر بعضی اگر چه مختلف الملل باشند دوازدهم فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس
اگر نباشند این هر دو گواه رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَ

پس یک مرد و دو زن این فاعل فعل محذوف است ای فلیشهد رجل و امراتان یعنی باید که گواهی دهند مردی
و دو زن سیزدهم عدالت گواهان لقوله مِمَّنْ تَرْضَوْنَ یعنی مردان و زنان گواهی دهنده از کسانی باشند
که پسندیده باشند مِنَ الشُّهَدَآءِ از گواهان و ایثار ممن ترضون بر من المرضیین اشارت است باکتفا
نمودن بظاهر عدالت و عدم اشتراط آن در نفس الامر و گرنه موجب تعذر استشهاد شود و شرایط شهادت
پنج است بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و رفع تهمت و بشهادت عبد اختلاف است فقهای مذاهب اربع
اهل سنت منع آن کرده اند نزد امامیه دو قول است اشهر و اقوای آن قبول شهادت وی است مگر بر سید خاصه
و بعد از آن بیان حکمت میفرماید در ضم امراتین برجل و عدم الاکتفا براة و رجل و میگوید که اگر دو مرد نباشند
باید که یک مرد و دو زن گواهی دهند اَنْ تَضِلَّ این که فراموش کند اِحْدٰيهُمَا یکی از آن دو زن
معامله را که بر آن گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد اِحْدٰيهُمَا الْاُخْرٰى یکی از ایشان دیگری را
مراد آنست که چون بجهة ضعف عقول و غلبهٔ رطوبت صفت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دو زن باید
تا باشند که بر یکی نسیان دیگری زایل گردد بخلاف رجال چه ایشان دورترند از نسیان بجهة زیادتی عقول ایشان
نقل است که چون کسی خواستی که معامله کند و بر آن معامله کسی را گواه گیرد هیچکس قبول نکردی پس حق سبحانه فرمود
که وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَآءُ و باید که ابا نکنند و سر باز نزنند از تحمل شهادت اِذَا مَا دُعُوْا چون خوانده
شوند برای گواه شدن و تسمیهٔ ایشان بشهدا از قبیل [illegible] است در منزله واقع و نهی از ابا مستلزم امر است
بتحمل لکن بفرض کفایت است اگر غیر از دو شاهد کسی دیگر یافت نشود بر آن فرض عین خواهد بود این حکم چهاردهم
اما حکم پانزدهم این است وَلَا تَسْئَمُوْا و ملالت منمائید اَنْ تَكْتُبُوْهُ از آنکه بنویسید حق را
صَغِيْرًا در حالتی که خورد و حقیر باشد آن حق اَوْ كَبِيْرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید اِلٰى
اَجَلِهٖ تا مدت آن که مقرر شده باقرار مدیون ذٰلِكُمْ این مکتوب شما اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ عدالت
تر است نزد خدا وَاَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ و ثابت تر و یاری دهنده تر برای اقامت گواهی چه مکتوب مذکر
شهود است وَاَدْنٰى اَلَّا تَرْتَابُوْا و نزدیکتر است از آنکه بشک نه افتید یعنی اقرب است در انتفای شک
در مقدار و جنس حق و تعیین شهود و اجل چون رجوع نمائید بآن کتابت زیرا که عدم کتابت سبب ریب و شک اطلاع غیر یقین است

در آنکه صادق است یا کاذب شناسند و هم این است إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر اینکه باشد آن معامله
بازرگانی بحضور این استثنی است از امر بکتابت و اسم تکون مقدر است ای تکون التجارة تجارة یعنی ترک کتابت
مکنید مگر باشد آن معامله با حضور عوضین بحضور تُدِيرُونَهَا می کردانید آنرا بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست
بدست و نقد بنقد بدون غیبت احد عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَلَّا
تَكْتُبُوهَا این که ننویسید آنرا بجهت بعد آن از تنازع و نسیان حکم بعد هم وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید
إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید کاهی که آن مبایعت نقد باشد نه دین تا تکرار لازم نیاید امر باشهاد
نزد مبایعت جهت آنکه ممکن است که احد ایشان نادم شوند بر بیع یا نزاع واقع شود در کمیت احد عوضین یا در شرط
یا خیار یا غیر آن گویند حکم این آیه منسوخ است بقوله فان امن بعضکم بعضا الآیه هر دو هم وَلَا يُضَارَّ باید که رنج
رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را
ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد اینمعنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد
پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوق قش آنست باید که کاتب [illegible] نکند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز
بکند و گواه نیز تحمل شهادت نماید و از راستی در نگذرد و گواهی بنویسد و بوقت شهادت از اقامت آن امتناع نکند
و معنی اول اظهر است و حکم نیز دو هم وَإِن تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان الخ شما را منع کردم از اضرار کاتب
و شهید فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن فعل منهی فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما و خروج از طاعت حق تعالی
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا و فرمان خدای را خلاف مکنید در امور دین و دنیای شما و بیست و یکم
وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزد خدای شما را احکام خود را که متضمن مصالح دینیه و دنیویه شماست وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیزها داناست بعد از آن بیان میکند حکم وثیقه را برای [illegible] نزد عدم وثیقه یا شهادت
و می فرماید وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر باشید بر سر سفر یعنی مسافر باشید و گویند علی بمعنی فی است
یعنی چون در سفر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد
اما اسباب کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ پس گروهای قبض کرده و فرا گرفته شده است
رهان مبتدا است محذوف الخبر ای فعلیکم رهان یا فاعل فعل محذوف ای فلیوخذ رهان و رهان جمع رهن است

بمعنی مرهون و در شرع وثیقه ایست برای مدین که دین خود را ازان استیفا نماید در کنز العرفان آورده
که در اینجا چند فایده است یکی آنکه ارتهان جایزست مطلقا در سفر و در حضر و در صورت عدم وجدان کاتب
و در صورت وجدان آن بدلیل فعل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که آنحضرت رهن کرد درع خود را در مدینه نزد یهودی
و دلیل دیگر اجماع است چه خلافی در جواز آن نیست مطلقا دوم آنکه جمیع فقهای اهل سنت غیر از مالک بر آنند که قبض
در رهن شرط است و مالک اکتفا بایجاب و قبول کرده و اول قول اکثر اصحاب امامیه است و دلیل ایشان آیه
مذکوره است و سیوم رهن امانت است مضمون نیست مگر با تعدی یا تفریط و نزد ابوحنیفه مضمون است باقل امرین
از قیمت و قدر دین چهارم در آیه باخذ رهن بر دین تنبیه فرموده بر حفظ مال و عدم تهوین بآن بجهت دخول آن
در حیز تبذیر و اهمال مصلحت و وصف رهن بقبض بسبب آنست که کمال توثق بآن است بجهت جواز انکار رهن
یا نسیان یا زیاده و نقصان و درین نیز اشارتست که رهن می باید که عینی باشد که ممکن القبض تواند شد
پس رهن دین صحیح نباشد بجهت عدم امکان قبض آن در حینیکه دین است فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امین
دارد بَعْضُكُم بَعْضًا برخی از شما که داین اند برخی را که مدین اند و دل وی از خیانت مدیون ایمن باشد
بجهت حسن ظن او بوی و بجهت آن اخذ رهن نکند ازو فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند
آنکس که ایمن داشته شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که
بترسد از خدا رَبَّهُ که پروردگار اوست و در امانت خیانت نکند بانکار آن و درین مبالغات است
و تسمیه دین بامانت بجهت ایتمان داین است بوی بترک ارتهان بآن حاصل کلام آن است که در آیه دلالت است
بر وجوب ادای امانت و التزام تقوی آن بعدم خیانت و عدم تعدی و تفریط بعد ازان در حرمت کتمان
شهادت و وجوب ادای آن میفرماید وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی ای گواهان یا ای مدیونان
و گواهی ایشان شهادت است بر نفس خود وَمَن يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ
پس بدرستی که گناه کارست دل او و در اضافه اثم بقلب تنبیه تام است بر وعید ربانی بر کاتم شهادت چه جرایم
قلبیه سخت ترست از آثام متعلقه باعضای ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بدانچه میکنید شما از اظهار شهادت
و کتمان آن عَلِيمٌ داناست این کلام نیز بجهت تهدید و وعید است در کتمان در کنز العرفان آورده که عموم و من یکتمها

که فرستاده شد بدو مِن رَّبِّهِ از پروردگار او که آن آیات قرآن است و احکام دین وَالْمُؤْمِنُونَ
و گرویدند مؤمنان از امت او بدان منزل عطف است بر الرسول كُلٌّ همه ایشان و تنوین عوض مضاف الیه
ای کلهم و ضمیر راجع است برسول و مؤمنان آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدا و توحید ضمیر در امن باعتبار لفظ کل
مرجع آنست بکل واحد منهم وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان که مقربان حضرت کبریا اند و سبب وصول وحی اند
بر رسل وَكُتُبِهِ و بکتابهای منزل وی که همه حق است و کلام او سبحانه است وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او
که هر یک پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده مردمان براه حق لَا نُفَرِّقُ ما تفریق نمیکنیم
و جدائی نمیدانیم و این مقول قول محذوف است و تقدیر این است که یقولون لا نفرق یعنی نبی و مؤمنان متوافق اللفظ
میگویند که ما تفریق نمیکنیم و جدائی نمیدانیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچکس مِّن رُّسُلِهِ از رسولان او
باین که بعضی را تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب نمائیم بلکه بهمه ایشان ایمان آورده ایم بخلاف یهود و نصاری
که منکر بعضی از رسل شده اند وَقَالُوا و گفتند همه مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم و اجابت کردیم قول
خدا را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را غُفْرَانَكَ ای اغفر غفرانک یعنی بیامرز ما را الهی آمرزش خود
یا نطلب غفرانک یعنی میطلبیم آمرزش ترا رَبَّنَا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی
تست بازگشت یعنی بسوی ثواب و عقاب تست بازگشت همه بندگان بعد از موت و این اقرار تصدیق
ایشان است به بعث و در تیسیر آورده که چون سید انام علیه السلام بمعراج رفت و بساط کونین را
بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید که مقام قاب قوسین او ادنی است از حضرت عزت خطاب
مستطاب در رسید یا محمد بخواه آنچه خواسته تا ترا بدهیم فرمود التحیات لله از جانب او سبحانه جواب آمد
که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته سید انام علیه السلام موافقت این کلام نموده فرمود
که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله سید عالم مناجات کرد و بحضوری بر آنکه مرا شربت این کرامت با مؤمنان امت
گوارنده نیست او سبحانه فرمود و المؤمنون کل من امن بالله الایه یعنی از آن از پیغمبر خود برسید
که امت تو در قبول احکام چه میگویند فرمود که قالوا سمعنا و اطعنا جواب آمد که چون ایشان منقاد

مخصوص است بانچه مشتمل نباشد بر ضرر غیر مستحق کربشاهد رسد اما با حصول ضرر مذکور ادای شهادت واجب نیست
وچون حق تعالی بیان احکام شرعیه نمود در عقب آن بجهت تنبیه در آنکه احکام بجهت نفع وصلاح بندگان است نه بجهت
احتیاج او بان فرمود که لِلّٰهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است از کواکب وفرشتگان
وغیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از ارکان وموالید بامر او راست عوالم جسمانی که ظواهر
اسما ومظاهر افعال اند یعنی زمام اختیار خلق وملک سموات وارضین وما بینهما وتدابیر انها بید اقتدار
وقبضهٔ اختیار اوست وَإِنْ تُبْدُوا واگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست
از عزایم ونیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار میکند شما را بدان چیز
خدا پس شما را بر ان مجازات خواهد داد از ابن عباس مرویست که حق تعالی روز قیامت اعمالی بنده را
بالتمام بر وی احصی کند از گفتار زبان وکردار اعضا واندیشهٔ دل فَيَغْفِرُ پس بیامرزد بعد از احصی
لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا که خواهد امرزش او را بفضل خود وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وعذاب کند هر کرا خواهد
تعذیب او را بعدل وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وخدا بر همه چیز از غفران وتعذیب قَدِيرٌ تواناست
لفظ آیه عام است بجمیع اشیا واصح اقوال در معاصی که خطور کند در دل آنست که حق سبحانه بان مواخذه ننماید
بلکه مواخذهٔ او بان چیزیست که بنده عزم آن کند وجازم شود بر فعل آن با امکان تحفظ از ان واین را
افعال قلب میگویند پس خدا تعالی بنده را بر عزم جزم بر معصیت مجازات خواهد داد آیه مذکوره نازل شد
صحابه از تامل در مضمون آن ملول گشته بی طاقت شدند بذریعهٔ اعیان انصار بجناب حضرت رسالت مآب معروض
داشتند که ما را تکلیف کاری کرده اند که قوت آن نداریم وچیزی پا آمده که طاقت استماع آن نمی آریم
آنحضرت استفسار فرمود چه امر و کدام چیز است گفتند یا رسول الله عنان دلها در قبضهٔ اقتدار وزمام
اندیشها در پنجهٔ اختیار ما نیست احیاناً خیال معاصی در دل ما می آید وفکر مناهی در خاطر ما خطور میکند.
وما آنرا مکروه میداریم از قوه بفعل نمی آریم وحق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان مواخذه
کند کار دشوار گردد وهیچکس از عهدهٔ این کار بیرون نیاید حضرت عزت در شان این امت وسبکباری
ایشان آیه فرستاد که آمَنَ الرَّسُولُ گروید واعتقاد کرد رسول یعنی محمد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ از چیز

اوامر و نواهی اند لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند و در رنج نه افکند خدا نَفْسًا هیچ نفسی را إِلَّا
وُسْعَهَا مگر باندازه طاقت او و گنجایش قدرت او چه وسع باندازه طاقت است و این دال است
بر عدم وقوع تکلیف بمحال و بر امتناع آن از ملک متعال لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد انچه کند
از نیکوئی ها یعنی منفعت آن نیکوئی ها باو راجع شود وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بر وی باشد انچه بجا آورد
از بدی ها یعنی ضرر معاصی او باو عاید گردد نه بغیر دلیل بر آنکه حق سبحانه ما را تکلیف دون وسع کرده است
که ما را طاقت آن هست که شبان روزی زیاده از هفده رکعت نماز بگذاریم و در سالی بیش از یکماه
روزه داریم او سبحانه باوجود این اقتصار بر هفده رکعت و سی روز فرموده مرویست که چون حضرت
رسالت مرتبت در شب معراج این کلمات بابرکات را از واهب العطیات استماع فرمود بالهام الهی
بزبان امت این کلام میمنت فرجام را ادا نمود که رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت
إِن نَّسِينَا اگر فراموش کردیم چیزی از طاعات را أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم و بعد از آن قصد مرتکب
شدیم مفسران عصیان و خطا را درین مقام بیکی از چهار وجه تفسیر کرده اند یکی آنکه نسیان بمعنی ترک است و خطا
بمعنی ذنب زیرا که معاصی موصوف بخطا میشود از حیثیت آنکه ضد صواب است دوم آنکه مراد بنسیان متعرض
شدن است باسبابی که مودی به نسیان و غفلت باشد از واجب و مراد بخطا تعرض نمودن باسبابی که منتهی
بخطا باشد سیوم آنکه نسیان و خطا بر معنی حقیقی خود باشد یعنی ما را عقوبت مکن بر آنکه بر سبیل سهو و غفلت
از ما صادر شده باشد یعنی بدون قصد آنرا کرده باشیم چهارم قول ابن عباس است آن این است که معاقب
مگردان ما را اگر در حین جهل یا عمد معصیت کرده باشیم رَبَّنَا ای پروردگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار
مکن بر ما إِصْرًا بار گران اصر فعل ثقیلست که اصر صاحب خود کند یعنی بجهت ثقل آن حبس او نماید در مکان که نتواند
بجهت آن بمکان دیگر رود و مراد آنست که تکلیف گران بر ما منه كَمَا حَمَلْتَهُ همچنانکه تکلیف فرمودی بار گران آنرا
عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا بر آنکسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان بود
چنانکه در اخبار آمده که حق تعالی در شبانروزی پنجاه نماز را بر امت موسی فرض کرده بود و ایشان را بزکوة ربع
مال فرموده و چون جامه ایشان نجس شدی تطهیر آن بآب جایز نبودی بلکه بر ایشان واجب بودی

که انرا ببرندی و نماز ایشان جز بمسجد روا نبودی چون آب نیافتندی تیمم ایشان را جایز نبودی و چون گناه
کردندی علامت گناه بر ایشان پدید آمدی چون در سرائی بمعصیتی مشغول شدندی بر در آن سرای بخط
روشن نوشته شدی که فلان درین سرا بفلان کار مشغول شده و مثل این تکلیفها ما جز حضرت خاتم انبیا این تکلیف را
از امت مرحومه رفع فرمود و کاف در کما حملته صفت مصدر محذوفست و ما مصدریه و تقدیر اینست که حملاً
مثل حملک ایاه و می تواند بود که ما بمعنی الذی باشد ای مثل الذی حملته و بنا برین صفة اصر خواهد بود ربنا ای پروردگار ما
این تتمه دعاء مؤمنانست و لا تحملنا و تحمیل مکن ما را ما لا طاقة لنا آن چیز که طاقت و توانائی
نیست ما را به بآن چیز و تشدید میم جهة آنست که فعل متعدی بدو مفعول است نزد بعضی مراد بما لا طاقة شدة
عقوبت عاجل و آجلست که فوق طاقت باشد یعنی ما را در دنیا و آخرة عقوبتی مفرما که طاقت آن نداشته باشیم
واعف عنا و عفو کن و درگذر از ما یعنی گناهان ما را واغفر لنا و بپوشان از برای ما عیوب ما را
و بمؤاخذه آن ما را رسوا مساز و یا عفو فرما ذنوب ما را و بپوشان خطایای ما را یا قول ما را عفو فرمای و فعل ما را
بپوشان یا عفو کن از صغایر و بیامرز از کبایر وارحمنا و ببخشای ما را بقبول طاعتهای ما و تفضل فرمای
بر ما در دنیا و عقبی انت مولینا تو کارساز و یاری دهنده مائی فانصرنا پس یاری ده ما را و مظفر
و منصور گردان علی القوم الکافرین بر همه گروه ناگرویدگان بقهر کردن بر ایشان در مقاتله
و بغلبه بر ایشان در حجت چه از حق مولی آنست که یاری موالی خود کند بر اعدا از ابن عباس مرویست که ما نزد
رسول خدا بودیم که ناگاه آنحضرت آوازی از بالای سر خود شنید چون سر برداشت دید که دری از آسمان گشوده
شده فرشته از آن نازل گشت و نزد آنحضرت آمد و گفت الله یبشرک بنورین لم یعطهما نبیا قبلک فاتحة
الکتاب و خواتیم سورة البقرة لا یقرء بهما احد الا اعطیته حاجته یعنی حق تعالی مژده میدهد ترا بدو نور که هیچ پیغمبر را
قبل از تو عطا نفرموده و آن فاتحة الکتابست و اواخر سورة البقرة هیچکس این هر دو را تلاوت نکند مگر که حاجت
او را روا گردانم و مسئول دنیا و آخرة او را اجابت کنم و نیز آنحضرت فرموده که من قرء الآیتین من آخر سورة
البقرة کفتاه هر که این هر دو آیه را از آخر سوره بقره تلاوت کند جمیع مهمات دنیا و آخرت او را کفایت کنند

سورة آل عمران مدنی است و عدد آیات آن دویست است ابن عباس

از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سورهٔ آل عمران را در روز جمعه قراءة کند حق سبحانه و فرشتگان بر وصلوة دهند تا آنکه آفتاب غروب کند و در روایت دیگر آمده که هر که شب آدینه آل عمران قراءت کند فردای قیامت او را حق [illegible] بر دهد تا چون برق بر صراط بگذرد

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمٓ بنابر اشهر اقوال بمعنی انا الله اعلم است و یا اسم سوره است و باقی وجوه آن در فاتحهٔ سورة البقره علی وجه التفصیل سمت تحریر پذیرفته الله خدای سزای پرستش لا اله الا هو نیست هیچ مستحق عبادت مگر او و بدانکه میم در الف لام میم ساکن است در حالت وقف و مفتوح است در حالت وصل بجهت القای حرکت همزهٔ الله بر آن تا دلالت کند بر آنکه همزه در حکم ثابت است زیرا که اسقاط آن بجهت تخفیف است نه از برای درج که اگر برای درج می بود میم مکسور می شد کو احد اثنان بالقاء حرکت همزه بر دال الحی زنده ایست که حیات هر زنده از وست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست از علماء تفسیر مرویست که اوایل این سوره تا هشتاد و آیه در شان وفد نجران نازل شده و ایشان شصت سوار بودند که جامهای حریر پوشیده با آراستگی تمام بمسجد رسول برای مناظره با آنحضرت آمدند و نزد آنحضرت بنشستند و از هر جا سخن در پیوستند تا آنکه وقت نماز ایشان در رسید دستوری خواسته روی بمشرق کرده ناقوس بزدند و نماز خود در ادا در مسجد بگذاردند رسول مقبول ایشان را باسلام دعوت کرد عاقب و ایهم که از رؤسای ایشان بودند گفتند که ما قبل از تو غاشیهٔ ملت حق بر دوش و حلقهٔ دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ایشان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست و می دانید که عیسی غرضهٔ اجل

خواهد چشید و دیگر شما هم اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر خدای بوده و مسلّم

بر عقیده شما اعتراف میکنید که تصویر صورت پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب

داشت و بتدریج از کودکی نمو میکرد و بزرگ می‌شد و رفت و آمد و خواب و بیداری نسبت باو میکنید

و حق سبحانه ازین منزه است پس چگونه حکم میکنید که عیسی ولد اوست و ولد باید که مشابه اب باشد و حال آنکه بینهما

غایت تباعد و تناقض است و بهیچ صفتی از صفات میان ایشان مشابهتی نیست ایشان ملزم شده ساکت گشتند

از مجلس برخاستند و چون نزاع ایشان تارةً در الوهیت عیسی بود و تارةً در نبوت حضرت خاتم الانبیا

لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شده و بعد از آن در بیان نبوت فرمود

که نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را بتدریج بِالْحَقِّ بعدل و راستی مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق

کننده است آن کتاب و مصدقاً حال است از کتاب یعنی تنزیل قران کرد که در حالیکه تصدیق کننده است یعنی

موافق است این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن کتابها را که پیش از آن بوده و آن موافقت در توحید است

و نبوت و معاد و اصول دین وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریه و انجیل را مِنْ

قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ در حالتیکه راه نماینده اند مر بنی اسرائیل را بر طریق حق و

درین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهودی و نصاری که نسبت

بعزیر و عیسی ابن مریم میکنند ثابت میشود توریه و انجیل از الفاظ عجمی اند وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد

معجزات را که فارق اند میان حق و باطل و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میگردد و نزد بعضی مراد از آن

نصرت اهل اسلام است بر کفار إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کفر ورزیده اند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای

قدرت الهی یا آیات قرانی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان

راست عذابی سخت وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدا غالب است و قادر بر عذاب کفار که ممنوع از تعذیب نشود

ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان که قادر نباشد بر مثل آن هیچ منتقمی نقمة در لغت بمعنی عقوبت

و فعل آن نقم است از سمع یسمع و این وعیدیست که اتیان بآن فرموده بعد از تقریر توحید و اشاره اجمالی

در اثبات نبوت بجهت تعظیم آن امر و زجر از اعراض از آن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ

پوشیده نمی ماند بر او چیزی فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین و نه در آسمان یعنی احاطهٔ علم او سبحانه
بر جمیع مکونات کلیه و جزئیه سما و ارض چنانچه آن ست که حس متجاوز نمی شود از این هر دو و تقدیم ارض بجهت نزدیکیست
از با علی هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ او آنکسیست که تصویر میکند
و می نگارد شما را در رحمهای مادران شما بهر نوع که می خواهد و حکمت او تقاضای آن میکند از صور مختلف
چون زشتی و زیبائی و کوتاهی و درازی و ذکوره و انوثه و سیاهی و سفیدی و قدرت عیسی بر این
وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مُصَوَّر مصوِّر خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق ست و مخلوق محتاج
بخالق و خالق همه الله ست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای مستحق عبادت مگر او زیرا که انچه او میکند از افعال محکم
متقنه کسی بر مثل آن قدرت ندارد و تکریر تهلیل جهة تقریر وحدانیت ست الْعَزِيزُ غالب بر همه اشیا
الْحَكِيمُ محکم کار و دانا و این اشارت ست بکمال قدرت و تناهی حکمت چه تصویر ولد فرموده در رحم مادر
بر احسن صورت و انواع بهایم را در رحم مصور ساخته بدون آلتی و کلفتی و در عقل هر عاقلی مقرر و
مرکوز شده که اگر همه اهل عالم مجتمع شوند بر انکه از آب پشه را خلق کنند و او را مصور سازند بصورتی که مشاهدست
قادر بر آن نخواهند بود پس چگونه قادر باشند بر خلق جنین در رحم و شبهه نیست که مصوران از آب
احتراز کنند و سه قلم را از آب نگاه دارند و از تاریکی احتراز میکنند او سبحانه در ظلمات ثلاث که آن تاریکی
شب و رحم و شکم مادر ست صورتی می نگارد که جمله مصوران از مشاهده آن حیران و سرگردان و همچنانکه
هیچکس نظیر و شبیه او نیست فعل او نیز نظیر و شبیه فعل غیر نیست در عقب آن میفرماید که هُوَ الَّذِي
أَنْزَلَ عَلَيْكَ او ست آنکسی که فرو فرستاد بر تو قرآن را آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ بعضی از ان کتاب
نشانهای ست محکمات یعنی آیتهای آن مفصل و مبین ست که در لفظ و معانی آن هیچ اشکالی نیست محفوظ ست
از اجمال هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الْكِتَابِ اصل قرآن ست که غیر آن بآن رد کرده میشود و قیاس
امهات ست و افراد آن بنا بر تاویل کل واحدة یا بنا بر انکه کل بمنزله آیه واحده ست وَأُخَرُ
و آیت های دیگر مُتَشَابِهَاتٌ مانند بیکدیگر و محتمل معانی متعدده حاصل که آیات قران بعضی محکم اند
که احتمال غیر معانی که از و افهام مفهوم میشود ندارند مانند ان الله لا یظلم الناس شیئا و بعضی متشابه که محتمل وجوه

وغیر مقصود است و بنظر و فکر راه بمعنی مقصود آن می توانند برد مانند ثم استوی علی العرش و امثال آن
و نزد جابر بن عبد الله انصاری محکم آنست که تعیین تاویل آن معلوم باشد و متشابه آنکه تعیین تاویل آن
معلوم نباشد مانند قیام ساعت و شیخ ابو منصور ماتریدی گفته که اهل بیان محکم جدا اند و در متشابه
بی مدد نقل دخل کردن نمی توانند و گفتند که متشابه حروف مقطعه اند و اخر جمع اخری است معدول و صرف او بجهت
وصف و عدل زیرا که معدول است از الاخر یا اخر من چنانکه در نحو بیان شده فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنانکه
که از روی تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ در دلهای ایشان کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی
فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی می نمایند مَا تَشَابَهَ مِنْهُ الخ زیرا که لفظا و متشابه و معنی آن مشکل است
از کتاب و بآن احتجاج می آرند بر امر باطل ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ بجهت طلب کردن فتنه که ضلال است و آن یا تشکیک است
یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر تشکیک جهال غرض ایشان آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و اضلال
ایشان کنند و باظهار مناقضه محکم و متشابه گویند مراد از فتنه کفر و شرک است وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ
و بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و متمنای خود که خلاف حق است مرویست که این جماعه وفد نجران اند
که با رسول مناظره کردند در حق عیسی و گفتند که نه تو میگوئی که عیسی روح الله است فرمود بلی گفتند ما را این دلیل
بس است در کیش و آئین خود چه روح الجزئیت که در و بقای بدن باشد و این معنی ظاهر است و
غیر مقصود المعنی چه مقصود در روح الله این است که دین خدا باو باقی بود چنانکه بقای بدن بروح است
و دلایل عقلیه قایم شده بر آنکه حق تعالی ذی اجزا و اعضا نیست و اضافه روح باو بجهت تشریف روح است مانند
اضافه بیت باو و نصاری بر معنی اول حمل کرده عیسی را خدا گفته اند حق تعالی باین آیه بیان ابطال ایشان کرده
و عایشه از رسول روایت کرده که این آیه تلاوت فرمود و گفت چون ازین امت جمعی را یابید
که طلب تاویل متشابه کنند و بآن تعلق و تمسک نمایند و بر آن جدل کنند ایشان آنانند که حق سبحانه شمارا از ایشان
تحذیر نموده و نهی از مجالست و مخالطت با ایشان فرموده وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیداند تاویل الخ
متشابهات است و حمل آن بر معنی مراد إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آنرا فرو فرستاده سجاوندی رحمه الله گفته که چون
قاری باینجا رسد باید که وقف کند تا الراسخون فی العلم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نکرده شوند

چه بحقیقت جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست و بنابرین مراد بمتشابه هر چیزیست که حق تعالی دانستن آنرا بخود
اختصاص داده مانند مدت بقای دنیا و وقت قیام ساعت و امثال آن وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
و کسانی که ثابت قدم‌اند در دانش و متمکن در بینش که علما و اهل ایمان‌اند و بر روایتی مأثوره از ابو جعفر علیه السلام
والراسخون فی العلم عطف است بر الله و معنی آنست که تاویل متشابه نمیدانند مگر خدا و کسانی که ثابت قدم‌اند
در دانش يَقُولُونَ میگویند علما راسخ در علوم یقولون حال است از راسخون آمَنَّا بِهِ گرویدیم
بمتشابه و بنابر قول سجاوندی والراسخون مبتدا است و یقولون خبر آن یعنی راسخان در علم میگویند که ما تصدیق
کننده‌ایم بمتشابه كُلٌّ همه محکمات و متشابهات مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ
و یاد نکنند و پند نپذیرند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول صافیه از ادناس اختلال و اعوجاج
این مدح راسخان است بجودت ذهن و حسن نظر و اشاره بانکه راسخان نیز عالم‌اند بتاویل متشابهات
و نیز خدای تعالی کتاب خود را بلغت عربی فرستاده و آنرا از الغاز و تعمیه مجرد ساخته الا آنست که بعضی بتدبر
و تامل معلوم میشود و بعضی احتیاج بتامل ندارد و نیز منافی حکمت است که حق سبحانه با رسول خود خطاب کند
بکلامی که نه او داند و نه امت او پس البته رسول و اهلبیت او که اعلم الناس‌اند بان عالم خواهند بود و کسی که
بحلیه مزیت علم آراسته باشد از امثال او فرو نیست که مراد از راسخون فی العلم حضرت سید اوصیا و سایر
ائمه هدی‌اند چه جمیع صحابه و تابعین در جمیع امور مشکله و احکام مشتبه رجوع بایشان میکردند و ایشان هرگز
رجوع بغیر خود ننمودند بعد از ان از قول راسخان در علم حکایت میکند که رَبَّنَا پروردگار ما یعنی میگویند
کسانی که خود را بزیور علم و دانش آراسته‌اند و بحلیه عمل آنرا محلی گردانیده‌اند که ای پروردگار ما لَا
تُزِغْ قُلُوبَنَا مپیچان و منحرف مساز دلهای ما را از نهج حق بسوی اتباع متشابه بتاویلیکه پسندیده تو نباشد
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از انکه ما را راه نمودی بحق نصب بعد بر ظرفیت است و اذ در موضع جر باضافت
بان و گویند اذ بمعنی ان است حاصل که راسخان فی العلم کسانی‌اند که میگویند خداوندا ازاغت قلوب ما مکن
بعد از هدایت تو ما را وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی لطفی
که بواسطه آن مرتبه زلفی و درجه قربی نزد تو حاصل کرده بفوز و سعادت مستسعد گردیم إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

بدرستی که توئی بخشنده هر مسئولی رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستی که تو فراهم
آرنده مردمانی بعد از موت ایشان لِيَوْمٍ برای حساب و جزای روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست
ما را در وقوع آن و آنچه درست از حشر و نشر و جزا چه بجهت وضوح در معرض ریب و شک نیست إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشر و حساب فرموده چه الوهیت منافی خلف
وعده است و بعد از آن در بیان حال کفار که قلوب ایشان منحرف شده از منهج صواب میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند مراد همه کفار اند یا وفد نجران و یا یهود قریظه و نضیر و یا کفار قریش که حضرت رسالت را
سرزنش میکردند که درویش است و هیچ بهره ندارد و خود بکثرت اموال و اولاد مفاخرت مینمایند لَنْ تُغْنِيَ
عَنْهُمْ هرگز دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان می نازند وَلَا
أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود انها علم مباهات و مفاخرت می فرازند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا
شَيْئًا هیچ چیزی نه در دنیا اگر محنت و بلیه گرفتار کردند و نه در اخرة که ایشانرا بسوی مضیق جهنم برانند وَأُولَٰئِكَ
و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش افروز دوزخ همچنانکه حطب آتش را برمی افروزد كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
مانند شان و عادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی ع جار و مجرور مرفوع المحل است بانکه خبر مبتدا
محذوف است و تقدیر این است که داب هؤلاء الکفرة کداب آل فرعون چنانچه مترجم گشت داب مصدر است
ماخوذ از دَأَبَ فی العمل اذا کدح فیه و از معنی منتقل شده بمعنی شان و حال وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
و آنانکه پیش از فرعون بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را كذبوا
بآیاتنا حال است باضمار قد یعنی حال کفار مکه مثل آل فرعون است و کسانی که قبل از ایشان بودند در حالتیکه
تکذیب کردند آیات ما را که معجزات انبیا بود فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدا یعنی عقوبت کرد
ایشانرا در دنیا و آخرت بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود وَاللَّهُ شَدِيدُ
الْعِقَابِ و خدا سخت عقوبت است بر کافران این تهویل است از برای مواخذه و زیادتی تخویف
از برای کفره و چون حق سبحانه ذکر آن چیزی نمود که بقرون ماضیه رسید از عذاب بجهت تکذیب رسل
در عقب آن کفار قریش را تحذیر نموده بانچه بایشان رسید و فرمود قُلْ بگو ای محمد لِلَّذِينَ كَفَرُوا

مر آنکسانی را که کافر شدند از صنادید قریش و شماتت کردند در واقعهٔ احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد
که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما در روز بدر وَتُحْشَرُونَ و جمع کرده شوید در عقبی
إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ حذف مخصوص بذم که جهنم است
بقرینهٔ ما سبق و این از تتمهٔ قول آنحضرت رسالت است بامر خدای عبد الله عباس فرمود که مراد یهودان
قریظه و نضیر که چون رسول ع روز بدر بر مشرکان غالب شد و همه را مغلوب ساخت یهودان گفتند که این
آن کس پیغمبر است که ما را وعده کردند در توریت و ما نعت و صفت او در کتاب یافتیم که رایت او
همیشه منصور خواهد بود پس در صدد آن شدند که با آنحضرت ایمان آورند چون روز احد اصحاب رسول را
شکستی واقع شد متشکک شدند و گفتند این مرد نه آن پیغمبر است که ما گمان بردیم پس ترک ایمان کردند
و همه متفق اللفظ شده عهد بستند که با رسول آغاز محاربه کنند و او را و اتباع او را در ورطهٔ هلاکت اندازند
رسول برین قضیه مطلع شده تحذیر ایشان کرد بانچه بقریش واقع شد در روز بدر ایشان گفتند باید که
مغرور نسازد ترا غالب شدن تو بر جمعی از سفها که علم محاربه نداشتند اگر با ما مقاتله کنی بدانی که مائیم
مردان کارزار و دلاوران روزکار بر تو غالب شویم حق سبحانه این آیه فرستاد و وعده داد بقتل قریظه و اجلای بنی نضیر
و فتح خیبر و ضرب جزیه بر جا علاوهٔ ایشان بعد از ان بیان آنچه فرمود که در روز بدر با اهل کفر و
ضلال فرود آورد از عذاب استیصال و گفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستیکه بود مر شما را خطاب بقریش است
یا یهود و گویند مراد اهل ایمان اند آيَةٌ علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد ص فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا
در دو گروه که ملتقی شدند و در مقابلهٔ یکدیگر صف کشیدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی کارزار
میکردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و اینها لشکر ظفر پیکر رسول که سیصد و سیزده تن بودند بعدد
اصحاب طالوت که از نهر گذشتند هفتاد و هفت تن از مهاجر و دویست و سی و شش از انصار
و فئة تقاتل استیناف است بتقدیر منهم از برای بیان حال این دو گروه وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروه
دیگر ناگرویده بخدا که عبارت است از عسکر هزیمت اثر ابو جهل است که انها نهصد و پنجاه کس بودند يَرَوْنَهُم
مِثْلَيْهِمْ می دیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی

معاینه و آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند و گویند ضمیر یرون راجع بکفار است و معنی اینکه
می دیدند کافران مومنان را دو برابر خود و حال آنکه سه برابر مسلمانان بودند و موید معنی اول است قرائت ترونهم
بخطاب که قرائت نافع است وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدا قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا
که خواهد چنانکه نصرت داد اهل بدر را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در واقع شدن خبر بر آن وجه که پیغمبر از آن
خبر داده بود لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست و موعظه لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینائی را مراد بینائی
دل است که آنرا بصیرة گویند و بصحت پیوسته که درین حرب در میان لشکر اسلام که سیصد و سیزده تن بودند
دو کس اسب داشتند و شش کس زره پوش بودند و لشکر کفار که نهصد و پنجاه بودند صد کس اسب سوار
بودند و اول جنگی که در اسلام واقع شد این جنگ بود و سبب این ابوسفیان بود چنانکه تفسیر این بعد ازین
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد بعد از آن حق سبحانه اخبار میفرماید از آنچه باعث مردمان است بر عدول از حق و
میل بباطل و غوی و می فرماید زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده و آراسته شده است برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ
دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات است و تسمیه آن بالشهوات جهة مبالغه است و یا مزین آن شیطان است چه آیه در معرض
ذم است یعنی شیطان بجهة اغوا و اضلال مشرکان و عاصیان آراسته گردانیده است در نظر حسی ایشان دوستی
مشتهیات نفس را و جبائی گفته که رحمن مزین آن چیزیست که حسن است و شیطان مزین آنچه قبیح است
مِنَ النِّسَاءِ از زنان و تقدیم آن بر مشتهیات دیگر جهة آنست که افتتان بایشان بیشتر است و بدترین
دام شیطان ایشانند در اخبار آمده که بیشترین معاصی که از مردمان صادر شود بجهة زنان است و نیز در خبر
وارد گشته که هیچ فتنه اضر از زنان نیست بر مردان وَالْبَنِينَ و از پسران که محبوب طباع والدین اند
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و از قنطارهای فراهم آورده شده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره قنطار بمعنی مال کثیر است و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست که قنطار
پری پوست گاو است و نزد بعضی هشت هزار مثقال طلا است و گویند هشتاد هزار مثقال نقره و جمیع اقوال مذکوره
راجع بکثرة است وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و از اسبان علامت دار و آن از سومه ماخوذ است
بمعنی علامت در تفسیر منهج الصادقین آورده که مرویست از خیر الانام علیه التحیة و السلام که فرمود اسبان

بر سه قسم اند فرس للرحمن و فرس للانسان و فرس للشیطان یعنی اسبی که خدای راست آنست
که در راه خدای برای جهاد با کفار مرتبط سازند و آنچه آدمیان راست اسبی است که برای نسل و نتیجه نگه
دارند و اسبی که شیطان راست بر وگرو بندند و قمار بازند وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان اند از شتر
و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار و یا زمین های زرع ذَٰلِكَ این که مذکور شد از امور مشتهیه
نفس مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از ان در زندگانی دنیا و از ان
و از ان متمتع و محظوظ شوند وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ
نیکوئی بازگشت این تحریض است بر استبدال آنچه نزد اوست از لذات حقیقیه ابدیه و آن لذات
بر وجهی باشد که ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و فیها ما تشتهی الانفس و تلذ
الاعین و چون حق تعالی درین آیه تصغیر دنیا نمود در عقب آن تعظیم آخرت می نماید و ترغیب
مردمان میفرماید بقوله قُلْ بگو ای محمد أَؤُنَبِّئُكُمْ آیا خبر میدهم شما را ای مردمان بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ
بهتر ازینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از شرک و اجتناب نمودند از فواحش
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهاییست که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب بر خلاف جویهای دنیا که در مغاک
نرود بلکه بر روی زمین جاری شود و متفرق نگردد خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند متقیان
در ان بوستانها وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راست زنان مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذوراتی که زنان دنیا را باشد
یا پاک از نقص خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و مر ایشان راست خوشنودی از خدای و این از بهشت
و نعیم آن بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست به بندگان و اعمال ایشان پس مثاب میگرداند محسن را
و معاقب می سازد مسی را ابو سعید خدری از حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام روایت کرده که فرمود
خدای تعالی اهل بهشت را گوید که راضی شدید از من گویند بار خدایا ازین نعمت بهشت که ما را کرامت
فرموده چه چیز ازان بهتر تواند بود گوید خوشنودی من بر وجهی که هرگز بخشم مبدل نشود بعد ازان در صفت
متقیان میفرماید الَّذِينَ آنانکه از روی نیاز رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا

بدرستی که ما گرویدیم بانچه تو فرمودی و جوارح خود را در عبادت تو استعمال نمودیم و امید آمرزش تو داریم
فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز برای ما گناهان ما را وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار ما را
از عذاب دوزخ در بیضاوی گفته که الذین یقولون مجرور المحل است بر آنکه صفت متقیان است یا عباد
و یا منصوب المحل است و یا مرفوع المحل بر مدح و ترتب سوال بر مجرد ایمان دلیل است بر آنکه ایمان کافی است در استحقاق
مغفرت و یا مستعد شدن برای آن و بعد از ان بصفات دیگر وصف مدح ایشان میکند و میفرماید
الصَّابِرِينَ صبر کنندگانند منصوب است بر مدح یعنی متقیان صابرانند در وقت هجوم بلیات بر ترک محظورات
و شبهات وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل وَالْقَانِتِينَ و فرمان بردارانند
امر خدای را در نهان و آشکارا یا دعا کنندگان در مقاصد دنیا و عقبی وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگانند از مال
حلال بر اهل استحقاق بقصد اطاعت و انقیاد معبود علی الاطلاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند
بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات است و تخصیص استغفار باسحار جهة آن است که دعا در آن وقت
اقرب است باجابت زیرا که عبادت در ان وقت اشق است خصوصا متهجدان را و لهذا گویند که متقیان آنانند
که نماز گذارند تا وقت سحر و بعد از ان استغفار نمایند و دعا کنند تا بصبح و در خبر آمده که خدای تعالی سه آواز را دوست دارد
آواز خروس و آواز قاری قرآن و آواز استغفار کننده در وقت سحر محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن
بار ریاضت و صادقانند در ابتهاج منهاج ارادت و [illegible] قانتند در سلوک الی الله بی قصور و فطرت و منفق صفات
و ذوات اند از روی محبت و مستغفر اند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدأ سلوک است
و صدق ابتدای تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقض نفس بوالفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه
قبول و مراد از استغفار فنا در توحید است و تا ستاره هستی سالک در معرفت فنا متواری نشود خورشید بقای
احدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر در کلمات والمستغفرین بالاسحار که نزدیک زوال ظلمت است و ظهور نور
صفای روز است این فایده می دهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد وجود ما عدا که نمود
بی بود است زایل گشته صبح شهود وحدة از افق حقیقت روی نماید و بنیز کلام تمام اطفاء السراج فقد طلع الصبح
اینجا چهره گشاید شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدا یعنی بنصب دلایل داله بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه

بیان مبین کرده‌اند اَنَّهُ آنکه اوست خدای بحق از روی تحقیق لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد
در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند که یا
محمد ما را مسئله‌ایست اگر جواب گوئی ایمان آریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله بزرگتر کلمه و شریف‌تر
شهادتی در کلام خدا کدام است این آیه نازل شد و در روایت است که شهادت خدا حکم اوست ای حکم الله لا اله الا هو
وَالْمَلٰٓئِكَةُ و فرشتگان نیز گواهی دادند بانچه معاینه دیدند از عظمت و قدرت بر وحدانیت او وَاُولُوا
الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنانند نیز ادای شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق جنان
بواسطه حجج ساطعه و براهین قاطعه قَآئِمًا در حالتی که او سبحانه اقامت نماینده است بِالْقِسْطِ بعدل
در قسم ارزاق و حکم خود در افعال و وجه جواز افراد او سبحانه قائما بالقسط که منصوب است بر حالیت از الله که فاعل شهد است
با انکه جایز نیست مثل جاء زید و عمرو راکبا بجهة عدم التباس است کقوله و وهبنا له اسحاق و یعقوب نافلة مفسران در اولوا العلم
اختلاف است نزد بعضی پیغمبرانند و نزد بعضی صحابه رسول اند از مهاجر و انصار و در تفسیر صافی از ملا محسن کاشی مذکور است
که امیر المومنین علی علیه السلام است چه او مقتدای علماء اسلام است و افضل اهل البیت علیهم السلام و مقدم ایشان
و نیز اعلم است بکتب اهل کتاب پس آیه را حمل کردن بر او اولی باشد و اقتران اولوا العلم با او سبحانه و ملائکه در شهادت
دلالت است بر تعظیم و توقیر ایشان لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد مکرر او تکرار جهت تاکید است
و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید و حکم بتوحید بعد از اقامت حجة الْعَزِيزُ قوی و غالب است بر ممکنات و همه محکوم
و مامور اویند باظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ محکم کار هرانچه میکند و بان میفرماید و از جمله آن امر اوست بتوحید
بدانکه این آیه را فضل بسیار و ثواب بیشمار است مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که این آیه بخواند
و در آخر آن بگوید که و انا علی ذلک من الشاهدین حق سبحانه بعدد هر حرفی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند
و امرزش خواهند تا روز قیامت و نیز از ان حضرت مرویست که هر که این آیه بخواند حق تعالی هشت در بهشت برو
بگشاید و هفت در دوزخ برو دربندد و نیز از آنحضرت مرویست که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند یکی دیگری را
گفت از کجا می‌آئی گفت از نزد بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و خدای تعالی آزاد و اینک دیوان
عمل سیاه اوست که باسمان می‌برم آن فرشته دیگر گفت عجب حالیست که من نام او برات آزادی از آتش دوزخ

بزمین می برم فرشته اول متعجب و متحیر شد فرشته دوم جواب داد که چون تو از وجد آن شدی او ازین آیه والشهادة
بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیتش را بایمان و معرفتش بخشیدم و از سعید بن جبیر مرویست که سیصد
و شصت بت در حوالی کعبه بودند چون این آیه نازل شد همه برو در افتادند إِنَّ الدِّينَ
عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ بدرستی که دین نزد خدای اسلام است نه ملت یهودیه و نصرانیه مراد آنست
که هیچ دینی مرضی و پسندیده نیست نزد حق تعالی غیر از اسلام که توحید است وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ
و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلعم پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده است
بایشان کتاب انجیل و توریة إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بایشان دانشی
بحقیقت امر اسلام که آن آیات بینه و حجج ظاهره است و از جمله آن قرآن است که موافق و مصدق کتاب
ایشان است و بعضی گفته که مراد اهل نجران اند که اختلاف کردند در حال عیسی پس مراد بکتاب انجیل است حاصل که ایشان
اختلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهة حسد یا جور که در میان ایشان است یا میل بریاست و بزرگی قوم نه بجهة شبهه و
خفای که ایشان را بوده باشد در حقیقت اسلام پس وعید ایشان می نماید بقوله وَمَنْ يَكْفُرْ و هر که انکار کند بِآيَاتِ
اللَّهِ بآیتهای خدا که قرآن است با معجزاتی که حق تعالی بحضرت رسالت مرتبت ارزانی داشته یا بتوریة و انجیل
که نعت آنحضرت در و مذکور است فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است
یعنی عنقریب حساب اهل حسد و بغی مستوفی شده در آخرة که روز حساب است و جزای هر کس بر وفق کردار و اعتقاد
جزا داده شوند فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر یهودان محاجه کنند بر وجه عناد و خصومت نمایند با تو در دین
بعد از اقامت حجت و یا نصارای نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی فَقُلْ أَسْلَمْتُ
وَجْهِيَ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و خالص ساختم همه خود را لِلَّهِ از برای خدای
و هیچ وجه غیری را با او شریک نمی گردانم و تعبیر وجه از نفس بجهة آنست که اشرف اعضای ظاهره است
و مظهر قوی و حواس وَمَنِ اتَّبَعَنِ و کسی که تابع من اند عطف است بر تای متکلم یعنی تسلیم نموده ام
من و کسی که تابع من اند از برای خدا مراد آنست که باخلاص تمام بوحدانیت او سبحانه گرویده ایم وَقُلْ
و بگو ای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری

والامیین و بگو بی‌نبشتگان عرب که ناخوانده و نانویسنده اند ءاسلمتم آیا اسلام آوردید
بجهت وضوح حجت و ازاحت علت برای شما چنانچه من آورده ام و اتباع من و یا هنوز بر کفر خودید
و در ایراد کلام بر این اسلوب تعبیر ایشان است ببلادت و معاندت و گویند ذکر استفهام بجهت
تهدید و وعید است مراد ازان امر است یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آوردند و
امر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس بدرستی که راه یافتند بمقصد کلی و از بادیه ضلالت بمقصد
اصلاح رسیدند و ان تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فانما
علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و الله بصیر بالعباد
و خدای بیناست به بندگان یعنی داناست بتکذیب و تصدیق ایشان مرویست که چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت مرتبت آنرا با اهل کتاب خواند ایشان گفتند اسلام آوردیم یهود را گفت در حق عیسی
چه گوئید گفتند او پیغمبر خدای و کلمهٔ او نیست ترسایان را گفت عیسی را بنده و آفریدهٔ خدا میدانید گفتند
معاذ الله که او بنده باشد رسول فرمود پس در دعوی اسلام کاذبید چه اسلام آنست که خدا را یکی شناسند
و همه پیغمبران او تصدیق کنند و ایشانرا بندگان مطیع او دانند ان الذین یکفرون بدرستی که
آنانکه کافر اند و نمی‌گروند بایات الله بقرآن و محمد یا بحجتهای روشن او که دلالت صریح دارند
بر وحدانیت او و یقتلون النبیین و می‌کشند پیغمبرانرا بغیر حق کشتنی بناحق و درین سخن
تاکید است زیرا که قتل نبی بحق نمی باشد پس مراد آنست که قتل پیغمبران نیست مگر بغیر حق از حضرت خیر الانام
علیه السلام مرویست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت در اول روز
بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند
ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانکه میفرماید که و یقتلون الذین و می‌کشتند آنانرا نیز که از روی
حقانیت یامرون بالقسط میفرمودند بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی ما سوای
پیغمبران فبشرهم پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک ذکر تبشیر در مقام
انذار بر وجه تهکم است و مراد آنست که ایشانرا وعید ده و بترسان از عذاب آتش دوزخ که سخت ترین

عذابست مراد آبا و اجداد سالفهٔ اهل کتاب اند که در عصر پیغمبر بودند و ایشان نیز میخواستند که اقتفا باجداد خود
نموده دست بقتل پیغمبر و اصحاب او دراز کنند ولیکن حق سبحانه عاصم پیغمبر و مؤمنان گردیده انهارا منکوب و مغلوب
ساخت و گویند فبشرهم آنست که بشارت ده ایشانرا بعذاب کردن خدای اسلاف ایشانرا أُولَٰئِكَ آن
گروه که نگروندگان بودند بآیات خدا و قاتلان پیغمبران و کشندگان آمران بمعروف بودند الَّذِينَ
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ آنکسانی اند که تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که آن ادعای ایشان بود تمسک بتوریه
و اقامت شریعت موسی فِي الدُّنْيَا در این سرای که بر ایشان لعنت میکنند وَالْآخِرَةِ و در آن سرای
که ثوابی بر آن مترتب نمیشود و حبوط عمل عبارتست از وقوع آن بر خلاف وجهی که بر آن مستحق ثواب و مدح شوند
وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا بروز قیامت مِنْ نَاصِرِينَ از یاری دهندگان که عذاب از ایشان
دفع کند از عبد الله عباس مرویست که از اهل خیبر در عهد رسول عم مردی و زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود
شریف بودند و در توریه حکم ایشان رجم بود و نزد رسول آمدند بامید آنکه حکم او متضمن تخفیف حد باشد پس قضیه را
معروض داشتند حضرت برجم حکم فرمود نعمان بن اوفی و عمر ابن الحارث گفتند جرت علینا جور کردی بر ما
چه بر ایشان رجم نیست رسول فرمود که دروغ میگوئید در توریه حکم بر ایشان رجم است گفتند چنین است رسول فرمود
تا توریه را حاضر کردند پس با ایشان گفت کیست در میان شما که اعلم باشد بتوریه گفتند مردی اعورست
و در فدک می باشد و او را ابن صوریا گویند پس کسی را فرستادند و او را بمدینه آوردند وی نزد رسول آمد
و آغاز تلاوت کرد چون بآیه رجم رسید دست بر آن نهاد و آنرا بپوشید و تلاوت نکرد عبد الله سلام برخاست
و دست او از آنجا بر داشت و آن آیه را برخواندند رسول عم گفت الحمد لله که حکم آن بود که من کرده ام و توریه مطابق
قول منست حق تعالی درین قضیه این آیه فرستاد أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا
نَصِيبًا داده شده اند بهره مِنَ الْكِتَابِ از توریه چون نعمان بن اوفی يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ
خوانده می شوند بسوی توریه لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند کتاب توریه میان ایشان و من برای تبعیض است
یا بیان و تنکیر نصیب احتمال تحقیر و تعظیم دارد و نزد بعضی از مفسران سبب نزول آن بود که روزی حضرت
رسالت مرتبت در مدارس اهل کتاب رفت نعیم بن عمر و حارث بن زید گفتند ای محمد تو بر چه مذهبی

و بر دین کیستی فرمود من بر دین ابراهیم گفتند ابراهیم یهودی بود فرمود کتاب توریة بیارید تا میان ما
و شما حکم کند ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس رو میگردانند فَرِيقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسای یهود اند
وَهُم مُّعْرِضُونَ در حالتی که ایشان اعراض کنندگانند از حق این استبعاد است برای تولیهٔ
ایشان با وجود علم ایشان بآنکه رجوع بآن واجبست و جملهٔ اسمیه حالست از فریق و فریق اگرچه نکره است
اما چون نکره بصفت متخصص شده پس جایز باشد که ذی حال واقع شود ذَٰلِكَ این اعراض از حکم توریة
مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَن تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نخواهد کرد
بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ مگر روز چند شمرده شده که هفت روز باشد یا چهل روز
یعنی از حکم توریة اعراض میکنند بسبب تسهیل ایشان مر عقاب انفسهای خود بجهت اعتقاد زایغ و طمع فارغ
که از جملهٔ آن قول ایشانست که نحن ابناء الله و احباؤه وَغَرَّهُمْ و فریب داد ایشان را فِي دِينِهِم
در کیش ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچیزی که بودند که بر می بافتند از تسهیل عقوبت و یا شفاعت
آبای ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آنهنگام که جمع کنیم ایشان را
لِيَوْمٍ برای حساب روزی لَّا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی نیست در وقوع آن این استعظام عذابیست
که در آخرة ایشان را فرو گیرد و تکذیب قول ایشانست که لن تمسنا النار الا ایاما معدودات میگفتند وَوُفِّيَتْ
كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی تمام مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده باشد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و هیچکس از
نفس ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیئات بلکه جزا در خور اعمال و موافق افعال خواهد بود
و ضمیر راجع است بهر نفس بحسب معنی زیرا که آن در معنی کل انسان است چون حق تعالی ذکر مکاید اهل کتاب کرد حضرت
رسالت را تعلیم نمود که چگونه با ایشان محاجه باید کرد و چگونه جواب ایشان باید گفت قُلِ اللَّهُمَّ بگو ای محمد
بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی که هر مالک که غیر تست مملوک تست و هر ملکی سوای تو فانی
در تفسیر جامع البیان مرویست که رسول خدای در عام الاحزاب باشارهٔ سلمان فارسی رضی الله عنه فرمود
که گرداگرد مدینه خندق میکندند ناگاه سنگی عظیم و سخت پدید آمد که آهن بر آن کار نمیکرد و آنحضرت بر آنجا
مطلع گردیده بدان موضع تشریف فرموده تبر آهنی از سلمان گرفته بقوت روحانیه ملکیه بتایید ربانی ضربتی

فرود آورد که ثلثی از ان بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست مانند روشنی چراغ در شب تار که از بارقهٔ آن
آتش کوشکهای مدینه روشن شد و بحد مداین رسید و کنگرههای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد و چون ضربتی دیگر زد ثلثی
از ان سنگ شکسته گشت و نوری از ان درخشان شد که بروشنائی آن قصور صنعا و یمن ظاهر گشت و بنوبت سیوم
ثلثی اخیر متلاشی شد و لامعی از ان ظهور نموده قیاصرهٔ روم و قصور ان بالتمام بنظر درآمد رسول با اصحاب تکبیر گفتند
سلمان عرض نمود یا رسول الله ما امروز عجایب بسیار دیدیم که مانند آن مشاهده نکرده بودیم رسول صلی الله علیه و آله فرمود
بلی چون ضربتی اول و دوم و سیوم زدم جبرئیل مرا گفت زود باشد که امت تو بر این مداین ظفر یافته همه کوشکهای حیره
بتصرف درآورند و عنقریب آثار صولت اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و زود باشد که رایت شریعت تو سایهٔ
یمن و دولت بر مفارق اهل یمن اندازد مؤمنان از کلام سید انام علیه افضل الصلوة و السلام مبتهج و مسرور شده مراسم شکر
ملک علام بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه افکنده زبان طعن بگشادند که عجب کاریست که این مرد از بیم مشرکان
عرب خندق میکند و بمجرد آوازهٔ لشکر دشمن پا از دروازهٔ شهر مدینه بیرون نمی نهد و با این یاران خود را بگرفتن روم
و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیه فرستاد که قل اللهم مالک الملک و مرویست که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نامها
خوانده باشد لهذا آنرا از اسمای اعظم شمرده اند حاصل که حق سبحانه فرمود که ای محمد بگو که بار خدایا توئی مالک الملک
و همه ملک بید قدرت تست و در قبضهٔ اقتدار تو تؤتی الملک عطا میکنی پادشاهی را من تشاء هر کرا خواهی و مصلحت بینی
و تنزع الملک و می ستانی ملک را ممن تشاء از هر که خواهی مراد آنست که حق تعالی زمام اختیار جهانداری بقبضهٔ اقتدار
هر که خواهد بسپارد و عنان اقتدار شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون آورد و از جملهٔ آن ایالت مکه و حجاز
که از کفار قریش بود از ایشان نزع کرده بملازمان عتبهٔ علیهٔ نبویه حواله فرمود و ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن
انتزاع نموده بدین امت مرحومه ارزانی داشت و نزد بعضی مفسران مراد ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد
و به بنی اسمعیل داد و محمد وراق گفته که مراد ملک نفس و قهر هواست یعنی تسلط بر نفس و هوا و غلبه بران چنانکه سلیمان را
عطا فرموده در خبر آمده که سلیمان عم با آنکه پادشاه جن و انس و هوام و وحوش و طیور بود و در مطبخ او هر روز هزار جمل
گاو بکار رفتی غیر از حیوانات دیگر وی از کسب دست خود بدو نان جوین قناعت کردی و جامهٔ کهنه پوشیدی و بخشوع
و خضوع در مسجد رفتی و هر کجا که درویشی نشسته بودی در پهلوی او نشستی و گفتی درویشی با درویشی نشسته و نزد دهقان

مراد ملک توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول هر دو سرا گشت وَتُعِزُّ مَنْ
تَشَآءُ و ارجمند می سازی هر کرا میخواهی وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ و خوار و بیمقدار میکردانی هر کرا میخواهی خوار اورا
بکفر و نکبت چون ابو جهل بر جهل و تابعان او و یا مراد عزت این امت است باستیلای دیار عرب و عجم و ذلت
اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم و در کتاب تاریخ بنظر آمده که سلطان محمود غزنوی روزی عزیمت زیارت
شیخ مقری که قطب زمانه و خلفای آن عصر بود رفته استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال استاد و از تفسیر تعز من تشاء
وتذل من تشاء نکته درخواست نمود شیخ فرمود که روشن ترین وجه در معنی آیه آنست که ترا با هزار و هفت صد پیل جنگی
و پنج هزار فرسنگ ولایت و صد هزار سوار مکمل بخانه همچون من گدائی آورد و در صف نعال باز دارد و مرا باین گلیم کهنه
و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جا دهد انکو بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشاء شد و آنکو ره
حرص و آز پیمود مقهور تذل من تشاء شد بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت تست یعنی بقدرت کامله تست تحصیل همه نیکوئیها از اعطای
ملک و اعزاز مؤمنان الف لام از برای استغراق است یعنی جمیع انواع خیر در قبضه اقتدار اوست و از و ناشی میشود بواسطه
یا بواسطه چه فاعل جنس خیر اوست نه غیر او و این که حضرت رسالت در بعضی ادعیه فرموده که الخیر کله بیدک والشر لیس الیک
دلالت صریح است بر انکه ذات حق سبحانه مصدر خیر است نه شر اِنَّكَ بدرستی که تو عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی از اعطا
و نزع و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانا است بعد از ان در بیان کمال قدرت خود که دلالت بر مالکیت مطلق اوست
پیغمبر را باید که بگوی ای محمد که خداوندا تُولِجُ اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب
بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول آن بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزائی تا روز که
در اول جدی اقصر ایام شتا بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آوری روز را
فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در طرف سال از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی تا شبی که در آخر جوزا
اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ
از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را
چون نطفه و دانه و بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و درخت و مرغ است و گفته اند کافر را از مؤمن و مؤمن را
از کافر بیرون می آری و این قول مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام وَتَرْزُقُ روزی میدهی از خزانه

رحمة واسعهٔ خود وَمَنْ يَشَاءُ هر كرا ميخواهى بِغَيْرِ حِسَابٍ بى شمار يعنى بمرتبه كه خلق عدد و مقدار آن ندانند مرويست
كه چون معاذ جبل از اداى دين خود عاجز كرديد نزد خير الانام عليه السلام شكايت اينمعنى نمود و آن حضرت فرمود كه
اين آيه بخوان تا بقول بغير حساب انكاه بكوئى يا رحمن الدنيا والآخرة و رحيمهما تعطى من تشاء منهما فاقض عنى دينى
وهركه اين آيه بدينوجه بخواند اكر قرض او چندان كه زمين كنجايش آن نداشته باشد او سبحانه آنرا از براى او قضا كند
بعد از ان نهى كرد مومنان را از موالات با كافران و فرمود لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ بايد كه فرا نكيرند
مومنان كه دوستان خدايند و معزز و مكرم نزد او الْكَافِرِينَ نا كرويدكانرا كه دشمنان اويند
و ذليل و خوار نزد او أَوْلِيَاءَ دوستان و متوليان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون
مومنان يعنى دوست مومن جز مومن نبايد پس مومنان بايد كه كافران را بدوستى فرانكيرند از ابن عباس
روايتست كه جمعى از انصار با كروهى از كفار كه يهود بودند طرح دوستى افكنده با ايشان عقد موالات
و مواخات در ميان آوردند حق تعالى اين آيه فرستاد و ايشانرا نهى فرمود از موالات با نها بجهت قرابت و غير آن
تا حب و بغض اهل ايمان براى خدا باشد و بعد از ان جهت تهديد از موالات با كفار مى فرمايد كه وَمَنْ
يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر كه بكند اين فرا كرفتن دوستى را با دشمنان فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نيست آنكس
از ولايت و دوستى خداى فِي شَيْءٍ در چيزى يعنى از دين خداى بهره ندارد يعنى مسلمان نيستند
إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مكر آنكه بترسيد و حذر كشيد مِنْهُمْ از ايشان يعنى از ضرر كافران تُقَاةً
ترسيدنى و نصب تُقَاةً بر مصدريت باشد يعنى مكر آنكه بترسيد از ضرر ايشان ترسيدنى كه در ينصورت
جايزست كه با ايشان اظهار دوستى كنيد و تعديهٔ تتقوا بمن بجهت آنست كه متضمن معنى تحذروست و
تخافوا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و مى ترساند خدا شما را و از ارتكاب مناهى كه از جملهٔ ان موالاتست با دشمنان او
نَفْسَهُ از عذاب ذات خود يعنى عذابى كه ثابت شده باشد از محض قهاريت حق تعالى بى واسطهٔ غيرى و نفس عبارتست
از ذات چيزى و حقيقت هويت او پس هر كجا لفظ نفس در شان حق تعالى ايراد كنند مراد ذات او خواهد بود و ذكر نفس بجهت آنست
تا معلوم شود كه محذر منه عقابى است صادر از ذات او وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوى جزا يا حكم خداوند است
بازكشت همه و جميع بندكانرا بر وفق اعمال جزا خواهد داد و اين تتمهٔ وعيدست و نزد بعضى آيه در بارهٔ عبادة بن صامت فرود آمد

او مردی منتق بود از اهل بدر و بیرا حلفای بودند از یهود چون رسول روز احزاب از مدینه بیرون آمد گفت
یا رسول الله اگر اجازت فرمائی من حلفای خود را که پانصد یهود اند باعانت شما خوانم تا با کافران جنگ کنند.
حق تعالی این آیه فرستاد و منع آنحضرت نمود اگر جواز تقیه مذکوره در وقتی بود که دین اسلام هنوز قوتی نداشت
کفار را قوت و تسلط بود بر مسلمانان و چون قضیه منعکس شد تقیه مرتفع گشت و چون تقیه در هر موضعیست
که مظنه ضرر نفس یا مال باشد چنانکه آیه مذکوره مصرحست بآن ببعض اهل سنت و جماعت را نرسد که زبان طعن
بر امامیه در باب تقیه دراز کنند و دیگر بمنطوق و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و بادله عقلیه داله بر وجوب دفع ضرر
از نفس تقیه واجبست و صحابه رسول باین امر اقدام می نمودند و از جمله آن عمار یاسر با کفار اظهار موافقت
میکرد بجهة دفع ضرر تا خدا ایشان را در حق او آیه فرستاد الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و مرویست که مردی نزد
بپیغمبر آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که بهلاکت و شقاوت گرفتار شده ام فرمود چگونه گفت کفار
قریش مرا گرفتند و عذاب میکردند تا نسبت بجناب تو ناسزا بگویم من بی طاقت شده آنچه اراده ایشان بود
بر زبان من جاری شد فرمود کیف قلبک دلت چگونه بود گفت بسیار از آن کاره بود فرمود که اگر بار دیگر
بدست ایشان افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان اراده کنند بگو و در دل کاره آن باش و در عقب آن
بیان نمود که اگر کسی اینمعنی را کار بندد نه بجهت خوف و عذر بلکه از روی اعتقاد و رغبت قلبی با اهل کفار در خلاف
موافقت و مساعدت نماید بعقوبت ابدی گرفتار گردد پس فرمود که قُلْ بگو ای محمد اِنْ تُخْفُوا مَا فِي
صُدُورِكُمْ اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار اَوْ تُبْدُوهُ
یا آشکارا کنید مافی الضمیر خود را يَعْلَمْهُ اللّٰهُ میداند خدای آنرا و شما را بجهة آن بعذاب الیم و عقاب جحیم
گرفتار خواهد کرد. وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ و می داند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات
وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینست از انواع سفلیات پس پنهان و آشکاره شما عالم خواهد بود
وَاللّٰهُ و خدای که علم ذاتی او محیطست بهمه عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزی تواناست و قدرت او
بر همه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید در سر و علانیه میداند پس نافرمانی مکنید و بتصمیم قلب منقاد
او امر او شوید و از نواهی او باز ایستید و اینکه تاخیر عذاب مستحقان عقاب میکند نه بجهة عجز اوست

بلکه برای مصلحت تکلیف است تا آن مکلفان را بر او سبحانه حجة نباشد چون درین آیه تحذیر اهل عصیان وکفر نمود
در عقاب در عقب آن بیان وقت آن میکند و میفرماید که یوم تجد روزی که بیابد کل نفس
هر کسی از عمل کنندگان ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکوئی محضرا حاضر کرده شده
نزد خود یعنی صحایف حسنات را به بیند وما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی نزد او حاضر شده
تود در حالتیکه دوست داشته باشد آن نفس لو ان بینها اینکه باشد میان او و بینه و میان
آن روز یا عمل بد او امدا بعیدا اندازهٔ دور چندانکه میان مشرق و مغرب است کقوله یا لیت بینی و بینک
بعد المشرقین ولو در معنی تمنی شایع و کثیر الاستعمال است اینجا بهمین معنی است زبدهٔ معنی آیه آن است که هر نفسی
که صحایف اعمال خود را یا جزای آنرا از خیر و شر نزد خود یابد آرزو کند که میان او و این روز مسافت دور
دراز باشد بر وجهی که آنرا مشاهده نتواند کرد و ظرف متعلق بفعل محذوف است ای اذکر یوم تجد و بنا بر این
تود حال باشد از ضمیر عملت من سوء ویحذرکم الله نفسه و می ترساند خدا شما را از نفس خود یعنی از خود تکریر این
بجهت توکید تذکیر است والله رؤف بالعباد و خدای مهربان است به بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان
در بیضاوی گفته که این اشارت است بانکه نهی و تحذیر حق سبحانه عباد خود را از منهیات محض رأفت او سبحانه است
با ایشان و عین رعایت صلاح ایشان یا ایما بانکه حق تعالی ذو مغفرت و ذو عقاب است تا برحمت او امیدوار
باشند و از عذاب او ترسکار از محمد ابن زبیر نقل است که وفد نجران که از نصاری بودند گفتند ما تعظیم
مسیح میکنیم بجهت دوستی نمودن بخدا و یهود میگفتند که نحن ابناء الله و احباءه و یا مشرکان بتان را می پرستیدند
و میگفتند ایشانرا برای خدا دوست میداریم و بشفاعت ایشان تقرب میجوئیم بخدای آسمان او سبحانه رد قول
ایشان کرده آیه فرستاد که قل بگو ای محمد ان کنتم اگر هستید شما ای نصاری یا ای یهود تحبون الله
دوست میدارید خدا را و لاف محبت او میزنید فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در اوامر و نواهی از حسن بصری
مرویست که جمعی از اهل اسلام در زمان خیر الانام علیه السلام دعوی محبت خدا میکردند و در اوامر و نواهی او
تکاهل می ورزیدند حق سبحانه فرمود که اگر در دعوی محبت خدا صادق اید تابع من شوید در احکام مأموره و منهیه
یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را

وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدا امرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَحِيمٌ مهربان است
برایشان بر جمله خاصه محبت میل نفس است بشیء برای دریافتن کمال انچه در وست و مراد محبت خدا به بنده
رضای اوست از ایشان عمر مرویست که چون پیغمبر این آیه تلاوت فرمود عبد الله اُبَی منافق باصحاب خود
گفت به بینید که محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدا میدارد و ما را میفرماید که او را همچنان دوست داریم
که ترسایان عیسی را و سبحانه در جواب ایشان آیه فرستاد که قُلْ بگو ای محمد أَطِيعُوا اللّٰهَ فرمان برید
خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید
و اعراض کنید از طاعت خدا و رسول و میتواند بود که تولوا فعل ماضی باشد بر طریق التفات از خطاب
بغیبت یعنی اگر برگردند از احکام خدا و رسول فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ
دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دال است بر آنکه تولی از طاعت خدا و رسول کفر است چون
حق سبحانه درین دو آیه اطاعت رسل را واجب گردانید در عقب آن ذکر مناقب ایشان میفرماید بجهة تحریض
بر اطاعت ایشان بقوله إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ بدرستی که خدای برگزید ادم را که ابو البشر است
بتعلیم اسما و مسجودیت ملائکه و ابوّت انبیا و اصفیا و اولیا وَنُوحًا و نوح را بطول عمر و تحمل اذیت از امت
و ترتیب سفینه و نجات وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و ال ابراهیم را که اسمعیل و اسحاق اند و اولاد ایشان بنبوت و امامت
و بناء خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد او یعقوب است و داود و سلیمان و یونس و ذکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام
و حضرت خاتم النبیین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز درین داخل اند وَآلَ عِمْرَانَ و ال عمران را
که موسی و هرون اند برسالت و تکلیم و ایشان پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند
حاصل که حق سبحانه میفرماید که همه این انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم عَلَى الْعَالَمِينَ
بر عالمیان زمان ایشان و باین آیه استدلال کرده اند بر فضل انبیا بر ملائکه باصطفاء ایشان برسالت
و خصایص روحانیه و فضایل جسمانیه لهذا قوت ایشان بر طاعات بدنیه و مالیه از صلوة و صوم و
جهاد فوق قوت غیر ایشان بود ذُرِّيَّةً حال است از مفعول اصطفى یعنی حق تعالی ایشانرا برگزید
در حالتی که فرزندانی اند که بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی زاده شده اند مراد اولاد

پسندیده اند از آبا و برگزیده یا بدل است از آلین یا از مجموع آلین و نوح یعنی ایشها ذریه واحد اند
که منشعب اند برخی از ایشان برخی و ذریه بمعنی ولد است و اسم جنس است بهر واحد و جمع واقع میشود و آن
بر وزن فعلیه است ماخوذ از ذرء یا از فعولة از ذرء که همزهٔ آن بیا بدل شده پس قلب واو بیا کرده و یا
و مدغم گشته کذا فی البیضاوی وَاللّٰهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست باقوال مردمان عَلِيمٌ دانا باعمال
ایشان و یا شنواست مر اقوال باطلهٔ یهود را که گفتند نحن ابناء الله تا آخر خرافات نصاری که نبیرهٔ عمران را
ابن الله گفتند و داناست باغراض فاسدهٔ ایشان ازین مقالات چون حق سبحانه ذکر اصطفاء آل عمران کرد
در عقب آن ذکر مریم میکند بقوله إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران یعنی
حنه بن حانان بن یهود ابن یعقوب است در وقتی که حامله شد او جدهٔ عیسی بود رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي
نَذَرْتُ لَكَ بدرستی که من نذر کردم برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم من است مُحَرَّرًا در حالتی
[illegible]
مسجد نو کنند و در ان خدمت مسجد قدس را امری مهمی دانستند و آنرا اعظم عبادات می شمردند و فرزندان
برای آنکار نذر میکردند تا حین بلوغ و بعد از ان ایشان مخیر میگردیدند میان مکث کردن و بیرون رفتن
و در شریعت ایشان مشروعیت اینچنین نذر در پسران ایشان بود و هیچکس از انبیا و علمای ایشان نبود
که مگر که یک فرزند یاد و یا بیشتر را محرر کرده اند و پس از نذر حنه شوهرا و عمران گفت ویحک این چیست
که نذر کردی شاید که در شکم تو دختری باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد فَتَقَبَّلْ
مِنِّي پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کرده ام إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوائی مر
سخن را که در باب نذر گفتم الْعَلِيمُ دانائی بمقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم و گویند که سبب نذر
حنه آن بود که خواهری داشت که زوجهٔ داود بود از داود فرزندان داشت و حنه جد و جهد میکرد و برا
فرزندی نشد و این حسرت در دل او مرکوز بود تا آنکه روزی در زیر درختی نشسته بود و مرغی را دید که بچه را از قم
میکرد و اشتیاق فرزند در وی بیشتر شد از روی تضرع و زاری بدرگاه الهی مناجات کرده از واهب العطایا
طلب فرزند کرد و آنرا بنذر مذکور مشروط ساخت او سبحانه اجابت دعاء او کرد پس حامله گشت و قبل از وضع

حمل عمران بجوار رحمت الهی پیوست فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آنهنگام که بنهاد بار خود را ضمیر راجع بما فی بطنها است
تانیث آن باعتبار آنست که آن مونث بود یا باعتبار حبله که بچه در شکم است حاصل که چون وضع حمل نمود
قَالَتْ گفت حنه بر سبیل اعتذار یا تحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که بنهادم
آن بار را أُنْثَىٰ در حالتی که فرزند ماده است تانیث ضمیر بجهة تانیث حال است چه حال و ذی حال یک چیز اند
وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بآنچه بار نهاد یعنی خدا دانا تر بود بآنچه حنه وضع کرد و غیر از
حفص بصیغه متکلم خوانده اند یعنی بآنچه بار نهادم وَلَيْسَ الذَّكَرُ و گفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم ا
برای خدمت بیت المقدس كَالْأُنْثَىٰ همچون فرزندی ماده که بمن داده الف ولام در هر دو از برای
عهد است و می تواند بود که از برای جنس باشد یعنی جنس ذکر و جنس انثی مساوی نیستند وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا
مَرْيَمَ بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی لفظ بلغت ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدا وَإِنِّي
أُعِيذُهَا بِكَ و بدرستی که من در پناه می آورم او را بتو وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ از دیو سرکش رانده شده در حدیث آمده که هیچ مولود نباشد مگر که شیطان او را مس کند
در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس
و محفوظ بودند ببرکت استعاذه حنه و چون مریم متولد شد فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت مریم را رَبُّهَا
پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه خود و براضی شد بانکه او بجای ذکر باشد
در خدمت بیت المقدس وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو نما داد او را نَبَاتًا حَسَنًا نشو نمای
نیکو مرویست که چون مریم متولد گشت مادر او را در خرقه پیچیده به بیت المقدس آورد و احبار را گفت فرا گیرید
این نذر کرده شده را که از آن خدا تعالی است بزرگان احبار بقبول وی رغبت نمودند و هر یک را داعیه آن شد
که بتربیت دختر او قیام نمایند و بآن بر اقران خود افتخار کنند زیرا که عمران امام مسجد بیت المقدس بود
و ایشان بیت کسی بودند و از جمله ایشان زکریا بود گفت من اولی ترم بتربیت او چه خاله او در خانه منست
ایشان باین راضی نشدند پس قرار بر قرعه دادند القصه قرعه بنام زکریا که از اولاد سلیمان بود آمد
و کفالت مریم بر وی مقرر گشت وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا و سپرد حق سبحانه مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برد

جهة ارضاع دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده غرفه را که جز از نردبان صعود
بران میسر نشدی برای او ترتیب داد هرگاه از تعهد حال او فارغ شدی در آن غرفه را بقفل محکم بستی و کلید آن را
با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا که مریم بزرگ شد و انوار ولایت
بر صفحات احوال او لامع و ساطع گشت كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا هرگاه در آمدی بر مریم زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ
ذکر بغرفه که مریم در انجا بود تسمیه غرفه بمحراب جهت آنست که آن محل محاربه بود با شیطان چه آن موضع عبادت
و اشرف بقعه بیت المقدس بود حاصل که زکریا هرگاه دران داخل شدی وَجَدَ عِنْدَهَا می یافت
نزدیک مریم رِزْقًا روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان
زکریا چون چند نوبت مشاهده کرد که همه درهای غرفه مقفل است و این نوع طعام نزد مریم حاضر متعجب شده
قَالَ يَا مَرْيَمُ گفت ای مریم أَنَّى لَكِ هَذَا از کجاست مر ترا این روزی که میوه ایست در غیر وقت آن
قَالَتْ گفت مریم هُوَ این روزی که می بینی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست و بود از ان گفت إِنَّ اللَّهَ
بدرستی خدای يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار از غایت کثرت
در تفسیر بیضاوی مسطور است که روزی حضرت رسالت بخانه فاطمه آمد و فرمود از خوردنی در خانه تو هیچ هست که بدان
سه روز است که طعام نخورده فاطمه عرض رسانید که از مدت سه روز بخانه ای عاجزه طعام میسر نشده آنحضرت
از انجا بیرون آمد فاطمه بجهت این بسیار محزون و غمگین گشته بدرگاه قاضی الحاجات از سر نیاز گفت
الهی از غیب طعامی بارسان و دل مرا از بیم اندوه باز رهان مقارن این حال دید که جفنه خالی که دران
خانه بود بجاری ازان بر آمد و مملو از طعام دید سر انرا بپوشید حسن علیه السلام را بطلب آنحضرت فرستاد
و بعد از زمانی خواجه کونین حجره مادر سبطین بنور حضور وافر السرور را آرایش تمام داد چون بر مسند خود
قرار گرفت فاطمه جفنه طعام پیش آورد و برسم خدمت کاری بایستاد همین که دست مبارک شکاف آن
آفتاب بدر مصاف سرپوشش از روی جفنه برداشت ظرفی بود پر از نانهای لطیف و مملو از گوشتهای لذیذ سید عالم
صلی الله علیه و سلم فرمود انی لک هذا این از کجا بتو رسیده عندلیب زبان زهرا و بتول عذرا [illegible]
بر شاخسار الهام ملک علام باین جواب مترنم گشت که هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

سید انام علیه السلام بعد از استماع این کلام گل رخسارش از شادی برفروخت و فرمود سپاس
مر خدای را که از روی فضیلت ترا بسیده زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند کردانید
که هرگاه حق تعالی او را روزی فرستادی و زکریا از وی پرسیدی که این از کجاست همین جواب دادی
که هو من عند الله پس رسول خدا فرمود تا امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را حاضر
کردانیدند و بهیئت مجموعی از آن تناول کردند و سیر شدند هنوز آن جفنه از طعام مملو بود پس فاطمه
همسایها را نیز باقسام وافیه کافیه بهره مند کردانید تم کلامه القصه که چون زکریا مشاهده نمود که حق تعالی
روزی را بمریم میرساند و او را در تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان میدهد او را رغبت شد
در آنکه حق تعالی او را نیز فرزندی بدهد که صاحب ولایت باشد مانند مریم و با آنکه پیر شده بود و زن او
عاقر گشته و از آن درگذشته که او را فرزند بهم رسد اما دانست که آنکسی که قادرست که بر خلاف عادت
میوه زمستانی بتابستان دهد و بعکس این امر بر وی آسانست پس زبان بمناجات کشوده هنالک
در آن مکان که ولایت مریم را معاینه بدید دعا زکریا ربه بخواند زکریا پروردگار خود را او
می تواند بود که هنالک بمعنی وقت باشد چه گاهست که هنا و ثم و حیث از برای زمان مستعار میشود یعنی
در آن وقت که کرامت مریم و منزلت او نزد خدای عالم بدید دست بدعا برداشته خدای خود را
بخواند و از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من هب لی ببخش مرا من لدنک ذریة
طیبة از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه انک بدرستی که تو از محض کرم سمیع الدعاء
شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آن و سمیع در موضع مجیب جهة آنست که هر که اهلیت آن دارد که استماع مطلوب کند
سزاوار آنست که اجابت آن نماید مرویست که زکریا پیغمبری عالی مقدار بود و سر احبار و کلید عبادت خانه بدست او
بود و پیوسته در مسجد نماز میکرد و مردم منتظر بودند تا او در بگشاید جوانی را دید با جامه سفید آن جبرئیل بود
فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان یعنی جبرئیل و صیغه جمع جهة تعظیم است یعنی
جبرئیل او را ندا کرد وهو قائم در حالتی که زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میگذارد
در محراب مریم یا در محرابی که داشت و این جمله فعلیه حالست از ضمیر قائم یعنی ایستاده بود در حالتی که نماز میگذارد

در محراب خود که جبرئیل اورا ندا کرد أَنَّ اللَّهَ بانکه خدای يُبَشِّرُكَ مژده می دهد ترا بِيَحْيَىٰ بفرزندی
که نام او یحیی است که نام پدر بدو زنده شده و منع صرف او بجهت تعریف و وزن الفعل است مُصَدِّقًا
در حالتی که آن فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بکلمه ایست یعنی بعیسی مِّنَ اللَّهِ از نزد خدای
چه او موجود گشته بکلمه خدا که آن لفظ کن است بدون واسطه پدر بشری و در اخبار ثابت شده که اول کسی که
بعیسی ایمان آورد یحیی بود و او بشش ماه از عیسی بزرگتر بود و پسر خالهٔ یکدیگر بودند و یحیی را پیش از آن کشتند که عیسی را
باسمان بردند وَسَيِّدًا و در حالتی که مهتر قوم باشد در علم و حلم و کثرة عبادت و فرط تقوی و زهادت
وغیر آن از اخلاق حسنه مرضیه وَحَصُورًا و در حالتی که حصار کرده شده باشد این مبالغه است در حبس نفس از
شهوات و ملاهی یعنی خود را باز گرفته باشد از شهوات مرویست که در سن سه سالگی بجمعی کودکان رسید
که بازی میکردند ویرا ببازی ترغیب می نمودند گفت ما للعب خُلِقنا ما برای بازی آفریده نشده ایم از ابن عباس
منقول است که الحصور هو الذی لا یاتی النساء حصور کسی است که اتیان ننماید بهیچ زنی چه یحیی هرگز متزوج نشد یعنی
بجهت اشتغال او بعبادت و طاعت و توجه او بحضرت عزت در امور اخرة متزوج نشد با وجود رغبت نفس او
بزنان وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ و در حالتی که پیغمبری باشد ناشی شده از شایسته کاران و معدود
از اعداد ایشان که هیچ کبیره و صغیره از ایشان صادر نشده باشد چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری استفهام از کیفیت حدوث
غلام یعنی بچه وجه پسر مرا پیدا خواهد شد وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده است مرا پیری و پیری در من
اثر کرده وَامْرَأَتِي و زن من یعنی ایشاع که خاله مریم بود عَاقِرٌ نازاینده است و این ماخوذ از عقر است یعنی قطع
یعنی مقطوع از اولاد و در خبر آمده که او نود ساله بود و بروایت ابن عباس صد و بیست ساله و زن او نود و هشت ساله
حاصل که غرض زکریا ازین استفهام آن بود که معلوم کند که حق تعالی او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری
فرزند آور از ایشان خواهد داشت قَالَ گفت خدای یا جبرئیل بفرمان خدای تعالی كَذَٰلِكَ همچنین بر همین حال که هستید
از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن کذلک منصوب المحل است
که مفعول به یشاء است تقدیر این است که یفعل ما یشاء من العجایب مثل ذلک الفعل و آن خلاف عادت است از ولادت

از شیخ فانی و عجوز عاقر القصه چون زکریا باین مژده بهره‌ور گشت قَالَ گفت زکریا که رَبِّ اجْعَلْ
لِّي ای پروردگار من ظاهر کردان برای من آيَةً نشانه که مرا از حمل اشاع بود خبردار کرداند
تا بموجب تعجیل بشارت و بشکرگذاری من شود و حرج مشقت انتظار کردد قَالَ گفت جبرئیل که خدای
میگوید آيَتُكَ نشانه تو برین امر أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آن است که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی
بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت آلة التکلم ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز إِلَّا رَمْزًا مگر اشارت کردن
بروی یا دست یا بر زمین نویسی انچه خواهی بمردمان اعلام کنی این استثناء منقطع است و حبس لسان
زکریا از مکالمه بجهت آن بود که تا درین مدت قول او منحصر باشد بذکر خدا و شکر او و بجهت ادای حق این نعمت
کانه قال آیتک ان یحبس لسانک الا عن الشکر وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن پروردگار خود را و این قول
مبین غرض از حبس لسان است كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یا در زمان بسیار و تقیید امر بکثرت دلالت
میکند بر آنکه تکرار بده و بار و سه بار کافی نیست بلکه مراد آنست که در مدت حبس لسان پیوسته ذکر خدا کن
وَسَبِّحْ و تسبیح کوی او را بِالْعَشِيِّ در اطراف آخر روز که از زوال است تا بغروب وَالْإِبْكَارِ
و در بامداد یعنی از طلوع فجر تا بوقت چاشت و نزد بعضی مراد بالعشی والابکار نماز شام و صبح است و مرویست
که مراد بعدم تکلم روزه صمت است که در شرع ایشان جایز بود و چون ذکر زن عمران نمود و بیان فضل
دختر او کرد علی الاجمال بعد از آن تفصیل آن اجمال میکند بقوله وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یاد کن آنرا
که گفت جبرئیل که يَا مَرْيَمُ ای پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای برگزید ترا
برای عبادت یا قبول کرد ترا برای مسجد خود با صفت انوثت یا پرورش داد ترا بعصمت وَطَهَّرَكِ
و پاکیزه ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را می‌باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه
و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ و برگزید ترا عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بر زنان روزگار تو بآنکه ترا
بی شوهر فرزندی دهد و تکرار برای تاکید است یعنی ترا بی شبهه برگزید در بیضاوی آورده که هر که انکار
کرامت میکند از غیر انبیاء زعم او آنست که ظهور این نوع کرامت از مریم معجزه زکریا بوده یا جهت
ارهاص نبوت عیسی چه اجماع بر آن است که حق تعالی منصب نبوت بهیچ زنی نداد بقوله وما ارسلنا قبلک

الا رجالا ونزد علماء امامیه مراد اصطفاء مریم بر عالمیان برگزیدن او بود بر زنان آن روزگار نه مطلقا
چه سیدهٔ زنان فاطمه زهرا و بتول عذراست زهرا که او بضعهٔ سید ولد آدم و خاتم الرسل است از ابن
عباس مرویست که من از رسول ع پرسیدم که یا رسول الله ما البتول از تو میشنیدم که میفرمودی که همچنانکه
مریم بتول بود فاطمه نیز بتول است بتول بچه معنی است فرمود که بتول زنان باینمعنی است که او را عذر
حیض نباشد مریم و فاطمه چنین بودند القصه حق سبحانه بعد از اعلام نعمت اصطفا و تطهیر بمریم امر نمود
او را بشکرگذاری آن برین وجه که یَا مَرْیَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان برداری کن لِرَبِّكِ
برای آفریننده و پرورنده خود وَاسْجُدِي و سجده کن او را وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ
و رکوع کن با رکوع کنندگان این امر است بنماز در جماعت بذکر ارکان آن بجهت مبالغه در محافظت
بر آن نزد بعضی مراد بقنوت اطالت قیام است با دعا و سجده سجدهٔ شکر است برای نعمت مذکوره
و رکوع بمعنی صلوة ذَلِكَ اینکه مذکور شد در این آیات از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ
أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که شناخته نمی شود مگر بوحی و ما انرا بجهت اظهار اعجاز تو
نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو می فرستیم وَمَا كُنْتَ و نبودی ای محمد لَدَيْهِمْ
نزدیک احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آنهنگام که می انداختند از برای قرعه أَقْلَامَهُمْ
تیرهای اقداح تا بدانند که أَيُّهُمْ کدام از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ کفیل تعهد مریم شود و قوله ایهم متعلق است
بمحذوف و یلقون اقلامهم دال است بر آن ای یلقونها لیعلموا او یقولوا ایهم یکفل مریم بعد از این بر سبیل
تعجیب پیغمبر از رغبت احبار و حرص ایشان در تربیت مریم میگوید وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک
ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ آنوقت که مخاصمه کردند برای کفالت مریم و در آیه دلالت است بر آنکه قرعه را
مدخلی هست در تمیز حقوق و صادق ع فرموده که ما تقارع قوم ففوضوا امورهم الی الله الا خرج بینهم الحق
یعنی هیچ قومی باهم قرعه نزنند و تفویض امور خود نکنند بخدا الا که قرعه بانچه حق است در میان ایشان بیرون آید
و ظاهر کرده مرویست که عبد المطلب نه پسر داشت نذر کرد که اگر پسر دهم متولد شود او را قربان کند
چون عبد الله بوجود آمد هر چند خواست که او را ذبح کند نتوانست چه نور محمدی در صلب او بود

پس ده شتر آورد و قرعه زد بر انها و بر عبد الله قرعه بنام عبد الله بر آمد همچنین ده ده می افزود و قرعه
می زد بنام عبد الله بر می آمد تا انکه بصد شتر رسید درین نوبت قرعه باسم شتران بیرون آمد
عبد المطلب گفت ما انصف ربی پس بار دیگر سهام را اعاده کرد تا سه نوبت قرعه باسم شتران
بر آمد گفت الآن علمت ان ربی قد رضی اکنون دانستم که حق تعالی باین راضی است پس آن صد
شتر را قربان کرد و اینکه حضرت رسالت مرتبت فرموده که انا ابن الذبیحین مراد اسمعیل
و عبد الله اند اِذْ قَالَتِ الْمَلٰئِكَةُ یاد کن ای محمد وقتی که گفتند فرشتگان و اصح آنست
که جبرئیل گفت یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ ای مریم بدرستی که خدای یُبَشِّرُكِ مژده میدهد ترا
بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ بکلمهٔ از خود مراد حضرت عیسی است که بکلمهٔ کن حاصل شده بی پدر و اگرچه همه مخلوق
از بنی آدم بواسطهٔ این کلمه آفریده شده اند اما چونکه سبب متعارف که والد است در عیسی مفقود
پس اضافت حدوث او بکلمه اتم و اکمل باشد یا باعتبار انکه در گهواره تکلم نمود و یکلم الناس فی
المهد یا انکه بکلمه خدا که انجیل است متکلم شد نام آن کلمه این است که اسْمُهُ الْمَسِیْحُ عِیْسَی ابْنُ
مَرْیَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم و تذکیر ضمیر باعتبار مسمی است در بیضاوی گفته که مسیح از القاب
مشرفه است و اصل آن بعبری مشیح است بمعنی مبارک عیسی معرب ایشو و بعضی گفته اند که اشتقاق مسیح از
مسح است زیرا که او چون دست بر چشم اعمی یا بدن ابرص و غیر آن از ذوی العاهات می مالید
شفا می یافت و عیسی از عیس که آن سفیدیست و سرخی بر بالای آن نمایان باشد وَجِیْهًا در حالتی
که روشناس و با جاه و شرف حال است از کلمه اگرچه کلمه نکره است لکن موصوف است و تذکیر ضمیر در وجیها
باعتبار معنی است چنانکه گذشت فِی الدُّنْیَا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا
برفع او بر آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال کما قیل ان المسیح یقتل
المَسِیحا بکسر میم و تشدید سین دجال است که ممسوح العین است چه یک چشم ندارد وَالْاٰخِرَةِ
و در آخرة بشفاعت یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ و از نزدیک کردانیده شده گان است
بکرامت خدای و قربت قرب او بدرگاه اله و در اخبار اهل بیت بصحت پیوسته که قاتل دجال مهدی

وغیر آن عطف است بر یبشرک یا وجیها یا یخلق بر هر تقدیر معنی آنست که حق قوم کردیده و الحکمة و علم حلال
و حرام که حکمت شریعت است یا علم سنن یا ادله عقلیه والتوریة والانجیل و تعلیم دهد او را
توریة و انجیل و تخصیص این دو کتاب از کتب منزله جهت تفضیل است ورسولا و فرستاده شده
الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب تخصیص بنی اسرائیل بجهت خصوص بعثت اوست با ایشان
یا بنا بر رد دعوی آنکه گفته که او بر غیر بنی اسرائیل مبعوث شده و رسولا منصوب است بمضمر بر اراده قول
و تقدیر این است که و یقول ارسلت رسولا یعنی گوید فرستاده شدم فرستاده شدنی بسوی فرزندان یعقوب
انی قد جئتکم بانکه من بتحقیق آورده ام بشما بایة علامتی و نشانه من ربکم از نزد پروردگار شما
و آن علامت گواه رسالت من است مراد بآیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی
اخلق لکم یعنی آن علامت آنست که می سازم برای شما مرفوع المحل است بر حذف مبتدا ای هی انی چنانکه
مترجم گشت من الطین کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ فیه پس میدمم نفس خود را
در آن چیزی که بشکل مرغ از گل ساخته ام فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده
باذن الله بامر خدا یا بمشیت او گویند بشکل خفاش از گل میساخت بدست گرفته نفس در وی میدمید بقدرت
ربانی طیران آغاز میکرد و میان آسمان و زمین میپرید و از وی می آمد و تخصیص خفاش جهت آن بود که خلقت او
از میان مرغان تمام تر است چه او را پستان و دندان هست و حیضش واقع میشود بخلاف مرغان دیگر
و ذکر باذن الله جهت تنبیه است بر آنکه احیای آن از خدا است نه از و و ضمیر در فیه راجع بکاف است که در معنی
مثل است ای فی ذلک المماثل علامت دوم و ابرئ الاکمه و بری میکردانم و به می سازم کور مادر
زاد را علامت سیوم و الابرص و پاک می سازم شخصی را که بعلت برص و پیسی مبتلا باشد از آن مرض آورده اند که
ی تعالی معجزه که به پیغمبران میداد از جنس آن می بود که در روزگار او بآن عمل میکردند و در عهد عیسی اطبا
و حکما بسیار بودند و امراض مزمنه را معالجه میکردند حق سبحانه معجزه عیسی از جنس آن گردانید چون اطبا
آن روزگار از علاج این دو مرض عاجز بودند علاج آنرا از عیسی مشاهده کردند بدون استعمال
دوائی و اعانت آلتی دانستند که این از نزد او سبحانه است مرویست که دوای او منحصر بود در دعا

آل محمد باشد و عیسی ع در نماز اقتدا باو کند بجهت نسخ شریعت او و نیز در صفت عیسی میفرماید وَ
یُکَلِّمُ النَّاسَ و سخن گوید این فرزند تو ای مریم با مردمان فِی الْمَهْدِ در حالتی که در کنار تو
بود که بجای مهد باشد او را یاد در زمان صغر بوقتی که شایسته گهواره بود وَکَهْلاً و در حالتی که
کهل باشد یعنی دو موی مراد آنست که تکلم او در حین طفولیت و کهولت مساوی باشد بدون تفاوت
بینها گویند که عیسی ع را در وقت شباب که آن سی و سه سالگی او بود باسمان بردند و مراد بکهل بعد از
نزول او خواهد بود وَمِنَ الصَّالِحِینَ در حالتی که او از جمله انبیای شایسته باشد حال از ضمیر یکلم
که راجع بکلمه است و ذکر احوال مختلفه منافیه ارشاد است بانکه میان او و رتبه الوهیت غایت
تباعد است مجاهد گفته که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم او با او سخن گفتی و چون او مشغول امری
شدی در شکم مادر تسبیح گفتی عبد الله عباس از رسول مقبول روایت کرده آنحضرت فرمود در وقتی
که خدیجه بفاطمه حامله شد شبی به نزدیک او بود یافت که خدیجه سخن میگفت پرسید یا خدیجه با که
سخن میکنی گفت یا رسول الله با این جنینی که در شکم دارم رسول فرمود بشارت باد ترا ای
خدیجه که این فرزند دختر باشد مادر امامان و از نسل او ائمه دین پیدا شوند که خلق الله بایشان
اقتدا کنند القصه مریم علیها السلام چون این کلام را استماع کرد قَالَتْ گفت از روی تعجب و استبعاد
عادی رَبِّ ای پروردگار من أَنَّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ از کجا بچه وجه باشد مرا فرزندی وَلَمْ یَمْسَسْنِی
بَشَرٌ و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ بشری و وجود فرزند از زن بدون شوهر خارج عادت است
قَالَ گفت جبرئیل در جواب او که کَذَلِکِ بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللَّهُ یَخْلُقُ
مَا یَشَاءُ خدای آفریند آنچه میخواهد إِذَا قَضَی أَمْرًا چون حکم کند خدا کاری را فَإِنَّمَا یَقُولُ
لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست کُنْ بباش یعنی از عدم بوجود آی فَیَکُونُ
پس بباشد و بوجود آید این اشارتست بانکه حق سبحانه همچنانکه قادر است که خلق اشیا کند به تسبیب
اسباب و مواد بر سبیل تدریج قادر است بر آنکه یکدفعه خلق آن فرماید بدون تسبیب و تدریج وَ
یُعَلِّمُهُ الْکِتَابَ و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از او چون صحف شیث و ابراهیم

همان که تیر دعا را از جعبهٔ اخلاص گشاد میدارد فی الحال به نشانهٔ اجابت میخورد چهارم أُحْيِ الْمَوْتَىٰ زنده میکنم
مردگان را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع الوهیت است زیرا که وقوع احیا از
مخلوق صورت نه بندد در اخبار آمده که عیسی ع چند کس را زنده کرد از الجمله سام بن نوح که قریب
چهار هزار سال از موت او گذشته بود او را زنده گردانید و سبب در احیای او این بود که قوم
عیسی گفتند که اگر از برای ما مردهٔ قدیم را زنده کنی ما بر رسالت تو معترف شویم پس قبر سام را
باو نمودند و گفتند او را زنده گردان عیسی بهترین نام خدا را بر زبان راند و گفت قم باذن الله
سام بن نوح از قبر برخاست نیمهٔ سر او سفید شده بود و گفت اقامت القیامة آیا قیامت
برخاسته عیسی گفت که نه لیکن من از خدای خود درخواستم تا ترا زنده کردی پس او را گفت تو در جوانی
فوت شدی چرا موی تو سفید گشته گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت برخاسته
از هول آن موی سر من سفید شد پس او را گفت مُتْ باذن الله بمیر بفرمان خدا علامت پنجم
وَأُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بانچه میخورید شما وَمَا تَدَّخِرُونَ و بانچه ذخیره میکنید
فِي بُيُوتِكُمْ در خانهاء خویش مرویست که عیسی ع در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان
طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات میگفتندی
آورده اند که جمعی مردم با یکدیگر موافقت کردند و هر یکی طعامی که مخالف طعام آنهای دیگر بود بخانه بردند و مقداری
معین از آن بخوردند و قدری معلوم در مواضع متفرقه بنهادند پس نزد عیسی آمده گفتند ما را خبر ده که چه خوردیم
و چه قدر نهادیم و کجا نهادیم جبرئیل بیامد او را خبر داد و یکیک را از آن بیان فرمود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هر اینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق دعوی من إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گرویدگان چه غیر اهل ایمان بمعجزات منتفع نمی شوند یا اگر هستید تصدیق کنندگان
حق نه معاندان و جاحدان وَمُصَدِّقًا و در حالتی که باور دارنده ام منصوب است بر اضمار فعلی که قد جئتکم
دلالت بر آن میکند ای جئتکم مصدقا یعنی آمده ام بشما در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ
مر آن چیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که کتاب موسی است و من تقریر کنندهٔ شبهات آنم

وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و بجهة آنكه حلال كنم براى شما مقدر باضمار فعل مذكور است كه جئتكم يعنى آمده ام بشما بجهة آنكه
حلال كنم براى شما بَعْضَ الَّذِي برخى از آنكه در شريعت موسى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام كرده شده بود
بر شما چون شحوم غنم و بقر و لحم ابل و تعظيم شنبه اين دال است بر آنكه شرع عيسى ناسخ شريعت موسى بوده و
تصديق او بتوريه مخل احلال بعضى از احكام محرمه آن نيست همچون ناسخيت بعضى از آيات قرآنى مر بعضى ديگر را
موجب تناقض و تكاذب نيست چه نص در حقيقت بيان انتهاى حكم است و تخصيص آن ببعضى زمان وَجِئْتُكُمْ
بِآيَةٍ و آورده ام بشما علامتى مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما مراد معجزات و دلايل است فَاتَّقُوا
اللَّهَ پس بترسيد از خداى در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و فرمان بريد مرا در قبول دعوت حق إِنَّ
اللَّهَ رَبِّي بتحقيق خداى كه پروردگار من است وَرَبُّكُمْ و پروردگار شما فَاعْبُدُوهُ پس بپرستيد
او را هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اين است راه راست و رساننده بمنزل مقصود در مجمع البيان گفته كه
كه اين قول حجة است بر نصارى در آنكه ميگفتند كه مسيح ابن الله فكانه قال لا تنسبوني اليه فانا عبد له كما
انكم عبيد له فاعبدوه وحده هذا يعنى عبادت وحده دين مستقيم است و ايضا از سدى روايت كرده كه يهودان
بعد از مشاهده اين آيات ظاهره و حجج بينه بر نبوت او عناد و جحود ورزيده تصديق او نكردند و قصد
قتل او نمودند او مضمون الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين را شعار خود ساخته از ايشان بگريخت
و با مادر خود بديهى كه در آن نواح بود ملتجى شده بسراى مردى صالح كه زن صالحه داشت فرود آمد چند گاه
در آنجا اقامت فرمود چون خبر اقامت او در آن ده شهرت يافت با مادر خود از آنجا بكنار دريا
آمدند جماعتى صيادان بر كنار دريا ماهى ميگرفتند عيسى گفت شما چه كسانيد و در چه كاريد گفتند ما جماعتى
صياديم و بصيد اشتغال ميكنيم عيسى گفت بيائيد و رضاى خدا و ثواب دايمى در جوار او صيد كنيد گفتند توضيح
اين معنى كن تا بدانيم كه مدعاى تو ازين چيست عيسى گفت من پيغمبر خدائيم پس بر وفق دعوى خود اظهار معجزه كرد
گفت چون دانستيد كه من پيغمبر خدائيم پس بيائيد تا دام توجه در لجه توحيد افكنيد همچنانكه اينجا شكار ماهى
ميكنيد آنجا شكار [illegible] كما هى بشيد ايشان ايمان آوردند و تصديق وى نمودند و اينها اند كه حق تعالى
ايشان را حواريان گفته در اين آيه كه فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آنهنگام كه دريافت عيسى مِنْهُمُ الْكُفْرَ

از یهودان کلمه را که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع ایشان بود در مشاورت بر قتل وی و بجهت این
از ایشان فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل صیادان را دیدند قَالَ
گفت عیسی مَنْ اَنْصَارِی کیستند از شما یاران من در حالتی که ملتجی باشند اِلَی اللّٰهِ بسوی خدا قَالَ
الْحَوَارِیُّونَ گفتند حواریان یعنی این جماعه صیادان نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ ما یاران خدائیم یاری کننده
دین وی در بیضاوی گفته حواری ماخوذ از حور بفتح واو که بمعنی بیاض خالص است و منه الحواریات للخلص
الوانهن و اصحاب عیسی باین اسم مسمی شدند بجهت خلوص نیت و نقای سریرت ایشان و در خبر آمده که ایشان
دوازده کس بودند که در سهل و جبل و بر و بحر ملازم عیسی بودند چون گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله
ما گرسنه ایم عیسی دست بر زمین زدی دو نان بعدد هر مردی از زمین ظاهر گشتی و چون تشنه شدندی
گفتندی که تشنه ایم عیسی دست بر زمین زدی آب بیرون آمدی از آن سیراب شدندی روزی گفتند که
که بر روی زمین هیچ کس بهتر از ما نیست چه اگر گرسنه می شویم ما را طعام می دهی اگر تشنه می شویم ما را
آب میرسانی و در صحبت و خدمت تو مستفید می شویم و عجایب و غرایب از تو مشاهده میکنیم عیسی فرمود
بهتر از شما کسی است که از کسب دست خود خورد ایشان اختیار گازری کردند جامهای مردم را
می شستند و باجرت آن قناعت میکردند مرویست که مریم عیسی را در حین کودکی بصباغی سپرد
تا صنعت صباغت را بیاموزد روزی استاد عیسی را گفت که مرا بفلان ده مهمی واقع شده
آنجا میروم این جامها را ببین رنگی که بر آن نشان کرده ام مصبوغ کن عیسی همه جامها را در خم نیل نهاد
گفت اللهم اخرجها علی ما ارید چون استاد باز آمد دید که همه جامها در خم نیل است گفت این چه
عملیست که کرده هر یکی را رنگی دیگر می بایستی کرد عیسی گفت هر رنگی که میخواهی من بیرون می آورم
استاد گفت فلان جامه را سرخ می باید و فلان دیگر زرد و فلان لعلی و فلان کبود و فلان سبز
عیسی هر کدام را که از خم بیرون می آورد بهمان رنگ بود که مدعای استاد بود صباغان و اهل بازار
که این را مشاهده کردند و دانستند که از قدرت خداست و هیچ بشری بر مثل آن قادر نیست عیسی
ایشان را دعوت کرد همه ایمان آوردند و ملازمت عیسی را اختیار کردند و نیز بعضی ایشان گازران بودند

وبجهت آنکه جامها را سفید میکردند ایشانرا حواریان میگفتند القصه این حواریان در جواب عیسی گفتند
ما انصار دین خدائیم آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدا وَاشْهَدْ وگواه باش ای عیسی بِأَنَّا مُسْلِمُونَ
بآنکه ما گردن نهادگانیم جمیع احکام دین خدا را تا روز قیامت رَبَّنَا پروردگار ما این مفعول
قول محذوفست یعنی گفتند حواریان بعد ازین که ای پروردگار ما آمَنَّا ایمان آوردیم بِمَا أَنْزَلْتَ
بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وپیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی ع فَاكْتُبْنَا
پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت
وانبیای ترا بتصدیق القصه عیسی با این دوازده کس که حواریانند بشام مراجعت کرد و بار دیگر خوان
دعوت گسترده صلای عام دردادو همه یهودان را بر ان ترغیب فرمود ایشان بر جحود و انکار
خود رسوخ نموده هرچند معجزهٔ باهره و آیهٔ بینه ازو مشاهده میکردند تصدیق نمینمودند وَمَكَرُوا
ومکر کردند باین وجه که در خفیه جمعی را برانگیختند تا در صدد قتل او باشند هرجا که فرصت یابند وا شهر
روایات آنست که بانواع حیل شبیه عیسی را بدست آوردند ودر خانهٔ محبوس ساختند و قبل از آن
که او را حبس کنند حواریانرا جمع کرد و وصیتی که داشت با ایشان بگفت و فرمود شما قبل از بانگ خروس
متفرق شوید و باطراف ونواحی عالم منتشر گردید یا شخصی از یهود برین مطلع شده یهودانرا گفت مرا
چه چیز میدهید تا شما را رهنمونی کنیم بموضعی که عیسی در آنجاست ایشان سی درهم قبول کردند آن شخص
ایشانرا بآن موضع راه نمود یهودان بیامدند و عیسی را بگرفتند و در ختی در میان صحرا نصب کردند و در شب
او را آنجا محبوس کردند تا صباح وی را صلب کنند پس همه شب پاس او داشتند حق سبحانه آن شب را
بظلمت تاریک گردانید و در آن خانه روزنی بود ملائکه بامر خدا او را باسمان بردند و علی الصباح
همه مجتمع گشتند و مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد همین که
یهودا بآنخانه درآمد و عیسی را ندید حق سبحانه شبه عیسی را بر او افکند وچون بیرون آمد خواست که گوید
که عیسی در اینجا نیست در وی آویختند و هرچند استغاثه میکرد که من یهودایم که درین خانه رفتم نشنیدند
و استغاثه او بجائی نرسید پس او را بردار آویختند تیرباران کردند القصه حق تعالی میفرماید که مکر کردند

در قتل عیسی وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر بدیشان رسانید بآنکه عیسی را بآسمان رفع کرد و القای صورت او
نمود بر همراه ایشان تا که او را بجای عیسی بر دار کردند در تفسیر بیضاوی گفته که چون مکر در اصل حیله ایست که بجهة
آن مضرتی بغیر رسانند بدون شعور وی پس اسناد آن بخدا بسبیل مقابله و ازدواج است وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ
و خدای بهترین مکر کنندگانست یعنی خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را بر تقدیر مضاف
همچنانکه در مکر الله که در تقدیر جزی الله مکرهم چون او سبحانه ذکر مکر یهود نمود بعیسی و مکر خود نسبت بایشان و عقب آن
ذکر انعام خود نمود بر عیسی و بیان حسن تدبیر و الطف تقدیر خود نسبت باو و فرمود إِذْ قَالَ اللَّهُ و قتیکه
گفت خدای ظرف متعلق فعل محذوف که اذکر است یعنی یاد کن وقتیکه گفت خدای يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ
ای عیسی بدرستی من فراگیرنده توام از روی زمین بدون موت یا متوفی توام بخواب وَرَافِعُكَ
إِلَيَّ و بردارنده توام بسوی کرامت خود چه در روایت واقع شده که عیسی را در خواب بآسمان بردند و بنا بر
احادیث صحیحه معنی آنست که انی قابضک بالموت بعد نزولک من السماء یعنی بدرستی من قبض کننده روح
توام بموت بعد از نزول تو از آسمان وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده تو مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از رجس کسانی
که کافر شدند یعنی پاکیزه سازنده توام از خبث قصد ایشان و رهاننده تو از مکر ایشان نسبت بتو وَجَاعِلُ
الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آن کسانی ام که متابعت کردند ترا یعنی مومنان امت تو فَوْقَ الَّذِينَ
كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود این فوقیت بآن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت
و برهان بر اثبات رسالت عیسی یا غالب شدند بشمشیر بمعاونت قیاصره إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز
ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما ضمیر راجع است بسوی عیسی و متابعان و منکران او
از قبیل تغلیب مخاطبین بر غایبین فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی و عدل میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ
تَخْتَلِفُونَ در آن چیزی که شما هستید که در آن اختلاف ایشان برین وجه است که یهود موسی را معتقد و عیسی
و محمد را منکر اند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند بمحمد ع نمی گروند و بثالث ثلثه قائل اند و مومنان میگویند
که الله تعالی یکی است و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام فرستادگان اویند بحق پس حق سبحانه فرمود که حکم کنم
بر این طوایف در روز قیامت برین تفصیل که فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس اما آنانکه کافر شدند یعنی

یهود و نصاری و آیات نعتم مرا جحود کردند فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت فِي الدُّنْيَا در این سرا بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ و در آن سرا
بانواع عقوبات و خلود اسفل درکات وَمَا لَهُمْ و نیست مر این کافران را مِنْ نَاصِرِينَ
نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان من زایده است وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنانکه
ایمان آوردند یعنی محمد عم و امت او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته فَيُوَفِّيهِمْ
پس خدا بدهد بر وجه کمال أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا به نیک نامی و عزت و ارجمندی و در عقبی
بدرجات سامی و دل کامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدا دوست نمیدارد ستمکاران را
این کلام از برای تقریر قول مذکور است ذَٰلِكَ آن کلام که مذکور شد در قصه عیسی و غیر او نَتْلُوهُ عَلَيْكَ
میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ در حالتی که آن از جمله علامات نبوت است و دلالات رسالت وَالذِّكْرِ
الْحَكِيمِ و از یاد کردن است مشتمل بر حکم و یا محکم که ممنوع است از تطرق خلل یا ن مراد قرآن است آورده اند
که بعد از بیان قصه عیسی نصارای نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بنده
بر او می نهی سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عیاذا بالله که نام عبد الله عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدا
آتش غضب عاقب و سید که رؤسای وفد نجران بودند برافروخته گفتند که هرگز دیده و شنیده که فرزندی بی پدر مخلوق
گردد او سبحانه این آیه فرستاد إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ بدرستی که صفت عیسی و شان عجیب او عِنْدَ اللَّهِ
نزد خدا یعنی در قدرت او که آن بی پدر بیافریند كَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق
میکنید و باور می دارید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و با وجود این او را ابن الله نمیگوئید
پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسری خدا میخوانید مراد بمماثلت ظهور
این هر دو پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت چه از روی قدرت تامه عیسی را از ماد
آفرید بدون واسطه پدر و بر سبیل قدرت کامله خَلَقَهُ آفرید آدم را یعنی قالب او را مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مسوی را که بحکم من كُنْ بباش زنده بروح و

ان فانی مستوی فَيَكُونُ پس بود ذکر ثم که متضمن تراخی است معنی آنست که حق تعالی تقدیر تکوین آدم کرد
از تراب و بعد از ان تکوین فرمود حاصل که او سبحانه به تشبیه بحال آدم که اغرب از انست بجهت افحام
خصم و قطع مواد شبه اَلْحَقُّ خبر مبتدای محذوف است ای هو الحق یعنی خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست
و راست است و بیخامیست نازل شده مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو و می تواند بود که مبتدا باشد
و من ربک خبر یعنی قول راست و درست که مذکور شد از جانب خدای است فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش
از شک کنندگان ظاهر خطاب متوجه آن حضرت است اما مقصد خطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مومنان
شما مباشید از ان جماعه که شک دارند در انکه مثل عیسی چون مثل ادم است و در گمان میفتند چون نصاری
که در ظلمت ظن مانده لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو
و مجادله نماید از نصاری فِيهِ در باب عیسی و از ضلالت و جهالت برنگردد و در اعتقاد خود مصر و مستمر باشد
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس انکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن یعنی از ایات بینه که موجب علم
و یقین است باینکه عیسی بندهٔ برگزیده و رسول خداست فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشانرا که بیائید
از برای مباهله نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران
خود را بخوانیم و شما پسران خود را وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ و ما زنان خود را و شما زنان خود را
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و ما نیز دیگران خود را که از غایت عزت و ارجمندی بمثابه نفس ما باشند و شما
بخوانید نیز دیگران خود که بهمین وجه باشند یعنی هر یک از ما و شما اعزهٔ اهل خود را که الصق ایشان بقلب خود
بمباهله خواند و غرض از مباهله و تنبیهین کاذب است از صادق و این امریست مختص بمتخاصمین اما ضم
اعزهٔ اهل بجهت آن است که اکد است از دلالت بر ثقه و اعتماد بحال حضرت رسالت و استیقان او
بصدق خود و بهلاکت و استیصال ایشان بعد از اتمام ابتهال پس ازین جهة فرمود که ما اعزه و احبهٔ خود را
بخوانیم و شما اعزه و احبهٔ خود ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس لعن کنیم بر کاذب خود فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس بگردانیم
لعنت خدا را عطف است بر نبتهل و متضمن بیان معنی آن یعنی پس بگردانیم لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ
بر دروغگویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا محق از مبطل جدا شود و لعنت خدا متوجه دروغگویان گردد

وابتهال از بهلة ماخوذست بضم با و فتح آن بمعنی لعنت در تفسیر بیضاوی مذکورست که حضرت رسالت
بقصد مباهله از منزل شریف خود بیرون آمد و حسین را بر داشته و دست حسن گرفته و فاطمه بر اثر آن
سرور روان شد و صهر و محرم ولایت علی ابن ابی طالب در قفای همه بود چون گروه نجران حاضر شدند
و دیدند که آن سید و سرور با زنی و جوانی و دو پسر نشسته است و میخواهد که مباهله کند و با اهلبیت خود
میگفت چون من شروع در دعا کنم شما آمین بگوئید اهل نجران چون آنحال را از آن سید و سرور
و اهل بیت اطهر مشاهده کردند اسقف که صاحب رای و عقل ایشان بود گفت ای گروه نصاری
بخدا سوگند که من محمد و اهلبیت او را چنان می بینم که اگر از خدا درخواست کنند که کوهی را از جای خود
بر کند حق تعالی البته اجابت دعوت ایشان کند نصیحت مرا قبول کنید و مباهله مکنید که اگر مباهله کنید
دعای محمد در حق شما قبول خواهد شد چنانکه همه شما مستاصل شوید و یک نصرانی بر روی زمین نماند
ایشان بتر سیدند و گفتند یا ابا القاسم ما در میان یکدیگر مشورت کردیم رای ما بآن قرار یافت
که مباهله نکنیم و ترا بر دین تو گذاریم و ما بر دین خود باشیم حضرت رسالت فرمود که چون مباهله نمیکنید
بیائید مسلمان شوید و از دین و آئین خود برگردید گفتند ما هر ساله دو هزار حله بتو رسانیم هزار در ماه صفر
و هزار در ماه رجب و سی درعه آهنین عادی و سی نیزه و سی اسب تسلیم تو نمائیم سرور انبیاء آن
جزیه از ایشان قبول نمود و ایشان ببلاد خود مراجعت کردند بعد از آن فرمود بخدائی که جان محمد در
قبضهٔ قدرة اوست که اگر وفد نجران با من مباهله میکردند هر اینه مسخ می شدند بوزنه و خوک و
آتش بر ایشان فرو ریختی و جمیع اهل نجران حتی که مرغان بر درختها هلاک می شدند این دلیل آنست
هر آنکه حسن و حسین پسران رسول خدا اند و ولدیت شخصی ابن اوست حقیقةً و نیز باتفاق مفسرین مراد
به نسائنا فاطمه زهراست چه در مباهله غیر از او زنی دیگر از ازواج و اقارب سید عالم حاضر نبود این
دلیل افضلیت اوست بر سایر زنان و مراد بانفسنا امیر المؤمنین علی ع که بجهة نهایت اختصاص و غایت
محبت و مودت حضرت رسالت نسبت با او و نمی تواند بود که مراد نفس رسول باشد حقیقةً زیرا که معقول
نیست که انسان داعی نفس خود باشد و این دلیل آنست بر شدت اتحاد او به پیغمبر بر وجهی که گویا نفس یکیست

بینهما مرتفع ست لهذا علمای امامیه میکویند که چون ترا علو قدر علی ابن ابی طالب و تقرب او بدرکاه الٰه از طریق
اهل سنت معلوم شد پس بر تو باد که در منطوق این آیه کما ینبغی خوض نمائی و حق تعمق و تامل دران مرعی
داری وانچه اهل سنت در کتب کلامیه و رسایل اعتقادیهٔ خود ثبت کرده اند که افضل الناس بعد
رسول الله ابو بکر الصدیق ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذی النورین ثم علی المرتضی تامل فرمائے و این هر دو
سخن را بمیزان الانصاف بسنجی تا رجحان حق بر باطل بر تو ظاهر شود و حق از مبطل ممتاز کردد باید که ترا در افضلیت
علی ابن ابی طالب همین آیه کافی باشد که خداوند تعالی او را در کلام مجید خود نفس حبیب لبیب خود خوانده است
و پیغمبر خدا از و در وقت احتیاج استدعای امین نموده بعد از ان برای بیان حقیت قصهٔ مذکوره
می فرماید که اِنَّ هٰذَا بدرستی که انچه مذکور شد از قصهٔ عیسی و مریم لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ
هر آینه داستان خبر راست و درست این جمله خبر انّ است وَمَا مِنْ اِلٰهٍ نیست هیچ معبودی بر استی
اِلَّا اللّٰهُ مکر الله که استحقاق عبودیت او را ثابت ست من زایده مفید استغراق ست
بجهت تاکید ست از برای رد قول نصاری در تثلیث وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ الْعَزِیْزُ
الْحَکِیْمُ هر آینه اوست غالب و قادر بر جمیع امور و محکم کار در همه افعال و اقوال فَاِنْ تَوَلَّوْا
پس اکر برکردند ترسایان و روی از مباهله برتابند و بتوحید اعتراف نکنند فَاِنَّ اللّٰهَ پس
بدرستی که خدای عَلِیْمٌ بِالْمُفْسِدِیْنَ داناست بفساد تباه کنندکان و تباه کاران این وعید
ایشان ست آورده در تفسیر جامع البیان آورده که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند یهودان مدینه با ایشان
مناظره اغاز کردند در ابراهیم و کفتند وی یهود بود ترسایان کفتند بلک ترسا بود پس بمحاکمهٔ علیهٔ
نبویه آمدند آنحضرت فرمود نه یهود بود و نه ترسا بلکه مسلمان بود و ما که اهل اسلامیم باو اولی تریم
از شما او سبحانه بجهت رد قول ایشان این ایات نازل ساخت که قُلْ بکو ای محمد یَا اَهْلَ
الْکِتَابِ ای یهود و نصاری یعنی ای کسانی که صاحب کتاب توریة و انجیل اید تَعَالَوْا اِلٰی
کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بیائید بسوی سخن راست بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان ما و میان شما که رسل
دران کلمه اختلاف نکردند و اخراف نورزیدند و کتب منزله مخالف آن نیست و آن کلمه حقه که

که جمیع رسل وکتب بر حقیت ان شاهد اند اَلَّا نَعْبُدَ این که نه پرستیم اِلَّا اللّٰهَ مگر خدا را این تعریض
یهود و نصاری است در عبادت عزیر وعیسی وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَيْـًٔا و شرک نیاریم بخدا چیزی را
در استحقاق عبادت فی هیچکس از ما سوای او را معبود ندانیم وَلَا يَتَّخِذَ و فرا نگیرد بَعْضُنَا
بَعْضًا بعضی از ما بعضی را اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ خدایان بجز از خدای تعالی و نگویند که عزیر ابن الله
و مسیح ابن الله و اطاعت احبار نکنیم در چیزی که احداث آن کرده اند از تحریم حلال و تحلیل حرام زیرا که
ایشان در بشریت مثل ما یند مرویست که چون آیه اتخذوا احبارهم ورهبانهم من دون الله فرود آمد
علی ابن حاتم گفت که ما احبار و رهبان خود را نمی پرستیم حضرت فرمود آیا از برای شما بعضی چیزها را حلال
نکردند و بعضی را حرام و شما بقول ایشان عمل میکنید گفتند بلی یا رسول الله فرمود این محض عبادت و پرستش
ایشان است پس اتخاذ ارباب از یهود آن بود که طاعت احبار خود میکردند در تحلیل و تحریم و اتخاذ
ارباب نصاری ان بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند که از کمال ریاضت اثر ظهور لاهوت
در ذات ایشان ظاهر است فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر باز گردند اهل کتاب ازین کلمهٔ عدل با وجود وضوح
حجت و ظهور بینه بر ان فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا پس بگوئید شما ای اهل اسلام مر ایشانرا گواه باشید
بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ بانکه ما مسلمانیم یعنی حجت بر شما لازم شد و معترف شوید بانکه شما منکر و ید کاینید
با نجه کتب منزله ناطق است بان مرویست که چون این آیه نازل شد رسول صلعم نامه نوشت بقیصر روم
باین وجه من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی
الاسلام فاسلم تسلم اسلم یؤتک الله اجرک مرتین و در اخر ان این آیه نوشت قل یا اهل الکتاب
تعالوا الایه يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ ای یهود و نصاری لِمَ تُحَآجُّوْنَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه
میکنید فِيْٓ اِبْرٰهِيْمَ در دین ابراهیم یعنی شما که یهودید میگوئید که ابراهیم یهودی بود و شما که ترسائید
میگوئید که نصرانی بود و باین وجه در دین او مجادله میکنید وَمَآ اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ و حال انکه
فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند وَالْاِنْجِيْلُ و نه انجیل که نصاری حکم او را منقاد
شدند اِلَّا مِنْۢ بَعْدِهٖ مگر بعد از زمان ابراهیم ع و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بوده

بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او هر این دو پیغمبر که شریعت امت ایشان مقدم بوده بوده‌اند.
اسناد یهودیه و نصرانیه بایشان چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی‌یابید و تعقل سخن
نمی‌کنید و دعوی محال میکنید و همه امم متفق اند بر آنکه ابراهیم متسم بوده باسم اسلام و در انها مذکور نیست
که بر دین یهودیه و نصرانیه بوده و در قرآن که بعد از همه کتب است وصف ابراهیم علیه السلام و نفی یهودیه
و نصرانیه پس این اوضح حجة است بر آنکه آنحضرت مسلمان بوده هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ
بدانید و آگاه باشید که شما آن گروهی هستید که خصومت کردید و مجادله نمودید از روی عناد و حرف
تنبیه است و بیان متنبه می‌سازد مرد عاقل را از حال یهود و نصاری که غافل بودند از آن انتم مبتدا است
و هولاء خبر آن و حاججتم جمله دیگر که مبین جمله اولی است فِيمَا لَكُمْ بِهِ در آن چیزی که هست شما را
بآن عِلْمٌ دانشی از آنچه در توریة و انجیل یافته اید ذکر اسم ابراهیم در آن فَلِمَ تُحَاجُّونَ
پس چرا مجادله میکنید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در آنچه نیست شما را بآن دانشی یعنی قصه ابراهیم
که در کتاب شما نیست که او یهود بود یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند که ابراهیم بر دین هیچکس از شما
نبوده زیرا که عالم بجمیع معلومات است وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید حقیقت حال او را
پس درین باب سخن مکنید و نسبت باو مدهید آنچه آنرا نمیدانید پس تصریح میفرماید بمقتضای آنچه
تقریر آن کرده بود از برهان بر عدم یهودیة و نصرانیة ابراهیم و رد قول اهل کتاب مینماید بر دعوی
کاذبه خود شان مَا كَانَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا نبود ابراهیم جهود و ترسا وَلَكِنْ
كَانَ و لیکن بود حَنِيفًا میل کننده و گردیده از عقاید زایغه بسوی دین حق مُسْلِمًا
گردن نهنده بدین اسلام از روی اخلاص معتاد و وحدانیت ملک علام وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان این تعریض اهل کتاب است که مشرک شدند باعتقاد
الوهیت عیسی و عزیر و قوله ما کان من المشرکین متضمن آنست که یهودیت و نصرانیت شرک است
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانی اند که پیروی کردند او را در زمان او و در بیضاوی گفته که اولی ماخوذ است

از ولی بمعنی قرب که اخص و اقرب مردم حاق با براهیم امت اویند که در زمان او و تابع جمیع اوامر
و نواهی او بودند وهذا النبی و دیگر این پیغمبرست که بر ملت اوست والذین آمنوا
و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر جهة موافقت او و امت مرحوم او با براهیم والله ولی
المؤمنین و خدای دوست مومنان و یاری دهندهٔ ایشانست و در این آیه دلالتست
بر آنکه ثبوت هدایت بدین ست نه بنسبت و قبل ازین گذشت که در بعضی تفاسیر مذکورست که جمعی
از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله در آمده گفتند ما با براهیم سزاوارتریم چه که او
یهود و یا نصرانی بوده او سبحانه بجهة رد قول ایشان آیات مذکوره انزال فرمود اما قول
اکثر آنست که آیه بر وفق قول نجاشی وارد شده بیان این مقال بر سبیل اجمال چنانست
که عبد الله عباس روایت کرد که چون جعفر ابن ابی طالب و اصحابش از مکه هجرت کرده بحبشه
رفتند و آنجا مقام کردند و رسول ع بمدینه مهاجرت فرمود جمعی از قریش مشورت کردند که پیش از آنکه
کار محمد ص قوت یابد و استیلا پیدا کند بناء کار ویرا در هم شکنیم و همه را مستاصل سازیم پس درین
باب رای ایشان برین قرار گرفت که بمعاونت نجاشی که پادشاه یمن بود از رسول و اصحاب او
انتقام کشند پس مالی بسیار با تحف و هدایا بعمرو ابن العاص و غیره داده نزد نجاشی فرستادند
و او را پیغام دادند که مردی ساحر کذاب که در میان ما برخاسته مردم را دعوت میکند بپیغمبری خود
با جمعی نزد تو فرستاده تا بفریبد و دین و ملک ترا تباه سازد باید که ایشانرا بدرقهٔ موکلان خود
نزد ما بفرست تا شر ایشانرا از تو کفایت کنیم و ما نیز از ضرر ایشان ایمن گردیم چون عمرو و غیره این
خبر بعرض نجاشی رسانیدند نجاشی کسی را بطلب ایشان فرستاد چون ایشان بدرگاه او رسیدند
نجاشی گفت تو با این فرستاده های قریش مباحثه و مناظره کن جعفر عرض نمود که چون در خدمت
سخن بحد اطناب کشیدن خلاف طریقهٔ ادبست پس هر کلمه چند اختصار خواهد رفت ملتمس آنست
که آنرا استماع نمائی و میان من و خصم من حکم باشی نجاشی گفت چنین باشد جعفر گفت
از ایشان بپرس که ما آزادیم یا بنده نجاشی این را از عمرو سوال کرد عمرو گفت ایشان آزادند و از کرام

والله اف قوم اند جعفر گفت که از او بپرس که از ما هیچ خون بغیر حق هدر شده تا ایشان طالب آن باشند
عمر گفت حقا که ایشان قطره خون نه ریخته‌اند گفت از ایشان استفسار کن که مال کسی برده‌ایم تا مطالبه
آن کنند عمر گفت حاشا که ایشان در مال غیر خیانت کرده باشند نجاشی گفت پس از ایشان
چه می طلبید عمر گفت ای ملک ما و ایشان بر یک دین بودیم که آن دین اسلاف ما بود ایشان آنرا
گذاشتند و تابع دین جدید شده‌اند نجاشی گفت آن دین چه دین بود که بران بودید و این دین چیست
که اکنون بر آنید جعفر گفت آن دین شیطان بود که عبارتست از عبادت اوثان و کفران بوحدانیت
خداوند رحمان و این دین که اکنون ما بر آنیم دین اسلامست و موافقست بکتاب انجیل
و توریه نجاشی گفت ای جعفر سخنی بزرگ میگوئی پس بفرمود تا ناقوس بزدند و قسیسان
و رهبان همه حاضر شدند نجاشی ایشانرا گفت که میان عیسی و قیامت هیچ پیغمبری باشد
گفتند آری که عیسی بآمدن او خبر داده و گفته هر که باو ایمان آرد بمن ایمان داشته و هر که باو
نگرود بمن کافر شده باشد گفت این پیغمبر که عیسی باو خبر داده چه فرماید و چه نهی کند گفتند
وی را کتابی باشد و بآن مردم را امر کند و از نواهی باز دارد و وصیت کند بحسن جوار و صله رحم
و بتوحید خدا و از عبادت اصنام نهی کند پس جعفر را گفت از کتاب شما چیزی بر من بخوان جعفر
سورهٔ عنکبوت و سورهٔ روم بر او خواند نجاشی با اساقفهٔ خود بگریستند و گفتند که زدنا هذا
الحدیث الطیب این سخن نیکو را زیاده کن برای ما جعفر سورهٔ کهف بر او خواند عمر بر خاست
تا نجاشی را بخشم آرد گفت عیسی را دشنام میدهند نجاشی گفت ای جعفر شما در حق عیسی
و مادرش چه میگوئید جعفر سورهٔ مریم بر او خواند چون بذکر مریم و عیسی رسید نجاشی گفت که والله
که مرتبهٔ عیسی ازین زیاده نیست که او میخوانند پس جعفر را گفت که بروید بر شما هیچ خوفی و ترسی نیست
که شما حزب ابراهیم اید نجاشی مال و هدایا بایشان رد کرد و سبحانه موافق قول نجاشی
که در حبشه میگفت این آیه را در مدینه فرستاد ان اولی الناس بابراهیم الآیه مروی است
که یهود عمار و معاذ جبل و حذیفه یمانی را بدین خود دعوت میکردند و میخواستند که ایشانرا از راه

راست بکردانند او سبحانه میفرماید که وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ دوست دارند
یعنی آرزو می برند گروهی از اهل کتاب که یهود اند لَوْ يُضِلُّونَكُمْ اگر گمراه کردانند شما را
خطاب بعمار است و معاذ و حذیفه و لو بمعنی ان وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وحال انکه گمراه نمی کنند
مگر نفسهای خود را یعنی گمراه نمی سازند مگر امثال خود را وَمَا يَشْعُرُونَ وحال انکه از غایت جهل نمیدانند
که وزر آن و اختصاص ضرر آن بایشان است و تعدی باهل ایمان نمیکند کویند اضلال بمعنی اهلاک است
یعنی اهل کتاب میخواهند که شما را هلاک سازند وحال انکه این قصد موجب هلاکت ایشان است در دنیا و
آخرة و ایشان علم بهلاکت خود ندارند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ
چرا کافر میشوید و نمیگروید بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریت و انجیل که متضمن نعت پیغمبر آخر الزمان است
وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ وحال انکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حق است و نعت او در هر دو
کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا ملتبس و مختلط می سازید
راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی و ناراستی که آن تحریف توریت است و ابراز باطل در صورت حق
وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است و نبوت او وَأَنتُمْ
تَعْلَمُونَ وحال انکه شما میدانید انچه کتمان آن میکنید و میدانید که چراغی که افروختهٔ عنایت الهی است
هرگز بپف شما منطفی نمیگردد والله متم نوره وَقَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وگفتند
گروهی از یهود آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بدان چیزی که أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ
آمَنُوا فرو فرستاده شده است بر کسانی که گرویده اند یعنی بقرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز
وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیزی که در اول روز اقرار کردید
لَعَلَّهُمْ شاید مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُونَ باز گردند از دین
خود در جامع البیان از مجاهد نقل کرده که این آیه در شان قبله نازل شده در وقتی که امر بتحویل آن واقع شد
از بیت المقدس بکعبه بر یهودان این امر شاق آمد کعب اشرف و مالک بن ضیف جماعه خود را گفتند
که ایمان آورید در اول روز یعنی در نماز صبح متوجه کعبه شوید و در نماز عصر رو ازو بگردانید به بیت

توجه کنید تا اصحاب محمد را در شک اندازید شاید که رو به بیت المقدس کنند و کعبه را بگذارند بطمع آنکه
گویند که ایشان که از ما اعلم اند اگر این قبله بهتر می بود رجوع نمیکردند و چون دیدند که زرق ایشان ظاهر شد
و مؤمنان بر مکر ایشان اطلاع یافتند یهود مدینه را وصیت کردند که وَلَا تُؤْمِنُوا و اعتراف
مکنید بتصدیق قلبی خود إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مگر مران کسی را که پیروی کند دِينَكُمْ کیش شما را که
یهودیت است قُلْ بگو ای محمد با ایشان إِنَّ الْهُدَىٰ بدرستیکه دین حق که موجب هدایت است بمطلوب
هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام که موجب فوز و رستگاری است بمثوبات دنیوی و اخروی
این جمله معترضه است در میان سخن یهود در رد قول ایشان و عدم فایده کیدشان پس باز تتمه کلام ایشان را
بیان میکند أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ آنکه داده شده است کسی متعلق بلا تؤمنوا است یعنی اهل کتاب یکدیگر را نصیحت
کردند که غیر اتباع خود را اعتراف نمایید بآنکه داده شده است کسی یعنی اهل اسلام مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ
مانند آنچه داده شدید از علم و فضل و معجزات چون فلق دریا و انزال من سلوی و غیر آن و یا اظهار ایمان مکنید
بآنچه داده شده است احدی را مثل آنچه بشما دادند مگر باشیاع و اتباع خود یعنی باهل اسلام مگویید تا موجب زیادتی
ثبات ایشان نگردد در ایمان بمحمد و بمشرکان نیز مگویید تا داعی ایشان نشود باسلام أَوْ يُحَاجُّوكُمْ
یا آنکه مسلمانان مخاصمه کنند با شما عطف است بر یؤتی یعنی اعتراف مکنید بتصدیق خود مر غیر اتباع خود را بآنکه
مسلمانان مخاصمه کنند با شما و مرجع ضمیر در یحاجوا احد است که در معنی جمع است زیرا که مراد بآن غیر اتباع ایشان است
عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار خود تا اهل اسلام را بر شما حجت نباشد مرجع ضمیر در یحاجوا احد است پس بحجت رد
و ابطال قول یهود میفرماید قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو ای محمد بدرستیکه افزونی در علم و حکمت بِيَدِ اللَّهِ
بدست بقدرت حق تعالی است يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ خدای بسیار
رحمت است عَلِيمٌ دانا باستحقاق در اعطای فضل يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ خاص میکرداند برحمت خود مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگ است
بر مؤمنان اند از ابن عباس مرویست که مردی هزار و دویست اوقیه طلا را نزد عبد الله بن سلام بودیعت
نهاد عبد الله همه آنرا بوی رد کرده اصلا در وی خیانت ننمود و شخصی دیگر یک دینار نزد شخصی بودیعت

بگذاشت او در ان خیانت کرد و منکر آن شد حق سبحانه بیان حال هر دو نمود درین آیه وَمِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ واز اهل کتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین سازی او را بِقِنْطَارٍ بهزار
و دویست اوقیه طلا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وا کند آن مال را بتو مراد عبد الله است وَمِنْهُمْ واز
ایشان مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین کردانی او را بِدِينَارٍ بیک دینار طلا لَا يُؤَدِّهِ
إِلَيْكَ ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر انکه همیشه باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وی
استاده و مبالغه کننده در مطالبه آن بتقاضی و ترافع و اقامت بینه و در بعضی از تفاسیر آورده اند
که مراد بامونه بر مال کثیر نصاری اند زیرا که غالب در ایشان امانت است و مراد بخاینه در مال قلیل
یهود اند زیرا که غالب در ایشان خیانت است و قنطار عبارت از پوست گاو پر از زر و مراد از ان مال
کثیر است و مراد از دینار مال قلیل مرویست که یهود میگفتند مالهای عرب از ما است و ایشان از ما غصب
کرده اند پس بهر وجهیکه فرصت یابیم مارا حلال خواهد بود و مال ایشان تصرف کنیم حق تعالی ازین اخبار میفرماید
بقوله ذَلِكَ این ترک ادا و خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که میگفتند لَيْسَ عَلَيْنَا
نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی
در آخرة معتقد ایشان آن بود که هر که توریة نداند امی است و مال امی را حلال میدانستند و میگفتند
که در توریت مذکور است که مارا جایز است که با مخالف دین خود خیانت کنیم او سبحانه تکذیب ایشان
نموده میفرماید وَيَقُولُونَ و میگویند درین سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را چه
در همه ادیان و شرایع باداء امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال انکه ایشان میدانند
که خیانت حرام است و از خیر الانام علیه السلام مرویست که در وقت نزول این آیه فرمود که دروغ
گفتند دشمنان خدا هیچ چیزی در جاهلیت نیست مگر در تحت تصرف من مگر امانت که لازم است که ادا کرده
شود به نیکوکار و بدکار بَلَى نه چنانست که اعتقاد کردند که بر ایشان سبیلی نیست بلکه بر انها اثم است
در خیانت حال عرب و قوله بلی اشارت است مر آن چیز را که نفی آن کردند یعنی نه چنانست چنانکه مترجم شد
و قوله مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهد خود باداء امانت و ترک خیانت و این استیناف است

بجهت تقریر جمله که بلی ساد مسد انست و ضمیر مجرور راجع بمن موصول است وَاتَّقَى و بپرهیزد از حرام فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستی که خدا يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکارانرا و از رسول مقبول
روایتست که بازرگان راست گوی امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشند کلبی روایت کرده
که جمعی از علما و احبار یهود در سال قحط نزد کعب بن اشرف آمدند و ازو گندم خواستند او گفت چه گویید درباره
این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند او پیغمبر خدا است کعب ازین سخن در غضب شده گفت بروید که ازمن یکدینار
بشما نرسد ایشان ازین سخن پشیمان شدند و گفتند ما را مهلت ده تا نعت و صفت محمد را با کتاب خود
مقابله کنیم و به بینیم که موافق است یا مخالف کعب گفت چنین باشد پس نزد پیغمبر آمدند و صفات او را مشاهده
کردند و چون نظر در توریت کرده صفات او را موافق آن دیدند تحریف و تغییر آن ایات نموده صفاتی که ضد آن
بود بجای آن نوشتند و به نزد کعب آمده گفتند که ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر اخر الزمان که در توریت نوشته
مخالف صفات این شخص است که دعوی نبوت میکند پس ایات محرفه برو خواندند کعب بسیار خوشحال شده ایشانرا طعام
داد و انواع رعایت نمود او سبحانه این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بدرستی که آنانکه میفروشند
و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را که با خدا بسته اند که آن ایمانست بمحمد و لزوم طاعت و ترک معصیت وَ
أَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود که در باب مخالفت پیغمبر با آنچه در توریت است میخوردند ثَمَنًا قَلِيلًا
به بهای اندک گویند که آن صاعی چند جو بود و گزی کرباس که از کعب اشرف گرفته بودند و نعت پیغمبر را
تغییر و تحریف داده و بر این افترا انرا دعوام میخوانند که صفاتی که در توریت نوشته خلاف صفات
محمد است أُولَٰئِكَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خوران لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی
نیست مر ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نکند
خدا با ایشان این کنایتست از غضب و خشم خدا بر ایشان لقوله وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت سوی
ایشان ننگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از لوث گناه
یا ثنا و مدحت ایشان نه نماید وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک بجهت تحریف
و تغییر ایشان چیزی را که در توریت است از صفت محمد صلعم و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که عظیم ترین

کبیره شرک است بخدا و عقوق والدین و سوگند بدروغ بآنخدائی که جان با من اوست که هر که او سوگند بدروغ
خورد بر چیزی اگرچه آن چیز بمقدار پشه خورد باشد مگر که علامتی از آن بر دل او بماند تا روز قیامت امیر المؤمنین
علی ع فرموده که بپرهیزید از آنکه سوگند بدروغ خورید که آن سراها را ویران کند و خانها را از مردمان خالی
گرداند و نیز در صفت اهل تحریف میفرماید وَإِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که از جهودان لَفَرِيقًا
گروهی هستند یعنی کعب اشرف و حیی بن اخطب و ابن رافع و کنانه بن ابی الحقیق و مالک بن ضیف و امثال
ایشان از احبار یهود يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی
که نوشته و بربافته ایشان است یعنی در خواندن منحرف می سازند منزل را بمحرف یا منزل را منحرف میگردانند
بسبب نوشتن غیر حق در موضع حق و گویند آنرا بلغت عربی میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه
ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریت است ضمیر منصوب و ضمایر ما بعد آن راجع بمحرف است که مدلول
علیه یلوون است یعنی تا شما گمان برید که آن محرف از توریت است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال آنکه
نیست آن محرف از توریت وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و میگویند که آن محرف و مفتری از نزدیک
خداست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و حال آنکه نیست از نزد خدای این تاکید ما هو من الکتاب است و
تشنیع بر ایشان وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدا دروغ که غیر سخن او را سخن او
میگویند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند و این تاکید و ما هو من عند الله است
و بعد از بیان تحریف ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد
مر بشری آدمی یعنی عیسی را أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ بانکه بدهد خدا او را انجیل وَالْحُكْمَ
و فهم آن یا علم بفصل امور اقضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری پس گوید آنکس لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی
امت خود را كُونُوا عِبَادًا لِي باشید شما بندگان و پرستندگان من مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از
خدا و در خبر است که مردی انصاری مدتی مدید شتری داشت در مدینه تا آنکه پیر شد و از کار بیفتاد خواست
تا او را بکشد چون قصد کشتن نمود شتر بگریخت و رسید تا بدر مسجد رسول و آواز داد که السلام علیک
یا رسول الله من شکایت فلان ادا کنم مدت طویل است که خدمت او میکنم چون پیر شدم و از کار باز ماندم

میخواهد که چرا ذبح کند خیر الانام علیه السلام کس فرستاد و آن جهود را بخواند و گفت ای فلان این گاو را
بمن بفروش یا به بخش گفت یا رسول الله جان من فدای تو باد و جان و مال من از تست رسول آن شتر را
از و قبول کرد و او را آزاد کرد و صحابه چون دیدند که شتر هر گاه پیغمبر را می بیند و سجده میکند گفتند یا رسول الله
بهیمه ترا سجده میکند و ما نیز ترا سجده کنیم فرمود سجده جز خدا را نشاید اگر رخصت بودی که مخلوقی مخلوق را
سجده کند بفرمودمی تا زنان شوهران را سجده کنند او تعالی این آیه را انزال فرمود که کس را جایز نیست که گوید
بمردمان پرستش کنید مرا بجز از خدا و لیکن گوید که کُونُوا رَبَّانِيِّينَ که باشید کاملان در علم و عمل و دینی
و استواران در خداشناسی ربانی منسوب برب است بزیادتی الف و نون چون لحیانی و رقبانی که بمعنی کثیر
اللحیه و کثیر الرقبه است یعنی شدید التمسک باشید بامور دینیه و احکام آن بِمَا كُنتُمْ بسبب آنکه باشید از روی
اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ که بیاموزانید یکدیگر را کتابی که از حق فرود آمده وَبِمَا كُنتُمْ و بآنکه باشید
شما که پیوسته تَدْرُسُونَ بخوانید و درست کنید آن کتاب را در بیضاوی گفته که ما مصدریه است
و با سببیه و تقدیر این است که بسبب کونکم معلمین و بسبب کونکم دارسین یعنی در علم و عمل کامل و شدید التمسک باشید
بسبب بودن شما تعلیم دهندگان کتاب و بسبب بودن شما درس گویندگان آن چه فایده تعلیم و تعلم معرفت حق است
پس از معنی آیه چنان فهم میشود که ربانی کسی است که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده آنکه محمد ابن حنفیه در روز
دفن عبد الله عباس فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة مصدق این است و از امیر المؤمنین علی مرویست
که الربانی من یربی العلم ربانی کسی است که علم را پرورش دهد یعنی پیوسته در صدد تعلم و تعلیم آن باشد وَلَا يَأْمُرَكُمْ
أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ و امر نکند شما را بآنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان
عطف است بر ثم یقول و لا مزیده است برای تاکید و معنی این است که نسزد و سزاوار نباشد احدی را که حق تعالی
او را پیغمبری دهد او مردمان را بپرستش خود خواند و امر کند شما را آنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان
حق تعالی رد این قول کرده بطریق انکار میفرماید أَيَأْمُرُكُم آیا میفرماید آن بشر یعنی پیغمبر شما را
بِالْكُفْرِ بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنتُم پس از آنکه باشید شما مُّسْلِمُونَ
گردن نهادگان مر دین اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ یاد کن چون فرا گرفت خدا مِيثَاقَ

النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبران را یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت با اینکه لَمَا آتَيْتُكُمْ هر آینه بدهم
شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید بشما رَسُولٌ
فرستاده از نزد من که آن محمد است صلعم مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست
از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ البته ایمان آورید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را باظهار
صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمائید و لام در لما توطیه قسم است زیرا که اخذ میثاق بمعنی
استحلاف است و ما احتمال دارد که شرطیه باشد و لتؤمنن قایم مقام جواب قسم و شرط و احتمال دارد که خبریه
باشد از امیر المؤمنین علی مرویست که حق تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد مگر که بر او عهد گرفت که بمحمد ایمان آرد و قوم
خود را امر کند با یمان آوردن بآنحضرت و جاءکم اگرچه بلفظ ماضی است مراد مستقبل است و بجهت
تحقق وقوع بلفظ ماضی واقع شده قَالَ گفت خدا مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أَأَقْرَرْتُمْ
آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ بر این که گفتم إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که بدان
وفا کنید تسمیه عهد باصر جهت آنست که آن مشدود است قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیا و امم اقرار کردیم
و میثاق را بذیرفتیم قَالَ گفت خدای فَاشْهَدُوا پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ای انبیا
گواهان باشید بر امم خود وَأَنَا و من نیز که خدایم مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ با شما از گواهانم بر این
اقرار و وقت بر شما این توکید و تحذیر عظیم است ابن عباس تفسیر شهادت بعلم کرده ای فاعلموا و انا معکم
اعلم فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت وی کردن بَعْدَ ذَٰلِكَ
بعد از میثاق و توکید باقرار و شهادت فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه معرضان هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان یا از مقام عهد و پیمان و گویند مراد امم انبیا اند بجهت مضی
زمان ایشان چون اخذ میثاق بر انبیا متضمن اخذ است بر امم ایشان پس جایز باشد اسناد میثاق بانبیا
و اراده امم ایشان از ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب با هم مخاصمه کرده در باب اولویت ابراهیم مرافعت
نزد آن حضرت بردند و هر یک از یهود و نصاری گفتند که ابراهیم با او لی است حضرت فرمود این هر دو فرقه
از دین ابراهیم بری اند ایشان در غضب شده گفتند بخدا که ما راضی نیستیم بقضا و حکومت تو و بدین تو

بگیرم حق تعالی فرمود که أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ آیا پس غیر دین خدا را طلب میکنند در بیضاوی گفته
که عطف است بر محذوف و تقدیر این ست ایتولون غیر دین الله یبغون و تقدیم مفعول جهت آنست که مقصود
بالانکار ست یعنی آیا اعراض میکنند از ایمان پس جز از دین خدا میطلبند و ابو عمرو و نافع و ابن کثیر و ابن عامر و حمزه
و کسائی بخطاب خوانده اند و تقدیر قل لهم یعنی بگو ایشانرا آیا غیر دین خدا را طلب میکنید وَلَهُ
و حال آنکه مر خدا برا طلب میکنید أَسْلَمَ گردن نهاده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست
وَالْأَرْضِ و هر که در زمین ست طَوْعًا از روی رغبت وَكَرْهًا و از روی نفرت در بیضاوی
گفته نصب این بر حالیت است یعنی در حالتی که فرمان بردارند باسلام آوردن بسبب تفکر کردن
در آیات و اله بر طریق هدی و پیروی نمودن حجج بینه و در حالتی که کاره دین اند بسبب شمشیر اهل اسلام
قتاده گفته که آنانکه بطوع ایمان آورده اند مومنانند که باختیار خود گرویده اند در وقتی که ایمان
نافع ایشان بود و آنانکه بکره اسلام آورده اند کافرانند در وقت مرگ چون معاینه عذاب
کنند ایمان آرند و سود ندهد وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و بسوی جزای حق تعالی بازگردانیده خواهند شد
همه آن طایعان و کارهان که در آسمان و زمین اند و غیر حفص بخطاب خوانده اند یعنی ای طایعان
و کارهان بدو رجوع خواهید کرد قُلْ بگو ای محمد که آمَنَّا ایمان آوردیم ما بِاللَّهِ بخدائی که یگانه است
در ذات و بی همتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویدیم بدانچه فرو فرستاده شده بر ما
یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و آنچه منزل شده عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَيَعْقُوبَ وَ
الْأَسْبَاطِ بر ابراهیم و پسران او و نبیرگان وی و کتاب ایشان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او
بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و آنچه داده شده است بموسی که توریت است وَعِيسَىٰ و بعیسی که
انجیل ست وَالنَّبِيُّونَ و به پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتب بر ایشان
نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدائی نمی افگنیم بَيْنَ أَحَدٍ
مِنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان آوردیم نه بعضی دون بعضی چون یهود و نصاری
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما امر خداوندگار را گردن نهادگانیم و منقاد و مطیع او در اوامر

بودنو اهی و توحید ضمیر در قل و جمع در امنا باعتبار آنست که قران همچنانکه بران حضرت نازل شده برامت او
نیز منزل گشته بتوسط تبلیغ او بر ایشان بعد از ان در بیان حصر حقیت در اسلام میفرماید که وَمَن
يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هر که طلب کند جز دین اسلام را دین دیگر فَلَن يُقْبَلَ
مِنْهُ پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از و وَهُوَ و او بواسطه ترک اسلام فِي الْآخِرَةِ
مِنَ الْخَاسِرِينَ در آن سرای از زیان کاران باشد معنی آنست که معرض از اسلام و طالب غیر آن
فاقد نفع ست این آیه در تهدید کسانیست که منقاد دین اسلام نمی شدند و بجهت عناد تابع حضرت خاتمیت
علیه الصلوة والتحیت نمی گشتند بعد از ان در شان انها که بعد از وصول بشرف اسلام مرتد شدند میفرماید
از روی استبعاد که كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدا یعنی راه نه نماید قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که
کافر شدند بَعْدَ إِيمَانِهِمْ پس از ایمان آوردن ایشان و در اکثر تفاسیر مذکورست که ایشان دوازده
کس بودند که از مسلمانان روی برتافته بدار الکفر پیوستند چون طعمه بن ابیرق و حارث بن سوید
و امثال ایشان بعد از ان که گرویده بودند بخدا وَشَهِدُوا و گواهی داده بودند أَنَّ الرَّسُولَ
آنکه فرستاده خدا یعنی محمد مصطفی صلعم حَقٌّ حق است و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان
آیتهای روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت آن فوق طاقت بشریت ست یا سایر معجزات سید کاینات علیه
و آله الصلوة و التسلیمات وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدا راه نه نماید گروه ستمکاران
که وضع کفر کردند در موضع ایمان و گویند کیف در معنی نفی ست که هرگز خدای این کسان را راه نه نماید و قول
شهدوا عطف ست بر آنکه در ایمانهم ست از معنی فعل و تقدیر این ست که بعد ان امنوا یا حال ست با ضمار قد
از فاعل کفروا و مراد با ایمان اظهار ایمان ست نه ایمانی که بان مستحق ثواب می شوند و در آیه دلالت ست
بر آنکه ایشان بظاهر باطن مومن بوده باشند و مستحق ثواب و بعد از ان بکفر زایل شده باشد و مذهب اصح
ان ست که ارتداد مومن حقیقی ممتنع ست أُولَئِكَ آن گروه که اظهار ایمان کردند بعد از ان برگشتند
جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدا
که از ان دورست از رحمة او وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان که بیزار است از ایشان وَالنَّاسِ

أَجْمَعِينَ ولعنت همه مومنان که آن مذمت کردن ست مر ایشان را وحی تواند بود که تا کسی به عموم خود
باشند چه کافر نیز منکر حق را لعن میکند و مرتد از حق را هدف تیر طعن می سازد ولیکن بعینه حق را نمیداند خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در لعنت وَلَا يُخَفَّفُ و سبک کردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ
از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا بدین رجوع کنند
و ایمان آرند و تا تاخیر عذاب ایشان کنند از وقتی بوقتی در جامع البیان آورده که حارث بن سوید بعد ازان
که با ان یازده کس دیگر مرتد شده بکفار مکه لاحق شد پشیمان گشت و کسی را بقوم خود فرستاد که از رسول مقبول
معلوم کنند که توبه او مقبول باشد یا نه این آیه نازل شد تا بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه باز کردند
و بصدق تمام بوحدانیت او بگروند و تصدیق پیغمبر او کنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه برگشته اند از حق
وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند فساد ضمایر و داره اعتقاد خود را و جایز ست که تقدیر مفعول نکنند و معنی
این باشد که در آیند در صلاح فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای غَفُورٌ آمرزنده توبه کاران ست رَحِيمٌ
مهربان ست بر ایشان مرویست که برادر حارث بن سوید این آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد
و حارث بعد از تلاوت این آیه توبه کنان رو بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیه را بر آن یازده تن دیگر
خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند حالا در مکه طرح اقامت افکنده ایم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار او
می کشیم اگر مطلوب ما حاصل شد فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز کردیم توبه ما پذیرفته شود حق تعالی
در شان ایشان آیه فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول او بَعْدَ
إِيمَانِهِمْ پس از کرویدن ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر بگفتار اینکه انتظار
مغلوبیت محمد و انصار او می کشیم لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُو
لَٰئِكَ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدکان اند هُمُ الضَّالُّونَ ایشانند گمراهان از طریق هدایت
و ثابت بر ضلالت و عدم قبول توبه ایشان جهة آن ست که آن توبه در وقت مشرف شدن ایشان
بر هلاک که وقت الجا و اضطرار ست و قبول توبه در حین اختیار ست پس عدم توبه ایشان را کنایه فرموده
بعدم قبول آن إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و مردند

در حالتی که کافر بوده باشند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ کس از ایشان
ملء الارض ذهبا پری زمین از روی زر ولو افتدی به واگرچه فدا دهد آنرا یعنی
اگر کافران بر فرض محال آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهند تا از عذاب
دوزخ باز رهند از ایشان مقبول نخواهد بود و ذهبا منصوب است بر تمیز و قوله لو افتدی به محمول است بر معنی
کانه قیل فلن یقبل من احدهم فدیة ولو افتدی بملء الارض ذهبا اولئک آن گروه که کافر میرند لهم
عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک این مبالغه در تحذیر و اقناط کلی زیرا که هر گاه فدا
در بارهٔ کفار پذیرفته نشود پس قنوط کلی لازم ایشان باشد وما لهم من ناصرین
و نباشد مر ایشان را از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان الجزء
الرابع من الاجزاء الثلثین لن تنالوا البر هرگز نرسید بحقیقت نیکوئی که آن کمال
خیر است حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا
تصدق کنید و گفته‌اند هر که در دنیا محبوب خود را نفقه کند در عقبی بمطلوب خود رسد و هر که از سر دنیا در گذرد
بقرب حضرت مولی رسد و کلمهٔ من احتمال تبیین و تبعیض دارد اگر گویند چگونه حق تعالی فرمود که لن تنالوا البر تا آیه
و حال آنکه فقیر به بهشت خواهد رفت با آنکه انفاق چیزی نکرده گوئیم کلام در مخرج حث است بر انفاق بر تقدیر
امکان و اطلاق آن بر سبیل مبالغه است در ترغیب ابو ایوب انصاری روایت کرد که بعد از نزول
این آیه ابو طلحه انصاری بجانب جناب حضرت رسالت مآب آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن
نزدیک من بئر حاست هرجا که خدا احکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت خوبی و نهایت تازگی و خوبی
که حضرت رسالت مرتبت گاه گاه بدان باغ در آمدی و از آب و میوهٔ آن تناول فرمودی پس در جواب
ابی طلحه گفت که بخ بخ این مالیست با سود و بسیار پس آنحضرت آن باغ میان اقربای او قسمت فرمود و زید
بن حارثه اسپی را نزد رسول آورد و گفت یا رسول الله این اسپ احب اموال من است نزد من و میخواهم
که در راه خدا صرف کنی حضرت اسامة بن زید را بر آن سوار کرد زید گفت من میخواستم که آنرا تصدق کنم
حضرت فرمود حق تعالی آنرا از تو قبول کرد این دلیل است بر آنکه انفاق احب اموال بر اقرب اقارب افضل است

مروتیست کنند و نیست در حالتی که خویشان محتاج باشند وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه می کنید مِن شَيْءٍ
از هر چیزی مِن برای بیان است یعنی از هر چیزی که انفاق کنید خواه اندک خواه بسیار از محبوبات اموال و خواه
از غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدا بدان چیز داناست و بر حسب نیات شما بر آن جزا خواهد داد
بدانکه آیه لن تنالوا البر شامل واجب و مستحب است پس اگر مراد بانفاق درین آیه زکوة واجبه است پس مراد آنست آنچه جید
اموال باشد برای زکوة اخراج کنند اگر مراد صدقه مندوبه است پس معنی آنست که بر کمال بر و کمال خیر آنست که احب
اموال خود را انفاق کنند در نقل آمده که امام حسن ع قند و نبات را تصدق میفرمود این صورت از او استفسار کردند
فرمود بجهة آنکه من او را بسیار دوست میدارم و حق سبحانه میفرماید که لن تنالوا البر تا آخر از کلبی مرویست که چون رسول فرمود
که من بر ملت ابراهیم ام یهود گفتند چون است که گوشت شتر و شیر او میخوری و حال آنکه این بر ابراهیم حرام بود
آنحضرت فرمود که دروغ میگوئید چه در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود ندایشان گفتند نه چنین است
بلکه هرچه امروز بر ما حرام است بر ابراهیم و نوح حرام بوده او تعالی جهة تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود آیه
فرستاد كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها یعنی اکل آن كَانَ حِلًّا بود حلال لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ
مر فرزندان یعقوب را در تفسیر جامع البیان از ابن عباس نقل کرده که چون این آیه نازل شد فبظلم من الذین هادوا
حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت یهودان بعضی طعامهای پاک حلال را چون لحوم ماهی و شحوم غنم
و بقر و امثال آن بایشان حرام گردانیدیم یهودان ازین آشفته شده گفتند اینها همیشه محرم بوده حق تعالی
تکذیب این نموده فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ
عَلَىٰ نَفْسِهِ مگر آنچه حرام گردانیده یعقوب بر تن خویش چون لحوم ابل و البان آن و سببش آنچنان
بود که یعقوب را مرضی عارض شده فرمود که اگر خدای مرا شفا دهد طعام و شراب که دوستتر دارم بر خود حرام سازم
حق تعالی وی را شفا بخشید او گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستتر داشتی تقرب بالله و وفا
بنذر بر خود حرام ساخت یهودان بمتابعت او از اینها اجتناب نموده گفتند توریت بحرمت اینها حکم کرده
حق تعالی فرمود نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر حرام کرده مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ
التَّوْرَاةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ بگو بایشان

فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ پس بیارید توریت را فَاتْلُوهَا پس بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم این اشیا تلاوت
کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان یهود جرات نکردند بر اخراج توریت جهت آنکه
میدانستند که پیغمبر درین باب راست میگوید و این دلیل است بر صحت نبوت حضرت رسالت زیرا که
این اخبار است از غیب چه آنحضرت توریت را نخوانده بود القصه چون یهود از آوردن توریت
ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَى پس هر کس افترا کند و بر بندد عَلَى
اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدا دروغ را در تحریم و تحلیل مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم
از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فَأُولَٰئِكَ پس آن مفتریان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
قُلْ بگوای محمد صَدَقَ اللَّهُ راست گفت خدای در خبر تحریم لیثبات شد صدق خدا در آنچه انزال فرمود
و کذب شما در آنچه دعوی میکنید فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم را
حَنِيفًا در حالتی که میل کننده بود از ادیان باطله بر دین اسلام مراد آنست که تابع ملت اسلام
شوید که در اصل ملت ابراهیم بود تا مخلص شوید از یهودیت که الزام شما کرده بر تحریم طیباتی که
حق سبحانه حلال کردانیده مرا ابراهیم و اتباع او را وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و
نبود ابراهیم از شرک آرندگان بدانکه صحیح آنست که پیغمبر ما متعبد نبود بشریعت انبیای سابق
و لکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم بود چنانچه حق تعالی گفت فاتبعوا ملة ابراهیم و قبل از بعثت
بطریق الهام و منام بدین اسلام مامور بوده از نجا مرویست که یهود با مسلمانان خلاف کردند
• در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهترست از خانه کعبه از برای آنکه مهاجر انبیاست
• و زمین مقدس است مسلمانان میگفتند که کعبه فاضل ترست حق سبحانه این آیه فرستاد إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی
که اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ لِلنَّاسِ وضع کرده شد برای مردمان که آنرا زیارت کنند
و معبد خود کردانند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آنخانه ایست که در مکه است و واضع آن حق تعالی است و بکه موضع مسجد است
• و مکه بلد و بکه ماخوذ است از بکه اذا زحمه چه آنجا مردمان از دحام میکردند و از ابوذر غفاری رضی الله عنه
مرویست که گفت از رسول پرسیدند که اول مسجدی که در زمین برای عبادت ساختند کدام است

فرمود مسجد الحرام بعد از ان بیت المقدس و مدت میان این دو خانه چهل سال بود هر کجا که وقت نماز در آید
نماز گذارید که همه روی زمین از من است و مسجد من و اینکه حق تعالی فرموده که ان اول بیت وضع للناس
للذی ببکة مراد آنست که آن اول خانه ایست که حق سبحانه مبارک گردانید بر مردمان و زیارت
آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا در حالتیکه آن خانه کثیر الخیر و النفع است هر کس را
که حج و عمره ان بجا آرد و در حول آن طواف نماید حال است از ضمیر مستکن در ظرف ای للذی استقر ببکة
یعنی در حالتیکه آن خانه مستقر در مکه کثیر الخیر است و گویند برکت بمعنی ثبات و دوام است یعنی عبادت
در و دایمی است چه در روایت آمده که هرگز طواف از ان منقطع نمی شود وهدی و در حالتی که خداوند
هدایت است للعالمین مر عالمیان را زیرا که قبله ایشان است بجهت آنکه معبد ایشان است و عبادت آن
مقابل صد هزار عبادت است در غیر آن فیه آیات بینات درین خانه نشانهای روشن است
چون انحراف طیور از موازات آن در عبور و استیصال ملائکه هر جبار را که قصد خرابی آن میکنند
در هر وقتی از روزگار مانند اصحاب فیل و غیر ان از کفار و بعضی مراد بآیات مشاعر و معالم آنجاست
چون حجر الاسود و حطیم و زمزم و غیر آن و بر هر تقدیر این جمله مذکوره مفسر هدی للعالمین است مقام ابراهیم
بعضی از آیات مذکوره موضع ایستادن ابراهیم است و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران است
گویند سبب اثر قدم آنحضرت براین سنگ آن بود که چون بنیان کعبه مرتفع گشت سنگ در زیر قدم خود نهاد
تا بر بالای آن متمکن شده رفع حجارت نماید چون بر بالای آن بر آمد هر دو قدم او درو غوص کردند
و آیتی دیگر از آیات آن این است ومن دخله و هر که در آید بدین خانه کان آمنا باشد
ایمن از قتل و غارت یعنی حق تعالی بجهت دعای ابراهیم که اجعل هذا البلد آمنا قلوب عباد را نرم گردانیده
از جهت حصول این غرض حتی که اگر مردی از ایشان خیانت کند و ملتجی بحرم شود طلب او نکنند و گویند
مراد باین امر است یعنی اگر کسی واجب القتل باشد شرعا و پناه بحرم آرد دست تعرض از و کوتاه کنید
مادامیکه در انجا باشد لکن جایز است که مطعم و مشرب بر و تنگ گردانند و با او معامله نکنند تا از انجا
بیرون آید و بعد از ان حکم قصاص و حد بر او جاری سازند و بنا برین تقدیر کلام این است که من دخله آمنوه

و بعضی گفته اند معنی آنست که هر که داخل حرم شود بجهة ادای حج و عمره ایمن میشود از عقوبات و مکافات جرایمی
که قبل از حج مرتکب آن شده چه او مغفور میشود از جمیع خطیات و معاصی چنانچه احادیث صحیحه مصرح بر این
و بعد از ان بیان حجة الاسلام میفرماید وَلِلّٰهِ و مر خدا برا ثابت و لازم عَلَى النَّاسِ بر مردمان حِجُّ
الْبَيْتِ قصد خانه کعبه بجهة ادای مناسک مخصوصه آن مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا و هر که توانائی
دارد بسوی آنخانه از جهة راه یعنی توانائی رفتن داشته باشد این ناس است بدل بعض از کل و در تفسیر
استطاعت علمارا اختلاف است ابو حنیفه فرموده که مستطیع کسی است که قادر باشد بر زاد و راحله و نفقه
ذهاب و ایاب که فاضل باشد بر حوایج اصلیه و نفقه عیال تا حین عود و اصحاب امامیه نیز قایل این قول اند و شافعی
تفصیل استطاعت بمال کرده و استنابت را بر زمن معضد واجب میداند هرگاه اجرت نایب داشته باشد
مالک گفته که استطاعت ببدن است پس نزد او حج واجب است هر که قادر باشد بر مشی و تکسب در طریق و زاد
و راحله شرط نیست بدانکه باتفاق طوایف مذکوره در مذهب امامیه وجوب حج مضیق و فوریست که تاخیر آن اصلا جایز نیست
و حدیث صحیح از پیغمبر مصرح است بر این مدعا ابو حنیفه نیز قایل بفوریت وجوب حج است و نزد شافعی واجب
واجب موسع است و احتجاج او آنست که چون آیه الحج نازل شد پیغمبر حج نکرد مگر در حج وداع و جواب آنست
که بجهة عدم استطاعت او بود چه جهاد نه فرموده بود با اهل مکه که متوجه ایشان نشود و در مکه نرود چنانچه قصه
حدیبیه مصرح است بر این و دلیل دیگر بر فوریت حج عموم قول حق تعالی است که و سارعوا الی مغفرة من ربکم
یعنی بشتابید بچیزیکه سبب مغفرت است و حج ازین قبیل است و قول حضرت رسالت مرتبت که من
وجب علیه الحج فلم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا چه اتیان بفا نموده که موضوع است برای تعقیب و بعدیت را
بر این مرتب ساخته و این صریح است در فوریت و حج در جمیع عمر یکبار واجب است پس هر که بر ان
زیاده کند آن سنت خواهد بود و بعد از ان در تهدید تارک حج میفرماید وَمَنْ كَفَرَ و هر که نکرد و
بفریضه حج یعنی ترک حج کند فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیاز است
از همه عالمیان و وضع کفر در موضع من لم یحج از جهة تاکید وجوب حج است و تسمیه ترک حج بکفر از جهت
آنکه ترک آن از فعل کفار است و از اعظم کبایر لهذا خیر الانام علیه السلام فرمود فلیمت یهودیا او نصرانیا

واحادیث بسیار در باب حج وارد شده که تحریر آن موجب اطناب میشود لهذا بهمین حدیث اکتفا مینمائیم
که ابی عبد الله ع از حضرت رسالت صلعم روایت فرمود که الحج ینفی الفقر والذنوب کما ینفی الکیر .
خبث الحدید یعنی حج درویشی و گناهانرا ازایل میگرداند بجهت آنکه کوره های آهنگران زنگ آهن را ازایل
می سازد و نیز از آن حضرت مرویست که صلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادوا زکوة مالکم وحجوا بیتکم
تدخلوا جنات ربکم نماز پنجگانه خود را بگذارید و روزه ماه خود را بدارید و ادای زکوة مال خود کنید
و حج خانه خود نمائید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید بعد از آن فرمود که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
بگو ای اهل یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ چرا انکار میکنید آیتهای خدا که دلایل سمعیه
وعقلیه است بر صدق محمد ص در آنچه دعوی میکند از وجوب حج و غیر آن و تخصیص اهل کتاب بخطاب دلیل است
بر آنکه کفر ایشان اقبح است وَاللَّهُ شَهِيدٌ وحال آنکه خدا مطلع است و گواه عَلَى مَا تَعْمَلُونَ
بر آنچه میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی و شما را بر آن مجازات خواهد داد و تحریف و استبداد
شما نفع نخواهد رسانید بشما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل توریت لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی دین اسلام که بنده مامور است بسلوک در آن و منع میکنید
مَنْ آمَنَ کسی را که گرویده بخدا و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است و رفقا که یهود ایشانرا بکیش
خویش میخواندند تَبْغُونَهَا و حال آنکه طلب میکنید راه خدا را حال است از ضمیر تصدون یعنی چرا در صدد
آن می باشید که صد مومنان کنید از ایمان و حال آنکه طلب میکنید راه خدا را عِوَجًا کجی و انحراف باین وجه
که آتش فتنه را در میان ایشان مشتعل می سازید تا مختلف الکلمه شوند و امر دین ایشان مختل شود .
وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلام است و صد [illegible] .
از آن ضلال است و اضلال چه این را از وصیت ابراهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
و خدا بی خبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید این وعید ایشان است و چون منکر در آیه اولی کفر
ایشان بود و ایشان بجهر اقدام بآن میکردند حق تعالی ختم آن آیه نمود بقوله والله شهید و منکر درین
صد ایشان بود مومنانرا از اسلام و ایشان اخفای آن میکردند و احتیال مینمودند در آن فرمود که وما الله

بغافل عما تعملون در تفسیر [illegible] آورده که شناس بن قیس یهودی مردی بود کینه ور و حسود و عجب
و بد گوی مسلمانان روزی بر مجمع اوس و خزرج بگذشت دید که ایشان از روی محبت و وداد با یکدیگر
مجالست نموده اند و متفق الرای شده اند و در جاهلیت دایم میان ایشان حرب و قتال قایم بودی چون مسلمان شدند
آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد چون شناس ایتلاف و اتحاد ایشان را بدید آتش حسد او اشتعال نموده
با خود گفت که اگر ایشان باین طریق متحد باشند بر ما غلبه کنند و کار بر ما تباه شود پس شخصی را گفت
تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حرب عظیم بوده بین القبیلتین و خزرج
در ان جنگ مغلوب شده بودند سخنی در میان افکند و قصیده که در ان ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند
بخواند چون ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسانید از غایت اشتعال ایشان نیز زبان بهجای اوسیان
تحمل نکرده آغاز سب خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقابله و میدان
محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا بر انگیختند فی الحال جبرئیل
باین آیتها نازل شد و رسول خدا بمعرکه ایشان در آمده در قلب صف قرار گرفت و فرمود که با وجود
آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت نمی گذارید پس از آنکه خدا شما را باسلام گرامی ساخته
طریق دین داری فرو میگذارید ایشان بدانستند که این از نزغات شیطان و کید دشمنان است
فی الحال استغفار کنان سلاحها بینداختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند تا که اگر فرمان یهود
می برند از ایمان بکفر باز میگردند حق سبحانه با ایشان باین وجه خطاب میکند که یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقا من الذین اوتوا الکتاب
گروهی را از یهود که شناس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم
[illegible]
شما را مرتد سازند اگر برخی از شما بصیرت نداشته باشند از سر حمیت کاری نکنند که ظاهرا کفر و ارتداد
باشد و بعد از ان بر وجه انکار و تعجیب کفر ایشان تا در حالیکه مر ایشان را مجتمع است اسباب صارفه
از کفر میفرماید با ایشان که و کیف تکفرون و چگونه کافر میشوید و انتم تتلی و حال آنست

که شما اید که خوانده میشود عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتُ اللّٰهِ آیتهای خدا که قرآن است وَفِيكُمْ رَسُولُهُ
و در میان شماست رسول خدای وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ و هر که چنگ زند بدین خدای و ملتجی شود باو
در مجامع امور خود فَقَدْ هُدِيَ پس بتحقیق که راه نموده شود إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست
بدانکه دلیلی روشن است بر بطلان قول مجبره چه اگر ایشان مجبول و مجبور می بودند بکفر تعجیب حق سبحانه از
کفر ایشان در قول وکیف تکفرون غیر معقول می بود و ایشان را رسیدی که زبان اعتراض گشاده گویند
بار خدایا چون تو مانع و حایلی از ایمان ما و موجد کفر و عصیان در قلوب ما اگر بجای یک کتاب و رسول
صد هزار کتاب و رسول فرستی هیچ سودی و نفعی از ان بما نخواهد رسید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان از اوس و خزرج و غیرهم اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزای
ترسیدن اوست و آن حاصل گردد حق تعالی میفرماید بترسید از خدای در ارتکاب اوامر و اجتناب از نواهی وَلَا
تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر در حالتیکه شما مسلمان باشید در مجمع البیان گفته
که ورود حرف نهی بر موت جهت حسن استعاره است و زوال التبعض بدیهی است که موت مقدور بشر نیست تا امر
بان متعلق گردد پس البته متوجه خواهد بود بقید و معنی آنکه در حین موت بر حالی مباشید مگر بر حال اسلام
وَاعْتَصِمُوا و چنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللّٰهِ بدین خدای که حبل متین است جَمِيعًا در حالتیکه
مجتمع باشید ابو سعید خدری و قتاده گویند مراد از حبل قرآن است لقوله علیه السلام القرآن حبل الله المتین و بر هر تقدیر استعاره
حبل از برای آن از حیثیت آن است که تمسک بان سبب نجات است همچنانکه تمسک بحبل سبب سلامتی است و بجهة وثوق
بان و اعتماد بر آن ترشیح مجاز است برای اعتصام در تفسیر منهج الصادقین مذکور است که ابو سعید خدری روایت
کرده که از پیغمبر شنیدم که میفرمود ایها الناس انی ترکت فیکم حبلین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر
من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی الا انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض یعنی
ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر متمسک بان هر دو شوید هرگز گمراه نشوید یکی
از انها دیگری بزرگتر است و ان کتاب خداست که ریسمانی است فرو گذاشته شده از آسمان تا بزمین دوم
اهل بیت من اند بدانید که این هر یک از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر

تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما همچو اهل کتاب بلکه مجتمع و متفق الکلمه شوید بر ایمان
و مداومت و ثبات بر طاعت و ترک عصیان حاصل کرده حق تعالی میفرماید که از دین حق متفرق مشوید واذکروا
و یاد کنید نعمة الله علیکم نعمتهای خدا را که بر شما لطف فرموده و از جمله آن هدایتست
و توفیق باتباع حق و تمسک بدین اسلام که مودی بتالفست و زوال غل اذ کنتم در وقتی که بودید
شما و ظرف متعلق است باذکروا یعنی یاد نعمت خدا کنید در وقتی که بودید شما اعداء دشمنان در زمان
جاهلیت فالف پس خدا پیوند الفت داد بین قلوبکم در میان دلهای شما و رفع تنازع و
اختلاف کرد و الفت داد میان شما ببرکت اسلام و میمنت خدمت سید انام علیه الصلوة والسلام
فاصبحتم بنعمته پس گشتید برحمت خدا اخوانا برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان هم
مجتمع در اخوت در دین خدا مراد آنست که برادران دینی یکدیگر شدید و در مجمع البیان گفته که اخ
در اصل لغت بمعنی قصد است ماخوذ از توخیت الشی اذا قصدته و طلبته یعنی هر یک قصد مراد یکدیگر کردید
و اطاعت یکدیگر نمودید وکنتم و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کناره
مغاکی من النار از آتش یعنی مشرف بر وقوع از آتش دوزخ بجهت کفر چه اگر در حال کفر مرگ شما
میرسید هر اینه در دوزخ میرفتید و دایم در آن آتش معذب می بودید فانقذکم پس رهانید خدا
شما را منها از آن نار بمیمنت اسلام و شرف ایمان و گوانند بود که ضمیر راجع بشفا باشد و تانیث بمضاف الیه
گویند که مراد حق تعالی از انقاذ انجاست زیرا که رهانیدن در صورتیست که ایشان در آن بوده باشند بلکه مراد
آنست که ایشان را از آن نجات داد کذلک همچنانکه بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیم و الفت مجدد
یبین الله لکم بیان میکند خدا و روشن میکرداند برای شما آیاته دلایل وحدانیت و
قدرت خود را و حجج بینه دین حق را لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه راست یابید کلام در معنی
تعلیل است یعنی بجهت اراده ثبات شما بر هدی و ازدیاد شما در آن و این آیات در شان اوس و خزرج
نازل شده و اوس و خزرج دو برادر بودند از یک پدر و مادر و بسبب خونی میان ایشان عداوت واقع شد
و آن عداوت مدت صد و بیست سال در میان این دو قبیله بود تا بعهد رسول مقبول چون آنحضرت بدعوت برخواست

هردو قبیله اسلام آورده‌اند و بجهت اسلام عداوت قدیمی از میان ایشان منقطع شد وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
و باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی
باسلام یا بایتلاف مؤمنان بیکدیگر وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند به نیکی وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از فعل ناشایست معروف فعل حسن است که مشتمل باشد بر صفت راجحه و منکر
فعل قبیح و گویند معروف هر چیزیست که عقل یا شرع محسن آن باشد و منکر هر چیزی که عقل و شرع منکر آن
بود بدانکه من از برای تبعیض است زیرا که امر بمعروف و نهی از منکر از فروض کفایت است وَأُولَٰئِكَ
و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکرند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یعنی مخصوص‌اند بکمال فلاح
در آیه دلالت است بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر چه حق تعالی تعلیق فلاح بر آنها کرده و اکثر متکلمان
برآنند که امر و نهی از فروض کفایات است و نهی منکر بدل واجبست مطلقا و بعد از آن بزبان آنگاه بدست
اگر بزبان اثر نکند در کنز العرفان آورده که درین مقام چند فایده است اول آنکه امر و نهی از وظایف
علماست دوم آنکه وجوب امر و نهی در حالتیست که موثر باشد سیوم آنکه ابتدا کند در آن بایسر فالایسر
از قول و فعل و دال برین ترتیب است قوله تعالی فاصلحوا بینهما و بعد از آن فرمود فقاتلوا چه اصلاح را مقدم داشته
بر مقاتله چهارم بمعروف بجهت آنکه مختص است بر صفت راجحه شامل واجب و ندب است پنجم شرط نیست
در مامور به و منهی عنه که آمر و ناهی آن مکلف بوده باشند بالجمله غیر مکلف هرگاه عالم باشد غیر او
اصرار بآن می نماید واجب است که منع او کند و همچنین صبی را منع کند از محرمات بآن و امر کند او را بطاعات
تا متمرن شود بآن ششم هر که مرتکب حرام شود یا ترک واجب کند ساقط نمیشود از او وجوب امر و نهی بلکه ترک احدی از
دو واجبین واجب دیگر و بعد از آن امر بندگان بارتکاب معروف و اجتناب از منکر ایشان را بجماعت و ترک تفرقه
امر میفرماید بقوله وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مکلفان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند
بجهت عداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرق متعدده پیدا شدند وَاخْتَلَفُوا و اختلاف
کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی ع و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی ع بس اینها
اختلاف واقع نشده بود مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای

روشن در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید و تصدیق و احوال آخرت و گویند مراد مبتدع
دین امت اند چون مجبره و مشبهه و حشویه و اشباه ایشان أُولَٰئِكَ و آن گروه پراکندگان و مخالفان در اصول
دین لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذابی بزرگ بر تفرق و اختلاف آن ذم و قبح آن يَوْمَ
تَبْيَضُّ وُجُوهٌ در روزیکه سفید گردد روها منصوبست باذکر یعنی یاد کنید آن روزی راکه سفید شود روها وَ
تَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد روها بیاض وجه و سواد آن کنایت اند از ظهور بهجت و سرور و کآبت و
خوف دران و در بعضی روایت آمده که اهل حق دران موسوم باشند به بیاض وجه و اشراق بشره و اهل
باطل باضداد این باشند فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس اما آنانکه سیاه شود روهای
ایشان حق تعالی بفرماید تا ملائکه از روی توبیخ و تعجیب با ایشان گویند که أَكَفَرْتُمْ آیا کافر شدید بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ از پس ایمان آوردن شما در جامع البیان آورده که مفسران را در کسانی که روهای ایشان سیاه باشد
دران روز چند قولست حسن بصری گفته که ایشان منافقان اند که کافر شدند بعد از اظهار ایمان و ابی ابن کعب
بر آنست که مراد جمیع کفارست جهة آنکه اعراض کردند از آنچه واجب بود بر ایشان اقرار بآن و آن توحیدست
که در روز الست حق تعالی ایشانرا گواه گردانید بر نفسهای خود شان گفتند بلی شهدنا پس امروز ایشانرا گویند که کافر
شدید بعد از انکه ایمان آورده بودید در روز میثاق فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بوده اید که بعد از ایمان کافر شده اید امر برای اهانتست و ما برای مصدریه یعنی
بسبب کفر خود بعذاب ابدی معذب می شوید وَأَمَّا ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما آنانکه سفید شود روهای
ایشان یعنی مومنان که پیرو خاتم شرع انبیا و تابع ائمه هدی فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند در رحمت خدا
یعنی بهشت و ثواب مخلد تسمیه جنت برحمت از قبیل تسمیه محل است باسم حال هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
این سفید رویان در رحمت خدا که جنتست جاوید مانندگان اند این جمله مستانفه است برای تاکید کانه قیل
کیف یکونون فیها فقال فیها خالدون اگرچه حق ترتیب آن بود که ذکر ایشان مقدم باشد لیکن تاخیر آن
فرموده تا تهنیه باشد بر آنکه مطلع کلام و مقطع آن حلیه مومنان و ثواب ایشانست تِلْكَ آنچه گذشت
از اخبار و احکام و وعد و وعید و غیره آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ

میخوانیم انرا بواسطه وحی بر تو بالحق در حالتیکه ملتبس است بحق که هیچ شبهه در راستی و درستی آن نیست
وما الله یرید و نیست خدا که خواهد ظلما بیدادی را للعالمین بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند
بنقص ثواب و بی جرم عقوبت نفرماید چه ظلم قبیح است و از صفات نقص پس بر واجب الوجود روا نبود و دیگر آنکه
حقی بر وی نیست تا بنقص آن ظلم کند و ممنوع از چیزی نیست تا مظلوم شود چه او مالک علی الاطلاق است کما قال ولله
ما فی السموات وما فی الارض مر خدایراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است والی الله
ترجع الامور و بسوی خدا باز گردیده شود همه کارها پس جزا و سزا دهد هر کس را بآنچه وعده داده
و وعید فرموده و در کیفیت رجوع باو سبحانه اختلاف است و نزد جمعی مراد آنست که حق تعالی در دنیا تملیک امور
نموده بعباد و ایشان را در ان تصرف ارزانی فرموده و اما در آخرة جمیع آن راجع باو میگردد کما قال الله
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار کنتم هستید شما خیر امة بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب اخرجت
للناس بیرون آورده شد نداز برای مردمان و نزد بعضی کان تامه است و خیر امة حال ای وجدتم
حال کونکم خیر امة و خیریت این امت درین سه صفت است که بیان میفرماید تامرون بالمعروف
میفرمایید بهر چیزی که شرع مستحسن آنست و آمر آن وتنهون عن المنکر و نهی میکنید از هر چه شرع
مستقبح آنست و ناهی آن وتؤمنون بالله و می گروید از روی تحقیق و ثبات بخدا و این متضمن
ایمان است بهر چه تصدیق بآن واجب است و این سه جمله مستانفه اند برای بیان خیریت امت پس این
خصال ثلثه شرط خیریت ایشان باشد بدانکه علما را اختلاف است در آنکه مراد باین خطاب چه کسانند
از ابن عباس و سدی نقل است که ایشان همه مهاجر و انصار اند و ضحاک گفته که هم اصحاب رسول الله خاصة لانه
قال فی حقهم احفظونی فی اصحابی فانهم خیار امتی یعنی مراد باین خطاب اصحاب رسول اند زیرا که پیغمبر در حق
ایشان فرموده مراعات نگهدارید در یاران من که ایشان بهترین امت اند و در تفسیر اصفا و صافی از
ملا محسن کاشی مذکور است که در تفاسیر اهل البیت ع و اخبار ایشان آمده که این آیه خاص است بایمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و بدلیل عقل نیز این صفات بایشان الیق است و اولی زیرا که خیریت فی نفسه
ملازمست به تقوی و طاعت و اقدام بر هر چه حق تعالی امر بان کرده و اجتناب از هر چه نهی از ان

فرموده وشبهه نیست دراینکه ایشان بجهت عصمت متصف باین صفت بوده اند اخرجت للناس

دلالت صریح دارد برین زیرا که بهر که پیغمبر وامام نیست مخلوق شده است از برای خود واما پیغمبر

وامام از برای هدایت بندگان مخلوق شدند بعد از ان فرمود که وَلَوْ آمَنَ واگر ایمان آرند و

تصدیق کنند اَهْلُ الْكِتَابِ بنی اسرائیل به نبوت محمد و قران وسایر آنچه از نزد خدا آورده لَكَانَ

هر اینه باشد آن ایمان و تصدیق خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا در دنیا و آخرة زیرا که بجهت آن

نجات می یابند در دنیا از قتل و سبی و جزیه و در آخرت خلاص میشوند از عقوبت و فایز میگردند بجنت

مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگان اند بمحمد و کتاب وی یعنی عبد الله بن سلام

و اصحاب او از یهود که بشرف اسلام رسیده اند و نجاشی و اصحاب او از نصاری که ایمان

آوردند وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره فرمان یعنی

متمردانند در کفر و ذکر این جمله و جمله که قبل از ان است و بعد از ذکر و لو امن اهل الکتاب بر سبیل

استطراد است از مقاتل مرویست که رؤسای یهود مثل کعب و ابی یاسر و ابی رافع و کنانه

و ابن صوریا نزد عبد الله سلام و اصحاب او آمدند و ایشانرا بر اسلام آوردن ملامت کردند حق تعالی

این آیه فرستاد لَنْ يَضُرُّوكُمْ هرگز ضرر نتوانند رسانید بشما إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی مانند

طعن در اسلام شما و دعوت شما بکفر و بهتان نهادن بر شما و شما را بقتال خود ترسانیدن وَإِنْ

يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ برگردانند پشتها را بر شما و بهزیمت

روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مدد کاری

این آیت از مغیباتی است که موافق او واقع شده زیرا که حال بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر

برین منوال واقع شد چه با پیغمبر محاربه کردند و منهزم شدند و غیر از سب و طعن قدرت نداشتند که ضرری باهل

اسلام رسانند و آخر بذلت جزیه گرفتار شدند کما قال ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ وضع کرده شد بر یهود ان

الذِّلَّةُ خواری که آن ضرب جزیه است و بصحت پیوسته که یهود قبل از زمان اسلام نیز جزیه بمجوس میدادند

پس دایم بذلت مبتلا بودند أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هر کجا یافته شوند ذلت و خواری با ایشان باشد إِلَّا بِحَبْلٍ

مِنَ اللهِ مگر بعهد از خدا که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی از مومنان که آن ذمه است و غیر آن
از وجوه امان در بیضاوی گفته که الا استثناست از اعم احوال و بحبل در موضع حال است ای ضربت علیهم الذلة
فی اعمة الاحوال الا معتصمین بذمة الله و بذمة المسلمین یعنی در جمیع احوال ذمه و خواری ملازم ایشانست مگر در حالیکه
اعتصام کننده باشند بذمه خدا و بذمه مسلمانان که آن ضرب جزیه است بر ایشان و تسمیه عهد بحبل جهة آنست
که امان بآن معقود میشود همچنانکه چیزیرا بریسمان عقد میکنند وَبَاءُو و باز گشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ
بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب و سخط الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع گشت و لازم شد
عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی و احتیاج ازین جهة است که یهود در غالب امر فقرا و مساکین اند
و انها که توانگر باشند خود را درویش وا می نمایند تا تخفیف جزیه ایشان کنند ذَلِكَ این ضرب ذلت و مسکنت
و رجوع ایشان بغضب بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنست که بودند که از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ
نمیگروند بآیتهای خدا که قران است یا باحکام توریت که مشتمل بر صفات سید انام علیه السلام است وَيَقْتُلُونَ
الْأَنْبِيَاءَ و می کشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ در حالتیکه آن بغیر حق بود و گفته اند که اگر چه قتل از آبا یهود
مدینه واقع شده اما بجهة رضا ایشان بدان حق تعالی ایشانرا در شمار قاتلان آورده ذَلِكَ این کفر و قتل بِمَا
عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدا
چه اصرار بر صغایر مفضی بکبایر است و استمرار بکبایر مودی بکفر آورده اند که چون عبد الله بن سلام و یاران او
دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم مایند که خلاف اسلاف کرده
با ما مخالفت نموده اند حق سبحانه آیه فرستاد لَيْسُوا نیستند مومنان اهل کتاب سَوَاءً مساوی با کافران
ایشان لیس بیان نفی استوا میکند و این جمله مستانفه که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند
قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام و قایم بحدود الهی و مراد از ایشان امة مستقیمه عادله اند که بر جادۀ شریعت
سلوک مینمایند و اصلا بجانب افراط و تفریط که طریق ضلالت است میل نمی کنند و بان منحرف نمی شوند و اینها
بن سلام و اصحاب او بودند يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ میخوانند قران را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای
شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ در حالتیکه ایشان سجده می کنند مراد قرات در نماز عشاست که مخصوص است

باین امت زیرا که اهل کتاب این نماز را نمیگذارند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان می آرند بوحدانیت
وصفات خدا یعنی بثبات و رسوخ می ورزند بران وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و تصدیق میکنند بروز قیامت بر سبیل
ثبات و دوام وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را به تصدیق محمد یا بهمه مامورات
شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ و می شتابند در ارتکاب خیرات و مبرات و وصف ایشان بخصوص این صفات
جهة آنست که اضداد این صفات یهودست زیرا که یهود منحرف اند از حق و غیر متعبد در لیل و مشرک بخدا و ملحد
در صفات او وَأُولَٰئِكَ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات مذکوره که اضداد صفات
یهودست مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگانند و پسندیدگان یعنی احوال ایشان پسندیده حق تعالی است
و بجهة آن مستحق رضا و ثناء اویند و گفته اند که در آیه دلالت است بر عظم مرتبه صلوة لیل نزد حق تعالی و از حضرت
رسالت عزت منقول است که دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب بگذارد او را بهتر است
از دنیا و آنچه در وست و اگر نه آن بودی که دشوارست نماز شب بر امت من بر ایشان فرض میکردند
و در خبرست که خطاب بامیر المؤمنین نموده فرمود که یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة
اللیل یعنی سه بار تکرار فرمود که ای علی بر تو باد که نماز شب را بپا داری و نیز فرمود که هر که بسیار
گذارد نماز را در شب روی او نیکو و باطراوت باشد در روز وَمَا يَفْعَلُوا و آنچه میکنند مِنْ
خَيْرٍ از کار نیکو فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز ضایع نخواهد شد عمل ایشان و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن
عامر این هر دو کلمه را بخطاب خوانده اند یعنی پس هرگز سپاس نداشته نخواهد شد یعنی نقصان بثواب
اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد تسمیه نقص ثواب و تضییع آن بکفران از قبیل توضیه شکرست
بثواب چه شکر در اصل اعتراف است بنعمت و کفران ستر نعمت است از منعم علیه بتضییع حق آن بجهت
این مناسبت شکر استعاره شده از برای ثواب و کفران از برای نقصان و تعدیه آن بدو مفعول جهة
آنست که متضمن معنی حرمان است وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست بِالْمُتَّقِينَ باحوال پرهیزکاران و در
این بشارت است مر اهل تقوی را و اشعار بر آنکه فایز نزد خدا اهل تقوی اند نه غیر ایشان و بعد از صفت

مومنان پرهیزکار بیان حال کافران و تتبه روزگار میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه
کافر شدند بقرآن و بمحمد و انها کعب بن اشرف و اصحاب اویند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز باز ندارد
از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که همه عمر را صرف تحصیل آن کرده‌اند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهر اند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را و ذکر شیء دلالت
بر نفی عام یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد نفع بایشان نرسانند و ایشانرا از عذاب باز ندارد و تخصیص اموال
و اولاد با آنکه مطلق شیء دافع عذاب نباشد از ایشان جهة آنست که این هردو اعز اشیااند بهر کاه
انها با وجود اعزیت و استظهار بران سود نکنند پس غیر ان بطریق اولی وَأُولَٰئِكَ و آن گروه
کفار أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در ان آتش
جاوید مانندگانند بعد از ان ذکر ضرب المثل میکند برای انفاق اهل کفر و نفاق و می فرماید که مَثَلُ
مَا يُنْفِقُونَ مثل انچه نفقه میکنند یهودان بر علماء خود و یا نفقه منافقان بریا فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که باشد فِيهَا صِرٌّ در ان سرمای سخت أَصَابَتْ
حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود
فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک و نابود کرد اند آن باد سرد کشت ایشانرا بجهة عقوبت و نکال ایشان چه اهلاک
از سخط اشد است صر برد شدید است و اصل صریرست که بمعنی صوت است و در جامع البیان مذکور است
که در آیه مضاف مقدر است که مثل اهلاک ما ینفقون کمثل اهلاک ریح فیها صر حذف مضاف بجهة دلالت
آخر کلام است بران وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدای بر حراث برنابود شدن حرث و عاث
ایشان هیچ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکنند بجهت ارتکاب
انچه مستحق عقوبت شدند بسبب آن روایتست که جمعی از مسلمانان با یهودان دوستی میکردند بسبب قرابت
و صداقت که در میان ایشان بود حق تعالی ایشانرا از موالات کفار و مخالطت ایشان نهی فرمود که يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید بِطَانَةً مِنْ
دُونِكُمْ دوست خالص که غیر از مومنانی باشد که ابنای شما اند یعنی محبت باطنی ایشانرا در خاطر خود

راه مدهید بطانة و ولیجه بمعنی خصیص وصف کسی است که بجهة اعتماد باو وی را باسرار خود مطلع سازد و این
مشتبه است ببطانة ثوب که یلی بدن است و ملاصق آن و نقیض بطانه ظهارت است و واحد و جمع و مذکر و مؤنث
مساویست و جار و مجرور متعلق است بلا تتخذوا و مفعول اول لا تتخذوا محذوفست تقدیر اینکه
لا تتخذوا الکافرین اولیاء و خواص من غیر ملتکم یعنی فرا مگیرید کافران را دوستان و مخصوصان بخود
که از غیر ملت شما اند پس بیان علت منع از مواصلت ایشان میکند بقوله لَا يَأْلُونَكُمْ تقصیر نمیکنند
شما را خَبَالًا تباهی را الو بمعنی تقصیرست و اصل آن است که متعدی بحرف باشد و تعدیه آن بدو مفعول
بر تضمین معنی منع یا نقص است خبال بمعنی فسادست پس حقیقة معنی آنست که باز نمیدارند شما را فساد
و ضلال وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ دوست دارند شدت ضرر و صعوبت مشقت شما را در جمع البیان گفته
که اشتقاق آن از عنت که بمعنی مشقت شدیدست و ما از برای مصدریه است ای تمنوا عنتکم و شدة مشقتکم
چنانچه باین مفسر شد قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق که آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت
ظاهر گشته است مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهن های ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد چه بجهت
فرط بغض ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد که از السنه ایشان صادر نشود یعنی بسبب شدت عداوت
یهود بود که پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و از غایت حقد و بغض منافقان بود که سخنان فتنه انگیز
در حق حضرت رسالت میگفتند و لهذا قال وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ آنچه پنهان میدارد دلهای
ایشان أَكْبَرُ بزرگترست و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قَدْ بَيَّنَّا بتحقیق که بیان کردیم لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما آیتهای دال بر وجوب اخلاص در دین و لزوم موالات شما با مومنان که اولیای
خدا اند و معادات شما با کافران که دشمنان اویند إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی صدق و انصاف
تَعْقِلُونَ در یابید و تعقل کنید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند
این جمل اربع مستانفه اند بر تعلیل نهی از آنکه فرا گیرند کافران را دوستان مخلص خود و نیز بجهت تاکید
معنی مذکور میفرماید که هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ اگاه باشید که شما آن گروه اید که با مخالفان دین طرح
دوستی افکنده اید و ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزنند انتم اولاء مبتدا و خبرست

بیان خطای موالات ایشان میکنند برین وجه که تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را وَلَا يُحِبُّونَكُمْ
و ایشان دوست نمیدارند شما را و در صدد آنند که شما را از دین اسلام برگردانند و میتوانند و تحبونهم
جمله مستانفه باشد برای بیان خطاب مومنان چنانکه گذشت یا خبر دوم اولاء باشد و جمله خبر انتم وَ
تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ و حال آنکه شما ایمان دارید بجمیع کتاب های الهی و ایشان ایمان ندارند
بکتاب شما و درین توبیخ ست بآنکه کفار در امر باطل خود اصلب اند قتاده گفته که مومن را بر منافق
رحم می آید و آن تملّص و تسلط که مومن را بر منافق ست اگر منافق را می بود وی را استیصال میکرد اند و نیز
در بیان حال اهل کفر میفرماید که وَإِذَا لَقُوكُمْ و هر گاه رسیدند بشما و ملاقات کردند قَالُوا
آمَنَّا گفتند از روی تغریر و نفاق ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند
عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ بگزند بر دشمنی شما سرهای انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم
و کینه‌ها با شما دارند و بجهت تاسف و تحسر بر عدم قدرت ایشان بر شما که موجب تشفی ایشان ست
قُلْ بگو ای محمد مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید از خشم خود این دعاست بر ایشان بدوام غیظ و زیادتی
و تضاعف قوت اسلام و اهل آن تا آنکه همه هلاک شوند پس حاصل معنی آنست که خشمی که در دی را که
از جانب مومنان در دل دارید خدا آنرا زیاده گرداند بجهت تقویت اسلام و تسلط مسلمانان
بر شما تا آنکه مرگ شما را بآن حالت دریابد و با این غیظ شما را بعذاب ابدی گرفتار کند إِنَّ اللَّهَ
عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان علتها که در دلهاست و مطلع
بر آن کینه‌ها که در سینه‌های شماست بعد از آن تناهی عداوت ایشان میکند که إِن تَمْسَسْكُمْ
حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تسوءهم بد آید ایشان را
و دلتنگ شوند وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد شما را المی و غمی چنانکه در حرب احد واقع شد
يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل و شادمان شوند بآن و این علامت کمال عداوت ست که بغم کسی شادمان
و بشادی کسی غمناک گردند و مس مستعار ست برای اصابة وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از مخالطه اعدا یا بمعاصی لَا يَضُرُّكُمْ ضرر نکنند شما را كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیله

ایشان هیچ چیز و این از فضل خداست و حفظ و نصرت او که وعده داده مر صابران و متقیان را
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ رسنده است و احاطه
کننده بعلم خود پس مجازات آن خواهد داد بآنچه مستحق آنند و چون حق سبحانه بیان فرمود که اگر شما صبر کنید
و تقوی را شعار خود سازید حیله و مکر ضرر بشما نرسانند و اگر مخالفت کنید فرمان خدا و رسول را البته
ضرر بشما رسد در عقب آن واقع احد بجهت مخالفت امر پیغمبر ضرر بمسلمانان رسید چند آیه انزال
فرمود وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از اهل خود یعنی
از منزل عایشه بقول بعضی این روز احزاب یا بدر بوده و اصح و اشهر آنست که روز احد است و واقعه
احد بر روایت ابن عباس و غیره هفتم شوال و بروایتی دهم آن بود سنه ثلث من الهجرة و سبب غزوه
احد چنانست که چون واقعه بدر روی نمود و قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان مقتول شدند
و هفتاد کس اسیر مسلمانان گردیدند و بقیه فرار نموده متوجه مکه شدند ابوسفیان که رئیس قریش بود
گفت ای معشر قریش مگذارید که زنان شما بر کشتگان و اسیران خود گریه کنند که خروج آب چشم
خون و عداوت محمد را می برد پس لشکر از قبایل عرب فراهم آورده از مکه بیرون آمدند و ایشان
سه هزار سوار و دو هزار پیاده بودند و زنان را همراه خود نیز بیرون آوردند و در حوالی احد فرود
آمدند چون این خبر بحضرت رسالت مرتبت رسید اصحاب خود را جمع کرد و ایشان را بر جهاد تحریض
فرمود عبد الله بن ابی گفت یا رسول الله ما از مدینه بیرون نرویم هرگاه ایشان بمدینه در آیند
ما در مواجهه ایشان به تیغ و نیزه کارزار کنیم و کودکان و زنان ما همه غلامان و کنیزان بر بامهای
کوچه ها و بر بالای بامها بر ایشان سنگ باران کنند تا ایشان را مغلوب سازیم سعید ابن معاذ و غیر او
از اوس گفتند یا رسول الله صلاح آن است که ما از مدینه بیرون رویم و در مقابله ایشان لوای
مقاتله را نصب کنیم و هر که از ما کشته شود شهید باشد و هر که نجات یابد مجاهد باشد در راه خدا حضرت
این رای را پسندیده سلاح بر خود راست کرد و با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود
و در اثناء طریق عبد الله بن ابی با جمعی از خزرج که سه صد منافق بودند از لشکر اسلام برگشتند و لشکر

قریش بودند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشید کوه احد را بر قفا
گذاشته رو بجانب مدینه آورد و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود
مقرر فرمود و بتوقف ایشان دران مرکز و محافظت آن سعی بلیغ نمود و فرمود باید که بهیچ وجه این
رخنه را از دست مدهید خواه آنکه ایشان را منهزم ساخته بلکه باز گردانیم یا منهزم شده بمدینه باز گردیم
و آن رخنه بود که ابوسفیان خالد ولید را با دویست سوار در پس آن پنهان کرده بود و با ایشان
مقرر کرده که چون ببینید که ما مغلوب میشویم ازین رخنه بیرون تازید و بر اصحاب محمد حمله آرید پس
حضرت رسالت بنفس نفیس خود بتسویه عسکر همایون اقدام فرمود برین وجه که میمنه لشکر بزبیر
بن عوام نامزد کرد و میسره بمقداد اسود داد و قلب را بحمزه رضی الله عنه سپرد و لوا را با میر المؤمنین
ع دلفه بملازمت خود دستش تعیین فرمود و ابوسفیان لوای قریش را به بنی عبدالدار داد و لوای
مشرکان دیگر را بطلحه بن ابی طلحه و لشکر را بر یمین و یسار علم مقرر کرد و اول کسی که از جانب کفار
بمبارزت بیرون آمد طلحه بود چون بمیان میدان آمد آواز داد که شما دعوی میکنید که ما اصحاب
دوزخیم و شما اصحاب بهشت پس کیست که بمبارزت بیرون آید علی ع از میان لشکر بیرون آید علی ع
از میان لشکر بیرون آمده در مقابل او بایستاد طلحه گفت چه کسی گفت من علی ابن ابی طالب بخدا که
امروز از تو مفارقت نکنم تا آنکه ترا بدوزخ رسانم با این شمشیر پس دو نوبت ضرب در میان ایشان
مختلف شد آخر علی ع ضربتی بر پس سر او زد که سر او را با یک چشم و یک جانب روی او بران
ساخت لوا از دستش بیفتاد و فریادی کرد و بجهنم پیوست و برادرش مصعب لوا بر داشت و
بر افراشت عاصم بن ثابت او را تیری بزد و بیفکند و بعد از ان عثمان که برادر دیگر او بود لوا
برگرفت عاصم او را نیز تیری بزد و بکشت و از عقب آن صواب نامی غلام طلحه که بسیار دلاور بود
بیرون آمد لوا برگرفت علی ع ضربتی بر سر او زد و تا بحلق بشکافت و بیفتاد و بمرد و لوا نگونسار شد
و مشرکان منهزم شده فرار کردند و اهل اسلام در غنیمت افتادند و آغاز نهب و غارت کردند
تیراندازان که بمحافظت رخنه کوه مقرر بودند بر امید تاراج غنایم رو بلشکرگاه آوردند هر چند

عبد الله جبیر که امیر ایشان بود در منع ایشان مبالغه نمود بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده
نمی کشید با وی توقف کردند و باقی متوجه اخذ غنیمت شدند از شآمت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام
رخنه پدید آمد و خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل که با جمعی در پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را
از محافظان خالی دیدند یکبار بر سر عبد الله جبیر تاختند و او را با یاران اش بقتل آوردند و از عقب
لشکر اسلام در آمدند و صف ایشان را از هم بپاشیدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگوش جنگیان
ایشان رسیده بازگشتند و ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و هفتاد مرد
ایشان را بکشتند و درین حال لشکر اسلام شدند قسمی بهزیمت بحوالی مدینه رفتند و قسمی سر اسیمه
و حیران گرد میدان میگشتند و برخی بسعادت شهادت فایز شدند مرویست که چهار کس از کفار
قریش با یکدیگر معاهده کردند بر آنکه رسول خدا را بقتل رسانند و آن چهار کس ابن شهاب و ابن قمیه و ابن حمید و عتبه
بن وقاص پس هر گاه که اشرار غلبه کردند و ابرار مغلوب شده بگوشه افتادند و حضرت رسول با علی
و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف در موضعی ایستاده و علی مشغول قتال با کفار می بود آن سنگدلان
سخت دل میدان آرزو را حسب المراد یافته دست جرات از آستین وقاحت بدر آوردند و سنگها حواله
آن معدن جواهر رسالت و جلالت کردند ابن قمیه سنگی چند حواله آنحضرت کرد و یکی از ان بر آئینه جبین نورانی
آنحضرت آمد چنانکه خون روان شد و ابن شهاب سنگی بر بازوی آنحضرت زد ابن وقاص سنگی بر لب و
دندان آنحضرت زد چنانکه دندان رباعیه وی از طرف نشیب شکسته شد و یکی از ان گوهرهای شب
چراغ از درج یاقوتی بیرون افتاد و درین محل آنحضرت را جراحت رسیده بود ابن قمیه شمشیری
حواله آنحضرت کرد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از شمشیر او احتراز نموده در مغاکی بیفتاد و رخسار تابان
او از نظر ابرار و اشرار نهان گشت ابن قمیه ملعون پنداشت که خورشید شرع مبین بعین فنا غروب
کرد و ماه اوج کمال بمغرب فوت و زوال متواری شد قوم خود را مژده داد که کار محمد را ساختم و دل از
مهم او بر داختم ابلیس از زبان او فرا گرفته آواز بر آورد که الا ان محمدا قد قتل بدانید که محمد کشته شد
آواز ابلیس بمدینه رسید و بیک لحظه این خبر وحشت اثر میان دشمن و دوست انتشار یافت اهل کفر

از این خبر دلشاد شده بگرفتن غنیمت مشغول گردیدند و خیر الانام علیه السلام بعد از زمانی از مغاک بر آمده بجانب
شعب توجه نمود دید که برخی از اصحاب ببالای کوه ملتجی شده‌اند خود را از سر مبارک برداشت و ایشان را
آواز داد اهل هزیمت که آواز حضرت رسالت مرتبت شنیدند یک یک و دو دو بجانب آنحضرت شتافتند
تا که سی کس بر سر او مجتمع شدند و علی نیز از قتال بعضی از کفار که بر رسول حمله کرده بودند فارغ شده متوجه
پیغمبر شده و یکبار بر کفار هجوم کردند و در اندک فرصتی دمار از روزگار آن کفار فجار بر آوردند القصه چون کفار
دیدند که شجاعان و دلیران لشکر ایشان بر دست امیر المؤمنین علی کشته شدند هیچکس را جرات آن نشد
که در مقابل آنحضرت بیاید بالضرورت قرار بر فرار دادند و همه بمکه مراجعت کردند و پیغمبر علیه السلام با اصحاب
ظفر بکف متوجه مدینه شد و درین غزوه حمزه رض جرعهٔ جام شهادت چشید و بروضهٔ زاهرهٔ یرزقون فرحین
رسید و ارباب سیر و تواریخ صورت شهادت او را برین وجه نقل کرده‌اند که جبیر بن مطعم که مهتر زادهٔ
مکه بود غلامی داشت حبشی که او را وحشی گفتندی مردی مبارز و دلیر بود چون لشکر قریش عزم مدینه کردند
جبیر وحشی را طلبید و گفت ای غلام اگر درین حرب حمزه را بقتل رسانی ترا آزاد سازم و بمال وافر
دولت را بنوازم وحشی اتمام این کار را در عهدهٔ خود گرفت و هند که زن ابوسفیان بود و در قبایل
عرب بحسن و جمال شهرت تمام داشت وحشی را طلبید و گفت اگر محمد را بقتل رسانی کامی که ترا از من باشد
بحصول موصول یابد و منقول است که دختر حارث بن عامر نیز وحشی را گفت که پدر من در جنگ بدر کشته
شده اگر تو از محمد و علی و حمزه یکی ازین سه تن را مقتول سازی من نوازشی در حق تو بتقدیم رسانم
که همه کس پسندند پس وحشی بشادی مژدهٔ آزادی و بوعدهٔ وصال هند و خیال احسان دختر حارث عزم
کشتن یکی از شیران بیشهٔ اسلام با خود تصمیم داد و چون روز حرب رسید بکمین گاه ترصد در آمد و تفحص تمام
بجا می آورد دید که سرداران مهاجر و جانبازان انصار در ملازمت سید اخیار اند از آنجا نا امید شده بجست و جوی
علی در آمد دید که مبارز میدان لافتی و مجاهد دیوان هل اتی در باب حرب معاملت تمام دارد و از جوانب
و اطراف خود با خبر است دانست که بر وی دست ندارد و بجانب حمزه متوجه شد دید که چون شیر مست بمیان قوم
در آمده بسطوات شجاعت دست برد می نمود که اگر سام نریمان زنده بودی بمشاهدهٔ آن از پا در افتادی

اگر رستم دستان ملاحظهٔ پایداری و دستکاری او نمودی بوسه بر نعل سمندش دادی اتفاقاً سباع
بن عبد العزی بوی رسیده بی تعلل او را بسقر رسانید و رجز گویان مبارز طلبید از جماعهٔ قریش هیچکس در مقابل
او نیامد حمزه در غضب رفت و بی تحاشی خود را در میان جمعی انداخت و بضرب شمشیر آبدار ایشان را
متلاشی و متفرق ساخت و کف بر لب آورده و از جام شراب مقاتله و مجاهده مست شده پروای حفظ اطراف
نداشت و وحشی در کمین گاه نشسته فرصتی می طلبید ناگاه پایش بگشته برآمد و بر پشت افتاد و شکمش برهنه شد
وحشی از کمین گاه زوبین بینداخت بر عانه اش آمد که از اطراف دیگر بیرون رفت حمزه بر رو در افتاد
و پیشانی مبارک بر زمین نهاد و کلمهٔ شهادت بر زبان راند جان آن سید شهدا از بین سرا به عالم بقا
شتافت وحشی شکم وی را بشکافت و جگرش بیرون آورد و نزد هند برد و گفت اینک جگر حمزه
قاتل پدر تست هند آنرا بستد و در دهان نهاد و بخائید و زیوری که در گردن و پا داشت بوحشی بخشید
و گفت چون بمکه رسم وعده که بتو کرده ام بجا آرم و هند بعضی از اعضاء حمزه ببرید و در رشته کشیده
با خود ببرد و از ابن مسعود مرویست که همه مردمان درین جنگ فرار نمودند مگر امیر المومنین علی و حضرت
ابوبکر و عمر در میان جماعتی که فرار و منهزم شده بودند بودند و نیز از وی مرویست که عثمان بعد از سه روز
از واقعهٔ احد پیدا شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم عثمان را گفت لقد ذهبت فیها عریضة تو در میان
منهزمان فی عرصت تمام میکردی و از شدت دهشت پس خود نگاه نکردی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی یاد کن
بعد از آنکه از مدینه بیرون آمدی و فرو می آوردی مومنان را مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ در جایها
ایستادن برای کارزار و ذکر مقاعد در مقام مواقف که معنی مراد است بجهة آنست که گاه است
استعمال مقعد و مقام میکنند یعنی مطلق مکان بر سبیل اتساع کقوله فی مقعد صدق و قوله قبل ان تقوم
من مقامک وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا شنوا است قولهای شما را در باب خروج از مدینه و وقوف
در آن میگفتید عَلِيمٌ داناست به نیتهای شما و صحت و فساد عقیده های هر یک از شما إِذْ هَمَّتْ
چون قصد کردند بدل است از غدوت و یا بدل است یعنی یاد کن چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ
دو طائفه از شما که مسلمانانید أَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دلی کنند و باز گردند بو قتیکه ابن ابی باز گشت

وَلِيُّهُمَا و خدا یار و نگهدار آن دو گروه بود از آنکه تابع ابن اُبَی و اتباع او شوند و با آنکه
خدا ناصر ایشان است پس چیست ایشان را که بد دل شوند و توکل بر و نمیکنند وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدا
نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد
از ابن عباس مرویست که مراد بهم اضمار رجوع است و مقصود آن نه آنکه عزم خود را جزم کرده باشند
بر رجوع یعنی رجوع از کارزار در خاطر ایشان در آمد حق تعالی ایشان را عازم ساخت بر رشد و صواب
پس ثبات قدم ورزیدند و راسخ شدند صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که مراد از هم حدیث
نفس بوده که از لوازم طبایع است و بیرون از دایرهٔ اختیار اگر مراد عزیمت و قصدی بود ذم
ایشان اولی می بود از مدح حق سبحانه بعد از این تذکیر نعمت فتح و نصرت میکند تا اهل ایمان متذکر آن شده
آنرا مرهم جراحت جبیرهٔ شکستگی کردانند که بغزوهٔ احد بایشان رسیده بود و فرمود که وَلَقَدْ
نَصَرَكُمُ اللّٰهُ و بدرستی که نصرت داد شما را خدای بتقویت قلوب شما و امداد ملائکه و القای
رعب در قلوب اعدای بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر کویند و آن مابین مکه و مدینه است و تسمیهٔ آن
باسم بدر بن کلده است که صاحب آن بقعه بوده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید
در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان حرب شما را بحساب نمی شمردند حال است از ضمیر نصرکم
یعنی خدا نصرت داد شما را در بدر در حالتی که شما ذلیل بودید و از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز
بدر هفتاد و هفت بودند و از انصار دویست و سی و شش که مجموع سه صد و سیزده کس بوده باشند
و مشرکان قریب بهزار کس بودند و صد اسب در میان ایشان بود و در میان اهل اسلام بجز کس اسب
نداشت مگر مقداد اسود و دیگران پیاده بودند و سه شتر در میان ایشان بود فَاتَّقُوا اللّٰهَ
پس بترسید از خدا در ثبات رسوخ در معرکهٔ جهاد اگر چه مشرکان زیاده از ضعف شما باشند لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ شاید که شکر کذاری کنید یعنی بنعمت آنچه حق تعالی شما را انعام فرمود که آن توفیق است و نصرت
او سبحانه شما را مرویست از صادق ع که مراد با ذلة در آیة ضعفاست یعنی شما ضعیفان بودید بجهة قلت عدد
نه ذلیلان زیرا که رسول خدا که اعز است و اکرم نزد خدا در میان ایشان بود پس وصف ایشان بذلت جایز

نباشد توطیهٔ این غزوه بر سبیل اختصار بر این صورت بود که بعد از فوت ابوطالب و خدیجهٔ کبری قریش دست طغیان از آستین عداوت
بیرون آورده بهر وجه که می توانستند جفا بسید عالم میرسانیدند تا آخر مهم آن بدانجا رسید که آنحضرت از مکه
بموجب امر الهی هجرت نموده تشریف بمدینه فرمود و آنجا نیز یهود کمر عداوت او را بمیان بستند و منافقان
در کمین گاه فتنه و کید نشستند و مشرکان و عبدهٔ اوثان در صدد محاربه و مقاتلهٔ اهل اسلام در آمدند و در بدر
صف راست کردند و شبی که در روز آن این جنگ واقع شد همه خفته بودند مگر رسول خدا چون روز شد
مشرکان بر سر جاده بدر صف کارزار آراسته کردند و علمها را برافراشتند و اول عتبه و برادرش شیبه
و پسرش ولید بیرون آمدند و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا اکفائنا من قریش همسران ما را از قریش
نزد ما فرست حضرت سه جوان انصاری را نزد ایشان فرستاد گفتند من انتم شما چه کسانید ذکر نام و نسب
خود کردند گفتند ما شما را نمی شناسیم و نمی خواهیم غیر از همسران خود را که بنی اعمام ما باشند رسول حمزة بن عبد المطلب
و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب و علی ابن ابی طالب را که در آن وقت بیست و هفت ساله بود گفت که بیرون روید
و در نصرت دین خدا و رسول او سعی نمائید ایشان سلاح پوشیده بیرون رفتند مشرکان گفتند اینها همسران
بزرگوار ما اند و رسول مقبول عبیده را گفت که شیبه در برابر تو است زیرا که هر دو کهن سالید و عتبه از آن حمزه است
چه هر دو در سن کهولت اند و ولید علی را که هر دو نوجوانند پس هر یک پیش قرین خود رفتند امیر المؤمنین علی
فرمود که من با ولید بگردیدم که در میان ما دو ضربت واقع شد پس ضربت او را رد کردم و شمشیر بر او
حواله کردم وی دست چپ را پیش داشت پس شمشیر بر دست چپ او زدم و بینداختم چون سلاح او باز کردم
اثر خلوق در آن دیدم دانستم که جدید العهد است بدامادی پس حمزه را دیدم که عتبه را ضربتی زده و عتبه هم
او را در بغل گرفته من او را آواز دادم که ای عم سر خود را از و برهان حمزه قوت کرد و سر خود را از و رهانید
من ضربتی بر او زدم و بیفکندم و در همان افکندن بجهنم پیوست و شیبه زخمی بر ساق عبیده زده بود که استخوان او
شکافته و مغز بیرون آمده بود من و حمزه باو رسیده شیبه را بیجان ساختم عبیده را برداشته نزد رسول
آوردم رسول از فوت او بسیار بگریست چه او را بغایت دوست داشتی زیرا که بپیری کهن سال و پاکیزه حال
بود بجهت این او را شیخ المهاجرین گفتندی و مرویست از علماء فریقین که امیر المؤمنین در این حرب جلادتی که

و شجاعت بالا کلام بظهور رسانیده از جمله کفار سی و شش شجاع معروف و دلاوران مشهور را بضرب ذو الفقار بدار البوار
فرستاد چون صنادید قریش کشته شدند و بسیاری از لشکریان نیز در دریای محیط کارزار غوطه خورده بجهنم پیوستند
مابقی فرار نموده بهزیمت تمام بمکه شتافتند و اصحاب اخذ غنیمت کرده و هفتاد کس را از ایشان اسیر نموده باز آمدند
و درین جنگ ملائکه مدد و معاون لشکر اسلام بودند چنانچه إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ وقتی میگفتی تو ای محمد مر آن
گروه گرویدگان را که بجهت قلت عدد خود و کثرت عدد دشمن مضطرب شده بودند ظرف متعلق است بقوله نصرکم
الله یعنی چون حق تعالی نصرت داد شما را در روز بدر أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند شما را أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
انکه مدد کاری کند شما را پرورد کار شما بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتکان
مُنْزَلِينَ در حالتی که فرو فرستاده شده کان باشند از عالم بالا و ذکر همزه که از برای انکار است و ذکر
لن که از برای تاکید نفی است اشعار است بانکه ایشان بجهت ضعف و قلت خود و قوت عدو نزدیک بود که مایوس شوند
از نصرت و فتح بَلَىٰ ایجاب است برای ما بعد لن یعنی اری حق تعالی فرشتکانرا بمدد کاری شما فرستد إِنْ تَصْبِرُوا
اگر صبر کنید در جنگ دشمن و ثبات و رسوخ ورزید دران وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت امر خدا و رسول
یعنی صبر و تقوی را شعار و دثار خود سازید وَيَأْتُوكُمْ و بیایند دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا از جوشش که
خود در همین وقت و نزد اکثر معنی آنست که علی الفور بیایند و هیچ درنگ نکنند و در بیضاوی گفته که فور
مصدر است و ماخوذ از فارت القدر اذا غلت و مستعار شده برای سرعت و بعد از ان مستعمل گشته در حالتیکه
شکی و ریبی در وقوع آن نباشد و متراخی نشود پس معنی آنست که اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت اوامر خدای
و رسول کنید و بیایند دشمنان در همین حال بر سر شما بدون درنگ و مکث يُمْدِدْكُمْ مدد کند شما را پرورد کار
بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به پنج هزار فرشته در حال آمدن اعدا بشما بدون تاخیر و تراخی یعنی
آمدن دشمنان و نزول ملائکه برای نصرت و مدد شما بر یک حال باشد مُسَوِّمِينَ نشان کنندکان باشند
فرشتکان اسپان خود را و این مشتق از تسویم است بمعنی اظهار سیما و نشان ملائکه در ان روز آن بود که صوف سرخ
بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند و از امیر المؤمنین ع مرویست که خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید
و طرفهای عمامها میان هر دو کتف خود فرو گذاشته و مؤید این است مسومین بصیغه مجهول که قرات نافع و

ابن عامر وحمزه وکسائی است یعنی نشان کرده شده بودند وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ ونگردانید حق تعالی انزال ملایکه را
إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر بجهت مژده کانی مر شما را بزودی فتح ونصرت وَلِتَطْمَئِنَّ وبجهت آنکه بیارامد قُلُوبُكُمْ
بِهِ دلهای شما بآن امداد وخوف اعدا از خاطر شما بیرون رود وَمَا النَّصْرُ ونیست یاری دادن إِلَّا
مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ خدای که غالبست بر همه الْحَكِيمِ صواب کار که نصرت
وخذلان او بر مقتضای حکمت باشد پس در آیه تنبیه است برآنکه در نصرت مومنان حاجت بمدد نبود بلکه امداد ایشان
بملائکه و وعده دادن بایشان بجهت بشارت بود مر اهل ایمان را و ربط قلوب ایشان از خوف و ترس از کثرت دشمنان
چه نظر عامه خلایق باسباب اکثر است لِيَقْطَعَ تا آنکه ببرد و نیست کرداند متعلق است بنصرکم طَرَفًا بعضی اکابر بزرگان را
مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند و تسمیه بعض بطرف جهت آنست که طرف شیء برخی از ان شیء است و ایثار
آن بر وسط جهت آنست که قطع وسط موقوف بر قطع طرف دیگر انکه طرف کفار اقرب بود بمومنان أَوْ يَكْبِتَهُمْ
یا خشمناک سازد و خوار ونگونسار ومنعکس کرداند ایشان را کبت شدت غیظ است و او برای تنویع است نه برای
تردید یعنی نصرت دادن مسلمانان در روز بدر جهت آنست که کشته و اسیر شوند اکابر و صنادید ایشان و جگر ایشان
سوخته گردد و خشم آلود شوند عطف است بر لیقطع یعنی نصرت داد شما را تا خشمناک سازد چنانچه مترجم گشت فَيَنْقَلِبُوا
پس بازگردند و روی بهزیمت آرند خَائِبِينَ در حالتی که ناامید باشند و منقطع از آمال و امانی خود در بعضی تفاسیر
آمده که ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آنست که تا اصحاب جمع کنند میان صبر و شکر چه هر یکی از این دو قصه مشتمل است
بر فتح و غنیمت و بر آن شکر باید کرد و دیگری محتوی بر قتل و هزیمت در آن صبر باید نمود و نزد بعضی آنست که در آن حال
ابن اُبی با سیصد منافق از لشکر برگشتند و بجهت آن اخبار ناتوانی وجبن در بعضی اصحاب پیدا شد حضرت [illegible]
خواست که بر ایشان نفرین کند این آیه نزول اجلال یافت که لَيْسَ لَكَ نیست مر ترا مِنَ الْأَمْرِ از این کار
که نفرین است بر کفار شَيْءٌ چیزی یعنی استیصال و استصلاح بدست تو نیست و بر تو همین انذار و مجاهده است
با دشمنان و حکمت در نهی نفرین علم او سبحانه بود بآنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد یا اولاد دیگر از ایشان
حاصل شوند بشرف اسلام خواهند رسید این جمله معترضه است میان قول او و یکبتهم فینقلبوا خائبین و میان قول او
أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ یا توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند یعنی خدا نصرت داد شما را با یکی از چهار چیز

یا آنکه شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل و اسیر صنادید ایشان و یا منهزم بست روند از صلابت و شوکت لشکر اسلام
یا توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند اَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند فَإِنَّهُمْ
ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت میکنند در غیر موضع آن بجهت آن مستحق تعذیب شوند
و چون حق تعالی نفی امر استیصال و استصلاح کفار نمود از پیغمبر در عقب آن بیان نمود که همه امور مر او سبحانه راست و فرمود
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست
یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیات اوست پس مر او را باشد نه غیر او را يَغْفِرُ بیامرزد با توبه از روی عدل
و بدون آن بر سبیل تفضل لِمَنْ يَشَاءُ مر هر کرا خواهد از آنهای که اطاعت او نموده بدایره اسلام در آمده
باشند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد از کسانی که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب کند
عصاة مومنان را قبل از توبه بر سبیل عدل کما قال ابن عباس یغفر من یتوب و یعذب من لم یتب وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ و خدا آمرزنده است بر بندگان خود چون ایمان آرند مهربان بر ایشان که تعجیل عذاب نکند بر ایشان پس
ای محمد مبادرت مکن بر نفرین بد بر ایشان اگر گویند هر گاه رحمت او واسع باشد و بر غضب او سبقت گرفته
پس باید که بندگان را عذاب نکند گوئیم رحمت او غالب نیست بر حکمت او زیرا که رحمت او بر وفق مشیت همچنانکه
رحمت ما چون حق سبحانه درین آیه بیان تعذیب و مغفرت فرمود نسبت بهر که مشیت و حکمت او مقتضی آن باشد
در عقب این نهی فرمود از چیزی که اتیان بآن موجب عقوبت است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً در حالتی که افزوده
و تو بر تو باشد مراد زیادات مکرره است و تخصیص آن باین قید با آنکه ربا مطلقا حرام است بحسب واقع است
چه در زمان جاهلیت و اوایل اسلام یکی مال خود را بربا می دادی تا وقتی معین و چون مدت منقضی میشد در اجل
و ربا می افزود و بر همین قیاس تا که بمدت متمادی یکدرهم مال بچندین دراهم میرسید و گفته اند اضعافا در
دراهم است و مضاعفة در اجل چه اضعاف مال ربا با اضعاف اجل بود چنانکه گذشت وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از خدا در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما رستکار شوید این جمله در موضع حال است
ای راجین الفلاح یعنی در ترک ربا از خدا بترسید در حالتی که امیدوار باشید برستکاری بدانکه اجماع امامیه بر آنست که آیات

تحریم ربا مخصوص اند و بر عموم خود نیستند زیرا که از ائمه علیهم السلام ثابت است که ربا میان والد و ولد و زوج
و زوجه و سید و عبد و مسلم و حربی مباح است و چون ربا در میان کفار بسیار شایع بود ازین جهت حق سبحانه
تهدید مومنان میکند از اقدام نمودن بمثل فعل ایشان وَاتَّقُوا و بترسید ای گروندگان بخدا و رسول به تحرز
از متابعت کفار و تعاطی افعال ایشان النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ از آتشی که آماده
کرده شده است برای کافران و درین تنبیه است بر آنکه دوزخ بالذات معد است برای کافران و بالتبع
برای عصاة اهل ایمان و در آیه اشعار بر آنکه هر که اقدام نماید بر افعال کافران در حکم ایشان است کما قال علیه السلام
من تشبه بقوم فهو منهم و چون ذکر دوزخ نمود و مومنان را از ان بترسانید در عقب ان ایشان را امر میفرماید
بچیزی که موجب نجات ایشان باشد از ان وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را بانچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت نمائید
رسول را در انچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب برهید تا حق تعالی
بر شما رحم نموده از آتش دوزخ نجاتی ارزانی فرماید در عقب آن حث ایشان کرد بر افعالیکه
موجب ثواب است و فرمود وَسَارِعُوا و بشتابید و پیشی گیرید بر یکدیگر إِلَى مَغْفِرَةٍ بانچیزیکه
مستلزم امرزش شود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما اقامة اللازم در مقام ملزوم جهت
تشویق بندگان است بموجبات مغفرت که آن کلمه شهادت است یا ادای جمیع فرایض یا جهاد است که مقام
مقتضی آنست چه آیه در خلال قصه احد نازل شده وَجَنَّةٍ و بشتابید بجایی که برساند شما را به بهشتی که از روی
عظمت و بسطت عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ پهنائی آن آسمانها و زمین است یعنی مانند
سعت همه آسمانها حذف حرف تشبیه جهت مبالغه است در سعت در بیضاوی گفته که ذکر عرض مبالغه است در وصف
جنت بسعت بر طریق تمثیل زیرا که عرض کمتر از طول است و طول ان در فهم بشر نگنجد أُعِدَّتْ آماده شده
چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران از معاصی در خبر است که ملک روم نامه نوشت برسول که تو مرا
به بهشتی میخوانی که عرض آن چون عرض همه آسمانها و زمینهاست پس دوزخ کجا باشد بعد از مطالعه آنحضرت فرمود
سبحان الله اذا جاء النهار فاین اللیل چون روز در آید شب کجا باشد پس در صفت متقیان میفرماید
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانند که نفقه میکنند یعنی متقیان جمع اند که نفقه میکنند یعنی در وجوه البر صرف اموال

می نمایند فِی السَّرَّاءِ در حالتی آسانی وَالضَّرَّاءِ و در وقت سختی مراد همه احوال است چه ایشان
بهیچ وجه خالی از مصرفی یا صرفی نیست یعنی در هیچ حال خالی نیستند از انفاق آنچه مقدور ایشان است از
قلیل و کثیر و دیگر از اخلاق اهل جنت کظم غیظ است کما قال وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ و فرو خورندگان
خشم را و تجرع نمایندگان آن نزد امتلاء نفوس ایشان از آن با وجود قدرت ایشان بر امضای آن و انتقام
کشیدن از آنهایی که ایشان را در خشم آورده عطف است بر الذین وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و عفو
کنندگان از مردمان یعنی و ترک نمایندگان عقوبت کسی را که مستحق مواخذه باشد بجهت آنکه ستمی و اساءتی
بر ایشان کرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدا دوست میدارد نیکوکاران را پس جماعتی
که متصف اند باین صفات حمیده و خصال پسندیده مراد محبت خدا با ایشان ایجاب ثواب است برای ایشان
از حسن بصری نقل کرده اند که احسان نیکوئی کردن است با همه کس از دوست و دشمن و مستحق و غیر مستحق مانند
آفتاب و باد و باران که بر همه چیز واقع میشود در تفسیر تیسیر بعد از تبیین این آیه ذکر کرده که روزی نوباوه
بوستان ولایت و باکوره حدیقه هدایت سبط نبی و نجل ولی حسین ابن علی علیهما السلام با جمعی مهمانان
یعنی نوباوه [illegible] نجل و اولاد و فرزند
از اشراف عرب و عظمای با علم و ادب بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه طعام گرم بمجلس در آمد
و پایش بحاشیه بساط بر آمد و کاسه آشش بر سر شهزاده افتاد و بشکست و آشش بر سر و روی مبارکش
فرو ریخت شاه زاده از روی تادیب نه از راه خشم و تعذیب در و نگریست خادم از ترس مدهوش و
متحیر مانده بود که ناگاه بر زبانش جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت
والعافین عن الناس امام جواب داد که ترا عفو کردم خادم تتمه این آیه برخواند که والله یحب المحسنین سبط
رسول در مقابل آن گفت که ترا آزاد کردم و معونت معیشت تو بر خود لازم کردانیدم حضار مجلس از آن خلق متعجب شدند
وَالَّذِينَ و آنانکه معطوف است بر الذین ینفقون یعنی متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و
احسان موصوف اند دوم تائب غیر مصر یعنی آنانکه از روی متابعة هوای نفس إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
چون بکنند کاری ناپایست و ناشایست أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت سایر
معاصی دیگر علما را در فاحشه و ظلم نفس اختلاف است نزد جابر آنست که فاحشه زناست و ظلم نفس معاصی دیگر

نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده و ظلم گفتار ناستوده و اصح آنست که فاحشه همه کبایر است و ظلم نفس اصرار
بر صغیره و بر هر تقدیر متقیان کسانی اند که چون یکی ازین دو فعل از ایشان صادر شود ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند
عقوبت خدا را فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند از حق تعالی لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود یعنی توبه کنند
باین وجه که از آن پشیمان شده عزم را جزم کنند که دیگر مرتکب آن نوع عمل نشوند و گویند مراد باستغفار
این است که گویند اللهم اغفر لنا ذنوبنا فانا تبنا نادمین علیها وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد
گناهان را استفهام بمعنی نفی است یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را که بآن مستوجب عذاب دوزخ شده باشند
إِلَّا اللَّهُ مگر خدا این جمله معترضه است بین المعطوفین و مراد از آن وصف او سبحانه است بسعت رحمت
و عموم مغفرت و حث بندگان بر استغفار و اشعار بر آنکه ذنوب هر چند اعظم و اکثر باشد عفو او از آن اجل
و اکبر است وَلَمْ يُصِرُّوا و اصرار نکردند عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه کردند از معاصی وَهُمْ يَعْلَمُونَ
در حالتی که می دانند قبح آنرا و عظم عقوبت اصرار عذاب را بر آن جمله حال است از یصروا یعنی اصرار نکردند
بر قبیح فعل خود در حالتی که می دانند قبح آنرا اما در علم بنده است بآن گناه چه حق تعالی عقوبت نکند بگناهی که
بر طریق نسیان واقع شده باشد اگرچه بی توبه باشد از عبد الله مسعود روایت است که سبب نزول این آیه آن بود
که جماعتی از اصحاب سید کاینات علیه السلام والصلوات بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل نزد حق تعالی از ما گرامی تر بودند
بجهت آنکه چون گناهی میکردند بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود عقوبتی کنید چون گوش و بینی بریدن
و غیر آن از انواع عقوبات تا این کفارت گناهان شما شود و ایشان بآن اقدام مینمودند و بجهت خوف این
ترک معصیت میکردند حق تعالی این آیه فرستاد که شما از ایشان گرامی ترید نزد من زیرا که از شما بتوبه و استغفار
راضی شده ام و آنرا کفاره گناهان شما گردانیده ام و آن عقوبت که بنی اسرائیل را بآن امر میکردم از شما
برداشتم از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که رسول صلعم فرمود که خیر الدعاء الاستغفار و نیز از آن حضرت منقول است
ان للقلوب الصداء کصدأ النحاس فاجلوها بالاستغفار یعنی بدرستی که مر دلها را زنگ است مانند زنگ
نحاس است پس جلای آن دهید باستغفار و مرویست که چون آیه والذین اذا فعلوا فاحشة تا آخر فرود آمد
ابلیس بگریست و بعد از آن گفت بعزت و جلال تو که تا توانم اغوا و اضلال بندگان تو کنم حق تعالی فرمود

که سوگند بعزت خود دم که بیامرزم ایشان را هر گاه استغفار کنند ازینجاست که میفرماید أُولَٰئِكَ آنگروه منقیان
که منقسم اند بدو قسم جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزشیست از پروردگار ایشان
وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و بوستانها که میرود از زیر بیشها یا اشجار آن جویهای [illegible]
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید مانند کانند در ان و در بیضاوی آورده که محتمل است که اولئک تا آخر
خبر الذین باشد اگر الذین جمله مبتدا بها باشد و بر تقدیر آنکه معطوف باشد بر الذین ینفقون یا بر للمتقین اولئک
جمله مستانفه است که مبین ما قبل است بدانکه ختم آیه اول کرده باکرام ایشان محسن اند و مستوجب و مستحق محبت حق تعالی
بجهة آنکه حافظ حدود و متشرع اند و ختم آیه ثانیه نموده بقوله وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و نیکوست مزد عمل کنندگان
که مغفرت و جنت است و مخصوص بمدح محذوف است و تقدیر این و نعم اجر العاملین ذلک ای المغفرة والجنات
و درین اشارت است بانکه جنت و مغفرت هر کسی راست که عمل کند برای آن مرویست که رابعه بصریه رضی الله عنها
این بیت انشا نموده که ترجو النجات و لم تسلک مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس یعنی امید رستگاری داری
و حال آنکه در طریق آن نمی روی بدرستی که کشتی نمیرود و دوران نمیشود بر خشکی و درین آیات بیانی روشن است
بر آنکه اهل ایمان بر سه طبقه اند متقی و تایب و مصر و جنت برای متقیان و تایبان ایشان نه اصرار نمایند [illegible]
مگر کاهی که ببرکت ایمان بر ایشان تفضل فرماید و بدون عقاب ایشانرا به بهشت درآرد قَدْ خَلَتْ
بدرستی که گذشته مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ واقعها از غم و شادی و راحت و محنت و دولت
و نکبت و غنیمت و قتل که حق تعالی جاری ساخته در میان امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان و گویند خطاب بامنهزمان
روز احد است یعنی نکبتی که بشما رسید بجهت مخالفت امر خدا و رسول او همچنانکه بجهت مخالفت و عصیان و عدم اطاعت
پیغمبران مانند این واقع بلکه اعظم از آن در میان امم سالفه واقع شده فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید و بروید
در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و قرای قوم لوط که بجهت تکذیب و طغیان و عناد و عصیان ایشانرا چگونه مستاصل
ساختیم و دیارهای ایشانرا زیر و زبر گردانیدیم فَانْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت با آثار هلاکت ایشان که
بسبب نافرمانی كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان پیغمبران
و انکار نمایندگان بعث و نشور و ثواب و عقاب و خاتمه کار ایشان تا متنبه شوید ازین و باز ایستید از انچه ایشان

کرده اند هٰذَا یعنی آنچه گذشته از سنن و وقایع بر امم سابقه و نظر در عواقب امور ایشان هذا
اشارت است بقوله قد خلت یا بمفهوم فانظروا بَيَانٌ لِلنَّاسِ دلیل روشن است برای مردمان
یعنی مکذبان زمان حضرت رسالت وحث ایشان بر عبرت گرفتن بآنچه معاینه می بینند از آثار حال مکذبان
امم سابقه در بعضی از تفاسیر مذکور است که مشار الیه هذا قرآن است یعنی قرآن دلالت روشن و حجت
هویداست برای کافه مردمان علی العموم وَهُدًى و زیادتی بصیرت و بیان طریق رشد و جنت
وَمَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانرا اگرچه قرآن مر غیر متقیانرا
نیز لطف است اما چون متقیان بآن متعظ و مهتدی میشوند نه غیر ایشان از آنجهت انرا تخصیص نمود بایشان
آورده اند که چون سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم بشعب در آمد ابو سفیان علیه اللعنة والنیران علم تجلد بر بالای
کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و کمیت ایشانرا در نظر در آورد اصحاب را بجهت قلت عدد
خود و کثرت دشمنان دغدغه عظیم بخاطر رسید که مبادا چون ایشان ما را قومی اندک و حقیر بینند بر سر ما
تازند و ما را استیصال سازند حضرت عزت جهت تسلی ایشان آیه فرستاد وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف
مورزید در کارزار وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک مباشید از جراحات خود و قتل برادران و مصیبات
که بشما رسیده مرویست که نزول این آیه در وقتی بود که چون بعضی از اصحاب بجهت مخالفت قول نبوی
کشته شدند و برخی مجروح گشتند حق تعالی تسلیه ایشان نموده فرمود که سستی مکنید در جنگ اعدا و اندوهگین
مشوید که احوال کارزار چنین می باشد تارة لکم و تارة علیکم آنچه شما راست از فتح و نصرت بتوفیق حق تعالی است
و آنچه بر شماست از مغلوبیت و اصابه قتل و جرح بجهت مخالفت شماست با امر پیغمبر وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ
و حال آنکه شما برترآئید بحسب مکانت و مرتبت چه شما بر حق اید و کارزار شما برای تمشیت حق و اعلای کلمه خدا است
و ایشان بر باطل اند و قتال ایشان برای ترویج باطل و اعلاء کلمه کفر است و باین اشارت است بوعده علو
و نصرت و غلبه یعنی شما بر ایشان منصور و غالب خواهید شد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان
بوعده حق که فرموده ان جندنا لهم الغالبون این متعلق است بنهی یعنی سستی مورزید در کارزار و اگر
صحیح است ایمان شما یا متعلق است بالاعلون یعنی شما برترآئید از همه ایشان اگر در ایمان خود ثابت

ورا نسخ نمید و تصدیق نمایندگان بوعده نصرت و غلبه است سعد بن سعد روایت کرده که چون رسول مقبول ص از احد
بمدینه باز آمد و صحابه بعضی کشته و برخی مجروح شده بودند و زنان و کودکان ایشان نوحه میکردند رسول ص
ازین صورت بسیار دلتنگ شد و گفت بار خدایا با رسول تو چنین کنند حق تعالی آیه فرستاد ان یمسسکم
قرح اگر رسید بشما زخمی و جراحتی درین غزا فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را
در روز بدر قرح مثله زخمی و المی مثل قرح و جرح شما و ایشان با وجود زخم و جراحت بسیار جلادت
نموده اند و سست نشدند و بد دلی نکردند با وجود عدم رجاء ایشان برحمت خدا پس شما که امید واری برحمت الهی
دارید اولی و احق باشید که سپر تسلیم در سر کشید و آنچه بشما رسیده و میرسد و نزد بعضی این هر دو مس روز
احد بود چه مسلمانان قبل از آنکه مخالفت امر رسول کنند بر ایشان غالب شده بودند و بعضی از ایشان را کشته
و برخی را مجروح ساخته بودند وتلک الایام و این روزها که مدار زندگانی بر آن است نداولها
میگردانیم آنرا بین الناس میان مردمان که روزی بدولت و عشرت میگذرد و روزی بنکبت و عسرت و وقتی
جمعی مرفه الحال باشند و زمانی مشوش البال در بیضاوی گفته مداوله معاورت است یقال داولت الشیء بینهم
فتداولوه و الایام احتمال وصف و خبر دارد و نداولها احتمال خبر و حال و مراد بان اوقات نصر و غلبه است
حاصل که حق سبحانه میفرماید که وقتی زمان دولت مر شما راست و زمانی نکبت مر ایشانرا چون روز بدر که
هفتاد کس ایشانرا بکشتید و هفتاد دیگر را اسیر کردید و غنیمت ایشانرا گرفتید و زمانی قضیه انعکاس پذیرفته
چون روز احد که ایشان هفتاد و دو کس را از مهاجر و انصار کشتند و حق تعالی علل مداوله را برین وجه بیان
میفرماید ولیعلم الله الذین امنوا و بجهت آنکه بداند اولیای خدا ثبات آنانکه گرویده اند بدو و در کلام
مضاف محذوف است و تقدیر این است ولیعلم اولیاء الله الذین امنوا و حذف مضاف و وضع مضاف الیه
در مقام آن بجهت تفخیم است یعنی تا بدانند اولیای خدا اثبات و تمکن صبر آنانرا که گرویده اند ویتخذ
و تا فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید بر آنکه کدام از شما در معرکه جهاد
جان فدا کرده و ثبات قدم ورزیده و کدام رو بگریز آورده در بیضاوی مذکور است که این کلام محتمل
دو معنی است یکی آنکه نکرم ناسا منکم بالشهاده یعنی تا اکرام کنیم جمعی را از شما و ایشانرا مرتبه بلند و درجه ارجمند

رسانیم بحیثیت شهید شدن ایشان و بنابرین شهدا جمع شهید است و معنی دوم این است یتخذ منکم
شهودا معد این یبتلی و یصبر هم علی الشداید یعنی تا فرا گیریم از شما گواهان بر امم سابقه در روز قیامت که آن
گواهان تعدیل کرده شده باشند یا آنچه آزموده شده باشند صبر ایشان بر شداید و ثبات قدم ایشان
بر نوایب بنابرین شهدا جمع شاهد باشد وجه تسمیه شهید بآن گفت که او بذل روح خود کرده نزد شهود و وجه
تسمیه شاهد آنکه مشاهده نموده عملی را که بآن شاهد شده وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدا دوست
نمیدارد ستمکاران را آنها که غیر راسخ اند و اضمار میکنند خلاف آنچه اظهار آن میکنند یعنی در باطن متزلزل اند
در ایمان وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و تا پاک و پاکیزه کرداند خدا یعنی فایده دیگر در مداوله آنست که پاک و پاکیزه
کرداند خدا الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند از گناهان در وقت مغلوبیت ایشان چه بلاها که
که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشان است وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و نیست کرداند و هلاک سازد کافران را
اگر ایشان مغلوب کردند بدانکه تمحیص بمعنی تخلیص است و اصل محق فنای شی است قلیلا قلیلا و نقصانه حالا
بعد حال و المحاق آخر الشهر لذهاب ضوء الهلال حالا بعد حال ملخص معنی آنست که اگر دولت بر مومنان باشد
پس آن بجهت تمیز است و استشهاد و تمحیص و غیر آن از آنچه اصلح باشد مر ایشانرا اگر بر کافران است بجهت محق
و محو آثار ایشان است و چون حق تعالی حث عباد نمود بر جهاد و ترغیب ایشان فرمود در عقب آن خبر داد
که دخول جنت فرع بلوی است و اختیار بمصایب و نوایب و فرمود أَمْ حَسِبْتُمْ بلکه پنداشتید ای مومنان
ام منقطع است که متضمن اضراب است از کلام سابق و معنی آن انکار است و ملامت بلکه پنداشتید ای مومنان
أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه خدا ندانسته باشد
الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ آنانرا که جهاد کردند از شما بعلم مشاهده یعنی حال آنکه هنوز مجاهده از شما
بفعل نیامده تا علم حق تعالی تعلق گیرد بوجود آن وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ و ندانسته صابران را بر هجوم مصائب .
و وقوع نوائب و نصب یعلم ثانی باضمار آن است و واو بمعنی جمع و آنرا واو صرف نیز خوانند
کقولک لا تاکل السمک و تشرب اللبن ای ان تشرب یعنی جمع مکن خوردن ماهی را و آشامیدن
شیر را پس تقدیر این است که و لا یقع العلم بالجهاد و العلم بصبر الصابرین یعنی چگونه خدا شما را به بهشت

در آرد و حال آنکه هنوز علم بجهاد و علم او بصبر شما با هم جمع نشده است وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که
بودید که از روی اشتیاق برسیدن بمثوبات جاودانی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو می‌بردید مرگ را
یعنی حرب را چه آن اسباب مرگ است یا آنکه موت بر معنی خود باشد بحذف مضاف و مجاز و معنی اینکه تمنای موت
میکردید بشهادت و خطاب با کسانی است که در غزوهٔ بدر حاضر نشده بودند و بعد از وقوع آن تمنا میکردند
که کاشکی حاضر می‌بودیم با پیغمبر خدا تا باحدی الحسنیین فایز می‌شدیم یعنی یا غالب می‌شدیم بر اعدا یا میرسیدیم
بمرتبهٔ شهدا و چون وقت غزوهٔ احد رسید الحاح میکردند بر خروج پس حق سبحانه با ایشان خطاب میکند
که شما تمنای شهادت کردید أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا و بشناسید شدت آنرا و ضمیر
راجع بموت است و مراد اسباب آنست زیرا که مرگ مشاهده نمیشود و همچنین است قوله فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق
که دیدید اسباب موت را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه بیاران و برادران خود که مقتول می‌شدند در وقعهٔ
احد یعنی بمعاینه ایشان را می‌دیدید این توبیخ است مر ایشان را بر آنکه تمنای حرب کردند پس چون روز دیدند
منهزم گشتند از آن مرویست که چون ابن قمیه ضربتی بر آنحضرت زد و در میان قوم خود گفت که کار محمد را ساختم
و ابلیس علیه اللعنة بالای کوه احد بر آمد و صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفای
اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند و از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستانند
و قومی دیگر بگریختند و بمدینه رفتند و بعد از آن که حضرت منهزمان را ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار
کردید و پشت بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آواز قتل تو شنیدیم
روزگار بر ما شوریده شد و از غایت ترس و دهشت بگریختیم حضرت عزت جهت دفع عذر ایشان فرمود
که وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست محمد إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستادهٔ از نزد خدا قَدْ خَلَتْ بدرستی که بگذشتند
مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان پس موت بر او محال نیست زود باشد که او نیز در گذرد
همچنانکه گذشتند پیغمبران سابق بموت یا بقتل أَفَإِنْ مَاتَ آیا پس اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ
یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ باز میگردید بر پاشنه‌های خود یعنی مرتد میشوید و مرویست
که چون پیغمبر بسنگ جفای ابن قمیه در مغاکی او فتاد و آواز قتل او در میان مردمان اشتهار یافت

بعضی از منافقان گفتند لو کان نبیا لما قتل ارجعوا الی اخوانکم و دینکم یعنی محمد اگر پیغمبر می بود کشته
نمی شد و چون کشته شده پس او پیغمبر نبوده مراجعت کنید به برادران خود و بدین خود که اول داشتید
وحق تعالی آیه فرستاد که ای مردمان اگر محمد کشته شود مرتد خواهید شد وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ
عَقِبَيْهِ و هرکه برگردد بر هر دو پاشنهٔ خود یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ
پس هرگز ضرر نرسد بدان برگشتن بخود خدای را شَيْئًا چیزی و رود مضار و منافع بر او روایت
بلکه ضرر آن بنفس شما راجع شود وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ ۝
سپاس داران که نعمت اسلام به ثبات ورزیدن بر آن بعد از انکار و توبیخ ارتداد و انهزام اهل جهاد
که ایشان را تحریص و تشجیع می نماید بر قتال و وعده رسول پیغمبر ما یاد بحفظ و تاخیر اجل بقوله وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ
و نباشد و نسزد هیچ نفسی را أَن تَمُوتَ انکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدا و امر او آنست
که هر نفسی را اجل مسمی است در علم قضای او سبحانه كِتَابًا مُّؤَجَّلًا نوشتنی که معین و مقرر شده است
وقت آن بر وجهی که از ان مقدم و متاخر نمی شود یعنی پیش از ان نمیرد و از ان نیز در نگذرد حاصل که حق سبحانه
درین آیه تحریص مسلمانان فرموده بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او
مقرر و اجل او مقدر است هر اینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک وَمَن يُرِدْ
و هر که میخواهد بجهادی که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا
آنچه مقرر کرده ایم اما و برا در آخرت نصیبی نباشد این تعریض است مران بنجاه تیر انداز را که بجهت
کسب غنایم مخالفت امر کردند وَمَن يُرِدْ و هر که خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ پاداش آنجهانی
نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از ان که نعیم جنان است وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و زود باشد که پاداش دهیم
شکر گویند کان را ملخص معنی الآیه که تو مخیری اگر دنیا خواهی با کثرت مصایب و معایب و سرعت زوال و انتقال آن
از تو دریغ نیست و اگر آخرت خواهی که نعیمیست که با آن فنا نبود و حیاتیست که در ان ممات نباشد و ملکیست
که در ان زوال نبود بر ان بخل و مضایقه نیست پس زمام اختیار بدست تست اگر آن خواهی راه آن گیر و اگر
این خواهی ساز این کن بعد از ان حق تعالی تاکید ما تقدم نموده میفرماید وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ بسیاری از پیغم

که در راه حق قَاتَلَ مَعَهُ کارزار کردند با او رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ربانیان بسیار که ایشان علما و فقها
و عباد پرهیزکاران ایشان بودند اصل کاین ای است که کاف در و داخل شده و بمعنی کم مستعمل گشته
و نون آن نون تنوین است که بغیر قیاس در نوشتن ثابت شده و یای ربیون یای نسبت است
یعنی منسوب بعبادت رب یا بعلم رب فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند ایشان با پیغمبران خود
لِمَا أَصَابَهُمْ با آنچه بایشان رسید از محنتها فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی بجهت اصابت قتل و
جرح ببعضی از ایشان وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و یا در دین ضعف بایشان راه
نیافت وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان بلکه در حرب ثبات قدم ورزیده بودند تا آنکه
نصرت یافتند یا بدرجه شهادت رسیدند اصل استکان استکن است ماخوذ از سکون چه خاضع ساکن میشود
برای صاحب خود تا آنچه صاحب خواهد با او بجا آرد و الف از برای اشباع فتحه است و یا از استکون
ماخوذ از کون زیرا که خاضع بنفس خود طلب میکند کینونت خود را برای آنکه فروتنی میکند برای او و این تعریض
منهزمان است و آنها که التجا با بن ابی نموده از ابو سفیان خط امان میطلبیدند وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
و خدا دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد پس نصرت ایشان میدهد و تعظیم قدر ایشان میفرماید وَمَا كَانَ
قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان با وجود ثبات و قوت ایشان در جهاد و دین بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده
و در کشاف از سعید بن جبیر نقل کرده که گفته ما سمعنا ان نبیا قتل فی الجهاد و شنیدیم که پیغمبری در جهاد مقتول گردیده
باشد پس معنی آنست که نبود قول ربیون که با پیغمبر خود مجاهده میکردند یا بعد از موت او که بکارزار میکردند
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را
تا شامت آن موجب مغلوبیت ما نشود و اعدا بر ما ظفر نیابند وَإِسْرَافَنَا و درگذر از حد درگذشتن ما
فِي أَمْرِنَا در کار خود یعنی درگذار افراط ما در معصیت و تفریط ما در طاعت وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار
کن قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین بتقویت قلوب ما وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان بالقای رعب در قلوب ایشان در بیضاوی گفته که اضافه
کردن ربیون ذنوب و اسراف را بنفس خود بجهت هضم نفس ایشان بوده و اضافه نمودن معصیتی که با ثبات

رسیده بسوء اعمال خود و استغفار نمودن از آن و بعد از ان طلب تثبت کردن در مواطن حرب و نصرت بر عدو
بجهت آنست که تا آن دعا از سر خضوع و خشوع شده باجابت اقرب شود و اینکه ان قالوا که صیغه فعل است خبر قولهم
واقع شده دلالت آن بر زمان حدوث یعنی آنا فانا این از ایشان حادث می شد فَآتَاهُمُ اللَّهُ
پس بداد خدا ایشانرا ببرکت این دعا و استغفار و صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش
این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنایم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و دیگر عطا فرمود ایشانرا
نیکوئی آن عالم یعنی مغفرت و نعیم جنت و رسیدن بمرضات رضوان و رضای منان وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ و خدا دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابرانرا بر تکالیف شرعیه از نماز و روزه و حج و جهاد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید آنانرا
که کافر شدند یعنی بفرمان منافقان عمل نمایید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما
یعنی شما را بکفر باز گردانند و مرتد سازند فَتَنْقَلِبُوا پس گردید شما خَاسِرِينَ زیان کاران در هر دو
سرای و هیچ خسرانی بزرگتر از این نیست که ایمانرا بکفر و جنت را بنار بدل کنند حاصل حق تعالی میفرماید که فرمان
دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ بلکه خدا یار و مددکار شماست و اولی بنصرت پس با کفار دوستی مکنید
و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدا بهترین یاری کنندگانست از سدی روایتست
که چون ابوسفیان و اصحاب وی بعد از واقعه احد رو بمکه نهادند در اثناء راه ابوسفیان گفت برگشتن ما
خطا بوده چه ایشان جمعی اندک بودند و اکثر متفرق و مجروح و مقتول گشته پس مراجعت باید کرد تا بیکبار بر ایشان
هجوم آورده استیصال کنیم پس عزم کردند که باز گردند حق تعالی ترس در دل ایشان انداخت و نتوانستند
که معاودت نمایند او سبحانه رسول را از این اخبار فرمود بقوله سَنُلْقِي زود باشد که بیفکنیم فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه کافر شدند الرُّعْبَ ترس و بیم را بِمَا أَشْرَكُوا بسبب شرک
آوردن ایشان بِاللَّهِ بخدا مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیزی را که نفرستاده است خدا بِهِ سُلْطَانًا
باشراک آن حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی اصل سلطنت قوتست و غرض نفی حجت فوقیت
بر اشراک چه اگر حجتی بودی حق تعالی انرا فرو فرستادی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان دوزخ است

وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد آرام گاهیست دوزخ و وضع ظاهر در موضع مضمر جهة تغلیظ و تعلیل است
مرویست که حق سبحانه بر وجهی رعب را در دل کفار انداخت که تا آنکه در مکه داخل شده بودند خوف از آن
داشتند که رسول و اصحاب او بر سر ایشان روند و مرویست که چون اصحاب رسول بمدینه مراجعت کردند
با خود گفتند که ایا این وهن از کجا بر ما واقع شد و حال آنکه خدا ما را وعده نصرت و ظفر داده بود حق تعالی
این آیه فرستاد وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه راست کرد خدا وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر
که آن مشروط بود بصبر و تقوی نه از مخالفت امر پیغمبر یعنی اگر صبر میکردید و اطاعت مینمودید مظفر بودید
و چون ترک صبر کردید مغلوب شدید و بعد از آن چون ثبات قدم ورزیدید حق تعالی شما را نصرت داد
إِذْ تَحُسُّونَهُمْ آن هنگام که زایل میکردانیدید حس کفار را یعنی میکشتید ایشان را بِإِذْنِهِ بحکم خدای
یا بخواست او و اشتقاق تحسون از حس است بمعنی ابطل حسه مراد آنست که ازاله حیات ایشان میکردید و
بقتل می آوردید و این ظفر در اول روز شما را بود حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که ضعیف رای شدید
یعنی بد دل گشتید یا میل کردید بغنیمت چه حرص از ضعف عقل است وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید
در کار حرب مراد اختلاف تیر اندازان است که بعضی تابع امر رسول شدند و محافظت رخنه کوه کردند و برخی دیگر
مخالفت نموده بغنیمت افتادند کما قال وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر امیر خود یعنی عبد الله جبیر و ترک
محافظت رخنه کوه کردید و بجهة آن بمغلوبیت مبتلا شدید مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ از پس آنکه نمود خدا شما را
مَا تُحِبُّونَ آنچه دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و انهزام عدو و جواب اذا محذوف است که آن
امتحنکم است یعنی چون بد دل شدید و مخالفت ورزیدید پس از ظهور نصرت حق تعالی ابتلا و امتحان کرد شما را
بانقلاب نصرت مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی هست که خواهد دنیا را و آن طایفه بودند که پا از
دایره امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ
و از شما کسی باشد که خواهد رستگاری اخرة و سعادت شهادت را و ایشان گروهی بودند که محافظت امر رسول کرده
بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس باز داشت شما را
خدای و بگردانید روی شما را عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید

شما را بمصایب و امتحان نماید شما را بر ایمان نزد آن نوایب تا عیار نقد صبر شما را بر محک یقین آشکارا
کرد و بر اهل عالم وجوه بعث لشامت مخالفت اصحاب رفع نصرت کرد از ایشان و شما را با خود شان باز گذاشت
پس منهزم شدند وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما یعنی از سر شما در گذشت
و نگذاشت که بشومی مخالفت همه شما کشته شوید و مستاصل گردید وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
و خدای تعالی خداوند فضل است بر گرویدگان پس تفضل مینماید بر شما بعفو بعد از ندامت شما از مخالفت إِذْ
تُصْعِدُونَ آنهنگام که دور میرفتید از معرکه کارزار بهزیمت اصعاد بمعنی ذهاب و ابعاد است در
ارض یقال اصعد من مکة الی مدینة متعلق است باذکروا یعنی یاد کنید وقتی را که دور میرفتید وَلَا تَلْوُونَ
و توجه و التفات نمیکردید عَلَىٰ أَحَدٍ بهیچکس از مردمان و اشتقاق تلوون از لی است بمعنی صرف و کلام
توجه و اعراض یعنی رجوع نمیکردند و التفات نمی نمودند بهیچکس از اصحاب خود یعنی نمی نگریستند از غایت
خوف و دهشت وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر میخواند شما را فِي أُخْرَاكُمْ در جماعتی دیگر که باز پسینان
شما بودند و میفرمود که باز گردید بمن و توجه بمن کنید و من رسول خدا ام و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ
پس مکافات کرد شما را از فشل و عصیان غَمًّا بِغَمٍّ غمی را که متصل بود بغم دیگر و آن قتل بود و جرح
و یا ظفر مشرکان یعنی حق تعالی غموم کثیره متعاقبه بشما رسانید لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگین نشوید
عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر انچه فوت شده باشد از شما بعد از قوه وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه انکه اندوه خورید انچه
بشما رسیده باشد و گویند لا زایده است معنی انست که اصابت غموم بشما بجهت آنست که محزون و متاسف شوید
بر انچه از شما فوت شده از ظفر و غنیمت و بر انچه بشما رسیده از جرح و هزیمت تا این عقوبت باشد بر مخالفت
و عصیان امر رسول نمائید و ذکر مجازات بعنوان اثابه جهت آن است که ثواب در اصل موضوع است
از برای مجازات مطلق فعل خواه آنکه طاعت باشد یا معصیت و اگر چه کثیر الاستعمال است در جزای
طاعت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدا دانا و آگاه است بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه می کنید از طاعت و معصیت و همه شما را
بان مکافات و مجازات خواهد داد و بعد آن میفرماید ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد خدای
بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال أَمَنَةً امن و آرامش نُعَاسًا خوابی سبک بدل امنه است

یعنی فرو فرستاد بر شما بعد از غم بسیار خوابی سبک يَغْشَىٰ می پوشید و فرو می گرفت آن خواب طَائِفَةً
مِنْكُمْ گروهی را از شما که مومنان بودند و اهل صدق و یقین مقرر است که خواب با راحت و امنیت
می باشد نه با خوف و خشیت و فایده نعاس دفع کلال و غم از ایشان و مراد بطایفه مومنان که بجهت رسوخ ایمان
از اعادی اندیشه نداشتند اما اهل نفاق بجهت خوف جان و مال در نهایت اضطراب بودند و بجهت آن
میان ایشان و نعاس بون بعید بود و نصب امنة بر مفعولیت است و نعاسا بدل آن وَطَائِفَةٌ
و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در هم و غم
افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان بجهت اضطراب و قلق و عدم صدق و یقین آن
يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدا صفت ثانیه طایفه است غَيْرَ الْحَقِّ گمانی نا راست و ناسزا و نصب این
بر مصدریت است در تقدیر ظنا غیر الظن الحق الذی یحق ان یظن ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی که مختص است بملت جاهلیة و
و اهل آن یعنی همچنانکه گمان اهل شرک که صلعم محمد با نجام نخواهد رسید گمان این طایفه نیز چنین است يَقُولُونَ
می گفتند در حین انهزام بدل یظنون است هَلْ لَنَا آیا باشد ما را مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت
مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از نصرت همزه برای انکار است یعنی نیست ما را از نصرت بهره قُلْ بگوی ای محمد با ایشان
إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت مر خدای راست و بفرمان او و تاخیر
نصرت بر وفق مصلحت و حکمت اوست این جمله معترضه است یعنی میان قولی مذکور و قوله يُخْفُونَ
در حالتی که پنهان می سازند حال است از ضمیر یقولون یعنی میگویند قول مذکور را در حالتی که پنهان می سازند
آن منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود از شکوک و شبهات و انکار و تکذیب مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ
آنچه آشکارا نمی توانند کرد مر ترا بجهت خوف شمشیر مسلمانان و یا بجهت کشف غطا از افعال قبیحه و نیات فاسده
ایشان يَقُولُونَ میگویند منافقان بر نفسهای خود یا در خلوت با یکدیگر و یقولون بدل یخفون است لَوْ كَانَ
لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی از فتح و نصرت همچنانکه محمد ما را با آن
وعده داده یا اگر دین ما بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا کشته نمی شدیم اینجا یعنی مغلوب نمی گشتیم و اصحاب ما
مقتول نمی گشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگوی ای محمد اگر می بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ

درخانهای خود و نمی خواستید که با ما بیرون آئید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر اینه بیرون آمدندی آنانکه در لوح محفوظ
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتن گاه
خود یعنی اگر در منازل خود می بودید هر اینه کسی از شما که آجال ایشان و موت و قتل ایشان مکتوب است
در لوح در این وقت بیرون آمدندی از منازل بمصارع خود و یا اگر شما بیرون نمی آمدید از منازل خود
هر اینه می آمدند مومنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است که بیرون می آمدند بمعارک
حرب و مصارع اهل شرک وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای آنکه بیازماید خدا متعلق است بر فعل محذوف تقدیر اینکه
وفعل ذلک لیبتلی الله یعنی قتل و جرح واقع شد برای آنکه بیازماید خدا یعنی معامله آزماینده کان کند تا بر عالمیان
ظاهر شود مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اخلاص و نفاق وَلِيُمَحِّصَ تا پاک و خالص گرداند
مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از نیات و عزایم حقه یعنی آنرا از وساوس باطله پاکیزه گرداند و متمیز
سازد از آرای زایغه وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه در سینه است
از سرایر و خفیات قبل از اظهار آن بعد از آن بیان حال منهزمان روز احد میفرماید إِنَّ الَّذِينَ
تَوَلَّوْا بدرستی که آنکسانی که رو بگردانیدند مِنْكُمْ از شما بجهت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز
که روبرو آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست که طلب لغزیدن کرد شیطان ایشان را یعنی الغا نمود او وسوسه داد و از راه حق بگردانید و ایشان
فرمان نبردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشامت برخی از آنچه کرده بودند بترک مرکز و حرص بر غنیمت پس
بجهت این ممنوع شدند از تائید و توفیق و تقویت قلب وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ و تحقیق که درگذرانید خدای تعالی
عَنْهُمْ از ایشان گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است
حَلِيمٌ بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گنه کار تا توبه کند از ان در آخر کار بعد از ان اهل ایمان را نهی میکند
از اقتدای منافقان در اقوال و افعال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَكُونُوا
مباشید كَالَّذِينَ كَفَرُوا مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا و گفتند لِإِخْوَانِهِمْ
برای برادران نسبی و سببی خود که کشته و مرده بودند إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ وقتی که بر فتندی

در زمین برای تجارت وبمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودندی غازیان که جهاد کنندگان وکشته شدندی
لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی نزدیک ما وبسفر وغزو نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی دران سفر وَمَا
قُتِلُوا وکشته نگشتندی دران حرب وذکر اذا در مقام اذ که مقتضی مقام است نه برا که معنی بر ماضی ست بجهت آنست
که مراد حکایت ست از حال ماضیه لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا بگرداند حق تعالی یعنی ایشان قایل این قول شدند تا عاقبت امر
ایشان باین کشد که گرداند حق تعالی ذَلِكَ آن اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ حسرتی در دلهای ایشان
لیجعل متعلق ست بقوله قالوا چه لام از برای عاقبت ست چنانچه مترجم گشت وَاللَّهُ يُحْيِي وخدای زنده میدارد
وَيُمِيتُ ومی میراند یعنی اوست موثر در حیات وممات ونه اقامت وسفر چه او سبحانه گاه ست که باقی میدارد حیات
مسافر وغازی ومی میراند مقیم وقاعد را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدا بدانچه می کنید ای گرویدگان از صبر وثبات
بَصِيرٌ بیناست این تهدید ست مومنان را برانکه مماثل منافقان باشند در قول واعتقاد چه هیچ وقتی از اوقات
نیست مگر که ممات وحیات دران مجوز ست بدون ترجیح بعضی بر بعضی بعد ازان حث میکند بر جهاد وبیان می سازد
که شهادت بهتر از اموال مجموعه است بقوله وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ واگر کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد
با اهل کفر وعناد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفر جهاد لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر اینه آمرزشی از خدای وَرَحْمَةٌ وبخشش
از جانب او خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر ست از انچه کافران فراهم می آورند از مال دنیا وغیر حفص بخطاب میخوانند خلاصه
معنی آنست که سفر وغزا جالب موت ومقدم اجل نیستند اگر اتفاقا واقع شود در راه خدا که جهاد ست مبالات ننمائید
ازان زیرا که مغفرت ورحمت بعد از موت بهتر از دنیا ومنافع آن ست که اهل دنیا جمع آن می کنند وَلَئِنْ مُتُّمْ
واگر بمیرید ای مومنان باخوشنودی خدا أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ هر اینه بسوی خدا
تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید نه بسوی غیر او پس لامحاله توفیه جزا شما خواهد کرد وشما را بمثوبات جلیله ودرجات
خواهد رسانید وچون موت البته لازمه حال انسان ست پس اولی آنست که آن بعنوان شهادت باشد که متضمن رضای
او سبحانه ست ووسیله رسیدن بغایت مراتب رفیعه ست ونهایت درجات سنیه عرفا گفته اند که اگر مرگ رباید شما را
ای مخالفت کنندگان با نفس وهوا یا شهید گردید به تیغ ریاضت در طریق طلب رضا پس شمار احشر با کسی خواهد بود
که دل وجان در راه او بذل کردید نه بغیر او وبعد ازان بیان خلق عظیم سید انام علیه الصلوة والسلام وذکر مسالمه او

با اصحاب کرام و تجاوز او از آنچه از ایشان صادر شد از مخالفت امر او در حفظ شعب و غیر آن میفرماید که
فَبِمَا رَحْمَةٍ پس ببخشایشی که ترا رسید مِنَ اللّٰهِ از حق تعالی لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان احد
ما مزیده است از برای تاکید و دلالت بر آنکه لین آنحضرت برای اهل انهزام نبود مگر بسبب رحمتی از او سبحانه
حاصل که بعد از مراجعت اهل هزیمت تعنیف و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی نسبت بآن
جماعت رعایت نمود حق سبحانه در حق او فرمود که ای محمد تو نرم سخنی و نیکوخوئی برحمت من وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا
اگر می بودی تو درشت خو و سخت کو غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هر اینه پراکنده
می شدندی اصحاب تو مِنْ حَوْلِكَ از گرداگرد تو فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان یعنی از تقصیری
که در خدمت تو کردند و خلاف امر تو نمودند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش از من طلب برای ایشان
از اهمالی که در ادای حقوق و اوامر من می ورزیدند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشورت نمای با ایشان
در کاری که از حق تعالی در آن حکمی جزم صادر نشده یعنی در امور دنیویه چون مکاید حرب و کیفیت لقای عدو و غزا
کلبی گفته که مشاورت مخصوص است بامور محاربه با کفار زیرا که کلام در آن است و از قتاده روایت است که چون
حضرت بجهة عدم احتیاج بمشورت با اشراف عرب مشاوره نفرمودی بر طبیعت ایشان بسیار شاق آمدی حق سبحانه
بجهة استمالت ایشان آنحضرت را بمشاورت امر فرمود فَإِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی
فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدای و اعتماد بر مشاورت مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ
الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را پس یاری ایشان میکند و هدایت ایشان مینماید بصلاح
و بباید دانست که حقیقت توکل آنست که از غیر حق نترسند و جز بدو امیدوار نباشند از اینجاست که ابراهیم ادهم
گفته که متوکل کسی است که ترس و امید از غیر حق تعالی قطع کند و نیز از ابراهیم مرویست اول مقام توکل آنست که بنده
نزد خدای بمثابه میت باشد با غاسل که غاسل او را بهر نحو که میخواهد او را منقلب میسازد و از حضرت رسالت مرتبت
مرویست که اگر توکل کنید چنانچه حق توکل است هر اینه روزی داده شوید چنانکه مرغان روزی داده می شوند
چه در وقت صباح از آشیانهای خود بیرون می آیند با حوصلهای تهی و در شبانگاه مراجعت میکنند با حوصلهای پر
بعد از آن بیان می کند که نصرت و ظفر بر دشمنان دین نه بشوکت و کثرت عدد است بلکه آن بجهة تعلق اراده کامل

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر نصرت دهد خدا شما را چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس هیچ
غلبه کننده نباشد بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ
ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او و این استفهام
متضمن معنی نفیست و انکار یعنی غیر از وی هیچ ناصری نیست و ذکر آن بعنوان استفهام جهة آنست که آن ابلغ و اکد است
برای تکمیل مخاطب در آن وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم خدا نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند
گروندگان بآنکه غیر از وی ناصری نیست مرویست که مومنان همیشه منصور اند اگر غالب شدند بر کفار پس نصرت یافتند
بغلبه و اگر مغلوب گشتند پس منصور اند بحجت چه حق تعالی هدایت اهل ایمان نموده بنصب دلائل واضحه و براهین ساطعه آورده اند
بعضی از اقویای صحابه از پیغمبر درخواست می نمودند که غنیمتی که واقع شود ما را زیاده از حصه ضعفا بدهید آیه آمد که
وَمَا كَانَ و نباشد و نسزد لِنَبِيٍّ مر هیچ پیغمبر را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت و غلول بمعنی
اخذ شیء است در خفیه از عبد الله عباس و ابن جبیر مرویست که سبب نزول آن بود که از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه
سرخ رنگ گم شد جمعی منافقان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید کاینات علیه السلام والصلوات دادند حق سبحانه
بجهت برائت ذمه حبیب خود از خیانت این آیه فرستاد وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا
غَلَّ بیاید بگناه آنچه خیانت کرده است در آن و اصح آنست که معنی برین وجه باشد که بیارد آن چیز را که در آن
و آنرا بعینه بر گردن داشته باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز علی رؤس الاشهاد تا بدان فضیحت یابد
اگرچه سوزنی یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسن کهنه که قبل از قسمت بر داشته بود نزد رسول
آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود در آن روز
كُلُّ نَفْسٍ هر تنی مَا كَسَبَتْ جزاء آن چیزی که کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا پس ثواب مطیع ایشان ناقص نباشد و عقاب عاصی زاید نبود مرویست
که در حینی که حضرت نبوی اصحاب را فرمود که متوجه احد شوند بعضی از منافقان متقاعد شدند و جمعی مؤمنان
تابع ایشان گشتند حق تعالی این آیه فرستاد أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا پس هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ
خوشنودی خدا را بطاعت كَمَنْ بَاءَ همچو کسی باشد که باز گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشم از

خدای بسبب معصیت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وجای او دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جای بازگشتیست دوزخ وهمزه برای تقریر است یعنی تابع رضای خدا مثل مسخوط او سبحانه نباشد
و نزد زجاج وجائی معنی آنست که هرکه تابع او سبحانه شود بجهاد هیچکس نباشد که مسخوط او باشد در فرار
از آن این وجه مطابق سبب نزول مذکور است هُمْ ایشان که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ
خداوندان درجه و پایه بلند اند یا مر ایشان راست درجه‌ها عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای کلام در تقدیر
مضاف یا جار ومجرور است که آن ذوو یا لهم است چنانکه باین مفسر شد وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدا بیناست
بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه می‌کنند مردمان از طاعت و معصیت یا از امانت داری و خیانت کذاری
پس مجازات میدهد ایشان را بر حسب آن درین اشعار است بآنکه عمل هیچ عاملی نزد او ضایع نیست
چه هیچ جزء از آن بر او مخفی نیست پس ثواب میدهد بر طاعت و معاقب می‌سازد بر معصیت بعد از آن
ذکر نعمت حضرت رسالت میکند بر مومنان بقوله لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستی وتحقیق که منت نهاد خدا
و انعام فرمود عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدکان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ وقتی که فرستاد در میان ایشان
رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا مستانس باشند با و و متوحش نشوند
از و یا از نسب ایشان یعنی عربی مثل ایشان تا بسهولت فهم کلام کنند از و و واقف باشند بر حال او در صدق
و امانت و تخصیص اهل ایمان بذکر با آنکه بعثت عام است بجهت زیادتی انتفاع ایشان است باو يَتْلُو عَلَيْهِمْ
میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای او را یعنی قرآن یا اعلام ایشان می‌نماید نشانهای توحید او را وَيُزَكِّيهِمْ
و پاک میکرداند ایشان را از ادناس مقتضیات طبیعت بر نجات بنابیع احکام شریعت یعنی ایشان را بر دینی
و عملی ترغیب میکند که مطهر و مزکی ایشان است وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می‌آموزد ایشان را قرآن
وَالْحِكْمَةَ و معارف شرعیه و عقلیه وَإِنْ كَانُوا بدرستی که شان این است که بودند همه مردمان مِنْ
قَبْلُ پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر مراد بضلال کفر و شرک است
یعنی ایشان در بادیه هلاکت کفر گرفتار بودند و راه بطریق حق نمی‌بردند ببرکت و میمنت حضرت رسالت
از آن رهانیده شدند و در طریق اهتدا سلوک نموده فایز و ناجی گشتند بدانکه ان در ان کانوا ان مخففه است

ولام در خبر آن فارق است میان إن مخففه و أن شرطیه چنانکه باین مفسر شد باز سر رشتهٔ کلام بذکر جهاد کشیده
می فرماید أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ هنگامیکه رسید بشما همزه برای تقریر است و واو عاطفه جمله بر ما سبق که آن
قصهٔ احد بود و یا بر معطوف علیه محذوف مثل افعلتم کذا و لما ظرف است مضاف باصابتکم ای حین اصابتکم یعنی
مخالفت رسول کردید هنگامی که رسید بشما مُصِيبَةٌ بلیتی و نکبتی از هزیمت و قتل و جراحت از اعدا
قَدْ أَصَبْتُمْ حال آنکه رسیده بود مِثْلَيْهَا دو برابر آن بلیته چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند
و شما در بدر هفتاد تن را از ایشان کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفته و بروایتی صد و چهار کس را کشته بودید
با وجود این قُلْتُمْ گفتید از روی جزع و اضطراب أَنَّىٰ هَٰذَا از کجاست این یعنی از چه جهت بما رسید حال آنکه
ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست و او وعدهٔ نصرت ما داده بود قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان
هُوَ آنچه بشما پیش آمد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ از نزد شماست یعنی شامت نافرمانی که کردید در حفظ شعب و
ترک آن نموده روی بطلب غنیمت آوردید چه وعدهٔ نصرت مشروط بود به ثبات و متابعت یا بجهت آنکه خلاف
امر پیغمبر خود کردید در روز بدر که شما را میگفت که کفار را بکشید و اسیر مکنید و فدا از ایشان مگیرید که حکم الله
در بارهٔ ایشان قتل است نه اسیر و فدیه شما می گفتید که فدیه از ایشان میگیریم تا منتفع شویم و موجب تقوی و سعهٔ رزق ما گردد
پس بسبب این مخالفت شکست در این غزوه واقع شد این قول امیر المومنین علیه السلام است إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و غیر آن قَدِيرٌ تواناست پس قادر بود بر
نصرت شما دادن اما بجهت مخالفت شما از آن محروم گشتید وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه رسید بشما از مکروهات
چون قتل و جرح يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روز که بهم رسیدند گروه مسلمانان و گروه مشرکان یعنی
روز احد که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان روبروی یکدیگر آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن کائن و ثابت
بود بفرمان خدا یعنی بتخلیهٔ او و مقدر کائنات بر مسلمانان بجهت مخالفت قول پیغمبر و تسمیه تخلیه باذن بجهت آنست که تخلیه از
لوازم اذن است و در اکثر تفاسیر اذن بمعنی علم است و منه قوله و اذان من الله ای اعلام یعنی خدا در علم ازلی
میداند آنست که چنین صورتی واقع خواهد شد بجهت مخالفت شما چون علم او سبحانه و نمی تواند بود که مراد باذن اینجا اباحت
اطلاق باشد چنانکه ظاهر لفظ مقتضی آنست زیرا که حق تعالی اباحت معاصی نفرموده و قتل کافر مسلم را از اعاظم معاصیست

پس چگونه دران اذن داده باشد و قوله وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ عطفست بر فعل محذوف که باذن الله متضمن آنست و تقدیر
اینکه وما اصابکم یوم التقی الجمعان فلتخلیة ایاهم بسبب مخالفتکم و لیعلم المومنین یعنی مصیبتی که بشما رسید دران روز
بجهة واگذاشتن خدا تعالی کافرانرا بشما و رفع تمکین از شما جهة مخالفت شما از امر پیغمبر و بجهة آنکه متمیز سازد
مومنانرا یعنی ایمان ایشانرا ظاهر کرده اند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و تا متمیز کرداند نفاق آنانرا
که وفاق ورزیدند و بنابرین تسمیه تمیز بعلم از قبیل تسمیه شیست بلازم تا علم او سبحانه تعلق گیرد بظهور ایمان
مومنان و ظهور نفاق منافقان تا بر همه کس روشن شود که در میان اینها مومن کیست و منافق کیست
وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و گفته شد مر ایشانرا که بیائید و از حرب باز مگردید عطفست بر نافقوا
و داخل در صله آن یعنی تا ظاهر کرداند خدای نفاق آنانرا که نفاق ورزیدند چون ابن ابی و اصحاب او
قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدا أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر مشرکانرا
که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند و قایل این قول عبد الله بن عمرو بن حزم انصاری بود که در وقتی که
ابن ابی با سیصد کس از اهل نفاق برگشتند عبد الله بن عمرو انصاری باواز بلند ایشانرا گفت
تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا قَالُوا گفتند ایشان در جواب او که لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا اگر میدانستیم
هر آینه مراسم و آداب قتال را لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر اینه متابعت میکردیم شمارا یا اگر میدانستیم که مقاتله
میان شما و ایشان واقع خواهد شد تابع شما میشدیم لیکن بجهة قلت شما و کثرت عدو محالست که
با ایشان کارزار توانید کرد بلکه چون شمارا مشاهده کنند فی الحال دمار از روزگار شما بر آرند حق تعالی
بیان کذب و نفاق ایشان کرده فرمود که هُمْ لِلْكُفْرِ آن منافقان بسوی کفر و لام بمعنی الی ست
کقوله الحمد لله الذی هدانا لهذا ای الی هذا یعنی این منافقان بسوی کفر يَوْمَئِذٍ دران روز که این سخن
گفتند أَقْرَبُ نزدیکترند مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ از آنکه نزدیک باشند بسوی ایمان یعنی ایشان
بجهة انخذال و گفتن این کلام قول بکفر نزدیکترند چه انخذال و این کلام که از ایشان صادر شد
مودی بکفر ایشانست يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ
آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار خلاف آنچیزی میکنند که اضمار آن مینمایند و اضافه قول بافواه

جهة تاکید و تصویر است یا آنچه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود یا اداب حرب نمیدانیم در دلهای ایشان
بر خلاف آن بود چه معتقد ایشان آن بود که البته حرب واقع خواهد شد وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدا داناتر است
بِمَا يَكْتُمُوْنَ بانچه می پوشند منافقان از حقد و حسد بعد از ان بیان حال و ذکر مقال ایشان میکند
بایکدیگر بقوله اَلَّذِيْنَ منافقان انانند که از روی جهل و فریب جهال قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ
گفتند از برای برادران خود یعنی در حق امثال خود که در اُحد شهید شدند و بر دین ایشان
نبودند وَقَعَدُوْا و در حالتی که نشسته بودند حال است از ضمیر قالوا مقدر بقد یعنی گفتند در حالتی
که نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده گشته از قتال لَوْ اَطَاعُوْنَا اگر فرمان برداری
میکردند برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود مَا قُتِلُوْا کشته نمی شدند
چنانچه ما کشته نشدیم قُلْ بگو ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوْا پس دفع کنید
عَنْ اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود موت را اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اگر راستید راست گویان
خلاصه کلام آنست که قعود از حرب مغنی نیست چه اسباب موت بسیار است همچنانکه قتال سبب هلاک میشود قعود سبب نجات
کاهست که امر بر عکس آنست بعد از ان مرتبه آنان که در بدر و اُحد کشته شدند و بدرجه شهادت رسیدند بیان
میفرماید که وَلَا تَحْسَبَنَّ و مپندار یه خطاب بحضرت رسالت است یعنی مپندار ای محمد و نافع و ابن کثیر و ابوعمرو
و کسائی بغیبت خوانده اند و فاعل آن اسم موصول معنی باید که نپندارند اَلَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
آنانرا که بصدق نیت کشته شدند در راه خدا اَمْوَاتًا مردگان که پدر جابر انصاری از شهدا بود از حق تعالی
درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که کسان
از رجوع ممنوع باشند پس گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیه
آمد که شهدا را مرده مپندارید و ایشان را مانند سایر مردگان که بدون شهادت فوت شده باشند مدانید
بَلْ اَحْيَاءٌ بلکه ایشان زنده اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود و بقرب آن درگاه او يُرْزَقُوْنَ
روزی داده می شوند از میوه های بهشت این تاکید حیات ایشان است و وصف حالت که مرا انند از نعم الهی یعنی
مرزوق شوند از مطعومات و مشروبات جنت فَرِحِيْنَ در حالتی که شادمانند بِمَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ بدانچه

چیزی که عطا کرده خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن رضا و خوشنودی او سبحانه که ما فوق
عطایای دیگرست فرحین عبارت از آنکه بحسب فرا قوه ابتهاج زیاده ازین نمی تواند بود که ایشان پیوسته منظور
نظر الهی باشند و آنا فآنا معطوف معطوفات پادشاهی که برسند فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین نشسته
بانواع التذاذ تمتع و بهره مند باشند وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور می شوند بِالَّذِينَ با آنانکه هنوز لَمْ
يَلْحَقُوا بِهِمْ لاحق نشده اند و نرسیده اند بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان یعنی خوشحال و شاد اند
ببشارت دادن ایشانرا بآنکه خویشان و برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و بایشان واصل
شوند و در کرامت با ایشان شریک کردند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان از الحاق
در بهشت ایشان خواهد بود بدل الذین ست یعنی استبشار ایشان بانست که ترجمه شد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نه باشند اندوهناک گردند بر مفارقت احبا که در دنیا اند در بیضاوی گفته که آیه دلیل ست که انسان
غیر هیکل محسوس ست بلکه جوهریست مدرک لذاته که فانی نمی شود بخراب شدن بدن و ادراک تالم و التذاذ او موقوف
ببدن نیست و موید این ست قوله تعالی ال فرعون النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و روایت ابن عباس
از پیغمبر که ارواح شهدا در حوصله مرغ سبز وضع فرماید تا در بهشت می برد بهر جا که خواهد و از میوه های بهشت
میخورد و ماوای شهدا در قنادیل زرین باشد از زیر عرش و کسانی که منکر اینند و زعم ایشان آنست
که روح عرض ست تنعم او بر وجه استقلال محال ست میگویند که مضمون احیاء عند ربهم الی اخر آیه در روز قیامت
واقع خواهد شد و وصف ایشان بآن در زمان حال بجهت تحقق وقوع ست و دنو آن یا مراد احیاست بذکر
جمیل ایشان بر صفحه روزگار باقی ست تم کلامه اصح آنست که ایشان بعد از شهادت زنده کانند و مرزوق میشوند
همچنانکه در زمان حیات بودند بعد از آن فرمود يَسْتَبْشِرُونَ شادی می کنند این شهدا بِنِعْمَةٍ
مِنَ اللَّهِ بر رحمتی که فایض شده از خدا بر ایشان بجهة پاداش عمل شان وَفَضْلٍ و افزونی بر آن
نعمت زیاده بر قدر استحقاق ایشان و فایدت تکرار یستبشرون جهة تاکیدست یا بجهة بیان قوله
لا خوف و می تواند بود اول برای حالی از احوال ایشان باشد و ثانی برای ذکر حال نفس ایشان و تنکیر
نعمة و فضل برای تعظیم و تکثیر ست وَأَنَّ اللَّهَ و بآنکه خدای یعنی استبشار ایشان بنعمت و فضل ست از خدا

وعطف است بر فضل لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نمیکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد را اخر روایت
که ابو سفیان با مشرکان که کشته برگشته بودند چون بجای رسیدند از انصراف خود پشیمان گشته گفتند ما این همه تعب کشیدیم و کاری نساختیم
نه محمد را کشتیم نه سببی و غارتی کردیم پس متفق شده گفتند چون جمعی از ایشان را بقتل رسانیدیم و مجروح ساخته و کم و معدودی
چند مانده اکنون مراجعت کنیم و کار گروه باقی مانده را می سازیم این خبر برسول رسید غمگین شد فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت
حق تعالی میفرماید که از مدینه بیرون رو و از اهل مدینه هیچکس با تو بیرون نیایند مگر آنانکه مجروح اند رسول منادی را
امر کرد که در مدینه ندا در دهد که هر که مجروح است جراحت خود را محکم ببندد و از مدینه بیرون آید تا بطلب دشمن
روانه شویم چون اصحاب جراحت این بشنیدند جراحات خود را ببستند و از مدینه بیرون آمدند تا بحمراء الاسد
که موضعیست بهشت میل از مدینه رسیدند در شب رسول فرمود که آتش بسیار بر فروزند تا صیت هیبت لشکر اسلام
باحیا و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و ننگ رسیده است پس در اطراف و جوانب آوازه افتاد که رسول
لشکر جمع کرده بر عقب مشرکان قریش میرود و معبد بن خزاعی که از مشرکان بود با جمعی از بنی خزاعه که برخی ایشان
مسلمان بودند و برخی کافر بر رسول بگذشتند و صحابه را رنجور و مجروح دیدند چون با رسول هم عهد بودند و هوا خواه بودند
گفتند یا محمد این رنج که باصحاب تو رسیده بر ما بسیار شاق مینماید پس رسول را وداع کرده متوجه مکه شدند
چون معبد نزد ابو سفیان رسید گفت یا ابا سفیان چه عزم داری گفت عزم کرده ام که مراجعت کنم و محمد را
با اصحاب او مستاصل گردانم گفت بر خود و لشکر خود رحم کن و باز گرد که من محمد را دیده ام که با لشکر عظیم که
مثل آن ندیده بودم همه ساخته و پرداخته بمحبت تمام متوجه تو شده اند تا ترا با لشکر تو در دریای هلاکت غوطه
دهند و دمار از روزگار تو بر آرند ابو سفیان و اصحابش چون این بشنیدند رعبی در دل ایشان افتاده فی الحال
ارتحال نموده متوجه مکه شدند و جمعی سوار از عبد القیس نزد ابو سفیان رسید گفت کجا میروید گفتند بمدینه گفت
محمد را بگوئید که ما ابو سفیان را دیدیم با لشکر عظیم که بتعجیل تمام می آمدند و میگفتند میرویم تا بقیه اصحاب محمد را
استیصال کنیم این بگفت و روبراه نهاد و این قوم بیامدند و از روی تخویف و تهدید گفتند که ابو سفیان
با لشکر آراسته باز گشته قصد استیصال شما دارد عنایت ازلی شامل حال اهل اسلام شده بهیچ حال اثر
تزلزل بخلوص ایشان راه نیافت بلکه در تصدیق افزوده گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل و چون رسول مقبول

بعد از سه روز بدانست که ایشان بجهٔ فرار کردند مراجعت فرموده بمدینه آمد حق تعالی این آیه را در باب اهل جرح و
تجرح نازل ساخت که الَّذِينَ صفت مومنان ست یعنی آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابت کردند
لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر فرمان خدا و رسول را مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود
ایشانرا جراحت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر آنکسانی را که نیکویی کردند از ایشان بوفای
عهد و امتثال امر وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی
بزرگ ست که آن بهشت عدن ست که مشتمل ست بنعیم ابدی و نیز در صفت ایشان میفرماید که
الَّذِينَ یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشانرا
مردمان یعنی سواران عبد القیس إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا
بتحقیق جمع شدند و متفق گشته لَكُمْ برای قتال و استیصال شما فَاخْشَوْهُمْ پس شما بترسید از ایشان
که شمارا با ایشان طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ إِيمَانًا پس زیاده کرد این سخن مومنانرا تصدیق و یقین
در کار خود بجهت کثرت تامل و تناصر حجج و بدین سبب از سخن ایشان نترسیدند وَقَالُوا و گفتند
حَسْبُنَا اللَّهُ بسنده ست مارا خدای در یاری دادن و کفایت کردن وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
و نیکو کارگذارست حضرت پروردگار بدانکه ضمیر مستکن در فزادهم راجع ست بمقول یا مصدر او
حاصل که مومنانرا نزد شنیدن قول ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم تامل نموده دلایل و حجج ایشانرا بر حقیت
اسلام زیاده کرد و نیز حسبنا یعنی محسبنا و کافینا ماخوذ از احسبه اذا کفاه و دال برین ست که کسب
تعریف از مضاف الیه نمی کند در مثل هذا رجل حسبک و وکیل یعنی موکول الیه از انواع مرویست
که چون ابراهیم خلیل را در آتش انداختند آخر سخنش این بود که حسبنا الله و نعم الوکیل و حق تعالی از میمنت این او را
نجات داد پس حضرت رسالت با اصحاب نیز اقتفا باو نمودند و این کلمه بر زبان راندند حق تعالی
ایشانرا از شر اهل شرک نگاه داشت القصه چون اهل ایمان کار خود را بخدا باز گذاشتند خدا مهم
ایشانرا کفایت کرد فَانْقَلَبُوا پس باز گشتند از حمراء الاسد بِنِعْمَةٍ بعافیت تام و
با ثواب لا کلام مِنَ اللَّهِ از جانب خدا وَفَضْلٍ و زیادتی قرب نزد خدا و رسول لَمْ يَمْسَسْهُمْ

بسوء نرسید مر ایشان را مکروهی از قتل و جرح و کید عدو و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز گشتند
وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ و پیروی کردند خوشنودی خدا را که مناط فوز دارین ست بجهة جرأت
و خروج از مدینه با قروح و جروح برای امتثال امر رسول وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدا خداوند فضل
بزرگ ست بدفع مضرّ کان از مؤمنان و تثبیت ایشان بر ایمان و توفیق بمبادرت بجهاد دشمنان و مقصود
ازین کلام تحسیر متخلف ست و تخطیه رای او که نفس خود را محروم ساخت از فوز عظیم که مجاهدان رسیدند بعد ازان
بیان می کند که تخویف از جهاد از عمل شیطان ست تا اهل ایمان ازان احتراز نمایند إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست که مخوف شما که سواران عبد القیس اند يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند دوستان خود را
که منافقانند تا از لشکر پیغمبر روگردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد و جمله مستأنفه است
برای تثبیت شیطان فَلَا تَخَافُوهُمْ پس مترسید ای مؤمنان ازان مردمان که ابو سفیان و اصحاب
اویند و یا مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من که ایمان مقتضی ایثار
خوف خداست بر خوف مردمان پس مجاهده کنید برفاقت رسول من إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید تصدیق
کنندگان مر وعد و وعید مرا چون ارتداد اهل نفاق بحضرت رسالت دشوار و شاق مینمود حق سبحانه جهة تسلیه
خاطر عاطر آنحضرت فرمود که وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ
فِي الْكُفْرِ می شتابند در یاری اهل کفر إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا بدرستی که ایشان هرگز
زیان نرسانند دوستان خدا را چیزی بسبب مسارعت در کفر و نصب شیئاً بر مصدریه ست زیرا که در معنی شیئاً من الضرر ست
و حذف اولیا در لن یضروا الله جهة تعظیم اهل ایمان ست يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدا و جمله مستأنفه ست برای بیان
حالی ایشان دران جهان أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند برای مسارعان در کفر یعنی نهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ
بهره در ثواب آنجهانی وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ بحسب کمیت و کیفیت
و در بیضاوی گفته که کریمه یرید الله الی آخر دلیل ست بر تمادی طغیان اهل کفر و نفاق و موت ایشان بصفت کفر
و در ذکر اراده اشعار ست بر آنکه کفر ایشان بنهایت و غایت رسیده تا بمرتبه که ارحم الراحمین اراده آن
فرموده که مر ایشان را حظی نباشد در آخرة از رحمة او نیز بر سبیل استیناف [illegible] باید کرد إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا

الکفر بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند آنرا بالایمان بگرویدن بخدا و رسول لن یضروا
الله هرگز زیان نکنند خدا را شیئا چیزی بسبب شترا بلکه ضرر ایشان با ایشان عاید گردد و لهم عذاب
الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک که الم آن بسته دلهای ایشان رسد تکریر برای تاکید است یا برای
تعمیم کفر بعد از تخصیص متخلفان از جهاد که ابن ابی و اصحاب او بودند بدانکه فرق میان مضرت و اساءة آنست
که اساءة در غیر قبیح نمی باشد و مضرت گاه است که حسن است گاهی که مستحق آن باشد بعد از آن بیان می نماید که اهمال
کفار نفع بایشان نمیدهد بلکه موجب مزید عقاب ایشان خواهد بود که و لا یحسبن الذین کفروا
و نپندارند آنکسانی که کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و کافران و منافقان و حمزه و ابن کثیر
بخطاب میخوانند یعنی مپندار ای محمد کفار را انما نملی لهم آنچه مهلت میدهیم ایشانرا خیر لا
بهتر است مر نفسهای ایشانرا از آنکه ایمان آورده بدرجه شهادت رسند و قوله انما نملی لهم خیر لانفسهم
ساد مسد مفعولین حسبت است مانند حسبت ان زیدا منطلق و حسبت ان یقوم عمرو و محتمل آنست که بمعنی الذی باشد
و تقدیر اینکه و لا یحسبن الذین کفروا ان الذی نملی لهم خیر لانفسهم بعد از ذکر عدم خیریت ایشان در املاء بسبیل استیناف
بیان علت غائیه آن میفرماید بقوله انما نملی لهم بدرستی که ما مهلت میدهیم ایشانرا که در زندگانی دنیا
و تعجیل در عقوبت ایشان نمیکنیم لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند
لام از برای عاقبت است یعنی تا باشد عاقبت سر انجام مر ایشانرا و لهم عذاب مهین و مر
ایشانراست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و نمی تواند بود که لام اراده و غرض باشد زیرا که قبیح است و قبح
بر خدای تعالی روا نیست و دیگر آنکه اگر لام اراده باشد لازم آید که کفار مطیع او سبحانه بوده باشند در احداث ذنوب و
مآثم و این اجماع است و خلاف کریمه ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و لا بد است که آیه تخصیص کنند بکسی که
علم الهی تعلق گرفته باشد بآنکه بر صفت کفر بمیرند از سدی منقول است که حضرت رسالت فرمود که همچنانکه ذراری
آدم را بر آدم عرض کردند امت مرا بصورت و جبلت بمن نمودند و مرا بالهام معلوم شد که کدام از ایشان
قبول اسلام کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان بایکدیگر گفتند عجب است از امر محمد که دعوی
میکند که آنچه در کتم عدم است میدانم اگر راست میگوید بگو که علی التعیین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق

چون این سخن بسمع شریف آنحضرت رسید بمنبر برآمد و خطبهٔ بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود چیست مردمانرا
که مقام و مرتبهٔ مرا نمی شناسند و در علم من طعن میزنند اگر از من بپرسند آنچه از امروز تا قیامت واقع خواهد شد
ایشانرا خبر دهم بر طریقی که وقوع خواهد یافت حق سبحانه این آیه فرستاد که مَا كَانَ اللَّهُ هرگز نباشد
خدا و سزاوار نباشد لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مومنان را عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ
بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه
صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که جدا کند پلید را
که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مؤمن مخلص این تمیز باظهار معجزات سید ابرار است
که بطریق وحی سید عالم را معلوم گشته و صحابه بر آن اطلاع یافته اند در بیضاوی گفته که خطاب ما انتم علیه
بعامهٔ مخلصین و منافقین است که در عصر سرور عالم بودند و معنی آنست که حق تعالی نگذارد شما را که با یکدیگر
مختلط باشید و مخلص شما از منافق شما شناخته نشود بلکه تمیز منافق می کند از مخلص بوحی کردن به پیغمبر خود احوال
ایشانرا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدا مطلع کرداند شما را ای مردمان
عَلَى الْغَيْبِ بر آن سر پوشیده که کدام ایمان دارد و کدام کافر مانده وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي
و لیکن خدا برگزیند برای اطلاع بر آن مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ از فرستادگان خود هر کرا خواهد
پس وحی کند ایشانرا ببعضی مغیبات یا الهام کند ایشانرا بنصب آنچه دلالت کند بر برخی از امور غیبیه
فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ای مردمان ایمان آرید بخدا باخلاص تمام و خلوص اعتقاد وَرُسُلِهِ و باور
دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و آنچه خبر می دهند بطریق وحیست از حق سبحانه وَإِن تُؤْمِنُوا
واگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ
پس مر شما راست مزد بزرگ و در آیه دلالت است بر آنکه بنده بایمان و تقوی مستحق ثواب میشود خلاف
مرکسانی را که قایل اند بآنکه ثواب محض تفضل است بدانکه اهل نفاق همچنانکه از جهاد امتناع میکردند در انفاق
حقوق مالیه مانند زکوة و غیره نیز اطاعت نمیکردند از ین جهة حق تعالی در عقب این فرمود که وَلَا يَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ و نه پندارند آنانکه از روی دنائت همت يَبْخَلُونَ بخیلی کنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ

بدانچه حق تعالی ایشانرا داده است یعنی اموال و نعمتها مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ
و آن بخل بهتر باشد مر ایشانرا نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی بخطاب میخوانند یعنی مپندار آنانرا که بخیلی میکنند
که بخل ایشانرا بهتر باشد بنا بر قرات اول مفعول اول تحسبن محذوفست و هو ضمیر فصل است محلا از اعراب
ندارد و تقدیر این است و لا یحسبن البخلاء بخلهم هو خیرا لهم یعنی باید که نپندارند بخیلان که بخل ایشان
بهتر باشد مر ایشانرا بَلْ نه چنین است بلکه هُوَ آن بخیلی شَرٌّ لَهُمْ بدتر است مر ایشانرا هم در دنیا
بذهاب برکت از اموال و هم در آخرة باستحقاق شدائد اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن
طوق کرده شوند جمله مستانفه است برای بیان شریت بخل مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کردند بآن از مال
و زکوة و سایر حقوق واجبه از آن اخراج نکردند و این فضیحت ایشانرا واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز ابن مسعود از حضرت رسالت مرتبت علیه الصلوة و التحیة روایت کرده که صدقه واجبه با هیچ مال
آمیخته نشود مگر که نابود سازد آن مال را و در معرض تلف افکند و هیچ قوم نباشد که زکوة باز گیرند و مستحق نشوند
الا که حق تعالی باران از ایشان باز گیرد و مراد به بخل در حال که مذموم است منع زکوة است و سایر حقوق واجبه
از آن و عقب این می فرماید وَلِلَّهِ مر خدا راست و ثابت است مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث گیرد از ایشان آنچه متمسک اند بآن و باز از انفاق
نمی کنند در راه او باین وجه که همه ایشانرا هلاک کند و جمیع ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان
و نزاع منازعان او را مسلم ماند محققان گفته اند که میراث فی الحقیقت چیزیست که بملک کسی در آید و پیش
از آن در ملک او نبوده باشد پس اسناد میراث باموال اهل آسمان و زمین بر وجه مجاز باشد
چه آن عاریتست در دست ایشان و بحقیقت از آن خداوند است که لله ملک السموات و الارض
پس اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز ماند درین سخن اشارتست بآنکه بخیل را
فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن او نیست پس بمال دیگری بخل ورزیدن و نهایت
شقاوت باشد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه میکنید از انفاق و امساک خَبِيرٌ داناست

که اموال بمعرض زوال در آید بموت یا بغیر آن از خود دست روزگار چه آن موجب وزر و وبال اوست

نه فراغت بال و ترفه حال دیگران درین جهان و آن جهان چنانکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة

مرویست که سخت ترین حسرت و ندامت آنست که کسی را مالی باشد و اخراج حقوق آن نکند و بمیرد و آن مال

منتقل بوارث شود و نیز از آنحضرت مأثورست که هر دری که او را ثواب انفاق بغیر باشد و او را خصمی باشد هیچ حجت

بذمهٔ او داشته باشد به بهشت نرود و مرویست که چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد بعضی از یهود

چون حیی بن اخطب و غیره گفتند که خدا درویش است که از ما قرض میطلبد و ما توانگر حق تعالی این آیه فرستاد که لَقَدْ

سَمِعَ اللّٰهُ بدرستی که شنید خدای یعنی علم او تعلق گرفت قَوْلَ الَّذِيْنَ قَالُوْا سخن آنها که گفتند

اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ بدرستی که خدا درویش است وَ نَحْنُ اَغْنِيَاۤءُ و ما توانگریم و بعد از آن بسبیل تهدید

فرمود که سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را فرمائیم تا بنویسند در صحایف کتب ایشان مَا قَالُوْا

آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند تا ایشانرا بدان جزا دهیم زیرا که این قول کلمهٔ عظیم

چه آن کفرست بخدا و استهزا بقرآن و رسول لهذا آنرا ملتزم کرده بقتل فرمود وَ قَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَاۤءَ

و دیگر بنویسیم کشتن ایشان یعنی اسلاف ایشان پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق این قید واقعیست نه احترازی چه

بلا ریب قتل انبیا بغیر حق می باشد و فایدهٔ ثبت جرایم در صحایف اعمال مبالغه است در زجر از معصیت زیرا که هرگاه

مکلف دانست که افعال و اقوال او مکتوب میشود در صحایف و آنرا بر او عرض خواهند کرد و بر رؤس الاشهاد

خواهند خواند در یوم التناد ابلغ خواهد بود در زجر از مأثم و امنع از ارتکاب جرایم وَ نَقُوْلُ و گوئیم

ایشانرا یعنی انتقام ما از ایشان در قول و فعل مذکور این باشد که گوئیم ایشانرا نزدیک موت ذُوْقُوْا

عَذَابَ الْحَرِيْقِ بچشید عذاب آتش سوزنده را و فایدهٔ قید نار بحریق که مستلزم معنی محرق است اشارتست

بالتهاب آن زیرا که نار غیر ملتهب را حریق نمیگویند ذٰلِكَ عذاب مذکور بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْكُمْ

بسبب جنایتی که از پیش فرستاده است دستهای یعنی نفسهای شما تعبیه باید کرد از نفس جهت آنست که اکثر اعمال

نفس بایدیست وَ اَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنست که خدا لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ نیست ستم کار بر بندگان خود

و ان الله عطف است بر ما قدمت یعنی دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدا نیست ستم کار بر بندگان و ذکر لفظ ظلام

که از برای تکثیر موضوعست جهة تاکید نفی جمیع افراد ظلم است و در منهج الصادقین گفته که کلبی روایت کرده که کعب
بن اشرف و مالک بن صیف و حیی بن اخطب و وهب بن یهودا نزد حضرت رسالت پناه آمده گفتند ای محمد
تو دعوی میکنی که ترا خدا به پیغمبری فرستاده و کتابی بمن داده و خدا با ما عهد کرده است که ایمان نیاریم بهیچکس که
دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی بیارد که آتش آنرا بخورد اگر تو درین دعوی صادقی قربانی بیار که آتش آنرا
بخورد تا بتو ایمان آریم حق تعالی فرمود که الَّذِينَ قَالُوا آنانکه گفتند و اینقول الذین قالوا است یعنی شنید حق تعالی
گفتار آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی در توریت
ما را امر کرد أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ آنکه ما ایمان نیاریم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ
تا وقتی که بیارد بما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد یعنی بسوزاند آنرا آتش مراد و در اخبار آمده که
اکل قربانی بر بنی اسرائیل حرام حرام بوده آنرا در وسط خانه مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان
در میان خانه ایستاده مناجات کردی و علمای بنی اسرائیل از خارج خانه سرها در پیش انداخته متوجه
بودندی تا وقتی که قربانی مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتش سپید بی دود با آواز مهیب
از آسمان فرود آمده در قربانی بپیچیدی و بسوختی و مرویست که حق تعالی بنی اسرائیل را امر نموده بود در توریت که هر که
دعوی نبوت کند و شما را بر ان دعوت کند تصدیق او مکنید تا آنکه قربانی را بیارد و آتش آنرا بسوزاند
مگر گاهی که مسیح و محمد بر شما مبعوث شوند که بدون قربان بایشان بگروید و از ایشان مطالبه آن مکنید ایشان
این هر دو پیغمبر را از حکم سابق استثنا نکرده از ایشان طلب قربانی کردند حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود که
قُلْ بگو ای محمد قَدْ جَاءَكُمْ بتحقیق که آمدند بشما رُسُلٌ مِّن قَبْلِي فرستادگان خدا پیش از ظهور من
بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن که موجب تصدیق ایشان بوده در دعوی نبوت چون زکریا و یحیی و عیسی
وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین که نیز شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست پس چرا آنکه
زکریا و یحیی فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را و پسر او یحیی را إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان باید کرد نه غیر او و غرض آنست
که اگر موجب تصدیق ایشان بمحمد که اتیان این نوع معجزه است پس چرا ابدا ران ایشان ایمان نیاوردند

بانگسی که او این معجزه را با معجزات دیگر بایشان نمود و جرات بر قتل او کرده وی را کشتند و اولاد ایشان
که معاصر عهد تواند بان راضی اند فَإِن كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول و محزون مباش
فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فرستادگانی که پیش از تو
بودند با آنکه جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای مبرهن وَالزُّبُرِ
و مواعظ زاجره و زواجر حکیمه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریت
و انجیل و زبر جمع زبور است آن کتابیست که مقصور باشد بر حکم یا بمعنی زاجر ماخوذ از زبرة او از جرة و غرض
از این آیه تسلیه رسول است که ای محمد تعجب مکن و اندوهی بخاطر عاطر خود مرسان از این که ایشان صدق قول
تو میدانند و ترا تکذیب میکنند چه پدران ایشان نیز پیغمبران خود را صادق القول میدانستند و با وجود
این ایشان را می کشتند پس چون که ایشان از روی عناد و انکار اقتراح این معجزه میکنند از تو نه بجهت وضوح
حق از این جهت اجابت مقترح ایشان نکردیم و ترا رخصت ندادیم در نمودن این معجزه بایشان پس
ایشان را باوا گذار كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است این وعده و وعید است
از برای مصدق و مکذب یعنی زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت
بچشید و گویند مراد بموت اینجا انتفاء حیات است پس قتیل در آیه داخل باشد و نزد بعضی مراد آنست
که هر نفس ذایق مقدمات موت است و شداید و سکرات آن وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ
و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را از خیر و شر يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز چه دنیا
دار عمل است نه دار جزا و آخرت بر عکس این و لفظ توفیه مشعر است بانکه گاه است که مکلفان قبل از وقوع
قیامت بعضی از اجور اعمال را می بینند و مؤید این است قوله علیه السلام القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران بعد از آن میفرماید فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده شود از
آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شود به بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگاری
یافت و بمراد رسید از حضرت رسالت مرویست که هر که خواهد که دور گردانیده شود از دوزخ
و در آورده شود به بهشت باید که در یابد او را مرگ در حالتی که او گرونده باشد بوحدانیت خدا

و بروز آخرة و بردهان آن نوع سلوک کند که دوست داشته باشد که باوی چنان باشد و مراد آنست که
در حین نزول موت بر او محافظت کننده حقوق الله و حقوق الناس بوده باشد و نیست زندگانی این جهان
یعنی لذات و زخارف آن إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری از چیزهای که فریب دهنده است
و زیان رساننده غرور مصدر است بمعنی فاعل مراد تشبیه حیات و زخارف دنیاست بمتاع مدلس و مدلس
آن شیطان است یعنی زندگانی دنیا و زخارف آن مردم را فریب دهد در خبر است که روزی رسول
مقبول بر بزغاله مرده گوش بریده بگذشت باصحاب گفت کیست که این را بدرهمی بخرد گفتند یا رسول الله
بعیب گوش بریدگی باین مبلغ نمی ارزد بلکه تکلیف کرده است و بهیچ کاری نمی شاید فرمود بخدا که دنیا نزد خدا
ازین خوارتر و حقیرتر است آورده اند که بعد از هجرة مهاجران بمدینه اهل شرک دست تعدی بمال هر یک که
در مکه داشتند دراز کرده می بردند و می خوردند و هر کرا از ایشان که در راه بدست می آمد تعذیب میکردند و برخی را
بقتل میرسانیدند حق سبحانه جهة ثبات بر مصابرت بر ایذا و اذیت کفار اهل ایمان را خطاب می فرماید که
لَتُبْلَوُنَّ هر اینه شما آزمایش کرده شوید فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای خود بنقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ
و در نفسهای خود باذیت کفار و غیر آن از امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر اینه بشنوید مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی یهود و نصاری
وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آنانکه شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنانی
که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت به پیغمبر شما و هم بشما در بیضاوی گفته که این اخبار است باستماع کلمات
مکروهه قبل از وقوع آن تا مؤمنان توطین نفوس خود کنند بر صبر و احتمال آن و مستعد لقای آن شوند
و نزول این مصایب بر ایشان ارهاب ایشان نکند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه
وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و آنرا بمنتقم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذَلِكَ پس بدرستی که
این صبر و تقوا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استواری کارهای دین است و درستی نشانهای ثبات
بر آن و عزم در اصل ثبات رای است بر شی تا امضای آن کند مراد آنست که صبر و تقوی عزیمتی
از عزمات خدا که ناچار است شما را که امضای آن نمائید بعد از آن خبر میدهد از نقض عهد و میثاق

اهل کتاب بقوله وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای محمد وقتی که فرا گرفت خدا در ان مِيثَاقَ الَّذِينَ
عهد و پیمان انانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شدند توریت و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد
این ست لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر اینه بیان کنید کتاب را برای مردمان یعنی وصف محمد را که در ان
مکتوب ست برای مردمان روشن گردانید وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشید آنرا یعنی حق سبحانه اخذ میثاق کرد
از اهل کتاب باین وجه که ایشانرا گفت بیان کنید صفت پیغمبر را و انرا نپوشید فَنَبَذُوهُ و لا پس بینداختند
کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت نهادند در وراء ظهر مثل ست در ترک اعتداد و عدم التفات
مراد انست که اهل کتاب اصلا مراعات نکردند و بآن التفات ننمودند و آنرا ضایع و مهمل گذاشته عمل بان نکردند
وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند و بدل کردند انچه اخذ میثاق بران بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را یعنی بدل آن
اخذ حطام دنیا و اغراض آن کردند و آن رشوتها و هدایای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند
و می ترسیدند که اگر نعت پیغمبر را اظهار کنند از ان محروم مانند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که میخرند
یعنی بدل می کنند نعیم جاودانی را بحطام فانی و اختیار مینمایند امتعه فانیه را بر نعم باقیه بجهت آن مستحق عذاب الیم و
عقاب جحیم میشوند در آیه دلالت ست بر وجوب اظهار حق و تحریم عدم آن و واجب ست بر هر که عالم بکتاب آسمانی ست
خواه توریت و انجیل و خواه قرآن که احکام و اوامر آنرا بمردمان برسانند و اخفای آن نکنند تا بعذاب و عقاب
اخروی گرفتار نشوند و بعد از ان خصلتی دیگر از خصایص ذمیمه اهل کتاب بیان می کند بقوله وَلَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد انانرا که شادی باشند بِمَا أَتَوْا بانچه امده اند که کرده اند از پوشیدن نعت تو
وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و دوست میدارند انکه ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بانچه نکرده اند یعنی وفا
بمیثاق نکرده و وصف آنحضرت را بران وجه که در توریت ست نکردند بلکه ضد انرا با اهل اسلام گفتند و با وجود
این چشم داشت ستایش داشتند از مسلمانان و در روایت که یهود خیبر نزد پیغمبر آمدند و گفتند ما ترا می شناسیم
و بتو ایمان داریم و در قلوب ایشان خلاف این بود و مسلمانان زبان بستایش ایشان گشادند حق تعالی این آیه فرستاد
و منقول ست که جمعی منافقان در عهد رسول می گفتند که اگر غزای شود ما ممد و معاون تو باشیم و با اعدای تو
کارزار کنیم چون وقت غزا رسید تخلف کردند و باز ایستادند و بدان تخلف شادمان شدند چون رسول

از جهاد مراجعت فرمود زبان باعتذار کشودند که اگر فلان چیز مارا مانع نمی شد در ملازمت تو مجاهده میکردیم
این آیه در بارهٔ ایشان فرود آمد فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب پس البته گمان
مبر ای محمد ایشانرا که فرحناک و شادمان میشوند بانچه کردند از کتمان حق یا معذرت غیر مسموع با توقع ستایش
بران یعنی رستند از عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه پس بمفازة منصوبست بر آنکه
مفعول ثانی تحسبن است بر حذف مضاف و باز زایده بمعنی فاعل است که آن فایزین است یعنی
مپندار ایشانرا فایز و رستگار و ابن کثیر و ابو عمرو بغیبت و ضم با خوانده اند و فاعل آن ضمیر مستکن راجع بموصول
و هر دو مفعول یحسبن محذوفست هر دو مفعول موکد دال بران کانه قیل و لا یحسبن الذین یفرحون
بما اتوا فلا یحسبن انفسهم بمفازة یعنی باید که نه پندارند انانکه شادمانند در انچه با ان اتیان می نمایند
از کتمان نعت پیغمبر که رستکار کردند از آتش دوزخ و لهم عذاب الیم و مر ایشانراست
عذابی دردناک در روز قیامت بجهة کفر و تدلیس ایشان و لله و مر خدایراست ملک السموات
و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس مالک امور عباد دست هر وفق اعمال ایشانرا جزا و سزا
میرساند و الله علی کل شیء قدیر و خدا بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار تواناست
آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات
دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی سوال کردند گفته اند که احیای موتی و ابرای مرضی
الپس بجناب حضرت رسالت مآب آمده گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافتیم و بطلب
معجزات تو بدینجانب شتافتیم اگر کوه صفا را زر سازی انرا علامت یکانگی تو دانیم حق تعالی این آیه
فرستاد که اگر شما طالب آیات هدایت اید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها
و انچه در ویست از صنوف عجایب و الارض و در آفریدن زمین و انچه در ویست از انواع
غرایب و اختلاف الیل و النهار و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت
یا نقصان و زیادت لایات هر اینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کیف علم و قدرت او
لاولی الالباب مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و باد در الف دقایق

اسرار و حقایق آثار وافی باشد ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود از محمد ابن حنفیه نقل کرده امیر المؤمنین علی فرمود
که چون حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة در شب برخاستی و مسواک فرمودی و نظر بر آسمان کردی و گفتی ان فی
خلق السموات والارض الی و نیز از آن حضرت مرویست که ویل لمن قرءها و لم یتفکر فیها وای مر آنکسی را که این آیه
بخواند و در آن تفکر نکند الَّذِينَ آنانند یعنی این اولوا الالباب که استدلال می کنند بر توحید و علم و قدرت واجب
وجود و واجب الوجود بخلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللّٰهَ یاد
می کنند خدای را قِيَامًا در حالتی که ایستادگانند وَقُعُودًا و در وقتی که نشستگانند وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
و در آن زمان که افتادگانند بر پهلوهای خود این احوال ثلاثه اند بمعنی قائمین و قاعدین و مضطجعین علی جنوبهم
و غرض این دوام ذکرست نزد علماء محققین مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست پس مراد
ازین صاحبدلانند که مشغول بذکر دل و جان اند که قایم اند بر آستانهٔ خدمت و قاعد اند بر بساط قربت و علی جنوبهم
یعنی آسودگانند در بارگاه وجد و حال و بر کناره از پندار و وهم و خیال وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه می کنند
از روی استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها که در اجرام عظام
و ابداع صنعت آن تا آن اندیشه ایشان را راه می نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و بواسطهٔ این حجاب بعد
از نظر ایشان برخاسته از غیبت بحضور می آیند و از غایت تشوق و التفات او را در خاطر خود در می آرند
و نازل منزلهٔ مخاطب شاهد گردانیده از روی تضرع و نیاز با او خطاب می کنند که رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا
خَلَقْتَ هٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریدن باطل یا در حالتی که باطل
باشد مشار الیه هذا خلق است گاهی که مراد از آن مخلوق باشد ای ما خلقت المخلوق من السموات والارض عبثا
عبث و ضایع نیافریدی بدون رعایت حکمت بلکه آفریدن آن محض حکمت است بعد از آن تنزیه او می نمایند
از هر چه لایق ذات و صفات او نیست و میگویند سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی تراست از آنکه هیچ چیز را باطل
نیافریدی و نیافرینی فَقِنَا پس نگهدار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ و در آیه دلالتست
بر آنکه کفر و ضلال و قبایح آفریدهٔ خدا نیست زیرا که همه این باطل است بلا خلاف پس واجب است که جازم نشوند
بر آنکه هیچ قبیحی از قبایح مضاف با او سبحانه نیست و سبحان مصدر فعل محذوف است ای سبحنا سبحانا لک یعنی پاکیزه

میدانیم پاکیزه دانستن ترا از هرچه لایق بذات تو نباشد و این جمله معترضه است و اولوا الالباب که تفکر کنند کانند
در بدایع صنایع علویات و سفلیات بر سبیل خشیت میگویند رَبَّنَا ای پرورد کار ما اِنَّكَ بدرستی که تو از روی عدل
مَن تُدخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ فَقَد اَخزَیتَهُ پس بدرستی که خوار و رسوا کردی و رسانیدی
او را بعقوبت وَمَا لِلظَّالِمِینَ و نیست مر ستم کاران را و از حد بیرون رفتکان را از مشرک و یهود و نصاری
و امثال ایشان از طغات و عصات مِن اَنصَارٍ از یارانی که قهر و عذاب را از ایشان مندفع سازند
رَبَّنَا ای پرورد کار ما و این از حکایت قول مومنان است یعنی مومنان که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین
میگویند ای پرورد کار ما اِنَّنَا بدرستی که ما سَمِعنَا مُنَادِیًا شنیدیم ندا زننده را که آشکارا یُنَادِی
میخواند مردمان را لِلاِیمَانِ برای کرویدن بوحدانیت تو و اتباع رسول تو در اوامر و نواهی و در تنکیر منادی
و اطلاق آن و بعد از ان تقیید آن بایمان تعظیم شان منادیست چه هیچ منادی اعظم از منادی بایمان نیست
و این منادی محمد است صلعم و نزد اکثر مفسران مراد قران است زیرا که بسیار کس دعوت رسول را در نیافتند اما همه کس
قران را شنیدند اگر چه پیغمبر را ندیدند و قتاده گفته که حق سبحانه اینمعنی از مومنان جن و انس حکایت کرده و اما از
جنیان بقول انا سمعنا قرانا عجبا الایه و اما از قول انس بقول سمعنا منادیا ینادی للایمان اَن آمِنُوا
بِرَبِّكُم بانکه بکروید بپرورد کار خود حرف جر در اَن مقدرست ای بان آمنوا و می تواند بود که اَن تفسیریه
باشد یعنی مضمون ندا این است که بکروید بآفرید کار خود فَآمَنَّا یعنی امتثال امر منادی کردیم و ایمان آوردیم
رَبَّنَا ای پرورد کار ما فَاغفِر لَنَا ذُنُوبَنَا پس بیامرز برای ما کناهان ما را که از ان تایب شده باشیم
مراد مطلق کبایرست و صغایر با صفت اصرار چه عقوبت بر صغیره که بعدم اصرار باشد مترتب نمیشود وَکَفِّر
عَنَّا و محو کن از ما سَیِّئَاتِنَا بدیهای ما را و مراد غفران کناهان کذشته و تکفیر کناهان آینده وَتَوَفَّنَا
و بمیران ما را مَعَ الاَبرَارِ با نیکان و نیکو کاران یعنی ما را در زمرهٔ ایشان در آر و در سلک صحبت این طایفه
محشور کردان ابرار جمع بر است یا بار چون ارباب و اصحاب که جمع رب است و صاحب و چون اهل ایمان اظهار
امتثال نمودند بانچه بان مامور بودند بعد از ان بجهة مخافت از انکه ایشانرا سوء عاقبت باشد پس گفتند رَبَّنَا
ای پرورد کار ما ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما وَآتِنَا و بده ما را مَا وَعَدتَّنَا آنچه وعده کرده

ما را علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که آن نعیم جاودانی است و او در اثنا زایده است یا معطوف علیه
محذوف است تقدیر اینکه ربنا آتنا ما سألناك و آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا
مکردان ما را روز رستخیز یعنی بوسیلهٔ توفیق و لطف عاصم ما شو که از ما چیزی صادر نشود که مقتضی اخزا باشد انک
بدرستی که تو لا تخلف المیعاد خلاف نکنی وعدهٔ خود را که آن اثابت مومن و اجابت دعا او و مراد بمیعاد
بعث است بعد از موت و تکریر ربنا بجهة استقلال هر یک ازین مطالب علو شان آن و در آثار آمده که من حزنه
امر فقال خمس مرات ربنا انجاه الله مما یخاف هر که را امری او را محزون و اندوهناک کرداند باید که پنجبار بگوید
ربنا حق تعالی او را نجات دهد از انچه او خوف آن داشته باشد و نیز از صادق ع مرویست که هر کرا کاری پیش آید و
پنج بار بگوید ربنا خدای تعالی انجاح مرام او کند و از انچه ترسد خلاص دهد گفتند منشاء این بیان فرمای ع این آیات را
تلاوت فرمود و گفت حق تعالی سهام این دعوات را ببرکت پنج کلمه ربنا که دراست بهدف اجابت رسانیده
فرمود فاستجاب لهم ربهم پس اجابت کرد دعای ایشانرا پروردگار ایشان و ایشانرا بمطالب
و مقاصد خود رسانید انی لا اضیع بدین وجه که من ضایع نکردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را
از شما مرویست که ام سلمه از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که هر عاملی را اجر نیست چگونه است که حق تعالی در قرآن
مردان مهاجر و انصار را بمناقب بسیار یاد کرده و زنانرا از آن نصیبی ارزانی نفرموده این آیه آمد که من عمل هیچ عاملرا
از شما ضایع نکردانم من ذکر او انثی از مرد و زن این بیان عامل است بعضکم من بعض برخی از
شما از برخی دیگراند زیرا که زنان از مرد اند و مردان از زنان یا بجهة انکه ذکور و اناث از اصل واحد اند این جمله
معترضه است از برای بیان شرکت نسا با رجال در انچه موعودست برای عمال پس حکم من در جمیع شما یکسانست
فالذین هاجروا پس آنانکه هجرة کردند از بلاد شرک و از میان اوطان و عشایر کفار خویش بیرون
آمدند و اخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند از منازل و منزلهای مالوف خود از روی اضطرار
و انحضرت است و آنانکه ایشانرا از مکه بیرون کردند و اوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در طاعت
من بسبب ایمان آوردن چون بلال که او را بضرب و شتم آزار میرسانیدند و صهیب که بنهب اموال
او را می رنجانیدند و قاتلوا و کارزار کردند با کفار بجد و ثبات تمام چون امیر المومنین علی و اتباع او

از طعام و شراب این دلیل کرامت مهمان ست یعنی جنات جزای ایشان راست در حالتی که پیشکش ایشان است
وَمَا عِنْدَ اللهِ و آنچه نزدیک خدای است از الطاف خفیه که کثیر و دایمی باشد خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهتر است
مر نیکوکارانرا از متاع حقیر فانی که فجار دران منقلب اند مرویست که روزی رسول ﷺ بر حصیری از لیف خرما
خفته بود اصحاب در آمدند که آن لیف در پهلوی آنحضرت اثر کرده بود یکی از اصحاب گفت یا رسول الله چگونه تصور
باین نمی توان کرد که کسری و قیصر بر حریر و دیبا نشینند و خسپند و تو بر این حصیر فرمود باکی نیست لهم الدنیا
ولنا الآخرة از جابر و ابن عباس روایت ست که چون نجاشی که پادشاه حبشه در خفیه به پیغمبر گرویده بود
وفات کرد جبرئیل رسول را از فوت او خبر داد رسول صحابه را جمع کرد و فرمود بیائید تا بر برادر خود که در
غیر زمین شما فوت شده نماز گذاریم پس بمقبره بقیع آمد و حق تعالی حجاب از پیش رسول بر داشت تا جنازه
او را از حبشه بدید منافقان گفتند که محمد ﷺ نماز بر کسی میگذارد که او از ترسای حبشه است و هرگز او را ندیده
آیه آمد وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و بدرستی که از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ هر آینه کسیست که میگرود
بِاللهِ بوحدانیت خدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و میگرود بانچه فرو فرستاده شده بشما که قرآن است
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بانچه منزل گشته بایشان که توریت و انجیل است خَاشِعِينَ لِلّٰهِ
در حالتی که ترسکار انند یا متواضعان مر خدایرا این حال است از ضمیر یومن و جمعیت آن باعتبار معنی است
لَا يَشْتَرُونَ بدل نمی کنند بِآيَاتِ اللهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را
چنانچه احبار رشوت خوار یعنی ببدل عوض حقیر آنرا تغییر و تبدیل نمیدهند و نمی پوشانند أُولَئِكَ آن گروه خاشع
متدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان یعنی اجری
که مخصوص ست بایشان و موعود ست در کریمه اولئک یؤتون اجرهم مرتین إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای
سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب است یعنی بآسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد بجهة علم او باعمال
ایشان و بانچه مستوجب آنند از جزا و استغنای او از تامل و احتیاط مراد آنست که اجر موعود سریع الوصول است
بایشان چه سرعت حساب مستدعی سرعت جزا است و گویند در آن و احاطه حساب ایشان کند و خصوص اهل کتاب باین
وعده جهت آنست که تا مبین شود که جزای اعمال ایشان موفور خواهد بود بر ایشان و گجو از ان مطلق اهل ایمان را

وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد مانند حمزه و سایر شهدا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه محو کردانیدم
هر کدام از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را که اگر کرده باشند وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آرند
ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان یا در تحت
منازل آن جویها پاداش دهیم ایشان را ثَوَابًا پاداش دادنی این مصدر موکد است چه لأکفرن
ولأدخلن در معنی لأثیبنّهم است یعنی البته ثواب این اعمال برسند مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای
وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خداست که نزدیک اوست حُسْنُ الثَّوَابِ نیکوئی پاداش بر طاعت
یعنی ثواب دهنده بندگان نه غیر او و در تفاسیر مذکور است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان
بعسرت می گذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان
در رنج و محنت حق تعالی جهت تسلیه ایشان به پیغمبر خود خطاب نمود و فرمود لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا
یعنی باید که فقرای مومنین را فریب ندهد تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ
در شهرها برای تجارت و جمع اموال مَتَاعٌ قَلِيلٌ برخورداری اندکیست بجهت قصر مدت آن یا در جنب
نعیمی که حق تعالی در آخرة برای مومنان آماده ساخته هیچ نمی نماید و از حضرت رسالت روایت است که نیست
آنچه در دنیاست در جنب آخرت مگر مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برد پس باید که بنگرد که
از دریا چه با انگشت او چسپیده و با وجود این قلت سریع الزوال و با سرعت زمان سمت زوال می پذیرد
پس کفار هر چند در تحصیل نعم محقره دنیا نازند عاقبت ایشان را در بازند ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ پس آنگه
جای بازگشت ایشان جهنم باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست جهنم و بد موضعیست گسترده برای
برای مکافات کفر ایشان و بعد از وعید کفار در وعده ابرار می فرماید لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن
آنها که بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود از متاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان راست
بوستانها بر وجهی که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور آن یا در پای درختان آن
جویهای آب و شیر خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتی
که پیشکش ایشان است مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدا و منزل آنجنانیست که حاضر سازند برای نازل

امر میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر مشاق طاعات و بر انچه
بر شما میرسد از شدائد و بلیات بجهت ثبات و دوام شما بر ایمان و عبادات وصابروا و مصابره نمائید
با اعداء خود در صبر بر شدائد حرب یا صبر کنید بر مخالفت هوا و تخصیص این بعد از امر بصبر مطلق جهت شدت آنست
یعنی صبر کنید در جمیع امور خصوصا در قتال دشمنان ظاهر و باطن و قدم استوار دارید در میدان محاربه و مجاهده
ورابطوا و ساخته و آماده باشید برای مقاتله با اعدای خدا و مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور
اسلام اسبان و اسلحه را آماده سازند تا اذیت کفار از مومنان باز توانند داشت یعنی بجهت ترصد غزا
ابدان و خیول خود را در ثغور مرابطه سازند از امیر المومنین ع و جابر بن عبد الله انصاری مرویست که مراد
بر رابطه انتظار صلوة است بعد از صلوة و وضوی تمام کردن در مکاره و بسیار قدم نهادن در مساجد و انتظار
نماز بعد از نماز رابطه است هر که بدینها عمل کند گناهان او ستره شود و درجات او رفیع گردد واتقوا
الله و بترسید از خدا و پرهیزکاری کنید از معاصی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید که آن
وصول است بجنت محققان گفته اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابرت
نمائید بر مراقبه قلوب مطالعه بتسلیم بر بلا و رضا بجریان قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع
از ماسوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار و از التفات باغیار و در احادیث قدسیه آمده که اصبروا
بلائی و صابروا علی نعمائی و رابطوا فی دار اعدائی واتقوا محبت سوائی لعلکم تفلحون
سورة النساء مدنیست و عدد آیات آن صد و هفتاد و هفت است و نزد بعضی صد و هفتاد و شش و نزد کوفی
صد و هفتاد و پنج و عیاشی باسناد خود از امیر المومنین ع روایت کرده که هر که سورة النساء را در هر روز جمعه بخواند
از عذاب قبر ایمن شود بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الناس ای جمیع مردمان از ذکور و اناث حاصل کرمیفرماید که ای جمیع بنی آدم اتقوا
ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود در امتثال اوامر و نواهی بدانکه اطفال و مجانین و امثال ایشان
که قابل خطاب نباشند از مخاطبه خارج اند پس مراد مکلفان باشند یعنی ای مکلفان بترسید از عذاب پروردگار
خود الذی خدائیکه خلقکم آفرید شما را با وجود الوان و اشکال و السنه مختلفه من نفس واحدة

از یک نفس که آدم است و تانیث واحده باعتبار لفظ نفس است که مونث سماعیست وخلق منها زوجها
و آفرید از آن نفس جفت او را که حواست در اخبار آمده که حق تعالی حوا را از باقی طینت آدم آفرید و نزد
اکثر مفسران آنست که آدم از حق تعالی انیس طلبید حق سبحانه خواب گران بر وی گماشت و جبرئیل را فرستاد
تا از پهلوی چپ او استخوانی بیرون کشید و حوا را از آن استخوان بیافرید و ظاهر خلق منها زوجها دال است
بر این که حق تعالی بیافرید حوا را از ضلعی از اضلاع آدم وبث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما
از آدم و حوا بتوسط توالد و تناسل رجالا کثیرا ونساء مردان و زنان فراوان و امتنان
حق تعالی بر ما باینکه ما را از نفس واحد ایجاد فرموده جهت آنست که این اقرب است بعطوفت و شفقت و
مرحمت بعضی از ما بر بعضی جهت آنکه رجوع همه ما باصل واحدست و دیگر این ابلغ است در قدرت و دلالت
بر علم و حکمت واتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدا الذی آن خدائی که شما در وقت سؤال
از یکدیگر تساءلون حاجت میطلبید به بآن خدائی که بوسیله سوگند خوردن باو چه هر یکی وقت
طلب حاجت بیکدیگر میگوید که اسالک بالله ان تفعل کذا و اصل تساءلون تتساءلون که بجهت تخفیف
حذف احد التائین شده والارحام عطف است بر الله یعنی بترسید از معصیت خدا و بپرهیزید بریدن
از خویشان بلکه طاعت خدا کنید و صلهٔ رحم مرعی دارید و این تنبیه است بر وجوب صلهٔ ارحام و تودد
و تراحم با ایشان و این از قبیل ان لا تعبدوا الا الله و بالوالدین احسانا ان الله کان علیکم
بدرستی که خدا است بر شما رقیبا مطلع و حافظ بر همه افعال و اقوال شما این کلام از برای تاکید و تهدیدات
و مبالغه در اتقاء و بعد از امر بتقوی صلهٔ ارحام امر می نماید بتوفیر حقوق یتامی و اتقا از تصرف در اموال ایشان
و می فرماید وآتوا الیتامی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم مالهای
ایشان را که بحکم ولایت و وصایت بران تسلط دارید یعنی بر ایشان انفاق کنید در حال صغر و تنگ گیری
مکنید بر ایشان در نفقه و همه را تسلیم ایشان کنید بعد از بلوغ و رشد آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات
ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر و خورد در رمهٔ ایشان سر داده بدل آن گوسفند بزرگ میگرفتند و میگفتند
شاة بشاة حق سبحانه فرمود که در مال یتیمان تصرفات ناشایسته مکنید ولا تتبدلوا الخبیث و بدل مکنید

ناپاک را
یعنی حرام که از اموال یتامی ست بالطیب بمال پاک و پاکیزه یعنی حلال که از اموال شماست و یا استبدال
مکنید خبیث زبون را بطیب رفیع و با قیمت بدانکه یتامی جمع یتیم ست و آنکسی که پدر او فوت شده باشد ماخوذ
از یتیم که بمعنی انفراد ست و منه الدر الیتیمة جمع آن یتمی ست و یتامی چون جمع اسیر اسری و اساری مرویست
که آیه در حق مردی از بنی غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده و از وی پسری مانده و او بوصایت اموال
او را متصرف شده و چون بدرجه بلوغ رسیده مال خود را از عم طلبید او در ادای آن تغافل میکرد و مرافعه ایشان
بمحکمه علیه نبویه افتاد این آیه آمد که در اموال یتیمان تصرف غیر جایز مکنید ولا تأکلوا اموالهم
و مخورید مالهای ایشان مراد مطلق اتفاق ست و تشبیه آن باکل که آن اعظم وجوه از انتفاع ست یعنی منتفع
مشوید بمال یتیمان الی اموالکم در حالتی که منضم کنید با مالهای خود انه بدرستی که خوردن مال یتیمان
و یا تبدیل با خبایث در آن کان حوبا کبیرا هست نزد خدای گناهی بزرگ چون غطفانی این آیه بشنید
و گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال را ببرادرزاده خود کرد از امام بحق ناطق جعفر صادق مرویست
که بعد از نزول این آیه اصحاب از مخالطت یتامی کراهت داشته از ایشان کناره کردند یتامی شکایت
این حال بموقف عرض سید انام علیه الصلوة والسلام رسانیدند حق تعالی این آیه نازل ساخت و یسئلونک
عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخوانکم الآیه و در صحیح بخاری از عایشه نقل کرده که یتیمه در حجر
تربیت شخصی بود و ولایت تصرف در مال وی تعلق داشت میخواست که وی را در قید نکاح در آرد و حق خدمت
و تعیین کابین فرو گذارد و تصرف تام در مال او کند آیه آمد و ان خفتم و اگر بترسید ای اولیای یتامی
الا تقسطوا از آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان یعنی اگر میدانید که بعد از تزویج
با ایشان در ادای رعایت حال ایشان بر عدالت نخواهید کرد فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم
آنچه شما را خوش آید و موافق طباع شما باشد من النساء از زنان دیگر غیر یتامی که حلال باشند مر شما را اگر غیر
محرمات باشند که در کریمه حرمت علیکم امهاتکم مذکور اند مثنی در حالتی که دو دو باشند و ثلاث و سه سه
و رباع و چهار چهار اند از اعداد مذکوره هر کدام که خواهید بخواهید صاحب کنز العرفان در تفسیر و تبیین آیه
آورده که اقسط ماخوذ است از قسط یقسط قسوطا اذا عدل فهو مقسط و منه ان الله یحب المقسطین و مراد بما طاب

لکم الخبز نیست که آن چیز نیست که موافق طبع باشد از زنان که حلال باشند و گویند مراد بما طاب ما حل لکم است

و ذکر لفظ ما در مقام من بجهة آنست که لفظ ما موضوع است بمعنی شیء که عام از من است پس بر ذوی العقول و غیر ان

صادق است درین تنبیه است بر نقص عقول ایشان و واو اینجا بمعنی او است اگر چه لازم آید جمع میان نه زن

زیرا که واو برای جمع است و حصر در اربع و عدم جواز نکاح زیاده بران اجماع است در تفسیر جامع البیان نقل کرده

از قاسمیه که طایفه اند از زیدیه که جایز است جواز تسعه بجهة آنکه واو جمع دلالت است بران و نیز بنا بر قول قاسمیه

لازم می آید جواز هژده زن زیرا که معنی مثنی دو دو است و ثلاث سه سه و رباع چهار چهار مجموع هژده است و بعضی

از امت برین رفته اند با آنکه نزد امامیه عدد مذکور مباح است مر احرار رجال را اما عبید را جایز نیست نکاح اکثر

از دو حره یا چهار امه و مالک بران است که عبید حکم احرار دارد در جواز اربع و شافعی و ابو حنیفه و احمد گفته اند

که عبد را زیاده از دو زوجه جایز نیست خواه حره باشند خواه امه و مثنی و ثلث و رباع غیر منصرف اند بعدل او وصف

اگر چه اصول ایشان بر صفت نیست و نصب انها بر حالیه است از فاعل طاب فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید أَلَّا

تَعْدِلُوا اگر عدل نتوانید کرد میان زنان فَوَاحِدَةً پس اختیار کنید یا در نکاح در آرید یک زن را

و بگذارید جمع کردن در میان ایشان أَوْ مَا مَلَكَتْ یا سریت گیرید انچه را که مالک است أَيْمَانُكُمْ

دستهای راست شما مراد او ما ملکت انفسکم است یعنی تصرف شما در ان بملکیت باشد و ذکر ایمان در

مقام انفس جهت آنست که اکثر و اغلب امور به دستهای راست می کنند مراد تسویه است میان واحده

ازواج و میان عدد سراری جهت خفت مؤنت ایشان و عدم وجوب قسم میان ایشان ذَٰلِكَ این تقلیل

ازواج یا اختیار واحده أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا نزدیکتر است با آنکه میل نمایید و یقال عال المیزان اذا مال

و عال الحاکم اذا جار و عول الفریضة المیل عن حد السهام المسماة و بعضی تفسیر ان کرده اند با آنکه بسیار نشوند

عیال شما و جمعی از مفسران گفته اند که اولیای زنی را بکسی بزنی میدادند و مهر را گرفته خود متصرف می شدند

و هیچ از ان بزن نمیدادند و اگر بخانه شوهرش می فرستادند او را بر شتر بر می نشانیدند و بخانه شوهرش

میفرستادند و بغیر ازین شتر چیزی دیگر بان زن نمیدادند حق تعالی منع آن نموده که وَآتُوا النِّسَاءَ

بدهید ای اولیا زنی را که بنکاح غیر در آورید صَدُقَاتِهِنَّ کابین های ایشان را اگر از شوهران گرفتید

چه آن حق ایشان و شما را در ان نصیبی نیست و صداق و صدقه بمعنی مهر است و اکثر بر آنند که خطاب با ازواج است
یعنی ای شوهران بدهید بزنان خود صداقهای ایشان را بدون مضایقه و تعلل نِحْلَةً در حالتی که
آن مهرها هدیه و عطیه باشد از شما بایشان از طیب نفس و نصب آن بنا بر حالیت است از صدقات
صهیل روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که قرض بستاند بقصد اگر عوض آنرا بصاحبش رد
نکند و هر که زنی بخواهد بر مهری و عزم او این که داین او باشد زانی است فَإِنْ طِبْنَ پس اگر خوشدل
باشند آن زنان یعنی بخوشی ببخشند لَكُمْ مر شما را و بگذرند عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ از چیزی از کابین نَفْسًا
از روی نفس یعنی بخوشدلی نفس ببخشند آنرا ضمیر منه راجع است بصداق حمل بر معنی زیرا که صداق در معنی
صداقت است حاصل کرد اگر بطیب نفس و خوشدلی چیزی را از مهر خود ببخشند فَكُلُوهُ پس بخورید آنرا هَنِيئًا
مَرِيئًا خوردنی سازگار و خوشگوار صفت مصدر محذوف ای اکلا هنیئا مریئا و گویند هنی آنست که انسان
بان لذت یابد و مری آنچه عاقبت آن محمود باشد یعنی تخمه و هیضه عارض آن نشود و یا عقوبتی در عقب آن
نباشد و چون در آیه متقدمه امر کرد بدفع مال ایتام بایشان در حین بلوغ بدون تصرف در ان و عقب آن
ذکر کرد می نماید که جایز نیست دفع مال بایشان وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید شما سفیهان را و کم خردان را
أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را خطاب با اولیاء و ایتام و مجانین است و غیر ایشان هر آنکه نیکو خفیف العقول اند
و منعدم الرشد و اضافه مال با اولیا بجهت تصرف است در ان بحق ولایت و تسمیه جماعتی که عاری از رشد اند
بسفها جهت استخفاف است بعقول ایشان و گویند غرض نهی است مر هر کس را که مالهای خود را در تصرف
زن و فرزند دهد و بایشان ببخشد و بعد از ان چشم داشته باشد که ایشان رعایت او کنند در مطعم و ملبس اول
ملایم است با آیات متقدمه و متاخره و قول ثانی او فق بتولد الَّتِي آن مالهای که جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ
گردانیده است خدای برای شما قِيَامًا سبب قوام معیشت و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد
و زکوة و غیر آن قیام مصدر است مراد از ان مایه القیام است و نزد بعضی مراد سفیهان اند زیرا که
سفه خفت عقل است و ایشان ناقص العقول اند و از حضرت رسالت مرتبت مرویست که سفیهان زنانند
و نیز مرویست که زنی سیاه فصیحه و بلیغه نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله مارا خدمت میفرمائی

وهیچ وجه زبان بمذمت مائی کشائی فرمود چگونه شمارا مذمت کردم وگفت باینکه مارا سفیه خواندی فرمود
که خدا شمارا سفیه خوانده در کریمه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم گفت یا رسول الله مارا ناقص خواندی فرمود جهة
انکه در هر ماه چند روز نماز نمی گذارید وارزقوهم وبهره دهید این سفهارا یعنی مقرر کنید دران مال ها
بقدر کفاف ایشان واکسوهم وبپوشانید وجامه دهید ایشانرا بقدر حال وذکر فیها بدون منها بجهة دلالت
بر انکه ماکول وملبوس ایشان دران اموال است یعنی اموال ایشانرا مکان رزق وکسوت ایشان گردانید
باین وجه که تجارت نمائید دران وازانتفاع آن رفع احتیاج آنها کنید واگر از اصل مال انفاق نماید احتمال
دارد که در اندک زمانی سمت فنا وزوال پذیرد وقولوا لهم وبگوئید مر ایشانرا بعد از منع قولا
معروفا سخنی نیکو پسندیده که نفوس ایشان بآن خوشحال گردد مثلا گوید که این مال از آن شماست وقت
توام بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد ودر آیه دلیل است بر وجوب حجر حین عدم بلوغ وعدم رشد او زیرا که حق تعالی
منع فرموده است دفع مال بسفها خواه انکه سفیه صبی باشد یا بالغ خواه انکه باصفت سفه بالغ شود یا بعد از بلوغ
رشد طاری گردد بخلاف ابی حنیفه که حکم بحجر نمی کند بر بالغ عاقل بجهت سفه وشافعی ومالک مخالف او یند
درین مسئله وتصرف سفیه نزد ابو حنیفه جایز است وسفیه در عرف فقها انکس است که اموال خود را در غیر اغراض
صحیحه صرف کند چون حق تعالی امر فرموده بر مالهای ایتام بایشان ومنع کرد از دفع مال بسفها در عقب آن بیان
زمان اتیان آن مینماید بقوله وابتلوا الیتامی وبیازمائید یتیمانرا قبل از بلوغ اگر مرد انند بعقل وتمیز
صاحب واگر زنانند بترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه که برسند بحد نکاح این کنایه است
از بلوغ واشارت است بغایت حجر که آن حال بلوغ است وآوان صلاحیت نکاح وحصول بلوغ در ذکر باحتلام
یا بانزده سال تمام ودر انثی بنه سال است نزد امامیه ونزد ابو حنیفه در ذکر باحتلام است یا بهژده سال تمام
ودر انثی بهفده سال وحتی حرف ابتدا است زیرا که بعد از ان جمله شرطیه است فان آنستم پس اگر روشن شد
بر شما ویافتید منهم از ایشان رشدا سلوک راه راست وآیناس بمعنی استیضاح هست اینجا استعاره است
یعنی تبینتم یعنی اگر روشن باشد بر شما ویافتید از ایشان سلوک راه راست وان رشد است در تصرف اموال وحفظ آن
فادفعوا الیهم پس بدهید بر ایشان اموالهم مالهای ایشانرا که در دست شما بود بدون تاخیر از حد بلوغ

و شرطیه جواب اذا ست که متضمن معنی شرط و این جمله غایت ابتلا است و جزاء شرط جمله دیگر است که آن نیز شرطیه است
یعنی فان آنستم چه فای اولی شرط اول است فای ثانیه جزای شرط کانه قیل و ابتلوا الیتامی الی وقت بلوغهم و
استحقاقهم و دفع اموالهم بشرط ایناس رشد منهم این دلیل است بر آنکه دفع اموال نکنند بایشان مادامیکه رشد
رشد از ایشان مفهوم نشود و ابو حنیفه گفته هرگاه هفت سال از بلوغ بگذرد مال را باو دفع کنند اگر چه اختبار
رشد او نکرده باشند دلیل او قول پیغمبرست مروهم بالصلوة و هم ابناء سبع سنین فان هذه المدت
یتغیر احوالهم فیها و از مجاهد و شعبی مرویست که مال را به یتیم دفع نکنند اگر چه بسن شیخوخت رسیده تا آنکه رشد
او ظاهر شود وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمان را یعنی تلف نکنید إِسْرَافًا از روی
گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از انچه مقررست در شرع وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال
ایشان از روی شتافتن و پیش گرفتن بر بلوغ ایشان أَنْ يَكْبَرُوا آنکه بزرگ شوند یعنی شتابند در خوردن
مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند در بیضاوی گفته که نصب اسرافا و بدارا بر حالیت
ای مسرفین و بادرین کبرهم وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزد
و نگه دارد خود را از خوردن مال یتیم و دست از آن باز دارد و یستعفف بمعنی تعفف است مثل یستقر که بمعنی تقرّ است
وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشانست فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که
بخورد مال از یتیم بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت یا بر قدر عمل او و در آن از امام باقر مرویست که مراد
اخذ مال یتیم است بر سبیل قرض و بعد از استطاعت ادای آن بر او واجب فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون دفع کنید
إِلَيْهِمْ بسوی ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان
بقبض مال تا در میان یکدیگر جدال و خصومت واقع نشود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدا حَسِيبًا حساب کننده
در روز جزا پس مخالفت امر او مکنید و از حد او در مگذرید و خدا کافیست در شهادت بایتام بدفع اولیا اموال
بایشان آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند
و می گفتند که مال کسی برد که قتال با دشمن تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمت از او در حوزه تصرف خود تواند
آورد و چون حضرت رسالت مرتبت بمدینه هجرت فرموده طریقه میراث بهمین قانون مستمر بود تا روزی که زن

بجناب نبوت مآب آمد و عرض نمود که شوهرش دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وی سه دختر دارم
و مال بسیار گذاشته ابنای عم او آنرا بحیطهٔ تصرف درآوردند مرا و اولاد او صاغرا را محروم و بی بهره گذاشتند
حضرت ایشانرا طلبیده صورت حال و ماجرای آن زن را بایشان عرض کرد ایشان همان قانون جاهلیت را پیش
آوردند حضرت فرمود صبر کنید تا حکم الهی نازل شود چون ایشان برفتند آیه آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ
و مردانرا خواه بزرگ باشند خواه کودک حصه ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذاشتند
پدر و مادر ایشان وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنانرا حصه ایست
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه که والدین و اقارب بگذارند یعنی هم رجال و نسا متوارث
اند بقرابت خواه بالغ باشند خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ
یا بسیار بوده این بدل مما ترک است باعاده عامل یا تاکید قول مذکور یعنی نصیب ثابت است در هر چیز
که گذاشته باشند نَصِيبًا مَفْرُوضًا یعنی ثابت است مر ایشانرا نصیب در حالتی که فرض کرده شده است
آن نصیب حال است از متعلق جار و مجرور که آن للرجال و للنساء است و در آیه دلیل است بانکه ذوی
الارحام از یکدیگر میراث برند زیرا که ایشان از جمله رجال اند و اقرباء آنها فوت شده باشند چون حق تعالی
بیان حال کسانی فرموده که میراث می برند در عقب آن ذکر جماعتی میکند که نصیبی از ارث ندارند وَإِذَا
حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ خویشان میت
و یتیمان که میراث نمی برند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشانرا
چیزی مِنْهُ از مقسوم یعنی از آنچه قسمت می کنید از ترکه تا دل ایشان خوش شود و در بیضاوی گفته که ضمیر
راجع است بآنچه مدلول علیه قسمت است که آن مقسوم یا بما ترک و مراد آنست که بر سبیل تصدق و عطا نقد
مذکوره عطا نماید تا موجب تطییب قلوب ایشان گردد و گویند که این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیه مواریث
و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ و بگوئید مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب
فرح خاطر ایشان شود مراد بقول معروف آنست که ولی و وصی ایتام گوید که اگر این مال از من می بود و ما
از خود مالی میداشتیم شما را از آن محظوظ می ساختیم و گویند اولی آنست یعنی ایشانرا اطعام دهید و هم

گفتار نیکو گوئید یا ببعضی چیزی میدهید و ببعضی را بگفتار پسندیده جواب دهید و چون حق تعالی در صدر آیه بقول
معروف امر فرموده و در عقب آن نهی نمود که ایشانرا از خلاف آن و امر کرد باقوال پسندیده و افعال
حمیده و فرموده وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ
خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان یعنی ورثه باید که
با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده‌اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارید
و تفکر کنید که اگر ایشانرا فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلس در آیند حرمان
ایشان جایز است یا نه و هر اینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران
نیز جایز ندارند و یا امر است باوصیا بانکه بترسید در امر یتامی و در حق ایشان بفعلی اقدام نمایند که خواهند
اثرا بعد از وفات ایشان بذراری ضعاف ایشان مرعی دارند فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که بترسند از
عذاب خدا وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست
یعنی عذر جمیل و قول نیکو و درین کلام امر ایشانست بتقوی که رعایت خشیتست بعد از امر ایشان و خشیت
بجهت مراعات مبدء و منتهاست چه اول بدون ثانی نفع نمی دهد و بعد از آن امر کرده ایشانرا بانکه با یتامی
مکالمه نمایند مانند مکالمه با اولاد خود بشفقت و حسن ادب بعد از آن نهی میکند از تناول مال یتیمان بدون وجه
معروف بجهت عجز و ضعف و غفلت از ایشان و میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از روی جرات
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمانرا و مراد باکل مطلق انفاقست یعنی آنانکه
صرف میکنند و در معرض تلف می آرند مال ایتام را ظُلْمًا از روی بیداد و ستمگری یا در حالتیکه ظالم اند در امر یتیم
و بناحق تناول می کنند إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتشی
یعنی پر می سازند بطون خود را یعنی از آتش و درین غایت تهدید است و از امام محمد باقر مرویست که حق تعالی
روز قیامت قومی را مبعوث گرداند که آتش از دهنهای ایشان افروخته باشد اهل عرصات گویند ایشان چه کسانند
ندا آید که ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما الآیه وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و زود باشد در انداخته شوند
خورندگان مال یتیم در آتشی که افروخته و زبانه کشیده باشد و تنکیر سعیر جهة عظمت آتشست و آن فعیل است

بمعنی مفعول و بعد از ان بجهة تبیین نصیب رجال و نسا و غیرها این آیة فرستاد یُوصِیکُمُ اللّهُ وصیت می کند
یعنی امر میفرماید شما را خدا تعالی فِی أَوْلَادِکُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر سهام ایشان یا فرض می سازد
بحکم خود در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که لِلذَّکَرِ مر مرد را باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ
مانند بهرهٔ دو زن یعنی هرگاه که صنف ذکر و انثی بهم مجتمع می شوند پس نصیب مرد ضعف نصیب زن
باشد و جملهٔ للذکر مثل حظ الانثیین از برای تفصیل و تبیین جملهٔ اولیست و رابطه در ان محذوفست تقدیر این است
که للذکر منهم و حذف آن بجهة مبادرت ذهن بان و جابر عبد الله انصاری روایت کرده که این آیه در حق من نازل
شد در حینی که بیمار بودم رسول مقبول بعیادت من آمد و من غش کرده بودم آب تازه طلبید و بر روی من زد
بهوش آمدم گفتم یا رسول الله چه فرمایی در قسمت ترکهٔ من آنحضرت هیچ نگفت و چون برخاست حق تعالی این آیه
فرستاد که نصیب مردی از ورثه ضعف نصیب زن است و تقدیم ذکر جهة شرف اوست و عقد احد او مضا[عفست]
انجا که عقل و دین او مضاعف ست فَإِنْ کُنَّ پس اگر باشند اولاد میت یا مولودات او و ضمیر راجع باولاد است
و تانیث آن باعتبار خبرست یا بر تاویل مولودات چنانکه ترجمه گذشت نِسَاءً زنان خالص که با ایشان مرد نبود
فَوْقَ اثْنَتَیْنِ بالای دو یعنی زیاده بر دو و این صفت نساست یعنی زنانی که زاید باشند بر دو
فَلَهُنَّ پس مر ایشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَکَ دو ثلث یعنی دو بخش از سه بخش آنچه متوفی گذاشته معنی کلام
وال است بر انکه ضمیر ترک راجع بمیت است وَإِنْ کَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد از مولوده یک دختر پس
فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصف از ترکهٔ متوفی در بیضاوی گفته که در دو دختر اختلافست ابن عباس
گفته که حکم واحدست زیرا که ثلثین از برای فوق اثنتین مقرر فرموده و نزد اکثر حکم آن حکم فوق اثنتین است
زیرا که حق تعالی بیان فرمود که حظ ذکر مثل حظ انثیین است که آن ثلثان است این مقتضی است که فرض اثنتین
ثلثان باشد و چون این موهم آنست که زیاده کردن نصیب بزیادتی عدد باشد و این وهم دفع فرموده
بقوله فان کن نساء فوق اثنتین و مؤید این است که بنت واحده هرگاه مستحق ثلث باشد با برادر پس
پس با اخت خود نیز مستحق ثلثان باشد وَلِأَبَوَیْهِ و مر پدر و مادر میت را لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
مر هر یکی را از ایشان السُّدُسُ یعنی حصه ششم یک است مِمَّا تَرَکَ از انچه گذاشته اگر باشد فرزندی متوفی گردیده

إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه زن خواه مرد بدانکه لکل واحد منهما
بدل لابویه است بتکریر عامل و فایده آن تنصیص است بر انکه ابوین مستحق سدس اند و تفصیل بعد از اجمال
بجهت تاکید سدس است فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ
أَبَوَاهُ و وارث آن فرزند مرده پدر و مادر او باشند فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر را ثلث و پدر او را بقیه
باشد از مال و چون حصر در آیه کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرموده معلوم شد که باقی نصیب اب است
و بعد بیان سهام ابوین بر تفصیل مذکور ذکر حجب ام میفرماید که فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این
متوفی را برادران فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد ششی یک از ترکه یعنی اخوت از ثلث ام
رد میکنند بسدس خواه آنکه آن عدد اخوین باشد یا از اخوات پس دو برادر یا یک برادر و دو خواهر و این نصیب
که بجهت ورثه مذکوره مقرر شد در صورتی بدیشان میرسد که مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی باشد
يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیتی کرده است بدان و ادای دینی که در ذمه موروث باشد پس جار و مجرور
متعلق است بما تقدم که آن قسمت همه مواریث است ای هذه الانصبا للورثة من بعد ما کان وصیته
او دین و تقدیم وصیت بر دین با آنکه متاخر است از آن در حکم بجهة آنست که مشابه میراث است و شاق
بر ورثه اما دین نمی باشد مگر بر سبیل ندرت بعد از آنکه ذکر جمله معترضه میکند که مؤکد مفید است
و میفرماید آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما
که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر است و بکار آینده تر لَكُمْ مر شما را نَفْعًا از روی نفع یعنی نمیدانید
که از اصول و فروع و در کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا بنفقت و در آخرت بشفاعت پس
تفصیل بنمایید در عطای میراث و حرمان بعضی از آن چون حق تعالی باحوال وارث و موروث داناست پس
قطع کرد سهام مواریث را و فرض کرد فَرِيضَةً فرض کرده شده یا ثابت است مِنَ اللَّهِ از
نزدیک خدای این مصدر مؤکد است إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که حق تعالی است عَلِيمًا دانا بر اجمع
مصالح هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و بعد از ذکر میراث ابوین و اولاد در بیان
میراث ازواج میفرماید وَلَكُمْ و مر شما راست از شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه

که گذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی خواه بیشتر خواه صلبی
خواه ولد ولد هر چند بپایین رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر باشد مر آن زنان را فرزند بهر وجه که
بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس برای شماست چهار یک مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
از پس وصیت که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از قضای وامی که در ذمه
ایشان بوده باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان شما راست چهار یک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته باشید خواه یکی زن
باشد یا بیشتر که همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند خواه یکی خواه زیاده
خواه مذکر خواه مونث خواه صلبی خواه ولد ولد هر چند بپایین رود فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را
فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس مر آن زنان راست هشت یک مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته اید از اموال
و این ثمن ثابت است ایشان را مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان
أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که بر ذمه شما باشد و در این آیه تقدم ازواج بجهة آنست که ایشان ورثه اند با جمیع
عصبات و زوج در لغت اطلاق می کنند بر مرد و زن اضافه بیکدیگر و در عرف مخصوص است بر خلیل انثی بسبب آن ضمیر
تانیث آورده می شود و بعد از آن بیان میراث کلالات میکند وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ اگر باشد مردی که يُورَثُ
که میراث گرفته میشود از و كَلَالَةً و در حالتی که کلاله است حال از ضمیر یورث و کلاله آنکس است که ولد و والد بعد از خود نگذاشته باشد
کلاله بمعنی قرابت است اشتقاق آن از کلال است که نقصان قوت جسمانیه است یا از اکلیل و آن چیزیست که محیط بر سر
و وسط آن خالی است گویند انتصاب آن بجهة آنست که خبر کان است که رجل اسم آن است و یورث صفت رجل و اطلاق آن
بر موروث می کنند یعنی اگر والد و ولد نگذاشته باشد و بر وارث بایمعنی که والد و ولد نباشد مرویست که از
امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که کلاله کیست فرمود که برادران و خواهران میت از پدری و مادری اند و آنها که درین
آیه مذکور اند مادری اند و آنها که در آیه آخر سوره مذکور اند پدری و مادری یا پدری أَوِ امْرَأَةٌ و اگر باشد زنی
که از و میراث گرفته شود کلالة امراة عطف است بر رجل وَلَهُ و مر آن مرد و زن یعنی در این حکم داخل است و اکتفا بحکم
آن از حکم زن بجهت دلالت عطف است بر مشارکت ایشان در آن یعنی اگر هر یک زن و مرد را أَخٌ برادری باشد
مادری أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا از این برادر و خواهر السُّدُسُ

شش یک است از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث یکسانست فان کانوا پس اگر باشند اولاد ام
اکثر من ذلک بیشتر از برادری و خواهری فهم پس ایشان خواه مذکر خواه مونث از فریقین شرکاء
فی الثلث انباز انند در سه یک مال بی مزید ذکور بر اناث زیرا که انتساب محض انوثتست و این میراث
بر طریق مذکور مر ایشان را ثابتست من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که یوصی بها وصیت
کرده شده است بآن او دین یا پس از ادای دینی غیر مضار در حالتی که میت غیر زیان رساننده باشد
از برای کسی که در ذمه او چیزی نبوده باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث وصیة من الله وصیتی
از جانب خدای یعنی وصیت کرد خدا شما را وصیتی مصدر موکد است والله علیم و خدا داناست و بینا بهمه
در نفع و ضرر و یا در وصیت بر وجه قربت یا بجور حلیم و خداوند بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند
و بتوبه گناهان ایشان عفو نماید چون حق تعالی اصول فرایض مواریث و تقسیم آن نموده و در عقب آن ذکر وعده
فرموده بر محافظت حدود و بیان وعید بر تعدی از ان و میگوید تلک آن احکامی که سمت تقدم یافت
در امور یتامی و منهیات نکاح و وصایا و قسمت مواریث حدود الله حدهای طاعت خداست
یعنی شریعت موضوعه او همچون حدود محدوده است و تجاوز از ان جایز نیست ومن یطع الله
ورسوله و هرکه فرمان برد خدا و رسول او را درین حکمها و غیر آن از احکام امور فقهیه یدخله
در آرد خدا او را جنات تجری بوستانهای که پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر
اشجار یا ابنیه آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید مانند کانند دران بهشت وذلک
و این خلود مطیعان به بهشت الفوز العظیم رستکاری بزرگست ومن یعص الله
ورسوله و هرکه نافرمانی کند خدا و رسول او را ویتعد حدوده و درگذرد از اندازه های
متعدده او در میراث و در سایر احکام از حلال و حرام یدخله نارا درآرد خدا او را در آتشی
خالدا فیها در حالتی که جاوید باشند دران و چون مومن عاصی در دوزخ موبد نخواهد بود بر مذهب
صحیح پس مراد از خلود مکث طویل باشد وله و مر آن متعدی از جمیع حدود عذاب مهین
عذاب خوار کننده بدانکه توحید ضمیر در یدخله و جمع در خالدین بجهت معنی است واللاتی یاتین آنانکه

يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ می آیند بخصلت قبیحه که زناست یعنی زنانی شوهرداران که بزنا اقدام نمایند
مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنانند یعنی با وجود شوهر مرتکب زنا می شوند فَاسْتَشْهِدُوا
پس ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر ایشان یعنی بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً
چهار مرد عاقل را که بالغ و عادل اند مِنْكُمْ از شما یعنی از مردان مسلمانان فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این
چهار مرد بزنای ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید
در خانه ها این حکم در اول اسلام بود که عقوبت زنان زناکاران باین وجه بود که ایشان را در خانه ها
محبوس سازند و بعد از ان منسوخ شد بآیه جلد حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد
ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای تعالی
لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند تا از حد خلاصی یابند در تفسیر جامع البیان آورده
که نزد بعضی فاحشه سحق است و نزد اکثر مراد از ان زناست و بعضی گفته اند مراد زنان محصنه اند جهة
اضافه ایشان بمردان چه اگر مراد غیر زوجات می بودند من النساء واقع می شد نه من نسائکم و قوله
او یجعل الله لهن سبیلا گویند سبیل بمعنی حکم ناسخیت ان و لهذا چون آیه جلد نازل شد حضرت نبوت پناه
فرمود قد جعل الله لهن سبیلا و اکثر امامیه این آیه را مخصص میدانند بشیخ و شیخه اما غیر ایشان حکمی
سوای رجم چیزی دیگر بر ایشان نیست وَاللَّذَانِ و ان دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
يَأْتِيَانِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمان آزاد اند فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بالفاظ درشت
و ملامت یا مراد جلد است فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از ان فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود را باصلاح آرند
فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس رو بگردانید از ایشان و دست باز دارید از ایشان إِنَّ اللَّهَ
كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدا است بسیار رجوع شونده از عقوبت توبه کنندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان گویند
نزول این آیه سابق است بر اولی و عقوبت زنا اذی بوده بعد از ان حبس و بعد از ان جلد مرویست که مراد لواطت است
بجهة اتیان آن بلفظ تذکیر و نزد اکثر مفسرین مراد زناست و ضمیر تثنیه راجع بفاعل و مفعول بر سبیل تغلیب گفته
که اذی در اول امر بوده پس اول اذی است بعد از ان حبس بعد از ان جلد یا رجم إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ

جز این نیست که قبول توبه بر حق تعالی است مراد آنست که اگرچه قبول توبه در نفس الامر بر او سبحانه واجب نیست عقلا
اما چون که بان وعده فرموده بر او لازم است که با او وفا کند چه خلف در ان متصور نیست و انما بمعنی حصر است یعنی
حق تعالی توبه قبول نمیکند مگر للذین برای کسانی که یعملون السوء می کنند بدی را بجهالة در حالتی که ملتبس اند
بنادانی و سفه چه ارتکاب ذنب سفه است و تجاهل لهذا قیل من عصی الله فهو جاهل حر و نیست که گناه مومن جهل است
نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار می شاید که مراد جهل او باشد بعقوبت آن چه کسانی که عاقل باشند و دانا
بقبح معصیت و یا خبیر از حال نشئه آخرت و عقوبات آن نفس خود را در دام مکر و حیله و وسوسه شیطان نمی اندازند
و متابع شهوات نمی شوند تا بجهة آن مرتکب فعل قبیح میکردند حاصل که حق تعالی قبول نمیکند مگر برای کسانی که از روی جهالت
مرتکب عمل قبیح شوند ثم یتوبون پس توبه کنند و بازگشت نمایند بحق تعالی من قریب از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور
موت پس توبه قبول باشد قبل از نزول موت بقوله حتی اذا حضر احدهم الموت و این قول اکثر مفسران است من برای
تبعیض است یعنی توبه کنند در هر جزوی از زمان که قبل از موت باشد از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که اگر چند بار تایب معصیت
عود کند و باز توبه او مقبول باشد فرمود یغفر الله حق تعالی او را بیامرزد گفتند الی متی تا کی حق تعالی توبه او قبول کند
فرمود تا آنکه شیطان از او کناره کند دیگر او را بر عود معصیت ندارد خلاصه معنی حدیث مذکور آنست که توبه عاصی در همه حال
مقبول است اگرچه در مرض الموت بعد از ظهور علامات موت باشد تا آنکه روح او در حد غرغره آید بزرگان گفته اند
که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفس را دم آخر تصور کردن و از رجوع بحضرت او
غافل نباید بودن   غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش   شاید که همین نفس نفس واپسین بود فاولئک پس آن گروه
که بمدد توفیق از گناه توبه کرده باشند یتوب الله قبول توبه کند خدا ایشان را و باز گردد بمغفرت علیهم
برایشان این وعده است بوفا با بجهه وعده بان داده و بر ذات خود فرض کرده بقوله انما التوبة علی الله وکان
الله علیما و خدا هست دانا باخلاص تایبان حکیما تواب کار یعنی تایب را عقوبت نکند یا حکم کننده باینکه تایب را
عقاب نباشد ولیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مر آنکسانی را که با اصرار یعملون السیئات
می کنند بدیها را حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد احدهم الموت یکی از ایشان را موت یعنی
که علامات موت را مشاهده کنند و رجا از حیات منقطع سازد قال انی تبت الآن گوید بدرستی که من

توبه کنم الکنون گویند این سخن در شان توبهٔ منافقانست توبه ایشان اسلام نباشد بحسب باطن لا این صورت در وقت معاینهٔ موت
از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نیز توبه مقبول نیست مر آنها را که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ
و حال آنکه ایشان کافران باشند زیرا که این از قبیل ایمان یاس است و آن سود ندارد بقوله تعالی فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما راوا باسنا و عدم قبول توبه در حال یاس یا آنکه از جملهٔ حیثیات است بجهت آنست که بنده درین وقت
حریص است بفعل حسنات و ترک قبایح پس خارج باشد از حد تکلیف زیرا که درین حال مستحق مدح و ذم نیست و هرگاه که
تکلیف از وی مرتفع باشد توبه از وی صحیح نیست و لهذا اهل آخرة مکلف نخواهند بود و توبهٔ ایشان غیر مقبول أُولَٰئِكَ
آن گروه یعنی منافقان که در حین موت توبه کنند کافران اند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساختیم برای ایشان در آخرت یعنی
خلق عذاب کردیم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و اولئک اشارت است بالذین یموتون و هم کفار
زیرا که ایشان اقرب اند بعذاب الیم بدانکه حقیقت توبه رجوع بنده است از گناه و پشیمانی از آنچه از وی صادر شده
از افعال قبیحه و معاصی بشرط آنکه عازم باشد بترک معاودت در زمان مستقبل آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود
که چون یکی وفات کردی و زوجه از وی باز ماندی یکی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن
زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی و آنچه از میراث
متوفی بآن زن رسیده بودی بوی کس داده خود را از حبس او خلاص ساختی یا بمردی میراث او اینکس ببردی و گر آن زن
قبل القای ثوب بر او با اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر او دست نبودی و در اول اسلام بهمین قانون
رعایت میکردند تا وقتی که ابو قیس کبیشه نام زنی را بتحت تصرف در آورد و با او معیشتی بطریق مضاره آغاز کرد غرضش
آن بود که هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال بموقف عرض جناب رسالت مآب رسانید که یا رسول الله نه میراث
زوج بمن میدهد و نه میگذارد که بشوهر دیگر روم سید عالم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطراب در دامن اصطبار کش
تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه
آورده معروض داشتند که یا رسول الله مایان نیز جام زهر آلود این بلا نوشیده ایم و لباس محنت این قضیه پوشیده ایم
حق تعالی از روی رافت این آیه فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اند لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست
شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید از زنان كَرْهًا از روی ناپایست یعنی کراهیت و اینست آنکه ارید

که متزوج شوند تا بعد از موت ایشان میراث ایشان را تصرف کنید و گویند معنی آنست که زنان را بمیراث بگیرید یعنی تصرف کنید
در ایشان بدون عقد نکاح مانند تصرف در میراث وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و نه آنکه منع کنید این زنان را از تزویج این
عطف بر ترثوا برای تاکید نفی و نزد بعضی کلام اول تمام شده بقوله کرها و این کلام مستانفست و لا برای نهی و خطاب
بازواج یعنی ای شوهران حبس و تنگ گیری مکنید با زنان خود لِتَذْهَبُوا تا ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ برخی را
از آن که داده باشید ایشان را از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ بکاری زشت که آن نشوز است
بسوء عشرت و عدم تعفف که درین صورت جایز است طلب خلع ازو کردن و استثنی از اعم ظرفست تقدیر این است
که لا تعضلوهن فی وقت الا وقت ای یاتین بفاحشة یعنی باز ندارید زنان را بجهت در هیچ وقتی از اوقات
مگر در وقتی که اتیان نمایند بفاحشه مُبَيِّنَةٍ روشن کننده یعنی فاحشه که روشن کننده باشد حال ایشان را
و غیر حفص و ابن کثیر از قرا بفتح خوانده اند یعنی روشن شده باشد یعنی فاحشه که ظاهر و آشکارا شده باشد از ابن عباس
که در بدایت اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او استرداد صداق او بوده چون آیه جلد فرود آمد منسوخ شد
وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی در قول و فعل و بنصفت در نفقه
و مسکن یا بیاموزید ایشان را احکام شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست چه آن زاجر جمیع فواحش
و قبایح است فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر کراهت داشته باشید از صحبت ایشان و نخواهید ایشان را
فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدا
و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکوئی فراوان چون عسی بحسب معنی علت
جزاست بلکه قایم مقام آن واقع شده ای فان کرهتموهن فاصبروا علیهن فعسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم
یعنی اگر صحبت ایشان کراهت داشته باشید بر آن صبر کنید و در طلاق ایشان تعجیل مکنید شاید که خیر کثیر
در ضمن آن باشد حاصل که آیه متضمن حثست بر صبر در مکروه و ملایمت زوجات و ترغیب در امساک ایشان
مرویست که در اول اسلام اگر شخصی زنی صاحب جمال میدید بزن خود بنا شایست و فحش نسبت میداد
و او را میرنجانید تا آنکه زن بتنگ آمده از سر مهر میگذشت و مرد او را طلاق میگفت حق تعالی منع این نموده فرمود
وَإِنْ أَرَدْتُمُ اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان

اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زن مَکَانَ زَوْجٍ بجای زنی دیگر وَآتَيْتُمْ وداده باشید
إِحْدَاهُنَّ یکی ازایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین جمع ضمیر باعتبار آنست که
مراد بزوج اسم جنس است فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید شَيْئًا چیزی را خواه اندک خواه
بسیار بعد از آن بر سبیل انکار و توبیخ می فرماید أَتَأْخُذُونَهُ آیا می گیرید چیزی از آن زن بُهْتَانًا
بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و جرمی ظاهر و گناهی هویدا در بصائر وی گفته بهتانا بر حالیت است بمعنی باهتین
و آثمین یعنی در حالتی که ستم کنان و گنه کارانید و در جامع البیان گفته که تخصیص نهی از اخذ بحال استبدال با آنکه
در غیر استبدال نیز جایز نیست بجهت آنکه استبدال توهم جواز استرجاع است از حیثیت آنکه توهم این میشود
که زوجه ثانیه قایم مقام زوجه اول باشد آنچه اول اخذ کرده وبرا باشد پس حق تعالی بجهت رفع این توهم
نهی اخذ را مقید باستبدال کردانید و کر نه حقیقت معنی آنست که اگر اراده بجلیه عزات و داشته باشید باستبدال
یا بغیر آن استرداد صداق مکنید از ایشان وَكَيْفَ و چگونه و بکدام وجه این تعجب است از حق تعالی یعنی عجب است از آنکه
تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضَىٰ و حال آنکه رسیده است بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی
از شما ببرخی دیگر و همزه برای انکار استرداد مهر و افضی کنایت است از مباشرت یعنی با آنکه مباشرت کردید با آن زنان
و حق صحبت و خلوت در میان افتاده و مهر را اقرار داده وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفتند آن زنان از شما
مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار در بصائر وی گفته که مراد باین کلمه ایجاب و قبول است در نکاح و در آیه
دلالت است بر عدم تقدیر مهر بلکه آن بحکم تراضی طرفین است لهذا در وقتی که عمر فاروق بر بالای منبر از مغالات در
صداق منع کرد زنی برخاست و او را گفت آیا ما را منع میکنی از آنچه حق تعالی از برای ما مقرر کرده و زمام اختیار آن
بدست ما داده بعد از آن این آیه تلاوت کرد عمر گفت افقه من عمر حتی النساء هر که هست فقیه تر از عمر است حتی زنان
پس از رای خود رجوع کرد آورده اند که چون ابو القیس که از صلحای انصار بود متوفی شد قیس پسر او بود بنابر عادت
جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح خود در آورد گفت من ترا فرزند خود میدانم و تو از صلحای قوم خودی
چگونه بتو متزوج شوم پس صورت این حال بعرض رسالت مرتبت رسانید حضرت فرمود مراجعت کن تا حق تعالی
حکمی فرماید درین باب بعد از مراجعت او این آیه نازل شد که وَلَا تَنْكِحُوا بنکاح میارید و بزنی مخواهید

مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که خواسته پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بنکاح در آورده إِلَّا مَا
قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است استثناست از معنی که لازم نهی است کأنه قیل
یستحقون العقاب بنکاح ما نکح آباؤکم یعنی مستحق عقاب می شوند بنکاح منکوحات آبای خود مگر آنچه گذشته است
قبل از تحریم وگویند که استثنا منقطع است یعنی آنچه در سالفان گذشته مواخذه نیست بر ان بعد از ان ذکر علت نهی
میفرماید بقوله إِنَّهُ بدرستی که نکاح زن پدر كَانَ فَاحِشَةً بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم خصلتی زشت
و ناپسندیده و در هیچ امتی از امم سالفه رخصت آن نفرموده وَمَقْتًا و مبغوض حق تعالی و مومنان چه اشراف
عرب انرا مبغوض شمردندی و فرزندی که ازان پدر متولد شدی مقت و مبغوض گفتندی که دشمن داشته شده
وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست راه طریق آنکس که آنرا پسندد و ارتکاب بآن نماید و مراد از لا تنکحوا
ما نکح آباؤکم لا تنکحوا منکوحات آباؤکم پس ما موصوله باشد و ضمیر مفعول محذوف و جهة مقتا در آن بعضهم
ذکر محرمات میفرماید بقوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ حرام کرده شد بر شما نکاح مادران شما
و در امهاتکم مقدر است ای نکاح امهاتکم همچنانکه تقدیر اکل در کریمه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر زیراکه
مراد از طعم اکل است بدانکه حق تعالی در این آیه محرمات بر سه قسم منقسم فرموده اول زنی که محرم اند بجهة نسب و آن
هفت اند اول ام و هرچند بالا رود یعنی ام اینکس و ام اب و ام جد و ام ام و ام ام او علی هذا القیاس دویم
وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما هرچند که پایین روند یعنی بنت او و بنت بنت او و بنت ابن او خواه ولادت از
نکاح صحیح باشد یا شبهه یا زنا ابو حنیفه و اصحاب او متفق اند در تحریم بنت زنا بجهة صدق ولد بر ان و نزد شافعی
حرام نیست بنت مخلوقه از زنا بجهة عدم لحوق نسب او و بقول شافعی سیوم وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما مطلقا خواه
از جانب ام یا از جانب اب یا از هر دو جانب چهارم وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما که اخت اب است
هرچند که بالا رود یعنی اخت جد اب یا اخت جد ام پنجم وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما که اخت ام است
هرچند که بالا رود یعنی اخت جده یا اخت جد ام ششم وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر هرچند که پایین
روند یعنی بنت بنت اخ و بنت ابن اخ هرچند که پایین رود یعنی بنت بنت اخت و بنت ابن اخت اگر گویند
که ولد ولد ولد حقیقی نیست بجهة صدق نفی ولد ازو کما یقال فلان لیس ولدی لکنه ولد ولدی هر گاه که چنین باشد

پس نص متناول آن نباشد زیرا که تلفظ میشود در حقیقت نه در مجاز گوئیم اجماع دال است بر اعتبار مجاز اینجا و منع ذلک
میگوئیم که مراد مطلق تولد است اعم از آنکه بالذات باشد یا بواسطه و دیگر صیغه جمع مشعر است باعتبار هر دو نسبتین یعنی بالذات
و بواسطه دوم از اقسام ثلاثه زنانی اند که برضاع محرم شده باشند کما قال وَأُمَّهَاتُكُمُ و نیز حرام شده است بر شما
مادران شما اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنهائیکه شیر داده اند شما را حق تعالی تنزیل رضاعت فرموده در منزله نسب حقیقی
که مرضعه را بام تسمیه نموده وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما که از جهة شیر خوردن اخوات شما باشند
و این قسم از اقسام ثلاثه مشتمل بر دو نوع است اول ام دوم اخت بجهة نص قرانی بر ان اما تحریم بنت بجهة تنبیه
ادنی است از اعلی زیرا که اخت هرگاه حرام باشد بنت بطریق اولی و اما جده مرضعه ام است پس داخل باشد در اطلاق
نص اینجا چند فایده است یکی آنکه پیغمبر فرموده یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب پس بنابرین جمیع محرمات که بسبب نسب حرام
شده اند بجهة رضاع نیز حرام است چه رضاع نسب ثانی است دوم رضاع را شرایط است و آن شروط یا بحسب مقدار است
و آن نزد ابو حنیفه و مالک در حرمت رضعت واحده کافی است و شافعی و حنبل اکتفا در حرمت به پنج رضاع کرده اند و آن
مقدار در حرمت نزد اکثر فقهای امامیه پانزده رضعت است و یا آن قدر که انبات لحم و شد عظم کند یا از رضاع روز
و شبی این هر سه قول جمیع علمای فقهای امامیه است و غیر از این موجب تحریم نکاح نمی شود زیرا که اصالت حل بر عدم دلیل
حرمت و یا بحسب زمان است و آن دو سال است نزد امامیه و شافعی نیز بر این است و مالک نیز بر این قول و
ابو حنیفه دو سال و شش ماه گفته و رضعت این است که مرتضع التقام ثدی مرات حیه منکوحه کند و لبن خالص خورد
تا سیر شود و باختیار خود از او اگذارد پس اگر شیر را در حلق او ریزند یا مسعوط نمایند یا حقنه کنند او را اباحت
نشر نکند و در رضاع مسایل کثیره است که در کتب فقه مسطور است سیوم از اقسام ثلاثه زنانی اند که بمصاهرت
حرام می شوند کما قال وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما یعنی ام زوجه هر چند بالا روند حرام است
بر زوج بتحریم ابدی و دال بر تحریم صیغه جمع در امهات است وَرَبَائِبُكُمُ و دختران که در دامن های
تربیت شما پرورش می یابند نه مطلق بلکه شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند
مِّن نِّسَائِكُمُ از زنان شما که اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ که دخول کرده باشید ایشان را اینجا حرام
گردانیده شده است بنت زوجه هر چند که پایین رود یعنی بنت بنت بنت و بنت ابن بنت علی هذا القیاس

ودر باب اشارت باین بنات اند در بیضاوی گفته که ذکر محرمات نسب اول و بعد ازان رضاعت و بعد
ازان مصاهرت بجهة آنست که رضاعت را لحمه ایست همچون لحمه نسب پس اقرب به نسب باشد بخلاف مصاهرت
که تحریم عارضیست و ربایب جمع ربیبه است و ربیبه ولد امرات از زوج دیگر و تسمیه بربیبه جهت آنست که زوج ناکح
تربیت کننده اوست همچنانکه تربیت ولد خود میکند در غالب امر پس ربیب فعیل است بمعنی مفعول و لحوق تا بان
بجهت نقل آنست از وصفیة باسمیة و ذکر فی حجورکم با آنکه از ربایب مستفاد میشود بجهة اظهار تقویت علت حرمت
و دخلتم بهن کنایت است از جماع یعنی بازنانی که جماع کرده باشید با ایشان فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید
که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ دخول کرده باشید یعنی مجامعت نموده باشید با ایشان فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشت های شما باشند احتراز است از متبنی نه از ابنای ولد و در
روایت آمده که چون حضرت نبوت پناه زینب را بعقد نکاح در آورد بعد ازان که زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت
بود او را طلاق داده مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خوانده خود خواسته آیه آمد که حلیله پسر صلبی
حرام است نه زن کسی که او را پسر خود خوانده باشد وَأَنْ تَجْمَعُوا و اگر جمع کنید این در موضع رفع است عطف
بر محرمات یعنی دیگر بر شما حرام است اگر جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ
سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته قبل از نهی که معفو عنه است زیرا که مشارکت نکاح بینهما ملزوم تباغض باشد این منافی
محبت است فلهذا حرام است جمع بین الاختین تا تباغض بینهما واقع نشود و موجب تنقیص عیش رجل نگردد إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی خدا است غَفُورًا امرزنده کسانی را از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کردند رَحِيمًا
مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجا آورند و بعد ازان توبه کردند وَالْمُحْصَنَاتُ عطف است بر امهاتکم یا
بر أَنْ تَجْمَعُوا بین الاختین یعنی حرام کرده شده بر شما زنان شوهر داران مِنَ النِّسَاءِ از زنان که تزویج ازواج
احصان ایشان کرده باشند از وقوع در محارم و حکم معتدات نیز حکم نکاح است إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک
شده باشد أَيْمَانُكُمْ دستهای شما از زنان که سبی ایشان کرده باشید و ایشان از ازواج کفار بوده باشند
ابو سعید خدری نقل می کند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید و از جمله آن زنان

که شوهران ایشان را اجنبی و نسب می‌شناختیم بقید در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار را معلوم شده بود در حل
و حرمت اسیران متردد گشتیم و با وجود حصول ملک یمین از قبیل محصنات می‌شمردیم بعد از عرض این صورت بحضرت
رسالت مرتبت آنحضرت فرمود که زنان کفار اگرچه شوهردار اند اما چون بسبب سبی ملک شما شدند تصرف در
ایشان حلال است در کنز العرفان آورده الا ما ملکت ایمانکم استثناست از مطلق زوجات از حرایر و اما
یعنی متزوجات بر شما حرام اند مگر که بملک یمین شما در آیند یعنی استرقاق ایشان کنید باشترا یا باتهاب یا
بمیراث یا بسبی یا غیر آن مالک جدید را فسخ نکاح میرسد و وطی حلال که و ابو حنیفه گفته که سبی رفع نکاح میکند
و سبی هر سابی حلال نمی‌شود مگر بحیثیت شبه منفرد و ثانی است با خراج او از دار الحرب بدون زوج پس اگر زوجین
کنند نکاح مرتفع نگردد و اطلاق آیه حجت است بر او همچنین خبر ابو سعید خدری که مذکور است و بدانکه احصان بر چهار
معنی اطلاق می‌کنند یکی بمعنی عفت بقوله التی احصنت فرجها دوم بمعنی ازواج چنانکه در این آیه مذکور شد سیوم
بمعنی حریة کقوله من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات چهارم بمعنی اسلام کقوله فاذا احصن فان اتین بفاحشة
فعلیهن نصف ما علی المحصنات کِتَابَ اللهِ عَلَيْكُمْ مصدر موکد است ای کتب الله علیکم تحریم المذکورات
کتابا یعنی نوشته و فرض کرده است حق تعالی تحریم نکاح زنان مذکوره را بر شما نوشتنی و فرض کردنی یا مفعول
به است یعنی الزموا کتاب الله یعنی آنست ملازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات شما پس مخالفت
با آن مکنید و از آن در مگذرید وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال کرده شد برای شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر از این
محرمات مذکوره اند عطف است بر حرمت و ما موصوله بمعنی الاتی و مرفوع المحل است بدانکه مستفاد از تحریم مذکورات
آنست که ایشان را در هیچ وقتی از اوقات بنکاح در نمی‌توان آورد أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ
آنکه طلبید بمالهای خود صرف آن را و مفعول تبتغوا محذوف است و تقدیر اینکه احل لکم ما وراء ذلکم اراده ان
تبتغوا باموالکم الصرف فی مهورهن و اثمانهن غیرهم یعنی حلال کرده شده برای شما غیر ازین محرمات بجهة اراده
آنکه طلبید بمالهای خود صرف آن را در مهور و اثمان و غیر ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که بایشان تزوج متعفف باشید
و خود را در پناه آورید از لوم و عقاب غَيْرَ مُسَافِحِينَ در حالتی که نباشید زناکنندگان و مسافحین در لغت
از سفح مأخوذ است و معنی آن مبالغه است در صب منی و در شرع مخصوص بزناست زیرا که غرض زانی منحصر است در صب منی

در رحم زانیه حاصل معنی آنست باید که حلال متزوج شوید بغیر محرمات که مذکور شده و بجهت آن خود را از سفاح نگاه دارید
فما استمتعتم پس هر گاه برخورداری یافتید به بدو منهن از زنان منکوحه فآتوهن پس بدهید
ایشانرا اجورهن مهرهای ایشان چه مهر در مقابله استمتاع است و جوهری در صحاح خود آورده استمتع بمعنی تمتع
والاسم المتعة و ما موصوله و گویند که معنی آنست که آن چیزی که منتفع شدید بان از زن که جماع است یا تقبیل
یا نظر بشهوت پس بدهید اجوره ایشانرا و نزد امامیه مراد بان نکاح متعه است چنانکه عنقریب سمت تحریر و تقریر
خواهد یافت فریضة در حالتی که آن مهور مفروض مقرر است ولا جناح علیکم هیچ وبالی و گناهی
نیست بر شما که ازواج و زوجاتند فیما تراضیتم در انچه از یکدیگر راضی شوید به بان چیز من بعد الفریضة
از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی انچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد
یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و نزد علمای امامیه اشارتست بانکه متعاقدین را جایز است که بعد از انقطاع
مدت متعه در اجرت و اجل افزایند یا از هم مفارقت نمایند حنفیه گفته اند مراد باین عقد دایمی است و معنی این است که
لا جناح علیکم فیما تراضیتم من الابراء عن المهر والافتداء ان الله کان علیما بدرستی که خدا است دانا از ازل
بمصالح شما حکیما محکم کار در مهمات نکاح شما و در معنی مراد فما استمتعتم الآیه اختلافست اهل سنت میگویند مراد بان
نکاح دایمی است و امامیه میگویند که مراد ازان نکاح متعه است بدانکه نزاعی و خلافی نیست در میان اهل اسلام در مشروعیت نکاح
متعه در صدر اسلام و نزاع در نسخ و عدم نسخ آنست که اهل سنت میگویند که متعه در صدر اسلام مشروع بود اما بعد ازان
منسوخ شد و در منسوخیت ان چند وجه آورده اند اول قوله تعالی که قد افلح المومنین تا انجا که فرموده والذینهم لفروجهم
حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و متمتع بها
زوجه و ملک یمین نیست زیرا که اگر زوجه می بود نفقه و ارث و قسم او را لازم می شد و طلاق بان واقع می گشت
و غیر آن از احکام زوجات بران متفرع می شد و لازم باطل است باتفاق پس ملزوم نیز باطل باشد دوم ورود
روایات در باب نسخ متعه از جمله آن روایات روایت علی ع که رسول الله ص نهی کرده از متعه در روز خیبر
و دیگر روایت ربیع بن سبره از پدر خود که در حجة الوداع شکایت کردم از عزوبت رسول مقبول فرمود استمتعوا
من هذه النساء پس من عقد متع کردم با جلی معین و بزنی متزوج شدم و ده همین شب نزد او مکث کردم چون

روز شد نزد عمر رفتم فرمود من اذن داده بودم شما را در استمتاع بدانید که حق تعالی آنرا حرام کردانیده
تا روز قیامت پس هر که او یکی از متمتعان باشد باید که این نزاع کند و نگیرند آن چیزی را که داده باشند بآن
در روایت دیگر از عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت که رسول خدا ما را اذن داد در متعه سه روز و بعد از ان
آنرا حرام کردانید بخدا هر محصن که متمتع شود من او را بسنگ رجم نمایم مگر گاهی که چهار گواه بگذرانند که رسول حلال آن نمود
بعد از تحریم آن سیوم جمیع فقهای امصار با اختلاف اعصار بر منع ان رفتند و علمای امامیه جواب از اول
میدهند بمنع از انکه متمتع بها زوجه نباشد بجهت روایت مذکوره از سبره که فتزوجت امرءة و اینکه زوجیت
مستلزم نفقه و قسم و غیر آن از حقوق زوجیت است ممنوع بجهت صدق زوجیت با عدم لزوم این احکام
چه نفقه ساقط می شود بالنشوز و میراث ساقط میکردد بارق و قتل و کفر و قسم دایما واجب نیست و ساقط
میکردد در سفر و واقع نمی شود میان حره و امه نزد بسیاری از فقهای جمهور پس این امور منتفی اند با وجود
صدق زوجیت و جواب از دویم میدهند که روایتی که از امیر المومنین علیه السلام نقل کردند باطل است و محض افترا زیرا که
بالضروره میدانیم که مذهب اولاد اطهار او علیهم السلام من الملک الجبار بر خلاف اینست پس محال است که از
رسول روایت کند که مخالفت بان نماید و مع ذلک خبر سبره دلالت بران کند که اذن در حجة الوداع متاخر
از خیبر است پس اگر نهی که نسبت بانحضرت داده بر سبیل تحریم باشد لازم آید که دو بار نسخ متعه شده باشد و هیچکس قایل
این نیست و در قول عمر حجة نیست بجهت رجوع او بقول صحابی و این معارض بقول ابن عباس و ابن مسعود و ابی
ابن کعب و غیرهم و جواب از سیوم میکویند بمنع تحقق اجماع است با مخالفت مالک و فرق شیعه با جمعهم و امامیه میکویند
که آیه دلالت صریح دارد بر اباحة عقد نکاح متعه از چند وجه یکی آنکه لفظ شرعی محمول است بر حقیقت شرعیه بنحوی که
در اصول مقرر شده و خلافی نیست در انکه نکاحی را که مشروط است باجل و مهر متعه میکویند و فاعل انرا متمتع
و موید این است قول جوهری که مذکور شد دویم انکه اگر مراد عقد متعه نباشد لازم باطل است پس ملزوم نیز
چنین باشد اما بطلان لازم بجهت اجماع بر انکه اگر زوج طلاق زوجه بکوید قبل از انکه او را مس نماید نصف مهر
بر او لازم است اما بیان ملازمت آنست که حق تعالی تعلیق وجوب ایتاء اجر نموده باستمتاع پس بدون آن واجب
نباشد اگر کویند چرا جایز نباشد که مراد مهر مستقر باشد و معلوم است که مهر مستقر نمی شود الا بدخول پس تعبیر کرده باشد

باستمتاع از دخول گوییم در آیه تعرض بوجوب ماتیان است و مع ذلک میگوییم که استمتاع عام است از دخول و عدم آن
و دلالتی بر خاص نیست و حینئذ تقدیر آیه این باشد فالذی استمتعتم به منهن فآتوهن مجموع اجورهن زیرا که اجر
در کل بر سبیل حقیقت است و در بعض آن بر طریق مجاز لیس الاستقرار واجب باشد اگرچه تقبیل یا بنظر شهوت باشد.
این باطل است سیوم ابن عباس و ابن جبیر و ابی ابن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر از صحابه چنین قرائت کرده اند
که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة و این صریح است در اراده عقد متعه و ثعلبی که از کبار
مفسرین اهل سنت است روایت کرده از حبیب ابن ابی ثابت که او گفت که ابن عباس مصحفی بمن داد چون
در او نگاه کردم نوشته بود که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و نیز دلالت میکند بر عقد متعه چند وجه دیگر اول آن
اجماع اهل بیت دوم نقل شیعه و سنی از ابن عباس که وی فتوی بعقد متعه میداد و عمل بان میکرد و مناظره او
با ابن زبیر در این باب مشهور است و قول ابن حجة است و سیوم روایت مشهور از عمر بن الخطاب که متعتان کانتا علی
عهد رسول الله و انا احرمهما و معاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء و بطریق طبری در کتاب مستنیر گفته ثلثة کن علی
عهد رسول الله انا محرمهن و معاقب علیهن متعة الحج و متعة النساء و حی علی خیر العمل فی الاذان هر دو روایت شاهد اند
بر آنکه متعه در عهد رسول مباح بود و معلوم است که عمر را رتبه تحلیل و تحریم نبود و چهارم نزاعی و خلافی نیست که متعه
مشروع بود و اگر اهل سنت گویند که بعد از آن منسوخ شده گوییم مشروعیت در آیه است و النسخ بروایت و ما طرح
نمی کنیم الآیة را بروایت و بدانکه در نکاح متعه عدد زوجات محصور نیست و نفقه و اکل و شرب و مسکن و کسوت لازم
نباشد بر شوهر و توارث نیز نباشد میان زوجین و در عقد دوام اینها لازم باشد و باقی احکام متفرعه عقد
متعه در کتب فقهاء امامیه مسطور است و بعد از آن در بیان نکاح اماء می فرماید که وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ
هر که استطاعت ندارد از شما طَوْلًا غنا را طول در اصل بمعنی فضل و زیادت است و استعمال آن در غنا بجهة
آنست که غنا قادر است بر فاضل قوت خود و نصب آن بر مفعولیه است أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ
اینکه نکاح کند زنان عفیفه آزاد مؤمنات صفت محل محذوف است ای من لم یستطع غنا یبلغ بنکاح المحصنات
یعنی هر که توانائی ندارد و غنای که برسد بوسیله آن بنکاح محصنات فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس بخواهد
انچه مالک شده است دست شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان شما که گرویدگانند و از نکاح ایشان

غیرست زیرا که اجماع تزوج بامه خود جایز نیست مَن در آیه شرطیست و یستطع مجزوم بلم لفظاً و بمن محلاً و مِن در منکم
از برای تبعیض است و طول استعمال کرده شده از برای زیادت و مراد ازین آنست که هر که او را زیادتی مال نباشد
برای نکاح حرایر پس باید که نکاح امه غیر کند چه مؤنت ایشان اخف است از حرایر و فتیات یعنی مملوکات اند
یقول العرب للامة فتاة و العبد فتی و مراد محصنات اینجا عفیفات اند یعنی زنانی که نگاه داشتند نفس خود را
از منهیات وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدا داناترست بِاِيمَانِكُمْ بگرویدن شما یعنی نظر در ایمان یکدیگر کنند در فضل
و دنائت آن بَعْضُكُمْ برخی از شما ای آزادان و بندگان مِنْ بَعْضٍ از برخی یعنی متناسب یکدیگر در نسب
و از یک اصل و نسلید چه پدر همه شما آدم است پس در حریت مزیت فضل نباشد بر رقیت باین اعتبار و یا همه مشترک اند
در ایمان فَانْكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان
مملوک دیگری اند این دال است بر آنکه بی اذن مولی تزوج بامه جایز نیست وَآتُوهُنَّ و بدهید
بموالی کنیزان نکاح کرده شده اُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان را بحذف مضاف است
و قرینه حذف مضاف آن علم است بآنکه مهر از آن سید است بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بدون ضرار و نقصان
مُحْصَنَاتٍ کنیزان را در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فروج خود اند حال است از مفعول فانکحوهن
یعنی نکاح کنید کنیزان را چنانچه مذکور شد غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ
اَخْدَانٍ نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی گویند فرق میان مسافحات و اتخاذ اخدان آنست که حق تعالی
نهی زنا نمود در سر فَاِذَا اُحْصِنَّ پس هنگامی که جواری شوهر کرده شده اند و غیر حفص بصیغه معلوم
خوانده اند پس آن هنگام که ایشان نگهدارنده اند فروج خود را از حرام بسبب تزویج فَاِنْ اَتَيْنَ
بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ
نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدا مقرر کرده حد زن بی شوهر
که صد تازیانه است پس از آن کنیزان پنجاه تازیانه باشد ذٰلِكَ آن نکاح کنیزان لِمَنْ خَشِيَ
الْعَنَتَ برای کسی است که بترسد از رنج سخت یعنی آزار و مشقت آنکه در زنا افتد مِنْكُمْ از شماست
گویند مراد بعنت حد است و این شرط دیگرست از برای نکاح امه وَاَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح

کنیزان خَیْرٌ لَکُمْ بهترست مر شما را و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی و در حدیث آمده که الحرایر
صلاح البیت والاماء هلاک یعنی زن آزاد صلاح خانه بود و امه خرابی خانه است وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است
کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح امه رَحِیمٌ مهربان است بر رخصت دادن نکاح بندگان ظاهر آیه دلالت است بر آنکه
اباحت نکاح امه مشروط است بعدم طول و خشیه عنت و شافعی باین احتجاج آورده بر تحریم نکاح ایشان بدون این
دو شرط و ابوحنیفه مخالفت نموده و شرطین را بر افضلیت حمل کرده تجویز نکاح ایشان نموده و اکثر علمای امامیه نیز برین
رفته اند بجهت عموم کریمهٔ وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم و قوله ولامة مؤمنة خیر من مشرکة
وجواب از آیه بمنع دلالة آنست بر تحریم بلکه دلالت آنست بر جواز نکاح ایشان نزد عدم استطاعت و در آن
تعرض بعدم جواز نیست و دلالة آن بر کراهیة اولیست و ان تصبروا خیر لکم موید کراهیة آنست و اختلاف است
در تفسیر طول نزد اصحاب امامیه مراد بطول مهر حره است و نفقه او و امکان وطی او و در قبل بس بنا برین قوله
ان ینکح یا مفعول فعل محذوف است که صفت طولا باشد ای یبلغ به ان ینکح یا مجرور بلام جر مقدر قبل از ان یا
تقدیر این است و من لم یستطع منکم لان ینکح و ابوحنیفه گفته که طول قدرت است بر مهر حره و نفقه او و ظاهر
آیه دال است در تحریم نکاح غیر محرمات از کتابیات از حرایر و اما بجهت تکرار وصف ایمان در ایشان و اهل
گفته اند که افضل نکاح مومنات است و ترک نکاح کتابیات و حق نزد امامیه قول اول است و در قول والله اعلم
بایمانکم اشارت است باکتفا بظاهر ایمان و عدم وجوب تفحص آن در نفس الامر و صحیح نکاح منافق جایز باشد
و درین دلالت است بر آنکه در کفاره کافیست تساوی در ایمان و زیاده برین شرط نیست و بر آنکه تفاوت نیست
باحصول ایمان میان غنی و فقیر و حر و رق و لهذا در عقب آن فرموده که بعضکم من بعض ای الجمیع منکم و من آبائکم
من آدم لا مزیة لاحدکم علی رقیقه و بعد از آن میفرماید که یُرِیدُ اللّٰهُ میخواهد خدا تعالی لِیُبَیِّنَ لَکُمْ
که بیان کند برای شما آنچه مخفی است بر شما از مصالح شما و محاسن شما و آن در یبین مقدر است و در محل نصب است
که مفعول یرید است و لام مزیده است برای تاکید استقبال وَیَهْدِیَکُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِینَ
راه های آنکسانی که بودند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی دین ابراهیم و اسمعیل یا روش پیشینیان از اهل حق
تا بطریق ایشان سلوک کنند وَیَتُوبَ عَلَیْکُمْ و باز گردد بر شما بتقلیل اثقال و رفع احمال و تخفیف احکام

وغفران آثام و یا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی یا بآنچه کفارت سیآت شما باشد وَاللّٰهُ عَلِیمٌ وخدا داناست
بمصلحت شما در آنچه می فرماید از احکام حَکِیمٌ درست کار و راست گفتار در هر چه حکم کند وَاللّٰهُ یُرِیدُ وخدا
میخواهد اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ اینکه قبول توبه کند بر شما یا دلالت کند بچیزی که سبب توبهٔ شما گردد و تکرار این جهة
تاکید است و مقابلهٔ آن بقوله وَیُرِیدُ الَّذِینَ ومیخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد و جهالت یَتَّبِعُونَ
الشَّهَوَاتِ پیروی کنند آرزوهای نفس خود را اَنْ تَمِیلُوا آنکه میل کنید از راه راست مَیْلًا عَظِیمًا
میل کردن بزرگ بجهت موافقت شما برایشان در اتباع شهوات و استحلال محرمات مراد یا یهود جماعت جمیع فسقه و فجره اند بجهة
اتباع شهوات و در احکام شرع تهاون می کنند و بمثل زنا و اشباه آن از کبایر اقدام می نمایند در روایت آمده
که چون آیهٔ تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و خاله حلال است با آنکه
خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است چرا خواهرزاده حرام نباشد و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند
این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توفیق توبه دهد و جهودان می خواهند که شما منحرف سازند یُرِیدُ اللّٰهُ میخواهد
خدای اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ آنکه سبک سازد شما را در احکام نکاح بر وجهی که سبک بار شوید کما قال اللّٰه یرید اللّٰه
بکم الیسر الآیه و لهذا مشروع ساخت برای شما شریعت حنیفه که سهله سمحه است و رخص ساخت شما را در مضایق تا
حلال نکاح دختر عمه و دختر خاله وغیر آن از حاتم یزیدی نقل کرده اند مراد تخفیف است در اثقال عبادات و قبول توبه
از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و آصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ
و آفریده شده است آدمی ضَعِیفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکالیف و از صبر بر ترک اغلال و آصار بسیار همه شهوات
و بر تحمل مشاق طاعات لاجرم آنرا بر وی سبک گردانیدیم یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه گرویدید لَا تَأْکُلُوا
اَمْوَالَکُمْ مخورید مالهای خود را یعنی اموال یکدیگر را بتقدیر حذف مضاف ای اموال بعضکم بَیْنَکُمْ در میان خود
بِالْبَاطِلِ بباطل یعنی اموال آنچه ناروا و حرام باشد و در شریعت حلال نباشد چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه
وغیره حاصل که در اموال یکدیگر تصرف مکنید اِلَّا اَنْ تَکُونَ تِجَارَةً مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی
و بیعی که صادر شده باشد عَنْ تَرَاضٍ مِنْکُمْ از خوشنودی هر یک از شما که متعاقد اند و در بیضاوی گفته که این
استثنای منقطع است و اسم کان مضمر تقدیر اینکه ان تکون التجارة تجارة و مراد بتجارة تملکات بعقد معاوضه

مالیه محض و تخصیص تجارة بجهت آنست که اغلب است در طرق کسب لقوله علیه السلام الرزق عشرة اجزاء تسعة منها في التجارة
وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید ناحق و ناروا أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی
حقیقت در حکم نفس واحد اند که المؤمنون کنفس واحدة و اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب
یا بخوردن مال حرام و یا بمباشرت اعمالیکه موجب سخط ربانی ست حق تعالی باین دو نهی از استکمال نفوس و استیفای
فضایل آن نموده بجهت رافت و رحمت خود کما اشار الیه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما
ای اهل ایمان رَحِيمًا مهربان و امر و نهی که می فرماید از غایت رحمت است در خبر است که رسول عمرو بن عاص را بغزوی
فرستاد چون مراجعت کرد گفت یا رسول الله مرا در راه احتلام شد و سرمای سخت بود تیمم کردم و نماز گذاردم
و من از هلاک نفس خود ترسیدم این آیه آمد ولا تقتلوا انفسکم وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند فعل مذکور را
یا اقدام نماید بانچه گذشت از محرمات عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حق وَظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی
یعنی اتیان نمودن بانچه مستحق آن نباشد یعنی هر منهیات مذکوره را که بفعل آرد بجهت تعدی بر غیر و ستم بر خود
باینکه خود را در معرض سخط الهی در آرد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی
مراد آتش دوزخ است وَكَانَ ذَٰلِكَ و باشد این در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ بر خدا يَسِيرًا سهل
آسان بدون حاجت و مانعی از آن چون حق تعالی ذکر سیئات نمود در عقب آن ترغیب نمود باجتناب از آن فرمود
إِنْ تَجْتَنِبُوا اگر بپرهیزید و بیک طرف شوید و پهلو تهی کنید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی
کرده شده اید عَنْهُ از آن یعنی خدا و رسول شما را از آن نهی کرده نُكَفِّرْ عَنْكُمْ در گذرانیم و عفو کنیم
از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضع
بزرگ و شریف که آن بهشت است بدانکه علما را در کبایر اختلاف است در تفسیر بیضاوی آورده
که اقرب اقاویل بصحت آنست که کبیره گناهی است که شارع بر آن حدی مقرر ساخته یا در آن باب
وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در حدیث نبوی آمده که کبایر هفت اند
الشرک بالله و قتل النفس التي حرم الله و قذف المحصنة و اکل مال الیتیم و الربوا و الفرار عن الزحف
و عقوق الوالدین و در اسباب نزول و غیره مذکور است که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت مرتبت

رسانید که مردان را شرف جهاد دارند و زنان ازین مثوبت محروم مانده‌اند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب
مال و میراث دو برابر نساء می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف رجال میگیرند و ما را حسرت می باید
کاشکی ما را در دایرهٔ رجلیه دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث مثل رجال بهره‌مند می‌شدیم آیه آمد
وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللّٰهُ چیزی را که خدا افزونی داده بِهِ بدان چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ
برخی را از شما که مردانند عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم آن باشد و مقتضی منع آن
این است که تمنی مذکور مشعر بر عدم رضا بقسمت خدا و معارض حکمت و مصلحت اوست پس بجهت تسلیهٔ ذکور و اناث
بیان بهر یک می فرماید که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردانرا بهره‌ایست مقرر مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کردند
چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنانرا نصیبی است مقرر مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه کسب کردند
چون عفت و طاعت ازواج پس طلب فضل کنید بعمل نه بحسد و تمنا و چون هر یک نصیبی مفروض و سهمی معلوم دارید
آرزوی سهم دیگری چه می برید و در بعضی روایت آمده که چون آیهٔ للذکر مثل حظ الانثیین نازل شد زنان
گفتند که می ترسیم که همچنانکه نصیب ما در دنیا نصف مردانست ثواب اعمال ما در آخرت چنین باشد حق تعالی فرمود
که للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن وَاسْأَلُوا اللّٰهَ و بخواهید از خدا و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ
از کرم و بخشش او تا مقاصد شما بحصول موصول گردد و عمرو بن ثابت گوید مراد ازین آنست که تمنای آنچیزی مکنید که از برای
مردان مقرر شده چه آن حسرت است بلکه مثل آنرا سؤال کنید از خزاین احسان او و بگوئید اللهم اعطنی مثله
إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدا است بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا چون معلوم شد که وی بهمه چیز عالم است
پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید آورده‌اند که در جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند
و او را بمیراث داخل سایر ورثه می گردانیدند حق تعالی ازین نهی فرموده وَلِكُلٍّ و برای هر ترکه جَعَلْنَا
معین گردانیدیم مَوَالِيَ میراث خواران که بجهت ولایت قرابت احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
از آنچه واگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک مما ترک از برای بیان لکل است و یا آنکه
جعلنا موالی صفت کل باشد و عاید در آن محذوف است ای لکل قوم جعلناهم موالی حظ مما ترک الوالدان والاقربون
یعنی برای هر قومی گردانیدیم ایشانرا خداوند نصیبی از آنچه والدین و الاقربین گذاشته باشند و مروی است که رسم

جاهلیت چنان بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم محالفت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفتند
ترثنی وارثک تو از من میراث می بری و من از تو و تو عاقد من باشی و من عاقد تو و این سخنان را بسوگند موکد می ساختند و حلیف را
سدسی از میراث مقرر بود چون آیه توارث نازل شد یکی از صحابه گفت که جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر
پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیه نازل گشت وَالَّذِينَ
عَقَدَتْ وانکسانی که عقد محالفت کردند أَيْمَانُكُمْ دستهای شما با ایشان اسناد معاقده بایدی بر طریق مجاز است
وسبب در این اسناد آنست که متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید میراث نزا
نَصِيبَهُمْ بهره ایشان که سدس میراث است حکم آیه منسوخ گشت بآیه اولی الارحام بعضهم اولی ببعض الآیه با ین معنی که
تا ارحام باشند بایشان نرسد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا الهی است عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدًا
گواه بر عهود و مواثیق محالفان این تهدید است بر منع نصیب ایشان بدانکه اینجا چند فایده است اول آنکه در جاهلیت این عقد
از یکدیگر میراث گرفتند و حق تعالی مبدء اسلام این را بر قرار خود گذاشت و بعد از آن منسوخ شد و توارث ایشان
اسلام و هجرت بود چنانکه در روایت آمده که چون پیغمبر بمدینه آمد مواخات فرمود میان مهاجر و انصار و مهاجر
از انصار میراث می بردند و بعکس و قریب میراث نمیگرفت از کسی که مهاجرت نکرده بود دوم حکم میراث بمعاهده
و معاقده که مسمی بضمان جریرت منسوخ است نزد شافعی مطلقا و ارث بآن حاصل نمی شود و نزد امامیه اینچنین نیست بلکه
ثابت است نزد عدم وارث نسبی و سببی و نزد ابوحنیفه آنست که چون شخصی اسلام آورد بر دست مسلمانی و عقد تعاقل و توارث
بینهما واقع شود صحیح است سیوم بنابر مذهب ابوحنیفه حکم ارث بمعاقد باقیست پس این آیه منسوخ نباشد بلکه محکم است لیکن ارث
در این مجمل است و مفسر بشرایط و مخصصات از پیغمبر آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع انصاری یا جمیله زوجه ثابت قیس
طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی ادبی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد او شکایت پیش پدر
برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید آنحضرت بقصاص شوهر وی حکم فرمود
پدر و دختر متوجه قصاص شده بمجلس شوهر رفتند حضرت شخصی را بعقب ایشان فرستاد چون باز گردیدند فرمود که ما
اراده کاری کردیم که قصاص است و حق تعالی اراده کاری کرد که رفع قصاص است الخیر فیما اراد الله و فرمود به آیه
پس فرمود چون شما بیرون رفتید جبرئیل آمد و این آیه آورد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگزاران

عَلَى النِّسَاءِ بر سر زنان و قایم بامور معاش ایشان مانند قیام وُلات بر رعیت پس تعلیل این نموده بامرین
که موهبی و کسبی است بقوله بِمَا فَضَّلَ اللهُ بسبب آنچه نیست که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بَعْضَهُمْ برخی از
ایشان را که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و مزید قوت در اعمال و عبادات
و وفور حدس و فهم است و بجهاد و کمال صوم و صلوة جمعه و غیره و اینکه انبیا و ائمه و اولیا از مردانند از همه فضایل
اکمل و اشرف است وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت داد مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه کنند بر زنان مِنْ
أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ پس زنان صالح فرمان بردارندگان
مر خدا را در قیام نمودن بحقوق ازواج و غیر آن حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگهداران مر غایب شدن ازواج یعنی
حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت خود و ضبط اموال ایشان بِمَا حَفِظَ اللهُ به نگهداشت
خدای ایشانرا یعنی بسبب آنکه نگهداشت خدا ایشانرا در ان و از حضرت رسالت مرتبت مرویست که بهترین زنان
زنی است که چون در تو نگرد مسرور سازد ترا و اگر با و کاری فرمائی فرمان تو برد و چون از و غایب شوی حفظ الغیب ترا
رعایت کند در مال و نفس خود و بعد از ان این آیه تلاوت نمود و گویند مراد حفظ اسرار است یعنی زنان صالح
آنانند که اسرار شوهران خود را نگهدارند و افشای آن نکنند وَاللَّاتِي و آنانی که تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ
می ترسید نافرمانی و تسلط ایشانرا بظهور اسباب و امارات آن نشوز یعنی ارتفاع است و مراد اینجا ارتفاع است
از مطاوعت ازواج در چیزی که واجب باشد و قتادة گفته که خوف اینجا بمعنی علم است چه خوف از شر بمعنی علم است بوقوع آن
یعنی اگر میدانید نشوز و مخالفت زنان فَعِظُوهُنَّ پس پند دهید ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم گرداند
یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعلیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و هجر کنید و بکناره روید فِي الْمَضَاجِعِ
در خوابگاهها یعنی پشت بر ایشان کنید و گویند که این کنایت است از ترک جماع وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را
زدنی که عضو را مجروح نسازد و نشکند و زشت نگرداند و گویند که وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام
ظهور نشوز و ضرب وقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را از آنچه مکروه طبع شماست
فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ پس مطلبید مر ایشانرا سَبِيلًا راهی بتوبیخ و ایذا بعد از طاعت و توبه از نشوز
إِنَّ اللهَ كَانَ بدرستیکه خداست عَلِيًّا برتر از آنکه بر ایشان بظلم راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه

مظلوم را فروگذارد پس از و حذر کنید و بترسید و ذکر فا در فعظوهن بجهت آنست که مبتدا متضمن معنی شرط است و جزا
زیرا که موصول است و وعظ بمعنی تخویف است بعد ازان بیان حکم مخالفت می نماید بقوله وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر
بترسید با مارات یا دانید بشهادت احکام شرع یا اولیای زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری
و خلاف مرد و زن مرجع ضمیر زوجین که محذوفست بقرینه سوق آیه سابق و اضافه شقاق بظرفین بجهت آنکه
مخالفت میان زوجین فَابْعَثُوا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز یا رفع آن حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ میانجی
که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله مرد وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت
داشته باشد از قبیله زن زیرا که اهل عارف اند بحال زوجین و بکیفیت صلاح ایشان و محبت و کراهیت
ایشان و نیز اهل بجهت علاقه قرابت مستوجب آنست که زوجین اطاعت قول ایشان کنند و بحکم ایشان مطلع شوند
بخلاف اجنبی إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ
سازکاری افکند خدای بَيْنَهُمَا میان شوهر و زن یعنی حکمین قصد اصلاح کنند حق تعالی بسبب ایشان
ایقاع موافقت نماید بین الزوجین إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا است عَلِيمًا دانا بمصالح
زوجین یا بجمیع کلیات خَبِيرًا آگاه از مقاصد حکمین از همه جزئیات و چون بر ظواهر و بواطن عالم است پس بداند
که چگونه رفع شقاق کند و ایقاع وفاق نماید و شقاق اختلاف و عدم اجتماع بر رای واحد پس گویا زوجین
بجهت اختلاف یکدیگر هر یک در شقی و جانبی اند او سبحانه بعد ازان امر بتوحید نموده که وَاعْبُدُوا اللَّهَ خدا را
بوحدانیت پرستش نمائید وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و انباز مگیرید بوی چیزی را از اصنام و غیر آن از شرک خفی
و جلی وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید بپدر و مادر خود إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَى
و بخویشان وَالْيَتَامَى و با بی پدران بدلنوازی و سازکاری وَالْمَسَاكِينِ و بدرویشان که بر مؤنت [illegible]
قادر نباشند بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى و بهمسایگان خویشان که هم حق جوار دارند و هم
حق قرابت بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و بهمسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و یا از همسایه دور یا همسایه
کافر و حق جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و نزد بعضی چهل گز و از جمله حق جوار اراده خیر است بایشان و دفع
ضرر از ایشان مرویست که به بهشت نرود بنده که همسایه از شر او ایمن نباشد و مرویست که مردی

نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود که از حقوق او آنست که اگر ترا بخواند
اجابت کنی و اگر درویش شود دست گیری او کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خیری بدو رسد تهنیت گوئی
و اگر مصیبتی باو رسد تعزیت او نمائی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و او را نرنجانی بعد از ان فرمود
که همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق است بر تو و یکی را دو و دیگری یک حق آنکه سه حق دارد
همسایه مسلمان است که او را علاقه نسب باشد با تو چه او حق جوار دارد و هم حق قرابت دارد و هم حق اسلام
و آنکه دو حق دارد همسایه مسلمان است که حق همسایگی و حق اسلام و آنکه یک حق دارد همسایه مشرک است از
اهل کتاب که همین حق همسایگی دارد و بعد از ان آنحضرت فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه
تا آنکه گمان بردم که از من میراث باو رسد وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و نیکوئی کنید با هم پهلو یعنی همنشین و
هم صحبت می تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و قیل المرأة و نیکوئی با حق او صحبت او است و نیز با آن
بر مهربانی است وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذران غریب اگرچه در شهر خود غنی بوده باشند و یا مهمانانی بر قول ابن
عباس وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان که در دست تصرف شما اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هر کرا که باشد مُخْتَالًا خرامنده بتکبر که ننگ دارد از خویشان و اقارب و همسایه
و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند فَخُورًا نازنده و خود ستاینده که تفاخر کند بر ایشان نه حقوق الهی ادا
سازد نه باحسان با خلق پردازد امیر المؤمنین علی فرمود که آخرین سخن رسول خدا این بود الصلوة و ما ملکت
ایمانکم نماز بپا دارید و زیر دستان را نیکو دارید و شبهه نیست که این آیه جامعست و متضمن بیان ارکان
اسلام و تنبیه بر مکارم اخلاق و هر که در ان تدبر نماید چنانکه حق تدبر است و متذکر گردد بجهانگر حق تذکر است
او را اغنی گرداند از مواعظت جمیع بلغا و او را راه نماید از علوم علما و بعد ازین بر سبیل بدلیت از قول من کان
مختالا فخورا می فرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ آنانرا که بخیلی می ورزند یعنی دوست ندارد خدای آنانرا که بخیلی می ورزند
و می تواند بود که موصول با صله مبتدا باشد و خبر ان محذوف ای هم احق بکل ملامة پس معنی آنست که آنانکه
بخیلی می کنند با نچه حق تعالی بایشان عطا فرموده یعنی اخراج حقوق آن نمی کنند از زکوة و غیر آن وَيَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبُخْلِ و امر می کنند مردمانرا به بخیلی یعنی بمنع از حقوق واجبه آن وَيَكْتُمُونَ و می پوشند از خلق

مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ آنچه خدا داده است بایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن غنا است و سزاوارند
بهر ملامتی و مستحق اند بهر زشتی وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ برای کسانی که کافر نعمت اند
و ادای حقوق آن نمیکنند و اخفای عطای الهی می نمایند عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار کننده که عذابی و زجری است
از سعید جبیر مرویست که این آیه در باره کسی نازل شده که بعلم بخل کنند و اخفای آن نمایند از طالبان علم
و اولی آنست که آیه بر جمیع نعم تعمیم کنند از نعم مالی و علمی و غیر آن و در خبر است که روزی عمران حصین جامه قیمتی
از خز مصری بپوشیده که مثل آن یافت نمی شد از خانه بیرون آمد و آنرا بر مردمان نمود و دیگر پس از آن
نپوشید سبب این از وی سوال کردند گفت خواستم تا قول رسول را کار بندم که فرمود که چون خدا بر بنده
نعمتی دهد دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی ببیند وَالَّذِينَ عطف است بر الذین یبخلون یعنی حق تعالی دوست
نمیدارد آنها را که یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه می کنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدن مردمان
و اظهار خیرات و احسان خود تا مردمان تحسین ایشان کنند یا عطف است بر الکافرین یعنی اماده ساختیم عذاب
مهین را برای کسانی که انفاق می کنند اموال خود را بقصد ریا وَلَا يُؤْمِنُونَ و نمی گروند از روی حقیقت
بِاللّٰهِ بخدا یعنی بوحدانیت او وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمی گروند بروز بازپسین که قیامت است تا بجهت آن
که در انفاق قصد قربت برضای الهی و ثواب اخروی کنند وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو سرکش
یعنی ابلیس و اعوان او لَهُ قَرِينًا مر او را هم نشین و یار همساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد هم نشین است مر او را
ابلیس چه ابلیس داعی اوست بکفر و معصیت که مودی بنار و عذاب جهنم است و بعد از ان بر سبیل توبیخ و ذم و تجهیل ایشان
میفرماید وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران یعنی چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ
اگر ایمان آرند بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت که جزای اعمال را تصدیق نمایند وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی
حق خدا را بدون غرض ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ از آنچه داده است خدای مر ایشان را پس بر سبیل تهدید
می فرماید که وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِهِمْ بایشان یعنی باقوال و افعال ایشان عَلِيمًا دانا پس
فرا خور اقوال و افعال ایشان جزا خواهد داد و غرض ازین آیه توبیخ ایشانست بر جهل بمنفعت و اعتقاد در چیزی
که خلاف منفعت ایشانست و تنبیه بر آنکه کسی که او را بامری کند که ضرری در ان نباشد سزاوار آنست

که اجابت کنند إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدا ظلم نمی کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره که از غایت صغر بنظر
ناظر ظاهر نشود پس در ذکر آن ایما است بر آنکه اگرچه قدر آن صغیر باشد اجر آن عظیم خواهد بود و حقیقت ظلم ضرر بغیر
رسانیدن است برای نفعی یا دفع مضرتی و چون حق تعالی مستغنی است و عالم بقبح ظلم پس منزه و سبحانه است از آن وَإِنْ
تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان عمل بنده مؤمن يُضَاعِفْهَا افزون کرداند ثواب آنرا و تانیث
اسم کان باعتبار تانیث خبر است و یا بجهت اضافت مثقال بمؤنث و حذف نون تک بدون قیاس است بجهت تشبیه آن
بحروف علت و یا بجهت کثرت استعمال وَيُؤْتِ و بدهد خدای و بیفزاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود
بفضل و رحمت خویش بی استحقاق آن شخص أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی اندازه و در آیه دلالت است بر آنکه
منع ثواب و نقصان آن از خدای ظلم باشد او سبحانه از ظلم بریست بعد از آن اجتناب از معصیت بر سبیل تعجیب و
تهویل فرمود فَكَيْفَ پس چگونه باشد و بچه وجه بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ كُلِّ
أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی و آن پیغمبر ایشان خواهد بود که بر قبیح اقوال و افعال
و فساد عقیده امت خود گواهی دهد و مضمون بیت از جر است که آن مهول امر آنرا و زیست و عظم شان
آن وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَى هَؤُلَاءِ بر این گروه شاهدان شَهِيدًا گواه تا اقا
شهادت کنی بر صدق شهادت ایشان بجهت علم تو بر عقاید ایشان و بجهت استجماع شرع تو مجامع قواعد
ایشانرا گویند هؤلاء اشارت است بکفره که استفهام از حال ایشان است و درین آیه مبالغه است بر حث
طاعت و اجتناب از معصیت و زجر از هرچه موجب خجالت شود بسبب ادای شهادت چه شهود عدول گواهی خواهند داد
بر هرچه آدمی آنرا میکند از خیر و شر چه ایشان انبیاء الله اند که معصوم اند و کرام الکاتبین که متصف بعصمت اند
و جوارح و مکان و زمان کما قال الله سبحانه يوم تشهد عليهم السنتهم وارجلهم بما كانوا يعملون و در اخبار
صحیحه وارد یافته که زمان و مکان نیز گواهی دهند بر اعمال مکلف که در ایشان واقع شده باشد
يَوْمَئِذٍ در آن روز که شهادت شهود عدول در آن واقع شود يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند
آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول او را لَوْ تُسَوَّى آنکه راست کرده شود
بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا و خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و ایشانرا

هرگز زنده نسازند کما قال ویقول الکافر یالیتنی کنت ترابا این کنایت است از انکه مخلوق نمی شدندی ولا یکتمون الله و نپوشند یعنی قادر نباشند بر انکه از خدا بپوشند حدیثا سخنی را زیرا که انبیا و ملائکه و جوارح و مکان و زمان بر ایشان گواهی دهند گویند که کو در لو تسوی بمعنی ان است چنانچه مترجم شد و چون حق تعالی در ایه متقدمه امر بندگان نمود بعبادت و در عقب آن ذکر اکبر عبادات نمود بقوله یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تقربوا الصلوة نزدیک مکنید به نماز یعنی مرتکب نماز مشوید و انتم سکاری و حال انکه مستان باشید از خمر و سایر مسکرات آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در ان زمان صدای اذان بمشام ایشان رسیده و بنماز برخواستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت سکر در سوره الکافرون حرف لا را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود این آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیکی منمائید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آنچه را که میگوئید یعنی میخوانید در نماز و محققان گویند که خطاب بقوای روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید در نماز در وقتیکه مستان باشید از سکر غفلت و شهوت نماز جائیکه از مستی هوا هوشیار شده دانید که چه میگوئید و شناسید که سخن با که میگوئید که المصلی یناجی ربه ولا جنبا و نزدیک مشوید بنماز وقتی که جنب باشید و محتاج بغسل عطف است بر قوله و انتم سکاری زیرا که جمله اسمیه در موضع نصب است بر حالیت الا عابری سبیل مگر روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود که در ان محل به تیمم نماز توانید گذارد و در بیضاوی گفته که این متعلق است بقوله و لا جنبا استثنا از اعم احوال کانه قال و لا تقربوا الصلوة جنبا فی عامة الاحوال الا فی السفر یعنی در هیچ حالی از احوال نماز مگذارید وقتی که جنب باشید مگر در سفر که چون آب نیابید تیمم کرده بنماز مشغول شوید و شاهد این است تعقیب این بذکر تیمم و می تواند بود که الا بمعنی غیر که صفت جنبا باشد ای غیر عابری سبیل حتی تغتسلوا تا انکه غسل کنید غایت نهی است از قربان الصلوة در حال جنابت یعنی نزدیک نماز مشوید تا انکه غسل کنید مگر در وقت عدم وجدان آب در سفر که آن زمان تیمم کنید و غرض از ان عدم قدرت است بر استعمال آب خواه در سفر یا در غیر سفر چون آیه در بعضی از اسفار واقع شده ازین جهت فرمود عابری سبیل و گرنه مراد از ان عدم قدرت است بر استعمال آب مطلقا یا انکه مراد جواز اجتیاز است در مساجد بدون غسل و ان کنتم

واگر باشید در وقت جنابت مَرْضَىٰ بیماران مراد بیماریست که در آن خوف استعمال آب باشد چه در این صورة
واجد آب حکم فاقد آن دارد اَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا باشید بر جناح سفر و در سفر آب نیابید اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْكُمْ
یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از حدثیکه بیرون می آید از احد سبیلین اَوْ لٰامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا مس کرده باشید
زنان را این کنایت است از غیبوبت حشفه و این مجمع علیه امامیه است و مختار ابو حنیفه و نزد شافعی مراد لمس ید
و غیر آن یعنی وطی نمائید با زنان فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را یعنی متمکن نباشید بر استعمال آن
نه بر اکه ممنوع عنه حکم مفقود دارد است فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا زمین طاهر را اعم از انکه خاک باشد
یا سنگ فَامْسَحُوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست که بر زمین زده باشید بِوُجُوهِكُمْ روی خود را
وَاَيْدِيكُمْ و دستهای خود را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای است عَفُوًّا درگذراننده از شما و
تخفیف کننده تکلیف از شما غَفُورًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند و بجهت کثرت عفو و مغفرت اوست که تیسیر
امر نموده بر شما و شما را رخصت تیمم داده بدانکه نزد اصحاب امامیه آنست که هر گاه آب یافت نشود واجب است طلب آن
در زمین سهل دو تیر پرتاب از چهار جانب تا عدم وجدان متحقق شود و واجب است که یکبار دست بر زمین زنند
از برای وضو و دو بار از برای غسل و نزد ابو حنیفه دو ضربه واجب است یکی از برای مسح رو و دوم از برای دو دست
و نیز مراد بوجه همه وجه است و بیدین از رؤس اصابع تا مرفقین قیاس بر وضو و نزد امامیه مراد بوجه بعضی
از آنست بجهت دلالت باء بر آن و همچنین است بیدین بجهت عطف آن بر وجه پس مراد بوجه جبهه و جاجبین با طرف
انف اسفل و مراد بیدین دستهای خود را تا زند و بدانکه باتفاق استعمال آب با ضرر تلف نفس یا شدت مرض
و امتداد آن موجب انتقال است به تیمم و اگر وضو یا غسل کند نزد این حال صحیح نخواهد بود و موجب اثم خواهد شد
از جابر مرویست که با جماعتی با هم سفر بودیم مردی را سنگی بر سر آمد و سر او بشکست اتفاقا در شب محتلم شد با صحاب
مشورت کرد که رخصت باشد که آب را استعمال کنم گفتند چون که آب هست پس استعمال آن واجب خواهد بود آن شخص غسل
کرد و چون آب بجلد سر او فرو رفت متورم شد بجهت آن فوت کرد دید بعد از مراجعت آن سفر رسول را برین قصه اخبار
کردیم دلتنگ شده گفت قتلوه قتلهم الله مر او را کشتند خدای ایشان را بکشد چرا آنرا بهتر از خود نپرسیدند و بسر
خود حکم کردید و در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص این امت مرحومه است بجهة تسهیل امر بر ایشان چنانکه پیغمبر

فرموده که تفضیل داده شد ما را بر مردمان به سه چیز زمین را مسجد ما کردانیده اند و خاکش را برای ما طهور ساخته اند
و صفهای ما را در نماز مانند صفوف ملائکه کردانید چون حق تعالی ذکر احکام این نمود که واجبست اعتقاد کردن
و عمل نمودن بآن و وصل نموده بتحذیر از آنچه بر خلاف آنست فرمود بر سبیل تعجب که أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی و نمی‌نکری
ای محمد إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده شده اند نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از علم توریت مراد
احبار یهودند و ترَ ماخوذست از رویة بصر و می‌تواند بود که ماخوذ باشد از رویة قلب و تعدیه آن
بالی بجهت تضمن معنی انتهی باشد یعنی آنرا علم تو منتهی نشده با احبار یهود يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ
میخرند کمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت بجهت اخذ رشوت و تحریف توریت وَيُرِيدُونَ
و میخواهند این کمراهان از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه کم کنید ای مومنان راه
راست را که طریق حق است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناترست بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند
و شما را اخبار نمود بعداوت ایشان و مطلع ساخت بر احوال ایشان و باراده ایشان ضلالت شما را
پس از ایشان بر حذر باشید که همکی همت ایشان مصروفست بر اضلال و فریب شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
و کافی و بسنده است خدای وَلِيًّا در حالتی که دوست شماست و متولی امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا
و بسنده است خدای در حالتی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر او کنید و اکتفا بامر او نمائید و از غیر او
مستغنی شده استصلاح و استشفاء با ایشان مکنید پس در تبیین حال یهود و الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
و بیان ضلال ایشان بعد از ایراد جمله معترضه و الله اعلم باعدائکم تا آخر می‌فرماید مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آنکسانند
که بدین یهود متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ می‌کردانند کلمه‌ها را و تغییر میدهند آنرا عَنْ مَوَاضِعِهِ
از اماکن آن چرا که تحریف نعت پیغمبرست و اثبات غیر آن در موضع آن و در روایت آمده که زمره از یهود بملازمت
آنحضرت آمدند و از امری که سوال کرده بودند جواب آنحضرت را بقبول تلقی نمودند و از مجلس آنحضرت که منصرف
شدند همان کلمات متبرکات را منحرف می‌ساختند لاجرم حق تعالی پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که در شنیدن
یهود سخنان ترا حسب معنی از مواضع آن تحریف می‌کنند وَيَقُولُونَ و میکویند از روی عناد سَمِعْنَا شنیدیم
قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم و لفظ عصینا آشکارا میکفتند بجهت شدت عناد و استکبار که در تبیین مذکورست

که اظهار اطعنا و اضمار عصینا می کردند ملخص کلام آنست که زبان مقال ایشان سمعنا می گفت و لسان حال ایشان به عصینا
ناطق بود و دیگر می گفتند بلسان که واسمع غیر مسمع و بشنو در حالتی که غیر شنوده باشی این کلمه احتمال
مدح و ذم دارد و ذم اینکه قصد ایشان این بود که بشنو در حالتی که شنوانیده مباد گوش تو بجهت کری
یا موت و وجه مدح آنکه اظهار می کردند که مراد ایشان آنست که اسمع غیر مسمع مکروها یعنی بشنو در حالتی که هیچ
مکروهی شنیده باشی پس یهود این وجه مدح را پرده نفاق می ساختند و مطمح نظر ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس
میگفتند وراعنا و در ما نگر این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه ماخوذ باشد از مراعات یعنی مراعات
حال ما کن و بما نگاه کن تا بشنویم و بفهمیم کلام ترا و بان کار بندیم و وجه ذمش آنکه مشتبه باشد براعون که کلمه
عبرانیه یا سریانیه است که بان یکدیگر را دشنام می دادند و یا آنرا از رعونت اشتقاق می کردند مدعا آنکه
حماقت و بی عقلی لازمه حال تو باد و یا اشباع کسره عین می کردند و می گفتند راعینا ای شبان ما این تعریض است
براعی غنم حاصل که باین دو کلمه ذات وجهین بدین اسلام سخریه می کردند و استهزا به پیغمبر می نمودند باین وجه
که بان اظهار توقیر و اکرام میکردند و در باطن قصد تشنیع و اهانت داشتند کما قال لیا بالسنتهم
مفعول مطلق فعل محذوف است ای یلوون لیا یعنی می پیچند پیچانیدنی بر زبانهای خود باین وجه ظاهرا غیر مسمع و
راعنا می گفتند بقصد تعظیم و در خفیه رد آن می نمودند بدعای بد و می گفتند با بنای جنس خود که غرض از این
کلام نفرین بود وطعنا فی الدین و طعن و قدح میکردند در دین اسلام از روی استهزا و سخریه
ولو انهم قالوا و اگر ایشان بجای اسمع غیر مسمع و راعنا این قول گفتندی که سمعنا شنیدیم سخن ترا
واطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و نگاه کن بر ما یعنی ملاحظه حال ما
کن و توقف فرما تا کلام ترا نیک بشنویم و بفهمیم لکان هر اینه بودی این گفتار خیرا لهم بهتر مر
ایشان را از استهزای سید انام علیه الصلوة و السلام و طعن در دین اسلام واقوم و راست تر
و صواب تر جواب لو انهم قالوا در تقدیر لو ثبت قولهم است و وجوب حذف فعل بعد از لو در مثل این ترکیب بجهت
دلالت آنست بران و وقوع آن ولکن لعنهم الله و لیکن رانده است حق تعالی ایشانرا و از رحمت خود
دور کرده بکفرهم بجهت کفر و فرط عناد ایشان و مجازات ایشان بران فلا یؤمنون پس نمی گروند ایشان

إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدن اندک که معتد به نباشد و آن ایمان است به بعضی کتب و رسل و در بعضی و قلیلا صفت
مفعول مطلق محذوف است ای ایمانا قلیلا در اکثر تفاسیر مذکور است که حضرت رسالت [illegible] احبار یهود را
فرمود که ای معشر یهود از خدا بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید من سوگند میخورم بخدا که شما میدانید
که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریت از احوال من خبر داده
و در انجا هم ایمان شما بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند که ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو
خبر داریم آیه آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانی که شما را کتاب دادند یعنی توریت
آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خود و آن قرآن است مُصَدِّقًا
در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده گانچه که قرآن است یعنی اصول احکام آن موافق است و مطابق
لِمَا مَعَكُمْ مر انچیزی را که با شماست یعنی توریت مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا
رویها را یعنی اثر صورت آنرا نیست سازیم و اصلا نشانهٔ ابرو و چشم و لب و بینی و دهن بران نماند فَنَرُدَّهَا
پس بازگردانیم آن رویهای محو الآثار را عَلَى أَدْبَارِهَا بر قفای آن یعنی شکل روها بصورت پس سرهای ایشان سازیم
در تیسیر مذکور است که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خود ثابت باشند و رویهای
ایشان پس سر بود و این هیئتی است در غایت رسوائی و این صورت یهود را در آخرت دست خواهد داد
و در بیضاوی گفته که اصل طمس ازالهٔ اعلام ماثلهٔ است و گاه است که اطلاق آن می کنند بر معنی طمس و ازالهٔ
صورت یا بر مطلق قلب وجه و لهذا گفتند که معنی آنست که محو آثار ایشان کنیم از نواحی [illegible] ایشان و اثر ایشانرا از
ولایت مدینه زایل سازیم و بانجا باز گردانیم که آمده اند یعنی شام پس مراد باین اجلای بنی النضیر است
أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشانرا که اصحاب وجوه اند از رحمت خود عطف است بر نطمس و ضمیر راجع باصحاب وجوه است
كَمَا لَعَنَّا همچنانکه رانده ایم از رحمت خود أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا
سر پیچیده اند و در روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند جار و مجرور متعلق است به هر یک از طمس و لعن مراد
آنست که جزای ایشان دهیم چنانچه جزا دادیم بان اصحاب سبت را و عطف آن بر طمس دلالت می کند بر انکه
طمس مسخ صورت نیست در دنیا بلکه در آخرت است وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدا مَفْعُولًا

کرده شده یعنی نافذ یا کاین پس لامحاله واقع خواهد شد یا بجنبه موعود شده تهدید بآن اگر ایمان نیاورید این تهدید
و تخویف است مر اهل کتاب را إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی‌آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک
آرند بدو و شریک گیرند در عبادت او زیرا که حکم الهی نافذ گشته و قاطع و جازم شده بر خلود اهل شرک در دوزخ
وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر شرک بوده خواه صغیره باشد یا کبیره لِمَنْ يَشَاءُ
مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان و وجه استدلال باین آیه بر آنکه خدای ذنوب غیر تایب را می‌آمرزد
آنست که نفی غفران شرک نموده و نفی غفران نفرموده است مطلقا بلکه نفی آن کرده بدون توبه زیرا که اجماع
امت بر آنست که حق تعالی شرک را بتوبه می‌آمرزد اگرچه غفران با توبه نزد معتزله بر وجه وجوبست و نزد امامیه
بر وجه تفضل و بنا برین واجبست که مراد بقوله و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء آن باشد که آمرزد ما دون
شرک را از ذنوب بدون توبه برای هر که خواهد از مذنبین غیر کفار و چون قوله و یغفر ما دون ذلک بسبیل
قطع واقع نشده بلکه متعلق بمشیت است پس بنده در آن مغرور نباشد بلکه بر خوف و رجا خود باقی باشد
و اخبار کثیره از طریق خاص و عام باین وارد شده و صحیح است که مشرک غیر تایب مغفور نیست و مشرک تایب
و غیر مشرک اعم از آنکه تایب از معاصی دیگر باشد یا نه صلاحیت غفران دارد یعنی اگر مصلحت و حکمت الهی باشد
بر سبیل تفضل ایشان را مغفور سازد و گرنه بقدر معصیت عذاب فرماید وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد
بخدای و انباز گیرد باو فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترای کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا گناهی
بزرگ را یعنی مرتکب امری شده که مستحق است نزد آن جمیع آثام را این اشارتست بمعنی که فارق است
میان شرک و سایر ذنوب و افترا همچنانکه اطلاق بر قول می‌کنند بر فعل نیز می‌کنند و اختلاف نیز چنین است مرویست
که این آیه در حق وحشی و اصحاب او نازل شده در وقتی که حمزه علیه الرحمة را شهید کردند و چون بمکه آمدند بر فعل خود
نادم گشتند و نامه به پیغمبر نوشتند باین مضمون که ما بر صنیعه خود نادمیم و مانع اسلام ما نمی‌شود مگر اینکه با خدا
شرک آوردیم و نفسی که حق تعالی حرام گردانیده قتل آن بقتل رسانیدیم و زنا کردیم پس چگونه تابع تو شویم چون
با هم این آیه را بایشان فرستاد اسلام آوردند و نزد پیغمبر آمدند چون آنحضرت وحشی را دید گفت ای وحشی
خود را از من غایب ساز و از پیش نظر من برو و این برای آن فرمود که طاقت آن نداشت که قاتل عم خود را ببیند

بس وحشی بشام رفت و در انجا بود تا فوت شد از محققان امت منقول است که این آیة امیدوارترین آیة است
از قران زیرا که حق تعالی جمیع معاصی که ما دون شرک باشد در تحت مشیت غفران داخل ساخته و چون مضمون این آیة
که شرک مغفور نیست یهود ان که عبدهٔ عجل و پرستندهٔ عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم برای ایشان
حاصل شد از روی انکار و جحود گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه جنت
میدانیم پدران ما مالک ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت اند و ما نیز بر منوال ایشان معزز و مکرم ایم
حق تعالی انکار ستایش ایشان مر انفس خود شان بر سبیل تعجیب فرمود اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یا ندیده بصیرت
اِلَى الَّذِينَ بسوی انانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ می ستایند و ثنا میگویند اَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را
باینکه نحن ابناء الله و احباؤه و پاکیزگی و بی گناهی را بخود نسبت می دهند چنانکه منقول است که جمعی از
یهود اطفال را نزد حضرت رسالت پناه اوردند و گفتند که این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود
که اینها بیگناه اند ایشان سوگند بدروغ خوردند بخدای موسی که ما نیز در بی گناهی مثل ایشانیم زیرا که
گناهی که در شب ما را بروز در میگذرانند و روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری
ندارد بَلِ اللهُ بلکه خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ بپاکی یاد کند و یا بستاید هر کرا خواهد که مستحق آن داند یا
تنبیه است بر انکه تزکیهٔ حق تعالی معتد به است نه تزکیهٔ غیر او چه او عالم است بانچه منطوی است بر آدمی از حسن و قبح
لهذا ذم ایشان نمود بر خبث عقاید ایشان و تزکیه بندگان مومن فرمود بر نیک عقاید ایشان و اصل تزکیه حق
نفی فعل الخیر است که مستقبح باشد وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهند شد بذم یا عقاب بر تزکیه نفس ناحق
فَتِيلًا بمقدار رشتهٔ ضعیف و نزد بعضی فتیل الخیر است که در بطن نواة است و نقیر الخ بر ظهر آنست و قطمیر
قشر آن و بر هر تقدیر این ضرب المثل است در حقارت و مفعول دوم یظلمون است و احتمالی دارد که تمیز
باشد ملخص معنی آنست که ایشان عقوبت تزکیه خود خواهند کشید از روی عدل بدون تطرق شایبه ظلم
در ان و درین دلالت است بر تنزیه او سبحانه از ظلم اُنْظُرْ بنگر ای محمد برین یهودان که از روی عناد
كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا می کنند و می بندند عَلَى اللهِ الْكَذِبَ بر خدا دروغ را یعنی اینکه
می گفتند که گناه ان شب و روز ما را محو می کند وَكَفَى بِهِ و بسنده است آن افترا إِثْمًا مُبِينًا

کناهی ظاهر که اثنیه آن بر هیچ کس پوشیده نیست یعنی همین قدر کافیست در عظم ذنب که مستوجب خلود عذابست
آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی النضیر صادر شد جمعی از ایشان چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب
وغیر وی با بیست کس از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان را به اتباع او در امر محاربه با حضرت و اصحاب او
تحریص کردند پس کعب و ابوسفیان باتفاق به بیت الحرام در آمدند و در پس استار حرم سینها بدیوار
خانه چسپانیده بایمان غلاظ و شداد بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کرده چون بمجالس خود بنشستند
درین مجلس بعضی از قریش از روساء اهل کتاب پرسیدند که شما اهل کتابید و ما امی بگوئید طریق ما
که زائران حرم ایم منزه الی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف آن می نمائیم و بعبادت اصنام بطریق آبای
کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده است و بدعت را
سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاحد میخواند یهودان بعد از استماع این سخنها
گفتند که دین شما حق ترست و آئین شما باسبق تر ابوسفیان گفت کیفیت که بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهم کرد
که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از کفر و زندقه
ایشان خبر داد الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده شدند نصیبا
من الکتاب بهره از توریت یعنی کعب بن اشرف و اصحاب او که بواسطه عداوت مسلمانان
یؤمنون می گروند بالجبت والطاغوت بدین دو بت که قریش راست جبت در اصل اسم
صنم است بعد از ان مستعمل گشته در هر معبودی که غیر او سبحانه است از حجر و مدر و شجر و انسان و شیطان
و طاغوت را اطلاق می کنند بر هر چه باطل باشد از معبود و غیر آن و نزد محققان جبت نفس اماره است
و طاغوت آرزوهای او و دواعی ویقولون و میگویند این جهودان للذین کفروا برای کافران یعنی در حق
ایشان از روی اجتهاد هؤلاء این گروه کفار قریش اهدی بهدایت ایشان بیشتر است من
الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلا از روی دین یعنی راه یافته تر اند
در دین و دین ایشان قایم تر و طریق ایشان نزدیکتر و تسمیه دین بسبیل بجهت آنست که دین مانند
طریقست که مؤدی بمقصود است اولئک آن گروه متعصب الذین آنانند که بجزای تمام لعنهم الله

دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خدا براند و دور سازد از رحمت خود
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا پس نیابی تو مر او را یاری که دفع عذاب کند از وی و زبان بشفاعت او بگشاید در دنیا
و آخرت باو نفع رساند پس بیان بخل و حسد ایشان میکند که بدترین خصال قبیحه و اخلاق ردیه است أَمْ لَهُمْ
آیا یهودان راست ام منقطع است معنی الف انکار است از آنکه ایشان را نصیبی از ملک باشد یعنی نیست ایشان را
نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از بادشاهی تا مردمان تابع ایشان شوند در آنچه فرمایند و زعم یهود
آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود سزاوارترند بدین سبب از متابعت عرب ننگ داشتند
و می گفتند که آخر منصب ملک داری و حکم رانی و پیغمبری بما خواهد رسید حق تعالی فرموده که ایشان را
از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آن هنگام لَا يُؤْتُونَ
النَّاسَ ندهند مردمان را نَقِيرًا بآن مقداری که بر پشت دانه خرماست این اغراق است در شدت
مبالغه در شح و بخل ایشان که در وقت بادشاهی بر نقیر هم مضایقه دارند پس هنگام تنگدستی و درویشی
و مذلت و خواری پیداست که چه چیز بکسی دهند مروی است که ایشان اصحاب مال و بساتین و قصور مشیده
بودند همچنانکه ملوک می باشند با وجود کثرت اموال مقدار نقیری بفقیری نمیدادند بدانکه اذا در
یؤتون عمل نکرده بجهت آنکه هر گاه واقع شود میان فا و فعل جایز است که الغای آن نمایند از عمل
بجهت اعتبار و اعتماد بعطف آن بر ما تقدم همچنانکه ظننت و اخوات آن چون متوسط و متاخر
واقع میشود ملغی میگردد وجه اذا در این صورت در حکم تاخیر کانه قیل لا یؤتون الناس نقیرا اذا
حاصل که حق تعالی جمع فرموده میان آن بخل و حسد یهود در ذم بجهت آنکه هر دو صفت رزیله اشنع
رزایل اند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ اضراب است از اعطای ایشان یعنی نه که ایشان بمردمان
چیزی دهند بلکه حسد می برند بر مردمان که قبایل عرب اند و با پیغمبر و اصحاب او عَلَىٰ مَا
آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه خدا داده است بر ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن نبوت است
و کتاب و نصرت و اعزاز و بعثت رسول از ایشان و گفته اند که مراد از ناس حضرت رسالت
مرتبت است و عرب جمع را بر واحد اطلاق می کنند کما قال الله تعالی إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و در تفسیر

اهل البیت از امام محمد باقر مرویست که مراد بناس محمدست و آل محمد و بجا حسدا آنانکه حسد بردند بر نبوت رسول
و بر امامت آل اطهار او فقد آتینا پس بدرستی که ما عطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی
و داود و عیسی و محمد صلی الله علیهم اند الکتاب کتاب توریت و زبور و انجیل و قران والحکمة و علم
حلال و حرام و آتیناهم و دادیم ایشانرا ملکا عظیما پادشاهی بزرگ که نبوت است و از کتاب قرآن
یا ملک چنانکه یوسف و داود و سلیمان داشتند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمدست
و از حکمة شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت فمنهم پس از یهودان من آمن به
آنکس است که ایمان آورده بمحمد و آله و منهم و از ایشان من صد کسی هست که اعراض کرده
عنه از آنحضرت و تصدیق نکرده بنبوت او و گویند که ضمیر منهم راجع بآل ابراهیم است یعنی امت ابراهیم
بعضی بوی گرویدند و بعضی دیگر بتصدیق او نگردند مانند امت تو و کفی بجهنم و بسنده است
دوزخ سعیرا در حالتی که آتش افروخته شده است برای عذاب کافران یعنی اگر طریق عجلت در دنیا
اثر عقوبت بایشان نرسد آتش دوزخ برای ایشان کافیست پس بر سبیل استیناف در تقدیر تفصیل
عذاب ایشان میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بآیا
تنا بدلایل وحدت یا بآیات قران یا بمعجزات پیغمبر سوف نصلیهم زود باشد که در آریم ایشانرا
نارا در آتش وجه آتش کلما نضجت هرگاه که پخته شود یا بسوزد جلودهم پوستهای ایشان
بآتش بدلناهم بدل کنیم ایشانرا یعنی پوستهای آنرا جلودا غیرها بپوستهای غیر آنچه پخته و
سوخته شده باین وجه که زایل سازیم از ان اثر احراق را تا عود کند احساس سوختن از آن کما قال
لیذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب دایمی باشد مرویست که مردی
این آیه نزد عمر ابن الخطاب خواند گفت اعاده کن وی تکرار نمود معاذ جبل گفت که تفسیر این آیه نزد
من است عمر فرمود بیان کن معاذ جبل گفت در هر ساعتی صد بار پوست ایشان بدل کنند عمر گفت من نیز
از رسول خدا چنین شنیدم ان الله کان بدرستی که هست خدای عزیزا غالب که کسی او را
از تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیما دانا بعقوبت دوزخیان هر وجه حکمت بعد از وعید کفار در وعده ابرار

می فرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آرند طاعتها
بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانهائی که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند ایمونان
در ان أَبَدًا همیشه این برای تاکید خلود است یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِيهَا مر آن
بهشتیانرا در ان بوستانهای پر اشجار و انهار أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه
از جمیع اخلاق ذنیه و طباع ردیه وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيلًا در سایهٔ پاینده که
بآفتاب انرا ازایل نکرداند چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد بجهة آن سایه را اعظم اسباب راحات
میدانند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید که چون
در بهشت آفتاب نیست که بحرارت آن متاذی شوند پس ظل چرا باشد و فایدهٔ او چیست و نزد محققان
ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود
و آن سایه از زوال و از نقص انتقال مقدس و مبرا است و بعد ازان باداء امانت و حکومت که موجب
انتظام معاش و سبب رستگاری روز معاد است می فرماید إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدا میفرماید
أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ انکه اداکنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا بسوی اهل امانت وَإِذَا حَكَمْتُمْ
و دیگر امر میکنید که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اینکه حکم
کنید براستی و انصاف سویه که بر نهج شریعت باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ
نیکو شیئ چیز پند می دهد شمارا بدان که آن اداء امانت و عدل در حکومت است اصل کلام نعم شیئا یعظکم
یا نعم الشیئ الذی یعظکم به است پس ما منصوب است و موصوف به یعظکم یا مرفوع موصول با آن و مخصوص بالمدح محذوف است
که آن مامور به است از امانات و عدل در حکومت در سبب نزول این آیه مفسران را اختلاف است
در کشاف آورده که چون حضرت رسالت مرتبت فتح مکه فرمود عثمان بن طلحه در کعبه را ببست و بر بالای
بام آن بر آمده و از دفع مفتاح بحضرت رسالت امتناع نموده گفت که اگر میدانستم که محمد رسول خدا است
منع کلید نمیکردم امیر المؤمنین علی ع بر بالای بام کعبه بر آمده دست او را به پیچید و کلید ازو بگرفت و در را بگشود

حضرت اندرون درآمده دو رکعت نماز بگذارد چون بیرون آمد عباس التماس نمود که مفتاح را باو عطا فرمای
تا سقایت و سدانت هر دو تعلق باو داشته باشد این آیه نازل گشت حضرت امیر المومنین علی را فرمود که برو
مفتاح بعثمان بده چون امیر المومنین ع بفرموده سید المرسلین ص مفتاح بعثمان داد و زبان باعتذار بگشاد
عثمان گفت ای علی اول بعنف و اکراه کلید از من گرفتی و مرا برنجانیدی و اکنون آمده ملایمت و ملاطفت
می نمائی فرمود که حق تعالی در شان تو انزال آیتی فرموده از قرآن پس این آیه بر او خواند عثمان مسرور شده
کلمهٔ شهادت بر زبان راند فی الحال جبرئیل هبوط نمود و گفت حکم او سبحانه چنانست که سدانت کعبه در اولاد
عثمان باشد چنانچه تا امروز مفتاح کعبه در دست این قوم است صاحب کنز العرفان فرموده که امانت مشتق
از امن که حاصل میشود از حسن ظن بمستامن پس واجب است که مستامن بر این صفت باشد فیسح بر او حرام است
خیانت و تعدی و تفریط باهمال اسباب حفظ امانت و واجب است در امانت شرعیه مبادرت باعلام مالک
با مکنه پس اگر ممکن باشد و اهمال نماید ضامن است و الا ظاهرا عدم ضمان است آن چند صورت دارد یکی
آنست که جامهٔ کسی را شمال بخانهٔ غیر انداز د پس واجب است بر صاحب منزل که اعلام آن نماید بمالک یا اخذ آن نماید
و رد آن کند بمالک دوم انتزاع مغصوب از غاصب سیوم اخذ ودیعه از صبی یا از مجنون بجهت خوف تلف این در دست
ایشان و مسایل امانت در کتب فقه مسطور است در اسباب نزول مذکور است که حضرت خیر البریه ص خالد ولید را بر سریه
امیر کرد و عمار یاسر را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود
نزد عمار آمد و گفت که مردم قبیله فرار نمودند و من باستظهار ایمان در منزل خود ماندم اگر اهل اسلام مرا دستگیری
نمایند اینجا باشم و فرار نکنم و الا پای گریز در راه نهاده بجانبی روم عمار او را امان داد او بنا بر فرموده
عمار در خانهٔ خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و ایشان غیر ازین مستامن
کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمانست که بفرموده من
در امان است خالد گفت که ترا از ادب دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد
و گفت گو میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت پناه آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله
علیه و آله وسلم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر بدون مشورت با او کسی را امان دهد این آیه

يا أيها الذين آمنوا اى گروهى كه گرويدگانيد أطيعوا الله فرمان بريد خدا را و اوامر او را وأطيعوا
الرسول و فرمان رسول او را در احكام وأولي الأمر منكم و اطاعت خداوند امر را از شما
يعنى امراى سرايا كه حضرت رسالت زمام اختيار حكم بيد ايشان داده باشند مفسران در قوله اولي الامر منكم
چند قول است يكى آنكه ايشان امرا اند و نزد بعضى ديگر علما اند زيرا كه در جميع احكام رجوع بعلماى كرام است و رفع
تنازع بين المخاصمين راجع بقضات اسلام نه بولات و اصحاب اماميه از امام محمد باقر و جعفر صادق عليهما السلام
روايت كرده اند كه اولوا الامر ائمة من آل محمد اوجب الله اطاعتهم بالاطلاق كما اوجب طاعته و طاعة رسوله
يعنى بدرستى كه اولوا الامر ائمه معصومين اند از آل محمد كه حق تعالى طاعت ايشان را واجب كردانيده
بر همه بندگان همچنانكه واجب كردانيده است طاعت خود و طاعت رسول خود را بر همه مكلفان و جايز نيست كه حق تعالى
واجب كرداند اطاعت احدى على الاطلاق مگر كه او را بحليه عصمت آراسته باشند و امرا و علمائى كه غير
ائمه معصومين باشند تحقق اين معنى نمى يابد زيرا كه حكم غير معصوم در مظان خطا است پس معلوم شد كه ولايت حقيقت
ائمه هدى است از آل محمد و همه امت متفق اند بر علو رتبت و عدالت ايشان و اينكه تفسير اولى الامر بامراى
سرايا كرده اند همچون خالد بن وليد و مانند او منع كرده اند از تخصيص اولى الامر بمعصومان صحيح نيست زيرا كه
از طريق شيعه و سنى بصحت پيوسته كه چون حضرت رسالت خالد را به بنى جذيمه فرستاد تا ايشانرا دعوت كند
باسلام و بقتال ايشان نهى نمود خالد چون بان قبيله رسيد بواسطه دشمنى كه با ايشان داشت بر خلاف
قول پيغمبر حرب كرد آنحضرت فرمود خداوندا من بيزارم از آنكه خالد بن وليد كرده است از كارها به بنى جذيمه
پس اگر تفسير اولى الامر بسرايا صحيح باشد لازم آيد كه حق تعالى امر كرده باشد بمعصيت زيرا كه امر بمطاوعت
عاصى امر است بعصيان تعالى الله عن ذلك و بعد ازين امر نموده بمرافعت بخدا و رسول نزد منازعت كسيكه
و متذكر اولى الامر نشده فرمود كه فان تنازعتم پس اگر خلاف كنيد في شيء در چيزى از امور
فردوه الى الله پس بازگردانيد آنرا بخدا يعنى بكتاب او والرسول و رجوع كنيد برسول او در زمان
حيات و بسنت مطهره او بعد از وفات او و بجهت تاكيد اين معنى فرمايد كه ان كنتم اگر هستيد شما كه از روى
اخلاص تؤمنون بالله مى گرويد بخداى واليوم الآخر و بروز رستخيز چه ايمان بخدا و بقيامت

مقتضی آنست که در امر متنازع فیه بخدا و رسول رجوع نمایند ذٰلِكَ این رجوع خَيْرٌ بهترست شما را وَ
أَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از تاویل شما از تلقای نفس خود بدون رد باصل که کتاب خداست و سنت
سید انبیا زیرا که لامحاله رد بخدا و رسول او و آنکس که قایم مقام او بنند از ایمهٔ معصومین علیهم السلام
اجمعین احسن از تاویل است بغیر حجت ثعلبی در تفسیر خود آورده که یهودی و منافق باهم منازعت
داشتند و منافق بمحاکمه حکومت کعب بن اشرف میل می نمود و یهودی بمحاکمه نبویه آخر مرافعهٔ ایشان
بمحکمهٔ علیهٔ نبویه کشید و حکم حضرت رسالت بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند
منافق دست در دامن جهود زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعت میکنیم
پس بدر خانهٔ عمر رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر باز گفت عمر از منافق استفسار نمود که قضیه
بدین وجه است که یهود میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما بدین حکم راضی نیستم
و از تو حکم میطلبم عمر گفت اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و وجه راستی میان شما حکم کنم ایشان
توقف کردند عمر از خانه بیرون آمد شمشیر کشیده او را هلاک کرد و گفت این جزای کسیست
که بحکم رسول خدای راضی نشود حق تعالی در بارهٔ ایشان این آیه نازل گردانید أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
همزه برای تعجب است یعنی ای محمد از روی تعجب نگر إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آنانکه گمان
می برند أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویدند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بانچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن
وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا يُرِيدُونَ میخواهند باوجود
دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا آنکه مرافعت می کنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کسی که بغایت طاغی
و باغیست مراد کعب بن اشرف است و هر که حکم بباطل کند درین حکم داخل پس تسمیهٔ او باین اسم بجهة
فرط طغیان اوست یا بجهة تشبیه او بشیطان در فرط طغیان وَقَدْ أُمِرُوا و حال آنکه مامور بودند
مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور بودند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بانکه کافر شوند بحکم طاغوت کما قال
و من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد
شیطان دور شده از رحمت یا مهر کشیده از خدمت یعنی ابلیس بجهت تلبیس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند

ایشان را که مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی که هرگز از آن دو باره رجوع نتوانند نمود از حسن بصری
نقلست که مراد از آیه منافقان اند که بحکومت نزد بتان میرفتند و ضرب اقداح مینمودند و سدی گفته
که طاغوت ابو برده کاهن است که منافقی را با جهودی منازعه افتاد جهود گفت نزدیک محمد میرویم
منافق گفت نزدیک ابو برده میرویم و امیر المومنین ع فرمود هر حاکم که نه بر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند
او طاغوت است پس این آیه تلاوت فرمود که یریدون ان یتحاکموا الی آه و حدیث اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق مصرح است باین و اذا قیل لهم و چون
گویند منافقانرا که در وقت تحاکم تعالوا بیائید الی ما انزل الله بسوی حکمی که خدا فرستاده است
در کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند رایت المنافقین می بینی منافقانرا که
یصدون عنک در حالتی که از روی عناد اعراض می کنند از تو صدودا اعراض کردنی بسیار از روی
فرط عداوت و صدود مصدرست یا اسم مصدری که صدست و فرق میان صدود و صد آنست که
که صدود غیر محسوس است و صد محسوس و یصدون در موضع حالست فکیف پس چگونه باشد و چه کنند
اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبت صدود و اعراض بما قدمت
ایدیهم بانچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی بانچه ارتکاب نمودند که آن تحاکم است
بطاغوت ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بر گشایند عطف است بر اصابتهم و گویند
بر یصدون و ما بینهما اعتراض است یعنی می بینی منافقانرا که اعراض میکنند از حکم تو بعد از آن نزد تو می آیند
یحلفون بالله در حالتی که سوگند میخورند بخدا مضمون سوگند اینکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از
مجلس حکم شما الا احسانا مگر نیکوئی و فضل بجهة احتشام تو و مباحثه و مجادله در مجلس عالی شان تو و مرافعت را
بغیر تو عرض کردیم و توفیقا و مگر تالیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید نه آنکه مراد مخالفت تو بوده باشد
اولئک آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آن کسانند که خدا میداند
ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق پس کتمان و حلف کاذب ایشانرا از عذاب
باز ندارد فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول اعذار از ایشان یا از عقاب ایشان بجهة مصلحت

وَعِظْهُمْ و پند ده مر ایشان را یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَقُل لَّهُمْ و بگو مر ایشان را فِي أَنفُسِهِمْ

در باب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا بَلِيغًا سخنی رسنده یعنی اثر کننده در دلهای ایشان در آخرت کفته

که جار و مجرور متعلق بقول است یعنی سخنی که موثر باشد در قلوب ایشان بمثابه‌ای که از آن غمناک گردند

وان توعد است بقتل و استیصال مراد آنست که بگوئی بایشان که اگر ازین توبه نکنید شما را بقتل رسانم

و مستاصل سازم و یا متعلق است بقل لهم یعنی بگو مر ایشان را در باب نفوسهم قلوب ایشان که منطویست

بر نفاق گفتاری از روی تاثیر تا از نفاق تایب شوند معنی آنست که هر جا ایشان را موعظت فرمائی و در خلوت

قول بلیغ ادا کنی و بعد از ذکر منافقان ملازمت ایشان میکنند برد قول پیغمبر و بیان غرض حکمت می کنند

در بعثت انبیا تا با و امر ایشان امتثال نمایند وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده

از بندگان خود إِلَّا لِيُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برید بِإِذْنِ اللَّهِ بسبب اذن خدا در طاعت رسول

ملخص معنی آنست که چون ارسال بجهة آنست که اطاعت او نمایند پس هر کس که اطاعت او ننماید و بحکم او راضی

نباشد قبول رسالت او نکرده است و هر که چنین باشد کافر خواهد بود و مستوجب قتل وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان

إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ آنهنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو جَاءُوكَ بیایند بحضرت تو

و از تحاکم بطاغوت نادم شدندی این جزای است و اذ متعلق است بآن فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ پس طلب آمرزش

کردندی بخدا بتوبه و اخلاص وَاسْتَغْفَرَ و آمرزش خواست لَهُمُ الرَّسُولُ برای ایشان رسول یعنی شفاعت

کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللَّهَ هر آینه یافتندی خدای را تَوَّابًا قبول کننده توبه کنندگان رَّحِيمًا مهربان

بر آمرزش تایبان و توبه منافق گرویدن است بوحدانیت خدا و رسول او و مراجعت بحضرت او و امتثال حکم او

و در خبر است که امیر المؤمنین ع فرمود که چون رسول خدا را دفن کردیم سه روز ازین صورت بر آمد اعرابی

بر سر قبر رسول خدا میگریست و خاک بر سر میریخت و میگفت یا رسول الله آنچه گفتی شنیدیم و گرویدیم آنچه از جانب خدا

بما آمد بود اجبی فرا گرفتیم و حق تعالی در کتاب عزیز فرموده که ولو انهم اذ ظلموا انفسهم آه یا رسول الله بر خود ظلم کرده ام

و آمده ام تا برای من استغفار کنی از قبر آواز بر آمد که بیامرزیدم ترا ای گوینده این کلمات بعد از آن بیان

می فرماید که تحقق ایمان منوط است بالتزام حکم رسول و رضا بآن فَلَا وَرَبِّكَ پس البته سوگند میخورم بحق

بپروردگار تو لا يؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که حکم سازند ترا فیما
شجر بینهم در چیزی که اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی و اصل شجر اختلاف است و منه الشجر
در بیضاوی گفته که لا اول در فلا و ربک زایده است برای تاکید و معنی کلام فو ربک است و لا یؤمنون جواب قسم
ملخص معنی این آیه آنست که بخدا ایمان نیارند منافقان تا آنکه در جمیع قضایا حکم سازند رسول او را ثم
لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه
حکم کرده بآن هر چند که مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا
تسلیما فرمان برداری ظاهر و باطن بدون اعتراض مخالفت و از صادق ع مرویست که اگر جماعتی عبادت خدا
کنند و نماز بپادارند و بدهند زکوة را و ماه رمضان را روزه بدارند و حج بیت الله کنند و بعد از آن
گویند که فلان کاری که رسول کرد نکردن آن بهتر بود و یا حرجی در نفس خود یابند از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده
باشد ایشان مشرک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فلا و ربک لا یؤمنون آه ولو انا و اگر چنانچه ما
کتبنا علیهم فرض گردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان می کنند ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسهای
خود را چنانکه بنی اسرائیل کردند ان مصدریه است او اخرجوا یا بیرون روید من دیارکم
از سراها و منزلهای خود چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند در حین استتابت از عبادت عجل ما فعلوه
نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی که از ایشان خالص الایمانند در بیضاوی گفته که چون
در آیه سابقه بیان فرموده که ایمان ایشان تمام نیست مگر که تسلیم شوند چنانکه حق تسلیم است و در این آیه تنبیه نموده
بر قصور اکثر ایشان و وهن اسلام ایشان و ضمیر مفعول در ما فعلوه راجع بمکتوب است که کتبنا دال است بر آن
ولو انهم و اگر ایشان یعنی منافقان فعلوا ما یوعظون به از آنچه ایشان پند داده می شوند و تکلیف کرده
می شوند بآن از متابعت رسول و مطاوعت امر او از روی طوع و رغبت لکان خیرا لهم هر آینه
بهتر بودی مر ایشان را در آجل و عاجل و اشد تثبیتا و سخت تر بودی از روی تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
زیرا که موعظه باشد است برای تحصیل علم و نفی شک و گویند مراد تثبیت ثواب اعمال ایشان است و یا هر که مشغول
شود بموعظت الهی استدعای تثبیت ایمان خود کند از او سبحانه و گوید اللهم ثبتنا علی دینک یعنی بار خدایا ثابت دار

مارا بر دین تو و اذا و بان وقت که تثبیت حاصل شد مر ایشانرا در دین ایشان لآتیناهم هر اینه بدهیم ایشانرا
من لدنا از نزدیک خود اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثوابی سترگ که نعیم جنت ست این کلام جواب سوال
مقدرست کانه قیل و ما یکون لهم بعد التثبیت فقال و اذا لو ثبتوا لآتیناهم زیرا که اذا از برای جواب جزا موضوع شده
و ذکر من لدنا از برای تاکیدست بانکه هیچکس از غیر ما قادر نباشد بر عطای مثل آن اجر عظیم و لهدیناهم
و هر اینه راه نمائیم ایشانرا صراطا مستقیما راهی راست که بان بجناب قدس رسند و ابواب غیب
بر ایشان مفتوح شود ملخص کلام آنست که ایشانرا توفیق دهیم به ثبات بر طریق مستقیم که آن هدایت ست بمسالک مطلوبه
دنیویه و اخرویه و لزوم استقامت بران که گرد زوال بدامن ان نرسد آورده اند که عبد الله انصاری رضی الله عنه
نزد آنحضرت آمد گریان و نالان گفت یا رسول الله خوف آن دارم که فردا چون تو در بهشت بدرجه بلند باشی و من
بصف نعال با امثال خویش باشم از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق تعالی شکسته دلان فراق را بثمره وصال داد این خبر
ایه فرستاد که و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی و الرسول و رسول را در احکام
و حدود شرعی فاولئک پس آن گروه مؤمنان فرمان برداران باشند در روز قیامت مع الذین
با آنکسانی که انعم الله علیهم انعام کرده ست خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران مرسل و اولو العزم
و الصدیقین و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند و الشهداء و کشتگان راه خدای
مراد شهدای احد اند و نزد اکثر عام ست شامل جمیع شهدا و الصالحین و ستودگان در اعمال و احوال
و استقامت نمایندگان بصلاح و تقوی اینها نیز بر طریق اطلاق واقع اند در بیضاوی گفته که من النبیین از برای بیان
الذین ست و حق تعالی ایشانرا بچهار قسم منقسم گردانید بحسب منازل ایشان در علم و عمل قسم اول انبیا اند که فایز اند
بکمال علم و عمل و متجاوز از حد استکمال و متصاعد بدرجه کمال و قسم دوم صدیقان که نفوس ایشان تصاعد می نمایند در حجج و
آیات و دیگر بمعارج تصفیه و ریاضات تا منتهی میشوند باوج عرفان قسم سوم شهدا اند که حرص بر طاعت و جد در اظهار
حق ایشانرا منتهی ساخته ببذل مهج خود در اعلای کلمه حق قسم چهارم صالحانند که صرف اعمال خود کرده اند در طاعت
الهی و صرف اموال خود نموده اند در مرضیات او و حسن اولئک رفیقا چه نکو اند این جماعت از روی
همنشینی یا در حالتی که همنشینان باشند حسن در معنی تعجب ست و رفیقا منصوب بر تمیزست یا بنا بر حال و علم

جمع آن بجهت آنست که اطلاق آن بر واحد و جمع می کنند مانند صدیق یعنی چه نیکو اند چنانچه مترجم شد و در تفسیر
اهل البیت از امام محمد باقر ع مرویست که مراد از نبیین محمد مصطفی ست و از صدیقان علی مرتضی و از شهدا حسن مجتبی
و حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین ابن علی ع از زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک
محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و در خبرست که روزی ابو ذر غفاری از رسول خدا صلعم حدیثی روایت میکرد
قومی باور نمیداشتند و تکذیب او می کردند ابو ذر دلتنگ شده نزد رسول ص آمد شکایت مکذبان عرض
داشت رسول ص فرمود که آسمان سایه نیفکند و زمین بر نداشت کسی را راستگوتر که از ابو ذر باشد چون
این کلام میمنت انجام ادا فرمود نگاه کرد علی ع را دید که متوجه آنحضرت ست فرمود مگر این مرد که رو بما دارد
که او صدیق اکبر و فاروق اعظم ست ذٰلِكَ آنچیزی که مر مطیعان راست از اجر عظیم و مزیت هدایت
و مرافقت با منعم علیهم الْفَضْلُ که محض افزونی و کرامت ست مِنَ اللهِ از جانب خدا و می تواند بود
که فضل خبر باشد و من الله حال و عامل در ان معنی اشارت یعنی ان مرافقت فضیلت عظیم در حالتی که از حق تعالی
صادر شده وَكَفىٰ بِاللهِ و بسنده ست خدای عَلِيمًا دانا بجزای کسی که اطاعت او نماید یا عالم است
بجمیع عصات و منافقین و مخلصین و بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر نماید بمجاهده کافران که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را حِذر و حَذر چون
اِثر و اَثرست یعنی مستعد حرب شده اخذ سلاح نمایید تا باشد از شر اعدا حذر نموده بر ایشان مظفر و منصور شوید
فَانْفِرُوا پس بیرون شوید بقتال ایشان ثُبَاتٍ در حالتی که جماعات متفرقه باشید هر فرقه بجهتی بدانکه
ثبات جماعات متفرقه سریه بعد سریه کما فی الکشاف حاصل که حق تعالی می فرماید که بجهات توجه نمائید بسریه
بعد از جماعتی بانحای مختلفه أَوِ انْفِرُوا یا بیرون روید جَمِيعًا در حالتی که مجتمع باشید یعنی بهیئت مجموعی
متوجه جهاد اعدا شوید از امام محمد باقر ع روایت ست که مراد بثبات سرایا ست و بجمیع عسکر و آیه متضمن حث است
باستعداد جهاد و خطاب بجمیع اهل اسلام از مومن و مخلص و منافق بدلیل قوله وَإِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که بعضی
از شما لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ هر اینه کسی ست که درنگ کند در بیرون رفتن بغزا و تاخیر میکند در جهاد یعنی منافقان
مثل ابن ابی و اصحاب او که در روز اُحد تخلف ورزیدند و یبطئن ماخوذ ست از بطاء بمعنی ابطاء و این لازم است

یا متعدی پس ماخوذ باشد از بطئ که منقول ست از ابطؤ و لام اول برای ابتداست که بر اسم ان داخل شده
بجهت فصل بخبر و لام ثانیه جواب قسم محذوف ست و قسم با جواب صله من ست و عاید با آن ضمیر مستتر ست در یبطئن و
تقدیر این ست وان منکم لمن اقسم بالله و لیبطئن یعنی بدرستیکه بعضی از شما کسی است که سوگند خورد بخدا که درنگ کند
و تخلف نماید در بیرون رفتن فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر برسد شما را ای مؤمنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و
هزیمت قَالَ گوید آن منافق قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام فرمود بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ چه من نبودم
مَعَهُمْ با مؤمنان شَهِيدًا حاضر شده در معرکه جهاد تا باین قضیه مبتلا شوم وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد
شما را فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ به نیکوئی افزونی نعمت از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت لَيَقُولَنَّ هر اینه گوید آن
متخلف از جهاد كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانچه گویا نبود بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان او مَوَدَّةٌ دوستی یعنی گویا هرگز
شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده این جمله معترضه ست میان فعل و مفعول و مودة بمعنی صداقت معنوی و تاکید در لیقولن
تنبیه ست بر فرط تحسر او بر فوت غنیمت از او و یا داخل ست در مقول یعنی میگوید مبطی هر کس را که تثبیط او کرده در منافقان
يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ مَعَهُمْ بودمی در غزوه با مسلمانان فَأَفُوزَ پس فیروزی یافتمی فَوْزًا عَظِيمًا
فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی کان مخففه [از] کان ست و اسم آن ضمیر شان محذوف ست و منادی در یا لیتنی
محذوف ست ای یا قوم لیتنی و نصب فافوز بر جواب تمنی ست حاصل معنی آنست که منافقان با شما همچون معامله می کنند
که میان او و شما معرفتی و صداقتی نبوده باشد چه در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند و در حال نکبت متفرق از شما
همچنان حال اجانب و چون حق تعالی ذکر منافق کرد که مؤمنان را از جهاد ... شتند و ایشان را دل شکسته میدادند در
عقب آن تحریص مؤمنان نمود بر جهاد و فرمود که فَلْيُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا با
دین الَّذِينَ آنانکه يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگانی دنیا را که رو در فنا دارد بِالْآخِرَةِ
بسرای جاودانی و نعیم باقی یعنی متاع فانی را داده اند و نعیم ابدی را خریده اند پس بجهت ترغیب ایشان بر جهاد و تکذیب
منافقان که می گفتند قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا میفرماید وَمَنْ يُقَاتِلْ هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
در راه خدا فَيُقْتَلْ یعنی پس کشته گردد و درجه شهادت یابد أَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد فَسَوْفَ
نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ تر و میان مغلوبیت که شهادت ست

و غالبیت که نصرت است تنبیه است بر آنکه مجاهد را سزاوار است که ثابت قدم باشد در معرکه جهاد تا اعزاز
نفس خود کند بشهادت یا اعزاز دین نماید بظفر و غلبه و بالذات قصد قتل نباشد وَمَا لَكُمْ مبتدا و خبرست
یعنی چیست مر شما را و چه بوده یعنی ای اهل اسلام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمایید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه فرمان برداری خدا وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و درباره بیچارگان یعنی در استخلاص اسیران
که در دست کفار گرفتار شده اند در بیضاوی گفته که جمله فعلیه حال است عامل در آن معنی فعل است که ما لکم میشود
از ظرف و المستضعفین عطف است بر الله ای فی سبیل المستضعفین مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
بیان مستضعفین است یعنی آن بیچارگان مسلمانان که باسر کفار گرفتار اند مردان چون سلمان بن شام و ولید
بن ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال ایشان و زنان چون ام شریک و غیرها و کودکان
ایشان و ذکر ولدان جهت مبالغه است در حث و تنبیه بر بنای ظلم مشرکین بر وجهی که اذیت ایشان بصبیان رسیده
و گویند مراد بولدان عبید ند و اماء و آن جمع ولید است ابن عباس گوید که من و مادر من از مستضعفان بودیم
الَّذِينَ یعنی مستضعفان آنکسانی بودند که بزبان تضرع و زاری يَقُولُونَ می گفتند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای
برون و بکار ما بیرون آر ما را مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ ازین ده که مارا یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا
که ستم کارانند اهل آن بسبب شرک و آن ظلم بغایت بزرگ است کما قال ان الشرک لظلم عظیم وَاجْعَلْ
لَنَا و بگردان برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود وَلِيًّا کسی را که دوستدار و متولی کار ما باشد
وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر تعیین فرما برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش نَصِيرًا یاری و مدد کاری
که شر اعدا را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان مستجاب کردانید پس بعضی را خروج از اهل مکه میسر شد
برخی را که آنجا مانده بودند چون حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات
ایشان سرانجام فرموده و نصیری برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت
مکه بوی داد که او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود و جمیع اعزه کفره را ذلیل و خوار گردانید و الظالم
صفت قریه است که مکه است و تذکیر آن بجهت تذکیر ما اسند الیه است چه اسم فاعل و مفعول چون جاری
شد مذکور غیر من هو له مانند فعل اند یعنی تذکیر و تانیث ایشان ما عمل فیه است بعد ازان ترغیب مؤمنان در جهاد

می فرماید که الَّذِینَ آمَنُوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول یُقَاتِلُونَ کارزار می کنند فِی
سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی دین حق که وسیله فوز است و مثوبات الهی وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنکسانی
که کافر شده اند یُقَاتِلُونَ مقاتله می کنند فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که باغی و طاغیست
فَقَاتِلُوا پس کارزار کنید ای دوستان خدای أَوْلِیَاءَ الشَّیْطَانِ دوستان فرمان برداران شیطانرا
و از مکاید و مصاید او مترسید إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ بدرستی که حیله و وسوسه شیطان کَانَ ضَعِیفًا
هست سست و بی قوت چه کید او بمومنان نسبت بکافران ضعیف آورده اند که عبد الله بن عوف زهری و مقداد
بن اسود کندی و غیره در مکه قبل از مهاجرت اذیت بسیار از کفار می یافتند شکایت این حال بعرض سید کائنات
رسانیده گفتند یا رسول الله ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت رسول
فرمود که من مامور نشده ام بقتل ایشان صبر کنید تا وقت جهاد در رسد و چون از مکه بمدینه مهاجرت کردند
حق تعالی همه اهل اسلام را امر کرد بغزای بدر و بعضی از آنها که در مکه آرزوی کارزار میکردند چون دانستند که بغزای
بدر مامور شدند اظهار کراهت کردند و ضعف و جبن ظاهر ساختند او سبحانه این آیه فرستاد أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی
إِلَى الَّذِینَ بسوی آنانکه قِیلَ لَهُمْ گفته شده مر ایشانرا کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ باز دارید دستهای خود را از کارزار
کفار تا فرمان الهی در رسد وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ و بپا دارید نماز را با شرایط و ارکان وَآتُوا الزَّکَاةَ
و بدهید زکوة را بمستحقان فَلَمَّا کُتِبَ پس آنهنگام که نوشته شد یعنی فرض گشت عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان
کارزار کردن با کافران إِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ آن وقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند یَخْشَوْنَ
النَّاسَ می ترسیدند از جنگ مشرکان کَخَشْیَةِ اللَّهِ چنان ترسیدن که از خدا باید ترسید أَوْ أَشَدَّ
خَشْیَةً یا سخت تر از آن ترس بر حسب فرض و بیضاوی گفته که اذا برای مفاجات است و جواب لما و فریق مبتدا است
و منهم صفت آن و یخشون خبر آن کخشیة الله از قبیل اضافه مصدر است بمفعول که در موقع مصدر واقع شده یا حال است
از یخشون و معنی اینکه یخشون الناس مثل اهل خشیة الله منه و قوله او اشد خشیة عطف است بر اسم الله ای کخشیة الله
او کخشیة اشد خشیة منه علی الفرض و نزد بعضی او بمعنی واو است ای و اشد خشیة و وجوه دیگر در آن در اشد قسوة کرده
که در سوره بقره است ذکر یافته وَقَالُوا و گفتند از روی استفهام نه انکار رَبَّنَا ای پروردگار ما لِمَ کَتَبْتَ

برای چه چیز واجب کردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نکذاشتی إِلَىٰ
أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی که قریبست بهمه کس در تفسیر جامع البیان آورده که اکر این سوال از منافقان صادر شده
چندان عجیب نیست و اکر از مومنان وقوع یافته از روی خوف و بد دلی سخنی کفته باشد و باز توبه کرده و محتمل است
که این کلام بر امومنان بر زبان جاری نساخته باشند ولیکن چون در نفسهای ایشان بوده حق تعالی از ان حکایت کرده باشد
قُلْ بکو ای محمد مر این ترسندکان را که دل در دنیا بسته اند مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع می کیرند در دنیا قَلِيلٌ
اندکست در جنب آخرت و سریع الزوالست وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و سرای آخرت بهترست از دنیا و فاضلتر
لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که به پرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان
یعنی ثواب جهاد کم نخواهد کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرماست پس بوعده استیفای ثواب جهاد مستظهر
باشید و از مرک که بضرورت وقوع خواهد یافت میندیشید که هیچ کردنی را ازین کمند رهائی میسر نیست و در هیچ کس
از حدوث این واقع خلاصی متصور نه أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا که باشید شما خواه در مدینه و خواه در مکه و خواه در غیر آن
يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرک وَلَوْ كُنْتُمْ و اکرچه باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در قلاع و حصارهای
محکم و بکنبدهای کردانیده شده بکچ و آجر و یا قصرهای استوار و مرتفع و آراسته شده و اصل بروج بیتوتی است که در اطراف
قصر می باشد ماخوذ از برجت المرأة اذا ظهرت حاصل سخن آنست که بهمه حال و بهمه جای آدمی را از مرک چاره نیست چون
چنین است پس بدرجه شهادت رسیدن در معرکه جهاد بهتر از مردنست در فراش در بیضاوی کفته که چون حضرت
از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه های آن سال بر منوال سابقه نبود و نرخها کرانی نهاد و جهود آن حال را بنسبت
بمقدم آنحضرت می کردند همچنانکه در حق موسی ع می کفتند کما حکی و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی در جامع البیان آورده
که منافقان چون عبد الله بن ابی و اصحاب او در روز احد تخلف نموده اند در حق شهدا کفتند که لو کانوا عندنا ما ماتوا
و ما قتلوا حق تعالی بجهت تکذیب ایشان این آیه فرستاد وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ و اکر برسد باهل کتاب و یا منافقان نیکوئی
یعنی نعمه و کیاه بسیار و ارزانی بی شمار و یا ظفر بر دشمن چنانکه در حرب بدر بوده يَقُولُوا میکویند هَٰذِهِ
این نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اکر برسد بدیشان رنجی و تنکی
و قحط سالی یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نموده يَقُولُوا هَٰذِهِ کویند این سخن مِنْ عِنْدِكَ

از نزدیک تست. که ای محمد غنیمت اینها مگر بسبب آمدن تو باین صوب یا بجهت تدبیرات تو که در باب حرب
رای صایب ننمودی قل بگو ای محمد در جواب ایشان کل همه قبض و بسط گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت من
عند الله از نزدیک خداوندست و بحکم او و بخلق او و آن نمی تواند کرد و چرا که محمد رام و در ان دخلی نیست و همه کلام
ازین در تحت قدرت ماست پس بر سبیل تقریع و انکار می فرماید که فمال پس چیست و چه حالست لهؤلاء
القوم مرین گروه منافق و جهود ان را لا یکادون یفقهون حدیثا که نزدیک نیستند که فهم کنند
سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان که قرانست چه اگر فهم ان میکردند و تدبر در معنی آن مینمودند می دانستند
که همه حسنه و مصیبت نزد خداست ما اصابک آنچه بتو می رسد ای آدمی من حسنة از غنیمت و فتح
و خصب و فراخی فمن الله پس از فضل خداست چه پس از نفس تست زیرا که نفس تو سبب ان شده چه معاصی
مستجلب انست و این منافات ندارد با کریمه قل کل من عند الله زیرا که همه نعمت و نقمت از جانب اوست
بر سبیل ایصال الا انست که حسنه احسانست و امتحان و سیئه مجازاتست و انتقام و گویند که ما اصابک
من حسنة مقول قول منافقانست که از غایت بی فهمی میگفتند که ای محمد که آنچه بتو می رسد از فتح و نصرت از خداست
و آنچه بتو می رسد از هزیمت و قتل اصحاب از شامت نفس تست و سوء تدبیر تو و قول اول اصح است پس معنی
مراد انست که هر نیکی که بتو می رسد ای آدمی از خداست و هر چه بتو می رسد از بدی از شامت معاصی تست مجبره را
درین آیه تمسکی نیست زیرا که ثانی مفسر اولی که مجملست و بعد ازان میفرماید که و ارسلناک و فرستادیم ترا
ای محمد للناس برای همه آدمیان رسولا فرستادی که تبلیغ احکام کنی و ایشان را بطاعت ترغیب نمایی تا بجنة آن
مستوجب جنه شوند و تحذیر ایشان نمایی تا در معصیت و مصیبت گرفتار نشوند و نصب ان بر مصدر بیست و کفی
بالله و بسنده است خدای شهیدا گواه بر رسالت تو بنصب معجزات و گویند که معنی انست که خدا شاهدست
بر بندگان خود به آنچه میکنند از خیر و شر بعد از ان ترغیب عباد در طاعت رسول خود می فرماید من یطع الرسول
هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده است خدای را زیرا که در حقیقت مبلغ
امر او سبحانه است مرویست که روزی حضرت رسالت فرمود که من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله
منافقان گفتند که محمد عیسی شرک نمیکند و ازان نهی مینماید مگر میخواهد که او را خدای خود گیریم چنانکه نصاری عیسی را

خدای خود کرفتند ایه آمد که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده وَمَنْ تَوَلَّى و هر که اعراض کند
از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان در حالتی که نکهبان باشی
که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی چه بر تو همین بلاغ است و بر ماست حساب و عقاب این حال است
از کاف ارسلناک و نزد بعضی علما این حکم بآیهٔ جبر السیف منسوخ است بعد از ان از احوال منافقان خبر
میدهد وَيَقُولُونَ و میکویند منافقان در حضور تو که امر ما طَاعَةٌ فرمان برداریست پس طاعة یا خبر
مبتدای محذوف است یا مبتدای خبر محذوف ای امرنا طاعة و یا منا طاعة و ایراد جملهٔ اسمیه بجهة آنست که تا
اظهار دوام و استمرار طاعت خود نمایند فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیکی تو
بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ شب کذرانند طائفهٔ از ایشان یعنی در شب با یکدیکر کویند غَيْرَ الَّذِي
تَقُولُ غیر از انکه روز با تو میکویند یا غیر انکه تو با ایشان میکوئی چه لفظ تقول محتمل است که مونث غایب باشد
و فاعلش ضمیر عاید بطائفه و یا مخاطب مذکر و بیت از بیتوته ماخوذ است زیرا که تدبیر امور در شب میباشد
وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدا می‌نویسد در صحایف اعمال ایشان یعنی ملائکه کراما کاتبین را میفرماید تا می‌نویسند
مَا يُبَيِّتُونَ آنچه در شب تدبیر می کنند از مخالفت قول تو آنرا انزال می نماید بتو در کتاب که قرآن است
که ترا باسرار ایشان اخبار می نماید چون چنین است فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس رو بکردان از ایشان که
بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و [illegible] ایشان بعنوان نفاق نام مبر بلکه ستر ایشان نمای
تا آنکه امر اسلام استقلالی پیدا کند وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای در همه امور خصوصا در کار ایشان
غرض که همه کار خود را با وی کذار وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندکان و متصرف
باحوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان پس بر سبیل توبیخ میکوید أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
ایا تامل نمی نمایند این منافقان در معانی قرآن و تفکر نمی کنند در الفاظ آن تا باثار اعجاز بر ایشان
ظاهر کردد که این کلام حق است اصل تدبر نظر است در ادبار شی وَلَوْ كَانَ و اکر بودی این قرآن
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانکه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا
فِيهِ هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم در ان اخْتِلَافًا كَثِيرًا اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت لفظ

در فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و صعوبت بعضی در معارضه و سهولت بعضی دیگر در ان زیرا که بحسب استقرا
و تتبع کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ خواه از روی معنی و درین دلالت است بر بطلان تقلید و صحت
استدلال در اصول زیرا که حق تعالی امر و ما نمیکند بتدبر و تفکر خواننده و حث ایشان نموده بران و نیز دلالت است
بر فساد قول حشویه و غیرهم که میگویند قران مفهوم المعنی نیست مگر بتفسیر رسول زیرا که او سبحانه حث بندگان
نموده بر تدبر در ان تا آنرا بدانند و صحت آنرا بشناسند بدانکه اختلاف در کلام بر سه نوع است اختلاف
تفاوت و اختلاف تلاوت و اختلاف تناقض اما اختلاف تناقض معلوم السلب است اما اختلاف تفاوت در حسن
و قبح و خطا و صواب و مانند آن ازین جنس اختلاف در قران یافت نمیشود و اما اختلاف تلاوت آنچنانست که
ملایم باشد در حسن و اختلاف وجوه قران و اختلاف مقادیر ایات و سور و اختلاف احکام در ناسخ و منسوخ
واین در قرآن هست و همه آن حق است و صواب مرویست که هرگاه پیغمبر سریه بجانبی فرستادی منافقان خبر
ظفر یا شکست ایشانرا شنیده قبل از تحقق صدق و کذب آن در میان مردمان افکندی و افشای آن نمودندی
و این معنی باعث ضرر و فساد گردیدی ازین جهت حق تعالی این صفت مذمت ایشان کرد وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون
بیاید بمنافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون ظفر لشکر اسلام یا عزم حضرت رسالت
مرتبت بر مصالحت قومی أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون مغلوبیت سریه از سرایای مسلمانان یا
اجتماع اعادی أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از ملاحظه صلاح در افشای آن و تفحص و تحقق آن وَلَوْ
رَدُّوهُ و اگر باز گردانندی آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ بسوی پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ
و یا بسوی خداوندان امر مِنْهُمْ از اهل ایمان چون اصحاب و اشراف و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ
هر اینه دانندی آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج می‌کنند خبر را مِنْهُمْ از پیغمبر و اولوا الامر یعنی از ایشان بتحقیق خبر
میکنند و اصل استنباط اخراج نبط است و آن اول آبی است که نزد حفر از بیر بیرون آید و نزد بعضی ضمیر منهم راجع است
بمنافقان و جار و مجرور مبین اسم موصول وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدا بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول
وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر اینه پیروی میکردید شیطانرا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی
از شما که بعقل راجح و تدبیر صایب و باعداد توفیق ربانی از وساوس شیطانی ایمن مانند باز در جهاد می فرماید که

فقاتل پس کارزار کن این متعلق است بقوله ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما
یعنی اگر اراده اجر عظیم داری پس کارزار کن فی سبیل الله در راه خدا نزول این آیه در وقتی بود که حضرت
رسالت در بدر صغری عزیمت خروج فرمود و نعیم ابن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان می ترسانید و بعضی صحابه
رفتن را کاره بودند این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو خود برو و مقاتله کن
لا تکلف تکلیف کرده نشود در جهاد الا نفسک مگر فعل نفس خود و نه بر فعل غیر خود زیرا که ضرری بتو نمیرسد از تخلف
دیگران از جهاد چه حق تعالی ناصر تست نه لشکر بلکه وقوع ضرر بر متخلفان است از جهاد نه بر تو وحرض المؤمنین
و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدا باز دارد
از مسلمانان بأس الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان
اندازد و این حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و در موضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران
گذشت والله اشد بأسا و خدا سخت ترست در هیبت و صولت و نکایت و شدت از قریش
واشد تنکیلا و سخت تر در عقوبت و تعذیب ایشان این تحریض است مر کسی را که تابع پیغمبر باشد در قتال
بجهاد و گویند که این وعده هنوز بفعل نیامده و وقوع آن در زمان صاحب الامر خواهد بود چه در آن زمان
همه مذاهب کفر و خلاف منعدم شوند و دین خدا بر همه ادیان ظاهر و غالب گردد لقوله لیظهره علی الدین کله
وقال رسول الله صلی الله علیه وآله یملأ الارض طاعة و عدلا کما ملئت جورا و ظلما من یشفع هر که خواهد شفاعة
حسنة درخواستن نیکو که حق بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرر از کسی مندفع گردد بجهت رضای الهی
یکن له نصیب منها باشد مر آن شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت از جمله آن دعای خیر است
در حق مؤمنان ومن یشفع و هر که درخواهد شفاعة سیئة درخواستن بد که بدان حقی از حقوق
فوت شود و ضرری بکسی رسد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن از جمله آن دعای
بد است در حق مؤمن وکان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز توانا و صاحب قدرة
و این ماخوذ از اقات علی الشیء اذا قدر و یا گواه بر همه چیز و نگهبان آن ماخوذ از قوت و مقوی بدن و حافظ
آنست پس اگر نیکویی کنید در حق خود نیکویی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد و چون

حق تعالی مومنان را امر فرمود بقتال مشرکان در عقب آن امر نمود ایشان را بتحیت السلام وَإِذَا حُيِّيتُم
بِتَحِيَّةٍ وچون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس تحیت گوئید بِأَحْسَنَ مِنْهَا به نیکوتر از ان تحیت
مثلا اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب او گوئید علیکم السلام ورحمة الله اگر سلام با رحمت کند شما
در جواب آن برکاته زیاده کنید واصل تحیت تحییة نقل کرده یا کرده بما قبل دادند و یا در یاد دعا
کردند تحیت شد أَوْ رُدُّوهَا و یا همان تحیة باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید که علیک السلام
این مقدار فرض است و بعضی بر آنند که اگر مسلمان باشد جواب باحسن باید گفت اگر غیر مسلمان بود بر او
رد باید گفت بلفظ علیک إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا
بر همه چیز حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد بدانکه در این مقام چند مسئله است
اول سلام از سنن موکده است ورد آن فرض است بجهة صیغهٔ امر که دال است بر وجوب لیکن بر کفایت است
و دیگر اگر مقصود حصول مکافات است بر تحیت و این از سلام واحد حاصل میشود و این بر صورتیست که سلام بر جماعتی
کنند اگر سلام بر یک کس کنند جواب آن فرض عین است دوم از ابن عباس نقل است که المراد بقوله باحسن منها
للمسلمین و بقوله او ردوها لاهل الکتاب لا یزاد علی قوله سیوم نزد امامیه چون سلام کند بر مصلی واجب است
بر او رد بجهة اطلاق امر که متناول حال صلوة نیز است چه از کلام آدمی نیست تا در تحت نهی داخل شود زیرا که
این صیغه در قران واقع شده علمای حنفیه میگویند که رد سلام بر مصلی جایز نیست زیرا که هرگاه قصد رد کند مصلی
پس از قران بیرون رود و علمای امامیه میگویند این ممنوع است زیرا که باعتبار لفظ و نظم از قران است و قصد رد
مخرج آن نیست همچنانکه قصد دعا مخرج دعا نیست از قران در کریمه ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
و شافعی گفته که مصلی بلفظ سلام رد نکند بلکه باشارت یا بدست یا بسر رد کند و چهارم علمای شافعیه و حنفیه گفته اند
که وجوب رد ساقط است اگر در حال خطبه باشد و قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام علمای امامیه میگویند این
ممنوع است زیرا که استعمال مندوب مسقط واجب نمی شود و مکروه است نزد بعضی تسلیم بر مصلی زیرا که گاه است که رد
مشغول میگرداند مصلی را از قیام بواجب یا او را از ترک واجب گاهی که رد نکند پنجم سلام نباید کرد بر لاعب نرد
و شطرنج و مغنی و مطیر حمام و ملهو همچنین بر هر که مشغول باشد بمعصیتی و همچنین است سلام بر زن اجنبیه در روایت اماه

که هر که بگوید السلام علیکم ده حسنه برای او نویسند اگر بگوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه برای او نویسند
اگر بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه برای او نویسند آورده اند که زایری نزد ابو عبد الله جعفر آمد و برا
صله و عطائی نیکو داد در زایر از دست از مکافات این کوتاه بود در اندیشه بود که چکنم تا مکافات او نمودم روزی
ابو عبد الله در بازار میگذشت این زایر رو از و بگردانید عبد الله جعفر ازین تعجب نمود از پیش روی او در آمد و گفت
ای فلان سلام علیک و تحیتی جواب داد ابو عبد الله گفت چرا روی بگردانید گفت از برای انکه اول تو سلام کنی و مرا جواب
باید داد تا ثواب بسیار ترا باشد و اندک مرا چه مرا قوت مکافات عطای تو نبود الا باین نوع اللّٰه خدای مستحق عبادت
لا اله الا هو هیچ معبودی نیست که سزای پرستش باشد مگر او لیجمعنکم هر اینه جمع میکند شما را در قبور الی یوم
القیمة تا روز رستخیز که برانگیزد تا حشر کند شما را از قبور تا بعرصه قیامت حاضر سازد و الله مبتدا لیجمعن الی آخره
خبر او و لا اله الا هو جمله معترضه یعنی خدا جمع میکند شما را در قبور هر اینه لا ریب فیه هیچ شکی نیست در ان روز این
حال است از یوم یا صفت مصدر محذوف ای جمعا لا ریب فیه و من اصدق و کیست صادق تر من الله
از خدا یعنی نیست کسی از و راست گوی تر حدیثا از روی قول و وعده یعنی کذب را در وعده حق راه نیست
حاصل که استفهام برای انکار نیست که احدی اصدق از او سبحانه باشد زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبرا است
آورده اند که قومی از مکه هجرة کردند در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند بنجاح از اسلام خویش بمدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میکردند فما لکم
پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه جمعی برانند که جمعی
از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت نبوت پناه اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه
بیرون رفته بتدریج کان مکه پیوستند صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر
و بر کفر ایشان اتفاق نمی کنید و الله ارکسهم و حال انکه خدا باز گردانید ایشان را بحکم کفر که آن قتل و سبی و آتش
دوزخ بما کسبوا بسبب آنچه عمل کردند که آن اعراض ایشان از مومنان است و لاحق شدن بکافران اهل الحرب
روش است مقلوبا اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمائید من اضل الله آنرا که خدا لا نفی
نموده و فرو گذاشته است خدا یعنی چون که ایشان بسبب فرط عناد و جحود تقید باحکام اسلام نمی کنند با وجود

علم ایشان بحقیقت آن خدای تعالی حکم بضلالت ایشان کرده یا گمراه یافته پس چگونه ایشانرا راه راست نمایید

وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را خدا خذلان نماید او را یا گمراه یابد یا حکم بضلالت او کند بجهة متوغل او در جحود و عناد

و انکار با وجود معرفت او بحقیقت اسلام فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس نیابی مر او را سَبِيْلًا راه بحق و طریقی

بهدایت پس از حال منافقان خبر میدهد که وَدُّوْا دوست میدارند این برگشتگان از دین و تمنی میکنند لَوْ تَكْفُرُوْنَ

انکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوْا همچنانکه ایشان کافر شدند فَتَكُوْنُوْنَ سَوَآءً تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت

این عطف است بر تکفرون فَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ پس فرا مگیرید از ایشان اَوْلِيَآءَ دوستان حَتّٰى يُهَاجِرُوْا

تا وقتی که ایمان آورده مهاجرة نمایند از بلاد کفر ببلاد اسلام فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدا یعنی هجرة ایشان خالی باشد

از اغراض دنیویه مراد آنست که تا ایمان ایشان بهجرت که برای محض رضای الهی باشد متحقق نشود با ایشان دوستی مکنید

و در بعضی تفاسیر اعاده که هجرة بر سه نوع است یکی هجرة مومنان بار رسول خدا از مکه بمدینه کقوله و من یخرج من بیته مهاجرا

الی الله و رسوله دوم هجرت کافران و منافقان از کفر و نفاق بایمان چنانکه در این آیه است سیوم هجرت مومنان از

معاصی کما قال الله تعالی المهاجرین هجر عما نهیه الله فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوْهُمْ

پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشانرا حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هرجا یابید در حل و حرم

همچون سایر کفره وَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ و مگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَّلَا نَصِيْرًا و نه یاری

و مددکاری یعنی بالکلیه از ایشان مجانبت کنید و از ایشان ولایت نصرت مکنید اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ مگر آنانرا

که بتو پناه برند استثناست از فخذوهم و اقتلوهم یعنی ایشانرا بگیرید و بقتل ارید مگر انانرا که پیوند ند بتو پناه برند بجانب

اِلٰى قَوْمٍ بگروهی که واقع شده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی و آن خزیمه بود و

یا بنی بکر که پیغمبر با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان در اید در جوار انحضرت باشد اَوْ جَآءُوْكُمْ

یا مگر آنانکه آمدند بشما عطف است بر جمله اولی حَصِرَتْ صُدُوْرُهُمْ در حالتی که تنگ بود سینهای ایشان این حالست

باضمار قد یا بیان جاءوکم یا صفت محذوف ای جاءوکم قوما حصرت صدورهم و حصر یعنی ضیق و انقباض است یعنی

سینهای ایشان تنگدل و منقبض اَنْ يُّقَاتِلُوْكُمْ انکه کارزار کنند با شما یا بجهت کراهتی انکه با شما مقاتله نمایند

اَوْ يُقَاتِلُوْا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار از با قرعه روایت است که مراد بنی اسلم اند که هلال

ال نغل

بن عمرو اسلمی را نزد رسول فرستادند و با یکدیگر معاهده کردند که مقاتله نکنند و حمایت مشرکان نه نمایند و نزد بعضی
بنی اشجع اند که بمدینه آمدند و پیشوای ایشان مسعود رُخیل بود رسول خدا ایشان را مهمانی کرد و سبب آمدن از ایشان
بپرسید گفتند آمده‌ایم که با هم معاهده کنیم بر آنکه با یکدیگر جنگ نکنیم رسول خدا با ایشان عهد بست وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ اگر خواستی خدا و حکمت و مصلحت او تقاضا نمودی لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما
بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال میکردند و دست باز نداشتندی
از جدال با شما فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر کناره کنند از شما این مرتدان یعنی حلفا و معاهدان شما فَلَمْ
يُقَاتِلُوكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا کنند بجانب شما انقیاد و اسلام را یعنی از شما
امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ پس نساخت خدا از دو لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا بر ایشان راهی بر قتل
انفس و نهب اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در اخذ و قتل ایشان و باتفاق این آیه فاذا انسلخ الاشهر
الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد یا بنی عبد الدار
باختلاف روایت که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ خواهند که ایمن شوند از شما و چون
از مدینه باز گردند بمکه قرار شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ و ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که بخوانند إِلَى
الْفِتْنَةِ بسوی کفر و قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردانیده شوند در آن فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ
پس اگر کناره نگیرند از قتال شما وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما طلب امان را وَيَكُفُّوا
أَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوهُمْ
و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که دست یابید بر ایشان وَأُولَئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ
گردانیدیم ما شما را یعنی دادیم ما [illegible] بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان
و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان بود و تسمیه حجت بسلطان بجهت آنست که با آن بر خصم غالب میشوند
مرویست که عیاش بن ربیعه شخصی را که از اسلام او خبر نداشت بکشت صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی ناحق
بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر تمام قصه معروض رسانید
و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد و منتظر جزا ام این آیه نازل شد که وَمَا كَانَ

وبه عهد دوروا نباشد و یا در حکم خدا ثابت نیست که جایز باشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا
آنکه بکشد مومنی را بغیر حق إِلَّا خَطَأً مگر کشتنی بخطا و یا از صفت مومن نیست که مومن را بکشد بنا بر این استثنا متصل است
و می تواند بود که استثنا منقطع است چه کلام تمام شده بان یقتل مومنا و بعد از ان فرمود که فان کان القتل خطأ
فحکمه کذا و خطأ منصوب است بر آنکه صفت مفعول مطلق محذوف است ای الا قتلا خطأ و خطا آنست که غالب احوال زهوق
روح مصاحب آن نباشد و مقصود بان فعل محظور نباشد وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد مومن را بخطا
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر اوست آزاد کردن بنده مومن و بنده اگر چه صغیر باشد و تحریر بمعنی اعتاق است
و رقبه عبارت است از نفس همچنانکه تعبیر از نفس براس میکنند وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بر اوست دیت تمام ادا کرده شده
إِلَىٰ أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إِلَّا أَن يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل
و دیت از و عفو نمایند و جمله استثنائیه در موضع حال است از قاتل و در قوله فتحریر رقبة ای فعلیه تحریر رقبة و دیة مسلمة ای
یجب الدیة علیه و یسلمها الی اهله فَإِن كَانَ پس اگر باشد مقتول مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ از گروهی که دشمن شمااند
یعنی از کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل اوست ازاد کردن بنده
مومن و ادای دیه باهل نشاید زیرا که میان مومن کافر و مومن وراثة نیست وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ و اگر باشد
مقتول از قومی که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ میان شما و ایشان عهد پیمان است یعنی اهل ذمه پس حکم ان حکم مسلم است
در وجوب کفاره و دیه کما قال فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ پس بر قاتل است دیه ادا کرده شده إِلَىٰ أَهْلِهِ باهل آن
وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ و ازاد کردن بنده مومن فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد
بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر اوست روزه دو ماه پی در پی تَوْبَةً بجهة قبول
شدن توبه بنده قاتل مِّنَ اللَّهِ از خدا تا توبه او را قبول کند و یا منصوب است بحال بحذف مضاف ای فعلیه صیام
شهرین ذا توبة یعنی بر اوست روزه داشتن دو ماه در حالتی که آن دو ماه خداوند توبه است و جار و مجرور صفت توبه است
یعنی قبول توبه که از جانب خدا است وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده
در باب دیه و کفاره و دیت یا هزار مثقال است از ذهب مسکوک یا ده هزار درهم و در مقتول مومن بخطا هرگاه که از قوم
معاهده باشد پس دیه او نزد امامیه هشت صد درهم است و اجماع اصحاب امامیه بر این است و نزد ابو حنیفه دیه او

همچنین دیه
مسلم است بجهة ظاهر آیه و اطلاق لفظ دیة نزد شافعی ثلث دیه است و نزد جماعتی دیگر چهار هزار درهم و خلاف
نزد ایشان نیست در آنکه دیت مجوسی هشتصد درهم است و دیه اینجا بورثه مسلمین باید داد خاصه و مع ظاهر آیه
مخصوص خواهد بود بمسلمین زیرا که کافر میراث از مسلم نمی برد و قوله فمن لم یجد اشارت است بآنکه کفاره اینجا مرتب است
بجهة اتیان آن بفا که موجب تعقیب است و مراد بعدم وجدان آنست که مالک رقبه و قادر بر ثمن نباشد که فاضل
از قوت یکروزه و دست ثوب و دار مسکن باشد همچنین در حکم عدم وجدان است اگر مریض باشد بدانکه با عدم قدرت
بر صوم انتقال نماید باطعام شصت مسکین چون حق تعالی در آیه سابقه امر نمود بقتال کفار در عقب آن منع قتل کسانی
نمود که میان ایشان و مسلمانان عهدی بوده باشد و نیز منع مطلق فرمود و بعد از ان بیان قتل عمدا فرموده
که وَمَنْ يَقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا مومنی را بعمد و قصد و حلال دانستن او را فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ
پس پاداشش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در ان وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
و خشم گرفته خدای بر او وَلَعَنَهُ و راند او را یعنی دور سازد او را از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است
برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ سبب نزول این آیه آنست که مقیس بن صبابه نام
برادر خود هشام را در محله بنی نجار کشته یافت و نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده صورت حال بموقف عرض رسانید
و آن حضرت ظهیر فهری را نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر می دانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس بسپارید
و الا دیه او را بموجب شریعت ادا کنید بنی نجار چون ازین پیغام آگاه شدند گفتند سمعا و طاعة ما را علم بقاتل
او نیست لیکن دیه او ادا کنیم پس صد شتر تسلیم مقیس کردند و با ظهیر رو بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند
وسوسه شیطان مقیس را بر ان داشت که مردمان ترا عیب خواهند کرد بر اخذ دیه و راضی شدن تو بان رای
آنست که ظهیر را بکشی تا برابر خون برادرت باشد و نفس را بنفسی کشته باشی و بعد از ان شتران را برانی و بمکه
باز گردی پس در وقتی که فهری غافل بود سنگی بزرگ بر سر او زد و بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را
براند و رو بمکه نهاده مرتد شد چون این خبر برسول رسید فرمود که من او را هرگز ایمن نگردانم نه در حل و نه در حرم
پس در روز فتح مکه کشته شد و بجهنم پیوست حق تعالی این آیه در بارهٔ او نازل ساخت علما را اختلافست در قتل عمد که
آن کدام است ابو حنیفه و اصحاب امامیه گفته اند هر که قصد قتل غیر خود کند بانچه مثل آن قاتل باشد غالبا خواه بحدید

حاد یا خنق یا بسم یا احراق یا تغریق یا ضرب عصا یا بحجر و غیر ذلک عمد است همچنین هر که قصد قتل کسی کند که غالباً
قاتل نیست و بآن کشته شود اتفاقاً وی قاتل است عمداً علی الاصح اما اگر بآن قصد قتل نکرده باشد اصلاً و بسبب آن
قتل واقع شود قتل خطا است اما اگر باین قصد قتل نکرده باشد بلکه قصد تادیب وی کرده باشد آن موت طاری شود
این شبه عمد است و لازم اول قصاص و لازم ثانی عاقله و لازم ثالث دیه در مال جانی خاصة و نزد شافعی نحو عمد
مگر قتل بحدید باید اگر در علم کلام ثابت گشته که عقاب عصات مومنین غیر دائمی است و ظاهر آیه منافی آنست و جواب ازین
بچند وجه داده اند یکی آنکه این مخصوص بغیر تایب است و این جواب در نهایت رکاکت است زیرا که این محل نزاع است
چه با توبه اصلا عقابی نیست دوم باستحلال مرتکب قتل مومن شده باشد و مؤید این است سبب نزول انچه مذکور شد
چه مقیس از دین مرتد شده بلکه مراجعت نمود سیوم آنکه مراد بخلود مکث طویل است تا جمع بین الدلیلین باشد آورده اند
که مسلمانان در جماعتی غزا کردند و ایشان منهزم گردانیدند در ان میان مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم
و اظهار شهادتین کرد از وی قبول نکردند و او را برای طمع متاعش بکشتند رسول قاتل وی را گفت کشتی کسی را که از بیگانگی
تبرا نموده و به یگانگی معترف شد قاتل او گفت یا رسول الله از ترس جان خود اظهار کلمه کرد فرمود که آیا دلش شکافته بودی
تا دانی که راست میگوید یا دروغ مارا جز زبان کاری نیست این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد قومی روید
فتبینوا پس طلب بیان احوال ایشان کنید و باحتیاط تمام تفحص نمائید و تعجیل منمائید مبادا که مسلمانی بگمان آنکه
کافر است کشته شود و لا تقولوا و مگوئید لمن القی الیکم السلام مر کسی را که القا کند بسوی شما
سلام را یعنی تحیت سلام گوید لست مؤمنا تو نیستی مومن و بجهت ترس ما این کلمه میگوئی تبتغون
در حالتی که طلب کنید حال است از ضمیر تقولوا عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را که غنیمت است و تسمیه
مال دنیا را بعرض بجهت عدم بقای آنست تشبیهاً له بالعرض الذی هو خلاف الجوهر اگر شما طالب غنیمت باشید
فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمت های بسیار است که بدست شما خواهد آمد تا بی نیاز
شوید از مثل این قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم من قبل همچنین بودید شما پیش ازین یعنی اول
که در اسلام در آمدید و توسل بکلمه شهادت نمودید بدون آنکه مواطات قلوب شما با السنه شما معلوم باشد

موافقه

وبجهت آن عاصم خون و مال خود شدید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای بر شما باستقامت
در دین اسلام و رسوخ در ایمان فَتَبَيَّنُوا پس نیک معلوم کنید و مبین سازید حکم را در قتل مردم و تعجیل مکنید
از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان تکرار این بجهت
تاکید و تعظیم این امر است و ترغیب حکم مذکور بر آن إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدا هست بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه می‌کنید شما خَبِيرًا دانا و آگاه پس در قتل مسارعت نکنید و طریق احتیاط را در آن مرعی دارید و در جامع البیان
آورده که در حین رفتن بغزای تبوک جمعی تخلف نمودند از آن جمله عبد الله بن مکتوم که زبان باعتذار گشوده
گفت یا رسول الله ص من نابینا ام بجهت آن از دولت مقاتله با اعدا محروم حق تعالی این آیه در بارهٔ ایشان نازل
ساخت لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان
غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز در بعضا وی گفته که این صفت قاعدون است
زیرا که مقصود بآن قوم معین نیست و یا بدل قاعدون است یعنی مساوی یکدیگر نیستند مومنان غیر عاجز که
نشستگانند از قتال وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا بِأَمْوَالِهِمْ
بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان می‌کنند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که در معرض قتل می‌آرند
و چگونه برابر توانند بود در مرتبه کسی که راحت و تن پروری کند با کسیکه در معرکه مجاهدات جان بازی نماید
و فایدهٔ ذکر عدم استوی تذکر تفاوت است بینهما و بجهت ترغیب قاعد در جهاد فَضَّلَ اللَّهُ تفضیل داد
خدای الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ
بر نشینندگان معذور دَرَجَةً پایه که آن غنیمت است از ظفر و نام نیکو این جمله موضحه است برای نفی استوا
و درجه منصوب است بنزع خافض ای بدرجة وَكُلًّا و همه از قاعدان معذور که میل جهاد دارند و نمی‌توانند و با
از مطلق قاعدان و مجاهدان که بجهاد مباشر اند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده کرد خدای مثوبت و پاداش نیکو
که آن بهشت است بجهت حسن عقیده و خلوص نیت اما تفاضل درجات و تفاوت مراتبات بزیادتی عمل
خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل داد خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان
بی عذر یا با عذر أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ نصب این بر مصدریة است زیرا که فضل بمعنی اجر است یا مفعول

زیرا که متضمن معنی اعطاست کانه قیل و اعطاهم زیادة علی القاعدین اجرا عظیما دَرَجَاتٍ مِنْهُ بدل
اجر است یعنی پایه های بلند از خدا در آخرة وَمَغْفِرَةً و امرزش وَرَحْمَةً و بخشایش و نزد بعضی مجاهدون
اول مجاهد اند با کفار و ثانی مجاهدان با نفس خود و علیه قوله رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر وَكَانَ
اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای امرزنده گناهان گذشته ایشان رَحِيمًا مهربان است بر ایشان در ازدیاد
اجر ایشان و چون قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش
بجانب بدر می آمدند ایشان همراه قریش بحربگاه حاضر شدند و بشمشیر مسلمانان کشته گشتند حق تعالی در شان ایشان
آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان می ستانند از ایشان فرشتگان
و احتمال دارد که فعل مضارع باشد بر حذف احدی التائین یعنی آنانکه جان ایشان می ستانند ملائکه که
اعوان ملک الموت اند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت که فرض بود
و موافقت با کفار ممنوع قَالُوا گفتند ملائکه از روی توبیخ مر ایشان را فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید از کار دین
خود و یا کدام طائفه بودید از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار بی موقع قَالُوا گفتند که كُنَّا
مُسْتَضْعَفِينَ بودیم ضعیفان و عاجزان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم
که هجرت کنیم بمدینه و یا از اعلای کلمه اسلام عاجز بودیم فَتُهَاجِرُوا فِيهَا پس هجرة کنید در طرف دیگر
از آن چنانکه مهاجران حبشه کردند فَأُولَئِكَ پس آن گروه تارکان هجرة بدون عذر ممنوع مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتن است ایشان را دوزخ بدانکه فاولئک
خبر ان است و ذکر فا در ان بجهة آنست که متضمن معنی شرط است و قوله قالوا فیم کنتم حال است از ملائکه با اضمار
قد و عاید در ان محذوف است ای قالوا لهم إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ استثنا منقطع است بجهة عدم دخول ایشان
در موصول یعنی کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ
و صبیان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً استطاعت توانائی ندارند بر چاره سازی وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا
و نمی شناسند راه مدینه را و طریق بیرون آمدن را در بیضاوی گفته که ذکر ولدان اگر مراد بان ممالیک اند
ظاهر است و اگر مراد بان صبیان است جهة مبالغه است در امر هجرة و قوله لا یستطیعون صفت مستضعفین است

واستطاعت حیلة وجدان اسباب هجرة است و اهتدا السبیل معرفت طریق است بنفسه یا بدلیلی فَأُولَٰئِكَ پس آن
گروه که بیچاره کانند عَسَى اللَّهُ شاید که خدای تعالی أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ اینکه عفو کند از ایشان و ذکر کلمه اطماع
و لفظ عفو ایذان است بانکه ترک هجرت امریست خطیر حتی که مضطر ایمن نتواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست
خدا عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان مرویست که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند
و استطاعت هجرة نداشتند چون آیه تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع
بن ضمره پسران را گفت که هرچند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی استثنای ایشان
نموده چه چاره رفتن می توانم و راه مدینه میدانم می ترسم که ناگاه بدست اجل درمانم و بسبب ترک هجرت
ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان اشاره پدر را منقاد شده
استعداد راه مهیا کردند و همین که بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شده دست راست خود
بر دست چپ نهاد و گفت خداوندا بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت
و درگذشت خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او
شامل تر بودی چه با وجود ایمان مزد مهاجران یافتی حق تعالی این آیه فرستاد وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا موضع تحول بسیار
یعنی آرامگاهی که بآن نقل نماید در بیضاوی گفته مراغم از رغام است که بمعنی تراب است یعنی مکان بسیار در زمین
باید که بآن متحول شود وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه حق و نزد مجاهد و قتاده
مراغم بمعنی خروج است از مکروهات و سعة بمعنی خلاص از تنگنای ضلالت بفضای وسیع هدایت وَمَنْ
يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت
کننده باشد بخدا و رسول او یعنی خالصة از برای رضای ایشان بدون غرضی از اغراض دیگر ثُمَّ يُدْرِكْهُ
الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرتگاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بتحقیق
که ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ نزدیک خدای تعالی در بیضاوی گفته که وقوع و وجوب متقاربانند پس معنی
آنست که اجر مهاجر لازم خدای تعالی ثابت است مانند ثبوت امری که واجب باشد که اگر اجر او با و نرسد

خلاف حکمت و مصلحت او باشد و ترک حکمت او سبحانه را جایز نیست چه آن مستلزم نقص و عیب است او بحسب مشیت
یا غفور است گناهان را که مهاجر در حال شرک کرده و رحیم در آنچه در حال اسلام از و سر زده و بعد از آن بیان صلوة سفر و خوف
می کند بقوله وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما
گناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعیه را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ
اگر ترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه در فتنه اندازند یعنی بکشند یا مشرک سازند آنان که کافر شدند
و این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بود و حالا بی ترس نیز
تقصیر باید کرد در سفر باجماع إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند شما را عَدُوًّا
مُبِينًا دشمنی آشکارا ضرب در ارض بمعنی سیر است و جناح بمعنی اثم و نفی جناح مستعمل میشود در واجب و ندب و مباح
و قصر صلوة از قصور ماخوذ است بمعنی نقص و فتنه بمعنی قتل نزد بعضی و اصح آنست که بمعنی تعرض است بمکروه بدانکه قصر صلوة
جایز است اجماعا و نزد شافعی رخصت است لقوله تعالی فلیس علیکم جناح پس قصر نزد او از مخیرات است لیکن نزد او افضل است
از اتمام و نزد مالک و ابو حنیفه و اصحاب ما امامیه قصر عزیمت است و نفی جناح منافی وجوب نیست چه آنرا در وجوب نیز استعمال
می کنند کما فی قوله ان الصفا والمروة من شعائر الله الی قوله فلا جناح علیه ان یطوف بهما و حال آنکه طواف صفا و مروه
باتفاق امت واجب است و ظاهر آیه دلالت کند بر آنکه قصر مشروط باشد بخوف و حال آنکه سفر موجب تقصیر است و تحقیق
آنست که سفر خوف شرط تقصیر نیست باجماع بلکه هر یک از سفر و خوف علت تامه اند زیرا که پیغمبر نماز را قصر فرمود
در سفر با زوال خوف پس هر یک بانفراده سبب تام است در قصر اگر هر دو سبب با هم جمع شوند بطریق اولی قصر واجب باشد
بدانکه خلافی نیست در آنکه قصر در سفر معلق بمسافت است که در مقدار آن خلاف کرده اند شافعی گفته که دو مرحله است که
شانزده فرسنگ است و مالک و احمد نیز بر اینند و ابو حنیفه و اصحاب او گفته اند که سه مرحله است و بیست و چهار فرسنگ
و نزد امامیه یک مرحله است که هشت فرسنگ باشد یا روزی متوسط السیر و نزد امامیه قصر در صلوة نیست که سفر جایز
باشد خواه واجب یا مندوب یا مباح نه در صورتی که حرام باشد و دلیل بر این آنست که قصر صلوة بجهة تخفیف و ترفیه
مشقت که در سفر مظنه آنست پس تقصیر نسبت بعاصی بسفر حسن نباشد بعد از ذکر وجوب قصر در سفر و خوف بیان
کیفیت صلوة خوف می فرماید وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون باشی در میان ایشان ای بوقت خوف از اعدا

فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ پس خواهی که اقامت کنی برایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که بایستد گروهی از ایشان مَعَكَ با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روبروی
دشمن بایستند اصل لام مکسوره است و سکون آن بجهة اتصال وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند
آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از جهت حزم و احتیاط و سلاح اسم جنس است که بآن دفع ضرر کنند از خود
و جمع آن اسلحه است چون حمار و احمره فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا
پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن خطاب به پیغمبر است
که طائفه که با او نماز گذارند بر سبیل تغلیب مخاطب بر غایب و چون این گروه یک رکعت بگذارند به صف لشکر
باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و بیاید آن طائفه دیگر لَمْ يُصَلُّوا که نماز نگذارند فَلْيُصَلُّوا
مَعَكَ پس باید که نماز گذارند با تو وَلْيَأْخُذُوا و باید که بگیرند حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر می کنند
از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را که بدان جنگ می کنند چون شمشیر
و تیر و کمان بجهت شدت احتراز از عدو و بدانکه نکته در ذکر اخری و فلیصلوا بدون اخرون حمل کلام
یکبار دیگر بر معنی کقوله تعالی و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا که اقتتلا واقع نشده پس بیان حکم
می کند در وجوب اخذ سلاح بقوله وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شدند و تمنا میکنند
لَوْ تَغْفُلُونَ اگر که غافل باشید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای
خود چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس میل می کنند یعنی حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً
یک حمله و هر چه بیابند ببرند و چون در بعضی اخبار حمل اسلحه موجب مشقت کثیره است از این جهت در تخفیف مشقت
ان رخصت وضع سلاح نموده که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى
اگر باشد بر شما رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کند اسلحه را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ یا باشید بیماران و ناتوان
در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا اگر بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را ان تضعوا منصوب بنزع خافض است
ای لا اثم علیکم فی ان تضعوا و چون عدم اخذ سلاح در مظان هجوم اعدا است بر مسلمانان از این جهت در
اخذ آن تکرار نموده بقوله وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و فرا گیرید آلات نگاهداشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکنند

إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آماده ساخته برای کافران عذابی خوار کننده در سبب نزول این آیه آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم بغزوه رفته بودند همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده اسباب قتال و جدال مهیا ساخته حضرت بفرمود که لشکر اسلام نیز در مقابله ایشان صف بر کشند وقت نماز پیشین در آمد و سواران لشکر کفار میان قبله و سپاه مومنان حایل بودند حضرت با اصحاب باقامت نماز اشتغال فرمود و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از ان نماز کافران حسد خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم بیک حمله ما از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفره آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند پس ما فرصت نگاه داشته دران وقت ناگاه بر سر ایشان تازیم و بکام دل ازین دشمنان داد دل بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بان حضرت تعلیم داد و گفته اند و لا جناح علیکم آیه در حق عبد الرحمن بن عوف آمد که رنجور بود سلاح بر نمی توانست گرفت و مسایل صلوة خوف در کتب فقه بالتفصیل مذکور و مسطور است بعد از امر بصلوة خوف می فرماید که فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون گزاردید آنرا و فارغ شدید از ان و قضا اینجا بمعنی فعل است و اتیان بان فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدا را قِيَامًا در حالت ایستادن که شمشیر می زنید وَقُعُودًا و در حالت نشستن که تیر می اندازید وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ و در حالتی که در پهلو افتاده اید زخم خورده و قول اکثر و اشهر آنست که مراد یاد کردن خداوندست در همه حال فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارامید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مومنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرض موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات جایز نیست این دلیلیست بر انکه نماز واجب الاداست در حال اضطراب در معرکه و تعلیل امر ست باتیان ان کیف ما امکن و گویند که کلام محتاج ست باضمار ای فاذا اردتم الاتیان بالصلوة فاتوا بها علی حسب ما امکن فی الامکان یعنی چون خواهید که نماز گذاردن مشغول شوید پس اتیان نمائید بان بهر نحو که مقدور شما باشد از ضعف خوف و شدت ان و وجه این قول آنست که کلام در معرض ذکر صلوة خوف است پس مناسب آنست که

باینمعنی حمل کرده شود و قول فاذا اطمأننتم باینمعنی است که چون ایمن شوید از خوف یا اقامت نمائید در شهرهای
خود پس با استقامت نماز کنید یعنی ادای آن کنید بر وجه کمال در کمیت و کیفیت یعنی اتمام نماز کنید نه قصر آن
همچنانکه در حال شدت خوف بوده بود و کلام میکند بحث بر جهاد و لا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید
فی ابتغاء القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان مرویست که این آیه در غزوه حمراء الاسد که حضرت
رسالت بعد از جنگ احد میخواست که در عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحت متألم بودند حق تعالی
فرمود که سستی مکنید در طلب کفار و گویند که این آیه در وقت توجه ببدر صغری بود بجهت مواعد
ابوسفیان ان تألمون اگر هستید شما که دردمند شدید از جراحتها فانهم یألمون پس بدرستی که
کافران نیز دردمند اند و زخم خورده کما تألمون همچنانکه دردمندید شما و ترجون و شما
با وجود الم امیدوارید من الله از خدا ما لا یرجون آنچه ایشان امیدوار نیند از ثواب آخرة
و نصرت دین این الزام ایشانست در ثبات قدم در معرکه جهاد و کان الله و هست خدای
علیما دانا بضمایر و اعمال شما حکیما محکم کار در امر و نهی که جز بر وفق حکمت امر نمی کند و نهی نمی نماید
پس مطیع اوامر و نواهی او شوید آورده اند که طعمه بن ابرق سه برادر داشت بشر و بشیر و مبشر و بشر
ملکی بود با بوطعمه و اینها از بنی ظفر بودند طعمه نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زره که در انبان آرد
پنهان کرده بودند بدزدید قضا را انبان شکافی داشته بود و همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه
طعمه آنرا بخانه یهودی برده بطریق ودیعت بدو سپرد و بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانه طعمه رفت
بعد از طلب زره طعمه بدروغ سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده بر همه سمت طعمه
که بخانه زید یهودی رفته پی برده وی را بخیانت بگرفت زید گفت که طعمه زره در انبان آورده بود
بمن داد و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبویه رفع کرد و بنی ظفر که قوم
طعمه بودند از خوف رسوائی نخواستند که طعمه تهمت زده شود و یهود پاک دامن بیرون آید آغاز
جنگ و خصومت کردند و بر براءة طعمه گواهی دادند پس بجهت حسن ظنی که آنحضرت را بمسلمانان
بود شهادت ایشان قبول فرموده قصد عقاب یهودی نمود از حضرت رب الارباب خبر رسید

إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتاب را یعنی قرآن بِالْحَقِّ
در حالتی که ملتبس است براستی و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا
أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه شناسا کردانیده است ترا بآن وحی کرده بتو و این آیه از رؤیت است بمعنی معرفت
نه بمعنی علم و کرنه مستدعی سه مفعول می بود وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش از برای خیانت کنندکان
خَصِيمًا دشمن آنکس که بی گناه است و در مقام دفع خیانت مباش از جانب ایشان و اظهار براءت او
وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدا یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه کن و توفیق او طلب در جمیع امور
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای غَفُورًا آمرزنده هر کسی را که آمرزش طلبد رَحِيمًا مهربان بر او
وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ خیانت می کنند
بانفسهای خود یعنی طعمه و قوم او که با خیانت او در ساختند و بدروغ گواهی بر براءت او دادند
و حمایت و نصرت او کرده اند بجهت این و بال خیانت راجع بانفس همه ایشان است إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
بدرستی که خدا دوست نمیدارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر کرا که باشد بسیار خیانت کننده یعنی مصر است بر آن
أَثِيمًا گناه کاری که معترف نباشد در گناه خود و این اشارت است به اصرار طعمه در خیانت و توغل او در اثم
و خیانت بدانکه آیه دلالت نمیکند بر انکه از رسول چیزی ظاهر شده باشد که شایسته او نبوده باشد چه قول
ولا تکن للخائنین خصیما و لا تجادل دال است بر انکه آنحضرت اظهار خصومت و جدال کرده باشند چه بسیار است
که نهی متوجه می شود بکسی که منهی عنه از و صادر نشده باشد بجهت مبالغه در آن و قوله و استغفر الله نیز دلالت
نمی کند بر انکه کناهی از آنحضرت صادر شده باشد چه استغفار مختص بمذنب نیست بلکه کاه است که بر وجه هضم نفس
باشد یا بجهة مزیت مثوبت زیرا که استغفار طاعتی است مستقل و موجب ثواب نه فرع اسقاط عذاب و از
تتمه قصه مذکوره اینکه می فرماید يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان می کنند خیانت را از مردمان بجهت حیا
و خوف وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و پنهان نمی دارند از خدای که احق است بانکه استخفا نمایند ازو بوجه
خوف وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان ازو پنهان نیست پس او
سزاوارتر است که ازو شرم دارند إِذْ يُبَيِّتُونَ آنهنگام که بشب تدبیر و تزویر می کنند متعلق است

بر یستخفون یعنی استخفا می کنند خیانت را آنهنگام که بشب تدبیر و تزویر می کنند ما لا یرضی آنچه بر او که نمی
پسندد من القول از گفتن دروغ بنی ظفر که با یکدیگر در شب مشاورت می کردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ
می خورد که چه بغیر سوگند او را که مسلمان ست قبول خواهد کرد و گواهی ما را خواهد شنید و بقول یهودی
که کافرست التفات نخواهد فرمود و کان الله و هست خدای بما یعملون بانچه می کنید شما از تدبیر خود
محیطا احاطه کننده ست بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست پس همه شما را بر وفق عمل حق و باطل
جزا و سزا خواهد داد ها انتم آگاه باشید ای بنی ظفر هؤلاء آن گروه که از جمله اهل جاهلیت اند جاد
لتم عنهم دفع کنید از خیانت ایشان بالجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا
برای دفع
جمله فعلیه مبینه و هؤلاء خبر مبتدا یا صله اوست نزد آنکه که او را موصول می داند فمن یجادل الله
پس کیست آنکه خصومت کند با خدا او دفع خیانت کند عنهم از ایشان یوم القیمة در روز رستخیز
ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگهبان و نگذارد که ایشان را عذاب کند
یا حمایت کننده که از عذاب ایشان را باز دارد و من یعمل سوءا و هر که بکند بدی را که از ان ضرر بغیر رسد
او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود و بغیر متعدی نشود و گویند مراد بسوء ما دون شرک است و بظلم شرک و یا
اول صغیره و دوم کبیره و بهر تقدیر چون اتیان نماید ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدا بتوبه
و انابه یجد الله یابد خدا را غفورا آمرزنده گناهان او رحیما مهربان بفضل خود بر او و در این آیه
دلیل ست بر آنکه اسقاط عقاب تایب از خدای محض تفضل ست زیرا که رحمت و غفران در تفضلات مستعمل است
نه در امری که واجب باشد بر فاعل آن و من یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بان تهمت کند
فانما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که کسب می کند آن عمل را بر نفس خود یعنی ضرر کسب آن اثم از نفس او
بدیگری تجاوز نمی کند و کان الله علیما و هست خدای دانا بسارق و دروغ گو حکیما حکم کننده در مجازات او
بقطع ید و من یکسب خطیئة و هر که بکند گناه صغیره او اثما یا گناه کبیره ثم یرم به پس بیندازد
آنرا و تهمت نهد بان گناه بریئا بی گناهی را چنانچه طعمه نسبت به یهودی مرقوم کرد فقد احتمل بهتانا
پس بدرستیکه برداشت دروغی را که از ان متحیر و مبهوت می شود بی گناه و اثما مبینا و دیگر حامل شده گناه

ظاهر را السبب بری و تنزیه نفس خاطیه و لهذا اینها تسویه نموده بس بر سبیل امتنان می فرماید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
وگرنه فضل خدا بودی عَلَيْكَ بر تو که وحی فرستاد ترا و از حقیقت مهم اعلام نمود وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد
عتاب یهودی و تصدیق طعمه بواسطه سوگند و گواهی دروغ منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
هر اینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ بانکه بگردانند ترا از راه راست که آن حکم بحق است
با وجود علم ایشان بحال طعمه جمله جواب لولاست و مراد به نفی همه ایشان وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت
نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل جز بدیشان راجع نیست وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ
شَيْءٍ و ترا ازاری نتوانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی و انچه در خاطر تو خطور کرد بجهت اعتماد تو
بود بر ظاهر امر و میل در حکم و من شیء در محل نصب است ای شیئا من الضرر وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ و فرستاده است خدا
بر تو الْكِتَابَ قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام او را یا نبوت وَعَلَّمَكَ و اموزانیده است ترا مَا لَمْ
تَكُنْ تَعْلَمُ انچه نبود که بخود بدانی تو از خفیات امور و مکنونات ضمایر و در بحر الحقایق اورده که آن علمیست که
حق سبحانه در شب اسری بانحضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم و قطره
در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما یکون وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا و هست فضل خدای بر تو بزرگ
که آن رتبه عظیمه نبوت است و خیریت مرتبه او بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه او که لولاک لما خلقت
الافلاک لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ نیست خیری در راز گفتن ایشان این از تتمه قصه طعمه است إِلَّا مَنْ أَمَرَ
بر حذف مضاف است ای لا نجوی الا من امر یعنی مگر راز گفتن کسی که فرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ
یا امر کند بمعروف و آن هر چیزیست که در شرع مستحسن باشد گفته اند که معروف اینجا قرض دادن است یا دستگیری
بیچارگان بهر نحوی که باشد أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح کردن میان مردمان و رفع کدورات
از دلهای ایشان و تالیف و القای محبت در قلوب ایشان در کشاف اورده که از حضرت رسالت مرتبت
مرویست که هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضر است باو و فایده باو نمیرساند مگر که امر بمعروف باشد
یا نهی از منکر و یا ذکر خدای وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند اینها را که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
برای طلب خوشنودی خدا فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که
مر

در شمار و حساب نباشد و مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه از خوف قطع ید بدبخت بجانب مکه و مرتد گشت
و نقب در خانه کسی می زد دیوار فرود آمد در زیر آن بود روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند
و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته بناه بدین جا آورده کشتن او
مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانرا غافل یافته پاره
از متاع ایشان بدزدید و بدبخت آخر الامر بگرفتندش و بکشتند و قولی آنست که از جده بر کشتی در دریا نشسته
کیسه دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند هنوز بقعر آب نرسیده بود که
بآتش دوزخ ملحق شد حق تعالی در باره او فرمود وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول و بشق دیگر رود
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَىٰ مر او را هدایت که طریق حق نیست بجهت وقوف بر معجزات و ظهور
دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن که مومنان بر آنند از اعتقادات صحیحه و اعمال حسنه
نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ بگردانیم او را در آن سرای در چیزی که دوست میداشته باشد آنرا درین سرای که آن کفر و ردت
و ضلالت است و او را در دایره کفره و اهل ارتداد داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ و نیز در باره طعمه می فرماید إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدا نیامرزد أَنْ يُشْرَكَ
بِهِ آنرا که شرک آرد بخدا وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرک است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد بسبیل تفضل
در بیضاوی گفته که تکرار این کلام درین سوره بجهت تاکید است و یا بجهت قصه طعمه وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک
آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از راه حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت است
و ابعد از صواب و استقامت بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهد إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند
بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان را یعنی ماده بتان را در تفسیر تیسیر آورده که بتانرا بر صورت زنان ساختندی
و می گفتند که مراد ازین اناث ملائکه اند کقولهم الملائکة بنات الله یعنی فرشتگان دختران خدا اند و مرویست
که در میان هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بوده که با ایشان تکلم میکرده و اغوای ایشان مینموده
باین اعتبار اوثان باناث تسمیه یافته و بعد ازین می فرماید که وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا شَيْطَانًا
مَرِيدًا مگر دیو سرکشته در ضلالت و بیرون رفته از فرمان برداری حضرت عزت جل او است که امر کرده

مشرکان را بعبادت اوثان و اغوای ایشان نموده بران و در بیضاوی گفته که مرید کسیست که مصدر هیچ خیری نبود
از جمیع انواع خیرات مراد ابلیس مردودست که بی واسطه اتباع خود مشرکان را بعبادت اوثان فرموده لعنه الله
رانده ست خدای او را و دور کرده از رحمت خود این صفت ثانیه شیطانست یعنی شیطانی که جامع صفت مرید
و لعین است در تفسیر منهج الصادقین آورده که سبب اسلام حمزه آن بود که در بدایت اسلام روزی از جماعت مشرکان
در مکه جمع شده بتان را سجده می کردند دیوی در شکم بتی مهین رفت و این آواز داد که جمعی آمده اند یعنی محمد و اصحاب او
که بر ما عیب میکنند و دین آبای ما را مذمت مینمایند که حامیان و کریمان بودند چون مشرکان این بشنیدند بیکبار آواز
بر آوردند و نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند شخصی را بطلب آنحضرت فرستادند و ویرا
ازین خبر دادند و گفتند که ترا حاضر باید شد تا بشنوی که خدایان ما چه میگویند پس موعدی کردند تا رسول حاضر
شده قول بتان را بشنود آنحضرت دانست که این از کار شیطان لعین است در این اندیشه بود که جنی مومن نزد
رسول آمد و گفت یا رسول الله غبار ملال بر خاطر خطیر خود راه مده که آن شیطان در اندرون بت آواز داده
مسعر نام داشت من او را بکشتم تو بعادت بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب باز دهم رسول خدا خوشدل گشته
و روز دیگر مشرکان بیامدند و بتان را بیاراستند و قربانها کردند و رسول خدا را حاضر ساختند چون آنحضرت بمجلس رسید
همه بتان بر روی در افتادند مشرکان برخاستند و بتان را بیاوردند و آراسته کرده و ایشان را ثنا گفتند و بعد از آن
انها بسجده ایشان در آمدند و گفتند که ای معبودان ما آنچه دی روز می گفتید بگوئید تا محمد بشنود چون بگفتند از شکم بتی مهین
آواز آمد که منم آنکس که مرا مطهر میگویند کشتم فاجر عاصی را که مسعر نام داشت در وقتی که طغیان و استکبار نمود و انکار حق کرد
و قصد فعل منکر و قبیح نمود و دشنام میداد او را پیغمبر ما که پاکیزه است از جمیع معایب و نواقص و حق تعالی سوره های قرآن بر او
نازلها ساخت از پس موسی ما پیرو اوئیم و منقاد امر و نهی او مشرکان چون این بشنیدند با یکدیگر گفتند که محمد خدایان ما را فریفت
امروز خدایان ما را همی فریبد پس برخاستند و آن بتان را بر زمین زدند و بشکستند و بر سر رسول ریختند و از شتم
و سخن ناشایست دقیقه فرو نگذاشتند آنحضرت سپر صبر در سر کشیده بی مجادله و مقاتله از ایشان بگذشت و در
موضعی از گورستان ملول و محزون بنشست ابوجهل بیامد چنانکه بقول قبیح آنحضرت را آزرده بفعل شنیع نیز قصد آزار او
کرد چنانکه بسی از مرد و زن بهمان مطلع شدند و در آن محل عم او حمزه در شکار بود قضا را آنروز در کوه و صحرا

گشته بود شکاری بدست نیاورده گرسنه و تشنه و خشم آلوده بدروازه مکه در آمد کنیز عبد الله جدعان
در وی نگریست و گفت ای حمزه ترا شکار بچکار می آید و این عار چگونه می توانی کشید که برادرزاده تو کرده اند
حمزه ازین سخن متغیر شد لیکن چون گرسنه بود مجال استفسار تفصیل این مقال بر علال نداشت بخانه خود در آمد طعام طلبید
زنش سفره بینداخت و طعامی حاضر ساخت حمزه نگاه کرد زن خود را دید گریان گفت چرا میگریی جواب داد که چگونه
نگریم که یتیمی را از یتیمان شما کسی این چنین خوار و اندار دکه با نور دیده هاشم و صدر سینه عبد المطلب واقع شد حمزه گفت
روشن تر ازین بگو گفت چگویم ابو جهل با برادرزاده تو محمد کرد گفت چه حال عارض و چه صورت وقوع پذیرفت
جواب داد که ابو جهل با جمعی از سفها او را چندان بزدند که از پیشانی مبارک او خون روان شد و ماه رخساره اش را
که آفتاب از رشک او می سوزد بر زمین مالیده اند حمزه گفت عمش ابو طالب کجا بود گفت به شعب رفته بود و کوه سبند
مسجد رانیده ازین حال خبر نداشت میگفت ابو لهب آنجا نبود گفت آن بدبخت دل شکسته بود و میگفت بزنید و بکشید این ساحر
کذاب را گفت عباس چون بود گفت چون پروانه گرد شمع میگردید و در حوالی آنحضرت می گردید و فریاد میکرد و کسی از آن بدبختان التفات
بسخن وی نکرد حمزه زار زار بگریست و با آنکه سه روز طعام و شراب نخورده بود از سفره برخاست و گفت طعام و شراب
بر خود حرام ساختم تا از آزار دهنده برادرزاده خود انتقام نکشم پس بطلب رسول روان شد و در مسجد الحرام نشان دادند
آنحضرت را دید که در پیش خانه کعبه نشسته و سر بزانو نهاده حمزه نزدیک آمد و گفت السلام علیک یا ابن اخی ای برادرزاده من
اینک عم تو آمد تا داد تو از دشمن تو بستاند حضرت رسول سرشک گوهر از صدف دیده فرو ریخت و آه سرد از دل پر درد
بر آورد و گفت بگذار بیکسی را که نه پدر دارد و نه مادر و نه برادر نه غمخوار و نه یار وفادار و نه مونس بود که حمزه که پایان
نمو کند بلات و عزی یاد کرد که ای فرزند من برای نصرت تو آمده ام جناب رسالت مآب فرمود که ای عم بحق آن خدایی
که مرا برسالت بعالمیان فرستاده که اگر شمشیر آبدار در عار از مشرکان خاکسار برای حمایت من برآری و مقاتله نمایی
تا خود را بخون بیالائی ترا در درگاه حق تعالی جز دوری نیفزاید و از آن محاربه و کارزار هیچ نگشاید مگر که توحید ایزد حق
و برسالت من اقرار کنی ای عم اگر میخواهی که مرا از محنت لطف دهی و مرهم راحتی بر جراحت دل ریش من نهی بگو لا اله الا الله
محمد رسول الله حمزه گفت ای جان عم اگر این کلمه بگویم خوشدل می شوی و مسرور می گردی گفت آری رضای خدای و خوشنودی
خدای (?) بدین کلمه است حمزه کلمه شهادت بر زبان راند و بعد از آن از مسجد بیرون آمده بانتقام ابو جهل روان شد چون بدر

ابوجهل رسید و وی نشسته بود و جمعی از اشراف عرب با وی بودند و حمزه تیر و کمان در دست داشت بی محابا بر سر ابوجهل زد
چنانکه سرش بشکافت و خون روان شد گفت تو محمد را دشنام میدهی و ایذا میرسانی یکی از آن قوم برخاست و گفت
یا ابا عماره بغضب آلوده مشو زمانی صبر کن تا در آخر پشیمان نشوی حمزه گفت چه پشیمان شوم که گواهی میدهم که خدا یکیست
و محمد رسول اوست بحق از این ملت باز نمی گردم و از این قول رو نمیگردانم قریش که این سخن شنودند در غم و ملال افزودند
و دین را قوتی و اسلام را عزتی پدید آمد و چون شیطان دشمن قویست از این جهت حق تعالی از قول او حکایت میکند تا
مکلفان ازو محترز شوند و بوسوسه او از راه نروند و می فرماید وَقَالَ و گفت شیطان با حق تعالی وقتی که او را گفته بود
که ان علیک لعنتی الی یوم الدین لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان تو باغوای و اضلال نَصِيبًا
مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که انرا بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود
چنانکه در اخبار صحیح پیوسته که حضرت رسالت پناه در وقت تلاوت این آیه که از هر هزار یکی برای خدا و دیگر برای
دوزخ و شیطان در بیضاوی مذکور است که قوله قال لاتخذن عطف است بر لعنه الله ای شیطانا جامعا
بین لعنة الله و هذا القول الدال علی فرط عداوته للناس و نیز از قول او حکایت میکند وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه
گمراه گردانم ایشان را از طریق حق بوسوسه و وساوس و غرور و بهمه را ی وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و البته در آرزو افکنم
ایشان را و بسیار ایم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات و تاخیر توبه وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشان را
فَلَيُبَتِّكُنَّ تا هر آینه بشکافند آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را که بحیره حرام گردانیدند و آنچه حق تعالی
انرا حلال گردانیده این اشارتست بآنچه عرب بران بودند که انرا نصیب اوثان میدانستند وَلَآ
مُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ تا البته تغییر دهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدا را بصورت
یعنی نقص خلق ایشان نمایند چون خصی کردن اسبان و زخم کبود زدن بر رو و لب و دست و پای
و مانند این است و چون عبادت شمس و قمر و استعمال جوارح و قوی در امور باطله که سبب کمال نفس است
نه موجب قرب آلهی و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد آنست که دین خدا را تغییر و تبدیل دهند
و حمل آیه بر تغییر دین اولی است بجهة آنکه این وجه شامل جمیع تغییرات شرعیه است وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
و هر که فرا گیرد شیطانرا وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای باین وجه که هر چه شیطان میفرماید

بان اقدام نماید و امر او را بر امر خدا اختیار کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا
زیانی روشن چه هیچ خسرانی بان نمیرسد که شخصی تبدیل مکان کند که در بهشت نام زد او باشد بمکانی از دوزخ
یعدهم وعده میدهد ایشانرا شیطان بانچه وفا نکنند و یمنیهم و در آرزو می افکند ایشانرا چیزی که
بان نرسد و نیابد و ما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان الا غرورا مگر فریب
و خداع که عبارت است از اظهار نفع در انچه متضمن ضررست یعنی انچه موجب ضررست بصورت نفع بر ایشان عرض
می نماید اولئک آن گروه که پرستنده بتانند و پیروی کننده شیطان ماویهم جهنم جای ایشان
دوزخ است و لا یجدون و نیابند ایشان عنها محیصا از دوزخ گریزگاهی که بدانجا نقل کنند
و از شدت عذاب بان ملتجی شوند عنها حال است از محیصا نه صله زیرا که محیص اسم مکان است و اگر مصدر باشد
پس عمل در ما قبل خود نتواند کرد بعد از ذکر وعید بیان وعده می کند و الذین امنوا و آنانکه گرویده اند و
عملوا الصالحات و کرده اند عملهای پسندیده سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات
تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها
در حالتی که این در آمدگان جاوید باشند در ان ابدا همیشه این تاکید خلودست بمعنی خلودی که هرگز صفت
انقطاع نپذیرد وعد الله وعده کرد خدای وعده کردنی حقا راست کرده سخن خود را راست کردنی
ماخوذ از حق یحق بمعنی ثبت و جمله اولی مؤکد لنفسه زیرا که مضمون جمله اسمیه که قبل از وست وعد است و دوم مؤکد
لغیره است و می تواند که موصول منصوب باشد بفعلی که ما بعد آن تفسیر آن کند و وعد الله منصوب بان فعل
زیرا که بمعنی وعدهم ادخالهم و حقا حال باشد ازین مصدر و من اصدق من الله قیلا و کیست راستتر از خدا
در سخن استفهام از برای تقریرست یعنی هیچکس از و راست گوتر نیست و یا مبالغه است در توکید وعده بجهت ترغیب
عباد است در تحصیل آن مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز تفاخر
کردند که پیغمبر ما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب
دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و کتاب ما ناسخ کتاب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیه آمد که لیس نیست آن وعده
که حق تعالی کرده از ثواب بامانیکم بآرزوهای شما ای مسلمانان و لا امانی اهل الکتاب و نه بآرزوهای

اهل کتاب که گویند لا یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی کار با آرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید و در کسب
ایمان و عبادات و طاعات و اجتناب از منهیات آنرا که ریاض بهشت باید و بعد از آن بجنت تقریر این امر می فرماید
مَن يَعْمَلْ سُوءًا هر که بکند کاری بدی يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا یا آجلا این حکم عام است همه عالمیانرا
آورده اند که چون این آیه آمد صحابه متألم شده گفتند یا رسول الله چگونه رستگاری باشد چه غیر از تو از کردار بد خالی نیست
پس تحمل جزای آن کم داشته باشد حضرت فرمود که نه بیمار می شوید و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها بشما میرسد گفتند بلی یا رسول الله
حضرت فرمود بخدای که نفس من بید فرمان اوست بشارت باد شما را که هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسد مگر که خدای تعالی
کفارهٔ گناهانش بگرداند تا آن مقدار که اگر خاری در پایش خلد کفارهٔ گناهان وی شود بدانکه باتفاق این آیه
مخصوص است بغیر تایب و فاعل صغیره بدون اصرار بران و حسن بصری رح فرمود که مراد بسوء کفر است یعنی هر که بدی کند
اگر دون کفر باشد جزایش دهد یا عفو او را دریابد و اگر کفر باشد در دوزخ مؤبد و مخلد باشد و دلیل برین آنست که
بعد ازان می فرماید وَلَا يَجِدْ و نیابد آن عامل سوء لَهُ برای نفس خود مِن دُونِ اللَّهِ جز از خدا وَلِيًّا
دوستداری که مدد باو رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ
و هر که بجا آرد بعضی از اعمال صالحه را چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست و مکلف بآن نه مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ
از مرد و زن این در موضع حال است یعنی در حالتی اعمال صالحه کائن و ثابت باشد از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او
مومن باشد چه عملی بی ایمان اعتبار ندارد و این حال شرط اقتران عمل است بآن در استحقاق ثواب فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
عمل کنندگان مومن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آیند بجنت و غیر حفص بصیغه مجهول خوانده اند یعنی در آورده شوند بجنت
وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیزی در ثواب ایشان کم نکنند
و معنی نقیر قبل ازین مرة بعد اخری مذکور کرده شده و مرویست که چون لیس بامانیکم نازل شد اهل کتاب با مسلمانان گفتند
که ما و شما برابریم بر ما فضل و مزیتی ندارید حق تعالی در عقب آن آیه و من یعمل من الصالحات الی آخره نازل کرده و بعد
بیان مستحق این وعده می کند بقوله وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از راه یافته از جهت دین و استفهام بر سبیل انکار است
یعنی هیچکس نیکوتر نیست و صواب کارتر در دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از آن کس که تسلیم نمود و خالص کرد ذات و
نفس خود را لِلَّهِ برای خدا و من جمیع الوجوه توجه باو نماید و درین استفهام تنبیه است بانکه این منتهای آن چیز است

که قوت بشریت بان میرسد و تخصیص وجه بجهت آنست که هر که روی خود را در ابتذال کند که اشرف اعضاست پس بدیگر
عضوی بخیلی نخواهد کرد وَهُوَ مُحْسِنٌ حال است از ضمیر اسلم یعنی کسی که خالص ساخت دین خود را برای خدای بوحدانیت
و از غیر او تبرا نمود در حالتی که او آینده است به نیکوئیها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ و پیروی کرد مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
دین ابراهیم را که موافق دین اسلام است حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم مایل است از همه ادیان بدین اسلام این حال است
از متبع یا از ملت یا از ابراهیم وَاتَّخَذَ اللَّهُ و فرا گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست
یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست بادوست و اعاده ذکر ابراهیم و عدم
اکتفا بضمیر بجهت تفخیم شان ابراهیم است و خلیل ماخوذ است از خلل چه آن دوستی که متخلل و مخالط شود در نفس
و مترتب میشود در ان یا از خلت بمعنی فضیلت چه هر دو متوافق اند در خصال این جمله فعلیه استینافیه است و ذکر ان
اینجا جهت ترغیب است در اتباع ملت او و ایذان بانکه آنحضرت در نهایت حسن است و غایت کمال بشر و وجه
تسمیه ابراهیم بخلیل اقوال است اما نزد اهل تحقیق آنست که حق تعالی ابراهیم را بجهت ان خلیل خود خوانده که وی را
امتحان کرد بتن و جان و مال و فرزند وی مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن به نیران و جان بجانان
پس بدین سبب بدین اسم مسمی شده و چون اتخاذ خلیل موهم احتیاج متخذ است بخلیل از ین جهت رفع این ایهام
فرموده بقوله وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از امور علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه پس محتاج بهیچکس و بهیچ چیز نباشد و هر که اختیار از اهل آسمان و زمین که
متصف باشد بفرط طاعت و انقیاد و مسارعت به مرضیات وی بدوستی برگزیند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدا
بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت پس عالم باشد باعمال ایشان و مجازی ایشان
بر خیر و شر ان بعد از ان عود کلام می کند بذکر زنان و ایتام که بعضی از احکام ایشان در اول سوره مذکور شده فرماید
وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ و طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث ایشان مروی است که شخصی از عرب سوال
عرض کرد که چرا هر یک از دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما میراث نمی دهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد
قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد در جواب معترض که يُفْتِيكُمْ خدا فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را فِيهِنَّ در باب میراث ایشان
و افتا بمعنی تبیین مبهم است وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ و آنچه که خوانده میشود بر شما در قرآن

عطف است بر اسم الله یعنی بگو با ایشان آن چیز که خوانده میشود بر شما در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان یتیمان
که زنانند و اضافه یتامی بنسا از قبیل اضافه شیء است بجنس خود اللَّاتِي صفت نساست یعنی زنانیکه لَا تُؤْتُونَهُنَّ
نمیدهید ایشانرا مَا كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ و رغبت می کنید
أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ در آنکه بخواهید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورید و باز میگردانید از آنکه بنکاح در آرید
ایشانرا و مع ذلک منع نکاح غیر میکنید با ایشان بجهت طمع در میراث ایشان چه عرب را در جاهلیت عادت بودی که دختر یتیمی
که ولایت تعلق بکسی داشتی آن دختر مالدار و دمیم بودی و اگر جمال داشتی ولی او را بگرفتی اگر صاحب جمال نبودی او را منع کردی
از شوهر کردن تا بمردی و مال او را متصرف شدی پس قوله ترغبون ان تنکحوهن در تقدیر فی ان تنکحوهن یا عن ان
وَالْمُسْتَضْعَفِينَ عطف است بر یتامی النسا یعنی دیگر فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان
که ایشانرا میراث نمیدادند یعنی عرب همچنانکه میراث بزنان نمیدادند باولاد صغیر هم نمیدادند وَأَنْ تَقُومُوا
و دیگر حکم میکند در آنکه قیام نمائید لِلْيَتَامَى برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی
و جایز است که منصوب باشد باضمار فعلی ای یامرکم ان تقوموا و خطاب بحکام شرع است که نظر در حال ایشان کنند
و انتفای حقوق ایشان ننمایند یا بقوام ایشان که عدالت و نصفت نمایند در شان ایشان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
و آنچه می کنید از نیکوی در باره یتیمان و کودکان مرویست که مردی بر زن خود بهانه جو بود تا طلاق دهد او را بجهت
پیری او و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نمی داد و می گفت که مرا طلاق مده و هر جا که خواهی بخسب و مرا یکی
کن نوبت خود را بتو بخشیدم کرده آیه آمد فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ پس بدرستیکه خدا هست بان نیکوئی در باره یتیمان
و کودکان عَلِيمًا دانا و بینا وَإِنِ امْرَأَةٌ و اگر زنی و امراة مرفوع بفعل محذوف است و فعل ظاهر مفسر آنست که اگر زنی
خَافَتْ بترسد یعنی بفراست دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدنی از صحبت او و کراهیت از و
و منع حقوق او أَوْ إِعْرَاضًا یا روگردانی از مجالست و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست
بر ایشان یعنی بر هر دو زن و شوهر أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا صلح را بمعنی القای صلح و
آشتی کنند با یکدیگر چنانچه زن مقداری از مهر خود ببخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی او را
نگاه داشته او را از خود جدا نکند و نصب صلحا بر مفعول است و بینهما ظرف است یا حال از او وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و صلح و آشتی

بهترست از مفارقت یا خصومت و مراد بیان این است که صلح از خصومت بهترست همچنانکه خصومت از نشوز
و ارباب سیر آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوده را اطلاق داد او بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم
بر سید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمائی بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده و لیکن
میخواهم که فردای قیامت در زمرهٔ زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه می‌بخشم حضرت بوی رجعت
فرمود روز نوبت او در خانهٔ عایشه می‌بود این قضیه وی نزول گشت وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ
و حاضر کردانیده شده‌اند نفسها بخل یعنی شح را نزد آنحضرت حاضر کردانیده‌اند بر وجهی که منفک از آن نیست چه
طبیعت انسانیت مقتضی شح است بجهت آنکه مطبوع است بر آن لهذا هر یکی از زوجین در مساحت و مروت بخل
می‌ورزند نزد بعضی مراد بالانفس زنان اند که بخیلی می‌نمایند بر ایثار نمودن نوبت خویش بر غیر و اصح آنست که مراد آن
مرد و زن است چه مرد شحیح است باتفاق و قسمت و غیر آن بر زنی که او را نخواهد و زن شحیح است بر آنکه حق خود را از نفقه
و کسوت و قسمت و مانند آن بزنی دیگر بخشد و این هر دو جمله اسمیه و فعلیه اعتراضیه اند و محلی از اعراب ندارند لهذا
ثانیه مجانس اولی نیست و ایراد اول ترغیب است در مصالح زوجین و ثانی تمهید عذر در مماکست یعنی اگر زوجین با یکدیگر
مماکست و مضایقت کنند معذور اند پس باید که بعد از مصالحه هر یکی از خاطر خود قلع کنند که آن از نتایج طبیعت
و خود را از آن باز داشتن در نهایت عسرت است وَإِن تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی ای مکلفان
وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض و نقص حق و غیر آن از امور منهیه فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدا است
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه می‌کنید از احسان و خصومت دانا و بینا پس مجازی شما خواهد بود بر آن و بعد ذکر نشوز
و صلح بین الزوجین بیان می‌کند که ایشان مکلف نیستند بچیزی که فوق استطاعت ایشان باشد وَلَن تَسْتَطِيعُوا
و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر یک زن دارید أَن تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و راستی و تسویه نگاه دارید
بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل حقیقی آنست که عدل واقع نشود مگر که میلان قلبی نسبت بزوجات
مساوی باشد و هیچ وجه میل طبیعت بیکی بیشتر از دیگری نباشد وَلَوْ حَرَصْتُمْ اگر چه حریص باشید بر آن کار
عدل لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باآنکه در قسم میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود میگفت که بار خدایا این قسمت
منست در آنچه مالک آنم از صحبت و نفقه پس مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من مالک آن نیستم یعنی دوستی

بعضی که میل طبیعت شما نسبت بیکی دون دیگری و چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام میل
بقدر استطاع و جور بر مرغوب عنها یعنی میل قلبیه را با میل فعلی بیکجا جمع مکنید چه ما لا یدرک کله لا یترک کله فتذروها پس میکذارید
آن زن مرغوب عنها را کالمعلقة مانند زنانی که معلق باشند میان آنکه بیوه باشد و شوهر دار یعنی او را از شوهر دار
توان گفت که بجهت عدم حقوق زوجیت نه اطلاق تطلیقه بر او توان کرد بجهت وجود علاقه زوجیت بینهما پس بین بین شد
و ان تصلحوا و اگر باصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از حقوق زنان در زمان گذشته و تتقوا و پرهیز کنید
مثل این عملها در زمان آینده فان الله کان پس بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده گناهان ماضی رحیما
مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل در کنز العرفان آورده که این آیه دلالت می کند بر وجوب قسمت میان نسا و تسویه میان
ایشان در قسمت بر سبیل اجمال و سنت شریفه مفصل و موضح آنست باینکه این آیه دلالت میکند بر وجوب حسب نکاح که اگر او را
زوجه واحده باشد پس آن زن را یک شب می رسد از چهار شب و سه شب دیگر از آن زوج است بهر جا که خواهد بیتوته نماید
و اگر دو زن دارد هر یک را نیز از هر دو شب است از چهار شب و دو شب دیگر از آن زوج است و اگر سه زن دارد پس او را یکشب است
و سه شب دیگر از آن زنان اوست و اگر چهار زن دارد هیچ شب برای او فاضل نخواهد بود و جایز است که قسمت اکثر از یک
شب باشد و کمتر ازین جایز نیست بجهت آنکه موجب تبعیض است در خبر است که معاذ جبل را در یک روز دو زن فوت شدند
بجهت طاعون قرعه زد میان ایشان در تقدیم تغسیل و تکفین و تدفین و ان یتفرقا و اگر بجهت عدم موافقت جدا شوند هر یک از
زوجین از صاحب خود بطلاق یغن الله کلا بی نیاز کرداند حق تعالی هر یکی را من سعته از جود فراوان و قدرت کامل خود
یعنی روزی را بوجه دلخواه بایشان رساند و کان الله واسعا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود
حکیما محکم کار در افعال و احکام و در آیه دلالت است بر آنکه همه ارزاق بید قدرت اوست و متولی آنست و بجهت حکمت آنرا
بر بندگان انزال میفرماید و لله و مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از کون این سفلی و در باب رعایت تقوی که موجب رعایت حقوق الناس و حقوق الله است می فرماید
و لقد وصینا و هر آینه وصیت کردیم یعنی فرمودیم الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده شده اند کتاب من
قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها که قبل از ایشان بودند و ایاکم و شما را نیز وصیت می کنیم یعنی میفرمائیم
ان اتقوا الله اینکه بپرهیزید از شرک و سایر معاصی و الکتاب اسم جنس است و من متعلق بوصینا و ایاکم عطف بر الذین

و آن تفسیر بیست زیرا که وصیت در معنی قول است و سیاق آیه برای تاکید امر است باخلاص وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر
شوید یعنی منکر وصیت شوید و مخالفت حکم کنید که آن امر است بتقوی و این هر اراده قول است یعنی گفتیم ایشان را که اگر کافر شوید
فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست
یعنی مالک جمیع مکونات است پس از کفر و معاصی شما ضرری باو نرساند همچنانکه شکر و تقرب شما نفع باو نمی رساند و وصیت او
شما را بتقوی بجهت رحمت واسعه اوست پس تقریر این امر میکند بقوله وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق
خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند و گر نه گویند وَلِلَّهِ
و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمینهاست
از ارکان و موالید و جز آن وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدا وَكِيلًا کارساز مهمات بندگان این راجع است
بقوله یغن الله کلا من سعته متکفل کفایت زوجین است پس کلام واقع میان قوله یغن الله و کفی بالله معترضه باشد بجهت
تقریر این مدعا و بعد از ذکر غنای خود از خلق بقوله و لله ما فی السموات الآیه بیان کمال خود می کند بر خلق و بر اهلاک
و ایجاد و ابدال بعد از فنای ایشان می فرماید إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر میخواستی خدای که ببرد و فانی سازد شما را
فانی می ساخت شما را و مفعول ان یشا محذوف است و جواب دال است بر آن ای اذهابکم أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و می آورد یعنی ایجاد میکرد گروهی دیگر را که منقاد و فرمان بردار او باشند مروی است که خطاب
راجع بمشرکان مکه است که اعدای آنحضرت بودند پس در معنی کریمه و ان یتولوا یستبدل قوما غیرکم باشد پس میفرماید
که ای اهل شرک بناز و نعمت خود مغرور مشوید همچنانکه امم سالفه را که با مال و منال و مراتب از شما بیشتر بودند هلاک
کردیم بجهت عصیان و طغیان ایشان شما را نیز توانیم که هلاک گردانیم در خبر است که جبرئیل روزی نزد رسالت پناه آمد
در وقتی که دو مرد نزد آنحضرت حاضر بودند و درباره دعوی قطعه زمین منازعت میکردند و مناقشه را از حد میگذرانیدند
جبرئیل تبسم کرد آنحضرت منشاء تبسم از وی پرسید گفت زمینی که این هر دو کس بر سر آن اینهمه نزاع میکنند
هزار مالک انرا یاد دارم آورده اند که بهلول رح در بعضی مواقف حج بهارون الرشید رسید هارون را
در هودجی دید حجاب از چهار جانب مردمان را می زدند و از حوالی هودج می راندند بهلول به بالای [illegible] برآمد
و گفت حدثنی ابی عن فلان ابن فلان رضه قال رایت رسول الله صلعم فی هذا المکان علی حمار و لم یکن له ضرب

ولاطه دهارون چون این بشنید ببرسید که این کیست گفتند بهلول گفت هودج را باز دارید تا وی را نزد وی حاضر
کردند گفت چه میگفتی بهلول یکبار دیگر این حدیث را باز گفت هارون گفت راست گفتی مرا وعظی مختصر بگو گفت
که این ملک و پادشاهی که در دست تست در دست غیر تو بود و بتو منتقل شده و زود باشد که از تو بدیگری انتقال
یابد هارون بگریست و او را هزار دینار بخشید گفت نستانم گفت بدرویشان قسمت کن جواب داد که اولی آنست
که آنرا بر صاحبان آن رد کنی این بگفت و بگذشت وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَلٰى ذٰلِكَ بر این ایجاد و
اعدام و ابدال و افنا قَدِيرًا توانا که هیچ چیز او را از آنچه خواهد عاجز نگرداند این کلام نیز تقریر غنا و قدرت
او سبحانه و تهدید آنکس که مخالفت نماید با مر او مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که خواهد که باشد بعمل خود ثَوَابَ
الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزد [illegible]
ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا مر آنرا خسیس است و پاداش آخرة که آن شریف است وَكَانَ
اللّٰهُ سَمِيعًا وهست خدا که شنونده همه قولها بَصِيرًا بیننده همه فعلها و عارف بهمه اغراض پس همه کسی را
بحسب فعل و غرض مجازات خواهد داد و در عقب آن امر نمود بالقسط و قیام بحق و ترک میل و جور که موجب مغضوب باشد
دار این ست و فرمود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان
بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت و مواظبت نمائیدگان بران
شُهَدَاءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدا این خبر دوم کونوا ست وَلَوْ عَلٰى أَنْفُسِكُمْ واگرچه
بر نفس شما باشد بایمعنی که اقرار کنند بحقی که در ذمه او باشد چه در حدیث وارد شده که قل الحق و
ان کان علیک یعنی انچه حق است بگو اگرچه بر تو باشد أَوِ الْوَالِدَيْنِ و یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ
و خویشان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد مشهود علیه و یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه
توانگر أَوْ فَقِيرًا یا درویش فَاللّٰهُ أَوْلٰى بِهِمَا پس خدا سزاوارتر است بتوانگری و درویش [illegible] شهادت برای
ایشان یا بر ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی و ضمیر در بهما راجع است بانچه کلام مذکور دلالت بران میکند و آن جنس
غنی ست و جنس فقیر نه آنکه راجع باشد بالخر بهما و گرنه بایستی که ضمیر موحد بودی پس مراد آنست که خدا سزاوارتر است بانچه
صلاح اغنیاست و فقیر چون حکم او آنست که در اقامت شهادت رعایت غنی و فقیر مشهود علیهم نکنند بلکه بر طریقی که واقع شده

گواهی بدهید فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت مکنید هوای نفس را أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میانه روی کنید از حق یا بجهت
کراهت عدول کنید از عدل پس ان تعدلوا یا مفعول له است با لام علت است یا بکراهت که مفعول له باشد وَإِنْ تَلْوُوا
و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست از ابن عباس نقل است که خطاب بحکام است یعنی ای حکام شرع
در مپیچانید السنه خود را از حکومت عدل أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن و کتمان آن نمائید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
پس بدرستی که خدا است بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه می کنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا پس شما را بدان مکافات خواهد داد
و در آیه دلالت است بر وجوب اقامت عدل در حکومات مطلقا خواه بر نفس مقیم یا غیر او و وجوب اقرار انسان بر نفس خود
بحق که ثابت باشد در ذمه او و اکثر علمای امامیه گفته اند که شهادت ولد مقبول نیست بر والد چه این مستلزم تکذیب والد
میشود و این عقوق است که مانع شهادت است اما شهادت ولد برام و برابن او مقبول است و همچنین بر ابن اب و نیز
مقبول است شهادت اب برای ولد و فقهای اهل سنت در این مخالفت کرده اند زیرا که متضمن تهمت است که مانع است
از قبول و نیز ولد بعضی از والد است پس ولد جزو والد باشد فی الحقیقة هر یک از ایشان شاهد نفس خود باشند و همچنین است کلام در اقارب
و امامیه در جواب این میگویند که حق خلاف این است اما اولا بجهت نص آیه کریمه اما ثانیا بجهت آنکه تهمت مدفوع است بعدالت
پس معارضه ادله عامه نشاید اما ثالثا بجهت آنکه بعضیت حقیقیه نیست بلکه مجازیست و حر هر یک را حکم نفس خود است لهذا اگاه
که احدهما حر است با آنکه دیگری رق يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب بمسلمانان است یا منافقان
آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و بنا بر ثانی منافقانرا خطاب میکند که ایمان آورید بدل همچنانکه بزبان آوردید تا بآن سعت فید
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و فرستاده او و در محمد وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ بکتابی که فرو فرستاده است خدا بتدریج علی
رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ بکتابها که نیز یکبار فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از
قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آورید بر سبیل کشف و عیان یا ای آنانکه
ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آورید بطریق تحقیق وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ و هر که کافر شود بخدا یتعالی
وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز یعنی هر که ببعضی نگرود
ببعضی ازین اشیا فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدن در غایت دوری از مقصد
و در نهایت بعد از مقصود که اصلا راه نبرد بطریق حق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده
اند

بموسی یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا بعد از آن ایمان آوردند و توبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا
پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلعم و آنانکه ارتداد
از ایشان صادر شود بعد از آن اصرار نمایند بر کفر و زیاده کردانند آنرا بتمادی در بغی لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ
نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه متعذرست از ایشان که از کفر توبه کنند و بر ایمان رجوع نمایند زیرا که قلوب ایشان
زنگ کفر گرفته و بصایر ایشان از ادراک حق تیره گشته نه آنکه مراد این باشد که اگر ایشان باخلاص ایمان آورند حق تعالی قبول
توبه ایشان نکند و ایشانرا نیامرزد و خبر کان درین محذوفست که لام لیغفر متعلق است بان تقدیر این است که لم یکن الله
مریدا لیغفر لهم یعنی نباشد حق تعالی اراده کننده آنکه بیامرزد ایشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ نه آنکه راه نماید ایشانرا
سَبِيلًا راهی بحق باشد که ایمان است از ابن عباس مرویست که درین آیه داخل است هر منافقی که در عهد رسول بودند
خواه در بر و خواه در بحر مؤید این است که بعد ازین می فرماید که بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم
یا خبر کن منافقانرا بجای بشارت بِأَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشانراست عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ
منافقان آنانند که يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ می گیرند کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان خود مِنْ دُونِ
الْمُؤْمِنِينَ از غیر مومنان اسم موصول در محل نصب یا رفع بر ذم ای ارید الذین پس بر سبیل انکار میگوید
أَيَبْتَغُونَ آیا می طلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت لله مر خدا راست جَمِيعًا همه آن نصب این
بر حال است یعنی در حالتی که در حالتی که جمیع عزت از جانب حضرت رب العزت است و او سبحانه عزت برای اولیای خود داده است
در عقب این نهی از مجالست و مخالطت ایشان می فرماید وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستی که خدای فرستاده بر شما ای مومنان
فِي الْكِتَابِ در قرآن بدانکه حق تعالی در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن منشینید و بر خاست
نکنند و آن آیه این است و اذا رایت الذین یخوضون الی آه اینجا در مدینه تذکار آن مینماید و میگوید که حق تعالی در قرآن
فرستاده بود أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی که چون بشنوید بدانکه أن ان مخففه است که در اصل انه است آيَاتِ اللَّهِ
آیتهای خدا را از قرآن يُكْفَرُ بِهَا در حالتی که کافر می شوند وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و در حالتی که استهزا کرده می شود بان
ذکر این دو حال از برای آیات بجهت تقیید نهی است از مجالست درین قول که فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید
با کافران و مستهزیان و ضمیر راجع است بمدلول علیه یکفر بها و یستهزأ بها و این جزای شرط است و معنی اینکه هر گاه از معاند

و مستهزی باشند با ایشان منشینید و موید این است غایت نهی اعنی قوله حتی یخوضوا تا وقتی که خوض و شروع کنند
فی حدیث غیره در سخن غیر استهزا انکم اذا بدرستی که شما اگر بنشینید آنهنگام که نشسته‌اید و مجالست کنید
با ایشان در حین اتیان ایشان باستهزا مثلهم مانند ایشانید در گناه زیرا که قادر بودید بر اعراض ایشان و انکار
بر ایشان و با وجود این راضی شدید بصحبت ایشان و یا مثل ایشانید در کفر ان الله جامع المنافقین
بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست والکافرین و ناگرویدگان را یعنی قاعدون و مقعود معهم فی جهنم
در دوزخ جمیعا همه ایشان را چنانکه متفق و مجتمع بودند در این جهان بر عداوت مومنان اذا برای مفاجات است
بجهت وقوع آن میان اسم و خبر لهذا بعد از ان فعل واقع نشده و افراد مثلهم بجهة آنست که در حکم مصدر است یا بجهة اضافت
آن بجمع مستغنی از جمع شده و در آیه دلالتست بر تحریم مجالست با کفره نزد کفر ایشان بآیات خدا و استهزا با ان و جواز
مجالست با ایشان نزد خوض ایشان در حدیث غیر کفر و استهزا بالقران و این منسوخ است بآیه فلا تقعد بعد الذکری
مع القوم الظالمین الذین اهل کفر و نفاق آنهااند که یتربصون انتظار می برند وقوع نکبتی را بکم بشما
و بنابرین الذین صفت کفار و منافقان باشد مجرور المحل خواهد بود و یا مبتدا باشد و خبر آن قوله فان کان
لکم یعنی آنها که منتظر وقوع نکبت اند بشما پس اگر واقع شود شما را فتح من الله فتح و نصرت از نزدیک خدای
قالوا گفتند منافقان مر ایشان را الم نکن معکم آیا نبودیم با شما و مددکاری شما نکردیم شما را پس سهم غنیمت
ما را بدهید وان کان واگر بود للکافرین نصیب مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مومنان
قالوا گفتند منافقان مر کافران را الم نستحوذ علیکم آیا غالب و مستولی نبودیم بر شما و می توانستیم
شما را بکشیم استفهام برای تقریر است یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست باز کشیدیم ونمنعکم و باز داشتیم
شما را یعنی ممنوع ساختیم من المؤمنین از مومنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که دل ایشان شکسته
شدند تا شما غالب شدید پس حظ را در غنایم خود شریک سازید اینکه نستحوذ بمعنی استیلاست و قیاس در الف استحاذ
یستحیذ استحاذة است و عدم اعلال آن بر طریق شذوذ است و بجهت تنبیه بر اصل فالله یحکم بینکم
پس خدای حکم کند میان شما که مومنانید و منافقان یوم القیمة روز رستخیز که غیر از وکسی را دعوی حکومت نباشد
ولن یجعل الله و هرگز نگرداند خدا و ندهد للکافرین مر کافران را علی المؤمنین بر مومنان

در روز قیامت سَبِیلًا حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند و یا در دنیا تا بدان ایشان را بر مؤمنان دستی
باشد یعنی که در حجتی بر ایشان غالب نتوانند شد اگرچه در قوت از ایشان زیاده باشند اصح آنست که
در روز قیامت باشد چه آن منقول است از امیر المؤمنین علی ع بعد از آن و در قول قبیحه اهل نفاق خبر می دهد
بقوله إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر می کنند با دوستان خدای در اظهار اسلام
و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدا جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آن چنان باشد
که احکام اسلام در ایشان اجرا می کند با آنکه میداند که کافرانند تا هم در دنیا مبتلا باشند بتکلیف عبادات
بجهت ظاهر ایمان و هم در آخرة معذب بجهت باطن کفر وَإِذَا قَامُوا و چون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ
بسوی نماز قَامُوا كُسَالَىٰ برخیزند در حالتی که کاهلان باشند و مانند کسی که باکراه او را بر کاری داشته باشند
يُرَاءُونَ النَّاسَ می نمایند خود را بمؤمنان و ریا می کنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند بدانکه مراءاة
مفاعله است مأخوذ از رویت بمعنی تفعیل چون نعّم و ناعم و یا از برای مقابله است چون مرائی عمل خود را برائی می نماید
و مرائی استحسان خود را باو می نماید وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد نمی کنند خدا را إِلَّا قَلِيلًا مگر یاد کردنی
اندک یا در زمان اندک چه مرائی عبادت نمیکند مگر در حضور کسی که او را ببیند نقلست از ائمه اطهار علیهم السلام عن
ملک الجبار جل و علا که از حضرت رسالت پرسیدند که نجات در چه چیز باشد فرمود که نجات آنست که مخادعه نکنید با خدای
تا خدای با او مخادعه نکند گفتند مخادعه چون می باشد فرمود که مرائی در عمل غیر او سبحانه باشد پس از شرک بخدا بترسید
که فردای قیامت مرائی را باین چهار اسم خوانند یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک و بطل اجرک یعنی مرائی را گویند که ای
ناگرونده و ای فجور کننده و ای غدر نماینده و ای زیان کننده عمل تو نابود و اجر تو باطل گشت پس هیچ مزد امروز
هیچ نصیبی نیست و طلب اجر خود کن از آن کسی که کسب عمل برای او کرده و در حدیث قدسی آمده که هر که عمل کند
جز برای من که غیر مرا در آن شریک کرده اند آنرا از برای شریک او باز گذاردم مُذَبْذَبِينَ در حالتی که مترددد
و متحیر اند حال است از ضمیر یراءون یعنی نماز را بمردم می نمایند در حالتی که مترددد و متحیر اند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان کفر
و ایمان لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ نه باگروه مؤمنانند بجهت کفر باطن وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ و نه با کافرانند بجهت اظهار
ایمان ملخص کلام آنست که نه مؤمن مخلص باشند و نه کافر صریح این کلام برای تعیین مذهب ایشان است و مذبذب بمعنی

مضطرب ساختن شیء است و اصل آن ذب است یعنی طرد و مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدا فرو گذارد و خذلان
نماید یعنی بجهت عناد و جحود او با وجود علم او بحقیت ملت اسلام حق تعالی نظر لطف و توفیق از و باز دارد فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی مر او را راهی بحق و از حضرت رسالت علیه السلام منقول است که مثل منافقان
مانند گوسپندیست که در میان دو گله گوسپند گذرد متحیر و سرگردان و نظر باین دو گله کند و نداند که تابع
کدام شود و بکدام ملحق گردد بعد از بیان حال منافقان مومنان را نهی میکند بموالات کافران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که گرویده اند لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ فرا مگیرید کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز از مومنان چه این عمل منافقان است که با دشمنان خدا دوستی کنند أَتُرِيدُونَ
آیا میخواهید استفهام برای تقریر است یعنی هر اینه میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ آنکه بگردانید مر خدا را
بر شما یعنی عذاب خدا را بر شما سُلْطَانًا مُبِينًا حجتی روشن که آن موالات کافران است که موجب عقوبت و
خذلان است چه موالات با ایشان دلیل است بر آنکه هیچکس معاقب نشود مگر بعد از قیام حجت بر او پس اطفال
بجهت ذنوب آبا معاقب نگردند و نیز دال است بر آنکه حق تعالی را بر هیچکس حجتی نیست مگر بعد از معصیت ایشان حاصل گر
حق تعالی میفرماید که موالات با کفار مکنید تا آن حجتی نگردد بر نفاق شما و بجهت آن معذب نگردید بعذاب اهل نفاق
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در درکه زیر ترین اند از دوزخ
یعنی در قعر جهنم باشند مروی است که چون منافقانرا بدوزخ حکم کنند و ایشانرا بدرکه اول در آرند مالک دوزخ گوید
که ای آتش ایشانرا بگیر آتش گوید که حکم ما بر زبان است و بر زبان ایشان کلمه جاری بوده و هر چند که مجاز می گفتند
ما در سوختن ایشان دخل نمی کنیم و بر همین منوال هر درکه آتش از دوزخ از احراق ایشان ابا کنند تا بدرکه هفتم رسند
آتش آن درکه گوید که حکم ما بر دل است نه بر زبان بیائید تا ثانیة کفر و ایمان ایشانرا ببینیم چون در دل ایشان
جز شائبه شرک نباشد آتش در ایشان پیچد و ابد الاباد در عذاب بمانند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و نیابی تو مر ایشانرا
نَصِيرًا یاری که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه بیرون آرد و در حدیث واقع شده که ثلاث من کن فیه فهو
منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم و من اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان یعنی سه خصلت اند
که در هر که باشد او منافق است و اگرچه روزه دارد و نماز گذارد و دعوی اسلام کند یکی آنکه چون سخن گوید دروغ گوید

وچون وعده دهد خلاف کند وچون او را امین دانند خیانت کند این از باب تشبیه و تغلیظ است چه حقیقت از منافقین نیست
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آرند آنچه فاسد کرده اند یعنی باشند از اسرار
و احوال و خبث عقاید در حال نفاق وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنند بخدا او سنت هدی وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ
و خالص و پاکیزه کرده اند دین خود را لِلَّهِ برای خدا یعنی طاعت نکنند مگر برای حق بر خلاف آنکه در هنگام نفاق
قصد می کنند از ریا فَأُولَئِكَ پس آن گروه بتوبه و اخلاص و اعتصام و اصلاح که موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ
باشند از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که خدا بدهد مومنانرا
أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثواب سترگ و بعد از آن خطاب باهل نفاق میکند که اصلاح نیات و اعمال کرده
مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه می کند خدا بعذاب شمارا استفهام برای انکار و معنی اینکه البته عذاب نکند شمارا
إِنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید بر منعم او وَآمَنْتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت از روی تحقیق خلاصه معنی آنست که عذاب
کردن [illegible] شمارا نه بجهت دفع ضرر از و یا استجلاب نفع با وجه او غنی و متعالیست از نفع و ضرر و تقدیم شکر بجهة آنست
که ناظر اول [illegible] ادراک نعمت میکند و بعد از آن بر سبیل ابهام بر شکر گذاری آن مشغول میشود و بعد از آن امعان نظر میکند و منعم را
می شناسد و ایمان باو می آرد وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا دانا بحقوق
شکر ایمان الجزء السادس بدانکه حق تعالی ذکر حال اهل نفاق کرده که آن اظهار خلاف ابطان است
و در عقب آن بیان نموده که چنین نیست که هر چه در نفس واقع شود اظهار آن جایز باشد چه تواند بود که آن ظنی باشد
که احتمال طرف مرجوح دارد پس ممکن است که جانب مرجوح او موافق باشد در طرف راجح و اگر آن خبر محقق باشد و احتمال
خلاف ندارد اظهار آن جایز است کما قال الله لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن
بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بدی از گفتار إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بر او ستم کرده باشد یعنی دعا
کردن او بر ظالم و اظهار تظلم نمودن از دست او وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدا شنوا مر اقوال شمارا
عَلِيمًا و دانا است احوال شمارا آورده است که شخصی جمعی را بضیافت برد و طعام نزد ایشان حاضر نساخت ایشان
بهر جا که میرسیدند از بی مروتی او حکایت میکردند و در حال ایشان را بر آن شکایت اعتاب می نمودند این آیه
در خور آن قوم نازل شد و ملخص معنی آنکه دوست نمیدارد خدای که احدی احدی را خدمت کند و شکایت او

نماید و بدی نام او برد مگر که مظلوم باشد چه جایز است او را که شکایت کند از ظلم و بدی نام او برد و ظلم او را بر مردمان
ظاهر سازد و از او با حذر باشد و بعد از ان رخصت مظلوم در انتقام مردمان بر فعل خیر و احسان و عفو و تجاوز از گناه
ترغیب می فرماید إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکوئی را و طاعت أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان بجا آرید آن را أَوْ
تَعْفُوا یا عفو کنید عَنْ سُوءٍ از بدی که شما را بآن مواخذه شده و این مقصود بالذکر است و ذکر ابدا و خیر و اخفای آن
بسبب آنست و لهذا بران مرتب ساخته قوله فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی خدای هست عَفُوًّا بسیار عفو کننده از
عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب ظالمان و بر ثواب عفو کنندگان و در این آیه
تحریص مظلومان است بر عفو تا متخلق شوید باخلاق ربانی و با انکه رخصت اظهار تظلم دارند و از سر آن در گذرند
در مجمع البیان آورده که آیه اولی دال است بر انکه هر که هتک ستر خود کند و اظهار فسق خود نماید جایز است غیر را که اظهار
آن نماید و آیه ثانیه ترغیب است در مکارم اخلاق و نهی از کشف عیوب خلق و چون حق تعالی ذکر منافقان نمود در عقب آن
ذکر اهل کتاب و مومنان می کند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بتحقیق و یقین که آنها کافر می شوند بخدای وَرُسُلِهِ
و به پیغمبران او وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا و میخواهند که جدائی افکنند بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ در میان خدای
و رسولان او یا انکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران او وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ
و میگویند که ایمان آریم ببعض و کافر می شویم ببعضی مراد یهود اند که می گفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی
و محمد وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا و می خواهند که فرا گیرند بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا میان ایمان و کفر راهی
و حال انکه واسطه نیست زیرا که حق مختلف نمی باشد پس ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق جمیع رسل و هر که کافر ببعضی باشند
کافر باشد بکل در ضلال أُولَئِكَ آن گروه که میان ایمان و کفر طریقی می نهند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان
کافرانند و ناگرویدگان حَقًّا حق است و ثابت در نفس الامر حقا مصدر موکد لغیره یعنی اینکه ایشان در کفر کامل اند
حق است و ثابت در نفس الامر حقیقی و ثبوتی موافق واقع می تواند که حقا صفت مصدر کافرین باشد بمعنی هم الذین
کفروا کفرا حقا یعنی ایشان کافرانند کفر محقق و متیقن پس اطلاق اسم ایمان ایشان غیر حق باشد وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
و آماده کردیم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده و مقرون باستحقاق اهانت وَالَّذِينَ
آمَنُوا و کسانی که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و فرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا و جدائی نکردند

بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه همه گرویده اند اُولٰئِكَ آن گروه که مومنان
که حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که خدای دهد ایشانرا و غیر حفص بصیغهٔ متکلم مع الغیر خوانده
یعنی زود باشد که بدهیم ایشانرا اُجُورَهُمْ مزدهای ایشان که بهشت علی است که بآن وعده داده است وَكَانَ
اللّٰهُ و هست خدای آمرزندهٔ ایشان رَحِيمًا مهربان بتضعیف حسنات و دخول بین بر احد حال آنکه
مقتضی تعدد است بجهت عموم آنست چه آن در سیاق نفی واقع شده است و تصدیر اثبات بسوف برای تاکید
وعدست و بر آنکه آن کاین و ثابت است لامحاله و اگرچه متاخر است يَسْأَلُكَ اَهْلُ الْكِتَابِ سوال می کنند
از تو اهل کتاب که احبار یهود بودند چون کعب بن اشرف و مثل او یعنی از تو درخواه میخواهند اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ
اینکه فرود آری بر ایشان بیکبار كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ کتابی از آسمان چون توریت یا کتابی نوشته
بخط آسمانی بیار که نوشته باشد که رسول خدائی چون این سوالات از روی تعنت بود سمت اجابت
نیافت و حق سبحانه جهت تسلیه خاطر خطیر آنحضرت فرمود که ازین سوال ملول و غمگین مشو فَقَدْ سَاَلُوا
مُوسٰى پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند درخواستند از موسی اَكْبَرَ
مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر ازین درخواستند در بیضاوی گفته که دخول فا در فقد بجهت آنست که جواب شرط مقدر است
ای ان استکبرت ما سالوه منك فقد سالوا موسی این سوال اگرچه از آبای ایشان صادر شده بود لیکن اسناد آن
بایشان بجهت آنست که آخذ مذهب آبای خود بودند و تابع ایشان و اینکه اقتراح این امر می کنند بر تو اول جهالت
ایشان نیست بلکه ظهور این از آبای ایشان نیز شده است در وقتی که کلام حق شنیدند فَقَالُوا پس گفتند که ای موسی
اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً بنما بما خدا را تا به بینیم او را جَهْرَةً از روی عیان و آشکار پس تقدیر کلام برین وجه
که اَرِنَا اللّٰهَ نَرَهُ جَهْرَةً است و نصب جهرةً بر تمیز و می تواند بود که منصوب بر حالیت باشد یعنی مجاهرین و معاینین له
یعنی در حالتی که معاینه کنندگان باشیم او را فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی
که از آسمان آمد که همه ایشانرا بسوخت بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی بسبب سوال محال که طلب رویت است
و تفصیل این قصه در سورهٔ بقره در آیه فاخذتهم الصاعقة بظلمهم سمت تحریر یافته بدانکه منطوق کلام فقد سالوا موسی اکبر
من ذلك دلیل است بر آنکه موسی طلب رویت از برای خود نکرده است بلکه برای قوم خود نموده و نیز دلیل است بر آنکه

رویت حق تعالی محال است چرا از پیشان [illegible] بوده که سوال رویت اکبر از آن چیزیست که احبار یهود از تو سوال می کنند
بهر وجه تعنت که آن تنزیل کتاب است بر تو واحد [illegible] هر گاه که سوال تعنت محض کفر باشد پس طلب رویت که اکبر از آنست
بطریق اولی لهذا بجهت تعنت صاعقه مر احبار یهود که معاصر پیغمبر بودند نازل نشد و بر آنها که سوال رویت کردند
نازل شد و بعد از ان خیانت ثانیه ایشان ظاهر نمود و فرمود ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را
بخدائی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای روشن بموسی مراد معجزه ایست
که غیر توریت بود زیرا که درین وقت هنوز توریت بایشان نیامده بود فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ پس عفو کردیم
از ایشان این گناه را با وجود عظم آن بسبب آن که توبه کردند این اخبار است از سعت رحمة و مغفرت خود بر وجهی
که هیچ خطیه مانع توبه نیست که متبع مغفرت است هر چند که از ان عظیم تر باشد وَآتَيْنَا مُوسَىٰ و دادیم موسی را
سُلْطَانًا مُبِينًا تسلط که ظاهر بود بر ایشان و از جملهٔ آن بود که گوساله پرستان را امر کرد که یکدیگر را بکشند
که توبه شما منحصر است بر این ایشان فرمان او بجا آورده شمشیر در یکدیگر کشیدند تا آنکه اکثر ایشان کشته شدند
چنانکه در سوره بقره مذکور شد وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و بر داشتیم بر بالای ایشان طور را بمقدار عرض لشکر
در وقتی که امتناع کردند از عمل بانچه در توریت است و از قبول آنچه موسی بایشان آورده بود بِمِيثَاقِهِمْ
بسبب پیمان ایشان یعنی تا بجهت خوف وقوع کوه بر ایشان پیمان و عهد می کنند که آن قبول ایمان است و
گرویدن بانچه موسی بایشان آورده بود مر رویت کرده بر زمین نهاده بیک نیمه رو و بیک چشم بر آن کوه
نگاه میکردند بجهت ترس وقوع آن چنانکه در سوره بقره گذشت پس ملجا شده قبول آن کردند و بعد از ان نقض
آن نمودند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را بعد از نقض عهد بر زبان موسی و یوشع بن نون
علیهما السلام سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید و آن در وقتی بوده که به بیت المقدس رسیدند
و خواستند که از در دیگر باندرون روند گفتیم که از باب ایلیا در آید و کلمه حِطَّةٌ که بزبان شما کلمه استغفار است
قایل شوید ایشان از سجده امتناع کردند و از در دیگر داخل شدند و بجای حطة حنطة گفتند و تبدیل
این نیز در سوره بقره گذشت وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بر زبان داود ع لَا تَعْدُوا و ستم مکنید
و از حد مگذرید فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه یعنی در این روز کسب مکنید و ماهی مگیرید و از این تجاوز ننمودند

وبجهة آن بصورت بوزنه مسخ شدند وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها
مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان استوار و محکم که آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس ایشانرا
معذب ساختیم بمسخ و انواع عقوبت دیگر و لعن کردیم بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را
متعلق جار محذوف است و ما مزیده از برای تاکید و تقدیر این است که عذبناهم و لعناهم بسبب نقضهم وَكُفْرِهِمْ
بِآيَاتِ اللَّهِ عطف است بر نقضهم یعنی دیگر عقوبت و لعن ایشان بسبب کفر ایشان است وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ در حالتی که آن قتل ملتبس است بغیر حق یعنی ناحق و ناروا وَقَوْلِهِمْ
و دیگر بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ هر دلهای ما در پوشش است فهم آنچه محمد میگوید نمیکند بَلْ نه چنان است
که ایشان میگویند طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر نهاده است خدای بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان
با وجود ظهور آیات بینه فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِيلًا مگر عددی اندک از ایشان چون
عبد الله بن سلام و غیره و یا مگر ایمان اندک که معتد به و معتبر نیست بجهت نقصان آن وَبِكُفْرِهِمْ و بسبب کفر دیگر ایشان
بعیسی این عطف است بر قوله بکفرهم زیرا که از اسباب طبع است و تکریر بر ذکر کفر بجهت ایذان است که تکرر کفر
ایشان چه ایشان کافر شدند بموسی و بعد از آن بعیسی و بعد از آن بمحمد وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتن ایشان
عَلَىٰ مَرْيَمَ بر مریم بُهْتَانًا عَظِيمًا دروغی بزرگ را که آن انتساب بزنا بوده از کلبی مرویست که روزی عیسی بر سبطی
از یهود گذشت بعضی از ایشان گفتند که قد جاء الساحر ابن الساحرة و الفاعل ابن الفاعلة عیسی چون این بشنید فرمود
بار خدایا تو پروردگار منی آفریده مرا و من بخودی خود با ایشان نیامده ام بلکه مرا بایشان فرستاده بار خدایا
لعن کن هر که را که دشنام میدهند مرا و مادر مرا حق تعالی اجابت دعا کرد و ایشان را مسخ فرمود و تبدیل صورت
ایشان کرد بصورت خوک وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتن ایشان بزعم خود که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ بدرستی که
کشتیم مسیح را که عیسی پسر مریم است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا را این وصف و مدح از خداست عیسی را
بر سبیل استیناف مشغول بود و احتمال دارد که قول ایشان باشد بر طریق استهزا وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند او را
وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی بر مهتر
ایشان افتاد و این قصه بر این وجه بود که چون رؤسای یهود دانستند که دعای او بر دشنام دهندگان او مستجاب شد

بترسیدند ازینکه در بارهٔ ایشان نیز دعای بد کند پس یهود انرا جمع کرد بر انکه او را بکشند بعض نزد عیسی
مجتمع گشتند و آغاز مجادله کردند عیسی ع فرمود که یا معشر الیهود شما یقین میدانید که حق تعالی شما را دشمن میدارد
ایشان ازین قول در غضب شده قصد او کردند وی از ایشان بگریخته در خانهٔ پنهان شد که در سقف آن
روزنی بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را ازان روزن بآسمان برد یهودان مردی که نام او ططیانوس بود
گفت در این خانه رو و عیسی را بکش او در خانه رفت کسی را نیافت در زوایای خانه چپ و راست و اطراف
و جوانب او را ملاحظه میکرد کسی را نمیدید بیرون آمدن او دیر شد یهودان گمان بردند که عیسی با او
در کارزار است پس بقصد اعانت او در آن خانه در آمدند حق تعالی مشابهت عیسی را بر او افکند چندانکه پنداشتند
که عیسی است وی را بگرفتند هرچند که فریاد میکرد که من عیسی نیستم ططیانوسم قبول از وی نکردند او را بکشتند
و در درخت آویختند از وهب مرویست که عیسی ع که با هفده مرد حواری در جایی بود چون یهود گرد ایشان
فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی بر همه افکند چون چنان دیدند همه متعجب و حیران ماندند گفتند ما را مسحور کردید
اگر بگوئید که عیسی در میان شما کدام است از دست ما خلاص شوید و گرنه همه را بکشیم عیسی گفت کیست که جان خود را
فدا میکند تا او را بجای من بکشند یکی ازان میان گفت عیسی منم وی را بکشتند ازین جهت حال بر ایشان
مشتبه شد و یقینا ندانستند که آنکس عیسی بود یا از رفقای او و نیز منقول است که چون قصد عیسی کردند بگریخت
و جائی پنهان شد یکی از جمله حواریان منافق بود گفت مرا چه چیز میدهید تا عیسی را بشما بنمایم گفتند سی درم
آن مبلغ را بستد و ایشانرا بانجا آورد که عیسی بود حق تعالی عیسی را بآسمان برد و شبه عیسی بران حواری منافق
افکند او را بگرفتند و بکشتند صاحب تفسیر بیضاوی بعد از نقل اقاویل مذکوره گفته که رفع عیسی و القای شبه او
بغیر و امثال آن از خوارق است که مستبعد نیست در زمان نبوت و حق تعالی ذم یهود کرده بانچه قول ایشان
دال بران که آن جرات ایشان است بر خدا و قصد قتل نبی او که مؤید بود بمعجزات قاهره و قوله شبه
مسند است بجار و مجرور کانه قیل وقع لهم التشبیه بین عیسی و المقتول وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا
و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِيهِ در شان عیسی باین وجه که بعضی از یهود گفتند که کان کاذبا فقتلناه
بحق یعنی کاذب بود بجهت این وی را بحق کشتیم و جمعی دیگر تردد کردند یعنی گروهی از ایشان گفتند که اگر این

عیسی است پس صاحب ما کجاست و بعضی دیگر از ایشان گفتند که روی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب ماست
و جمعی دیگر از یهود گفتند که هر که از وی شنیده باشد که حق تعالی مرا به آسمان خواهد برد پس او به آسمان رفته از این جماعت گروهی
گفتند که او اله است و بر او نتوان کشت و بعضی گفتند او بنده خداست کسی بر او راه نیابد این جماعات مختلف الاقوال
لفی شک منه هر آینه در گمان و تردد بودند در اقوال خود ما لهم به نیست جهودان را به عیسی و قتل او
من علم هیچ دانشی الا اتباع الظن لیکن پیروی کردند گمان را در بیضاوی گفته که استثنا منقطع است
ای لکنهم یتبعون الظن و ما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را کشتن یقینی همچنانکه دعوی میکردند که انا قتلنا المسیح
می تواند بود که نصب یقینا بر حالیت باشد ای متیقنین یعنی نکشتند او را در حالتی که متیقن بوده باشند بر آنکه مقتول
اوست بل نه چنانست که او را کشته باشند بلکه رفعه الله الیه خدای بر داشته است او را بسوی خود
یعنی بجایی که کسی را حکم نباشد مگر خدای را و او را رسانیده با آنکه آسمان است ارجاع ضمیر بخود بجهت غایت تعظیم
عیسی است و کان الله عزیزا و هست خدا غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام او از یهود حکیما
حکم کننده و تدبیر نماینده بحکمت در مهم عیسی و بعد از آن خبر میدهد با آنکه هیچکس از یهود و ترسا نباشد مگر که پیش از
موت عیسی که قریب ساعت قیامت باشد ایمان آرند و میفرماید و ان من اهل الکتاب و نیست از اهل
کتاب یکی الا لیؤمنن به مگر آنکه البته ایمان آورد بعیسی یعنی تصدیق کند بآنکه او بنده فرستاده خداست
قبل موته پیش از مرگ او بعد از نزول او باشد از آسمان بر زمین و گویند که ضمیر ثانی راجع با حدست
یعنی هیچکس نباشد از اهل کتاب مگر که تصدیق نبوت عیسی کند پیش از اینکه بمیرد آنکس و اگر در وقت زهوق
روح او بود آن ایمان او را نفع ندهد لهذا این را ایمان یأس گویند و بنابرین این کلام وعید است مر ایشان را
و تحریص بر مبادرت ایشان بایمان قبل از آنکه مضطر و ملجا شوند و ایمان آورند قول اول اصح و اکثر است و او باشد
صحیح وارد شده که عیسی وقتی که از آسمان فرود آید دجال را بکشد همه اهل کتاب بدو ایمان آورند چه همه دانند
که او پیغمبر بوده پس ملل مختلفه از میان مردم برافتد غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی حکم بمقتضای کتاب
و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین بماند آنگاه متوفی شود و اهل ایمان بر او نماز گذارند و در زمان او امنیت
بر وجهی باشد که شیر و پلنگ با گاو و گوسفند با هم چرا کنند و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یکدیگر را مضرت نرسانند

انکاه چهل سال در زمین مکث کند و چون وفات کند مسلمانان بر او نماز کذارده و دفن بکنند و دلیل دیگر جمعی که ضمیر
موته راجع بعیسی نمیدارند این است که در روایت واقع شده که چون یهود و ترسا را وقت مرگ رسد فرشتگان
عذاب حاضر آیند و مقامع و مقارع بر پشت و روی ایشان میزنند و میکویند یا عدو الله عیسی بتو آمد و عیسی پیغمبر
صالح بود و بر او تکذیب کردی و ایمان نیاوردی کویند اکنون ایمان آورده ام بوی تصدیق نبوت او کردم
و در این وقت ایمانش سود ندارد و قول دیگر آنست که ضمیر به راجع بمحمد است یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد
مکر که پیش از مردنش بمحمد ایمان آورد و آن ایمان او که در حین مشاهده علامات موت آورده باشد فائده
باو نرساند بجهت انقطاع تکلیف در آن حال وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت باشد عیسی يَكُونُ
عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب کواه یعنی عیسی ادای شهادت نماید بانکه تبلیغ رسالت خدای نمود و اقرار
بعبودیت خود کرد و یهود تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله کفتند بدانکه در آیه دلالت است
بر آنکه هر کافری که ایمان آورد نزد معاینهٔ موت و مشاهدهٔ عقوبت و آن ایمان مقبول نیست همچنانکه ایمان
فرعون در حال یأس نزد زوال تکلیف در روایت آمده که آدمی نزد معاینهٔ علامات موت چیزی
میکند که دال است بر آنکه او از اهل جنت خواهد بود یا از اهل نار فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس
بسبب ستمی که واقع شد از آنانکه متدین بدین یهود دیده اند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان
طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال شده بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن
در سورهٔ انعام خواهد آمد انشاء الله تعالی وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر بسبب منع کردن
و باز داشتن ایشان از راه خدا كَثِيرًا مردمان بسیار را یعنی کفتن ایشان بمردمان که بدو ایمان
میارید که او پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر بسبب کرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا
عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده بودند از اخذ ربوا در توریت و در این دلالت است بر آنکه نهی از ربوا مخصوص
باین امت نیست وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را
بِالْبَاطِلِ بامر باطل چون رشوت و غصب و سایر وجوه آن وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ
مِنْهُمْ برای ناکرویدکان از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار مکر کسانی که ایمان آورده

تایب و نادم گشته باشند لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم توریت اموختند و مبالغه نمودند در دانستن آن باخلاص و اعتقاد تمام که در عمل آورده اخفا و تحریف آن نکردند
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و همه گروندگان از ایشان یا
یا از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ ایمان آرند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بانچه فرو فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا
أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و بپای دارندگان نماز منصوب است بر مدح یعنی اخص یا اذکر بینهم المقیمین الصلوة و یا عطف است بر ما انزل الیک و مراد
بایشان انبیا اند یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر و مفروض داشته وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
عطف است بر الراسخون یعنی دهندگان زکوة واجبه وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آورندگان بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و روز آخرت که قیامت است أُولَٰئِكَ آن گروه که جمع کرده است میان ایمان صحیح و
عمل صالح سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشانرا أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضا
و سعادت و وصول بمثوبات بی منتها باشد مرویست که چون حق تعالی ایات مذکوره را که ابتدای آن
یسئلک اهل الکتاب است تا باین آیه انزال فرموده و رسول آنرا بر یهود خواند ایشان در غضب و خشم
شدند و گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء بعد موسی حق تعالی رد قول ایشان نمود و فرمود که إِنَّا أَوْ
حَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که وحی کردیم بتو كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی
و شیخ المرسلین است و اول کسی که مشرکانرا بیم کرد و بدعای امت او هلاک شدند او بود چون او
اول کسی بود از آدم صاحب شریعت و بدعای او قوم مستاصل شدند از ین جهت او را ابو البشر
ثانی گفتند و نهصد و پنجاه سال عمر یافت و نزد انکش نفتاد و مویش سفید نشده بود چون بدر دروازه
مرگ رسید ملک الموت او را گفت یا شیخ الانبیا کیف وجدت الدنیا دنیا را چگونه یافتی گفت لها بابان
دخلت باحدهما و خرجت من الاخر او را دو در یافتم که بیکی در آمدم و بیکی بیرون شدم و هیچ بهر
بر دعوت قوم المقدار و آزار و ایذا نکشید که وی و گویند که چون اهل کتاب می گفتند که ای محمد
کتاب بیکبار بیار از نشد بر ورد چنانچه موسی آورد حق تعالی فرمود که کار تو در وحی همچون نوح است

وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران پیدا از وی چون هود و صالح و شعیب وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
و وحی کردیم ابراهیم را وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ اسمعیل را و اسحاق
و یعقوب و اسباط را و مراد از اسباط دوازده فرزند یعقوب است وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ
وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با وجود آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهة
تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولی العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ با ... و اشراف انبیا
و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام آن زبور است مشتمل
بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود همان شریعت توریت بود در خبر است
که داود چون زبور بر داشتی و بصحرا شدی علمای بنی اسرائیل در پیش او بایستادندی و مردمان از پس
او و جنیان از عقب همه و دواب صحرا از عقب جنیان و مرغان بهوا بر بسته دندی و سایه بر ایشان می افکندند
از خوش الحانی و صوت داود بیهوش شدندی روزی رسول صلعم در منقبت امیر المؤمنین عم حدیث طویل فرمود
بعد از آن گفت چون روز قیامت باشد حق تعالی علی بن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل عم
و چندان نور دهد چون نور آدم و چندان جمال دهد چون جمال یوسف و چندان خوش آوازی دهد که آواز
داود و خطیب اهل بهشت باشد وَرُسُلًا و فرستادیم پیغمبران را منصوب است بفعلی که اوحینا
الیک دال است بر آن چون ارسلنا یعنی فرستادیم پیغمبران را قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ یعنی بدرستی
که خواندیم قصه ایشان بر تو و نام ایشان را بردیم در قرآن یعنی نام پیغمبران را مِنْ قَبْلُ یعنی پیش از زمانی
تو چون قصه یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان چه این سوره
مدنی است موخر بر سوری که قصص ایشان در آن واقع شده یا معنی آنست که قصه بعضی را بتو اخبار
کردیم پیش از نزول قرآن و بعد از آن در قرآن نیز ترا بآن اخبار دادیم وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ
عَلَيْكَ و دیگر رسولان را که قصه ایشان بر تو نخواندیم و نام ایشان را بر تو ظاهر نگردانیدیم وَكَلَّمَ اللَّهُ
مُوسَىٰ و سخن گفت خدا با موسی بواسطه شجره تَكْلِيمًا سخن گفتنی و تخصیص موسی بتکلم بجهة اظهار
تفضیل اوست وَرُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ یعنی فرستادیم رسولان را در حالتی که

مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر منافقان را منصوب است باضمار ارسلنا
لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ
بعد از فرستادن رسل یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد و درین
تنبیه است بر آنکه بعثت انبیا بمردمان ضرورت است بجهة قصور همه ایشان از ادراک جزئیات
مصالح و قصور اکثر ایشان از ادراک کلیات آن و لام متعلق است بارسلنا مضمر است در قول رسلا
مبشرین و منذرین و حجة اسم کان است و خبر آن للناس یا علی الله وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا محکم کار در آنچه تدبیر از امر نبوت و رعایت
حکمت آورده اند که از رؤسای یهود جمعی بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم فرمود که بخدای که میدانید
که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند که نمیدانیم و هیچ گواهی نزد ما درین باب نیست آیه آمد که ایشان گواهی نمیدهند
لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدا گواهی دهد و تبیین و تقریر نبوت تو می کند بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده است
بتو که قرآن که معجزیست روشن و دالت هویدا به نبوت تو در بیضاوی گفته که قول و لکن الله استدراک است
از مفهوم ما قبل آن پس گویا چون تعنت کردند بر آنحضرت بسؤال کتابی که بر ایشان نازل سازد و حجت
احتجاج آورد بر ایشان او بقول أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ جمله مستأنفه است برای بیان حال قرآن و جار و مجرور در محل
نصب است ای ملتبسا بعلم خاص یعنی فرو فرستاده قرآن را در حالتی که ملتبس بود بعلمیکه خاص بود باو
و آن علم بود بتألیف آن بنظمیکه هر بلیغی را عاجز ساز از آوردن مثل آن وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ
و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافیست خدای گواه باقامت
حجج بر صحت نبوت تو و مستغنی است از استشهاد بغیر پس باید که تو ملول و غمگین نشوی از آنکه اهل کتاب بجهت
فرط عناد گویند که ما انزل الله علی بشر من شیء بعد موسی و درین تسلیه حضرت رسالت است بتکذیب مکذبان
بعد از آن در تهدید اهل کفر و عناد می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق که آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود
وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای نموده یعنی بکتمان نعت محمدی و تغییر آن
و گفتند که این نه آن محمد است که ما نعت و صفت او را در کتب خود خوانده ایم و هنوز وقت آن نرسیده تا فردا

برغبت نکنند

از ایمان آوردن باو قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا بدرستیکه این گروه گمراه شدند در گمراهی که بنهایت
رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند و یا بجهت آنکه منتهی اعرف ست در ضلال و ابعد از انقلاع ضلالت
از و إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه پوشیده اند حق را وَظَلَمُوا و ستم کرده اند بر محمد بر انکار نبوت او لَمْ
يَكُنِ اللَّهُ نیست خدای لِيَغْفِرَ لَهُمْ که بیامرزد ایشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه آنکه راه نماید ایشانرا
براه راست إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ لکن راه نماید ایشانرا براه دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که
جاویدان باشند در دوزخ و خالدین حال مقدره است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم دخول و خلود
ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر حق تعالی آسان که متعصب و متعظم نیست و بعد از تقریر امر نبوت حضرت رسالت
و وعید کسی که منکر آنست خطاب میفرماید بجمیع مردمان بدعوت و الزام حجت و وعد باجابت و وعید برد آن
بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما فرستاده که محمد است بِالْحَقِّ
در حالتی که ملتبس است بسخن درست که آن کلمهٔ شهادت است یا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَآمِنُوا
پس بگروید خَيْرًا لَكُمْ گرویدنی که بهتر است مر شما را در بیضاوی گفته که صفت مفعول مطلق محذوف است ایمانا خیرا لکم
وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمین است مراد آنست که اگر کافر گردید پس حق تعالی غنی است از شما و متضرر نشود از کفر شما
همچنانکه منتفع نمیشود از ایمان شما چه ضرر و نفع بشما عاید گردد و بر غنای خود تنبیه فرموده بقوله لله ما فی السموات
والارض و این عام از چیزیست که آسمان و زمین مشتمل اند بر آن و هر گاه که از همه چیز مستغنی باشد پس لابد
غنی خواهد بود از کفر شما که سموات و ارض شامل آنست وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا باحوال شما حَكِيمًا
حکم کننده در باب شما بعد از آن عود کلام میکند باحتجاج اهل کتاب ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
غلو مکنید در دین خود یعنی یهود را میگوید که در حق عیسی غلو نمایند تا حدی که او را ابن الفاعله می گویند و ترسایان را
می فرماید که در حق جانب ستایش عیسی غالی مشوید بوجهی که او را ابن الله گویید یا ابن الله و یا ثالث ثلثه چه
یعقوبیه او را خدا میگفتند و نسطوریه قایل بودند که او پسر خداست و ملکائیه میگفتند که ثالث ثلثه وَلَا
تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگویید ام شما مگویید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست و درست باشد و آن این است که عیسی

وعزیر پیغمبر او نیستند بلکه بندگان شایسته او یند و فرستادگان او واو سبحانه منزه است از زن و فرزند و ابنا
ونزد بعضی خطاب مخصوص است بنصاری چه این او فق است بقوله إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این
نیست که عیسی بن مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خداست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او و وجه تسمیه او بکلمه و مسیح
در سوره آل عمران گذشته و گویند که مراد از کلمه بشارتست مریم را بر وقوع ولد از وی بی مساس احدی
أَلْقَاهَا رسانید آن کلمه را خدای إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی عیسی را در وخلق فرمود یا آن بشارت را باو رسانید
واصح آنست که مراد بکلمه عیسی است وَرُوحٌ مِنْهُ و دیگر عیسی روحیست یعنی خداوند روحیست صادر شده
از حق تعالی بی توسط اسباب و گویند تسمیه او بروح بجهت آنست که احیای اموات میکرد و در مجمع گفته که تسمیه عیسی
بروح چند وجه است یکی آنکه حدوث او از نفخه جبرئیل بود در درع مریم بامر حق تعالی و اضافه آن بحق تعالی
بجهت آنست که بامر او مخلوق گشته بدون واسطه جزئی و با اضافه او بذات خود بجهت تفخیم شان اوست
کما قال الصوم لی و انا اجزی به دوم آنکه زنده کردانید او را و کردانید او را خدای بتکوین خود بدون واسطه
جماع و نطفه همچنانکه عادت بر این جاریست سیوم آنکه مراد بروح رحمتست کما قال فی موضع آخر وایدناهم بروح القدس
منه ای رحمة منه چه عیسی رحمتی بود از جانب خدا بر مخلوقان فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای
یعنی بوحدانیت او و بفرستادگان او وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدایان ثلثه اند یعنی بعضی را اعتقاد
آن بود که الله ثلثه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارتست از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات و
اقنوم الابن یعنی علم او و اقنوم روح القدس یعنی حیات و این را اقانیم ثلثه می گفتند انْتَهُوا باز ایستید از
گفتن تثلیث خَيْرًا لَكُمْ باز ایستادنی که بهتر است مر شما را و قصد کنید بهتر آنرا یا باز ایستید از تثلیث
تا باشد آن باز ایستادن بهتر مر شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست الله إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدائیست یکتا و یگانه
در ذات که بهیچ وجه تعدد در وراه ندارد سُبْحَانَهُ بپاکی یاد میکنیم او را بپاکی یاد کردنی یعنی او را مبرا میدانیم
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه وی را فرزندی باشد چه هر که والد باشد وی را مثلی خواهد بود که فنا باو راه
خواهد یافت او سبحانه مثل نیست و از صفت ناقصه مبراست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین یعنی همه مخلوق مماثل خالق نباشند و فرزند مماثل باید بالذات

اهل آسمان و زمین او را فرزندی نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کارساز مهمات بندگان این
تنبیه است بر استغنای حق تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدا قایم است بحفظ اشیا
و کافی امور و مستغنی از یار و مدد کار در خبر است که نصارای نجران گفتند که ای محمد تو میگوئی که عیسی بنده خداست
و بنده که عیب باشد حضرت صلعم فرمود که بنده خدا عار نباشد و هیچ کس آنرا عیب نشمرد موافق قول آنحضرت
آیه آمد لَن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ هرگز ننگ و عار ندارد عیسی و استنکاف بمعنی تنکف است ماخوذ از نکفت الدمع
أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ از آنکه باشد بنده مر خدایرا چه عبودیت او مستوجب شرف و مباهات کند بآن و مذلت
و استنکاف نیست مگر در عبودیت غیر او و چون عیسی بندهٔ ملائکه نیز ایشانرا فرزندان خدا میدانستند اثبات بندگی
ایشان نیز میکند وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه آنکه عار دارد هر یک از فرشتگان که مقربان بارگاه
ربوبیت اند که بندهٔ خدا باشند پس تقدیر کلام این است ولن یستنکف کل واحد من الملائکة ان یکون عبد الله
در بیضاوی مذکور است که استدلال کرده باین کلام کسانی که دعوی فضل ملائکه میکنند بر انبیا گفته اند که سیاق کلام
برای رد نصاری است و در رفع مسیح از مقام عبودیت و این مقتضی آنست که درجهٔ معطوف اعلی باشد از درجهٔ معطوف علیه
تا عدم استنکاف ملائکه دلیل باشد بر عدم استنکاف عیسی و جواب ازین آنست که آیه برای رد است بر عبدهٔ مسیح
و ملائکه پس استدلال ممهد نباشد وَمَن يَسْتَنكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای
وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ پس زود باشد که حشر کند حق تعالی ایشانرا إِلَيْهِ بسوی خود
یعنی بموضعی که معد و مهیا ساخته برای مکافات و مجازات ایشان و آن روز قیامت است جَمِيعًا همه ایشان
یعنی جمیع اهل تکلیف را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال بدانکه استکبار دون استنکاف است و لهذا آنرا
برو معطوف ساخته استنکاف را استحقاق نباشد بخلاف استکبار که گاه است که باستحقاق می باشد فَأَمَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا وَيَزِيدُهُم پس تمام بدهد و بیفزاید مِّن فَضْلِهِ از افزونی
کرم خود که آن ده برابر عمل باشد وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و آن کسانی که از پرستش
حق استنکاف میکنند و استکبار میورزند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک

وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نیابند برای خود مِنْ دُونِ اللهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی را وَلَا نَصِيرًا
و نه یاری و مددکاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَاءَكُمْ بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ
رَبِّكُمْ برهانی و دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که آن محمد است صلعم که صاحب معجزهٔ باهر و خداوند برهان ظاهر است
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِينًا نور ظاهر که قرآنست مراد آنست که آمد بشما دلایل
واضحه و حجج لایحه که مقتضی ایمان آوردن شماست و شما را در ان هیچ عذری و دلیلی باقی نمانده فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
بِاللهِ پس اما آنها که ایمان آوردند بخدا وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او فَسَيُدْخِلُهُمْ
پس زود باشد که در آرد ایشانرا فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در بخشایش از خود یعنی در ثوابی که بازاء ایمان و عمل ایشان
مقرر فرموده و آن بهشت عدن است که محض رحمت او سبحانه وَفَضْلٍ و در زیادتی بران که آن در آوردن ایشانست
در مرتبهٔ از بهشت که فوق عمل ایشانست و زاید بران از محض فضل و احسان خود وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و راه نماید
ایشانرا بسوی خود یعنی توفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند یا برساند ایشانرا بانچه وعده فرموده صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا راه راست یا موافق سازد ایشانرا در دنیا بر سلوک و دوام در ایمان و طاعت و در آخرة براه
نمودن بطریق بهشت بدانکه چون حق تعالی اول سوره تبیین بعضی از مقاصد فرایض نمود ختم آنرا کرد به بیان آنچه از آن
باقی مانده بود يَسْتَفْتُونَكَ طلب فتوی می کنند از تو در میراث کلاله و حذف آن بجهة دلالت جواب است
بان و از جابر انصاری رض منقولست که گفت من بیماری صعب داشتم و سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله
مرا مالی هست و من کلاله ام نه ولد و والدین ندارم مرا نه خواهرست پس مال خود را چگونه قسمت کنم میان ایشان
آنحضرت فرمود که ای جابر ترا ازین بیماری مرگ نخواهد بود ولیکن حق تعالی در باب تو و خواهر تو فرموده که ای محمد
از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله قُلْ بگو که اللهُ يُفْتِيكُمْ خدا حکم می کند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله
که غیر ولد و والدین است باین وجه إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ و نباشد مر او را فرزند
خواه مذکر خواه مونث وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها فَلَهَا نِصْفُ
مَا تَرَكَ پس او راست نیمه آنچه گذاشته از مال او امرؤ مرفوع است بفعلی که فعل ظاهر بعد از ان مفسر آنست
و قوله لیس له ولد صفت امرؤ است و یا حال از ضمیر مستکن در ان و واو در قوله وله اخت احتمال دارد که حال باشد

یا عاطفه وَهُوَ و آن مرد یَرِثُهَا میراث می‌گیرد از خواهر در صورتی که امر عکس باشد إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ
اگر نباشد خواهر او را فرزندی فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آنمرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ
پس مر ایشانراست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد وَإِن كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او
برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها رِّجَالًا وَنِسَاءً که مردان و زنان باشند اصل کلام آنست
انکانوا اخوة و اخوات لیکن تغلیب مذکر شده خلاصه معنی آنکه اگر وارث برادران و خواهران باشند و
مجتمع باشند با یکدیگر فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ مانند بهره دو مونث
بدانکه امامیه میگویند در قوله و هو یرثها ان لم یکن لها ولد دلالت است بر بطلان قول اهل سنت بمیراث گرفتن
اخ نصف مال را با بنت زیرا که حق تعالی شرط کرده است در ارث اخ انتفاء ولد و بنت ولد که بدلیل قوله تعالی یوصیکم الله
فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین پس اخ مطلقا وارث نباشد زیرا که مشروط معدوم است نزد عدم شرط اما پس اگر
نصف مال را میراث گیرد مخالفت کتاب خدا لازم آید و نیز میگویند و هو یرثها دلالت است بر آنکه اخ میراث
می برد بعضی بجهت دلالة نص بر آنکه او نزد عدم ولد همه میراث می برد پس از اصحاب فروض نباشد و تفصیل مسائل میراث
در کتب فقهیه مسطور است يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بیان میکند خدا احکام میراث را برای شما و حق و صواب آنرا أَن
تَضِلُّوا بجهت کراهت اینکه گمراه شوید یا بیان میکند آنچه درست و راست است تا گمراه نشوید بنابر اول مضاف
محذوف است و بنابر ثانی اَن نافیه است و این بیان بجهت آنست که تا محترز شوید از آن وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ و خدا بهمه چیزها از مصالح عباد در محیی و ممات عَلِيمٌ داناست آورده اند که چون این آیه نازل شد
جابر رضه فرمود که این آیه در شان من نازل شده این آیه را آیة الصیف میگویند زیرا که حق تعالی دو آیه را در باب کلاله
انزال فرمود یکی در شتا و آن در اول سوره مذکور شده دیگری در صیف و آن این آیه است از عمر ابن الخطاب
رضی الله عنه روایت است که گفت چیز اشکل از کلاله از پیغمبر پرسیدم فرمود که این آیه صیف ترا کافیست باز فرمود
این ترا بجهت سورة المایده مدنی است مگر آیة الیوم اکملت لکم دینکم که نزول در حجة الوداع بوده در موقف
که آنحضرت بر بالای راحله بود و عدد آیات آن صد و بیست است نزد کوفی صد و بیست و سه نزد بصری و صد و
بیست و دو نزد غیر ایشان از ابی جعفر محمد ابن علی ع فرمود که هر که این سوره تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان او

بظلم و شرک آلوده نشود و در خبرست که رسول صلی الله علیه و آله در خطبة الوداع گفت که سورة المایده اخرین سورة
از قرآن که نازل شده حلالش را حلال دارید و حرامش حرام شمارید بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدهائی که با یکدیگر می کنید
بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و یا بعهودی که حق تعالی بر شما عقد نموده که آن تکالیف
شرعیه است و نزد بعضی هر آیه که مصدرست بیا ایها الذین آمنوا مدنی است و آنکه مصدر بیا ایها الناس است مکی است
و اصح آنست که این بنا بر اغلب است و وفا و ایفا بمعنی قیام است بمقتضای عهد یقال وفی بعهده و اوفی بمعنی واحد
و عقد بمعنی عهد موثوق است و اصل آن جمع بین الشیئین است بحیثیتی که غیر انفصال باشد و مراد بعقود اینجا هر صیغه
عقدیست که مردمان در معاملات خود میگویند چون اجاره و مزارعه و صلح و وقف و نکاح و هبه و مانند آن و وفا بعقد
قیام است بمقتضای آن پس اگر لازم باشد واجب است وفا بلزوم آن و اگر جایز باشد لازم است وفا بجواز و
در عقد اجمال است و حال آن معلوم شود از بیان نبوی بعد از ذکر اجمال در امر بعقود بیان تفصیل آن می کند و میفرماید
احلت لکم حلال کرده شد برای شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان و در بعضی تفاسیر گفته بهیمه هر حیوانیست
که او را تمیزی نباشد و گویند مراد حیوانات ذات اربع است و اضافه آن بانعام برای بیان است کقولک ثوب
خز و معناه البهیمة من الانعام و آن ازواج ثمانیه است و انچه ملحق است بآن ظبی و بقر وحشی و حمار وحشی است و مانند آن
از حیوانات وحشی که مماثل انعام اند در اجترار و عدم انیاب از ابی جعفر ع و ابی عبدالله ع مرویست که اولی احمل است
بر عموم و قوله الا ما یتلی علیکم استثناست از بهیمه یعنی همه حیوانات غیر صاحب ناب حلال است مگر
حرام کرده شد انچه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره غیر محلی الصید در حالتی که حلال دارنده نباشید
صید را حال است از ضمیر لکم یعنی حلال کرده شده است بهیمه انعام برای شما در حالتیکه حلال دارنده نباشید صید را و انتم
حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره و اول اقرب است پس مراد آنست که همه انعام بر شما حلال است مگر انچه وحشی باشد
و شما آنرا صید کنید در حال احرام بر شما حرام است و این جمله اسمیه حال است از ضمیر مستکن در محلی و حرم جمع حرام است بمعنی محرم یعنی
حلال دارنده آن نباشید در حالتیکه احرام گیرنده باشید در حج یا عمره ان الله بدرستی که حق تعالی یحکم حکم
میکند در حلال و حرام ما یرید آنچه خواهد از تحلیل و تحریم آن و حکمت تقاضای آن کند و مصلحت بندگان در آن باشد و از

ابی جعفر علیه السلام روایت است که شخصی حطم نام سفیه بود و بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرت تمام داشت
بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد مرا بچه چیز دعوت میکنی حضرت فرمود باینکه خدا را یکی دانید و مرا برسالت تصدیق کنید و بر اقامت
صلوٰة و ادای زکوٰة مواظبت نمائید حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست این سخن را در میان قوم نهم اگر دلپذیر بود دین تو
قبول کنم پس حطم بعد از عدم قبول ایمان از نزد حضرت بیرون رفت و شتران صدقه آنجا یافت و از مواشی دیگر نیز
غارت کرده و در سال دیگر غارت کرد و در سال دیگر که رسول با اصحاب بعمرهٔ قضا توجه فرموده بمقام تنعیم رسید آواز
تلبیه حجاج شنیدند قومی بیرون آمدند و در میان ایشان حطم را دیدند که شتران بغارت برده بقلاده ها
آراسته برسم هدیهٔ کعبه می برد صحابه خواستند که دست تعرض باو دراز کنند و ویرا بکشند و آن شتران و سایر مواشی
ورخوت او را غارت کنند حضرت فرمود که او احرام گرفته و هدی را تقلید کرده این عمل از شما لایق نباشد که در حرم
و ماه حرام متعرض او شوید و آتش جدال و نزاع مشتعل سازید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل را بسیار
می کردیم پس درین مبالغه می کردند آیه آمد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و
حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج خدا را و آن جمع شعیره است و آن چیزیست که اشعار کنند یعنی شعار سازند و شعیره
اعمال حج با آن بجهت آنست که آن علامات حج و اعلام نسک آنست وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه
حرام را بقتال و سبی دران و آن رجب است و ذی القعده و ذی الحجه و محرم وَلَا الْهَدْيَ و نه آنچیز را که اهدای
آن کرده باشید بجانب کعبه از شتر و گاو و گوسپند و آن جمع هدیه است چون جدی جمع جدیه است وَلَا
الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلاده ها را از هدی قلاده چیزیست که در گردن چهارپایان می کردند از درختهای
حرم و غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض بان نرساند و عطف این بر هدی و نزد بعضی مراد آنست که
در جاهلیت یکدیگر را غارت کردندی و بجهت آن شخصی که رو بجانب کعبه نهادی بجهت ادای مناسک حج و عمره
پارهٔ چوب سمره در گردن افکندی تا علامت باشد بآنکه او بحج می رود و کسی او را تعرض نرساند و چون باز گشتی
قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج می آید بجهت آن تعرض در راه نرسانیدندی
وحق تعالی ازین خبر میدهد که حلال نیست بر شما قتل و سبی کسی کنید که با او قلاده باشد که علامت حج اوست
وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانهٔ محترم را يَبْتَغُونَ می طلبند که عازم زیارت او باشند

فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ افزونی از پروردگار خویش اگر مومنان اند زیادتی ثواب جویند از خدای یا روزی
بسبب تجارت و اگر کافرانند نمی طلبند مگر روزی وَرِضْوَاناً و می طلبند بحسب اعتقاد خوشنودی خدا را و اتابه آنکه سبحانه
ایشان را و این جمله فعلیه در موضع حال است از ضمیر مستکن در آمین وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آیید و
حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید این اذن است در اصطیاد مرویست که در روز فتح مومنی را بکشتند
در عرفات که حلیف ابوسفیان بود و اسناد آن با صحاب سوال کردند رسول فرمود لعنت خدا بر او باد که او بکینه
جاهلیت کسی را بکشد حق تعالی فرمود وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و باید که بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروه از کفار
قریش و شدت بغض و عداوت ایشان این از قبیل اضافت است بمفعول یا فاعل یعنی باید که حاصل نشود دشمنی شما ایشان را
یا دشمنی ایشان شما را أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد در گذرید و بانتقام آن خواهید که کسی را بکشید و اخذ اموال
قاصدان حرم کنید این مفعول دوم یجرمنکم است چه آن متعدی بیک مفعول و دو مفعول می باشد مانند کسب گفته اند که حکم
این آیه تا بدین محل منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و مرویست از ابی جعفر ع که هیچ آیتی از این سوره
منسوخ نیست و بعضی از این زیرا که جایز نیست در اشهر حرم با مشرکان ابتدا بقتال کنند مگر گاهی که ابتدا بقتال از ایشان شود
و این موافق قول حضرت رسالت پناه است که در وقت نزول این سوره فرمود که احلوا حلالها و حرموا حرامها وَتَعَاوَنُوا
و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بنکوئی که آن متابعت امر است وَالتَّقْوَىٰ و بپرهیزکاری که آن مخالفت هواست
وَلَا تَعَاوَنُوا و یاری مکنید بر بدی که آن ترک فرمان است عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ بر ستمکاری که آن انتقام است
در زمین حرم اثم معصیتی است که متعدی بغیر نباشد و عدوان آنکه متعدی بغیر باشد وَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از نافرمانی خدای
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که خدای سخت عقوبت است پس انتقام او اشد است یا شدید العقوبت است بر
که از فرمان او در گذرد و وصف عقاب با شدت از جهت آنست که عقاب او که نارست حرارت آن منقطع نمیشود و حرارت
آن خامد نمیگردد و در حدیث آمده که اگر بالفرض اهل دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از راحت خواب ببرد از آن
آسایش بعد از آن تبیین آن چیزی میکند که مستثنی ساخته بود در آیه متقدمه یعنی قوله الا ما یتلی علیکم بقوله حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مرده و آن هر حیوانیست که روح او بدون ذبح شرعی از بدن او برود

رفته باشد وَالدَّمُ و خون مسفوح یعنی دیگر محرم بر شما خون مسفوح وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک بهمه اجزاء آن
از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند غیر خدا را
بِهِ در وقت ذبح او و مراد ذبیحه کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن می کشتند بدانکه صاحب کنز العرفان گفته
که هیچ شکی نیست که اسناد تحریم بذوات اشیای مذکوره حقیقی نیست که آن غیر مقدورست پس از تقدیر مضاف
چاره نباشد تا تحریم بآن متعلق شود پس تقدیر بر بعضی لفظ باید کرد که شامل جمیع مقدرات باشد و آن انتفاعست
و اهلال در لغت رفع صوتست پس در آن داخلست هر ذبیحه که غیر اسم حق تعالی بر آن یاد کرده باشند خواه
آنکه ذابح آن مسلمان باشد یا کافر وَالْمُنْخَنِقَةُ و آنچه فشرده باشند گلوی او تا مرده باشد اختناق عام
از آنست که بفعل شخصی باشد همچنانکه اهل شرک گوسفند را اخناق میکردند تا می مرد بعد از آن می خوردند یا بنفسه
مختنق شده باشد بجهة عارضی وَالْمَوْقُوذَةُ و آنکه بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند تا مرده باشد ماخوذ از
وقذ که ضرب باشد یدا مشعرا بالموت وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و یا در چاه افتد و بمیرد وَ
النَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر او را و مرده باشد و فعیل اینجا بمعنی مفعولست و تا در این امور مذکوره
از برای نقل است با سمیت وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و آنچه خورده باشد درنده بعضی آنرا و ازین سته متاخره اگر قبل از موت
حیات غیر مستقره داشته باشد نیز حکم میته دارند و اگر با نها حیات مستقره باشد اکل آن جایزست بعد از تزکیه و
هو المراد بقوله إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید از ینها تذکیه آنرا و مراد بتذکیه قطع اعضای اربعست که آن حلقوم است
و مری و دو ودج مشهور که یا آنچه در حکم آنست و این حکم در غیر ابلست و اما ذکوات ابل نحرست و نزد بعضی استثنا مخصوص است
بأکل سبع بود و آنکه کمترین ادراک ذکوات در وقتیست که حیوان دنب متحرک سازد یا رجل و این مرویست از باقر و صادق
وَمَا ذُبِحَ و آنچه ذبح کرده شده باشد عَلَى النُّصُبِ بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت
سنگ بوده که اهل جاهلیت آنرا در پیرامون کعبه نصب کرده بودند و تعظیم آن بجا می آوردند و بر آن قربانی میکردند
و بجهت تقرب خون آنرا بر دیوار کعبه می مالیدند و بعد از اسلام مسلمانان می گفتند یا رسول الله اهل جاهلیت خانه خدا را
تعظیم می کردند و بقصد تقرب خون در آن می مالیدند و ما اولی تریم که آنرا تعظیم کنیم حق تعالی آیه لن ینال الله لحومها ولا دماؤها
انزال فرموده و گفته اند که مراد بنصب اصنام اند و بر این تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرامست آنچه برای بتان بکشند

ویا علی بر اصل خود باشد و در تقدیر اینکه ما ذبح علی الاصنام وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا و آنکه طلب قسمت کنید یعنی حرام کرده شد
آنکه طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ به تیرهای اقداح و بدانکه عرب را سه تیر بوده بی پر و بیکان که ازلام و اقداح می گفتند
و در یکی نوشته بودند که امرنی ربی و در دوم نهانی ربی و در سیوم غفل بود یعنی چیزی بر آن نه نوشته بودند و چون
ایشان را مهمی در پیش می آمد ازین سه تیر تفئّل میکردند باین وجه که در خریطه نموده یکیک را بیرون می آوردندی اگر
بودی که امرنی ربی فی الحال بآن مهم اشتغال نمودندی اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون
آمدی باز بجای بخریطه نمودندی پس معنی استقسام بازلام طلب معرفت آنچیزیست که قسمت کرده شود بازلام برای ایشان
و مفرد ازلام زلم است بفتح یا ضم زا و فتح لام و نیز در مجاهد مراد باستقسام بازلام کعاب فارس و روم است که بآن
قمار بازی می کنند و نیز بعضی مراد بآن نرد و شطرنج است ذَٰلِكُمْ این استقسام بازلام فِسْقٌ بیرون رفتن است از
دایره اسلام زیرا که ارتکاب آنچه مذکور شد از امور محرمه بیرون رفتن است از امر الهی الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ امروز نا امید شدند آنانکه کافر شده اند یعنی اهل کتاب از دین شما و گویند مراد از روز نزول آیت است
چه در روایت آمده که نزول این آیه بعد از عصر جمعه بود در عرفه حجة الوداع و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود و بعد از
نزول آن هشتاد و یک روز دیگر بزیست یعنی امروز و بعد از آن رحلت فرمود فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه
ایشان و نیز غلبه ایشان بر شما وَاخْشَوْنِ و بترسید از من و خالص کردانید خشیت را برای من در ارتکاب مامورات
و اجتناب از منهیات عمر روایت است که حضرت رسالت در روز جمعه خطبه خواند و در آن مجلس جمعی بسیار حاضر بودند آنحضرت
بجمیع ایشان نظر فرمود در ایشان غیر از مسلمانان کسی را ندید شادمان شد حق تعالی این آیه فرستاد که از امروز مشرکان را
استیلائی و تسلطی بر اهل اسلام نباشد تا روز قیامت الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ امروز کامل کردانیدم برای شما
دِينَكُمْ دین شما را بنصر و غالبیت آن بر همه ادیان و بر قواعد و عقاید و توفیق بر اصول و قوانین شرایع
و دیگر احکام اثر از رقم نسخ نباشد وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را بهدایت
و توفیق و یا با کمال احکام دین وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ و اختیار کردم برای شما اسلام را دِينًا
دین پاکیزه از همه دینها که نزد من همین دین باشد تا روز قیامت نه دین دیگر پس هرگز راه زیاده و نقصان
بر آن کشوده نخواهد شد و بعد ازین ایام قلم نسخ بر آن کشیده نخواهد گشت و بعد از نزول این آیه هیچ شی از فرایض

در باب تحلیل و تحریم نازل نشد و از امام محمد باقر و جعفر صادق سلام الله علیهما مرویست که این آیه نازل شد بعد از انکه
حضرت رسالت امیر المؤمنین علی را خلیفه خود گردانید در غدیر خم در حین انصراف از حجة الوداع و فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه الحدیث و این آخر فریضه بود که انزال فرموده و بعد از ان هیچ فریضه نازل نساخت که اکمال
فرایض الهی بنصب امامت و خلافت امیر المؤمنین علی ع بوده باشد و خطیب خوارزمی که یکی از مشاهیر فضلای اهل سنت است
نقل نموده روایت کرده از حذیفه یمانی و از ابوذر غفاری که چون حضرت رسالت در غدیر خم علی ابن ابی طالب را بحکم الله تعالی او
بانچه بان مامور بود باصحاب رسانید و در شان عالیشان علی ابن ابی طالب امر فرمود که سلموا علی علی بامیر المؤمنین
همه ایشان اذعان بان نموده انقیاد کردند حق تعالی این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم الایه پس حضرت رسالت
از نزول این آیه بسیار مسرور و خوشحال گشت و توجه بحاضران کرده فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة
و رضی الرب برسالتی علیکم و الولایة لعلی ابن ابی طالب من بعدی آثار میگویند که هر که منصف است اگر در این روایات
ماثوره از طرفین تامل نماید هر اینه بر او واضح و لایح گردد که کسی که قبول ولایت علی ابن ابی طالب نکند
و اذعان ننماید که خلافت منصوب اوست و امامت لایق او نه بغیر او دین او ناقص و ناتمام باشد و خوشنودی و
رضای نعمت تام بهره ور و کار نسبت باو مفقود بود فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که مضطر و بیچاره شود به تناول شیء از
محرمات فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافتن طعام غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتیکه غیر میل کننده باشد
مر گناهی را یعنی بتلذذ آن را نخورد و زیاده از سد رمق تناول ننماید بقوله غیر باغ و لا عاد فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزگار است مر او را در این گناه رَحِيمٌ مهربان بر او که باکل این مقدار
رخصت داد او را و بران مواخذه ننماید چه تضییق بنده و تکلیف ما لا یطاق خلاف حکمت و مصلحت او سبحانه
در حکایات صالحین مذکور است که مردی درویش پرده بر احوال خود کشیده بود و بحسب ظاهر چنان فرا مینمود
که گمان مردمان در حق او چنان بود که توانگر است و حقیقت حال خود را با هیچکس نمیگفت و او را در همسایه توانگری
فرزندی بود روزی آن فرزند در خانه این درویش آمد دیگ دید که از بار فرو گرفتند و طعامی که در ان بود
بخوردند و هیچ از ان باین کودک ندادند کودک بخانه پدر خود آمد دلتنگ و گریان و صورت حال باز
گفت هر چند الوان و انواع طعامها نزد وی می آورد دلش تسلی نمیشد و میگفت که من ان طعام میخواهم که همسایه

بخته بود و در حضور من با اهل خانه خود خوردند و چیزی از آن بمن ندادند پدر روی همسایه را حاضر کردانید و گفت چگونه
روا باشد که از تو بهار رنجی رسد گفت حاشا که از من بتو رنجی رسد گفت حاشا که از من بتو رنجی رسد مرد تمام قصه را
تقریر کرده درویش ساعتی فرو ماند پس سر بر داشت و گفت این سری است و اکنون ضرورت شده که افشای آن
کنم ذکر چنین واقع شده که [illegible] بدانکه آن طعام را که ما میخوردیم و بکودکان تو ندادیم که اکل آن ما را مباح بود و بر تو و بر اولاد تو حرام
گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال باشد و بر دیگری حرام درویش این آیه تلاوت نمود که فمن اضطر فی مخمصة
الآیه و بعد از ان گفت که آن مردار بود و ما را بجهة اضطرار حلال بود آن مرد رنجور و دلتنگ شد و گفت چگونه باشد
که تو در همسایه من باشی و باین مرتبه پریشان و مضطر و من ازین بی خبر پس سوگند خورد که تو ازین سرای من بیرون
نروی تا آنچه دارم با تو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان خود و او مناصفه کرد مرویست که شخصی بخدمت آنحضرت
آمده گفت یا رسول الله سگان و مرغان جانوران وحشی میگیرند و بعضی از آنجمله آنست که ما در حیات می یابیم پیش از انکه سگ آنرا
هلاک کند ذبح آن می کنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ آنرا تلف کرده حق تعالی فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه بود
آیه آمد یَسْأَلُونَكَ از تو بپرسند از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده شده است برای ایشان و در اعراب
جمله ماذا در اوایل سوره بقره سمت ذکر یافته و بجای لهم لنا نگفته است که بر حکایت است بجهت آنکه یسألونک بلفظ
غیبت واقع شده و حاصل که ایشان بعد از استماع محرمات مذکوره میگویند که آنچه چیز ما را حلال است قُلْ أُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو که حلال کرده شده است برای شما کشته های بهیمه پاکیزه و آن هر ذبیحه ایست که نام حق تعالی
بر وی ذبح کرده باشند و یا مراد بطیبات محللات است و مذکات است بر نهج شرع و اصح آنست که مراد هر چیزیست که تحریم آن
در شرع ثابت نشده باشد چه اصل در اشیا اباحت است وَمَا عَلَّمْتُمْ و نیز حلال شده است بر شما صید آنچه تعلیم داده اید
مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان مراد سگانند فقط و نزد بعضی دیگر مراد مطلق سباع است و ابی بکر [illegible] رحمه الله از عدی بن حاتم
روایت کرده که من آنحضرت را از صید صقور و فهود و کلاب سوال کردم و گفتم اگر کلب آنرا کشته باشد فرمود کل
فان الله یقول وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه و بعد از ان
فرمود که اذا ارسلت الکلب المعلم فاذکر اسم الله علیه فهو ذکوته و هو ان یقول بسم الله والله اکبر چون سگ و یوز
و امثال آن و چرغ و باز و غیر آن در بیضاوی گفته که این معطوف است بر طیبات اگر ما موصول باشد چنانکه مقدر شده [illegible]

ما علّمتم یا جمله شرطیه باشد و جواب آن فکلوا که بعد از این مذکور است و جوارح یعنی کواسب صید است بر اهل خود از
سباع ذوات الاربع و طیور جارحه ملخص سخن آنست که حلالست شما را صید حیوانات شکاری مُكَلِّبِينَ در حالتی که
ادب کنندکان ایشانرا بطریق صید کردن چه مکلّب بمعنی مؤدّب و معلّم صید کلب است کویند مراد بکلب جمیع مشتق
از کلب سباع بجهت آنکه هر سباع را کلب میکویند لقوله ع سلّط علیه کلباً من کلابک و نزد اهل بیت ع آنست که آن مخصوص
بسکان شکاری چه صید سباع دیگر حلال نیست مگر با دراک تذکیه و انتصاب آن بر حالست از علّمتم و فایده آن
مبالغه است در تعلیم و قوله تُعَلِّمُونَهُنَّ حال ثانیه یعنی می آموزانید سکان شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ از آنچه
تعلیم داده است خدا شما را از طریق تادیب و آنچنانست که از پی شکار روند و وقتی که خداوند آن سکها را بخوانند
باز آیند و شکار نکاه دارند و نخورند فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیزی که نکاه داشته اند جانوران
شکاری و نخورده اند بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا باین حد متعذر است
وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ و یاد کنید نام خدا را عَلَيْهِ بر آن چیزی که تعلیم داده اید اکر ادراک ذکوة آن کنید
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که
خدا زود حساب است در آنچه از حلال و حرام سؤال کند و نزد اصحاب امامیه جوارح را بدو قسم کرده اند یکی آنکه ادراک ذکوة آن
کنند پس حلال نیست مگر بتذکیه مطلقا دوم ادراک ذکوة آن نکرده باشند این قسم اگر مقتول کلب است حلالست
اگر صید جوارح دیگر است حرامست و تعلّمونهنّ مما علّمکم الله دلالت است بر تعلیم و تعلیم بچند امر حاصل میشود یکی آنکه ارسال
هر کاه ارسال آن نمایند دوم آنکه زجر چون زجر آن نمایند سیوم آنکه معتاد نباشد باکل صید و فکلوا مما امسکن
علیکم دلالتست بر آنکه مباح نیست آنچه از آن خورده باشد و برای این رسول خدا بعدی ابن حاتم کفت که اگر
کلب از آن خورده باشد آنرا مخور چه آنرا برای خود امساک کرده نه برای تو و این قول اکثر فقهاست و بعضی از
کفته اند که این معتبر است در سباع بهایم نه طیور بجهت تعذر تادیب طیور باین حد و از ظاهر آیه چند حکم دیگر مستفاد
میشود اول آنکه وجوب تسمیه زیرا که امر برای وجوب است دوم آنکه اکر از روی نسیان ترک آن کنند چنانچه گفته است
سیوم آنکه مباح نیست صید کافر زیرا که خدا را نمی شناسد تا ذکر او کند و بعد از ذکر حیوانات محلله و محرمه بیان
حلیت اطعمه و انکحه می فرماید الْيَوْمَ در روز نزول این آیات أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد

برای شما طعامی لذیذ و خوش آینده این مقتضی تحلیل هر مستطاب است از اطعمه مگر آنچه دلیل قایم شده بر تحریم آن وطعام
الذین اوتوا الکتاب وطعام آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حل لکم حلال است شما
وطعامکم حل لهم وطعام شما نیز حلال است ایشان را در کنز العرفان آورده که فقهای اهل سنت این آیه را
بر عموم خود می گذارند و میگویند که ذبایح ایشان و غیر آن از مطبوخات و مایعات و غیر آن همه حلال است بر اهل اسلام و امامیه
تخصیص طعام بحبوبات و شبه آن از جامدات می کنند بجهت حکم ایشان بنجاست اهل کتاب که مانع اکل آنچیزیست که مباشرت
آن کرده باشد و بجهت وصف ایشان بشرک فی قوله و قالت الیهود عزیر ابن الله الی قوله عما یشرکون و بجهت اعتقاد
نصاری که حق تعالی والد عیسی است و ارسال محمد نکرده پس آیه بر طریق امامیه بر عموم خود نباشد بلکه مخصص باشد و اینکه در عرف
شرع و لغت غالبا طعام را بر جو و گندم اطلاق می کنند موید این است والمحصنات و دیگر حلال کرده شده است برای شما
زنان پارسا من المؤمنات از زن های گرویده اند خواه آزاد خواه بنده چه امه مؤمنان نیز حلال است و
المحصنات و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب از آنها که داده شده اند کتاب یعنی
یهود و نصاری من قبلکم پیش از شما خواه آزاد خواه بنده و محصنات نزد شافعی آزاد انند پس امه کتابیه
حرام باشد بمذهب او و نزد حنفی عفایف اند پس بقول او اما و حرایر کتابیات مساوی باشند و جمعی از نکاح
توان کرد و اهل البیت علیهم السلام تخصیص محصنات اهل کتاب کرده اند بزنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند
و بعد از آن ایمان آورده یا تخصیص آن بنکاح متعه کرده اند یا بملک یمین کاهی که بر دین خود باقی بوده باشند از باقر
مرویست که این آیه منسوخ است بآیه و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و از صادق ع نیز همین روایت ماثور است
حاصل حق تعالی می فرماید که این زنان مذکوره شما را حلال اند بهر طریقی که مذکور شد اذا آتیتموهن چون بدهید ایشان را
اجورهن مهرهای ایشان محصنین در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوینده گان باشید غیر
مسافحین نه زنا کننده گان و لا متخذی اخدان نه فرا گیرنده گان دوستان به پنهان و اخدان
جمع خدن است بمعنی صدیق و اطلاق بر ذکر و انثی مساویست معنی احصان و سفاح و اخدان در سورة النساء
بتمامت ذکر یافته مرویست که در جاهلیت عادت بوده که مردی که زن را بدوستی گرفتی یا زن مردی را آنرا
بمنزله نکاح دانستندی حق تعالی باین آیه آنرا نهی کرد و فرمود که استمتاع بایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل اتخاذ

اخدان و سفاح وَمَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که کافر شود بدانچه ایمان واجب شد از اصول و فروع ایمان
وانکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام و امتناع نماید از ان فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل باشد
کردارهای او بجهة عدم ترتب ثواب بران چه صحت اعمال فرع ایمان است وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ و او در ان
سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران است و چون در ما تقدم امر نموده بود بعقود که از جمله آن اقامت
صلوة است و از شرایط صحت آن طهارت است ازین جهت در بیان آن می فرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که گرویده اید إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید به نماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را وَأَيْدِيَكُمْ و بشوئید دستهای خود را إِلَى الْمَرَافِقِ تا مرفق و مرفق
مفصل ذراع و عضد است وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را وَأَرْجُلَكُمْ و بشوئید پاهای
خود را بطریق اهل سنت و مسح کنید پاهای خود را بطریق امامیه إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا دو استخوان بیرون آمده از
میان قدم یا آن هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است اول مذهب امامیه و ثانی مذهب اکثر
اهل سنت فاغسلوا وجوهکم امر حقیقة از برای وجوب است بر قول اکثر و تحقیق آن در اصول است و وجه تسمیه اسم الجز است
که مواجه بآن واقع می شود نه ما تحت آن او آیدیکم الی المرافق الی بمعنی مع است همچنانکه در من انصاری الی الله پس مرفق
داخل باشد بالضروره و گویند الی بر حقیقت خود است و آن انتهای غایت است و در این قول نیز مراد بعضی آنست
که مرفق داخل است و نزد بعضی مراد آنست که مرفق خارج است اما دخول فکقولک حفظت القرآن من اوله الی
اخره و اما خروج مانند اتموا الصیام الی اللیل و فنظرة الی میسرة و تح دلالته بر دخول مرفق نکند و لهذا داود و زفر
که از فقهای حنفیه اند حکم کرده اند بعدم وجوب غسل مرفقین و همچنین دلالت نمیکند بر ابتدای مرفق نه باصابع
زیرا که غایة گاه است که از برای غسل است و گاه است که از برای مغسول است وامسحوا برؤسکم نزد بعضی با برای
تبعیض است زیرا که فرق است میان مسحت بالمندیل و مسحت المندیل و قدر واجب در مسح نزد امامیه و شافعی
اقل الجزء نیست که اسم مسح بران واقع شود بالتیقن و لنص الائمة علیهم السلام و نزد حنفی ربع راس است زیرا که
زیرا که پیغمبر عم بر ناصیه خود مسح فرمود و این قریب بربع است و مالک جمیع سر را مسح میکند وارجلکم الی الکعبین
نافع و ابن عامر و کسائی و حفص بنصب خوانده اند معطوف بر محل برؤسکم زیرا که جار و مجرور در محل نصب است

بنا بر مفعولیت و بعضی دیگر بجر خوانده اند معطوف بر رؤسکم این هر دو قراءة دالند بر معنی واحد و آن وجوب مسح است
نزد امامیه و فقهای مذاهب اربعه قایل اند بوجوب غسل و احتجاج ایشان بقراءت نصب است عطف بر وجوهکم
و یا منصوب است بفعل مقدر ای اغسلوا ارجلکم و اما قراءت جر پس بجهت جوار و دفع است کقوله تعالی عذاب یوم
الیم و دیگر آنکه قول بغسل قول اکثر است اما امامیه میگویند که عطف بر وجوهکم این مستهجن است جدا زیرا که نمیگویند ضربت
زیدا و عمرا و اکرمت خالدا و بکرا که بکر عطف باشد بر زید و عمر که مضروب اند نه بر خالد که مکرم اند و مع ذلک هرگاه
در کلام دو عامل یافت شوند عطف بر اقرب آن می باید کرد همچنانکه مذهب بصریان است خصوصا با عدم مانع همچنانکه
در این مسئله چه عطف بر رؤس را مانعی نیست و در آن نه در لغت نه در شرع و اما نصب بفعل مقدر گاهی جایز است
که احتیاج بتقدیر آنست که ممکن نباشد حمل آن بغیر تقدیر و اما اینجا احتیاجی بآن نیست بجهت عطف جواز آن
بر محل همچنانکه گذشت و جواب از ثانی آنست که جواز جر اعراب بمجاورت مشروط بدو شرط است اول عدم التباس
کقولهم حجر ضب خرب که التباسی نیست در این که خرب صفت ضب است بخلاف اینجا که مراد ممکن است که ممسوح باشد
یا مغسول و دوم آنکه با آن حرف عطف نباشد مانند مثال مذکور و اینجا حرف عطف است وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید
بجنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید جنب اسم جنس است که صادق می آید بر واحد و جمع و مذکر و مونث مانند
عدل و رضا و این اسمیست جاری مجرای مصدر که اجناب است بمعنی ابعاد و شرعا اطلاق آن بر کسی است که بعید باشد
از احکام طاهرین بجهت جماع یا خروج منی بهر وجهی که باشد در بیداری یا در خواب و بدانکه نزد بعضی این جمله
معطوف بر فاغسلوا وجوهکم ای اذا قمتم الی الصلوة فان کنتم محدثین فتوضؤا و ان کنتم جنبا فاغتسلوا و اولی
آنست که آن جمله شرطیه است معطوف بر مثل خود ای یا ایها الذین امنوا ان کنتم جنبا فاطهروا ای فاغتسلوا و غسل
واجب بنفسه باشد نه از برای غایت که آن صلوة است و طواف و غیرهما وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ و اگر باشید بیماران
بجهت آن استعمال آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر باشید و آب نیابید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ
یا بیاید یکی از شما بموضعی مِنَ الْغَائِطِ از حدث که محدث شود بحدث اصغر أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بوده
باشید زنان را یعنی مباشرت فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان شما و آب حایلی باشد
از دشمن و سبع که از آن ظن هلاک نفس باشد و یا آب در چاهی باشد و آلة استقا مفقود باشد یا فروشند

وشما بر قیمت آن قدرت نداشته باشید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک فَامْسَحُوا پس مسح کنید
بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ رویهای خود را و دستهای خود را بطریق اهل سنت و یا بعضی از رویها و دستهای خود را
بطریق امامیه مِنْهُ از این خاک بعضی اگر بدل وضوست سه نزد امامیه اگر بدل وضوست یک ضربت واگر بدل غسل است
دو ضربت یکی برای وجه و دیگر برای ایدی تفسیر این سمت ذکر یافته ست در سوره نسا و تکرار آن بجهت آنست
که متصل باشد کلام در بیان انواع طهارت و تخصیص سفر بجهت اغلبیت است نه بجهت اختصاص آن با باحت بلکه تیمم
مباحست در سفر و حضر با فقد آب نزد امامیه و ابو حنیفه و مالک نیز بر اینست و شافعی گفته که حاضر در این حالت تیمم کند
و اعادهٔ صلوة نماید در حین وجدان آب و زفر منع تیمم می کند بلکه صبر می کند تا که آب پیدا شود مَا يُرِيدُ اللَّهُ
نمیخواهد خدا چیزی را که فرض کرده از وضو و غسل و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بگرداند بر شما تنگی را وَلَكِنْ
يُرِيدُ و لیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک گرداند شما را از حدث بوسیلهٔ استعمال آب و خاک یا از گناه چه وضو کفارهٔ
ذنوبست بر هر تقدیر مفعول یرید در هر دو موضع محذوفست و لام از برای علت است و گویند لام مزیده است
و معنی اینکه ما یرید الله ان یجعل علیکم من حرج حتی لا یرخص لکم فی التیمم ولکن یرید ان یطهرکم این ضعیفست زیرا که ان مقدر نمیشود
بعد از لام مزیده وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ و تا تمام کند نعمت خود را بر شما بواسطهٔ مقرر کردن او در شرع
آنچیزی را که مطهر ابدان شماست و مکفر ذنوب شما لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که قیام نمائید بشکر گذاری
ازین نعمت و در این ایماست بانکه وقوع عبادات شکر نعمتست و صاحب بحر الحقایق آورده که معنی آیه بزبان
اهل اشارت آنست که برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای
خود را از توجه بدنیا کرد [illegible] ید بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بمافی
الکونین و مسح کنید سرها و پاها را ه بذل الفتوح و کنید و دست بر انابت آن کشیده سلب آن نمائید پس اگر شما جنابت
رسیده است از التفات بغیر پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیت طاعات و اسرار را از ملاحظهٔ
اغیار و ارواح را از آثار اشتباه غیر و سر اسرار از لوث خودبینی در اخبار آمده که هر که وضو یا غسل کند بر طبق شرع
بهر قطره که از بدن او چکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند تا بروز قیامت سلمان فارسی
روایت کرده که از رسول خدا شنیدم که فرمود که هر که وضو و نماز کند نیکو گناه از او فرو ریزد چون برگ درخت

مرویست که هیچ بندهٔ مومن نباشد که چون توجه بغسل جنابت کند مگر که حق تعالی با فرشتگان بدو مباهات کند و گوید
ای فرشتگان بندهٔ مرا ببینید که بغسل جنابت قیام کرده است برای امتثال امر من گواه باشید و من او را بیامرزیدم
و هر مویی که بر تن وی است هزار حسنه از برای او نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجه اش رفیع کردم واذ
کروا نعمة الله علیکم و یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما باسلام و احکام شرایع آن تا تذکیر
شما نماید بمنعم حقیقی و ترغیب شما نماید بشکرگذاری و میثاقه الذی واثقکم به و یاد آرید پیمان او را
که بسته است شما را بآن یعنی میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت بستید و سمعا و طاعة بیعت نمودید اذ
قلتم چون گفتید سمعنا شنودیم قول ترا و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا گفته اند که مراد بیعت رضوان است
که در تحت شجره واقع شده در حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل خودش مذکور خواهد شد واتقوا الله و بترسید
از خدا در فراموشی نعمت و شکستن بیعت ان الله بدرستی که حق تعالی علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینها
مخفی باشد پس شما را بآن مجازات خواهد داد چون ذکر وفا بعهود نمود در عقب آن ذکر می کند که لازم وفاست بآن
یا ایها الذین آمنوا ای زمرهٔ مومنان کونوا قوامین باشید قیام کنندگان بحق و اتیان بصیغهٔ مبالغه جهة
ثبوت و استمرار قیام است یعنی باید که عادت شما قیام نمودن باشد بحق لله برای خدا و خالص از برای او شهداء
بالقسط گواهان براستی و لا یجرمنکم و باید که حمل نکند شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از مشرکان علی
الا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید بمثله و قتل و سبی ذراری و نسوان ایشان
و تعدیهٔ یجرمنکم بمعنی لا یکسبنکم است بعلی بجهة آنست که متضمن معنی حمل است اعدلوا عدل کنید و طریقهٔ تسویه و راستی
مرعی دارید هو اقرب للتقوی آن عدل نزدیکتر است برای پرهیزکاری حاصل که حق تعالی در این آیه امر نموده
بمواظبت عدل و تبیین نموده که این مرتبهٔ عظیم است در تقوی واتقوا الله و بترسید از خدا در ظلم و ستمکاری ان
الله خبیر بدرستی که خدا آگاه است بما تعملون بآنچه می کنید از عدل و ظلم پس شما را بر وفق آن مجازات خواهد
داد و تکریر این حکم بجهت مزید اهتمام بعدل است بعد از آن وعده می فرماید بر وفا بعهد و میثاق بقوله وعد الله
الذین آمنوا وعده داده است خدا ایشان را آنکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند
کارهای شایسته که آن وفا نمودن است بعهود و مواثیق او سبحانه نعیم ابدی و سعادت سرمدی کما قال لهم

مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناه وأجر عظيم ومزدی بزرگ از فضل خدا بس حذف ثانی مفعولین
که وعد است بجهت استغناست بقوله لهم مغفرة چه این استینافیست که تبیین آنست یا بعد از ذکر وعد بیان وعید
می فرماید والذين كفروا وآنانکه کافر شدند وكذبوا بآياتنا وتکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست
با سایر معجزات داله بر صدق نبوت حضرت رسالت مرتبت أولئك أصحاب الجحيم آن گروه
یاران دوزخ اند واز واقدی مرویست که حضرت رسالت در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه
توجه فرموده ایشان خبر یافته با مهتر خود که غورث نام داشت بکوه متحصن شده لشکر اسلام را میدیدند در وقتی
که باران باریده بود وحضرت رسالت از لشکر خود دورتر در پای درختی تکیه فرموده بود وجامها زیر درخت
افکنده و اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند که دریاب محمد را که تنها در پای آن درخت تکیه نموده ویارانش
از او دور اند ودر این محل بر او دست توان یافت و غورث شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک منی کیست
که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت سازد حضرت فرمود الله یمنعنی منک خدا شر ترا از من نگاه دارد چه او
کافی و مانع نه غیر او فی الحال جبرئیل بر سینه غورث زد چنانکه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم آنرا برداشت
بر سر وی رفت و فرمود کیست که ترا حمایت کند و از من منع کند و غورث گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد
پس کلمه شهادت بگفت و میان قوم باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد این آیه آمد يا أيها الذين
آمنوا ای گروه گرویدگان اذكروا نعمت الله عليكم یاد کنید نعمت خدای را که انعام فرموده است
بر شما إذ هم قوم چون قصد کردند قوم یعنی غورث و تابعان او أن يبسطوا إليكم آنکه بگشایند بسوی شما أيديهم
دست های خود را بقتل واهلاک فكف أيديهم پس باز داشت خدا دستهای ایشانرا عنكم از شما ودفع مضرت ایشان
کرد از شما واتقوا الله وبترسید از خدا از کفران نعمت او وعلى الله بر خدا نه بر غیر او فليتوكل المؤمنون
پس باید که توکل کنند مومنان که او کافیست در ایصال خیر و دافع شر بعد از ان در عادت خیانت یهود بارسل
بجهت تسلیه پیغمبر خود فرمود ولقد أخذ الله وبتحقیق که فرا گرفت خدای ميثاق بني إسرائيل پیمان محکم
بنی اسرائیل را در موافقت موسی ومحاربت با جباران وبعثنا منهم وبر انگیختیم از ایشان اثني
عشر نقيبا دوازده مهتر را و گویند که ایشانرا بآن اعتبار نقیب گفتند که مامور شدند بآنکه تحقیق و تفتیش احوال

احوال جباران کنند و جست و جوی ایشان نموده بدست آرند و بقتل رسانند و چون اسباط یعقوب دوازده جماعت
بودند هر جماعتی از نسل پسری از پسران دوازده گانهٔ او و ازین جهت حضرت موسی برای هر فرقه از دوازده فرقه
قهرمانی و کارزاری برای ایشان تعیین فرموده و در اثنا آمده که حق تعالی موسی را وعده داده بود که ارض مقدسه یعنی
ایلیا و ارنجا با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این موضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان نژاد
عمالقه می گفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون مستاصل شدند و ملک مصر بر بنی اسرائیل مقرر شد
فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که نه هزار ده دار دو و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار
کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند پس با قوم خود نزدیک اریحا رفتند بعد از آن اقوام خود را گذاشته به تجسس حال قوم
شدند و با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن عوق گفتندی در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که قد او سه هزار
سیصد و سی و سه گز بوده روز ابر بر سر و سینهٔ او از ابر گذشته بودی و ابر تا سینهٔ او بودی و از ابر آب خوردی
و ماهی را در دریا بگرفتی و بر آفتاب کباب کردی و بخوردی و او را سه هزار سال عمر بود
مروی است که روزی بصحرا می آمد و پشتهٔ هیزم که لایق قوت خود بود بر داشته بود که این دوازده نقبا باو رسیدند
چون ایشان را بدید از قصر قامت ایشان تعجب کرد با آنکه هر یکی از ایشان را چهل گز قد بود پس همه ایشان را در دامن نهاد
و دامن در میان زده نزد مادر آورد و به تعجب گفت که اینها آمده اند که با ما قتال کنند و در زمین و شهرهای ما تصرف
نمایند رخصت میدهی که بپای بر سر ایشان مالم و پامال سازم مادرش گفت روا نبود ایشان را بگذار تا بروند و خبر ما
بقوم خود برسانند که البته باز خواهند گشت و هیچکدام جرأت نخواهند کرد که پیش آیند عوج ایشان را گذاشت و چون
بباز ار در آمدند هر خوشهٔ انگور ایشان دیدند که پنج کس نتوانستی بر داشت و پنج نفر در پوست انار ایشان می گنجیدند پس
بلشکرگاه خود آمدند و موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند از استماع این کلام ملالت التیام اضطراب تمام
در میان بنی اسرائیل پدید آمد و در اثنای این حال عوج بیامد بر لشکرگاه موسی نگریست بعد از آن بقدر طول و
عرض لشکر موسی پارهٔ از کوه ببرید و بر سر گرفته بر آنکه شب بلشکرگاه آید و بر سر ایشان زند و همه را یکبار
بکشد حق تعالی مرغی را بفرستاد تا پارهٔ الماس در منقار خود گرفته در کرد او کرد و بیخت و سوراخ
مدور کرد و آن سنگ مانند طوق در گردن او افتاد عوج هر چند خواست که از گردن خود بدر آرد نتوانست

حق تعالی وحی کرد بموسی که دشمن خود را دریاب موسی بیامد و او را بدان حال دید خوشحال شد عصایی که
در دست داشت چهل گز بود و نیز چهل گز بالا جست و چهل گز بر جست و عصا را بر عوج زد بر کعب عوج آمد
و از آن زخم بیفتاد و بجثهٔ آن کوه که بر گردن داشت نتوانست که برخیزد بنی اسرائیل مسارعت نموده
تیغها را بر آن ملعون زدند و پاره پاره کردند و سرش را ببریدند در خبر آمده که مدت هزار سال استخوان
پای او پل رود نیل بود القصه موسی ع بنی اسرائیل را ترغیب نمود بر قتل بقیه جباران ایشان با وجود این معجزه
فرمان نبردند و مضطرب شدند و جبانت ورزیدند گفتند که ما با امثال این جباران جنگ نکنیم وَقَالَ اللّٰهُ
و گفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و نیز گفت لَئِنْ أَقَمْتُمُ
الصَّلَاةَ بخدایی که اگر بپا دارید نماز را با شرایط و آداب آن وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را
بار باب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را
و تعظیم امر ایشان را بجا آرید وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا
حَسَنًا نفقه دادن نیکو می تواند بود که مفعول به باشد یعنی نفقهٔ خوب را که از وجه حلال باشد بر سبیل قربت
و اخلاص لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ هر آینه در گذرانم از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ
جَنَّاتٍ و هر آینه در آریم ببوستانها که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جاریست از زیر درختان
آن جوها فَمَنْ كَفَرَ پس هر که کافر شود بَعْدَ ذَٰلِكَ پس ازین شرط موکد که متعلق است بوعد عظیم مِنْكُمْ از شما
فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را بانچنان گمراهی که هیچ شبهه در آن نیست
و هیچ عذری بان نه القصه بنی اسرائیل بدین عهد مذکور وفا نکردند و مستوجب لعن گشتند چنانچه فرمود فَبِمَا
نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ ما زایده است برای تاکید یعنی پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود یعنی بعهدها از ایشان
فرا گرفته بودیم لَعَنَّاهُمْ راندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا جزیه بر ایشان وضع کردیم
وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشان را قَاسِيَةً بسیار سخت بر سبیل عقوبت یعنی بجهت فرط عناد
و جحود و عدم تدبر ایشان در آیات واضحه و احکام دیگر بقساوت قلوب ایشان حکم کردیم يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ می گردانند
سخنان توریت را که نعت حضرت رسالت است و جمله استینافست برای بیان قساوت قلوب ایشان چه هیچ قساوت

سخت تر از کلام الهی و افترا بر او نیست و می تواند بود که حال باشد از معنی لعناهم یعنی از قلوب زیرا که ضمیر یحرفون
که راجع باشد بقلوب یعنی جا لعن کردیم ایشان را در حالتی که میگردانند کلمات توریت را عن مواضعه
از جایگاه آن یعنی کلمات توریت را بدل می کنند بتاویلات فاسده و نسوا حظا و ترک کردند بهره تمام را
مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان همچنانکه کسی چیزی را
فراموش کرده اند و بجهت آن ترک آن نماید و بفعل نیارد و لا تزال تطلع و همیشه هستی تو که مطلع میشوی
علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان و زور و نقض عهد و غیر آن بدانکه خیانت از اسماء مصادر است
چون عافیة و طاغیة و یا صفت موصوف محذوف است ای فرقة خائنة و یا بمعنی خاین است تا بجهت مبالغه است
و حاصل معنی آنست که خیانت و غدر از عادت یهود است و عادت اسلاف ایشان که همیشه آنرا از ایشان در می یابی
الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان آورده اند و گویند
که این استثناست از قوله و جعلنا قلوبهم قاسیة فاعف عنهم پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان
آرند و اصفح و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گویند که عفو و صفح بر سبیل اطلاق است
و آن بآیة قاتلوا الذین لا یومنون بالله منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدا دوست
میدارد نیکوکاران را این تعلیل امر است بصفح و حث بر آن و تنبیه بر آنکه عفو از کافر خاین احسان است چه جای
آنکه آن از غیر او باشد و بعد از آن بیان حال یهود و ذکر حال نصاری می کند که و من الذین قالوا
یعنی از آنانکه گفته اند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم و خود را نصرانی گفتند بجهت نسبت دادن خود
بنصران یا ناصره که حضرت عیسی در آنجا بوده یا آنکه گفته اند نحن انصار الله و بر هر تقدیر از ایشان اخذنا
میثاقهم گرفتیم پیمان ایشان را چنانکه از جهودان گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند
بهره وافیه را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بآن در انجیل از ایمان آوردن بمحمد ص
فاغرینا پس بر انگیختیم بشومی پیمان شکنی ماخوذ از غری بشیء اذا لصق یعنی ملصق ساختیم و لازم گردانیدیم
بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر و البغضاء و بغض پنهان در دل الی یوم القیمة
تا روز رستخیز یعنی بجهت نقض عهد ایشان سلب توفیق و الطاف نمودیم از ایشان تا آنکه فرق مختلف شدند چون

نسطوریه که قایل اند بآنکه عیسی ابن الله و یعقوبیه که میگویند که ان الله هو المسیح ابن مریم و ملکانیه که معتقد آن
اند که ان الله ثالث ثلاثة الله و عیسی و مریم همه دشمن یکدیگر اند بعضی مفسران گفته اند که معنی آنست
که دشمنی انگیختیم میان ایشان و یهود پس بر سبیل تهدید و وعید می فرماید وسوف ینبئهم الله و زود
باشد که خبر دهد خدا ایشان را بما کانوا یصنعون بآنچه ایشان می کنند این اخبار بجزا و مکافات دادن
ایشان خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد
بشما فرستاده ما یبین لکم در حالتی که روشن می گرداند برای شما کثیرا بسیاری مما کنتم تخفون
از آنچه بودید که پنهان می کنید آنرا من الکتاب از توریت چون نعت محمد و از انجیل چون بشارت عیسی با آمدن احمد
و یعفوا عن کثیر و در می گذرد از بسیاری از مخفیات شما و خبر نمی دهد بآن زیرا که مهمی دینی ازو پوشیده نیست
نقل است که یهودی با آنحضرت گفت که کدام است آن کثیر که از ان عفو کردی حضرت ازو اعراض کرد دوم و سیوم نوبت
مبالغه کرد حضرت روی مبارک ازو بگردانید و قصد آن یهود آن بود که مناقضه از آنحضرت ظاهر شود تا بترک عفو
چون در جواب و سوال خود دست که حضرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد و اظهار
اسرار ایشان متضمن معجزه است زیرا که هیچکس اخفای ایشان حکم رجم و نعت حضرت رسالت را مطلع نبود پس حق سبحانه
رسول خود را بر ان اطلاع داد تا معجزه او باشد و دلیل بر صدق نبوت و گویند که معنی یعفوا عن کثیر آنست که حضرت رسالت پناه
از بسیاری از گناهان ایشان که آن اخفای حکم توریت و انجیل است در میگذرد و ایشان را باین جریمه عقوبت نکند
قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نور روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت است مراد
قرآن است که کاشف ظلمات شک و ریب است و کتاب مبین و کتابی که واضح الاعجاز است و یا موضح احکام اسلام
و اختلاف لفظین بجهت اختلاف معنیین است و نزد بعضی مراد بنور حضرت رسالت است که مردمان باو مهتدی می شوند
همچنانکه بنور براه میروند و وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق تعالی بنور کرم از ظلمت کده عدم بفضای
عالم آورده نوری بود بنا بر حدیث اول ما خلق الله نوری بعد از ان عالم را برای ظهور او موجود گردانید لولاک
لما خلقت الافلاک یهدی به الله راه می نماید خدا بنور و کتاب که عبارت از قرآن و یا محمد و قرآن و توحید
ضمیر بجهة آنست که مراد بنور و کتاب مبین یکیست یا آنکه در حکم واحد است چنانکه مترجم شد من اتبع رضوانه

هر که پیروی کند خوشنودی او را بوسیله ایمان و عمل صالح سُبُلَ السَّلَامِ راههای سلامت از عذاب او و آن دار السلام است
و طرق موصله بجانب جناب احدیت که موجب سلامتی از آفات است و رسیدن بدرجات عالیات و آن شرایع اسلام
است وضع آن نموده برای بندگان وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون می آرد ایشان را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای انواع کفر
إِلَى النُّورِ بروشنائیهای ایمان بِإِذْنِهِ باراده و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ و راه می نماید ایشان را بوسیله ادله
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که نزدیکترین راههاست بحق و آن راه اسلام است که در وی هیچ اعوجاجی
و کجی نیست بعد از آن از حال نصاری اخبار میفرماید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ
اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ گفتند بدرستی که خدای ما مسیح است که پسر مریم است قایل این قول از فرق نصاری
یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان همین بس بآنکه قایل اند که [در مریم] خدا در مسیح است چه این موجب حدوث و ولادت و حادث را الوهیت
نشاید و نیز خدا و را قدوم بعض الله او نتواند بود و گویند که نصاری قایل این قول نبوده اند اما چون که مذهب ایشان مؤدی
باین بود از حیثیت این که اعتقاد داشتند بآنکه عیسی بخودی خود می آفریند و زنده می کند و می میراند و تدبیر عالم می کند
پس لازم ایشان است که قایل بالوهیت او شوند پس بر فساد قول ایشان احتجاج مینماید بآنکه قُلْ بگو ای محمد فَمَنْ يَمْلِكُ
پس کیست که مالک شود و منع کند مِنَ اللَّهِ از قدرت و اراده خدا شَيْئًا چیزی را استفهام برای انکار است یعنی هیچکس
مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ اگر اراده کند که هلاک کند
عیسی بن مریم را وَأُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و آنها که بر روی زمینند همه مراد آنست که مسیح قابل
فنا مانند سایر ممکنات است و چنین کسی چگونه خدا الهی را شاید پس بجهت ازاحت شبهه که ایشان را عارض شده بود بجهت عدم والد او
می فرماید که وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان آنهاست يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند هر چه میخواهد او قادر علی الاطلاق است پس بعضی از اشیا را بی
ماده می آفریند چون آسمان و زمین و بعضی از اصل و ماده خلق میکند چنانکه ما بینهما و بعضی دیگر را انشا می نماید از اصلی که
از جنس آن نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس اوست چون خلق مولود از والدین و از مرد بی زن چون حوا و یا از
زن بی مرد چون عیسی وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدا بر همه چیزها توانا است و هر چه میخواهد بر طریقی و کیفیتی
که مقتضای حکمت و مصلحت اوست ایجاد می فرماید بعد از آن حکایت میکند از فریقین من اهل کتاب وَقَالَتِ

الیهود والنصاری وگفتند یهودان و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خداییم یعنی
دشیایع و اتباع هر دو پسر اوییم که آن عزیر و مسیح است و یا آنکه مقربان اوییم مانند قرب و منزلتی الولد بوالد
و مثل رافت و مهربانی پدر به پسر و روایت که رسول خدا کعب بن اشرف و یاران او را از عقاب بترسانید
گفتند ای محمد ما را چه می ترسانی هر چند ما گناه کنیم خدای ما را عقوبت نکند زیرا که ما پسران اوییم واحباؤه و
دوستان او و خدا هرگز پسر خود را عذاب نکند بلکه غضب وی مانند غضب پدر باشد بر ولد حق تعالی فرمود که ای محمد قل
بگو در جواب ایشان که قایل این قول اند که اگر سخن شما بحسب فرض راست است فلم یعذبکم پس چرا عذاب
می کند خدا شما را بذنوبکم بگناهان شما و آن عذاب شما در دنیا بقتل است و اسر و مسخ و در آخرة باعتراف
شما که لن تمسنا النار الا ایاما معدودات خواهد بود پس اگر پسر او می بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که هرگز پسر را
بقتل و اسر و مسخ و آتش عذاب نکند و دوست نیز عقوبت و عذاب دوست روا ندارد بل انتم بشر
بلکه شما آفریده شده کانید ممن خلق از آنها که خدا آفریده است یعنی مانند سایر بنی آدم که هر بدی و نیکی پاداش
خواهند یافت یغفر لمن یشاء می آمرزد خدا هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی و به نبوت
جمیع پیغمبران گرویده اند و یعذب من یشاء و عذاب می کند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند ولله
ملک السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و در آنچ
وما بینهما و پادشاهی آنچه میان آسمان و زمین والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه یعنی همه
ماسوی نزد او مساوی اند در آنکه خلق و ملک اویند پس محسن را باحسان و مسیء را باساءت پاداش خواهد داد بدون
رجحان بعضی بر بعضی و بعد از آن خطاب باهل کتاب می کند بر سبیل التفات بقوله یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری
قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یعنی محمد صلعم که یبین لکم در حالتی که روشن می کرداند
برای شما راه حق را که دین اسلام است حذف مفعول بجهة ظهور آنست و می تواند بود که مفعول ۷ و قوله علی فترة
من الرسل متعلق است بجاءکم یعنی آمده است بشما بر زمان فتور ارسال رسل و انقطاع وحی یا حالست از تبیین
یعنی بیان روشن می کند برای شما در حالتی که بر زمان فترتست ان تقولوا بجهة کراهیت اینکه گوئید شما بر وجه
اعتذار که ما جاءنا من بشیر نیامد ما را هیچ مژده دهنده ولا نذیر و هیچ بیم کننده فقد جاءکم

پس بتحقیق آمد بشما متعلق است بمحذوف ای لا تعتذروا فقد جاءکم یعنی عذر میاورید و زبان باعتذار مکشائید بتحقیق که
آمد بشما بشیر بشارت دهنده مومنان بمثوبت و کرامت در جنان و نذیر و ترساننده کافران بعذاب و عقوبت
در نیران واللّٰه علی کل شیء قدیر و خدا بر همه چیز توانا است چه قادر است بر آنکه بمحض حکمت رسولان
پی در پی فرستد چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد و مرویست که میان
آنحضرت و عیسی ششصد سال بود و در آیه امتنان است بر اهل کتاب و سایر مردمان بر آنکه در وقتی که آثار وحی مندرس
و اخبار رسالت منقطع و آثار نبوت منطمس بود و همه محتاج هادی بودند رسول بشیر و نذیر بایشان فرستاد تا آنکه ظلمت جهالت
از ایشان بروشنی او و نور حق گرفت بعد از آن جهة تسلیه حضرت رسالت مرتبت بیان مخالفت یهود می کند با انبیای خود چنانکه
با تو واذ قال موسی لقومه و یاد کن ای محمد این را که چون گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند
یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة اللّٰه علیکم نعمت خدای را که فایض بود بر شما اذ جعل
فیکم انبیاء چون گردانید در میان شما پیغمبران تا شما را راه نمایند مراد پیغمبران زمان موسی بودند که در احکام
شرع تابع او بودند و گویند که مراد انبیائی بودند که بعد از موسی پیدا شدند پس ایراد انبیا بصورت ماضی جهت
تحقق وقوع باشد و اخبار از این از معجزات وی و بصحت پیوسته که در هیچ امت آن مقدار نبی نبود که در بنی اسرائیل بودند
وجعلکم ملوکا و گردانید شما را در میان شما پادشاهان بسیار مانند بسیاری انبیا بجهة فرط تسلط که بعد از فرعون
ایشان را حاصل شده بود و قصد قتل یحیی و عیسی کردند و گویند چون ایشان مملوک بودند در دستهای قبطیان حق تعالی ایشان را
از آن برهانید و مالک النفس خودشان گردانید و منازل وسیع که در رو آبها جاری بود بایشان ارزانی داشت و از این جهة
ایشان را بملوک تسمیه نموده فرمود و آتیکم و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و بیرون آمدن آب از سنگ و
شکافتن بحر و غیر آن از نعمت عظیمه ما لم یؤت احدا من العالمین آنچه نداد کسی از همه عالمیان و گویند مراد
عالمیان زمان ایشان است و مرویست که هر که از بنی اسرائیل و برا زنی بودی و خدمتکاری و اسبی و وجه معیشتی او را
پادشاه گفتندی و مؤید این روایت روایتیست ما ثوره که ابو درداء از رسول مقبول روایت نموده که هر که صبح کند
بعافیت بدن و امن راه و نزد او قوت آن روز باشد پس گویا همه دنیا بجوز او تصرف او در آمده بعد از آن فرموده که حضرت
عزت می فرماید که ای فرزند آدم ترا از دنیا همین بس که جوعت کند و عورتت بپوشد و اگر خانه باشد که در آن در آئی

آن نعمت باشد بهتر تو و اگر اسبی باشد که بر او سوار شوی نعمت تمام بود ترا پاره نان و سبوی آب و ازار و کاشانه ست
یا قوم ای گروه من ادخلوا الارض المقدسة در آیید بر زمین پاک کرده شده از جنس شرک و یا با برکت
که جامع انواع فواکه است و مقر اکثر انبیا و مومنین و آن زمین شام است یا دمشق یا طور و حوالی آن یا فلسطین و
اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است التی کتب الله لکم آنچنان زمین که قسمت کرده است خدای تعالی
برای شما و یا نوشته است در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جبابره و امتثال سایر اوامر و چون
ایشان از عمالقه ترسیده بودند بنقبای خود گفتند کاشکی ما را رئیس می بود تا بمصر باز می گشتیم موسی فرمود که
ولا ترتدوا علی ادبارکم و باز نگردید بر پشتهای خود یعنی بهمان که آمدید بجهت خوف از جبابره و یا باز
نگردید در دین خود بعصیان و عدم وثوق بر خدای که اگر چنین کنید فتنقلبوا پس باز گردید خاسرین در حالتی که
زیان کاران باشید در دنیا و آخرت چون موسی بنی اسرائیل را از ارتداد منع فرمود قالوا گفتند ایشان در جواب او
یا موسی ان فیها ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه قوما جبارین گروهی اند متغلب با شوکت و قوت
که مقاومت ایشان میسر نیست جبار صیغه مبالغه است ماخوذ از جبره علی الامر یعنی اجبره و آنکس است که اجبار مردمان نماید
بر آنچه خواهد و انا لن ندخلها و بدرستی که ما در نمی آییم در آن زمین حتی یخرجوا منها تا وقتی که
بیرون آیند جباران از آن ارض مقدسه فان یخرجوا منها پس اگر بیرون روند از آن زمین فانا
داخلون پس بدرستیکه ما در آیندگانیم بآن زمین چه ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست قال رجلان
گفتند دو مرد من الذین یخافون از آنها که می ترسیدند از خدای تعالی یعنی یوشع بن نون سبط بنیامین
و کالب بن صابن سبط یهودا انعم الله علیهما انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد
و کتمان این صفت ثانیه رجلان است یا جمله معترضه برای بیان حال ایشان و این دو مرد بنی اسرائیل را گفتند
ادخلوا علیهم الباب در آیید بر جباران از باب قریه ایشان ناگهان و ایشان را در راه تنگ گیرید
و مگذارید که بصحرا روند فاذا دخلتموه پس چون در آیید از آن بر وجهی که گفته شد انکم غالبون
پس بدرستیکه شما غالبید چه بجهت مواضع ضیق و عظم اجسام متعسر است بر ایشان که بر شما حمله کنند و دیگر آنکه ایشان اجسام اند
که خالی از قلوب در نهایت جبانت و می تواند بود که علم ایشان بعادت الله در نصرت رسل و قهر اعدا او یا از الهام

وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا پس بر خدا توکل کنید در این حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مر وعده
حق را و باور کنندگان بوحدانیت و قدرت کامله او قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند که ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا
أَبَدًا بدرستیکه ما در نمی آییم بدین ولایت هرگز مَا دَامُوا فِيهَا مادامیکه ایشان در این موضع اند و تو کسی را
تصدیق میکنی و سخن توکسی را باور نمیداری و ما داموا فیها بدل بعض است از ابدا پس از روی عدم موالات بخدا و برسول او
گفتند که فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ پس برو تو و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ
پس بدرستی که ما اینجا نشسته ایم گفتند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سید است پس هارون را که از او بزرگتر بود
سید گفتندی و کلمه فقاتلا موید این قول است و چون موسی تفرق قول ایشان مشاهده فرمود و از اعانت ایشان
مایوس شد دست مناجات برداشت و شکایت قوم را بحضرت پروردگار خود معروض داشت قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار
من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را و یوشع و کالب که با ما
موافقت نموده بودند اما اعتماد بر ایشان نداشت بجهت ظهور تلون قوم بر او یعنی بار خدایا ما با اهل وفاق در نهایت ندرت
و قلت ایم و اهل خلاف متجاوز از حد غایت و نهایت فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی حکم کن برای ما که مستحق آنیم و با ایشان بانچه
سزاوار آنند یا تبعید نمای میان ما و ایشان و تخلیص کن ما را از صحبت ایشان قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که
ارض مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام کردانیده شده است بر ایشان بانچه که بجهت عصیان قادر نباشند بانکه در آن
در آیند و مالک آن شوند أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر روند در زمین تیه
که شش فرسنگ است پس قوم موسی چهل سال در زمین تیه سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر میکردند و تا شام راه میرفتند
و شام همان جا می بودند که بامداد از انجا رحلت می نمودند بجهت آن سرگردان شده راه بیرون شد نمی یافتند
و نمیدانستند که از کجا ابتدا کردند و بکجا رسیدند و این از جریان عادت معجزه بود و بدانکه عام ظرف یا محرمة است
پس تحریم موقت و غیره موبد باشد و مخالفت نداشته بقول با آیت کتب الله لکم و موید این است که در روایت واقع شده
که موسی بعد از چهل سال با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی انجا بود و در انجا بجوار رحمت ایزدی
پیوست و گویند در تیه قبض روح او شد و در حین احتضار خبر داد که یوشع بن نون بعد از وی بجهاد جبابره شد و فتح او کرد

اورا بمحاربت وبعد از فوت یوشع بنی اسرائیل را بجانب اریحا و ایلیا آورد و جبابره را بقتل رسانید و همه زمین
شام مر بنی اسرائیل را مسلم شد و آیا عامل ظرف یتیهون ست یعنی در مدت چهل سال در تیه بودند و طریق بیرون
رفتن از ان نداشتند پس بنا بر تحریم بر سبیل اطلاق باشد و مؤید این ست که هیچکدام از ایشان که می گفتند ان لن
ندخل الارض المقدسة بزمین مقدسه داخل نشدند بلکه در تیه هلاک گردیدند و موسی و هارون را در انجا وفات رسید
و یوشع بر همه ایشان مبعوث شده و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم دعا کرد حکم شد که چهل سال حبس کردان در زمین تیه پشیمان
موسی از ان پشیمان شد حق تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس پس اندوه مخور و هیچ
مباش علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان یعنی ایشان بسبب فسق سزاوار این نوع عقوبت اند پس از دعا
کردن ایشان پشیمان مباش در تفسیر ابو الفتوح مذکورست که بنی اسرائیل که ششصد هزار مرد مقاتل بودند چون در تیه
گرفتار شدند موسی ع را گفتند ما در این بیابان از تاب آفتاب می سوزیم نه خیمه داریم نه سایبان و تو میگوئی
که چهل سال اینجا می باید بودن حق تعالی ابری فرستاد بمقدار طول و عرض لشکرگاه ایشان هرجا که میرفتندی آن ابر بالای
سر ایشان رفتی و هرجا فرود آمدندی بایستادی آن ابری سفید و خنک و بی باران بوده و چون شب رسیدی حق تعالی
عمودی از نور بیافریدی برای ایشان و از حین غروب آفتاب تا طلوع باقی بودی و چون صبح روشن گشتی از برای ایشان
من بفرستادی و آن ترنجبین ست و ایشان بقدر احتیاج از ان برگرفتندی همه را وافی بودی مروی ست که هر یکی را
صاعی رسیدی و چون روزی چند برآمد گفتند ما را آرزوی گوشت ست حق تعالی سلوی را برای ایشان فرستاد آن مرغی بود
و چون تشنه شدند طلب آب کردند حق تعالی سنگی از آسمان بموسی فرستاد و گفت ای موسی هرگاه که آرزوی آب داشته باشند
عصای خود را بر این سنگ زن دوازده چشمه آب از ان بیرون آورد و هر چشمه از سبطی تا با یکدیگر منازعت نکنند
جامهای ایشان در این مدت چرکین و کهنه نمی شد و چون اطفال ایشان بزرگ می شدند جامهای ایشان نیز دراز
می شد بمقدار قد ایشان و چون چهل سال بگذشت موسی با بقیه لشکر بجانب جباران روان گردید و اریحا را فتح کردند و
مقدمه لشکر یوشع بن نون بود و افتتاح فتح از و شده و در شهر در آمدند و لشکر نیز در عقب او داخل شدند
و مدتی در انجا بودند تا آنکه موسی بجوار رحمت ایزدی پیوست و این قول اصح اقوال ست زیرا که عوج بن عنق را موسی ع
بعصا کشت و بعضی آنست که اریحا بر دست یوشع گشاده شد و موسی و هارون در تیه فرمان یافتند بعد از ان

یوشع در آنجا وفات کرد و فوت هارون قبل از موسی بود و بیان قصهٔ وفات او براین نهج است که حق تعالی بموسی وحی نمود
که من قبض روح هارون خواهم کرد او را بفلان کوه ببر موسی هارون را گفت ای برادر برخیز تا بفلان کوه رویم
وی تابع او شده بآن کوه آمد و در آن کوه درختی دیدند که در حسن و طراوت و نضارت مثل آن ندیده بودند
خانه در زیر آن درخت ساخته و سریری در آن نهاده و بستری بر آن گسترده با بوی خوش و نسیمی دلکش هارون
موسی را گفت میخواهم ساعتی اینجا بخسپم گفت روا باشد گفت میترسم که خداوند خانه بیاید و مرا منع کند موسی گفت
من او را تسلی دهم هارون گفت تو نیز در خوابیدن با من موافقت کن پس هر دو بر بالای آن سریر بخفتند
چون هر دو بخواب شدند ملک الموت بقبض روح هارون آمد هارون از صعوبت نزع از خواب برجست و موسی را بیدار
کرد و وداع نمود و جان را بقابض ارواح سپرد و فرشتگان آن سریر بر آسمان بردند و آن درخت ناپدید گشت
و در روایتی آمده که موسی در جایی میگذشت دید که جمعی فرشتگان قبری می‌کنند بنظارهٔ ایشان بایستاد چون در آن
قبر نگاهی کرد جایی وسیع و پاکیزه و خوشبو و سبزه‌زار و آب روان دید و گفت ای فرشتگان این قبر را
برای که می‌کنید که بس فراخ و خوش منظر است گفت برای مرد مومن و متدین میخواهی که از آن تو باشد گفت آری گفتند
ای موسی در اندرون این در آی و بخسب و رو بقبله کن و توجه بدوست نمای و نفس بکش پس بهمین طریق در آن قبر
فرو رفته بخفت و رو بقبله کرده متوجه درگاه احدیت شد و نفس کشید بهمان نفس جان او را قبض کردند و قبر را
بر او راست کردند چون حق تعالی تبیین حال اهل کتاب فرمود در نقض عهد و ارتکاب فواحش در عقب آن بیان حال
فرزندان آدم در حق برادر خود در نقض عهد نموده مرتکب قتل شد که از اعظم فواحش است تا موجب تسلیهٔ حضرت رسالت پناه شود
بانکه نقض عهد مخصوص باهل عصر آنحضرت نبوده بلکه در قدیم الایام نیز چنین بود لهذا آنحضرت صلعم را فرمود که این قصه را
بر ایشان خواند بقوله وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل روزگار خود که از جملهٔ ایشان اهل کتاب‌اند نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ
خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند یعنی قابیل و هابیل بِالْحَقِّ براستی و درستی و هیچ وجه شائبهٔ کذب در آن راه
از آنجا یعنی در حالیکه این خبر ملتبس است بصدق و راستی موافق آنچه در کتب متقدمهٔ سماویه است و بیان این قصه
برین وجه بود که بعد از قبول توبهٔ آدم و اتصال او بحوا و مجانست ایشان با یکدیگر حوا بیست نوبت حامله گشت هر بطنی
پسری و دختری می‌آورد مگر شیث که تنها متولد شده بود چون اولاد او بزرگ می‌شدند آدم جاریهٔ یک بطن را

به بطن دیگری می داد تا موجب کثرت تناسل و توالد شود خدای تعالی بر نسل آدم برکت داد بر وجهی که آدم از دنیا نرفت
که فرزندان و فرزندان ایشان چهل هزار شدند حمد و ثنیت که اولین فرزند او قابیل بود و توامش اقلیما که در غایت حسن بود
و روی درخشان و موی مشک افشان داشت و توام هابیل را که لیوذا گفتندی او را چندان جمالی نبود چون بحد
بلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل اختصاص داد قابیل از این حکم ابا نمود و گفت
خواهر من اجمل و احسن است و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم ع فرمود که حکم خدا برین وجه صدور یافته مرا در
هیچ اختیاری نیست حکم حکم اوست ما محکوم فرمان اوئیم قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را از من دوستتر داری
لاجرم آنچه خوبتر است بدو می دهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمی کنی هر یک شما قربانی کنید بآنچه می توانید قربانی
هر که قبول کرده اقلیما از آن او باشد و ذلک قوله اذ قربا وقتی که قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان
قربانا قربانی را و اذ ظرف نبا است یا حال از و و قربان اسم هر چیزیست که بآن تقرب نمایند بسوی خدا از ذبیحه
و غیر آن و نزد بعضی تقدیر این است اذ قرب کل واحد منهما قربانا آورده اند که هابیل صاحب گوسفندان بود بره فربه
خوب که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من مقبول نگردد ترک اقلیما
کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر این قربانی
مقبول شود یا نشود من دست از خواهر خود باز ندارم و معاویه بن عمار از صادق ع روایت کرده که منشاء قتل قابیل هابیل را
خلاف این است که جرد عان میگویند که میخواست که اقلیما را که توام او بود بخواهد و آدم او را بهابیل داد و با و
نداد چه اگر خواهر را به برادر دادن روا بودی در شرع ما نیز جایز بودی لقوله تعالی هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم
و موسی لیکن حوا اول دختری آورد و او را عناق نام نهاد او اول کسی که در زمین بغی کرد او بود حق تعالی سباعی بر او مسلط
گردانید تا او را بکشت و در عقب او قابیل متولد شد و از پس او هابیل چون قابیل بالغ شد حق تعالی برای او زنی جنیه فرستاد
نام او جمانه بصورت آدمی که او را بقابیل داد و آدم فرمان الهی را منقاد شده وی را بقابیل داد چون هابیل بالغ شد حق تعالی
برای او حوری فرستاد نام او نزله بود وحی کرد که او را بهابیل نامزد کن آدم وی را بهابیل عقد بست چون قابیل او را بدید
گفت ای پدر من برادر مهترم باین کرامت اولیترم آدم فرمود این را بفرمان خدا آوردم نه بهوای نفس خود اگر خواهی
که صدق این قول تو ظاهر گردد هر یک قربانی کنید قربانی هر که قبول افتد الیق باشد بآن زن فتقبل من احدهما

پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدین نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسپند را بخورد
بجهت خلوص نیت او بقربانی و در خبر است که حق تعالی در بهشت این بره را پرورش میداد تا که بجای فدای اسمعیل فرو فرستاد
وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن ملتفت
نگشت پس قابیل را آتش خشم باشتعال آمد و دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت قابیل هابیل را
از غایت فرط حسد بر عدم قبول قربانی او لَأَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم و از دغدغهٔ تو فارغ البال باشم قَالَ گفت
هابیل إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربانی خود را اخلاص ساختند
پس مرا چه گناه باشد که در صدد قتل من شده بعد از آن هابیل قابیل را گفت لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشائی و دراز کنی إِلَيَّ
يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي بسوی من دست خود را تا مرا بکشی مَا أَنَا بِبَاسِطٍ من نیستم دراز کننده يَدِيَ إِلَيْكَ
دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من می ترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ
که پروردگار عالمیان است و گویند با آنکه هابیل از قابیل قوی تر بود و با شوکت اما محترز بود از قتل قابیل و خود را تسلیم کرد
از جهت خوف الهی و قوله انا بباسط یدی در جواب لئن بسطت بجهت بری او بود از این فعل شنیع و بعد از آن تعلیل
امتناع از معارضه و مقاومت گفت که إِنِّي أُرِيدُ بدرستی که من میخواهم أَنْ تَبُوءَ آنکه باز گردی بِإِثْمِي بگناه من
اضافه از برای ادنی ملابسه است یعنی بگناه کشتن تو مرا اگر متحمل آن شوی وَإِثْمِكَ بپاداش گناه خود که پیش از قتل من کرده
که آن سبب رد قربانی بوده و گویند که معنی آنست که اگر فی الواقع قتل میان من و تو واقع شود من میخواهم که از من ناشی
نشود بلکه از تو صادر شود یعنی غرض او بالذات آن بود که قتل از وی بوقوع نیاید نه آنکه مقصود اصلی وی این بود که البته قتل از
قابیل بفعل آید و اگر این قتل از تو صادر باید فَتَكُونَ پس باشی تو بعد از صدور این امر قبیح از تو مِنْ أَصْحَابِ
النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و این است پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ
لَهُ نَفْسُهُ پس آسان و فراخ کرد امید مر قابیل را نفس او قَتْلَ أَخِيهِ کشتن برادر را قطوع ماخوذ است از طاع
له المرتع اذا اتسع یعنی بر وجه سعت و سهولت قصد قتل برادر خود کرد و کمر در قتل او بست و در کمین گاه انتقام بنشست
چون که آدم عزیمت بیت المعمور فرمود از مکه معظمه قابیل فرصت یافت پس در رمهٔ گوسپندان آمد و هابیل را در خواب
دید سنگی برداشت و بر سر هابیل زد و کوفت چنانکه مغز سرش پریشان شد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بآن سنگ فَأَصْبَحَ

مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان کاران پدر در دنیا با آنکه بقیهٔ عمر مطرود و محرود بود و در آخرت خود ظاهر است
که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود ثعلبی در تفسیر خود آورده که چون او را بکشت ندانست که با وی چه باید کرد
چه اول مرده بود از بنی آدم پس در چادری پیچیده چهل روز بر پشت گرفته بهر طرف میگشت فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا
پس برانگیخت خدای زاغی را يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود در الحفره می افکند لِيُرِيَهُ
تا بنماید قابیل را که كَيْفَ يُوَارِي چگونه بپوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ جثهٔ برادر خود را و ضمیر یواری راجع بقابیل است
و جمله تا بنماید قایم مقام دو مفعول یری است و مراد بسوءة اخی جسد میت است که مستقبح است دیدن آن و مرویست که چون
قابیل نمیدانست که با جثهٔ برادر خود چه کند حق تعالی دو غراب را ملهم ساخت تا با یکدیگر مقاتله ساخته یکی دیگری را بکشت
بعد از آن بمنقار و چنگل خود حفره کرد و زاغ مرده را بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن پاشید تا آن زاغ پوشیده
گشت قابیل چون آنحال را مشاهده کرد قَالَ گفت از روی جزع و تعجب يَا وَيْلَتَى ای وای بر من الف بدل یای متکلم است
و ویل و ویله بمعنی هلاکت است و غرض ازین کلمه طلب حصول هلاکت است از غایت تحسر و بعد از آن بر سبیل تعجب گفت أَعَجَزْتُ
أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ
أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را یعنی مهتدی نشدم بآنچه این زاغ راه یافته و قوله فاواری عطف است بر ان اکون القصه
قابیل بهمین طریق که زاغ مرده را در خاک کرده تن برادر را دفن نمود فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمانان
بر قتل او چه بجهت آن مشقت بسیار باو رسید که آن تحیر بود در امر وی و برداشتن او را بر گردن خود مدت مدید در آثار
آمده که چون آدم ع از زیارت حرم مراجعت فرمود فرزندان باستقبال وی آمدند مگر هابیل چون آدم هابیل را ندید احوال او
از قابیل پرسید او گفت نمیدانم که کجاست فرمود بلکه او را کشته بجهت این تن تو سیاه شده است و احوال هابیل را از هر که
می پرسید هیچکس نشان او نمیداد آدم ع در تحقیق حال هابیل جد تمام و جهد لاکلام می نمود شبی در واقع دید که هابیل جایی ایستاده میگوید
که ای پدر بزرگوار بفریاد من رس آدم از هول بخروش در آمده بیهوش شد چون با خود آمد جبرئیل را دید که بر سر بالین وی
نشسته گفت ای برادر از حال هابیل هیچ خبر داری که حالا او را در خواب دیدم که چون مظلومان ناله میکرد و الغیاث
میگفت و کس بفریاد او نمیرسید جبرئیل گفت که یا آدم حضرت عزت می فرماید که عظم الله اجرک بزرگ باد مزد تو در این مصیبت
بر آنکه قابیل هابیل را بکشت او فریاد میکرد و کس بفریاد او نمیرسید آدم فریاد در گرفت و گریه آغاز کرد و گفت مرا بر خاک آن ببر

پس جبرئیل او را بقبر هابیل برد آدم خاک آن بود دور کرده هابیل را دید سر کوفته و تمام اعضا بخون آغشته و آلوده بر او
روی مبارک بر روی او می مالید و میگفت واحسرتاه و واغوثاه واابناه پس چندان بگریست که فرشتگان هفت آسمان
بگریه در آمدند و گفتند بار خدایا دوست روی آدم از گریستن آلوده بود اکنون باز گریان شده خطاب در
رسید که ای آدم صبر کن در این مصیبت که مزد صابران آن بسیار است و اجر ایشان بی شمار و ما حکم کردیم که نصف
عذاب دوزخ تنها مر قابیل را باشد پس آدم از قابیل بیزاری نمود و او را از پیش خود براند در روایت آمده
که هابیل جوانی بود به بیست سالگی رسیده با روی چون ماه و دو گیسوی سیاه داشت حق تعالی او را صورت خوش
و سیرت دلکش ارزانی داشته بود هیچکس از اولاد او بجمال و کمال وی نبود دندی هنوز شیث متولد نشده بود
و در خبر است که اجمل اولاد او شیث بود چه لمعه نور محمدی از بشره او لامع و در جبین مبین او ساطع بود و حق تعالی
شیث را ولی عهد آدم کرد و قابیل را نزد خود نگذاشته وی جلای وطن نموده بعدان رفت ابلیس نزد وی آمد و گفت
آتش که قربانی هابیل قبول کرد بجهت آن بود که هابیل آتش پرست بود تو نیز آتشکده برای خود و برای فرزندان خود بنا کن
و بعبادت آن مشغول شو تا معبود تو باشد و کار تو در دنیا و آخرت سرانجام دهد وی آتش خانه ساخت و آنرا پر از
آتش کرد و آتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا باو کرده آتش پرست گشتند و مرتکب انواع لهو و لعب شدند
و از نرد و شطرنج و مزامیر و غیر آن و بشرب خمر و زنا و سایر فواحش اشتغال نمودند تا آنکه در طوفان نوح همه هلاک شدند
مگر نسل شیث باقی ماند بعد از ذکر قتل قابیل هابیل را بیان تکلیف قصاص میفرماید در باب قتل تا از آن منزجر شوند و میگوید
که مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ بسبب این خیانت این قتل كَتَبْنَا نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل من اجل ذلک متعلق است بکتبنا من ابتدائیة
یا بمن ای ابتداء الکتب و النشاء من اجل ذلک یعنی از جهت این قتل است که ابتدای نوشتن و فرض کردن ما بود
من از برای ابتدائیه است چه هر شیء مبتدا است بسبب آن و اجل در اصل لغت مصدر است بمعنی جنایة کما یقال اجل
شرا اذا جناه و مستعمل شده است در تعلیل جنایات و بعد از آن بر سبیل اتساع در مطلق تعلیل استعمال کردند یقال
من اجل کذا فعلت بفتح الهمزة و کسرها ای بسبب سواء کان السبب فاعلیا او غائیا و گاه است که من بلام مبدل میشود
فیقال لاجل ذلک و این اشارت است بقتل قابیل هابیل را پس معنی آن است که ترجمه شد عَلٰى بَنِىٓ اِسْرَآءِيْلَ
بر بنی اسرائیل اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا که هر کس که بکشد کسی را بِغَيْرِ نَفْسٍ بی قتل نفسی یعنی بی آنکه آن کس

کشته باشد و بر او قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی شرک
یا قطع طریق یا زنا بشرط احصان و غیر آن از اسباب موجبهٔ قتل کرده باشد فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا
پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و طریقهٔ بد وضع نموده و مردمان را
بران دلیر ساخته یا از حیثیت آنکه قتل واحد و جمع یکیست در استجلاب غضب الهی و عذاب نامتناهی وَمَنْ أَحْيَاهَا
و هر که ابقای حیات نفسی نمود بعفو از قصاص یا منع از قتل و یا رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ
جَمِيعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب کسی داشته باشد که همه مردمانرا از هلاکت نگاه داشته
و صاحب کنز العرفان آورده که در تشبیه اول علما را اختلافست یکی آنکه قاتل نفس بغیر حق بمنزلهٔ همه مردمانست در آنکه
ایشان خصوم او باشند در قتل این کس دوم آنکه تشبیه آن در تعظیم وزرست سیوم آنکه تشبیه آن بقتل همه مردمان
نزد مقتول باشد چهارم آنکه وجوب قود کسیست که همه مردمانرا بقتل آورده و همچنین در تشبیه ثانی چند قولست یکی آنکه
حال آن محیی نزد مستنقذ همچو حال کسیست که احیای همه کس نموده باشد دوم آنکه هر که نجات دهد کسی را از حرق و غرق پس اجر او
همچو اجر کسیست که احیای مردمان کرده سیوم آنکه هر که عفو کند از قتل کسی که واجب القصاص باشد چهارم آنکه هر که زجر کند
خود را از قتل نفس محرم و از آن باز ایستد پس در اجر همچنانست که همه مردمانرا که واجب القود بوده باشند عفو کرده و خود را
از قتل همه باز داشته رسول خدا فرموده که هر که مومنی را شربتی آب دهد در جائیکه آب بسیار باشد چنان باشد که هفتاد بنده
آزاد کرده و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و هر آینه آمد بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان ما
بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزه های روشن یا بآیتهای قرآن که واضحست در اعجاز ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری
از ایشان بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات لَمُسْرِفُونَ هر آینه اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز
از حد اعتدال و منصرف در قتل یا درگذشته از همه حدود و اوامر و نواهی مراد آنست که ما بعد تشدید عظیم و تخویف از عقوبت
جحیم در قتل بناحق ارسال رسل کردیم با آیات واضحه بجهت تاکید امر و اجتناب از این فعل قبیح ایشان اسراف کردند در قتل
و هیچ باکی از آن نداشته آورده اند که جمعی بشرف اسلام معزز گشته ملازمت حضرت نبوت اختیار کردند چون هوای مدینه
با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشته بیمار شدند و چشم و روی ایشان زرد شد و صورت حال ایشان بعرض جناب حضرت
رسالت مآب رسانیده آنحضرت اذن داد که میان شتران شیردار روند آن جماعت امتثال امر نموده چند روز در آن

موضع بسر بردند و شیر شتر می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد روزی باهم اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت
رانده رو بقبیله خود نهادند ساربان که مولا و رسول مقبول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت بدیشان رسید جنگ آغاز کردند آخر
ساربان را گرفته دست و پای وی ببریدند و خار در چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و حضرت از این حال وقوف یافته
کرز بن جابر را با بیست سوار مسلح از عقب ایشان فرستاد تا همه را گرفته دست و گردن بسته نزد آنحضرت آوردند حق تعالی
آیه فرستاد إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جز این نیست که جزای آنانکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با خدا و رسول او
مراد محاربت با اولیای ایشان که مسلمانانند و اسناد محاربت بخدا و رسول بجهت تعظیم اهل اسلام است وَيَسْعَوْنَ فِي
الْأَرْضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا بجهت تباهی که قتل و غارت است و قطع طریق أَنْ يُقَتَّلُوا آنست که بکشند
ایشانرا أَوْ يُصَلَّبُوا یا بردار کنند أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا
مِنْ خِلَافٍ برخلاف یعنی دست راست و پای چپ أَوْ يُنْفَوْا یا برانند ایشانرا مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهر
بشهرها بآن حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت چون این آیه نازل شد حضرت بفرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم
ایشان کشیدند و آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند ذَٰلِكَ این حد که مذکور شد لَهُمْ مر ایشانراست خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا
خواری و رسوایی است در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آخرة عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که گناه است
از ایشان در مجمع از ائمه نقل کرده که جزای محارب بقدر استحقاق اوست پس اگر کسی را کشته است جزای او آنست که وی را بکشند
و اگر کشته و اخذ مال کرده جزای او قتل است یا صلب و اگر اخذ مال کرده و نکشته جزای او قطع ید و رجل است برخلاف و اگر جراحت
کرده باشد و چیزی نبرده او را قصاص کنند و نفی نمایند و اگر سلاح را برهنه کرده باشد و کسی را نترسانیده بدون قتل و اخذ مال
همین نفی کنند او را و ابوحنیفه تفسیر نفی بحبس کرده و نزد شافعی و اصحاب امامیه نفی است و از بلد خود و از شهر بلده که توجه کند
مردمان را اعلام کنند که او محارب است با او مبایعه و معامله نکنند و معاشرت نه نمایند و نزد بعضی دیگر اقتصار کنند بنفی او از بلد خود
نه غیر آن و در کنز العرفان مذکور است که نزد فقها هر که سلاح را برهنه کند بجهت ترسانیدن مردمان در دریا و یا در صحرا در روز و یا شب
خواه ضعیف باشد خواه قوی از محارب است و قاطع الطریق بدانکه حکم این آیه باقیست منسوخ نشده است مگر چشم کور کردن و بر کندن
منسوخ گشته چه در روایت آمده چون حضرت بقطع ایدی و ارجل و کشیدن میل در چشم ایشان فرمود بعد از آن هیچ خطبه نخواند
مگر که گفتی لا تمثلوا ولو بالکلب العقور بعد از بیان حد محارب بیان تایب آن میفرماید که إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند

از آنچه حق الله است مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ پیش از آنکه قادر شوند بر ایشان چه بعد از ثبوت محاربه او و وقوع او در پیش
امام و توبه او مانع حد نیست فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده گناهست رَحِيمٌ مهربان است
بر تائبان بدانکه نزد امامیه و نزد شافعی این استثناست از حقوق الله اما از حقوق آدمی از قتل و جرح و اخذ مال ساقط نمیشود و حکم
بقصاص و اداء مال اگر موجود باشد بعینه تا تلف نشده فتح پس رد او در عین است باتفاق یا قیمت آن با تلف آن و نزد بعضی
استثناست از آن همه حقوق مگر گاهی که مال یافت شود در آن زمان اخذ قیمت باید کرد و توبه که بعد از قدرت باشد حد ساقط نمیشود
اگرچه ساقط عقاب اخروی است مرویست که حارث بن بدر در عهد امیر المؤمنین علی محاربه بیرون آمد بقتل و قطع طریق اقدام نمود
بعد از آن توبه کرده نزد قیس بن سعید همدانی آمد و التماس زینهار نمود چون روز دیگر قیس نزد امیر المؤمنین ع آمد و گفت یا
امیر المؤمنین چه جزاء آنکس که با رسول خدا محاربه کند جست فرمود الجزا آنچه حق تعالی در قرآن فرموده پس این آیه برخواند قیس گفت اگر توبه کند
پیش از آنکه او را بگیرند فرمود توبه او قبول است گفت یا امیر المؤمنین حارث پناه بمن آورده و توبه کرده پیش از آنکه او را
بگیرند او را امان هست فرمود آری گفت بفرمای تا امان وی بنویسند پس خط امان نوشته او را داد و بعد از آن امر بتقوی
میفرماید بقوله یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ
و بطلبید بسوی او وسیله را یعنی توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامع در باب آنست که وسیله بتقرب بحضرت الله
ملاحظه اوامر و نواهی است یعنی فعل طاعات و ترک معاصی و توسل ماخوذ از وصل الی کذا اذا تقرب الیه وَجَاهِدُوا فِي
سَبِيلِهِ و جهاد کردن در راه خدا با اعداء ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید از بن اعمال
از امام محمد باقر ع مرویست که در تفسیر این آیه فرموده اند که توسل کنید بخدا بطلب رضا بانکه بقضای او راضی باشید و بر بلاء او
صبر کنید و در کشف الاسرار مذکور است که وسیله عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بترک وسایل
عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند و عابد فکر در این آیه کند که یذکرون الله قیاما
و قعودا و عالم نظر بر این آیه دارد که او لم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و عارف از این کلمه درنگذرد
که قل الله ثم ذرهم و در بحر الحقایق آورده که در این آیه فلاح را بچهار چیز وابسته که بدون اینها رستگاری حقیقی دست ندهد
اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت و بنده را از حجاب ظلمات خلاص میدهد دوم تقوی که منبع
اعمال خیر علیه و منشاء اخلاق رضیه است و سالک بدان از ظلمت نجات می یابد سوم ابتغاء و آن فنای [illegible]

و بقای لاهوت عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهار رحم جهاد و ان اضمحلال انانیت است و اثبات
هویت است و موحد در این مرتبه از تیه رکه انانیت باز رسته بنور می رسد ان الذین کفروا بتحقیق انانکه کافر
شدند به پرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا هر انچه
در زمین است از صنوفات اموال و امتعه و مثله معه و مانند آن همه یعنی باهم اگر دو باره انچه در زمین است
از نقد و جنس کافرانرا باشد لیفتدوا به تا نفس خود را باز خرند بآن من عذاب یوم القیمة
از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد
ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست در ان روز عذاب دردناک در بیضاوی گفته کلام لیفتدوا
متعلق بمحذوف است که لو مستدعی انست زیرا که تقدیر این است و لو ثبت ان لهم ما فی الارض و توحید ضمیر و حال انکه
انچه مذکور شده دو چیز است که آن ما فی الارض است و مثله معه بجهة اجرای انست در مجرای اسم اشارت مانند
در کریمه عوان بین ذلک یا بجهة واو در و مثله بمعنی مع است و جواب لو ما تقبل منهم است و لو و انچه در حیز انست
خبر این جمله تمثیل است برای لزوم عذاب مر ایشانرا و عدم خلاصی ایشان از ان یریدون میخواهند یعنی طمع دارند
یا قصد کنند ان یخرجوا من النار انکه بیرون آیند از آتش دوزخ و ما هم بخارجین منها و حال انکه
نیستند ایشان بیرون ایندگان از آتش ولهم عذاب مقیم و مر ایشان راست عذاب دایم که هرگز زوال
و انقطاع نیابد در حدیث آمده که یریدون ان یخرجوا بمعنی است که چون حق تعالی دری از بهشت در دوزخ کشاید ایشان
چون آنرا بینند و بشتاب زدنکه بر سر یکدیگر افتند تا از ان بیرون روند و چون به نزدیک آن در رسند آن در را
بر روی ایشان ببندند و ایشان محروم باز گردند بدانکه چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم نموده که از روی جهر
اخذ اموال کنند در عقب آن بیان حکم میکند بر کسی که بر وجه سر اخذ اموال نماید والسارق والسارقة
و مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای راست ایشان را چون اخذ نصاب کنند
و نزد مالک
که ربع دینار است نزد امامیه و شافعی از ذهب خالص مسکوک یا انچه بقیمت آن باشد و نزد ابو حنیفه ده درم است
درم و حسن بصری گفته یک درم است و نزد ظاهری حد معین ندارد بلکه هر چه از قلیل و کثیر باشد موجب قطع ید است بدانکه السارق
والسارقة را دو وجه اند نزد سیبویه زیرا که تقدیر این است که فیما یتلی علیکم حکم السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما

ویک جمله است نزد مبرد و فا از برای سببیت است که بر خبر داخل شده بجهت آنکه مبتدا متضمن بمعنی شرط است زیرا که معنی
این است که والذی سرق والتی سرقت و سرق بمعنی اخذ مال غیر است در خفیه و وجوب قطع ایشان را باید در صورت
که آنرا از حرز بردارد و بقدر ربع دینار یا مساوی آن بوده باشد لقوله ع القطع فی ربع دینار فصاعدا و مراد
بایدی ایمان است و قطع از رسغ است چه در روایت صحیحه آمده است که سارق را در رسالت حضرت آوردند
فرمود که دست راست او را از رسغ قطع کنند و قوله جزاء منصوب است بعلیت یعنی قطع ید ایشان کنید بجهت
پاداش دادن بما کسبا بآنچه کردند و آن ترک حرمت است در مال مردم نکالا من الله نیز منصوب
بعلیت است یعنی این جزا دادن بجهت عقوبت است که صادر شده از خدا تا متنبه شده باز ایستند از رجوع بمثل آن
عمل والله عزیز و خدا غالب است در حکم خود حکیم دانا بحکمت الخ با آن حکم می کند آورده اند که مردی عجمی
بحج میرفت در کجاوه نشسته قرآن میخواند چون باین آیه رسید بر خواند که جزاء بما کسبا نکالا من الله والله غفور رحیم
اعرابی او را گفت غلط میخوانی گفت مگر قرآن خوانده گفت نه پس از کجا میدانی که غلط میخوانم گفت زیرا که اینجا
غفور رحیم مناسب نمی آید مرد چون در قرآن نگاه کرد عزیز حکیم نوشته دید اعرابی گفت تعالی الله ربا عز فحکم فمن
تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه از پس ستمکاری خود یعنی دزدی واصلح و بصلاح آرد کار خود را
بآنکه راضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه رجوع نکند بدزدی فان الله پس بدرستی که خدای یتوب علیه
رجوع کند بر او از عذاب بمغفرت و قبول کند توبه او را ان الله غفور بدرستی که خدا آمرزنده است گناه او را
رحیم مهربان است بر او که در محشر او را رسوا نکند و عذاب نفرماید در کنز العرفان آورده که شبهه نیست که این آیه کریمه
مشتمل است بر احکامی چند که همه آن منقول است به بیان نبوی و نزد امامیه ائمه معصومین نیز مبین احکام الهی اند
بجهت آنکه حفظ شرع مبین اند بموجب حضرت سید المرسلین حکم اول آنست که قطع جایز نیست مگر ید واحده و این محتمل اراده
یمین و شمال است بجهت صدق ید بر هر یک از آن لیکن بیان نبوی یمین را مخصوص گردانید و اینکه ایدیهما گفته
در موضع یدیهما که مقصود دست است بجهت عدم اشتباه نحو قوله تعالی فقد صغت قلوبکما حکم دوم در لغت و عرف ید را
اطلاق می کنند بر جارحه مخصوصه از کتف تا برؤس اصابع و در شرع از مرفق است تا برؤس اصابع همچنانکه در آیه
وضوء و از زند تا برؤس است همچنانکه در تیمم نزد امامیه و بر اصابع فقط همچنانکه در آیه فویل للذین یکتبون الکتاب

باید بیم و حوش نمادر این آیه تبیین نفرموده که مراد از ان کدام است فی یکی از احتمالات مذکوره اولی از دیگری نیست بس

لفظ آن مجمل باشد چون این بر صفحه خاطر منتقش شد بس بدانکه مشهور نزد فقها قطع از مفصل کف است و نزد اصحاب

امامیه قطع اصابع اربعه است از یمین و ترک ابهام بس اگر باز عود کند با شرایط مذکوره رجل یسرای او را قطع کنند

اگر نوبت سیوم عود نماید او را در سجن محبوس کنند مخلداً تا بمیرد بس اگر در سجن دزدی کند او را بکشند و اعتماد کرده اند

باین تفصیل بخبر روایات منقوله از ایمه هدی ع و حکم سیوم شرط است که آن نصاب را در خفیه بر داشته باشد نه بر سبیل

قهر و غلبه و دیگر باید که خود مرتکب اخراج آن شده نه که غیری بفرموده او انرا بیرون آورده باشد یا با غیر شریک

شده باشد در اخراج مگر گاهی که حصه هر یک بحد نصاب باشد که حکم چهارم شرط است اخراج آن که از حرز باشد و حرز آنجا است

که غیر مالک بان داخل نشود و نزد بعضی مراد از حرز بیت است یا دار که در آنرا بسته باشند و انرا کسی باشد که مراعات

آن کند حکم پنجم این حد ثابت میشود باقرار کردن سارق دوبار بس اگر یکبار اعتراف کند بان ثابت میشود نه قطع

و همچنین است اگر یک کس گواهی دهد و مدعی سوگند خورد و مراد بظلم در قول من بعد ظلمه سرقه است و اصلاح بتوبه

و اما در حد خلاف است نزد ابو حنیفه ساقط نمیشود و نزد امامیه ساقط می شود حد بتوبه قبل از ثبوت آن نزد حاکم اما بعد از

ثبوت اگر به بینه ثابت شده باشد ساقط نمیگردد و اگر باقرار ثابت شده باشد نزد حاکم امام مخیر است بجهت فعل امیر المومنین

علیه در وقتی که سارق مقر شد بسرقه و بعد از ان توبه کرد حضرت فرموده که دست ترا بخشیدم الم تعلم ایا انکه نمیدانی

خطاب با حضرت است و استفهام برای تقریر یعنی البته دانسته ان الله انکه خدای له ملک السموات

والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب می کند هر کرا میخواهد چنانکه

سارق بقطع ید و یغفر لمن یشاء و می امرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه تقدیم تعذیب بر مغفرت

بنا بر ترتیب ما سبق است یا انکه استحقاق تعذیب مقدم است یا انکه مراد بان قطع است در دنیا که مقدم است بر آخرت

والله علی کل شیء قدیر و خدا بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قدیر توانا است و چون در ما تقدم ذکر یهود

و نصاری کرد و در عقب آن جهت تسلیه رسول فرمود یا ایها الرسول ای فرستاده و انحضرت را بلقب بزرگوار

یاد کرد و جمیع انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخت یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم

و طرز خطاب حضرت رسالت رسید او را بصفات کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی و یا ایها الرسول لا یحزنک

الذین باید که اندوهناک نسازد ترا کردار آنکسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر می شتابند و خود را
می اندازند در کفر یعنی در اظهار کفر فرصتی می یابند من الذین قالوا از آنانکه گفتند که آمنا ایمان آوردیم
و آن گفتن ایشان بافواههم بزبانهای ایشان است و لم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است
دلهای ایشان مراد بایشان منافقانند و کردار ایشان آن بود که باکفار دوستی میکردند و درین دلیل است
بر آنکه تا تصدیق قلبی نیست ایمان متحقق نگردد که اگر مجرد قول بودی همه منافقان مؤمن بودندی و حال آنکه حق تعالی
سلب ایمان از ایشان کرده و من الذین هادوا و از کسانی که دین یهودیه دارند نیز مسارعت میکنند
در کفر و توغل مینمایند در آن و افراطی کنند در انکار و جحود با آنکه ایمان عطف است بر من الذین قالوا
و قوله سماعون للکذب خبر مبتدای محذوفست ای هم سماعون و ضمیر راجع بفریقین است و یا بالذین
یعنی همه ایشان شنونده کانند کلام ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو و بتو نسبت دهند چیزی که نگفته باشی و لام للکذب
از برای علت است و مفعول فعل محذوفست ای سماعون کلامک لیکذبوا علیک فیه و می تواند بود که لام مزیده باشد
برای تاکید یا آنکه سماع متضمن معنی قبول است ای قبول کننده اند آنچیزیرا که احبار ایشان تحریف و تغییر کرده اند
از آیه رجم و نعت سید عالم صلعم سماعون لقوم آخرین شنونده کانند برای گروه دیگر لم یأتوک
نه آمده است بمجلس تو بجهت افراط در بغض مراد یهود مدینه اند یحرفون الکلم تغییر دهند کلمه‌ها را یعنی آیات
رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه وضع کردند آنرا در مواضع آن یعنی حلال آنرا در موضع حرام و
حرام آنرا در موضع حلال و این جمله صفت ثانیه قوم است یا صفت سماعون یا در موضع رفع است خبر مبتدای
محذوف ای هم یحرفون و همچنین است قوله یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر داده شوید
این حکم محرف یعنی اگر محمد صلعم حکم بجلد کند فخذوه پس فرا گیرید و قبول کنید و عمل بان نمائید و ان لم تؤتوه
و اگر داده نشوید این حکم یعنی محمد برجم فرماید فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن و من یرد الله
فتنته و هر که را خواهد خدا فضیحت و رسوائی او و در اظهار آنچه اخفای آن کند یا اراده هلاکت او نماید یعنی هر کسی که
خدای تعالی اراده عذاب او کند بجهت کفر و عناد فلن تملک له پس مالک نتوانی شد برای او من الله
شیئا از خدا هیچ چیز را در دفع آن نتوانی شد برای فضیحت او و یا هلاکت او چه زمام اختیار در دست تو نیست

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست
أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ این را که پاک سازد دلهای ایشان را از علامت خبث و عقوبت کفر که ختم است بجهت فرط عناد و جحود
ظهور دلایل هادیه و حجج بینه چنانکه پاک می سازد قلوب اهل ایمان را باین وجه که شرح صدور ایشان میکند باعطای
الطاف خواه بوسواس زنگ ضلالت از دل ایشان زدوده شود و نور ایمان در صدور ایشان لایح میگردد
یا آنکه حق تعالی نخواهد که حکم کند بطهارت قلوب ایشان و گفته اند که این آیه دلالت نمیکند بر آنکه حق تعالی اراده ایمان از ایشان
نکرده باشد زیرا که اینمعنی معقول نیست مگر بطریق مجاز بلکه مراد آنست که اراده تطهیر قلوب ایشان نکرده و از آنچه
لاحق آن شود از استحقاق ذم و عقاب و لهذا در عقب آن فرموده لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ
مر ایشانراست در دنیا رسوائی بآنکه جزیه دهند و پیوسته از مؤمنان ترسند و جلای وطن خود نمایند مانند
بنی نضیر وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ
که خلود است در دوزخ و نیز در وصف کفار می فرماید سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ تکرار بجهت تاکید است
یعنی ایشان شنوندگانند سخن ترا برای دروغ بستن یعنی خلاف آنچه شنوند بابنای جنس خود گویند أَكَّالُونَ
لِلسُّحْتِ خورندگانند حرام را یعنی رشوت را و از ابی عبدالله مرویست که سحت شامل انواع حرام است ابن کثیر
و ابو عمرو و کسائی و یعقوب بضمتین خوانده اند کالعنق فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند اهل کتاب بجانب تو
فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا رو بگردان از ایشان و باهل ملت
آن رد کن تا بر طبق شریعت خود عمل کنند حق تعالی در این آیه آنحضرت را مخیر ساخته میان حکم و اعراض نیز در بعضی
این تخییر منسوخ است و در روایات امامیه ثابت شده که این تخییر ثابت است در شرع چنانچه تفصیل آن
در آیه وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عنقریب سمت تحریر خواهد یافت وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ اگر رو بگردانی
از ایشان و حکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی بجهت معادات ایشان
بتو بسبب اعراض تو از حکم چه خدای عاصم تست از ضرر و معادات ایشان بقوله وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر
اراده حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل بر وجهی که بآن جانور
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم پس حافظ ا

باشد و تعظیم شان نماید وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و این تعجب است از تحکیم ایشان ترا یعنی حضرت رسالت پناه را ای
یعنی چگونه حکم می سازند ترا وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ حال آنکه توریت نزد ایشان است فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ
بحالتی که در آن ثابت است حکم خدای برجم این تنبیه است بر آنکه قصد ایشان بتحکیم معرفت حق و اقامت شرع
نیست بلکه مقصود ایشان از آن اهوان امرست بر ایشان و اگرچه زعم ایشان این باشد و حق تعالی نفی نموده باشد
کقوله فیها حکم الله حال است از توریت و تانیث توریت بجهة آنست که نظیر اسماء مونث عربیه است چون دوات
ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس اعراض می کنند از حکم تو مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان
وَمَا أُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا و بجهة این از آن
اعراض میکنند حکم ترا که موافق آنست و انقیاد نمی نمایند گویند این اخبار است از جانب خدا که این جماعت یهود ایمان
نیارند و بحکم تو نگروند و بهمین صفت از دار دنیا رخت بدار بوار کشند در عقب آن بیان صفت توریت
میفرماید إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ بدرستی که ما فرستادیم توریت را فِيهَا هُدًى در حالتی که در او
راه نمودن بود بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند و احکام معصیت را منکشف سازد يَحْكُمُ
بِهَا النَّبِيُّونَ حکم می کردند بآن پیغمبران بنی اسرائیل که قریب بهزار بودند و حق تعالی ایشان را مبعوث ساخته
بود برای آنکه اقامت توریت کنند و اجرای حدود احکام آن نمایند و نزد اکثر پیغمبر ما در این داخل است
و مراد بحکم رجم محصن است الَّذِينَ أَسْلَمُوا یعنی پیغمبران آنانند که انقیاد کردند خدای را و اذعان آن نموده
این صفت تبیین است برای صفت مدح ایشان و تعریض یهود بآنکه ایشان دورند از دین انبیا و از اقتفا
بهدایت ایشان لِلَّذِينَ هَادُوا متعلق است بحکم که حکم میکردند انبیا بتوریت برای آنانکه یهود بودند
و مراد به نبیین انبیا یهود اند وَالرَّبَّانِيُّونَ و نیز حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل وَالْأَحْبَارُ
و احبار ایشان یعنی علما و زهاد ایشان که سالک بودند در سلک انبیای ایشان و حکم میکردند
بتوریت برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ بسبب آنکه مامور شده بودند بحفظ
آن کتاب خدای بآنکه محافظت کنند توریت از تضییع و تحریف و عاید موصول محذوف است و من برای تبیین است
وَكَانُوا عَلَيْهِ و بودند بر کتاب توریت شُهَدَاءَ گواهان که بیان کنند از احکام خفیه توریت

بر آنست و بانکهبانان آن بودند و نمی گذاشتند که جهودان تغییر و تحریف آن نمایند انگه خطاب بعلما و احبار
یهود نموده می فرماید فلا تخشوا الناس پس ای حکام مترسید از مردمان در اجرای حکم او تعالی واخشون
و بترسید از من ولا تشتروا و بدل مکنید بآیاتی باحکام من که در توریت است ثمنا قلیلا بهای اندک را
که رشوت بی اعتبار و حیات ناپایدار است ومن لم یحکم وانها که حکم نمیکنند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده
خدای از روی استهانت و انکار استحلال آن فاولئک هم الکافرون پس آن گروه کافرانند بجهت
استهانت ایشان بآن و تمرد ایشان بانکه حکم تغییر حق کنند و بعد از آن بیان حکم توریت می نماید در قصاص و
کتبنا علیهم و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل فیها در توریت ان النفس بالنفس انکه یک تن را
بکشند بقصاص یک تن و بنی نضیر مخالفت حکم خدای نموده عوض یکتن دو تن می کشتند از بنی قریظه والعین
بالعین و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن
و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتها ذات قصاص
باشند یعنی قصاص کنند در جراحتهای آنچه بر آن حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات
نگاه نتوان داشت چون خراش پوست و استخوان حکم بارش باید فمن تصدق به پس کسی که عفو نماید قصاص
پس آن تصدق کفارة له کفاره باشد مر گناه متصدق را بسقوط قصاص از او و اجر عفو کننده بر خدا باشد
ومن لم یحکم بما انزل الله و آنانکه حکم نکردند بآنچه خدا منزل گردانیده چون جهودان که عوض
یک نفس دو نفس می کشتند فاولئک هم الظالمون پس آن گروه ایشان ستمکاران که وضع حق می کنند
در غیر آن بدانکه تعدیه کتبنا بعلی بجهت آنست که متضمن حکم است ای حکمنا علیهم بذلک و یا از برای بدلیت است صاحب
کنز العرفان گفته که اینجا چند فایده است اول کسی را نرسد که گوید چگونه حکم این آیه معمول باشد در این شریعت
حال آنکه توریت منسوخ شده باین شریعت زیرا که میگوئیم که شک نیست که شریعت سابقه منسوخ است بشریعت [illegible] در
نه باین معنی که مجموع احکام مسبوقه دوم شک نیست که آنچه آیت مذکوره متضمن آنست اگرچه معمول به است در شرع ما لیکن او
عمومات است که مخصوص شده در اشتراط قصاص در اطراف شرط است تساوی در محل و صفا پس علی یمین را به یسار
نکنند و [illegible] یمین را بیسری صحت نزنند و قلع سن نکنند بغیر مقابل آن و تفاصیل آن در کتب فقه مذکور است و فراوان

فمن تصدق به ای بالقصاص فهو ای التصدق کفارة له ای للجانی وضمیر راجع بمتصدق است زیرا که او مالک قصاص است و در تفسیر جمع آورده که ضمیر کفاره له راجع بمتصدق است که مجروح است پس معنی آنست فمن عفی له فهو مغفرة له عند الله و ثواب عظیم و بعد از ذکر احوال یهود بیان حال نصاری میکند که وقفینا و در قفا آوردیم علی آثارهم بر اثرهای پیغمبران بعیسی ابن مریم عیسی را که پسر مریم است این مفعول ثانی است و فعل تقدیر بلفن بیانست و مفعول اول محذوف است ای و اتبعناهم علی آثارهم و حذف او بجهت دلالت جار و مجرور است بر آن یعنی در عقب پیغمبران در آوردیم عیسی را یا پیغمبر که بعد از ایشان او را مبعوث کردیم مصدقا در حالتی که تصدیق کننده بود لما بین یدیه مر آنچیزی را که پیش از و فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریت و آتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در حالتی که در و هدایت بود و راه نمونی بتوحید و سایر امور حقه و نور و روشنی بطریق حق و مصدقا و در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود یعنی موافق بود در اصول دین لما بین یدیه من التوریة مر آنچیزی را که پیش از و بود از توریت و هدی در حالتی که دلالت ارشادی است و موعظة للمتقین پندی مر پرهیزکاران راست بدانکه نصب هدی و موعظة بر علیة باشد و معطوف علیه آن محذوف و لیحکم اهل الانجیل معطوف است بر آن و تقدیر اینکه و للهدی و الموعظة اتیناه الانجیل و لیحکم یعنی بجهت هدایت و موعظة انجیل را بعیسی دادیم و بجهت آنکه حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای آن بما انزل الله فیه بآنچه انزال فرموده است حق تعالی در آن و قوله و لیحکم متعلق است بفعل محذوف ای اتیناه الحکم یعنی دادیم عیسی را انجیل تا علمای آن حکم کنند بآنچه در و منزل شده نه مانند ترسایان که از احکام آن عدول نمودند و من لم یحکم بما انزل الله و هر که حکم نکند بآنچه خدا فرو فرستاده است فاولئک هم الفاسقون پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدا و در عقب آن نبوت محمد پیغمبر ما یاد که طریقه او وضوح نبوت او مانند طریقه وضوح انبیای سابق است که آن وحی است و معجزه تا حجت باشد بر یهود و نصاری و انزلنا الیک الکتاب و فرو فرستادیم بسوی تو کتاب را یعنی قرآن بالحق در حالتی که ملتبس است بحق در لباس راستی و راستی مصدقا و در حالتیکه تصدیق کننده است یعنی موافق و مطابق لما بین یدیه من الکتاب مر آن چیزی را که پیش از و بوده از جنس کتب منزله بسایر انبیا

برای عهد سابق و ثانیه برای جنس وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ در حالتی که نگاهبان است بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه
در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود و یا گواه است بر آن که او سالم و بصحت و حقیقت آن فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن
میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه فرو فرستاده است خدای بر تو از رجم و تسویه در قصاص گفته‌اند این آیه ناسخ
حکم تخییر است که قبل ازین گذشت از ابن عباس روایت است که این آیه دال است بر اهل کتاب چون ترافع کنند بحکام واجب است
که میان ایشان حکم کنند بر طبق قرآن و شریعت اسلام زیرا که حق تعالی فرموده است که حکم کن میان ایشان و امر مقتضی ایجاب است
و نیز در اصحاب امامیه تخییر بر حال خود است یعنی اگر فعلی از اهل کتاب صادر شود که مجرم بوده باشند نزد ایشان حاکم را مخیر است
میان حکم کردن بر ایشان بر مقتضای شرع اسلام و میان حمل ایشان بحاکم ایشان و این در صورتیست که وجوب مواخذه در ملت
اهل کتاب و ملت اسلام مساوی باشد اگرچه اختلاف بوده باشد در کمیت و کیفیت و اگر در ملت ایشان مواخذه نباشد واجب است باجرای
حکم اسلام و جایز نیست تعطیل حکم الهی وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و در پی آرزوهای ایشان مرو عَمَّا جَاءَكَ
در حالتی که منحرف باشی از آن چیزی که بتو آمده است مِنَ الْحَقِّ از حکم راست مراد آنست که جایز نیست که پیروی ایشان
کنی در آنچه گویند از اموری که مخالف شریعت است با آنکه خطاب بآنحضرت است و مراد امت او یعنی باید که احدی از امت تو
پیروی نکنند اهل کتاب را و عن متعلق است بعامل محذوف ای مائلا و منحرفا عما جاءک و اولی آنست که صلة لا تتبع باشد بدون
تقدیر بجهت آنکه لا تتبع یعنی لا تنحرف است لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر گروهی را از شما که امت موسی و عیسی و محمد علیهم السلام
یعنی وضع کردیم شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا شریعتی و راه روشن این کلام از باب تغلیب مخاطب است بر غایب و شریعة
آن است که مخصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر در بیضاوی گفته که شریعت در اصل لغت بمعنی طریق آب است
و تشبیه دین بآن بجهت آنست که حیوة ابدی است همچنانکه طریق آب حیوة دنیویه است و منهاج بمعنی واضح است در دین ماخوذ از نهج
الامر اذا اوضح یعنی اگرچه اصول مذهب هر یک از امت محمد و موسی و عیسی یکیست اما اختلاف در احکام فروع است که بر حسب حکمت
و مصلحت در هر زمانی وضع آن کردیم یعنی از برای هر یک ازین سه طائفه شریعتی و احکام در باب حلال و حرام تعیین نمودیم
این دلیل است بر آنکه متعبد نیستیم بشرایع متقدمه وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
هر آینه میگردانید شما را یک امت و متفق بر یک ملت و متحد در احکام حلال و حرام بدون نسخ و تحویل و مفعول لو شاء محذوف است
و جواب آن دال است بر آن وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داده است

از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی ظاهر گردد که کدام از شما امتثال می نماید و اذعان
میکند باینکه اختلاف شرایع مقتضی حکمت الٰهیه است و کدام از حق منحرف شده تصدیق بان نمی کند و چون حال براین منوال است
فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید و مبادرت کنید بسوی خیرات که اتباع شرایع اسلام است و امتثال اوامر
ملک علام إِلَى اللَّهِ بسوی خدا نه غیر او مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شما استینافست که متضمن تعلیل امر است
بر استیناف و وعد و وعید برای مبادرین و مقصرین فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در وقت جزا دادن
بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید در آن که اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی هر یک از محق و
مبطل و کامل و مقصر را جزا خواهد داد و این آیه دال است بر وجوب مبادرت بر افعال خیر و این محمول است
بر واجبات و آنکس که میگوید که امر برای ندبست و حمل آن بر جمیع طاعات می کند وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ
و اینکه حکم کن میان اهل کتاب عطفست بر الکتاب او بر قوله بالحق یعنی انزال قرآن کردیم بدرستی و راستی و بانکه حکم کنی میان
یهود و نصاری بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده خدای بتو و می تواند بود که عطف جمله باشد بر جمله بتقدیر امرنا
بان احکم است و سبب نزول این آیه آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر گفتند بیائید نزد محمد
و بگوئیم که تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم ما را ارازل و افاضل یهود
در تصدیق ما بتو اقتدا کنند و میان ما و قوم ما در رد اموال الحلال خصومتهاست و ترا حکم می سازیم اگر قضا را جانب ما میکنی
که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر نموده فرمود که حکم کن بآنچه
بر تو نازل شد از جانب حق تعالی وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی مکن آرزوهای ایشان را وَاحْذَرْهُمْ
أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه گمراه گردانند و برگردانند ترا عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ
از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده است باین وجه که از روی مکر ترا وعده دهند که با تو ایمان خواهیم آورد و تو بواسطه
این با ایشان مقاربتی و مساهلتی کنی از بعضی آنچه خدا بتو فرستاده است و مداهنه نمائی بدانکه ان با صله آن مفعول له است
ای احذرهم مخافة ان یفتنوک یعنی بترس از ایشان بجهت ترس آنکه ترا در فتنه اندازند و در این آیه دلالت است
بر وجوب مجانبت از اهل بدع و ضلال و اهوای باطله و ترک مخالطه ایشان فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند
و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ

بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبتهای برخی از گناهان جزای ایشان را که در این عقوبت ذنب تولیست
از حکم خدای و ذکر عقوبت بعضی گناه تنبیه است بر آنکه ایشان را ذنوب بسیار است و این ذنوب با وجود عظم آن یکی از آن ذنوب است
و معدود از جمله آن و نیز بعضی مراد تعجیل عقاب ایشان است که آن عقوبت دنیوی است بسبب تمرد و عناد ایشان و آن جلا و قتل و
ضرب جزیه بر حال خود باقیست وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستی که بسیاری از جهود فاسقان اند
بجهت تمرد ایشان در کفر ذکر این کلام برای تسلیه حضرت رسالت است و معنی مراد آنست که ای محمد غبار ملال بر خاطر خطیر خود
مرسان که اهل فسق اکثر از اهل ایمانند و منکران توحید و نبوت زیاده از موحدان و مصدقان و چون در هر عصری از اعصار چنین
بوده اند و این مخصوص عصر تو نیست و بعد از نزول این آیه یهودان گفتند و لا نرضی بحکمک آیه آمد أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
آیا پس حکم جاهلیه را يَبْغُونَ طلب میکنند که اهل آن میل است و مداهنه در حکم و مراد بجاهلیه ملت جاهلیه است که آن متابعت
هوا است و بحکمی که در توریت و قرآن است راضی نمی شویم و مرویست که نزول این آیه در بنی قریظه و بنی نضیر که از رسول طلب حکمی
کردند که موافق حکم اهل جاهلیت باشد و آن تفاضل قصاص و دیت است در قتل وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر
از خدای حُكْمًا از روی حکم و داوری لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که بر وجه یقین تدبیر میکنند و میدانند که احسن الاحکام
حکم اوست لام از برای بیان است یعنی این خطاب و این استفهام انکاریست مر قومی را که بیقین میدانند که هیچکس اعدل از حق تعالی
نیست و در حکم احسن از وی نه در روایت آمده که عبدالله ابی گفت که من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار می ترسم و از
مظاهرت و معاونت یهود که حلفای من اند گریز ندارم آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گرویدگان لَا
تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى فرا مگیرید جهودان و ترسایان را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی اعتماد مکنید بر ایشان
و معاشرت با ایشان منمائید مانند معاشرت احباب بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگر اند
و اتفاق همه بر مضار شما و این دلالت است بر آنکه انواع کفر در حکم ملت واحده اند در احکام مواریث بقوله تعالی بعضهم اولیاء
بعض و قال صادق ع لا یتوارث اهل ملتین نحن نرثهم مرویست که چون در حرب احد شکست بر مسلمانان افتاد بر بعضی از مردمان شاق نمود
مردی از مسلمانان گفت که من با فلان یهود دوست و دیگری گفت که من با فلان نصرانی است پس اخذ امان کردند از ایشان حق تعالی
این آیه فرستاد وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ هرکه دوست دارد ایشان را از شما و بمعاونت و موافقت ایشان
میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او از جمله ایشان باشد ذکر این کلام بجهت بیان حال منافقان است چه اهل نفاق

موالات میخوردند با اهل کفار إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه
ستمکاران را که بدوستی دشمنان بنفس خود ظلم می کنند یعنی حق تعالی حکم نکند برای ایشان در مدح و ثنا و نصرت بر اعدا
فَتَرَى الَّذِينَ پس تو می بینی آنرا که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی
و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند در دوستی و یاری دوستان يَقُولُونَ میگویند از روی اعتذار
در موالات و معاونت کفار نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ می ترسیم از آنکه برسد ما را اگر دشی از گردشهای
روزگار یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب گردند و کفار غالب شوند و دولت با ایشان رسد حق تعالی این اندیشه
ایشان را باطل کرده فرمود که فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ پس شاید که خدا بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول او و یاران او
مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل یهود چون خیبر و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود
بقتل یهود و اجلای ایشان که موجب اعزاز مسلمانان و اضلال یهود و یا امر باظهار است از اسرار منافقان و قتل
ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ بانچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات
یهودان و یا حرکت کار پیغمبران نَادِمِينَ پشیمان شده گان و آن پشیمانی سودی با ایشان نرساند وَيَقُولُ الَّذِينَ
آمَنُوا و گویند مومنان مر یکدیگر از روی تعجب از حال منافقان و اجرای ایشان احکام بر خدای با ایمان کاذبه أَهَٰؤُلَاءِ
آیا این گروه الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ آنانند که سوگند میخوردند بخدای تعالی جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غلیظ ترین سوگندهای خود را
در بیضاوی گفته که جهد در اصل مصدر است و نصب آن بر حالیت است بر تقدیر و اقسموا بالله یجتهدون جهد ایمانهم
پس یجتهدون حذف شده و مصدر در مقام او واقع گشته و لهذا جایز است که معرفه واقع شود یا آنکه نصب آن
بر مصدر است زیرا که بمعنی اقسموا و بر هر تقدیر میفرماید که مومنان در حین فتح و ظفر با یکدیگر میگویند که منافقان
قبل ازین سوگند میخوردند إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ بدرستی که ایشان با شما و اخر و زهرۀ ایشان دریده شد
و معلوم گردید که دروغ میگویند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل و نابود شد همه عملهای ایشان یعنی ثواب
بران مترتب نشد بجهة فقد ایمان از ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زیان کاران این کلام
از جملۀ مقول قول مومنان است که برای اهل ایمان گواهی داده بحبوط عمل اهل نفاق و در اینمعنی تعجب است
کانه قیل ما احبط اعمالهم آورده اند که بعد وفات سید کاینات علیه اکمل التحیة والصلوات اکثر اهل عرب مرتد شدند

مگر اهل مکه و مدینه و بنی عبد القیس و غیره باین طریق که بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلحه
و سدی و ذو الحمار کاهن و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوت ایشان اعتراف نمودند چنانکه تفصیل این مذکور شود
و حق تعالی قبل از وقوع این صورت ازین اخبار نموده فرموده که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
من یرتد منکم هر که مرتد شود از شما عن دینه از دین خود یعنی از دین اسلام که اظهار حقیت آن می کردند
فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدا قومی را یحبهم که دوست میدارد خدا ایشان را
و یحبونه و ایشان دوست میدارند خدا را اذلة علی المومنین متواضع و متذلل
و مهربان باشند بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت و متغلب و بی رحم بر کافران مراد بمحبت خدا
بعبد توفیق اوست و اعطای الطاف مدیه و حسن ثواب آخرة و محبت عباد بخدا اراده طاعت اوست اذلة
جمع ذلیل است و اعزة جمع عزیز است بمعنی متغلب ماخوذ از عزه اذا غلبه ابن عباس گفته که متواضع و مشفق و ذلیل باشند متذلل
بر مومنان مانند ولد نسبت بوالد خود و عبد نسبت بسید خود یجاهدون صفت دیگر است یعنی آن قوم
که محبوب خدا باشند و خدا محب ایشان جهاد کنند فی سبیل الله در راه خدا بجهت اعلای کلمه او و اعزاز دین او
و می تواند بود که حال باشد از ضمیر اعزة یعنی غالبان باشند بر کافران در حالتی که جهاد کنند در راه خدا تعالی
و لا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده یعنی ایشان جامع باشند
میان مجاهده در راه خدا و میان تصلب در دین او و یا حال باشند از ضمیر یجاهدون یعنی مجاهده کنند در حالتی
خوف لوم از اولیای خود نداشته باشند بر خلاف اهل نفاق و لومة ماخوذ از لوم ذلک آنچه مذکور شد
ازین صفات حسنه فضل الله افزونی و کرم خداست یوتیه من یشاء عطا میکند بهر که
میخواهد و الله واسع و خدا بسیار فضل است بر خلق خود علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد و بباید دانست
که نمی تواند بود که مومن حقیقی از دین برگردد و مرتد شود بلکه ارتداد او بجهت قصور و خللی است که در اصل اعتقاد
بوده باشد پس آیه را حمل می باید کرد بر کسانی که اظهار ایمان کرده باشند بزبان و در دل ابطان کفر نموده و حق تعالی
در بسیار مواضع قرآن مظهر ایمان را مومن گفته و تسمیه اهل نفاق بمومنین بر سبیل تجوز است در تفسیر مذکور است
که یازده قبیله از اسلام مرتد شدند در اواخر رسول صلعم و انها بنو صالح بودند که رئیس ایشان ذو الحمار الاسود العنسی

و بنو حنیفه و اصحاب مسیلمه کذاب که دعوی نبوت کرد گفت من شریک محمدم و نامه نوشت بآنحضرت که من مسیلمه
رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک و این نامه را بدو نفر داده هر دو از اشراف
داده بفرستاد چون رسولان بیامدند و نامه بآنحضرت دادند فرمود که بمسیلمه ایمان دارید گفتند آری فرمود
که اگر نه آن بودی که عادت جاری گشته بر آنکه رسولان را نکشند من می فرمودم که همه شما را می کشتند پس فرمود
که جواب نامه نویسند که من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
والعاقبة للمتقین و بعد از آن رسول خدا بیمار شد و بجوار رحمت الهی پیوست و کار مسیلمه قوت گرفت ابو بکر
صدیق رض چون بخلافت بنشست جمعی را بجنگ او فرستادند تا او را مقهور کردند و بر دست وحشی قاتل حمزه
کشته شد وحشی بعد از قتل او میگفت که دو کس بر دست من کشته شدند یکی بهترین خلق در زمان جاهلیت و کفر من
و دیگری بدترین خلق خدا در زمان اسلام یعنی اول حمزه بود دوم مسیلمه کذاب و در عهد ابو بکر هفت قبیله عرب
مرتد شدند که تفصیل آن در کتب سیر و تواریخ مسطور است و آورده که این آیه در شان علی ابن ابی طالب نزول
یافته و آیه کریمه مصداق این قول است چه آن متضمن صفاتیست که اطلاق آن بر غیر حضرت امیر المومنین علی و
اهل بیت اطهار او علیهم السلام سزاوار نیست اکثر اصحاب حدیث روایات در کتب معتبره ذکر کرده اند
موید این است از انجمله حدیثی است که در مشکوة شریف مذکور گردیده که چون رسول مقبول بدر حصن خیبر
فرود آمد و چند روز آنرا احصار کرد روزی رایت یکی از معروفان صحابه داده او را بجنگ فرستاد
او منهزم شد و باز گشت روز دیگر بدیگری داد وی نیز بهمین وجه باز گشت رسول ص دلتنگ شد از جمله صحابه
یکی که پدر و برادر او را کشته بودند بیامد و رسول را گفت که یا رسول الله رایت بمن ده تا بروم و در جهاد
جهد تمام بجا آرم حضرت فرمود لاعطین هذه الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار یعنی
بخدا که فردا رایت بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند حمله
آرنده باشد نه گریزنده تا حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند آن شب همه صحابه در فکر این بودند که این منصب
جلیل و مرتبه نبیل نام زد که شود و هر یکی توقع آن داشت که وی باشد چون صبح طلوع کرد هر که سلاح نیکوتر
داشت بر خود راست کرد و بر اسب زیباتر که داشت برنشست چون رسول ص دید که همه اصحاب مسلح

و مکحل شده اند و علی را در میان ایشان ندید فرمود علی کجاست گفتند یا رسول الله چشم او درد میکند
آنحضرت سلمان را گفت که برو و بیدوا و را حاضر کردانید سلمان رفت و گفت اجابت رسول خدا کن
برخاست و سلمان دست او گرفت تا نزد رسول آمد فرمود که ای علی ترا چه رسیده فرمود مرا درد سر است
و درد چشم که بجهت آن هیچ نمی توانم دید رسول صلعم آب دهن مبارک خود در چشم او انداخت و دست
مبارک بر سر او مالید فی الحال چشم او به شد و رایت باو داد و حق تعالی او را فتح داد و تفصیل این در شرح
مشکوة و غیره از صحاح سته مذکور است و احمد بن حنبل در مسند خود آورده است باسناد از سفینه که آزاد کرده
پیغمبر است که زنی از انصاری مرغی بریان علی سبیل الهدیه بجناب رسالت مآب آورد و آن سرور دعا فرمود
که خدایا آنکسی که دوست ترین خلق تو و رسول تست بمن رسان تا با من این طعام بخورد پس در ساعت
شاه ولایت پناه حیدر همراه حضرت رسالت مرتبت آمد و آن مرغ را با حضرت تناول فرمود و این فضیلتیست
عظیم و کرامتیست جسیم که فریقین معترف اند و کسی را مجال انکار این شرف نیست پس ازینجا دانسته شد که امیر
المومنین علی مستجمع صفت یحبهم و یحبونه است باتفاق و در باب صفات دیگرش که اذلة علی المومنین اعزة
علی الکافرین است آورده اند که روزی بعضی از کوچه های کوفه زنی را دید سبوی بر کتف گرفته میرفت و آنحضرت را
نشناخت و میگفت اللهم احکم بینی و بین علی ابن ابی طالب امیر پیش آمد و گفت ای زن علی ابن ابی طالب با تو
چه کرده گفت شوهر مرا جایی فرستاده و هرگاه اینجا بود خود متحمل آب کشیدن نمی شد بسیار رنج میکشم و کار دشوار
بمن میرسد حضرت فرمود یا امة الله این سبو بمن ده تا بردارم و بخانه تو رسانم و علی را بگویم تا از عقب شوهرت کس
بفرستد تا او را باز آورد پس سبوی آب بر گرفت و بدر سرای وی برد و فرمود که هرگاه ترا کاری و حاجتی شد
مرا می طلب که بآن قیام نمایم تا آنکه شوهرت باز آید زن گفت جزاک الله خیرا و بیان صفت اعزة علی الکافرین
مستغنی البیان است بعد از آن در باب وجوب طاعت بندگان حق فرماید انما ولیکم الله جز این نیست
که اولی بتصرف بر امور دین و دنیای شما خداست و رسوله و فرستاده او که محمد است والذین امنوا
و آنکسانی که ایمان آورده اند الذین یقیمون الصلوة صفت الذین امنوست چه این جاری مجرای
اسم است یعنی مومنانی که بپا میدارند نماز را با شرایط و ارکان و یوتون الزکوة و می دهند زکوة را

وهم راکعون حال آنکه ایشان رکوع کنند کانند در نماز بدانکه صاحب تفسیر بیضاوی وغیره مفسران اکثر
واهل شیعه بر آنند که آیه کریمه در شان علی ابن ابی طالب نزول اجلال یافته وشیعه ازین استدلال کرده اند بر آنکه
امامت حق شاه اولیا وخلافت منصب علی مرتضی است زیرا که ولی درین آیه شریفه بمعنی متصرف در امور مسلمانان
واحری واحق است در مصالح خلقان وچون چنین باشد پس لازم آید که ولایت آنکس ثابت بود که او در رکوع
تصدق نموده باشد نه دیگری زیرا که این وصف در او متحقق نباشد زیرا که کلمه انما از برای حصر است چنانچه در مباحث نحویه
مذکور شده است وباتفاق شیعه واهل سنت تصدق در حالت رکوع از غیر شاه اولیا صادر نشده وارباب سیر وتواریخ
وتفاسیر باین معنی تصریح نموده اند ورای جمهور براین قرار یافته که متصدق درین وصف علی ابن ابی طالب است
نه دیگری اگر گویند که ولی درین آیه بمعنی ناصر ومعین باشد چنانکه در آیه کریمه والله ولی المومنین واقع است
وجه استدلال امامیه ازین آیه منتفی شود گوییم که این سوالیست ناپسندیده ومقالیست نااندیشیده زیرا که
در علوم عربیه مقرر شده که کلمه انما برای حصر است وجه معنی آیه شریفه چنین شود که ناصر ومعین شما نیست مگر آفریدگار
عالم ورسول محترم وکسانی که در رکوع تصدق نموده اند واین معنی صحیح نیست وچگونه این مراد الله باشد حال آنکه ناصر ومعین
مومنان منحصر درین سه کس نیست زیرا که مومنان بعضی معین وناصر بعضی اند چنانکه خدای تعالی ازین معنی خبر داده است
در آیه کریمه والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر پس اگر این معنی مراد باشد
هر آینه اختلال در حصر لازم آید وچون ولی درین آیه مذکوره بمعنی اولی بتصرف واحری بمصالح مسلمین باشد پس باید که
آن شخص ثالث اولی بتصرف بود در امور ایشان وجه استدلال شیعه باین آیه شریفه بر امامت شاه اولیا تمام شود
ومنع مذکور بر دلیل وارد نباشد از انس ابن مالک مرویست که من روزی در خدمت مصطفی بودم که آنحضرت
از حجره طاهره بیرون رفت ومتوجه مسجد شد وچون در مسجد در آمد دید که علی ابن ابی طالب در نماز است پس در آن حالت
سایلی بتضرع تمام سوال کرد بیچاره که وفقر وفاقه ماند که خود می نالید وچون آواز آن سایل بان کیفیت بگوش سلطان
ولایت رسید دل مبارک آن صدر دین بموجب ادای امیر المومنین از برای سایل بسیار دردمند شد پس آنحضرت
دست شریف از جانب پشت مبارک بسایل نمود سایل دریافت که آن شاه عرب بسخاوت در آن شهنشاه سلیمان
منزلت خاتم خاتم را بخشید پس بیامد وآن انگشتری از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرد وبدان سایل بسیار خرم

وشادمان شد خدای تعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا این آیه فرو فرستاد چون شاه اولیا از نماز فارغ شد
متوجه منزل شریف گردید بحجرهٔ طاهرهٔ خود رسید سید رسل کسی را بطلب آنحضرت فرستاد و او را حاضر گردانید
فرمود که یا علی امروز از تو چه عمل از تو صادر شده و چه چیز از تو بوجود آمده آنحضرت از حال سائل خبر داد و آنصورت را
بعرض رسانید فرمود که خدای عز و جل در حق تو آیتی فرو فرستاده و آن آیه کریمه این است انما ولیکم الله و رسوله
الآیه و آیه دلیل است بر اینکه فعل قلیل باطل نمیکند نماز را و در عقب آن فرمود وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد
خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که
لشکر خدای عز و جل که اهل ایمانند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند غالبان و حزب در اصل لغه قومی اند که مجتمع شوند
برای امری که ایشانرا عارض شده باشد و حزب بمعنی جیش آمده است از ابن عباس مرویست که رفاعه بن زید
و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و آخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت
و مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا
الَّذِينَ اتَّخَذُوا فرا مگیرید آنانکه گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا استهزا و بازیچه
یعنی ظاهر می کنند اسلام را و مخفی مینمایند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده شد
ایشانرا مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهودان وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید کافران را نیز أَوْلِيَاءَ
دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا بترک مناهی إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید شما مؤمنان
چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند و عطف الکفار بر الذین اتخذوا دلالت است
بر آنکه نهی است از موالات آنکسی که بر دین حق نباشد آورده اند که چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز
برخاستندی یهودان با یکدیگر استهزا میکردند و می خندیدند حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا نَادَيْتُمْ
و چون ندا می کنید مردم را یعنی میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا
فرا میگیرند آن نماز یا منادات را بسخریه و بازی این دلیل است بر مشروعیت اذان در معالم آورده که ترسایی
بود در مدینه هر گاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله وی گفتی احرق الله الکاذب خدا دروغگو را بسوزاند
شبی خادم او آتش بخانه در آورد آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شرارهٔ از آن آتش بجست و خانه

باجماعتی که در وی بودند تمام بسوخت ذلک این استهزا از ایشان باذان و نماز بانهم بسبب آنست
که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند که جزای این استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید
مرویست که جمعی کفار چون بانگ نماز شنیدند گفتند ای محمد این چه بدعتست که تو وضع کرده اگر خیریت
در این بودی انبیای سابق نیز باین اقدام مینمودند این چه آواز قبیح و ناخوشست حق تعالی بجهت رد ایشان
این آیه نازل ساخت که من احسن قولا ممن دعا الی الله الایه و سبب مشروعیت بانکنماز این بود که وقت نماز
بر بعضی اصحاب مشتبه می شد و اکثر آن بود که بعضی از ایشان بمسجد می آمدند و رسول در اثنای نماز می بود و یا
نماز تمام کرده و آنحضرت هنوز مامور نشده بود ببانکنماز گفتند یا رسول الله علامتی وضع کن که ما یان بدانیم
که وقت توجه بمسجد است فرمود که با یکدیگر مشورت کنید بعضی گفتند که رایتی بر بام مسجد نصب باید کرد
در اوقات نماز و قومی دیگر گفتند که آتشی بر بام مسجد باید افروخت و جماعتی دیگر گفتند که بعلامات یهود
و ترسا ارتکاب باید کرد رسول هیچکدام ازین آرا نه پسندید آخر اصحاب قرار بر این دادند که ناقوس بزنند
عبد الله بن زید گفت در ان شب مردی را بخواب دیدم که جامه سبز پوشیده ناقوس بدست گرفته
گفتم این ناقوس را میفروشی گفت این را چه میکنی گفتم خواهم که آنرا برای نماز بزنم گفت ترا چیزی دیگر
تعلیم کنم که بهتر از ناقوس باشد گفتم آن کدامست گفت بگو الله اکبر الله اکبر تا آخر بانکنماز بگفت من آنرا یاد کردم
و رسول را ازین خبر دادم گفت انشاء الله که من باین مامور شوم بعد از ان بلال را طلب فرمود و او را باین
تعلیم نمود و بلال بانکنماز بگفت و بعده چهار کس از صحابه کبار این را در خواب دیدند اگر این خبر صحیح باشد
رسول بخواب مردمان اعتماد نموده تا انکه وحی نازل شد و باین مامور گشته و گرنه ابتدای آن از وحی بوده
آورده اند که چند نفری از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو بکدام پیغمبران ایمان داری حضرت فرمود
که نؤمن بالله و ما انزل الینا و انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق الی اخر الایه چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوت
وی کردند و گفتند بخدا که نمیدانیم بدتر از دین شما دینی و کم بهره تر از دنیا و آخرت از شما آیه آمد که قل یا اهل
الکتاب بگو ای اهل کتاب مراد یهودانند هل تنقمون منا آیا عیب میگیرید و انکار می کنید از ما
استفهام برای انکارست و نقم بمعنی انکار یعنی از ما انکار و عیب نمی کنید الا ان امنا مگر آنکه ایمان

آوردیم بالله بخدای تعالی وما انزل الینا وانچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن وما انزل من قبل
وانچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت وانجیل وسایر کتب وان اکثرکم فاسقون
عطف است بر امنا یعنی برای انکه بیشتر شما فاسقانید این مستثنی لازم دو امر است که آن مخالفت است ای ما
ینکرون منا الا مخالفتکم حیث دخلنا الایمان وانتم خارجون منه ویا معطوفست بر علت محذوف وتقدیر این است
که هل تنقمون منا الا لقلة انصافکم وفسقکم بعد از ان پیغمبر خود را امر میکند باینکه بر وجه خطاب باهل کتاب قل
بگو ای محمد هل انبئکم ایا خبر دهم شما را بشر من ذلک ببدی از انچه گفته اید که دین شما
بدترین ادیان است واهل این دین کم بهره تر اند وقوله مثوبة تمیز است یعنی شما را آگاه گردانم
ببدترین این مثوبه قبیح از روی باداشن دادن که ثابت است عند الله نزدیک خدای وقوله من
لعنه الله بدل شر است بر حذف مضاف ای بشر من ذلک دین من لعنه الله یا خبر مبتدای محذوف
یعنی هو من لعنه الله یعنی کسی که قایل این قول است کسی است که لعن کرده خدا او را وغضب علیه
وخشم گرفته خدا بر او وآن یهود اند که خدای ایشان را از رحمة خود دور ساخته وبمعرض غضب خود در آورده
وجعل منهم القردة وساخته از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرده ایشان را بدان صورت چنانکه
اصحاب السبت والخنازیر وخوکان چنانکه منکران مایده عیسی را واز ابن عباس منقول است که این هر دو مسخ
در اصحاب سبت بوده باین وجه که جوانان ایشان بقرده مسخ شدند وپیران ایشان بخنازیر وعبد
الطاغوت وانکس که می پرستد طاغوت را مراد گوساله است اولئک آن ملعونان شر مکانا
بدتر اند از روی مکان اسناد شر بمکان بجهة انست که ابلغ است در دلالت کردن بر شرارت ایشان نه
گویند که مکان بمعنی مصیر است یعنی محل بازگشت ایشان بدتر از همه چیزی باشد واضل وگمراه تر اند عن سواء
السبیل از میانه راه راست که متوسط است میان غلو نصاری وقدح یهود در خبر است که چون این آیه آمد مسلمانان
زبان دراز کردند وجهودانرا گفتند یا اخوان القردة والخنازیر ایشان رسوا شدند واین را جاهلی نگرشتند
ودانستند که این قول راست است خدای تعالی انرا به پیغمبر خود اخبار نموده بعد از ان در صفت منافقان می گوید
واذا جاؤکم وچون بیایند منافقان یهود یا جماعة اهل نفاق قالوا امنا گویند ایمان آوردیم

همچون شما وقد دخلوا بالکفر وحال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به واینها بیرون
میروند بکفر یعنی آنچه از تو شنیده اند در ایشان اثر نمیکند ذکر ضمیر جهة تاکید ست و این هر دو جمله حال اند از فاعل قالوا
آمنا و بالکفر و به هر دو حال اند از فاعل دخلوا و خرجوا و قد اگرچه داخل شده برای تقریب ماضی بحال اما صحیح است که حال
واقع شدی لیکن چونکه متضمن معنی توقع ست مفید اینمعنی نیز هست و امارت نفاق بر ایشان لایح بود و رسول ظن آن
می برد و لهذا اقال جاء ذکر ده والله اعلم وخدا داناترست بما کانوا یکتمون بانچه هستند که بپوشند
از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وتری کثیرا منهم و می بینی بسیاری از یهود و منافقان را در حالتی
ایشان است یسارعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ والعدوان
و در ظلم یا تجاوز از حد در معاصی گویند اثم هر گناهی که ضرر آن بدیگری رسد عدوان آنکه واکلهم السحت و در خوردن
ایشان رشوت و ربوا را تخصیص این بذکر جهة مبالغه است لبئس ما کانوا یعملون هر آینه بد چیزیست
که ایشان می کنند لولا ینهیهم الربانیون چرا نهی نکنند ایشان را علما ربانی والاحبار و زاهدان
عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت را
لبئس ما کانوا یصنعون بد چیزیست که ایشان می سازند و بنهی و منع ایشان نمی پردازند این
تخصیص علماست بر نهی رؤسا از امور مذکوره چه لولا هرگاه بر فعل ماضی داخل شود مفید توبیخ است و چون
بمستقبل در آید شود مفید تخصیص از حضرت رسالت پناه صلعم روایت است که هیچ مردی نباشد که بر قومی بگذرد و ایشان
مشغول معصیتی باشند او منع و نهی ایشان از آن نکند نزدیک بود که حق تعالی عذاب بر او فرستد حاصل
کلام در آیه دلالت است در آنکه تارک نهی از منکر بمنزله مرتکب آنست و متضمن این که واجب امر معروف
آورده اند که پیش از هجرت حضرت رسالت پناه صلعم بمدینه یهود از اموال بسیار بود در وسعت عیش و رفاهیت
می گذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود و ایشان با نکار و عناد پیش آمدند حق تعالی برکت از اموال ایشان
برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند از آنجمله فنحاص بن عازوراء
گفت ید الله مغلولة یهود شریک او شدند در این قول و بان راضی گشتند چنانکه حق تعالی خبر میدهد که
وقالت الیهود ید الله مغلولة گفتند جهودان دست خدا بسته ست از دادن

که خدا بخیل است و خدا چیز بجا نمید جود و روزی بر ما تنگ می سازد و گویند معنی آنست که خدا فقیر و درویش است
کقوله سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء حق تعالی فرمود که غُلَّتْ اَیْدِیهِمْ بسته باد دستهای
ایشان از خیر تا همیشه ذلیل و خوار باشند معنی آنست که دستهای ایشان را مغلول سازند بگردن بغلهای آهنین
در دنیا مانند اساری و یا بغلهای آتشین در آخرة وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت بر ایشان باد بانچه گفتند
مراد ازین دعا خذلان است و یا رانده شدند از رحمت الهی بگفتن ان سخن و لیس بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ
بلکه هر دو دست قدرت خدای بی‌چون داده و افر و کرم او واسع است تسمیهٔ ید جهت مبالغه است در رد سخن
ایشان در نفی بخل در ینابیع آورده که اطلاق یدین و ید و وجه و سمع و نظر بر خدا از متشابهات قرآن است
و متشابه را بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی او را موافق محکم ادا باید نمود آیه دلیل است بر آنکه اعطای او اکثر
من ان یحصی یُنْفِقُ کَیْفَ یَشَاءُ روزی می دهد چنانکه میخواهد یعنی بر وفق مشیت و مقتضای حکمت بدانکه
جایز نیست که این جمله فعلیه حال باشد از هاء ضمیر بجهة فصل بینهما بخبر نه آنکه حال باشد از ید از برا که ضمیری در حال
که راجع با آن باشد و نه از ضمیر هما در مبسوطتان بجهة همین دلیل پس کلام مستأنف است برای تاکید وَلَیَزِیدَنَّ
کَثِیرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میکرداند بسیاری را از یهود مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ
آنچه فرو فرستاده بسوی تو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْیَانًا وَکُفْرًا افزونی و کفر بی ایشان
طاغی و کافر اند با آن چه می شنوند از قرآن و تا زیاده میکردانند طغیان و کفر را از آنچه استماع کنند از آن
و یهود از آن فرمود وَاَلْقَیْنَا بَیْنَهُمُ و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر
الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت که قلوب
ایشان موافق اقوال ایشان نباشد فرق میان عداوت و بغضا در قوله اغرینا بینهم العداوة و البغضاء
سمت تحریر یافت کُلَّمَا اَوْقَدُوا هرگاه که افروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن
با رسول اَطْفَاَهَا اللّٰهُ فرو نشانید آن آتش را خدا بانکه منازعه در میان ایشان افکند که بدیگری
نمی توانستند پرداخت یا ایشان جبان و بد دل کردانید تا مغلوب و منکوب شدند چون بنی النضیر
و اهل خیبر و اغیر هما و یا هرگاه قصد حرب کسی کردند مغلوب شدند چه ایشان چون مخالفت نمودند بحکم توریت

بخت نصر بر ایشان مسلط گشت و چون فساد کردند فسطوس رومی بر ایشان استیلا یافت و باز
تباه کردند در زمین مجوس بر ایشان دست یافتند و بار دیگر بفساد اقدام نمودند مسلمانان مسلط
شدند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و عادت ایشان آنست که می شتابند در زمین فَسَادًا برای
تباهی و فتنه انگیزی چه اجتهاد ایشان است در کید و اثارت حروب و فتن و اخفای نعت پیغمبر و تحریف
توریت و انجیل وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدا دوست نمی دارد تباه کاران را وَلَوْ
أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ اگر آنکه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد ع وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی
از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه در گذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ
گناهان ایشانرا و بآن مواخذه نمیکردیم وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ و هر آینه داخل میساختیم
ایشانرا در بهشت با نعمت و در این تنبیه است بر اعظم و کثرت ذنوب ایشان بر آنکه اسلام قطع ذنوب
سابقه میکند اگرچه کبیره بود و کتابی در بهشت داخل نمیشود مگر گاهی که اسلام آورد وَلَوْ أَنَّهُمْ
أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و اگرچه ایشان بپا داشتندی احکام توریت و انجیل یعنی بدان
عمل کردندی و از آیه احکام آن اخذ نمودندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت میکردند بانچه فرو
فرستاده شده بسوی ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که آن قرآن است یا سایر
کتب سماویه چه ایشان مکلف بودند بایمان آوردن بهمه آن همچنانکه بایمان بتوریت مکلف شده بودند
لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه بخوردندی روزی را از زبر خویش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ
و از زیر پاهای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ میکردیم بباریدن باران و رویانیدن گیاه پس بجهت
شامت کفر و طغیان روزی بر ایشان تنگ شد مِنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ
گروهی اند راست و درست کردار و طائفهٔ عادله اند غیر غالیه و نزد بعضی مراد نجاشی و اصحاب
اویند گویند مراد گروهی اند که متوسط اند در عداوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وَكَثِيرٌ
مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بدست که ایشان می کنند از اقامت بر کفر
و جحود بر نبوت محمد ع و درین تعجب است یعنی بدست عمل ایشان که آن تحریف حق و اعراض از آن و افراط

در عداوت بدانکه تحصیل نعمت باطل در این آیه بجهت آنست که آن معظم انتفاع است و در این تأسف است مر یهود را
بر آنچه فوت شد از ایشان حاصل کرد حق تعالی تقوی را اسباب بوسعت روزی گردانیده بعد از آن امر میفرماید
به پیغمبر خود به تبلیغ رسالت و وعده عصمت و نصرت می نماید باو و یا ایها الرسول ای فرستاده بحق بلغ برسان
بکافه خلایق ما انزل الیک جمیع آنچه فرو فرستاده شده بتو من ربک از پروردگار تو از احکام شرعیه
وان لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام آنچه آمد نرسانیدی فما بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را بتمام
رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنچیزی را که رسانیده چنانکه ترک بعضی از احکام نماز مبطل نماز است والله
یعصمک و خدا نگاه میدارد ترا من الناس از شر مردمان این وعده ضمان است از خدای بعصمت روح او
از تعرض اعدای و حفظ بدن او از ایشان خلاصه معنی آنست که هیچکس را بر قتل تو دست نخواهد بود پس در تبلیغ خود جد
و جهد تمام نمائی و آنچه نهایت وسع و طاقت تست در آن بکوشی ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم
الکافرین راه ننماید کافران را بتسلط بر تو و ایشان را تمکین ندهد بر اهلاک تو منقول است که آنحضرت را شبها
حراست و پاسبانی می کردند چون این آیه نازل گشت فرمود ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاهداشت و بعضی
گفته که ظاهر آیه موجب جزئیست که بران حضرت منزل شده و شاید که مراد به تبلیغ آنچیزی باشد که مصالح عباد متعلق
بآن باشد و مقصود بانزال آن اطلاع ایشان باشد بر وجه از اسرار الهیه است و آنچیزیست که حرام است افشای آن
انتهی کلامه مرویست که از اهل تشیع و اهل سنت بطرق متعدده که چون آنحضرت از حجة الوداع مراجعت فرموده بموضعی رسید
که آنرا غدیر خم گویند و آن متفرق الطریق بود یعنی موضعی بود که مردمان در آنجا از یکدیگر متفرق می شدند و هر یک بقبایل و
دیار خود میرفتند و آنجا صلاحیت منزل نداشت جبرئیل نازل شد و زمام ناقه رسول بگرفت گفت خدای میفرماید
که اینجا فرود آئی تا پیغام مرا بقوم رسانی پیش از آنکه یکدیگر متفرق شوند و هر گروهی بطرفی روند و این آیه بر رسول مقبول
فرود آمد پس منادی را امر کرد که ندا کند که همه مردم را فرود آرد و چند کس را به پیش و پس قافله روان کرد
تا پیش رفتگان را باز آرند و تا رسیدگان را بایشان رسانند پس جمیع مردمان آنجا که درختهای متراکم بود فرود
آمدند و رسول فرمود تا پالانهای اشتر جمع کردند و بر بالای یکدیگر نهادند و چیزی بران افکندند پس بر بالای آن
بر آمد و جمیع مهاجر و انصار در زیر آن حاضر شدند و آنحضرت خطبهٔ بلیغ ادا فرمود و چون ذکر آن اینجا [illegible]

بعد اطناب می کشد از ین جهة بسمت تحریر در نیابد و در آخر آن خطبه فرمود که در میان شما دو چیز گرامی میگذارم

اگر شما تمسک بآن نمائید هرگز گمراه نشوید و آن دو چیز کتاب الله و عترت من که اهل بیت من اند و خدای دانا

و آگاه است که مرا خبر داده که اینها از یکدیگر جدا نشوند تا بر کنار حوض نزد من آیند و بعد از ان در وعظ اصحاب

و فضیلت شاه اولیا بیان فرمود و بعد از ان اشارت بامیر المؤمنین علی کرد و او را بر بالای منبر برد

و او را بر داشت بر وجهی که پای او از زمین جدا شد و او را بر مردمان جلوه داد تا آنکه همه مردمان کیفیت

بقول رسول مقبول بدیدند و ساعتی ساکت شد بعد از ان فرمود که الست اولی بکم من انفسکم یا من شما

از شما اولیتر نیستم قالوا بلی یا رسول الله چون همه باو لویت او معترف شدند فرمود من کنت مولاه فهذا علی

مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله پس فرمود هل بلغت آیا

رسانیدم آنچه مرا فرموده بودند همه گفتند بلی یا رسول الله گفت اللهم اشهد علیهم بار خدایا بر اینها گواه باش

پس فرود آمد و وقت نماز پیشین بود نماز بگذارد و در خیمه رفت و امیر المؤمنین را امر کرد تا در خیمه خود رفت

بعد از ان برابر خیمه او مسلمانان و صحابه گروه گروه می آمدند و با میر المؤمنین تهنیت میکردند و از جمله

کسانی که در تهنیت مبالغه بحد اطناب رسانید حضرت عمر خطاب بود که نزد علی آمد و بوی خطاب کرد که بخ بخ

یا علی اصبحت مولای و مولای کل مومن و مومنة و از ابن عباس روایت است که جمعی یهود نزد پیغمبر آمدند

و گفتند یا محمد تو بتوریت ایمان داری که کتاب خداست و بر حق و گفتند تو با ما متفق در این و ما با تو

متفق نیستیم در انکه قرآن حق باشد از نزدیک خدا آمده باشد و تو ما را با آنکه متفقیم باز گذار آیه آمد

که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی معتد به که دین

صحیحست حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ تا وقتی که اقامت کنید احکام توریت و انجیل را

یعنی آنچیزی را که در این هر دو کتاب حق تعالی شما را از ان فرموده آن ایمان آوردن است بمحمد وَمَا

أُنزِلَ إِلَيْكُم و آنچه فرستاده بسوی شما از امر و نهی یعنی تا وقتی که بپا دارید امر و نهی آنچه فرستاده شده

مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی قرآن مراد از ان باقامت ایمان آوردن است و اذعان بر حکم خدا بر

جمیع کتب الهیه با سرها آمده اند بایمان آوردن بکسی که معجزه تصدیق او نماید و ناطق شود بوجوب طاعت او

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ هر آينه زياده ميكند بسياری را از ايشان يعنی از يهود و ترسا مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وانچه منزل شده بتو از پروردگار تو يعنی استماع قران كه می افزايد ايشان را طُغْيَانًا
وَكُفْرًا كفر كشی وناگرويدگی واسناد زيادتی طغيان وكفر بقران بر سبيل تجوز است وحقيقةً فاعل كفر وطغيان
ايشانند وچون حال اهل كتاب برين منوال است فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ پس اندوهناك مباش
بر گروه كافران بجهت زيادتی طغيان وكفر ايشان چه ضرر ان لاحق بايشان می شود وبغير نمی رسد وهدايت نميكند
پس غبار ملال و اندوه بخاطر فيض مقاطر خود راه مده حاصل كه آيه برای تسليه حضرت رسالت است كه دل فيض منزل
بايمان ايشان بسته بود وچون ايمان نياوردند دل تنگ شدی لهذا فرمود دل تنگ مشو كه ايشان مستحق عقاب وعذاب اند
بسبب كفر وطغيان وضرر آن بتو وبمومنان نخواهد رسيد كما قال إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی كه آنانكه ايمان
آوردند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا وآنانكه دين يهود گرفتند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ وصابيان و
ترسايان نيز همچنين مَنْ آمَنَ هر كه ايمان آرد از اينها بدل صاف ونيت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
بخدا و روز بازپسين وَعَمِلَ صَالِحًا وبكند كار پسنديده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هيچ خوف و ترسی نيست
برايشان از عقاب وعذاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونيستند ايشان كه اندوهگين باشند از فوت ثواب
ومعنی اين آيه در سورة البقره گذشت والصابئون مرفوع است بر ابتدائيت وخبر آن محذوف است وتقدير آنست ان الذين
امنوا والذين هادوا والنصاری حكمهم كذا والصابئون كذلك وقوله من امن الی آه مرفوع بابتدائيت وخبر آن قوله فلا خوف
الی آه واين جمله خبر ان است ويا خبر مبتدا چنانكه گذشت راجع محذوف است ای من امن منهم پس در تقبيح كفر وعناد ايشان
می فرمايد لَقَدْ أَخَذْنَا هر آينه ما فرا گرفتيم يعنی بزبان انبيا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پيمان فرزندان يعقوب
در توحيد وايمان بمحمد ص اگرچه اخذ ميثاق برای ايشان بود اما چونكه ايشان عارف بودند باين وبصحت اين معترف بودند
پس اين حجت باشد برايشان وَأَرْسَلْنَا وفرستاديم إِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ايشان پيغمبرانرا اول موسی وآخر ايشان
عيسی كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هر گاه آمد بديشان رسول بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ بانچه نخواست ودوست نداشته
نفسهای ايشان بتكاليف شرعيه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تكذيب كردند چون عيسی ومحمد ص وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ
وگروهی بودند كه می كشتند چون زكريا و شعيب را و اين معطوف عليه جواب شرط است واين جمله صفت رسل است و راجع

محذوف است ای رسول منهم وَحَسِبُوا و پنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ اگر یافت نشد
بلائی و محنتی یعنی عذاب ایشان را بقتل و تکذیب انبیا فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن دین حق و دلایل آن
مانند کوری که از راه بمقصد نبرد وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست چه بر عبادت عجل راسخ شدند و سخن
هارون را نشنیدند ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس توبه کردند بعضی از ایشان حق تعالی توبه ایشان را قبول
فرمود ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا بعد از ان کور و کر شدند كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاری از فرزندان ایشان با نکار
عیسی و محمد ع گویند که چون توبه کردند حق تعالی عذاب را از ایشان برداشت و بعد از ان بکفر و طغیان خود رجوع کردند
وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدا بیناست بانچه می کنند مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید بعد از ان
بیان حال نصاری میکند بقوله لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی
قَالُوا گفتند که إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ بدرستی که خدا است ابن مریم وَقَالَ الْمَسِيحُ
و گفت مسیح که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ
که پروردگار من و آفریدگار شما بعد از ان بر وجه تعلیل فرمود که إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستی که هر که
شرک آرد بخدای تعالی فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بتحقیق که خدای حرام کرد بر ایشان بهشت را
چه بهشت دار موحدین است نه سرای کافرین و جای ملحدین وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او در دوزخ است
وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع ان کردند مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری
دهندگان در دفع عذاب از ایشان این کلام محتمل است که از تتمه کلام عیسی باشد یا آنکه الزام حق تعالی بجهت تنبیه بر آنکه
ایشان قایل شدند بجهت تعظیم و تکریم عیسی و تقرب بحق تعالی و حال آنکه خدا معادی ایشان بود باین گفتار و مخاصم
ایشان در ان و نیز در بیان حال ترسایان می گوید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند قَالُوا
إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند که الله یکی از سه الهه است این حکایت است از قول نسطوریه و ملکانیه
چه ایشان قایل بودند با قانیم ثلثه یعنی الوهیت مشترک است میان خدا و عیسی و مریم که هر یک ازین ها الهی اند و الله
ازین سه است و قول اول از یعقوبیه است که اعتقاد دارند که الله نیست مگر عیسی بن مریم چه معتقد ایشان آنست
که اول خدای سه بودند که اقنوم الاب و اقنوم الابن و روح القدس بعد از ان یکی از آن شد و آن مسیح است

وشبهه نیست در آنکه اتحاد امریست محال چنانکه دلایل عقلیه شاهد این است حاصل که حق تعالی میفرماید که نصاری میگویند
که الله یکی از سه اله است وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ وحال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت است از جهت آنکه
مبدء جمیع موجودات است إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکت
و من مزیده برای استغراق است وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند
و بتوحید قایل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه برسد آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی که الیم باشد و دایم و از ان منقطع نشود و لهذا در عقب آن میفرماید أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمی کنند إِلَى اللَّهِ
بطاعت خدا که آن انتهاست ازین عقاید باطله باقوال زایغه وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند باعتقاد
توحید و تبریه از اتحاد و حلول بعد از تکبر بر توحید و تهدید بر اشراک می فرماید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگار است
تایبان را رَحِيمٌ مهربان بر مستغفران و فرق میان توبه و استغفار آنست که استغفار طلب مغفرت است بدعا یا توبه
یا غیر آن از طاعات و توبه ترک معصیت بر آنکه بمثل آن عود نکنند بعد از ان رد قول ایشان کرده بر طریق احتجاج
بر ایشان فرمود مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح که پسر مریم است یعنی عیسی که ایشان او را خدا میگویند إِلَّا
رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشتند مثل او از فرستادگان خدای
و او را معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست
موسی اژدها گشت و آن عجب تر است و اگر او بی پدر مخلوق شده است آدم نیز بی پدر و مادر مخلوق گشته و آن
غریب تر است پس معجزات انبیا ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ
و مادر او یعنی مریم کثیر التصدیق بود و مقیم بر ان و یا تصدیق انبیا و آیات ربانی می کرد كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ
بودند پسر و مادر که طعام میخوردند یعنی احتیاج بطعام داشتند و با وجود این نوع احتیاج چگونه صفت ربوبیت را برای ایشان
اطلاق کرد و گویند که این کنایت است از احتیاج بول و براز بر اثر قضا حاجت زیرا که هر که طعام خورد البته احتیاج بآنها
دارد شخصی باحتیاج چنین چگونه رتبه الوهیت داشته باشد انظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بیان میکنیم
برای ایشان دلایل توحید را ثُمَّ انظُرْ پس در نگر در حال ایشان که أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند
از دریافتن حق و تامل نمودن در ان ثم از برای تفاوت ما بین العجبین است یعنی بیان کردن آیات مذکوره را

واعراض ایشان ازان اعجب و اغرب چیزهاست نظر اول بفعل جمیل او سبحانه است در نصب آیات و ازاحت
علل و نظر ثانی بافعال قبیحه ایشان و ترک تدبرشان در آیات او سبحانه بعد ازان در احتجاج افزوده میفرماید
قُلْ بگو ای محمد ترسایان را أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا می پرستید ما فرود خدای تعالی مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ
آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زیانی و نه سودی یعنی عیسی تصرف آن نداشت که عنا
و غنا بشما رساند بلکه بتملیک او سبحانه قدرت این را با او داد هرگاه او در نفس مالک چیزی نبوده باشد پس چگونه رتبه
الوهیت بر وی حمل توان کرد وَاللَّهُ و خدائی که معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا اقوال باطل شما الْعَلِيمُ
دانا بعقاید فاسده شما و بروفق آن جزا خواهد داد بعد ازان اهل کتاب را نهی میکند از غلو که آن افراط و تفریط است
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای محمد ای یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَيْرَ
الْحَقِّ غلو ناروا و باطل مراد نهی از مبالغه یهود در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او یعنی یهود در مذمت
عیسی سعی میکنند بحیثیتی که امر قبیح و شنیع نسبت باو دهند و نصاری در رفع او کوشش میکنند بر وجهی که دعوی الوهیت
او کنند و خطاب بنصاری است خاصه وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ هواها و آرزوهای گروهی از
اسلاف و روساء خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین در شریعت خود یعنی قبل از بعثت
خاتم الانبیا وَأَضَلُّوا كَثِيرًا و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد و بدع و ضلال را در میان ایشان انداختند
وَضَلُّوا ثابت شدند بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از راه راست که آن اسلام است بعد از بعثت
پیغمبر چه تکذیب او کردند و بر او باغی شدند گویند ضلال اول اشارت است از ضلالت ایشان از مقتضای عقل و ثانی
اشارت است بضلالت ایشان از انچه در شرع حضرت رسالت است و با ضلال اول انحراف است از جاده شریعت نبوی
و دوم از جنت دایمی لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ بر زبان داود از آنکه مردم ویت که اصحاب ایلا
چون عدوان نمودند از روز شنبه در باب ماهی گرفتن داود بر ایشان دعا کرد که اللهم العنهم چون این دعا کرد
حق تعالی مسخ کرد ایشان را بقرده وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بر زبان عیسی نیز که اصحاب مایده را لعن کرد و خنازیر
شدند ذَٰلِكَ این لعن شنیع که مقتضی مسخ ایشان شد بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا

يعتدون بودند که از حد در می گذشتند از انچه که حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود پس معلوم شد که انها که بسبب
تغیر لعن گرفتار شدند و بصفت کفر جرد ... و نیز ذکر لعن بر زبان داود و عیسی بجهت ازالت ابهام است بانکه
بنی اسرائیل چون از انبیا متولد شده اند پس مستحق عقوبت نباشند حق تعالی باز نمود که عصیان و طغیان موجب عقوبت است
واگر چه فاعل آن از پیغمبر متولد شده باشد از اینجاست که در حدیث آمده وارد شده که خلقت الجنة لمن اطاعنی
ولو کان عبدا حبشیا وخلقت النار لمن عصانی ولو کان سیدا قرشیا و ما در قوله بما عصوا مصدریه است یعنی بسبب
ملعون شدن بنی اسرائیل بر زبان عیسی و داود عصیان و اعتدای ایشان بود از محرمات كانوا لا يتناهون
بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منكر فعلوه از معاودت عمل زشت که می کردند و از منکری
که منتهی و ممتنع نمی شدند از ان مأخوذ از قول عرب که تناهی عن الامر و انتهی عنه اذا امتنع لبئس ما كانوا
يفعلون هر آینه بخدائی که بد چیزیست انچه ایشان میکردند اینجا تعجب است از فعل قبیح ایشان مؤکد بقسم و در این
تهدیدی عظیم است انهارا که نهی منکر نفرمایند لهذا حضرت رسالت فرموده که امر بمعروف کنید و نهی از منکر و دست
سفیه را بگیرید و او را بر حق دارید و نیز از احوال اهل کتاب خبر میدهد ترى كثيرا منهم می بینی تو بسیاری را
از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد يتولون الذين كفروا دوستی می کنند با کافران چون کعب بن اشرف
که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت لهم هر اینه
بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان انفسهم نفسهای ایشان تا روز قیامت بان کرده
شوند ان سخط الله عليهم اینکه خشم گرفت خدا بر ایشان یعنی انچه از پیش فرستاده دستهای
ایشان موجب این شد که حق تعالی بر ایشان غضب کرد وفي العذاب هم خالدون و در عذاب
ایشان جاودانند و می تواند که ان سخط الله آخر علت ذم باشد و مخصوص ذم محذوف یعنی لبئس شیئا ذلک
لانه کسبهم السخط والخلود و در این توبیخ است مر ابنای روزگار را و تنبیه بر اضلال بد و خبث اعمال
ایشان ولو كانوا يؤمنون و اگر باشند منافقان یهود که ایمان آرند از روی حقیقت بالله و
النبي بخدا و پیغمبر وما انزل اليه و بانچه فرو فرستاده شده است به پیغمبر یعنی قرآن ما اتخذوهم
اولياء هر اینه فرا نگیرندی مشرکان را بدوستی مراد آنست که اگر ایشان به محمد و قرآن ایمان داشتندی

با اهل کفر دوستی نمیکردند و اکثر بر آنند که معنی این است اگر یهود ایمان می داشتند بخدا و بموسی و بتوریت آنست
با مشرکان دوستی نمیکردند چه حکم خدا در توریت آنست که با کفار دوستی نکنند وَلٰكِنَّ كَثِيرًا و لیکن بسیاری
مِنْهُمْ از یهود یا منافقان فَاسِقُونَ خارج اند از دایرهٔ ایمان لَتَجِدَنَّ النَّاسِ هر اینه می یابی تو سخت ترین
مردمان را عَدَاوَةً از روی دشمنی لِلَّذِينَ آمَنُوا بانکسانی که گرویده اند الْيَهُودَ جهودانرا وَالَّذِينَ
أَشْرَكُوا و آنانرا که شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنان اند بر مومنان و بدین سبب
در مخالفت اهل اسلام موافقت میکنند با مشرکان وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و هر اینه می یابی نزدیک ترین مردمانرا مَوَدَّةً
لِلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی مر آنکسانی که گرویده اند الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ آنانکه می گویند
که ما ترسایانیم بجهة این رقت قلوب و قلت حرص ایشان بر دنیا و کثرت اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهودان
و اینه اشارت بقوله ذَٰلِكَ یعنی آن قرب مودت بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایانند
وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشین وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و بسبب آنکه گردن کشی نمی کنند و درین دلیل است
بر آنکه تواضع و اقبال بر علم و اعراض از شهوات محمود است اگرچه در کافر باشد علما گفتند که مراد از آنها که قرب مودت
با مومنان داشتند نجاشی و اصحاب او یند و تفصیل این قصه قبل ازین سمت تحریر یافته بعد از آن از رقت قلوب و شدت
خشیت و مسارعت ایشان بقبول حق خبر داد و وَإِذَا سَمِعُوا عطف است بر لا يستكبرون یعنی چون می شنوند علما
و عباد از سید مختار صلی الله علیه و آله مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ آنچه فرو فرستاده است بسوی رسول تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ
می بینی چشمهای ایشانرا که از غایت رقت قلوب ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ می ریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا
مِنَ الْحَقِّ آنچه شناختند از حق را است من اول از برای ابتدا است و ثانی برای تبعیض چه آن بعضی از حق بود یعنی
آنچه سبب بکاء ایشان باشد معرفت حق ایشان بود بعضی از حق بدانکه فیض بمعنی انصباب است از امتلا پس وضع آن
در موضع امتلا بجهت مبالغه است يَقُولُونَ میگویند از روی نیاز که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم
بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس بنویس ما را از جمله گواهان که ادای شهادت کرده اند
که ایمان آورد وسلم یا اهل حبشه نجاشی را گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده حق تعالی میفرماید که ایشان در جواب گفتند
وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا یعنی بوحدانیت او وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ

وبما جاءنا من الحق و بما آمد از حق یعنی کتاب بپیغمبر ونطمع ان یدخلنا ربنا وحال آنکه ما طمع داریم آنکه درآرد پروردگار ما ما را
در بهشت مع القوم الصالحين با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند و استفهام از برای انکار است
و عطف است بر نؤمن یا خبر مبتدای محذوفست و واو از برای حال ای نحن نطمع و عامل در ان و ما نؤمن القصه چون
ایشان از روی خلوص اعتقاد این دعا کردند فاثابهم الله پس جزا داد خدا ایشان را بما قالوا بانچه
گفتند از روی اخلاص جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل
آن جویها خالدين فيها در حالتی که جاوید باشند در ان وذلك جزاء المحسنين و این است پاداش
نیکوکاران آورده اند که بعضی از علمای ترسایان انجیل را تغیر و تبدیل کردند انها چهار کس بودند انکه از ایشان بر حق ایستاد
قیسیس هر که باو اقتدا کرد در طریق استقامت او را قسیس گویند و اشتقاق آن از قس است و رهبان جمع راهب است
چون راکب و رکبان و اشتقاق آن از رهبت است بمعنی خشیت بعد از بیان مدح و وعد مومنان از اهل کتاب
در وعید کفار ایشان میگوید والذين كفروا و انانکه کافر شدند وكذبوا بآياتنا و دروغ داشتند
آیتهای ما را اولئك اصحاب الجحيم آن گروه یاران دوزخ اند در اکثر تفاسیر مذکور است که روزی
حضرت رسالت پناه برای صحابه وصف قیامت میکردند و شمه از اهوال آن روز میفرمودند ده تن از اصحاب
که امیر المؤمنین علی ع و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و غیرهم اتفاق کردند بر آنکه تمام عمر روز بصیام و شب بقیام
گذرانند و بر فرش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده گلیم و پوست بپوشند
گرد عالم بگردند و بعضی از ایشان قصد کردند که قطع مذاکیر خود کنند بر این اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه
رسید همه را حاضر کرد و فرمود که چه چیز شود گروهی را که زنان و طعامهای طیب و خواب و سایر لذات را
بر خود حرام کرده اند بدانید که شما را نمی فرمایم که مانند احبار ترسایان روزها روزه باشید چه در دین حق ترک طعم
و تحریم زنان نیست نه آنکه صومعها فرا گیرید و در ان بنشینید و با کسی اختلاط نکنید بدرستی که سیاحت امت من
روزه است و رهبانیت ایشان جهاد است خدای را بپرستید و با او شریک نیارید و حج و عمره کنید و نماز بپا دارید
و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و آنانکه پیش از شما بودند بجهة تشدید بر خود هلاک شدند و بر خود سخت
گرفتند و خدا بر ایشان سخت گرفت و آنانکه در صومعها و دیرها مانده بقایای ایشان اند و بعد از ان حق تعالی این آیه را

یا أیها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما أحل الله لکم
چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای تعالی بر شما حلال گردانیده و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی و آن چیز که حرام ساخته
شما آنرا حلال گردانید و جایز نیست که هر دو یا آن تحریم ما احل الله باشد یعنی درمگذرید از حدود خدا باین که حرام گردانید
بر خود آنچه بر شما حلال ساخته إن الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد دانانرا که از
حد درگذرند در کنز آورده که آیه دلالت میکند بر چند حکم یکی آنکه جایز نیست تحریم ما احل الله من الطیبات دوم آنکه ترهب
و تاسف از سنن این شریعت نیست بل از سنن تناول طیبات و مستلذات محللاتست سیوم آنکه منعقد نمی شود
عهد و یمین بر ترک مباحی که فعل آن اولیتر باشد چون حق تعالی بعد از نهی از این طریق اباحت امر فرمود ایشان را باکل ما احل الله
بقوله و کلوا مما رزقکم الله و بخورید آنچه مر اکه خدا روزی داده است شما را حلالا طیبا روزی
مباح و پاکیزه اگرچه روزی غیر حلال نیست پس آن هر وجه تاکید است کما قال و کلم الله موسی تکلیما پس حلالا مفعول مطلق
باشد بغیر لفظ فعل از قبیل قعدت جلوسا و چون تعالی در موضع دیگر رزق را علی الاطلاق ذکر کرده و هو قوله مما رزقناهم
ینفقون مصدق این است که روزی مرادف حلال است و اتقوا الله و بترسید در تحریم ما احل الله الذی
أنتم به مؤمنون آنخدائی که شما بدو گرویده اید کاینه این استدعای نفوس است با طیب مطعومات محلله
بالطف وجوه و در این دو آیه دلالت است بر کراهت تخلی و توحش و خروج آنچه جمهور بر آنند از توالی و تاهل و طلب ولد و غیره
عایشه روایت کرده که رسول مرغ بریان خوردی و پالوده و حلوا دوست داشتی و نیز از آن حضرت مرویست
که در شکم مومن زاویه ایست که آنرا پر نکرده اند مگر شیرینی آورده اند که بعد از نزول این دو آیه اصحاب گفتند
یا رسول الله ما مطیع فرمان توایم اما چکنیم ما سوگندها یکه خورده ایم آیه آمد که لا یؤاخذکم الله مواخذه نمیکند
خدا شما را باللغو فی أیمانکم به بیهوده در سوگندان شما و قوله فی ایمانکم صله یواخذکم است یا صله لغو
زیرا که لغو مصدر است و یا حال فی ایمانکم به آنکه علما را در معنی یمین لغو اختلاف است بعضی گفته اند که آن بمعنی عصیان آن
و نزد بعضی آن عبارت است از آنکه شخصی سوگند خورد بظن چنان و حال آنکه چنان نباشد این قول حنفی است و نزد ابن
عباس قول لا والله و بلی والله است بقصد تاکید کلام بدون قصد قسم این قول شافعی و اصحاب امامیه و نزد مالک لغو در اثبات
سوگند است بر ماضی پس حاصل معنی آیه آنست که اگر شما بقصد تاکید کلام از والله و بلی والله سوگند خورید بدون آنکه بآن

قصد سوگند کنید حق تعالی شما را بآن معذب نسازد و کفارت لازم شما نگرداند وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم و لیکن مواخذه
می کند یعنی معذب می سازد شما را بِمَا عَقَّدتُّمُ الْأَيْمَانَ بآنکه بر بندید سوگندها را یعنی بزبان گوئید و بدل قصد
آن کنید و بعد از آن حنث بنا بر ظهور علم است با آن چه حالف بمجرد سوگند خوردن آثم نمیشود و کفاره لازم او نمیگردد
فَكَفَّارَتُهُ پس کفاره آن یعنی کفارت حنث و شکستن او آن إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده
مسکین است هر یکی را مدی نزد اصحاب امامیه و شافعی و نصف صاع از گندم و صاع تمام از جو و خرما بمذهب حنفی مِنْ أَوْسَطِ
مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ و میانه آنچه طعام میدهید اهل خود را یعنی نه اعلی نه ادنی أَوْ كِسْوَتُهُمْ عطف است
بر اطعام یعنی کفاره آن پوشانیدن ده درویش هر یکی را یک جامه أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفاره آن آزاد کردن بنده
الیست و شرط است در رقبه ایمان یا در حکم ایمان نزد امامیه و شافعی بجهت حمل مطلق بر مقید در کفاره قتل و نزد ابو حنیفه
عتق کافر جایز است امامیه و شافعی میگویند که این باطل است زیرا که کافر نجس است بمثل آن متقرب نمیتوان شد
فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد یکی از این کفاره ثلاثه را فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس روزه داشتن سه روز است
بطریق متتابع باجماع اصحاب امامیه و شافعی ذَٰلِكَ اینکه مذکور شد كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ کفاره سوگندان شماست
إِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا حفظ
سوگند خود بکنید یعنی که سوگند بخورید بهر امری که شما را سانح شود كَذَٰلِكَ همچنین که کفاره یمین را بیان کرد
يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان می کند و روشن می گرداند خدای تعالی لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما نشانهای شریعت اسلام را
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را چه مثل این تبیین موجب تسهیل خروج
شماست از ضیق اثم حنث بعد از آن بندگان را نهی فرمود از افعال قبیحه جاهلیت از شرب خمر و قمار با خلقی
و غیر آن بعضی مفسران آورده اند که حق تعالی در باب خمر چهار آیه نازل گردانید اول در مکه من ثمرات النخیل
والاعناب تتخذون منه سکرا دوم در وقتی که عمر خطاب و معاذ جبل در باب خمر و میسر از حضرت رسالت سوال
کردند جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس سوم در مهمان خانه عبد الرحمن عوف که امام ایشان در نماز شام
قل یا ایها الکافرون بحذف لا آت خوانده آیه آمد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری چهارم در روز ثانی
که عثمان بن مالک طرح ضیافت افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد وقاص از ایشان بود مهمان کرد و بعد از طعام

بر شرب خمر اقدام نمود و در حالت مستی سعد وقاص شعری خواند که مشتمل بر هجای انصاری بود یکی از مجلسیان سعد را
بشکست سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت کرد و عمر خطاب انجا حاضر بود گفت اللهم بین لنا فی الخمر
بیانا شافیا این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای زمرهٔ مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه
مسکرات مایع و در این داخل است والمیسر و قمار این نیز عامست و شامل نرد و شطرنج و لعب و بیضا و جوز و غیر آنرا بروایت
صحیحه از ائمه علیهم السلام والانصاب و بتان که نصب کرده اند برای عبادت والازلام و تیرهای
اقداح و ذکر انواع آن در اول سوره مذکور شد که رجس پلیدست و عقول ازان متنفر و این اسم هر چیزیست
که عقل و شرع استبعاد و استکراه آن نماید خواه انکه نجس العین باشد یا نه و افراد آن بجهة آنست که خبر
خمرست و خبر معطوفات محذوفست و یا انکه خبر مضاف محذوفست کانه قال انما تناول الخمر والمیسر
فرا گرفتن این امور رجس است من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطانست زیرا که او سبب است
از تسویل و تزئین فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلید یا انکه انچه مذکور شد و یا از تعاطی آن یا از
عمل شیطان لعلکم تفلحون باشد که رستگار شوید باجتناب ازین بعد از ان تقریر رجس آن میکند بقوله
انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان که ان یوقع بینکم انکه بیفکند در میان شما
العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت را فی الخمر والمیسر در خمر و میسر و یصدکم و باز دارد
شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدای و عن الصلوة و از نماز گذاردن و تخصیص خمر و میسر بذکر و طرح
انچه دیگر انهاست از وبال تنبیه است بر انکه هر دو مقصود اند به بیان و ذکر انصاب و ازلام بجهت دلالت است
بر انکه انها مثل خمر و میسر اند در حرمت بعد از ان حث فرموده بصیغهٔ استفهام مرتب بفای تعقیبیه بر انچه مذکور شده
از انواع صوارف فهل انتم منتهون پس ایا هستید شما باز ایستادگان استفهام در معنی امرست
یعنی باز ایستید ازین امور بعد از ان که بر معایب این منکرات مطلع شدید در تیسیر آورده که در این آیه ده دلیل است
بر حرمت خمر اول انکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست پس قرین وی نیز حرامست دوم او را با بت
پرستی در سلک کشید و آن سه همه حرامست پس این نیز حرامست سیوم او را رجس گفت و هر چه پلیدست حرامست
سیوم او را رجس گفت و هر چه پلیدست حرامست چهارم فرمود که از عمل شیطانست پنجم امر کرد که از او اجتناب آرند

ششم انکار ستمکاری بعدم اجتناب از و هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه در میان مسلمانان
سبب عداوت باشد حرام است هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هرچه بنده را از یاد خدا باز دارد حرام است
نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم تصدیر آیه با انما موکد و نیز از دلایل حرمت آنست و از تهدید
که در حدیث آمده عقلا را همین کفایت است که شارب الخمر کعابد الوثن در کنز العرفان مذکور است که این آخر آیه است
که در بارهٔ خمر نازل شده و تخصیص عداوت و بغض بخمر و میسر بجهت آنست که خمر موجب زوال عقل است و میسر موجب زوال
مال و زوال عقل موجب عداوت و بغض است بخلاف انصاب و ازلام که موجب سخط الهی و وصول بعذاب اخروی است
نه سبب عداوت و بغض دنیوی و در این مقام چند حکم است اول آنکه حرام است کسب بخمر و سایر مسکرات همچنین حرام است اجرت
گرفتن و دادن بر عملی که متعلق بخمر باشد از حمل و عصر و سقی و غیر آن و حدیث لعن الخمر و غارسها و عاصرها و بایعها و مشتریها
و ساقیها و آکل ثمنها و حاملها و المحمول الیه شاهد این است دوم میسر قمار است و سایر انواع آن چون نرد و شطرنج
این قول معظم مفسران است و از حضرت رسالت پناه مرویست که بازی کننده نرد و شطرنج مذموم و معیوب است
و مانند کسی است که دست خود را فرو برده باشد در میان گوشت و خون خوک و شافعی قایل اند بجواز شطرنج بازی
مگر در صورتیکه مشغول بآن موجب اشتغال نباشد از نماز سیوم انصاب بمعنی اصنام است که بعبادت آن
ارتکاب مینمایند چهارم ازلام جمع زلم بفتح زا و ضم آن چون حمل و صرد و آن تیرهای اقداح است که آنها پر و پیکان
نباشد و در جاهلیت تفاول بآن میکردند در اسفار و اعمال خود بر بعضی می نوشتند که امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی
و بر بعضی چیزی نمی نوشتند و آنرا غفل می گفتند و تفصیل این در اول این سوره سمت ذکر یافته پنجم همچنانکه حرام است
انواع قمار و اقداح حرام است افشای آلات آن بلکه واجب است اتلاف آن و همچنین اهراق خمر واجب و حرام است
افشاء آن و باید دانست که مسکرات نجس است چه او تعالی وصف آن کرده برجس و آن بمعنی نجاست است زیرا که نجاست
بآن متاکد میشود که ایقال نجس رجس و چون حق تعالی امر فرمود باجتناب خمر در عقب آن امر نموده باطاعت او و اجتناب از امور
منهیه وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر و غیر آن از منهیات وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
و فرمان برداری کنید رسول خدا را از آنچه امر کرده وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ
تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا جز این نیست که بر رسول ما است

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن روشن یعنی ضرر تولی بشما و نفس شما راجع میشود و ضرر برسول نتوانید رسانید
چه بر او همین تبلیغ رسالتست از پیغمبر رسانیده و روایتست که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی صحابه گفتند یا رسول الله
بعضی برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا شربت مرگ چشیدند چون باشد حال ایشان آیه آمد که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ
آمَنُوا نیست بر آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته جُنَاحٌ گناه فِيمَا
طَعِمُوا بدانچه خوردند إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کرده باشند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزیده باشند
بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عملهای صالح ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا پس ثابت و مستمر
شده باشند بر تقوای خود ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت شده باشند بپرهیزکاری از معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکوئی کرده باشند
و اشتغال نموده در اعمال جمیله و افعال حسنه و یا احسان بغیر کرده باشند غرض از تکرار مبالغه است بر رسوخ در ایمان
و انقیاد و دوام و استمرار در اعمال حسنه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدا دوست میدارد نیکوکاران را
و چرا محبت خدا با ایشان اعطای ثوابست و اکرام و تبجیل ایشان آورده اند که در عام الحدیبیه چون مسلمانان
محرم بودند و مرتکب صید نمی شدند جانوران شکاری در لشکرگاه ایشان غلبه کردند و بمیان رخت و بار و خیمه ایشان
در می آمدند و ایشان بسبب احرام از گرفتن شکار متألم بودند و این ابتلا بود از حق تعالی با ایشان و جهت نهی از آن
و گویند یکبار گورخر وحشی نزد ابو البشیر بن عمر آمد وی تیری بروی زد و او را بکشت و همراهان او را ملامت کردند
وی نیز در رسول آمد و صورت حال بموقف عرض رسانید حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه
گرویدگان لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ هر اینه می آزماید خدا شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان می کند بِشَيْءٍ مِنَ
الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید می شود و کدام
انقیاد حکم الهی نموده از ان مجتنب می گردد تقلیل و تحقیر در شیء بجهت تنبیه است بر آنکه هیچ ابتلای بذل نفس و اموال
نیست پس هر که بر این امر حقیر ثابت قدم نشود چگونه نیز در چیزی که اشد و اصعب است از آن ثبات قدم خواهد
ورزید و قوله تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ صفت شیء یعنی چیزی قلیل حقیر از صید که میرسد بدان دستهای شما
وَرِمَاحُكُمْ و نیزه های شما و این ابتلا برای آنست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا بداند یعنی متمیز سازد خدای
مَنْ يَخَافُهُ آنکس را که از عقاب وی بترسد بجهت قوت ایمان از کسی که از عقاب او نمی ترسد بجهت

ضعف ایمان و ذکر علم نموده و اراده معلوم و ظهور آن فرموده و می تواند بود که در کلام مضاف مقدر باشد
ای لیعلم اولیاء الله یعنی تا دوستان خدا عالم شوند بآنکه کیست از وی می‌ترسند بالغیب در حالتی که غایبست
از نظر دعان و مجلس اطلاع ندارد بر صید کردن او یعنی در خفیه مردمان از صید احتراز می نمایند بجهت خوف الهی
فمن اعتدی پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بعد ذلک بعد از این اطلاع بصید فله
عذاب الیم پس مر او راست عذاب دردناک بعد از آن در ذکر عقوبت دنیویه در اعتداء و مخالفت
حکم مذکور می فرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند لا تقتلوا الصید
مکشید شکاری را یعنی حیوان ممتنع الصید و متوحش خواه ماکول اللحم باشد یا نه الا ما اخرجه الدلیل چنانکه بیاید
وانتم حرم و حال آنکه شما احرام گیرنده باشید بحج یا عمره و صید بمعنی مصدر است یا اسم مصدر و حرم جمع
حرام است و این نیز مصدر است یا اسم مصدر و من قتله منکم و هر که بکشد آن صید را از شما
متعمدا در حالتی که قصد کننده باشد آنرا یعنی داند که محرم است و قتل صید بر او حرام مراد ابو البشیر است
که در عام الحدیبیه گورخر را بکشت پس متعمدا اشارت باوست و گرنه هر محرمی که صید بکشد بعمد یا خطا فجزاء
مثل ما قتل من النعم پس بر او واجبست جزائی که مانند آن جزء باشد که کشته است یعنی فدا دهد
مانند صید خود و آن فدا از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسپند یحکم به صفت بعد صفت جزاست
یعنی جزا و فدا که حکم کنند بدان ذوا عدل منکم خداوند عدل از اهل ملت شما یعنی دو مرد مسلمان که عادل
باشند بگویند که مماثل کشته شده از نعم کدام می تواند بود هدیا در حالتی که آن جزا قربانی کرده باشد
بالغ الکعبة رسنده باشد بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح کنند و چون بالغ الکعبه اضافه لفظیست
کسب تعریف از مضاف الیه نمیکند پس جایز بانعم که صفت نکره واقع شود او کفارة عطف است بر جزا
یعنی واجبست بر او کفاره که بپوشد و رفع کند گناه آنرا طعام مساکین یعنی آن کفاره طعام دادن
درویشانست خبر مبتدای محذوف ای انها هی طعام مساکین او عدل ذلک یا برابر آن طعام مساوات آن
صیاما از روی روزه داشتن یعنی بازاء هر طعام مسکین عدل و مصدرست بمعنی مفعول و صیاما منصوبست
بر تمییز و قوله لیذوق وبال امره متعلقست بمحذوف ای فعلیه الجزاء او الطعام او الصوم لیذوق

ثقل فعل و سوء عاقبت و اصل وبال ثقل است پس معنی آنست بر کشنده صید است جزا یا طعام دادن یا روزه
داشتن تا بچشند گرانی و سختی کار خود را چه آن حرمت شدت تکلیف است بجهت خروج از طاعت عفا الله
در گذشت و عفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیت و یا آنچه
قبل از تحریم بود و من عاد و هر که باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله منه پس انتقام کشد خدا
ازو و این جواب شرط است و تقدیر آنکه فهو ینتقم الله منه والله عزیز و خدا غالب است در حکم خود
ذو انتقام خداوند انتقام هر کسی که اصرار کند در معصیت بدانکه در این مقام احکام متعدده است
اول آنکه اختلافست در صید منهی در حالت احرام نزد بعضی هر صیدیست که ماکول اللحم باشد این قول
شافعی است و ابو حنیفه گفته که هر حیوانیست که وحشی باشد خواه ماکول اللحم باشد یا نه و اصحاب امامیه گفته اند
که صید حیوان محلل مطلقا حرام است اما در محرم صید است و ثعلب و ارنب و ضب و یربوع و قنفذ حرام است
نه غیر آن دوم آنکه صید حرام است در هر احرام بحج یا عمره خواه آنکه حج و عمره فرض باشد یا نفل بجهت عموم لفظ سیوم آنکه
جزاء صید واجبست در جمیع انواع اتلاف خواه عمد باشد یا خطا یا نسیان خواه آنکه متلف آن ذاکر احرام
خود باشد در حالت عمد یا نه چهارم آنکه نزد ابو حنیفه مراد بمماثلت قیمت است پس نزد او صید را قیمت
باید کرد اگر قیمت او مثل ثمن هدی باشد مخیر است میان آنکه اهدی کند نعم و میان آنکه بقیمت آن طعام بخرد
و هر مسکینی را نصف صاع گندم بدهد و از غیر گندم صاع و اگر خواهد بعوض طعام هر مسکین یک روز روزه
دارد و اصحاب امامیه تقسیم صید می کنند با آنچه او را مثل باشد از نعم چون نعامه که بدنه مثل آنست و حمار وحشی
که بقره مثل آنست و ظبی که شاة مانند آنست پس مماثلت واجبست با آنچه او را مثلی باشد و در این قسم جزای
آن معین نیست پس آن معین واجبست نه غیر آن اگر معین نیست پس قیمت آن واجبست پنجم خلافست در ابدال
که ابدال در اقسام ثلاثه بر تخییر است بجهت ظاهر آیه چه او برای تخییر موضوع شده یا بر ترتیب است که انتقال
بطعام جایز نیست الا با عجز از بدنه و شبه آن و انتقال بصیام صحیح نه مگر با عجز طعام ابو حنیفه و شافعی بر اول اند
و بعضی از علماء امامیه بتخییر حکم کرده اند و بعضی بر ترتیب روایت است که چون مامون امام رضا علیه التحیة والثنا را
زهر داد مردمان زبان بمذمت و ملامت او بگشودند و در باره او چیزها بد می گفتند خواست که تلافی آن

کند پس بفرستاد محمد تقی ع را از مدینه بیاورد و اکرام و اجلال او کرد و چون مزیت عقل و فضل و علم و ادب و حکمت او بر مامون
ظاهر شد رغبت کرد که دختر خود را با او دهد با آنکه در صغر سن بود بنی عباس نزد مامون آمدند و گفتند ای
امیر چگونه روا باشد که شرفی که در خانوادهٔ ما واقع شده او را ضایع میکنی و از دست می دهی گفت چگونه
گفتند که عزم کرده که با پسر رضا مواصلت کنی اگر این کار وقوع یابد حکومت و خلافت و ریاست از ما به بنی علی
منتقل شود مامون گفت اگر تعصب و عناد را بگذارید و انصاف پیش آرید بر شما ظاهر شود که ایشان بدین کار اولی اند
و آنچه اسلاف ما با ایشان کرده اند عین عصیان و محض طغیان بوده بعد از آن گفتند الحال توقف کن که او
بر بعضی مسایل فقهیه اطلاع یابد و عالم شریعت [illegible] پیروی کند چه درین سن که او دارد معلوم است که او را چه علم باشد مامون
گفت او از اهل بیت است ایشان را علم لدنی است احتیاج بکسب نمی باشد و در تعلیم کسی احتیاج ندارند بلکه همه
مردمان در علم فقه محتاج ایشان اند اگر خواهید که صدق دعوی من بر شما ظاهر گردد یکی از علما را تعیین کنید
تا از وی مسئله بپرسد گفتند روا باشد پس نزد یحیی اکثم رفتند که در آن زمان اقضی القضات بود و مردمان در
مسایل رجوع با وی کردند و گفتند ملتمس ما آنست که در حضور امیر و اعیان از پسر رضا مسئله بپرسی که او در آن خجل شود
بعد از آن روزی تعیین کردند و مامون بفرمود که در برابر او برای امام محمد تقی ع کرسی وضع کردند و برای
یحیی اکثم نیز و هر دو را بر آن کرسی نشاندند و آنحضرت در آن وقت نه ساله بود و مردمان هر یک در جای
خود قرار گرفتند یحیی اکثم مامون را گفت رخصت باشد تا مسئله از پسر رضا بپرسم گفت بپرس پس رو با امام
محمد تقی کرد و گفت جعلت فداک دستوری هست که از تو مسئله بپرسم گفت هرچه میخواهی بگو گفت محرمی که صیدی را بکشت
بر او چه لازم آید امام محمد تقی ع جواب داد این صید را در حل بکشت یا در حرم عالم بود یا جاهل بنده بود یا آزاد بزرگ بود
یا کودک مبتدی بود یا معید مصر یا پشیمان محرم بحج بود یا بعمره و آن صید از ذوات الطیر بود یا از وحوش از صغار بود
یا از کبار بر شب بود یا بروز یحیی اکثم چون این سخن بشنید متحیر شد و کلامش مضطرب گشت و عجز و اضطراب بر او
ظاهر شد چنانکه همه اهل مجلس بدانستند مامون حضار مجلس را گفت دانستید که رای من صایب بود در آنچه گفتم
پس رو با امام کرد و گفت دختر مرا میخواهی فرمود آری گفت بخواه من ترا بدامادی پسندیدم اگرچه در سن
کوچکی پس فرمود منکه محمد ابن علی ابن موسی ام میخواهم ام الفضل بنت عبد الله المامون را بر مهر جده ام فاطمه الزهرا

علیها الصلوات و آن پانصد درهم سیم است مامون گفت بدادم دختر خود را بتو بر صداقی که مذکور شد
حضرت فرمود که بخواستم و راضی شدم پس مامون بفرمود تا همه کس بر موضع خود بنشینند و غالیه حاضر کردند و حاضران را
مطیب گردانیدند و عوام را نیز از آن محظوظ ساختند و امر کرد تا نزد هر دو کس خوانی طعام نهادند و بعد
از طعام هر یک را خلعت داد و گفت یا ابن رسول الله التماس دارم که احکام تفاصیل این مسئله را بیان کنی تا ما را
فایده باشد امام فرمود چون محرم صیدی کشد در حل از ذوات الطیر از مرغان بزرگ بر او گوسپندی بود
و اگر در حرم بود جزا قیمت او بود و اگر حمار وحشی بود بر او گاوی و اگر شترمرغی باشد بر او شتر بود و اگر آهو بود
بر او گوسپندی لازم شود و در حرم جزا و قیمت هر دو واجب گردد و اگر احرام بحج بود این جزاها در منی بکشند
و اگر بعمره در مکه بکشند جزای صید بر جاهل و عالم واجب و لازم بود خواه بشب خواه بروز و اگر بعمد باشد با وجود
جزا آثم شود و اگر بخطا بود بر او اثم نبود و اگر قاتل آزاد بود جزا بر اوست اگر بنده بود بر مولای او لازم بود و اگر
کوچک بود بر او کفاره باشد و پشیمان را عذاب عاقبت ساقط افتد و مصر را عقاب بود مبتدی را کفارت بود
و معید را حق تعالی انتقام کشد مامون گفت احسن الله جزاک تو نیز از قاضی مسئله بپرس پس حضرت رو بیحیی کرد
و فرمود در رخصت باشد که من نیز از تو مسئله سوال کنم گفت روا باشد اگر دانم بگویم فرمود چگوئی در حق
مردی که صبح در زنی نگاه کند حرام باشد و در چاشت گاه بر او حلال بود و وقت پیشین بر او حرام باشد
و نماز دیگر بر او حلال شود و نماز شام حرام باشد و نماز خفتن حلال بود و نیم شب بر او حرام شود و چون صبح برآید
بر او حلال گردد ابن اکثم فرو ماند و گفت اگر ما را بآن اعلام کنی غایت لطف باشد فرمود که این کنیزی
که مردی اجنبی در او نگرد و نظرش حرام باشد و چاشت گاه او را بخرد بر او حلال شود و نماز پیشین آزادش کند
بر او حرام شود نماز دیگر او را بنکاح خود در آورد بر او حلال شود نماز شام او را ظهار کند بر او حرام شود
نماز خفتن بنده آزاد کند بر او حلال شود نیم شب طلاق دهد حرام شود و وقت صبح رجعت کند حلال گردد
مامون روی بیاران کرد و گفت ای مردمان بدانید که کار بنی فاطمه بر خلاف کار دیگران است ایشان
از جانب خدا مخصوص اند بانواع فضل و نعمت و صغر سن منع ایشان نکند از کمال فضائل و چون حق تعالی
محرم را از صید نهی کرد در عقب آن بیان صید بحر میکند که اخذ و اکل آن بر محرم حلال است أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرد

مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا یعنی حیوانی که در حیز آب زندگانی نماید خواه مُحِل باشد یا مُحرِم و جمیع میاه از چشمه و چاه
در این داخل اند و نزد بعضی همه حیوانات بحری حلال اند برای حدیث نبوی یعنی دریا پاک کننده است آب آن و حلال است
مرده آن این مذهب شافعی و مالک است و ابو حنیفه گفته که حلال نیست از ان مگر سمک و نزد امامیه آن حلال نیست مگر سمکی که
او را فلس باشد نه غیر آن و اجماع اهل بیت علیهم السلام بر این وَطَعَامُهُ و نیز حلال شده بر شما طعام دریا
و از ابن عباس منقول است مراد سمک مملوح است و این موافق مذهب اهل بیت است ع و تسمیه آن بطعام جهت آنست
که ادخار آن می کنند تا بخورند پس آن مانند معتاد است از اغذیه پس بنا بر این قول مراد بصید ماهی تازه است و مراد
بطعام ماهی مملوح و نزد بعضی ضمیر طعام راجع بصید است و مراد بطعام آن اکل است مَتَاعًا لَكُمْ مفعول له است
بمعنی تمتیعا لکم یعنی صید بحر و طعام آن بر شما حلال است و مراد بطعام از جهت برخوردار ساختن شما را وَلِلسَّيَّارَةِ
و مر کاروان شما را که قدید کرده و توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار
بیابان که حیوانی است که در بر بیضه نهد و فراخ آورد اگر در بعضی اوقات در آب زندگانی میکند این حرمت ثابت است
مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید باحرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ آن خدائیکه [illegible] بسوی او جمع کرده خواهید شد بعد از موت بدانکه خلاف نیست در انکه محرم صید کرده
باشد حرام است بر او و بر غیر او از محرم و محل اما آنچه محل صید کرده باشد نزد امامیه آنست که این نیز بر محرم حرام است
و نزد ابو حنیفه و اصحاب او گفته اند که حرام نیست مگر گاهی که بر آن دلالت کرده باشد و یا بآن اشارت نموده
چون حق تعالی ذکر حرمت حرم کرد در عقب آن ذکر بیت الحرام و شهر حرام می کند بقوله جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدا
کعبه الْبَيْتَ الْحَرَامَ را بیت حرام خانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ انجبر نیست که قایم است بآن امور مردمان در دین بواسطه
آن که قیام حج و مناسک بوی است و در دنیا بجهت آنکه ایمن از نهب و قتل در او است و تسمیه بیت الله بکعبه جهت
ارتفاع و علو آن باین اسم متسم شده چه آن موضع بلند ترین مواضع زمین است و قوله البیت عطف بیان است
بر وجه مدح یا مفعول ثانی است بنا بر ان نصب قیاما بر علیت است و قوله وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ عطف است بر الکعبه
یعنی گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان یعنی کارهای حج در و سازند آن ماه ذو الحجه است که معظم
مناسک حج در ان گذارند و یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردمان در ان بمناسک حج قیام نمایند و از قتل

وغارت ایمنند و آن چهار ماه است و ذکر اینها بعنوان افراد بجهت آنست که شهر اسم جنس است و تسمیهٔ اینها
بحرم بجهت آنکه قتال در آن حرام است و گویند تسمیهٔ آن بحرم باعتبار آنست که هر که پناه باو برد محترم و مکرم گردد
کسی او را از آنجا نتواند راند اگرچه قاتل پدر و برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند و در آنجا
آهو با شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز مستانس باشند و این از آیات کعبهٔ معظمه است و قوله وَالْهَدْيَ
وَالْقَلَائِدَ نیز معطوفست بر الکعبه یعنی گردانید قربانی و ذوات القلائد را هم سبب قیام امور مردمان
چه محاویج و مساکین بآن منتفع شوند و مراد بذوات القلائد بُدن و شبه آن و در این آیه اشارتست
بآنکه حق تعالی منت نهاد بر اهل اسلام بآنکه کعبه را اصلاح دین و دنیای ایشان گردانیده و قیام ایشان ساخته
و اخبار فرموده از آنکه در جاهلیت احترام خانه کردند ذَلِكَ آنچه مذکور شد از جعل یا امر بحفظ و حرمت
حرم و غیر آن لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ می‌داند آنچه در آسمانها و زمینهاست چه احکام شرع بجهت رفع مضار و جلب منافع
موضوع شده اند وَأَنَّ اللَّهَ و نیز آنچه مذکور شد بجهت آنست که حق تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیز داناست
پس آنچه مقرر می‌کند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست ملخص سخن آنست که حق تعالی وضع احکام شرع کرد
برای مصالح عباد چه او عواقب همه امور را می‌داند پس البته عالم خواهد بود بآنچه مصالح بندگان در آنست
بعد از بیان احکام ذکر وعد و وعید می‌فرماید اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید اینکه خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت
عقوبتست هر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و اینکه خدای آمرزگار مهربانست
هر کسی که از محرمات بپرهیزد پس این وعید و وعدست هر کسی را که انهماک محارم کند و اصرار نماید بران و هر شخصی
که حافظ و ضابط شود بر اقدام بران و منقطع شود از ان مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ نیست بر رسول
مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند در تفریط و تقصیر وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا
تُبْدُونَ آنچه آشکارا می‌کنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان می‌سازید از تصدیق و تکذیب و بعد از بیان حلال
و حرام حکم بعدم استواء انها میفرماید که قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ بگو ای محمد مساوی نیست پلید
و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ

واکر چه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت نه باعتبار قلت و کثرت
و محمود قلیل بهتر از مذموم کثیر است فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در تخییر خبیث اگر چه بسیار باشد و ایثار طیب
کنید اگر چه اندک بود يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار
شوید این در موضع حال است یعنی در حالتی که مامور باید برسیدن فوز و فلاح مرتبت و نقلست که بعضی از حضرت رسالت
سوالها میکردند حضرت بجهت کثرت سوال در غضب شده بر بالای منبر رفت و خطبه بخواند و گفت سوال نکنید مرا از
چیزی مگر جواب گویم مردی مطعون بود در نسب بر پای خاست و گفت یا نبی الله پدر من کیست فرمود که حذافة بن قیس
مردی دیگر گفت که یا رسول الله پدر من کجاست فرمود در آتش دوزخ است عمر بن الخطاب برخاست و پای
رسول الله را بوسه داد و گفت یا رسول الله ما جدید العهدیم بجاهلیت و شرک از سر ما درگذر و بر ما ببخشا
نگاه مکن غضب حضرت ساکن گشت و فرمود بخدا سوگند که جان من بامر اوست که در این ساعت بهشت
و دوزخ در برابر من تصویر کرده بودند من در وی می نگریستم و اهل آنرا می دیدم که کدام از شما در بهشت باشد
و کدام در دوزخ حق تعالی این آیه فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اند لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْيَاءَ مپرسید از چیزهای إِنْ تُبْدَ لَكُمْ اگر ظاهر کرده شود برای شما جواب آن تَسُؤْكُمْ
اندوهگین کردانند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و اگر بپرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی
که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما جمله شرطیه و آنچه معطوف است بران هر دو صفت اشیاء
ملخص معنی آنست که سوال مکنید از رسول خدا چیزی را که اگر ظاهر شود شما را مغموم سازد اگر سوال کنید در زمان وحی
بر شما هویدا گردد و اشیاء بنا بر مذهب سیبویه مقلوب شیئاء است بر وزن فعلاء چون دو همزه جمع شده بود
که در وسط ایشان الف است این ناخوش بود قلب مکانی نمودند و لام الفعل که همزه اول است بجای فا
گذاشتند اشیاء شد بنا برین غیر منصرف است و علتش همین که الف ممدوده است و نزد کسائی اشیاء جمع شیء است
چون اقوال جمع قول بنا برین منصرف است عَفَا اللَّهُ عَنْهَا صفت ثانیه اشیاء است یعنی مپرسید از اشیائی
که عفو کرده است خدای از آن یعنی از شما درگذرانیده و بدان تکلیف نفرموده و از ابن عباس روایت است
که قومی بر سبیل استهزا و امتحان از آن حضرت سوالها میکردند بعضی گفتند که من ابی و دیگری سوال حج نمود

که من ناقه خود را گم کرده‌ام در کجا باشد حق تعالی این آیه نازل ساخت که سوال از چیزی مکنید که جواب آن موجب کراهیت
و مشقت شما شود و از چیزی میپرسید که حق تعالی از شما درگذرانید و شما را بر ترک آن سوال مواخذه نساخت چه بدانید
که آنها که پیش از شما بودند بجهت این نوع سوال هلاک شدند پس چون شما را چیزی فرمائیم امتثال کنید و چون نهی کنیم
اجتناب نمائید وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدا آمرزگار است یعنی از بسیاری گناه درگذراننده حَلِیمٌ بردبار است که بعقوبت
تعجیل نکند حاصل که آیه نهی است از تعجیل سوال و استکشاف اشیاء تا که حق تعالی خواهد بوقت حاجت بیان کند که صلاح عباد
در آن باشد و آنرا پوشیده دارد و اظهار آن نکند و نیز در باب تاکید این نهی میفرماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که
بپرسیدند این مسائل را یا سوال کردند از چیزها و ضمیر راجع است بمسائله که لا تسئلوا دال است و لهذا متعدی
بمن نشده و یا راجع بآشیا بحذف جار قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و قوم موسی
که سوال رویت کردند و حواریان درخواست مایده کردند و این جار مجرور متعلق است به سالها حاصل که قومی
سوال کردند پیش از شما از مثل این سوالات که شما می‌کنید ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان
بدان از کافران یعنی بعد از شهود معجزه که از روی جحود طلبیده بودند بدان نگرویده اند و سبب نزول عقوبت شد
بر ایشان پس شما از حال ایشان عبرت گرفته بقول و فعل فضول اشتغال منمائید تا بمثل این بلیه گرفتار نشوید
و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت که حق تعالی فرض کرده بر شما فرایض پس تضییع آن مکنید و حدود در راههای شما تعیین فرموده
از آن درمگذرید و نهی کرد شما را از چیزها پس مرتکب آن مشوید و ساکت شد برای شما از چیزهای چند و بیان آن نفرموده
و ترک آن نه بجهت فراموشی آن بود بلکه برای مصلحت شما پس تکلیف خود را بر آن مدارید و در تجسس و تفحص آن مشوید
آورده اند که عمرو بن یحیی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی از قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین
اسمعیل منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و رسمی در میان خود مقرر کرد که چون ناقه پنج بطن بزادی
و بطن آخر نر بودی گوش او را بشکافتند و از سواری او و دوشیدن و بار کردن و موبریدن او منع می‌کردند و دیگر
آنکه شخصی شتری از مال خود جدا کردی و بیکی از سدنه کعبه دادی و گفتی این را نگاه دار تا هر که از راه گذران فرو مانند
بر او نشینند و گوشت و شیر او را جز ابن السبیل نخوردندی و این را سایبه می‌گفتند و دیگر گوسپندی
چون هفت بطن بزادی بطن آخر او را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی می‌گفتند که از آن ماست و میان رمه سر میدادندی

اگر نر می بودی گفتند که از آن خدایی ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده هر دو بودی نر را نمی کشتند و از برای ماده
میگذاشتند و می گفتند وصلت اخاها یعنی اتصلت باخیها به برادر خود پیوست و برادر در حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی
و زنان شیر آنرا نه آشامیدندی بلکه مخصوص بمردان بودی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی می گفتند حمی
ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند و او را حام می گفتند
و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت اهل این قبایل بسبعه برین آئین بودند و داعیه ایشان آن بود که
خدای تعالی ایشانرا باین امر نموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرده آیه فرستاد ما جعل الله تعیین نکرده است خدا
و امر نفرموده و هیچ چیز مقرر نساخته من بحیرة از ناقه گوش شکافته و اشتقاق آن از بحر است بمعنی شق
و هی فعیلة بمعنی مفعولة مثل النطیحة و الذبیحة و لا سائبة و نه ناقه بکلی باز گذاشته و هی فاعلة من ساب الماء
اذا جری علی الارض و لا وصیلة و نه شاتی که به برادر خود پیوسته بود و این فعیل است بمعنی مفعول کانها وصلت
بغیرها و بمعنی فاعلة لانها وصلت اخاها و این اظهر است در آیه و لا حام و نه حمایت کننده ظهر خود و نگاه دارنده
حاصل که این آیه رد انکار است که اهل جاهلیت بدعت آن کرده بودند و معنی جعل وضع لهذا متعدی بیک مفعول شده
که آن بحیره است و من مزیده و بعد از آن تبیین فرموده که این جماعت کی قایل این اند کافرند و مفتری برای اضافه
فعل غیر باو و گفت و لکن الذین کفروا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو ابن لحی و اتباع او یفترون
افترا می کنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت می کنند و اکثرهم
و بیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند حرام و حلال را و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان
راه میروند بعد از آن از حال این مفتریان خبر می دهد بقوله و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشانرا که ای
اهل افترا و اصحاب بحیره و بحقیقت این امر نمی برید تعالوا بیائید الی ما انزل الله بانچه خدا
فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و بیائید برسول که بیان کننده آن حکم است قالوا
حسبنا گویند از غایت جهل که بس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافتیم پدران خود را بران این بیان
قصور فهم و فرط انهماک ایشان است در تقلید او لو کان آباؤهم لا یعلمون شیئا و لا
یهتدون لو برای حال است و همزه که بران داخل شده برای انکار فعل برین حالت و تقدیر این است

کم حسبهم ما وجدوا علیه اباءهم ولو کانوا ضالین یعنی آیا بس است ایشان را آنچه یافتند پدران خود را بران و داخل
اگرچه بودند پدران ایشان هیچ نمی‌دانستند چیزی را و راه نمی‌یافتند بطریق حق که ایشان جاهل و گمراه بودند تقلید
ایشان نافع نیست بلکه تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمائی می‌باید کرد تا او را از وادی تقلید بسر حد تحقیق
رساند بوسیله حجج بینه و دلایل واضحه بدانکه آیه دلیل است بر فساد تقلید و عدم جواز عمل در شیئی از امور دینی بدون
حجتی و نیز دال است بر وجوب معرفت و عدم ضرورت آن چنانکه اصحاب معارف بران رفته‌اند زیرا که حق سبحانه
بیان حجج فرموده بر اهل تقلید بانکه نمیدانید و معرفت ندارید بانچه میگوئید اگر ضروری ایشان می‌بود تقلید آبای
خود نمی‌کردند و نفی علم و اهتدی نمی‌نمودند پس معنی آنست که ایشان درین قول نه علم ضروری داشتند نه علم نظری
بلکه تقلید بود بعد از آن امر بطاعت کرده بیان مطلع نموده می‌فرماید که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
علیکم انفسکم بر شما باد که محافظت نفس خود کنید و التزام اصلاح آن نمائید جار مجرور اسم فعل است
بمعنی الزموا اهذا انفسکم منصوب واقع شده تا اسم آن باشد لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل
کسی که گمراه شده یعنی ضلال او و شما را ضرری نرساند اذا اهتدیتم چون راه یافته باشید و از جمله
اهتدا آنست که انکار منکر کنند بر حسب طاقت از حضرت رسالت مرتبت مرویست هر که منکری را ببیند
و تواند که تغییر آن دهد باید که بدست خود تغییر آن کند اگر نتواند بزبان خود و اگر استطاعت آن نداشته باشد
بدل خود پس باید که مهتدی از نهی دست باز ندارد و نگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد و گویند که چون
مردی اسلام می‌آورد و میگفت که حکم بسفاهت پدر خود کردم در مذهبی که داشته حق تعالی این آیه فرستاد
که شما حافظ خود باشید که ضرری اهل ضلال بشما نرسد وقتی که بر اهتدای خود ثابت باشید الی الله
مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت همه شما فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم
تعملون بانچه بودید که میکردید این متضمن وعد و وعید است مر هر دو فریق را و تنبیه بر آنکه هیچکس را
مواخذه نکنند بذنب غیر او مرویست که تمیم داری و عدی که از انصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و
مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو عاص بود با ایشان همراه بود چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود
داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده و در میان رخوت مختفی ساخت مرض وی اشتداد یافته

تمیم و عدی را وصیت نمود که اورا باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعه بحوزهٔ تصرف در آوردند
و اناء از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه او برداشته و باقی
بمدینه آوردند و تسلیم اهل وی کردند و ورثه بدیل آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت بود یافتند چون
اناء مذکور نیافتند رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی ع
آوردند این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان در آنچه شمارا فرموده اند
شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما در بیضاوی گفته که این مبتدا است که خبر آن محذوفست
در تقدیر فیما امرتم شهادة بینکم یعنی بر شماست گواهی و اضافه شهادت بظرف بر سبیل اتساع و قوله
اذا حضر ظرف شهادة است یعنی گواهی در وقتی که حاضر شود و واقع گردد احدکم الموت یکی از شمارا
مرگ چون مشرف بر موت شود و علامت مرگ بر او ظاهر گردد باید که گواه شوند حین الوصیة هنگام
وصیت او این بدل اذا است و در ابدال او تنبیه است بر آنکه سزاوار نیست که تهاون کنید در وصیت
و می تواند بود که ظرف حضر باشد یعنی حاضر شود موت در وقت وصیت اثنان فاعل فعل محذوفست
ای یشهد اثنان و فایدهٔ تبیین بعد از ایهام تقریر حکم است در نفس دو بار که آن اجمال و تفصیل است
که گفت ادای شهادت علیکم یا سائل پرسیده که اثنان من یشهد جواب داد که ای یشهد اثنان پس
معنی آنست که گواهی دهند دو تن و می تواند بود که شهادت بینکم مبتدا باشد و اثنان خبر آن بر حذف مضاف
ای شهادة بینکم شهادة اثنین یعنی شهادت در میان شما شهادت دو کس است ذوا عدل
منکم خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی از مسلمانان یا از اقارب شما و اول قول
اکثر است او آخران عطف است بر اثنان یعنی دو تن من غیرکم از غیر شما یعنی از اجانب شما یا از
اهل ذمه و گویند مراد اجانب میت اند که مسلمانان باشند و اول اصح و اشهر است و نزد بعضی آنست
که آیه منسوخ است چه شهادت اهل ذمه بر مسلمانان مسموع نیست باجماع حاصل کردد و عدل از مسلمانان گواه
گیرند اگر متعذر باشد دو کس دیگر که غیر از اهل اسلام باشند گواه گیرند ان انتم اگر باشید ضربتم
فی الارض که سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت مصیبت مرگ

یعنی نزدیک شوید برگ جواب شرط محذوفست که مدلول علیه او اخران من غیرکم ست این شرط و جزا جمله معترضه ست و فایده آن دلالت ست بر آنکه سزاوار آنست که دو کس از شما گواه شوند اگر متعذر باشد بجهة آنکه در سفر پس از غیر شما و قوله تَحْبِسُونَهُمَا صفت اخران ست یعنی گواهی دهند دو تن دیگر از غیر شما که باز دارید انهارا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر از امیر المومنین ع م مرویست که اهل حجاز بعد از نماز عصر سوگند می دادند بجهت اجتماع و تکاثر ایشان درین وقت فَيُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدا اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک و داشته باشید شما در ایشان یعنی اگر وارثی از شما ایمن نباشد از تهمت شاهدین لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ مقسم علیه ست و ان ارتبتم جمله معترضه که مفید اختصاص قسم ست بحال ارتیاب و مضمون سوگند ایشان باشد اینکه ما بدل نمیکنیم باین سوگند ثَمَنًا بهای آنرا که آن حال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى اگرچه مقسم له مقصود از خویش باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم وَلَا نَكْتُمُ و نمی پوشانیم شَهَادَةَ اللّٰهِ گواهی خدا را یعنی خدای ما را باقامت آن فرموده اِنَّا اِذًا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لَمِنَ الْاٰثِمِيْنَ هر آینه از گنه کاران باشیم بعد از نزول این آیه حضرت رسالت عزت تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر سوگند داد بر مضمون مذکور که ما قصد حال بدل نکردیم و این سوگند براستی میخوریم پس بفرمود تا دست از ایشان باز دارید بعد از ان اناء گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل دران باب مجادله از حد اعتدال درگذشت و ایشان گفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب انکار که بینه نبود اقرار نکردیم و انکار نمودیم دیگر باره بمجلس اشرف رسیدند و مرافعت نمودند آیه امد فَاِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته بود عَلٰۤى اَنَّهُمَا بر آنکه آن دو گواه اسْتَحَقَّاۤ اِثْمًا کسب فعل کردند که موجب اثم ست که آن خیانت ست و بسبب آن آثم شدند فَاٰخَرَانِ پس دو گواه دیگر يَقُوْمَانِ مَقَامَهُمَا برخیزند بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ از آنانکه روا داشته ست اثم بر ایشان پس ضمیر مستتر راجع باثم ست و مراد بان خیانت ست از آن دو گواه روا داشتند بر اهل میت بجهت خیانت در مال موصی بکر حق ایشان عَلَيْهِمُ الْاَوْلَيٰنِ صفت الذین ست و یا بدل آن یعنی آنانکه مقدم اند بر اجانب

شهادت بجهة حقیت ایشان بقرابت و معرفت بمال موصی مراد اولیای میت اند زیرا که انها احق و اولی اند
بشهادت از ان دو بیگانه زیرا که خویشاوندند و شناسا بر حقیقت امر ایشان و بنا برین اولیان خبر مبتدای
محذوفست ای هما الاولیان و یا خبر آخران و بر هر تقدیر این دو گواه بر خیزند فیقسمان بالله
پس قسم خورند بخدا لشهادتنا احق من شهادتهما هر اینه گواهی ما ایشان سزاوارتر است
از گواهی ان دو تن که قبل ازین گواهی دادند و اولی بقبول وما اعتدینا و ما ستم نمیکنیم و از حد در
نگذریم درین گواهی انا اذا بدرستی که ما آن هنگام چنین کنیم لمن الظالمین هر اینه از ستمکاران باشیم که باطل را
در موضع حق وضع می کنند پس بفرموده حضرت رسالت آن دو گواه بر خاستند و سوگند بخدا بعد از نماز عصر نمودند که این انا
حق بدیل بود و ایشان خیانت کردند بعد از ان حضرت حکم فرمود ان انا را بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که مذکور شد
یا تحریف شاهد ادنی اقربست ان یاتوا بانکه بیایند گواهان بالشهادة بگواهی دادن علی وجهها
بر طریق آن یعنی بر مثل انچه حکم بان تحکم کرده اند بدون تحریف و خیانت در ان چه یمین ردع می کند از امور کثیره
او یخافوا یا نزدیکست بانکه بترسند ان ترد ایمان انکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم
از پس سوگند ان ایشان که خورده اند بر خیانت و کذب ایشان و بجهت ظهور یمین کاذبه رسوا شوند و جمع ضمیر
انست که این حکم شامل جمیع شهودست واتقوا الله و بترسید از خدای در خوردن سوگندان دروغ
واسمعوا و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت والله و خدای تعالی لا یهدی القوم الفاسقین
راه ننماید فاسقانرا که خاینان و شاهد انند بکذب یعنی بجهت جحود و عناد و فرط غوایت راه نمی نماید
بطریق جنت در کنز العرفان آورده که درین آیه چند حکم است از الجمله انکه امارات مرگ بر هر که حاضر گردد
و بر وی ظاهر شود سزاوار آنست که دو عادل گواه گیرد بر وصیت خواه انکه آن دو عادل از ذوی نسب او
باشند یا از دین اسلام اگر ازین متعذر باشد بجهت انکه در سفر باشد پس دو کس دیگر از اجانب باشند
از اهل ذمه دیگر انکه هر گاه حمل ضمیر منکم بر مسلمین کنند و در غیرکم بر غیر ایشان ایا حکم مذکور باقی خواهد بود
یا منسوخ علمای امامیه قایل باول و تجویز شهادت اهل ذمه کرده اند بر تقدیر تعذر مسلمانان در وصیت
و جمعی از فقها بنا بر قایل شده اند آیه را منسوخ می دانند اصح اولست بجهة اصالة عدم نسخ

و آیه مخصوص بجهت اشتراط ایمان و عدالت در شاهد بجا عدای وصیت اما نشر طست که نزد تعذر مومنان
شاهدین اهل ذمه عادل باشند در مذهب خود وایشان مرجح اند بر فساق مسلمین یَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ
الرُّسُلَ منقول ست بلا یهدی یعنی راه نه نماید خدا فاسقانرا در روزی که جمع کند خدا فرستادگان را
کویند منصوبست باضمار اذکر یعنی یاد کن روزی راکه فراهم آورد خدا پیغمبران خود را فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ
پس میکوید خدا بتوحید دعوت کردید ایشانرا چه جیز اجابت کردند در بیضاوی کفته که ماذا در موضع
مصدرست بمعنی ای اجابت اجبتم یعنی بای شیء اجبتم سوال برای ادای شهادتست انبیاست بر قوم
قَالُوا کویند پیغمبران که لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست مارا مکر که علم تو محیطست بآن اینرا میدانی
و نه از ما دانی إِنَّكَ بدرستیکه تو أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ توئی داننده نهانیها پس تو میدانی
که چه اجابت کردند بزبان و با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند یعنی مارا علم نیست بباطن
احوال ایشان که ثواب و عقاب بران مترتب می شود و در این آیه دلالتست بر اثبات معاد و حشر و نشر
إِذْ قَالَ اللّٰهُ چون کفت حق تعالی منصوبست باضمار اذکر یعنی یادکن چون کفت حق تعالی يَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ ای عیسی بن مریم اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ یاد کن نعمت مراکه افاضت کرده ام بر تو وَعَلَىٰ
وَالِدَتِكَ و بر مادر تو إِذْ أَيَّدْتُكَ ظرف نعمتست یعنی نعمت دادم ترا در وقتی که تقویت کردم
ترا و یا حالست ازان یعنی در حالتی که نیرومند کردانیدم ترا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجبرئیل یا کلام که بدان
احیای دین کردی یا احیای نفوس کردی بحیات ابدیه کویند مراد بآن انجیلست تُكَلِّمُ النَّاسَ
سخن میکوئی با مردم فِي الْمَهْدِ در حالتی که کائن بودی در کهواره واین معجزه تو بود وَكَهْلًا
و در حالت کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت بر وجه فصاحت و بلاغت بود و درین آیه استدلال
کردند بر نزول عیسی عم چه او باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد
و بزمین بسن کهولت خواهد رسید وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ و دیکر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم
ترا جنس کتب یا کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و معانی حقایق
حقایق توریت و انجیل و ذکر آن بعد از کتاب بجهة حرمت فضل و شرف ایشان باشند و یا تفصیل بعد از

بجمال وَإِذْ تَخْلُقُ وقتی که می سازی مِنَ الطِّينِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی بِإِذْنِي
بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيهَا پس میدمید در ان صورت از گل ساخته فَتَكُونُ طَيْرًا پس می شد مرغی
بِإِذْنِي بفرمان من وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و از علت نابینائی بیرون می آوری کور مادر زاد را
و چشم او روشن میکشت وَالْأَبْرَصَ و پاک و بی عیب می سازی ابرص را بِإِذْنِي بفرمان من وَ
إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ و چون بیرون می آوری مردگان را از قبور ایشان زنده بِإِذْنِي بامر من خبریست
تبیین و تفسیر این آیه در سوره آل عمران گذشته وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ و یاد کن چون باز داشتم بنی اسرائیل
یعنی یهودان را عَنْكَ از تو که قصد قتل تو داشتند إِذْ جِئْتَهُمْ ظرف کففت ست یعنی شر ایشان را از تو کفایت
کردیم وقتی که آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزه های روشن که مذکور کرده شد فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل إِنْ هَٰذَا نیست این که آورده بجا از ابرا و احیا و غیر
آن از امور غریبه خارق عادت إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن یعنی هیچکس مخفی نیست که این سحر است
بصحت پیوسته که عیسی ع با وجود مرتبه که داشت جامه پشمین پوشیدی و از گیاه زمین خوردی و هرگز چیزی را
ذخیره نکردی و خانه نداشتی که در فکر آن بوده باشد که مبادا ویران شود و نه فرزندی که ترسیدی که بمیرد هر جا که
شب رسیدی ما بخفتی بعد از ان عرض تعداد منت میکند بقوله وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن
ای عیسی چون وحی کردیم حواریان را مراد بان الهام ست که آن القای معنی ست در قلب بر وجه مخفی از قبیل
وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ یا امر کردیم ایشان را بر زبان پیغمبر ایشان أَنْ آمِنُوا بِي آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي
و بفرستاده من که عیسی است أَنْ محتمل ست که مصدریه باشد یا مفسره قَالُوا آمَنَّا گفتند ایشان که ایمان آوردیم
وَاشْهَدْ و گواه باش تو بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ بانکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا باخلاص و حواریان
خواص عیسی ع بودند بعد از ان خبر میدهد از احوال ایشان و سوال شان بقوله إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
ظرف منصوب است باذکر مقدر یعنی یاد کن وقتیکه گفتند حواریان يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی پسر مریم
هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ آیا می تواند پروردگار تو أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَا
ئِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان این کلام را قبل از تحقیق و استحکام معرفت گفتند و لهذا عیسی ع م

در جواب ایشان گفت اتقوا الله و گویند که مراد ایشان باستطاعت بر وجهی بود که حکمت و ارادت الهی مقتضی آن
باشد نه بر طریقی که قدرت تقاضای آن کند پس صدور این کلام از ایشان بر وجه استحکام معرفت بوده باشد
یعنی آیا اراده و حکمت پروردگار تو تقاضا می کند که مایده از آسمان بر ما انزال نماید چون حواریان این سؤال
کردند قال گفت عیسی در جواب ایشان اتقوا الله بترسید از خدای و مثل این سؤالها مکنید ان کنتم
مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا پس این سؤالها مکنید
قالوا گفتند از روی تمهید معذرت و بیان آنچه داعی ایشان شده باین سؤال که ما در قدرت کامله شک نداریم
ولیکن نرید ان نأکل منها میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن مایده و تطمئن قلوبنا
و آرام گیرد دلهای ما و یقین بر یقین بیفزاید بانضمام علم عیانی و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که تو
راست گفتی با ما در آنچه هر چه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد یا آنکه در دعوی نبوت صادقی و نکون
علیها و باشیم بر آن من الشاهدین از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی و ما از شاهدان عین باشیم
نه از سامعان خبر و چون حواریان سؤال مایده کردند عیسی ع پشمینه بپوشید و روی توجه بقبله دعا کرد کما قال
جل ذکره قال عیسی ابن مریم گفت عیسی پسر مریم بعد از اذن حق تعالی اللهم ای خداوند ما اللهم کلمه
بزرگوار است منقول است که هر که گوید اللهم خدا را بهمه نام خوانده باشد و عیسی در وقتی که طلب مایده کرد حق
سبحانه را بدین کلمه خوانده بعد از آن فرمود که ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة
من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی در روز نزول آن
عیدی باشد که تعظیم آن کنیم و گویند که عید بمعنی سروری است که عاید شود لهذا روز عید را عید می گویند و نزد بعضی وجه
تسمیه آن باعتبار آنکه هر سال عود کنند بنا بر آن عید گفتند لاولنا و آخرنا بدل لناست باعادهٔ جار یعنی آن
روز عیدی باشد اول ما را که اهل زمان ما اند و آخر ما را که از پس ما آیند مرویست که نزول مایده در روز یکشنبه بود
لهذا نصاری آنرا عید خود می دانند و آیة منک عطف است بر عید یعنی تا باشد آن مایده علامتی صادر
از حضرت تو که دلالت کند بر کمال قدرت تو بر صحت نبوت من وارزقنا و روزی کن ما را از آن خوان و
انت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که خالق رزقی و معطی آن بدون عوض و درین

دلالت است بر آنکه بکذا بکرر رزق می دهند وکرنه انت خیر الرازقین بی وجه می بود چنانکه جایز نیست که کویند انت خیر الآلهه
است جهت آنکه غیر او سبحانه معبودی نیست القصه چون عیسی این دعا کرد قال الله گفت خدای انی منزلها
بدرستی که من فرو فرستنده ام این خوان را علیکم بر شما بجهت اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که
کافر شود بعد پس از نزول مایده منکم از شما فانی اعذبه پس بدرستی که من عذاب کنم اورا
عذابا عذاب کردنی لا اعذبه عذاب نکنم آن نوع عذاب احدا من العالمین
یکی را از عالمیان زمان شما یا از جمیع عالمیان چه ایشان بعد از جحود و کفر بقرده و خنازیر مسخ شدند کویند
مراد عذاب استیصال است در مجمع البیان آورده که از سلمان فارسی مرویست که حق تعالی دو ابر فرستاد
و سفره در میان آنها و انجانان نزدیک علیه السلام قریب حواریان شد و بزمین آمد بود و بتعجب در آن می نگریستند و بوی
آن از که خوشترین بویها بود می شمیدند عیسی گفت کسی که نیکو عمل تر است باید که برخیزد و دستار از روی این خوان
بردارد یکی از حواریان گفت یا روح الله تو اولی تری عیسی وضو ساخت نماز گذارد و بگریست و گفت
بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره بر داشت خوانی آراسته ظاهر شد و بر او ماهی بریان که پوست
و خار نداشت و روغن از آن می چکید و نزدیک سر آن نمک بود و نزدیک دم آن سرکه و بر جوانب آن
انواع تره بجز کندنا و پنج کرده نان بر آن خوان نهاده شمعون که خلیفه عیسی ع بود بر خاست و گفت
یا روح الله این از خوان دنیاست یا از خوان آخرت عیسی فرمود از هیچکدام نیست این طعامیست که حق تعالی بقدرت
خود ایجاد کرده پس گفت بخورید آنچه طلب کردید و شکر کوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله
اول تو این را بخور عیسی فرمود معاذ الله این کس خورد که طلبیده ایشان از تهدید ربانی ترسیده شده
از آن ماهی و مایده نخوردند حضرت عیسی درویشان و بیماران و معلولان را طلبید و گفت بخورید که شما را عطاست
و دیگران را بلا پس هزار و سیصد تن از آن طعام بخوردند و از آنچه بر آن خوان بود هیچ چیز کم نشد و هیچ فقیر از آن
طعام نخورد مگر که توانگر شد و آنرا ابرص و اصم و اعمی و اعرج و غیر آن از صاحب علل و امراض نخورد الا که شفا یافت
پس مایده باسمان رفت و دیگر روز چاشت گاه باز آمد تا بزوال پیشین اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند
و همین منوال تا چهل روز روزی می آمد و روزی نمی آمد کویند تا چهل روز می آمد در وقت رفتن در آن

می نگریستند تا غایب می شد پس وحی رسید ای عیسی مایده مر الفقرا بده نه باغنیا و توانگران ازین حکم مضطرب شدند
در مایده شک آوردند و آنرا بر جا دو حمل کردند بقولی هشتاد و سه تن و بقولی صاحب معالم سیصد و سی تن
مسخ شدند بصورت خوک و در بعضی تفاسیر آمده که چون بنی اسرائیل تکذیب آن کردند و آنرا بسحر نسبت
دادند حق تعالی بعیسی وحی کرد که من بر مکذبان هلاکت لازم کردانیدم پس عیسی با قوم گفت که مستعد عذاب
خدا باشید پس دران شب که می خفتند بحال صحت و سلامت بودند چون بامداد کردند بقرده و خنازیر
مسخ شده بودند باین صورت از خانها بیرون آمده در صحرا و کوه می گشتند و پلیدیهای مردمان میخوردند
اهل ایمان چون ایشانرا باین صورت دیدند بر ایشان بگریستند عیسی یک یک را بنام میخواند جواب نمی توانستند
داد و سه روز برین منوال بماندند بعد از ان هلاک کشتند بعد از ذکر مایده بیان توبیخ کفره و تبکیت ایشان
مینماید بقوله وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گوید عیسی ابن مریم را در روز قیامت
برای توبیخ نصاری کوینده که حق تعالی بود از آنکه عیسی را باسمان برد بجهت اعلام آنکه قوم او بعد از وی کافر شدند
با او خطاب کرد بر سبیل انکار و استعظام که ای عیسی ابن مریم ءَأَنْتَ قُلْتَ ایا تو کفتی لِلنَّاسِ مر مردمانرا
اتَّخِذُونِي فرا کیرید مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای بحق و معبود
بدانکه جار مجرور صفت الهین ست یا صله اتخذونی و معنی دون با مغایرت ست پس در ان تنبیه هست
بر آنکه عبادت خدا با عبادت غیر بمنزله لا عبادت ست پس هر که جمع کند عبادت او را با عبادت عیسی و
مریم در حکم آنست که ان هر دو را پرستش کرده نه او را قَالَ گفت عیسی سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم ترا
از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِي
بِحَقٍّ الجمیز یعنی مرا لایق نباشد گفتن آن إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ
عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه پنهان میکنم آنرا در نفس خود
همچنانکه میدانی آنچه آشکارا میکنم در ذات وَلَا أَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تو است
یعنی در ذات من است میدانی من نمیدانم آنچه در ذات تست قوله فی نفسک برای مشاکله است إِنَّكَ بدرستی که
تو أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانای پوشیده هائی این تقریر جملتین ست باعتبار منظوم و مفهوم

بعد از ان بجهت تصریح بنفی مستفهم عنه فرماید مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را إِلَّا
مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر انچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان گویم أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ انکه بپرستید
خدایرا رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار من و شماست یعنی گفتم من مربوب و مخلوق توام نه خالق و ربّ و مقصود
گفته که ان اعبدوا الله عطف بیان ضمیرست که در به است وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر ایشان شَهِيدًا
گواه یعنی شاهد احوال ایشان بودم از کفر و ایمان و اقوال و احوال مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان
ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس هنگام که قبض کردی و فرا گرفتی مرا برفع آسمان بقوله انی متوفیک و رافعک و توفی
بمعنی اخذ شی است وافیا و موت نوعی از انست قال الله تعالی یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت
فی منامها توفیتنی بمعنی امتنی یعنی چون مرا بمیرانیدی و بعد از ان باسمان بردی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ بودی تو نگهبان بر ایشان و عالم باقوال و افعال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیز
شَهِيدٌ گواهی و مطلع بر ان و مراتب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بکفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ
پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و این تنبیه است بر انکه ایشان مستحق عذاب اند زیرا که معنی حقیقت آیت
که ایشان عباد تواند مع ذلک عبادت غیر تو کرده اند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ اگر بیامرزی ایشانرا بعد از ان
که از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالبی
قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ دانا و ثواب کار در همه چیز پس اگر عذاب فرمائی بر وجه عدل
خواهد بود و اگر عفو کنی بر سبیل فضل باشد و گویند وان تغفر لهم علی الاطلاق صحیح نیست بلکه تقدیر این آیت
که تغفر لهم بعد توبتهم و ایمانهم چنانکه باین مفسر شد چون عیسی این سخن ادا کرد قَالَ اللَّهُ گوید خدای
هَٰذَا يَوْمُ این روزیست که يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود میرساند راست گویان را
صِدْقُهُمْ راستی ایشان و مراد صدق ایشانست که مستمر بوده باشد در دنیا و آخرت
قتاده روایت کند که دو کس بقیامت بصدق تکلم کنند یکی را نفع رساند اول ابلیس که گوید ان الله
وعدکم وعد الحق که در روز قیامت باین قایل شود و در دنیا کاذب بوده باشد پس نفع باو ندهد
دوم عیسی که در دنیا بعد از حیات صادق بوده پس نفع رساند او را صدق او پس بیان نفع میکند بقوله

لهم جنات تجری مر صادقان راست بهشتها که میرود من تحتها الانهار
از زیر درخت آن یا غرف آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند دران ابدا همیشه
این تاکید خلودست یعنی زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رضی الله عنهم خوشنودست
خدا تعالی از ایشان بطاعت و اطاعت و رضوا عنه و خوشنود باشند ایشان از خدا به نیل کرامت
ذلک این دخول جنان با حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست بعد از ان تنبیه می کند
بر کذب نصاری و فساد دعوی ایشان در مسیح و ام او بقوله لله مر خدایراست نه غیر او ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها وما فیهن و آنچه در سموات و ارضین ست
وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها توانا است بقدرتی که از ضعف و عجز منزه و مقدس ست
ومن فیهن نگفت برای آنکه ما را اطلاق می کنند بر هرچه متناول جمیع اجناس باشد ابلس او اولی باشد باراده
عموم از من و توحید ارض بجهت تفخیم شان سموات ست والارض سورة الانعام مکی ست
بغیر از شش آیه و بقولی سه آیه من قوله کرانی قل تعالوا ست تا آخر سه آیه و عدد ایات صد و شصت و پنج ست
بعدد کوفی و صد و شصت و شش شامی و صد و شصت و هفت حجازی از ابی عبد الله مرویست که آنحضرت
فرمود که هر که را با خدا حاجتی باشد و خواهد که آن برآورده شود باید که چهار رکعت نماز بگذارد بفاتحة
الکتاب و انعام و بعد از فراغ از قرات بگوید یا کریم یا کریم یا کریم یا عظیم یا عظیم یا عظیم من کل شیء
یا سمیع الدعاء یا من یغیر اللیالی والایام ارحم ضعفی و فقری و فاقتی و مسکنتی یا من رحم الشیخ یعقوب
حین رد علیه یوسف قرة عینیه یا من رحم ایوب بعد طول بلائه یا من رحم محمدا و من الیتیم آواه
ونصر علی جبابرة قریش و طواغیتها و امکنه منهم یا مغیث یا مغیث یا مغیث و این دعا را چند بار بخواند
بحق آنخدائی که نفس من بید فرمان اوست که اگر با این نهج دعا کنی و بعد از ان از حق تعالی حوایج خود را طلب
او سبحانه ازرا بتنو عطا فرماید و خواص قرات این لا تعد و لا تحصی ست که ذکر آنها موجب اطناب می کند بنابرین باقی
روایت اکتفا نموده بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
حمد و ستایش مر خدایراست و مرجع همه ثنا حضرت کبریای اوست الذی آنخداوندی که بقدرت کامله

خَلَقَ السَّمٰوَاتِ بیافرید آسمانها را بدون عمدی و مددی وَالْأَرْضَ و بیافرید زمین را بی اصل
و ماده و جمع سموات بدون ارض باآنکه ارض مثل سموات است در عدد بجهت آنست که طبقات سموات مختلفه
بالذات و متفاوت الآثار و الحرکات اند بخلاف طبقات ارض که متحد بالذات و الصفات است و تقدیم آن بر ارض
بجهت تقدیم آنست چه در وسیست اسمانها را روز یکشنبه افرید و زمین را روز دوشنبه وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ
وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنائیها را این رد قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان
آفریننده ظلمت پس حق سبحانه فرموده که نور و ظلمت هر دو آفریده اوست من الله نزد اکثر مراد از ظلمت و نور شب و
روز است و گفته اند که ان جهالت و علم است و یا نار و جنت و جمع ظلمات بجهة کثرت اسباب آنست بخلاف نور که از
جنس واحد است و تقدیم ظلمات بر نور جهت آنست که از قتاده مرویست که حق تعالی اول ظلمات آفرید بعد از ان
نور همچنانکه اول دوزخ آفرید بعد از ان بهشت نخست اسمانها را خلق فرمود بعد از ان زمین ثُمَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ پس انانکه کافر شدند با پروردگار خود يَعْدِلُونَ عدول میکنند از و بعبادت غیر او
از اوثان و بجهت این کفران نعمت او می کنند ملخص معنی آنست که حق تعالی خلق این اشیا کرده که هیچکس قادر
بر خلق آن نیست و آنرا اسباب تکوّن و تعیش ایشان گردانیده پس حق آنست که بر ان کفران نکنند
هُوَ الَّذِي اوست آنکس خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ بیافرید شما را از گل و گویند که در کلام مضاف مقدر است
ای خلق اباکم یعنی آفرید پدر شما را از گل ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا پس حکم کرد مدتی را که چون بسر اید هر کس بمیرد
مراد اجل موت است وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدتی که نام برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک
اوست یعنی اجل قیامت که کسی علم بآن ندارد و بعد از انقضای آن قیامت است پس اجل اول مابین خلق و موت است
و ثانی مابین موت و بعث و اجل همچنانکه اطلاق می کنند بآخر مدت اطلاق آن بهمه مدت نیز کنند و اجل
نکره است تخصیص یافته بصفت لهذا مستغنی شده از تقدیم خبر ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ پس شما شک
می آورید در بعث یعنی بعد از ان که ثابت شد که بدو و خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدو است
چه هر که قادر است بر خلق مواد و جمع آن و ابداع حیات در ان و ابقای آن تا وقت حلول اجل آن البته
اقدر خواهد بود بر این مواد و احیای آن ثانیا پس آیه اول توحید است و ثانیه دلیل بعث بدانکه اجل نزد ما

عبارت است از حلول موت خواه بنده بموت خود بمیرد یا بسببی مانند قتل و غرق و حرق و غیر آن و اختلافست
در آنکه اگر بسبب قتل هلاک نشدی او زنده بماندی یا نه الفور بمردی بعضی باول رفته اند و بعضی بثانی
و حق آنست که در ان صورت حیات و موت هر دو محتمل است چنانکه در کتب کلامیه مذکور است وهو
الله و اوست خداوند مطلق و معبود بحق في السموات وفي الارض در آسمانها و زمینها و وجه
جزوی خدائیست و ضمیر راجع است بالله و الله خبر اوست و جار مجرور متعلق است باسم الله و کلام مفید
حصر است و حقیقة معنی آنست که مستحق عبادت است در سموات و ارضین او نه غیر او و یا متعلق است بقوله
یعلم سرکم وجهرکم و این جمله خبر ثانی است یعنی اوست خداوند مطلق و اوست که در آسمانها
و زمینها میداند آنچه پنهان شماست و آنچه آشکار شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید و آنچه بزبان
می آرید در مجمع گفته که ضمیر هو ضمیر قصه باشد و الله مبتدا و یعلم خبر آن یعنی شان و قصه این است که او سبحانه
میداند علانیه و پوشیده شما را و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه می کنید از خیر و شر و شما را بآن جزا و سزا
خواهد داد حاصل که حق تعالی می فرماید که من میدانم آنچه می کنید از عمل که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیه
یا موجب تنزل بر درکات حیوانیه بعد از ان خبر می دهد از حال کفار بقوله وما تأتیهم من آیة
و نمی آید بان کافران هیچ آیتی من آیات ربهم از آیات و حجج پروردگار ایشان که دلالت کند
بر توحید و یا معجزات که دلیل بر صدق رسول مقبول چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و تسبیح حصی در دست
و یا نمی آید آیتی از آیات قرآنی بایشان الا کانوا عنها معرضین مگر هستند از آن آیات
اعراض کنندگان یعنی قرآن فقد کذبوا بالحق لما جاءهم پس تکذیب کردند بقرآن
در حینیکه بایشان آمد و معنی اینکه اعراض کردند از قرآن و تکذیب نمودند بان حال آنکه آن اعظم
آیات است پس چگونه اعراض نکنند از غیر آن فسوف یأتیهم پس زود باشد که بیاید بایشان
یعنی غالب شود بر ایشان انباء ما کانوا به خبرها آنچه بودند بدان یستهزؤن استهزا
میکردند و بوقوع آن نمیکروید ند بعد از ان تحذیر ایشان میکنند بانچه بر امم سابقه و سالفه نازل
شد و می فرماید الم یروا ایا نمیدیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریه کم اهلکنا چند

هلاک کردیم مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان مِّن قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمان که دران پیغمبر بود
یا نایب مناب او باشد و گویند قرن مدت اغلب اعمار مردمان است که آن هفتاد سالست و نزد بعضی
دیگر هشتاد سالست و اصح آنست که قرن اهل هر عصری اند که در میان ایشان پیغمبری بوده باشد و یا نایب او
اگرچه علما باشند خواه آنکه مدت قلیله باشد یا کثیره و موید این است قول پیغمبر که خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم
و اشتقاق از قرنست پس معنی قرن اقتران مردمان است در عصری پس صفت اهل قرن می کند که
مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ یعنی آنچنان قرن و گروه که هلاک کردیم ایشانرا در زمین تمکن و قوت
داده بودیم تا آنکه بسهولت در جمیع امور خود تصرف می نمودند مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ آنچه شما را تمکین نداده‌ایم
بآن و آن کثرت منازل و یا عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال یا استظهار بخدم و عبید و حشم وَأَرْسَلْنَا
السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باران را از ابر یا از آسمان عَلَيْهِم مِّدْرَارًا بر ایشان ریزان و
پی در پی مدرار صیغه مبالغه است وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جوهای آب را که بود سنت
تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور منازل ایشان که بران متصرف
بودند تا انهار بکه در تحت تصرف ایشان بودند در هر محلیکه میخواستند بمزارع و بساتین خود می بردند
فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بگناهان شان و سود نکرد ایشانرا آن قوت و مکنت
وَأَنشَأْنَا و احداث کردیم مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ از پس هلاک ایشان گروهی دیگر را یعنی
همچنانکه قادر بود بر آنکه هلاک کند قرون سالفه را چون عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قوم دیگر را و بلاد را
بواسطه ایشان معمور دارد از خرابی همچنین قادر است که مثل این فعل را در حق شما بجا آرد پس ازین متنبه
شده از خواب غفلت بیدار شوید و با ثبات تمام قدم با ایمان و اسلام نهید تا از مثل این نوع عذاب
برهید و در اخبار آمده که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد بحضرت رسالت پناه گفتند ای محمد ما بتو ایمان
نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب خدا
بشما آورده ایم و در ضمن مکتوب این مندرج باشد که تو رسول اوئی و ای فلان و فلان بدو بگروید و تصدیق ۳۵
او کنید این آیه نازل شد درباره ایشان وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر بفرستیم بر تو كِتَابًا فِي

فِي قِرْطَاسٍ نوشته در کاغذ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس مس کنند و بسایند آنرا بدستهای خود یعنی
برای العین به بینند و بعین الیقین بدانند که آن نوشته از خداست بدون تطرق شایبه شبه در آن لَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا هر اینه گویند از روی عناد و جحود آنانکه کافر اند إِنْ هَٰذَا نیست این که آورده
إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن بر همه کس و نیز از احوال کفار خبر می دهد که وَقَالُوا و گفتند کافران
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرستاده نشد بر محمد فرشته که گوید این پیغمبرست وَلَوْ أَنْزَلْنَا
مَلَكًا و اگر فرو فرستیم فرشته را لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه حکم کرده شود بهلاکت همه خلق ثُمَّ لَا
يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک بچشم زدنی یعنی اگر فرشته نازل گردد بر وجهی
که او را معاینه به بینند چنانکه اقتراح کرده اند هلاکت لاحق ایشان شود چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه
به بینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاکت ایشان لازم شود چنانکه بر امم سالفه مثل این جاری شده مانند
قوم عاد و لوط و غیر آن غرض آنست که اگر فرشته فرستیم بر حسب اقتراح ایشان ایمان نیارند و مصلحت و حکمت آن
اقتضای تعجیل هلاکت ایشان کند و اگر مهلت خواهند ایشانرا مهلت ندهند بجهت آنکه خلاف مصلحت باشد و اگر در بادی
الامر فرشته را بصورت ملکی ببینند از دهشت روح شان مفارقت کند وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
و اگر گردانیم او را یعنی رسول را فرشته لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر اینه گردانیم او را رجل چه اگر متمثل بصورت ملکی
باشد از غایت لطافت او را نتوانند دید لهذا فرشتگان بصورت مردان بر ابراهیم و لوط علیهم السلام ظاهر شدند
و بصورت مرد متخاصم خود را بر داود علیه السلام نمودند و جبرئیل علیه السلام نیز بصورت دحیه کلبی متمثل می شد و این صورت
بجهت آنست که قوت بشری نیست بر دیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان مگر جمعی از انبیا که بقوت قدسی مشاهده
ایشان توانند نمود پس فرشته را بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و چون او را بصورت رجل گردانیدیم هر اینه
در حال پوشیده گردانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ آنچه پوشیده کرده اند امروز بر خود و بر عوام
و جهله قوم چه عوام و ضعفا را می گفتند که اگر پیغمبر بودی فرشته بودی یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم
نمیدارید در آن وقت نیز طعنه زنان خواهید گفت که ما هذا الا بشر مثلکم حاصل که این آیه جواب ثانیست
از اقتراح ملاعین چه ایشان یکبار می گفتند که لولا انزل علینا ملک و بار دیگر میگفتند لو شاء ربنا لانزل ملائکة

وقوله للبسنا جواب شرط محذوف است ای ولو جعلناه رجلا للبسنا یعنی کلام بر سبیل فرض است مثل لو کان فیهما
آلهة پس لازم نیاید که حق تعالی بحسب واقع دلیل گرفته باشد بعد از آن تسلیه رسول می فرماید که از قول کافران غبار
ملال بر خاطر آینه تمثال آنحضرت ننشیند و می فرماید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر آینه استهزا
و تکذیب نموده شدند به پیغمبران که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس احاطه نمودند بِالَّذِينَ
سَخِرُوا مِنْهُمْ بآنانکه سخریه کردند از رسولان یعنی از کسانی که با رسولان استهزا کردند فرو گرفت مَا كَانُوا
بِهِ جزای آنچه بودند بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا می کردند یعنی آن جزا عذاب نکال الهی بود که بکرد
ایشان در آمده همه هلاک شدند مانند قوم نوح و لوط و عاد و ثمود که در دنیا مستاصل گشته در عذاب اخروی
موبد شدند و می تواند بود که جزا را تقدیم بکنیم معنی این باشد که احاطه کرد بایشان آنچه بآن استهزا می کردند
جهت آن هلاک شدند و مستاصل گشتند قُلْ بگو اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمی دارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و در دیار عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت
كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان یعنی نگاه کنید
در آثار اماکنه که بچه وجه حق تعالی ایشان را هلاک کرده بعذاب استیصال تا از آن اعتبار گیرید و از کفر و طغیان
باز ایستید و مقتضی آیه آنست که سیر سبب نظر است و علت آن همچنانکه قیل سیروا لاجل النظر و لا تسیروا سیر
الغافلین قُلْ بگو ای محمد یعنی بپرس از ایشان از روی تبکیت لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خلق پس اگر جواب دهند که مر خدا ایراست حجت لازم ایشان شود
و اگر بسبب عناد و لجاج جواب ندهند قُلْ لِلَّهِ بگو از روی تقدیر که مر خدا ایراست یعنی باتفاق ما و شما مالک
و خالق همه اوست نه غیر او و از اصنام و جز آن پس مستحق معبودیت آن باشد نه ما سوای آن كَتَبَ نوشته است
حق تعالی عَلَى نَفْسِهِ بر ذات خود یعنی التزام نموده بر خود و لازم گردانیده است از روی لطف و تفضل و
احسان الرَّحْمَةَ رحمت را و آن هر نعیم متعدیه است و از جمله آن هدایت است از معرفت خود و علم توحید
خود و انزال کتب و امهال کفار بر کفر و عدم استعجال عذاب تا ممکن که ایمان آرند و نیز از جمله رحمت است قبول
توبه و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق تعالی کتابی نوشت بر زبر جدی و یاقوت و لولو بدون واسطه

فلم یزد ادم الی الا انا سبقت رحمتی غضبی سلمان رضی الله عنه روایت کرده که حق تعالی رحمت را صد جزو کرده است
یک جزو از آن در دنیا منتشر شده و همه نعم دنیوی از نتایج آن یک جزو است و نود و نه جزو در خزاین کرم خود
نهاده چون روز قیامت رسد یک جزو با آن نود و نه جزو ضم کند و بر بندگان کار ان بدارد و ایشانرا بیامرزد
و از کلبی نقلست که حق تعالی رحمت را بر نفس خود لازم کردانیده برای امت محمد مصطفی صلعم باینکه ایشانرا تعذیب نکند چنانکه
امم ماضیه را بلکه عذاب این امت را تاخیر میکند و امهال ایشان می نماید و این محض لطف است تا بجهت امهال در
آخر عمر تایب و نادم کردند و بحضرت او رجوع کنند اکرچه بشرف بعثت رسیده باشند قوله لیجمعنکم
استینافست و قسم برای وعید بر اشراک مشرکان و اغفال ایشان نظر را در وقایع امم سابقه برای جمع کند
حق تعالی شما را در قبور و اکفان باشید الی یوم القیمة تا روز رستخیز و شما را جمع میکند بر قبور قرنا
بعد قرن تا روز قیامت که زمان بر انگیختن شماست از قبور پس در ان روز جزا دهد شما را بر اشراک و اغفال
و کفته اند که این بدل بعض است از رحمة چه از جمله رحمت او بعث مردمانست و انعام نمودن بر ایشان پس معنی
آنست که ای اهل ایمان حق تعالی بر ذات خود نوشته که شما را جمع کند در روز قیامت لا ریب فیه که هیچ شکی
نیست در وقوع آن روز یا جمیع شما را در ان روز مستغرق رحمت خود کرداند الذین خسروا انفسهم
آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقول سلیمه خود که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم
لا یؤمنون پس ایشان ایمان نیارند ذکر فا دلالتست بر انکه عدم ایمان ایشان مسبب خسران ایشانست
چه ابطال عقل بجهت انهماک در تقلید مودی ایشانست اصرار بکفر و امتناع از ایمان اکر کویند چکونه نفی ریب کرده
مطلقا و حال آنکه کافر مرتابست در ان جواب آنست که حق حق است اکرچه مبطل در ان مرتاب باشد نیز دلایل عقل بی شک و ریبست
و از جمله نعم دنیا نعم محسوسه است پس لاجرم از داری که در ان محسوس از مسی متمیز شود و چون بیان فرمود که ملک السموات
والارض هر چه در ان است در عقب آن فرموده وله عطفست بر لله یعنی هر چه در ان است ما سکن الجملة آرام دارد
فی الیل والنهار در شب و روز و سکن ماخوذست از سکون ای سکن فیهما و ما تحرک پس اکتفا نمودند بذکر یکی از ضدین از
از دیکری وهو السمیع و اوست شنوا همه مسموعات را العلیم دانا بهمه معلومات پس شنوا باشد باقوال
کافران و دانا بمقصود ایشان و همه را بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد در خبر آمده که سبب نزول این آیه

آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند که یا محمد ما را معلوم شد که احتیاج مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو
بطریق توزیع از اشراف چندان مال حاصل کنیم که توانگرترین از جمله خویشان شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی
حق تعالی فرموده که هرچه در شب و روز بر آن اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد
که توانگرترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو بر سبیل انکار که آیا غیر خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیرم دوست و مراد
بولی معبود است پس ملخص سخن آنست که معبود گیرم غیر خدا که فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مبدع و پدید آرنده
آسمان و زمین است از ابن عباس مرویست که من معنی فاطر را ندانستم تا آنکه دو اعرابی نزد من آمدند و در چاهی
با هم خصومت میکردند یکی از آنها گفت انا فطرتها ای ابتدعتها و جز آن بحث آنست که صفت الله است وَهُوَ يُطْعِمُ
و او می خوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق محتاج اند
باو قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که مامور شده ام أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ بآنکه باشم اول کسی که گردن
نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا میگوید که مباش البته
از شرک آورندگان می تواند بود که این عطف باشد بر قل بنابرین احتیاج بتقدیر قیل لی لا تکونن نباشد قُلْ إِنِّي أَخَافُ
بگو بدرستی که من می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم بامر پروردگار خود و غیر او را پرستیم عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب بزرگ روز قیامت جمله شرطیه معترضه است میان فعل و مفعول به و جواب این محذوف است جمله
دال است بر آن مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که گردانیده شود عذاب از او و غیر حفص بصیغه معلوم میخوانند یعنی هر که بگرداند
خدا عذاب را از او يَوْمَئِذٍ در آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که بخشایش کرده است حق تعالی او را
یعنی از عذاب دوزخ رهانیده و بنعیم ابدی رسانیده وَذَٰلِكَ و این صرف یا بخشایش خدا الْفَوْزُ الْمُبِينُ
رستگاری هویداست بعد از آن بیان می کند که معبودان اهل شرک بر هیچ خیر و شر و نفع و ضر قادر نیستند و او سبحانه
بر همه آن تواناست پس او مستحق عبودیت باشد نه آنها وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدا بتو بلیتی و سختی
چون فقر و غیره و با برای تعدیه است یعنی اگر چنان کند که ضر مس کند ترا فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ بازدارنده نیست آن را
إِلَّا هُوَ مگر او یعنی هیچکس قادر نیست بر کشف و منع آن مگر حق تعالی وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ و اگر برساند بتو نیکی
یعنی نوعی نماید که خیر مس کند ترا فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از اینها و غیر آن تواناست

وضرر اسم هر چیزیست که بان متضرر شود از مکاره و خیر هر چیزیست که منتفع بشوند ازان از ابن عباس مرویست
که کسری فارسی استری بطریق هدیه نزد رسول مقبول فرستاده بود روزی آنحضرت بر او سوار بود و مرا ردیف خود
گردانیده در اثنای راه بمن فرمود که حدود خدا را نگاه دار تا او را نزد خود یابی و با خدا در زمان راحت
آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند چون خواهی که چیزی طلبی از خدا طلب و چون طلب یاری کنی از و یاری طلب
که قلم رفته با آنچه بودنی است اگر جمیع خلایق جهد کنند برای تو هر چیزی بتو رسانند از خیر و شر و خدای برای تو ننوشته
باشد نتوانند اگر توانی بصبر و یقین کار کنی چنین کن و گرنه صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو آنرا کاره باشی
خیری باشد بدانکه نصرت با صبر است و فرح با اندوه و دشواری با آسانی و راحت با نعمت و درویشی با توانگری
وهو القاهر و اوست قهر کننده و غلبه نماینده فوق عباده بر بالای بندگان خود فوقیت نه بمکان است
بلکه غرض تصویر استعلا و غالبیت اوست بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار و صواب
کردار در تدابیر خود الخبیر دانا و آگاه بحقایق احوال بندگان و مصالح امور ایشان در خیر و شر و نفع و ضر
و سقم و صحت و ضیق و وسعت پس قهر و غلبیت او نه بتعدی و ظلم باشد بلکه محض عدل بود نقل است که سفهای قریش گفتند
که ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود
دیده اید انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیت کتاب تو حق تعالی فرمود که قل
بگوای محمد در جواب ایشان که ای شیء چه چیزیست اکبر شهادة بزرگتر از روی گواهی لفظ
شیء واقع میشود بر هر موجودی و در سوره بقره تفصیل آن مذکور گردیده قل الله بگو بایشان
که الله تعالی اکبر و اصدق است در شهادت شهید گواه است بینی و بینکم میان من و شما یعنی
او گواه در حقیقت من در دعوی و بطلان شما در تکذیب این کلامی است بر سبیل ابتدا و می تواند که الله شهید
جواب باشد زیرا که چون حق تعالی شهید است پس شهادت او اکبر از جمیع شهادات خواهد بود و اوحی الی
هذا القرآن و بمن وحی کرده شده است این قران لانذرکم به تا بیم کنم شما را ای جماعتی
که موجودید و هر که این قران با و رسد تا بروز قیامت این دلیل است بر آنکه احکام قران شامل
جماعتیست که معاصران آنحضرت بودند و آنها که بعد از ایشان شدند و بعد از ان بر سبیل تبلیغ میفرماید

أئنكم لتشهدون آیا شما میدهید که گواهی میدهید أن مع الله اینکه با خدا ایست آلهة أخری
خدایان دیگر که بتان اند قل لا أشهد بگو من گواهی نمیدهم قل بگو بلکه گواهی میدهم که إنما هو جز
این نیست که او الله واحد خدائیست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم که وإنني بريء و بدرستی
که من بیزارم مما تشرکون از آنچه شریک می آرید بوی از اصنام و غیر آن از اول سوره تا اینجا احتجاج است
بر مشرکان مکه بعد از آن آغاز حدیث می کند با اهل کتاب و میفرماید که الذین آتیناهم الکتاب
آنانکه داده ایم ایشان را کتاب یعنی توریت و انجیل یعرفونه می شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که
مذکورست در توریت و انجیل کما یعرفون همچنانکه می شناسند أبناءهم پسران خود را بحلیه و صفت
ایشان از عمر ابن الخطاب روایت است که از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما بر آن پیغمبر که خدا از آن خبر میدهد
که همچو معرفت شماست بر فرزندان بر چه وجه میتواند بود ابن سلام گفت که من او را بنعت و صفتی که در توریت
نوشته است شناختم و بیقین دانستم که او پیغمبر خداست همچنانکه یکی از شما می شناسد پسر خود را در میان پسران
عمر گفت خدای توفیق رفیق تو کرده که ای عبد الله قد صدقت و صدقت پس از حال ایشان خبر با وجود تیقن ایشان
بصحت نبوت آنحضرت اعتراف آن نمی کنند خبر می دهد که الذین خسروا أنفسهم آنانکه زیانکار شدند
در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند و اعتراف نمی نمایند
بصدق محمد بجهت فرط عناد و جحود با وجود آنکه متیقن اند در نفس که محمد آن پیغمبرست که نعت و صفت او در توریت
و انجیل مسطورست ومن أظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله
کذبا بر خدای دروغ را آنکه ملائکه دختران وی اند أو کذب بآیاته یا تکذیب کنند بآیات
او را که قرآن است و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند و ذکر او با آنکه ایشان جامع این هر دو بوده اند جهت
تنبیه بلست بانکه هر که قابل یکی از این امرست ظالم ترین مردمان است بر نفس خود إنه لا یفلح الظالمون
بدرستی که شان این است که رستگار نشوند ستمکاران چه جای کسی که اظلم از آنها باشند در کفر و جحود و انکار
ویوم نحشرهم جمیعا منصوبست باذکر یعنی یاد کن روزیرا که حشر کنیم همه ایشان را از عباد آن و معبودان
ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین أشرکوا مر آنانرا که شریک آورده اند أین شرکاؤکم

کجا اند خدایان شما که شریک خدای می ساختید الذین صفت شرکا است یعنی آنچنان خدایان که کنتم تزعمون که بودید
گمان می بردید ایشان را از شریکان خدا یا شفیعان شما کلام در این تقدیر است که تزعمونهم شرکاء و از ابن عباس مرویست
که در قرآن هر جا که لفظ زعم واقع شده بمعنی کذب است از مقاتل مرویست که چون مشرکان ببینند که حق تعالی موحد را
بیامرزد و از خطای ایشان در گذرد با یکدیگر گویند که بگوئید که ما موحدانیم تا شما را نیز بیامرزند و چون حق تعالی
همه ایشان را در عرصه محشر جمع کند با ایشان خطاب کند که این شرکاء کم تا بدانند که حق تعالی میداند که ایشان در
دار دنیا شرک با وحی آوردند و کتمان آن امروز نفع بایشان نمیدهد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد
معذرت ایشان که توهم کرده باشند که آن متخلص میشود از عذاب و این ماخوذ است از فتنت الذهب
اذا خلصته و یا فتنه کفر است مراد عاقبت و سرانجام آنست و یا بمعنی جواب است تسمیه آن بالفتنه بجهت آنست
که کذب است یا آنکه آنرا بقصد خلاص گویند الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا بخدائی که پروردگار ماست
ما کنا مشرکین نبودیم شرک آورندگان یعنی بر وجه کذب این سوگند خورند که ما مشرک نبودیم
با آنکه دانسته که نفع نخواهد داد ایشان را ولیکن از فرط دهشت و حیرت باین قایل شوند همچنانکه گویند
ربنا اخرجنا منها با آنکه متیقن باشند بخلود انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ گویند علی انفسهم
بر نفسهای خود بنفی شرک وضل عنهم و گم شود از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بوده باشند که افترا
میکردند از شرک یعنی نفع بایشان نرسانند در مخلصی از عذاب ابدی و خایب و خاسر ماندند از آنچه امید داشتند
از ایشان بزعم خود از شفاعت ایشان و معنی استفهام در کیف تعجب است از قول ایشان نقلست که ابو سفیان و نحوه
با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام بوده استماع [illegible] قرآن خواندن حضرت رسالت مرتبت میکردند پس نضر بن حارث را
که تواریخ ملوک عجم خوانده و اخبار گذشتگان یاد داشته پرسیدند که این چیست که محمد میگوید آن لعین گفت
که من نمیدانم که چه میگوید مگر لبها جنبانده و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه من نیز احیانا بر شما میخوانم حق تعالی
در باره او فرمود و منهم من یستمع الیک و گروهی هستند که گوش فرا میدارند بتو وقتی که قرآن میخوانی
وجعلنا و گردانیدیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها یعنی چون که ایشان از فرط
عناد و جحود و انکار و حقد و حسد و استکبار تدبر و اندیشه نمیکنند در آیات قرآن بمنزله کسی اند که گویا

واقع کردانیدیم بر قلوب ایشان غطاها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا آنکه فهم کنند آنرا یعنی قرآن را وَفِي آذَانِهِمْ
ونهادیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی و وجوه تاویل این کلام بتفصیل در آیه ختم الله علی قلوبهم در
سوره بقره مذکور شده احتمال دارد که معنی کلام چنین باشد که حق تعالی بعد از علم بعدم ایمان ایشان معاقب می‌سازد
ایشانرا بعذاب متنوعه که یکی از آن سلب فهم و سماع است از قلوب و اذان ایشان وَإِنْ يَرَوْا
كُلَّ آيَةٍ و اگر ببینند هر معجزه بدیعه که از تو می‌طلبند لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نیارند بدان از فرط عناد
و استحکام تقلید در ایشان چه تکذیب ایشان بغایت رسیده حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تا آنکه چون
بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ جدال و خصومت کنند با تو حتی اینجا از قسم آنست که جمل بعد از آن واقع می‌شود
و او را عمل نیست و جواب اذا اینست که يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنها که کافرند إِنْ هَٰذَا نیست
این کتاب تو إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان مانند قصه رستم و اسفندیار و غیر آن
که فایده در تحت آن نیست و می‌تواند بود که حتی جاره باشد و اذا جاءوک در موضع جر و یجادلونک جواب
و یقول تفسیر آن و اساطیر بمعنی اباطیل است جمع اسطوره یا اساطره بعد از آن در بیان عناد و اصرار ایشان
می‌فرماید که وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَنْهَوْنَ عَنْهُ باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول و با
نظر در معجزات و سماع قرآن منزل وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و خود دور می‌شوند از و یعنی نه خود ایمان آرند
و نه دیگری را می‌گذارند که ایمان آرد وَإِنْ يُهْلِكُونَ و هلاک می‌کنند کفار یعنی اهلاک نمی‌کنند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
مگر نفسهای خود را ایشان وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر بغیر ایشان تعدی نمیکند پس تهدید ایشان می‌کند
بقوله وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد و یا ای بیننده این را إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ چون بازداشته شوند کفار
بر آتش یعنی در آورده شوند در آن هر آینه ببینی امری در غایت شناعت فَقَالُوا پس گویند آن کفار یعنی
از سختی عذاب فریاد کنند يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ کاشکی گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ
رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات خود پروردگار خود را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جمله باور
دارندگان و حفص نکذب و نکون را منصوب میخواند باضمار ان بعد از واو بجهت اجرای آن در مجرای فا
و در بیضاوی گفته که قوله و لا نکذب استیناف است از ایشان و یا عطف است بر نرد یا حال از ضمیر ان پس در حکم متمنی باشد

بَلْ نه انچنانست که ایشان گویند که چون بدنیا روند مومن باشند این اضرابست از اراده ایمانی که مفهوم
میشود از تمنی یعنی نه چنانست بلکه بَلْ بَدَا لَهُمْ ظاهر شود ایشانرا بشهادت جوارح یا بظهور عذاب بر ایشان
مَا كَانُوا يُخْفُونَ انچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی بر وجه نفاق و یا قبایح اعمال خود را
می پوشیدند از خلایق مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا وَلَوْ رُدُّوا واگر باز گردانیده شوند در دنیا که دار
تکلیفست بعد از موقف و بعد ظهور عذاب لَعَادُوا هر اینه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بران چیزی که نهی کرده شده اند
یعنی باز گردند بشرک و عصیان و تکذیب شوند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند
در وعده ایمان بدانکه دراینجا سوالی متوجه میشود که تمنی چگونه صحیح باشد در کذب و حال انکه در خبر می باشد جواب انست
که بعضی حمل همه کلام کرده اند بر وجه تمنی و صرف کذب نموده اند بغیر امری که تمنی کرده اند و گفته اند که معنی
انست که ایشان کاذبون فیما یخبرون به عن انفسهم من الدنیا من اعتقاد الحق و اگر گویند چگونه جایز باشد
که تمنی رد کنند بدنیا حال انکه عالم باشند بانکه رد کرده نخواهند شد گوییم عارف نخواهند بود انجا از امور
که در دنیا بان موعود شده باشند از میزان و حساب و کتاب و ثواب و عذاب و بهشت و دوزخ و فرشتگان معاینه
خواهند دید اما دیگر چیزها واجب نیست که بان عارف شوند و دانند تا موجب علم ایشان باشد بعدم رجوع صحیح باشد
چون این آیات که در وعید قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند
إِنْ هِيَ ضمیر راجع بحیاتست یعنی گفتند که نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا وَمَا
نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و ما نیستیم بر انگیخته شده گان از قبور پس از حال ایشان در قیامت خبر می دهد وَلَوْ تَرَىٰ
و اگر به بینی تو إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ چون بازداشته شوند کافران در قیامت بر حکم پروردگار ایشان یا بر
جزای او و یا بر موقف عرض او قَالَ گوید خدای یعنی فرشتگان او بر سبیل توبیخ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ
ایا نیست این بعث و نشور و ثواب و عقاب راست و درست و یا که این جواب قایلست که گفته یادا
قال ربهم چنین شد آنهنگام خدا بایشان میگوید بر سبیل تقریع با ایشان سوال کند که ایا اینکه شما را وعده بان میدادم
درست و راستست قَالُوا بَلَىٰ گویند آری حق و راستست وَرَبِّنَا و بحق پروردگار ما یعنی اقرار بحقیقت
آن موکد بسوگند بجهت غایت انجلای موعود بر ایشان قَالَ گوید خدا یعنی فرشتگان را فرماید تا گویند بدیشان

کرد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه بوده اید که می گرویدید بآن و با برای
سببیت است و ما مصدریه یعنی عذاب بچشید بسبب کفر شما باین روز بدانکه در این آیه باتفاق مراد بقول او
وقفوا علی ربهم رویت نیست برای انکه آیه مخصوص است بکفار و باتفاق کافران خدای را نخواهند دید قَدْ خَسِرَ
بدرستی که زیان کردند الَّذِينَ آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند رسیدن بثواب و عقاب خدای
که بایشان وعده داده آنرا بدروغ پنداشتند و نمی توانند بود که مراد رویت باشد از ابن عباس نیز مرویست
که یعنی کذبوا بلقاء الله کذبوا بلقاء ما وعد الله من الثواب والعقاب پس در کلام مضاف مقدر باشد و یا اسناد لقا بخدا
بر سبیل مجاز باشد در بیضاوی گفته که لقاء الله یعنی لقای بعث است و آنچه تابع آنست از ثواب و عقاب و غیر آن
از احوال قیامت و خسران ایشان بجهت فوت نعیم باشد از ایشان و قوله حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ
السَّاعَةُ غایت کذبوا است زیرا که خسران ایشان را غایتی و نهایتی نخواهد بود یعنی ایشان تکذیب
بعث و امور اخرویه کردند تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات مشاهده عقوبات آن است
بَغْتَةً ناگهان قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا گویند ای حسرت وای پشیمانی ما عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا برانچه تقصیر
کردیم در حیات دنیا بدانکه بغتة که بمعنی فجاءة است منصوب است بر حالیت و حسرة اگرچه غیر ذوی العقول است و قابل
خطاب نیست اما عرب در حین مصیبت عظیمه و داهیه شدیده آنرا بمنازل منزله استغاثه میکردند و ضمیر فیها بحیات دنیاست
و اگرچه ذکر آن مذکور نشده بجهت علم مخاطبان و یا راجع بساعت است یعنی تقصیر کردیم در شان قیامت و ایمان
آوردن بآن باید دانست که کلمه یا حسرتنا را در حین موت خواهند گفت چه آن حال مشاهده نار عذاب خواهد بود
و جایز باشد تسمیه آن بساعت لهذا قال رسول الله صلعم من مات فقد قامت قیامته و مرویست از رسول خدا که فردای
قیامت چون اهل دوزخ درجات رفیعه و منازل عالیه اهل بهشت ببینند گویند یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها وَهُمْ يَحْمِلُونَ
و ایشان یعنی کفار بر دارند أَوْزَارَهُمْ گناهان خود را عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان
لازم ایشان باشد منفک نگردد أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید که بد چیزیست که میکشند بار گناه مرویست
چون مومن از قبر بیرون آید استقبال می کنند او را صورتی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید که مرا می شناسی گوید که من ترا
نمیدانم گوید که من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من بسیار بر تو سوار بودم و چون کافر سر از خاک بر دارد در پیش آید

او را چیزی در غایت زشتی و بدبوئی گوید مرا میدانی کافر گوید من ترا نمی‌شناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار
بر من در دنیا سوار شدی امروز من بر تو سوار می‌شوم و هم یحملون اوزارهم عبارت ازین است و در روایتی آمده
که حق تعالی گناهان را مصور سازد بصورت اجسام ثقیله و این التحمیل کنایه از ظهور عقوبات است پس بجهت رد قول کفار که می‌گفتند
ان هی الا حیوتنا الدنیا [illegible] بعد از ان مذمت دنیا و مدح و ثنای عقبی میکند وما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که اینان بدان مغرور اند الا لعب و لهو مگر بازی کودکان و مشغولی بی‌خردان یعنی
اعمال دنیویه نیست مگر لعبی و لهوی و تلهی و شاغل حرمان باشد از آنچه منفعت دایمیه و لذت حقیقیه باشد و للدار
الآخرة خیر للذین یتقون و سرای آخرة بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه آن سرای
باقیست و لذات آن خالص از شوایب آفات و ایمن از بیم زوال و عاهات افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید
تا بر شما واضح شود که کدام ازین دو سرا بهتر است غیر حفص و شعبه بغیبت میخوانند آیا تعقل نمی‌کنند و قوله الذین یتقون
تنبیه بر آنکه اعمال متقیان از لعب و لهو خالیست بعد از ان تسلیه حضرت رسالت مرتبت می‌نماید از تکذیب کفار قریش و
بعد از اقامت حجت بر ایشان قد نعلم انه بتحقیق که ما بسیار میدانیم و می‌بینیم بدرستی و راستی که شان و
قصه اینست لیحزنک الذی یقولون هر آینه اندوهناک میکرد اند ترا آنچه میگویند یعنی کفار در باب تکذیب
تو که ترا شاعر و زمانی ساحر و وقتی کاهن و مجنون لقب می‌نهند ما ایشان را بجزا و سزای خود خواهیم رسانید
آورده اند که ابوجهل و غیره مشافهه بحضرت رسالت مرتبت گفت ای محمد از تو هرگز دروغی نشنودیم ولیکن در دعوی
نبوت تکذیب تو میکنیم حق تعالی فرمود که ما میدانیم که تو بجهت تکذیب کفار محزون و غمگین میکردی فانهم پس بدرستی که
ایشان لا یکذبونک تکذیب تو نمی‌کنند ترا ظاهرا و باطنا ترا معترف اند ولکن الظالمین و لیکن این ستمکاران
بآیات الله یجحدون بآیتهای خدا که قرآن است و سایر معجزات انکار می‌کنند از روی عناد و تکذیب آن مینمایند
از برای لداد در معنی این کلام چند وجه است بعضی از آن اینست که حق تعالی میفرماید که ایشان تکذیب من می‌کنند
چه تکذیب تو راجع است بتکذیب من آن مختص بتو نیست زیرا که تو رسولی پس هر که رد کند بر تو پس همان است
که بر من رد کرده و هر که تکذیب تو کند چنانست که تکذیب من کرده بعد از ان در تسلیه آنحضرت افزوده می‌فرماید
ولقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل من قبلک پیغمبران که پیش از تو بودند فصبروا

پس شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان تکذیب کردند و اوذوا و بر آنچه رنج بر ایشان رسانیدند

حتی اتاهم نصرنا تا وقتی که آمد بدیشان نصرت ما یاری کردن ما این ایماست بوعدهٔ نصرت مر صابران را یعنی تو نیز

مانند انبیای سابق بر ایذا و آزار از قوم خود صبر کن تا در زمانی که مقرر شده نزد ما ترا بر ایشان نصرت دهیم

همچنانکه رسل سالفه را نصرت دادیم بر امم مکذبه در آن زمان که معین کرده بودیم برای نصرت ایشان و لا

مبدل لکلمات الله و نیست تغییر دهنده مر وعده های خدا را پس وعدهٔ که در نصرت و غلبهٔ اهل ایمان

دادیم بر مشرکان هر اینه واقع شدنی است و لامحاله بودنی و لقد جاءک و هر اینه آمد بتو من نبأ المرسلین

بعضی از خبر فرستادگان که چه آزارها بر ایشان رسانیدند تا آنکه بر ایشان غالب شدند و تو نیز اقتدا بایشان کرده

سپر صبر در کش و دل خوش دار که برای تو چنانکه دلخواه تو باشد ساخته کرده ایم و ترا بر همه عدوها مظفر و منصور

سازیم و بر جمیع اهل کفر غالب گردانیم بدانکه من در نبأ المرسلین نمیتواند بود که زایده باشد زیرا که من زایده در کلام

موجب نمی باشد بلکه من تبعیض است و فاعل جاء مضمر است که مدلول علیه ما قبل است بعد از آن اعلام رسول خود میکند

که قطع طمع از ایمان اهل شرک کن که ایمان نخواهند آورد میفرماید و ان کان کبر علیک و اگر چنان است که بزرگ

مینماید یعنی گران است و دشوار بر تو اعراضهم روگردانیدن ایشان از قبول دین حق و امتناع ایشان

از اتباع تو فان استطعت پس اگر می توانی ان تبتغی اینکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین

یعنی در آن روی تا بجوف ارض رسی او سلما فی السماء و یا بالا روی بنهر دبانی در آسمان و بانجا بر آیی

فتاتیهم بآیة پس بیاری آیتی ملجئه مقترحه را بایشان تا بجهت آن ملجا شده ایمان آرند چنان که در بیضاوی گفته که

فی الارض صفت نفقا است و فی السماء صفت سلما و جایز است که متعلق باشند بتبتغی یا حال از ضمیر مستکن و جواب شرط محذوف است

تقدیر اینکه فافعل و مقصود از آن بیان فرط حرص آنحضرت بر اسلام قوم خود بر وجهی که هر آیتی که اقتراح میکردند در صدد

بود که بایشان نماید اگر قدرت میداشت که آیتی ملجا ساز ایشان بایمان از تحت ارض یا از فوق سما بیارد البته بایشان

می آورد بجهت فرط حرص بایمان ایشان و لو شاء الله اگر خواستی خدای و حکمت او مقتضی الجا و اکراه

ایشان می بود بر ایمان و قهر و جبر ایشان بر آن لجمعهم علی الهدی هر اینه جمع کردی ایشان را بر هدایت

بآیات ملجئه و مکره ولیکن نمیکند بجهت خروج آن از حکمت یعنی چون حکمت الهی مقتضی آنست که ایشان از روی اختیار ایمان

آرند نه بر وجه اجبار فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بآنکه ایمان اجباری منافی حکمت است
گویند این نفی جهالت است از آنحضرت ای لاتکن جاهلا بعد ان اتیک العلم باجو الهم بانهم لایؤمنون و غرض تبعید و زجر
آنحضرت از این حال یعنی جزع مکن و متحیر مشو جهت کفر ایشان و اعراض ایشان از ایمان که إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ
جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه يَسْمَعُونَ می شنوند بسمع قبول بر وجه تامل و بفهم و تدبر در آن
نظر کنند بموعظه و زجر آن منتفع شوند این جماعت مشرکان که مانند مرده کانند در عدم استماع و انتفاع و عدم
اجابت دعوت و تفکر و تامل در آیه وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگان را بر انگیزاند خدای از قبر آنگاه بدانند
دین حق را و بان بگروند و آنرا دانستن و گرویدن سود نکند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی جزاء او مکافات او
باز گردانیده شوند روز قیامت ملخص معنی آیه آنست که اجابت دعوت تو نکنند تا آنکه حق تعالی او را در روز قیامت
مبعوث و ملجا سازد بایمان باز سر رشته کلام باقوال کفار کشیده می فرماید که وَقَالُوا و گفتند رؤسای
قریش بعد از آن که از معارضه قرآن عاجز شدند لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمی شود بر محمد آيَةٌ
مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما از وی میطلبیم چرا از آیات مقترحه است که بر سبیل تعنت از آن
حضرت اقتراح میکردند چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه ثمود و احیای موتی و غیر آن و یا بجهت عدم اعتداد
ایشان بآیات معجزات حضرت رسالت مرتبت از جهت عناد میگفتند که چرا آیتی دیگر بما نمی نمائی قُلْ
إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدا قادر است عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بر آنکه فرو فرستد آیتی
از آیات مقترحه ایشان یا غیر از آیات که نموده یا آیتی که ایشان را مضطرب سازد بایمان مانند نتق جبل
یا آیتی که اگر بان نگروند و جحود کنند هلاک شوند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر ایشان
نمیدانند که حق تعالی قادر است بر انزال آن و مستجلب بلیه و عناست چه حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون
معجزه میطلبند او سبحانه آنرا ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید
چون قوم ثمود و اصحاب مایده و غیر آن و یا نمیدانند در انچه انزال فرموده از آیات بینه مندرج است از اعجاز آن
و مقنع و کفایت هر کس را که در آن نظر کند و تدبر نماید بعد از آن بیان حسن تدبیر و حکمت خود میفرماید
بقوله وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین یعنی حیوانی بر روی زمین حرکت کند

و مشتق نماید ماخوذ از دبّ یدبّ اذا مشی مشیا فیه و تنای آن از برای نقل است از وصفیت باسمیت وَلَا
طَائِرٍ و نه هیچ پرنده در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ بپرد ببال خود این جمله تاکید است چنانکه گویند که فلان چیز
بچشم دیده ام محصّل کلام آنکه هیچ جنبنده و پرنده نیست إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر ایشان گروهها مانند مثل شما
یعنی مانند شما محفوظ الاحوال و مقدر الارزاق در آفرینش و حیات و ممات و کثرت ذکورت و انوثت و توالد
و تناسل و در دلالت بر وجود صانع که مدبر و قادر و عالم و حی است و جمع بجهت حمل است بر معنی چه دابه و طایر
در حیز نفی واقع شده اند و آنچه در حیز نفی واقع میشود مفید عموم است در خبر است که چون خلایق را در موقف عرض
بدارند و بساط عدل بگسترانند و ترازوی عدل بیاویزند ندا از قبل حق تعالی ندا کنند که هر مظلومی که او حقی دارد بر ظالمی
برخیزد و داد خود از و بخواهد بجلال و عزت من امروز مثقال ذره ظلم از ظالم روا نخواهم کرد و اگرنه آن ظلم من کرده
باشم پس حق تعالی جمله حیوانات را اگر بر ایشان حیفی رفته باشد محشور سازد در عرصه قیامت و انتصاف نماید میان
انها پس امر نماید ایشان را که خاک شوید و کافران چون این را ببینند هر یک از ایشان گویند یا لیتنی کنت ترابا و این دلیل است
بر آنکه ثواب منقطع نباشد و در میرانیدن حیوانات روز قیامت المی بایشان نرسد تا عوض لازم بیاید بعد از آن
میفرماید که مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را بلکه آن مشتمل بر دقایق
امور علوی و سفلی و امر هیچ حیوان و جمادی در آن فرو گذاشته نشده و اکثر مفسران بر آنند که مراد بکتاب
قرآن است چه مدوّن است در آن آنچه محتاج الیه امر دین است مفصلا یا مجملا از بیان حرام و حلال و قصص و امثال
آنچه مجمل است بیانش به تفصیل رسول گذاشته و آنچه متشابه است با علمای امت تفویض فرموده که ما یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم و نزد ابن مسلم مراد بکتاب اجل است یعنی فرو نگذاشتیم چیزی را الا که برای آن اجل مقرر کردیم
ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس همه امم بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب
و عاصیان را عقاب کنند و مکلفان را برای آلام اعواض دهد یا انصاف بعضی حق از بعضی بستاند در مجمع آورده که بعضی از اهل
تناسخ استدلال کردند باین آیه بر آنکه بهایم و طیور مکلف اند لقوله امم امثالکم و این باطل است زیرا که ما گفته ایم
مباین کردیم و اگر ناچار باشد حمل آن بر عموم پس مراد بان امثال ما خواهد بود در مثل صورت و هیئت و خلق ما و چگونه
صحیح باشد تکلیف بهایم و حال آنکه غیر عاقل اند و تکلیف صحیح نیست الا با عقل چون با وجود ظهور این آیات بر کمال قدرت

علم او کفار متنبه نشدند و در عناد خود ماندند بعد ازین صفت ایشان فرمود که وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را که قرآن است یا سایر حجج و بینات صُمٌّ کرانند از شنودن آیات داله بر وحدانیت
ربوبیت و کمال علم و عظم قدرت او و آن نوع شنیدنی که نفوس ایشان با آن منتفع شوند وَبُكْمٌ و گنگانند از سخن حق
گفتن فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای کفر و بهیچ وجه راه نمی برند یا در ظلمت جهل و ظلمت عناد و تقلید اند این خبر
سیوم است و گویند که کفار در آخرت بدین سه صفت متصف خواهند بود مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدا
خذلان نماید او را بضلالت یعنی چون ادله باهره و آیات بینه و براهین واضحه بر وی عرض کنند و او از فرط عناد
و جحود نظر در آن نکند و تامل و تفکر در او ننماید حق تعالی او را در حال ضلالت خویش بگذارد یا آنکه معنی آنست که
علامتی در وی ظاهر سازد تا فرشتگان بآن علامت بدانند که وی از اهل ضلال است یا او را هلاک کند
بعقوبات دنیوی و اخروی چه اضلال بمعنی اهلاک آمده وَمَنْ يَشَأْ و هر کرا خواهد يَجْعَلْهُ بگرداند او را
عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست یعنی از روی لطف و توفیق راه رشد و هدایت باو نماید یعنی هر که
بقصد اهتدا نظر نماید در آیات او یا در آن باب جد و جهد نماید تا حق بر وی ظاهر شده تابع آن شود و توفیق الهی
شامل حال او باشد بعد از آن حضرت رسالت را امر میفرماید بمحاجه کفار بقوله قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ای محمد که
می بینید استفهام بر سبیل تعجب است و کاف حرف خطاب است و ضمیر بآن موکد شده بجهت مبالغه تاکید و محلی از اعراب
ندارد که آن نصب باشد بر مفعولیت و حینئذ معلوم شد که کاف محض خطاب است و معنی اسمیت از و مخلوع است مانند کاف
ذلک و هنالک و معنی این است که بگو ای محمد که چه می بینید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا
چنانکه بکافران گذشته آمد مانند عاد و ثمود أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت مراد هول و
عذاب آخرت است بقرینه قوله أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر الله را خوانید در وقت مشاهده عذاب
تا آخر آن عذاب بر دارد و این تبکیت است مر ایشان را و قوله إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ محذوف الخبر است ای فادعوه
یعنی اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند پس بخوانید غیر او را بَلْ نه چنانست که بتان را خوانید در آن وقت
بلکه إِيَّاهُ تَدْعُونَ او را خوانید تقدیم مفعول بجهت افاده تخصیص است یعنی تضرع بجز درگاه او مبرید
و غیر او را نخوانید برای شفاعت کشف عذاب فَيَكْشِفُ پس رفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ

إِلَيْهِ آنچه او را می‌خوانید بکشف و دفع آن إِنْ شَاءَ اگر خواهد و حکمت او مقتضی آن کشف باشد وَتَنْسَوْنَ
و فراموش کنید و دست باز دارید مَا تُشْرِكُونَ آنچه شریک ساختید با وی یعنی آلهه خود را بگذارید و در دفع
عذاب متوجه او شوید و طلب کشف آن از او کنید نه از بتان و می‌تواند بود که تنسون بمعنی خود باشد نه بمعنی تترکون
یعنی از شدت عذاب هول آن بتان را فراموش کنید و او را خوانید پس چون که در وقت آسایش و راحت و بلا و محنت
خدا را میخوانید نه غیر او را پس چرا در وقت آسایش غیر او را می‌خوانید و برستید این قول تبکیت است تا متنبه شده
بدانند که ایشان در عبادت اصنام مخطی اند بعد از آن پیغمبر خود را اعلام می‌نماید از حال امم ماضیه و می‌فرماید
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم رسولان را إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان ایشان مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
من زایده است برای تاکید یعنی البته که پیش از تو بودند رسولان ما با ایشان آمدند و ایشان کافر شدند
و تکذیب انبیا نمودند فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی و درویشی و قحطی وَالضَّرَّاءِ
و با فتنها و بیماریها یعنی بنقصان اموال و انفس این هر دو صیغه تانیث اند که مذکری ندارند لَعَلَّهُمْ
يَتَضَرَّعُونَ تا باشد که ایشان زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَا
إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا پس چرا در وقتی که آمد بدیشان عذاب ما تَضَرَّعُوا زاری نکردند و روی تضرع
و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا از ایشان مندفع شدی وَلَٰكِنْ قَسَتْ و لیکن سخت
شده بود قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان که ترک تضرع و زاری کردند وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و آراسته بود
برای ایشان ابلیس مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل در می‌آوردند این استدراک است در معنی
و بیان و صارف ایشان از تضرع و اشعار بر آنکه مانعی ایشان نبود مگر اعجاب ایشان باعمال خود که شیطان تزیین
کرده بود در نظر ایشان غرض که ایشان باعمال خود معجب شده ترک تضرع و انابت کردند و ابلیس چون
دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاد و هر لاف و دعوی که از کبر بیان نمیست او است برزده مایه
آن همین صفت بود لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را ازین راه ضلالت و غوایت می‌اندازد و
صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته می‌سازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز می‌مانند
فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که فراموش کردند کافران مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بآن

از باسا وضرا ومتعظ بان نشدند فتحنا علیهم بگشادیم برایشان ابواب کل شیء درهای
همه چیزها را از انواع نعمت وراحت مراد تکثیر نعمتست یعنی بآسانی ووسعت معیشت نیز امتحان کردیم
غرض که بجهت الزام حجت واز جهت علت هم بضرا وباسا آزمایش ایشان کردیم وهم بشدت ورخا
وگویند این بروجه استدراج بود که مکر الهی عبارت ازینست یعنی هرچند عصیان ایشان بیشتر می شد
ما نعمت برایشان افزون می ساختیم از امیر المؤمنین ع روایتست که فرموده یا ابن آدم اذا رأیت
نعمت ربک فاحذره ای پسر آدم چون نعمت خدایرا بینی ازان بر حذر باش مبادا که از قبیل استدراج
باشد حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بر وجه بطر وشگفت داشتند بما اوتوا بانچه داده شدند
از انواع نعم ودل دران بستند وآنرا سبب استیفای لذات ساختند مشغول از منعم اخروی باز ماندند
وبمراسم شکر ولوازم سپاس داری قیام ننمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگهان
فاذا هم مبلسون پس آنگاه ایشان نا امیدان بودند ماخوذ از ابلاس فقطع پس بریده شد
دابر القوم الذین ظلموا آخر آنگروه که ستم کرده اند بر خود ومنقطع شد اصل ونسل ایشان یعنی
یکی نیز ازیشان باقی نماند والحمد لله رب العالمین وشکر وسپاس مر خدایراست که پروردگار
عالمیانست بر اهلاک ظالمان وچون هلاک ظالم ازان وجه که سبب خلاص مردمانست از ستم وبیداد
ایشان وتخلیص اهل ارض از شر عقاید واعمال ایشان نعمت بزرگ وغنیمت شکر فرمود روایتست که از ابی عبد الله ع
پرسیدند که ورع چیست فرمود ورع آنست که از محارم خدا متورع شوید واز شبهات نیز اجتناب کنید بجهت
مخافت آنکه نادانسته در حرام افتی وچون منکر را بینی وانکار آن نکنی وقادر باشی بران پس دوست داشته باشی
که عصیان نمائی با خدا وهرکه دوست داشته باشد که عاصی شود از خدا پس او مبارزت کرده با خدای
بعداوت وهرکه بقای ظالمان را دوست دارد پس دوستی نموده با اهل عصیان وحال آنکه حق سبحانه
ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان وفرموده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین پس در
احتجاج بر کفار افزوده میفرماید که قل ارایتم بگو چه بینید ان اخذ الله اگر فرا گیرد خدا
سمعکم شنوائی شما را تا کر شوید وابصارکم وبینائیهای شما تا کور گردید وختم علی قلو[illegible]

ومهر نهد بر دلهای ایشان که فهم و هوش دران نماند مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام خدایست غیر الله
که بقدرت کامله خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد بشما چیزی را که گرفته ست یا یکی ازین مذکورات را انْظُرْ
نگاه کن و در نگر كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ که چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی
گاهی از ترهیب و ترغیب سخن گوئیم و وقتی در تذکیر و تنبیه باحوال مردمان و گاهی از جهة مقدمات عقلیه
ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس ایشان یعنی کافران اعراض کنند ازان و حق گفتار را انقیاد نکنند و ذکر ثم
جهة استبعاد اعراض است بعد تصرف ایات و ظهور آن قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگوای کافران چه بینید و چه کنید
إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا در دنیا بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که شما را
بران تنبیه کند أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بغتة آنست
که بشب فرود آید و جهرة آنکه در روز واقع شود بهر تقدیر چون واقع گردد هَلْ يُهْلَكُ هلاک کرده شوند
إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروهی که ظالمان باشند یعنی مشرکان و هلاکت سخط و تعذیب است و لهذا
صحیح است استثنای مفرغ منه بعد ازان بیان میکند که غرض از بعثت رسل انذار و تبشیر است وَمَا نُرْسِلُ
الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبرانرا إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر در حالتی که مژده دهندگان اند اهل ایمانرا به بهشت
وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان کافران بدوزخ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ پس هر که ایمان آورد و اصلاح کار
کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس ترسی نیست ایشانرا از عذاب و عقاب
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و آنانکه تکذیب می کنند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشانرا عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
بسبب آنکه بودند که بیرون می رفتند از دایره تصدیق و طاعت و چون معاندان قریش از حضرت رسالت
اقتراح بآن میکردند و آنحضرت بخودی خود نتوانست که آنرا بایشان نماید ازین جهت حق تعالی فرموده که
قُلْ بگوای محمد مر مقترحانرا که لَا أَقُولُ لَكُمْ نمیگویم مر شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزد یک منست
خزانه های مقدورات و ارزاق خدای تا هرچه طلبید بشما نمایم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را
مادامیکه وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمی گویم شما را که از جنس

فرشته ام تا هر چه ایشان بر آن قادر اند من نیز بقوت ملکیه آنرا بکنم بلکه من همچون شما آدم و در بشریت إِنْ أَتَّبِعُ
متابعت و پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آنچیزی را که وحی کرده می شود بمن از احکام حلال و حرام
این کلام متضمن تبری است از دعوی الوهیت و ملکیت و منطوی بر ادعای نبوت که از کمالات بشریت بجهت
رد استبعاد ایشان دعوی آنحضرت را و جزم ایشان بر فساد مدعای او قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَىٰ آیا یکسان باشند نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشند گمراه و راه یافته و یا جاهل و عالم
و یا مدعی مستحیل چون الوهیت و ملکیت و مدعی مستقیم چون نبوت أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکری و اندیشه
درین باب نمیکنید استفهام برای انکار است یعنی تدبر و تامل کنید درین باب تا مهتدی شوید و از جحود و عناد
بر گردید سبب نزول این آیه آنست که کفار بر سبیل تهکم که لولا انزل علیه کنز چرا گنجی باو فرو نمی آید وی جواب ایشان
داد بانکه لا اقول لکم عندی خزائن الله بعد از آن گفتند که او پیغمبرست چرا غیب نمی داند جواب فرمود که لا اعلم الغیب
باز گفتند که اگر پیغمبرست چرا طعام میخورد و در بازار میرود و ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق میگفتند
حضرت فرمود که لا اقول انی ملک من دعوی ملکیت نکرده ام تا احتیاج بطعام نداشته باشم بلکه کار من و فضیلت من
اختصاص من آنست که وحی بمن می آید و من متابعت آن می نمایم پس آیه مذکوره منافی افضلیت آنحضرت نباشد
بر ملائکه و بعد از تقدیم انبیا بانذار امر می فرماید وَأَنذِرْ بِهِ و بیم کن بآنچه بتو وحی کرده میشود الَّذِينَ
يَخَافُونَ و آنانرا که بجهت کثرت زلات و تقصیر در عمل می ترسند أَن يُحْشَرُوا از آنکه حشر کرده شوند
إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی جزای پروردگار خود از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این فرموده که انذر
بالقرآن من یرجو الوصول الی ربهم لَيْسَ لَهُم نیست مر آن خایفانرا مِّن دُونِهِ بجز از خدای
وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین وَلَا شَفِيعٌ و نه شفاعت کننده که ایشانرا
از عذاب هر دو سرا برهانند این جمله فعلیه در موضع حالست از آن یحشروا و ما به مخوف
حشرست بر این حالت پس ای محمد خایفانرا که متصف اند باین بیم کن لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد
که بپرهیزند و گفته اند که لیس لهم کلام مستانف است برای رد یهود و نصاری که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه
از سلمان فارسی رضی نقل است که ما با جماعتی ضعفا و فقرا چون بلال و صهیب و خباب با رسول خدا نشسته بودیم

که صنادید قریش بر جا بلند نشستند و گفتند یا محمد بیشتر آنچه ما را منع می کند از تردد و اعداد شد به نزدیک تو حضور این جماعت
ژنده پوشانست و تو میدانی که ما را ننگ و عار باشد که با اینها نشست و برخاست کنیم و اگر تو اینها را از خود دور کنی
ما نزد تو آئیم و ایمان آریم حضرت فرمود که من اینها را از خود نرانم چه ایشان ایمان آورده اند و منقاد اوامر و نواهی
گشته گفتند که تعیین وقتی کن که روزی ما را باشد و روزی ایشانرا حضرت بجهت فرط حرص بر ایمان ایشان راضی شد
که تعیین نوبت کند و مقرر نماید که روزی اینها را گفتند این قرار و تعیین را در وثیقه ثبت کن حضرت بفرمود
امیر المومنین علی ع م را که این صورت را در حیز کتابت در آورد جبرئیل این آیه آورد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ
و حران را از مجلس خود انانرا که يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را و یاد او می کنند بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است یعنی شب و روز یاد خدا می کنند يُرِيدُونَ میخواهند
بدان ذکر وَجْهَهُ جهت رضای الهی را و طریقه اخلاص او و این حالست از یدعون یعنی پروردگار خود را
میخوانند در حالتی که مخلص باشند در آن و تقیید دعا باخلاص تنبیه است بر آنکه دعای ایشان بر وجه اخلاص مقتضی
اکرام ایشانست و منافی طرد و ابعاد ایشان در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول اراده دنیایی
محض نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان و مسلمانان اعراض کردن
دوم آخرت محض و این نیز دو علامت دارد در سلامت دین بنقصان دنیا رضا دادن و در مواسات
و اکرام بر روی ایشان سیوم ارادت محض حق تعالی نشان آن بریدن از وجوه و نشان آن پای بر سر کونین نهادنست
و از غیر آن آزاد گشتن مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب ایمان و اعمال ایشان
از حساب ایمان و اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ و نیست از حساب ایمان و عمل تو بر ایشان
مِنْ شَيْءٍ چیزی بلکه حساب هر یک بر خود است ملخص معنی آنست که نیست بر تو حساب رزق این فقرا و نیست بر ایشان
حساب رزق تو بلکه خدا رازق همه شماست پس بگذار ایشانرا تا در خدمت تو باشند و نزد بعضی ضمیر راجع بمشرکان
و معنی آنکه مواخذ نشوی بحساب ایشان تو تا بجهت او اهتمام نمائی و در ایمان ایشان بر وجهی که مومنانرا از نزد خود برانی
جهت طمع در ایمان ایشان فَتَطْرُدَهُمْ جواب نفی است یعنی نیست بر تو حساب ایشان نه بر ایشان حساب تو
تا برانی ایشانرا فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ جواب نهی است یعنی ایشانرا مران اگر برانی باشی از ظالمان و این غایت

ما نوبت

در منع طرد مومنان و اگر چه تقدیم رؤسا و اغنیا بر ضعفا و فقرا افضل خیر بود که آن ایمان آوردن ایشانست
اما چون که حق تعالی میدانست که ایشان هرگز ایمان نیارند و جد عای ایشان ازین قول خدیعت و مکر بود بآن
حضرت ازین جهت رسول خود را بآن اعلام نموده و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
آزمودیم فقرا را باغنیا و اغنیا را بفقرا در امور دنیا تا درویشان در باب حال توانگران نگرند و بر فقر و فاقه
خود صبر کنند و جزای صابران یابند و توانگران در حال درویشان نگرند و شکر نعمتی کنند که حق تعالی بایشان داده
و بغیر ایشان نداده و همچنانکه فَتَنَّا آزمودیم بَعْضَهُم برخی اشراف را بِبَعْضٍ ببرخی از ضعفا در امور دین
و تقدم گردانیدیم این ضعیفان را بر اقویای عرب در سبقت ایمان یعنی امتحان و ابتلا کردیم این اشراف
و توانگران را بانکه بعوض حال و مال ایشان درویشان را پایهٔ قرب و مجالست رسول مقبول دادیم لِيَقُولُوا
تا بگویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه اند که بنعمت ایمان و احسان یا بتوفیق هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم
منت نهاد خدای بر ایشان مِّن بَيْنِنَا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و رؤسائیم و ایشان مساکین و ضعفا
این انکار است بانکه جماعتی ضعفا و فقرا از میان ایشان مخصوص باشند باصابت حق و سبقت بخیر کقوله لو کان
خیرا ما سبقونا الیه و لام برای عاقبت است بنا برانکه فتنا متضمن معنی خذلان است حق تعالی در جواب ایشان
فرمود أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست خدا داناتر جهزه برای فقر است یعنی البته داناتر است بِالشَّاكِرِينَ
بشکرگویندگان بنعمت اسلام ملخص معنی آنست که خدا اعلم است بکسی که ایمان ازو واقع شود و بر توفیق آن
شکر گوید و بکسی که ایمان ازو صادر نشود و کفران نماید پس اول را توفیق دهد و دوم را در خذلان بگذارد وَإِذَا
جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیاید بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ پس بگو که سلام بر شما باد در روایت که بعد از نزول این آیه درویشان صحابه که مذکور شدند چون
بخدمت حضرت رسالت آمدندی بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و نگذاشتندی که درویشان پیشی کنند
بر او بسلام و فرمودی شکر مر خدای را که در امت من جماعتی را پدید کرد که من ابتدا بسلام کنم بر ایشان و در بعضی
تفاسیر آمده که بخدمت سید کاینات علیه الصلوة والتحیات گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ از ما صادر شده
و جرایم بی شمار از ما صدور یافته تدبیر اعتذار و چارهٔ استغفار آن بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد

فی الحال این آیه نازل گشت که چون مومنان گنه کار که بوحدانیت من و در رسالت تو و بحقیت قران گرویده اند
بجانب تو آیند و بر ایشان سلام کنی که متضمن بشارت است بسلامت دنیا و رحمت عقبی و دیگر بعد از سلام بگو که
كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشته است پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر ذات بزرگوار خود بخشش و بخشایش را
چه وعده داده است برحمت خود و وعده او مبراست از تخلف أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ آنکه هر که بکند از شما
سُوءًا کار بدی این بدل رحمت است قوله بِجَهَالَةٍ در موضع حال است ای من عمل ذنبا جاهلا یعنی هر که کند گناهی را
در حالتی که نادان باشد بحقیقت آنچه در پی آنست از انواع مضار و عقوبات اخرویه و دنیویه
ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از این عمل یا پس از این بدی وَأَصْلَحَ و اصلاح آرد کار خود را
بآنکه تدارک آن نماید و عزم عود بآن نکند فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس امر آن است که خدای آمرزنده است بیامرزد
رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و خبر مبتدای محذوف است ای فامره غفران قشیری گفته که اگر ملک بر تو نویسد
ملک برای تو برخود رحمت می نویسد پس ترا دو کتابت است یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتاب ازلی را
باطل نمی توان ساخت پس مضمون این آیه شربت شفاست مر بیماران بیمارستان گناه را و شفا از شرط
پرهیز است و توبه و انابت بدانکه نویسندگان چهار اند کرام الکاتبین که اعمال نویسند و حفظه اعمال ثبت کنند
و خدا که رحمت باکمال نویسد و قلم که ن والقلم وما یسطرون آنچه قلم نویسد در آن امکان محو بود یمحو الله ما یشاء
و یثبت و آنچه کرام الکاتبین و حفظه نویسند آنرا بدل بود که اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و آنچه حق تعالی
نویسد بمجلس آنرا محو نکند و ما یبدل القول لدی و گوئیا که حق تعالی در این آیه بطریق اشارت بشارت می دهد که نوشتن
من خبر است لیکن کتابت من نبود و دوم تکلیف من بر تو سیوم رحمت من برای تو و آنچه کتابت من است بر دست کرام
و آنچه تکلیف من است بآن قیام کردن لاجرم آنچه رحمت من است یاد داشت تو کردانیدم و لهذا اگر انجا بدی از تو ظاهر
گردد بجال نادانی از تو درگذرانم وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه تفصیل و تبیین میکنیم درین سوره دلایل توحید و نبوت را
همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قران را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر شده حجت بر عصات
لازم شود و اهل ایمان بآن انقیاد نمایند وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن گردد حق معطوف است بر علت مقدره ای نفصل
الآیات لیظهر الحق ولتستبین یعنی بیان آیات وجه میکنیم تا ظاهر شود و روشن گردد سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ یعنی حق

از باطل امتیاز نماید بعد از ان رسول خود را امر می کند باظهار برائت انچه اهل شرک می پرستند بجهت رد
دعوت ایشان رسول را باقتفا بدین اباى ایشان می فرماید که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو ای محمد بشنو کان که نهی کرده شده ام
أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از انکه بپرستم انانرا که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میخوانید یعنی می پرستید
بدون خدای یا دنهارا الهه نام می نهید یعنی بتان را که آرزوی شما انست که من پرستش ایشان نمایم و تابع شما
شوم در پرستیدن غیر خدا قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو که من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را این تاکید کلام
نهی ست برای قطع اطماع ایشان و تنبیه بر انکه انچه ایشان بر انند محض هوا است نه هدی و اشعار بر انکه تابع حجت نشوند
و تقلید بگذارند قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم آنهنگام که متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان و از اعداد ایشان باشم و درین تعریض بانکه ایشان در اعداد اهتدی
نیستند بعد از ان فرموده که آن حجت و بینه ست در توحید و ایشان بینه ندارند در اشراک و فرمود که قُلْ إِنِّي
عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو که بتحقیق من بر حجت و دلیلی روشنم که مِنْ رَبِّي از پروردگار من آمده که آن قران ست
و وحی و یا حجج عقلیه مرویست که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند که ای محمد چند مارا بعذاب الیم تخویف
و تهدید نمایی که انچه از عقوبت میتوانی بمارسان و بیش ازین مارا مترسان حق تعالی فرمود که با ایشان بگو که
من دلالت بینه ام از پروردگار وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب می کنید آن دلیل را ضمیر راجع به بینه ست
و تذکیر آن باعتبار معنی مَا عِنْدِي نیست نزد من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ انچه شتاب می نمایید یعنی عذاب
که بان استعجال می کنید و می گویید فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم
در تعجیل و تاخیر عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ پیروی میکند خدای خبر درست و راست را
ماخوذ ست از قصّ اثره ای تبعه یعنی حق تعالی حق ست و از ان در نمی گذرد و یا حکم می کند خدا الحق وَهُوَ خَيْرُ
الْفَاصِلِينَ و او بهترین حکم کننده است و بیان نمایندگان حق از باطل قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر چنانکه
نزدیک من یعنی در تحت قدرت و مکنت من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ انچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب
لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر اینه گذارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و میان شما یعنی شمارا هلاک کرده
بودمی بتعجیل از فرط غضب و خشم من بر شما برای رضای پروردگار خود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر ست بِالظَّالِمِينَ

بستم کاران و این دلیل است بر آنکه حق تعالی بجهت نوعی از مصلحت تاخیر عقوبت کفار می‌کند که آن ایمان آوردن
ایشان باشد یا غیر آن از مصالح پس او دانا بامور است بر حسب آنچه حکمت مقتضی آنست بعد از آن میفرماید که او سبحانه
اسرار همه عالمیان و حقیقت احوال ایشان و آنچه مناسب مصالح ایشان است عالم است و بسبب آن می‌فرماید
وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ و نزدیک اوست خزینهای غیب یعنی پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب
و انقضای آجال و خواتیم اعمال از شقاوت و غیر آن متعلق علم اوست و راه کشایش آن با علام و اخبار اوست
مفاتیح جمع مفتح است بفتح میم و آن بمعنی مخزن است و یا مراد بآن هر چیزیست که بآن متوصل شوند بمغیبات مستعار
از مفاتح که جمع مفتاح است و بر هر تقدیر مراد آنست که او سبحانه متوصل است بمغیباتی که محیط است علم او بآن لَا
يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او یعنی عالم است باوقات آن آنچه در تعجیل و تاخیر آنست از وجوه حکم
و مصالح و از سید عالم مرویست که مفاتیح غیب پنج چیز است هیچ کس او را نداند مگر او سبحانه بعد از آن این
آیه تلاوت فرمود که ان الله عنده علم الساعة الی آخره و ترجمه آن ان شاء الله تعالی در سوره لقمان سمت
تحریر خواهد پذیرفت وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ و خدای تعالی میداند مشاهدات را که تعلق علم اوست بآنچه
در میان آنست از نباتات و حیوانات و غیر آن عطف اخبار از تعلق علم او بمشاهدات بر اخبار از
اختصاص علم او بمغیبات یعنی همچنانکه خدای تعالی میداند مغیبات را میداند مشاهدات را و آنچه مفهوم شد وَالْبَحْرِ
و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در عالم شهادت است و بحر عالم غیب وَمَا تَسْقُطُ
مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر میداند خدای آنرا و عالم است بآنکه چند برگ
از درخت افتاده این مبالغه است در احاطه علم او بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ عطف است بر ورقة و نیفتد هیچ
دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکیهای زمین مراد تخم است که در زمین افتد و جمع ظلمات باعتبار تراکم
ظلمت که در اسفل زمین هفتم است وَلَا رَطْبٍ و نه تری وَلَا يَابِسٍ و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ مگر آنکه در کتاب روشن که عبارت از علم او سبحانه است و حق تعالی از آن غافل و ذاهل نیست و این بدل
کل است از استثنای اول و مراد بکتاب مبین علم او سبحانه باشد یعنی هیچ چیزی در بر و بحر نیست و هیچ ورق
از درخت نیفتد و هیچ حبه در ظلمات ارض نباشد و هیچ رطب و یابس نیست مگر آنکه آن در کتاب روشن که عبارت

از علم او سبحانه است و یا بدل اشتمال است از استثنای اول اگر مراد بان لوح محفوظ باشد یعنی همه این امور
در لوح مثبت شده بدانکه این داعیه افعال حسنه و ترک قبایح و لهذا احسن بصری رح گفته که هذا التوکید فی الزجر
عن المعاصی و الحث علی البر و در عقب آن تنبیه فرموده بر آنکه او قادر بالذات است از حیثیت قدرت او بر احیا
و اماتت و فرموده وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خدا اونذی که متوفی می سازد یعنی میخواباند شما را
بِاللَّيْلِ در شب چون توفی در اصل فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرده توفی را در موت که
شایع است برای خواب چه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و تمیز و امتناع بدان از عمل النوم اخ
الموت اشارت بدین است وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ و میداند آنچه کسب نید بروز بِالنَّهَارِ و تخصیص لیل بنوم و یوم
بکسب بنابر جریان الفست بر معتاد ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بر انگیزاند شما را از خواب فِيهِ در روز اطلاق لفظ بعث
برای ترشیح است در متوفی و این بعث شما را ثابت است لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود اجل
که معین و مقدر شده است او را در دنیا ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از
مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بود دید که عمل کردید و خبر
کردن بآن است که جزا دهد شما را بر وفق کردارهای شما که خطاب با کفره است ملخص معنی آنکه بسوی اوست مرجع شما
بحساب و آگاه می سازد شما را آنچه می کنید بجزا و باداشن پس در بیان کمال قدرت افزوده می فرماید که
وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قادر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود نه بجهت بلکه بغلبه و قوت
یعنی فرمان او بر بالای همه فرمان ایشان است و همه ایشان مقهور و مغلوب او یند وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ
و میفرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگهبانانند مر اعمال شما که ایشان کرام الکاتبین اند
یعنی نویسنده اعمال شما تا روز قیامت و بر روس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه
آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب
اقرأ کتابک بس عمل بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل زده و شرمنده نگردد و این محض لطف است
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا
بردارند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک موت و اعوان او و در اخبار آمده چهارده فرشته اند

هفت از ایشان ملک رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت
سپارد و چون جان کافران بردارد بملائکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و این فرشتگان که قابض ارواح اند
تقصیر نمیکنند در قبض ارواح و تاخیر نمی نمایند از وقت خود و در مجمع البیان مذکور است که از رسالت پناه روایت است
که در شب معراج چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم که بر کرسی نشسته ترش روی و دلتنگ همه فرشتگان که مرا
دیدند همه بر روی من خندیدند مگر او و لوحی در دست گرفته در انجا نگاه میکرد از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت
ملک الموت از ان وقت که حق تعالی او را آفریده کسی او را خندان ندیده پس حضرت فرمودند که نزد او رفتم
و او را گفتم یا ملک الموت قبض ارواح خلایق چگونه میکنی که یکی در مشرق است و یکی در مغرب و این لوح چیست
و در وی چه نوشته است گفت این لوح در آجال خلق الله که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر دیگر آنرا که در ان سال
اجل ایشان مقرر فرموده در ان ثبت فرماید و بمن دهد او سبحانه دنیا را در پیش من چنان نهاده که خوانی
در پیش کسی نهاده باشد هر جا که خواهد دست بان رساند و انچه خواهد بردارد و نزد زجاج مراد برسل حفظه اند
پس معنی انست که حق تعالی می فرستد کراما کاتبین را بر شما در حین حیات تا حفظ اعمال کنند تا حینیکه قبض ارواح شما
نمایند ثُمَّ رُدُّوا پس بازگردانیده شوند فرشتگان یا مردگان بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحکم و جزای خدای که مَوْلَاهُمُ
خداوند ایشان است و متولی امور ایشان الْحَقِّ درست و راست که حکم نفرماید مگر بحق و نکند حکم
بنهج صواب و این مصدری که جهت مبالغه موصوف به واقع شده مانند زید عدل و می تواند بود که در تقدیر
ذی الحق باشد یعنی خداوند قول حق و فعل صواب است أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که حکم مر او راست در ان روز
که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان
در روایت صحیحه ثابت شده که حق تعالی در مقدار دوشیدن گوسپندی حساب همه مکلفان خواهد کرد با وجود
کثرت جن و انس و بسیاری اعمال ایشان بر وجهی که حساب او را از حساب دیگری باز ندارد و این دلیل کمال قدرت
اوست و از امیر المومنین علی ع سوال کردند که چگونه حق تعالی حساب خلقان کند و حال انکه هیچکس او را نه بیند فرمود
کما یرزقهم ولا یرونه همچنانکه روزی بمخلوقات می دهد و ایشان او را نمی بینند جلت قدرته و عظمته باز رجوع بکفار
کرده می فرماید قُلْ بگو ای محمد مَنْ يُنَجِّيكُمْ همچنانکه روزی بمخلوقات میدهد کیست که می رهاند شما را

مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابانها یعنی ظلمت لیل و ظلمت انکار و عناد وَالْبَحْرِ و از ظلمتهای
دریا و تیرگی شب و سحاب و بحار و اصح آنست که مراد بظلمات بر و بحر شداید و اهوال آنست پس لفظ ظلم مستعار باشد
برای شدت جهت اشتراک هر دو در هول و ابطال ابصار یا کنایه است از خسف در بر و غرق در بحر ملخص سخن
آنست که کیست نجات دهد شما را از سختیها و بلاهای بیابانها و دریاها تَدْعُونَهُ در حالتی که میخوانید
نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً از روی آشکارا و پنهان منصوب بتمیز است ای اعلانا
و اسرارا یعنی با آشکارا و پنهان و بلسان و جنان او را خوانند تا آن شداید و اهوال را از شما زایل
کرداند لَئِنْ أَنْجَانَا برارادهٔ قول است یعنی میگویند که اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَٰذِهِ
ازین شدت و محنت که بما عارض کردیده لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ هر آینه باشیم از شکرگویندگان
بر نعمت نجات آیه دلیل است بر آنکه تضرع و اخفا در دعا سنت است و از حضرت رسالت عز بتبعه مرویست
که خیر الدعا الخفی بهترین دعا دعا کردن است به پنهانی و در خبر است که آنحضرت بر جمعی بگذشت که آواز
خود را در دعا بر داشته بودند فرمود که انکم لاتدعون اصما ولاغایبا و انما تدعون سمیعا قریبا بدرستیکه
شما نمیخوانید کر و غایب را بلکه خوانید شنونده نزدیک را پس او را خود را فرو خوابانید قُلِ اللَّهُ
يُنَجِّيكُمْ بگو ای محمد که خدا نجات میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر
اندوه و غمی جز آن باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس شما شرک می آرید یعنی باز بشرک رجوع می کنید
و بعهد خود وفا نمی نمائید بعد از آن انذار و تهدید قوم می نماید بر وجه احتجاج و می فرماید که قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
بگو که اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی
از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر امم سابقه بارید مانند قوم لوط و اصحاب فیل أَوْ مِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِكُمْ یا عذابی که از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که در زمین
فرو رفت أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا و یا در آمیزد شما را باهم گروه گروه و هر گروهی را سودای و تمنای
و آرزوی و مدعای بخلاف آن دیگران اصل لبس اختلاف است مراد آنست که بجهت فرط عناد و انکار
شما را با نفس خود گذارد و ودد الطاف از شما مسدود سازد تا شیطان بر شما مستولی شده سلک مخالفت

در میان شما اندازد و در میان شما علم قتال و جدال برافرازد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ و بچشاند بعضی را از شما
بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی چه اصناف مختلفه است انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم
آیتهای خود را بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند و چون ذکر تصریف آیات نمود
در عقب آن فرمود وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ میدارد عذاب یا قرآن را قَوْمُكَ گروه تو که کفار قریش اند
وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب حق و صدق است در وقوع یا کتاب درست و راست از نزد حق تعالی است قُلْ لَسْتُ
عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نگهبان چه بر من همین انذار است و وکیل و حفیظ او سبحانه است پس این آیت
منسوخ است بآیة السیف چه در وقت نزول این آیه بر حضرت واجب شد که کفار را از تکذیب منع کند لِكُلِّ
نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ مر هر خبر را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را
جزائیست وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا نزد وقوع آن در دنیا یا در آخرة و در اخبار آمده
که خاصیت این آیه آنست که چون بر کاغذی نویسند و در دندان گیرند درد دندان را سود دهد آورده اند
که هر گاه مسلمانان با مشرکان نشستندی فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی یا بعضی از
کلمات آن حق تعالی حکم فرمود وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون ببینی کسانی را که اهل تکذیب و استهزا اند يَخُوضُونَ
خوض و شروع می کنند و گفتگوی می نمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما که قرآن است و طعن در آن فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ
در سخنی دیگر غیر قرآن عود ضمیر بنا بر معنی آیات است چه آن قرآن است وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش
گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان یعنی ترا از آن مشغول گرداند گویند خطاب با حضرت است
مراد امت اند چه شیطان بمراحل کثیره از و دور بوده وی از جمیع صغایر و کبایر و وساوس و تسویلات شیطانی
معصوم و محفوظ بوده فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ پس منشین پس از یاد کردن تو سخن خدا را مَعَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا می کنند در موضع تصدیق و استعظام و این در بدایت
اسلام بود اما چون اسلام قوی شد مسلمانان با کافران مجالست نموده در صدد منع و نهی ایشان آمدندی و بر سبیل
احتجاج با ایشان مکالمه میکردندی آورده اند که بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند که یا رسول الله ما را از طواف خانه

وقعود مسجد الحرام جایز نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه می کنند با قرآن و اهل ایمان هم
ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد در باب ما اندیشه فرما آیه آمد وَمَا
عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنانکه يَتَّقُونَ پرهیز کنند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِم از شمار اهل خوض یعنی از
جرم و آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی مراد آنست که قبایح اعمال و اقوال آنانکه متقیان با ایشان مجالست
نمایند بر ایشان نیست وَلَكِنْ ذِكْرَى ولیکن بر ایشان ست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند
از خوض و سایر قبایح و ذکری محتمل است که منصوب باشد بر مصدریت و یا مرفوع بر ابتدائیت پس باید در تقدیر ولکن
علیهم ان یذکروهم و یمنعوهم عن الخوض و یا در تقدیر و لکن علیهم ذکری لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیز
کنند از این عمل و نیز در وصف کفار می فرماید وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه
گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی
و تمنی نهاده اند و این کلام تهدید ایشان باشد و کسیکه این آیه را بآیة السیف منسوخ میداند تنزیل آن
می نماید بر امر بکف از ایشان و ترک تعریض بایشان وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده ایشان را
زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر می کنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را بقرآن أَنْ تُبْسَلَ
بجهت مخافت آنکه تسلیم کرده نشود بهلاکت یا رسوا و کوفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری
آنچه کرده است از بدیها یعنی تذکیر کفار کن بقرآن بجهت آنکه باز ندارد هیچ نفس او را از هلاکت یا او را بخزنه
دوزخ بسپارند بجهت بدی اعمال و سوء افعال لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای وَلِيٌّ دوستی مددکار او وَلَا شَفِيعٌ و نه شفاعت کننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد
وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ اگر بحسب فرض فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد
لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا فرا گرفته نشود از و و در بیضاوی گفته که عدل در لغت بمعنی فدیه است و کل منصوب است
بر مصدریت و فعل مسند است أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانی که سپرده شده اند بعذاب
بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از افعال قبایح و آنچه معتقد ایشان است از عقاید زایغه لَهُمْ مر ایشان
راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشیده که درونهای ایشان را بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ

عذاب دردناک که بیرون و درون ایشان را محترق سازد بما کانوا یکفرون بجهت آنکه ایشان بودند که کافر
می شدند در خبر است که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشان را طعامی دهند از ضریع که آن نوعی از
خارست که چون آن را بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود سالهای بسیار از تشنگی فریاد کنند کاسهٔ آب بدست
ایشان دهند از آب گرم و جوشان و چون نزدیک روی خود برند همه گوشت روی ایشان ریخته شود و چون بیاشامند
همه امعای ایشان پاره پاره گردد آیه دلیل است بر وعید عظیم هر کسی را که استهزا کند بقرآن و بآیات خدای
قل بگوی ای محمد بر انکار از عبادت اصنام و سایر معبودان باطل و امت مرحومه نیز درین خطاب داخل اند اندعوا
ایا پرستیم من دون الله بجز از خدای یعنی نمی پرستیم ما لا ینفعنا انچه سود نکند ما را اگر طاعتش کنیم ولا
یضرنا و زیان نرساند اگر او را فرو گذاریم یعنی غیر او سبحانه قادر نیستند بر نفع و ضرر پس چگونه خدای بحق را
گذارده بعبادت ایشان اشتغال نمائیم و نرد و ایا باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنه های خود که مرتد شویم
و بکفر رجوع کنیم بعد اذ هدانا الله بعد از ان که راه نموده است ما را خدا بطریق اسلام و از مضیق کفر
و ضلالت رهانیده کالذی استهوته الشیاطین در حالتی که مانند باشیم بکسی که برده باشند
او را دیوان و حال است از فاعل نرد فی الارض در زمین یعنی بیابان دور از راه راست حیران
در حالتی متحیر و سرگردان و گمراه باشند از طریق مستقیم و راه قویم و استهوا ماخوذ از هوا له اصحاب یدعونه
بخوانند او را الی الهدی ائتنا بسوی راه راست و هدایت نمایند مر او را بطریق مستقیم تسمیه هدی از قبیل
تسمیه مفعول است بمصدر یعنی دیوان او را بطرف خود دعوت کنند و اصحاب او او را از ان منع نمایند و بطریق حق
خوانند او متردد باشد در رفتن و باز گشتن وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است بکسی که غولان و دیوان
او را از میان کاروان ربوده و در بادیهٔ خطرناک برده باشند و رفیقان کاروان که مومنان اند او را براه
شرایع که منهاج حق است خوانند و دیوان فریبنده او را به بیابان ضلالت کشند پس اگر باز گردد و خود را
بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد و بهلاکت ابدی گرفتار شود
قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هو الهدی آنست دین درست و راست
نه غیر آن بلکه ما عدای آن ضلالت است وامرنا و فرموده اند ما را بدین هدی لنسلم تا گردن نهیم لرب

لِنُسْلِمَ مر پروردگار عالمیان را این جمله فعلیه از جملهٔ مقول ست عطف بر انّ هدی الله ولام برای تعلیل امرست
ای امرنا لذلک لنسلم ونزد بعضی زایده ست وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وتا بپا دارید نماز را این عطف ست بر لنسلم
وَاتَّقُوهُ وبترسید از خدا در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ واوست خدا که بسوی جزاء او تُحْشَرُونَ
جمع کرده خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ واوست آنکس که بیافرید آسمانها را
وَالْأَرْضَ وزمین را بِالْحَقِّ در حالتی که قایم ست بحق وحکمت ویا سموات وارض بکلمهٔ حق که لفظ کن ست خلق کرد
وَيَوْمَ يَقُولُ ویاد کن روزی را که حق تعالی گوید یعنی هر چیز را که در ان روز تکوین او خواهد امر فرماید که
کُنْ بباش فَيَكُونُ پس می باشد آنچیز مراد روز قیامت ست وتکوین حشر اموات واحیای ایشان قَوْلُهُ
الْحَقُّ سخن او راست ودرستست یا قول او نافذ ست در کاینات ودر بیضاوی گفته که قوله مبتدا است والحق
صفت اوست ونزد بعضی الحق فاعل یکون ست یعنی حکم نافذ او در وقتی ست که گوید موجود شو در فی الحال گویند
یوم منصوب ست بعطف بر سموات یعنی او خالق سموات وخالق روز قیامت ست وَلَهُ الْمُلْكُ ومر او را
ثابت ست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روزی که دمیده شود در صور یعنی درین روز متفرد باشد
در پادشاهی بدون منازعی نظیر این ست قوله لمن الملک الیوم لله الواحد القهار عَالِمُ الْغَيْبِ اوست
دانندهٔ غیب که عالم ملکوت ست وَالشَّهَادَةِ ودانای شهادت که عالم ملک ست وَهُوَ الْحَكِيمُ
واوست خداوند در بعث وحشر خلایق الْخَبِيرُ ودانا آنکه که برانگیزد وهر چه کند در خبرست که رسول مقبول
فرمود که شب معراج اسرافیل را دیدم که در زیر عرش صور در دهن گرفته شاخ و آنرا چهار هزار منفذ بود وجبرئیل
مرا واین صور در دهن دارد گفت از ان وقت که حق تعالی عالم آفریده این صور در دهن گرفته منتظرست
تا که فرمان الهی در دمیدن صور در رسد تا خیر در ان واقع نشود ودر مجمع البیان آورده که اسرافیل دو بار
نفخه در صور دمد در نفخهٔ اولی همه خلق بمیرند ودر نفخهٔ دوم همه زنده شوند پس نفخهٔ اولی برای اهلاک دنیا
باشد ونفخهٔ ثانیه برای ابتدای اخرة از ابو سعید خدری مرویست که حضرت رسالت علیه السلام والتحیة
فرمود که چگونه بطیب وخوشحالی توان گذرانید حال آنکه صاحب صور صور را در دهن گرفته گوش بر فرمان
الهی داشته منتظر آنست که مامور شود بنفخ تا بلا تاخیر در ان دمد تا آنکه چون حق تعالی عیب این مشرکان وذم

الاهه ایشان کرد و بر طریقی که گذشت بر ایشان احتجاج آورد در عقب آن فرمود که چرا تصدیق نمیکنید دین را
که بآن مامور شده اید حال آنکه آن دین ابراهیم است که از آبای شماست و مردمان مألوف می باشند بدین آبا خصوصا
کاهی که پدر ایشان صاحب قدر و مرتبه باشد پس میفرماید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن ای اهل مکه قصه
ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او می کنند پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست
که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را این عطف بیان اب است و مراد بآن اب عم است و اطلاق اب بر عم
در کلام عرب شایع است و اسم اب ابراهیم تارخ است و از زجاج و از کلبی نقل کرده که نام پدر ابراهیم تارخ بود
و آزر صفت اوست چه او از دهی بود از سواد کوفه و معنی آن در لغت ایشان کج است و این اسم ذم است
و نزد بعضی اسم اب ابراهیم است از جانب جد مادر چو نزد جمیع اصحاب امامیه آبای آنحضرت موحد بودند چنانکه احادیث
از ائمه اطهار صلوات الله علیهم من الملک الجبار مصرح است باین و کریمه وتقلبک فی الساجدین دال است بر این معنی
پس مراد عم ابراهیم خواهد بود یا جد مادری او و منع صرف آزر بجهت علم باشد و عجمیت یا صفت مشتق از آزر یا از
وزر و اقرب آنست که علم عجمی است مانند شالخ و قوله أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً همزه برای انکار است یعنی آیا فرا میگیری
بتان را که خود تراشیده بخدائی إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروه ترا که متابع تواند
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی از حق که هویداست و دلالت ضلالت آن و در اخبار آمده که آزر بت می تراشید
و با براهیم می داد و میگفت که ببازار بر و بفروش ابراهیم بیاوردی و ریسمان در پای آن بت بستی و بزمین می کشیدی
و میگفتی می خرید خدائی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ کس را نفع و ضرر نمی تواند رسانید پس بیاوردی و نزد آزر
بیند اختی و گفتی که کس این را نمی خرد مردمان شکایت ابراهیم باوی کردند ابراهیم را زجر و عتاب کرد جواب داد
که شرم ندارید که اصنام جماد را بخدائی گرفتید انی اراک و قومک فی ضلال مبین در این آیه حث است مر حضرت رسالت
مرتبت را بر محاجه قوم که او را بر عبادت اصنام دعوت میکردند و ترغیب وی در اقتدا در ابراهیم که پدر اوست
در احتجاج و تسلیه او برین وَكَذَٰلِكَ و همچنان که او را بینا کردانیدیم بضلالت و گمراهی قوم او و همچنین
نُرِي إِبْرَاهِيمَ نمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ربوبیت ملک خود را یا عجایب
و غرایب آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بر وی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله

حق تعالی ملکوت مشتق از ملک است و تا در او برای مبالغه است و لیکون من الموقنین و تا باشد از بی گمانان
و مومن در علم استدلالی و یا تقدیر این است که فعلنا ذلک و لیکون من الموقنین یعنی این تبصیر را باو عنایت
فرمودیم تا از بی گمانان باشد از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که چون حق تعالی ملکوت السموات و الارض با براهیم نمود مردی را
دید که زنا میکرد بر او دعا کرد و هلاک شد مردی دیگر را دید بر او نیز دعا کرد بمرد مردی سیوم را نیز مشاهده کرد
دعا کرد و فوت شد حق تعالی باو وحی کرد که ای ابراهیم دعای تو مستجاب است بر بندگان من دعا مکن اگر من بخواستمی که
همه را بمیرانیم بدعای تو ایشانرا نمی آفریدم بدانکه عامه علما بر آنند که ابراهیم علیه السلام در روزگار نمرود بن کنعان
بود و از میان ابراهیم و طوفان نوح هزار و دویست و شصت و سه سال بود و از زمان ولادت او تا بخلق آدم
دو هزار و ششصد و هفت سال بود نمرود از فرزندان سام بن نوح بچهار پشت بنوح میرسید و پدر او کنعان
بود مرویست که چهار کس پادشاه همه روی زمین بودند دو کافر یکی نمرود و دوم بخت نصر و دو مومن یکی سلیمان
دوم ذوالقرنین اول کسی که تاج جباری بر سر نهاد نمرود بود و همه عمر مردمانرا بعبادت خود خواند و خود در شهر
بابل می بود و رسل و رسایل بنواحی و اقاصی عالم میفرستاد و مردمانرا بعبادت خود ترغیب میکرد چند گاه برین منوال
بگذشت شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از
غایت فزع بیدار شد کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر این واقعه بدین وجه کردند که درین سال بولایت بابل
مولودی خجسته طالع از خلوت خانه عدم بفضای صحرای وجود قدم نهد که هلاک تو و اهل مملکت تو بدست او باشد
هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود در دم بفرمود تا میان مردان و زنان تفریق کنند
در آن سال بر هر ده یکی را موکل ساخت هر کودکی که در آن سال بوجود آید اگر پسر باشد او را بکشد تارخ که یکی از محرمان
و مقربان نمرود بود شبی با زن خود گفت که پنهان از همه دعان نزد من آی زن پنهان از موکلان نزد او آمد تارخ
با وی خلوت کرد و او حامله شد و محمد ابن اسحاق روایت کرده که مادر ابراهیم در این وقت نابالغ بود بمقامی نرسیده
بود که با وی مباشرت توان کرد بجهت این هیچکس بر او موکل نبود و تارخ با وی موافقت کرد بار گرفت چون کسی را
بروی گمانی نبود و ابراهیم در شکم مادرش پرورش می یافت تا بوقت وضع القصه بامداد کاهنان با نمرود گفتند
که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود که جمعی زنان موثوقه تفحص احوال زنان حامله کنند

هر کدام که اثر حمل بر او ظاهر شده باشد بقتل رسانند پس زنان در تفحص احوال قیام نمودند چون بر مادر ابراهیم اثر
حمل بر او ظاهر شده باشد نبود از او در گذشتند و دیگر کسی باو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل او نزدیک
رسید بترسید که اگر پسر زاید خبر بکسان نمرود برسد و او را بکشد در شب تنها از شهر بیرون رفت و غاری
در میان کوه که بود داخل شده در آن غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا بگذاشت و در غار بسنگ
استوار کرد و بازگشت و تارخ را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای تارخ از ترس گماشتگان نمرود بصحرا
رفتم و پسری زائیدم فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و بازگشتم تارخ باور کرد و زن او روز دیگر بغار آمد
دید که ابراهیم انگشتهای خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل و از یکی خرما و از دیگری روغن بیرون می آید خوشوقت
شد و در شهر مراجعت نمود و هر روز بغار آمدی و او را دیدی و بازگشتی القصه ابراهیم ع چون شیر تربیت از پستان
عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری
در سالی چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله برابر گشت و گویند روزی مادرش نزد وی آمد ابراهیم گفت
که ای مادر من ربی خدای من کیست مادر گفت منم گفت خدای تو کیست گفت پدرت گفت خدای پدرم کیست
گفت نمیدانم پدرت داند پس بشهر آمد و آزر را ازین معنی خبر داد بغار آمد و فرزند را بدید ابراهیم از وی همان
سوال کرد گفت خدای تو مادر تست و خدای مادرت منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود که پادشاه مشرق و
مغربست گفت او هم چو ماست گفت آری فرمود پس خدای او چه کسست گفت خاموش باش که او را خدائی
نیست و این قول مشهورست و می تواند بود که هر گاه ابراهیم با در خود پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ
بر آورد در مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و حق آنست که مادرش این را بر وجه امتحان و تقیه گفته است
و مرویست که در زمان نمرود بعضی ستاره و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش [illegible] میکردند
ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ پس چون در آمد بر او شب و تاریک شد همه زمین را
بپوشانید رَأَىٰ كَوْكَبًا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته نزدیک افق مغرب پس دید
بعضی که ستاره پرست بودند رو بستاره کرده سجده آن نمودند قَالَ گفت ابراهیم هَٰذَا رَبِّي
این است پروردگار من بر سبیل استفهام و یا بزعم قوم خود در بیضاوی گفته فلما جن علیه اللیل تفصیل و بیان قول

سابق است و گویند که این عطف است بر قال ابراهیم و کذلک نری اعتراض است جاآزر و قوم او عبادت اصنام
میکردند پس غرض ابراهیم ازین قول آن بود که تنبیه ایشان نماید و ارشاد نماکنند بحق از طریق نظر و استدلال
که تغییر و تبدیل که از لوازم حدوث است بر وجه نظر بر او منکشف شود و از آن رجوع کنند و بحدوث آن حکم نمایند
و صدور این قول ازو در زمان مراهقه او بود پس ابراهیم بزعم قوم یا بر وجه نظر گفت این خدای من است
فَلَمَّا أَفَلَ پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم
فرو روندگان را چه زوال و انتقال به پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث است و منافی
الوهیت پس قدری دیگر راه برفتند و آن شب چهاردهم ماه بود که طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک
نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا در حالتی که برآینده بود و ابتدا نماینده در طلوع
و جمعی ماه پرستان که پیش وی بسجده در افتادند قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت این است پروردگار من
فَلَمَّا أَفَلَ پس آنوقت که رو بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم
لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا بمعرفت و شناختن خود بازاحت علت و تمکین در نظر صحیح
لَأَكُونَنَّ هر اینه من باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان حاصل که چون ماه را در جرم و نور
اعظم از کواکب دید با خود تفکر کرد که این جهت چون بنظر تامل در و نگریست او را شریک کوکب دیده در انتقال
و تغیر از آن نیز برائت نمود و گفت اگر خدای مرا با من گذارد و توفیق هدایت و عنایت نفرماید من
در بیابان حیرت و میدان عمیت گمراه شوم و بسر حد اهتدی نرسم لاجرم از گمراهان و هالکان شوم
همه شب در فکر این بود تا صبح شد ناگاه کاسه زرین افتاب از فلک خود سر برآورد و روی زمین را
بغلبه نور خود منور گردانید و بهر جا و بقعه بتافت و هر جزوی از اجزاء عالم از نور وی نصیبی یافت بجرم از همه
مهتر و بنور از همه بهتر و بیشتر و جمعی متوجه او شده بسجده او قیام نمودند با خود گفت که بتامل صادق در و
نظر کنم و ببینم که او را رتبه الوهیت هست همچنانکه زعم این جماعت است کما قال جل ذکره فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ
پس چون دید ابراهیم افتاب را بَازِغَةً برآینده و جهان را بنور خود تابنده قَالَ هَٰذَا رَبِّي گفت
این پروردگار من است بر وجه فرض و تقدیر و یا بزعم افتاب پرستان هَٰذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگتر است

در جرم و بیشتر است در روشنائی تذکیر اسم اشارت جهت تذکیر خبر است یا بتاویل کوکب فَلَمَّا أَفَلَتْ چون
نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من إِنِّي بَرِيءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا
تُشْرِكُونَ از آنچه شما با انبازی میگیرید با خدای از اجرام محدثه محتاجه بمحدث آن در تفسیر جرجانی آورده
که ابراهیم بر وجه تهکم و استهزا آفتاب پرستان گفت که هذا ربی تا ایشانرا تنبیه کند و نقص و عیب و احتیاج
معبودشان ظاهر سازد و در آیه دلیل است بر آنکه معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی ابراهیم بدایت
کار محتاج نظر و استدلال نبودی و چون مقتضی منزلت تفسیر و تبیین کلام است در باب تنزیه انبیا از عبادت
غیر حق تعالی چه ظاهر آیه موهم خلاف آنست ازین جهت سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که اگر گویند
که چه میگوئید در معنی قوله تعالی فلما جن علیه اللیل رای کوکبا الی بریء مما تشرکون که ظاهر آن مقتضی آنست که ابراهیم
در وقتی از اوقات معتقد الهیه کواکب بوده باشد جواب آنست که ابراهیم بر وجه تهکم و استهزا آفتاب
پرستان گفت که هذا ربی چنانکه از تفسیر جرجانی سمت تحریر کرده إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من
متوجه ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین خود را یا روی دل خود را متوجه گردانیدم لِلَّذِي مر آنکسی را
که بمحض قدرت فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی که میل کننده ام از همه
ادیان بتوحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم من از شرک آورندگان در آیه دلیل وجوب تقدیم تبرا بر تولا
و کلمه طیبه لا اله الا الله نیز مصرح است برین که اول راه توحید از خار و خاشاک پاک فرموده تا سلطان الا الله
بروی روا آرد و در صدر دل بر مسند جان قرار گیرد و در بعضی تفسیر مذکور است که چون ابراهیم بشهر آمد و او را
بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان
پری پیکر گرد تخت او صف زده پرسید که این چه کس است که بدیدن او مرا آورید گفتند خدای ماست
فرمود که این ملازمان بر حوالی تخت او چه کسانند گفتند آفریدگان اویند ابراهیم فرمود چگونه است که این
خدای شما دیگرانرا از خود خوبتر آفریده است باید که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت
بتان کردی و ریسمان بر پای ایشان بستی و بر زمین کشیدی و بر کنار آب می آوردی و از روی تهکم و سخریه
گفتی ما لکم لا تاکلون و ما لکم لا تشربون و همیشه بر بت پرستندگان ایشانرا دشنام دادی و قوم او مجادله میکردی

همچنانکه حق تعالی ازین خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت می جستند با او قوم او یعنی محاجه کردند با وی در توحید
قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت بر وجه انکار که آیا محاجه و مخاصمه می کنید فِي اللَّهِ در وحدانیت خدا و میخواهید
که غلبه کنید درین وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه راه نموده است مرا خدا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق ایشان او را تخویف
کردند که با معبودان ما استهزا می کنی ایشان بلائی بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که وَلَا أَخَافُ و نمی ترسم یعنی
باکی ندارم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از آنچه شریک آورده اید با آن یعنی در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم چه ایشان
جمادات اند و بکسی ضرر نمی توانند رسانید اما ستارگان بدلیل افول و غروب دانسته ایم که محدث اند و محتاج
محدث إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي مگر آنچه خواهد پروردگار من شَيْئًا چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد
وَسِعَ رَبِّي وا رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا همه چیز را از روی دانش
یعنی علم او بر همه چیز محیط شده پس در وجه ترغیب و تحریص ایشان گفت که أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ که آیا یاد
نمیکنید و پند پذیر نمیگردید یعنی میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید مفسران در این استثنا دو قول آرند
یکی آنکه معنی آنست مگر حق تعالی حیات و تمکین در ایشان خلق فرماید تا ایشان مضرت بمن رسانند فتح ضرر هم
نفع ایشان نیز دلیل باشد بر آنکه مستحق عبادت اوست نه غیر او دوم آنکه نمی ترسم از اوثان مگر که حق تعالی
خواهد که مرا معذب سازد ببعضی ذنوب من و بعد از ان گفت وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم
از آنچه شما با انبازی گرفتید از جمادات وَلَا تَخَافُونَ و حال آنکه نمی ترسید أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ
آنانکه شریک می آرند بخدا او شریک او می دارند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچه را که فرو نفرستاده است خدای بِهِ بشریک
کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا کتابی یا حجتی یا دلیلی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که بدیهه عقل
حاکم است که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و شما اولی ترید که بترسید از خدای غالب و قادر و قاهر
که شریک می آرید با و فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ و سزاوار
تراند با من بودن پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید آنرا که سزاوار آنست که از وی
ترسند یعنی حق تعالی که قادر است بر ایصال نفع و ضرر نه غیر او و آیه دلیل است بر آنکه هر کسی که قول او بی حجت باشد
باطل بود و دال بر فساد قول آنکه گفتند که مناظره و محاجه نباید کرد بعد از ان بر سبیل استیناف فرمود که

الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی که ایمان آوردند و تصدیق بوحدانیت کردند وَلَمْ يَلْبِسُوا و نیامیختند إِيمَانَهُم
بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک أُولَئِكَ آن گروه لَهُمُ الْأَمْنُ مر ایشانراست امن از عذاب دوزخ
وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان از راه یافتگانند مراد بظلم اینجا شرکست چنانکه باین مفسر شده چه مرویست
از سلمان فارسی وغیره که چون این آیه نازل شد بر اصحاب شاق آمده گفتند که کدام از ماست که از ظلم خالیست
حضرت رسالت فرمود که ظلم باین معنی نیست که شما گمان بردید بلکه آنچه نیست که لقمان بپسر خود را گفت که ای پسرک من
شرک میاور بخدا و شرک ستم عظیمست و نزد بعضی مراد بظلم معصیتست وَتِلْكَ و همه آنچه گذشت از احتجاج
و استدلال ابراهیم بر قوم یعنی قوله فلما جن تا اینجا حُجَّتُنَا برهان و حجت ما بود و همه جمله آتَيْنَاهَا
إِبْرَاهِيمَ و دادیم آنرا با براهیم یعنی ارشاد نمودیم و القای آن کردیم در دل او عَلَى قَوْمِهِ متعلقست
بمحذوف ای لیحتج علی قومه یعنی حجت خود را با براهیم دادیم تا بان حجت گرفت بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
بر داریم بپایه های بلند مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم در علم و حکمت از مؤمنان که مصدق خدا باشند و مطیع
و منقاد او یعنی هر یک از اهل ایمانرا بمراتب عالیه و درجات رفیعه میرسانیم بر قدری که مستحق آنست إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمتست در بر داشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ
دانا باستحقاق و استعداد هر کس در رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را إِسْحَاقَ
پسر او اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیلست وَيَعْقُوبَ نبیره او که اسرائیلست كُلًّا هَدَيْنَا هر یک از این
دو راه نمودیم بمعرفت خود باحکام شریعت بمحض الطاف و توفیق وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نمودیم
نوح را پیش از ابراهیم و تعداد هدایت نوح در این مقام بجهت اظهار نعمتست بر ابراهیم چه نوح پدر
ابراهیم بود و شرف والد متعدی بولد میشود وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت کردیم از ذریت نوح و بعضی گفته اند
از ذریت ابراهیم بانکه کلام در ابراهیم است و اظهر آنست که ضمیر راجع بنوح باشد من برای تبعیض است یعنی
بوسیله الطاف و توفیق هدایت نمودیم بعضی از فرزندان نوح را دَاوُدَ داود را که پسر ایشاست از
اولاد یهودا بن یعقوب وَسُلَيْمَانَ و سلیمان که پسر داود است وَأَيُّوبَ که از اولاد عیص بن اسحاق
بن یعقوب بن ابراهیم است وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوسَى وَهَارُونَ موسی و برادرش

هارون راکه پسران عمرانند از اولاد لاوی بن یعقوب و هارون بیک سال از موسی بزرگتر بود و
کذالک و همچنانکه ابراهیم را پاداش دادیم بر نعمت و ثبات بر دین و مجاهدت در راه معرفت و کثرت
اولاد و وضع نبوت در او و در ذریت او وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ پاداش میدهیم نیکوکاران را فراخور
استحقاق ایشان به نیل ثواب و کرامت وَزَکَرِیَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را که از اولاد رحبعم بن سلیمان
وَیَحْیَی و یحیی را که پسر زکریاست وَعِیسَی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران است از بنی ماثان
که ملوک بنی اسرائیل بودند و عمران پسر ماثان از اولاد سلیمان از اینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر
صحیح است چه عیسی را از ذریت نوح یا ابراهیم علیهما السلام شمرده حال آنکه نسب او از جانب مادر است از پدر پس
حسن و حسین علیهما السلام را که از اولاد رسول مقبول باید دانست و همه اصحاب رسول هر یک از
ایشان را ندا می کردند که یا ابن رسول الله در خبر است که روزی مامون با امام علی ابن موسی الرضا صلوات الله
علیه التحیة والثنا گفت یا ابن رسول الله در کتاب خدا آیتی هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند رسول خدائی
از صلب او فرمود آری گفت مراد من غیر آیه مباهله است وغیر سورة الانعام یعنی ومن ذریته الی آخره فرمود
که قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم گفت چگونه این آیه دلالت برین مدعا میکند فرمود چگوئی در اینکه
اگر بالفرض رسول خدا حاضر شود و دختر ترا بزنی از تو خواهد با وی دهی یا نه گفت چگونه ندهم و کیست که
این رغبت ندارد فرمود اگر از من خواهد با وی ندهم گفت چرا فرمود زیرا که اجماع است که فرزندزاده
خواه از دختر خواه از پسر باشد بر جد حرام است دیگر آنکه اگر زن خود را طلاق بدهم پیغمبر خدا نتواند که او را
نکاح بکند گفت از کجا میگوئی فرمود لقوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وَإِلْیَاسَ و دیگر الیاس را
که از اولاد هارون بن عمران است کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ این پیغمبران کاملانند در صلاح و صلاح انبیا است
با آنچه سزاوار باشد و تحرز از آنچه سزاوار نباشد وَإِسْمَاعِیلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل که پسر ابراهیم است
وَالْیَسَعَ و الیسع که پسر اخطوب بن العجوز است وَیُونُسَ و یونس بن متی را وَلُوطًا و لوط که پسر هارون
بوده و هارون که برادر حضرت ابراهیم است وَکُلًّا فَضَّلْنَا و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم بنبوت
عَلَى الْعَالَمِینَ بر عالمیان زمان ایشان مراد آنست که ما هر یک از پیغمبران را بر امت خود شان تفضیل نهادیم

بجهت قبح تقدیم مفضول بر فاضل این دلیلست بر فضل انبیا بر اعدای ایشان از ملائکه و جن و انس ومن آبائهم
و نیز تفضیل دادیم بعضی از پدران ایشانرا عطفست بر کلا وذریاتهم و برخی از فرزندان ایشانرا واخوانهم
و بعضی از برادران ایشانرا یعنی از آبا و ذریت و اخوان پیغمبران مذکور که پیغمبر بودند و اوصیا و اولیا نیز
تفضیل دادیم بر بسیاری مردمان که مرتبهٔ ایشان فروتر بودند و در منزلت و ثواب ازایشان کمتر واجتبیناهم
عطفست بر فضلنا یعنی برگزیدیم این پیغمبرانرا وهدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشانرا
بسوی راه راست که دین حق است ذلک یعنی متدین بودن انبیای مذکوره بآن هدی الله دین خداست که مستلزم
اهتداست در دنیا و آخرة یهدی به راه می نماید بآن دین من یشاء هرکرا میخواهد من عباده از بندگان
خود که تدین نمایند بآن یعنی بسبب آن دین بندگانرا ثواب عظیم که بهشت نعیم است کرامت فرماید ولو اشرکوا
واگر این پیغمبران شرک می آوردند بخدای بر سبیل فرض و تقدیر با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر اینه
باطل و نیست می شد ازایشان ما کانوا یعملون آنچه بودند که می کردند یعنی ثواب بران مترتب نمی شد
و درین آیه تهدید عظیمست مر مشرکانرا اولئک یعنی آنگروه انبیا الذین آتیناهم الکتاب
آنانند که دادیم ایشانرا کتاب والحکم و حکمت و شریعت والنبوة و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند
بکتاب و نبوت و حکمت و شریعت هؤلاء این گروه معاندان قریش فقد وکلنا بها پس بدرستی که برگماشتیم
و مهیا کردیم برای ایمان و مراعات بآن قوما گروهی راکه از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین
چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند گویند که هر کس است که تا روز قیامت بدایرهٔ ایمان درآید اولئک
الذین آن گروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدا ایشانرا بدین خود فبهداهم اقتده پس بطریق
ایشان اقتدا کن مراد آن چیزیست که بران متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها چه فروع نسبت
بهر کس هدایت نیست بلکه آن بحسب اختلاف اعصار است بخلاف اصول پس آیه دلالت نکند که آنحضرت متعبد بوده باشد
بشریعت رسل سابقه و ها در اقتده برای وقف است نه های کنایت آورده اند که آنحضرت را آنچه حق تعالی فرمود که فبهداهم اقتده
باینمعنی است که احوال ایشانرا پیروی نمای اشارت بر آنکه هر وصف و سیرت هر یک مطلع شو و آنچه اجود و احسنند
اختیار فرمای پس مراد آنست که اقتدا کن بصبر ایوب و سخاوت ابراهیم و صلابت موسی و زهد عیسی و علی هذا و مقررست

که از صفات سنیه و خصال رضیه و هرچه باشد ایشان متفرق بوده نزد او مجتمع است پس او از همه اکمل و افضل باشد
قُلْ بگو ای کافران لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر پیغام رسانیدن از خدای أَجْرًا مزدی چنانکه پیش
از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبید إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ من إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ
مگر پندی مر عالمیان را در آیة دلالت است بر آنکه هیچ زمانی خالی نیست از پیغمبری یا امامی که حافظ دین باشد
بقوله فقد وکلنا بها قوما و اسناد توکیل بخود دلالت است بر آنکه امام منصوص است از جانب او نه باجماع بندگان
آورده اند که مالک بن ضیف که سر حلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنحضرت
با وی گفت که سوگند میدهم ترا بآنخدائی که توریت بر موسی منزل کردانید که تو در توریت دیده که خدای
دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت این خبر در توریت است حضرت فرمود که آن تن پرور و وجود پرست
توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته آیة آمد وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند
یهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ چنانکه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانکه سزای شناختن او بود در
رحمت و انعام بر بندگان که از جملهٔ آن ارسال کتب و انزال رسل است إِذْ قَالُوا چون گفتند که مَا أَنزَلَ
اللَّهُ نفرستاده است خدای عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ بر هیچ آدمی هیچ چیزی از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب
و ارسال رسل که از عظایم رحمت و جلایل نعمت او است از حق تعالی سلب کردند در کشف الاسرار آورده که معنی
ماقدروا الله حق قدره ما عرفوا حق معرفته او ست آری قدم را با حدوث چه نسبت و خاک را با آب چه مناسبت
بزرگی را از شناختن الهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک و شبهه نیست در آنکه معرفت و ادراک
حق سبحانه باعتبار کنه ذات و تجرد از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق را زیرا که هیچ نسبت نیست
میان او و ماسوای او پس شروع در طریقهٔ او از این وجه اضاعت وقت است چه او بخیال در نگنجد و تو خیال
خود مرنجان از ابن عباس مرویست که یهود گفتند که ای محمد حق تعالی بر تو انزال کتاب کرده است فرمود نعم
گفتند والله ما انزل الله من السماء کتابا حق تعالی این آیه نازل ساخت آورده اند که جمعی یهود رسول را گفتند
که کتابی برای ما از آسمان بیار چنانچه موسی الواح برای ما آورده بود از نزد حق تعالی یکی از ایشان گفت
که خدای تعالی بر هیچ آدمی نه وحی کرده و نه کتاب فرستاده و توریت و انجیل از مخترعات موسی و عیسی است حق تعالی

رد قول ایشان کرده این آیه فرستاد و فرمود قُلْ بگو ای محمد مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي کیست آنکه فرستاد
کتاب را که جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ آمد بآن موسی نُورًا در حالتی که بود روشنائی دهنده و ظلمات جهل و کفر زایل
سازنده وَهُدًى لِلنَّاسِ و راه نماینده مردمان تَجْعَلُونَهُ می‌کردانید آنرا قَرَاطِيسَ صحیفه‌ها و طومارها
و ورقهای پراکنده تُبْدُونَهَا آشکارا می‌کنید آنچه را که میخواهید وَتُخْفُونَ كَثِيرًا و پنهان میسازید
بسیاری را از آن چون نعت حضرت سید کاینات علیه الصلوات والتحیات و آیات رجم و غیر آن و بعد از آن
بر سبیل امتنان فرمود وَعُلِّمْتُمْ و آموخته شدید ای یهود و نزد بعضی مراد اهل اسلام اند یعنی ای مسلمانان آموخته
شدید بقرآن از زبان محمد ص مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانسته بودید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ نه شما و نه پدران شما از
امر و نهی از حلال و حرام و بنا بر آنکه مراد یهود اند معنی آنست که آموخته شدید زیاده و زیاده بر آنچه توریت است و
بیان آنچه ملتبس بود بر شما و بر آبای شما که اعلم از شما بودند و گویند که خطاب بکسانیست که گرویده بودند از قریش
قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خداوند فرستاده است آنرا که ندانسته بودید این مبتدائیست محذوف الخبر ای الله انزله یا فاعل فعل
محذوفست ای انزله الله و اکثر بر آنند که جواب آنست که گفتند که کیست که فرستاده توریت را ثُمَّ ذَرْهُمْ
پس دست بدار از یهود و بگذار ایشانرا فِي خَوْضِهِمْ در اباطیل و خرافات خود يَلْعَبُونَ در حالتی که بازی
می‌کنند چه بر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست بدانکه ظرف صله ذرهم است و یلعبون حال از مفعول ذرهم
ابو سعید ابو الخیر در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس ما سواه هوس و انقطع النفس و شیبا با بعضی از اصحاب
خود می‌گفت که علیک بالله و دع ما سواه و بعد از آن بیان احتجاج بانزال توریت موسی اعلام میکند که بر
همان سبیل توریت است کقوله وَهَٰذَا و این قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم او را [illegible]
بسیار فایده و با برکت مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارنده آنچه پیش از وی بود از کتب چون
توریت و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیت آن و در تسمیه قرآن بمبارک
چند وجه گفته اند یکی آنکه هر که متمسک بآن میشود بفوز و رستکاری میرسد دوم آنکه برکت بمعنی ثبوت الخیرات است
زیرا که سبب مغفرت ذنوب و مبین حلال و حرام سیوم برکت بمعنی زیادتی است زیرا که قرآن متضمن زیادتی
بیان است بر آنچه در کتب متقدمه است چه آن ناسخ آن کتب و هیچ کتابی ناسخ آن نه باید و قوله

ولتنذر عطف است بر انچه مدلول علیه صفت کتاب است کانه قیل انزلنا للبرکات وتصدیق ما تقدمه یعنی
انزال قران کردیم برای برکات وخیرات کثیره وتصدیق کردن کتب متقدمه بجهة انکه تو بیم کنی و غیر حفص بیا
می خوانند یعنی برای انکه بیم کنند ام القری اهل مکه را و می تواند بود که عامل فعل محذوف باشد ای لتنذر ام القری
انزلناه یعنی انزال قران کردیم تا بترسانی مکیانرا ومن حولها و هر که گرد اگرد مکه است یعنی مجموع اهل مکه
و مشرق و مغرب را وقری جمع قریه است و اشتقاق آن از قری است بمعنی جمع پس هر جا که مردمان مجتمع باشند
از شهر و ده آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بجهة انکه قبله اهل قری و مجمع ایشانست در وقت حج
و اعظم جمیع قری و در عظمت و منزلت اقدام آن در مسکنت والذین یؤمنون بالآخرة وانکسانی
که ایمان آورده اند باخرة یؤمنون به ایمان می آورند بکتاب یا به پیغمبر چه تصدیق آخرة موجب حفظ عاقبتست
وهم علی صلاتهم یحافظون و ایشان بر نماز های خود محافظت می کنند تخصیص صلوة بجهة آنست که عماد
دین است و علم ایمان زیرا که هر که مصدق پیغمبر و قیامت باشد اخلال بصلوة نکند و ترک آن نه نماید آورده اند
که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم را از سبب دعوی دروغ ایشان
غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر بود حضرت عزت در بیان تعدی و شرح طغیان ایشان فرمود که ومن اظلم
و کیست ستمکارتر ممن افتری از انکس که افترا کرد و بر بست علی الله کذبا بر خدای دروغ را و گفت
که من پیغمبرم او قال یا گفت که اوحی الی وحی کرده میشود بمن ولم یوح الیه شیء و حال انکه
وحی کرده نشده است باو چیزی و مسیلمه اباطیل مفتریات بر هم می بست و وحی گفت که وحی است که بمن
فرود آمده است و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر می شود بر حمار نشسته و سخنان بر من القا میکند و روایتست
که مسیلمه دو کس را نزد رسول فرستاد حضرت ایشانرا گفت شما بمسیلمه ایمان دارید گفتند آری فرمود اگر نه آن بودی
که رسولان را نمی کشند شما را قتل میکردم و هم روایتست که عبد الله بن سعد بن ابی سرح قرشی کاتب رسول خدا بود چون وحی
بان حضرت نازل شدی املا کردی وی نوشتی و بجای غفور رحیم حکیم علیم نوشتی و بموضع سمیع علیم غفور رحیم
چون آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشاناه خلقا آخر فرود آمد او در عجب آمد از تفصیل خلق
آدمی بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین رسول فرمود که بنویس که همچنین بر من نازل شده وی نوشت

در خشک افتاد و با خود گفت که اگر محمد درین که وحی باو فرود می آید صادق است بر من نیز وارد شود و اگر کاذبست پس مثل آنکه
می گوید من هم توانم گفت پس مرتد شده نزد اهل شرک رفت و گفت احوال محمد را نیکو معلوم کردم و بدانستم که
از نزد خود چیزها را میگوید که وحی است و من تغییر و تبدیل آن میکنم چنانکه خود میخواستم می نوشتم چون نزد پیغمبر مومنان او را
شناخته بود و ایشان نیز ابدست مشرکان اهل ایمان را ایذا و آزار میرسانیدند و از جمله آن عمار را با غلامی بگرفتند و عذاب
کردند و کوشش عمار بسیار بدیدند و باین نوع جفاهای کردند تا ایشان ابرام داشتند که رسول را ناسزا گفتند آخر عمار از
دست ایشان خلاص شده مضطر و پریشان نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله مرا توبه باشد یا نه و گناه من معفو گردد یا نه
حق تعالی در حق او این آیه فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر
صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم و در بارهٔ عبد الله بن سعد فرمود که من اظلم الی قوله ومن قال و کیست
ظالم از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدا نازل گردانید
مرویست که در روز فتح مکه عبد الله بن سعد مذکور ملتجی بعثمان شد و او را وسیله ساخت که شفاعت وی کند
عثمان دست او را بگرفت و نزد پیغمبر آورد و آنحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول الله از عبد الله در گذر
رسول خدا هیچ جواب نداد باز این کلام را اعاده کرد آنحضرت ملاطفت نشد و چون عبد الله از مسجد پیغمبر بیرون رفت
آنحضرت اصحاب را گفت آیا من نگفتم که هر که او را ببیند باید که او را بکشد عباد بن بشیر گفت چشم من جانب تو
بود تا بمن اشارت فرمائی و من وی را بکشم حضرت فرمود که پیغمبران باشارت کس را نکشند و بعد از آن حق تعالی از سوء عاقبت
کفار و اهل شرک خبر می دهد ولو تری و اگر ببینی اذ الظالمون چون باشند ستمکاران یعنی کافران فی غمرات
الموت در سکرات شدائد مرگ یعنی چون فرو گیرد و احاطه نماید سختیهای مرگ کفار را والملائکة و فرشتگان عذاب
باسطوا ایدیهم گسترانندگان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان در زمانیکه گفته که دست گشاده
باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر رو و پشت ایشان زنند و گویند که اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای
خود را از جسدها همچون متقاضی مسلط که از روی غلظ و غضب چیزی طلبند الیوم امروز که وقت مردن شماست
تا ابد الابدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خواری مراد عذابیست که متضمن شدت
و اهانت باشد و از امام محمد باقر مرویست که مراد بعذاب هون تشنگی است در وقت جان کندن بما کنتم

تقولون بسبب آنکه بودید که می‌گفتید علی الله غیر الحق بر خدا چیزی که نا روا بود مانند ادعای ولد
وشریک مر اورا و دعوی نبوت و وحی بکذب وکنتم عن آیاته وبودید که از آیتهای او تستکبرون
گردن کشی می‌کردید و در آن تدبر و تامل نکرده ایمان بآن نیاورید بعد از آن بر سبیل توبیخ ایشان
می‌فرماید که ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید بجزا و حساب ما فرادی در حالتی که منفرد شدید و یکتا نه خدم
وحشم و نه یار و مددکار و یا منفرد از اعوان و اوثان وگمان می‌بردید که شفیعان شما اند چه مرویست که آیه
در حق نضر بن حارث بن کلیده آمده که می‌گفت که تشفع لی اللات والعزی فرادی جمع فرد است و الف مقصوره
برای تانیث چون کسالی وقوله کما خلقناکم بدل است از فرادی یعنی آمدید بجایگاه ما بر هیئتی که آفریده بودیم
شمارا اول مرة نخستین بار در رحم برهنه و پا برهنه منفرد و معرا از همه چیز و می‌تواند بود که حال ثانیه باشد
یا حال باشد از ضمیر فرادی ای مشبهین ابتداء خلقکم عراة وحفاة وترکتم و بگذاشتید ما خولناکم
چیزی که دادیم شمارا در دنیا یعنی آنچه بدان می‌نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید و بجهت آن از
آخرة باز ماندید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود وما نری معکم و نمی‌بینیم با شما شفعاءکم
شفیعان شمارا الذین زعمتم آنانکه گمان می‌بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء بدرستی که
ایشان در ربوبیت و تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان خدااند لقد تقطع بینکم بدرستی که
واقع شد قطع در میان شما و اصل آن تقطع ما بینکم است وضل عنکم وضایع شد و باطل گشت از شما ما کنتم
تزعمون آنچه بودید که گمان می‌بردید که بتان شفیعان شما اند و یا آنکه بعث و نشر نخواهد بود حاصل که حق تعالی
درین آیه حث نموده بر اقتناء طاعات که موجب فوز و نجات است از اهوال قیامت و ترهیب از اقتنای مال
و مشغله بمیت بعد از حیات و منتج حسرت و ندامت است و سبب عقوبت در روز قیامت بعد از آن عود کلام
نموده باحتجاج بر مشرکین بعجایب صنع و لطایف تدبیر و می‌فرماید که ان الله بدرستی که خدای فالق الحب
شکافنده تخم زراعت است تا نبات از آن بروید والنوی و شکافنده دانه اشجار است تا نهال از آن برآید
تخصیص این دو از میان مقدورات بجهت آنست که همه کس می‌داند که این مقدور غیر او سبحانه نیست و دست
هیچکس دیگر بآن نمیرسد و بدانکه هر چیز که دانه او استخوان ندارد آنرا حب میگویند و آنکه دانه او استخوان دارد آنرا

نوی از ابن عباس نقل است که معنی آیه آنست که حق تعالی خالق حب و نوی است و منشا و مبدء آن و بنابرین تسمیه خلق بفلق
بمعنی شق است یعنی شق سازنده عدم بوجود یخرج الحی بیرون می آورد زنده را یعنی نبات و اشجار تر و تازه را
که نشو و نما حیات دارد من المیت از مرده که تخم و دانه خشک است یا بیرون آورد ولد را از نطفه و فرخ از بیضه و
یا مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و مخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من
الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است و ذکر آن بلفظ اسم بحیثیت حمل آنست بر فالق الحب چه قوله یخرج الحی
واقع شده است موقع بیان آن چه فلق حب و نوی نبات و شجر نامی از جنس اخراج حی است من المیت زیرا که نامی
در حکم حی است کما قال یحیی الارض بعد موتها ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است که سزاوار عبادت است
فانی تؤفکون پس از کجا برگردانیده می شوید از و بغیر او یعنی او را در گذاشته بپرستش غیر او اشتغال مینمائید
فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب و از بیاض روز یا شکافنده ظلمت صبح است که آن
غلس است یعنی برنده تاریکی شب و آورنده روشنائی روز و اصباح در اصل مصدر اصبح است بمعنی دخل الصبح و
صبح بآن تسمیه یافته باعتبار آنکه تاریکی از شب بآن در می آید وجعل اللیل سکنا و گردانید شب را آرام گاه خلق
تا از تعب حرکات روز بر آسایند و ماخوذ از سکن الیه و اطمئن الیه والشمس والقمر و گردانید آفتاب و مهتاب را
حسبانا نشانهای اوقات شما و اوقات دینیه و دنیویه بآن دانسته شود پس مدار شمس و قمر بر حسبانا باشد
و حسبان مصدر حسب است بفتح همچنانکه حسبان بکسر مصدر حسب است و گویند که جمع حساب است چون شهاب و شهبان
ذلک این کار که بسیر و تدویر شمس و قمر است برای حساب معلوم تقدیر العزیز العلیم اندازه کردن خداوند است
غالب دانا حاصل که حق سبحانه درین آیه تذکیر بندگان می کند نعمت عظیمه خود را و میفرماید منم آنکه چون بندگان من در شب تاریک
باشند و در و هیچ نه بینند و بجهة آن از تصرف در معاش خود باز مانند ناگاه از میان آن تاریکی عمود صبح روز فلک فر و
جهان تاریک را روشن گردانم تا هر کس بسر معاش خود رو دو رو بمقصد خود نهد و در طلب منافع خود قدم زند
و بمقصد خود رسد و چون آفتاب فلک خود را قطع کرد و بطرف مغرب رسید در موضع او ماهی بر آوردم تا خلق الله
بنور او منتفع شوند و بهدایت او مهتدی باشند و نکته آنکه الشمس و علی الکالقمر اینجا ظهور تمام دارد و بعد از آن ذکر نجوم
می فرماید وهو الذی و اوست خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم ساخت برای شما

ستاره‌ها را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها یعنی بصفت طلوع و غروب و موضع آن چه بعضی از ستارگان
در جانب خلف است و برخی در قدام و بعضی در یمین و بعضی در یسار پس در اسفار بلاد مهتدی توان شد و نیز علامات
قبله اندوخت شد او قات لیال فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکی شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در دریا اضافت ظلمات
به بر و بحر بجهت ملابست است و گویند که مراد بظلمات مشتبهات طرق بر و بحر است و تسمیه آن بظلمات بر سبیل
استعاره است همچنانکه بنجوم از ظلمات و مشتبهات امور دینیه و دنیویه راه حق توان برد
همچنان بنجوم ثاقبه و کواکب نیره ائمه هدی علیهم السلام از ظلمات جهالت و شبهات ضلالت خلاص میتوان
شد چه همچنانکه ستارگان امان اهل آسمانند ایشان امان اهل زمین و مثل اهلبیتی کمثل النجوم فانها امان لاهل السماء
واهلبیتی امان لاهل الارض و هرگاه که او سبحانه جلت عظمته روا نداشته باشد که بندگان را در تاریکیهای
بر و بحر رها کند و بجهت این چندین ستاره راه نمای ایشان گردانیده باشد تا بآن امور دنیوی و وجوه معاش
خود بر وجه سهولت شروع کنند چگونه روا داشته باشد که ایشان را در ظلمات شبهات رها کند در امور دینیه
که منتج سعادت داریی و فوز بهدایت پیشوایان راه نما تعیین نفرماید پس همچنانکه فلک دنیا را بنجوم مزین گردانیده
فلک دین را نیز بنجوم اهل عصمت آراسته و چنانکه بروج اثنا عشر را در آسمان جا داده و ائمه اثنا عشر را در زمین نیز
متمکن گردانیده و چنانکه کواکب بسبب سطحات کثیفه سحابی پوشیده می‌شوند همچنین بسبب کثرت ظلمت ظلم اعدا و تراکم
آن ستاره مهدویه از ابصار مختفی میشود تا بعد از نهایت ظلمت شب ظلم نور آن از مطلع هدایت طالع گردد و عالم بنور
عدل از ظلمات ظلم پاک گرداند یملا الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن
و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که بدانند انتفاع خود را یعنی غرض ایجاد این امور
هدایت بندگان است به تفکر ایشان تا علم مبدء و معاد خود پیدا کرده فایز و رستگار شوند و از ظلمات ضلالت خلاص شده
بضیای هدایت راه برند پس اگر شخصی ستاره تابان را از محجر ببیند و بآن راه نرود و امام هادی را مشاهده کند و باو
مهتدی نگردد آن تقصیر از جانب خودش خواهد بود وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یکتن که آدم است فایده ذکر این آنست که تا بندگان نظر در اصل خود کرده بدانند که اصل
ایشان یک چیز است و بجهت این بمعاطف و تلطف اقدام نمایند فَمُسْتَقَرٌّ پس مر شما راست قرارگاهی وَمُسْتَوْدَعٌ

وجائی یعنی مستقر رحم است و مستودع صلب و حسن بصری رح گفته که مستقر در قبر است و مستودع در دنیا مؤید این است
که لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین ملخص کلام آنست که شما را بودیعت در صلب پدران نهادیم و بعد از مدتی بوقت
مطالب برحم در آمدید و بعد از ان بزمین انتقال یافته مدتی آنجا بودید از آنجا نیز بمستودع لحد آمده بوقت بعث بمستودع
عرض گاه آئید و بعد از حساب بمستقر بهشت یا دوزخ رسید که از آنجا انتقال و ارتحال نباشد قد فصلنا الآیات
بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه و وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند و تکریر
قد فصلنا الآیات حث است بنظر و تنبیه بر آنکه هر یک از ان دلالت می کند بر توحید حق تعالی و نیز در تذکیر نعمت می فرماید که
وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی باران را
برای انواع حیوانات و نباتات بعد از ان بر سبیل التفات از غیبت بتکلم فرموده فاخرجنا به پس بیرون
آوردیم بآن آب نبات کل شیء رستنی های هر چیزی غرض اظهار قدرت است و وجه اثبات انواع منفعت
بیک آب فاخرجنا پس بیرون آوردیم منه از ان آب یا از نبات خضرا چیزی سبز یعنی گیاه و خضرا صفت موصوف است
ای شیئا خضرا نخرج منه بیرون می آریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر مرکب شده و بر هم نشسته
یعنی خوشه و من النخل و بیرون آریم از خرماستان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیة خوشهای
بیکدیگر نزدیک و اقتصار بر ذکر نخل در مقابله حب متراکم بجهت کثرة دلالت قدرت و زیادتی نعمت است و ان و بسیاری
نفع آن وجنات من اعناب عطف است بر نبات کل شیء یعنی بیرون آوردیم بآن آب بوستانها از انگور والز
یتون والرمان این نیز عطف است بر نبات یعنی بیرون آوردیم از آب درخت زیتون و درخت انار را مشتبها
حال است از رمان یا از جمیع در حالتی که درخت انار یا همه اشجار مذکوره مانند یکدیگر در برگ وغیر متشابه
و نه مانند بیکدیگر نه در طعم چه بعضی بغایت ترش می باشد و بعضی شیرین و یا آنکه در هیئت قد و لون و طعم است بدانکه
افتعال مشارک تفاعل است در اکثر فواید از ان جمله بمعنی بین الاثنین است کقولک استویا و تساویا انظروا الی
ثمره بنگرید بمیوه هر یک ازین درختان اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی مزه و نفع معتد به
ندارد وینعه و بنگرید در رسیدن و بزرگی و پختگی او چگونه شکل و مزه و نفعی و لذتی در و پدید می آید یعنی در میان
این هر دو حالت تفکر کنید و ببینید که چگونه حق تعالی بر سبیل تدریج آنرا از حال اول بحال ثانیه می رساند و ینع مصدر

ينعت الثمره اذا ادركت ست ويا جمع يانع چون تاجر وتجر إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ بدرستى كه در اينها كه ياد كرديم لَآيَاتٍ
هر آينه نشانهاست بر وجود قادر حكيم وتوحيد او لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهى را كه بگروند چه حدوث اجناس
مختلف اند از اصل واحد ونقل از حالى بحالى نمى باشد مگر باحداث قادرى كه مى داند تفاصيل آنرا لهذا در عقب آن توبيخ
اهل شرك ميكند باين رد قول ايشان مى فرمايد وَجَعَلُوا لِلَّهِ وساختند كافران براى خداى شُرَكَاءَ الْجِنَّ
انبازان جنيان را يعنى ملائكه را كه شريكان خدا گردانيده بعبادت ايشان مشغول شدند وگفتند الملائكة بنات الله
وتسميه ايشان بجن بجهت اجتنان يعنى استتار ايشان ست يا گفته اند كه الله خالق الخير وكل نافع والشيطان خالق الشر
وكل ضار يعنى چنانكه راى ثنويه ست وزنادقه ومجوس معنى ديوانرا شريك خدا ميگويند كه شيطان شريك خداست در آفرينش
هرچه خيرست خداى آفريند واورا يزدان ميگويند وهرچه شرست شيطان خلق مى كند واورا اهرمن خوانند
بدانكه هر دو مفعول جعلوا الله شركاء ست ويا شركاء الجن ست بتقديم مفعول ثانى بر اول بجهت استعظام انكه ملك
باجن ويا انس يا غير ان شريك حق تعالى باشد وَخَلَقَهُمْ حال ست بتقدير حذف اى وقد علموا ان الله خالقهم دون الجن
يعنى ايشان جن را شريك خداى كردند وحال انكه دانند كه حق تعالى آفريده ست ايشانرا نه جن چه آن نيز مخلوق اوست
وايشان از فرط جهالت وحماقت مخلوق را شريك خالق مى دانند ويا ضمير راجع بكفار ست يعنى با انكه مى دانند
كه حق تعالى خالق ايشان ست عبادت جن مى كنند وشريك او مى گردانند وَخَرَقُوا لَهُ وبرمى بافند وافترا مى كنند
براى او بَنِينَ پسران چون عزير وعيسى كه قالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله نعوذ بالله
منها وَبَنَاتٍ ودختران چون ملائكه اين قول بعضى از عرب ست يعنى قريش بِغَيْرِ عِلْمٍ بى انكه علم باشد ايشانرا بحقيقت
انچه ميگويند يعنى دليلى برين مدعا ندارند بلكه آن محض دعوى وتقليد ست اين جار مجرور در موضع حال ست از خرقوا يا از
مصدر آن اى خرقا بغير علم سُبْحَانَهُ پاك ست خداى وَتَعَالَىٰ وبرتر عَمَّا يَصِفُونَ از انچه صفت مى كنند كه اورا
فرزندى وشريك ست چه ولد خالى از ان نيست كه بولادت ست يا تبنى هر دو موجب تشبيه ست وهر يك مشابه محدثى
باشد بر صفت نقص وشركت نيز مستلزم نقص ست وحق تعالى مبرا از نقص وعيب ست بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
اوست كه نو پديد آرنده ست آسمانها وزمينها بى ماده ومدت ومثال بدون اعانت از غير ورفع آن بر خبر ست
ومبتدا محذوف اى هو بديع السموات وفرق ميان ابداع واختراع آنست كه ابداع فعليست كه مسبوق بمثل نباشد

و منه البدعة و اختراع فعلیست که مفقود بسبب باشد ایشان را ابداع و درین مقام بجهت افادت کمال قدرت و فوق قدرت
جمیع مخلوقات است و هر که متصف باین باشد احتیاج بشریک وی ندارد و کما قال أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد
و چگونه بود مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست مر او را زنی که فرزند از وی پدید آید
و چگونه او را زن باشد که در زنان شوهری کفاف و جنسیت شرط است و در میان او و ماسوای او مجانست نه
وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و آفریده همه چیزها را و خالق را مانندی نیست بمخلوق وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اوست بهمه
چیزها دانا و غیر او دانا نیست و در بیضاوی گفته که در این آیه استدلال است بر نفی ولد از آنکه معقول از ولد آنست که متولد
باشد از ذکر و انثی که متجانس یکدیگر باشند و حق تعالی منزه است از مجانست دیگر آنکه ولد کفو والد است و او را کفو نیست
زیرا که ما عدای او مخلوق و بنده پس مکافی او نتوانند بود ذَٰلِكُمُ آنکه باین صفات موصوف است اللَّهُ خداوند
که جامع جمیع صفات کمال است رَبُّكُمْ پروردگار شماست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار معبودیت نیست مگر او
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست بدانکه ذلکم مبتدا است و ما بعد او اخبار مترادفه و جائز که توانند بود که بعضی
بدل بعضی باشد فَاعْبُدُوهُ پس او را بپرستید که مستحق عبادت اوست نه غیر او بجهت اتصاف او باین صفات
مذکوره اشاعره میگویند که خلق کل شیء و خالق کل شیء دلالت میکند بر آنکه او خالق افعال عباد باشد علمای امامیه
میگویند که آنچه از منطوق آیه مفهوم میشود این است که مراد آفریدن هر چیزیست که غیر او را بر آن قدرت نباشد
چون خلق ملائکه و جن و انس و حیوانات و نباتات و جمادات تا حجت باشد بر عبده آلهه باطله همچنانکه مفهوم قول
شخصی که گوید اکلت کل شیء ما کولات است و چگونه فعل عباد نسبت باو توان کرد و حال آنکه او سبحانه تنزیه خود فرموده
از افک عباد و کذب ایشان چه اگر خلق او می بود موجب این میشود که او سبحانه فاعل قبایح می باشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا
وَهُوَ و او با وجود این همه صفات عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ بر همه چیزها نگهبان است و متولی امور بندگان پس
توکل بر او کنید و همه امور خود را بوی تفویض نمائید و بوسیله عبادت او در انجاح مآرب خود کوشید چه اوست
که نگهبان است بر اعمال شما و شما را بر آن مجازات خواهد داد لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ
الْأَبْصَارَ درک نمیکند او را دیده‌ها و او در می یابد دیده‌ها را او یا در می یابد خداوند ابصار را بتقدیر مضاف
وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و اوست لطف کننده و نیکوکار با بندگان و آگاه باسرار همه چیزها و رسنده بدقایق اشیا

و دانا بمصالح و تدابیر عباد و با فعال ایشان بصیر و مطلع آن مجازات ایشان نماید در معاد از فضل بن سهل نقل است
که او سؤال کرد از علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که خبر ده مرا از رؤیت حق تعالی که مردمان در آن اختلاف دارند فرمود
هر که وصف کند خدا را بخلاف آنچه او ذات خود را بآن وصف فرمود پس بتحقیق که اسناد فریه عظیم بحق تعالی کرده او سبحانه
فرموده که لا تدرکه الابصار و گویند که مراد با بصار اعین نیست بلکه بصایر قلوبست یعنی نمی یابد کنه او را
اوهام و افکار بندگان او و درمی یابد آنرا بعد از ذکر این آیات داله بر وحدانیت او و کمال قدرت و
علم خود بیان ازالت علت اعذار می کند بقوله قد جاءکم بصائر بدرستی که آمد بشما انوار نهایه روشن
یعنی دلایل و حجج ظاهره من ربکم از نزد پروردگار شما که وضوح آن بمرتبه است که گویا او را می توان دید
و بصایر جمع بصیرتست و آن مر نفس را مثل بصر است مر بدن را و تسمیه دال بر آن بجهت آنست که تجلیه حق می کند
برای نفس و آنرا با و می نماید فمن ابصر پس هر که بیند حق را و تصدیق کند بوسیله بصایر و تفکر در آن فلنفسه
پس از برای نفس خود آنرا دیده چه منفعت آن مر او راست و من عمی و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن
حجج ظاهره را بجهت عدم تدبر در آن و بسبب آن گمراه شود فعلیها پس ضرر و وبال آن بر وست این
دلالتست بر آنکه مکلفان مخیرند در افعال نه مجبور و ما انا علیکم و نیستم من بر شما بحفیظ نگهبان که محافظت
اعمال شما کنم و شما را بران جزا دهم چه بر من همین تبلیغ است نزول این آیه قبل از امر بقتال است و چون حضرت
بآن مامور شد ایشانرا بر افعال و اعمال قبیحه خبر داد که آن قتل و سبی و اسر ایشان بود و کذلک و مثل
این تصریف که در آیات گذشته کردیم نصرف الآیات می گردانیم آیتهای قرآنرا از خوف بر جا از وعد
بوعید از مفصل بمجمل و از محکم بمتشابه و تصریف در اصل نقل شیست از حالی بحالی و لیقولوا درست
لام برای عاقبتست و درس یعنی قرائت و تعلم معطوف علیه محذوفست و تقدیر این که لیبینه الا مونوا و لیقولوا
زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت مرتبت از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلم می کرد
و می گوید که خدا این وحی میکند حق تعالی می فرماید که تصریف آیات باین غایت شود که عاقبت آن باین
انجامد که کفار قریش گویند که تو از بشری تعلیم گرفته و لنبینه و برای آنکه بیان کنیم آیات قرآنرا
لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام خدائیست تخصیص تبیین باهل علم بجهت آنست

کہ ایشان اند کہ بان منتفع می شوند نہ غیر ایشان و می تواند بود کہ لای نفی در لیقولوا مقدر باشد ای لئلا یقولوا

یعنی نگویند کفار کہ تو از بشری تعلیم گرفتہ زیرا کہ این نوع کلام مقدور هیچ بشری نیست و ضمیر در لنبینه راجع است بآیات

و تذکیر آن باعتبار آنست کہ آیات در معنی قرآن است کانہ قیل نصرف آیات القرآن یا آنکہ راجع بقرآن

باشد اگرچہ مذکور نشده بجهة آنکہ معلوم است و یا راجع باشد بتبیین کہ مصدر نبینه است کقولهم ضربته زیدا

اتبع ما اوحی الیک متابعت کن آن را کہ وحی کرده شد بسوی تو من ربک از پروردگار تو یعنی مقتدی شو

بطریقه توحید لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او و این حال موکد از ربک در تفرد بر آنکه

متفرد است بالالوهیت و اعرض عن المشرکین و روی بگردان از شرک آرندگان باقوال و آرای ایشان

التفات منما و کش کہ این آیه را بآیه السیف منسوخ می دانند مانند ابن عباس اعراض را حمل می کنند بر عدم ملاطفت

با ایشان نہ آنکہ مراد عدم دعوت ایشان باشد بتوحید پس بنابرین حکم آیه ثابت باشد و لو شاء الله

و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک ایشان را بر وجه جبر و قهر ما اشرکوا هرگز شرک نیاوردندی لیکن

این منافی تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار است نه اجبار خلاصه معنی آنست کہ اگر اراده خدا بودی کہ ایشان

بر سبیل قهر و اجبار و الجاء و اضطرار ایمان منافی حکمت و ناقض آنست در منهج آورده کہ در تفسیر اهل البیت

مذکور است کہ لو شاء الله ان یجعلهم کلهم مؤمنین معصومین حتی کان لا معصیة لاحد لما کان یحتاج الی جنة

و نار و لکن امرهم و نهاهم و امتحنهم و اعطاهم ماله به علیهم الحجة من الادلة و الاستطاعة لیستحقوا الثواب و العقاب

و ما جعلناک علیهم و نگردانیدیم ترا ای محمد بر ایشان حفیظا نگهبان و ما انت علیهم

و نیستی بر ایشان بوکیل کسی کہ بامور ایشان قیام نماید یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست چه بر تو هیچ

تبلیغ است بلکہ ما حفیظ افعال و رقیب احوال و کفیل ارزاق و حاسب اعمال ایشانیم کہ بر تو غیر از ابلاغ

و انذار چیزی نیست آورده اند کہ چون آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان

قریش گفتند کہ ای محمد زبان از دشنام بتان کوتاه کن و گرنه ما خدای ترا کہ بصفات کمال او را یاد میکنی

هجو کنیم آیه آمد و لا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنها را کہ می پرستند من دون الله

بجز خدای و بقبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله پس ایشان در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عدوا

از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی خدای را ناسزا گویند از روی جهل و نادانی بدانکه درین دلیلست
بر آنکه طاعت هرگاه که مودی بمعصیت شود ترک آن واجبست چه مودی بشر شرست و علماء امامیه ازین آیه استدلال
کرده اند بر وجوب تقیه و نگاهداشتن زبان در جایی که نه جای اظهار حق باشد چه مومنان در زمان آنحضرت آلهه مشرکانرا
دشنام می دادند و مشرکان نیز بجهت این سب معبود مومنان میکردند حق تعالی مومنان را از سب آلهه اهل شرک منع
فرمود تا کفار سب اله مومنان نکنند كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان لِكُلِّ أُمَّةٍ
بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشانرا از نیک و بد در نظر ایشان بر وجه تخلیه که کل حزب بما لدیهم
فرحون و می تواند بود که عمل مخصوص شر باشد و مراد لکل امة انواع کفره باشد زیرا که کلام در ایشانست و خلافی نیست
در آنکه مراد بیان کفر و معاصیست و درین دلالتست بر آنکه از آیه مذکوره تزیین اعمال طاعتست ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ پس بسوی
جزای آفریدگار ایشانست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا در وقت محاسبه
و مکافات بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند از خیر و شر آورده اند که اکابر قریش بآنحضرت گفتند
ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی مرده را بدم زنده میکرد و صالح
ناقه را از سنگ بیرون آورده اگر بدعای تو کوه صفا زر گردد ما بتو ایمان آریم حضرت فرمود که اگر این معجزه محقق شود
مرا تصدیق خواهید کرد جمله برین قول گرویدند و سوگندان غلاظ و شداد تاکید نمودند که موافقت اهل توحید نمایند در معالم
آورده که حضرت بدعا اشتغال نمود مقارن آنحال جبرئیل نزول فرمود و پیغام آورد که حق تعالی میفرماید که من بدعای
تو این کوه را زر سازم اما سنت و عادت من بران جاری شده که چون امم بر نبوت انبیای خود [illegible] خواهند
و آن بظهور رسد اگر از عهده آن عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستیم اگر خواهی این معجزه
ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند یا از نسل ایشان ایمان آرند حضرت قسم ثانی را
اختیار فرمود وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان جهد مصدرست
در موضع حال ای مجتهدین ایمانهم و داعی ایشان باین قسم و تاکید در ان تهکم بود بر رسول در طلب آیات مقترحه
و استحقار آنچه مشاهده کرده بودند از ان حاصل که ایشان بغلاظ و شداد سوگند خوردند لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
اگر آید بدیشان علامتی و نشانی از آنچه طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ بگو ای محمد در جواب

ایشان إِنَّمَا الْآيَاتُ جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خداست و او بر اظهار آنچه از آن خواهد قادرست و من بخودی خود بر هیچ چیز از آن قدرت ندارم
وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چیز دانا کردانید شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر می‌گردد از افعال قبیحه و اقوال
مقترحه یعنی شما می‌دانید که از ایشان چه اعمال قبیحه و اقوال غریبه صادر میشود و بعضی گفته‌اند که خطاب بمشرکانست
یعنی ای مشرکان چه دانید که عاقبت کارهای شما چیست أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستی که آیات مقترحه چون آید بدیشان
و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُونَ نگروند بآن درین تنبیه است بر آنکه حق تعالی ترک آیات مقترحه نموده مگر بجهت علم او
بآنکه بآن آیات ایمان نیارند بدانکه مفعول ثانی یشعر محذوفست تقدیر اینکه وما یشعرکم ما یکون منهم
چنانکه باین مفسر شد نزد بعضی و جمله اسمیه مستانفه مصدره بانّ مکسوره متضمن اخبارست بآنچه علم الهی تعلق گرفته بود
از عدم ایمان ایشان وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و گردانیم دلهای ایشانرا هنگام از تصدیق بر وجه خذلان عطفست
بر لا یؤمنون وَأَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق بر طریق تخلیه پس بجهت این ایمان نیارند
در آخر كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنان که ایمان نیاورده بآنچه نازل شده بدیشان از آیات أَوَّلَ مَرَّةٍ
نخستین بار چون شق قمر و غیر آن بجهت فرط عناد و جحود وَنَذَرُهُمْ و گذاریم ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ
در عدوان و بی راهی خود يَعْمَهُونَ درحالتی که سرگشته روند و راه بحق نبرند حاصل که ما میدانیم عقاید خبیثه
ایشانرا بجهت این انزال معجزات مقترحه نمی‌نمائیم و یا بجهت علم بعدم ایمان ایشان درین حال بعد از آن فرط عناد
و توغل ایشان در طغیان می‌فرماید وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر چنانکه ما فرو فرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
بسوی ایشان یعنی بسوی کافران فرشتگان را وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى و اگر سخن می‌گفتند با ایشان مردگان چنانکه
اقتراح می‌کنند وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از امم سابقه قُبُلًا
گروه گروه یا کفیلان یکدیگر در تقبل بشارت و انذار و شهادت بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی
و ایشان انهارا معاینه ببینند و گواهی بر وحدانیت ما بشنوند یا اگر همه آیات را برای ایشان جمع میکردیم تا مقابل
مواجه ایشان باشد بدانکه قبل جمع قبیل است بمعنی جماعت یا جمع قبیل است بمعنی کفیل مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
نبوده باشند که ایمان آرند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدا بر وجه قهر و جبر و یا علم ضروری بایشان دهد

ولکنّ اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان یعنی کفار یجهلون نمیدانند که اگر معجزات بایشان نماید بطوع
و رغبت ایمان نخواهند آورد و لیکن سوگند غلاظ و شداد ایشان بر جهالت که بآن شعور ندارند و لهذا با کفر ایشان
جهل شامل حال ایشان هست یا آنکه معنی آنست که اکثر مسلمانان جاهل‌اند از آنکه ایشان ایمان نیارند و بجهت این تمنای
نزول این آیه می‌کنند بعد از آن حق تعالی بیان حال انبیای سابق می‌کند با اعدا بجهت تسلیه حضرت خاتم انبیا ص
وحی فرماید وکذلک و همچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جعلنا گردانیدیم لکل نبیّ برای هر پیغمبری
عدوّا دشمنی شیاطین الانس والجنّ گردن کشان از جن و انس و این بدل عدو است حاصل که
حق تعالی بر سبیل تسلیه حضرت پیغمبر خود می‌فرماید ای محمد مپندار که این عداوت و دشمنی کافران خاص است بتو
بلکه هر پیغمبری را که فرستادیم ویرا دشمنان بودند از پریان و آدمیان و شیاطین الانس کافرانند که مثل
شیطان دور اند از رحمت رحمن یوحی بعضهم وسوسه می‌کنند بعضی (ایشان بعضی) الانس را زخرف القول سخنان
بدروغ آراسته که آنرا حقیقتی نیست غرورا بجهت فریب دادن این مفعول له است و زخرف بمعنی اباطیل
ماخوذ از زخرفه اذا زینه از ابن عباس مرویست که ابلیس جنود خود را ابد و فرقه کرده بعضی با انس بعث کرده
و فرقه بجن پس شیاطین انس و جن اعدای رسل و مومنین اند که هر یک از ایشان پیوسته بیکدیگر القا می‌کنند
که اضلالت صاحبی لذا فاضل صاحبک بمثلها ولو شاء ربک و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را بر وجه
جبر ما فعلوه نمیکردند دشمنی را با پیغمبران و می‌تواند بود که ضمیر راجع باشد بزخرف یا غرور یعنی مرتکب
زخارف (یا غرور) باطله نمی‌شدند لیکن حق تعالی نخواست جهت آنکه منافی تکلیف و مناقض حکمت است چه تکلیف تخلیه و فرع بندگانست
در افعال خود و لهذا اختیار بدست ایشان دادند تا از روی طوع و رغبت در چیزی که از خیر و شر خواهند اقدام
نمایند و بجهت آن مستحق ثواب و عقاب گردند فذرهم پس بگذار ایشان را وما یفترون
و با آن دروغها که بر حق بافند از تسویلات مضله و تمویهات باطله و بقهر و جبر ایشان را عذاب و منع مکن
که حق تعالی سزا دهنده ایشان است عمل بر سبیل تهدید است کقوله اعملوا ما شئتم نه آنکه بر وجه وجوب و طلب باشد
ولتصغی الیه عطف است بر غرورا و نصب آن بر علیت است یعنی بعضی شیاطین وحی میکنند بعضی تا
فریب دهند کفار را و تاویل کنند تا آن افئدة الذین لا یؤمنون بالآخرة دلهای کسانی

که ایمان ندارند باخرة وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه بپسندند آنرا برای خود وَلِيَقْتَرِفُوا و بجهة آنکه کسب کنند
مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان یعنی تخلیه شیاطین برای عداوت انبیا و عدم منع و
زجر ایشان از آن بر سبیل جبر و قهر منتهی باین شد که کفار باختیار خود قلوب خود را مایل بوسوسه شیاطین
گردانیدند و آنرا بپسندیدند و اقتراف معاصی کردند ابو علی جبائی بر آنست که لام لتصغی و ما بعد آن لام
امرست و مراد بآن تهدیدست بقول اعملوا ما شئتم مرویست که کفار را توقع آن بود که رسول با ایشان عدارا کند
حق تعالی رسول خود را امر کرد که بکفار بگو از روی انکار و تقریع أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي آیا غیر خدا را طلب کنم
حَكَمًا در حالتی که حکم کننده باشد در میان من و شما و محق را از مبطل جدا گرداند و احتمال دارد که غیر الله
حال باشد و حکما مفعول و حکم ابلغ است از حاکم و لهذا غیر عادل بآن موصوف نمی شود قوله وَهُوَ الَّذِي
أَنْزَلَ حالست از الله یعنی چگونه طلب حکمی کنم که از غیر خدا باشد و حال آنکه اوست که فرو فرستاده است
إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ بسوی شما قران را مُفَصَّلًا در حالتی که بیان کرده شده است در وی حق و باطل و ایمان
و کفر و درین تنبیه است بر آنکه معجزات قران باعجاز و تقریر معنی است از سایر ایات و کافیست در حکم میان حلال
و حرام و میان شرایع و احکام وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنکسانی که دادیم ایشانرا کتاب
چون علماء یهود و نصاری يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ می دانند که قران فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو بِالْحَقِّ در حالتی که متصف است براستی و درستی ذکر این کلام جهة تائید دلالت اعجازست
بر آنکه قرآن حق است و منزل از نزد خدا بحقیقتی که اهل کتاب عالم اند بآن و گویند مراد مومنان اهل کتاب اند
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان بر آنکه ایشان می دانند حقیقت آنرا یا در آنکه منزل است
از نزد خدا بجهة جحود اکثر ایشان و کفر ایشان بآن و گویند مراد ازین خطاب امت اند یا هر احدی یعنی چون
ادله بر حقیت آن ظاهر شد پس جایز نیست احدی را که افترا کند و شک نماید در آن و بعد از آن در صفت
کتاب منزل می فرماید که وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن آفریدگار تو یعنی اخبار و احکام که مواعید
قرآن بنهایت و غایت رسیده بر وجهی که قابل زیادة نیست یا مراد از کلمه حجت است یعنی حجت او در بیان توحید
و نبوت بغایت انجامیده صِدْقًا از روی راستی در اخبار مواعید وَعَدْلًا و از روی عدالت در قضیه و احکام

لا مبدل لکلماته هیچکس نیست که تبدیل دهنده باشد مر اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند
آیات توریت را زیرا که حق تعالی محافظت قرآن کرده از تبدیل حیث قال انا له لحافظون وهو السمیع
و اوست شنوا گفتار همه العلیم دانا باسرار همه پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا خواهد داد و بعد از بیان
حقیت قرآن ذکر می کند که هر که تابع غیر شرع شود بضلالت و اضلال متصف گردد و میفرماید وان
تطع و اگر فرمان برداری کنی اکثر من فی الارض بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار یا جهله
و گویند مراد از ارض مکه است یعنی مطیع شوی باکثر اهل مکه یضلوک عن سبیل الله گمراه کردانند ترا
از راهی که بخدا می رسد ان یتبعون پیروی نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را و ظن ایشان
چنان بود که ایشان بر حق بودند و یا ظن بمعنی آرای فاسده و جهالات ایشانست چه ظن را اطلاق می کنند
بر مقابله علم یعنی ایشان پیروی نمیکنند مگر جهالات و آرای فاسده خود را وان هم الا یخرصون و نیستند
ایشان مگر که دروغ می گویند بر خدای در انچه نسبت بوی دهند چون اتخاذ ولد و عبادت اوثان ان ربک هو
اعلم بدرستی که آفریدگار تو داناترست من یضل عن سبیله آنکس که گم شود از راه خود وهو اعلم
و او داناترست البته بالمهتدین یعنی او اعلمست باین هر دو فریق از غیر و من موصوله است یا موصوفه
در محل نصب بفعل نه باعلم زیرا که افعل التفضیل نصب نمیکند اسم ظاهر را یا استفهامیه است مرفوع بابتدا و خبر آن
یضل و جمله متعلق است بفعل بجهت استفهام یا مجرور باضافت و اضافت اعلم بان ای اعلم المضلین در این
دلیلست بر آنکه جایز نیست تقلید و اتباع ظن در دین مرویست که کافران مردار میخوردند چون مسلمانان
بر ایشان عیب کردند گفتند که این عیب بر جا اولیست از انچه شما خود میکشید میخورید و انچه خدای میکشد
نمی خورید حق تعالی آیه مذکوره نازل ساخت که فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از آن چیزی که یاد کرده
شده است نام خدای علیه بر او در زمان ذبح آن ان کنتم اگر هستید بآیاته مؤمنین
بآیتهای او گرویدگان چه ایمان باو مقتضی اباحت ما احله الله است و اجتناب محرم الله و معنی مراد آنست
که بخورید هر چه نام خدا گرفته باشید در حالت ذبح آن نه انچه ذکر اسم غیر خدا کرده باشند وقت ذبح آن
پس درین آیه دلالتست بر وجوب تسمیه بر ذبیحه وما لکم و چیست وجه غرض است شما را الا تأکلوا

اگر نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از انچه یاد کرده شده نام خدا برا در وقت ذبح کردن وَقَدْ
فَصَّلَ لَكُمْ و حال انکه بتحقیق و تفصیل و تبیین فرموده برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ انچه حرام گردانیده است
برای شما و تفصیل آن در آیه حرمت علیکم المیتة الی آخره است یعنی بیان فرمود خدا انچه حرام ساخته بر شما
إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر انچه مضطر و بیچاره شده باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن یعنی باکل آن
از محرمات چه این نیز حلال است شما را عند الضرورت اما بقدر سد رمق وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری
از مردمان لَيُضِلُّونَ هر اینه گمراه می‌کنند مردمان را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خود
بِغَيْرِ عِلْمٍ از بی دانستن یعنی بی دلیلی و حجتی بران إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست
داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بدانها که از حد در گذشتند و از حق بباطل تجاوز کردند و از حلال بحرام میل نمودند در کنز
العرفان آورده که درین موضع چند فایده است یکی انکه آیه دلیل است بر اباحت انچه نام خدای برده باشند
در وقت ذبح بران و بر تحریم انچه نام خدا بر ذبح آن نبرده باشند و نص بر تحریم متروک التسمیه عمداً او نسیاناً و این مذهب
احمد حنبل است و نزد مالک و شافعی حلال است لقوله عم ذبیحة المسلم حلال وان لم یذکر اسم الله علیه و اصحاب امامیه
و ابو حنیفه قایل اند بتحریم متروک التسمیه عمداً لا نسیاناً لقوله عم رفع عن امتی الخطاء والنسیان و حدیث مذکور بر تقدیر
صحت آن محمول است بر نسیان و اما آیه کریمه نزد ابو حنیفه مأول است بمیته یا محمول بر انکه تسمیه بغیر اسم خدا
باشد یا عمداً ترک کرده باشند لقوله تعالی وانه لفسق و اولی حمل آیه است بر اضمار عمداً دوم واجب است در تسمیه
ذکر خدای تعالی بقصد تعظیم مثل بسم الله یا الله اکبر و اگر اقتصار نماید بر لفظ الله مجزی نیست بر قول اقرب و واجب است
که تسمیه بعربی باشد اگر غیر ذابح تسمیه گوید صحیح نباشد سیوم مراد باضطرار که مستثنی در آیه کریمه انجنبیت که یا
خوف تلف باشد یا مرض یا تخلف از متابعت رفقا یا ضرورت لبس شرط نیست که مشرف بر موت باشد بعد ازان حق تعالی
مکلفان را خطاب میکند وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان آنرا
یعنی ترک کنید گناهان آشکارا و پنهان را مراد آنست که ترک جمیع گناهان کنید زیرا که گناه منحصر است در آشکارا
و پنهان و بعضی بر آنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح کنند و باطن آنکه بدل اندیشه نمایند در حقایق سلمی مذکور است که ظاهر اثم طلب
نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که

آنانکه کسب می کنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ
بانچه بوده‌اند که کسب می کنند و قبل ازین اشارت باین رفت که مشرکان عرب که مردار حلال دانستندی گفتندی
که ای محمد گوسپندی که خود میرد کشندهٔ آن کیست فرمودند که آفرینندهٔ او گفتند و اعجبا چیزی که یاران تو
می کشند و سگ و چرغ هلاک می کنند حلال و پاکست و هرچه خدای کشد حرام و ناپاک ازین سخن وسوسه
در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیه آمد که وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
از آنچه یاد کرده نباشند نام خدای تعالی بران وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ بدرستی که خوردن چیزی که نام خدا نبرده باشند
بر ذبح آن بیرون رفتن است از فرمان الهی و گویند که ضمیر راجع باکل آن چیز باشد که تاکلوا دال است
بران یعنی اکل آن چیز فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستی که دیوان متمرد لَيُوحُونَ وسوسه می کنند إِلَىٰ
أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود یعنی کافران یاری وساوس کفار که شیاطین الجن اند لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما
خصومت کنند که هرچه خود می کشید می خورید و آنچه خدا کشته است می گذارید و مرویست که گروهی از مجوس فارس
و مشرکان قریش که از اولیای ایشان بودند در جاهلیت کتابتی فرستادند مضمون آنکه که زعم محمد و اصحاب او
این است که ایشان تابع امر خدااند و مع ذلک اعتقاد ایشان آنست که آنچه خود ذبح کنند حلال است و آنچه
خدا آنرا کشته باشد حرام حق تعالی فرمود که شیاطین الانس که مجوس اند القای این معنی می کنند بدوستان خود که کفار
قریش اند تا مجادله کنند با شما ان در این باب وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان فرمان برید ایشان را
در استحلال آنچه حرام است إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرک ارندگان باشید چه هر که ترک فرمان خدا کند
و منقاد مشرک شود در استحلال ما حرم الله لامحاله مثل او خواهد بود و این مسایل اجماعیه است اگر بدون استحلال باشد
فاسق است پس بعد ازان از برای اهل حق و اصحاب باطل بیان این مثل می کند که أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بوده
باشد مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کرده ایم او را باسلام بوسیلهٔ نصب ادله و غیر آن
از اسباب توفیق وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و گردانیدیم یعنی دادیم مرا او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان
حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست همزه برای انکار است یعنی
نباشد که میان مردمان رود باینکس كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیهای کفر و جهالت

مانده لیس بخارج منها در حالتی که نیست بیرون آینده از ان از غایت فرط و عناد و این حال است
از ضمیر مستکن نه از های مثله بجهت وقوع فصل بینهما کذلک همچنانکه آراسته شده است ایمان در دل مومنان
زین للکافرین زینت داده شده است برای کافران ما کانوا یعملون آنچه می کنند از عبادت
اصنام اما مزین کفر در قلوب کفار شیاطین اند و مزین ایمان در قلوب اهل ایمان رحمت در آثار آمده
که این آیه در شان حمزه بن عبد المطلب و ابوجهل بن جهل نازل شده در وقتی که ابوجهل نسبت بحضرت رسالت پناه
بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال صاحب نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه دران روز در شکار
بود چون باز آمد آن شکایت و بی حرمتی ابوجهل با وی حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک رفت و
کمان بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمت کفر و اصنام
ابوجهل لعین و نیز در حسن آنست که این آیه عام است نسبت بجمیع مومن و کافر و این اولی است بجهت آنکه فایده
آن اعم است محققان گفته اند که موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بنکرت است و حیات
بمعرفت بعد از ان بجهت تسلیه حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة میفرماید که و کذلک و همچنانکه
در مکه اکابر گنه کار هستند جعلنا آفریدیم فی کل قریة در هر دیهی اکابر مجرمیها بزرگان
گنه کاران که در ان موضع اند یا همچنانکه مومنانرا آفریدیم کافرانرا نیز آفریدیم یعنی همچنانکه نور ایمان را
که حجج بینه و دلایل ساطعه است باهل ایمان نمودیم بکفار نیز نمودیم لیکن انها مهتدی نشدند بجهت اختیار خود
و اینها در ضلالت ماندند بسوء اختیار خود در بیضاوی گفته که جعلنا بمعنی صیرنا است هر دو مفعول او فی کل
قریة اکابر است و مجرمیها بدل آن و تخصیص اکابر بجهت آنست که ایشان اقوی اند باستتباع مردمان دراوایل
و الیق باقتدا از جمیع زیرا که اکابر هر گاه در قضیه قادر باشند پس اصاغر باین اجدر باشند لیمکروا فیها
تا اینکه مکر می کردند در ان موضع و مردمانرا از ایمان باز میداشتند چنانکه رؤسای قریش در موسم حج بر سر
چهار راه کس نشانده مردمانرا باز می داشتند از ایمان و هر کس می آمد از حال پیغمبر سوال می کرد می گفتند
که او ساحر است و کاهن و مانند آن لام در لیمکروا لام عاقبت است که آنرا لام صیرورت گویند مانند لدوا
للموت و ابنوا للخراب و ما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مگر بانفسهای خود چه وبال

مکر ایشان بایشان راجع است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند ایشان که وبال مکر که عقوبت است لاحق بکبر
میرسد نقلست آورده اند که ابوجهل و متابعان او گفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شریکیم
اکنون میگویند که در میان ما پیغمبریست که بدو وحی فرود می آید بخدای که تابع او نشویم مگر که وحی بما نازل
شود چنانچه باو نازل میشود آیه آمد وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن
یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند بر وجه حسد و عناد ایمان نمی آریم
بدین آیه و معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا وقتی که داده شویم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده رُسُلُ اللَّهِ
پیغمبران خدا یعنی وحی و کتاب بما فرود آید در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت مرتبت گفت
که اگر نبوت بحق است من از تو سزاوارترم جهت آنکه بسن از تو بزرگترم و بمال و عدد از تو بیشتر حق تعالی
این آیه فرستاد بعد از آن بر سبیل استیناف رد قول او کرد بآنکه نبوت بکبر سن و کثرت مال نیست اللَّهُ
أَعْلَمُ خدا داناترست حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ بموضعی که می نهد پیغامهای خویش در آن یعنی می گزیند
برسالت خود و مخصوص می سازد بآن هر کرا که می داند که صلاحیت آن دارد که محل رسالت و شایستهٔ
نبوت باشد بعد از آن تهدید کافران می کند بقوله سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد
که برسد آنکسانی را که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و رسوائی بعد از کبر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذاب سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب مکر کردن ایشان با مومنان
و بد سگالیدن در حق ایشان و مراد بعذاب شدید عذاب دارین است از قتل و اسر و سبی و از عذاب دوزخ
چون حق تعالی ذکر مومنان و کافران فرمود در عقب آن بیان فعلی میکند که در بارهٔ ایشان بجا آورده فَمَنْ
يُرِدِ اللَّهُ پس هر کرا خواهد خدای تعالی أَنْ يَهْدِيَهُ آنکه راه نماید او را و بطریق حق شناسا گرداند
يَشْرَحْ صَدْرَهُ بگشاید سینهٔ او را یعنی دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام بوسیلهٔ الطاف
از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله مراد بشرح صدر گردانیدن آنست بر وجهی که قابل حق
گردد و مستعد این که حق در او حلول کند و مصفا از هر چه که مانع و منافی حق باشد وَمَنْ يُرِدْ پس هر کرا خواهد
خدای تعالی أَنْ يُضِلَّهُ آنکه فرو گذارد او را از طریق ایمان بعد از آن که انکارات حق باو نموده باشد

دا و از فرط عناد و جحود قبول آن نکند يَجْعَلْ صَدْرَهُ گرداند سینه او را ضَيِّقًا تنگ حَرَجًا كَأَنَّمَا
سخت بغایتی که اصلا سخن حق قبول نکند و از ان امتناع نماید يَصَّعَّدُ بر بالا می رود فِي السَّمَاءِ در آسمان
یعنی حق گریزد از قبول و میخواهد که بآسمان رود تا قبول آن نکند و این غایت تباعد است در گریختن و پس این
تنبیه فرموده بر آنکه ایمان ممتنع است چون صعود بر آسمان كَذَٰلِكَ همچنانکه تنگ میگرداند دلها کافران را
بر وجه تخذیل يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ مسلط می سازد خدای عذاب با نفور را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بر آنانکه نمی گروند و توحید را تصدیق نمیکنند بدانکه ظاهر آیه اگرچه چنین می نماید که مجبره را تمسک تام باشد
بآن اما چونکه این مودی است باسناد قبیح نسبت بحق تعالی و منجمله آن این است که فایده این کلام ترغیب است
در ایمان و زجر از کفر پس او بترک نظر در ادله و حجج و ایات دل خود را تنگ گردانند تا نور ایمان در دل او
نیفتد وَهَٰذَا و این اشارت است ببیان که قرآن بآن آمده یا باسلام یعنی این طریق قرآن یا راه اسلام صِرَاطُ
رَبِّكَ راه پروردگار تو مُسْتَقِيمًا در حالتی که راه راست است و در وی کجی نیست و اضافت صراط برب
بجهت آنست که واضع و مبین آن او سبحانه است و مستقیما حال موکده و عامل در ان معنی اشارت است قَدْ
فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم ایات قرآن را لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای گروهی که پند می پذیرند
و می دانند که قادر مطلق اوست نه غیر او و عالم باحوال عباد است و آنچه میکند و می فرماید محض حکمت و عدل است
و تخصیص متذکران بذکر بجهت آنست که ایشان منتفع می شوند بحجج نه غیر و نظیر این است هدی للمتقین لَهُمْ مر این
متذکران راست دَارُ السَّلَامِ سرای با سلامت از آفات و خالص از مکاره و بلیات و مراد جنت است
یعنی سرای ایشان را است بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد خدای ایشان یعنی ذخیره شده نزد او که کنه او را غیر او
نداند وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بسبب آنچه بودند که می کردند از اعمال صالحه و افعال سنیه وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ یاد کن روزی را که خدا حشر
کند ایشان را و غیر حفص بصیغه متکلم مع الغیر خوانده و یوم منصوب است باضمار اذکر و ضمیر راجع است بهر که محشور میشود
از ثقلین یعنی جن و انس جَمِيعًا همه ایشان و حال تواند بود که منصوب باشد بیقول یعنی گویند در روزی که همه
مکلفان را حشر کنیم که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار خواستید مِنَ

الاِنْسِ از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان بسیار یافتید ایشانرا بانکه اتباع شما شدند بجهت این
محشور شدند با شما وَقَالَ اَوْلِيَآؤُهُمْ و گویند دوستان شیاطین مِنَ الاِنْسِ از آدمیان یعنی انها
آدمیان یعنی انهاکه فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخورداری یافتند بَعْضُنَا
بِبَعْضٍ برخی از ما ببرخی یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان باین وجه که راه نمونی ایشان کردند بشهوات
و مستلذات نفسانیه و یا نفع گرفتند دیوان از آدمیان باین طریق که ایشانرا مطیع خود کردانیدند و تحصیل
مراد خود کردند از ایشان و احتمال دارد که استمتاع مقصور باشد بر انس پس از انس مستمتع شوند بعضی دیگر از ابنای
جنس خود وَبَلَغْنَا و دیگر گویند که بار خدایا باستمتاع رسیدیم اَجَلَنَا الَّذِيْٓ اَجَّلْتَ لَنَا بوقتی که مقرر
کرده بودی برای ما بآن نعمتی وقتی تا بوقت مرگ یا تا حین برانگیختن از قبور و این اعترافست بانچه کرده
باشند از طاعت شیطان و اتباع هوا و تکذیب بعث و تحسر بر حال خود پس گویند که اکنون حال ما چون خواهد شد
قَالَ گوید خدا که النَّارُ مَثْوٰىكُمْ آتش آرامگاه شماست خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ در حالتی که جاوید باشید
در آن آتش عامل در حال مثویکم است اگر مصدر باشد بامعنی اضافت اگر معنی مکان است اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ
مگر آنچه خواهد خدا ایشانرا شما را از آتش بزمهریر نقل کند و یا خواهد که از یک نوع عذاب بنوع دیگر از آن نقل
نماید و بدانکه مفسرانرا درین استثنا چند قولست یکی آن آنکه معنی آنست که الا ما شاء الله ممن آمن
منهم و این قول عطاست و از ابن عباس نقلست که وعید کفارست که مبهم واقع شده و بعد از آن مقطوع
ساخته بقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو حَكِيْمٌ خداوند حکمتست
از آنچه کند با جن و انس عَلِيْمٌ داناست باعمال و احوال ایشان وَكَذٰلِكَ و چنانکه فرو می گذاریم کفار جن
و انس را و تخلیه ایشان می نمایم تا بیکدیگر مسلط شوند نُوَلِّيْ مسلط کردانیم بَعْضَ الظّٰلِمِيْنَ بعضی ظالمانرا
بر بعضی در دنیا و وا گذاریم برخی را بر برخی تا باختیار خود آنچه خواهند از اکتساب مالک دینار مرویست که من در بعضی کتب
سماوی خوانده ام که حق تعالی میفرماید که بدرستی که منم خدائی مالک جمیع پادشاهانم دلهای پادشاهان بید قدرت
منست پس هر که اطاعت من کند پادشاهانرا برو رحیم کردانم و هر که عصیان نماید پادشاهانرا براو بیرحم
سازم پس بخود در مشغول بتوبه سازید و باز گردید باوامر و نواهی تا ایشانرا بر شما مهربان کردانم بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْ

بسبب انچیزی که کسب می کنند در دنیا از معاصی و مناهی باز خطاب میکند بکفار بر وجه توبیخ که یا معشر الجن
والانس ای گروه دیوان و ادمیان الم یاتکم ایا نیامد بشما یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از جنس شما
اگرچه پیغمبران جز از ادمیان نبودند اما چون انس را با جن جمع کرد پس بر سبیل تغلیب خطاب صحیح باشد حاصل که حق تعالی
بر سبیل ملامت با ادمیان و پریان خطاب میکند که بشما رسولان فرستادم که از روی دعوت یقصون
علیکم می خوانند بر شما لقاء یومکم هذا از دیدن این روز که قیامت است قالوا گویند در جواب
شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب پس بر سبیل
مذمت ایشان میفرماید وغرتهم الحیوة الدنیا و فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش
کردند و چون بعرصه محشر در امدند و اهوال و شدائد آنرا بدیدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا
علی انفسهم و گواهی می دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین انکه ایشان بودند ناگرویدگان
به نشئه آخرة و احوال آن ذلک خبر مبتدای محذوفست ای الامر ذلک و مشار الیه ارسال رسل است یعنی شان
وامر عظیم فرستادن رسولان است و قوله ان لم یکن ربک تعلیل حکم مذکور است بحذف خبر و ان مصدریه
یا مخففه از مثقله یعنی امر ما فرستادن رسولان است و یا بجهت انکه شان این است که نیست پروردگار تو مهلک
القری هلاک کننده ساکنان دهها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون و حال انکه اهل آن شهرها
و دهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدا و قیامت خبر نداده لهذا استیصال هیچ
قوم نبوده الا بعد از تقدم وعید و گرنه ایشانرا بر حق تعالی حجت باشد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک یعنی چرا رسول
نفرستادی تا ما پیروی میکردیم ایات ترا و این مستلزم ظلم است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و درین آیه دلالت
صریح است بر انکه حق تعالی منزه است از ظلم ولکل و هر یک از مکلفان راست درجات مراتب در ثواب
و عقاب مما عملوا از برای عملها که کردند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون
بی خبر از ایشان از انچه می کنند پس مخفی نباشد بر او عملی هیچ عاملی و قدر ثواب و عقابی که مستحق آن باشد وربک
الغنی و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان و از ایشان ذو الرحمة خداوند رحمت است
بر ایشان درین تنبیه است بر انکه انچه مذکور شد از ارسال رسل بجهت انتفاع او نیست بلکه بجهت ترحم او است

بر عباد اِن یَشَأ اگر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا نماید یُذهِبکُم ببرد شما را ای کفار قریش بجهت عدم احتیاج او
بشما وَیَستَخلِف و خلیفه و جای نشین شما بسازد مِن بَعدِکُم از پس شما مَا یَشَاءُ هر که را خواهد از آفریدگان
خود کَمَا اَنشَأَکُم همچنانکه آفرید شما را و پیدا کرد مِن ذُرِّیَّةِ قَومٍ آخَرِینَ از ذریت قوم دیگر
که پدران شما بودند لیکن ابقای شما می کند بجهت ترحم بر شما و یا بجهت آنکه شاید که بعضی از شما بگروند یا فرزندان
شما بشرف اسلام رسند اِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده می شوید از قیامت و متعلقات آن
لَآتٍ هر آینه آینده است یعنی بودنی و واقع شدنی است بلا شک وَمَا اَنتُم بِمُعجِزِینَ و نیستید شما عاجز کنندگان
مر خدا را در اتیان به بعث و حشر شما و بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید می فرماید قُل بگو ای محمد بکفار قریش
یَا قَومِ اعمَلُوا ای گروه من عمل کنید عَلَی مَکَانَتِکُم بر غایت مکنت و طاقت خود یا بر حالت کفر خود
عمل نمائید خلاصه معنی آنست که بر سبیل تهدید می فرماید که بر کفر و عداوت خود ثابت شوید اِنِّی عَامِلٌ
بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری خود در ترویج اسلام و رسوخ بر آن فَسَوفَ
تَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن تَکُونُ لَهُ آنکس که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ
سرانجام پسندیده سرای آخرة و می تواند بود که مَن استفهامیه باشد یعنی زود باشد که بدانید که کیست عاقبت حسنی
که حق تعالی این دار را برای آن خلق فرموده و بنابرین من در محل رفع است و فعل علم متعلق عنه است و بنابر
اول منصوب است بر مفعولیت و نیز بجهت حزنیت تهدید می فرماید اِنَّهُ لَا یُفلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که
فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار در منهج الصادقین آورده که صاحب کشف الاسرار در معنی
این آیه فرموده که هم درین روز بدانید که عاقبت دنیای شما بکجا کشد و دولت فلاح کرا رسد و ببینید که درویشان
شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و خواجه های صاحب اقبال را بسوی زندان ندامت چون رانند
آورده اند که مشرکان در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدای و نیمه دیگر برای بتان
کردندی و همچنین چارپایان را قسمت نمودندی تا آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی
و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت می نمودندی پس اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی
و اگر چیزی در نصیب خدا زیاده بودی در میان نصیب بتان افکندندی و گفتندی که خدای توانگر است بدین

احتیاج ندارد و اینها فقیر و محتاج ترند حق تعالی ازین حال خبر می دهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلّٰهِ و مقرر
کردانیدند برای خدای تعالی مِمَّا ذَرَأَ از آنچه آفریده است خدای مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ
و از چهارپایان نَصِيبًا بهره برای بتان و حذف این بجهت آنست که مدلول علیه است قوله فَقَالُوا پس
گفتندی هٰذَا لِلّٰهِ این نصیب مر خدای راست بِزَعْمِهِمْ با دعای باطل کفار و پندار دروغ خود
وَهٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کردیم فَمَا كَانَ
پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان و بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ پس
نمیرسد بسوی خدا و دران تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلّٰهِ و آن نصیب که مر خدای راست فهو
يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ پس آن میرسد بتان ایشان که بهتر از نصیب خدا برای مردمان می دارند
و نام زد بتان می کنند در بیضاوی گفته که قوله مما ذرأ تنبیه است بر فرط جهالت ایشان چه ایشان جماد را که
اصلا قادر بر چیزی نیست شریک خالق گردانیده اند در خلق و بعد از ان آنرا ترجیح شریک دادند براو و این وجه
که از کی را بآن داده و قوله بزعمهم تنبیه است بر آنکه آنچه اختراع آن نموده اند از تعیین نصیب نه آنست
که حق تعالی ایشانرا بآن فرموده باشد و لهذا در عقب آن فرموده که مَا يَحْكُمُونَ بد است حکم کردن
ایشان که این است وَكَذٰلِكَ و مانند این آرایش باطل که شیطان کرده است در قسمت قربات
زَيَّنَ آراسته اند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن
فرزندان ایشانرا شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان که آرایش می دادند کشتن فرزندان
ایشانرا در چشم ایشان مراد از قتل اولاد در گور کردن دختران زنده و این از عادت جاهلیت بود
که دختران زنده را در گور میکردند بجهت آنکه هر گاه که دختر متولد می شد و پدر او سرزنش میکردند و او بجهت ننگ
و عار دختر خود را زنده در گور می کرد یا می کشت و یا مراد کشتن اولاد است برای قربانی آلهه بهر تقدیر
مزین آن شیاطین بودند که در دل ایشان می انداختند که وجود دختران شما را سبب عیب و عار است
و فقر و درویشی و یا قتل فرزندان برای بتان موجب تقرب است لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک سازند یعنی گمراه
کردانند ایشانرا و از راه ببرند باغوا وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ تا بپوشند و مشتبه کردانند بر ایشان

دِينَهُمْ دین ایشانرا باین افعال مبتدعه یعنی انجه بر ان بوده‌اند از کیش اسمعیل ع و لام برای تعلیل است
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای که بر جبر و قهر شیاطین را از تزیین باز دارد مَا فَعَلُوهُ نکردند
آنرا و قادر نشدندی بران ولیکن جبر منافی تکلیفست و مخالف مصلحت بلکه تکلیف فَذَرْهُمْ پس بگذار
ایشانرا وَمَا يَفْتَرُونَ و با افترا او دروغی که میگویند و می‌تواند بود که ما موصوله باشد یعنی بگذار
بانچه افترا میکنند و گویند که سبب در تزیین قتل بنات آن بود که نعمان بن منذر بر قومی تاخت برد
که بنات ایشانرا اسیر کرد و از جمله مسبیه دختر قیس بن عاصم بود و بعد از ان که صلح کردند زنان مسبیه
اراده عشیره خود کردند و رجوع بقبیله خود نمودند مگر دختر قیس که پیش پدر خود نیامد قیس سوگند خورد
که هیچ دختری از و متولد نشود مگر او را بکشد بسبب این امر شنیع در میان عرب عادت شد و همه
برین اقدام می‌کردند بعد از ان از اعتقاد باطل و قول فاسد ایشان اخبار میفرماید که وَقَالُوا هَٰذِهِ
و گفتند این أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ چهارپایان و کشت زارها حِجْرٌ حرام است بر ما حجر فعل است بمعنی مفعول
مانند ذبح که بمعنی مذبوح است و واحد و کثیر و ذکور و اناث در و مساویست و قوله لَا يَطْعَمُهَا
بیان حجر است یعنی نچشد و نخورد آنرا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر انچه ما خواهیم از خدم اوثان مردان نه زنان
پس مطلق زنانرا از ان دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود یعنی این قسمت و منع بی حجتی و برهان بود
وَأَنْعَامٌ و این چهارپایان حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا حرام کردانیده شد پشتهای ایشان یعنی سوار شدن
و بار نهادن بران مراد بحایر و سوایب و وصایل و حوامی است که در سوره مایده گذشت وَأَنْعَامٌ و این
چهارپایان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمیکنند نام خدایرا عَلَيْهَا بر ذبح آن چه آنرا بنام بتان ذبح
می‌کردند حاصل سخن آنست که مشرکان انعام را بر سه قسم کرده بودند میگفتند که هذه انعام محرمة الظهور و هذه
الانعام لا یذکرون اسم الله علیها پس بهوا و آرزوی خود آنرا اجناس ثلاثه کرده بودند و این را نسبت بخدا افْتِرَاءً
عَلَيْهِ جهت افترا کردن برا و انتصاب این بر مفعول له است سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد خدا ایشانرا
بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب انکه بودند که افترا می‌کردند و بعد از ان حق تعالی از مقاله دیگر ایشان خبر میدهد
که وَقَالُوا و گفتند که مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ انچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی در شکم

بحیره و سایبه خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا مر مردان ما را خاصه و نزد بعضی مراد از ما فی بطونها البان ست
وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِن يَكُن مَّيْتَةً
و اگر باشد مرده یعنی اگر مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان در آن همه شریک اند
یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند و بدانکه تا در خالصة برای مبالغه است چون عافیت که در موضع
خالص واقع شده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدا ایشان را وَصْفَهُمْ جزای وصف کردن
کردن ایشان را که آن افترا است بر خدا در تحریم و تحلیل إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در احکام
و حلال می کند عَلِيمٌ داناست بمصالح بندگان حق تعالی درین آیه از چهار وجه ذم و عیب کفار کرده یکی آنکه ذبح
ایشان بغیر اسم خداست دوم اکل ایشان آنرا بر ادعای تزکیه جهت افترا بر او سبحانه سیوم تحلیل ایشان
برای اناث چهارم تسویه میت و زنده نزد ایشان بعد از آن بیان خسارت جمعی میفرماید که قتل اولاد می کردند
و تحریم حلال مینمودند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ کشتند فرزندان
خود را سَفَهًا از روی بی خردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بغیر دانش یعنی قتل ایشان بجهت خفت ایشان از طرف عقل
و جهل با آنکه حق تعالی رازق اولاد ایشان است در جامع البیان آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را
زنده در گور میکردند بجهت خوف اینکه چون بزرگ شوند ایشان را جهاز و ما یحتاج عروس باید حق تعالی ازین خبر داد
که ایشان قتل اولاد کردند از روی سفاهت و جهالت وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ
آنچه روزی داده است خدای ایشان را یعنی بحایر و سوایب و غیر ایشان افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بجهت افترا کردن
بر خدا قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گم کردند راه را است و گمراهی سلوک نمودند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ
و نیستند راه یافتگان بر طریق حق و جادهٔ صواب در عقب آن میفرماید که خالق جمیع اشیا او سبحانه است پس
جایز نباشد اضافت شیی از آن باوثان و نه تحلیل و تحریم آن مگر باذن او که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که
برای شما أَنشَأَ پیدا کرد و از نیست هست گردانید جَنَّاتٍ بوستانها مملو از انگورها از غایت انبوهی
روی زمین را پوشیده باشد مَّعْرُوشَاتٍ برداشته شده که بر اثلا و چوب بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
و غیر بسته و بر زمین افتاده گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و آنرا

بر داشته عرش‌ها و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد و بر زمین افتاده وَالنَّخْلَ و نیز بیافرید
درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشت‌ها را از آنکه ساق ندارد و ثمرهٔ آن حبوب است مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ
در حالتی که مختلف است میوهٔ آن در هیآت و کیفیات یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه و تسمیهٔ ثمر باکل
باعتبار ما یؤول است که آن اکل است و ضمیر راجع بزرع است و یا مرجع آن نخل است و مختلفا حال است وَالزَّيْتُونَ
و دیگر بیافرید زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند یکدیگراند یعنی بعضی افراد آن
مشابه به بعضی دیگر است در لون و طعم و یا برگهای آن مانند یکدیگر است وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست بعضی
از آن ببعضی و بعد از این نعم امر میکند بر سبیل اباحت که كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوه‌های هر یک ازین إِذَا
أَثْمَرَ چون میوه بیاورد اگر چه نارسیده و خام باشد گویند فایدهٔ این قید رخصت مالک است در اکل آن قبل از
اداء حق الله از آن وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درویدن زرع و بریدن
نخل و چیدن آن و امر بایتاء در روز حصاد مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در اداء آن و در مجمع گفته که در این
دو قول است اول آنکه زکوة عشر یا نصف عشر است و این قول ابن عباس است دوم صدقه است بمساکین بر وجه مقدور و این
مرویست از جعفر بن محمد از پدر خود علیهما السلام آورده‌اند که ثابت بن قیس قریب بپانصد نخل خرما آنرا برید و تصدق
نمود و هیچ از آن برای خود و عیال خود باقی نگذاشت بجهت این از انفاق عیال عاجز شد رسول مقبول او را ازین منع نمود و
فرمود که اول ابتدا بعیال خود کن و فاضل آنرا صدقه نمای حق تعالی این آیه فرستاد وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید از
صدقه دادن کقوله و لا تبسطها کل البسط یعنی هر چه هست یکبار تصدق مکنید بعضی از مفسرین گفته که هر چه در حظ نفس خود
نفقه کنی اسراف است اگر چه یکدانه کنجد باشد و هر چه برای خدا دهی اسراف نیست اگر چه هزار خروار بود و مذهب اهل
البیت اینست که اگر شخصی بمقدار کوه ابو قبیس در راه خدا صرف کند اسراف نیست و اگر دانه بر وجه بی وجه صرف کند که رضای
الهی در آن نباشد اسراف است و مرویست که حاتم طائی را گفتند که لا خیر فی السرف جواب داد که لا سرف فی الخیر
إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا
وَمِنَ الْأَنْعَامِ عطف است بر جنات یعنی اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنچه بردارد اثقال را چون
شتر و گاو وَفَرْشًا و آنچه مفروش شود برای ذبح چون گوسپند و یا آنچه شعر و صوف و وبر آن منسوج میشود برای فرش

كُلُوا بخوريد يعنى بر خود حرام مكرد انيد بجنانكه فعل جاهليت ست و يا بر سبيل اباحت ميفرمايد كه بخوريد مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از انجه روزى داد شما را و حلال ساخت براى شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پيروى مكنيد خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهاى شيطان يعنى براه او مرويد و بوسوسه او حلال را حرام مسازيد و حرام را حلال مكنيد إِنَّهُ بدرستى كه شيطان لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ مر شما را دشمنى ست آشكارا يعنى ظاهر العداوت بعد از ان تفسير حمولة و فرشا مى كند بقوله ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يعنى آفريد از جهار پايان هشت زوج را و زوج انرا كويند كه با جنس خود مزاوجت كند در بيضاوى كفته كه ثمانية ازواج بدل ست از حمولة و فرشا و يا مفعول كلوا ست و قوله و لا تتبعوا معترضه ست بينهما و قوله مِنَ الضَّأْنِ بدل ست از ثمانيه يعنى خداى تعالى آفريد از انجه پشم دارند يعنى ميش اثْنَيْنِ دو زوج نر و ماده كه ميش و نعجه ست و ضان اسم جنس ست مانند ابل وَمِنَ الْمَعْزِ و از انجه موى دارند يعنى بز اثْنَيْنِ دو زوج ديكر را نر و ماده كه ميش و معز ست و آن جمع ماعز ست جون صاحب و صحب قُلْ بكو بر وجه انكار بكسى كه تحريم انعام كردند بر خود آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آيا آن دو نر را كه كبش و تيس ست حرام كرد خداى أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ يا دو ماده را كه نعجه و معز ست أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ يا حرام كرد انرا كه مشتمل ست بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهاى آن دو ماده خواه انجه در رحم ايشان ماده باشد يا نر نَبِّئُونِي خبر دهيد مرا بِعِلْمٍ باجرى معلوم كه دلالت كند بر انكه خداى حرام كرده ست از انها إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اكر هستيد راست كويان كه تحريم از نزديك اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و آفريد از شتر دو زوج نر و ماده را وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ از كاو نيز برين منوال دو زوج را قُلْ بكو بايشان كه آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آيا حرام كردانيده خداى هر دو ذكر را از شتر و كاو أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ يا هر دو ماده را از ايشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ يا حرام ساخته كه مشتمل ست بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهاى هر دو ماده ملخص كلام انكار ست از انجه حق تعالى حرام كردانيده باشد اجناس اربعه را از ذكور و اناث و اين رد ست بر مشركان كه يكبار تحريم ذكور انعام مى كردند و بار ديكر اناث ان و مرة اخرى اولاد ايشان بزعم انكه حق تعالى تحريم انها نموده و نيز بر وجه رد و انكار ميفرمايد كه أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ ايا بوديد حاضران و مشاهده كنندكان إِذْ وَصَّاكُمُ اللّٰهُ بِهَذَا انهنكام كه وصيت كرد خداى شما را بدان تحريم چه شما بهيچ پيغمبرى نمى كرويد پس طريقى ديكر نيست

چون شما را بمعرفت امثال این حکم مشاهده و سمع در تفسیر مجمع البیان آورده که عوف بن مالک بحضرت رسالتپناه
آمد و گفت که یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کردند حرام
نمی شود و موجب حرمت نمیگردد عوف گفت که خدای حرام کرده این آیه نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که حق تعالی ازواج ثمانیه برای اکل و انتفاع آفریده است و اینکه شما بعضی را چون بحیره و سایبه و وصیله
و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی اگر میگوئید که تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور
باید که حرام بود و اگر اعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه اشتمال
رحم است پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی ابن مالک ساکت شد حضرت فرمود یا ابن مالک
چرا سخن نمیگوئی گفت تو سخن گو تا من بشنوم حضرت این آیه بر او خواند که فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ
افْتَرٰی از آنکس که افترا کند عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را لِیُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کرداند
مردمان را بِغَیْرِ عِلْمٍ بغیر دانش مراد اکابر ایشان است که قرار این مهم متعلق ایشان است اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِیْنَ راه نه نماید بر وجه اجبار گروه ظالمان را یا آنکه حق تعالی
ایشان را در آخرت راه بهشت ننماید زیرا که مستحق عقاب عظیم و عذاب الیم اند بجهت کفر و ضلالت ایشان
مرویست که کفار چون این آیه شنودند گفتند که هرگاه همه انعام حلال اند پس حرام کدام باشند آیه آمد که
قُلْ بگو ای محمد لَا اَجِدُ نمی یابم فِیْ مَا اُوْحِیَ اِلَیَّ در قرآن یا در مطلق در آنچه وحی کرده شده است بمن مُحَرَّمًا
طعامی را که حرام کرده شده باشد عَلٰی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا درین تنبیه است بر آنکه
تحریم معلوم نمیشود مگر بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در شرع هیچ چیزی را حرام نکرده اِلَّا اَنْ
یَکُوْنَ مَیْتَةً مگر که باشد آن طعام مردار اَوْ دَمًا مَسْفُوْحًا یا خون ریخته شده مراد خونیست
که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی او از او رود و تخصیص مسفوح بذکر بجهت آنست که خون متخلف
در عروق و سایر اعضا بعد از ذبح معفو عنه است اَوْ لَحْمَ خِنْزِیْرٍ یا گوشت خوک و آنچه توان از آن خورد
و تخصیص لحم بجهت آنست که جزو اعظم است در اکل فَاِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که خوک یا گوشت آن قذر است
بدانکه تخصیص میته و دم مسفوح و خنزیر بذکر تحریم با آنکه غیر این نیز محرم است از منخنقه و غیر آن چنانکه در سوره

مایده گذشت بجهت آنست که حق تعالی تخصیص این اشیا فرموده بجهت تاکید حرمت آن و تحریم ما عدای آن در مواضع
دیگر مبین شده که آن یا بنص قرانست یا بوحی غیر قرآن و این سوره مکیست و مایده مدنی پس جایزست که
در مکه همین سه چیز حرام بوده است و بعد از ان در مدینه ما عدای آنچه حرام شده باشد أَوْ فِسْقًا عطفست بر لحم
خنزیر و ما بینهما اعتراضست بجهت تفصیل یعنی یا کشته باشد بفسق و آن هر حیوانی ماکول اللحمست که أُهِلَّ آواز
برداشته شده باشد لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا بِهِ بآن یعنی بوقت ذبح آن این جمله صفت موضحه فسقست
و تسمیه آنچه مذبوح شده باشد بر اسم صنم بفسق بجهت توغل آنست در فسق و جایزست که فسقا مفعول له باشد از اهل
و این عطفست بر یکون و ضمیر مستکن در ان راجع است بآن فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره گردد و یا درمانده
یعنی غیر از میته چیزی را نیابد و ضرورت داعی شده باشد بتناول چیزی از ان غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار
نبود بر بیچاره مثل خود یا باغی نباشد بر امام و یا در طلب لذت نکند یعنی بقدر سد رمق اکتفا نماید وَلَا عَادٍ
و نه از حد درگذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو غَفُورٌ
آمرزگارست و مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول نماید رَحِيمٌ و مهربانست که بیچارگان را
در ان رخصت داده بعد از ان بیان چیزی نماید که بر یهود حرام گردانیده وحی فرماید که وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا
و بر آنکسانی که یهود اند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون سباع در جمع آورده
که در معنی ظفر خلافست نزد بعضی آنست که هر حیوانیست که منفرج الاصابع نیست چون شتر و مرغ و بط و این
مرویست از ابن عباس و جبائی گفته که جمیع سباع و کلاب و سنانیر و آنچه بظفر اصطیاد میکنند درین داخلست
و بلخی گفته که مراد هر ذی مخلبست از طیر و هر ذی نابی از دواب و تسمیه حافر بظفر بر سبیل مجازست وَمِنَ
الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسپند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه‌های
که درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن و اضافت بجهت زیادتی ربطست إِلَّا مَا حَمَلَتْ
مگر آنچه برداشته ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسپیده بر پشت و پهلوی ایشان از درون و برون أَوِ
الْحَوَايَا و یا آنچه مشتملست بر امعا یعنی چربی که ملتصق است برودهای ایشان و گویند این عطفست بر
شحومهما یعنی حرام کردیم بر ایشان چرب رودها أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته با استخوان چون

و نیز و بپیه بنا گوشت و مغز استخوان ذَٰلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُم باداشش دادیم ایشان را بِبَغْيِهِمْ
بسبب ظلم ایشان و نظیر این است قوله فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات در بعضی از تفاسیر آمده
که ملوک بنی اسرائیل منع فقرا میکردند از اکل لحوم طیر و شحوم حق تعالی آن اشیای مذکوره را بر ایشان حرام
گردانید وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز و در اثار آمده
که هر وقت که جهودان گناهی کردندی و معصیتی از ایشان صادر شدی مصلحت الهی اقتضای آن
کردی که بعضی آنچه بر ایشان حلال بودی حرام فرمودی و اگر آن معاصی نکردندی بر ایشان حرام نساختی و بعد از
اخبار ازین خطاب میکند برسول خود که فَإِن كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب تو کنند جهودان در چیزی که من بتو
وحی کردم فَقُل پس بگو با ایشان که رَّبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش
بسیارست یا واسع الرحمة است باینکه مهلت می دهد شما را برین تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند تا شاید که
از کفر و تکذیب باز گردید پس مغرور مشوید باهمال او زیرا که در امهال او اهمال نیست وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ
و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت مقرر و معین عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که مکذبان اند
و چون چنین است بر جای رحمت او ایمن مشوید از نقمت او و چون رد اعتقادات باطله کافران نمود در عقب آن
رد مقالات فاسده ایشان میکند بقوله سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند بر وجه اعتذار
آنانکه شرک آورده اند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا
و نه پدران ما عطف این بر ضمیر اشرکنا بدون تاکید بجهت فصل آنست بلا وَلَا حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ
و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی شرک و تحریم ما بمشیت و امر خداست و برضای او و اگر نه شرک نیاوردیم
و تحریم اشیا نمیکردیم و این قول فرقه مجبره است که مستلزم تکذیب خدا و رسل و کتب اوست لهذا حق تعالی
تکذیب ایشان کرده میفرماید که كَذَٰلِكَ همچنین که قوم تو تکذیب می کنند ترا برین که حق تعالی منع شرک نکرده
و تحریم امور مذکوره ننموده كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند حَتَّىٰ
ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بجهت تکذیب قُلْ هَلْ عِندَكُم
بگو آیا نزدیک شماست مِّنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که صحیح باشد که بآن حجت آرند بر سخنان فَتُخْرِجُوهُ لَنَا

پس بیرون آرید وظاهر کنید آنرا برای ما بعد از آن بجهت تاکید در ماده تکذیب ایشان میفرماید إِنْ
تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا
تَخْرُصُونَ و نیستید شما مگر دروغ گویید بر خدای در جامع البیان مذکور است که حق تعالی در این آیه بیان
کرده که مشرکان مجبره اند و جبر مذهب اهل شرک است هرگاه که حق تعالی ملامت کفار کرده بر جبر و ایشانرا با
تکذیب فرموده پس چگونه تجویز مسلمانان کنند که ایشان قایل بان شوند و اگر کفر و ظلم و فسق بمشیت خدای تعالی بودی
بایستی که هیچ کافر و فاسق و عاصی را عاصی نگفتندی بلکه مطیع خواندندی زیرا که مطیع کسی است که افعال او موافق مشیت
و اراده حق تعالی باشد پس صریحا آیه و ادله عقلیه دلالت میکند بر بطلان قول مجبره که میگویند فاعل همه کفر و ضلالت و فضایح و قبایح
حق تعالی است و بنده را اصلا در فعل خود اختیار نیست اگر خدا خواهد او را بخرابات برد و گر خواهد بمسجد بعد از آن میفرماید
که چون مشرکان اثبات حجتی نتوانستند نمود بر مدعای خود قُلْ بگو مر ایشانرا فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مر خدای راست
حجت رسیده بنهایت صحت و غایت قوت بر اثبات قول حق و ابطال قول شما فَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای
که شما را راه راست نماید و بجبر و قهر بر ایمان دارد لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر اینه راه نمودی همه شما را راه راست
ولیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت مناقض قهر و گویند معنی آنست و اگر خواستی خدای شما را به بهشت رسانیدی و ثواب
دادی ابتدا بغیر تکلیف و لیکن این منافی حکمت و مصلحت اوست و حکمت او آنست که ابتدا تکلیف بندگان کند و بعد از ان
تعریض ثوابی نماید قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ گواهان خود را که يَشْهَدُونَ گواهی میدهند أَنَّ
اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا آنکه حرام کرده است خدا این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن و چون گواهان چنین ندارند بحکم حجت
لازم ایشان نباشد بدانکه هلم اسم فعل است غیر متصرف نزد اهل حجاز و فعل است نزد بنی تمیم و مونث و مجموع میشود و اصل آن
نزد بصریان ها لم مشتق از لم بمعنی قصد پس حذف الف کردند و نزد کوفیان هل ام است بحذف همزه و القای حرکت آن
بر لام و این بعید است زیرا که هل داخل نمیشود بر امر و آن متعدی و لازم هر دو آمده و اما متعدی همچنانکه در آیه است و اما
لازم مانند هلم الینا حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را امر فرموده که باستحضار شهدا بر باطل بجهت آنکه تا حجت بر ایشان لازم شود
و با نقطاع شهدا ظاهر شود که شهود ایشان بر باطل اند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند بصحت برای خود فَلَا
تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آنچه تسلیم قول ایشان نمودی و موافقت کردن

باایشان در شهادت باطله وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای کفاران که از روی عناد
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و دیگر
پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بسرای دیگر یعنی آخرة مانند بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ و ایشان به پروردگار خود
يَعْدِلُونَ برابری کنند بتانرا و انهارا عدیل او میگردانند در جمع گفته که خطاب راجع است بحضرت رسالت مرتبت
و مراد امت او یند چه اهل ایمان اعتقاد نمیکنند مذهب کسی را که معتقد هوای خود است و آرای نفسانی را مذهب خود
گرفته و این ممکن است که آدمی هوا را مذهب خود گیرد و در آیه دلالت است بر فساد تقلید زیرا که حق سبحانه از کفار طلب
حجة بر صحت مذهب ایشان و نیز او سبحانه اتباع دلیل را واجب گردانیده نه اتباع هوا را و بعد از ان بیان محرمات
خود می نماید بقوله قُلْ تَعَالَوْا بگو ای محمد مردمان بیائید این امر است از حق تعالی و اهل آن آنست که آنرا کسی گوید که در جهة علو
باشد لیکن طریق اتساع برای تعمیم تجویز کرده اند و پیغمبر باید مکلفان در هر جای که باشند متوجه شوند أَتْلُ تا من بخوانم
بر شما مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ آنچیزیرا که حرام کرده است پروردگار شما بر شما این منصوب است باتل و ما احتمال خبریت و مصدریت
دارد آنگه این دو آیه با دو آیه دیگر که تالی آنست از محکمات قران که احکام آن در هیچ شریعت منسوخ نبوده و این
ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن آنست که أَلَّا تُشْرِكُوا شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را و در بیضاوی
گفته که ان لا تشرکوا مجرور المحل است بتقدیر لام و یا مرفوع المحل بر تقدیر ان لا تشرکوا و شیئا احتمال مصدر و مفعول به دو
دارد وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر خود إِحْسَانًا نیکوئی کردنی در تاویلات آورده که توحید و احسان
والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفت ایجاد
و ربوبیت خود ساخته وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و نکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی
و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشانرا یعنی چون روزی اولاد شما بر ماست نه بر شما
چرا مرتکب امر ناحق می شوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیک مکنید یعنی مرتکب نشوید زشتیها و ناپسندیدهها را
مراد کبایر ذنوب است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از ان وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود و این بدل فواحش است
مثل قوله ظاهر الاثم و باطنه محققان گفته اند که ما ظهر فعل است و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید
آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده خدا کشتن آنرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی

وزادنید ذٰلِكُمْ این چهار نهی و یک امر وَصّٰىكُمْ بِهٖ وصیت کرد یعنی امر نمود بنگاهداشتن آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ

تا مگر یابید و بدانید که راه راست این ست وَلَا تَقْرَبُوْا و نزدیک مشوید مَالَ الْیَتِیْمِ بمال یتیم و در او تصرف

مکنید اِلَّا بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ مگر بفعلتی یا خصلتی که نیکوترین چیزی باشد که در مال او و حرجی باید داشت مانند حفظ

و تمییز آن یعنی آنرا از تلف نگاهدارند و بآن تجارت کنند تا بیشتر شود و آنرا نخورند و کسی را نه بخشند و خرج یتیم کردن نمایند

حَتّٰی یَبْلُغَ تا برسد یتیم اَشُدَّهٗ بقوتهای خود یعنی تا حین بلوغ که وقت قوت و توانائی ست و تخصیص مال یتیم با آنکه

حفظ نفس از جمیع اموال غیر خود واجب ست بجهت مبالغه ست چه یتیم چونکه کافل و ناصری ندارد مال او در معرض آنست که اهل فسق

و ظلم در ان طمع کنند بدانکه در معنی حَتّٰی یَبْلُغَ اَشُدَّهٗ خلاف ست نزد ابو حنیفه بیست و پنج سال است و نزد بعضی دیگر

برای آن حدی بران مقرر نشده بلکه هر گاه که عقل او کامل بشود مال را تسلیم او توان کرد و نزد امامیه وقت تسلیم

مال با بلوغ رشد او شرط ست وَاَوْفُوا الْکَیْلَ و تمام بجا آئید کیل در مکیلات وَالْمِیْزَانَ و ترازو در موزونات

بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در تفسیر آورده که بعد از نزول این آیه بعضی گفتند یا رسول الله

ما فاور نیستیم بر انکه در وزن زبانه ترازو یا دو پله چنان برابر باشد که بطرفی میل نکند حق تعالی آیه فرستاد که لَا

نُکَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمیکنیم کسی را اِلَّا وُسْعَهَا مگر انچه گنجایش آن باشد در بیضاوی گفته که ذکر این در عقب امر

تنبیه ست بر اینمعنی که ایفا بر حق بغایت عسیر ست پس بر شماست سعی و اجتهاد کردن بانچه وسع و طاقت شما باشد

و ماورای آن معفوست از شما وَاِذَا قُلْتُمْ و یکی از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید

و امثال آن فَاعْدِلُوْا پس راستی کنید در ان وَلَوْ کَانَ و اگرچه باشد مقول له یا مقول علیه که محکوم له ست و یا

محکوم علیه و یا مشهود علیه ذَا قُرْبٰی خداوند خویشی نزدیک تخصیص قول بذکر جهة آنست که در میان مردمان قول بیشتر

از فعل باشد و آنکس که عادت خود را راسخ کرده اند که در قول حیف روا ندارد در فعل نیز تجویز ان نخواهد کرد

وَبِعَهْدِ اللّٰهِ و بعهد خدا اندری که کرده اید اَوْفُوْا وفا نمائید و بر ان نهجی که از شارع بشما رسیده با آن قیام

نمائید ذٰلِکُمْ این سه امر و یک نهی وَصّٰىكُمْ بِهٖ وصیت کرد شما را بآن لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما تَذَکَّرُوْنَ

پند پذیرید یعنی انچه مامور ست بان اقدام نمائید و انچه منهی ست از ان اجتناب نمائید وَاَنَّ هٰذَا و بدرستیکه

بر شما میخوانم انچه مذکور شده درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت از ذکر مکارم اخلاق

صِرَاطِي راه منست مُسْتَقِيمًا درحالتی که راه راست وثابت ست چه آن مودی بثواب ست فَاتَّبِعُوهُ
پس پیروی کنید آن راه راجهة آنکه راه راست منست وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ وازپی مروید راههای پراکنده یعنی
ادیان مختلفه وطرق تابعه هوا راچه مقتضی حجة یکیست که آن دین اسلام ست واگر پیروی طرق متفرقه نمائید که معرا
از حجة و برهان ست ومحض تقلید فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس متفرق سازد آن طرق مختلفه شما را ودور سازد عَنْ سَبِيلِهِ
از راه حق تعالی که اتباع وحی ست واقتفا بران ذَٰلِكُمْ این اتباع وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت فرمود او سبحانه وامر نمود
بحفظ ان لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما پرهیزید از ضلالت ودوری از حق عبد الله مسعود نقل میکند که حضرت رسالت
علیه الصلوة والتحیة خطی برای ما کشید وفرمود که هذا صراط الله این راه خداست وبعد ازان خطها از چپ وراست
آن خط بکشید وفرمود که علی کل سبیل منها شیطان بر هر راهی ازین راه های کج دیوی موکل ست که میخواند مردمانرا
محققان گفته اند که صراطی که متعین نکرده الا میان بدایت ونهایت وعارف داند که بدایت همه از کیست
ونهایت همه چیست ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ عطف ست بر وصیکم وثم بجهة تراخی ست در اخبار
ویا بجهة تفاوت در ترتیب کانه قیل ذلکم وصیکم به قدیما وحدیثا ثم اعظم من ذلک انا اتینا موسی الکتاب یعنی انچه
مذکور شد حق تعالی بان وصیت فرموده در زمان سابق ودرین زمان پس اعظم ازین آنست که دادیم موسی را
توریت تَمَامًا بتمامی کرامت ونعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسی که نیکو قیام نماید بر احکام وی یا نیکو
تبلیغ نماید وآن موسی ست ویا بجهة تمامی انچه نیکو دانسته آنرا از علم شرایع وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ
وبرای بیان هر چیزی که درین بکار آید برای تفصیل این عطف ست بر تماما ونصب هر دو احتمال علت د
حال ومصدر دارد وَهُدًى وَرَحْمَةً وبجهة هدایت بنی اسرائیل ورحمة برایشان لَعَلَّهُمْ
شاید که ایشان بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بجزای پروردگار خود يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وتسمیه جزا بلقا بجهت
تفخیم شان آنست وگویند معنی لقا رجوع ست بملک وسلطان او در روزی که هیچکس مالک چیزی نباشد
مگر او وَهَٰذَا كِتَابٌ واین قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که فرستادیم آنرا مُبَارَكٌ بسیار
نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوا وپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که
رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت واسوا او بسبب متابعت آن که عمل کردن ست بان وبر مکلف

واجب است که همیشه میان خوف و رجا بود زیرا که خوف سبب ترک معاصی است و رجا سبب امتثال اوامر و قوله
أَنْ تَقُولُوا علت انزلناست بحذف مضاف ای کراهة ان تقولوا یعنی انزال قرآن کردیم جهة کراهة اینکه
گوئید شما ای زمرهٔ عرب إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ
هر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که ما هستیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ
از قرائت ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بی خبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما
نیست و تخصیص یهود و نصاری بذکر بجهة شهرت و ظهور امر ایشان است و ان مخففه از مثقله است و لهذا
لام فارق میان مخففه و نافیه در خبر کان داخل شده ای و انه کنا أَوْ تَقُولُوا یا بجهة کراهة اینکه گوئید
لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ اگر آنکه فرستاده شده بودی بر ما کتاب چنانکه بر یهود و نصاری نازل شد
لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر اینه ما بودیم راه یافته تر مِنْهُمْ از ایشان بجهة حدة اذهان و نقابت افهام فَقَدْ جَاءَكُمْ
پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما آنرا می فهمید وَهُدًى و آمد
راه نمائی که هر که متابعت آن کند بمقصد و مقصود رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مؤمنان را این هر دو صفت قرآن است
و غرض ازین قطع معذرت و ازاحت علت است و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند که مراد از آنحضرت است
که گواه من است و هدی و رحمة نیز آنحضرت یعنی از خداوند رحمت و هدایت است مر اهل ایمانرا فَمَنْ أَظْلَمُ
پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از آنکس که تکذیب نموده آیتهای خدا را وَصَدَفَ
عَنْهَا و اعراض کرد از آن یا مردمانرا باز داشت از آن با وجود علم بصحت آن یا تمکین او بمعرفت حقیقت آن
سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که جزا دهیم آنرا که يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا بسبب آنکه بودند که اعراض
میکردند از قرآن یا اضلال مردمان مینمودند در منع اتباع ان بعد از تهدید و وعید مشرکان مینماید که معرض اند از
قرآن با وجود وضوح دلالت بر حقیت ان که هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند اهل مکه استفهام در مقام نفی است
یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر ان إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند ایشانرا فرشتگان بقبض ارواح
شان و یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان یعنی اهل مکه اگرچه منتظر این نبودند اما چون که حال ایشان مشابه
حال منتظران عذاب بود ازین جهت تشبیه ایشان نمود بکسی که منتظر ملائکهٔ موت و ملائکه عذاب باشند

اَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ يا بيايد امر محال بايشان كه آن آمدن پروردگار تو باشد بايشان كه آن آيات قيامت
و هلاك كلى ست و از جمله وقايع عظام آن خروج دجال و نزول عيسى و ظهور مهدى صاحب الزمان عليه السلام من الملك
المنان و پديد آمدن ياجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب يعنى همه اين آيتهاى پروردگار تو بيايد اَوْ يَأْتِيَ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يا بيايد بعضى از آيات آفريدگار تو كه بقول اكثر مفسران طلوع شمس ست از مغرب و شبى دراز شود
كه آفتاب كه در صبح نخستين پديد آيد برنيايد و درازى آن متهجدين دريابند چون از اوراد فارغ شوند و هنوز صبح برنيايد
در گمان افتند ديگر باره نماز گذارند و اوراد از سر گيرند چون تمام شود و اثر از صبح پديد نيايد دانند كه كار عظيم
از خلوتخانهٔ غيب بعرصه گاه شهادت مى آيد بتضرع و زارى و بتوبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب
اثر كند و آفتاب از افق غربى برآيد آنرا نور نبود و همه خلق آنرا مشاهده بكنند يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ
رَبِّكَ در روزى كه بيايد برخى از آيات پروردگار تو كه مذكور شد غيب همه عين شود و امر عيان گردد
ايمان برهانى اضطرارى شود پس بسبب اين لَا يَنْفَعُ نَفْسًا سود نكند هيچ نفسى را إِيمَانُهَا ايمان آن
لَمْ تَكُنْ صفت نفس ست يعنى آن نفس كه نبوده است آمَنَتْ ايمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پيش ازين امر
أَوْ كَسَبَتْ يا نبوده كه كسب كرده باشد فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا در ايمان خود نيكوئى كه عمل پسنديده است يعنى
اين هنگام ايمان نفع ندهد هيچ نفس را كه تقديم ايمان بران نكرده باشد و كاسب خيرى نبوده باشد در ان و حسن بصرى
گفته كه هر كه پيش از طلوع آفتاب از مغرب ايمان داشته باشد و خيرها كرده نفع ميرساند چه ايمان و فعل خير
درين هنگام بر سبيل الجا خواهد بود نه بر وجه اختيار مرويست كه هر گاه آفتاب از مغرب طلوع كند در ان وقت
هيچكس نباشد مگر كه ايمان آرد ليكن ايمان سودى باو نرساند قُلِ بگو اى محمد معاندان قريش را انْتَظِرُوا انتظار
بريد يكى ازين آيات را إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ما نيز منتظران علامتهايم و چون ظاهر گردد فرج ما را باشد و ويل شما را
پس واى بر حال شما و خوشا بر حال ما از حضرت رسالت عليه السلام مرويست كه بشتابيد بعمل صالح پيش از آنكه پنج چيز
بشما رسد يكى طلوع آفتاب از مغرب دوم خروج دابة الارض سيوم خروج دجال چهارم وقوع مرگ بشما
پنجم قيامت كه هول آن بهمه كس رسد و نيز در تهديد و وعيد ميفرمايد إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا بدرستى كه
آنانكه تفرقه كردند دِينَهُمْ دين خود را كه ببعضى از انبيا و كتب ايمان آوردند و ببعضى كافر شدند وَكَانُوا شِيَعًا

وگشتند گروه گروه هر فرقه تشییع امامی کرده اند از حضرت رسالت مرویست که افترقت الیهود علی احدی
وسبعین فرقة کلها فی الهاویة الا واحدة لَسْتَ مِنْهُمْ نیستی تو از ایشان فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی تو
از ایشان وایشان از امت تو نیستند وگویند که این نهی است از تعرض بقتال ایشان بنابرین این حکم بآیة
السیف منسوخ است ونزد بعضی مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان
بیزاری إِنَّمَا أَمْرُهُمْ جز این نیست که کار ایشان إِلَى اللَّهِ با خداست یعنی اوست که متولی جزا و سزای
ایشانست از ثواب وعقاب ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
بانچه هستند که می کنند وبعد از ذکر وعید برای فجار وعده میفرماید برای ابرار بقوله مَنْ جَاءَ هر که بیاید
بِالْحَسَنَةِ بطریقه نیکوئی وخصلت پسندیده از طاعات واجبه ومندوبه فَلَهُ پس مر او راست ثابت عَشْرُ
أَمْثَالِهَا ده یا ده مانند آن یعنی بعوض آن او را ده نیکویست بر وجه تفضل از او سبحانه و وعده بهفتاد و بهفتصد
بغیر حساب نیز وارد شده لهذا گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرت و تنبیه بر تفضلست و مذهب
اهل عدل آنست که یکی از ده حسنه باستحقاق است و نه تفضل وگویند مراد بحسنه کلمه اخلاص است در بحر الحقایق فرموده که هر که
بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از اتیان او بان حسنه ایجاد از عدم دوم آفرینش در احسن تقویم سیوم تربیت
چهارم رزق پنجم بعث رسل ششم انزال کتب هفتم تبیین حسنات هشتم تبیین سیئات نهم اخلاص دهم
قبول و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی
یعنی بخصلت بد از اقسام منهیات فَلَا يُجْزَى پس جزا داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن یعنی یکی بیکی
چه زیاده بران ظلم است واین بر وجه عدل است وگرنه می تواند بود که از روی فضل عفو فرماید وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ظلم کرده نمیشوند سفیان ثوری گوید که چون حق تعالی این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها رسول فرمود اللهم زد امتی بار خدایا بیفزای بهرین برای امت من قُلْ بگوای محمد این قوم را
که تفرقه در دین خود افکنده اند و برخی از احکام شرع گرویده و منکر برخی دیگر شده إِنَّنِي هَدَانِي
بدرستی که راه نموده است مرا رَبِّي پروردگار من إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست که بوسیله وحی
وارشاد بانچه نصب فرموده از حجج بینه وادله واضحه دِينًا بدل است از محل الی صراط مستقیم زیرا که آن در معنی

هو ابی صراط است و بقوله و یهدیکم صراطا مستقیما یعنی نموده است مرا دینی قیما پاینده و درست است و این منصوب است
بر مصدریت که منصوب منعوت بر تشبیه و موقع ملة ابراهیم عطف بیان دینا است یعنی دینی که آن ملت و طریقه
ابراهیم است ع حنیفا حال است از ملت ابراهیم یعنی در حالتی که ابراهیم از همه دینهای باطله بدین حق مایل
شده بود و ما کان و نبود دین ابراهیم عطف است بر حنیفا من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده
اصنام و یهود و نصاری و تخصیص ابراهیم بجهة آنست که تا عرب راغب تر شوند و بزودتر اجابت نمایند
و متابعت ابراهیم بجهت آن کنند زیرا که جمیع عرب از ذریت او بودند و دیگر جلالت قدر او در قلوب ایشان
مرکوز بوده و همه متفق بودند که او بر حق است بدانکه استعمال ملت در احکامی است که اختلاف در ان راه
نیافته باشد مثل اصول اسلام بخلاف دین که اعم از ان است پس بینهما عموم و خصوص مطلق باشد
چه دین شامل اصول و فروع است و ملت مخصوص باصول است و لهذا در آیه کریمه ایثار ملت فرموده بر دین
چه فروع شریعت نبوی ع هم موافق شریعت خلیل نبود قل ان صلاتی بگو بدرستی که نماز من و نسکی
و همه عبادت من و یا قربانی من برای حج و یا حج و عمره من و ضم صلوة با صل و اجبات هم توحید و عدل است
بجهت تکرار آنست که متضمن تعظیم او سبحانه است و محتوی و مشتمل بر رکوع و سجود که غایت خضوع است
برای او سبحانه و محیای و زندگانی من یعنی آنچه من بر آنم در زندگی و مماتی و آنچه بر آن می میرم از ایمان
و طاعت لله خدایراست رب العالمین آفریدگار عالمیان است لا شریک له در حالتی
که هیچ انبازی نیست مر او را یعنی غیری را در عبادت او شریک نمیگردانند چون بت پرستان و گفتند
که مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است باو سبحانه یعنی هرچه میکنیم و میگوییم و داریم مر خدایراست و
در این کلام عاقبت فرجام تنبیه است بر انکه بنده باید که حیات خود را صرف شهوات نکند و ممات خود را
بورثه نگذارد و بذلک و باین قول و اخلاص امرت مامور شدم ایجم و انا اول المسلمین و من
اول مسلمانانم چه اسلام هر نبی مقدم است بر اسلام امت او و درین بیان فضل اسلام است بعد از بیان
اخلاص درین امر میفرماید که رسول خود را بر تبیین بطلان افعال مشرکان بقوله قل بگو ای محمد مر اهل شرک را
اغیر الله آیا غیر خدا را ابغی ربا طلبم پروردگاری را او در عبادت او و را بغیر او شریک سازم مر وی است

که در وقت مبالغهٔ آنحضرت را در رجوع بآئین ایشان حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد بر سبیل انکار و توبیخ
و احتجاج بگو که آیا من طلب غیر او سبحانه کنم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنکه اوست آفریدگار همه چیزها پس
مربوب برای ربوبیت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب نمیکند هیچ نفس از بدیها إِلَّا
عَلَيْهَا مگر که وبال آن بر اوست نه بر غیر او و این جواب ولید مغیره است که میگفت ای صنادید عرب
متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من پس حق تعالی فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ بر ندارد هیچ نفس بردارنده
وِزْرَ أُخْرَىٰ بار دیگری را یعنی هیچکس را بگناه دیگری عقوبت نخواهد کرد بلکه هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید
ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُم پس خبر دهد شما را در روز
آخرة بِمَا كُنتُمْ فِيهِ بآنچه بودید در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردید در دینی از امور دینیه و حق و باطل
آن بر شما ظاهر ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ
الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان و یا اهل هر عصری را از شما خلیفهٔ اهل عصر سابق گردانیده
و یا خطاب اهل ایمان است از امت محمد مصطفی صلعم یعنی ای مؤمنان زمان خاتم الانبیا شما را خلیفهٔ همه امم گذشته
گردانید وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر برخی دیگر دَرَجَاتٍ پایهای
بلند در شرف و بزرگی در غنا و توانگری و امثال آن بر وجه مصلحت لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را
فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده از مال و جاه یعنی شما با آن معاملهٔ آزمایندگان کند تا بر عالمیان ظاهر گردد
که کدام از شما شاکر است بر غنا و صابر بر عنا إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ بدرستی که پروردگار تو
زود عقوبت کننده است بر ناسپاسان و ناشکیبایان و چون ما هو آت در حکم وقوع است ازین جهت حلول آنرا سریع
ایراد فرموده و مثل این است قوله وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ آمرزنده مهربان است
بر شاکران و صابران وصف عقاب بسرعت و عدم اضافت آن بخود و وصف ذات خود بمغفرت و ضم رحمت
با آن و ایراد آن بصیغهٔ مبالغه و لام موکده تنبیه است بر آنکه حق تعالی غفور است بالذات و معاقب است بالعرض
و کثیر الرحمت است و قلیل العقوبت سُورَةُ الْأَعْرَافِ مکیة الا قوله تعالی واسئلهم عن القریة
الی قوله بما کانوا یفسقون که در مدینه نازل شده عدد آیات آن دویست و شش است بعد حجازی

وکوفی دو دویست و پنج نزد بصری و شامی ابی عبد الله عم فرموده که هر که سورة الاعراف در هر ماه
تلاوت نماید روز قیامت از زمرهٔ الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون باشد اگر در هر جمعه بخواند در
قیامت با او حساب نکنند و بعد از ان فرموده که ایات این سوره محکم اند پس باید که ترک قرات آن نکنند
که روز قیامت گواهی خواهد داد برای قاری خود نزد حضرت باری بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الٓمٓصٓ وجوه محتمله در حروف مقطعه در سورة البقره گذشت اینجا بر سبیل اختصار که مخصوص باشد باین مقام
مذکور میگردد بدانکه نزد علما المص یا اسم سوره است یا اسم قران یا هر حرفی از ان اشارت است باسم
از اسمای الهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایت است از صفتی چون اکرام و لطف و مجد
و صدق کِتَابٌ خبر مبتدای محذوفست یعنی ای کتابیست یا خبر المص است اگر مراد بان سوره یا قران باشد
یعنی این سوره و یا این قران کتابیست که اُنْزِلَ اِلَيْكَ فرو فرستاده شده بسوی تو فَلَا يَكُنْ
پس باید که نباشد فِي صَدْرِكَ در سینهٔ تو حَرَجٌ مِنْهُ تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن
بنعام الهی و اندوهگین مباش از تکذیب قوم و فا احتمال عطف است و احتمال جواب نیز دارد کانه قیل اذا
انزل الیک لتنذر فلا یحرج صدرک لِتُنْذِرَ بِهِ متعلق است بانزل یعنی این کتاب فرو فرستاده آمده است
تا بیم کنی کافرانرا بانه بمعنی اخراد انکه هر گاه متیقن شدی که آن قران از نزد حق تعالی است پس جسارت کن بانذار
و قوله وَذِكْرٰى لِلْمُؤْمِنِينَ احتمال نصب دارد باضمار فعل ای لتنذر و تذکر ذکری چه ذکری احتمال رفع
نیز دارد معطوف بر کتاب این خبر مبتدای محذوفست یعنی قران یا این سوره پند دهنده و گروندگانرا
تخصیص مومنان بذکر جهت انتفاع ایشان است بان مرویست که چون حق تعالی انزال قران کرد بحضرت رسالت
حضرت آنحضرت فرمود که انی اخشی ان یکذبنی الناس یعنی می ترسم که مردمان تکذیب کنند و بان عمل ننمایند
حق تعالی باین آیه ازالهٔ خوف کرد از و بعد از ان خطاب بعام مکلفان فرمود اِتَّبِعُوا پیروی کنید ای مکلفان
مَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ آنچه را که فرستاده شده است بسوی شما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت
قران کنید و نگاه دارید اوامر و نواهی او می نمائید وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ و پیروی مکنید بجز
از خدای اَوْلِيَاءَ دوستان مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند و گویند ضمیر راجع

بما انزل بتقدیر اینکه ولا تتبعوا من دون الله دین اولیاء یعنی پیروی مکنید بجز از دین خدا دین دوستان
بعضی دیگر را از کفره قلیلاً ما تذکرون اندکی پند میگیرند در متابعت حق قلیلاً منصوب است بانکه صفت
مصدر محذوف است ای تذکراً قلیلاً یا صفت ظرف محذوف ای زماناً قلیلاً و ما مزیده برای تاکید
قلت است و اگر مصدریه باشد قلیلاً منصوب نخواهد بود بر تذکرون زیرا که مصدر در ما قبل خود عمل نکند
بجهت آنکه ضعیف العمل است از جهت حرفیت که گفته ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدا امر فرموده ام
و سنت رسول خدا و بخدائی که هیچ آیتی نیامده است مگر که خواسته اند که بدانی که آن در چه چیز آمده است
و معنی آن چیست بعد از امر بمتابعت اوامر و نواهی تهدید میفرماید بر ترک متابعت آن بقوله وکم
من قریة اهلکناها و بسیار از دهها و شهرها از کفار و فجار که هلاک کردیم آنرا فجاءها
پس آمد باهل آن دهها و شهرها بأسنا عذاب ما بیاتاً در حالتی که بیتوتت کرده بودند مانند قوم لوط
که در شب ایشانرا استیصال ساختیم بیاتاً مصدر است در موضع حال بمعنی بائتین یعنی در حالتی که چو قوم دید
او هم قائلون عطف است بر بیاتاً ای قائلین نصف النهار یعنی در حالتی که ایشان خفته بودند در نیم روز
چون قوم شعیب عم حذف واو حالیه در او هم قائلون بجهت اجتماع دو حرف عطف است چه واو حالیه واو عطف است
که از برای وصل مستعمل شده فما کان دعویهم پس نبود خواندن ایشان و یا آنچه دعوی میکردند از صحت
دین خود اذ جاءهم وقتی که آمد بایشان بأسنا بلا و عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه بر سبیل ندامت گفتند
انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود
بجهت مظنه آن ایشان از آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن
یکدیگر اند پس آیه دال است بر آنکه در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و بعد از انذار قریش کفار
از عقوبت دنیویه تهدید ایشان میفرماید از عقوبت اخرویه فلنسئلن الذین ارسل الیهم
پس هر اینه بپرسیم آنانرا که فرستاده شد بسوی ایشان پیغمبران و لنسئلن المرسلین و هر اینه بپرسیم
فرستاده شده گانرا یعنی پیغمبرانرا از ادای رسالت و تبلیغ احکام گفته اند که امم را از فرمان برداری
انبیا بپرسند و انبیا را از جهت بابی بر امم در جمع آورده که سوال اول از امتثال است دوم از ابلاغ و ادا

اول سوال اجابت است و دوم از انکه امت چه عمل کردند با انچه بایشان آمد یا اول سوال توبیخ است و دوم
سوال شهادت بر حق و چون حق تعالی عالم است بجمیع معلومات پس فایدهٔ آن این باشد که خلایق بدانند که حق تعالی
ارسال رسل کرده و ازاحت علت فرموده بهیچکس ظلم نمیکند یا انکه سرور اهل ایمان زیاده شود به ثنای جمیل
بر ایشان و هموم کفار افزون گردد بجهت ظهور افعال قبیحه از ایشان فَلَنَقُصَّنَّ پس هر اینه بخوانیم عَلَيْهِمْ
بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بِعِلْمٍ بدانش خود و با بینات یعنی بسبب انکه ایشان بدانند
که ما مطلع بودیم بر احوال ایشان وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبودیم ما پنهان و دور و بی خبر از اقوال و افعال ایشان
تا بر ما مخفی شده باشد چیزی از احوال ایشان از حضرت رسالت مروی است که حق تعالی هر کس را بزبان او سوال کند
و بلغت وی با وی خطاب کند بدون انکه مترجمی در میان ایشان باشد وَالْوَزْنُ و سنجیدن اعمال هر یک
يَوْمَئِذٍ در ان روز یعنی قیامت ثابت است و قول یومئذ الحق صفت وزن است یعنی سنجیدنی که حق است و عدل
گویند که وزن بمعنی قضاست یعنی حکم خدا در ان روز حق است در مجمع البیان آورده که در کیفیت وزن اختلاف است
نزد بعضی آنست که موزون صحایف اعمال اند زیرا که اعمال اعراض اند و قابل وزن نیستند و بعضی دیگر گویند که علامات
مر حسنات و سیات ظاهر گردد در کفتین که بان ممتاز گردند از یکدیگر و مردمان بسبب آن عالم شوند بانکه حسنات
از سیات بیشتر است یا سیات از حسنات و یا انکه وزن عبارت از عدل او سبحانه یا انکه مراد بان قطور منزلت
مومن باشد در عظم و مقدار کافر در ذلت کما قال او سبحانه فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا فَمَنْ ثَقُلَتْ
پس هر که گران بود مَوَازِينُهُ اعمال سنجیدهٔ او یعنی مراد گرانی میزان بحسنات است و آنرا که میزان
ایشان گران باشد فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و رسیدگان بفوز و نجات
و ثواب ابدی وَمَنْ خَفَّتْ و هر که اسبک باشد مَوَازِينُهُ عملهای وزن کردهٔ او بجهت قلت طاعت
فَأُولَئِكَ پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا اانانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود
بِمَا كَانُوا بسبب انکه بودند که بِآيَاتِنَا بآیتهای ما يَظْلِمُونَ ستم میکردند یعنی وضع تکذیب تصدیق
مینمودند در موضع تصدیق بعد از ان ذکر نعمت خود میکند بجمیع مکلفان و بخلق ارزاق برای ایشان و انزال کتب
و رسل برای هدایت ایشان بقوله وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستی که ما متمکن ساختیم و جای دادیم شما را ای آدمیان

فِي الْأَرْضِ در زمین جهة سکنی و زرع و تصرف در ان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و افریدیم برای شما فِيهَا
مَعَايِشَ در زمین معیشت ها یعنی اسباب زندکانی شما از مکاسب و تجارات و سایر ارباح صناعات
از انچه سبب معیشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میکوئید و یا از شما اندکیست که بجا آرند شکر کذاری
و سپاس داری قیام نمائید و ما زایده برای مبالغه است در قلت یعنی شکر کذاری شما بغایت اندک است
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر اینه بتحقیق افریدیم شما را خطاب با بنی ادم و مراد خلق آدم است بحذف مضاف
یعنی پدر شما را که آدم است از طین غیر مصور خلق کردیم ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ بعد از ان تصویر او نمودیم
معنی آنست پس این تنزیل خلق و تصویر ادم است بمنزله خلق و تصویر همه و یا معنی آنست که بیافریدیم شما را
در اصلاب پدران پس تصویر شما کردیم در ارحام مادران ذکر ثم از برای تاخیر اخبار باشد یا بیافریدیم
ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا افریدیم پدر شما آدم را و تصویر کردیم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا
پس کفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتکان را بعد از خلق و تصویر آدم و نفخ روح در و اسْجُدُوا سجده کنید
سجده تعظیم لِآدَمَ مر آدم را بر انکه مراد خلق و تصویر بنی آدم باشد یعنی بعد از اخبار از خلق و تصویر بنی ادم
خبر میدهد فرشتکان را کفتیم که سجده آدم کنید فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملائکه آدم را بلا تاخیر
از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مکر ابلیس از روی کبر و حسد لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ که
نبود از سجده کنندکان مر ادم را قَالَ کفت خدا مر ابلیس را که مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا
أَلَّا تَسْجُدَ از انکه سجده کنی مر آدم را در بیضاوی کفته لا مزیده است برای تاکید معنی فعل
که ما اضطرک الی ان لا تسجد یعنی چه چیز مضطر ساخت ترا از انکه سجده بکنی إِذْ أَمَرْتُكَ وقتی که فرمودم ترا
بسجده آدم قَالَ کفت ابلیس در جواب أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آدم و نیکو نیست که فاضل سجده
مفضول کند بعد ازین در تعلیل افضلیت خود کفت که خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش و آن جوهر لطیف
علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ و افریدی آدم را مِنْ طِينٍ از کل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست و درین صورت
قیاس ابلیس در افضلیت نار از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خاین است هر چه بدو دهند نیست کند و خاک
امین است هر چه بدو سپارند نکاه دارد امین از خاین بهتر باشد و دیگر آتش متکبر است و خاک متواضع

و تواضع از کبر نیکوتر بود بعضی گفته اند که وجه دخول شبهه بر شیطان ظن او بود بآنکه نار چون که اشرف است از طین
پس جایز نباشد که اشرف سجده ادون کند و این عین خطاست زیرا که سجدهٔ آدم تابع علم الهی است
بمصالح عباد بعضی گفته اند که طین بهتر است از نار بجهت آنکه اکثر منافع خلق الله بآنست چه آن مستقر خلق است
و معاش ایشان در آنست و انواع رزق ایشان از آن و خیریت باعتبار کثرت منافع است و آیة دلیل است
بر آنکه اشیا طین اجسام اند و مخلوق از عنصر و می شاید که اضافت خلق انسان بطین و شیطان بنار باعتبار
جزو غالب باشد القصه چون ابلیس بجهة تکبر از سجده امتناع کرد قال گفت حق تعالی او را که چون سجده نکردی
و فرمان مرا انقیاد ننمودی فاهبط منها پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت است
بر معصیت و نافرمانی او و گویند معنی آنست که تنزل کن از مرتبهٔ رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی
بمنزل دنیه بواسطهٔ معصیت که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا
ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند
یا نشاید که معصیت کنی در بهشت چه آن جای طاعت کنندگان است فاخرج پس بیرون رو از بهشت
یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از خوار شدگانی بسبب معصیت و عاصی و ذلیل
می باشد از حضرت رسالت پناه مرویست که من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله هر که تواضع و فروتنی
کند حق تعالی او را بر دارد و هر که تکبر و گردن کشی کند حق تعالی او را بیفکند از دوست کرد اند و می تواند
بود که معنی فاخرج این است که بیرون رو از صورت ملکیه و مباش در میان ملائکه پس حق تعالی تبدیل کرد صورت
او را بزشت ترین صورتها و طوق مذلت و لباس صغار در وی پوشانید بدانکه صدور این کلام از حق تعالی
بر لسان بعضی ملائکه باشد و چون او سبحانه او را از درگاه رحمت خود براند و داغ لعنت بر جبین او کشید
از رحمت خدا مایوس شده قال گفت ابلیس انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا آن روز
که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا مهمیران و عقوبت مفرمای قال گفت خدای
تبارک و تعالی انک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی تا نفخ صور یا تا وقتی که حق تعالی
میداند است که انتهای اجل او در آنست و حکمت در انظار و امهال ابلیس با آنکه حق تعالی عالم بود

بانکه غرض از استعمال اضلال بندکان ست برای ابتلای عباد. القصه حق تعالی فرمود که تا فرزندان آدم زنده اند
ترا مهلت دادم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس سوگند بتو که بسبب انجه مرا بی بهره کردانیدی از رحمة
و یا بجهة انکه امتحان من کردی بسجود و بجهة آن غاوی شدم لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر اینه بنشینم برای اغوا
و اضلال فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ براه تو که راست ست یعنی دین اسلام و منتظر هستم ایشانرا
راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم همچنانکه قطاع الطریق که بر سر راه ها بنشینند تا انکه قطع راه کنند بدانکه جار و مجرور
متعلق ست بفعل قسم محذوف و تقدیر این ست که فبما اغویتنی اقسم بالله ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس بیایم بر ایشان
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرة وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان از قبل دنیا و آنرا در چشم ایشان زینت
بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و درایم از راست ایشان از جهت حسنات و ایشانرا در عجب در اندازم وَعَنْ
شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیات و آنرا در دل ایشان شیرین کردانم در بیضاوی گفته مراد آنست
که از جمیع جهات ایشان درایم تا ایشانرا از هدایت بگردانم و بر ضلالت دارم از ابن عباس مرویست که عدم ذکر
من فوقهم بجهت آنست که رحمة از ان نازل می شود و ترک من تحتهم بسبب انکه آمدن از ان موجب وحشت ست و تسویل
و تعویل مستلزم انس ست و بدانکه تعدیه دو فعل اول بحرف ابتدا بجهت آنست که شیطان از جهت ما قبل متوجه مکلفان
میشود و دو فعل اخیر را بحرف مجاوزت جهت آنست که آتی ازین جهت بمثابه کسی ست که منحرف شده باشد از ایشان و نظیر این نسبت
قولهم جلست عن یمینه و بعد ازان گفت که وَلَا تَجِدُ و نیابی تو أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ
شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم خود را نشناسند بدانکه ابلیس این کلام را بر سبیل ظن گفت که ثبت این ظن او را
ازینجا بود که چون بوسوسه مقصود خود را از آدم حاصل کرد ظن او غالب شد که فرزندان او ضعیف تر ازین باشند
و سوسه ایشان توان داد و از راه شان توان برد و بعد ازان بیان اهانت و اضلال میکند با ابلیس و اکرام
و اجلال با آدم ع بقوله قَالَ گفت خدا اسمعا ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا
در حالتی که نکوهیده باشد و عیب ناک مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ
لام برای توطئه قسم ست و جواب قسم قوله لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ یعنی بخدائی که هر که پیروی تو بیاید از اولاد آدم
هر اینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو جواب قسم ساد مسد جواب شرط ست

واین کلام غایت تهدید و وعید است فرزندان آدم را از متابعت شیطان و بعد از اخراج ابلیس از بهشت گفتیم
وَیَا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُکَ وای آدم ساکن شو تو و جفت تو الْجَنَّةَ در بهشت فَکُلَا
پس بخورید از میوه‌ها و نعمت‌های بهشت مِنْ حَیْثُ شِئْتُمَا از هر جا که خواهید و یا هر چه اراده کنید
وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را که بقول اشهر گندم است یعنی مخورید از آن
که اگر بخورید فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ پس باشید از ستمکاران بر نفس خود بجهت ترک مندوب تکونا
مجزوم است بر عطفیت یا منصوب بر جواب و تفسیر این آیه علی وجه التفصیل در سوره بقره سمت ذکر یافته فَوَسْوَسَ
لَهُمَا الشَّیْطَانُ پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را الشیطان و وسوسه در اصل بمعنی صوت خفی است لِیُبْدِیَ
لَهُمَا و لام در لیبدی لهما لام عاقبت است و یا لام غرض یعنی شیطان وسوسه ایشان داد تا آشکارا
کرداند و یا بجهت آنکه ظاهر سازد مر ایشان را مَا وُورِیَ آنچه پوشیده کرده شده بود عَنْهُمَا
از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان یعنی بجهت ایشان بدی رساند بجهت انکشاف عورات ایشان
چون ترک این ندب کردند عورت ایشان منکشف گشت و گفته‌اند که حق تعالی ایشان را جامها پوشانیده
برای ستر عورت و ابلیس دانست که بجهت ترک مندوب لباس از تن ایشان دور شود در صدد آن شد
که ترک اولی کنند تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند
پس بجهت این اغاز وسوسه کرد و بعد از آن که به پنهانی و بدست یاری طاوس و مار در بهشت در آمده بود
و بصورت دیگر بر آمد وَقَالَ و گفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاکُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّکُمَا
آفریدگار شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَکُونَا مگر بجهت کراهت آنکه
گردید مَلَکَیْنِ دو فرشته در علو مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا أَوْ تَکُونَا یا گردید مِنَ
الْخَالِدِینَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ را بدیشان راه نبود و بعضی باین استدلال
کرده‌اند بر فضیلت ملائکه بر انبیا و جواب ازین آنست که این دلالت نمیکند بر فضل ملائکه مطلقا و بدیهیست
که استحقاق ثواب و رسیدن بدرجات عظمی بطاعات است و چون انبیا بر وجه کلفت نفس بطاعات اقدام
نمودند و از معاصی اجتناب کردند بخلاف ملائکه که صدور طاعات از ایشان از روی رغبت است

نه بر وجه کلفت پس انبیا از ملائکه افضل باشند بجهت عزیمت فضل ثواب بر طاعات ایشان نسبت بملائکه چون با وجود این
وسوسه آدم در خوردن شجره تامل مینمود ابلیس تدبیری دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد برای رغبت آدم و حوا
در خوردن آن و گفت إِنِّي بدرستی که من لَكُمَا مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت
میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید پس آدم گمان نبرد که کسی سوگند خدا بدروغ خورد پس بدان سوگند فریفته شد
و ایراد قسم از باب مفاعله جهت مبالغه است فَدَلَّاهُمَا پس تنزیل کرد و فرود آورد شیطان ایشان را بخوردن
آن درخت بِغُرُورٍ بفریب و وسوسه و یا باین وسوسه اهباط آدم و حوا نمود از درجه عالیه بمرتبه سافله چه تدلیه و ادلا
ارسال شیء است از اعلی باسفل فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آنهنگام که بچشیدند یعنی بیافتند طعم میوه آن درخت منهی عنه
فی الحال بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورت ایشان یعنی لباس ایشان از تن بریخت تا عورت
یکدیگر بدیدند و نیز و بعضی آنست که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندید القصه چون عورت ایشان منکشف شد
منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند و شروع کردند يَخْصِفَانِ می چسبانیدند برگ بر بالای برگ از انواع می نهادند
عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون
هیئت ازاری شد عورت خود را از ان بپوشانیدند و اصل خصف ضم و جمع است وَنَادَاهُمَا و ندا کرد آدم و حوا را
رَبُّهُمَا پروردگار ایشان أَلَمْ أَنْهَكُمَا آیا نه شما را نهی کرده بودم عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت
وَأَقُل لَّكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر کرده إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان است مر شما را
عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنی آشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجده آدم بر همه ملائکه روشن شده بود و این ندا
متضمن عتاب است در مخالفت نهی از ترک ندب و توبیخ بر اغترار بقول عدو و آورده اند که در وقت گریختن
ایشان حق تعالی گفت آیا از من میگریزی ای آدم گفت بل حیاء منک بلکه گریختن من بجهت حیا و شرم منست از حضرت
پس بگناه اعتراف نمودند از روی نیاز قَالَا گفتند با حق سبحانه که رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا
ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثوابی که مترتب می شد بر فعل ندب وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی برای ما ذلت ما را
وَتَرْحَمْنَا و نبخشائی ما را لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر اینه باشیم از زیان کاران اگرچه آدم ترک مندوب کرده بود
خود را ظالم و خاسر خواند زیرا که عادت اولیا آنست که ذلت حقیر را بزرگ شمرند و حسنه عظیم را صغیر دانند و مؤید این است

که آنچه امامیه از ایمه خود نقل می کنند که نمیتوانند که صدور معصیت از ایشان شود زیرا که باجماع امامیه انبیا معصوم اند از جمیع
صغایر و کبایر قَالَ گفت خدای اهْبِطُوا فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ در حالتی که برخی از شما لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ مر بعضی را دشمن باشند و از اینجاست که آدمی و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگر اند و در خبر است
که آدم را خطاب رسید که بر زمین رو پس از آن که در بهشت روزی می خوردی هنیئاً مریئاً و در زمین
بکد یمین و عرق جبین روزی می خور این نه بر وجه عقوبت است چه عقوبت فرع ذنب است و ترک اولی ذنب
نیست و نیز نفس اخراج از جنت عقاب نیست زیرا که عقاب مستلزم استخفاف است و آن بر انبیا روا نیست
چگونه انبیا مستحق استخفاف و اهانت باشند حال آنکه حق تعالی ما را امر کرده بغایت اجلال و نهایت تعظیم
ایشان و کدام عاقل قبول قول کسی کند که مستحق استخفاف مهان القدر باشد مروی است چون آدم بزمین آمد
گرسنه شده بود و این حالت را قبل ازین در خود نیافته بود گفت خداوندا مرا بد حالتیست که از آن سبب
عبادت تو نتوانم کرد جبرئیل آمد و گفت این حالت را جوع نام است دوای این جز طعام نباشد گفت ای
جبرئیل طعام را از کجا آرم گفت ای آدم من برای تو آنچه سبب اخراج تو بود از بهشت یعنی گندم آورده ام
تا راحت تو از آنجا بود که سبب مشقت تو شد پس گندم را نزد آدم بنهاد خواست که بخورد جبرئیل گفت این را
اکنون حرز رو ع نمائی تا حق تعالی برکت در آن پدید کند گفت چگونه زراعت کنم فرمود که آن بوسیله آلات
و ادوات میسر میشود آدم گفت آنرا از کجا آرم پس جبرئیل جواب داد که من آنرا بتو تعلیم کنم پس آلت چوب و
آتش حاضر کرد و آدم آهنگری و درودگری از جبرئیل بیاموخت تا آنکه آلت زرع بساخت و چون آلت
تمام کرد گفت این گندم بر زمین افشان و زمین را منقلب ساز و دانه را بخاک بپوشان آدم چنان کرد
چون از تخته زمین فارغ شده تخته دیگری آنکه گشته بود رسته شده و چون بدیگری رسید اولین بحد
درو رسید چون از همه بپرداخت همه گشته بیکبار رسیده گشت آدم خواست که بخورد جبرئیل گفت
اینچنین نتوان خورد اول آنرا درو کن بعد از آن در پایین کاو افکن و خورد ساز و چون خورد کرد خواست
که بخورد فرمود که باین هیئت مخور بلکه آنرا بر باد ده و آرد کن آنگاه خمیر نمای چون چنین کرد خواست که خمیر را
بخورد گفت این را بپز آنگاه بخور چون بتعلیم جبرئیل تنور ساخت و آنرا بپخت فی الحال در دهان نهاد داغش

بسوخت جبرئیل گفت ای آدم تعجیل مکن تا سه د شود چون سه د شد آنرا تناول کرد و این برای آنست تا بدانند اولاد که راحت دنیا
چندین محنت و بلیات است القصه چون آدم و حوا و ابلیس و طاوس و مار بزمین هبوط کردند حق تعالی فرمود که خط عداوت
میان ایشان رقم نمایند و بعد از آن فرمود وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شمار است در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی
و جای آرامی وَمَتَاعٌ و بهره خورداری إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن عمر که آدم ازین غمناک شد و پنداشت که دیگر
به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدا تعالی فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین میزیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین
می میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم ع چون این مضمون بدانست که باز
به بهشت خواهد رسید بآن خورسند شد و چون ذکر نعم خود کرد بر بنی آدم اسکان ایشان در زمین و اعطای
اسباب تمتع بایشان در آن و رسانیدن ایشان بوسیله اعمال صالحه بروضه جنان در عقب آن عرض امتنان
می نماید بر ایشان بر طلب لبس این جهان بقوله يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم مراد همه ایشانند و خطاب
بمادون ایشان باعتبار علم او سبحانه است به پیدا شدن شان یعنی ای جمیع مکلفان از مردان و زنان
قَدْ أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرستادیم عَلَيْكُمْ لِبَاسًا بر شما پوششی یعنی آفریدیم برای شما لباسها بتدبیرات
سماویه و اسباب نازله از آسمان گویند که در حین هبوط لباس از حق تعالی برای ایشان انزال فرمود پس انزال
بر معنی حقیقی خود باشد پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید يُوَارِي بپوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ
عورات شما را که شیطان قصد ابدای آن کرده بود و مستغنی می سازد شما را از خصف ورق وَرِيشًا
عطف است بر یواری یعنی لباسی که زینت شماست و بآن متجمل میشوید و ریش یعنی جمال است و گفته اند که لباس
آنست که عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست از جامهها آنرا ریش میگویند و در تفسیر زاهدی مذکور است
که لباس از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباسی که
برای تواضع بپوشند چون پشمینه و جامه درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ آن بهتر است از لباسهای نرم که متکلفان متجبر
می پوشند ابن عباس فرموده که لباس التقوی هو العمل الصالح و محققان نیز گفته اند که لباس تقوی طاعت است
که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانکه عورت بجامه مستور میگردد ذَٰلِكَ آن انزال لباس مِنْ آيَاتِ
اللَّهِ از نشانهای فضل و رحمت خدای است که بدان سوآت آدمیان را بپوشید و ایشان را از خصف برگ درخت

مستغنی کردانید لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند و از
قبایح متورع شوند و بعد از ان بر سبیل نصیحت و موعظت میفرماید یَا بَنِیٓ آدَمَ ای فرزندان آدم
لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ بر حذر باشید که شما را در فتنه نه بیندازد شیطان و یا شما را مکر نکند و از
راه حق بیرون نبرد و از طریق بهشت باز ندارد کَمَآ أَخْرَجَ چنانچه بیرون آورد أَبَوَیْکُمْ پدر و مادر
شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت و ایشان را در محنت و فتنه انداخت نهی در لفظ راجع بشیطان ملعون است
و بحسب معنی نهی به بنی آدم است از اتباع او و از افتتان او و قوله یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا حال است
از ابویکم از فاعل اخرج یعنی بیرون آورد پدر و مادر شما را در حالتی که بر کشید از ایشان جامهای ایشان را
لِیُرِیَهُمَا تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْآتِهِمَا عورات ایشان را و اسناد اخراج و نزع بشیطان
باعتبار سببیت است یعنی بسبب آن شد که ابوین شما از بهشت بیرون آمدند و مکشوف العورت گشتند پس شما
نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس یَرَاکُمْ می بیند شما را هُوَ وَقَبِیلُهُ او و لشکر او
مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جای که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت
در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمنی
لازم تر است این جمله اسمیه مصدر بان إِنَّ تعلیل نهی است و تاکید و تحذیر از فتنه شیطان و جنود او و از مجاهد
روایت است که از جمله چیزهای که شیطان و جنود او بر آدمیان تفاخر میکنند آنست که آدمیان را ببینند
و آدمیان ایشان را نه بینند و از زمین بیرون آیند و تحت زمین فرو روند و بر هوا دوند و پائین آیند
پیران ایشان جوان شوند پس از انکه بنهایت شیخوخت رسیده باشند بعد از ان میفرماید إِنَّا
جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ بدرستی که ما گردانیدیم دیوان را أَوْلِیَآءَ دوستان لَا یُؤْمِنُونَ آنانرا
که ایمان نمی آرند یعنی حکم کردیم که شیطان دوست ناگرویدگان است مرویست که عرب عریان طواف
کردندی و عورت خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما طواف خانه را چنان میکنیم که خدای ما را آفریده
و در جامه که در ان گناه کرده ایم طواف نمیکنیم و زنان چیزی دوال بافته بمقدار انکه عورت ایشان
بان پوشیده شدی در میان بستندی تا چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را باین ملامت

کردند ایشان گفتند وجدنا علیها اباءنا پدران خود را برین یافته ایم و متابعت ایشان میکنیم حق تعالی فرستاد
و اذا فعلوا و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فاحشة فعل قبیح را چون کشف عورت در طواف و اصح آنست
که مراد مطلق فواحش است از کشف عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قالوا گویند از روی تقلید که وجدنا
علیها یافتیم بر این عمل زشت اباءنا پدران خود را و الله امرنا و خدا فرموده است ما را بها باین فاحشه
ایشان احتجاج آوردند باین امر قبیح بدو چیز یکی تقلید آباء دوم افترا بر خدای حق تعالی از ذکر احتجاج اول ایشان
اعراض نموده بجهت فساد آن رد ثانی میفرماید که قل بگو ای محمد ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یامر
بالفحشاء نمیفرماید بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بر آن جاری شده که امر کند بمکارم خصال
و محاسن افعال و گویند وجدنا علیها اباءنا و الله امرنا بها جواب سوال مترتب اند گویا فرموده که لم فعلتموها فقالوا
وجدنا علیها اباءنا فقیل و من این اخذ اباءکم فقالوا الله امرنا بها و قوله ان الله لا یامر بالفحشاء جواب است
از احتجاج ایشان و چون بیان فرموده که حق تعالی امر نمیکند بفحشایی که اسمیست جامع جمیع قبایح و سیئات در عقب آن
بیان چیزی می نماید که بآن امر فرموده میگوید که اتقولون ایا میگوئید علی الله بر خدا ما لا تعلمون
چیزی را که نمیدانید قل بگو ای محمد امر ربی فرموده است آفریدگار و پروردگار من بالقسط بعدل
و راستی که وسط است از هر امری متجافی از طرف افراط و تفریط و چون از بنده طاعت خواست بدان امر کرد
و معاصی را کاره بود از آن نهی فرمود پس امر او دلیل است بر اراده طاعات و نهی وی دلیل بر کراهت معاصی
و بعد از آن فرموده و اقیموا وجوهکم و راست گردانید روی خود را بقبله عند کل مسجد نزد
هر مکان سجود مراد از سجود نماز است یعنی در هر جا که وقت نماز در آید رو بقبله کرده بنماز مشغول شوید نزد بعضی معنی
آنست که چون در مسجدی باشید و وقت نماز در آید همانجا نماز بگذارید و نگوئید که ما نماز جز در مسجد خود نکنیم
و چون در مسجد نباشید و وقت نماز در آید مخیرید بهر مسجد که خواهید توجه نمائید در کنز العرفان آورده که در کریمه
اقیموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدین امر است بتوجه در نماز در هر مسجدی که اتفاق افتد و مراد بصلوة
عام از صلوة مندوبه و مفروضه است و از جمله آن نماز تحیت است و اقامت وجه کنایه از نماز است و بعد از آن امر فرموده
بدعا نزد هر مسجدی و در این حث است بر دعا در مساجد و ایما بانکه آن محل اجابت است و ادعوه و بخوانید خدای را

مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای خدا طاعت را یعنی او را بخصوص گردانید
بعبادت و غیر او را با او شریک مگردانید چه بسوی اوست مصیر و بازگشت شما نه بغیر او کما قال كَمَا
بَدَأَكُمْ همچنانکه آفرید شما را در ابتدا تَعُودُونَ باز خواهید گشت بسوی او ثانیاً تا جزا دهد شما را بر عملها
چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک عود خواهد کرد چنانکه شما را عریان و برهنه آفرید در معاد نیز چنین خواهید گشت
فَرِيقًا هَدَى گروهی را راه نمود یعنی الطاف و اسباب توفیق عطا فرمود تا ایشان بوسیلهٔ آن اختیار ایمان
کردند وَفَرِيقًا و گروهی دیگر که از روی عناد و جحود نظر در دلایل و بینه نکردند و تأمل و تفکر در آن ننمودند حَقَّ
عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار شد بر ایشان گمراهی انتصاب فریقاً ثانی بفعلیست که مابعد آن مفسر آنست
ای خذل فریقا إِنَّهُمُ بدرستی که این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا گرفتند دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان
خود یعنی فرمان ایشان بردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای این تعلیل خذلان ایشانست یا تحقیق ضلالت
شان وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ و گمان بردند که ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانند و چون او سبحانه در ما تقدم ذکر
نعم خود بر عباد از لباس و رزق نمود در عقب آن امر میفرماید ایشان را باخذ زینت و میفرماید که يَا بَنِي آدَمَ
ای فرزندان آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ فرا گیرید جامههای خود که بدان خود را آراسته اید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ
نزد هر مسجدی اکثر مفسران بر آنند که جماعتی از مشرکان عرب از ذکور و اناث برهنه طواف کردندی و بر آن تجرید
به تبری از ذنوب تفاخر نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوان مجتنب بوده باندک از طعام
قناعت کرده و این را طاعت و تعظیم کعبه دانسته و مومنان گفتند که ما سزاوارتریم باین پس اولی آنست که ما
نیز باین طریقه سلوک نمائیم حق تعالی ایشان را ازین تحذیر فرموده و گفته اند که زینت بزبان اهل علم ستر عورتست
بنماز و بزبان اهل کشف حضور دلست برای عرض و نیاز و از امام باقر ع مرویست که مراد از زینت جامهٔ نو
و پاکیزه است که در روز جمعه و عید بپوشند برای رفتن بمصلا و مساجد جامعه و آیتست که حسن ابن علی علیهما السلام
چون نماز گذاردی خوب ترین جامه پوشیدی از وی سؤال کردند که سبب این چیست فرمود که ان الله جمیل و یحب الجمال
مرویست که امام زین العابدین ع جامه در صیف می پوشید که قیمت آن پانصد دینار نقره بود و امام حسین ع
در روز قتل جامهٔ خز در بر داشت و صادق ع نیز خز می پوشید و بعد از بیان لباس در باب اکل و شرب میفرماید

وَكُلُوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات اکل نمائید وَاشْرَبُوا و بیاشامید
یعنی شیر و سایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شیر و بر خوردن
آن إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده
بر سیری خورند از عبد الله عباس منقول است که هر چه خواهید بخورید و هر چه خواهش دارید بپوشید مادامیکه در
خوردن آن اسراف نبود و پوشیدن بقصد تکبر اسراف باشد و اگر بوزن کوه احد در طاعت خدا صرف کنید
اسراف نبود و اگر درهمی در معصیت خرج کنید اسراف بود و اکثر بر آنند که مراد باسراف درین مقام خوردن و
آشامیدن است بر سر سیری چه آن در مظان مضرت است و بصحت پیوسته که هارون الرشید طبیبی حاذق
داشت ترسا نام او بختیشوع واقدی را گفت در کتاب شما چیزی از علم طب است و حال آنکه علم بر دو قسم است
علم ابدان و علم ادیان واقدی گفت باری تعالی جمله طب را در نیم آیه جمع کرده است و هو قوله كلوا واشربوا ولا
تسرفوا گفت از پیغمبر شما درین باب هیچ روایتی هست گفت بلی جمله طب را در کلمه چند جمع فرموده و گفته المعدة
بیت الداء والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ما عودته یعنی معده خانه رنجهاست و پرهیز کردن سر جمله دواست
و هر نفس را آن قدر باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت ما ترک کتابکم ولا نبیکم لجالینوس طبا کتاب شما
و پیغمبر شما چیزی از طب فرو گذاشت نکرده و از برای جالینوس چیزی نگذاشته چون عرب بحج یا عمره رفتندی
گوشت و پیه و شیر بر خود حرام کردندی حق تعالی ازین نهی فرمود بقوله قُلْ مَنْ حَرَّمَ بگو که حرام کرده است زِينَةَ
اللَّهِ آرایش که خدا مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع و سایر ما یتجمل به الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ
بیرون آورده لِعِبَادِهِ برای بندگان خود از نباتات چون کتان و از حیوانات چون ابریشم و حریر و از معادن
چون زره و خود وَالطَّيِّبَاتِ و دیگر حرام که کرده است پاکیزه ها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات
مأکول و مشارب از لحوم و دسومات و البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه و جز آن درین دلیل است بر آنکه اصل
در مطاعم و ملابس بانواع تجملات اباحت است زیرا که استفهام در معنی انکار است قُلْ هِيَ بگو این زینت و طیبات
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانی که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنان است فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در
زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند در آن و قوله خَالِصَةً منصوب است بر حال یعنی جمیع مستلذات

طیبه مر اهل ایمان راست در حالتی که خالص بی شریکیست یعنی مشارک ایشان نباشد در ان غیر ایشان یوم
القیمة روز رستخیز یعنی اگر کافران در دنیا شریک طیبات مومنانند اما در آخرت مخصوص باشد با اهل ایمان
کذلک همچنانکه تفصیل کردیم حکمها را نفصل الایات تفصیل میکنیم نشانهای احکام و دیگر یا دلایل توحید و مبین
می سازیم لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و می دانند خبر ثبت که امیر المومنین علیه السلام ابن عباس را
نزد خوارج نهروان فرستاد تا ایشانرا موعظت نموده از طریق مخالفت باز گرداند با فضل ثیاب ملبس
و با طیب مطیب بود و بر افضل مراکب سوار چون نزد خوارج آمد وی را گفتند که تو بهترین مردمانی
و آمده که ما را نصیحت کنی چرا در زی لباس جبابره در آمده و بر جنس مراکب ایشان سوار شده عباس در جواب این آیه
تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی الایه و گفت ملابس متجمل شوید که حق تعالی نیکوست و چیزی نیکو را دوست دارد
اما باید که از جنس حلال باشد بعد از ان پیغمبر را باید که قل بگو ای محمد با اهل شرک که انما حرم جز این نیست که حرام کرده است
ربی آفریدگار من الفواحش الخ کارهای که متصف اند بتزاید قبح از گناهان کبیره ما ظهر منها الخ بدا
و آشکار از ان باشد و ما بطن و الخ نهان است و معنی این در سوره الانعام گذشته حق تعالی بدین آیه فواحش
ظاهر و نهان را حرام گردانید و الاثم و نیز حرام کرد گناهی را که بر ان حد مقرر نیست گویند که مراد هر چیز است
که موجب اثم باشد از قبیل تعمیم بعد از تخصیص است و البغی و حرام ساخت ستم کاری را یا کبر را بغیر الحق بغیر
حق این متعلق به بغی است و موکد آن بحسب معنی چه بدیهیست که ظلم بکس بحق نخواهد بود گویند که بغی در اصل لغت بمعنی
طلب است آن شامل حلال و حرام است از ین جهت آنرا مقید ساخت بغیر حق و ان تشرکوا و حرام ساخت
انکه شرک آرید بالله بخدای که شریک گیرید در عبادت ما لم ینزل الخ چیزی را که خدا نفرستاده است
به بپرستش آن الخ سلطانا حجتی و برهانی این تنبیه است در تحریم اتباع الخ برهانی دلالت بر ان نمیکند
و ان تقولوا و آن نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا علی الله بر خدای ما لا تعلمون
الخ نمیدانید ما ثبت تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام نمودن و آنرا نسبت بخدا کردن بعد از ان بجهة تسلیه
حضرت رسالت علیه السلام و التحیة در تاخیر عذاب کفار میفرماید و لکل امة مر هر گروهی راست اجل مدتی
که خدای تقدیر کرده است مر حیات ایشان را بصحت رسیده که هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که در ان عذاب

و قریب شد

واستیصال بدان فرود آید فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت عذاب و هلاکت ایشان یا چون آن اجل که
مقرر است بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نیایند از آن اجل ساعتی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و استقدام
نکنند بر آن اجل مراد بساعت ساعت عرفیست که آن اقصر اوقات است نه ساعت اهل تنجیم که بهیچ وجه وقت اجل
متقدم و متاخر نشود یا معنی آنست که طلب تقدم و تاخر نتوانند کرد بجهت شدت هول بعد از آن بجمیع اهل تکلیف میفرماید
که يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیاید شما را رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما
یعنی از نوع شما یا بزبان شما یا از قبیله شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي بخوانند بر شما آیتهای مرا یا احکام شرع من
فَمَنِ اتَّقَى جواب شرطست پس هر که بپرهیزد از شما از تکذیب و سایر فواحش وَأَصْلَحَ و بصلاح آرد عمل خود را
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه ترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان
اندوهناک گردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه بهر چه امید میدارند میرسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه
دروغ شمردند از شما بِآيَاتِنَا یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و سرکشی نمودند
عَنْهَا از ایمان بدلایل وحدانیت ما أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان آتش دوزخ اند
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش باقی اند ببقای ابدی و خلود سرمدی و ادخال فا در جزای اول
دون ثانی جهت مبالغه است در وعید و تنبیه بر سبقت رحمت و اسوه او و بعد از آن بر سبیل استنکار و استعجاب میفرماید
فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر و در کفر و عناد سخت تر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا نماید و بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغ را بآنکه گوید که زن و فرزند و شریک دارد و یا چیزی را باو اسناد کند که نگفته باشد و بآن نفرموده
مانند تحریم سایبه و بحیره و غیر آن أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و متضمن انکار
نبوت نیز هست أُولَئِكَ آن گروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بدیشان نَصِيبُهُمْ بهره ایشان
مِنَ الْكِتَابِ از لوح محفوظ یعنی آنچه تعلق تقدیر بر لوح نوشته شده بایشان رسد حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ
تا وقتی که بیاید بدیشان رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملک الموت و اتباع که اعوان اویند يَتَوَفَّوْنَهُمْ
در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را حتی غایت نیل ایشان است قَالُوا گویند فرشتگان
از روی توبیخ و تقریع قالوا جواب اذاست أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ کجا اند بتان که پیوسته بودید که میخواندید

وحی پرستید ایشان را مِن دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قَالُوا
گویند کافران که انها ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند هیچ مددی از ایشان بما نمیرسد وَشَهِدُوا
عَلَىٰ اَنفُسِهِمْ وگواهی دهند بر نفسهای خود که اَنَّهُمْ كَانُوا انکه ایشان بودند کَافِرِینَ یعنی اعتراف
کنند بانکه ایشان گمراه بودند در انچه بران بودند قَالَ گوید خدا بواسطهٔ ایجاد کلام در جسم جمادی یا بوساطت
احدی از ملایک ادْخُلُوا در ایید فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان امتان که در گذشته اند مِن قَبْلِكُم پیش از شما
بروین و ائین شما مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنسِ از پریان و ادمیان مراد کافران گذشته اند ازین دو طائفه
که قبل از ایشان بدوزخ رفته باشند وفی امم در موضع حالست ای کائنین فی جملة امم ومصاحبین لهم وقوله
فِي النَّارِ متعلق بادخلوا یعنی در ایید در اتش دوزخ در حالتی که با امم سابقه باشید که پیش از شما بدوزخ امده اند
كُلَّمَا دَخَلَتْ هرگاه که در ایند اُمَّةٌ گروهی در دوزخ لَعَنَتْ اُخْتَهَا لعنت کنند گروه دیگر را که همدینان
ایشان باشند وبا ایشان اقتدا کرده و در کیش و ملت ایشان مرده باشند حَتَّىٰ اِذَا ادَّارَكُوا تا انکه
چون بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا در اتش همه ایشان قَالَتْ اُخْرَاهُمْ گویند انها که پس روان ایشان
بودند در دنیا لِاُولَاهُمْ برای انها که پیشینیانند که در بارهٔ ایشان گویند که رَبَّنَا ای پروردگار ما
هَؤُلَاءِ اَضَلُّونَا این گروه گمراه کردند ما را فَاٰتِهِمْ پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان
که با ماست مِنَ النَّارِ از دوزخ قَالَ گوید خدا در جواب ایشان لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دوباره است
پیشوایان را بجهت اضلال و ضلال و پس روان ایشان را بواسطهٔ کفر و تقلید وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ ولیکن شما
نمیدانید که هر یک چه نوع عذاب می کشید یعنی از احوال عذاب یکدیگر بی خبر باشید و همین عذاب خود را بینید دانسته
باشید وَقَالَتْ اُولَاهُمْ وگویند پیش روان ایشان لِاُخْرَاهُمْ مر دیگران را بعد از استماع فاتهم عذابا ضعفا
فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا پس نیست شما را بر ما مِن فَضْلٍ از افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب
داشته باشید بلکه ما و شما در تقصیر غفلت و ترک نظر در ایات ها در مثل یکدیگر بودیم فَذُوقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ بسبب انچه بودید که کسب میکردید از کفر بعد از ان میفرماید
اِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی که انانکه دروغ داشتند بِاٰيَاتِنَا ایتهای ما را از قران وَاسْتَكْبَرُوا

و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ گشاده نشود برای دعای ایشان
یا بجهت نزول رحمت بر ایشان یا بسبب رفع اعمال أَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان بلکه اعمال ایشانرا
بر روی ایشان باز زنند و ارواح ایشانرا بسجین برند که در زیر هفتم زمین است چنانکه از برای اهل ایمان
گشاده میشود و ارواح ایشانرا بعلیین که بالای هفتم آسمان است ببرند چنانکه از ابن عباس مرویست که ارواح
مومنان و اعمال ایشانرا بآسمان برند و درهای آسمانرا برای ایشان بگشایند و از برای ارواح و اعمال
کافران درهای آسمانرا نگشایند بلکه چون ارواح و اعمال ایشان به نزدیک آسمان رسد منادی ندا کند
که آنرا باز گردانید و بسجین برید و آن حضرموت است و آنرا برهوت نیز گویند وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
و در نیایند این متکبران و مکذبان در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتی که در آید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ
در سوراخ سوزن یعنی تا آنکه داخل شود الجمل مثل است در عظم جرم که آن بعیرست و در الخیاط مثل است در ضیق که آن
سوراخ سوزن است این توقف شیء است بامر محال یعنی چنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد کافران نیز
هرگز به بهشت نروند وَكَذَٰلِكَ و مانند این پاداش نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا دهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا
لَهُمْ مر ایشانرا آمد مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بدان نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ
و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وَكَذَٰلِكَ و مانند
جزای این گروه باشد نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش دهیم جمیع کافرانرا تعبیر ایشان بمجرمین یکبار
و بظالمین بار دیگر اشعار است بآنکه ایشان بجهت تکذیب آیات متصف اند باین اوصاف و بعد از وعید
کافران بخلود ایشان در نیران وعده مومنان مینماید بخلود ایشان در جنان و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویده اند بخدا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته چون تصدیق رسل و چون اعمال
و انواع طاعات بسیارست و ارتکاب همه آن فوق طاقت بشریت ازین جهت میفرماید که لَا نُكَلِّفُ
تکلیف نمیکنیم و نمیفرمائیم نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر وسع و مادون طاقت نفس یعنی
آن قدر که بران قادر توانند شد که بسهولت آنرا بجا آورند پس این جمله معترضه است میان مبتدا و خبر
أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن بهشت خَالِدُونَ

باقی و دایم باشند وَنَزَعْنَا و بیرون بریم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان بود
مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد یعنی اسباب عداوت را از ایشان نزع کنیم در خبرست که در بهشت کمترین ملک شخصی
زیاده از ملک دنیا باشد چنانکه گمان نبرد که آنچه او راست کسی دیگر راست از سدی نقلست که چون
اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی باشد که از ساق آن دو چشمه بیرون آیند از یک چشمه آب بیاشامند
هر غل و غش و حقد و حسد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و آن شراب طهور بود و چون از آن دیگر
غسل کنند آثار نضارت و غضاضت نعیم بهشت بر ایشان ظاهر گردد بعد از آن بیان وصف منازل ایشان
کرده و فرموده تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت
و سرور ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را بینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حمد و ثنا
مر خدایرا که بفضل خود هَدَانَا راه نمود ما را لِهَٰذَا بدین مقام و یا توفیق و الطاف باعطا فرمودن ایمان
آوردیم و عمل صالح کردیم و بجهت آن باین منازل رسیدیم وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه
یابیم بقوت خود بایمان و اعمال صالحه و یا باین منازل لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه خدای ما را
راه نمودی و باسباب توفیق لام برای توکید نفی است و جواب لولا محذوف که ما قبل آن دال است بر آن
و این کلمه متضمن شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند چه بی رفیق توفیق الهی و الطاف پادشاهی سلوک این
طریقه میسر نشود و بی بدرقه لطف نامتناهی بمقصد نتوان رسید در خبرست که رسول مقبول ص فرمود که چون
اهل بهشت در بهشت قرار گیرند اهل دوزخ در دوزخ بحسرت و ندامت این تمنی کنند و لو هدینا الله و
و اهل بهشت گویند لولا هدینا الله پس دیگر باره ندا آید که ای اهل بهشت شما را همیشه تندرستی باشد
که با آن بیماری نبود و جوانی باشد که با آن پیری نبود و زندگانی که با آن مرگ نباشد و خلود که با آن سپری و
فنا نبود و نعمتی که سمت نیستی نپذیرد اهل بهشت چون این بشنوند و این نعمت را ببینند بر وجه ابتهاج و بهجت گویند
لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که آمدند فرستادگان پروردگار ما بِالْحَقِّ براستی پس معتقد
شدیم بارشاد ایشان بجهت آن باین پایه عالی رسیدیم وَنُودُوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
وقتی که بهشت را از دور ببینند أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ که آن بهشتی که وعده داده شده بود این بهشت است

که مشحون باشد بانواع نعم أُورِثْتُمُوهَا در حالتی که میراث داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید
که عمل میکردید و مراد بایراث و تسمیه عطا بایراث آنست که در آخرة بی رنج و کلفت بایشان رسد
همچنانکه مال میراث بدون تعب بوارث منتقل میشود و محل اعراب اورثتموها نصبست بر حالیت و
عامل آن معنی اشارتست یا رفعست بخبریت قوله الجنة صفت تلکم و أن در مواضع خمسه مخففه است یا مفسره
زیرا که منادی است بعد از آن استقرار ایشان با ماکن خود میفرماید که وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا (بالاعلام از قول)
کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را یعنی بر وجه شماتت باصحاب دوزخ گویند أَنْ قَدْ
وَجَدْنَا آنکه بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده ما را پروردگار ما از مثوبات
حَقًّا از روی راستی و درستی فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ آنچه وعده کرده بود
پروردگار شما از عقوبات حَقًّا بی شک و شبهه القصه چون اهل بهشت این را بگویند قَالُوا گویند دوزخیان
نَعَمْ آری یافتیم آنرا چنانکه خدا گفته بود فَأَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده بَيْنَهُمْ میان
بهشتیان و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر کافران که وضع
عبادت کرده اند در غیر موضع آن الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای این صفت مقرره ظالمین است منصوب یا مرفوع است بذم وَيَبْغُونَهَا و طلب آن میکردند
عِوَجًا از روی کجی و ناراستی و منحرف شدند از آن یعنی القای شبه و تلبیس میکردند در میان حجج و دلائل و آیات آن چنانکه فرا می نمودند
که این راهی کج است و نامستقیم و عوج بالکسر مستعمل است در معانی و اعیان غیر منتصبه و بالفتح در منتصبه چون حایط و
رمح وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرة كَافِرُونَ ناگرویدگانند بدانکه در این موذن خلافست
نزد بعضی خازن دوزخ است و جمعی دیگر بر آنند که صاحب صور است که اسرافیل باشد از امام رضا علیه التحیة و الثنا
مرویست که المؤذن علی ابن ابی طالب ع است و این روایت را ابن ابراهیم در تفسیر خود آورده باین عبارت
که آنحضرت فرمود انا ذلك المؤذن این موذن منم باشم و نیز ابن عباس فرموده که علی ابن ابی طالب را در کتاب خدا
اسمیست که مردمان آنرا نمی شناسند از آنجمله این است که فاذن مؤذن بینهم چه این مؤذن آنحضرت باشد
وَبَيْنَهُمَا و میان بهشت و دوزخ حِجَابٌ پرده ایست یعنی میان اهل دوزخ و بهشت حاجزیست چون باره شهر

که اهل دوزخ نتوانند که به بهشت درآیند و علی الاعراف و بر اعراف حجاب یعنی بر اعالی آن رجال مردمانی
باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا شناسند هر یک از اهل بهشت بسیماهم بعلامتهای
ایشان چه بهشتیان سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو و سیما فعلاست مشتق از سام ابله اذا
ارسلها فی المرعی معلمة و یا از وسم علی القلب کالجاه من الوجه بنابرین معرفت ایشان بالهام و تعلیم ملائکه باشد و گویند
که این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند باحوال فریقین و در بیضاوی گفته که اعراف
جمع عرف است مستعار از عرف فرس و گویند عرف هر چیزیست که مرتفع باشد از شیء که بجهت ظهور آن عارف از غیر خود
باشد و گفته اند که در اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین از ایشان
راضی باشد و دیگری نه و یا موحدانی که مقصر باشند در عمل و بنابرین قول بودن ایشان در اعراف بجهت نقصان
ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت و صادق ع فرموده که اعراف پشته ها باشد میان بهشت و دوزخ
هر پیغمبری و خلیفه او را آنجا بدارند با امتش چنانکه امیر لشکر با لشکر پس آنانکه محسنان باشند سبقت گرفته
به بهشت درآیند خلیفه آن پیغمبر با گنه کاران امت او گوید که بنگرید برادران نیکوکار خود را که سبقت گرفتند
بر شما به بهشت ایشان بر ایشان سلام کنند کما قال الله تعالی و نادوا و ندا کنند اصحاب اعراف یعنی گنه کاران
امت هر پیغمبر با پیغمبر و خلیفه او در اعراف باشند آواز دهند اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی محسنان را
که بر ایشان سبقت کرده به بهشت درآمده باشند ان سلام علیکم آنکه تحیت خدا بر شما باد یا خوشحالی
شامل حال شماست که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف یعنی گنه کاران
به بهشت نیامده باشند و هم یطمعون و حال آنکه ایشان طمع دارند که به بهشت درآیند بشفاعت پیغمبر
و خلیفه او و در منهج الصادقین آورده که در فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف
مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول در هیچکدام مرجح نبود پس حق تعالی
چون خلق را بسجده خوانده و آن آخرین تکلیف باشد در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات
ایشان راجح گردد و به بهشت درآیند و اذا صرفت ابصارهم هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند
و در تفسیر جامع البیان مذکور است که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگردانند تلقاء اصحاب النار

بسوی دوزخیان چون اهل دوزخ را بانواع عقاب و نکال بینند بخدا پناه برند قالوا ربنا گویند ای
پروردگار ما لا تجعلنا مگردان ما را مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران یعنی ما را با ایشان
در دوزخ جمع مکن و نادی اصحاب الاعراف و ندا دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم
مردانرا که بشناسند بسیماهم بعلامت ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای
کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که میگفتند هرگز
خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت نه برد و ما را بدوزخ و سوگند میخوردند که خدای بندگان
و شبانان را بر ما تفضیل ندهد قالوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذاب جهید ما اغنی عنکم
دفع نکرد از شما عذاب را جمعکم کثرت انصار شما یا جمع مال که میکردید و ما کنتم تستکبرون
و آنچه بودید که گردن کشی میکردید و تفوق می نمودید بر خلق از سخن حق یعنی جمعیت و استکبار شما مانع عذاب
نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی آن بلال و عمار و صهیب و امثال ایشان و کافرانرا گویند اهؤلاء
الذین آیا این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة
خدا هرگز بدیشان رحمة خود نرساند و حالا برحمت حق در جنت اند پس متوجه عصات اهل ایمان شده
گویند و یا آنکه چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم خود ایشانرا گوید ادخلوا الجنة
درآئید به بهشت لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از آنچه واقف شده اید و لا انتم و نه شما
تحزنون اندوهناک میشوید از فوت مطالب و مقاصد از ابن عباس مرویست که چون اهل اعراف
به بهشت درآیند دوزخیانرا طمع فرج بعد یاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده
تا بایشان سخن گوئیم حق تعالی اذن دهد بهشتیانرا تا در دوزخ نگرند چون نگاه کنند خویشان خود را
نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و از ایشان طعام
و شراب بهشت بخواهند چنانکه فرماید و نادی اصحاب النار آواز دهند دوزخیان اصحاب
الجنة بهشتیانرا و توقع کنند ان افیضوا آنکه بریزید علینا من الماء بر ما از آب بهشت آنمقدار
که تشنگی ما را ببرد و این دلیلست بر آنکه جنت فوق دوزخ باشد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را

از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بآن دفع گرسنگی خود کنیم قَالُوا
گویند بهشتیان در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت
عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته اند دِينَهُمْ شعار دین خود را
لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی بازیچه چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و بازی میکردند و تحریم ما احل الله
چون بحیره و وصیله نیز داخل لهو است چه لهو عبارت است از صرف همت بانچه مستحسن نباشد و لعب طلب فرح بانچه
مستحسن نبود که طلب آن کنند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داد ایشان را زندگانی دنیا و طول
مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده فَالْيَوْمَ
نَنْسَاهُمْ پس ما با ایشان امروز معامله ناسپاسان کنیم یا بمعنی که فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا
چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این
روز را وَمَا كَانُوا و چنانچه بودند از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای کتب ما یا بعلامت
ربوبیت ما انکار میکردند و چون حق تعالی ذکر فریقین نمود در عقب آن بیان انزال کتاب و حجت میکند بر ایشان
بقوله وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و بتحقیق که آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی را که بیان کردیم
معانی آنرا و مفصل ساختیم هر چه بکار آید از عقاید و احکام و مواعظ عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش خود این در محل نصب است
بر حالیت ای عالمین یعنی در حالتی که عالمیم بوجه تبیین آن یا حال از کتاب و تقدیر اینکه مشتمل علی علم یعنی در حالتی که
آن کتاب مشتمل است بر علم شریعت از اصول و فروع هُدًى حال است از مفعول فَصَّلْنَاهُ یعنی آوردیم این کتاب را
در حالتی که راه نماینده است وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که ایمان آورده اند
ملخص معنی آنست که مرشد ایشان است بحق و منجی ایشان از ضلالت و ناحق و تخصیص اهل ایمان بآنکه هدایت و رحمت است
نسبت بجمیع مکلفان بجهت انتفاع اهل ایمانست بآن و عدم انتفاع غیر ایشان هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار
می برند استفهام برای انکار است یعنی منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب و آنچه راجع شود بآن
از وعد و وعید یعنی ایمان نمی آرند تا برای العین وعد و وعید آنرا نه بینند يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ
عاقبت و سرانجام کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت است يَقُولُ الَّذِينَ

گویند آنانکه نسوه فراموش کرده اند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق سخن
خدای در آن روز ظاهر شود بر کافران که بقرآن نگرویده اند گویند قد جاءت رسل ربنا بدرستی که
آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب ایشان کردیم و وقوع این روز را باور
نداشتیم فهل لنا من شفعاء پس آیا باشند ما را درخواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند
برای ما امروز او نرد یا بازگردانیده شویم بدنیا فنعمل پس تا بکنیم غیر الذی کنا نعمل جز آنکه بودیم
که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم بآنچه تکذیب آن میکردیم و بوحدانیت قایل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند
و نه بدنیا بازشان آرند قد خسروا انفسهم بدرستی که زیان کردند در نفسهای خود که سرمایه عمر را صرف پرستش
بتان کردند وضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و بدروغ
میگفتند که بتان شفیعان ما باشند نزدیک خدا پس هیچ نفعی بایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار مانند
و بعد از آن بیان می نماید بر آنکه غیر او سبحانه معبود بحق نیست خطاب بجمیع مکلفان کرده میفرماید ان ربکم
بدرستی که پروردگار شما الله خداوندیست که جامع جمیع صفات کمال است الذی خلق السموات والارض
اوست آنکسی که بیافرید آسمانها و زمینها را بدون امثال و ماده فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز
چه قبل از خلق آسمان و زمین روزها که عبارت از طلوع شمس و غروب آن باشد نبوده و در آفرینش اشیا بتدریج
با وجود قدرت او بر ایجاد بکلمه کن دلیل است بر اختیار و اراده قادر مختار و اشارت است بر رعایت تانی
در امور و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است در مجمع آورده که حق تعالی ابتدای آفرینش
در روز یکشنبه نمود تا آخر روز جمعه جمیع مکونات علوی و سفلی را ایجاد فرمود لهذا این روز جمعه مسمی شد ثم استوی
پس مستولی شد اراده او علی العرش بر آفرینش عرش بدون اعوجاج و یا مستولی و غالب گشت و تخصیص
عرش باستیلای حق بر آن بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است بدانکه استوی علی العرش صفتیست
مر خدای را بلا کیف و این از جمله متشابهات قرآن است و گویند که ایراد این کلام بر وجه تعارف است لقولهم
استوی الملک علی عرشه اذا انتظمت امور مملکته در تفسیر ابو الفتوح مذکور است که عرش جسمیست که حق تعالی آنرا
بصورت سریر ایجاد فرموده در خبر است که جبرئیل خواست که عظم عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف آن

طیران نماید پس از حصول اذن رب جلیل حضرت جبرئیل چند سال پرید تا آنکه ضعیف و سست گشت از حق تعالی قوت طلبید
او تعالی قوت پرهای او را مضاعف ساخت و بیشتر از اول پرید این نوبت نیز ضعیف شد باز حق تعالی او را قوت داد
چند نوبت این صورت واقع شد چون از پریدن ملالت یافت گفت بار خدایا بیشتر راه طی کردم یا آنکه اکثر
مانده از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل از چندین هزار سال که می پری هنوز یک قایمه از قوایم عرش طی نکرده
جبرئیل گفت سبحان الله لا یعلم کیفیة خلقه الا هو يُغْشِي اللَّيْلَ درمیکشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ
در روز روشن یعنی پوشیده میکرد اندر روشنائی روز بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفا باحد الضدین است
للعلم به و در موضع دیگر ذکر هر دو فرموده و هو قوله تعالی یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل يَطْلُبُهُ
میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا در حالتی که شتاب کننده است مانند طالب شیء بر وجه سرعت
و حثیث فعیل است ماخوذ از حث این صفت مصدر محذوف است و یا حال است از فاعل بمعنی حاثا یا از مفعول
بمعنی محثوثا یعنی آنکه روز طالب شب است بسرعت شب نیز طالب روز است بسرعت و عدم ذکر این جهت اکتفا
باحد الضدین است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستاره گان را مُسَخَّرَاتٍ
در حالتی که رام شده گانند بِأَمْرِهِ بفرمان او و آفریدن جمیع مخلوقات او یعنی مطیع فرمان او یند در مجاری
خود بستند بسیر وضع آن و خلق اینها بجهت منافع عباد است أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که خدا براست آفریدن
جمیع مخلوقات او وَالْأَمْرُ و مر او راست فرمان نافذ که مقرون بمصلحت باشد چه موجد همه و متصرف در جمیع
امور او ست نه غیر او تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگ است خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت
رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردکار و آفریدگار همه عالمیان بعد ازین امر کرد ایشان را به پرستش خود بر وجه
تذلل و اخلاص بقوله ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را یعنی پرستش او نمائید تَضَرُّعًا بر وجه
تضرع و زاری وَخُفْيَةً و از روی پوشیدگی و پنهانی چه این هر دو مصدر اند در موضع حال
ای متضرعین و مخفین یعنی در حالتی که تضرع کنندگان و پنهان نمایندگان باشید إِنَّهُ بدرستی که خدای
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نا مستحق
یا در دعا فریاد کنند که بریا آمیخته شود و یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبه انبیا

وصعود بر مدارج سما از حضرت رسالت عم مرویست که زود باشد که قومی پیدا شود که در دعا اعتدا کنند
و زیاده از فوق مرتبه خود طلبند همین کافیست که بنده در دعا گوید که بارخدایا آنچه مرا بان نزدیک کرده اند بتو
از گفتار و کردار عطا کن بعد از ان آیه را تلاوت فرمود که ان الله لا یحب المعتدین و گویند که تضرع بمعنی رفع
صوتست یعنی آشکارا و پنهان خدای خود را بخوانید وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید فِي الْأَرْضِ
در زمین بکفر و ظلم و سایر معاصی بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آن از بعث انبیا و وضع احکام شرعی و یا
بایمان و عدل و تقوای شما بنابر اول فاعل اصلاح او سبحانه است مرویست که ان الارض فاسدة فاصلح الله
بنبیه وَادْعُوهُ و بخوانید خدا را خَوْفًا در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب او بجهت قصور اعمال شما
وَطَمَعًا و طمع دارندگان در اجابت او بتفضل و احسان او و این هر دو در موضع حال ای خایفین طامعین علما
درین مقام چند وجه گفته اند یکی خوف از عقاب و طمع در ثواب دوم خوف از رد و طمع اجابت او سیوم خوف از
عدل و طمع در فضل چهارم خوف از میزان و طمع در جنان إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستی که رحمت خدای قَرِيبٌ
مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان و یا محسن الامل چون عاصیان
امید همه برحمت بیغایت و فضل بی نهایت اوست و یکی از شیوخ در مناجات خود گفته که بارخدایا اگر وفاداران
بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند در عقب آن نیز اظهار قدرت و ربوبیت خود نموده میفرماید
که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ می فرستند بادهای چهارگانه را بُشْرًا در حالتی که مژده دهنده اند
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش نزول رحمت او بزمین او و استعمال رحمت بمعنی مطر در کلام شایع است در خبر است
که رسول مقبول عم چون باد سخت بر آمدی اندیشناک و خایف گشتی و چون از ان باران آمدی مطمئن شدی فرمودی
جاءتنا الرحمة پس حاصل که حق تعالی میفرماید که بادهای مژده دهنده بباران میفرستیم حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ
تا چون بر دارند این بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای را که گران بار باشد بباران اشتقاق اقلال از قلت است
چه مقل و حامل شیء استقلال آن میکند و بقوت جسم خود آنرا امر قلیل و حقیر میداند و چون سحاب بمعنی سحابات است
ازین جهت صفت او جمع واقع شده سُقْنَاهُ برانیم ما ابر را لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ برای احیای زمین و ضمیر مفرد مذکر
باعتبار باعتبار لفظ سحاب است فَأَنزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ ببلد الْمَاءَ آب را ابر ای زمین فَأَخْرَجْنَا بِهِ

پس بیرون آریم بدان آب یا با ابر و با برای سببیت ست یعنی اخراج کنیم در بلد و یا بیرون آریم بسبب آب
یا ابر مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوه ها كَذٰلِكَ اشارت ست باحیای بلد میت یا باخراج ثمرات یعنی
همچنین که زمین مرده را بنبات زنده میکردانیم یا میوه ها ازان بیرون می آریم نُخْرِجُ الْمَوْتىٰ
بیرون آریم مردکان را یعنی اخراج موتی کنیم از قبور و ایشان را زنده کردانیم برد نفوس بمواد ابدان آن
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما دریابید و بدانید که هر که قادر باشد باحیای ارض و اخراج ثمرات هر اینه
قادر باشد بر احیای اموات چه میان این دو اخراج فرقی نیست زیرا که هر یک ازان اعاده شی ست
پس چنانکه متعذر نیست بر او سبحانه که زمین مرده بنبات زنده کند بر او دشوار نیست که مرده از گور زنده
نماید بعد ازان حال زمین را بیان میکند بعد از نزول باران بر ان بقوله وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین
که پاک و پاکیزه و شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می اید رستنی او بِإِذْنِ
رَبِّهِ بفرمان خدای و مشیت او و باین تعبیر فرموده از کثرت نبات و حسن آن و غزارت نفع آن زیرا که
ایقاع آن فرموده در مقابل قوله وَالَّذِي خَبُثَ و آن زمینی که ناپاک ست و شور و مغاک لَا يَخْرُجُ
بیرون نمی آید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر در حالتی که اندک ست و هیچ نفعی در ان نیست و نصب این بر حالیت
در کلام مضاف محذوف ست و تقدیر این ست و بلد الذی خبث لا یخرج نباته الا نکدا پس حذف مضاف شده
و مضاف الیه در مقام او واقع کردیده از ابن عباس مرویست این مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان مومن
و کافر و تشبیه نموده دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هر گاه که باران مواعظ از سحاب
کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انواع طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر کردد و چون کافر
استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از مواعظ انچه بکار آید ظهور نیابد كَذٰلِكَ همچنانکه
این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میکردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم
لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای کروهی که شکر نعمت بجای آورند و درین مثلها تفکر نموده بهره اعتبار
برمیدارند مرویست که روزی امام حسن ع نزد معاویه رفت معاویه بقصد الزام آنحضرت کفت که ای حسن
حق تعالی فرموده که لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن مندرج ست لحیه من و تو

کجا در قرآن ذکر کرده و سبب سؤال معاویه آن بود که محاسن شریف آنحضرت بسیار انبوه بود و در ریش معاویه بسیار کم
پس آنحضرت در جواب معاویه فرمود که حق تعالی محاسن من و تو در این آیه ذکر کرده والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه
والذی خبث لا یخرج الا نکدا معاویه چون استماع این آیه کرد بسیار منفعل و خجل شد نزد حضار بعد از آن ذکر معاندان و تکذیب ایشان
وحدانیت و رسل او کرده جهت تسلیه پیغمبر صلعم فرموده لقد ارسلنا بدرستی که فرستادیم نوحا نوح را صلوات الله
علی نبینا و علیه وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فقال
پس گفت نوح یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را یعنی به یگانگی او را پرستش کنید جواب قسم محذوف و قد
و مثل این لام را اطلاق نمیکنند الا با قد زیرا که آن مظنه توقع است چه مخاطب استماع آن نموده متوقع وقوع آن خبر است که
مصدر است به آن ما لکم نیست مر شما را من اله غیره هیچ معبودی غیر از وی پس فرمان برید در عبادت او و دیگری را
شریک او مسازید انی اخاف بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم
عذاب روز بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت این وعید است و بیان داعی او سبحانه بعبادت و در کتب تواریخ
مسطور است که نوح اول پیغمبری بود بعد از ادریس حق تعالی او را بر فرزندان قابیل فرستاد و زنانکه متابع ایشان بودند
از اولاد شیث بودند از عبدالله عباس مرویست که آدم ع م وصیت کرده بود که فرزندان شیث با اولاد قابیل مناکحه
نکنند و اولاد شیث آدم ع م را در غاری نهاده بودند و نگهبانان بر آن گماشته تا کسی از فرزندان قابیل آنجا نرود
پس جمعی از ایشان برخاستند و گفتند که برویم که بنو اعمام خود را که فرزندان قابیل اند زیارت بکنیم ببینیم که در چه حال
و در چه کار اند و ایشان چند مرد بودند همه نیکو رو و زنان اولاد قابیل که زشت صورت بودند چون ایشان را بدیدند
در ایشان در آویختند و نگذاشتند که باز پس بروند جمعی دیگر برای تفحص برادران خود باین صوب آمدند این زنان
ایشان را نیز نگذاشتند [illegible] مراجعت کنند [illegible] تا فواحش در میان
اولاد قابیل و اولاد شیث بسیار شد حق تعالی نوح را با ایشان فرستاد و درین وقت او پنجاه ساله بود چنانکه گذشت
پس هزار و پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرده ایشان را دعوت میکرد و از عقوبات الهی می ترسانید هیچ متاثر نشد
هر روز طغیان ایشان بیشتر میگردید از عبدالله عباس روایت است که نوح را چندان بزدندی که بیهوش شدی
بعد از آن کسان او وی را در نمد پیچیده بخانه بردندی و زعم ایشان آن بودی که مرده است چون بهوش باز آمدی

روز دیگر بیامدی و دعوت مینمودی و گویند که هر روز چندان سنگ بروی زدندی که در زیر سنگ
پنهان شدی و باز در صبح بیامدی و گفتی لا اله الا الله روایت که پیر کهن سال طفل خود را بر گرفته نزد
نوح آمد و گفت ای فرزند این مرد ساحر است باید که چون من بمیرم وی ترا نفریبد آن کودک گفت
شاید که من بعد از تو نمانم حالا سنگ بمن ده تا بدو بزنم پدر سنگ باو داد و سنگ را بر نوح زد تا حضرت را
مجروح گردانید نوح بدرگاه الهی نالید این دعا فرمود که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
پس حق تعالی اصلاب رجال و ارحام نساء را عقیم گردانید تا آنکه مدت چهل سال هیچ فرزند از ایشان متولد نشد
و درین مدت ببلای قحط گرفتار شدند تا آنکه همه اموال ایشان بمعرض تلف آمد و مشقت و بلیه ایشان
زیاده شد پس حق تعالی ایشان را بمیت باطلاء شان غرق کرد و تفسیر قصه کشتی و غرق در سوره هود
سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی در منهج الصادقین از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که نوح علی نبینا و علیه السلام
دو هزار و پانصد سال عمر یافت هشتصد و پنجاه سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد نزول از کشتی
و در عرض این پانصد سال این شهرها بنا کرد و اولاد خود را دران ساکن گردانید ملک الموت نزد او آمد او
در آفتاب ایستاده بود بر او سلام کرد او رد سلام بر او نمود و گفت ما جاء بک یا ملک الموت ترا چه چیز باینجا
آورد گفت جئت بقبض روحک آمده ام تا قبض روح تو کنم فرمود که مرا میگذاری که از آفتاب بسایه روم گفت
آری پس بسایه آمد و فرمود که ای ملک الموت گویا مقدار مکث من در دنیا مقدار تحول من بود از آفتاب باین سایه
پس بانچه مامور بود مشغول شد ملک الموت قبض روح او نمود حاصل که چون حضرت نوح علیه السلام امت را بعبادت او سبحانه
ترغیب نمود و از شرک ترهیب فرمود قال الملأ گفتند بزرگان من قومه از قوم او انا لنریک
بدرستیکه ما می بینیم و میدانیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که مارا از پرستش چندین خدای
بعبادت یک خدای دلالت میکنی و تسمیه اشراف قوم بملا بجهت آنست که چشم و دل ایشان پر کرده بودند
از جمال و هیبت خود و در قوم و قوم بمعنی جماعتی که بامر قیام نمودند و در اصل بمعنی مصدر است و مراد برویت رویت
قلب است نوح چون این سخن را از قوم خود بشنید قال گفت در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة
هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب مرا نیست و ضلالت را بر ضلال اختیار کرد بجهت آنکه اخص است از ضلال

تا ابلغ باشد در نفی ضلال از نفس خود همچنانکه قوم مبالغه نموده بودند در اثبات کانه قال لیس بی شیء من الضلالة
وَلٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان این استدراک
باعتبار آنچه لازم آنست که آن هدایت است کانه قال ولکنی علی هدی فی الغایة لانی رسول من الله رِسَالَاتِ
رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهة صلاح شما وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و میدانم
از وحی خدا من آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید یعنی من میدانم از جانب او بوحی چیزها را که شما اطلاع علم
ندارید أَوَعَجِبْتُمْ همزه برای انکار است و واو عطف است بر محذوف ای اکذبتم و عجبتم یعنی آیا تکذیب می کنید
و شگفت میدارید و عجب مینمائید أَنْ جَاءَكُمْ از آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی یا موعظت مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی که همزبان است با شما یا از جنس شما
در بیضاوی گفته که قوم نوح تعجب میکرده اند از ارسال البشر و می گفتند لو شاء الله لانزل ملائکة ما سمعنا بهذا فی آبائنا
الاولین نوح عم فرموده که آیا تعجب میکنید از آنکه شخصی از جنس شما مبعوث شود بشما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند
شما را از عاقبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا آنکه پرهیز کنید شما از خشم خدا بسبب انذار وَلَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ و شاید که بر شما رحم بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک و فایده حرف ترجی تنبیه است بر آنکه متقی را
غرّه او را آنست که اعتماد بر تقوای خود نکند و ایمن نشود از عذاب الهی و عقاب پادشاهی فَكَذَّبُوهُ پس دروغ
داشتند قوم نوح نوح را چون او بوحی الهی دانست که ایمان نیارند دعا کرد بهلاکت ایشان و حق تعالی دعا کرد
تا کشتی ساخت و با مؤمنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح با اهل سفینه
سالم ماند چنانکه میفرماید فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او
با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند از مرد و زن گویند که سه کس بودند از پسر
سام و یافث و حام و باقی از آنها که ایمان آورده بودند و فی قوله فی الفلک متعلق است با نجینا و یا حال از
موصول یا ضمیری که در معه است وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنها را
که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت ما را یا معجزات نوح را بر نبوت إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند
قوم نوح عَمِينَ گروهی کوران یعنی کوردل و غیر مستبصر بنشانهای وحدانیت خدا و معجزات نوح و اصل

عمین عمیاں بوده بعد از تخفیف عمین شده و نیز خاطبه عاطم سید عالم صلعم قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده میفرماید وَإِلَىٰ
عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ یعنی خویش ایشانرا هُودًا که آن هود بود و کرم این عطف بیان اخاهم ست
و در بیضاوی گفته که مراد لفظ اخاهم احدی از ایشان است کقولهم یا اخا العرب و قبیله عاد در ان زمان بسیار بودند
و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند القصه حق تعالی هود را بدیشان فرستاد وی باین قبیله آمد
وایشانرا بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدایرا و بیگانگی قایل شوید
مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را هیچ معبودی غَيْرُهُ بجز او سبحانه استیناف این کلام کرده معطوف
نساخت بر ما قبل زیرا که در حکم جواب سوال است پس گویا کسی میگوید که هود با ایشان مبعوث شده چه گفت میفرماید
که گفت با ایشان که نیست شما را هیچ معبودی که مستحق معبودیت باشد غیر از وی سبحانه أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید
از عذاب خدای چون قوم هود که اقرب بودند از قوم نوح ازین جهة فرمود که قَالَ الْمَلَأُ گفت گروهی از اشراف
و بزرگان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَوْمِهِ از قوم هود و قید کفر بجهت آنست که بعضی از اشراف
قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او پس کافران ایشان گفتند که ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ
بدرستی که ما می بینیم ترا متمکن و راسخ فِي سَفَاهَةٍ در بی خردی که دین قوم را میگذاری و دین محدث
پیش می آری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق که گمان می بریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در انچه میگویی
قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست ملاصق من خفت عقل و جهالت وَلَٰكِنِّي
رَسُولٌ و لیکن فرستاده شده ام مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ می رسانم بشما
رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدگار خود را از امر و نهی و وعد و وعید و غیر آن وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ و من
مر شما را نصیحت کننده ام با امانت یعنی راست گوی بی شایبه خیانت در ان بدون تغیر دادن من الخبر یرا
که از نزد خدای بمن آمده أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را أَن جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی و یادی
مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ بزبان مردی از شما یعنی هم نسب شما و سبب فرود آمدن
ذکر این ست لِيُنذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی و در آیت تنبیه ست بر آنکه ناصح باید که این
نوع سخنان جواب قوم خود بدهد و سخنان ناخوش ایشان اختیار نکند و در قول و انا لکم ناصح تنبیه ست

برانکه ایشان هود را باین عنوان می دانستند و می شناختند و معنی استفهام در او عجبتم انکار تعجبست
یعنی درین تعجبی نیست که حق تعالی هر کسی را که صلاح بیند به رسالت فرستد و بعد از تخویف از عقاب تذکیر ایشان
میکند بانعام او سبحانه نعم جلیله را و میفرماید وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ چون
کردانید شما را خُلَفَاءَ پس نشینان و ساکنان زمین احقاف مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس کروه نوح
و پادشاهان بعد از وی چه شداد بن عاد پادشاه زمین رمل عالج بود تا بحر عمان وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ
و بیفزود در آفرینش شما بَصْطَةً قامت و قوت را بر دیگران چه روایتست که مقدار کوتاه ترین ایشان
شصت کز بود و دراز ترین صد کز و هم با قوت تمام بودند فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدا را
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد که شما رستکار شوید چه شکر بر نعمت مؤدی بر فلاح است قَالُوا
کفتند آن کروه مر هود را از روی انکار و استبعاد أَجِئْتَنَا آیا آمده بما تا بفرمائی که لِنَعْبُدَ اللَّهَ
وَحْدَهُ تا بپرستیم خدای را در حالتی که یکانه و تنها باشیم وَنَذَرَ و دست باز داریم و پرستش فرو
کذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آن چیزیرا که بودند که می پرستیدند پدران ما و ایشان را شریک
او سبحانه کردانیده بودند بجهت انهماک در تقلید و شدت محبت آنچه با آن الفت کرفته بودند فَأْتِنَا
بِمَا تَعِدُنَا بیار آنچه مارا بآن وعید میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اکر هستی تو از راست کویان
در آن از نزول عذاب قَالَ کفت هود قَدْ وَقَعَ بدرستی که واجب شد عَلَيْكُمْ بر شما یا فرود آید بشما
بنا بر آنکه متوقع کالواقع است مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما رِجْسٌ عذابی لرزاننده و مضطرب سازنده
و اشتقاق آن از ارتجاس بمعنی اضطرابست وَغَضَبٌ و خشمی جهت اراده انتقام أَتُجَادِلُونَنِي آیا
مجادله میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار چیزی که محض اسم اند یعنی بتان و معنی اسم در ایشان مفقودست
مرویست که بعضی را ساقیه میکفتند کمان آنکه بتان آن بود که باران را می بارانند و بعضی را حافظه میخواندند بظن
آنکه حافظ ایشان اند در سفر و همچنین برخی را رازقه و بعضی دیکر را سالمه نام نهاده بودند و این مجرد اسما بود
معرا از مسمی چه اصنام جمادات اند انها را قدرت بر هیچ نفعی نیست پس هود فرمود که شما جدال میکنید با من درین
اسماء بی مسمی که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ نام نهاده اید ایشان را شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما

بآلهه

مَا نَزَّلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای بها بجواز عبادت ایشان مِن سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی
که حق تعالی ظاهر سازد آنرا و معهذا بر عناد و مکابره اصرار مینمائید فَانْتَظِرُوا پس منتظر باشید نزول
عذاب را إِنِّي مَعَكُم بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم مر آن عذاب را فَأَنْجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم هود را وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت می نمودند
بِرَحْمَةٍ مِنَّا به بخشش و بخشایش از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنرا
که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا استیصال ساختیم و از بیخ
و بنیاد بر کندیدیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند گرویدگان بوحدت معبود و برسالت هود و این
تنبیه بر آنکه فارق میان ناجی و هالک ایشان ایمان بود و تفصیل قصه هود و هلاکت قوم او بقول جمهور
مفسران برین وجه است که عادیان بر زمین یمن بودند در موضعی که آنرا احقاف گویند و همه بت پرست بودند و
ایشان را قوت عظیم و جثه جسیم بود و با وجود بت پرستی دست تظلم و تعدی دراز کردند و فساد و افساد در میان
ایشان شایع شد حق تعالی هود را با ایشان فرستاد پس اظهار دعوت نمود ایشانرا از بت پرستیدن و ظلم و افساد
کردن منع کرد ایشان قبول آن نکردند و در فسق و طغیان افزودند و او را بدروغ داشتند هود هر چند
تهدید و تخویف ایشان میکرد بجای نرسید و در جواب او گفتند که مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً تا از ما قوی ترکیست
پس او سبحانه سه سال باران از ایشان باز گرفت ایشان بعلت غلا و قحطی مبتلا شدند و طاقت ایشان
طاق شد و عادت ایشان چنان بود که اگر کسی را از ایشان از کافر و مسلم رنجی و بلیه رسیدی و خواستی که از آن
خلاص شود بمکه آمدی و دعا کردی تا بمقاصد خود رسیدی و در آن وقت در موضع خانه کعبه پشته از ریگ سرخ بود
القصه چون قحط بر ایشان اشتداد یافت هفتاد کس را بمکه فرستادند که برای ایشان طلب باران کنند و از جمله
ایشان دو کس مسلمان بودند چون بمکه رسیدند همه بدعای طلب باران اشتغال نمودند آن دو کس مسلمان هم گفتند
بار خدایا تو میدانی که ما از وفد عاد نیستیم خداوندا اجابت کن دعای این جماعت را باز گفت بار خدایا اگر هود
پیغمبر است ما را باران ده که هلاک شدیم حق تعالی سه ابر پدید آورد یکی سفید دیگری سیاه و یکی سرخ و از میان آن ابرها
[illegible] آواز داد که ای قوم عاد اختیار کن یکی ازین سه ابر برای خود قیل نام که سرگروه قوم بود گفت ابر سیاه را اختیار

کردم که آب آن بیشتر می باشد حق تعالی امر کرد تا آن ابر را براندند بر زمین عاد پس آن ابر گرد وادی ایشان را
فرو گرفت ایشان چون ابر را دیدند شاد شده گفتند که این آن ابریست که ما را باران خواهد داد حق تعالی
فرمود که این آن عذابیست که شما آنرا بتعجیل میخواستید و این بادیست که در آن عذاب دردناکست اول کسی که آنرا
بدید و بشناخت زنی بود از عاد چون اثر عذاب بدید نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد ویرا گفتند
چه رسید ترا گفت بادی دیدم در او پاره های آتش و درپیش آن آتش مردانی را دیدم که او را بر ناقها می کشند
عمر ابن شعیب گفت حق تعالی باد را امر کرد که قوم هود را هلاک کن خازنان باد چندانکه از حلقهٔ انگشتری بیرون آید
آن مقدار از ره کردند هفت شب و هفت روز بر ایشان می وزید که بیابان می آمد و در هیچ آبی از آنات آرمیده نشد
بر هر که گذر میکرد آنرا هلاک میگردانید شتران بر بار گران را بر گرفته و بر هوا بردی و بر زمین زدی قوم هود
بعضی در خانها رفتند و درها را بر خود بستند باد اندرون میرفت انها را بالا می برد و بر زمین میزد و هلاک میکرد
و در اول حال هود با اهل ایمان بصحرا رفتند حظیره از گل بساختند و در آن نشستند آن باد که بر ایشان رسیدی
نرم بودی نسیم گشتی مروی است که در میان قوم هود هفت کس بودند که از ایشان قوی تری نبود و مهتر این هفت کس
نامش جلجان بود گفت بیائید تا بکناره وادی رویم و باد را منع کنیم پس بکناره وادی آمدند باد یکی یکی را بر میگرفت
و بر هوا می برد و مانند درختان خرما از موضع بر کنده شده بر زمین میزد پس آن هفت کس غیر از جلجان هلاک شدند
و جلجان پناه بکوه برد هود بیامد و گفت یا جلجان اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت مانی گفت اگر اسلام آرم خدای تو
مرا چه دهد گفت بهشت بر نعمت گفت اینها کیستند که من ایشانرا می بینم بهیئت شتران بختی گفت فرشتگان خدای اند
گفت اسلام آرم تو قصاص قوم من از ایشان بخواهی هود گفت ویحک هیچ پادشاه را دیده که از لشکر خود انتقام کشد
گفت اگر مرا نیز بکشند بهتر از اسلام باشد پس باد آمد او را در ربود و بر آن کوه میزد تا پاره پاره شد و از عادیان
هیچکس نماند مگر آنها که بهود ع ایمان آورده بودند در روایت آمده که نود و نه پیغمبر میان رکن و مقام زمزم مدفون اند
از انجمله قبر هود و شعیب و صالح و اسمعیل است و هر پیغمبر خدای که قوم وی او را هلاک کردی بمکه آمدی با سایر مومنان
که بوی گرویده بودی انجا عبادت کردندی تا که برحمت ایزدی رسیدندی و بعد از ذکر قصه هود بیان حال صالح
و قوم او میکند و می فرماید وَاِلیٰ ثَمُوْدَ و فرستاد بقبیله ثمود و ایشان از قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان

بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح عم منتمی می شدند و مساکن ایشان در موضعی بود که آنرا حجر میگفتند
مابین ولایت حجاز و شام و این قوم نیز بت می پرستیدند گویند که ثمود مشتق از ثمد است بمعنی آب قلیل
چه در ان موضع آب اندک بود بنابر اول غیر منصرف است بعجمی و علمیه و بنابر ثانی منصرف بر هر تقدیر
چون آن قبیله طاغی شدند و در کفر و معصیت متوغل گشتند حق تعالی بدیشان فرستاد اَخَاهُمْ صَالِحًا
برادر ایشانرا که صالح بود و صالح به پنج پشت بثمود میرسید چه او پسر عبید بن اسفین بن ماسخ
بن عبید بن حاذر بن ثمود و چون صالح برسالت برایشان مبعوث شد قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
گفت ای گروه من بپرستید خدایرا بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست غیر شما را معبودی که مستحق الوهیت
باشد غَیْرُهُ بجز او وی قوم ثمود بجهت کثرت غلام و بسیاری مال و توانائی جیش بدن و انبوهی تکذیب صالح ع کردند و گفتند
که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح ع فرمود چه میطلبید گفتند فردا با ما بصحرا بیرون آی
که فردا عید ماست بتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه ما نیز
از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت برسد دیگرانرا متابعت او باید کرد پس برین صورت
قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر اجابت بظهور نرسید
پس خجالت زده و رسوا شده یکی از اشراف قبیله ثمود اشاره بسنگی کرد که در صحرا افتاده بود
گفت ای صالح ازین سنگ برای ما ناقه برآوری بمقدار شتر بختی بزرگ شکم و پرموی تا چون بیرون آید
فی الحال بچه آرد و متولد شود ما بتو ایمان آریم و برین معاهده کردند صالح ع دو رکعت نماز بگذارد و از خدای
خود این استدعا فرمود فی الحال آن سنگ شکافته شد و ناقه آبستن ده ماهه از ان بیرون آمد
بران طریق که مدعای قوم بود و فی الحال بچه از شکم او متولد شد و ناقه از درد آن بناله درآمد شتر بچه
بشکل خود مثل بزاد سائل بمشاهده این حال فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف دست انکار از آستین
استکبار بیرون آورده ایمان نیاوردند القصه این شتر در میان مرعی آن قوم می چرید و آب
چشمه را بطریق نوبت می آشامید و همان مقدار شیر میداد و صالح بعد از اظهار این معجزه گفت ای قوم
قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار که دلیل است

بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله لکم آیة این شتر خداست مر شما را
در حالتی که برهانی ست بر نبوت من آیة منصوب ست بر حال و عامل درو معنی اشارت ست و اضافت ناقه بخدا
برای آنکه از نزد خدا بایشان آمد بدون واسطه و اسباب معهوده فذروها پس بگذارید این ناقه را
تأکل فی أرض الله تا بخورد گیاه در زمین خدای یعنی گیاه را بخورد و شما را در خوردن او هیچ رنج
و نقصانی نرسد ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم پس فرا گیرد
شما را عذاب ألیم عذابی دردناک و نهی از مس مقدمه اسباب ست پس گویی جامع انواع اذی است
بجهت مبالغه است در امر و ازاحت عذر و استحقاق عذاب بواسطه اضرار ناقه بنا بر اقامت ایشان ست بر کفر
بعد شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان ست در کفر پس تعداد نعمت میکند بر ایشان بقوله واذکروا و یاد کنید
نعمت خدا را إذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جای نشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک
قوم عاد وبوأکم فی الأرض و جای داد شما را در زمین حجر تتخذون من سهولها فرا گیرید در زمینهای
نرم آن قصورا کوشکها برای تابستان یا از موضع نرم آن آلات عمارت قصور فرا میگیرید چون خشت گل
و آجر وتنحتون الجبال و سوراخ میکنید در کوهها یعنی می سازید در سنگ بیوتا خانها برای زمستان
این مفعول تنحتون ست بر تضمین تتخذون و می تواند بود که حال باشد فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید
نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها و غیر آن ولا تعثوا و تباهی مجوئید فی الأرض در
زمین حجر مفسدین در حالتی که قصد فساد کنندگانید ایشان از جواب صالح علی نبینا و علیه السلام اعراض کردند
و متعرض مؤمنان شدند کما قال الله تعالی قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان و اشراف الذین استکبروا
آنانکه تکبر و سرکشی نمودند من قومه از قوم صالح للذین استضعفوا مر آنان را که ایشان را ضعیف
عاجز می شمردند لمن آمن منهم هر کسی را که گرویده بودند از آن قوم این بدل الذین استضعفوا ست
بدل کل من جمیع اگر راجع بقوم باشد و یا بدل بعض اگر راجع بالذین باشد حاصل که مومنان را گفتند أتعلمون
آیا شما میدانید أن صالحا مرسل آنکه صالح فرستاده شده ست من ربه از نزد پروردگار خود
این بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا إنا بما أرسل به بدرستی که ما بدان چیزی که

صالح بآن فرستاده شده اند از توحید و اخلاص و عبادت برای معبود یکتا مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم عدول
اهل ایمان از جواب بنعم باین قول بجهة تنبیه بود بر آنکه ارسال او ظاهر از آنست که عاقلی در ان شک تواند کرد
و بر کسی مخفی تواند بود قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وگفتند آنانکه سرکشی کردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او
إِنَّا بتحقیق ما بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ الچیزی که شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و منکرانیم
این کلام بر سبیل مقابله است و وضع آمنتم به در موضع أرسل بجهة رد آنچیزیست که مومنان آنرا مسلم
میداشتند فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را و اگرچه عاقر ناقه ابن سالف بود اما چون که
همه بآن راضی بودند از ین جهت ایمای عقر بهمه ایشان کرد وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ
از امتثال فرمان برداری امر پروردگار خود وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا
ای صالح بیار آن چیزی را بِمَا تَعِدُنَا بانچه وعید میکنی و میترسانی ما را از عذاب إِن كُنتَ مِنَ
الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا
بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از وقوع صیحه عظیمه یعنی فریادی با هیبت و عظمت و بجهة آن زمین بلرزه در آمد
و مرویست که رجفه صیحه الیست که زمین بسبب آن بلرزید فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند و یا گشتند فِي دَارِهِمْ
در سرای خود جَاثِمِينَ بر جای خود مردگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که
ناقه را بکشتند و علامات عذاب بدید آمد وَقَالَ و گفت صالح يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار خود را که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ
و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ و لیکن دوست نمیدارید شما
و پند و نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس شیطان منع کنند
پس بچشید این عذاب را که بشما در آورده و قصه صالح و هلاکت ثمود بروایت کعب الاحبار و غیره بر
سبیل الاختصار برین وجه است که چون حق تعالی عاد را هلاک کرد ثمود را از پس ایشان در زمین خلیفه ساخت
و تمکین داد و در ازی عمر بایشان کرامت فرمود بر وجهی که هر شخصی از ایشان که سرا را بر وجه استحکام
از آهک و گچ ساختی و آن سرا کهنه شدی و فرو د آمدی و ایشان خانهای خود در سنگ می کندند

بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله لكم آية این شتر خداست مر شما را
در حالتی که برهانی است بر پیغمبری من آیة منصوب است بر حال و عامل در او معنی اشارت است و اضافت ناقه بخدا
برای آنکه از نزد خدا بایشان آمد بدون واسطه و اسباب معهوده فذروها پس بگذارید این ناقه را
تأكل في أرض الله تا بخورد گیاه در زمین خدای یعنی گیاه را بخورد و شما را در خوردن او هیچ رنج
و نقصانی نرسد ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فيأخذكم پس فرا گیرد
شما را عذاب أليم عذابی دردناک و نهی از مس مقدمه اسباب است بلکه جامع انواع اذی است
بجهت مبالغه است در امر و ازاحت عذر و استحقاق عذاب بواسطه ضرر ناقه بنا بر اقامت ایشان است بر کفر
بعد شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است در کفر پس تعداد نعمت میکند بر ایشان بقوله واذكروا و یاد کنید
نعمت خدا را إذ جعلكم چون گردانید شما را خلفاء جای نشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک
قوم عاد وبوأكم في الأرض و جای داد شما را در زمین حجر تتخذون من سهولها فرا گیرید در زمینهای
نرم آن قصورا کوشکها برای تابستان یا از موضع نرم آن آلات عمارت قصور فرا میگیرید چون خشت گل
و آجر وتنحتون الجبال و سوراخ میکنید در کوهها یعنی می سازید در سنگ بيوتا خانها برای زمستان
این مفعول تنحتون است بر تضمین تتخذون و می تواند بود که حال باشد فاذكروا آلاء الله پس یاد کنید
نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها و غیر آن ولا تعثوا و تباهی مجوئید في الأرض در
زمین حجر مفسدين در حالتی که قصد فساد کنند کانید ایشان از جواب صالح علی نبینا و علیه السلام اعراض کردند
و متعرض مؤمنان شدند کما قال الله تعالی قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان و اشراف الذين استكبروا
آنانکه تکبر و سرکشی نمودند من قومه از قوم صالح للذين استضعفوا مر آنانرا که ایشانرا ضعیف
عاجز می شمردند لمن آمن منهم مر کسی را که گرویده بودند از آن قوم این بدل الذین استضعفوا است
بدل کل هو جمیع اگر راجع بقوم باشد و یا بدل بعض اگر راجع بالذین باشد حاصل که مومنانرا گفتند أتعلمون
آیا شما میدانید أن صالحا مرسل آنکه صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار خود
این بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا إنا بما أرسل به بدرستی که ما بدان چیزی که

صالح بآن فرستاده شده اند از توحید و اخلاص و عبادت برای معبود یکتا مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم و دول
اهل ایمان از جواب بغم باین قول بجهة تنبیه بود بر انکه ارسال او ظاهر ازانست که عاقلی دران شک نتواند کرد
و برکس مخفی تواند بود قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وگفتند انانکه سرکشی کردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او
إِنَّا بتحقیق ما بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ انچیزی که شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و منکرانیم
این کلام بر سبیل مقابله است و وضع آمنتم به در موضع ارسل بجهة رد انچیزیست که مومنان آنرا مسلم
میداشتند فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را و اگرچه عاقر ناقه ابن سالف بود اما چونکه
همه بآن راضی بودند ازین جهت ایمای عقر بهمه ایشان کرد وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ
از امتثال فرمان برداری امر پروردگار خود وَقَالُوا وگفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا
ای صالح بیار آن چیزی را بِمَا تَعِدُنَا با نچه وعید میکنی و می ترسانی ما را از عذاب إِن كُنتَ مِنَ
الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا
بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از وقوع صیحه عظیمه یعنی فریادی با هیبت و عظمت و بجهة آن زمین بلرزه در آمد
و مروی است که مراد برجفه صیحه الیست که زمین بسبب آن بلرزید فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند و یا گشتند فِي دَارِهِمْ
در بلدهای خود جَاثِمِينَ بر جای خود مردگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که
ناقه را بکشتند و علامات عذاب بدید آمد وَقَالَ وگفت صالح يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار خود را که باد ای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ
و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ و لیکن دوست نمیدارید شما
و پند و نمیکنید نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس شیطان منع کنند
پس بچشید این عذاب را که بشما رو آورده و قصه صالح و هلاکت ثمود بروایت کعب الاحبار و غیره بر علی
سبیل الاختصار برین وجه است که چون حق تعالی عاد را هلاک کرد ثمود را از پس ایشان در زمین خلیفه ساخت
و تمکین داد و ودر از عمر بایشان کرامت فرمود بر وجهی که هر شخصی از ایشان که سرا را بر وجه استحکام
از آهک و گچ ساختی و آن سرا کهنه شدی و فرو د آمدی و ایشان خانهای خود در سنگ می کندند

تا از کوه‌ها قصرها بنا بنند و اموال و اسباب بسیار داشتند و نوبت در میان ایشان بود اصنام می‌پرستیدند
با وجود بت پرستی در زمین آغاز فتنه و فساد کردند حق تعالی صالح را بایشان فرستاد صالح هر چند ایشان را
دعوت میکرد و تخویف و تهدید مینمود هیچ فایده نمی‌شد و روایت است که در سن شانزده سالگی بر ایشان
مبعوث شد صد و بیست سال دعوت ایشان کرد و بجز باو نگروید مگر جمعی ضعیف و چون ثمود دیدند که
صالح در دعوت لجاج میکند و مبالغه تمام ایشان را از عذاب الهی می‌ترساند گفتند که ای صالح فردا عید است
با ما بیرون آی تا ما بتان که داریم بصحرا بیرون آریم و انهارا بیارائیم و مدعات خود را بایشان
عرض کنیم و تو نیز آنچه خواهی از خدای خود درخواه اگر خدایان ما مارا اجابت کنند تابع ما شو و اگر خدای تو
دعای ترا اجابت کند تابع تو شویم صالح گفت چنین باشد چنانکه مذکور شد که تکرار آن موجب اطناب کلام است
مرویست که ناقهٔ صالح در تابستان بر پشت وادی که سرد و سیر بود چرا کردی و در زمستان در پایین
وادی که گرم و سیر بود و هر حیوان از شتر و گاو و گوسپند که وی را دیدی از وی بترسیدی و رم کردی
و چرا نتوانستی کرد القصه بسبب این چهارپایان قوم لاغر شدند و مشرف بهلاکت رسیدند و گفتند که شتر
و گاو و گوسپندان ما در معرض تلف می‌آیند درین باب فکری باید کرد در بعضی تفاسیر آمده که عنیزه نام
زنی پیر بود و دختران نیکو داشت و مال و گوسپندان بی شمار و صدوقه نام زنی صاحب جمال بود او نیز
مواشی بسیار داشت با یکدیگر مجالست کرده شکایت ناقه را پیش کشیدند و گفتند که شتر و گاو
و گوسپندان ما در معرض تلف می‌آیند درین باب فکری می‌باید پس صدوقه مردی را از قوم که مصدع
نام داشت خود را برو عرض کرد مصدع مفتون جمال او شد صدوقه گفت این ناقه را بکش تا مراد
تو حاصل کنم و عنیزه نیز قدار بن سالف را گفت اگر ناقه را بکشی یکی ازین دختران هر کدام که خواهی
بتو بدهم وی نیز اجابت کرد پس بیامدند بر سر راه ناقه بنشستند و هر یک در پس سنگی کمین کردند
مقارن این حال هر دو زن خود را آراسته بر قدار و مصدع عرض میکردند و می‌گفتند که اگر این کار
بکنید ما شما را بر خود و دختران خود تمکین کنیم پس آن هر دو بیباک بامید وصال زنان ناپاک چون ناقه
از آب بازگشت قدار تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت پس تیغ بر کشید و ناقه را پی کرد

ناقه بیفتاد و آواز بلند کرد و بچه او چون آواز مادر شنید دریافت که ایشان با ناقه غدری کرده اند پس بکوه
گریخت و سه بانگ کرد کوه شکافته شد و فرو رفت صالح گفت ای قوم حرمت خدای را نگاه نداشتید
اکنون مستعد عذاب باشید ایشان بطریق استهزا گفتند که این عذاب کی نازل خواهد شد صالح فرمود
که عنقریب میرسد کذلک وعد غیر مکذوب ایشان روز چهارشنبه ناقه را کشته بودند صالح فرمود که وعده نزول
عذاب سه روز دیگرست علامت این آنست که فردا که پنجشنبه است چون برخیزید روهای شما زرد شده باشد
و روز جمعه سرخ گردد و روز شنبه سیاه شود پس ایشان آن شب بخفتند چون صبح از خواب برخاستند رویهای
ایشان زرد بود ایشان یقین دانستند که صالح راست میگوید پس طلب صالح کردند که ویرا بکشند صالح بگریخت
و ملتجی بجمعی شد که حصن قوم بودند و چون قوم ثمود از آن جماعت طلب صالح کردند و ایشان ازین معنی ابا نمودند چون
با ایشان قوت مقاومت نداشتند بالضرورت برگشتند بخانه و مصیبت خود مشغول شدند و با یکدیگر گفتند
که از وعده یکروز گذشت روز دوم که جمعه بود برخاستند روی ایشان سرخ شده بود یقین ایشان بهلاکت
زیادت گشت روز سیوم روی خود را سیاه یافتند چنانکه گویا بقیر اندوده اند پس باهم نشستند و
بگریستند تا عذاب خدا از کدام جهت با ایشان فرود آید چون بچاشت روز رسید جبرئیل بر بالای سر ایشان
آوازی از آسمان بداد که هر که در دنیا بود آن آواز را بشنید و زمین از هول آن بلرزید و دلهای ثمود
از هیبت و سطوت آن پاره پاره شد یکبار بر جای بمردند در عقب آن صیحه آتش از آسمان فرود آمد
و بر ایشان افتاد و همه را بسوخت هیچکس از صغیر و کبیر از ایشان نماندند و روایت که صالح بعد از هلاکت ثمود بمکه آمد
و عبادت میکرد تا متوفی شد ثعلبی باسناد خود [illegible] بحضرت رسالت صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود
که ای علی میدانی که بدبخت ترین پیشینیان چه کس است امیر المومنین فرمود که الله و رسوله اعلم رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که آنکس است که ناقه صالح را پی کرد بعد از آن فرمود بدبخت ترین پسینیان کیست من گفتم
الله و رسوله اعلم فرمود که کشنده تست بعد از ذکر قصه صالح و ثمود بیان قصه لوط و قوم او میفرماید بقوله تعالی
ولوطا و فرستادیم لوط را که برادرزاده ابراهیم بود و گویند که لوط پسر خاله ابراهیم بود و ساره که زن
ابراهیم است خواهر او بود آورده اند که چون ابراهیم عزم از بابل متوجه شام شد حق تعالی لوط را پیغمبری داده

باهل موتفکات فرستاد و خلق را بخدای خود دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات امر مینمود
و از فواحش نهی میفرمود یکی از فواحش ایشان لواطت بود حق تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داده فرمود
که فرستادیم لوط را اِذْ قَالَ در وقتی که گفت از روی انکار و تقریع لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را و بنا برین ظرف معنی
اذ قال ظرف ارسلنا مقدرست و میتواند بود که لوط منصوب باذکر مقدر باشد یعنی یاد کن وقتی که گفت لوط مر گروه خود را
اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ ایا می آئید بدین خصلت قبیح و زشت یعنی لواطت مَا سَبَقَكُمْ پیشی نگرفته است
بر شما بِهَا آن فاحشه را یعنی پیش از شما این نکرده باشد مِنْ اَحَدٍ از هیچکس مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ از جهانیان با از برای
تعدیه است و بعد از ان فرمود اِنَّكُمْ بدرستی که شما ای قوم لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آئید بمردان شَهْوَةً
از جهت شهوت مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما این ابلغ است در انکار و توبیخ
و شهوة مفعول له است بعد از ان اضراب انکار باخبار از حال ایشان که مودی باشد بارتکاب امثال این فاحشه است
فرمود بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما هستید قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ گروه اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان وَمَا كَانَ
جَوَابَ قَوْمِهٖ و نبود جواب قوم لوط مر این کلام اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند مر مومنان از روی نصیحت بعضی
از کسان ابنای جنس خود را گفتند اَخْرِجُوْهُمْ بیرون کنید لوط و دختران او را با آنها که بوی ایمان آورده اند
مِّنْ قَرْيَتِكُمْ از ده خود پس بر سبیل استهزا گفتند اِنَّهُمْ بدرستی که لوط و امثال او اُنَاسٌ يَّتَطَهَّرُوْنَ
مردانی اند که طلب پاکیزگی میکنند از این عمل که ما میکنیم که با ما متفق نیستند حق تعالی بجهت اصرار این عمل قبیح و سایر فواحش
دیگر عذاب نازل ساخت فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات دادیم لوط را از ان وَاَهْلَهٗ و کسان او را یعنی اهل البیت
و مومنان اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او که کفر خود پنهان کردی و کفار را بر انکار لوط اغرا می نمود كَانَتْ مِنَ
الْغٰبِرِيْنَ بود او باقی ماندگان از دیار خود یعنی رفتن با لوط باتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وَاَمْطَرْنَا
و ببارانیدیم عَلَيْهِمْ بر کفار قوم لوط مَّطَرًا بارانی یعنی نوعی از باران عجب و آن سنگ باران بود که بر سر قوم
باریده بود فَانْظُرْ پس درنگر ای بیننده بچشم عقل كَيْفَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ سرانجام آخر کار
گنهکاران افراط نمایندگان در عصیان و طغیان که آن استیصال ایشان بود در دنیا قبل از رسیدن بعذاب ابدی
و قصه لوط و قوم او بروایت ابی جعفر علیه السلام چنان است که لوط علیه السلام سی سال در میان قوم بود و پیوسته ایشان را از فواحش نهی

نهی میفرمود و از جملهٔ فواحش ایشان آن بود که از جنابت مطهر نمی شدند و بخیل و شحیح بودند بجهت شآمت بخل کار ایشان
منتهی بلواطت شد و صورت این بر این وجه بود که شهر ایشان بر طریق شام و مصر واقع شده و همیشه کاروان برآن
تردد کردندی و جمیع مسافران را ممر بود و هر روز جمعی از راه گذران و کاروانیان در خانهٔ ایشان نزول
کردندی و ایشان را ضیافت بایستی کرد پس بخل و خست نفس ایشان را برین داشت که با مسافران و رهگذران تکلیف
لواطت کردندی تا آنکه مردمان از آن فرار نموده بخانهای ایشان نرفتندی و چون ایشان برین عمل معتاد شده بودند
با مردمان خود نیز این طریقه مرعی داشتند تا آنکه هر که این عمل نمیکرد او را عیب کردندی و سرزنش نمودندی و لوط ع م
مردی کریم النفس و سخی الطبع بود و پیوسته بضیافت مردمان سفری و حضری اشتغال نمودی قوم وی را از آن منع
کردند و گفتند که اگر تو بعد ازین مهمان را بخانهٔ خود راه دهی ما ایشان را بعمل لواطت فضیحت کنیم و رسوا سازیم
پس لوط پنهان از قوم خود ضیافت میفرمود و چون حق تعالی خواست که قوم او را استیصال کند جبرئیل را با جمعی فرشتگان
با براهیم فرستاد که ابراهیم ع م از برای ایشان گوساله فربه بریان کرده حاضر ساخته و چون دید که ایشان نمیخورند
بترسید چه در آن زمان عادت چنان بود که هر که با کسی عداوت داشتی طعام او را نخوردی چون فرشتگان دهشت
و خوف ابراهیم را دیدند گفتند ای ابراهیم ما رسولان خدای تو ایم طعام خوردن از شان ما نیست ما را فرستاده‌اند
تا قوم لوط را هلاک کنیم و چون از نزد ابراهیم بیرون آمدند و نزد لوط رسیدند لوط زراعت را آب میداد
چون ایشان را با صباحت تمام بدید بجهت قوم بسیار مشوش گشت و گفت شما چه کسانید گفتند ما راه گذرانیم و امشب
بضیافت تو آمده ایم لوط گفت مردمان شهر بنهایت فسق و فجور اند با مردمان عمل بد میکنند مبادا که از ایشان ضرری
و آسیبی بشما رسد گفتند ازین معنی اندیشه بخاطر خود مرسان و ایشان را بر ما تسلطی نباشد پس لوط نزد زن خود آمد
و فرمود که امشب جمعی بضیافت من آمده اند تو این معنی را از قوم پنهان دار و عادت آن زن این بود که اگر لوط ع م
در روز مهمانی کردی وی به پشت بام برفتی و قوم را اعلان خبر کردی و اگر در شب بودی به پشت بام آتش روشن
کردی و چون جبرئیل با فرشتگان دیگر در خانهٔ لوط در آمد زن لوط بر پشت بام رفت و آتش بر فروخت مردمان چون
آتش را دیدند از اطراف و جوانب بدر خانه رسیدند جبرئیل بال خود را بر چشم همهٔ ایشان زد همه کور شدند ایشان
چون این صورت را دیدند دانستند که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد پس جبرئیل لوط را گفت تو با اهل خود

مگر زن تو بیرون رو از این شهر لوط گفت چگونه بیرون روم که مردمان خانه مرا احاطه کرده اند جبرئیل عمودی از نور بدست

او داد فرمود تا این عمود را شو و در پس خود نگاه مکن که هیچکس بتو ضرر نرساند پس لوط با اهل ایمان از آن شهر بیرون رفت

و چون صبح طلوع کرد جبرئیل بال خود در زیر آن شهر کرد و از زمین هفتم برداشت و باسمان برد چنانکه آواز سگان

و خروسان آن شهر اهل آسمان بشنیدند بعد از آن آنرا منقلب ساخت و هو قوله تعالی و جعلنا عالیها سافلها

و مرویست که قوم لوط خداوند فواکه بسیار و اشجار بی شمار بودند غربا از نواحی آمدندی و از ایشان چیزی

طلب فواکه کردندی و از این حیثیت ایشان در رنج بودند ابلیس بصورت امردی پیش ایشان آمده گفت اگر میخواهید

که از غربا برهید شما را لواطت باید کرد پس با او این عمل کردند و بآن متعاد شده هر کجا که در میان ایشان امردی

صبیح الوجه بودی با او این عمل کردندی تا آنکه همه بر این عمل مواظبت کردند در خبر است که عبد الملک بقاضی حمص نامه نوشت

که حد لواطت چیست گفت او را سنگسار باید کرد زیرا که حق تعالی با قوم لوط چنین کرد ابن عباس از رسول خدا روایت کرده

که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول را بکشید و در آنکه واجبست که فاعل را بکشند اگر محصن باشد هیچ خلافی نیست

و اما نزد علمای امامیه امام مخیر میان آنکه بفرماید تا او را بکشند یا دیواری بر روی افکنند یا از بلندی او را بزیر اندازند

اگر محصن بود و الا صد تازیانه بر او زنند در خبر است که غلامی را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند گفتند که این غلام خواجه خود را

کشته است گواهان بر این گواهی دادند آنحضرت بغلام گفت چه میگوئی گفت آری من خواجه خود را کشتم فرمود چرا

گفت برای آنکه مرا بلواطت اکراه میکرد من مانع او شدم فایده نداشت امیر المؤمنین فرمود گواهی باید گفت از کجا بیارم

که خواجه تنها در سرای خود در شب تاریک قصد من کرده من او را کشتم فرمود هر گاه او را زخم زدی از و لفظ توبه

شنیدی گفت نی فرمود الله اکبر همین ساعت ظاهر میشود که تو راست میگوئی یا دروغ پس فرمود بروید قبر وی را

بشکافید اگر در قبر بود غلام دروغ میگوید و قصاصش کنید اگر در قبر نبود راست میگوید وی را رها نمائید بعضی

از روی تعجب گفتند که علی تا امروز بر زندگان حکم میکرد و اکنون بر مردگان نیز حکم مینماید پس برفتند و سر قبر او را

بگشادند وی را در قبر نیافتند خبر بآنحضرت آوردند فرمود دست از غلام باز دارید که در این قول صادق است

گفتند یا امیر المؤمنین این را از کجا گفتی فرمود از رسول خدا شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا بیرون

رود حق تعالی او را نزد قوم لوط برد تا آنجا باشد چون حق تعالی قصه لوط و قومش بر سبیل اجمال ذکر فرمود در عقب آن از حال شعیب

و قوم او خبر میدهد وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود أَخَاهُمْ شُعَيْبًا
برادر ایشان را در نسب شعیب را و نزد عطا شعیب بن نویب بن مدین بن ابراهیم بود قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من
اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را بوحدانیت مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدائی بحق بجز وی
قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد شما را بَيِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما بدانکه معجزهٔ شعیب عم
در قرآن مذکور نیست همچنانکه ذکر معجزات اکثر انبیا در و مذکور نشده اما اینکه در روایت آمده که عصای موسی که اعجاز
آن این بود که چون مار قصد غنم کردی عصا اژدها شده او را دفع کردی و در شب با شبان نمودی و مانند شمع روشن
بودی و انجبر مرغوب موسی بودی از فواکه و اطعمه ازو پدید آمدی از شعیب باور رسیده بود پس اینها معجزهٔ شعیب نیز
بوده باشد چه صدور این معجزات از عصا پیش از آن بود هم موسی مبعوث شود و دیگر معجزهٔ شعیب آن بود که چون
خواستی که بکوه بلند بر آید کوه سر فرود آوردی تا شعیب بآسانی بروی صعود کردی و قتاده گفته که شعیب دو بار
مبعوث شد یکبار بر اهل مدین و بار دیگر بر اصحاب ایکه و روایت که هر یک از قوم او را دو مکیال بودی و دو میزان
یکی از دیگر بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی شعیب عم ایشان را گفت که من شما را بخدای
میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید آلت کیل وَالْمِيزَانَ و آلت
میزان را موزون را و یا راست کنید و تسویه مرعی دارید در کیل و وزن در بیضاوی گفته که کلام ناچار است از حذف
مضاف ای آلت الکیل و آلت المیزان و یا آنکه مراد از کیل مکیال باشد چون عیش بمعنی معاش آمده وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ و کم مکنید مر مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را از قلیل و کثیر وَلَا تُفْسِدُوا و افساد مکنید بکفر و خیانت
و ظلم فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح آنرا حق تعالی آنرا ببعث انبیا و انزال کتب یا پس از آنکه
انبیای شما اصلاح آن میکردند بایفای کیل و وزن و اضافت اصلاح با رض است ذَٰلِكُمْ این عمل کردن شما بآنچه
شما را با آن میفرماییم و اجتناب شما از آنچه شما را از آن نهی میکنیم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
معنی خیریت یا زیادتی مطلقا و یا زیادتی در انسانیت و تقیید خیریت با ایمان بجهت آنست که بدون ایمان علم
بخیریت امور مذکوره حاصل نشود بعد از منع ایشان از بخس نهی ایشان کرد از قطع طریق و گفت وَلَا تَقْعُدُوا
بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید بهر راهی بجهت اخذ مال تُوعِدُونَ که بترسانید مردمان را یا بهر طریقی از طرق دین

منشینید مانند شیطان چه مرویست که بهر سوی راه ها نشستندی و هر کس که بملازمت شعیب رفتی با وی گفتی که شعیب کذاب است
باید که شما را در فتنه نه اندازد و هر که با وی ایمان آوردی تخویف وی کردندی و صراط حق اگرچه یکیست لیکن منشعب میشود
بمعارف و حدود و احکام پس بنابرین شعیب فرمود که بر سر راه ها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ و
و باز دارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ آنکس را که ایمان آورده است بخدای و بنابر آنکه کل صراط
احکام و حدود و شریعت است ضمیر به راجع است بآن و من مفعول یصدون است بر اعمال اقرب و اگر مفعول توعدون باشد
پس تصدون در موضع حال خواهد بود یعنی بترسانید آنانیکه گرویده اند بخدای در حالتی که باز میدارید ایشان را از راه حق
وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجویید آن راه خدای را از روی کجی یعنی طلب بطلان میکنید بالقای شبهات برای مردمان باعوجاج
وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود اِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندک از روی عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار
کردانید خدای شما را یا که برکت داد در اموال و اولاد شما مرویست که مدین بن ابراهیم دختر لوط عم را بخواست
حق تعالی ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید و شعیب این نعمت را بیاد ایشان داد و فرمود که وَانْظُرُوا و بنگرید
كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تبه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند
از آن عبرت گیرید و در روایت آمده که اهل مدین بشعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار کردند و گفتند که قوت و ثروت
ما راست نه مومنان را پس او تعالی با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را بودی ازین جهت شعیب
توجه باهل ایمان کرد و گفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ و اگر باشد گروهی از شما که آمَنُوا گرویده اند بِالَّذِي
أُرْسِلْتُ بِهِ بآن چیزی که برای آن فرستاده شدم بآن وَطَائِفَةٌ و گروه دیگر از معاندان و جاحدان لَمْ يُؤْمِنُوا
نگرویده اند فَاصْبِرُوا پس صبر کنید و شکیبائی ورزید در طاعت الهی و جفای قوم حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا تا وقتی که
حکم کند خدای میان ما و ایشان بنصرت اهل حق بر اهل باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدا اوست که بهترین حکم
کنندگان است و در حکم او میل و مداهنت نیست این کلام وعده است مر مومنان را و وعید است مر کافران را
و گویند که خطاب باهل کفر است یعنی ای کفار چون که به نبوت من معترف نمیشوید و نمیگروید پس منتظر عذاب شوید که حق تعالی
عنقریب مبطلان را مستاصل سازد و بعذاب ابدی رساند و اهل ایمان را نجات دهد و به بهشت جاودانی در آورد
مؤید این است قول قَالَ گفتند در جواب شعیب الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آن گروه بزرگان که گردن کشی کردند

و رهبر ستیش خدای مِن قَومِهِ از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او لَنُخرِجَنَّكَ یا شُعَیبُ هر آینه بیرون
کنیم ترا ای شعیب وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَكَ و آنان را که ایمان آورده‌اند با تو مِن قَریَتِنَا از ده خود اَو لَتَعُو
یا آنکه عود کنید فِی مِلَّتِنَا در کیش ما که کفرست یعنی میان ما و شما ازین دو امر یکی خواهد بود یا اخراج شما ازین ده
و یا عود شما در کفر شعیب اگرچه ملت ایشان نداشت زیرا که بدلایل قاطعه و براهین ساطعه انبیا را جایز نیست که بر ملت
کفر بوده باشد لیکن قوم شعیب بنا بر عقیدهٔ فاسده که شعیب اول آن مذهب داشته پس خطاب کردند او را و مؤمنان را
بخطاب مذکور و شعیب نیز جواب این خطاب بر طبق سوال ایشان داده قَالَ گفت از روی انکار اَوَلَو كُنَّا
یا اگرچه هستیم ما كَارِهِینَ ناخواهان یعنی چگونه عود کنیم در ملت شما زیرا که بطلان آنرا شناختیم مگر که خواهید بجبر و قهر
تابع دین خود گردانید قَدِ افتَرَینَا بدرستی که افترا کرده باشیم عَلَی اللهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را اِن
عُدنَا اگر باز گردیم مافی مِلَّتِكُم در کیش شما بَعدَ اِذ نَجَّانَا اللهُ پس از آن که رهانید ما را خدای
مِنهَا از ملت شما بایضاح براهین ساطعه و حجج قاطعه و در حقیقت ایمان حاصل آنکه شعیب فرمود که عود بملت شما و
اعتقاد کردن که این ملت مأمور بهاست افتراست بر خدای بدانکه اذ نجینا الله شرطست و جواب آن محذوفست
که دلیل آن قد افترینا است و افترینا بمعنی مستقبلست زیرا که افترا واقع نشده باشد و لیکن آنرا کالواقع گردانیده
بجهت مبالغه و قد بر سر آن در آورده تا مقرب آن باشد بزمان حال گفتند جواب قسم است و تقدیره والله
لقد افترینا وَمَا يَكُونُ لَنَا و روا نباشد ما را اَن نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر اِلَّا اَن يَشَاءَ
اللهُ رَبُّنَا مگر آنکه خواهد خدای که پروردگار ماست این استثنا برای قطع ایشانست و عود را تعلیق کرد برا
محال باشد که مشیت و ارادت او سبحانه تعلق بدان گیرد زیرا که اراده کفر قبیحست و قبیح بر او سبحانه محالست
پس این از قبیل حتی یلج الجمل فی سم الخیاط باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيءٍ بهمه چیز
عِلمًا از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزها که از جمله علم اوست عاقبت کار ما و شما در
کفر و ارتداد و نفاق و غیر آن و یا او عالمست بصلاح و فساد ملت ما و ملت شما پس بر سبیل تفویض فرمود
عَلَی اللهِ تَوَكَّلنَا بر خدای توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان و کار خود را باو باز گذاشتیم پس شعیب قوم
و از معاندان بر تافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افتَح بَینَنَا ای پروردگار ما

حکم فرما میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی فتح بمعنی حکم ست و فتاح بمعنی قاضی یا انکه معنی اظهار امرست

ماخوذ از فتح المشکل اذا بینه یعنی ظاهر کردان امر ما را تا منکشف کردد انچه میان ما و میان ایشان ستانی حق و باطل

وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنند کانی یا کشف کننده امور مشکله خفیه و اهل عمان قاضی را فتاح خوانند

وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند کروه از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا انانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب باکروه دیکر

از مردم خود لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر پیروی کنید و متابعت نمائید شُعَيْبًا شعیب را در سلوک طریق او إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ

بدرستی که باشید شما آن هنگام زیانکاران و زیان زده کان کردین قدیم کذاشته بدین محدث بکروید

القصه ایشان بند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خباثت بازنکشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا

زلزله در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد که زلزله در شهر ایشان افتاده همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند

فِي دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بر رو در افتادکان و مردکان یعنی بر زمین افتاده جسد های

بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا انانکه تکذیب کرده بودند شعیب را كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا کویا هرگز نبوده‌اند فِيهَا

دران شهر و اقامت نکرده بودند المغنی المنزل الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا انانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ

الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیانکاران در دارین القصه شعیب بعد از نزول عذاب قوم را اجساد بی ارواح دید

فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بکردانید از ایشان و برکشت وَقَالَ و گفت بر وجه تاسف و تحسر بآن و شدت حزن

بر ایشان يَا قَوْمِ ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای

پروردگار خود را وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد از ان تسلیه خود داده

و از تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت فَكَيْفَ آسَىٰ پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ

بر گروه هلاک که کافر بودند و مرا تصدیق نکردند و مستحق و سزاوار این نوع عذاب شدند در آیه دلالت ست

بر انکه مومن را جایز نیست که برای کافران اندوه خورد بر هلاکت کفره و ظلمه بعد از ذکر قصص بعضی از امم سالفه و قرون

خالیه و بیان تکذیب پیغمبران کفار قریش را تهدید می نماید و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مَا فِي قَرْيَةٍ

در شهر و دیهی مِنْ نَبِيٍّ از هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر انکه بگرفتیم اهل آن

شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و برنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که زاری کنند

۷ اقامت کرده بودند المغنی المنزل

واظهار تذلل وعجز نموده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا از ایشان مندفع گردد وچون به بلا وراحت مبتلا ساختیم
ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ بجای بلا ومرض وشدت وتنگی الْحَسَنَةَ بسلامت وصحت
وراحت وفراخی حَتَّىٰ عَفَوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال وهم برجال یقال عفا النبات اذا کثر ومنه عفا اللحیة
حاصل معنی آنست که ایشانرا هم بیماری وقحطی وهم به تندرستی وفراخ دستی ابتلا وامتحان کردیم ایمان
نیاوردند وَقَالُوا وگفتند در حین تبدیل نعمت به نقمت که این هردو از طبیعت روزگارست وگردش
فلک دوار در هر عصری از اعصار واز طور واطوار زمانه ناهنجار است قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا
پدران مارا نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ سختی وشادی یعنی در زمان گذشته نیز گاهی قحطی بود ووقتی فراخی و
زمانی صحت وگاهی بیماری وزمانی غم ووقتی شادی این بسبب کفر وایمان نیست پس ما بر همین طریقه خود
راسخ خواهیم بود واز آن برنخواهیم گشت وچون بر ناسپاسی وکفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ
پس گرفتیم ایشان را بَغْتَةً از روی فجاءة یعنی ناگاه عذاب ما بایشان رسید وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ در
حالتی که ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد بعد از آن بیان میفرماید که هلاکت امم سالفه بجهة
شآمت بدی اعتقاد ایشان بودی میفرماید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ واگر چنانکه اهل آن دههای مذکوره
که بعذاب مبتلا شدند با اهل وحوالی آن آمَنُوا بگرویدندی بوحدانیت خدا وَاتَّقَوْا وپرهیزکاری کردندی از شرک وقبایح افعال معصیه بر
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه گشادیم ما بر ایشان بَرَكَاتٍ برکتها وزیادتی ها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان وَالْأَرْضِ
واز زمین یعنی فراخ گردانیدیم انواع نعم را بر ایشان مراد مطرست ونبات یعنی باران بسیار بدیشان میفرستادیم
تا نباتات وزراعات واشجار بی شمار ایشانرا حاصل می شد وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان
خود را فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بعذاب استیصال بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند
از کفر ومعاصی بعد از آن بر سبیل انکار وتقریع میفرماید أَفَأَمِنَ عطف است بر قوله فاخذناهم بغتة وهم
لا یشعرون وما بین معطوف ومعطوف علیه معترضست یعنی آیا پس از آنکه ما بیان عذاب امم سالفه کردیم ایمن
شدند أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل مکه وحوالی آن أَنْ يَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا
در حالت شب در کشاف گفته که بیات بمعنی بیتوته است یقال بات بیاتا وآن بمعنی تبییت است چون سلام وتسلیم

بس جایز است که مراد اینجا بائتین باشد و قوله وَهُمْ نَائِمُونَ حال است از ضمیر بارز یعنی آید بایشان باس در حالتی
که ایشان خفته باشند یعنی شب چون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند
اهل قری أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا اگر بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت که وقت ارتفاع شمس است وَهُمْ
يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی متصرف باشند در امور دنیویه که بازیچه کار غافلان است یا مشغول باشند
بانچه نفع بدیشان نرساند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب و بعد از آن
تقریر افامن من اهل القری میکند بقوله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای چه مکر
استعاره است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجه که نداند همچنانکه نازل میشود مکر از جانب ماکر بر آنکه اندرا نداند حاصل
که مکر خدای استدراج اوست بندگان را بصحت و سلامت و طول عمر و تظاهر نعمت فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند
از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیان کاران جهت کفر و نفاق و ترک نظر و عدم وفاق زیان زده
هر دو عالم باشند بعد از آن بر وجه تقریر امر مذکوره فرموده أَوَلَمْ يَهْدِ آیا هدایت نکرد و راه ننمود لِلَّذِينَ
يَرِثُونَ الْأَرْضَ مر آنکسانی را که میراث گرفتند زمین یعنی متمکن شدند از آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس
هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة که در دیار امم ماضیه گذشته اند و متروکات ایشان بحوزه
تصرف در آورده و تعدیه هدایت بلام بحیثیت آنست که متضمن معنی تبیین است و قوله أَنْ لَوْ نَشَاءُ و ضمیر شان در آن
مقدر است یعنی آیا بیان نکرد و روشن نساخت بر آن کفار قریش که در اماکن امم سابقه متمکن شدند آنکه شان ما این است
که اگر ما خواهیم أَصَبْنَاهُمْ برسانیم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ جزای گناهان ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه پیشینیان
شانرا و می تواند بود که فاعل لم یهد حق تعالی باشد و ان لو نشاء مفعول آن یعنی آیا بیان نکرد حق تعالی برای کفار مکه آنرا
که اگر خواهیم ایشانرا هلاک کنیم و قوله تعالی وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ عطف است بر الجزا او لم یهد دال است بر آن ای
یغفلون عن الهدایة و نطبع یعنی غافل شوند از هدایت مذکوره و مهر می نهیم بر دلهای ایشان یا آنکه منقطع است از ما قبل
و تقدیر آنکه و نحن نطبع یعنی ما مهر می نهیم بر قلوب ایشان یا علامتی بر آن وضع کرده تا فرشتگان بدانند که ایشان تدبر
نمی کنند تا سخن حق دریابند فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت و جهت تسلیه حضرت
رسالت پناه میفرماید که تِلْكَ الْقُرَىٰ این شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات

وغیر آن نَقُصُّ عَلَیْكَ خوانديم بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا یعنی از خبرهای آن و در بیضاوی گفته که نقص حال مقیده است
اگر قری خبر باشد و خبر است اگر قری صفت است و می تواند بود که هر دو خبر است من برای تبعیض ای نقص بعض انبائها
و اما غیرها لا نقصها وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و براستی که آمده اند باهل آن دهها رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان است چون
هود و لوط و صالح علیهم السلام بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند
که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند
بر تکذیب و عناد و جحود و لام تاکید نفی است و تنبیه بر انکه ایمان آوردن منافی حال ایشان بود که آن تصمیمشان
بود در کفر از مجاهد مرویست که معنی آیه آنست که ما هلاک نکردیم ایشان را مگر آنکه دانستیم که ایشان هرگز ایمان
نیارند كَذَٰلِكَ همچنانکه مهر نهاد بر دلهای کافران گذشته يَطْبَعُ اللَّهُ مهر نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ
بر دلهای کافران که علم او تعلق گرفته باشد بعدم ایمان ایشان مراد کفار قریش اند یعنی هر چند انبیا ایشانرا دعوت
میکردند و آیات بینات با ایشان می نمودند عناد و جحود ایشان بیشتر می شد و زنگ کفر بر آیینه دلهای شان بیشتر می نشست
و تیرگی باطن ایشان افزوده میگرفت حاصل آنکه در رجس خود افزودند نزد استماع آیات وَمَا وَجَدْنَا
و نیافتیم ما لِأَكْثَرِهِمْ بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ از وفای عهد یعنی عهدی که در زمان خوف و مضرت
و شدت میکردند که اگر ازین بلیه و مصیبت نجات یابیم ایمان آریم بان وفا نکردند و اکثر ایشان نقض آن نمودند
وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم یعنی دانستیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشان لَفَاسِقِينَ هر اینه شکنندگان عهد
و پیمان اند دخول لام بر خبر دال است بر انکه إن مخففه از مثقله است که لام فارق است میان ان شرطیه و مخففه بعد از
قصص انبیاء مذکوره قصه موسی ع م بر آن معطوف گردانیده میفرماید که ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ
از پس آمدن پیغمبران موسی ابن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزات که او را اعطا کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
که نام او قابوس بود نزد وهب و ولید بن مصعب بن ریان بود و فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر
و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم
کردند یعنی کافر شدند بان آیات و وضع کفر کردند در ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بان بگروند
فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران

که غرق شدند آورده اند که فرعون چهار صد سال عمر داشت و در این مدت وی را تبی و بیماری عارض نشده و گفته اند
که در مجلس روز او را اقتضا حاجت واقع شدی و از قوم پنهان کردی و بیشتر طعام او موز بودی تا او را ثقل کمتر باشد و دعوی
خدائی کرد و مردم با او گرویدند تا آنکه عناد و طغیان او بیشتر شد و حضرت موسی چون از مصر فرار نمود بجهت کشته شدن
قبطی در مدین بصحبت شعیب عم رسید و دختر او را که صفورا نام داشت بعقد نکاح در آورده عزم مراجعت مصر نمود در
اثنای طریق خلعت نبوت یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در محل خود مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی القصه حق سبحانه فرمود که بمصر رود و فرعون را دعوت کند و او را از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید
موسی بمصر در آمد و مدت مدید بر سر راه فرعون مقام کرد و حجاب نمیگذاشتند که با فرعون ملاقات کند چه او در نهایت
فقر و در برش جامه کهنه پوشیده بود بعد از مدت متمادی روزی مسخره فرعون بر سبیل تقریب نزد فرعون مذکور ساخت
برین وجه که در بازار سخنی عجیب شنیده می شود فرعون فرمود چه طور گفت که مدتی است که دو مرد یعنی موسی و هارون بر در
این سرا مقام کرده اند و میگویند که ما پیغمبران خدائیم و خدای ما را بفرعون و قوم او فرستاده که بوحدانیت خدا
و نبوت ما ایمان آورند و تابع ما شوند فرعون گفت این چه سخن است مسخره گفت بجد میگوئی یا بهزل گفت بهزل نمیگویم اکنون
که نزد تو می آمدم گفتند که فرعون را بگو که ما رسول خدائیم ما را راه ده تا بمقام خدای بتو رسانیم فرعون چون
این سخن بشنید بتبر سید و رنگ رویش متغیر شد و گفت ایشان را بیارید تا ببینیم که چه کسانند و چه میگویند القصه
در آمدند و فرعون روبوسی کرد و گفت من انت فتوجه کسی مع سعی آغاز دعوت کرد کما قال جل ذکره وقال
موسی و گفت موسی عم یا فرعون انی رسول ای فرعون بتحقیق من فرستاده شده ام من رب العالمین
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون گفت این را بر وجه حقیقت میگوئی یا بهزل موسی گفت حقیق
علی ان لا اقول حقیق و سزاوار است بر آنکه نگویم علی الله بر خدا الا الحق مگر سخن حق و راست یعنی واجب و
لازم است بر من که نگویم جز سخن حق نه هزل و باطل حاصل که چون بعد از صدور این قول از حضرت موسی فرعون گفت
برین مدعا هیچ آیتی و حجتی داری فرمود که قد جئتکم بتحقیق که آمدم بشما ببینة بحجت روشن و آیه برهان من
ربکم از نزد پروردگار شما یا آوردم معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه و آن عصا و ید بیضاست
فارسل معی پس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن و سبب آنکه

فرعون
بنی اسرائیل را که به بندگی میگرفت آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد بمصر آمدند و همان جا قرار گرفتند
نسل ایشان بسیار شد و بعد یوسف علیه السلام برادران در گذشتند و ملک ریان که فرمان فرمای آن زمان بود و بعد پسرش مصعب نام
بنی اسرائیل را حرمت مینداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت
نشست زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد چون اتباع او بسیار شدند و تسلط تمام یافت و در بنی اسرائیل قوتی
و کثرتی نبوده با ایشان گفت پدر شما بندهٔ درم خریدهٔ کسان ما بوده و شما بنده زادگان مائید پس ایشانرا
به بندگی گرفت تا وقتیکه موسی علیه السلام مبعوث شد گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون اِنْ
كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود صادق جِئْتَ بِآيَةٍ آوردهٔ معجزه و حجتی از نزد خدای خود فَأْتِ بِهَا
پس بیار آن را یعنی بنما بمن اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان درین دعوی جزای
شرط محذوف است بقرینهٔ ما قبل یعنی اگر در دعوی نبوت صادقی آیتی که مصدق قول تو باشد بمن نما فَأَلْقَى
عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود فَاِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهای
شده ظاهر و هویدا او دهن گشاده و ما بین لحیین او هشتاد ذرع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگرهٔ
قصر فرعون و روی بجانب وی آورد علا زمان بهزیمت بگریختند و فرعون نیز از ترس بگریخت و چهل بار حدث از وی
واقع شد با آنکه در چهل روز یکبار حدث کردی فرعون از غایت دهشت نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا
بدان خدائیکه فرستادهٔ اوئی و بحق رضاع و تربیت که در حق تو کرده عصای خود را بگیر تا من بتو ایمان آرم و بنی
اسرائیل را بتو واگذارم موسی قفای ثعبان را بگرفت و عصا شد فرعون باز آمده بر سریر خود نشست و گفت
هیچ معجزهٔ دیگر داری پس فرمود آری آنگاه دست راست بگریبان کرد و یا در زیر بغل جیب در آورد وَنَزَعَ
يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَاِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ سفیدی
که در غایت کمال بود مر نگرندگان و نظاره کنندگان را یعنی سفیدی خارج از عادت مرویست که موسی علیه السلام
دست خود بفرعون نمود بر حالت اصلی خود و بعد از آن در گریبان کرد و چون بیرون آورد نوری از آن
بتافت که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد همان حالت
اول بوده القصه چون فرعون از موسی این هر دو معجزه را که انقلاب عصا و ید بیضا مشاهده کرد خواست

که ایمان آورد هامان که وزیر او بود گفت ای فرعون مذهب چیست که دعوی خدائی میکنی و عالمی را مسخر خود ساختی
و به پرستش خود خواندی اکنون به بندهٔ ایمان خواهی آورد و پیروی او خواهی کرد این امریست قبیح پس فرعون
موسی را گفت چرا تا فردا مهلت ده فرمود که چنین باشد موسی از نزد فرعون بیرون آمد حق تعالی بوی
وحی فرستاد که فرعون را بگو که اگر بمن ایمان آری این پادشاهی را بتو مسلم دارم جوانی و قوت بتو
باز دهم چون موسی این پیغام بگذارد گفت امروز دیگر مهلتم ده پس هامان را طلبیده گفت ای هامان
موسی چنین میگوید تو چه میگوئی اگر چنین باشد که موسی میگوید امریست عظیم هامان گفت او مردی ساحرست
تواند بود که این فعل از وصادر شود اما یکبار دیگر که ترا این قوم پرستش کنند به همه دنیا می ارزد بعد ازان گفت
که من هم توانم که ترا جوان سازم پس بفرمود تا وسمه بیاوردند هامان بان موی فرعون را بان خضاب کرد
و سیاه شد فرعون باین فریب خورد روز دیگر که موسی نزد وی آمد فرعون را یافت که همه موهای
وی سیاه شده ازان متعجب شد وحی آمد که ای موسی چه تعجب میکنی این خضابست در اندک روزی زایل شود و سفید
گردد و در بعضی روایات آمده که چون موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند هامان بفرعون گفت
که موسی و هارون را می بایست همین جا محبوس ساخت پس فرعون کسان از عقب ایشان فرستاد چون
بیامدند موسی و هارون را در خانهٔ پیرزنی خفته یافتند خواستند که ایشان را بیدار کنند عصا بر بالین موسی
نهاده بود اژدها شد و آهنگ ایشان نمود آنها بگریختند چون موسی و هارون بیدار شدند پیرزن ایشان را
ازین صورت مطلع ساخت چون ملازمان فرعون ازین صورت خایف و هراسان باز گشتند و این صورت را
بفرعون و ارکان دولت او باز نمودند قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از قوم فرعون
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ هر آینه جادوگریست دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب را
اژدهای سازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَن يُخْرِجَكُم
آنکه بیرون کند شما را مِّنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما لفظ جمع برای فرعون و سایر قبطیان یعنی موسی میخواهد
که همه شما را از زمین مصر بیرون کند و ولایت و حکومت آنرا به بنی اسرائیل دهد فرعون گفت فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ پس شما بفرمائید چه راه تدبیر این امر چیست یعنی چه تدبیر اشارت میکنید تا بآن عمل کنیم قَالُوا

کفتند أَرْجِهْ تاخیر کن مهم او را وَأَخَاهُ و برادر او را که هارون ست یعنی در کار ایشان شتاب زدکی
منمای و ارجه ماخوذ از رجاء بمعنی تاخیرست و سکون ها بمشابهت منفصل ست بمتصل پس معنی آنست که ایشان را
وا کذار و تعجیل در اجر ایشان مکن وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصوبهٔ مصر دارند
حَاشِرِينَ کروهی فراهم آورندکان و جمع کنندکان را يَأْتُوكَ تا بیاورند بتو بِكُلِّ سَاحِرٍ هر ساحری
که باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن سحر آورده اند که بجهت کمیت و کیفیت در هیچ قرن این مقدار ساحر نبود
که در زمان موسی عم در بعضی از تفاسیر آورده که در مداین دو برادر بودند که ایشان را در فن ساحری
مهارت تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید ایشان دو برادر مادر خود را کفتند که قبر پدر ما را
بما نمای مادر ایشان چنان کرد ایشان بر قبر پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد کفتند یا ابتاه ملک مصر
ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر وی تنک آورده و ایشان را عصائی است
که چون می افکنند اژدها میشود و هرچه پیش می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید
صاحب قبر جواب داد که چون بمصر روید ببرسید که در وقتی که ایشان در خواب میشوند آن عصاها اژدها
میکردد یا نه اکر اژدها بشود بدانید که جادو نیست چه ساحر وقتی که در خواب شد با سحر او اثری ندارد چون حال
برین منوال باشد نه شما را نه هیچکس را از عالمیان قوت معارضه با ایشان خواهد بود القصه برادران
با شاکردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند بمصر آمدند و بدرکاه فرعون جمع شدند چنانکه میفرماید
وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوکران فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بودند
چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا کفتند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا ما را مزدی باشد و حفص
بر طریق اخبار میخواند نه استفهام و تعظیم ست چه بر وجه اخبار و ایجاب اجر کفتند که البته ما را مزدی
بزرک باشد إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اکر باشیم ما از غلبه کنندکان بر موسی قَالَ نَعَمْ کفت فرعون
آری شما را مزدی بزرک باشد وَإِنَّكُمْ و بدرستی که شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان
خواص من که هرکاه خواهید بی اذن از حاجبی نزد من آئید و هرچه خواهید و طلبید اجابت کنم و درین دلالت
بر عجز فرعون از مقاومت با موسی عم و تزلزل او چه از جملهٔ معلومات ست که احتیاج او بسحره بجهت عجز

وصف او بوده القصه فرعون موسی علیه السلام را طلبید و حضر شد که با جادوگران مناظره کنند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصاها و ریسمانها را بمیدان آوردند و تمام لشکر فرعون در صحرا جمع شدند و آنروز بروایت ابن عباس اول سال نوروز بود و اول هفته که شنبه است فرعون بر بالای تخت خود بنشست و آن ساحران بر یک طرف میدان صف کشیدند و موسی و هارون بر یک جانب ایستادند پس ساحران بطریق ادب پیش آمده گفتند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَن تُلْقِيَ ایا آن است که تو افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَن نَّكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندگان یعنی حبال و عصای خود را در بیضاوی گفته سحره باین کلام موسی را مخیر ساختند بجهت مراعات ادب ولیکن رغبت ایشان چنان بود که اول ایشان بیندازند به تغییر نظم که ابلغ است و بتعریف خبر و توسیط فصل و یا تاکید ضمیر متصل به منفصل تنبیه کردند برین رغبت و لهذا قَالَ گفت موسی از روی موافقت رغبت ایشان یا بروجه تهدید فرمود أَلْقُوا بیفکنید شما فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آنهنگام که بیفکندند ساحران آنچه ساخته بودند یعنی رسنهای بزرگ را مجوف تافته بودند و بقیر مطلا کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته بودند و اجواف همه آن چوبها و رسنها پر سیماب کرده بعد از اند اختن چون حرارت افتاب بدانجا رسید سیماب در حرکت آمده آن رسنها و چوبها بشکل مارها بر یکدیگر پیچیدن گرفتند و روایت است که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش در آن انداخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی افتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود که همه میدان پر از ماران است و باین تلبیسات و تسویلات سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادو کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقت نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردمانرا و بایشان گفتند که ازین ماران بگریزید تا هلاک نشوید وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوی بزرگ در فن خود بجهة شدت تلبیس آن بر وجهی که همه مردمان تصور حیات کردند وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلام أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا را بیفکند اژدهای شد سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار پای سطبر و دنبال دراز بهر چیز نمیرسید مگر آنرا ابتلاع میکرد و پای بر هیچ چیز نمیگذاشت الا که خورد میکرد از دهنش آواز مهیب بیرون می آمد و چشمهایش بر کردار طاسها و موهای درشت چون نیزه

ودندانها چون سنان فراخی دهن او ده گز فَاِذَا هِیَ پس همانجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ
فرو می برد مَا یَاْفِکُوْنَ آنچه تزویر کرده بودند و بدروغ بخلق می نمودند و چون همه رسنها و چوبهای
شان فرو برد رو بنظارگیان آورد مردمان بگریختند فرعون نیز بیفتاد و بیهوش شد آن روز او را
چهارصد بار اطلاق آمد با آنکه عادت وی آن بود که بعد چهل روز یکبار حدث میکرد پس موسی عم او را بگرفت
همان عصا شد و حق تعالی آن حبال و حیات را معدوم کردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد امر حق و پیدا آمد
راستی موسی وَبَطَلَ و باطل و زایل شد مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر ساحران
گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوْا پس مغلوب شدند جادوگران
و سایر فرعونیان هُنَالِکَ آنجا که موسی عم غالب شد وَانْقَلَبُوْا و بازگشتند از آن موضع صَاغِرِیْنَ
در حالتی که خوار شدگان بودند و منهزمان و چون ساحران دانستند که این صورت فوق سحر است بلکه معجزه است
خارق عادت و فوق قدرت بشری از کفر برگشتند وَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ و افکنده شدند آن ساحران
بر روهای خود سَاجِدِیْنَ در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را بوحدانیت تنبیه است بر آنکه
که حق تعالی بر ایشان غالب شده و چون بسجده افتادند قَالُوْا اٰمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ
به پروردگار عالمیان رَبِّ مُوْسٰی وَهٰرُوْنَ که پروردگار موسی و هارونست قَالَ فِرْعَوْنُ
گفت فرعون با ساحران بر وجه انکار که اٰمَنْتُمْ بِهٖ ایمان آوردید بموسی یا بخدای او قَبْلَ اَنْ
اٰذَنَ لَکُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را اِنَّ هٰذَا بدرستی که این عمل لَمَکْرٌ تزویریست که شما
مَکَرْتُمُوْهُ ساخته اید آنرا فِی الْمَدِیْنَةِ در شهر مصر یعنی شما با موسی مصالحه کردید و حیله ساختید
لِتُخْرِجُوْا مِنْهَا تا بیرون کنید از این شهر اَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند و این ملک و مملکت خالص شود
مر شما را و بنی اسرائیل را فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه را که ترتیب
داده اید این تهدیدی بود مجمل پس تفصیل آن کرده گفت لَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَکُمْ هر آینه ببرم دستهای
راست شما را وَاَرْجُلَکُمْ و پایهای چپ شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّکُمْ
اَجْمَعِیْنَ پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران و اوست که اول کس که بقطع و صلب

فرمود فرعون بود قَالُوٓا گفتند ساحران که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تر ایم
از شوق تشنه لبان باب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود یعنی بمثوبات
عظیم و درجات رفیع مُنقَلِبُونَ بازگردنده گانیم پس چرا خواهان او نباشیم وَمَا تَنقِمُ مِنَّآ و تو خشمگر
نمی شوی از ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّآ أَنْ ءَامَنَّا مگر آنکه ما بگرویدیم بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا به نشانهای قدرت آفریدگار ما
لَمَّا جَآءَتْنَا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی ع م و رو از فرعون بگردانیدند و متوجه حق شده
گفتند رَبَّنَآ ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز و افاضه کن بر ما صَبْرًا شکیبائی را درین بلا تا جزع و
فزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را در حالتی که ما مسلمان باشیم و ثابت قدم بر ایمان پس فرعون
قطع اطراف ایشان کرد بخلاف یکدیگر و ایشانرا بر دار کشید و بعضی دیگر گفتند که فرعون بر ایشان قادر نشد و مرویست
از ابن عباس که چون سحره ایمان آوردند از بنی اسرائیل ششصد هزار مرد منقاد موسی شده بدایرهٔ ایمان در آمدند
وَقَالَ ٱلْمَلَأُ و گفتند اشراف و اعیان مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ از قوم فرعون و ملازمان او بر وجه انکار
أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُۥ آیا میگذاری و دست باز میداری از موسی و قوم او لِيُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ
تا تباهی بکنند در زمین مصر و مردم را از تو بگردانند و تسلط و استیلا بر ما جویند وَيَذَرَكَ و میگذارد ترا
یعنی ترا ترک میکند وَءَالِهَتَكَ و دست باز دارد از پرستش خدایان تو مرویست که فرعون بر صورت خود بتان
ساخته بود هر یک از قوم را یکی داده که این را بپرستید تا شما را بمن نزدیک گردانند ازین جهت میگفت که انا
ربکم الاعلی این خدایان خورد اند و من خدای بزرگ تر ام القصه اعیان مملکت فرعون او را تحریص کردند بر قتل موسی
و قوم او فرعون چون دانست که بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت در جواب ایشان که سَنُقَتِّلُ أَبْنَآءَهُمْ
زود باشد که ما بکشیم پسران ایشانرا وَنَسْتَحْىِۦ نِسَآءَهُمْ و زنده بگذاریم زنان ایشانرا تا خدمت بکنند
همچنانکه پیش ازین میکردند تا موسی بداند که اکنون همین قهر و غلبه که پیش داشتیم داریم و بجهت او فتوری در زور کثرت
و تسلط ما راه نیافته و تو هم که او آن مولود است که منجمان و کهنه حکم کرده بودند که زوال ملک ما در دست او باشد
وَإِنَّا فَوْقَهُمْ بدرستی که ما بر ایشان قَٰهِرُونَ غالبانیم و همهٔ ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید
بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه رو بموسی آوردند موسی بعد از مشاهدهٔ اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ

کفت موسی لِقَوْمِهِ مر کروه خود را بر وجه تسلیه اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا
وصبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که همه زمین مر خدای راست یُورِثُهَا میراث
میدهد یعنی می بخشد بدون عوض مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَالْعَاقِبَةُ
وسرانجام نیکو که ظفر و نصرت در دنیا و یا بهشت نعیم در عقبی لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست بدانکه عاقبة
جون بلام مستعمل شود بمعنی خیر است اکر بعلی مستعمل است بمعنی شر جانند قولهم الا الدایرة له والدایرة علیه غرض
موسی علیه السلام ازین کلام تسلی و دلخوشی بنی اسرائیل است برانکه دنیا بر کس نماند این دو سه روزه دولت که فرعونیان
دارند عنقریب زوال پذیر شود ان امتحان پس شما متحمل شوید و حسد مبرید و بطاعت اله و پرهیزکاری میل کنید که نعیم
دایمی که جنت است مر متقیان راست بنی اسرائیل باز شکایت از فرعونیان نموده قَالُوا کفتند از روی
توجیع و تفجیع أُوذِينَا رنجانیده شدیم یعنی قبطیان ما را رنجانیدند و ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا
پیش از آنکه تو بیائی پسران ما را می کشتند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا می کنند ما را پس از آنکه تو آمدی با
معجزات باهره بایشان نمودی در تمام روز ما را کار میفرمایند و در صدد قتل تو اند یا آنکه همچنانکه
پیش ازین پسران ما را می کشتند حالا نیز میخواهند که بهمان طریق بکشند القصه جون بنی اسرائیل حکایت این
شکایت بموسی عرض کردند قَالَ کفت موسی بر وجه تصریح بانچه اول بکنایه کفته بود و بنی اسرائیل ازان متسلی
نشدند عَسَىٰ رَبُّكُمْ عسی برای اطماع است یعنی هیچ غم مخورید و جزع مکنید که من طمع میدارم و امید وارم
از پروردکار شما أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است و قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ
و خلیفه کرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَيَنْظُرَ پس بیند خدای یعنی علم او تعلق
کیرد بوقت رحمت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ که چکونه عمل میکنید و چه چیز بجا می آرید از کفر و شکر و طاعت
و معصیت شما فراخور آن جزا دهد و در تجمیع آورده که نزد مفسرین عسی از خدای بمعنی وجب و لزم است یعنی
حق تعالی بر خود واجب و لازم کردانیده است که شما را در زمین مصر تمکین دهد و همه آنرا بتصرف شما در آرد
بعد ازان مقدمات هلاک دشمنان بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر اینه و تحقیق که کرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ
تبعه و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنکی و خشک سالی سنة از اسماء غالبه است چون النجم والصعق وغیرها

وغالبةً آنکه اطلاق آن بر سال قحط بجهت آنست که ذکر آن میکنند و آنرا تاریخ می سازند وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان
بعضی از میوه های ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا ایشان پند گیرند و متنبه شوند که این بجهت شامت کفر
و معاصی ایشانست پس متعظ شوند تا قلوب ایشان نرم شود از شدائد و عاهات پس جزع و فزع نمایند بدرگاه الله
و راغب شوند بانچه نزد اوست از آلاء و نعمای نامتناهی القصه ایشان ازین متذکر نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ
پس چون می آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی و فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ گفتند برای ماست این نیکوئی
و ما مستحق آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و چون برسد بدیشان بدی چون قحط و غلا يَطَّيَّرُوا افال بد میگرفتند
بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه با موسی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان
بما رسید و تسمیه شامت به تطیر بجهت آنست که عرب صباح چون از منازل خود بیرون می آمدند بمرغ فال میگرفتند
اگر بجانب راست ایشان پرواز میکرد مبارک میدانستند و اگر از جانب چپ طیران میکرد آنرا شوم میگرفتند
و تعریف حسنه بجهت کثرت وقوع آنست و تنکیر سیئه بجهت عدم قصد الهی بآن بالذات بجهت شامت عصیان
عباد بعد از ان حق تعالی این گفتار بر ایشان رد کرد و فرمود أَلَا آگاه باشید که انچه انها بموسی حواله کردند
که از شامت ویست چنان نیست بلکه إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان از تنگدستی
و فراخی و امنیت و بیماری عِنْدَ اللَّهِ نزد خداست و از اعمال ایشانست که کرام الکاتبین
نوشته اند و نه سبب موسی عم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که انچه بدیشان میرسد و خواهد رسید از مکاره و اهوال در دنیا و آخرة بجهت شومی اعمال ایشانست وَقَالُوا
مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ و مه بمعنی اکفف است و ما جزائیه است ای اکفف ما تاتینا و محل آن رفع است بر ابتدا یا نصب
بر فعلی که مفسر آنست یعنی گویند فرعونیان باز ایست ای موسی از انکه میگوئی و دعوی میکنی هر گاه بیاری تا هر چیز
که بیاری مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه ایست مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا
بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ پس نیستیم ما ترا گرویدگان و باور دارندگان و چون قبطیان
عناد و انکار را بسر حد اطناب کشیدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان را
و آن هر چیزیست که طوفان کند بر اماکن و همه آنرا فرا گیرد چون باران و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده را

والقمّل و قمل را والضفادع و ضفدع ها را که بحجرهای ایشان در می آمدند و در طعامهای ایشان در می افتادند
و بر سر و روی ایشان می دویدند و در وقت سخن کردن در دهن ایشان می رفتند والدم و خون را یعنی هر که آب
می آشامید برنگ و طعم خون می بود آیات مفصلات در حالتی که این اشیا آیتها ای قدرت ما بودند مبیّن
و هویدا که بر هیچ کس پوشیده نبود که آیات خداست و نقم او بر ایشان از یکدیگر جدا شدند بجهت امتحان احوال آن
چه مدت میان هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیتی یکهفته و با وجود این متنبه نشدند فاستکبروا پس گردنکشی کردند
از ایمان برداری وکانوا قوما مجرمین و بودند گروهی بغایت گناه کار و معاند در کفر و انکار و از امام بحق
ناطق جعفر صادق ع مرویست وقتی که برف سرخ بر ایشان بارید چون مثل آن ندیده بودند دهشت بر ایشان
غالب شده بسیار از ایشان مردند القصه به تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از او ناامید شده رو بموسی آوردند و
التماس کردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب را از ما دفع کند و ما بتو ایمان آوریم چون طوفان بدعا موسی مندفع شد
و آب از روی زمین فرو رفت و نعمت بر ایشان فراخ گشت باز بکفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند
و بعد از یکماه دیگر حق تعالی ملخ بر ایشان فرستاد تا آنکه جمله گیاه و زروع و فواکه و اوراق اشجار ایشان بخوردند
و از صحرا بخانهای ایشان در آمد و انبارها و خانهای ایشان می خوردند هر چند بیشتر میخوردند گرسنه تر میشدند
و یک ملخ بخانه بنی اسرائیل در نیامد و هیچ ضرری بدیشان نرسید و هفت روز باین بلا مبتلا بودند دیگر
باره پناه بحضرت موسی آوردند موسی بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها
بآن دو طرف متفرق شدند و چون ایشان دیدند و چون ایشان که مقداری از مزروعات مانده گفتند
که این محصول ما را بس است مصلحت آنست که بآن قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم باز در کفر
و عصیان خود راسخ شدند چون یک ماه از این بر آمد حق تعالی لشکر قمل و ضفادع را فرستاد حاصل که از کوزه
و ابریق و دیگ خوردنی و سفره و جامهای ایشان پر از ضفدع و قمل میشد و چون بخفتندی در پشت و پهلوی ایشان
دویدندی و بوقت سخن گفتن بدهنهای ایشان رفتندی بعد از یکهفته باز التجا بموسی کرده تضرع و زاری آغاز کردند
و شرط ایمان نمودند موسی ع این بلا را نیز از ایشان مندفع گردانید و چون یکماه از این قسم بگذشت کفر از سر گرفتند
حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی می خورد آب صافی بود و قبطی میخورد خوناب میشد گفتند این نوع

محنت عظیم تر ست چه مارا شربتی از آب نیست و همه خون شده از تشنگی نزدیک ست که ما
که این سحر موسی ست گفتند که چگونه سحر باشد که ما و بنی اسرائیل از رود نیل آب بر میگیریم و انچه
ست وانچه در ظروف ایشان ست آب فرعون چنان تشنه شد که بی طاقت گشت
بر بیاوردند تا عکله چون آن را مکید در دهن او خون شد بار دیگر نزد موسی علیه السلام آمدند
زاری کرده معهود مواثیق غلیظه بموسی گفتند که البته این نوبت ایمان می آریم چون موسی
از ایشان بر طرف شد لیکن بشرط خود وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال الله عز و جل
که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ بر فرعونیان الرِّجْزُ عذاب از انواع عقاب که
گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخواه برای ما رَبَّكَ
بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بانچه عهد کرده ست نزد تو ما مصدریه یعنی عهدی که بتو
بخوانی اجابت کند یا بان عهد که هرگاه قوم قبول کنند یعنی ایمان آرند خدای تعالی از
لَئِنْ كَشَفْتَ هر آینه اگر زایل کردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب لَ
ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که ما بردیم بدعا
عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی از ز
هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده کانند بان یعنی اجل که ایشان را که ایشان را غرق کردانیم یا
و گویند مراد بوقت غرق ست یا آجل مقدر باشد إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ پس
بشکستند این جواب لما ست و اذا مفاجات ست در موضع فا و مروست
موسی علیه السلام بر سحره غالب شد بیست سال با فرعون و قوم او مسکون شد و ا
و معجزات مینمود از ایشان هیچ متنفسی ایمان نیاوردند فَانْتَقَمْنَا پس اراده انتقام کر
یعنی اراده نمودیم که ایشان را به بدترین عذاب معذب سازیم فَأَغْرَقْنَاهُمْ د
ایشان را فِي الْيَمِّ در دریایی که قعر آن مدرک نشود یعنی بر نزدیک مصر بالم

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ داشتند آیتهای قدرت مارا وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از تأمل و تفکر در ان
غَافِلِينَ بیخبران یعنی اغراق ایشان بسبب تکذیب ایشان بود و عدم فکر شان در ان تا انکه
همچون غافلان گشتند ازان یا انکه معنی انست که ایشان از نزول عذاب غافل و بیخبر بودند
و بیان و تفاصیل غرق شدن ایشان در سورة البقرة مذکور شد وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ
و میراث دادیم گروهی راکه كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ بودند ضعیف و زبون شمرده شده کهان بدست
فرعونیان یعنی تمام بنی اسرائیل که در دست قبطیان درمانده بودند بعد ازان که فرعون و اتباع
اورا هلاک کردیم و میراث دادیم ایشان را مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین شام
وَمَغَارِبَهَا و نواحی غربی ازان زمین الَّتِي بَارَكْنَا ان زمین که برکت دادیم فِيهَا در ان
بآب و ازانه و بسیاری محصولات تا باقدام انبیا علی نبینا و علیهم السلام وَتَمَّتْ و تمام گشت و گذارده شد
كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى وعده پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرون بود بانجاز عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
بر بنی اسرائیل و ان تسلط انها بود بر اعدا و تمکین ایشان در زمین بِمَا صَبَرُوا بسبب ان بود
که صبر کردند بر شداید و مکاره و متعلق است بتمت یعنی ارین و عده بسبب ان بود که صبر کردند بر شداید
و مکاره وَدَمَّرْنَا و هلاک کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ انچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون
وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و قصرهای نیکو و عمارتهای ارجمند وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ
و انچه بودند که برافراشته بودند از تاکهای انگور بر چوب و یا از بناهای بسیار بلند چون صرح هامان و ذکر این
برای تسلیه حضرت رسالتست ازانچه از کفار مکه مشاهده کرده بود از کفر و برای ایقاظ مؤمنین تا غافل نشوند
از محاسبه نفس خود و مراقبه احوال خود پس می فرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم
بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی که
يَعْكُفُونَ اقامت میکنند عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ به پرستش بتان که مر ایشان را بود گوسپندان تماثیل
بقر بود گوسپندان قوم از عمالقه بودند که موسی علی نبینا و علیه السلام مامور شده بود بقتال ایشان و چون بنی اسرائیل
ازان قوم بت کده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز برای ما إِلَٰهًا خدائی یعنی

تمثالی که او را پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ همچنانکه ایشان را خدایان هست که می پرستند ما و کافه است که مانع
دخول کاف است بر فعل مقدر که متعلق جار و مجرور است قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی علیه السلام بدرستیکه شما هستید
قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که جهل می ورزید که تو هم جواز عبادت غیر خدا دارید و وصف ایشان
بجهل مطلق و تاکید آن بجهت آنکه از عقل بعید بود آنچه که از ایشان صادر شد بعد از آنکه مشاهده کرده بودند
آیات بینه را بعد از آن فرمود که إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده
مَا هُمْ فِيهِ آنچه ایشان در آنند یعنی عنقریب حق تعالی دین و آئین ایشان را درهم خواهد شکست و بتان
برودت ما پاره خواهد شد وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و زایل و مضمحل است آنچه هستند که ایشان
می کنند تا قوم او از آن متنفر شوند و محترز گردند از آنچه او بعضی بنی اسرائیل با موسی گفتند از برای ما تمثالی مقرر کن
تا بعبادت آن مشغول شویم چنانکه این جماعت را تماثیل که ایشان او را می پرستند قَالَ گفت موسی علیه السلام
أَغَيْرَ اللَّهِ آیا جز از خدا أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه
خدا فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص نمود و بعد از آن خطاب میفرماید
مر بنی اسرائیل را که در زمان پیغمبر بودند بر وجه امتنان بر ایشان بر آنچه بر آبای ایشان انعام فرموده بود وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ
و یاد کنید چون رهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع فرعون پس بطریق استیناف بیان آن ایشان میکند
بقوله يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب و می تواند بود که حال باشد از ضمیر
مخاطبین یعنی رهانیدیم شما را از آل فرعون در حالتیکه میرسانیدند با شما شدت عذاب را و قوله يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ
بدل یسومونکم است یعنی می کشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند
زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذَٰلِكُمْ در این کار رهانیدن شما بَلَاءٌ محنتی بود یعنی در آن عذاب شما را محنتی بود
مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از پروردگار شما یعنی محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از
هلاک فرعون کتابی بیاید بشما از نزدیک خدا تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد چون از دریا نجات یافتند
و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند موسی از خدای خود آن کتاب درخواست حکم شد که سی روز بروزه باشی
و پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی ۳۰ روز روزه داشت در ماه ذی القعده و بکلم بطور رفت چون از دهان او بوی روزه

می آمد گویند که پوستی از درخت خوشبو بخایید تا آن رایحه از وی زایل شد ملایکه گفتند که ما از تو بوی مشک می شمیدیم
از آن مسواک دفع کردی و ندانسته که بوی دهن روزه دار نزد حق تعالی از بوی مشک خوشتر آید حق تعالی فرمود که ده روز دیگر روزه
دار تا آن رایحه عود کند حق تعالی ازین اخبار میفرماید که وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده دادیم موسی را برای دادن
کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانه روز از ذی القعده چون مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال است
وان شب مرئی میشود لهذا تاریخ بشب مقید کرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی روز را بِعَشْرٍ بده روز از ذی الحجه
فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتیکه پروردگار او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتیکه رسنده بود بچهل شبانه روز
گویند که چون ده روز از ذی الحجه مزیت فضیلت داشت بر ایام ذی القعده ازین جهت آنرا بذکر ممتاز ساخت و بعد از آن گفت
فتم میقات آن اربعین لیلة وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در حین رفتن بمیقات لِأَخِيهِ هَارُونَ
مر برادر خود را که هارون است که من بطلب کتاب بطور سینا میروم اخْلُفْنِي خلیفه من باش فِي قَوْمِي
در میان قوم من وَأَصْلِحْ و اصلاح آر هر کار را که شایسته اصلاح است وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و پیروی مکن
راه تباه کاران را یعنی پیروی مکن کسانی را که ترا بطریق فساد خوانند علماء امامیه درین مقام میگویند که از جمله عجایب آنست که اهل سنت
با آنکه قایل اند که موسی در غیبت چهل روزه هارون را خلیفه و وصی خود گردانید تا امر امت او مختل نشود میگویند که حضرت رسالت
علیه الصلوات و التحیات وصیت نفرمود و هیچ کس را وصی و خلیفه خود نگردانید وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگام که آمد موسی
با هفتاد کس از اخیار قوم خود لِمِيقَاتِنَا بمکانیکه موقت کرده بودیم که آنجا آید و لام از برای اختصاص است یعنی مختص بود
آمدن او مر میقات او را وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی شنوانید وی را کلام خود بدون وحی اگرچه
اینجا ذکر نکرده که موسی از کدام موضع استماع کلام حق نمود اما در مواضع دیگر بیان فرموده که استماع کلام از شجره محل کلام باشد
چه کلام عرض است که قایم نمیشود مگر بجسم در کشف گفته که چهل شبانه روز موسی علیه السلام سخن حق تعالی شنید و از جام کلام بی ملالم جرعه ذوق
محبت چشید و چون موسی از میقات فارغ شد آن هفتاد کس را که از اخیار قوم همراه آورده در خارج حجاب استاده بودند گفتند
که ای موسی ما همه می شنیدیم اما نمیدانیم که کلام خدا بود یا مخلوق ما بآن نگرویم و تصدیق نکنیم تا آنکه بچشم سر او را ببینیم و بدانکه اخبر
سبحانه و یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة پس موسی علیه السلام
بزبان قوم خود قَالَ گفت رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را أَنظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنم بسوی تو بدانکه علمای اهل

در این سوال رویت با انکه موسی عالم بود او سبحانه مرئی نشود بچند وجه اختلاف است یکی انکه این سوال
برای خود نکرد بلکه برای قوم خود کرد که وقتی او را گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة ولهذا چون
بعد از تجلی نور رجفه ایشانرا در یافت گفت اتهلکنا بما فعل السفهاء منا و اضافه طلب رویت
بسفها کرد این وجه اقوای وجوه است و گویند که هر چند موسی بقوم خود گفت این سوال محال است
گفتند بهر وجه امتحان تو این سوال کن تا به بینیم که چه جواب اید و این مبالغه را بسر حد اطناب رسانیدند
و بجهت این موسی متصدی سوال شد و گفت رب ارنی انظر الیک قال گفت حق تعالی در جواب او
لن ترانی هرگز نتوانی مرا دید ولکن انظر الی الجبل ولیکن نظر کن بکوه که قوت و تحمل او
از تو بیشتر است فان استقر پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مکانه در جای خود بهنگام تجلی نور
من بر اوی فسوف ترانی پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و اگر کوه را قوت آن نباشد
تو نیز قوت و قدرت آن حصول نداشته باشی فلما تجلی پس آنهنگام که تجلی کرد ربه پروردگار او
یعنی ظاهر گردانید نور خود را یا از نور عرش مقدار سوفار سوزن که منجلی شد للجبل مر آن کوه را در معالم
از سهیل ساعدی نقل میکند که حق تعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد و
در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود بهوش آمد و هر بیماری که بر بالین مرض داشت شفا
یافت و عرصه زمین رقم سبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت مبدل گشت بتان
برو در افتادند و سر آن بجوز نگریان بجبر و فرو بردند بسبب آن تجلی جعله گردانید آن کوه را
حق تعالی دکا ریزه ریزه وخر موسی و افتاد موسی علیه السلام صعقا در حالتیکه بیهوش شده بود
از هول آنچه مشاهده کرده بود از پاره پاره شدن کوه آن ماه هوش از خمیس روز عرفه تا پنجشنبه و روز جمعه
هر کس هلاک شدند فلما افاق پس چون بهوش باز آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا
از هر چه نه لایق حضرت تست و پاک میدانم ترا از آنکه بجاسه الهی مرئی شوی تبت الیک باز
گشتم بسوی تو از جرأت اقدام بر این سوال بدون اذن تو وانا اول المؤمنین و من اول گرویدگانم
بعظمت جلال تو با آنکه هیچ احدی ترا نتواند دید یا اول گرویدگان در میان بنی اسرائیل و در تفسیر

منهج الصادقین آورده اینکه موسی عم ازین گفت بجهة آن بود که آن صغیره بود و متورث که یکی از قبل عزی با بادشاه سخن گوید و تقاضای طلب
و استاد آن بجود میکند حاصل کرد موسی بجهة مبالغه قوم و الحاح ایشان سوال رویت کرد و ستیرون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر
مراد ازان علم ضروریست بظهور آیات واضحه و بر وجهی که گویا مرئی مومنان باشد و حدیث لن ترانی مصرح است بر عدم رویت
او سبحانه در دنیا و آخرت چه لن موضوع است برای نفی تابید در مستقبل و نیز رویت را باستقرار جبل معلق ساخت و چون
جبل باستقرار خود نماند پس رویت نیز نباشد و نیز موسی تنزیه او سبحانه را ازان و از سوال رویت توبه کرد اگر رویت مصدق به باشد
و از جمله اموری که ایمان بدان واجب باشد پس چگونه ازان توبه کردی و نزد بعضی توبه پیغمبران یا از گناه صغیره است یا از کبیره پس بنا برین
سوال رویت معصیت بوده باشد و این مستلزم عدم رویت است و نزد امامیه توبه پیغمبران از فعلیست که ترک آن اولی باشد چنانچه را
پرسیدند که چگونه بود که موسی گفت من از اول گروید گانم و حال آنکه پیش از و خلق مومنان بودند گفت مراد اینست که اول
کسی که سوال رویت کرد من بودم پس یکی ایمان آورد بانکه خدای را نتوان دید و از ابن مسعود مرویست که چون حق تعالی موسی را بقرب خود گردانید
و حجاب را برداشت نگاه کرد بنده را دید در سایه عرش گفت بار خدایا این بنده چه کس است که چنین بود گفت این کسی است که حسد بر مردمان نبرده
و فرج خود را از زنان نگاه داشته و سخن چینی نکرده و با پدر و مادر نکوئی کرده گفت بار خدایا از بندگان تو کدام نیکوعمل تر اند فرمود
آنکه زبانش بدروغ جاری نکرده و با مردمان نیکو خلق باشد گفت بار خدایا کدام بنده اند که بد عمل تر اند فرمود که بنده
که در روز اوقات بباطله گذرانیده و همه شب در خواب باشد القصه حق تعالی بجهة تسلیه دل موسی و تدارک اندوهی
که در طلب رویت باو رسیده بود قَالَ یَا مُوسَیٰ گفت ای موسی ازین مقام اندوه ناک مباش إِنِّي
اصْطَفَیْتُکَ بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَی النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که در زمان تو
موجود اند بِرِسَالَاتِي برسالتهای من که بخلق رسانی وَبِکَلَامِي و دیگر بر تو را اختصاص دادیم بسخن گفتن من
با تو بی واسطه صغیر و وحی فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَیْتُکَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی که در توریت و بدان عمل کن
وَکُن مِّنَ الشَّاکِرِینَ و باش از جمله شکرگویندگان برین نعمت از ابن عباس منقول است که رسول خدا
فرمود چون حق تعالی بر موسی الواح توریت منزل ساخت در آن الواح نگریست گفت بار خدایا مرا کرامت عظیم
ارزانی فرمودی که هیچکس این نوع نوازش نفرمودی حق تعالی وی را گفت انی اصطفیتک علی الناس الآیه بعد ازان
فرمود که بر دوستی محمد باش که صفی و حبیب من و برگزیده من و وی را از جمیع خلقان دوست تر دارم و او را بر جمیع فضیلت

تفضیل دادم وَكَتَبْنَا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که نوشت یا جبرئیل گفتیم لَهُ برای موسی
فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا ده بعضی دوازده گفته اند و این موافق اهل کتابست و لوح از یاقوت احمر بوده
یا از سنگ بهشت و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و در و مکتوب بود مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین
محتاج باشند از احکام حلال و حرام و حدود آن مَوْعِظَةً در حالتی که پندی بود وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی
لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و غیر آن منقولست که توریت چندان بود
که بار هفتاد شتر میشد یک جزو آن در عرض یکماه میتوانستندی بخوانند و هیچکس همه آنرا از بر نخواند مگر موسی و یوشع و عزیر
و عیسی علیهم السلام چون حق تعالی در الواح توریت ثبت فرمود جمیع امور دینیه و دنیویه از احکام حلال و حرام و احوال
قیامت و غیر او گفت که فَخُذْهَا پس فرا گیر آن الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست و ها راجع بالواح
وَأْمُرْ قَوْمَكَ و بفرما گروه خود را تا بصدق تمام و عزیمت تام يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا
نیکوترین آنچه در الواح است چون اخذ عزیمت و عفو و مثلها و مراد بآن مأمور بهست چه مکتوبات الواح همه حسن بودند
و بعضی گفته اند که احسن جمع است بین الفرائض والنوافل بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید فرمود که سَأُرِيكُمْ
زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان
که سرای فرعون و تبعه اوست در مصر که از خداوندان خالی مانده زیر و زبر گردیده پس باید که شما از آن بر حذر باشند
و عبرت گیرید و مرتکب معاصی نشوید تا بآن نوع عذاب مبتلا نشوید گویند که مراد از دار آخرتست که جهنم باشد
سَأَصْرِفُ زود باشد که بروجه مخذولان بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از آیتهای قدرت خود باز دارم از آن الَّذِينَ
يَتَكَبَّرُونَ آنانکه تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون استحقاق آن و این
حالست از فاعل یتکبرون مفسران را در معنی این کلام چند وجهست و اجود وجوه آنکه مراد از صرف
آیات از ایشان شده باشد و تقیید تکبر بغیر حق بجهة آنست که گاه شامل تکبر بحق نباشد مانند تکبر فقرا بر اغنیا و استغنای
اهل تقوی بر اموال و حطام دنیا وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشان که بنمایم بر وحدانیت خود
یا مراد معجزه دالست بر صدق حضرت رسالت مرتبت لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بآن بجهة فرط عناد و جحود
و انهماک ایشان در هوا و تقلید وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این متکبران جاحد و منکران معاند

سبیل الرشد راه راست وطریق هدایت را مراد معجزات دالّه است بطریق حق لا یتخذوه سبیلا
آن را راه نگیرند یعنی دران سلوک نکنند ومتابعت ننمایند وبنظر تامل دران ننگرند وان یروا واگر ببینند
سبیل الغی راه گمراهی وکجی که شبهه مبطلان است که موافق آرای باطلهٔ متکبران باشد یتخذوه
سبیلا آنرا راه خود گیرند وپیروی آن کنند ذلک آن صرف آیات از ایشان هر وجه عدم تتبع سبیل رشد وپیروی
راه باطل بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بایاتنا تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات وکتب منزله
وکانوا عنها وبودند از ان یعنی از نظر کردن دران بنظر اعتبار وتدبر غافلین بیخبران یعنی حال ایشان
در عدول واعراض از آیات ما دیده از تامل وتفکر دران مانند کسانی است که ساهی وغافل باشند پس اسناد غفلت بایشان
بر سبیل تشبیه باشد مانند صم بکم بعد از ان در وعید ایشان می فرماید که والذین کذبوا وانانکه تکذیب کردند
بایاتنا آیتهای ما را که قران است یا مطلق دلایل قدرت ولقاء الآخرة وبدروغ شمردند رسیدن
بسرای آخرة ومشاهده ثواب وعقاب آن حبطت باطل وتباه گشت اعمالهم عملها که در دنیا کردند یعنی
در آخرة بآن منتفع نشوند چه آن اعمال هیچ از ایشان صادر نشد که بران مستحق ثواب شوند زیرا که خلاف مامور به کردند
پس بر سبیل تقریع وانکار باید هل یجزون آیا جزا داده شوند الا ما کانوا مگر جزائی که بودند در دنیا
یعملون که عمل می کردند بدانکه این هر دو آیه اعتراض است میان قصه موسی ومیان پیغمبر ما ومعنی مراد آنست
که صرف متکبران کنند از معجزات همچنانکه صرف فرعون کنند از معجزات موسی وبعد از ان عود کلام کرد بقصه بنی اسرائیل
وانچه احداث آن کردند نزد خروج موسی بمیقات فرمود که واتخذ قوم موسی وفرا گرفتند
گروه موسی من بعده از پس رفتن موسی بکوه طور یعنی بساخت سامری بعد از رفتن موسی بمیقات
من حلیهم از پیرایه های ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند واضافت آن به بنی اسرائیل
بجهة آنست که انچه از قبطیان بود در تحت تصرف ایشان در آمد حاصل که بعد از ذهاب موسی بطور سامری
واتباع او از ان حلی ساخت عجلا گوساله را جسدا بدنی بی روح این بدل عجل است له خوار
مر او را آوازی بود چون آواز گاو واتخاذ عجل به بنی اسرائیل با آنکه فاعل آن سامری بود بجهة آنست که ایشان
بفعل او راضی بودند پس در حکم او بوده باشند شریک او ودر سورة البقره این قصه مذکور گردیده خلاصه آن این است که بنی اسرائیل [illegible] از مصر

بیرون آمده‌اند و بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال می‌نماییم فردا بیک

و از دوستان خود که در میان قبطیان داشتند پیرایه بعاریت گرفتند بعد از عبور دریا و غرق شدن قبطیان

آن حلیه‌ها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام بمیقات طور رفت سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد

و گفت پیرایه‌های عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده بود بخرند و بفروشند و حال آنکه تصرف بر ایشان حرام است

هارون بفرمود تا تمام آن را جمع کردند سامری را گفت اینها را بامانت نگاهدار و چون سامری پیرایه‌های زر و نقره را

در تصرف خود آورد و او در زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب ریخت بدن بهیئت گوساله ساخت و مجاوف

گلوی آن را بنوعی راست کرد که چون باد در وی در دمیدی از دهن وی آواز مشابه آواز گاو بیرون می‌آمد و همچنان

که در مجاوف نای آوازهای مختلف بیرون می‌آید آن را بیاورد و در مهب باد نهاد و چنان وضع کرد که باد در زیر آن شدی

و از دهن او بیرون آمدی و آوازی مشابه آواز گاو از آن صادر شدی مرویست که سامری در وقت غرق شدن

فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسب سوار و از زیر سم اسپش قبضهٔ خاک برگرفته بود و با خود میداشت همین که

شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از آن خاک در دهنش ریخت و زنده شد و بفریاد آمد از ابن عباس

نقلست که چون آواز گوساله بگوش بنی اسرائیل رسید اکثری ایشان بسجده در افتادند و تفصیل این در سوره طه

مذکور شود ان شاء الله تعالی و حق تعالی بر سبیل تقریع بر فرط ضلالت ایشان بر اضلال شان بنظر تامل فرمود أَلَمْ یَرَوْا

آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا یُکَلِّمُهُمْ بدرستیکه آن گوساله مصور سخن نمی‌کند ایشان را از خیر و شر بجهت آنکه

جمادست نفع و ضرر از و مسلوب وَلَا یَهْدِیهِمْ سَبِیلًا و نمی‌نماید ایشان را راه صواب اتَّخَذُوهُ

مگر بر جهت ذم ست یعنی فرا گرفتند از انجا اهی وَکَانُوا ظَالِمِینَ و حال آنکه بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند

در غیر موضع آن از قشیری نقلست که چه دورست میان امتی که موضوع خود را پرستیدند و میان امتی

که عبادت صانع خود کنند بعد از آن اخبار میفرماید از ندامت ایشان بر عبادت عجل بقوله وَلَمَّا سُقِطَ فِی

أَیْدِیهِمْ و آن هنگام که افگنده شد در دستهای ایشان این کنایتست از ندم ایشان چه نادم متحیر عض

ید خود میکند از نخابت غم و غصه پس معنی مراد آنست که آن هنگام که پشیمان شدند از عبادت عجل وَرَأَوْا

و دیدند یعنی دانستند أَنَّهُمْ ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق که گمراه شدند بجهت پرستش گوساله قَالُوا بگفتند از روی ندامت

لئن لم يرحمنا اگر رحمت نكند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ويغفر لنا و نيامرزد براى ما خطيئه ما را لنكونن هر آينه
كه باشيم آن هنگام من الخاسرين از زيان كاران حسن بصرى گفته كه همه گوساله پرست شدند مگر هارون
چه موسى هلاين خود را و هارون را دعا كرد و اگر موسى ديگرى بر ايشان ... گرداندى ... رب اغفر لي ولاخي
وقول اصح آنست كه بعض از ايشان پرستش گوساله كردند ولما رجع موسى و آن هنگام كه موسى بازگشت از طور
الى قومه بسوى قوم خود غضبان در حالتى كه بغايت خشمگين بود اسفا اندوه ناك يا جزع كننده
قال گفت بئسما خلفتموني بد خليفتى كه ديد مرا من بعدي از پس مفارقت من بعبده عجل
كه پرستش گوساله اشتغال نموديد و گويند كه خطاب با هارون است و مومنان كه با او بودند يعنى بد جانشينى كرديد و اكرام
عبده نكرديد و بر هر تقدير ما نكره موصوفه است كه مفسر ضمير بيست كه در بئس مستكن است و مخصوص بذم
محذوف است تقديره اينكه بئس خلافة خلفتمونيها من بعدى خلافتكم پس بر سبيل انكار و تقريع فرمود اعجلتم
ايا تعجيل كرديد ... امر ربكم بر فرمان پروردگار خود ... نكرديد تا بيايم و حكم خدا انتظار ...
والقى الالواح و بيفگند موسى الواح تورات را از فرط غضب بجهة حميت دين واخذ براس اخيه
وبگرفت سر برادر خود را يعنى موسى سر هارون را يجره اليه مى كشيد او را بجانب خود بدانكه مفسران را
در معنى اين چند وجه است و اجود وجوه آنكه او را نزد خود كشيد تا با او مناجى كند و استبرا نمايد از ارتداد
قوم و چون برائت نفس او بر موسى ظاهر شد براى او و براى خود گفت رب اغفر لى ولاخى هارون بجهت كراهت آنكه قوم او
اين صورت را حمل بر استحقار او كنند فرمود ابن ام لا تاخذ بلحيتي ولا براسي و قوله ان القوم استضعفوني
الآية و قوله انما خشيت الآية كلام بيست مستانف غير متصل بماقبل و در تفسير جرجانى مذكور است كه معنى
آيه آنست كه موسى برادر خود را بجانب خود كشيد از غايت فرط شوق چه مدت چهل روز او را نديده پس ... برابر گفت
ودست در گردن او كرد و او را بنواخت و فرمود اى برادر با اين قوم چه گونه بودى و چه كردى قال ابن ام
گفت هارون موسى را كه اى پسر مادر اگر چه ايشان برادر پدرى و مادرى بودند بجهت اظهار رفق و شفقت و مرحمت
موسى نسبت با او از مادر كرد بعد از آن گفت ان القوم استضعفوني بدرستى كه قوم مرا بيچاره ديدند
وتنها يافته زبون گرفتند وكادوا يقتلونني و نزديك بودند كه مرا بكشند و از بسيارى مبالغه من در منع

ایشان و عدم معاونت و ناصری درین باب و چون در حالت غضب بر قوم هارون را نزد خود کشید که با او معانقه کند
و قلق او تسکین دهد این مظنه آن بود که قوم تصور کنند که بجهت موسی علیه السلام بجهت عتاب و اهانت اخذ راس ای کرده
از نجهت در عقب این هارون علیه السلام گفت که فلا تشمت بی الاعداء پس شادمان مکن دشمنان را بمن و
و چنان مکن که ایشان توهم کنند که تو با من عتاب و اهانت میکنی و این تعظیم برای استخفار بندارند
ولا تجعلنی مع القوم الظالمین و مگردان مرا با ستمکاران یعنی بجهت آنکه وعی که گوساله
پرست شدند در عقب تو نیامدم تا ترا اخبار کنم و اسناد تقصیر بمن مکن در تنزیه الدنیا مذکورست که بنی
اسرائیل بنهایت سوء ظن بودند بموسی علیه السلام چنانکه هارون چند روز غایب شده بود بموسی گفتند که تو برادر
خود را کشته در حینی که موسی بخطاب مستطاب رب الارباب مشرف شد توریت گرفته نزد قوم آمد و هارون را
نزد خود کشید تا او را از زنان خود دور کرداند و شرایف که از نزد رب العزت باو رسیده بود اعلام وی نماید هارون خایف شد و موسی علیه السلام
گفت که ای برادر سر مرا بر ریش خود مکش تا مرتبت سوء ظن قوم نشود و چیزی که لایق جناب تو نباشد نگویند چون هارون موسی را التماس کرد
بر آنکه اخذ راس که موجب تعظیم وی بود حمل بر استحقاق او کنند قال گفت موسی رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا
ولاخی و برادر مرا آن دعا مر وجه رفع توهم از آنکه صدور آن یعنی از موسی نسبت بهارون بر وجه استحقاق بوده باشد بجهت آنکه
از تو فعلی صادر شده باشد از کبیره یا صغیره که محتاج استغفار است چه بر این وانچه دال اند بر آنکه انبیا را جایز نیست که فعل قبیح از ایشان
صادر کردد وادخلنا و در آر ما را فی رحمتک در بحار بخشش خود بمزید انعام بر ما که آن سبب جنت است
وانت ارحم الراحمین و تو مهربان بخشندگانی و ذکر ارحم الراحمین بجهت آنکه نص است بر آنکه استدعا رحمت
از جانب او سبحانه است نه غیر او و بعد از آن که از دعا فارغ شد در تهدید و وعید عبده عجل فرمود ان الذین بدرستی که
آنانکه از روی جهالت و غوایت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را بخدا سینالهم زود باشد که برسد ایشان را
غضب من ربهم خشمی از پروردگار ایشان و آن امر الهی بود بر آنکه توبه ایشان است که یکدیگر را بکشند و تفصیل
این در سوره بقره سمت تحریر یافته و ذلة و دیگر برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان و گویند مراد بغضب آتش دوزخ است وکذلک و همچنانکه پاداش دادیم گوساله
پرستان را نجزی المفترین جزا دهیم دروغ گویان را و مبتدعان را بعد از این حق تعالی معطوف ساخته

بر آیه سابقه قوله تعالی وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ وآنانکه کردند بدیها را از کبایر و صغایر و یا شرک آوردند
ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن وَآمَنُوا وگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را به یکانکی
و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناهکاران
قبول کند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو ای محمد مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ آمرزنده
گناهان ایشان است رَحِيمٌ مهربانست برایشان بقبول توبه اگرچه گناه عظیم باشد القصه عبده عجل از عمل شنیع
خود نادم شده نزد موسی آمدند از وطلب استغفار کردند از حق تعالی خطاب آمد که قبول توبه ایشان باینست
که از شمشیر یکدیگر را بکشند پس ایشان شمشیر در یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت و رحمت مانع مقاتلت
ایشان نشود چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شدند موسی را غضب فرو نشست بر ایشان رحم آمد بر آن بقیه مغفرت
خواست حق تعالی از سر گناه ایشان گذشت وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد و ساکن گشت عَنْ مُوسَى
الْغَضَبُ از موسی خشم او و سکون را بالسکوت تعبیر فرمود برای آنکه آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم
موسی فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت الواح را که افکنده شده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب در ان
و یا در آنچه نوشته شده بود از الواح هُدًى راه نمودن بود از گمراهی بطریق حق وَرَحْمَةٌ و بخشش یعنی نعمتی چون
ارشاد و اصلاح خیر لِلَّذِينَ هُمْ مر آنانرا که ایشان لِرَبِّهِمْ مر پروردکار خود را يَرْهَبُونَ ترس کاری کنند
یعنی از عذاب خدا بترسند و دخول لام در مفعول یرهبون بجهت تقدم آنست زیرا که با تاخیر فعل از مفعول ضعیف عمل است
پس بجهت تقویت لام در مفعول او داخل شده و مانند اینست فو لهم لک ضربت از سدی منقولست که از حضرت عزت بوشانه
خطاب رسید بموسی که از اخیار بنی اسرائیل با خود بطور بیر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام منقاد فرمان شد کما قال
وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ و برگزید موسی از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد را لِمِيقَاتِنَا
از برای وعده ما یعنی وقتی که وعده کرده بودیم بمیقات رسیدن و سخن حق تعالی شنیدن از وهب مرویست که طائفه
از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح هست کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی
از بزرگان اولاد یعقوب با خود بیار تا کلام من بشنوند موسی از هر سبطی شش کس را بگزید هفتاد و دو تن شدند موسی گفت
هفتاد کس می باید که دو کس از شما متقاعد شوند پس در این باب منازعت کردند و هیچ کدام راضی نشد که متقاعد شود موسی فرمود

که هرکه تقاعد کند اجر او مثل اجر کسی باشد که با من بیرون آید یوشع بن نون وکالب بن یوحنا گفتند مانمی آئیم پس آن هفتاد کس
متوجه طور شدند چون با حضرت موسی بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان ایشان و موسی پرده غمام در آمد و اخیار قوم در سجده
افتادند حق تعالی با موسی بسخن آمد از امر و نهی و وعد و وعید و وعظ و زجر و ایشان می شنیدند چون ابر منکشف شد موسی
بیرون آمد و گفت که شنیدید کلام خدای را گفتند سخن شنیدیم اما نمیدانیم که سخن خدای بود یا سخن غیر او ما را ایمان تنگ یافت
ایمان نیاریم و باور نداریم تا خدای را ببینیم حق تعالی فرمود که ایشان سوال رویت میکنند که او محالست برای ایشان جز عقوبت
حق تعالی
استیصال نیست پس صاعقه آمد و آن هفتاد کس را بسوخت و جمعی دیگر از مفسران برانند که در حینیکه موسی بطور میرفت تا
توریت باو عطا فرماید این هفتاد کس را همراه خود ببرد تا گواهی دهند نزد بنی اسرائیل که حق تعالی با وی سخن گفت و توریت را باو داد
و چون در میقات حاضر شدند و سخن خدای بشنیدند سوال رویت کردند صاعقه بایشان رسید بمردند و بعد از آن حق تعالی
ایشان را زنده گردانید حق سبحانه اول بیان حدیث میقات فرمود انگه بر وجه اعتراض ذکر حدیث عجل کرد و بعد از آن عود
بقیه قصه نمود پس مراد ازین میقات همان میقات است که در اول گذشت فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آنهنگام
که بگرفت این هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه با صوت مهیب که بجهت آن بلرزه در آمدند و سوخته شدند
یا لرزه در اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی بترسید که بمیرند
و نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی
أَهْلَكْتَهُم هلاک میکردی ایشان را مِّن قَبْلُ پیش از بیرون آمدن من از قوم وَإِيَّايَ
و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان و یا قادر بودی بر اهلاک ایشان و من در حینیکه فرعونیان را با غراق هلاک گردانیدی
پس رحم فرمودی بر ایشان اگر نوبت این نیز برایشان رحم کنی از عمیم احسان تو بعید نخواهد بود و چون در حلیت وقوع رجفه
ایشان را و خود را مشرف بر فوت دید فرمود از روی استعلام أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را یا همزه بر معنی نهی است
بر وجه استعطاف یعنی بار خدایا هلاک مکن ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا بسبب آنچه کردند سفیهان و نادانان
از ما یعنی بسبب عبادت عجل یا جرات این قوم در طلب رویت إِنْ هِيَ نیست این رجفه إِلَّا فِتْنَتُكَ
مگر ابتلا و امتحان تو مر بندگان را در باب تشدید و تخفیف از ابن عباس نقل است که فتنه اینجا بمعنی عذاب است
و در بیضاوی معنی این سخن وجه آورده که نیست آنچه از بنی اسرائیل صادر شد مگر امتحان و ابتلای تو مر ایشان را

کلام خود شنوانیدی بعد از آن بجواز رؤیت سؤال کردند فاسد کرده طمع در رؤیت نمودند و از گوساله آوازی پدید آوردی تا روی بسوی
آوردندی و این را بجهت آن کرده تا راسخی در ایمان از متزلزل در آن متمیز گردد چه جمعی که ثابت بودند در ایمان طلب رؤیت ننمودند و سجده عجل نکردند
تُضِلُّ بِهَا هلاک میکنی بدین فتنه و ابتلا مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی تا بسبب عناد و انکار اینجا در وادی
ضلالت بماند و آنجا در بادیه حرمان وَتَهْدِي و راه نمائی مَنْ تَشَاءُ هر کسرا بخواهی از طالبان
راه مستقیم از ابن عباس مرویست که معنی آنست تهلک بها من تشاء وتنجی بها من تشاء یعنی هلاک
میکنی بآن هر کرا میخواهی و نجات می بخشی بآن هر کسرا اراده میکنی أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی یار ما و متولی کارها
فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما آنچه از ما صادر شد از خطیات و معاصی و آنچه از من بظهور رسید از ترک ندب
وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما از خوان احسان بی‌غایت و کرم بی‌نهایت خود وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ
و تو بهترین آمرزندگانی و تجاوز کنندگان از جرایم بندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان
برای ما فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی را وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی
را که مغفرت و جنت نعیم است بدرستی که باز گشتیم بسوی تو این ماخوذ است از هاد یهود اذا رجع قَالَ گفت
خدای عَذَابِي عذاب من أُصِيبُ بِهِ میرسانم آنرا مَنْ أَشَاءُ هر کرا میخواهم و تعلیق اصابت عذاب
بمشیت بجهت جواز مغفرتست نسبت بعصات اهل ایمان وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من وا رسیده است
كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزی یعنی شاملست در دنیا بمومن و کافر و فاجر مکلف را از آفریدن و روزی دادن یا مراد از آن
توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده همه را با آن رحمت کرده همه را بآن رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله
جمیعا ابن عباس روایت کرده که چون آیه رحمتی وسعت کل شیء آمد ابلیس طمع در رحمت کرد گفت من نیز در تحت
آن داخلم و نزد محققان رحمت او دو نوع است یکی رحمت ذاتیه که از او رحمت مطلقه متناهیه گویند و آن رحمتیست
که همه چیز را فرا رسیده چنانکه فرموده که رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سؤال سایل و وسیله
حاجت محتاج دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن هم از رحمت ذاتیه فایض شده استحقاق بنده در آن رحمت را
هم نتیجه آن رحمت شاید گفت که قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی و بعد از محض استعداد
قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقیده بجهت آن گویند که بشرطی چند از اقوال و افعال مقید است کما قال فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد

که ثابت سازم رحمة را الَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
و بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما همه يُؤْمِنُونَ
میگروند و تخصیص زکوة بذکر از سایر عبادات مفروضه بجهة شدت محبت او بمال کما قال و انه لحب الخیر لشدید از قتاده
منقول است که یهود و نصاری تمنای این رحمة کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا کنیم پس برای ما رحمت
ثابت خواهد بود حق تعالی در نوشته ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را باین امت تخصیص داده فرمود که متقیان
و مومنان که رحمت برای ایشان می نویسم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ
پیروی میکنند فرستاده خدای را که صفت او این است النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبر نانویسنده و ناخواننده بدانکه
اسم موصول در محل رفع است که خبر مبتدا محذوف است ای هم الذین و یا بدل بعض با کل است از الذین یتقون
و در بحر الحقایق مذکور است که منسوب باصل و منشأ را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدا و منشأ همه شهرهاست
و دهها و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتابهاست پس حضرت رسالت پناه را باصل منسوب ساخته
تا دانند که او اصل موجودات و اول همه مکونات است و نکته لولاک لما خلقت الافلاک موید این معنی است و نیز در صفت او
میفرماید که الَّذِي آن پیغمبر که يَجِدُونَهُ می یابند اسم و وصف او را مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ نوشته نزد ایشان
فِي التَّوْرَاةِ در توریت وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ میفرماید این پیغمبر امی
آن امتان را که پیروی او میکنند به نیکوئی که توحید است و توابع آن از اوامر وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد
ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از کار ناشایسته که شرک است و لوازم آن از ابن عباس منقول است که مراد
بمعروف جمیع محاسن باشد و منکر جمیع مقابح وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ و حلال میگرداند برای ایشان
مطعومات پاکیزه که اهل جاهلیت بر خود حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و غیر آن و یا منصوصات محرمه
بر یهود چون شحوم وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ و حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را چون خون
و گوشت خوک یا مالهای ناروا چون ربوا و رشوت وَيَضَعُ عَنْهُمْ و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند
إِصْرَهُمْ از ایشان بار گران را یعنی ثقل سنگین که بر داشتند بر است خود تکالیف شاقه را گویند که در شریعت
موسی بر بنی اسرائیل لازم کرده بود چون قطع کردن عضوی که گناه از آن صادر شده باشد و قطع [illegible]

جامه که نجاست بدان رسد و پنجاه رکعات نماز در شبانه روزی گذاردن و نصف سال روزه
داشتن و غیر آن وَالْأَغْلَالَ و دیگر مسائل سبک کرداند و برمی دارد از ایشان غلها و بندها
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ که بود بر ایشان در زمان موسی علیه السلام مانند تعیین قصاص
در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه و غیر آن از عهود شاقه حق تعالی دور از ایشان کرده بود
و گویند که این شدت تکلیف بجهت شامت معاصی ایشان صادر شده بود حاصل که اصر فعل
ثقل ست و اغلال کنایت ست از تکالیف شاقه و احکام شدیده که بر بنی اسرائیل بود حق تعالی
بجهت میمنت حضرت رسالت مرتبت آنرا از امت آنحضرت وضع فرمود فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ
پس آنانکه گرویده اند از بنی اسرائیل و غیر ایشان وَعَزَّرُوهُ تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ
یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا پیروی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را که أُنزِلَ
مَعَهُ فرو فرستاده شده با نبوت او مراد قرآن ست گفته اند که لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند
که با او خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمده چه اکثر آن باز باسمان فرو برده شد در بیضاوی گفته
که تسمیه قرآن بنور بجهت آنست که قرآن بجهت اعجاز آن ظاهر ست و امر آن مظهر غیر ست یا آنکه
کاشف حقائق ست و مظهر آن أُولَٰئِكَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت او
کرده اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاریست از عذاب و فایز برحمت و ثواب و مضمون
این آیه جواب دعای موسی ست و چون حق تعالی بیان صفات حضرت رسالت پناه فرمود
و اهل کتاب را اعلام نمود که وصف او در توریت و انجیل مذکور ست تا صدق نبوت او
بر ایشان روشن و هویدا گردد در عقب آن حضرت را میفرماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن
در میان ایشان صلای اعلام در ده قُلْ بگو يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنِّي رَسُولُ
اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدام إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بسوی همه شما نه بعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند جمیعا
حال ست از الیکم و قوله الَّذِي صفت الله ست یعنی آن خدا که لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت اوست تدبیر و تصرف در آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق

عبادت نیست الّا او یُحْیِی وَیُمِیتُ زنده میکند و میمیراند در بیضاوی گفته که اسم موصول
صفت است اگرچه فاصل شده میان موصوف و صفت بانچه متعلق است بمضاف الیه زیرا که موصوف در حکم متقدم
و یا ابتداست و خبر ان لا اله الا هو و این کلمه توحید بر وجه اول بیان ما قبل خود است چه هر که مالک عالم باشد او اله بود
نه غیر او و یحیی و یمیت مزید تقریرست برای اختصاص او بالوهیت پس ملخص معنی آنست که ای محمد مر ایشان بگو که منم رسول
آن خدایم که متصف باین صفات کمالست و واحد بالذات فَآمِنُوا بِاللهِ پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید
وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ پیغمبری امی الَّذِی یُؤْمِنُ آن پیغمبر که
ایمان دارد بِاللهِ بوحدانیت خدای وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان فرستاده او یعنی بانچه نازل شده براو و بر سایر رسل از
کتب و وحی و عدول از تکلم بغیبت بجهت اجرای این صفات است که داعی بایمان است باو و اتباع او بر آن وَاتَّبِعُوهُ
و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمائید او را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید تعلیق رجای اهتدا
بایمان و اتباع تنبیه برآنکه هر که تصدیق نکند او را و تابع او نشود پس او بعید است از اهتدا و باز سر رشته کلام را بقصه بنی اسرائیل
کشیده میفرماید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ و از قوم موسی أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان یَهْدُونَ راه می‌نمایند
خلق را بِالْحَقِّ بکلمه حق و یا در حالتی که محقی اند وَبِهِ و بحق و راستی یَعْدِلُونَ عدل میکنند در حکم میان خلق
مراد باین امت جماعتی اند از اهل زمان موسی که ثابت و راسخ بودند بر ایمان و قائم بحق و گویند مراد اهل کتاب مؤمنان اند
چون عبدالله سلام و اصحاب او و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی و فوت خلیفه او یوشع هرج و مرج در میان
بنی اسرائیل پدید آمد بکفر و قتل انبیا و بانواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان به نیاز تمام از ملک العلام درخواستند
تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق تعالی راهی در زمین گشاده کرد ایشان بدان راه در آمده تا یکسال و نیم بدیار
چین رسیدند آنجا منزل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما شب معراج ایشان را دیده ده سوره از قرآن برایشان خواند ایشان به پیغمبر ما
ایمان آوردند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپا میدارند غیر از این هیچ تکلیفی دیگر برایشان نرسیده الی آخره
در صفت ایشانست از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که ذوالقرنین که اینها را دید پس و زمین چینند و میان ایشان و اهل چین وادیست
از ریگ تا دعوت پیغمبر ما برایشان رسید هیچ تغییر و تبدیل ایشان نکردند مرویست که ذوالقرنین ایشان را دیده و بعد از آن حق تعالی
از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید وَقَطَّعْنَاهُمُ و متمیز و متفرق گردانیدیم ایشان را اثْنَتَیْ عَشْرَةَ دوازده

مفعول ثانی قطعنا است زیرا که متضمن معنی صیرنا است اسباطا و در وی سبط و سبط ولد ولد را گویند و مراد اینجا فرزندان
یعقوب علیه السلام اند و ایراد آن بصیغه جمع بجهت آنست که مراد از آن قبیله سبطیست پس وضع اسباط کرده در موضع قبیله امما
گروه این بدل است از اسباط و لهذا جمع واقع شده یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم هر سبطی امتی و تخصیص ایشان باین عدد بجهت آنست
که هر سبطی از نسل فرزندان یعقوب است که دوازده بودند و تفریق ایشان بجهة آنست که تا فاضل از مفضول متمیز شود و اوحینا
الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی اذ استسقاه وقتی که آب خواستند از و قومه گروه او در تیه
ان اضرب آنکه بزن بعصاک الحجر عصای خود را بآن سنگ مروی است که بنی اسرائیل بجهة شامت عصیان در تیه
سرگردان شدند و راه بیرون شدن از آن نتوانستند و از تاب آفتاب بیتاب شده و تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام
طلب آب نمودند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بر آن سنگ بزن موسی علیه السلام بر او زد فانبجست پس بشکافته شد
منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه آب بعدد اسباط و حذف ضرب که فانبجست مفرع است
بر آن اشارتست بر آنکه موسی در امتثال امر الهی توقف نکرد و تنبیه بر آنکه ضرب او حقیقة موثر نبود در خروج آب از آن بلکه
بمحض قدرت کامله الهی آب از آن روان شد قد علم بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان
مشربهم آبخور خود را و بمشرب دیگری نرفتند وظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام
بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن بر ایشان
من را که مانند ترنجبین بود در هیئت و حلاوت والسلوی و مرغ و تفصیل این حکایات در سوره البقره
سمت تحریر یافته گفتیم با ایشان بعد از انزال من و سلوی کلوا بخورید و وجه اباحت من طیبات
ما رزقناکم از پاکیزه‌های آنچه روزی دادیم شما را و از آن ذخیره منهید ایشان خلاف
آن کرده بعضی من و سلوی را ذخیره نهادند تا فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن خورد و ذخیره
کردن و غیر آن از معاصی دیگر ولکن کانوا ولکن بودند که از نافرمانی انفسهم یظلمون
بر نفس‌های خود ستم میکردند و آخر جزای و سزای خود رسیدند و بعد از آن بیان جنایت دیگر میکند از اخبار
بنی اسرائیل از برای حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و التحیة و میفرماید واذ قیل لهم
و یاد کن ای محمد چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جبابره و ظفر بر ایشان اسکنوا

ساکن شوید هذه القریة درین ده یعنی اریحا و یا ایلیا که قرای بیت المقدس بود وکلوا
منها بخورید از فاکهه و اطعمه این ده حیث شئتم از هر جا که خواهید وقولوا حطة
وبگوئید که درخواست ما حطه است یعنی بگوئید که بارخدایا فروگذار گناهان ما را از ما وادخلوا الباب
وبیائید بدرکی از درهای آن دروازهای این ده سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید یا منحنی بطریق
از غایت تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم برای شما خطایاکم گناهان شما را سنزید
المحسنین زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی ثواب و درجات ایشان را زیاده
گردانیم بر مقدار جزای اعمال شان این وعده است مغفرت و زیادت ثابت بر آن و بیان این حکایت شریفه
در سورة البقره مذکور شد فبدل الذین ظلموا پس تغیر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بخود
فارسلنا علیهم رجزا من السماء پس فرستادیم بر ایشان عذابی از آسمان
که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی نقض عهد الله
نمودند بعد از آن بحضرت رسالت پناه میفرماید که واسئلهم و بپرس یهود را آنچه ندانسته مگر بتعلیم الهی
و وحی تا این معجزه تو باشد از ایشان بر ایشان و از ایشان سوال کن عن القریة التی از خبر دهی که
کانت حاضرة البحر بود نزدیک دریا و نزد ابن عباس آن ده ایلیا بوده میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه
و اهل این ده متشرع بشریعت توریت بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده بجهت آن حرام بوده بر ایشان
که در آن روز صید ماهی کنند و باعمال دنیویه مشغول شوند ایشان خلاف امر الهی نموده بر زبان حضرت داود علیه ملعون
گشتند و مسخ شدند حاصل که حق تعالی بجهت اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت مآب خطاب میفرماید که اهل کتاب را
بپرس از خبر اهل این ده اذ یعدون چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیم که مامور بودند
بدان فی السبت در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند اذ ظرف کانت است
یا حاضرة یا بدل اشتمال از قریه بتقدیر واسئلهم عن اهل القریة فی وقت عدوانهم فی السبت اذ تأتیهم
ظرف یعدون است یعنی در گذشتند از حد مامور به در وقتی که می آمدند بر ایشان حیتانهم ماهیان ایشان
و یا سوال کن یهود را از وقت آمدن ماهیان بایشان یوم سبتهم در روز شنبه ایشان یعنی روزی که

إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما مراد آنست که چون امر معروف ونهی منکر بر ما واجب است پس ایشان را پند می دهیم
تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ وتا باشد که ایشان نیز بترسند از خدای وترک معصیت
کنند واز این عمل توبه کنند تا عذاب خدا نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنگام که ترک کردند آن فرقه
صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده می شدند بدان یعنی بدان موعظه متعظ نشدند وقبول آن نکردند
أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ برهانیدیم آنهارا که نهی میکردند از بدی ونافرمانی وَأَخَذْنَا
الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بئیس بروزن
فعیل است ماخوذ از بأس بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ بیرون میرفتند از راه
فرمان برداری فَلَمَّا عَتَوْا پس آنهنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه بکه نهی کرده شده بودند
از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مرایشان را که كُونُوا قِرَدَةً باشید بوزنگان خَاسِئِينَ
در حالتی که دور شدگانید وناامید از رحمت مروی است که چون فایده بر موعظت ناهیان مترتب نشد با خود گفتند
که درین شهر بودن که جای خطر است مناسب نیست پس با ایشان شهر را قسمت کردند ودیوار بلند در میان خود وایشان بر افراشتند
چون مدتی برین برآمد ایشان بر آن اصرار کردند حق تعالی عذاب بر ایشان فرستاد وهمه را خوک وبوزینه گردانید
روزی این ناهیان برخاستند واز آن نیمه شهر هیچ آوازی وصدای نشنیدند هیچکس از خانه های خود بیرون نیامد
گفتند مگر این مردمان امشب خمر خورده اند که امروز مست افتاده اند چون آفتاب مرتفع شد واز ایشان اثری
ظاهر نگردید نردبانها بر دیوار خانهای ایشان نهادند وبر آن برآمده فرو نگریستند ودیدند که آن نیمه شهر همه خوک وبوزینه
شده بودند چون ناهیان بر محله های ایشان رفتند ایشان می آمدند وخویشان وآشنایان خود را شناخته بر ایشان
می نالیدند ومیگریستند وناهیان ایشان را میگفتند که نه ما شما را ازین نهی میکردیم که عذاب خدا بشما میرسد تا سه روز
زنده ماندند روز چهارم همه مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ ویاد کن ای محمد چون اعلام کرد وآگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو
در بیضاوی گفته که تاذن تفعل است بمعنی ایذان چون توعد وایعاد واین جاری مجرای قسم است چون علم الله
وشهد الله ولهذا در جواب لام قسم واقع شده وقوله لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ هرآینه برانگیزد وبر ایشان مسلط سازد
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ

دران سنهی بود شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا درحالتی که ظاهر شده باشند بر روی آب و سر ها برداشته
از حسن نقلست که در روز شنبه از آب بیرون می آمدند تا بدر خانهای ایشان که بر حوالی آب بودی و جهت آنکه
ایمن بودند ازآنکه درین روز کسی صید ایشان کند و شُرَّعًا حالست و ماخوذ از شرع علینا اذا دنا و اشرف بدانکه
سبت مصدر است ماخوذ از سبت الیهود اذا عظمت للعبادة گویند آن اسم روز است و اضافه بجهت اختصاص
ایشان است باحکامی که دران بودند وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و در روزی که عمل سبت نمیکردند یعنی به تعظیم
ان روز مامور نبودند چون یکشنبه و بواقی ان لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلا بود از حضرت عزت
مر ایشان را و مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی و چون یکشنبه
بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنین آزمایشم ایشان را یعنی معامله
آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بانچه هستند از روی جهل يَفْسُقُونَ بیرون میروند از دایره فرمان آورده اند که چون
اهل ایلیا ماهیان بسیار را بر روی آب می دیدند و صید کردن ان برایشان مشکل بود بجهت نهی ان و در روزهای دیگر که ماهی را
نمیدیدند صبر میکردند و این صبر کردن برایشان بغایت دشوار بود پس بانواع حیل و تدابیر تمسک جستندی و در طلب چارهٔ افکار
بودند آخر الامر بوسوسه شیطان و تلبیس ابلیس رای ایشان بران قرار گرفت که حوض ها ساختند و از دریا بران جویها بریدند
روز شنبه که ظهور زمان ماهیان بود ایشان ابدان حوض ها راندندی بعد از ان مجاری آب را مسدود می ساختند که تا ماهیان
نتوانند رفت روز یکشنبه بگرفتندی و چون چند نوبت این عمل کردند و اثر عذاب ندیدند اکثر باین فعل میل کردند و دران
شهر دوازده هزار بروایتی هفتاد هزار مرد بودند به فرقه شدند قومی مرتکب این فعل بودند و قومی نهی می کردند و جمعی نه نهی
کردندی نه ماهی گرفتندی و فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت کردندی حق تعالی ازین خبر میدهد بقوله وَإِذْ قَالَتْ عطف است بر اذ
یعدون یعنی بپرس ای محمد یهود را از خبر اهل ده چون گفتند أُمَّةٌ مِّنْهُمْ گروهی از اهل ایلیا که متوقف بودند در نهی
و گروه ناهیه را نهی میکردند و ملامت می نمودند که لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا گروهی را که اللَّهُ
مُهْلِكُهُمْ خدا هلاک کننده ایشانست بنا فرمانی أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده است ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا
عذاب سخت در آخرة که آتش دوزخ است و این بجهت ان گفتند که دانسته بودند که وعظ ایشان نفع نرساند بجهت تمادی ایشان
در عصیان قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً بجهت معذرت یعنی اعتذار می نماییم باین وجه که پند میدهیم ایشان را بجهت معذرت

عذابهای سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه بصحت پیوسته که بعد از سلیمان عم
بخت نصر کابلی بقتل و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد بعد ازان ملوک فرس وضع جزیه
کردند بر ایشان و ایشان را امیر بجا نمیدند باج و خراج میگرفتند و جزیه بمجوس میدادند و در زمانی که
حضرت رسالت مرتبت مبعوث شده حکم فرموده بمقاتله ایشان و سبی ذراری شان تا ایمان
آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیام قیامت باقی ست و در آیه دلیل ست بر آنکه یهود را هرگز
هرگز دولت و عزت نباشد و همیشه ذلیل و خوار باشند تا روز قیامت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ هر آینه زود عقوبت ست مر کافران را که هم در دنیا عقوبت بایشان
رسانند و هم در آخرت بنار جحیم واصل گردانند وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار ست هر آنکس
توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِيمٌ مهربان ست که بعد از توبه بگناه گذشته بنده مواخذه ننماید
وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراگنده و متفرق کردانیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا در حالتی که جماعتها اند
بر وجهی که هیچ ولایتی نیست که دران یهودی نباشد امما حال ست و قوله مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ
صفت ست یا بدل قطعنا یعنی برخی از ایشان شایستگان بودند که بدین موسی عم متدین شده و تغیر
بجای ایشان راه نیافت و بعیسی گرویدند و یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند وَمِنْهُمْ
و بعضی از ایشان دُونَ ذَٰلِكَ مردمانی بودند منحط از صلاح یعنی کفره و فسقه وَبَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم ایشان را یعنی
با ایشان معامله آزمایندگان کردیم بِالْحَسَنَاتِ به نیکویی ها چون طیب عیش و غنا وَالسَّيِّئَاتِ و بدی ها
چون شدت فقر و عنا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدا و از معصیت بطاعت گرایند فَخَلَفَ
مِنْ بَعْدِهِمْ پس از اوایل یهود در آمدند خَلْفٌ پس آیندگانی در تفسیر بیضاوی گفته که خلف مصدر ست لهذا
بر واحد و جمع واقع می شود و گویند که خلف جمع ست و آن در شر شایع ست همچنانکه خلف بالفتح در خیر قوله
وَرِثُوا الْكِتَابَ حال ست از ضمیر و در تواریخ در حالتی که ایشان میراث گرفتند تورات را یعنی بیاموختند علم آنرا
از پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته و متاع این چیزی فروتر یعنی حطام دنیا
و ادنی ماخوذ از دنو یا از دنائت مراد احبار زمان حضرت رسالت ست یعنی رشوت میگیرند در حکم تحریف تورات

عفو خود بر ما گناهها را

ومیگویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که آمرزیده شود ما را این بجهة آن گفتند که اعتقاد ایشان این بود که گناه روز ایشان
بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود وَإِنْ يَأْتِهِمْ و در حالتی که بیاید بدیشان این حال است از ضمیر لنا
یعنی امید مغفرت دارند در حالتی که بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته شده
دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند از اعراد آنست که با وجود اصرار بر اخذ رشوت و مانند آن از اموال حرام امید دارند
که آمرزیده شوند و اصلا از آن تایب و نادم نمیگردند أَلَمْ يُؤْخَذْ آیا فرا گرفته نشده است بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ
عهدی که در توریت است أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ بآنکه نگویند بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست این متعلق
است بمیثاق بحذف حرف جر یا آن لا تقولوا یا آنکه عطف بیان آنست بدون حذف مراد باین توبیخ ایشان است
یعنی اینکه در غفران جازم شده اند بدون توبه محض افترا است و حق سبحانه نگفته و باین طریق در توریت عهد از ایشان
وا گرفته وَدَرَسُوا مَا فِيهِ و خوانده اند آنچه در وی است و این حکم در وی مذکور دیده اند [illegible] و درسوا معطوف است
بر ورثوا و قوله الم یوخذ جمله معترضه وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از عرض دنیا
لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که پرهیز اند از اکل محارم و تکذیب و افترا بر خدا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید
خیر و صلاح و شر و فساد خود را درنمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال و مناهی فانی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ و آنانکه چنگ میزنند بتوریت و نگاه میدارند احکام آنرا از تحریف مراد مومنان اهل کتاب اند
عطف است بالذین یتقون و قوله افلا تعقلون اعتراض است یعنی و سرای آخرت بهتر است مر آنانرا
که چنگ میزنند بتوریت چنانکه شرح کرده شد وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپا داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک
بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات بجهة آنست که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوف بر اقامت
إِنَّا لَا نُضِيعُ بدرستی که ما ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد صلاح ارندگان خود را بلکه بتمام بدیشان رسانیم
وَإِذْ نَتَقْنَا و بنیاد کن ای محمد مر یهود زمان خود که چون برکندیم و برداشتیم الْجَبَلَ کوه طور را فَوْقَهُمْ
بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویا که آن کوه سایبان بود بر سر ایشان و این در وقتی بود که بنی اسرائیل احکام
توریت قبول نمیکردند و آنرا گران می دانستند حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از جا بر کند و بر بالای سر ایشان بدارد بمقدار
لشکرگاه ایشان که یک فرسنگ بود چون ایشان این صورت بدیدند بترسیدند وَظَنُّوا و دانستند أَنَّهُ بدرستیکه آن کوه

وَاقِعٌ بِهِمْ (روی) بود آینده است بدیشان زیرا که کوه بر هوا قد از یکدیگر پس بسجده گاه افتادند یک نیمه روی
و نیمه بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه می نگریستند از ترس آنکه مبادا کوه برایشان افتد از اینجاست که
یهودان سجده را برابروی چپ کنند و گویند که این سجده بر ما مبارکست زیرا که بجهت این عذاب از ما
رفع شد القصه حق تعالی امر فرمود چون نسخه ایشان بسجده افتادند از ترس وقوع کوه بر ایشان گفتیم
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام بجد و عزم تمام این حالست از فاعل خذوا
وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ و یاد کنید بر وجه عمل آنچه در توریت از مواثیق و عهود که آن اوامر و نواهیست و اوامر را
فرو مگذارید و ترک مکنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزکاری کنید و از اعراض معاقبان یا شبهه در ترک قبایح اعمال
و رذایل اخلاق و انتظام از واجبات بعد از ذکر مواثیقی که در کتب سماویه بود بیان مواثیقی
که بر جمیع بندگان اخذ آن کرده میفرماید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو
مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان این بدل بعض است
از بنی آدم یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشان را نسل بعد نسل
وَأَشْهَدَهُمْ و گواه کردانید ایشان را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان یعنی براهی آفاق
نصب دلایل ربوبیت خود کرده ایشان را گفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم من پروردگار شما قَالُوا بَلَىٰ
گفتند آری تو پروردگار مایی شَهِدْنَا گفتند آری گواه شدیم ما بر اقرار خود أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
اینکه گوئید روز قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما عَنْ هَٰذَا ازین اقرار غَافِلِينَ بیخبران
یعنی نشنیده ایم این بدلیل قوله أَوْ تَقُولُوا عطف است بر ان تقولوا یعنی گواه هست انکه گوئید إِنَّمَا
أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً
و بودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم أَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک
میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند کجروان و تباه کاران یعنی پدران ما که
تاسیس شرک کردند بدانکه اکثر اهل تفسیر برانند که حق تعالی ذریه آدم را از صلب برآورد بر مثال مورچه های
خورده و حیات و عقل و نطق در ایشان آفرید و از ربوبیت خود در ایشان سوال کرد و ایشان قبول نمودند و گفتند

ما بر نفس خود گواه شدیم چون ذریه بلی گفتند حق تعالی ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا تا بدانکه مقصود
از ایراد این کلام الزام یهودست در نقض میثاق و احتجاج بر ایشان بحجج سمعیه و عقلیه و منع ایشان از تقلید
و حمل ایشان بر نظر و استدلال کما قال وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم عهد میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
تفصیل میکنیم و پیدا می سازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن و بآن استدلال نمایند بر وجود ذات ما
وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که ایشان باز گردند و از تقلید و اتباع باطل بازمانند بعد از آن امر کرد پیغمبر خود را بذکر
قصهٔ دیگر از اخبار بنی اسرائیل بر ایشان بدین وجه که وَاتْلُ و بخوان ای محمد عَلَيْهِمْ بر بنی اسرائیل یا بر قوم خود
نَبَأَ الَّذِي خبر آنکس که آتَيْنَاهُ دادیم اورا آيَاتِنَا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله فَانْسَلَخَ مِنْهَا
پس بیرون آمد از آن آیات بواسطهٔ کفر و عناد چنانکه مار از پوست بیرون آید کافر شد و اعراض کرد از آن
فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس باو پیوست شیطان تا ورا پیرو خود نمود فَكَانَ پس گشت آن وا نهندهٔ آیات
مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان بقول اشهر و اکثر و یکی بلعام بن باعورا بود از کنعانیان که صحف ابراهیم
خوانده بود و اسم اعظم میدانست و از دین موسی بود و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که حق تعالی مثل زد
برای کفار بلعام بن باعورا که هوای نفس خود را بر زهد و صلاح اختیار کرد و ابن عباس روایت کرده که چون
موسی قصد کارزار کرد با جباران و با لشکر عظیم بزمین کنعان که از بلاد شام بود فرود آمد جمعی از آن دیار
نزد بلعام آمدند و گفتند که تو میدانی که موسی مردی با حدت است و لشکر بسیار دارد و بکارزار آمده که ما را بکشد
و زنان ما را اسیر کند و شهر ما را متصرف خود در آرد و ما را قوت و استطاعت آن نیست که با وی مقاومت کنیم
تو مردی مستجاب الدعواتی بیرون آی و دعا کن برای ما تا حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت که موسی
پیغمبر خداست چه گونه بروی دعا کنم اگر چنین کنم از دنیا و دین برآیم ایشان الحاح کردند در این باب بلعام گفت
با خدای مشورت کنم اگر مأمور شوم بر او دعا کنم پس بطریقی که میان مشورت کردی عمل کرد و هیچ جواب نیامد
ایشان گفتند اگر خدا کاره بودی ترا ازین نهی کردی چون اثر نهی بتو نیامد معلوم میشود که بآن راضیست
بلعام برین گفتار فریفته شد و بر دراز گوشی نشست که بر بالای کوه برآمده بر جمع لشکر موسی مطلع شود و در اثنای
راه دراز گوش را بسیار بزد و گام از گام برنداشت تا دو بار ازین صورت بوقوع آمد بار سیوم که او را میزد دراز گوش بسخن آمد

که ای بلعام کجا میروی و چرا نمی‌بینی که فرشتگان بر روی من میزنند و نمیگذارند که بروم این چه حالست
که تو لوث شیطان عازم شده که بر پیغمبر خدا دعا کنی وی ازین متنبه نشد تا آنکه بر بالای کوه آمده و قوم او
با او بودند چون لشکر موسی را بدید دست برداشته و اراده آن شد که بر موسی و قوم او دعا کند زبان او گردید
برای ایشان دعا کرد و بر قوم خود نفرین نمود قوم ویرا گفتند ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من بر عکس این بود
لیکن بر زبانم بر عکس آن جاری شد فی الحال زبانش از دهن بیرون آمد و بر سینه اش افتاد گفت به شما گفتم
که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون رود اکنون چنین شد و چون بجهت این دعا از دولت اخروی محروم شدم
صلاح آنست که مدعای دنیوی خود را بالفعل آرم پس گفت که چاره این مرد آنست که زنان خود را بیارایید و امتعه
خود را بدیشان بدهید تا ببهانه خرید و فروخت بمیان لشکرگاه موسی درآیند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند و کسیکه
مراوده ایشان کند منع نکنند و اگر یک کس ازیشان زنا کند و بسیار از برای شما نصرت باشد ایشان نیز همچنین نمودند زنان را
بیاراستند و با امتعه بلشکرگاه موسی بهم فرستادند در میان زنان زنی بود بنهایت حسن و جمال چون شخصی از اکابر
بنی اسرائیل آن زن را بدید شیفته جمال او شد با خود دعوت کرد و زن ویرا اجابت نمود پس دست او گرفته
بخیمه خود درآورد و با او خلوت کرد چون مردمان دیگر این صورت دیدند مرتکب این امر شدند
حق تعالی طاعون بر ایشان فرستاد و در یک ساعت از روز هفتاد هزار از مردان ایشان بمردند مردی
از لشکریان موسی از بنی هارون که با شوکت تر و قوت تر ازو کسی دیگر نبود و سپه سالار لشکر موسی
درین وقت غایب بود چون باز آمد و آن حال را مشاهده کرد و بر صورت واقعه اطلاع یافت حربه فرود
آورد و هر دو را با هم دوخته بر سر حربه کرد و ایشان را در میان لشکر موسی میگردانید و میگفت اللهم هذا جزاء
من یعصیک بعضی مفسران میگویند که این آیه در حق مردی مستجاب الدعوات آمد که زنی داشت از وی فرزندان
آورده روزی آن زن ویرا گفت که در حق من دعا کنی وی قبول کرد زن گفت دعا کن تا مرا حق تعالی
نیکوترین زنان بنی اسرائیل گرداند در صورت وی دعا کرد حق تعالی او را جمالی چنان داد که مردمان
چون حسن جمال ویرا دیدند همه فریفته او شدند و بزنجیر عشق او گرفتار گشتند زن بجمال خود مغرور شده
شوهر را گفت من ترا نمیخواهم هر چند شوهر نصیحت او کرد موثر نشد و سرکشی او از آن بیشتر شد مرد دعا

وی دعا کرد و با حق تعالی و برا سنگ گردانید فرزندان جامد شدند و بپدر ملامت کردند و گفتند که ما نمی خواهیم دید
که مادر ما سنگ باشد دعا کن تا خدا اورا بحال اول رد کند و وی دعا کرد بحالت اول رفت و بجهت میل بهوای نفس که
که داشت حق تعالی اورا هدف عقاب کرد و اسم اعظم از یاد او ببرد و بعد ازان هیچ دعای اورا اجابت نکرد گویند که این
مثبت برای هر که از طریق مستقیم اعراض کند و قبول آن نکند با وجود ظهور آیات در حقیقت این بهر تقدیر
حق تعالی میفرماید وَلَوْ شِئْنَا واگر خواستیم ما لَرَفَعْنَاهُ هر آینه بر میداشتیم اینکس را که عالم بآیات بود
بِهَا بسبب آن آیات و ملازمت آن وَلَٰكِنَّهُ و لیکن او بواسطه دنائت همت و عدم تامل و تفکر در آن
آیات أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بحقیقت رذالت و سفالت مایل شده دنیا را
بر آخرت برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را بر ایثار دنیا بر آخرت و استرضای قوم و با
استماع سخن زن و اعراض کرد از مقتضیات آیات که آن رضای ما و مغفرت و نعیم جنت است بعد از آن
حق تعالی برای اینکس ضرب المثل میکند که فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست مرتبه و دنائت كَمَثَلِ الْكَلْبِ
مانند صفت سگ است در اخس احوال که آن سگ است إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی و برانی او را
يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث یا آنکه اگر نرانی و بگذاری بعض
همچنانکه راندن و نراندن یکسانست و در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعام سگ صفت
نیز همین حال داشت و هیچ وجه از عادت خود برنگشت چه در وقتی که متوجه لشکر موسی بود
که بر ایشان نفرین کند بر در از گوشی که سوار بود با وی بسخن آمد که ازین راه باز گرد و از سر این
این عمل در گذر متنبه نگشت و امثال بلعام که مذکور شد همچنانکه سگ را در حالت رنج
و راحت مساویست در زبان بیرون کردن ابن عباس فرمود که معنی آنست
که اگر کلمه حق بر وی [illegible] حمل کنی بآن متعظ نشود و اگر ویرا بحال خود گذاری هم مهتدی نگردد چون سگ
اگر مطرود باشد یا نباشد صفت خود را از دست ندهد و بعضی در حق کسی که بلسان ایذا
بر دهان میرساند میگوید فلان اُجري لسانه من الفم مثل الكلب و مراد از لهث در این
موضع صیاح نباح اوست ذَٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروه

أَعْيُنٌ و مراد از ذات چشم اند که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بان و بنظر
اعتبار نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مراد از آن گوشها که بهیچ وجه لَا يَسْمَعُونَ بِهَا
سخن حق را نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات مواعظت و نصایح را استماع نمیکنند أُولَٰئِكَ
این گروه در مشاغل خود را متوجه اسباب معیشت گردانیده اند و مقصود بر لذات فانی داشته اند كَالْأَنْعَامِ
مانند چهار پایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و اصلا ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند
بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه تر از انعام اند زیرا که انعام آنچه ای میکنند که ممکن است ایشان را
ادراک آن از منافع و مضار و گمراهان این چنین نیستند بلکه اکثر ایشان چنانند که معاند و جاحد اند
که اقدام می نمایند بر آتش که مضرت ابدیست و نیز انعام را تکلیف نیست پس بخلاف ایشان متصف
نیستند پس چون که عقل خود را استعمال نمیکنند و بآیات و آلات خود منتفع نمی شوند از بهایم گمراه تر
باشند أُولَٰئِكَ آن گروه گمراهان که یاد کرده شده اند هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان بجهه عدم
تدبر و تفکر ایشان در آیات باهره و حجج ظاهره که مکلف اند بان بخلاف بهایم که مسخر فرمان الهی اند آنچه بر ایشان است
بجا می آرند و چون حق تعالی ذکر عناد کفار نمود ایشان را مذمت و ملامت کرد بر عدم تدبر در حجج و دیده در عقب
آن ترغیب مومنان می نماید بتوجه نمودن مومنان باو سبحانه و او را بنامهای نیکو خواندن و ستودن پس میفرماید
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر خدای راست اسماء نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها
و او را باین اسما نام برید زیرا که دال اند بر معانی که نیکوترین معانی اند و مراد بآن الفاظ است یا صفات و گویند
که مراد نود و نه نام او سبحانه باشد مبدی و مبدع بدانکه سبب نزول این آیه آن بود که مردی در نماز خدای را
باسم الله یاد کرد و باسم رحمان نیز بخواند ابو جهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را می پرستیم
پس این مرد چرا دو خدای را می خواند آیه نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکوست پس او را بدین اسما بخوانید
و گفته اند معنی آنست که متخلق شوند باخلاق ربانی و متصف گردند بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ
و بگذارید متابعت آنها را که از روی ضلالت و جهالت يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ
در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را بنامها بی که اذن شرع بدان تعلق نگرفته چنانچه اعراب حق تعالی

مثل آنگروه است که از روی استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ می‌شمردند آیتهای ما را که
قرآن است این گروه مکه اند و بروایت ابن عباس گویند که یهود اند که تکذیب آیات تورات
کردند در کتمان نعت پیغمبر خدا پس میفرماید فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان برایشان این قصص را
یعنی قصص اسلاف که مذکور شد از جمله قصه آنکس است که منسلخ شد از آیات لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
تا شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان متعدی شود و پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ
بد است مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا مثل آنانکه تکذیب کردند آیات را بعد از علم
ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند
که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ
اللَّهُ هر کرا راه نماید خدا با ازاحت علت و نصب ادله تا او قبول هدایت کند و اجابت دعوت نماید
فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد بجهت فرط جحود
و عناد او پس از آن که لطف و تمکین کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در هر دو سرای و در عقب آن بیان مآل ایشان
میکند بقوله وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ و بدرستی که آفریدیم ما برای دوزخ كَثِيرًا مِنَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری از دیوان و آدمیان اللام برای عاقبت است و حقیقة سخن آنست
بسیاری از آدمیان هستند که ما ایشان را آفریدیم و مآل عاقبت ایشان منتهی دوزخ است
بجهت فرط کفر و عناد ملخص کلام آنست که در علم ازلی ماهست که بسیاری از جن و انس بر کفر
اصرار میکنند و گردن کشی بدعوت رسولان ما میکنند و حجج عقلیه را کار نه بندند و جز کفر اختیار نکنند
تا که عاقبت مرجع ایشان را جز دوزخ نباشد پس اهل کفر را وصف میکند ببلادت و بعد فهم
و قلت فکر و ترک انتفاع از مقتضای عقل خود بر وجه مبالغه لَهُمْ قُلُوبٌ و ایشان را است دلها
که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ در نمی یابند بآن زیرا که از توجه ساحت حق نمیگردانند
و از غایت عناد آنها از روز نگار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند وَلَهُمْ

یا ابو المکارم یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اول میخوانده اند و این دال است بر آنکه اسماء
توقیفی اند و گفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بود از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات
از منان و با بعضی آنست که اعراض کنید از ایشان که حق تعالی مجازی ایشانست کما قال سیجزون
زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانوا یعملون بجزای آنچه هستند که عمل میکنند در عقب آن ذکر
اهل بهشت میکند وممن خلقنا و از آنها که آفریدیم امة گروهی اند که ایشان یهدون
بالحق راه می نمایند مردمان را بحق که دین اسلام است وبه یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام
آن از پیغمبر خدا مرویست که فرمود این آیه در حق امت منست که بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و در منهج
الصادقین آورده که در تفسیر اهل البیت مذکورست که این آیه مخصوص است بما و شبهه نیست که این صفات بایشان
لایق است برای آنکه حق تعالی در این آیه حکم بجزم کرده بآنکه ایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و این صفت متحقق
نمی شود مگر در کسانی که مأمون باشند از جانب او و مقطوع بر عصمت بعد از آن بیان حال کفار می نماید و در دنیا و مآل
او بایشان میفرماید که والذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا بآیتهای ما یعنی کفار مکه با سایر
مستهزیان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه بدرجه مرتبه بمرتبه یعنی اندک اندک
و آهسته آهسته ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ندانند باین وجه که
هر گاه گناه کنند ما نعمت بر ایشان زیاده کنیم ایشان بگمان آنکه این نعمت لطفیست از خدای در طغیان
و عصیان می افزایند تظاهر و انهماک شود و هر دو زیاده میکنند تا آنکه یکبار عذاب بر ایشان نازل می شود پیش از ظهور علامات
و وقوع آن حاصل کلام استدراج در ظاهر احسان است و در حقیقت خذلان و اشتقاق آن از درج است بمعنی طی
انتقال درجه از درجه از سر تعالی و یا اشتقاق از درج است بمعنی طی یعنی زود باشد که در نوردیم ایشان را در هلاک و از روی
ارض ایشان را برداریم وأملی لهم و زود باشد که مهلت دهیم ایشان را اندکی تا بگیریم ایشان را در حالی که
معاجلت بر اخذ ایشان بجهت آنست که معاجلت بعقوبت کسی کند که از فوت آن اندیشه کند و از او هیچ چیز فوت نمیشود
إن کیدی متین بدرستیکه کید من سخت است یعنی سخت کیدیست که در خفیه باشد و مراد بکید عذاب است یعنی عذاب من متین و قویست
که هیچ مانع و دافع منع و دفع آن نتواند کرد و گویند در کلام مضاف مقدر است تقدیر اینکه ان جزاء کیدی متین آورده اند

مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ تقریر ما قبل است یعنی هر که خدا او را فرو گذارد یعنی بجهة فرط عناد و جحود و انکاری که داشته باشد

بقرآن و منکر بود با وجود دلایل مصرحه و براهین بیّنه بر حقیقت آن حق تعالی وی را در خذلان فرو گذارد و نظر لطف و توفیق

از وی بردارد فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را یعنی هیچکس او را براه نتواند داشت وَيَذَرُهُمْ

و میگذارد خدای گمراهان را این کلام مستانفست فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان يَعْمَهُونَ

در حالتی که سرگردان و متحیر و متردد میگردند آورده اند که گروهی از قریش و اصح آنست

که فرقهٔ از یهود بعد از آن که حضرت رسالت ایشان را از احوال قیامت و اهوال آن تهدید

میفرمود گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث

آن نداریم و این سوال امتحان بود چرا که میدانستند که بجز خدای عالم باین نیست آیه آمد

که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از قیامت بدانکه ساعت از اسماء

غالبه است چون النجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ناگاه بیکبار واقع شود

بدون ظهور علامات آن قبل از وقوع آن یا بجهة آنکه حساب خلایق در آن بمقدار ساعتی وقوع

یابد و بر هر تقدیر سوال می کنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی اثبات و ابقاء آن خواهد شد مرسی

مصدر میمیست و اشتقاق آن از رسو است که بمعنی ثبوت است و استقرار منه رست الجبال

و ارست السفینه ملخص معنی آنست که از تو سوال میکنند که آمدن قیامت در چه وقت بود

قُلْ بگو بایشان إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّي

نزد پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبیی مرسل را بر آن اطلاع ندارد لَا

يُجَلِّيهَا آشکار نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ مگر او یعنی خفای او

مستمر است بر غیر او تا از وقت وقوع آن لام برای توقیت است مانند لام در کریمه اقم الصلوة لدلوک الشمس

حکمت در آنکه او سبحانه قیامت بر جمیع بندگان پنهان کرده است که تا ایشان در هر وقت تجویز امکان وقوع

حدوث آن کنند و در هیچ وقت از آن ایمن نباشند تا بطاعت نزدیکتر شوند و از معصیت دور تر گردند چه اگر وقت

وقوع آن را دانستندی در اول حال مرتکب معصیت بودندی بجهة اعتماد بر بعد زمان وقوع آن و در آخر تایب شدندی

که در موسم حج حضرت رسالت پناه بکوه صفا بر آمده شب و در کرده قریش را از عذاب خدای بترسانید و بتوحید الهی
ترغیب میفرمود و منع عبادت اصنام میکرد یکی از صنادید قریش گفت صاحب شما را که این یار شماست دیوانه شده که همه
شب فریاد میکند از این آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه ننمودند در اینکه مَا بِصَاحِبِهِمْ
که نیست مر یار ایشان را یعنی محمد را مِنْ جِنَّةٍ هیچ نوع جنونی چه این همه عاقل کامل است که او را قبل از اظهار
دعوت محمد امین میگفتند و کفار مکه گاه آنحضرت را دیوانه می خواندند و گاهی ساحر و گاهی کاهن و بدیهی است که جنون
و سحر ضدان لا یجتمعان اند پس اطلاق این هر دو بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشان چون اخبار غیب می شنیدند
میگفتند که کاهن است و چون معجزات که خارق عادت است می دیدند گفتند که ساحر است و چون نظم قرآن می یافتند
که بوب و عجیب از نظم آن عاجز بودند می گفتند که شاعر است و چون حق تعالی را بیچون و بی مثل و بی مکان و جهت
و بی چند و چون می شنیدند می گفتند که دیوانه است حق تعالی رد قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه إِنْ هُوَ
نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا است بیم کردن او بجهة رفع صوت او در انذار
تا همه کس بشنوند و بر کسی مخفی نماند أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملک زمین یعنی در آسمان نگاه نمیکنند که از ابداع عظم خلق و ثقل
جرم چگونه در هوا معلق داشته بی عمادی و ستونی و در زمین نمی نگرند که بانواع نبات و کثرت خلایق و اصناف
بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و نگاه نکردند در آنچه آفریده از هر جنس
اطلاق شیء بر او توان کرد از اجناس که ممکن الحضرتست تا بدان نظر کمال قدرت صانع بر ایشان ظاهر گردد و بجهت
آن عالم شوند بصحت آنچه محمد ایشان را بدان می خواند وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ عطف است بر ملکوت
و ان مصدریه است یعنی آیا نظر بدان نکردند در آنکه شاید این باشد قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ به تحقیق که نزدیک رسیده باشد
تا این اندیشه داعی ایشان شود که پیش از وقوع فوت و حلول موت و نزول عقوبت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح
دو جهانی و فلاح جاودانی باشد و از این مشرکان بقرآن نمی گروند که جامع حقایق دین و دنیا و مجمع معانی صوره و معنی است
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس بکدام سخن بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد حاصل که خبیث ایشان را
که نظر نمی کنند در قرآن بعد از وضوح آن پس ایمان نمی آرند پس بکدام سخن حقی از آن باشد که ایمان آرند بآن و قوله

توبه و انابت بجهت قرب آن و این هر دو منافی لطف و تکلیف است بعد از آن در بیان هول آن میفرماید
ثَقُلَتْ گران و عظیم است قیامت از روی شداید و اهوال فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ یعنی در آسمانها
و زمینها یعنی بر اهل آن از ملائکه و جن و انس مفسران را درین چند وجه است و اجود وجوه آنکه مراد نفس سموات
و ارض است یعنی آسمان و زمین طاقت حمل آن ندارند بجهت عظم و شدت آن یعنی زمین و آسمان با عظم جثهان
اگر حیات داشتندی ثقیل می بود اهوال قیامت لَا تَأْتِيكُمْ نیاید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا از وقت وقوع و حدوث آن بر وجهی که كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا گویا که تو عالمی و دانا
بوقت آمدن آن و بحقیقت آن بدانکه حفی فعیل است ماخوذ از حفی من الشیء اذا سأل عنه و بالغ و تنزیل
آن بر معنی علم بجهت آنست که هر که مبالغه کند بسوال از چیزی و بحث نماید از آن مستحکم شود علم او دران یا معنی
آنست که تو دوستداری آن سوال را و مایل و راغبی دران حال آنکه تو کارهی از آن سوال بجهت آنکه موقوف
بانکه از علم غیب است و حق تعالی استثنای آن فرمود بعلم خود و هیچ کسی را بران مطلع نساخته قُلْ
بگو از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن را برای
خود برگزیده و بخود اختصاص داده و هیچ پیغمبر مرسل و ملک مقرب را بر آن اطلاع نداده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این چیز جز خدای نمیداند آورده اند که اهل مکه
گفتند که ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد ترا که نرخ اطعمه و اشعه کدام ارزان و گران میشود تا در ارزانی چیزی بخری
و در گرانی بفروشی و ربح بسیار از آن [illegible] قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو ای محمد مالک نیستم لِنَفْسِي
از برای نفس خود نَفْعًا جز منفعتی را وَلَا ضَرًّا نه دفع مضرتی را یعنی من بهیچ امری از امور غیبی عالم نیستم
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدا خواهد که آن را تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی بی تعلیم حق أَعْلَمُ
الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب بسیار کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و غنیمت و غیر او
وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت و جز آن إِنْ أَنَا نیستم
من إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده منکران و معاندان را وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که بگروند بمن و آنچه با من است یعنی قرآن بعد از آن بیان وحدانیت و قدرت خود میفرماید بقوله

هو الذی خلقکم اوست آن خدای که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که
آدم است وجعل منها و آفرید از آن نفس واحده زوجها جفت او که حواست لیسکن تا آرام
گیرد آدم علی نبینا و علیه السلام الیها بوی والفت پذیرد و مطمئن شود باوی که الجنس یمیل الی الجنس فلما
تغشیها پس آن هنگام که فرو پوشید آدم حوا را یعنی باوی خلوت کرد حملت حملا خفیفا بار گرفت
حوا باری سبک که آن نطفه آدم که در رحم او در آمده فمرت به پس مستمر بود بدان بار در برخاستن
و نشستن پس آن هنگام که گرانی بار گشت بجهة کبر ولد در بطن او و آن ولد در شکم او بجنبش و حرکت در آمد
و مشرف بر وضع شد دعوا الله بخواندند یعنی آدم و حوا خدا را ربهما که پروردگار ایشانست
مضمون دعا آنکه بار خدایا لئن آتیتنا هر اینه اگر بدهی ما را صالحا فرزندی مستوی الخلقة و یا فرزندی
نرینه که شایسته و بر بهر کار بر سر و بر کار بود لنکونن هر اینه باشیم ما من الشاکرین
از سپاس داران و قول بعضی از اهل سنت آنست که چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا
ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیزست حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید که بهیمه
و یا کلب باشد باز گفت از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از
گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آورند حوا بترسید و آدم هم نیز اندیشناک
شدند ابلیس دیگر باره بصورت دیگر ظاهر شده از سبب ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت
غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوات ام از خدا درخواهم که این حمل را بصورت بشری
مثل شما راست خلق گرداند و خروج او بآسان باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام نهید و نام ابلیس در ملائکه
حارث بود حوا باین فریب خورد فلما آتیهما پس آن هنگام که عطا کرد خدا ایشان را صالحا فرزندی صالح البدن
مستوی الجسد جعلا له گردانیدند برای خدا شرکاء خداوند شرکتی فیما آتیهما در آنچه داد ایشان را
نفع آن فرزند را شریکی ساختند بخدا در اسم نه در عبادت باین معنی که او را ابو الحارث نام کردند و صاحب بیضاوی
و صاحب کشاف و جمیع امامیه منکر این قول اند و در بیضاوی مذکور است که در عبارت مضاف مقدر است تقدیر آنکه
جعل اولاده و همانه شرکاء پس معنی صحیح آنست که حق تعالی ولد صالح بآدم علیه السلام ارزانی فرمود اولاد آن ولد از برای خدا غیر

تفسیر

پیدا کردند یعنی فرزندان خود را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و عبد مناف و امثال آن نام کردند
پس حذف مضاف شده و اقامت مضاف الیه در مقام آن کرده شده شرکا که صیغه جمع است صحیح است بر این معنی
فتعالی الله عما یشرکون پس بزرگ است خدای تعالی از آنچه برای او انباز میگیرند چه به کون
صیغه جمع است و صاحب بیضاوی در تفسیر آن احتمال داده که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت رسالت
که خدا او را از جنس او که عرب است فرموده یعنی عربی او قرشی و زن و شوهر هر دو شرط کردند اگر خدای ایشان را
فرزند شایسته دهد بشکرگذاری و سپاس داری او قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد در تسمیه ایشان
شریک پیدا کردند مر خدای را عبد مناف و عبد العزی و عبد القصی و عبد الدار نام نهادند قبل هذا تغییر حسن و
(لا انفصال بینهما)
تمام شد کلام بیضاوی بعد از آن در توبیخ اهل شرک میفرماید ایشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت حق
ما لا یخلق آنچیزی را که خلق نمیکند شیئا چیزی را و قدرت ندارد بر خلق اشیا وهم یخلقون
و حال آنکه آن انبازان را که شریک میگیرند آفریده شده اند یعنی جمادات را می پرستند که قادر نیستند بر اعطای
وصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند ولا یستطیعون و نمی توانند لهم برای پرستندگان خود
نصرا یاری دادن در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدن در دفع مضرت شان ولا انفسهم و نه نفسهای
خود را ینصرون یاری میدهند و ایراد جمع العقول با آنکه راجع بجمادات آنست که تعظیم ایشان میکردند
مانند تعظیم ذوی العقول و تصویر میکردند بصورت من یعقل وان تدعوهم واگر بخوانید شما ای مسلمانان
مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نکنند شما را سواء علیکم
یکسان است بر شما أدعوتموهم آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون
یا آنکه خاموش باشید این آیه مخصوص است بقومی از کفر که مصر بودند بر کفر خود و از قبول دعوت محروم
شدند مانند ابو جهل و متابعان او و بعد از آن اتمام حجت می نماید بر مشرکان بقوله ان الذین
تدعون بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز از خدا و ایشان را
آلهه نام نهاده اید عباد امثالکم بندگانند یعنی مملوک که مسخرند مانند و ذلیل و عاجز امثالکم مانند شما
یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف و در قبضه اقتدار حق اند اگر این را باور ندارید فادعوهم

پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه اله بحق آنست که دعا رنده و ندای
پرستنده خود را اجابت کند بعد از آن در اثبات نقص ایشان میفرماید که أَلَهُمْ أَرْجُلٌ
آیا مر این بتان را پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بآنها چنانکه شما
میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ آیا مر ایشان را دستهاست که يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند
بآنها چنانکه شما میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ آیا مر ایشان را چشمهاست که مرئیات را
يُبْصِرُونَ بِهَا بینند بآن چنانکه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ آیا مر ایشان را گوشهاست که مسموعات را
يَسْمَعُونَ بِهَا می شنوند بآن چنانکه شما می شنوید با آن حالی آنکه شما خود قایل اید که
ایشان را پای رو او دست گیرنده و چشم بیننده و گوش شنوا نیست و شما را هست
پس شما افضل باشید از ایشان بعد از استماع این سخنان بجهت فرط جهالت تخویف
حضرت رسالت کردند با آلهه خود که خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی از ایشان
بتو رسد حق تعالی فرمود قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بگوای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان
خود را که برای خدا ساختید و هم اجتماع کنید و با هم معاون شوید برای عداوت من ثُمَّ
كِيدُونِ پس کید کنید و هر وسیله و مکری که توانید در ایصال مکاره بمن بجا آرید فَلَا تُنْظِرُونِ
پس مهلت مدهید مرا که من هیچ از این باک ندارم و از قصد مکر شما نمی اندیشم اگر همه
جهانم خصم گردند نترسم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار و مددگار من و متولی کار من
خداست الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ که فرو فرستاده قرآن را که حامی بندگان
حق است وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ و خود دوست دارد و کارساز بندگان شایسته و حافظ
ایشان از ضرر دشمنان وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانکه شما میخوانید و می پرستید مِنْ
دُونِهِ بجز خدای بحق بدوستی لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ نمی توانند یاری دادن شما را
وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند بوقت قصد کسی این

از تمامی تعلیل است برای عدم مبالات آنحضرت از ایشان این نکته رست زیرا که اول
بر وجه تقریع و توبیخ است و این بجهة فرق میان صفت آنکس که عبادت او جایز نباشد
و صفت آنکه عبادت او جایز بود و آن وَاِنْ تَدْعُوْهُمْ و اگر بخوانید ای مومنان کافرانرا
اِلَی الْهُدٰی بدین راست که اسلام است لَا یَسْمَعُوْا نشنوند بسمع قبول وَتَرٰیهُمْ
و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر یَنْظُرُوْنَ اِلَیْكَ می نگرند بسوی تو وَهُمْ
لَا یُبْصِرُوْنَ و حال آنکه ایشان نمی بینند نه بمعنی رویت بچشم سر و نقل است که سلطان محمود
غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی پرسید که سر این سخن چیست که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر او حرام شد
و حضرت رسالت مرتبت را کفار و یهود و منافقان دیدند دوزخ بایشان لازم گردید جواب داد
که این دیدن را حمل بر رویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چندکس
دیده باشند و در وقت بایزید چند کس بینا بحال او شده باشند در عقب آن تعلیم او فرمود
از محاسن افعال و مکارم اخلاق و محامد خصال و ترک تشدد و تغلیظ و تغیر در همه احوال فرمود
خُذِ الْعَفْوَ فراگیر صفت عفو را و باک مدار که نسبت بتو سخن بی ادبانه میگویند حدت و تیزی
مکن بلطف و ملایمت با ایشان سلوک کن که بهدایت ایشان اقرب است و تاثیر آن
بیشتر بشیرین زبانی و لطف و خوشی توانی که پیلی بموئی کشی در خبر آمده که چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت مرتبت حضرت جبرئیل را از معنی خذ العفو سوال کرد جبرئیل گفت معنی آن نمیدانم
باش تا از حضرت ملک علام معلوم کنم پس برفت بعد از زمانی باز آمد و گفت ای محمد حق سبحانه ترا
میفرماید که عفو از کسی که بر تو ستم کرده باشد عطا کن با کسی که ترا محروم ساخته باشد از عطیه خود
و به پیوند با کسی که از تو بریده باشد وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر کن مردمانرا به نیکوئی در افعال و اقوال
که مستحسن باشد عقلا و شرعا وَاَعْرِضْ و روی بگردان بعد از اقامت حجت عَنِ الْجٰهِلِیْنَ
از نادانان و سفیهان یعنی اگر از جانب ایشان ایذا و رنجی بتو رسد مانند ایشان ستیزه مکن
بلکه ملاطفت و ملایمت را شعار و دثار خود گردان چه مقابله تهکسی عوض و ندامت قدر میشود

لهذا از امام جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام روایت است که حق تعالی پیغمبر اکرم رسول خود را بمکارم اخلاق
فرموده در قرآن هیچ آیتی نیست که ازین آیه جامع‌تر بمکارم اخلاق باشد مرویست از ابن زید که چون
آیه نازل شد حضرت رسالت پناه فرمود که بار خدایا کجاست که غضب بر من مستولی می شود
نزد آنحال چه کنم آیه آمد وَاِمَّا یَنْزَغَنَّکَ و اگر برانگیزاند ترا مِنَ الشَّیْطَانِ از جانب شیطان
نَزْغٌ سخن و وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند و نزغ بمعنی برغلانیدن میان مردم و فرو بردن
مثل سر چوب و سوزن بعضوی این مشبه بوسوسه است و وجه شبه اغواست بر خلاف مامور به
ملخص معنی آنست که اگر شیطان در صدد وسوسه میشود و خواهد که ترا بر غضب دارد و منع ملاطفت
و ملایمت تحمل نماید نسبت بکسی که ایذا و آزار بتو رسانیده باشد فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه گیر
بخدا از شر او تا ترا از مکر و وسوسه او نگاهدارد و نزد بعضی صورة خطاب بآنحضرت است و مراد امت اند
چه آنحضرت از وساوس شیطانی و تسویلات نفسانی محفوظ اند پس معنی مراد اینکه تا هر یک از امت میگوید
که چون وسوسه شیطانی ترا از جای برانگیزاند و ترا بر خلاف مامور دارد پس پناه بخدا گیر اِنَّهُ بدرستیکه
خدای سَمِیْعٌ شنونده است استعاذه ترا عَلِیْمٌ داناست بآنچه صلاح امر تو در آنست و بجهة این ترا
باستعاذه امر میکند یا سمیع است باقوال آنکه بتو اذیت میرساند علیم است بافعال او پس وی را بر آن
مجازات خواهد داد اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی و ترسیدند از
حق تعالی اِذَا مَسَّهُمْ چون مس کند و برسد بدیشان طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ
وسوسه و مکری فرود آینده در خاطر از جانب شیطان اشتقاق آن از طیف است بمعنی در آمدن
چیزی در خیال و یا ماخوذ است از طوف یعنی چون برسد بایشان وسوسه که احاطه و دور کننده گرد
ایشان است تَذَکَّرُوْا یاد کنید خدای را فَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ پس ایشان بینندگان باشند
راه صواب را بسبب تذکیر مواقع خطا و مکاید شیطان پس محترز باشند از و و پیروی او نکنند
این آیه همرای تاکید تقریر ماقبل است مراد بشیطان جنس است لهذا ضمیر جمع راجع بآن داشته
وَاِخْوَانُهُمْ و برادران شیاطین یعنی کافران نمی پرهیزند یا از وسوسه نمیترسند از خدا

یمدونهم می کشند شیاطین ایشان را فی الغی در گمراهی و غوایت یعنی معاصی را در نظر
ایشان می آرایند ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند از اضلال و دست تصرف در اغوای ایشان
باز نمیدارند و می تواند بود که ضمیر راجع باخوان باشد یعنی کافران نمی پرهیزند از غی و خود را باز
نمیدارند ازان واذا لم تأتهم و چون نیاری تو بکافران بآیة آیتی از قرآن و بانچه
اقتراح میکنند مقارن طلب ایشان قالوا لولا اجتبیتها گویند چرا فراهم نیاری آیه را
بر وجه افترا [illegible] این آیه نازل شد که چون آیتی از قرآن که مقترح ایشان است بایشان
نیاری گویند چرا خود برهم نبافتی قل بگو انما اتبع جز این نیست که من پیروی بکنم ما یوحی
الی مرا بخبر رازم وحی کرده شود بمن من ربی از پروردگار من و من بر بافنده و سازنده
آن نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلها و حجتهاست که بدان حق و صواب دریافته شود
من ربکم از نزد پروردگار شما فرود آمده و هدی و راه نماینده است و رحمة
و سبب رحمت و نعمت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدا و رسول او و جهت
ایشان اند که بان منتفع میشوند نه غیر ایشان و در آیه دلالت است بر آنکه افعال و اقوال
پیغمبر خدا تابع وحی است و جایز نیست که بمحل رای و قیاس خود کند بعد از ان امر میفرماید باستماع
بقوله واذا قرئ القرآن و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا له پس بشنوید آن را
در اسباب نزول آمده که جوانی انصاری در عقب رسول نماز میکرد هر چه آنحضرت
قرات میفرمود او نیز میخواند آیه آمد که چون امام در نماز قرات کند شما استماع آن کنید
و آن را نخوانید وانصتوا و خاموش باشید تا امام تلاوت میکند لعلکم
ترحمون شاید که رحمت کرده شوید یعنی تا بان متعظ شده بمیامن آن مستوجب
میمنت و رحمت گردید و سبب نزول این آیه آن بود چون ذکر دوزخ بشنیدندی
باواز بلند جزع کردندی و چون آیه رحمت استماع کردندی برفع صوت طلب نمودندی
سلام کردندی حق تعالی باین آیه از ان نهی کرد و ایشان را از ان منع فرمود اکثر اصحاب امامیه

واصحاب امامیه حنفیه باین آیه استدلال کرده اند بر سقوط قرات از ماموم چه انصات
تمام نشود مگر بسکوت و شافعیه درین خلاف کرده اند و قرات فاتحه را سنت میدانند
حاصل که حق تعالی میفرماید که در وقت تلاوت گوش بقران کنید و اوامر و نواهی ان را
نیک فرا گیرید بمواعظت و احکام ان متعظ شوید وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد یا خطاب
راجع بهر یک از بندگان است میفرماید که ای بنده یاد کن رَبَّكَ پروردگار
خود را یعنی به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او قیام نمای فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا
از روی زاری وَخِيفَةً و ترس کاری چه تضرع و خشیت اقرب است باجابت
وقبول و گویند مراد خفیت نه ذکر لسان چه آن از ریا دورتر است و بقبول نزدیکتر
لهذا تخصیص ان بنفس فرمود وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ وکمتر ان اورا خوانند
و فروتر از آواز گفتار جهر و آشکار یعنی قرات کن یا مطلق ذکر کن میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ
در بامداد وَالْآصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا درین دو وقت که افضل
اوقات شبان روز است بجهت انکه فرشتگان شب و روز درین دو وقت حاضر می باشند
و یا بجهت انکه درین دو وقت خاطر فارغ است از طلب معاش وَلَا تَكُنْ و مباش
مِنَ الْغَافِلِينَ از جماعه بی خبران از انچه بان مامور میشوی از ذکر و دعا و اصح انست
که خطاب با حضرت است و مراد امت او بند چه انحضرت از سهو و غفلت مبرا
قبل آیه دلیل است برانکه دعا کردن بجهر و رفع صوت مذموم است و خلاف صواب
بعد از ان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که انانکه عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک افریدگار
تو قرب منزلت و مکانت است نه منزل و مکان یعنی مقربان درگاه حضرت عزت که ملائکه اعلی
اند و اصح ملائکه اند لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن کشی نمی کنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او
وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات اقدس اورا از انچه لایق کبریای او نیست وَ
لَهُ وبرای او را خالص يَسْجُدُونَ سجده میکنند در عبادت او و بغیر او با

و پیران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بودیم ما را نیز نصیب باشد و با هر قومی از مهاجر و انصار داعیه
احراز غنیمت داشتند عبادة بن ثابت الانصاری گفته بود که ما در بدر در غنیمت اختلاف کردیم و از رتبه اعتدال
منحرف شده بودیم الله تعالی حکم از ما برسول خود تفویض نموده فرمود قُلِ الْأَنْفَالُ بگوای محمد که حکم غنیمت
لِلّٰهِ مر خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستاده او که قسمت کند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید
از خدای و مخالفت و منازعت منمایید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ حالی که میان
شماست از خصومت و منازعت بمواسات با یکدیگر و تسلیم امر بخدا و رسول و یا یعنی الفت بصلاح
آرید نفس هر یک را و رسیان یکدیگر وَأَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضی
بطاعت و تقوی است و مستوجب امتثال اوامر و نواهی از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که مراد از انفال
هر چیزیست که از دار الحرب فرا گیرند بغیر قتال و زمانی جلای وطن کرده باشند و اراضی موات و غیر
آن از آنچه گروه باشند در مواضع خود مذکور خواهد شد مر خدای راست و رسول او و بعد از وی هر که قائم مقام او باشد
صرف آن نماید بر وفق مصالح خود و هیچ کس را از رعیت در وی حقی نیست و نیز فرموده که غنایم بدر
مخصوص حضرت رسالت پناه بود هر کرا میخواست میداد از ابن عباس نقل کرده اند که رسول در غزوه
بدر بتهیه حرب ترغیب مینمود و میگفت که هر که در حرب فلان فلان را بکشد وی را از نفل یعنی از غنیمت چندین
بدهم و هر که اسیری بیارد چندین بدهیم پس چون متصدی حرب شدند جوانان بشتافتند و پیران موقوف بار رسول بایستادند
در روایتی چون خدای تعالی مسلمانان را بر کافران ظفر داد نزد حضرت آمدند و آنچه فرموده بود طلب کردند
پیران اکابر که نزد رسول بودند گفتند ما را نیز استحقاق است آن هست زیرا که مدد تو دادیم و معین
و ظهیر تو بودیم حضرت درین اندیشه فرو رفت مردمانی گفت و کودکان جدا اطناب رسانیدند سعد گفت یا رسول الله
مردمان بسیار اند و غنیمت اندک است اگر آنچه وعده داده با آنها دهی دیگران را چیزی نرسد متغیر شوند حق تعالی
این آیه فرستاد چون آیه نازل شد مسلمانان دانستند که ایشان را از انفال حقی نیست بلکه الحق للرسول
پس گفتند یا رسول الله سمعا و طاعتا فاصنع ما شئت ما امتثال امر خدا و رسول خدا کردیم بهر وجه که میخواهی

با او شریک نمیکردانند یعنی ملائکه اعلا با وجود قرب مقام ایشان بر حضرت او سبحانه در غایت
خشوع و خضوع اند و پیوسته مشغول اند بطاعت و اطاعت او و بر وجه تذلل پس فرزند آدم
بطریق اولی باید که شب و روز بعبادت او اشتغال نمایند و باخلاص تمام او را پرستش کنند
و غیر او را با او شریک نه نمایند و این تعریض است بمشرکان و تنبیه بمومنان و لهذا
بعد از تلاوت این آیه سجده [illegible] است بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع
از قرآن بر قاری و مستمع واجب است و آن در سورهٔ الم سجده و حم سجده و النجم
و اقرأ است و بواقی سنت و آن یازده موضع دیگر است اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل
و مریم و در حج دو موضع و فرقان و نمل و صاد و انشقاق و نزد شافعی همه سجدات سنت است
و سجده صاد را نه سنت میدانند و نه واجب و نزد ابو حنیفه همه واجب مگر موضع دوم حج را واجب
و سنت نمیدانند و در سجدات واجبه وضع جبهه و سجود بر اعضای سبعه واجب است اما طهارت و ذکر
و تشهد و تسلیم و استقبال شرط نیست و ذکر در و مسنون است و بدانکه سجده طاعتیست خاص
بلکه اقربیست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص از حضرت رسالت پناه مرویست که چون فرزند آدم
آیه سجده تلاوت کند شیطان از و کناره نماید و بگوید وای بر من ابن آدم مامور شد بسجده کردن او را بهشت باشد
و من مامور بسجده شدم و فرمان نبردم مرا دوزخ باشد سورة الانفال مدنی است در تفسیر بیضاوی مذکور است
که عدد آیات آن هفتاد و شش است از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که سورهٔ الانفال و برائت را در هر ماهی
یکبار تلاوت کند نفاق در او داخل نشود و روز قیامت از فواکه و موائد بهشت تناول کند تا مردمان از حساب
فارغ شوند

بسم الله الرحمن الرحیم

یسئلونک عن الانفال می‌پرسند از تو ای محمد در حکم غنیمت های کفار که بر این است خلاف
یا از تسمیه غنیمت بنفل بجهت آنست که آن عطیه و فضیلت است از حق تعالی بمجاهدان و اشتقاق آن از نفل
بمعنی زیادتی و منه النافلة لانها زائدة علی الفرض در سبب نزول این آیه اختلاف است در تفسیر بیضاوی
مذکور است که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند و جوانان را مدعای آنکه ما حرب کردیم غنیمت از ان ماست

در غنایم تصرف فرمائی مربوطست که رسول عم قسمت غنایم بدر فرموده بود بسویه و از ان اخراج خمس نفرموده بود
و در تفسیر حلبی مذکورست که در روز بدر خمس مشروع نشده بود بلکه در روز احد مشروع شد اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
جز این نیست که مومنان کامل الَّذِینَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ یاد کرده شود خدای نزد ایشان وَجِلَتْ
قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال او و تصور عظمت لایزال وی یا از تقصیر اعمال در جنب
انعام و افضال او و گویند که مراد کسیست که چون قصد معصیت کند ویرا گویند اتق الله از خدا بترس وی از خوف
عقاب او بترسد و از ان اجتناب کند وَاِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان
آیَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ اِیمَانًا زیاده کرداند آیات ایشان را در ایمان یعنی ایمان
ایشان نزد استماع آیات قرآن زیاده گردد بجهة مزیت اطمینان نفس و رسوخ یقین نزدان
و این قول کسانیست که گویند ایمان زیاده میشود بکثرت عبادت و نقص معصیت زیرا که عمل
داخل ایمانست نزد ایشان و نزد کسانی که عمل جزو ایمان نیست اصل ایمان در کیفیت قابل
شدت و ضعف نیست میگویند که مزیت ایمان بسبب تصدیقست بان آیات منزله که پیش از ان
نبوده یعنی هرگاه که آیتی از آیات بر ایشان نازل شود انرا تصدیق کنند و آن تصدیق او علاوه تصدیق
اول باشد چنانکه در سورة البقره مذکور شد وجه دیگر آنست مومنان که نظر در نعم او سبحانه کنند که
بر ایشان فایض شده عظیم مغفرت و رحمت او را استذکار شوند اطمینان قلوب ایشان حاصل گردد
و چون ذکر عظیم معاصی او کنند که ترک اوامر او و ارتکاب نواهیست دل ایشان خایف شود و نفس
ایشان مضطرب گردد وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ توکل کنند و تفویض امور خود نمایند و خوف
ایشان نباشد مگر ازو و اعتماد بر مخلوق نکنند چه همه مقهور و مغلوب اواند سبحانه و سطوات کبریای او
همه را در سلسله عجز و افتقار کشیده الَّذِینَ این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص
یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ بپا میدارند نماز را بشرایط و ارکان و آداب وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی
دادیم ایشان را یُنْفِقُونَ نفقه کنند و اختصاص صلوة و زکوة بذکر جهت عظم شان آنست
چه این هر دو از اعاظم عبادات بدنیه و مالیه است اُولٰئِکَ آن گروه که اعمال قلب را که توکل و یقینست

با اعمال جوارح که زکوة وصلوة است جمع کرده اند أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند که گرویدگان حَقًّا
گرویدنی درست وراست وخالص از شوب ریب این صفت مصدر محذوف است یا مصدر
موکد ای احق ذلک حقا ابن عباس گفته که هر که منافق نباشد فهو مومن حقا لَهُمْ مر این مومنان
راست دَرَجَاتٌ مرتبه ای بلند ودرجه های ارجمند عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
ایشان که نزدیک کرامت وعلو منزلت است وَمَغْفِرَةٌ ومر ایشانرا است آمرزش
مر تقصیرات ایشانرا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی بزرگوار یعنی نعم جنت که صاف باشد
از کدر اکتساب وخالی از خوف حساب مرویست که مردی بحسن بصری گفت تو
مومنی گفت ایمان دو است اگر مراد تو ایمان است بخدا وفرشتگان وکتابها
ورسولان وقیامت وبهشت ودوزخ وبعث ونشر وحساب وکتاب وثواب
وعقاب من مومنم اما اگر مقصود تو مضمون این آیه است نمیدانم که من داخل
ایشانم یا نه ومنقول است که هر که دعوی کند که انا مومن حقا وگواهی ندهد که او از اهل
جنت است پس نصف آیه ایمان آورده ونصف دیگر انکار کرده وبعد از آن بیان غزوه
بدر میکند بقوله كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ منصوبست برای صفت مصدر که فعل
مقدر است ودر کریمه قل الانفال لله والرسول یعنی انفال مستقر است مر خدای را ورسول را
وثابت برای ایشان در حال کراهت بعضی اصحاب از آن این نوع ثباتی که مثل ثبات
بیرون آوردن پروردگار تست یعنی امر کردن او ترا مِن بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه
است برای حرب بدر بِالْحَقِّ براستی ومنشای این غزوه بروایت جمهور مفسران
آن بود که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند وابوسفیان با بعضی از صنادید قریش
سرداری آن قافله میکردند اهل کاروان غیر از ایشان چهل کس از کاروان سوار بودند چون نزدیک
بدر رسیدند جبرئیل آمد ورسول را از این صورت خبر داد حضرت رسول این معنی با مومنان باز گفت ایشان
از بسیاری مال وقلت اهل کاروان مایل شدند که سر راه بر کاروان گیرند پس جمعی بسیاری سلاح

وباسلاح بدین قصد از مدینه بیرون آمدند چون این خبر بابوسفیان رسید که پیغمبر با اصحاب بقصد
ایشان از مدینه بیرون آمده در اثنای این حال ابلیس بصورت سراقه بن جعشم بمکه آمد و ندا در داد
که خبر رسید که امروز هیچکس شما را مغلوب نتواند ساخت و من یار و همسایه شمایم اهل مکه
چون این شنیدند در مکه ندا کردند و لشکر فراهم آورده متوجه حرب رسول خدا شدند جبرئیل آنحضرت را
از آمدن لشکر کفار خبر داد آنحضرت با اصحابه فرمود که شما ملاقات کاروان را دوست‌تر میدارید یا مقاتله کفار
بعضی گفتند که ما اسباب حرب را آماده نساختیم اگر کاروان بدست افتد ملاقات مناسب‌تر حضرت
ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و هر یک در اظهار انقیاد و اطاعت مبالغه نمودند
و گفتند یا رسول الله ما تابع و محکوم حکم توایم بهرچه حکم کنی بهیچ وجه از حکم تو سر نه پیچیم و در خدمت تو
تهاون و تقصیر نمیکنیم و بجد تمام کمر انقیاد بر میان جان بسته‌ایم اگر امر فرمائی که با آتش در رویم امتثال
امر تو نمائیم و از آن هیچ باک نداریم اگر بدریا گذر فرمائی که خود را انداخته در میان آن در آئیم رسول
یکبار دیگر درین باب مشورت کرد تا ثبات قدم هر یک بر او ظاهر گردد سعد معاذ گفت یا رسول الله همانا
که این تکرار تو بتعریض است بر ما انصار فرمود چنین است سعد گفت یا رسول الله من بیعت ترا بنهجی بسته‌ام
که استشمام نقض از آن نتوان یافت و عهد میثاق ترا بنوعی منعقد ساخته‌ام که اگر تو بغرض حرب
هر معاندی آن را نتوانند گشود بلکه اگر اعضای ما ذره ذره و ریزه ریزه کنند از آن عهد و بیعت بر نگردیم
القصه چون سعد معاذ در باب استحکام بیعت سخن را بحد اطناب کشید آنحضرت بدان واثق شده فرمود
که بروید بنام خدا و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی ازین دو طایفه مرا وعده داده است و آن دو طایفه
یکی ابوسفیان بود با جماعتی و دیگر ابوجهل با اتباع خود رسول خدا چون دید است که چون [illegible] کردند
مال ایشان و جمله کاروانیان تو را وبال بود از نتیجه متوجه حرب قریش شد بعضی اصحاب را میل کاروان بود
و کاره حرب قریش بودند و اندیشه میکردند که اگر ایشان پی کاروانیان بروند قریش از پی ایشان
درآیند و کاروانیان رو باز کنند حق تعالی از کراهت ایشان خبر میدهد و ببدر رسیدن
که گروهی است من المؤمنین لکارهون از مومنان هرآینه کاره اند از رفتن تو ببدر

يجادلونك جدال و مباحثه میکنند با تو فی الحق در اختیار حق که جهادست بعد
ما تبین پس از آنکه روشن شده بدیشان که جهاد واجبست کانما یساقون
همچون کراهت آنکه رانده شوند الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون در حالتی
که نگرند باسباب و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد بمرتبه ایست که گویا
ایشان را بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات موت می بینند و این بجهت قلت عدد بود
چه تمام لشکریان سیصد و سیزده نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره
و شصت شمشیر و مع ذلک طایفهٔ انسان مجبول است بانکه از مشقت گریزان و براحت
شتابان و از مواطن هلاکت راهب و بمواضع امن راغب باشند واذ یعدکم الله و یاد کنید
چون وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین یکی از دو گروه که با کاروان باشند
و یا لشکر کافران انها لکم که آن مر شما راست و بدل اشتمال است از احدی الطائفتین و تودون
و شما دوست میدارید ان غیر ذات الشوکة آنکه بغیر خداوند سلاح و عدد یعنی کاروا
تکون لکم باشد مر شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر کفار قریش
نهصد و پنجاه مرد اند و شما ایشان ترا میخواهید شوکت یعنی سلاح و عدت مستعار از شوکت
یعنی خار که موجب اذیت است همچنانکه اسلحه که مقتضی [illegible] است و [illegible] تشبیه [illegible] اذیت
شدت باشد و یرید الله و میخواهد خدا ان یحق الحق آنکه ثابت گرداند حق را
بکلماته بآیتهای خود که در باب محاربهٔ ذات الشوکت فرستاده و متضمن امرست بقتال
مشرکان و یا بوعده های فتح و ظفر که پیغمبر خود را داد یا مراد بآیات اوامر اوست مر ملائکه را
یعنی مشیت الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت و قایم گرداند بامداد فرشتگان
مومنان را در وقت محاربهٔ ایشان با مشرکان و یقطع و ببرد و از بیخ بر کند دابر
الکافرین بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را و زبدهٔ معنی آنست که شما
میخواهید که پیوسته مستغرق آلای و نعمای او سبحانه باشید هیچ مکروهی بشما نرسد و حق تعالی

میخواهد لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا بسبب مکاره که شما میبینید در جهاد ثابت گرداند و ظاهر سازد حق را
که دین اسلام است تا نصرت دهد پیغمبری را که بحق است وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و نابود سازد
امر فاسد را که کفر است وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ اگر چه کاره اند و نمیخواهند آنرا کافران که مستوفی
گناه اند إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ یاد کن این را چون فریاد میخواستید از پروردگار خود
در وقتی که محیص نداشتید میگفتید اغثنا یا غیاث رب انصرنا علی عدوک حق تعالی
فرمود فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای عز ایشان را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ آنکه من مدد کننده ام شما را بهزار کس از فرشتگان مُرْدِفِينَ
از پی مومنان در آینده‌گان در عقب یکدیگر در آمدگان مرویست که روز بدر جبرئیل
با پانصد فرشته و میکائیل با پانصد فرشته نزول کردند جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل
بمیسره با جامهای سفید و عمامه‌ها و دنبال دستارها میان کتفها فرو گذاشته
با مشرکان کارزار کردند و ایشان را مغلوب ساختند و هیچ زمانی از ازمنه ماضی و مستقبل
ایشان مأمور بجهاد نبودند الا این مخصوص بروز بدر بجهة علو مرتبت حضرت رسالت مرتبت
و امیر المومنین علیه السلام فرمود که فرق میان کشتگان از دست ما و ایشان این است
که کشتگان ایشان اثر زخمی نبود بخلاف کشتگان ما وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای
این امداد را إِلَّا بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی شما را وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ
دلهای شما یعنی تا کثرت عدد ملائکه سبب بشارت و اطمینان شما شود و گرنه یک فرشته می تواند
که دمار از روزگار ایشان برآرد چنانکه جبرئیل که هفت شهرستان قوم لوط را از جا برکند و بر گوشه پر
نهاد و چندان بالا برد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان بشنیدند و بعد از آن سرنگون کرد وَمَا
النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستی که خدا غالب است که دوستان خود را نصرت دهد و هیچ کس بر او غلبه نتواند کرد حَكِيمٌ درست کار است
هر چه کند بر وفق صواب کند و دشمنان را مقهور سازد از عبدالله مسعود روایت است که گفت که من در وقتی که

بر ابو جهل غالب شدم و او را می کشتم گفت آن ضربات که از هوا می آمد ما کسی را نمی دیدیم که چه بود گفتم
بودند فرشتگان بودند گفت ایشان ما را مغلوب ساختند نه شما إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ
پس بدل ثانی است از یعدکم بجهت اظهار نعمت ثالثه یعنی یاد کنید آنرا نیز که فرو پوشانید بشما خواب سبک را
مرویست که اصحاب بدر را در آن شب که در روز ش التقای فریقین شد دغدغه عظیم دست داد جهة آنکه
منزل ایشان در ریگستان بود که رونده را قدم دران فرو میرفت و آب نیز نداشتند و مشرکان
بر ایشان سبقت کرده بر کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خواب بر ایشان فرو گماشت أَمَنَةً مِنْهُ برای ایمنی
که حاصل و واقع شد از نزدیک او و این مفعول له است باعتبار معنی چه یغشیکم النعاس متضمن معنی
ینعسون و رنست معنی این است یعنی غلبه خواب بر ایشان بجهة آن بود که تا از متاعب سفر و حرب
و خطر استراحت یابند دران خواب و اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان وسوسه کرد که شما را
نماز می باید گذارد بعضی محدث و برخی جنب و آب ندارید و از پای تا بزانو فرو میروید و کافران در
زمین ریگستان نشستند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوست خدائیم و محمد او در میان ماست چگونه
ایمعنی منصور باشد حق تعالی دران محل باران فرستاد کما قال وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرستاد بر شما مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی که رود خانها روان گردیدند حوضها و حفرها پر آب شدند
لِيُطَهِّرَكُمْ تا پاک گرداند شما را بِهِ بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ
وسوسه شیطان را که میگفت که نصرت و عتاب با هم جمع نشود وَلِيَرْبِطَ و برای آنکه تابیده گردد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ
بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ و برای آنکه ثابت گرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ
قدمهای شما را چه باران چون بر سر ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد و قدمهای مؤمنان مستحکم شده
و در زمینی که منزل کفار بود گل و لای عظیم پیدا آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب پس اصحاب
سیر آب شدند و ظروف را پر آب کردند و غسل و آب وضو نمودند مرفه الحال شده وسوسه شیطان از
ایشان زایل گشت إِذْ يُوحِي رَبُّكَ یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ
بسوی فرشتگان که بامداد آمده بودند برای اعانت اهل ایمان أَنِّي مَعَكُمْ مفعول یوحی است یعنی مضمون وحی

این بود که من با شمام در امداد و اعانت ناصر و نگهدار شما از شر دشمن فثبتوا الذین آمنوا
پس استوار و ثابت قدم گردانید آنها را که گرویده اند و تشجیع ایشان کنید به بشارت در تفسیر مدارک مذکور است
که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند که بشارت باد که شما غالب شوید
و خدا یار شماست و مددکار شما باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شماراست و بنا بر آنکه تثبیت
ملائکه بوده باشد قوله سالقی بمنزله تفسیر انی معکم فثبتوا یعنی من با شمام بجا رسید تثبیت قدم
مومنان کنید و زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه کافر شدند و حق را پوشیده اند
الرعب ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فوق الاعناق بر زبر گردنهای
ایشان یعنی بر مذابح یا بر روس ایشان و احدی نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند ندانستند
که در ضرب قصد کدام عضوی باید کرد حق تعالی فرمود که بر سرهای ایشان کما قال واضربوا منهم
بزنید ایشان را یعنی تمام انگشتان ایشان قطع کنید و ببرید کل بنان و گفته اند که تمام دست و پاست
و بعضی برآنند که مراد بفوق الاعناق صنادید رؤسای قریش اند و بکل بنان سفله و زیردستان
در آیه دلیل صریح است که ملائکه روز بدر کارزار کردند با کفار قریش و ایشان کشتند اهل ایمان را ذلک
اشارت نصرت است یعنی ضرب و قطع بانهم شاقوا الله بسبب آنکه ایشان مخالفت کردند
خدای را ورسوله و فرستاده او را یعنی هر که مخالفت کند با خدا و رسول او ومن یشاقق
الله و هر که مخالفت کند خدا را و رسول او را یعنی هر که مخالفت کند با خدا و رسول او فان الله
پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مر مخالفان را در دنیا
بقتل و گرفتاری و در آخرة بعقوبت ابدی بانواع خواری ذلکم این عقوبت و خواری شما را
یا منصوب بفعلی که دال است بر آن قوله فذوقوه یعنی امر عقوبت شما این است ای کافران
پس بچشید آنرا عاجلا وان للکافرین عذاب النار بتحقیق مر کافران راست عذاب دوزخ
عطف است بر ذلکم عبدالله عباس روایت کرده که مردی از بنی غفار برای من حکایت کرده که من و پسر
عمم من روز بدر بر بالای کوه رفتیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما نیز درآ در میان ایشان اندازیم و غنیمت

غنیمت بدست آریم ناگاه دیدیم ابری برآمد و احاطه همه لشکر موافق و مخالف کرد
ما در میان ابر حمحمه اسپان می شنیدیم و سوستان را ان سواران میگفتند که بکشید
این کافران را پس او از ضرب شمشیر ایشان بکوشش ها میرسید ایشان را نمیدیدیم پس عجم
از هول و هیبت آن سواران بیفتاد و بمردم خود را انگاه دراشتم اما در من بیش هیچ قوتی نمانده
بود و ان ابر فوق نشست کفار قریش کشته شده بودند و از ان سواران پیدا نبود و نیز ابن عباس
روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از سواران در میان ما شمشیر را حواله مشرکان
میکردند پیش از ان که شمشیر بگردن ایشان رسد سر ایشان از تن جدا می شد و چون
حق تعالی ملایکه را بمدد مسلمانان فرستاد و ایشان را وعده ظفر و نصرت داد در عقب این
ایشان را از فرار نهی کرده فرمود یا ایها الذین امنوا ای انانکه گرویده اید
اذا لقیتم چون ملاقات کنید و رسید الذین کفروا انانرا که کافرانند زحفا
در حالتی که انبوه و در هم پیوسته باشند برای حرب شما این مصدر است در موضع حال
از مفعول بمعنی زاحفین ماخوذ از زحف الصبی اذا ذهب علی مقعده قلیلا فلا
تولوهم الادبار پس مگردانید برایشان پشتها یعنی هزیمت مکنید اگرچه گروه اندک باشید
این حکم علی الاطلاق در اول اسلام بوده که یک مومن با ده کافر ثابت بایستی کرد پس
و بآیه الان خفف الله منسوخ شد ومن یولهم و هر که بگرداند برایشان یومئذ
دران روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر در حالتی که ترک کننده و برگردنده
باشد از طرفی بطرف دیگر برای حفاظت لقتال مر کارزار را یعنی خود را چنان وا نماید
که می گریزد و بان خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز گردد و بر سر وی تازد چه این مکاید
مستحسنه حرب است او متحیزا یا پناه جوینده باشد الی فئة سوی گروهی از مسلمانان
یعنی از میمنه بمیسره و یا بالعکس و گویند مراد بفئة رئیس ایشان است که در حوائج رجوع باو
می کنند و هر که بغیر از این دو وجه پشت بخصم کند فقد باء بس بدرستی که باز گردد بغضب من

اللّٰهِ بخشمی بزرگ از خدا وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی دوزخ است وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد جای بازگشت است دوزخ در کشف الوفا آورده که حرام است فرار از کفار بعد از
ملتقی شدن با ایشان مگر در حالت تحرف و تحیز و فرار از انجا با شرایط از کبایر است جهه توعد بر آن بدوزخ
آورده اند که چون در بدر آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند پیغمبر خدا فرمود که بار خدایا وعده
که در باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان که این گروه قریش تکذیب رسول تو میکنند جبرئیل فرود
امد و گفت خاک بردار و بر طرف دشمن افکن حضرت رسالت مرتبت امیر المومنین علی را فرمود که ای
علی قبضه از خاک و سنگریزه رود خانه بمن ده امیر المومنین دست کرد و پاره از ان سنگ ریزه بان حضرت داد
انحضرت فرمود شاهت الوجوه و بر روی لشکر یکبارگی افکند حق تعالی ان سنگ را در چشم مشرکان ریخت
هیچکس نماند که ان سنگ ریزه بچشم و دهن و بینی ایشان نیامد و بجهه ان مشغول شدند و ملائکه اغاز
حرب کردند و از قتاده مرویست که سه سنگریزه برداشت یکی بمیمنه و دیگر بمیسره و یکی دیگر در میان قلب
انداخت و فرمود شاهت الوجوه و همه منهزم شدند و بر هر تقدیر این از عجایب معجزات انحضرت است
پس مسلمانان شمشیر کشیدند در میان ایشان تا صد و هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد
دیگر را اسیر کردند پس اهل بدر یکدیگر تفاخر میکردند بقتل و اسیر کفار آیه آمد فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ جواب شرط
محذوف است تقدیر انکه ان افتخرتم بقتلهم فلم تقتلوهم یعنی اگر شما افتخار میکنید بکشتن ایشان
پس شما نکشتید دشمنان را بقوه خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای تعالی ایشان را بکشت به آنکه
شما را نصرت داد و تشجیع قلوب شما کرد و ملائکه را بمدد شما فرستاد وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو
ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون افکندی چه افکندن تو مثابه نبود که در چشم
همه لشکر کفار رود و بران قادر نبودی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق در علم
ظو انجام ما رمیت اذ رمیت سخنان گفته اند و از جمله ان سخنان این است که گویند که نه هر حال کمال
مصطفی و مرتبت استحقاق او در حالت فنا نسبت بهمه انبیا و اولیا نسبت فعل را از خود دفع کرد هر چند
نشانه فعل وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت پس بانکه از وی جنس فعل از ذات او در وجود حاصل آمد

و قتل داود جالوت را نسبت بداود داد و بخود منسوب نکرد دانید تا معلوم شود که فرق میان مصطفی
و سایر انبیا بسیار است حاصل که حق سبحانه کفار را مغلوب ساخت بالقای رعب و انزال ملایکه
تا حق را ظاهر سازد وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و تا عطا دهد مومنان را و نعمت بر ایشان ارزانی فرماید
مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطای نیکو و نعمت بزرگ که آن نصرت و غنیمت است
و مشاهدهٔ آیات داله بر صدق دعوی حضرت رسالت مرتبت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
سَمِيعٌ شنوا است باستغاثه دعای شمارا عَلِيمٌ داناست و بینا باحوال شما لاجرم دعا را اجابت کرد
ذَٰلِكُمْ این کار که دیدید از غلبهٔ اهل حق و مغلوبیت اهل باطل و محل آن رفع است بر خبریت ای المقصود ذلکم
وَأَنَّ اللَّهَ معطوف است بر مبتدائی محذوف یعنی مقصود ازین آنست که خدای مُوهِنُ
كَيْدِ الْكَافِرِينَ سست کننده و باطل سازنده کید مشرکان است آورده اند که کفار قریش در وقت خروج
از مکه دست در استار حرم زده گفتند بار خدایا نصرت کن ازین دو لشکر آنرا که راه یافته است و ازین دو جماعت
هر کدام که گمراه تر است و ازین دو دین آنرا که فاضل تر است پس این آیه نازل گشت و بر سبیل تهکم فرمود
إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد شما را فتح آن دین
که دعوت نصرت وَإِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باغو مانده از جنگ بدر از کفر و معادات
رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهتر است مر شمارا از قتل این جهان و عقوبت نیران در آن جهان.
که آن متضمن سلامت دارین است وَإِنْ تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان نَعُدْ
باز گردیم بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ و دفع نکند از شما فِئَتُكُمْ جمعیت و اتفاق شما
شَيْئًا چیزی را از بلیهٔ قتل و اسر و عقوبت آخرت وَلَوْ كَثُرَتْ اگرچه بسیار باشند الجماعت وَأَنَّ
اللَّهَ بتقدیر لام علت ای لان الله تعالی بجهت آنکه خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان نیکوکار است بنصرت
و تقویت یعنی بجهت آنکه خدای یار محسنان است نه عاصیان و کفار را نصرت ندهد اگرچه در عدد بسیار باشند
چه نصرت او باکسانی است که کامل شدند در ایمان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اند
أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را وَلَا تَوَلَّوْا و مگردید و اعراض مکنید

از امر او که مدلول علیه است بطاعت یا از جهاد و مکروه دانید وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ
و حال آنکه شما می‌شنوید که من می‌گویم که او پیغمبر من است یا می‌شنوید مواعظت و اوامر و نواهی
قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه قَالُوا سَمِعْنَا گفتند شنیدیم
جمله قرآن را بحسب لفظ نه بر وجه عمل و منافقان دعوی سماع قرآن کردند وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکه ایشان بودند که نمی‌شنوند شنیدنی که بدان انتفاع گیرند پس گویا نمی‌شنوند
و تخصیص ذکر خطاب بمؤمنان با آنکه کفار نیز بآن مأمور اند بجهة انتفاع ایشان است بآن و اعراض
کفار از آن و لهذا در عقب آن مذمت ایشان میفرماید بقوله إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین
جنبندگان روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنوائی حق الْبُكْمُ
و گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنانکه در نمی‌یابند حق را یعنی خود را بجان نمیدارند
که بآن مهتدی شوند و بدترین از بهایم جهة آنند که از خود که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است
رو بر تافته بجانب متابعت طبع و نفس شتافته اند وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا
در ایشان نیکوئی را که انتفاع است بآیات قرآنی و قبول هدایت و اقبال بر طلب حق
یعنی اگر دانستی که در ایشان خیری هست مانند مؤمنان می‌شنوند و بآن منتفع می‌شوند و لیکن
ایشان اختیار کردند اصرار بر کفر و بجهة آن حق تعالی تخلیه ایشان کرد فرو گذاشت
وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر شنوا شدی ایشان را بوسیله لطف لَتَوَلَّوْا هر آینه بر گشتندی از آن
وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی که اعراض کنندگان باشند از قبول حق مرویست که کفار مکه
گفتند که ای محمد برای ما زنده کن از قصی بن کلاب را که مردی مبارک بود و سالهای متمادی
ست که فوت شده تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم تا بجهة آن صدق قول تو بر ما
ظاهر گردد و بتو بگرویم حق تعالی میفرماید اگر ایشان را کلام قصی شنواندیم ایمان نیارند بعد از آن
بندگانرا امر میکند بطاعت رسول و میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید
اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدای را وَلِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را بطاعت و انقیاد او امر

ونواهی إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند رسول او شما را توحید ضمیر بجهت آنست که اطاعت خدا همان اطاعت
رسول است در بیضاوی مذکور است که حضرت رسالت پناه روزی بر ابی گذشت و او در نماز بود حضرت ابی را آواز داد
پس شتاب کرد ابی در نماز و بخدمت آنحضرت نشتافت و گفت لبیک یا رسول الله حضرت فرمود که چه چیز منع کرد ترا
از اجابت من گفت در نماز بودم حضرت فرمود آیا خبر داده نشده در آنچه بمن وحی شده یعنی استجیبوا لله وللرسول
گفت ندانستم یا رسول الله اکنون که دانستم در هر محلی که مرا بخوانی اجابت کنم اگرچه در نماز باشم بدانکه فقها را
درین خلاف است که اجابت قاطع صلوة است یا نه بعضی برانند که قاطع نیست زیرا که نماز اجابت است وجمعی دیگر برانند
که خواندن آنحضرت امر است محتمل تاخیر نیست و مصلی را جایز است که قطع صلوة کند برای امتثال آن کذا فی البیضاوی
و نزد امامیه قاطع است حاصل که میفرماید که اجابت رسول کنید لِمَا يُحْيِيكُمْ مر آن چیز را که شما را زنده کرده اند یعنی
ایمان چه کفر در حکم موت است یا قرآن که محی قلوب مومنان است وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
يَحُولُ حایل میشود یعنی جدا گرداند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او در بیضاوی گفته که این تمثیل است
مر غایت قرب حق را به بنده کقوله نحن اقرب من حبل الورید و تنبیه بر آنکه او سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها
با آنکه صاحب آن ازو غافل باشد از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که مراد بحیلولت حق تعالی آنست که او سبحانه مانع میشود
از آنکه بنده حق را باطل گرداند و باطل را حق وَأَنَّهُ و بدانید این را نیز که شان و قصه این است إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود ان خیرا فخیر و ان شرا فشر وَاتَّقُوا
فِتْنَةً و بپرهیزید از گناهی که برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم
کرده اند مِنْكُمْ از شما خَاصَّةً در حالتیکه اختصاص داشته باشد با ایشان بلکه عام باشد و بهمه سرایت کند
یعنی چون عذاب نازل شود ظالم و غیر ظالم در آن داخل شوند اما ظالمان بجهت ظلم و غیر ظالمان بجهت ترک امر بمعروف
و نهی از منکر و از ابن عباس روایتست که حق تعالی درین آیه میفرماید که بر منکر خاموش مباشید و از آن
چشم مپوشید و بآن رضا مدهید که چون عذاب خدا نازل شود خاص و عام در آن داخل گردند لا تصیبن
جواب امر است و گویند که فتنه مخصوص است بظالمون و تقدیر این است اتقوا عذابا یصیب الظلمة خاصة
و مقوی این است قرات لیصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و نزد بعضی لا در لا تصیبن زایده است و نیز میتواند بود

که الف در الصابین برای اشباع فتحه باشد و اصح و اظهر آنست که لا ابر اصل خود است وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید
که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسی که ضرر ظلم او و تعدی بغیر شود بعد از آن میفرماید
وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ چون بودید شما اندک مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ
بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ می ترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند
شما را کفار قریش و خایف بودید از آنکه چون از مکه بیرون آئید مشرکان تاخت آرند فَآوَاكُمْ پس جا داد خدا
شما را در مدینه وَأَيَّدَكُمْ و تقویت داد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه
روز بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید بر این نعمتها گویند خطاب با عرب است که ذلیل بودند در دست
فارس و روم و ببرکت و میمنت حضرت رسالت عزیز و ارجمند شدند و بر جمله ملوک فارس و روم غالب گشتند
آورده اند که بعضی صحابه چون سخنان از پیغمبر خدای می شنیدند در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع
یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق تعالی این آیه فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لَا تَخُونُوا اللَّهَ خیانت مکنید با خدا و رسول در اظهار اسرار حضرت رسالت بر سبیل ابرار نسبت در بیضاوی مذکور است
که سبب نزول آیت آن بود که رسول مقبول حصن بنی قریظه را بیست و یک روز محاصره فرمود و ایشان ملجا شده طلب
صلح کردند بآنچه بنی نضیر کرده بودند یعنی جای خود را باز گذارند و بشام روند رسول فرمود که صلح نکنم لیکن بر حکم سعد
فرود آیند تا آنچه برای ما بر آن قرار گیرد چنان کنم ایشان گفتند که ابو لبابه را نزد ما بفرستید تا با وی مشورت کنیم حضرت
ابو لبابه را بایشان فرستاد و او را با ایشان ربطی بود زیرا که مال و فرزندان ابو لبابه در دست ایشان بود پس او را گفت
که در حدیث سعد چه گوئی اینکه ما را امر می فرماید که بر حکم او فرود آئیم آیا اطاعت کنیم یا نه وی انگشت اشارت بحلق خود کرد
یعنی جمله شما را خواهد کشت پس آیه نازل شد ابو لبابه گوید که هنوز آیه نا شنیده و قدم بر نداشته بودم که دانستم
که خیانت کردم با خدا و رسول او و از آن پشیمان شدم و غمگین و مضطرب گشتم و نزد پیغمبر آمدم این آیه فرود آمده بود
راوی خبر گوید که ابو لبابه جامه و خود را بر ستون مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا خدا توبه
قبول کند پس هفت شبانه روز نه آب خورد نه طعام تا بیفتاد و بیهوش گشت حق تعالی توبه او پذیرفت چون

بهوش آمد ویرا گفتند که خدا توبه تو قبول کرد گفت والله که خود را باز نگشایم تا آنکه رسول خدا بدست مبارک خود
مرا بگشاید پس آنحضرت بیامد و او را بگشاد و ابولبابه گفت اجابت توبه من آن زمانست که هر زمین و بقعه که دارم
صرف بفقرا کنم رسول فرمود که ثلثی از مال خود تصدق کن تا کفاره گناهان تو باشد و نزد بعضی مراد بامانت دین
خداست یعنی این دین اسلام که خدا بامانت بشما داده در او خیانت مکنید بترک اوامر و نواهی
آن و بهمان وجه که بشما سپرده باو بسپارید و گفته اند که خیانت مکنید با خدا در تعطیل فریضه
و با رسول در تقصیر سنت وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که ضبط امانت بر شما واجبست چه شما عقلای
روزگارید و حسن را از قبیح امتیاز توانید کرد تخونوا مجزومست بعطف بر اول وَاعْلَمُوا
و بدانید ای مومنان أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ بدرستیکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما
فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید عجب است هر جا که حق تعالی مال و فرزند را
فتنه گفت تا از فتنه یکسو شویم و ما پیوسته آن فتنه را زیاده میکنیم وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید بدرستیکه
خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی بکنید
که ثواب جزیل و اجری جمیل است و جمع مال و حب ولد از دست بدارید و امیر المومنین علی علیه السلام
فرموده که نباید که هیچکس از شما بگوید که بار خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس نیست مگر که مشتمل است
بر فتنه و بلیه و لیکن استعاذه کنید از فتن مضله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور
دارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدا و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ
تا گرداند برای شما یعنی بدهد بشما فُرْقَانًا نصرت که بدان جدا شوند مبطل از محق بجهت اعزاز
مومنان و اذلال کافران تا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان کرده وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ
و بپوشاند از شما و در گذرد سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را
بتجاوز و عفو وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل و نعمت بزرگست
در بیضاوی مذکورست که چون انصار ایمان آوردند و با رسول خدا بیعت کردند قریش

بتیر رسیدند اکابر و مشایخ ایشان جمع شدند تا یکدیگر در کار پیغمبر مشورت کنند این صورت در وقتی بود
که صحابه را اجازت هجرت شد بمدینه و بجز حضرت امیر المؤمنین و ابوبکر کسی در خدمت سید انام
علیه الصلوة والسلام نمانده بود القصه در باب آنحضرت مشورت میکردند که ابلیس بصورت
پیری برآمده خود را در میان ایشان بر انداخت گفتند تو کیستی گفت مردی ام از اهل نجد و گرم و سرد
روزگار چشیده و نیک و بد را آزموده شنیدم که شما در باب محمد مشاورت خواهید کرد خواستم
تا من نیز حاضر شوم اگر رای شما بر صواب باشد تابع آن شوم اگر در آن خطا کنید من شما را
متنبه گردانم و رای صحیح خود را در باب شما اعلام کنم تا باشد که او را هلاک کنیم پس ابو البختری گفت
که محمد را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را محکم باید بست و از روزنه آب و نان بوی
باید داد تا بمیرد شیخ نجدی گفت بد رایی زدی اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران او
بیشتر آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را
از حبس خلاص دهند همه متفق الکلمه شده گفتند ای شیخ نجدی راست گفتی پس دیگری گفت
که رای من آنست که این مرد را بر شتر نشانیده ازین ولایت بدر کنید هر جا که خواهد برود ابلیس گفت
این نیز بد رایست محمد مردیست که حسن خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبانی دارد هر جا که رود
مردمان را دعوت کند و ایشان را فریب دهد ایشان اجابت او نمایند و با وی یار شوند
و بیایند و با شما مقاتله کنند و دمار از روزگار شما برآرند گفتند صدق شیخ النجدی ابوجهل
گفت رای من آنست از هر قبیله از قریش بحلفای ایشان کسی را بطلبند تا باتفاق او را بکشند
و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند کرد بالضرورت بدیه
راضی شوند ابلیس گفت این نیکو رائیست روایتی آنست که این رای ابلیس بود رؤسای قریش
چون استماع این قول کردند گفتند الرای رای شیخ النجدی پس ابوجهل از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد
که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت
حق تعالی میفرماید که علی را در مضجع خود بخوابان و تو از شهر بیرون رو پس آنحضرت علی را گفت

خدا امر فرموده است که ازین شهر بیرون رو و تو امشب بر فراش من بخسب تا اگر قریش تفحص من کنند جای من خالی
نه بینند و بر اثر من بیایند و ضرری بمن نرسانند پس جامهٔ خود را بر کند و بوی پوشانید و ویرا در مضجعهٔ خود خوابانید
و از انجا با ابوبکر بیرون آمد و بغار رفت و آن مشرکان کسی خود در آنخانه حضرت فرستادند خبر رسانید
که وی بر فراش خسپیده پس همه آن شب گرداگرد خانه آنحضرت نشسته ماندند و در قتل او تدبیر میکردند
تا آنکه نزدیک صبح تیغها کشیده بیکبارگی در اندرون خانه دویدند علی علیه السلام فرمود بچکار آمدید و چه می
خواهید گفتند محمد کجاست فرمود ما کنت علیه رقیبا یعنی نبودم من برو نگهبان ایشان از پی او
وپی رسول گرفته برفتند تا در غار و حق تعالی عنکبوت را الهام کرده تا در غار را نسج کرد ایشان چون
چنین دیدند گفتند هیچکس درین غار نرفته چه اگر در غار شده بودی این نسج عنکبوت تارها دریده شدی بلکه
ازینجا یا بر زمین فرو رفته یا او را باسمان بردند پس باز گشتند و حضرت بعد از سه روز از غار بیرون
آمد و بمدینه رفت حق تعالی در حق امیر المؤمنین آیه و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله فرو فرستاد و در بیان مکر و حیله کفار قریش و عوض امتنان نعمت بر محمد
که او را از مکر ایشان خلاص داد این آیه را انزال فرمود وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ یاد کن ای محمد
چون مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا
در جائی و پابند بر دست و پای تو نهند و ترا پای اثبات کنند که قوت رفتن
نداشته باشی أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ
یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدی می سگالند وَيَمْكُرُ
اللَّهُ و خدای جزای بدی میدهد ایشان را و با ایشان معامله ماکرانی
میکند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدا بهترین جزا دهندگان ماکران است
بعد از آن از شدت عناد و انکار کفار را خبار منمودند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا
بدرستی که ما شنودیم این کلام را یعنی مثل این از مردمان روزگار و این بجهت

آن کفته اند که نضر بن حارث لعنت الله علیه بتجارت ببلاد پارس آمده بود
و قصهٔ رستم و اسفندیار و غیر آن از ملوک عجم بخرید و مبوب ساخته بمکه
آورد و کفت افسانهٔ شیرین آورده ام که شیرین تر از افسانه هاست که محمد بما
میخواند خدای تعالی از عناد او و اتباع او خبر داد که چون آیات قرآنی بر ایشان میخوانند میکویند
که مانند این شنیده ایم لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بکوییم مِثْلَ هٰذَا
مانند این إِنْ هٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصه های نوشته
پیشینیان و من نیز مثل این قصه دارم اگر چه این قول از غایت مکابره
و فرط عناد ایشان بود زیرا که حضرت رسالت قریب مدهٔ ده سال قرآن
بر ایشان میخواندند و بان تحدی میفرمود فاتوا بسورة من مثله اگر عاجز نمی کرد ایشان
نمی بود مقاتله نمیکردند و تعب خروج از مکه و مشقت محاربه بر خود نه نهادند و معارضهٔ
این سهل تر عار و مشقت را از خود دفع میکردند مرویست که چون عثمان بن مظعون
این سخن را از نضر شنید وی را کفت از خدا بترس و این نوع سخنان مکو که محمد بر حق است
و آنچه میکوید صدق است کفت من نیز حق میکویم کفت محمد میکوید لا اله الا الله کفت
که من نیز میکویم لا اله الا الله ولیکن بان ضم میکنم که هو لاء بنات الله چون پیغمبر خدا استماع این
قول کرد فرمود که ای نضر وای بر تو این کلام منزل من عند الله نضر در مقابلهٔ سخن حضرت بر وجه
اظهار یقین خود و بطلان قرآن دعا کرد مشحون بر آنکه بار خدایا اگر سخن محمد بر حق است سنگ بر سر من
افکن و مرا هلاک کن کما قال الله تعالی وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن از آنکه کفت نضر و متابعان او
که با او متفق بودند که بار خدایا إِنْ كَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ
السَّمَاءِ سنگ از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
عذاب مولم مهلک چون نضر این دعا کرد آیت سال سائلی بعذاب واقع نازل شد مرویست که لوای خدا

در روز بدر
نضر بن حارث که از جمله اساری بدر بود پیغمبر خدا او را بکشت و بجهنم واصل ساخت بعد از ان
بیان موجب اهمال کفار میفرماید لقوله وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند
ایشان را وَأَنْتَ فِيهِمْ و حال انکه تو در میان ایشانی چه سنت الهی و عادت پادشاهی بر ان
جاری شده که هیچ امت را استیصال نکرده اند در حالتی که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا
تو که رحمت عالمیانی زیبا نکند وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدا عذاب کننده ایشان
وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال انکه ایشان استغفار کنند یعنی در میان ایشان مستغفران باشند
از مومنان و یا انکه اگر بالفرض والتقدیر استغفار کنند و بنابرین مراد در استغفار ایمان است از امیر
المومنین علیه السلام منقول است که دو چیز در زمین و زمان بود یکی رفت دوم باقیست انکه رفت حضرت
پیغمبر است و انچه مانده است استغفار و چون قصد پیغمبر کردند و اخراج او از مکه نمودند این آیه نازل شد
وَمَا لَهُمْ و چیست مر ایشان را و چه منع نماید از ایشان أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ انکه عذاب نکند
خدا ایشان را وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال انکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد حرام وَمَا كَانُوا و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان
امر مسجد حرام با صفت شرک این رد قول کفار است که میگفتند که ما صاحب اختیار خانه خدائیم هر کرا خواهیم
منع دخول او کنیم از ان و هر کرا خواهیم ایشان را اذن دهیم بدخول در ان حق تعالی فرمود که با وجود
شرک ولایت حرم را نشاید إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار تولیت مسجد الحرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ
مگر پرهیزکاران از شرک وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق
ایشان نیست قید اکثر تنبیه است بر ان که مراد باکثر کل است همچنانکه قلت در موضع عدم استعمال میکنند
در مجمع گفته که در توفیق بین الآیتین یعنی آیه اولی که متضمن نفی تعذیب است و ثانیه متضمن اثبات ان
چند وجه گفته اند یکی از ان وجوه انکه اول مشروط باستغفار دوم مشروط بعدم ان وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان یا انچه از ا صلوة نام کرده بودند عِنْدَ الْبَيْتِ نزد خانه خدا إِلَّا
مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کرفتن اشتقاق مکاء از مکا یمکو بمعنی صفیر

و تصدیه یعنی تصفیق ماخوذ از صدا گفته اند که عادت بعض کافران بود که مردان و زنان برهنه طواف
میکردند و صفیر میزدند و دست برهم میکوفتند و قول دیگر آنست وقتیکه حضرت رسالت مرتبت نماز میکرد
بعض کفار برای تغلیط آنحضرت در عقب آن این عمل میکردند بر این تقدیر مراد از صلوة نماز مامور
به باشد فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل ست در روز بدر و حرق و زجر
در روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر می ورزید باعتقاد و هم بعمل بعد از ذکر صلوة
شان در بیان انفاق ایشان میفرماید لقوله ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر اند ینفقون
اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله
از راه خدای که متابعت رسول ست در بیضاوی مذکورست که بعد از خروج کفار قریش از مکه
در عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب که ابو جهل و عتبه و شیبه و غیره بودند مقرر کردند که هر یکی
از ایشان روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر در روزی میکشتند و بخورد لشکر میدادند
و ایشان را بحرب تحریص می نمودند حق تعالی آیه مذکوره را در بارهٔ ایشان نازل ساخت و گویند که عبد الله
ربیعه و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه با جمع دیگر که پدران و برادران و اقربای ایشان در بدر بقتل
رسیده بودند گفتند بابو سفیان که دیدی محمد را که با ما چه کرد پدران و برادران و سایر اقربای ما را بکشت اکنون
صلاح آنست که ما را یاری دهی تا هر یک ما نصف از مال خود خرج کنیم و مردمان را فراهم آریم تا انتقام عظیم
بهم رسانیده بجنگ محمد رویم حق تعالی این آیه در بارهٔ ایشان فرو فرستاد فسینفقونها پس
زود باشد که نفقه کنند تمام مالهای خود را ثم تکون پس باشد آن نفقه علیهم
حسرة بر ایشان ست پر پشیمانی و غم مال رفته و مقصود حاصل نشده ثم یغلبون
پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه این اخبار اگرچه هنوز بفعل
نیامده باشد اما از دلایل اعجاز قران ست که خبر داده از چیزی قبل از وقوع آن والذین
کفروا و آنانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون رانده شوند
لیمیز الله الخبیث تا جدا گرداند خدای ناپاک را که کافرست من الطیب

از باک که مومن ست بغلبه و نصرت در دنیا و ثواب جنت و عذاب عقوبت در عقبی
یعنی کفار بدوزخ رانده شوند تا امتیاز ایشان از مومنان ظاهر گردد متعلق ست به یحشرون
وَیَجْعَلَ الْخَبِیثَ و جمع کند و ضم نماید کافران پلیدرا بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی بر
برخی فَیَرْکُمَهُ جَمِیعًا پس بر هم افکند کافران پلیدرا بر وجه مذلت و خواری در حالتی
که مجتمع باشند و یا مراد بخبیث نفقه ایشان ست و طیب نفقه مومنان ست یعنی
از کافران جدا کرده اند همه مالهای کفار را که نفقه کرده باشند و در دوزخ جمع کند
و ایشان را بآن عذاب نماید کما قال یوم یحمی علیها فی نار جهنم الآیه فَیَجْعَلَهُ
پس در آورد همه آنها را فِی جَهَنَّمَ در دوزخ أُولَٰئِکَ اشاره به خبیث ست
به تقدیر فریق یعنی آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران یعنی کامل در
خسران چه ایشان خاسر اند در نفس و مال خود چه مال را در باختند و بدوزخ شتافتند
بعد توعید و تهدید مشرکان پیغمبر خود را امر میفرماید بدعوت کردن ایشان را بتوبه و انابت
و ایمان قُل لِّلَّذِینَ کَفَرُوا بگو برای آنانکه کافر شده اند یعنی بگو در باره ابو سفیان
و اصحاب او و بگو بدیشان که إِن یَنتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدای
بوسیله دخول در اسلام یُغْفَرْ لَهُم آمرزیده شود برای ایشان مَّا قَدْ سَلَفَ
آنچه گذشته یعنی صادر گشته از ایشان از گناهان وَإِن یَعُودُوا و اگر باز گردند
بمعاودت مقاتله پیغمبر هدی فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته ست سُنَّتُ
الْأَوَّلِینَ سنت الهی و طریق حضرت باری در پیشینیان که بر پیغمبران کرشی کردند و بآخر
مستاصل شدند مانند فرعونیان و امثال ایشان پس ایشان نیز باید متوقع آن
باشند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتَّىٰ لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ
تا وقتی که یافت نشود شرک و تسمیه کفر بفتنه جهت آنست که کافر داعی مسلمان
ست بدین خود و آن موجب فتنه ست حاصل که جمع ادیان باطله مغلوب

ومزمهمل شوند وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ وباشد دین ایانکه خالص وخاص اند لِلَّهِ مر خدا را است
یعنی دین او بر همه قیام نماید وصیت دین محمدی را بجمیع اقطار واکناف عالم رساند تا آنکه هیچ مشرک بر روی
زمین نماند فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر بایمان فَإِنَّ اللَّهَ پس به تحقیق که خدای بِمَا
يَعْمَلُونَ بانچه میکنند بَصِيرٌ بیناست ومناسب آن عمل پاداش خواهد داد وَإِنْ تَوَلَّوْا
واگر اعراض کنند از قبول حق واز حرب باز نایستند وقبول اسلام نکنند ازان باک مدارید واعتماد برو سبحانه
نمائید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای مَوْلَاكُمْ ناصر ومددکار وحافظ شماست نِعْمَ الْمَوْلَى
نکو حافظی ویاری است خدای تبارک وتعالی که دوست خود را ضایع نکرداند وَنِعْمَ النَّصِيرُ
ونیک یاری دهنده ایست که مومنان را بر مشرکان غالب سازد بعد ازان در بیان حکم غنیمت میفرماید
وَاعْلَمُوا وبدانید ای مومنان أَنَّمَا غَنِمْتُمْ انچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شی
بران اطلاق توان کرد حتی ریسمان وچوب فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست خُمُسَهُ
پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ ومر رسول خدای را وَلِذِي الْقُرْبَى ومر خویشان رسول خدای که بنی هاشم
وبنی المطلب اند وَالْيَتَامَى وبتیمان ایشان را وَالْمَسَاكِينِ ودرویشان محتاج ایشان را
وَابْنِ السَّبِيلِ ومسافران ایشان را بدانکه غنیمت در اصل بمعنی فایده ونفل است ونزد امامیه
وشافعی انچه از کفار اخذ کرده شود اگر بدون قتال است فیء است اگر با قتال است غنیمت ونزد بعضی غنیمت
وفیء بیک معنی است ونیز امامیه بر آنند که فیء مخصوص است بامام علیه السلام واز غنیمت خمس اخراج
باید کرد وعلمای جمهور متفق اند که اسم الله در آیه برای تبرک است ومراد بذی القربی بنی هاشم وبنی المطلب اند
غیر بنی عبد الشمس وبنی نوفل زمخشری در کشاف از ابن عباس نقل کرده که در حیات رسول خمس بر شش قسم بود
از برای خدا ورسول او دو سهم واز برای اقارب او یک سهم بعد از وفات آنحضرت ابوبکر انرا بر سه قسم
گردانید وباقی خلفا بعد ازو نیز چنین میکردند مروی است که ابو حنیفه اسقاط سهم رسول کرد فرمود که در مصالح مسلمانان
صرف باید کرد وشافعی فرمود مختار ان است که سهم رسول در مصالح مسلمانان صرف باید کرد وابوبکر منع بنی هاشم کرد از خمس
~~وکفی ... لکم ان یعطی فقرکم واما الغنی منکم فهو بمنزلة ابن سبیل غنی لا تعطی من الصدقة شی ولا یتیم موسر~~

بروایتست که از امیر المومنین ع پرسیدند از مراد والیتامی والمساکین در آیه فرمود که یتامانا و مساکیننا واصحاب
امامیه تقسیم آن میکنند بشش قسم سه قسم برای رسول خدا بوده در حیات او و بعد ازو برای امام است که قایم مقام
اوست ومراد بذی القربی امام است وثلثه باقیه که یتامی والمساکین وابن السبیل اند بنی عبد المطلب اند
نه غیر ایشان و دلیل حقیت برین مدعا می آرند که درین صورت لازم نمی آید مخالفت ظاهر آیه کریمه را
بسبب اسقاط سهم خدا از میان وهمچنین اسقاط سهم رسول بعد از حیات او و در تفسیر منهج الصادقین
مذکورست که علم الهدی فرموده که ذی القربی که بصورت مفرد واقع شده دلالت میکند بر آنکه مراد از ان امام است
که قایم مقام پیغمبرست چه اگر مراد جمع می بود ذوی واقع می باشد حاصل که اولی اعتماد است برین مجملات
بر بیان نبوی وبیان ائمه بعد ازو صلوة الله علیهم اجمعین و تواکید که درین آیه واقع شده در هیچ آیتی واقع نشده
چه آن مصدر شده است بعلم که متضمن تحقق است ولهذا ناسخ نسخ این آیه نکردست باتفاق بعد ازان آن سوره
واقع شده و بعد ازان فرموده که ان کنتم این متعلق است بمحذوف دال کون الخمس بهولاء المذکورین نحو
فادوه ان کنتم یعنی خمس این گروه مذکوره را واجب است پس آن را بایشان رسانید اگر هستید شما که از روی
تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید بخدای وما انزلنا وآنچه فرو فرستادیم از آیات یعنی قرآن یا نصرة
وفتح بملائکه وغیر آن از آیات علی عبدنا بر بنده ما که محمدست صلی الله علیه وسلم یوم الفرقان
روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود و دلیل بر حذف مذکور صدر آیه است زیرا که مراد از علم اینجا عمل است
بمقتضای آن یوم التقی الجمعان روزیکه بهم رسیدند گروه مسلمانان و کافران و ان روز جمعه بود
هفدهم رمضان دو سنه ثانیه از هجرة از امام جعفر ابن صادق ع مرویست که نزول آیه خمس در نوزدهم
رمضان بوده و مشهور هفدهم است والله علی کل شیء قدیر وخدای بر همه چیزی قدیر تواناست
از ابی عبد الله ع مرویست که فرمود که چون حق تعالی حرام گردانید بر ما صدقه را خمس را برای ما انزال فرمود پس صدقه
بر ما حرام است و خمس ما را حلال بعد ازان بیان نصرة اهل اسلام میکند در بدر بقوله اذ انتم بالعدوة
الدنیا به تقدیر اذکر یعنی یاد کنید آنرا که بودید شما بکناره وادی که آب نداشتید وهم وایشان یعنی دشمنان شما
بالعدوة القصوی بکناره وادی که دورتر بود از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند اگرچه قلیب

واو است یا چون دنیا و علیا اما بجهت تفرقه میان اسم و صفت بر اصل خود واقع شده و استعمال آن در قصیا
اکثر است وَالرَّكْبُ و شتر سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او که بودند أَسْفَلَ مِنكُمْ زیرتر از مکانهای
شما مقدار سه فرسنگ چه ایشان از بدر منصرف شده بطرف ساحل عزیمت نموده بودند اسفل منصوب بر ظرفیت است
که در موقع خبر واقع شده و جمله حال است از ظرفی که قبل از وست و فایده آن دلالت است بر قوت عدو
و ضعف شان مسلمانان چه عدوه دنیا در ریگستان بود که پایهای ایشان فرو میرفتی و به تعب تمام
در راه میرفتند بخلاف عدوه قصوی و همچنین وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ و اگر با هم وعده میکردید بر قتال کفار قریش لَاخْتَلَفْتُمْ
هر آینه خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود یعنی ای مومنان اگر با یکدیگر هم
عهد و وعده میشدید بر قتال کفار قریش خلاف در میان شما پدید می آمد و اکثر
از بیم و هیبت کفار از عهد بر میگشتید وَلَٰكِن و لیکن خدای جمع کرد میان شما
در بدر لِّيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای عز و جل أَمْرًا کاری را که كَانَ
آن بود مَفْعُولًا کرده شده یعنی که این در علم او سزاوار بانکه کرده شود و آن نصرت
اولیا است و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام و اذلال کیش کفر لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ
تا هلاک شود کسی که هلاک کند یا امر خدا کرده میشود تا هلاک شود عَن بَيِّنَةٍ از حجت روشن
که معاینه آنرا ببیند وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ و زنده میگرداند هر کرا که میزید عَن بَيِّنَةٍ
از حجت هویدا اما هیچ کدام را حجتی و معذرتی نباشد چه واقع بدر از آیات عظیمه و معجزات
باهره است و هر که مشاهده آن کرده او را هیچ عذری و حجتی نیست خواه در آن جنگ
مرده یا زیسته چه هر که کافر گردد بطلان آن روشن و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او
مبین و مبرهن وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ و بدرستیکه خدا شنوا است مر اقوال و افعال
مومن و کافر را عَلِيمٌ داناست بضمایر و اقوال ایشان حاصل آنکه اگر بنده
در آیات الهیه تامل و تفکر کند بارقه نور عقل او جانب لطف و توفیق تابد
و بدان مهتدی گردد و حیات ابدی یابد و اگر بجهت فرط عناد و جحود در آن تدبر و تامل

بجحود

نه نماید و عقل خود را دران کار نفرماید در وادی هلاکت و ضلالت بماند محروم

در شب آن روز که جنگ بدر واقع شد حضرت رسالت مرتبت علیه الصلوة والتحیة

در واقع دید که لشکر قریش در غایت قلت و ذلت نمودگی آن فرمود با آنکه دوستان غالب

و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد استماع این رویا و تعبیر آن بغایت سرور

و فرح ناک شدند حق تعالی تذکار این نعمت فرمود بر مومنان که اذ یریکهم

الله یاد کن که چون نمود خدای لشکر کفار را فی منامک در خواب تو قلیلا اندک

ولو اریکهم و اگر خدای بتو نمودی ایشان را کثیرا بسیار و تو باصحاب خبر

دادی لفشلتم هر آینه بد دل می شدید ای اصحاب ولتنازعتم و هر آینه

نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که ایا حرب کنیم یا فرار نماییم ولکن الله

و لیکن خدای تبارک و تعالی سلم بسلامت نگاه داشت و برهانید شما را از بددلی

و تنازع انه علیم بدرستی که او تعالی جل شانه داناست بذات الصدور

بانچه در سینه هاست از جرات و قرار بر فرار واذ یریکموهم و یاد کنید ای صحابه این را

که بنمود خدای کار دشمنان را بشما اذ التقیتم وقتیکه ملاقات کردید و باهم رسیدید

فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندک تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان و در وفای

مخبر خدای وقوع بدر رفت آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین بانکسی که در پهلوی او بود

گفت که اعدا هفتاد تن باشد گفت مرتب بصد نیز احتمال دارد در حال آنکه ایشان نه صد و پنجاه کس بودند

ویقللکم و اندک گردانید شما را فی اعینهم در چشمهای ایشان که دشمنانند قبل از التحام قتال

دلیر شدند در کارزار شما و نقل است که ابو جهل در روز بدر میگفت بسلاح با ایشان جنگ مکنید

بلکه ایشان را بدست بگیرید و بر ریسمانها بربندید و چون بحرب مستعد شدند و شکست بر ایشان افتاد

این صورة را از باب تصور کردند چه قوه باصره اگر چه قلیل بود را کثیر و کثیر را قلیل می بیند اما نه باین حد که هزار را

صد بیند و صد را هزار لیقضی الله تا حکم کند خدای کاری را که آن امرا کان مفعولا

هست یاد شده یعنی بوقوع آینده در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای نه بغیر او تُرْجَعُ الْأُمُورُ کارها
بازگردانیده شود کارها و تکرار این بجهت آنکه مراد از او اول استیصال شرک و حرب و وعده است به نصرة در روز بدر
دوم استمرار نصرة تا روز قیامت بعد از آن امر میکند بقتال و ثبات در حرب بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنانکه گرویده اند إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً چون برسید بگروهی از کفار که قصد حرب کنند با شما
و با ایشان در مقام کارزار آیید فَاثْبُتُوا پس بایستید در مقابله ایشان و روی متابید و عدم وصف
فئة بکفار بجهة آنست که مومنان مقابله نمیکنند مگر با کافران وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا
یاد کردن بسیار بدل و زبان در مواطن حرب و دعا کنید برای استظهار شما بر اعدا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید شما فوز و ظفر یابید بر دشمنان و مع ذلک بمثوبت عظیم برسید و گفته اند که مراد آواز تکبیر است
در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار برین وجه اللهم اخذلهم و درین تنبیه است بر آنکه بنده را هیچ شغل از ذکر
خدای باز ندارد و در شدائد ملتجی باو شود و در همه احوال بلطف او واثق باشد وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید
خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف
مکنید با اختلاف آرای چنانچه کردید به بدر و احد فَتَفْشَلُوا پس بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود
دولت و قوت شما و ریح استعاره است برای دولت چه دولت در تمشیت امور و نفاذ آن مشابه باد است در
هبوب و نفوذ آن و بعضی برآنند که مراد باد حقیقی است چه نصرة نمی باشد الا بیاری حق تعالی از جهة فتح و آن را
ریح النصرة گویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اهلکت الاعدا بالدبور وَاصْبِرُوا و شکیبائی کنید در مقاتله
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بدرستی که خدای با صابران است بحفظ و نصرة آورده اند که روز احد
چون بشان رسید نبود مگر بجهة منازعت و اختلاف شان که اگر صبر کردندی و مخالفت نه نمودندی آنچه بدیشان رسید
هرگز بایشان نرسیدی وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ
از سراها و منزلهای خود بَطَرًا از روی سرکشی وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که
بحمایت کاروان بیرون آمدند آورده اند که چون اهل مکه بجحفه رسیدند رسول ابوسفیان بدیشان رسید و گفت
بازگردید که ما کاروان بسلامت آورده ایم پس مردمان عزم رجوع کردند ابوجهل گفت البته به بدر میرویم و شراب

اشتغال نمائیم و مغنیان برای ما غنا کنند و دف زنند و دایره زنند و شتر کشیم و مردمان را
طعام دهیم تا آوازهٔ ابهت و کرم ما در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما
حساب گیرند پس حق تعالی میفرماید که شما از دیار خود مانند کفار بیرون نیایید که ایشان بطر و عجب
می ورزند و ریا می کنند و مرائی اند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللهِ
از دین خدای این جمله فعلیه معطوف است بر بطرا وَاللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بآنچه ایشان می کنند
مُحِيطٌ عالم است پس بران جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و حوالی
منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند و خواستند که باز گردند
ابلیس بصورت سراقه بن مالک برآمد و گفت که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق فتوت
مرعی دارم پس ابلیس با جمعی شیاطین همراه ایشان روبه بدر آوردند حق تعالی ازین قصه خبر میدهد
وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و یاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران دیو یعنی ابلیس
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را در دشمنی پیغمبر خدای وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ
هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر و آرایش شما وَإِنِّي
جَارٌ لَكُمْ و بدرستی که من زنهار دهنده و فریاد رسنده ام شما را از قوم کنانه و نگه دارم که از ایشان
آسیبی یا ضرری بشما رسد فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه و لشکر یکدیگر را
نَكَصَ باز گشت شیطان عَلَى عَقِبَيْهِ بهر دو پاشنهٔ خود یعنی بطریق قهقری بر گشت و در خبر است
که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را بطریق بدید و نظر او بر جبرئیل آمد که پیش رسول خدا
ایستاده بود و عنان آنرا در دست گرفته ابلیس رو بفرار نهاد و در آن محل شخصی گفت ای شیخ
در چنین حالی ما را فرو میگذاری ابلیس دست رد بر سینهٔ او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ
مِنْكُمْ بدرستی که من بیزارم از زنهار دادن شما إِنِّي أَرَى بدرستی که من بینم مَا لَا تَرَوْنَ
آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را إِنِّي أَخَافُ اللهَ بدرستی که من می ترسم از خدای بدانکه حق تعالی
جن را قدرت تمکین داده که ایشان متصور توانند شد باشکال مختلفه و خبر صحیح است که ابلیس در دار الندوه

بصورت شیخ براآمد از اهل نجد و در روز بدر خود را بصورت سراقه بن مالک بمشرکان نمود و جبرئیل
بصورت دحیه کلبی ظاهر شد آورده اند که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که ما را
تو منهزم ساختی گفت من در این جنگ رفیق شما نبودم گفتند نه فلان را در بدر وعده دادی و گفتی
لا غالب لکم الیوم و انی جار لکم سراقه سوگند یاد کرد که ما خبر هزیمت شما شنیدیم و نیز از عزیمت شما
بحاربه محمد و توقف نیافتم وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدا سخت عقوبت است که هیچکس را طاقت
عذاب او نیست مرویست که در هیچ روز شیطان ذلیل و خوار نبود چنانکه در روز بدر چون دید
جبرئیل را که پیش پیش فرشتگان می آمد و در روز عرفه نیز ذلیل می شود چه آن روزیست که رحمت
بی قیاس بر بندگان گناه کار نازل میشود إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و این را نیز یاد کن که چون گفتند
منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و آنانکه در دلهای ایشان بود مَرَضٌ بیماری شک یعنی
منافقان آورده اند که قومی از قریش چون قیس بن ولید بن مغیره و غیره اظهار اسلام کردند
و با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشدند در وقت خروج قریش ایشان به بدر آمدند
و نیت شان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد بدان میل نمایند و چون قلت مومنان در روز بدر
مشاهده کردند گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را دِينُهُمْ دین
ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمدند حق تعالی در جواب
ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود را با او گذارد فَإِنَّ اللّٰهَ
پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالب است بر همه پس متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کننده است که اهل
توکل را یاری دهد و یا حکمت مقتضی آنست که نصرت متوکلان فرماید مرویست که چون جماعت مذکور
منافقان کثرت منافقان و قلت مومنان بدیدند و بقتال رسول خدا آوردند و چون میان معرکه
افتادند فرشتگان تازیانه و شمشیر بر پشت و روی ایشان زدند و همه را هلاک کردند حق تعالی
رسول خود را ازین خبر داد وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ
كَفَرُوا چون قبض میکرد و ندارد و اح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت

و یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان
که کفر و تکذیب بود همچنانکه کفار معاصر ترا بسبب آن مواخذه فرمود إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ
با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان که هیچکس بر وی غالب نتواند شد
و دفع عذاب او نتواند کرد ذٰلِكَ این مواخذه و عقوبت پیشینیان و پسینیان بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست
که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود بگرداننده و تغییر دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد نِعْمَةً أَنْعَمَهَا
نعمت را که انعام کرده است بر سبیل تفضل عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از بندگان خود از سعت معیشت و ثروت
و صحت و امنیت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنحال را که مقارن حال
نفسهای ایشانست بحال بدتر مراد ازین تهدید قریش است که ایشان قطع صله رحم و تکذیب قرآن و استهزا و ابدا
و ایذا و آزار مومنان و سعی ریختن خون ایشان و غیر آن شعار خود ساختند همچنانکه امم سابقه تکذیب رسل
و قصد قتال ایشان را علاوه کفر و تمرد خود گردانیدند بسبب آن مستاصل گشتند بدانکه لم یک در اصل یکون بود
که حذف حرکت آن شده بجزم بعد از آن واو بالتقای ساکنین بیفتاد لم یکن ماند پس نون بجهت شبه آن بحرف
لینه محذوف شده برای تخفیف وَأَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست سخنان نافرجام مشرکان را
عَلِيمٌ دانا بعقاید باطله و اعمال قبیحه ایشان را دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار و صنع قریش در تکذیب تو
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو صنع قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه قبل از ایشان بودند
كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند بآیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
پس هلاک کردیم ایشان را بسبب گناهان شان یا بسبب آن ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَ
أَغْرَقْنَا و غرق گردانیدیم در دریا آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر یکی از گروه غریقان
قبطی یا قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان و تکرار این آیه
برای تاکید است و بجهت مزیت معنی مفاد آن بر آیه سابقه و یا در اول تشبیه حال قریش است بحال آل فرعون
در تکذیب و در ثانی تشبیه حال فرعونیان در استیصال و یا در اول اخذ ایشانست بعذاب و در ثانی در کیفیت
عذاب و گویند که آل فرعون در معصیت بر احوال مختلف بودند پس حق تعالی بیان نمود که کفار قریش مشارک ایشانند

بودند و مفعول تری محذوفست و تقدیر این است که لو تری الکفرة او حالهم و الملائکة فاعل یتوفی است یضربون
وجوههم یعنی فرشتگان می زدند عمودهای آتشین بر روهای ایشان این جمله فعلیه حالست از الذین
کفروا یا از ملائکه و عدم احتیاج بواو بجهة استغنائست بضمیر از واو و بس معنی آنست که ملائکه قبض ارواح
کفار میکردند در حالتی که میزدند فرشتگان عمودها بر روی ایشان و ادبارهم بر دبرها و پشتهای
ایشان از ابن عباس منقولست که مشرکان چون رو بمسلمانان کردند فرشتگان تیغ بر روی ایشان
زدندی و چون پشت بر هزیمت دادندی مقامع بر پشتهای ایشان زدندی و ذوقوا عطفست بر یضربون
باضمار قول یعنی میگفتند بایشان که بچشید عذاب الحریق عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخ است
و جواب لو محذوفست بجهة تفظیع امر و تهویل آن یعنی ای محمد اگر این حالت را مشاهده میکردی هر اینه
میدیدی امری منکر و کاری بر هول مرویست که مردی رسول خدا را گفت که من حمله کردم بر یکی از مشرکان هنوز
شمشیر من باو نرسیده بود که سر او بران شد و دیگر علما گفتند که ذلک هر این ضرب یا عذاب
بما قدمت بسبب آن عملها که از پیش فرستاده بودند ایدیکم دستهای شما از شرک و سایر معاصی
که از جمله آن ترک هجرت شما بود از مکه و اضافت اعمال بید بجهة آنست که صدور اکثر آن از یدست و ان الله
و سبب آنست که خدای تعالی لیس بظلام للعبید نیست ستم کننده مر بندگان را که ایشانرا بیجرم و استحقاق
مؤاخذه کند پس تعذیب کفار عین عدلست حق تعالی درین آیه مبالغه کرده در نفی ظلم از خود بقوله لیس بظلام للعبید
چه این عطفست بر ما قدمت و حاصل معنی آنست که حق تعالی عذاب مشرکان فرموده بدو سبب یکی بسبب کفر ایشان
دوم سبب آنکه ظلم به بندگان نمیکند چه همچنانکه اثابه مؤمنان از عدلست تعذیب کفار نیز از عدلست
بعد از ان بر وجه تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرماید که ای محمد عادت مشرکان قریش با تو
کدأب آل فرعون همچو عادت متابعان آل فرعونست با حضرت موسی و الذین من قبلهم و مانند
عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود و داب در لغت بمعنی دوامست من داب یدوب
یعنی دوام عمل و طریق ایشان چون دوام عمل و طریقهٔ امم سالفه مکذبه کفروا بآیات الله تفسیر داب ایشانست
یعنی دوام عمل و طریقهٔ ایشان این بود که کافر شدند به نشانهای خدا یعنی بدلایل واضحه که بر توحید خود نصب کرده بود

ران احوال و بعد ازان در خدمت ایشان فرمود که إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان
بر روی زمین عِندَ اللَّهِ نزد خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند و راسخ گشتند دران مراد
معاندان قریش اند چون ابو جهل و عتبه و غیرهما و یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و احزاب
ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند و چون چنین است پس ای محمد تو توقع ایمان ایشان
را در خاطر خطیر خود در انجهت این بر ایشان مساز فا برای عطف است این متضمن اخبار است از انچه که خواهد شد
به جماعت مذکوره بر صفت کفر مردند و بشرف اسلام نرسیدند و قوله الَّذِينَ عَاهَدتَّ بدل است
از الذين كفروا و ابدال بعض از کل برای بیان حال آن بعض یعنی آنانکه تو معاهده کردی و عهد از ایشان فرا گرفتی
مِنْهُمْ از کفار استعمال معاهده بمن بجهة آنست که متضمن معنی اخذست فکانه قیل اخذت العهد منهم و ایشان
بنو قریضه بودند که پیغمبر خدا با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنقُضُونَ پس شکستند عَهْدَهُمْ
عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند آورده اند که بنو قریضه عهد کرده بودند که دشمنان
رسول خدا را یاری نه نمایند پس نقض عهد نموده در روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری کردند و بعد ازان
رسول گفتند که ما عهد فراموش کردیم پس دیگر باره عهد بستند و باز آنرا شکسته روز حرب خندق با ابو سفیان
نفاق نمودند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر بعد از ان
در باره نا قصان میفرماید فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشانرا فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس رمیده
گردان و متفرق ساز بِهِم بسبب قتل و جرح ایشان مَّنْ خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان فرار سند
از اعدای شما یعنی چون با ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که از هیبت تیغ کافران دیگر از مقاتله تو
رمانند لَعَلَّهُمْ باشد که آن رمندگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت بذیرند و تنبیه ایشان شود بانکه
عاقبت کار غدر وخیم است و هیچ کس از ایشان بجهت آن دلیری نتوانند کرد بر نقض عهد و اقدام بمحاربه تو
وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بترسی و اندیشه بری مِن قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد آرند خِيَانَةً نقض آن عهد
علامات که بر تو روشن شود فَانبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن الیهم بسوی ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم
یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم در حالتی که باشی عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویه یعنی بر عدل

وطریق اقتضا دچه اگر اظهار اینمعنی نکنی گمان برند که تو بعهد خود وفا نکردی و از حرب ایشان کنی مانند غدری باشد
که از تو صادر شده باشد و بآن متهم شوی علی سواء در موضع حالست از ضمیر فانبذ ای تا بتا علی طریق سواء إن الله
بدرستی که خدای لا یحب الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا
مرویست که این آیه در بارهٔ بنی قینقاع نازل شده و حضرت رسالت پناه بعد از نزول آن اعلام ایشان
کرد و با ایشان محاربه فرمود بعد از امر تقبیح کفار وعده نصرت داد باهل اسلام و ایشانرا امر فرمود
مستعد شدن برای قتال باین وجه و لا یحسبن الذین کفروا و مپندار ای محمد آنانرا که کافر شدند که
سبقوا سبقت گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدرند یا شکستگان عهد پیغمبر ما باید که مپندار که ما عاجز
گشتیم از عقوبت ایشان إنهم لا یعجزون بدرستی که ایشان یعنی کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان
عاجزیم واعدوا و آماده سازید ای مومنان لهم برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر ما استطعتم
آنچه توانید من قوة از قوة و توانائی که داشته باشید بران از ساز و برگ حرب که لشکر بآن قوت
می یابند مفسران گفته اند که درین آیه قوة بمعنی رمی است بعضی از اهل دل گفته که رمی بر سه گونه است رمی ظاهر
بتیر و کمان و رمی باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و خشوع و رمی سهام از حضور دل و توجه بحق بفراغت
از ما سوا و نزد بعضی دیگر بمعنی حصارهاست پس می باید که آماده سازید قلعه ها را برای دفع کفار و من رباط الخیل
و دیگر آماده کنید از اسب های بسته در بیضاوی گفته که رباط اسم خیلست که آنرا بسته باشند در راه خدا
پس این فعالیست بمعنی مفعول حاصل کرد حق تعالی میفرماید که آماده سازید اسب های بسته برای جهاد ترهبون به
بترسانید بدین استعداد عدو الله دشمن خدای را و عدوکم و دشمن شما را که کفار مکه اند و آخرین
و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را من دونهم غیر از کافران مکه که لا تعلمونهم شما نمیدانید
ایشانرا الله یعلمهم خدای میداند ایشانرا و بقول مفسران یهود بنی قریظه اند و یا منافقان که نماز میگذارند
و روزه میدارند و کلمتین شهادتین بزبان میرانند اما خدای ایشانرا می شناسد چه وی مطلع است بر سرائر
و ضمایر ایشان و ما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من شیء از چیزی که دارید فی سبیل الله در راه خدا که ترتیب
سلاح و نفقه است یوف الیکم تمام خواهد شد بسوی شما و أنتم لا تظلمون و حال آنکه شما ظلم کرده نخواهید شد

بنقص ثواب و تضییع عمل وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا
پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند
چه خدای عاصم شماست و جناح بمعنی میل است و تعدی آن بلام است و الی و تانیث ضمیر لها بجهة آن که سلم بمعنی مسالمه
و مصالحه است إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست به نیات
ایشان بدروغ و راست بدانکه فاجنح اگرچه بطریق اطلاق است اما مخصوص است بمصلحت پیغمبر یا امام چه اگر مصلحت
در خلاف صلح باشد جایز نیست که صلح بکنند و دلیل برین اجماع اهلبیت است علیهم السلام و نزد بعضی مفسران این آیه منسوخ است
بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و نزد غیر ایشان منسوخ نیست و در کنز آورده که حق عدم نسخ این آیه است
بجهة تعلق صلح برای امام و حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیه صلح کرد با اهل نجران بر دو هزار حله که هزار در صفر
بدهند و هزار در رجب و این صلح شاهد این است و نیز مصالحه فرمود با اهل مکه در عام حدیبیه و گویا آیه مذکوره اشارتست
باین و صلح مشروط است برعایت مصلحت عموم اهل اسلام و گاه هست که واجب میشود بجهة قلت مسلمانان یا رجاء اسلام
جماعت کفار از ترک مقاتله با ایشان و یا بجهت حصول استطاعت و اگر حاجت و ضرورت مصلحت نباشد صلح جایز نیست
و اقل زمان صلح چهار ماه است لقوله فسیحوا فی الارض اربعة اشهر و اکثر او ده سال و در طرف کثرة زیاده بر یک سال جایز نیست
و در ما بین از بعضی خلاف است اقرب باعتبار اصلح است پس اگر مدت صلح مجهول باشد صحیح نباشد پس لابد است
در صلح از تعیین مدت وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند أَنْ يَخْدَعُوكَ اینکه بفریبند ترا که بصلح خود را از جنگ شما
باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِي او آنست که أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ
قوة داد ترا بیاری کردن خود و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مومنان وَأَلَّفَ و الفت انداخت
و پیوند افکند بدوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه
بوده و همواره بقتل و غارت هم اشتغال می نمودند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد و اتحاد تام
میان ایشان متحقق شد و این از معجزات آنحضرت بود لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهة اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن بَيْنَ
قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای

بحکمت بالغهٔ خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ الفت افکند میان ایشان چه او مقلب القلوب است إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او سبحانه غالب
و قادرست هرچه خواهد کند حَكِيمٌ و داناست بحکمت انچه میکند بعد از ان امر میکند بقتال کفار و تحریص مومنان ابرار بران
بقوله يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ و انکه پیروی تو کرده اند
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان و من موصول در محل رفع معطوف بر اسم الله ای کفاک الله و المومنون نزول این ایت در غزوه
بدرست و در بیضاوی مذکورست که این آیه در شان اسلام عمر نازل گردیده و در منهج الصادقین از تفسیر اهل البیت ذکر
نموده که مراد باین آیه علی است و اتباع او و ظواهر اخبار شاهد این قول است و دیگر انکه مستفاد آیه نصرت است
و ان نصرت که رسول خدا را بتائید الهی از علی ابن ابی طالب ع دریافت از هیچکس ظاهر نشد پس بدیع نبود که آیه خاص
بان حضرت باشد و اتباع او يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر رفیع القدر حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریص کن مومنان را بر ابلغ وجه
و برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار با کفار إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ
صَابِرُونَ بیست تن صبر کنندگان در معرکه قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بتائید الهی بر دویست از مشرکان
بدانکه شرط در معنی امرست یعنی که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزید و فرار نکنید وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
اگر باشد از شما مِائَةٌ صد کس يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بر هزار کس مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از انانکه کافر شده اند
بِأَنَّهُمْ بسبب آن که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند خدای را و روز میعاد را نمی شناسند
و معتقد مثوبت اخروی نیستند بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله یکی با ده اندوهناک شدند و آن بر ایشان
گران آمد حق تعالی این آیه منسوخ کرده فرمود الْآنَ اکنون این حکم گران بار شما را خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ
سبک کردانید خدای از شما وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا و دانست که بتحقیق در شما سستی است یعنی ضعف بدن
بعضی گفته اند که مراد ضعف بصیرة است زیرا که انانکه در ابتدا اسلام آورده اند همه ایشان اقویا نبودند بلکه
بعضی قوی بعضی ضعیف لیکن در بصیرة و یقین اقویا بودند و چون مسلمانان بسیار شدند و ضعیف الیقین
و ضعیف البصیرة با ایشان مخلوط شدند این آیه نازل شد فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ پس اگر باشد از شما
مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد کس شکیبائی کننده يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی
امرست یعنی یکی از ایشان باید که در مقابله دو تن صبر کنید و نگریزید وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ و اگر باشد

از شما هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او والله مع الصابرین

و خدا با صبر کنندگان است باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد در بیضاوی گفته که حکم آیه اول در وقتی

بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم آیه ثانیه تخفیف ایشان کرد و تکریر معنی واحد بذکر اعداد

متناسب بجهت دلالت است بر آنکه حکم قلیل و کثیر یکیست و در مجمع مذکور است که حکم برین که حق تعالی امر فرمود که قوی البصیره

با ده تن مقاومت کنند و ضعیف البصیره با دو تن آنست که ایشان مختلط یکدیگر بودند تمیزی در میان ایشان نبود

اگر نص میکرد که ضعیف البصیره کیست موجب انکسار قلوب می شد بعد از آن این آیه فرستاد که ما کان

نشد و نشاید لنبی هیچ پیغمبری را ان یکون له اسری آنکه باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا

گیرد حتی یثخن تا آنکه بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین چه اینصورت سبب ذلت کفار

و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است و اثخان ماخوذ است از اثخن الارض اذا ثقلت و اصل آن

ثخانت است تریدون میخواهید شما عرض الدنیا خواسته دنیا را مراد اخذ فدیه که سریع الزوال است والله

یرید الاخرة و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرة را یعنی بهشت که نعمت لایزال است و یا سبب اعلاء عزت

دین است و قمع اعدا والله عزیز و خدای غالبست و دوستان را بر دشمنان غلبه دهنده حکیم داناست بآنکه

بایشان کار کنند و هر چه لایق بحال هر یک از ایشان باشد از اثخان و منع از فدا او وقت شوکت حسن کار و تخییر میان

فدا و من در وقت غلبه مومنان لولا کتاب من الله اگر نه حکم قرآنی حق بود از خدای سبق که پیش گرفته است

اثبات آن در لوح محفوظ و آن نهی صریح یا بنا دانسته موآخذه نفرماید یا اصحاب بدر را عذاب نکند لمسکم هر آینه

میرسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب عظیم عذاب بزرگ در منهج الصادقین

آورده که در روایت است که حضرت رسول مقبول فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد از آن نجات

نیافتندی زیرا که این هر دو بقتال کفار راضی بودند نه باخذ فدا و در کنز آورده که بعد از تخییر پیغمبر خدا در اخذ فدا

و قتال اصحاب طمع در فدا کرده از سر قتل ایشان در گذشتند و از صادق علیه السلام روایت که فدا جهت استقبال بود و اکثر اصحاب

که فدیه او صد اوقیه بود و در روایت که در حین اسر عباس هست اوقیه طلا از او گرفتند رسول فرمود که این غنیمت است

پس بادای فدای نفس او تکلیف فرمود عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو در ویش وار در خویش و بیگانه

درست بیرون کنند و گدائی نماید من این همه مال از کجا آرم حضرت فرمود که بدان زر که بوقت خروج مکه بزن خود ام الفضل
دادی و با او گفتی که نمیدانم مرا درین سفر چه پیش آید اگر حادثه بمن رسد این بدره ها ترا باشد عباس گفت من این
سخن را با ام الفضل نهفته گفته بودم و بخدای که هیچکس بران مطلع نبود آن بدره ها را امشب بار با و دادم ترا ازین که
خبر کرده خدا بود که آگاه کرد مرا عباس گفت انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و چون از ایشان
اخذ فدا کردند آیه مذکوره نازل شد و مراد بکتاب قرآن است یعنی اگر کتاب خدا در میان شما نبودی که سبب ایمنی
بندگان است از عذاب شما را عذاب میکرد و صاحب کنز العرفان فرموده که اگر آن نبودی که بر خطا در اجتهاد مواخذه نکردی
عذاب فرمودی و باین اجتهاد خطای ایشان آن بود که گفتند مصلحت نیست در قتل اساری بجهة رجای اسلام از ایشان و
و اخذ فدا اصلح است مسلمانان را زیرا که اکثر ایشان فقیر اند مرکوبی ندارند و آنکه مصلحت مسلمانان جزئیه بود و اثخان در ارض
مصلحت کلیه و همچنین اگر اصحاب فدا نگرفتندی و اثخان ایشان نمودندی روز احد هفتاد کس از ایشان کشته نشدندی
و بعد جماعتی بودند که اخذ فدیه از ایشان کرده بودند و شبهه نیست در آنکه این خطاب با کسانی است که اخذ فدا کردند نه بحضرت
رسالت علیه الصلوة و التحیة بجهة عصمت او از خطا و کراهته او از فدا مرویست که بعد از نزول این آیه که متضمن نهی است و عتاب
از اخذ فدا اصحاب هراسان شده از فدیه دست باز کشیدند و گرد آن نمیگشتند حق تعالی آیه فرستاد فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ
پس بخورید آنچه غنیمت گرفتید از فدیه چه آن از جمله غنایم است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک حلالا صفت مصدر محذوف
ای اکلا حلالا طیبا فایده این قید ازاحة آن چیزیست که در نفس ایشان خطور میکرد از کراهت و در کنز مذکور است که مراد
بغنیمت درین آیه فدا است زیرا که کلام در آن است و نیز در بعضی آنست که فدا عوض نفس است پس غیر غنیمت باشد و صحیح قول
اول است و تخصیص اکل بجهة آنست که اعظم انتفاعات است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در مخالفت وی بعد ازین
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است رَحِيمٌ مهربان است که مباح کرد آنچه از کفار اخذ کرده اند
فدیه و غنایم که آن بر امم دیگر حرام بود مرویست که چون عباس بعد از دادن فدیه بشرف اسلام مشرف شد آیه آمد
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ بگو مر آنکسی را که در دست شما اند مِنَ الْأَسْرَىٰ از
اسیران إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای یعنی بیند فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا نیکوئی از ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ
بدهد شما را خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ بهتر از آنچه فرا گرفتند از شما یعنی چیزی که برای فدا دادید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد

شما را وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رَحِیمٌ مهربان است
که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس فرمود که خدای تعالی مرا وعده داده بود یکی آنکه بعوض آنکه از من
گرفته اند بهتر بمن دهد بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت
میکنند و سقایت زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم و دوم مغفرت است امید وارم که بدان
نیز وفا کند و مرا بیامرزد چه او کریم است در وعده کریم خلاف نیست در روایت آمده که عباس در اول حال
بزبان اظهار اسلام کرد و گفت یا رسول الله دستوری باشد تا بروم و ام الفضل و کودکانرا بیاورم حضرت فرمود
که برو و چون از مدینه بیرون آمد و در دل قصد کرد که بمکه رود و آنجا مقام کند و طریق کفر از دست ندهد جبرئیل آمد
و رسول را از سر عباس خبر داد رسول کس را فرستاد و او را باز آورد و چون نزدیک پیغمبر آمد فرمود که ای عباس
چون بفلان جا رسیدی قصد کردی که بمکه روی باز بمدینه نیائی اینجا محبوس باش تا باعتقاد صحیح ایمان آری یا فدیه دهی
عباس دیگر باره اندیشه کرد که آن سری بود میان ام الفضل و من و این نیز سریست میان من و خدای من و غیر خدای من
کسی مطلع بر سرایر ضمایر نباشد البته محمد این خبر را از نزد خدای میگوید پس بصدق تمام ایمان آورده وَإِن يُرِيدُوا
و اگر خواهند آن اسیران خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهرت با دشمنان دین فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ
پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِن قَبْلُ پیش ازین بکفر و نقض میثاق یا بکفر بدر و کارزار کردن با شما
فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدا دانا است
بحال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده با علم بر احوال ایشان بعد ازان ختم سوره میفرماید بایجاب موالات مؤمنان و قطع موالات کافران
که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول او از وطنهای
خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نموده اند وَأَنْفُسِهِمْ
و بنفسهای خویش که مباشرت قتال شدند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی در طاعت او و اعلای کلمهٔ او و ایشان قوم
مهاجران اند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را و این گروه
انصار اند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر اند ابن عباس و غیره از صحابه
گفته اند که مراد تولیت در میراث است چه در مبدا کار حکم چنان بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند

نه اقارب بعد از آن منسوخ شد بآیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و باجرا او را کوینده است بنصرت و مظاهرت والذین
آمنوا و آنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست مر شما را من ولایتهم از تولی ایشان
در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم و اگر دوستان غیر مهاجر
طلب نصرت کردند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند
فعلیکم النصر پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قوم مگر بکروه مشرکان که باشد بینکم
وبینهم میان شما و میان ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهده مکنید والله بما
تعملون بصیر و خدای بانچه میکنید شما از وفای عهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند
بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگراند در مظاهرت و معاونت یا در میراث
الا تفعلوه اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی با هم و قطع علایق میان شما
و کفار تکن فتنة حاصل شود فتنه فی الارض در زمین وفساد کبیر و فسادی بزرگ در دین و چون
از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره والذین آمنوا و آنانکه
بگرویده اند بخدا و رسول وهاجروا و هجرت نموده اند وجاهدوا فی سبیل الله و جهاد کردند در راه خدای
والذین آووا و آنانکه بجای از تصدیق و تسلیم جا دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند پیغمبر خدا را
در قتال مشرکان اولئک آن کروه هم المؤمنون ایشانند مؤمنان
حقا براستی و درستی چون تقسیم مومنان فرمود بسه قسم بعد از آن بیان فرمود که کاملان در ایمان کروه آنانند
که تحقیق ایمان خود کرده باشند بتحصیل مقتضای آن در عقب آن بیان پاداش ایشان میفرماید لهم
مر ایشان راست مغفرة آمرزش از خدای ورزق کریم و روزی نیکو بی رنج و محنت و خوف
و نقص و فوت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا
و هجرت کرده اند چون ابی بصیر و ابی جندل وجاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما کردند
در کارزار کفار فاولئک پس آن کروه منکم از جمله شما اند که مهاجر و انصار اید واولوا الارحام
و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند ببعضی در میراث

کرفتن ازکسانی که میان ایشان مواخات شده باشد از مهاجر و انصار فی کتاب الله در حکم خدای و در لوح محفوظ
یا در قرآن این آیه ناسخ آن جماعت است که بسبب ظاهر هجرت و نصرت میراث میگرفتند و درین آیه دلالت است
بر آنکه هر که اقرب است بمیت اولی بارث است ان الله بکل شیء علیم بدرستی که خدای تبارک و تعالی بهمه چیز
داناست بجمیع مصالح بندگان از مواریث و حکمت سورة التوبة همه این سوره مدنی است
و نزد بعضی آنست که دو آیه در آخر این سوره است یعنی لقد جاءکم رسول من انفسکم الی در مکه نازل گشته و عدد آیات
این سوره صد و بیست و نه است و نزد کوفی صد و سی نزد غیر کوفی در بیضاوی مذکور است که علما را در علت
ترک تسمیه در اول این سوره چند قول است یکی آنکه انفال متضمن ذکر عهود است و براءة در دفع عهود پس هر دو بمنزله
سوره واحد است دوم آنکه بسم الله برای امان و رحمت است و براءة برای رفع امان پس تسمیه را با آن مناسبتی
نباشد سیوم آنکه چون اختلاف صحابه در آنکه براءة و انفال واحد اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره اند از ین جهة
ترک تسمیه کرده اند براءة این بیزاریست و اصل من الله و رسوله از خدای و فرستاده او الی الذین
عاهدتم بسوی آنانست که پیمان بستند با آن من المشرکین از شرک آورندگان بجهت نبذ عهد ایشان اجماع است
که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة چهل آیت از اوایل این سوره با بوبکر داد و او را امیر
حاج ساخت و فرمود که آنرا بر اهل موسم خواند و بعد رفتن ابوبکر جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد و گفت که ای محمد حق تعالی
ترا میفرماید که ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی از تو باشد پس حضرت امیر المؤمنین ع را طلبید و بناقه غضبا سوار ساخته
از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد که آیات را ازوی گرفته خود قراءة کند و ابوبکر را مخیر سازد در رفتن و بازگشتن پس علی ع
با بوبکر لاحق شد و آیات را ازوی بستد و در روز نحر نزدیک جمره عقبه بایستاد و فرمود که ای مردمان بدرستی که من
فرستاده رسول خدایم گفتند بچه چیز علی ع این آیات را بر ایشان خواند که براءة من الله و رسوله و خلاصه معنی این آیت
که خدا و رسول بیزار اند از عهدی که شما با مشرکان بستید زیرا که مشرکان نکث عهد کردند و مهلت داد ایشانرا جبار ماه
تا سیر کنند هر جا که خواهند و فرمود فسیحوا پس سیر کنید فی الارض بر زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان
اربعة اشهر مدت چهار ماه و در بیضاوی گفته که ابتدای غرهٔ شوال است تا محرم زیرا که آن در شوال نازل شده
از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که در حینیکه حضرت رسول این آیه را با آیات لاحقه آن بعلی داد من نیز موافقت او

اختیار کردم و چون بموضع عرج رسیدم صبح طلوع کرده بود ابوبکر را دیدم که در تهیهٔ نماز صبح بود ناقهٔ علی آواز کرد
ابوبکر بشنید و گفت والله انه رغی ناقة رسول الله غضبا همانا که رسول را رای دیگر عارض شده چون علی را دید گفت
یا علی بچکار آمدی فرمود رسول مرا امر کرد تا آیات را از تو بستانم و تمامی سورة را بمن داد تا بر مشرکان خوانم و نبذ عهد
ایشان کنم بعد از آن فرمود که ای مشرکان باید که بعد این زمان هیچکس برهنه طواف نکند و هر کرا عهدیست زیاده برین مدت
او را مهلت نیست اگر ایمان آورد فبها و اگر نه بقتل و اسیر گرفتار شود و در خانهٔ خدا در نیاید مگر مومن و مومنه پس از
امسال هیچ مشرک نزد مسجد الحرام نگردد و حج نکند مگر کسی که ایمان آرد مشرکان گفتند که ما از عهد تو و عهد پسر عم تو بیزاریم
جز عهد ما تیغ و نیزه وَاعْلَمُوا و بدانید ای ناکثان أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ آنکه نیستید عاجز کنندگان خدای را از دفع
عذاب او از خود هر چند که شما را مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ و نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کنندهٔ کافرانست
در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن بعد از آن حق تعالی اعلام براءة از مشرکین مینماید تا زبان عذر ایشان بسته گردد و میفرماید و
أَذَانٌ و این اعلام و آگاه ساختن است و اصل مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول خدای و یا اعلامیست از جانب ایشان است
إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان از کافر و مومن يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ که عید نحر است و معظم افعال حج چون طواف و نحر و حلق
و رمی در روز است و یا بجهت آنکه اعلام در [illegible] بوده و ابن عباس و زهری فرموده است این مذهب ابو حنیفه است و بروایت امام جعفر صادق [illegible]
روز عید است و مجاهد گفته که حج اکبر قران است و حج اصغر مفرد است و ابن عباس عمره را حج اصغر میگوید شاهد است بر اینکه مراد
بحج اکبر روز نحر است و بهر تقدیر مضمون اعلام آنست که أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بیزار است از مشرکان
و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزار است از عهود ایشان این عطف است بر محل فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر
فَهُوَ پس آن باز گشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد مر شما را از اقامت بران وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید
فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید که شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ غیر عاجز کنندگانید خدا را یعنی نمیتوانید که از وی بگریزید یا با او بمقام ستیزه
در آیید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و مژده ده آنان را که کافر شدند یعنی ایشان چون عبادت اصنام بامید خیر و نفع میکنند پس بشارت
ده ایشان را یا آنکه بجای بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک در آخرة چون حکم عهود ناکثان فرمود در آیت
بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میفرماید إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان آن زندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان

شما را و لَمْ يُظَاهِرُوا و یاری و پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی را از دشمنان شما بعدد و مدد فَأَتِمُّوا
إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشان را إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتی که ایشان را مقرر شده إِنَّ
اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیان را و پرهیزکاران را و از جمله تقوی وفا بعهد است
و اتمام شرایط آن و چون بیان حکم ناکثان عهد کرد در بیان مشرکان غیر معاهد میکند فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون
بگذرد و الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههای حرام و اصح آنست که چهار ماهست که مشرکان مهلت داده شدند در ان در کریمه
فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ که مذکور شد و اصل انسلاخ خروج شیء است از آنچه لابس آنست ماخوذ از سلخ الشاة
چون این ماهها منقضی کردند فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکان را که عهد نکردید با ایشان یا آنکه عهد شما را
شکستند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که بیابید مشرکان را در حل و حرم و در اشهر حرم یا غیر آن این آیه ناسخ
هر آیتی است که در باب صلح واقع شده وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان را
از طواف مسجد الحرام یعنی از زمین حرم و منع ایشان کنید از تصرف در بلاد اسلام و یا حبس ایشان کنید
نزد خود وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای قتل ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی راهها را بر ایشان
بسته کردانید تا در بلاد و قری منتشر نشوند انتصاب کل بر [illegible] مصدریت است فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز کردند
از شرک با ایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپا دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة اموال خود را و ازین
هردو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن کردد فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشان را تا هر جا که خواهند بروند
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است بر گناهان گذشته ایشان رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب
بی حساب بدیشان بدانکه بعضی استدلال کرده اند بر آنکه تارک الصلوة عمدا واجب القتل است زیرا که حق تعالی واجب کردانیده
امتناع از قتل مشرکان بشرط آنکه توبه کنند و نماز بپا دارند چون اقامت صلوة نکردند واجب شد قتل ایشان و بعد ازان
در باب امان میفرماید وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و اگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای اشهر حرم متعرض قتال
ایشان باید شد اسْتَجَارَكَ زنهار خواهند از تو فَأَجِرْهُ پس ایمن ساز و زنهار ده او را حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ
تا بشنود سخن خدای را که قرآن است و در ان تامل و تدبر کند و بر حقیقت امر آن مطلع شود و احد مرفوع است بفعلی که مابعد آن
مفسر آنست زیرا که آن از عوامل فعل است ثُمَّ پس بعد از شنیدن قرآن اگر اسلام نیاورد أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ

برسان او را بموضع امن او که دیار اوست آنگاه با او مقاتله نمای تا بوی غدری و خیانتی نکرده باشی ذلک این امان داده
و یا امر با مان ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند نمیدانند حقیقت ایمان را
و نمی شناسند خدای را و سخن او را نمی شنوند و ایشان را امان ده و در آن دلیلست بر بطلان قول کسانی که قایل اند
بانکه معارف از قسم ضروریات و بدیهیات اند و چون حق تعالی امر فرمود به نبذ عهد مشرکان در عقب آن بیان علت
آن میکند کیف یکون چگونه تواند بود للمشرکین عهد مر مشرکان را عهدی و پیمانی و استفهام بمعنی انکارست
و استبعاد و کیف خبر یکون بمعنی چگونه تواند بود چنانکه مر قوم شد عند الله نزدیک خدای و عند رسوله
و نزد رسول او یعنی چونکه ایشان در عهد غدر کردند و نقض آن نمودند پس ایشان را نزد خدای و رسول او عهد و پیمان
نباشد الا الذین عاهدتم مگر آنانکه عهد بستید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه و نزد مجاهد بنی خزاعه
که رسول با ایشان عهد بسته بود عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام یعنی حدیبیه که قریه ایست بمکه معظمه
استثنای منقطع است و موصول منصوب است بنا بر استثنای منقطع یا مجرور بر بدلیت فما استقاموا پس مادام که
ایشان استقامت ورزند بر عهود خود لکم برای شما فاستقیموا پس شما نیز مستقیم باشید در پیمان خود
لهم برای ایشان و ما احتمال شرطیه و مصدریه دارد ان الله بدرستی که خدای یحب المتقین دوست
میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند بعد از بیان مشرکان در باب عهد بر سبیل انکار و استبعاد
ثبات مشرکان بر عهد تکرار استفهام فرمود و گفت کیف فعل آن محذوفست ای کیف یکون لهم عهد یعنی چگونه مشرکان
بر عهد خود ثابت باشند و ان یظهروا علیکم و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما لا یرقبوا فیکم الا مراعات
نکنند و نگاه ندارند در باب شما حق سوگند یا قرابت ولا ذمة و نه وفای عهد و ال در اصل بمعنی جوار است و جوار بمعنی
بانگ کردن چه عادت عرب آن بود چون تحالف میکردند آواز خود را بآن بلند مینمودند و تشهیر آن میدادند و بعد از آن مستعار شد
برای قرابت زیرا که عقد قرابت میان اقارب زیاده از عقدیست که بتکلف منعقد شده باشد و نزد بعضی دیگر عبریست
یرضونکم خوشنود میکردانند شما را بافواههم بزبانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و با سخنان شیرین
میگویند این استینافست برای حال ایشان که منافی ثبات ایشانست بر عهد یعنی که موجب عدم مراقبه ایشانست
نزد ظفر حاصل کردن میفرماید که ایشان شما را خوشنود میسازند بزبانهای خود و تأبی قلوبهم و ابا میکنند دلهای ایشان

از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان از آن ابا میکند وَاَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان فَاسِقُوْنَ بیرون اند از دایره
فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان بعد از آن بیان خصال ذمیمه و افعال سیئه میکند بقوله اِشْتَرَوْا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بدل کردند
و برگزیدند با گفتهای خدای یعنی قرآن ثَمَنًا قَلِيْلًا یعنی چیزی را که ثمن حقیری و قلیلی وار دا از متاع دنیا مراد اتباع هوا و شهوات است
مرویست که ابو سفیان بعضی از مشرکان را قطیعه طعام دنیوی کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن
نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان شدند فَصَدُّوْا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه خدای و طاعت او
و یا باز داشتند مردمان را از راه حج خانه خدا اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَآءَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بد کاریست که میکنند
و قولی آنست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد پیغمبر را شکستند و آیات توریت را باندک چیزی فروختند و منحرف
ساختند و مردمان را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُوْنَ نگاه نمیدارند یهودان یا مشرکان که ناقضان
عهد اند فِيْ مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی اِلًّا حق قرابت یا سوگند یا رعایت حق الهی وَلَا ذِمَّةً و نه عهد و ذمه این کلام
تفسیر اشتروا ای ایشان نیست پس تکریر نباشد یا اول عام است در ناقضان اهل شرک و این خاص یهود وَاُولٰٓئِكَ
و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُوْنَ ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَاِنْ تَابُوْا پس اگر باز گردند از کفر
وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة را فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران
شما اند فِي الدِّيْنِ در دین اسلام و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ و بیان میکنیم آیات را
لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند این اعتراضیست بین الکلامین برای حث بر تامل آنچه تفصیل
فرموده از احکام معاهدین وَاِنْ نَّكَثُوْٓا و اگر بشکنند مشرکان اَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِّنْۢ بَعْدِ
عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کردند با شما وَطَعَنُوْا و طعن کنند فِيْ دِيْنِكُمْ در دین شما فَقَاتِلُوْٓا اَئِمَّةَ الْكُفْرِ
پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را پس وضع ائمة الکفر در موضع ضمیر بجهت دلالت بر آنکه رؤسای
کفر بجهت ریاست و تقدم بکفر احق اند بقتال اِنَّهُمْ لَآ اَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت
که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست در آن راه نیافتی و یا آنکه حکم بعدم ایمان بعد از نقض شرایط عهد است که از
جمله آن طعن است در دین اسلام لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ شاید که ایشان باز ایستند از کفر یا از طعن در دین
این کلام متعلق است بقوله فقاتلوا و مراد آنست که باید غرض شما از مقاتله ایشان باز داشتن ایشان باشد از شرک

نه ایصال اذیت بایشان بهجنانکه طریق موذیان است بعد از ان بر سبیل تحریض بر مقاتلت میفرماید که الا تقاتلون آیا کارزار
نمیکنید و دخول همزه بر نفی مفید انکار است پس مستلزم مبالغه در قتال باشد قوما نکثوا با گروهی که شکستند ایمانهم
ایمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدهای میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند
و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بود مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای
رسول بودند جنگ کردند وهموا و قصد کردند باخراج الرسول به بیرون کردن رسول از مکه وهم بدءوکم
و حال آنکه ایشان ابتدا کردند نقض عهد را بر شما اول مرة در اول بار بمعادات و مقاتله چه با حلفای شما که بنی خزاعه
بودند پس چه چیز منع میکند شما را از آنکه معارضه نکنید و مقاتله نه نمائید با ایشان اتخشونهم آیا شما می ترسید از محاربه
و کارزار ایشان و ترک قتال ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مکروهی از ایشان بشما رسد فالله احق پس خدا سزاوار
ترست ان تخشوه بانکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفره و پس بحرب ایشان قتال کنید و بجهت خشیت ترک ان منمائید
ان کنتم مؤمنین اگر هستید اهل ایمان او رندگان چه در حقیقت ایمان مقتضی انست که نترسید الا از او سبحانه
بعد از ان میفرماید قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا عذاب کند خدای ایشان را بایدیکم
بدست های شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند ویخزهم و خوار سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وینصرکم
علیهم و نصرت دهد شما را بر ایشان ویشف و شفا دهد صدور قوم مؤمنین سینهای گروهی را
از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافتند چون شکایت
این حکایت را بعرض حضرت رسالت پناه رسانیدند فرمود که ابشروا فان الفرج قریب ویذهب
و تا ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه های دلهای آنان را که بواسطه آزار کفار مهموم و مغموم
بودند این آیه از معجزات است چه اخبار است قبل از وقوع آنچه بعد از ان واقع شد از قتل و اسیر کفار
ویتوب الله و قبول توبه کند خدای و باز گردد بفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد چون عکرمة بن
ابی جهل و سهیل بن عمرو و این اخبار است بانکه بعضی از کفار توبه کنند و این نیز بوقوع پیوست والله علیم
و خدا داناست بما کان و بما سیکون حکیم حکم کننده بر وفق حکمت بعد از ان تنبیه میفرماید ام حسبتم
آیا می پندارید ای مومنان که کاره قتال کفار اید و گفته اند که خطاب با منافقان است یعنی ای اهل نفاق پنداشتید

وام منقطعه است و معنی همزه توبیخ ست یعنی حسبان ایشان أَنْ تُتْرَكُوا آنکه شما بگذارید برین وجه که هستید
(ای مؤمنان یا منافقان) از [illegible] وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه هنوز خدا ندانسته است و ندیده الَّذِينَ جَاهَدُوا
آنان را که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی یعنی هنوز جهاد نکرده‌اند تا خدای شما را مجاهد داند چه تا مجاهده بفعل نیاید
علم متعلق نگیرد بجهاد و اگرچه عالم است بسایر معلومات است اما علم بوجود شیء فرع موجودیت آنست پس ذکر نفی علم کرد و اراده
نفی معلوم فرموده بجهت تاکید نفی بقوله وَلَمْ يَتَّخِذُوا عطف است بر جاهدوا و داخل در صله یعنی هنوز علم خدای
نگرفته بوجود مجاهده یا بآنکه جهاد کنند از شما و فرا نگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلَا رَسُولِهِ و بجز از
رسول او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی را که افشای اسرار کنند با وی خلاصه
معنی آنست که شما را بمجرد دعوای ایمان دست باز نخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام از شما جهاد میکنند با کفار
و با دشمنان دوستی نهانی نمی‌ورزد و اسرار خود در اثنای ایشان در میان نمی‌نهد یعنی مؤمن حقیقی است نه منافق ریائی
وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید در آیه دلالت است بر تحریم موالات کفار و فساق
و الفت گرفتن با ایشان بعد از آن میفرماید که مَا كَانَ نسزد و سزاوار نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را
أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدا یعنی مسجد حرام که معظم مساجد است و گفتند
مراد مسجد الحرام است و بلفظ جمع ذکر کرده بجهت آنکه قبلهٔ جمیع مساجد است پس گویا که امام جمیع مساجد است و مؤید این آنست
که در سبب نزول آورده‌اند که چون عباس اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند جواب داد که شما بدیهای ما
میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید علی فرمود که شما را چه چیز است که از محاسن توان شمرد عباس گفت که ما بعمارت (مسجد الحرام)
قیام مینمائیم و خانهٔ کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم این آیه نازل شد که مشرکان را
عمارت مسجد الحرام روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود بِالْكُفْرِ (بسبب اظهار)
کفر که آن سجود اصنام است و تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة و السلام عباس فرموده که افعال و احوال ایشان
شاهد کفر ایشان باشد یعنی نشاید جمع کردن میان این دو امر که عمارت خانهٔ خداست و عبادت غیر او أُولَئِكَ
آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرک أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان که بدان مفتخر اند
بر اقارب از عمارت مسجد و سقایت حاج وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاویدانند بسبب کفر

إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کنند مَسَاجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که گرویده باشد
بخدای علام ذکر ایمان به رسول بجهة آنست که ایمان بخدای تمام نیست مگر با ایمان به رسول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین
وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشد زکوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد
در امور دین إِلَّا اللّٰهَ مگر از خدای مراد آنست که عمارت مساجد در خور کسانیست که جامع کمالات علمیه و عملیه باشند
و از جمله عمارت آن تزئین آنست بفرش و تنویر آن بسراج و ادامت عبادت و ذکر و درس علوم شرعیه در آن
در کشاف آورده که از حضرت رسالت پناه مرویست که هر که چراغی در مسجد روشن کند ملائکه و حاملان عرش برای او
استغفار کنند و هر که الفت گیرد بمسجد حق تعالی با او الفت گیرد و چون بینند که مردی عادت بمساجد کرده پس گواهی دهید او را
بایمان کامل و نیز از آن حضرت نقل کرده که در آخر الزمان مردمانی باشند از امت من که بمسجد روند و حلقه زده با یکدیگر
بنشینند و متذکر بذکر امور دنیا شوند و محبت دنیا اظهار کنند شما با ایشان منشینید و نیز فرموده که الحدیث فی المسجد
یاکل الحسنات کما تاکل البهیمة الحشیش یعنی ذکر دنیا در مسجد میخورد حسنات را چنانکه بهیمه گیاه را میخورد فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ
پس شاید که آن عمارت کنندگان که جامع کمالات علمیه و عملیه اند أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان
طریق نجات ایراد کلمه عسی که صیغه توقع است بجهت قطع طمع مشرکان است یعنی هرگاه که اهتدای این گروه که مستجمع کمالات اند
دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند ظاهر است که هیچگونه نخواهد بود جائیکه شیر نر حیران در عرصه عقاب اند
روباه سیه تاب آنجا چه تاب آرند و دیگر منع مؤمنانست از اغترار باعمال خود و بر آن اعتماد نمودن چه هر که بمعنی مغرور است
از فیض ازلی مهجور است مرویست که عباس بن عبد المطلب اظهار شرف و فضیلت خود می نمود و خود را در میان اکابر قریش می ستود
و میگفت که من از علی ابن ابی طالب افضلم زیرا که اقربم بحضرت رسول چه رسول عم زاده منست و علی ابن عم و ابن عم بعید است از عم
و نیز من صاحب سقایه حاجم و حاجیان را آب میدهم و علی را این عزت نیست چه این شرف ازو مفقود است طلحه بن شیبه میگفت
که شرف و فضیلت و عزت مراست زیرا که صاحب بیت الحرام و کلید خانه در دست منست و عامر مسجد الحرام و هیچکس
از قریش در عزت من نیست و در شرف بدرجه من نرسد هر دو درین سخن بودند که علی مرتضی بدیشان رسید و این سخنان استماع نمود
و فرمود که انا افضل منکما انا المجاهد فی سبیل الله و حق تعالی فرموده است که فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
پس شما را مرتبه من نباشد و درجه من اعلا و اسنی از درجه امثال شما باشد و چون این تنازع و تفاخر در میان ایشان

واقع شد حق تعالی از سر اجلال و تعظیم علی ابن ابی طالب و تصدیق قول او این آیه فرستاد که اَجَعَلْتُمْ آیا میکردانید
همزه از برای انکار است یعنی نکردانید سِقَایَةَ الْحَاجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و ارباب عمارت مسجد الحرام را کَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ همچو آنکسی که ایمان آورده است بخدای وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و در روز
آخرة وَجَاهَدَ و جهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای در بیضاوی گفته که سقایت و عمارت مصدر
سقی و عمر است پس تشبیه نشوند بلکه لا جرم باشد از اضمار تقدیر اینکه اجعلتم اهل سقایة الحاج و عمارة الحرام کمن آمن یا جعلتم سقایة
الحاج کایمان من آمن یا بعد بود از تقدیر ایمعنی میفرماید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این هر دو قوم عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای
انکه بیان عدم تساوی میکند که وَاللّٰهُ و خدای تعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید بمقصود گروه مشرکان را
که بشرک و معادات بر خود ستم کنند و حبط عمل خود نمایند پس چگونه مساوی کسانی باشند که حق تعالی ایشانرا هدایت فرموده
بحق و بثواب تمام فیض داده الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند بخدای و بانچه آمده است از نزدیک وی وَهَاجَرُوا
و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ
ببذل مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال شان وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود در معارک جهاد أَعْظَمُ
دَرَجَةً بزرگ تراند از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان بلند تر و بیشتر است عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای
از انها که سقایت حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که جامع این کمالات اند
هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان با مانی دو جهانی يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان
بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی فایض از وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل او نسبت با ایشان وَجَنَّاتٍ و بهشتهای
لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا باشد در ان نَعِيمٌ مُقِيمٌ نعمتی دایم یعنی بی انقطاع خَالِدِينَ فِيهَا در حالیکه این گروه
جاوید باشند در ان بهشتها أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ بدرستی که خدای تعالی
نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ که نعیم بهشت در جنب آن حقیر باشد و آن رضای او سبحانه است و
خوشنودی او نسبت با ایشان در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان
و جنت برای کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم نا امیدی بر صحیفه احوال خود نکشند چه هر چند گناه
عظیم بود رحمت از ان اعظم است در منهج الصادقین از شعبی و حسن بصری و محمد ابن کعب قرظی و غیر هم روایت نموده

که این هر سه آیه در شان عالیشان امیر المومنین امام المتقین علی نازل شده آورده اند که چون حضرت رسالت را
بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه به نشاط تمام بطریق مدینه مسارعت می نمودند و ترک خانمان را بر محبت زن و فرزند و مصاحبت
خویش و پیوند ترجیح میفرمودند و جمعی دیگر ابا و اقربا و عیال و اطفال که کند داده بزاری تمام سکون و آرام در مقام و منزل
التماس میکردند و ایشان را رقت جبلیت بود و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیه نازل گشت یا ایها الذین
امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا اباءکم فرا مگیرید پدران خود را و اخوانکم و برادران خود را
اولیاء دوستان یعنی این دو گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر بگزینند ایشان کفر را علی
الایمان بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد
یعنی این عمل از ایشان بپسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران
که دوستی را در غیر محلش وضع کردند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید و در باب منع هجرت تابع ایشان مشوید
چون این آیه نازل شد متخلفان از هجرت گفتند حالا ما در قبایل و عشایر خود ایم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات
میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و پس تجارت از دست برود و خالی کسب و بی مال مانیم
آیه دیگر آمد که قل بگو ای محمد تارکان هجرت را ان کان اباءکم اگر هست پدران شما و ابناؤکم و فرزندان شما
و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم و زنان شما و عشیرتکم و خویشان شما و اموال اقترفتموها
و مالهای که کسب کردید آنرا و تجارة تخشون کسادها و بازرگانی که می ترسید از ناروایی آن و مساکن
ترضونها و مسکنها که از غایت نزاهت می پسندید آنرا احب الیکم دوست تر بسوی شما یعنی اگر اینها را
که مذکور شد دوست تر میدارید من الله و رسوله از خدا و رسول او و جهاد فی سبیله و از جهاد کردن
در راه او فتربصوا پس انتظار برید و چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبت خود را عاجلا
که امر بآن کند و قیل مراد فتح مکه است و این صحیح نیست چه سوره برائت بعد از فتح مکه نازل شده و الله و خدای لا یهدی
القوم الفاسقین راه ننماید گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان یا آنکه ایشان را در آخرة راه بهشت ننماید
بلکه بدوزخ آورده بعذاب ابدی معذب سازد و درین آیة تهدید عظیم و توبیخ بزرگ است مر کسی را که بجهة علایق محبت
ابا و اولاد و اقربا و اموال ترک واجبی از واجبات کند و آنکه قرآن بیشتر از ایمه تفسیر راجح است بانکه ازین آیه رایحه نا امیدی

اکثر مردم از رستکاری استقامت عام محرومان نمودا غلب ایشان دران مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج
و عشایر و مساکن دوست تر میدارند و حظوظ دنیوی بران اختیار میکنند پس ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار از دو کون
روی بگرداند که فانهم عدو لی الا رب العالمین و مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان
کند یعنی قطع تعلق از این و آن نموده من جمیع الوجوه توجه بمولا کند تا در دعوی دوستی صادق باشد بعد از ان امر مومنان
بقتال و تذکیر نصرت خود میکند مر ایشان را لقد نصرکم الله بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مومنان فی مواطن
کثیرة در موطن های بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب
و صلح حدیبیه و حرب حنین و فتح مکه و یوم حنین و در موطن روز حنین و ان وادیست میان مکه و طایف که حضرت
رسالت دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و انجنان بود که بعد از فتح مکه در آخر ماه رمضان یا در شوال
در سال هشتم از هجرت این دو قبیله متفق شدند و قصد مسلمانان کردند چون خبر بحضرت رسالت رسید با دوازده هزار
کس از سوار و پیاده متوجه شد و مشرکان چهار هزار مرد بودند ابوبکر چون قلت لشکر کفار و کثرت لشکر اسلام را دید
گفت لن نغلب الیوم من قلة المخالف و کثرة المسلمین یعنی از قلت لشکر مخالف و کثرت سپاه خود مغلوب نشویم این سخن
بحضرت رسیده نه پسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق تعالی این قصه را یاد مومنان میدهد
که شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون بشگفت آورد شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم
پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی را از صولت دشمن و ضاقت و تنگ شد علیکم الارض بر شما زمین
آن زمان بما رحبت با فراخی که داشت یعنی دران زمین فراخ مصیری و مرجعی نداشتید که بان ملتجی شده
نفوس شما از شدت رعب مطمئن شود ثم ولیتم پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مدبرین در حالتی
که هزیمت کنندگان بودید آورده اند بر خلاف قتال بیان این مقال بر سبیل اجمال انکه در اول حال که هر دو لشکر
بهم آمیختند مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند و ایشان را هزیمت داده پراکنده ساختند و همه باخذ غنیمت مشغول شدند
مشرکان از عرق حمیت جاهلیت بحرکت آمده یکدیگر را آواز دادند که کجا میگریزید زنان و فرزندان خود را در دست
ایشان رها کنید پس متفق شده بازگشتند و یکبار خود را بر مسلمانان زدند و مسلمانان بجهت مشغولی باخذ غنیمت ازین غافل
بودند پس مضطرب شده همه منهزم شدند و شکست عظیم بر ایشان افتاد و با رسول هیچکس نماند الا نه کس از بنو هاشم و یک کس از انصار

علیه السلام در پیش حضرت رسالت مرتبت ایستاده رایت در دست داشت و قتال می کرد و عباس بر دست راست حضرت بود و فضل
بن عباس بر جانب چپ او بود و نوائی گرد آن حضرت در آمده بودند و حضرت رسالت پناه در آن روز بر استر سوار بود و چون
دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی رو بآنحضرت آوردند حضرت استر خود را نهیب می داد و بر روی دشمن حمله می نمود
عباس رکاب و لجام استر را گرفته نمی گذاشت که آنحضرت محاربه نماید حضرت فرمود که چون چنین است پس اصحاب را باز
خوان عباس مردی بلند آواز بود باواز بلند ندا کرد که یا معشر المهاجرین والانصار این تفرون اذکروا العهد الذی
عاهدتم علی رسول الله همه در حال باواز عباس باز گشتند و بملازمت حضرت پیوستند و کفار را منهزم ساختند ثم انزل الله
پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلب است علی رسوله بر رسول خود و علی المؤمنین
و بر مومنان تا بندای عباس باز گشتند اعاده جار بجهت تنبیه است بر اختلاف حال رسول و امت و مرویست که مردی از هوازن
که نام او ابو جرول بود بر شتری نشسته رایتی سیاه در دست گرفته در پیش کفار ایستاده بود و چون بر مسلمانان ظفر یافتی
نیزه بر روی زدی و او را بکشتی و چون فرصت نیافتی رایت بر افراشتی و در عقب اهل هزیمت رفتی علی علیه السلام آهنگ وی کرد
تا بوی رسید ضربتی با و حواله کرد وی از شتر بیفتاد تیغی بر رویش زد و بدوزخش رسانید و در عقب او چهل کس دیگر را بجهنم فرستاد
چون مشرکان آن را بدیدند شکست خوردند و مسلمانان روی بر ایشان آوردند و به تیغ و نیزه ایشان را هلاک میساختند
و رسول خدا بنفس نفیس دست بشمشیر کشیده روی بکفار نهاد که آثار شجاعت آنحضرت بر همه در حال ظاهر شد پس حق تعالی پنج هزار فرشته را
بمدد اهل اسلام فرستاد کما قال و انزل جنوداً و فرو فرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها ندیدید آنها را
اما کفار بدیدند و آنها ملائکه بودند با جامه های سفید و عمامه های سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق
سوار شده و عذب الذین کفروا و عذاب کرد خدا آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته شدند
و شش هزار کس از اولاد و اهالی ایشان اسیر کردیدند و بیست هزار کاو و زیاده از چهل هزار گوسفند بدست
مسلمانان در آمد و ذلک و آنچه واقع شد جزاء الکافرین پاداش ناگرویدگان است در دنیا و مرویست
که نزول ملائکه در روز حنین جهت تقویت قلوب مومنان و تشجیع ایشان بود و اصلا مباشر قتال نشدند القصه مشرکان
منهزم شدند و باوطاس آمدند رسول صلعم ابو عامر نام امیر کرد تا برود و ایشانرا متفرق و پراکنده گرداند و امیر
مشرکان مالک بن عوف النصری بود چون دید که ابو عامر مشرکانرا پراکنده کردانید و بعضی از اموال ایشانرا غنیمت کرد

مالک بطایف آمد و باز لشکر متفرق او جمع گشتند رسول بر اثر او بطایف رفت و طایف را حصار نمود و تا آخر
شوال کارزار فرمود چون ذو القعده در آمد که از ماه حرام است دست از حرب کشیده بعمره احرام گرفت و غنیمت
حنین و اوطاس قسمت کرد و بر مولفه قلوب که عبارت از ابو سفیان و معاویه بن ابی سفیان و هشام بن مغیره
و غیرهم را از پنجاه شتر تا صد بایشان داد و انصار را نصیبی اندک داد و مهاجر را بسیار انصار بجهت این غمگین و ملول
خاطر شدند و بعضی گفتند که همه غنیمت بقوم خود داد و برخی گفتند که تیغ ما زدیم و غنیمت کافران بردند چون این خبر
بسمع مبارک رسول خدا رسید بفرمود تا همه انصار را جمع کردند و هر کس که از غیر انصاری بود از آن مجلس منع کرد و بعد از
انعقاد مجلس در میان ایشان بنشست و فرمود که ای انصار شما راضی نیستید که مردمان باز گردند و نصیب ایشان گوسفند
و چهار پای باشد و در نصیب شما رسول خدا باشد گفتند بلی رضینا بالله پس فرمود که انصار صاحب سر من اند و خواص
من اند و اگر مردمان بوادی سلوک کنند و انصار بشعب من بطریق انصار سلوک کنم بعد از آن دست بدعا بر داشت
و فرمود اللهم اغفر الانصار و ابناء الانصار و ابناء ابناء الانصار آورده که چون بعضی از هوازن و ثقیف بعد از
واقعه حنین بملازمت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بشرف اسلام معزز گشتند حق تعالی در حق ایشان فرمود ثم یتوب الله من بعد ذلک
بسی قبول میکند خدای از پس این جنگ علی من یشاء بر هر که میخواهد از ایشان در مجمع گفته که تعلیق توبه بمشیت
بجهت آنست که بعضی از ایشان کسانی بودند که قابلیت و استعداد فیض الطاف الهی داشتند و بجهت آن ایمان
آوردند و بعضی بجهت عناد و انکار مستعد این نبودند ایمان نیاوردند و توبه نکردند والله غفور و خدای
آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را رحیم مهربان است که بعد از توبه مواخذه نکند در عقب آن منع دخول
مشرکان از مسجد الحرام فرمود یا ایها الذین آمنوا ای گروه باور دارندگان انما المشرکون
جز این نیست که مشرکان نجس پلید اند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیده یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند
یا از جنابت غسل نمیکنند و نزد فقهای امامیه نجس العین اند چون کلاب و ظاهر آیه دال است برین و از حسن مرویست
که لا تصافحوا المشرکین فمن صافحهم فلیتوضأ و این موافق مذهب علمای امامیه است که میگویند کافر یا مصافح
با رطوبت باشد و اگر هر دو یابس باشند سنت است که بجای وضو مسح آن کنند فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند
المسجد الحرام بمسجد الحرام که محیط است به بیت الحرام بعد عامهم هذا پس این سال که عام نهم سوره برائت در آن نازل

خواند و آن سنهٔ تاسع بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنهٔ عاشره بوده ابو حنیفه گفته مراد منع کفارست
از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد الحرام و غیر آن از مساجد و مالک منع میکند از دخول همه مساجد و قیاس بر مسجد الحرام
و شافعی همین از دخول مسجد حرام نهی و منع میکند خاصه و نزد امامیه منع ایشان ست از مسجد الحرام و از زمین حرم
زیرا که حرم نزدیک مسجد الحرام ست و مرویست که چون این نهی واقع شد مومنان گفتند یا رسول الله چون
مشرکان در موسم حج نیایند و طعام نیارند و سودا و معامله نکنند طعام بر ما تنگ شود و تجارت قطع گردد حق تعالی
فرمود وَإِنْ خِفْتُمْ اگر می ترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ
پس زود باشد که خدا توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد و قید اغنا بمشیت
جهت آنست که تا آمال همه مسلمانان منقطع از غیر شده بالکلیه متوجه بمولی شوند تا تنبیه باشد بر آنکه اوست که مفضل است
در اغنا و حق تعالی ایفا ازین وعده فرموده بآنکه از برای ایشان انواع غلات و امتعه در عالم بآن صوب آوردند
و معامله میکردند و مع ذلک برای ایشان فتح بلاد و غنایم کفار حربی و جزیهٔ اهل کتاب را با ایشان کرامت فرمود
تا غنی شدند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده و منع و عطا فرماینده
بر وجه حکمت و مصلحت چه حکمت و مصلحت مقتضی آنست که دری به بندد و دری بگشاید نعم ما قیل خدا گر بحکمت
به بندد دری کشاید بفضل و کرم دیگری بعد از ذکر معامله وثنی بمحاربه کتابی امر میکند که قَاتِلُوا کارزار کنید
ای مومنان و بکشید الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آنانرا که ایمان ندارند بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ
و نمیگروند بروز قیامت یعنی باحوال کما ینبغی آنچه یهود میگویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد
روحانی اثبات میکنند نه جسمانی پس ایمان ایشان بروز آخرت چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند
مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند
آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده وَلَا يَدِينُونَ و نمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلام ست و
ناسخ جمیع ادیان مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شدند کتاب را یعنی توریت و انجیل این بیان
لا یؤمنون ست یعنی با اهل قتال مقاتله کنید حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه را این مشتق ست
از جزی دینه اذا قضا یعنی آنچه مقرر شده است بر ایشان که هر سال بمسلمانان بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود یعنی

هر یک مال جزیه را بدست خود دهند نه وکیل و نایب و بدین باب توهین کنند تا موجب خواری و مذلت ایشان باشند و آنکه
دهند نه نسیه لهذا از فقیر جزیه اخذ نباید کرد وَهُمْ صَاغِرُونَ وحال آنکه ایشان خوار شدگان باشند چه حکم شرع
آنست که جزیه بدست خود دهند و نه نشینند تا وقتی که تسلیم آن کنند و جزیه از ایشان بگیرند و سیلی بگردن ایشان
فرو کوبند مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را چون شبهه کتاب هست ملحق اند بکتابیین و موید
این است روایتی که از علی رضی الله عنه مرویست که مجوس را پیغمبری و کتابی بود پیغمبر خود را بکشتند و کتاب را بسوختند و بعد از ان
نادم شده رجوع بزاهدی از زهاد خود کردند که از هداه ایشان بود و آن زاهد بعضی از اوراق کتاب که نسوخته بود جمع کرد
و بعضی از سخنان خود را با آن ضم کرد و آنرا کتابی گردانید که اکنون بآن عمل میکنند و نزد شافعی از غیر کتابی جزیه نگیرند
و ابو حنیفه گفته که جزیه از همه مشرکان بگیرند مگر از مشرکان عرب و از مرتد که حکم قتل است و بمذهب امامیه جزیه مخصوص است
باهل کتاب و مجوس که کتاب شبهه دارند بدانکه قدر اخذ جزیه نزد ابی حنیفه اگر درویش است دوازده درهم و اگر متوسط است
بیست و چهار درهم و اگر غنی است چهل و هشت درهم و اما آنکس را که هیچ مالی نباشد بر وی جزیه نیست و بر مجانین و اطفال
و نسوان نیز جزیه مرتفع است و شافعی گوید که کم از دیناری نگیرند خواه درویش باشد و خواه توانگر و در مذهب اهل البیت
جزیه را حدی نیست بلکه آن برای و مصلحت امام است و این در اصلاح و اخضاع ایشان ادخل است و صاغرون
از صغار ماخوذ است بمعنی ذلت و واو برای حال است ای یعطوها فی حالة ذلتهم بعد از ان اخبار از اقوال اهل کتاب میدهد
وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند یهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ عزیر پسر خداست و قایل این قول متقدمین یهود بودند
و با تمامی آنکه در مدینه بودند و اگرچه اکنون بعضی از ایشان منکر این اند و عزیر از نسل یعقوب از سبط لاوی و قصه او
بر وجه تفصیل در سوره بقره سمت تحریر گردیده و بر سبیل اجمال آنکه چون عزیر بقوم خود رسید و تمام توریت را
از بر داشت پس قوم را گفت که قلمی چند بیارید و چون حاضر کردند عزیر هر قلمی را بر انگشتی بست و بتوریت نوشتن مشغول شد
تا آنکه چون توریت را تمام بنوشت ایشان بدرفتند و آن نسخهای توریت که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند
و مقابله کردند با آنچه وی نوشته بود یک حرف تفاوت نداشت قوم گفتند که توریت با این بزرگی مقدور بشر نیست
که حفظ آن تواند کرد این قدرت تو بر ان جهت است که پسر خدائی تعالی الله عن ذلک وعن هذا القول وَقَالَتِ
النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست و این نیز سخن بعضی از ایشان است که وجود فرزند را

بی وجود خبر از مستحیلات شمرده اند یا آنکه از وی ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده کرده بر این جرات اقدام
نمودند و در تفسیر منهج الصادقین مسطور است که گویند که سبب حدوث این قول از ترسایان آن بود که چون عیسی را
باسمان بردند ایشان هشتاد و یک سال بر طریق صلاح و سداد بودند تا وقتی که میان ایشان و جهودان
مردی شجاع نام او بولس جنگ بسیار داشت او از ترسایان بکشت و بعد از آن جهودان را گفت که من می ترسم
که ترسایان بحق بوده باشند و ما بر باطل و ایشان به بهشت روند و ما بدوزخ و لیکن من کیدی میکنم که ایشان نیز
بدوزخ روند پس اسپی که بی نظیر داشت نام او عقاب آنرا پی کرد و جامه بر خود چاک کرده خاک بر سر کرد و بمیان ترسایان
آمد و گفت ای قوم مرا میدانید گفتند نی گفت من آن بولس ام که چندگاه با شما کارزار کردم اکنون پشیمان شدم
و توبه کرده ام و از آسمان بمن ندا کردند که توبه تو مقبول نخواهد بود تا دیگر بار ترسا نشوی اکنون ترسا شدم
و بر دین و ملت شماام و شما را ازین صورت مطلع کردانیدم تا از کار من باخبر باشید پس از آنجا برفت و یکسال
تمام در کنیسه بنشست و انجیل بیاموخت و بتلاوت آن مشغول شد و ترسایان را گفت که مرا از آسمان ندا کردند
که خدا توبه ترا قبول کرد و از تو خوشنود شد ترسایان او را از نزد خود باز داشتند و از آنجا به بیت المقدس شد
و مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور [illegible] او را تعلیم داد که خدا و عیسی و مریم سه شخص بودند یک خدا است و تثلیث
و اتحاد که ترسایان میگویند سخنان است القصه از آنجا بروم رفت و ایشان را لاهوت و ناسوت تلقین کرد و گفت عیسی نبود
مگر پسر خدا و مردی دیگر را که یعقوب نام بود این مقوله را بیاموخت و شخصی دیگر که ملکا نام داشت گفت عیسی خدا بود لم یزل
و لا یزال پس ایشانرا وصیت کرد که از پس من مردمانرا باین دعوت کنید و بدانید که عیسی را بخواب دیدم مرا گفت که من از تو
راضی شدم و من فردا خود را قربان خواهم کشت چون روز دیگر شد خود را بکشت و این سه مرد پس او ترسایانرا دعوت میکردند
هر گروه یکی را متابعت کردند و بجهت این میان ایشان اختلاف واقع شد تم کلامه ذلک آنچه مذکور شد قولهم
گفتار یهود و نصاری است بافواههم بدهنهای ایشان ذکر افواه بجهت اشعار بآنکه این قول مجرد است از برهان عقلی
و نقلی یضاهئون مشابه می سازند سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان
یعنی بگفتار آبای قدیم خود که این کفر چیزیست قدیم در میان ایشان راسخ است و یا بگفتار بعضی از کفار عرب که حق تعالی را
ابو اللات و ابو العزی میخواندند و بدانکه اول یضاهئون محذوف است ای یضاهئون قولهم قول الذین کفروا

پس حذف مضاف شد مضاف الیه در مقام آن واقع کرده دیگر گوید قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ هلاک کرد خدای ایشانرا
این جمله دعاست بر اینها یا هلاک چه هر که خدا با او مقاتله کند البته هلاک شود و حرمان ابدی گردد أَنّٰى يُؤْفَكُونَ
چگونه برگردانیده می‌شوند از راه حق بباطل استفهام بطریق تعجب است یعنی با وجود دلایل و حجج داله بر قدم و وحدت
او تعالی در ذات و صفات و حدوث ممکنات قایل شدند باآنکه عزیر و عیسی پسران خدا یند عجب است اِتَّخَذُوا
فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللّٰهِ
بجز از خدای یعنی فرمان میبرند ایشانرا در تحریم و تحلیل چنانکه فرمان خدا باید برد در ان و یا سجده میکنند ایشانرا
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز بخدائی میگیرند یا بمعنی که او را پسر خدا می‌دانند و میگویند که ان الله
ثالث ثلاثة وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنکه پرستند
و فرمان برند إِلٰهًا وَاحِدًا یک خدایرا که در وحدانیت لَا إِلٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او و این صفت
ثانیه است یا استیناف است برای تقریر توحید سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاک است او از آنچه بوی انباز
میگیرند مرویست از عیسی بن حاتم که او گفت که من ترسا بودم روزی بنزدیک رسول رفتم و صلیبی از زر
در گردن داشتم مرا گفت که این بت را از گردن خود دور کن من او را از گردن بیرون کردم و بنشستم
پس آنحضرت بتلاوت سوره برات مشغول شد که تا باین آیه رسید که اتخذوا احبارهم من گفتم ما ایشانرا نمی‌پرستیدیم
فرمود که بقول ایشان حلال را بحلال میدارید و حرام را بحرام گفتم آری فرمود نه شما ایشانرا و آنچه بشما میفرمایند اطاعت
میکنید و طاعت میدارید گفتم آری فرمود پس این است عبادت ایشان يُرِيدُونَ میخواهند یهودان و ترسایان
أَنْ يُطْفِئُوا که فرو نشانند نُورَ اللّٰهِ نور خدایرا که آن حجت دال است بر وحدانیت او و نفس قرآنست و آیات نبوت
حضرت رسالت مرتبت بِأَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهای خود یعنی بشرک یا بتکذیب که بر زبان میرانند وَيَأْبَى اللّٰهُ
و منع میکند و نمیخواهد و نمی‌پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن خود را باعلای توحید
و اعراض اسلام وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند آنرا کافران جواب لو محذوفست بجهة دلالت
ما قبل بران و صحت استثناء مفرغ باآنکه فعل فعل موجب است بجهت آنست که در معنی نفی است و این کلام متضمن تصغیر
ایشانست و تضعیف کید ایشان زیرا که خصم تاثیر نمیکند مگر در انوار ضعیفه نه در اقتباس عظیمه پس بیان اتمام نور میکند

بقوله هُوَ الَّذِي اوست آن خدای که بفضل شامل خود أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد فرستادهٔ خود را که محمد است
بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است و یا سایر معجزات باهره او وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است
لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر سازد و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و جمیع احکام آنرا منسوخ
سازد و این معنی بعد از نزول عیسی و خروج مهدی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کراهت دارند مشرکان این صورت را از ائمهٔ هدی علیهم السلام روایت است که تاویل
این آیه بظهور نا آمده و قیامت قایم نشود مگر بعد از ظهور غلبهٔ دین اسلام بعد از آن از حال احبار و رهبان اخبار میفرماید
که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اند إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ
وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ هر آینه میخورند یعنی فرا میگیرند
مالهای مردمانرا بِالْبَاطِلِ بباطل و ناروا و اگر آن رشوت است در تغییر و تحریف احکام و تسمیهٔ اخذ مال باکل جهة آنست
که اکل غرض اعظم است از آن وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع میکنند
ایشانرا از دخول در اسلام پس باید که شما از صحبت ایشان مجتنب شوید و از مجالس ایشان احتراز نمائید وَالَّذِينَ
و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج نهند طلا را وَالْفِضَّةَ و نقره را
وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند کنوز اموال را و مراد عدم زکوة است یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده ما ادی زکوته
فلیس بکنز آنچه زکوة آن داده اند گنج نیست و از امیر المؤمنین علی ع مرویست که گنجیکه بران وعید حرب شامل آنست
که زکوة نداده باشند و وعید آن این است که فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان را که زکوة آن نداده باشند
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک که داغ کردن اعضای ایشان باشد بدراهم و دنانیر غیر مزکی يَوْمَ يُحْمَىٰ بیان
بیان وقت عذاب ایشان است یعنی آن عذاب در روزی است که گرم کرده شود عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ
در آتش دوزخ اصل کلام یحمی النار است و بجهت مبالغه نار حذف شده است و فعل مسند گشته بجار و مجرور تا تنبیه باشد
بر مقصود و بعد از انقلاب صیغهٔ تانیث بتذکیر شده و چون مراد بذهب و فضه دراهم و دنانیر کثیره است از این جهت
ینفقونها و علیها بصیغهٔ تثنیه واقع نشده گویند این هر دو ضمیر راجع بکنوز اموال است چه آن در حکم عام است فَتُكْوَىٰ
بِهَا پس داغ کرده شود بدان دنانیر و دراهم جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقیر اکره بدان زده

وَجِبَاهُهُمْ و پهلوهای ایشان که از اهل فقر حجتی کرده‌اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که بر درویشان گردانیده اند
که اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که مشتمل اند بر اعضای رئیسه که آن دماغ و دل و جگر است و احوال کرد این سه
عضو را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ این است آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ
برای منفعت نفسهای خود و امروز علیمحضرت نفسهای شما و سبب تعذیب آن شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ
تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید آنرا و یا ما مصدریه باشد یعنی بچشید وبال گنج نهادن خود را از
ابن عباس مرویست که چون این آیه بر مسلمانان دشوار آمد نزد رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما فرزندان
طفلان داریم چگونه برای ایشان ذخیره نکنیم فرمود که او سبحانه زکوة واجب نگردانیده مگر برای آنکه مالهای شما پاکیزه شود
پس هرگاه که زکوة بدهید باقی حلال است و پاکیزه و شرط وجوب زکوة در نقدین و غلات و انعام بر طریق تفصیل
در کتب فقه مسطور است بدانکه حق تعالی ذکر وعید ظالم فرمود بکنز مال بدون اخراج زکوة و غیر آن از حقوق الله بعد از آن
بیان ظلم میکنند در اشهر حرم و میفرماید إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در کتب متقدمان مرقوم است
که اعیاد و متعبدات اهل کتاب دایر بود بماه قمری و سال شمسی و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از
روز است تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسریست پس در هر سال کبیسه ایشان سیزده ماه می باشد
و چون عدد سنه در حکم خدا دوازده است پس حق تعالی بیان آن کرد اعمال اهل اسلام بر شهور قمری نهاد و احکام صوم
و روزه و عده و حج و غیر آن بدان مرتبط ساخت و فرمود که عدد آن نزد او سبحانه دوازده است يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ در روزی که آفرید آسمان و زمین را این ظرف متعلق است بمعنی ثبوت که از سوق کلام معلوم میشود یعنی
عدد دوازده ماه ثابت است در نفس الامر آنگاه که اجرام و ازمنه خلق فرمود مِنْهَا از دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ
چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته که آن ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد که ماه رجب است ذَٰلِكَ این دواز
ده ماه الدِّينُ الْقَيِّمُ حسابی شماریست درست و راست و دین بمعنی حساب در کلام عرب بسیار است و تسمیه حساب
بدین بجهت لزوم آن مانند لزوم دین چون بیان دوازده ماه کرد و ذکر چهار ماه حرام فرمود بعد از آن فاء تعقیبیه آورد که
فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ در این چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بهتک حرمت آن و ارتکاب محرمات الا

و از ابن عباس مرویست که ضمیر فیهن راجع با ثنا عشرست یعنی در این دوازده ماه ظلم و تعدی مکنید مراد آنست
که در جمیع عمر ترک اوامر مکنید و ارتکاب نواهی منمائید در بیضاوی گفته که جمهور بر آنند که حرمت مقاتله در این چهار ماه
منسوخ است و مذهب امامیه آنست که منسوخ نیست و ابتدا بقتال در آن حرام است اما اگر مخالف در آن ابتدا
بقتال کند خواه آنکه معتقد حرمت آن باشد یا نه جایز است در آن ماه قتال با او چنانکه صاحب کنز العرفان گفته که نزد
اصحاب ما تحریم قتال در اشهر حرم بقوله تعالی قل قتال فیه کبیر علی اطلاقه نیست بلکه تحریم آن نسبت بکسی است که ملاحظه حرمت
آن کند و ابتدا بقتال آن نه نماید و اما کسی که معتقد حرمت آن نباشد و با وجود اعتقاد حرمت ابتدا بقتال کند
مقاتله با او جایز است لهذا قتال در کریمه قل قتال فیه کبیر تنکیر واقع شده و نکره در اثبات مفید عموم نیست وَقَاتِلُوا
الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً در حالت مجتمع و متفق نه مختلف و متفرق كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ
كَافَّةً همچنانکه کفار با شما کارزار می کنند در حالتی که اتفاق و اجتماع کنند بر ان و افراد کافه
بجهت آنست که مصدر است بمعنی کف و منع در بیضاوی گفته که کافه بمعنی جمیع است و آن مصدر کف عن الشیء است
چه جمیع مکفوف است از زیاده و نصب آن بر حالیت است وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدا مَعَ الْمُتَّقِينَ
با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ و در آیه دلالت کرده دلیلست بر آنکه در سنین اعتبار بشهور قمریست نه شمسیه
بجهت سهولت معرفت بر خاص و عام آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بودند و در ماههای
حرام قتال نمی کردند و این عادت از عهد ابراهیم قرار یافته بود چون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده می گفتند
ما سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس جنادة بن عوف کنانی که از رؤسای ایشان بود گفت یا معشر
العرب خدا یا من شما محرم را درین سال حلال ساخت و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردم این قبول کردند
تا زمان دیگر منادی کرد که درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال و در سالی چهار ماه را حرام میدانستند
اما اختصاص اشهر حرم فرو گذاشته مجرد عدد را اعتبار کردند و این عمل را النسیء میگفتند مرویست که اول کسی که
نسیء کرد مالک بن کنانه بود و از پس آن جنادة بن عوف کنانی که هر سال موسم بر خری نشسته و در میان قوم ندا
کردی و گفتی که ماه صفر را حرام کردیم و محرم را احلال و باز گفتی که ماه صفر را احلال کردیم و محرم را احرام چون گفتی که ماه محرم را
حرام گردانیدم مشرکان سنانها از سر نیزهها بکندندی و آهنها از پیچ نیزهها بیرون کردندی و تیغها با نیام نمودندی

تا آنکه محرم گذشتی و اگر گفتی که این ماه را حلال کرده‌ایم و صفر را حرام ساختیم با نیزه کردندی و این عمل را نسی میگفتند
حق تعالی فرمود که انما النسیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر فزونی است در کفر زیرا که
تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام یافته و نسی مصدر است قال ابن انسأ اذا اخره
مراد معنی مصدر است یعنی آن تاخیر شهر حرام است بشهری دیگر یضل به گمراه کردانیده می‌شوند باین عمل الذین کفروا
آنانکه کافر شده‌اند یحلونه حلال می‌کنند نسی را که آن تاخیر حرمت ماهست بماهی عاما یک سال و یحرمونه
عاما و حرام میکردانند آنرا سال دیگر لیواطئوا تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله شمار آنچه
خدای تعالی حرام کرده است یعنی چهار ماه محرم لام لیواطئوا متعلق است به یحرمونه فیحلوا ما حرم الله پس حلال میکنند آنچه
خدای حرام کردانیده بمواطات عدد بدون مراعات وقت زین لهم آراسته کردانیده شده است برای ایشان
یعنی شیطان بیاراسته در دلهای ایشان سوء اعمالهم بد کردارهای شان والله لا یهدی
القوم الکافرین و خدا راه ننماید در قیامت طریق بهشت ناگرویدگان را بجهت فرط عناد و انکار مرویست
که در سالی که سوره برات بر رسول نازل شد کفار مکه حج در ذو القعده کردند پس سال دیگر که رسول حجة الوداع کرد
حج ایشان با ذو الحجه افتاده بود چون باین آیه نسی حرام شد جناب رسالت مآب در حجة الوداع خطبه ادا نمود و فرمود
که ماههای حرام بجای خود واقع شد و حج با ذو الحجه افتاد و نسی باطل شد و سالی دوازده ماه است چهار ماه از آن حرام است
سه متوالی که آن ذو القعده و ذو الحجه و محرم است و یکی منفرد که آن رجب است منقول است که در سال نهم از هجرت حضرت
رسالت پناه بعد از آنکه از طرف طایف معاودت فرموده عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه
بسبب خشکسالی و قحط و رنجوری بدن بر ایشان حاوی بودند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد در میان جان به بندند بعضی
عزیمت بدان صوب معطل ساختند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و گرمی هوا کراهت طبع در رفتن تکاسل
می ورزیدند آیه نزول اجلال یافت یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ما لکم چیست شما را که برای
اعلای کلمه دین اذا قیل لکم چون گویند مر شما را که بجد تمام انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای
اثاقلتم گران نمائید و درنگ کنید و مایل شدید الی الارض بسوی زمین یعنی از غایت کاهلی در آن زمین مقیم اید
یک قدم از آن بر ندارید و ملازم آن باشید و جار و مجرور متعلق است باثاقلتم و اثاقلتم چون متضمن معنی میل است از این جهت

منقوی بالا شده پس بر سبیل تقریع و انکار می‌فرماید أَرَضِيتُم آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا
بزندگانی دنیا و غرور آن مِنَ الْآخِرَةِ از زندگانی عقبی یعنی دنیا را بر آخرة گزیدید فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرة و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی محقر و هیچ عاقل
بزرگتر را از دست ندهد برای خورده چه متاع این جهان فانی است معیوب و نعیم آن جهانی باقی و بی‌عیب پس چرا کسی دولت باقیه
گذارد و بنعمتهای فانی سر فرود آرد و بعد از آن بر سبیل وعید میفرماید إِلَّا تَنفِرُوا اگر بیرون نروید بجنگی که شما بآن
مامور شدید یُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یعنی بسببی از اسباب شاید شما را هلاک کند
چون قحطی و تنگی و غیر آن وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ قومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و فارس
وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را و به تثاقل در نصرت دین او قدحی نتوانید کرد و او را جل و علا
رسول خود را بی نصرت ناصری و اعانت معینی در پناه عصمت خود نگاه دارد و این کلام متضمن ذم اصحاب است از تثاقل
و تقاعد در جهاد و گویند ضمیر راجع برسول است یعنی ضرری برسول نتوانید رسانید زیرا که حق تعالی او را وعده نصرت داده
و وعده او حق است وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از تبدیل و تغییر اسباب و نصرت پیغمبر بدون مدد غیر آن
قَدِيرٌ تواناست کما قال إِلَّا تَنصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند فَقَدْ
نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت داد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وقتیکه بیرون کردند او را
کافران یعنی قصد اخراج او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری خروج داد و جزاء الا تنصروه محذوفست که فسینصره الله است
چنانچه باین مترجم شد و قوله ثَانِيَ اثْنَيْنِ حالست از ضمیر اخرجه یعنی اخراج رسول کردند در حالتی که جز دو یم او نبود یعنی با او
نبود مگر یک کس که آن ابوبکر است و قوله إِذْ هُمَا ظرف ثانی اثنین یعنی نصرت داد پیغمبر را وقتی که او و ابوبکر فِي الْغَارِ
در غار بودند و آن غاریست بر اعلای جبال ثور جانب یمن از مکه پس پیغمبر علی را بجای خود بخوابانید و خود برفاقت ابوبکر
بیرون رفت و بدان غار توجه نمود و شب در انجا بیتوته فرمود و حق تعالی جفت کبوتری وحشی را امر کرد تا پایین در غار
آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید و کفار که در همان شب بخانه پیغمبر آمدند تا بدو گزندی
رسانند علی را بجای او خفته دیدند با وی گفتند که محمد کجاست آنحضرت گفت نمیدانم و چون روز شد بطلب آنحضرت از مکه
بیرون آمدند و سراقه بن مالک را که در پی بری ضرب المثل بود همراه بردند و چون بدر غار رسیدند سراقه بن مالک گفت

سواری از ملائکه بصورت بشر بدر غار ایستاده بود چون کفار را دید گفت محمد را در شعاب این جبل طلبید که درین غار نیست
زیرا که نسج عنکبوت دریده نشده و بیضه شکسته نگشته القصه کفار بسبب آن دلالت حالات بر خلو مقام از سید انام
که داشت متعرض غار نشده چون ابوبکر بدر غار کفار را بدید مضطرب شد و بسیار خایف گشت و گفت یا رسول الله اگر کسی
از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کنند هر اینه ما را به بینند حضرت فرمود که اندیشه بخود راه مده حق تعالی ازین حال خبر داد
که اذ یقول چون بگفت پیغمبر خدا لصاحبه مر یار خود را لا تحزن اندوه مخور ان الله معنا بدرستی که
خدا با ماست یعنی مطلع است بر احوال ما پس نصرت دهد ما را بر اعادی و عصمت ما فرماید از عوادی فانزل الله
پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب آرامش دل است علیه بر رسول تا متیقن گردید
و از صمیم قلب بدانست که ظفر نیابند کفار بر وی وایده و قوت داد پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملائکه که لم
تروها ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند گویند که ضمیر سکینه راجع با بوبکر است
زیرا که او مضطرب بود و این قولیست بعید زیرا که همه ضمایر ما بعد و ما قبل آن راجع بحضرت رسالتست بلا خلاف و آن ضمیر
الا تنصروه و ضمیر فقد نصره الله و اذ اخرجه و لصاحبه و ایده بجنود چگونه در خلال آن ضمایر ضمیری عاید بغیر آن باشد
وجعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنانکه کافر شدند السفلی یعنی دعوت کفر از ایشان را در می شد
خوار و بی مقدار ساخت و کلمة الله و کلمه خدا یعنی دعوت اسلام یا توحید کلمه شهادت هی العلیا
آن بلندتر و رفیع‌ترست مراد آنست که حق تعالی رسول را از دست کفار خلاص کرد و بمدینه رسانید یا آنکه تایید پیغمبر خود داد
بملائکه و بجهت آن اسلام قوی شد و کفر و شرک ضعیف گشت والله عزیز و خدای غالب است عزیز گرداند
اهل توحید را حکیم داناست خوار سازد اهل شرک را غرض از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست
که بیان آن میفرماید که اگر شما ای کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او
یک کس بیش نبود تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم
پس مفتاح نصرت در قبضه قدرت من است بعد از آن مومنان را بجهاد امر میفرماید که انفروا یعنی بیرون روید
بغزوه تبوک خفافا سبکبار باشید و ثقالا و در حالتی که گرانبار باشید مفسرانرا در خفاف و ثقال اقوالست

حاصلش انکه مراد یا سوار انند یا پیادکان یا توانگر یا تنگدستان و بیماران از بعضی اهل دل منقول است که فرمود که خفاف
آنانند که از بند ماسوی ازاد اند و ثقال انها اند که بقید متعلقان مقید اند و در اسباب نزول آورده که جمعی بهانهٔ
ضایع شدن کارهای این جهانی داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوک داشتند حق تعالی عذر ایشانرا قبول نفرمود و امر کرد که همه
بیرون روید خواه انانکه سبک بار انند از بار مال و منال خواه انها که کران بار انند یا حال وَجَاهِدُوا
وجهاد کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که بتهیهٔ اسباب زاد و سلاح کنید وَأَنفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کارزار
کردید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن بنفس و مال خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است شمارا
از تخلف و ترک جهاد إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید فضل خیر را یا عارفید بثواب جهاد و عقاب تخلف آن
آیه دلیل است بر انکه جهاد بنفس و مال واجب است بر کسی که مستطیع باشد با این هر دو اورده اند که چون حضرت رسالت مردمانرا
بغزوهٔ تبوک امر فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی که فرمانرا بسمع اطاعت شنودند آنها اکابر مهاجر و انصار بودند
و بعضی ایشانرا کران آمد اما فرمان خدا و حکم رسول را بر هوای نفس خود اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف
طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی آنکه تو ایشانرا دعوت میکنی
عَرَضًا خاصه دنیاوی قَرِيبًا نزدیک بفراکرفتن و سهل الاخذ وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفر میانه یعنی آسان و نزدیک و نه
دور با مشقت لَّاتَّبَعُوكَ هر اینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِن بَعُدَتْ ولیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ
بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوکند خورند بخدا میگفتند لَوِ اسْتَطَعْنَا
اگر می توانستیم سفر کردن و استطاعت میداشتیم لَخَرَجْنَا هر اینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما و [illegible] میفرمودیم
يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوکند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند این بدل است از سیحلفون
زیرا که حلف کاذب ایقاع نفس است در هلاکت و یا حال است از فاعل سیحلفون وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
انکه ایشان دروغ کویانند در این که میکویند آورده اند که چون رسول عزم غزای تبوک فرمود و آن مسافتی بود تا بحد روم منافقان
طمع کردند که رسول و اصحاب متوجه سفر روم شوند ما بسرای رسول و اصحاب او در آئیم و غارت کنیم حق تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را
از این حال خبر داد حضرت فرمود که تدبیر این امر چیست جبرئیل گفت که حق تعالی میفرماید که در این غزا اگر میروی احتیاج تیغ
زدن نخواهد شد بلکه مهم بصلح خواهد کشید علی را بر جای خود نصب کن مر اهل بیت و محراب و منبر با وی بگذار تا هم نیابت کند

و رسم مدینه را حمایت نماید حضرت رسالت مرتبت علی ع را بر جای خود نصب کرد و مدینه را باو سپرد منافقان چون آنرا
بدیدند دانستند که کید ایشان باطل شد بجهت آنکه پیغمبر خدا یک منزل رفت اهل نفاق زبان طعن دراز کردند و گفتند
که محمد علی را دشمن گرفت و از و ملال یافت نمی‌بینی که او را با زنان و کودکان بگذاشت حضرت علی ع چون این سخن بشنید
بر وی شاق آمد بر خاست و سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرد و متوجه خدمت حضرت رسالت شد تا صورت حال
بعرض رساند وقت نماز عصر بود که رسید رسول از خیمه بیرون آمده در راه نگاه میکرد و فرمود که این شخص شمایل علی ع
دارد چون نزدیک رسید گفت چه خبر ترا بر این داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعن منافقان که در حق من و تو
چنین و چنین گفته اند رسول فرمود یا علی اما ترضی بان تکون وزیری و وصیی و خلیفتی و انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی علی فرمود رضیت پس معاودت نمود و در وقت عزیمت تبوک منافقان تعلل میکردند و عذر تخلف
می‌آوردند حضرت ایشانرا بگذاشت و رفیق خود شان نساخت بعد از ان بیان حال ایشان در این آیه مذکور شد بر وجه تلطف
نه بر وجه خبر فرمود عفا الله عنک حق تعالی عفو کناد از تو بدانکه عادت عرب جاریست بر آنکه یکدیگر را دعا کنند بعفو و رحمت
و مغفرت بی ارادهٔ وقوع خطائی از وی مثلا یک تشنه را آب دهد و میگوید غفر الله لک و یا در جواب عاطس حامد میگوید یرحمک الله
و بعضی این کلام را حمل بر خبر میکنند یعنی حق تعالی این خطا را از تو در گذرد دیگر چون علمای امامیه انبیا را معصوم میدانند حمل این
کلام را بر دعا میکنند نه بر خبر یعنی خدای ترا مستغرق رحمت خود کرداناد لم اذنت چرا دستوری دادی در باز ایستادن
لهم مر ایشانرا و عذرهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی حاصل آنکه حق تعالی خطاب میکند بحبیب خود که اولی آن بود که باجازت
و از ان توقف کردی حتی یتبین لک تا وقتی که روشن می‌شد مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار
و تعلم الکاذبین و تا میدانستی دروغگویانرا یعنی اولی آن بود که در تخلف اذن نمیدادی تا بر تو ظاهر می‌شد
که کدام از ایشان در اعتذار صادق اند و کدام کاذب و گویند که حضرت بر سبیل توسع تخییر ایشان فرموده بود میان ظعن
و اقامت و ایشانرا اذن داده بود و ایشان اقامت را بر ظعن اختیار کردند بعد از ان بیان حال مومنان و منافقان میکند
در استیذان بقوله لا یستأذنک دستوری نمی‌طلبد از تو الذین یؤمنون آنانکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بالله
و الیوم الآخر بخدا و بروز آخرت ان یجاهدوا اینکه جهاد کنند باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود
یعنی عادت مومنان چنان نیست که طلب اذن کنند از تو در جهاد کردن با کفار بلکه چون ببینند که تو در تهیه اسباب جهادی

بآن مبادرت می کنند و آنرا موقوف باذن تو نمیکردانند چه جای که اذن طلبند از تو در تخلف از ان وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدا داناست
بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزکاران از تخلف این شهادت حق تعالی است بر خلوص ایشان بتقوی و وعده دادن ایشان را
إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت تخصیص ایمان بخدا و روز آخرت در هر دو موضع اشعار است بر آنکه باعث جهاد
بر ایمان است باین هر دو و وازع از جهاد عدم ایمان بآن وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از
یعنی در حقیقت اسلام متردد اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان میگردند
بعد از ان از احوال منافقان خبر میدهد بقوله وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزا
لَأَعَدُّوا هر اینه آماده میکردندی و مهیا می ساختند لَهُ برای خروج عُدَّةً ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت
خروج داشتند وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ ولیکن کراهت داشت و نه پسندید خدا انْبِعَاثَهُمْ برانگیخته شدن ایشان
درین سفر زیرا که میدانست که اگر آمدندی از ایشان بجز فساد و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی چون حال بر ایشان چنین معلوم بود
فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشان را بواسطه استیلای خوف و ترس بر ایشان وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشان را
که بنشینید در خانه مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی با زنان و کودکان و بیماران لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی
فِيكُمْ در میان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و گمراهی و مکر و غدر وَلَأَوْضَعُوا
و هر اینه مرکب می تاختند خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن چینی و غمازی يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ در حالتی که می جستند برای شما
فتنه که آن مخالفت در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ رومیان می ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ
لَهُمْ جاسوسانند مر ایشان را که شما را از ایشان می ترسانند و یا ضعفه ایشان که آنچه در میان شما واقع شود
بایشان اخبار می کنند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران یعنی بضمایر منافقان بر وفق آن
ایشان را جزا خواهد داد لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر اینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در غزای احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق گفتند یا اهل مدینه لا مقام لکم وَقَلَّبُوا و بگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ
برای تو کارها را که تدبیر مکاید و حیلها کردند در ابطال امر تو حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ تا بیاید نصرت الهی و تائید پادشاهی
وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد کار خدا بر کار ایشان که اعلای دین اسلام است بر ملل اهل کفر وَهُمْ كَارِهُونَ

وایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا مرویست که دوازده کس از منافقان در غزوه تبوک کمین کردند
تا بیکبار بیرون جسته پیغمبر خدا را هلاک کنند پس دران موضع حیله و تدبیر در پیش امور میکردند تا که حق تعالی پیغمبر خود را
نصرت داد و ایشان مخذول و منکوب شدند ومنهم و از ایشان من یقول ائذن لی دستوری
ده مرا در تخلف این غزوه ولا تفتنی ومرا در فتنه میفکن یعنی مارا در اثم عصیان میفکن از مخالفت امر
که در خروج جهاد یعنی مارا امر مکن تا بمخالفت امر تو گناه کار نشویم الا فی الفتنة سقطوا مگر آنکه ایشان در فتنه افتادند
که ظهور نفاق ایشانست و علام خفای آن با آنکه مبالغه تمام داشتند در اخفای آن از مسلمانان و یا در فتنه
تخلف افتادند که موجب ازدیاد عقوبت ایشانست در آخرت وان جهنم و بدرستی که دوزخ لمحیطة
هر اینه احاطه کننده و فرا گیرنده است بالکافرین بکافران که ایشان در قیامت و یا در دنیا زیرا که احاطه
اسباب جهنم بایشان در حکم دخول ایشانست و در این بعد از آن در وصف اهل نفاق میفرماید ان تصبک
اگر برسد بتو ای محمد در بعضی غزوات حسنة نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر بود تسؤهم اندوهگین سازد
ایشانرا از فرط حسد و نفاق که دارند و ان تصبک واگر برسد در بعضی جنگها مصیبة جراحتی و شکستی
چنانکه در احد واقع شد یقولوا گویند قد اخذنا بدرستی که گرفتیم امرنا احتیاط خود در امر من قبل پیش از این
یعنی قبل از وقوع این صورت یعنی دور اندیشی کردیم و طریق حزم و عاقبت بینی مرعی داشتیم و در خانه های خود
متعلق شدیم ویتولوا و بر گردند از مجلسهای خود وهم فرحون و حال آنکه ایشان شادمان باشند بمصائب
قل بگو ای محمد لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله لنا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ که مبدل
و متغیر نمیشود پس موافقت و مخالفت شما راه تغیر در وی نشود و نخواهد شد تا قعود شما از حرب موجب رفاهیت شما
شده باشد و قیام ما بآن علت نکبت ما گردد هو مولینا اوست ناصر و متولی امور و سازنده کارها و علی الله
و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مومنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مراد است
و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قل بگو ای محمد ایشان را بر سبیل تقریع هل تربصون
بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که چیزی بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو عاقبت نیکو
که آن نصرت است اگر بکشیم و شهادت است و وصول بجنت اگر کشته شویم ونحن نتربص بکم و ما چشم داریم بشما

یکی از دو عاقبت بد و آن أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ این است که برساند خدای شما را بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی
از نزدیک خود نا بان هلاک شوید و یا مراد عذاب آخرة است أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند عذابی بشما بدست های ما که شما السبب اظهار
کفر بقتال رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بر ما میخواهید از خوبی عاقبت إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ
بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم از بدی عاقبت و یا معنی آنست که شما انتظار هلاک ما می کنید و ما نیز
منتظر هلاک شما ایم بدانکه امر بانتظار بر سبیل تهدید است بعد از ان علم ترتب ثواب بر انفاق شما میکنند بقوله قُلْ بگو ای حضرت
أَنْفِقُوا نفقه کنید و این امر است در معنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا از روی طوع و رغبت أَوْ كَرْهًا یا بر وجه کره
و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما فایده ذکر طوع و کره مبالغه است در قبول
انفاقیشان و در عدم قبول آن روایت است که جد بن قیس با حضرت رسالت مرتبت گفت من اجازت تخلف میطلبم جهة آنکه من محب
سفر متعسر است اعانت لشکر ترا بمال خود مدد کاری می نمایم حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد انفاق او مقبول الهی نشود و نفعی باو
نرساند إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستی که شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و اقسام تصدقات
و مبرات و سایر انفاقات از کافر مقبول نیست این تعلیل عدم تقبلات است وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشانرا أَنْ
تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقه های شان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا
بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز گذاردن با پیغمبر
إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى مگر در حالتی که ایشان کاهلانند یعنی بنماز نمی آیند مگر بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت
وَلَا يُنْفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدای یعنی زکوة مفروضه نمیدهند إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر در حالتی که
ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه می کنند زیرا که باد ای نماز و زکوة امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب
نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با آن حضرت است و مراد امت اند یعنی مؤمنان را نیز می باید
که باید متعجب نگردانند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال
و اولاد استدراج و وبال است برایشان کما قال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ
تا عذاب کند ایشانرا بِهَا بدانها فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن
و آنچه میرسد بایشان از مصایب و شداید از زوال و نقصان وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای کفار از ابدان

بسیار (بصعوبت) وَهُمْ كَافِرُونَ در حالتی که ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند و آن هنگام نه مال ایشان دستگیری دهد و نه فرزند
ایشان بفریاد رسد چون مرگ گریبان گیر ایشان در بند نه مال بفریاد رسد نه فرزند بعد از آن اسرار ایشان خبر میدهد
بقوله وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که بتحقیق ایشان از جملهٔ شمااند یعنی از اهل اسلام وَمَا هُمْ
مِنْكُمْ و حال آنکه ایشان از شما نیستند بجهت ابطان کفر وَلَكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَفْرَقُونَ گروهی اند
که می ترسند از شما که آن نوع معامله کنند که با مشرکان میکنند از قتل و اسر پس تقیةً اظهار اسلام میکنند
لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوه یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ
یا غارها در کوه ها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آن جا توانند خزید لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه رو کنند بدان
از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ در حالتی که ایشان شتابنده باشند شتافتنی که هیچ کس باز نگرداند یعنی اگر منافقان
جایی داشتند که بآن ملتجی شوند و از ترس شما ایمن می بودند هر آینه بشتاب تمام از شما بر می گشتند و بآنجا
میرفتند هر وقت که حضرت رسالت مرتبت قسمت غنیمت میفرمود منافقی گفت صاحب خود را می بینید
که صدقات شما را بار بابان غنم و مواشی میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان
مَنْ يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا و طعن میزند فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقه ها گفته اند که
این آیه در شان حرقوص بن زهیر ابو الخویصره که سر خوارج بود فرود آمد در وقت غنایم هوازن در روز
حنین که حضرت بجهة تالیف قلوب نومسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد وی بر آن حضرت طعن کرد
و بطریق عنف گفت اعدل یا رسول الله حضرت در جواب فرمود وای بر تو اگر من عدل نکنم پس که عدل کند فَإِنْ
أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چنانچه دلخواه ایشان باشد رَضُوا راضی و خوشنود شوند
و بپسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن صدقات بموجب ارادهٔ ایشان
إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ آنگاه ایشان خشم گیرند و خوشنود نباشند اذای مفاجات نایب مناب فاء جزا است
وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان که از تو طلب صدقات میکنند و بقسمت آن عیب تو مینمایند رَضُوا مَا آتَاهُمُ
اللَّهُ بپسندند آنچه خدا داد ایشان را وَرَسُولُهُ و رسول او وَقَالُوا و گویند بصدق تمام و اعتقاد
ما لا کلام حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای

مِن فَضْلِهِ از فضل خود صدقه یا غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او نیز عطا کند ما را بیشتر از این
که حالا بما عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بسوی خدا رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم و از امیدوارندگانیم و اگر
از فضل خود ما را غنی کرداند تا آخر در حیز شرطست و جواب محذوفست تقدیر اینکه لکان خیرا لهم یعنی اگر ایشان
بعطای پیغمبر خود راضی باشند و قایل قول مذکور باشند هر اینه ایشان را بهتر باشد و از پیغمبر ایهام ادهم منقطع ساخت
که هر که بعطای پیغمبر خود راضی شد از غم و الم باز رست بعد از آن بیان مصارف صدقات میفرماید که إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
جز این نیست که صدقه یعنی زکوة مفروضه لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را و در فقرا
و مساکین اختلافست نزد بعضی هر دو یک قسم اند و ذکر آن بدو لفظ بجهة تغایر معنیست بلکه برای تاکید احدهما
بدیگری و بعضی دیگر قایل اند بتغایر و میگویند که فقیر کسیست که سوال نکند بجهة آنکه کفاف معیشت در حال خود دارد اگرچه از
قوت سنه عاجزست و مسکین آنکه سوال کند بواسطهٔ آنکه کفاف حال ندارد و نزد شافعی بر عکس اینست و تحقیق آنست
که هر دو شریک اند در معنی عدمی که آن عدم قدرت ایشانست بر مؤنت سنه خود و در اینکه کدام اسوء حالست از دیگر
باینمعنی که اصلاً مال و کسب نداشته باشد و دیگری را مال و کسب باشد ولکن کافی نباشد مؤنت سنه را اختلافست بعضی
بر آنند که فقیر اسوء حالست بجهة آنکه اشتقاق آن از فقار ظهر است پس گویا حاجت کسر فقار ظهر او کرده و نزد بعضی دیگر
مسکین اسوء حالست بجهة آنکه اشتقاق او از سکون ست پس گویا عجز اسکان او کرده و نیز حق تعالی فرموده او مسکینا
ذا متربة و این قول ابو حنیفه ست و مرجح قول اولست قوله تعالی اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر از این
جواب داده اند بانکه سفینه ملک نبوده بلکه ایشان اجیر آن بوده اند و ثمرهٔ خلاف ظاهر نمیشود در کفارات و نذور
گاهی که در وصایا احدهما را ذکر کرده باشند بلفظ آن اگر مجازا هیچ گفته باشند شامل هر دو قسم خواهد بود و دیگر
وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و صدقات عمل کنندگان راست بر ان یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیلات و جمع آن و در مقدار
سهم ایشان خلافست و نزد جمعی از اهل سنت آنست که بایشان ثمن دهند باید بر قدر عمل ایشان دهند و بقول
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام آنست که سهم ایشان مفوض برای و مصلحت امامست وَالْمُؤَلَّفَةِ
قُلُوبُهُمْ و قومی که الفت داده شده ست دلهای ایشان تا هنوز خالص و راسخ نشده باشد چون ابو سفیان
و عباس بن مرداس و غیر ایشان ابن عباس فرموده که ایشان قومی بودند قریب العهد باسلام نزد رسول آمدند

یعنی جمعی که اسلام آورده باشند اما

واز وی خبری میخواستند اگر حضرت ایشانرا جزای میداد میگفتند که این فرستاده خداست و بر دین اسلام راسخ
می‌شدند و اگر نه بر می‌گشتند وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن ست در کشادن گردن های بندگان
از رقبه بند که بدانکه عدول از لام بفی در این صنف و اصناف ثلثه اخیره بجهة دلالت ست بر آنکه این اصناف اربعه
ارحق اند بزکوة در استحقاق تصدق بر ایشان بزکوة از اصناف سابقه زیرا که فی موضوع ست از برای ظرف
فمستعفا ها انهم احق بان توضع بینهم الصدقات چه فک رقاب از کتابت و امثال آن و فک غارمین از غرم متضمن تخلیص ست
پس چون که استحقاق میان رقاب و غارمین جهت واحد ست و آن تخلیص ست از این جهت غارمین را عطف بر آن کرده
فرموده وَالْغَارِمِينَ و دیگر برای صرف کردن ست بر وام داران مفلس که قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف
نموده اند خواه در نفقه واجب یا مندوب یا در معاش مباح بدانکه ابوحنیفه بر آن ست که بغارم دفع زکوة نباید کرد
مگر گاه که فقیر باشند و نزد امامیه هرگاه اموال او قاصر باشد از ادای دیون جایز ست که زکوة را باو دهند و از امام
مرویست که غارم آنست که وام دار شده باشد و صرف کرده نه در معصیت پس امام وام او را از بیت المال ادا کند وَفِي
سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف کردن ست در راه خدای بآنکه بر غازیان و مرابطان نفقه کنند تا بآن سلاح و اسب خرند
و جهاد کنند در راه خدا خواه اگر فقیر باشند یا غنی مرابط و حج در این قسم داخل ست و ابوحنیفه تخصیص آن میکند بفقرای
اهل غزا و شافعی و مالک شرط فقر نکرده اند در غزا و اکثر امامیه تعمیم آن کرده اند در هر چه مصلحت مسلمانان باشد از حج
و زیارت پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم و بنای قناطر و غیر آن از وجوه قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای
صرف کردن ست در رهگذری که از مال خود دور مانده باشد و چیزی نداشته باشد که بآن بشهر خود معاودت کند
و اگرچه در وطن خود غنی بوده باشد و ضیف نزد بعضی داخل اند در ابن السبیل حاصل که زکوة مقرر و وضع برای جماعة مذکوره
فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ فرض کرده‌ای ثابت از جانب خدای تعالی پس نصب فریضه بمصدریة باشد و دال بر حذف فعل آن
سوق آیه ست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده ست بقسمت بر وجهی که شاید و باید و باقی
احکام زکوة در کتب فقه مسطور ست آورده اند که نبتل بن حارث که مردی سیاه بود دراز قد با موهای دراز و سرخ چشم
و ذمیم الوجه و پیغمبر در باره او فرموده بود که من اراد ان ینظر الی الشیطان فلینظر الی نبتل ابن الحارث پیوسته
سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی چون او را منع میکردند میگفت محمد مردی شنواست

ما بنفع و اثبات هرچه میگویم قبول میکند آیه آمد و منهم و از منافقان الذین یؤذون النبی آنانکه می آزارند
پیغمبر را و یقولون و میگویند هو اذن او مردی خوش شنواست که هرچه با او میگویند استماع میکند و باور
می نماید تشبیه آنحضرت بجارحه مخصوصه مبالغه است گویا از فرط استماع او همه او آلت سماع شده و تمام او گوش گشته
قل بگو ایشانرا که او اذن خیر لکم شنوای خیر است شما را یعنی او اذن است نه بهر وجهی که شما بر وجه مذمت میگوئید
بلکه شنونده و قبول کننده گفتار نیکوست بعد از آن تفسیر اذن میکند بقوله یؤمن بالله تصدیق میکند خدای را
در هر گفته او و یؤمن للمؤمنین و تصدیق می کند مومنان را و سخن ایشان را بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیت
ایشان لام مزیده جهت تفرقه است میان ایمانی که بمعنی تصدیق بخداست که آن نقیض کفر است و میان ایمانی بمعنی تصدیق
صدق قول قایل است یعنی راست گو داشتن او و رحمة و او رحمت است للذین آمنوا مر کسانی را که اظهار ایمان
کرده اند منکم از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما پرده از روی کار شما نمی درد
و از روی رحمت با شما رفق میکند والذین یؤذون و آنانکه می آزارند بقول و فعل رسول الله فرستاده خدا را
لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت مرویست که جمعی منافقان از غزوه تبوک تخلف کردند
چون مومنان باز آمدند ایشان زبان اعتذار گشودند و سوگند خوردند تا رضای ایشان بجویند حق تعالی در باره ایشان
این آیه انزال فرمود یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای لکم برای شما ای اهل ایمان بر صدق خود در اعتذار لیرضوکم
تا شما را خوشنود گردانند از خود والله و رسوله و خدای و رسول او احق سزاوارترند ان
یرضوه آنکه خوشنود سازند منافقان او را یعنی رسول را چه سخن در ایذای رسول و در رضای اوست ان کانوا
مؤمنین اگر هستید مومنان چنانکه دعوی میکنید الم یعلموا آیا نمیدانند انه من یحادد الله
آنکه هر که خلاف کند با خدای و رسوله و با رسول او و از حد در گذراند فان له پس بدرستیکه آن منافق راست
آنکه باشد مر او را نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها در حالتی جاوید باشند در ان بدانکه ضمیر انه ضمیر شانست
و خبر من یحادد الله محذوفست تقدیر اینکه فحق ان له یا آنکه برای تاکید اول است یا معطوفست بر انه و جواب شرط محذوفست
و تقدیر اینکه فحق انه من یحادد الله و رسوله یهلک فان له نار جهنم ذلک آن خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوائی
بزرگست بعضی از مفسرین سبب نزول این آیه گفته اند که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدا را متردد الرای میگفتند و باستهزا

سخنان در حق او ادا میکردند بعضی از ایشان گفتند تمنا می بردند که چه بودی اگر ما را صد تا زیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی
که سبب فضیحت ما شدی آیه نازل شد یحذر المنافقون پرهیز میکردند منافقان ان تنزل علیهم
از آنکه فرود آمده شود بر مومنان سورة سورهٔ از قرآن تنبئهم آگاه کرد اند آن سوره مومنان را و خبر دهد
بما فی قلوبهم بانچه در دل منافقان است از کفر و نفاق قل استهزءوا بگو ای محمد ایشان را که استهزا کنید
و افسوس دارید امر توبیخ و تهدید است یعنی استهزا و سخریه کنید که جزای آن خواهید یافت و آن جزا این است که ان الله
بدرستیکه خدای مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آن چیز را که حذر می کنید از اظهار آن یعنی از اظهار اوصاف
ذمیمه شما پس آن را پوشیده ندارد و بر صحرای کشف نهاده آشکار اگر داند آورده اند که در غزوهٔ تبوک جمعی از منافقان
با یکدیگر میگفتند که به بینید این مرد را یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که میخواهد که حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک
آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر را امر کرد که ازین قوم استفسار نما که چه می گفتند
اگر انکار نمایند بگو چنان و چنین می گفتید عمار پیغام رسانید که ایشان نزد آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن هرگز
هزل و بازی میگفتیم چنانکه داب رهگذران باشد آیه آمد که و لئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میگفتید
لیقولن هر آینه گویند انما کنا جز این نیست که بودیم ما که بهجو مسافران نخوض خوض میکردیم در هر نوع سخنان
و نلعب و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم مرویست که آیه در شان عبد الله ابی آمد که با مسلمانان و رسول استهزا میکرد
چون رسول از سر او خبر داد گفت انما نخوض و نلعب حق تعالی رسول را فرمود قل بگو ایشان را بر سبیل توبیخ و تهدید
أبالله آیا بخدای و آیاته و سخنان وی و رسوله و فرستادهٔ او کنتم تستهزءون هستید که
استهزا می کنید لا تعتذروا عذر مکنید که اعتذار شما دروغ محض است پس اعتذار بعد از کشف اسرار سودی
ندارد قد کفرتم بدرستیکه اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای و ایذای او بعد ایمانکم بعد از آنکه
اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة منکم از گروهی از شما که باخلاص توبه کنند
از نفاق و استهزا و بتصدیق تمام بگروند بخدای و رسول خدای نعذب طائفة عذاب کنیم طائفهٔ
دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه هستید مجرمین گناه کاران با صرار بر نفاق بعد از آن از حال و
مآل اهل نفاق خبر میدهد که المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند و المنافقات

و زنان منافقان که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی ازیشان از برخی دیگر اند یعنی همه مانند یکدیگر بودند
در نفاق و شقاق بعد از ایمان يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ می فرمایند بکار زشت که آن کفر است و معاصی وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمَعْرُوفِ و باز میدارند مردمان را از نیکوئی که ایمان و طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت مرتبت است
وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ و فرو میگیرند دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات در بیضاوی گفته
که قبض ید کنایت است از بخل یعنی امساک اموال خود می کنند از انفاق آن در مرضات الله نَسُوا اللَّهَ ترک کردند فرمان
برداری خدای را و یاد کردن او فَنَسِيَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشان را ... نسیان بر او سبحانه جایز نیست پس مراد
لازم آنست که آن ترک است إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان از زن و مرد هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون
رفتگان از دایره ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان
منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش دوزخ بس است ایشان را برای عقوبت و جزا و درین دلیل است بر عظم عذاب دوزخ وَ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و ایشان را خوار و ذلیل گردانیده وَلَهُمْ و مر ایشان راست
در آخرة عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما یعنی امم ماضیه که بر کفر و نفاق مستمر بودند كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوة
یعنی ببدن از شما قوی تر بودند وَأَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا از روی مالها و فرزندان
فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره بر داشتند اشتقاق
خلاق از خلق است یعنی تقدیر چه نصیب آن چیزیست که مقدر است برای صاحب خود فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز
تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای دنیای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ همچنانکه تمتع یافته اند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ به بهره خویش ذم امم ماضیه فرموده باستمتاع ایشان بحظوظ دنیویه از شهوات فانیه و ترک سعی
در لذائذ حقیقیه بجهت تهدید و ذم مخاطبین در مشابهت ایشان بآنها و اقتفای اثر ایشان وَخُضْتُمْ و شروع نمودید
در باطل که آن کفر و استهزا است كَالَّذِي خَاضُوا همچو خوض که گذشتگان خوض کردند و بران رفتند أُولَئِكَ آن گروه
حَبِطَتْ نابود شد و تباه گشت أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزند با ایشان وفا نکرد

وَالْآخِرَةِ و در آخرة که ثوابی بران عملها مترتب نگشت وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و آن گروه ایشان اند زیان
کاران در هر دو جهان بعد از آن بر سبیل تقریع میفرماید که أَلَمْ يَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان آمد نَبَأُ الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ین بودند قَوْمِ نُوحٍ که آنها گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ
و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم که بانواع
عذاب مبتلا شدند مانند نمرود و اتباع او که به نیش پشه زهر هلاک چشیدند وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب بودند
بآتش یوم الظله مستاصل شدند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل شهرهای مؤتکفه که قوم لوط بودند که شهرهای ایشان سرنگون شد
و بران سنگ بارید أَتَتْهُمْ آمدند بهمه ایشان رُسُلُهُم فرستادگان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن و نشانهای درست
فَمَا كَانَ اللَّهُ پس نبود و درست خدای تعالی لِيَظْلِمَهُمْ این که ستم کند آنها را یعنی عادت او نیست که بی جرم عذاب بر ایشان فرستد
وَلَٰكِن كَانُوا ولیکن بودند ایشان أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب انبیا بجهت آن مستحق عقوبت گشتند
و بعد ذکر منافقان ذکر حال مومنان میکند از قبیل اتصال نقیض به نقیض پس فرمود وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مومن وَالْمُؤْمِنَاتُ
و زنان مومنه بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر اند در تعاون و تناصر یکدیگر و تعاون ایشان برین وجه است
که يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند به نیکوئی که ایمان و فرمان برداریست در جمیع اوامر وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز میدارند
از بدی و ناشایسته که کفر است و انواع ملاهی و مناهی وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ و بپا میدارند نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند
زکوة را وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان می برند خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در همه امور أُولَٰئِكَ آن گروه پاکیزه سیرت
سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان در دنیا و اخرة و سین موکد وقوع است إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
بدرستی که خدای غالب است بر هر چه کند و هیچ چیز مانع اراده او نشود حَكِيمٌ داناست بوضع هر شیء در موضع آن وَعَدَ
اللَّهُ وعده داده خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان گرونده را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای مشتمل
بر میوه که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جوها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید مانند کانند در آن وَمَسَاكِنَ
طَيِّبَةً و دیگر وعده فرمود ایشانرا مسکن های پاکیزه و خوش که نفوس ایشان مستطیب بنفس شود و در حدیث آمده
که آن مساکن طیبه قصرها باشند از لولو و زبرجد و یاقوت سرخ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای با اقامت و خلود و مرویست که جنات عدن
نوعیست در جنت که چشمه تسنیم در ان باشد و بدانکه او تعالی بفضل عمیم و بلطف عظیم خود درین آیت اول مومنانرا وعده داده

باحسن اماکن تا طباع ایشان میل کنند و بعد از ان وصف آن فرموده باینکه محفوفست بطیب عیش و معرا از کدورات کماکی
دنیا خالی نیست و انگاه وصف او فرموده بدوام اقامت و ثبات در جوار علیین که گرد فنا بگرد آن نمیگردد تا بهیچ همت خود را
از تعلقات حطام دنیا گردانید و بطاعت و عبادت رغبت کنند و بسبب آن باین مواضع عالیه رسند بعد از ان وعده
ازین بزرگتر داده بقوله وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ و خوشنودی از نزدیک خدای مهربان بزرگترست از جنات عدن
و از انواع نعم آن زیرا که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذَٰلِكَ آن رضوان یا هیچ نعمت بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
آن رستگاریست بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت حقیرست بعد از ان میفرماید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر
جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالتزام حجت و اقامت حدود بر ایشان و بموعظ
و تخویف ابن عباس فرموده که جهاد کن با منافقان بانواع ثلاثه بحسب امکان یعنی اول تیغ اگر میسر نشود بزبان و بعد از ان بقلب
باش وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان و روی ترش کن در جهاد و محاربه مکن وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت
ایشان دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست دوزخ بدانکه درین آیه امرست بجهاد منافقان باقامت حجت و درین
داخل است جهاد با هر مبتدعی و معتقد خلاف حق آورده از ابن عباس و آمده است که رسول مقبول در سایه حجره نشسته بود صحابه را گفت
که همین ساعت مردی نزد شما اید و بچشم شیطان در شما نگرد و چون بیاید با او هیچ سخن مگوئید در ساعت مردی بیامد ازرق چشم
رسول او را گفت تو و اصحاب تو مرا چرا دشنام میدهید وی انکار کرد و پس اصحاب خود را جمع کرد و نزد پیغمبر آورد
و همه سوگند خوردند که ما دشنام نداده‌ایم آیه آمد يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدا که مَا قَالُوا نگفته‌اند آن سخن را
وَلَقَدْ قَالُوا و بتحقیق گفته‌اند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که آن دشنام دادن است بر پیغمبر و حال آنکه قائل کلمه کفر شده‌اند
که آن طعن ایشان است در دین و خنک آوردن در کلام سید المرسلین وَكَفَرُوا و کفر را اظهار ساختند بَعْدَ
إِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام ایشان وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا و قصد کرده بودند بانچه نیافتند و مقصود ایشان
اخراج پیغمبر بود و اجلاء مهاجران از مدینه تا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و او را بپادشاهی بردارند و امام محمد
فرموده که ایشان هفت کس بودند سه از قریش و چهار از اعراب وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مومنان الا
أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز گردانید خدا ایشان را وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود
یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند و چون قدم مبارک آنحضرت بدانجا رسید به برکت او غنایم بسیار بدست

وبایشان آمد و توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و در مثل گویند اتق شر من
احسنت الیه یعنی از شر آنکس بترس که با او احسان کرده باشی و افراد ضمیر و عدم اتیان بتثنیه که راجع بخدا و رسول او
باشد جهت آنکه فضل رسول از جانب خداست پس حقیقة فضل مخصوص باو سبحانه باشد حاصل که سبب این کینه
و دشمنی بجز آن توانگری نبود فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک خیرا لهم باشد آن بازگشت
بهتر مر ایشانرا و ان یتولوا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدا
ایشانرا عذابا الیما عذاب دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن و الآخرة و در آخرة بسوختن
و ما لهم فی الارض و نیست ایشانرا در زمین من ولی از هیچ دوستی متولی امر و لا نصیر
و نه یاری و مددکاری که عذاب ایشان باز دارد آورده اند که ثعلبة بن حاطب الانصاری که مشهور بود
بزهد و عبادت روزی بملازمت حضرت رسالت مرتبت آمده از فقر و فاقه خود شکایت نموده التماس کرد
که آنحضرت از حق تعالی درخواهد که تا او را توانگر گرداند حضرت او را فرمود که ازین مدعا درگذر که عاقبت فقر بهتر است
و عاقبت غنا در مظنه خطر است ثعلبه گفت یا رسول الله من عهد کردم با خدا که حقوق اهل استحقاق از آن ادا کنم و با
صلهٔ رحم نمایم چون مبالغهٔ او بحد اطناب کشید رسول خدا فرمود که بار خدایا ثعلبه را مال بده تیر دعا بهدف اجابت
رسید در آن چند روز پسر عم او فوت شد مال بسیار گذاشت ثعلبه آنرا همه بمیراث گرفت و بانچه گفته بود
وفا نکرد و این آیات در باره او نازل شد و منهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی که با خدا عهد کرده
لئن آتانا اگر بدهد ما را خدا من فضله از فضل خویش مال لنصدقن هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم
و لنکونن و هر آینه باشیم من الصالحین از جمله نیکوکاران و شایستگان در اوامر او سبحانه فلما آتاهم
پس آن هنگام که داد ایشانرا مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق خدا
ندادند و تولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان و طاعت خدای و هم معرضون در حالیکه ایشان اعراض
کنندگانند از امر حق فاعقبهم پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشانرا نفاقا فی قلوبهم نفاق
متمکن در دلهای ایشان که راسخ باشد در آن و زایل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود
یعنی جزای آنرا آن روز قیامت باشد و اکثر بر آنند ضمیر یلقونه راجع بخداست یعنی روزیکه ببینند خدا را

و این وجه حاضر آیند و آیت دلیل است بر آنکه لقا بمعنی رویت است زیرا که باتفاق خدا را نخواهند دید پس معلوم شد که لقا بمعنی
دیدار نیست بلکه هر جا که این لفظ واقع شود بر حسب اعمال بر ثواب یا عقاب حمل باید کرد یا بمعنی حکم و رجوع و فرمان او
و آیه متضمن اعجاز است زیرا که این گروه بر نفاق مردند و هیچکدام از ایشان انابت نکردند بما اخلفوا الله بسبب آنکه بودند
که خلاف کردند با خدا ما وعدوه آنچه وعده داده بودند خدا را از تصدق و صلاح و بما کانوا یکذبون و بسبب آنکه بودند
که دروغ میگفتند چه خلف وعده متضمن کذب است بعد از آن بر سبیل توبیخ میفرماید الم یعلموا آیا نمیدانند منافقان وعده
ان الله یعلم آنکه میداند خدا سرهم آنچه نهان است از نفاق و عزم بر خلاف عهد و نجویهم و آنچه از هم میگویند
با یکدیگر و ان الله و آیا نمیدانند که بتحقیق خدا علام الغیوب داننده نهانها و پوشیدها است این متضمن تهدید
عظیم است آورده اند که پیغمبر خدا اصحاب را بر انفاق و اعانت لشکر تبوک تحریص فرمود عبد الرحمن عوف چهار هزار درهم
آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال گذاشتم و چهار هزار بصدقه دادم و همچنین
هر یک از اغنیاء صحابه مانند عباس و طلحه و سعد عباده و غیر ایشان بعضی از اموال خود را آوردند و در آخر عاصم بن عدی
چهار هزار من خرما برای تجهیز لشکر تبوک آورد و همچنین ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورد و گفت امشب تا صباح بجهت مردم
آب چاه کشیدم و دو صاع خرما اجرت بمن دادند یک صاع برای اهل خود گذاشتم و صاع دیگر بخدمت تو آورده ام حضرت
فرمود تا آن صاع خرما را بر بالای صدقات دیگر که صحابه آورده بودند بگذارند بعضی از منافقان چون عبد الله بن نبتل و امثال او
آغاز لمز و غمز کرده گفتند که عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا بجهت ریا آورده و الا خدا از صاع او بی نیاز است آیه نازل شد
الذین آنانکه از روی استهزا و سخریه یلمزون المطوعین عیب میکنند و بچشم اشارت مینمایند تطوع و تبرع کنندگان را از
من المؤمنین از گرویدگان فی الصدقات در ادای صدقات یعنی عاصم و عبد الرحمن را بریا نسبت میدهند تطوع عبارت از فعل است
که بکردن آن مستحق مدح شوند و بترک آن مستحق ذم نگردند و الذین لا یجدون و آنان را نیز عیب میکنند که نمی
یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون
منهم پس افسوس می دارند از ایشان یعنی سخریه و استهزا می کنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد
خدا ایشان را بر سخریه ایشان و لهم و مر ایشان راست عذاب الیم عذاب دردناک بر آن سخریه و استهزا
که می کنند در بیضاوی مذکور است که پسر عبد الله ابی که اسم عبد الله نام داشت و از جمله مومنان مخلص و مطیع خالص بود

در عرض پدر خود از جناب رسالت مآب درخواست نمود که برای پدر وی امرزش طلبد آیه آمد استغفر لهم
استغفار کن برای ایشان که منافقانند او لا تستغفر لهم یا امرزش مخواه برای ایشان امر بمعنی
خبرست و معنی مراد آنست که دو امر در عدم افاده مساویست کما نص علیه بقوله ان تستغفر لهم اگر امرزش
طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدا ایشانرا و تعلیق
استغفار بسبعین مبالغه است نه عدد مخصوص و مضمون آیه آنست که از برای کفار استغفار غیر جایزست
باجماع ذلک آن عدم قبول استغفار برای ایشان نه بجهة بخل ست از جانب ما و نه قصوری از تو بلکه بانهم
بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدا و رسوله و برسول او والله و خدا تعالی لا یهدی
القوم الفاسقین راه نه نماید بمقصود گروه فاسقان را بجهة فرط غوایت و جهالت ایشان در وادی
ضلالت بعد از ان خبر میدهد از فرح اهل نفاق بتقاعد در جهاد تبوک بقوله فرح المخلفون شاد گشتند باز پس
ماندگان از غزوه بمقعدهم بنشستن ایشان از غزوه خلاف رسول الله بجهة مخالفت رسول خدا
یا در حالتی که خلاف کننده بودند با رسول خدا و نصب خلاف بر علت باشد یا حال و کرهوا و کراهت داشتند
بجهة سوء عقیده ان یجاهدوا آنکه جهاد کنند باموالهم و انفسهم بمالهای و نفسهای خود فی
سبیل الله در راه خدا بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند در این تعریض ست مر مومنانرا که بتحصیل رضای خدا
ببذل اموال و انفس بر راحت و فراغت اختیار کردند و قالوا و گفتند آن منافقان مومنان را لا
تنفروا بیرون نروید باین غزوه فی الحر در گرما یعنی خود نه رفتند و خواستند مومنان نیز تنفیر کنند
از خروج به تبوک تا متقاعد شوند قل بگو مر ایشانرا که نار جهنم آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است
از روی گرمی یعنی حرارت آن از این گرما سخت ترست و ایشان بجهة فرط غوایت و جهالت آنرا برین اختیار
نمودند لو کانوا یفقهون اگر می بودند که می دانستند که وبال ایشان بآن راجع ست اختیار نمیکردند
باشیا راحت بر طاعت فلیضحکوا قلیلا پس باید که بخندید خندیدن اندک در دنیا زیرا که فانی است
و منع ذلک اسباب گریه که هموم ست در ان بیشتر از اسباب خنده که آن فرح ست و لیبکوا کثیرا
و باید که بگریند بگریه بسیار در آخرة زیرا که باقیست و اسباب آن بی غایت اینمعنی در اخبارست از الجم و

حال و حال ایشان بآن کشد و در دنیا و آخرة و اخراج آن بر صیغه امر مجرد دلالت است بر آنکه امر یعنی لازم است و حتمی
که در دنیا خنده ایشان اندک بود و در آخرة گریه ایشان بسیار جزاءً پاداشش دهد خدا ایشان را پاداشش
دادنی بما کانوا یکسبون بانچه بوده‌اند که کسب میکردند از نفاق و تخلف بغیر عذر در جهاد و در این آیت اشعارات
اشعار است بر آنکه مومن باید که دایم خایف باشد و از خشیت الهی خاشع و از اهوال قیامت خاشی و از ضحک بطور بسیار
حکم بر سبیل ندرت فان رجعک الله پس اگر باز گرداند ترا ای محمد خدا بمدینه الی طائفة منهم بسوی
گروهی از منافقان متخلف که از جمله اهل مدینه‌اند فاستاذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون
آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو هر اینه بیرون نمی آیید خبر است بمعنی نهی جهة مبالغه یعنی بیرون
معی ابدا با من هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار مکنید در مصاحبت و مرافقت من عدوا دشمنی را
انکم بدرستی که شما رضیتم خشنود شدید بالقعود به نشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی
بغزوه تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره مع الخالفین با بازپس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند
چون زنان و کودکان و اهل اعذار از مردمان چون مرضی چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان است و از
هر تردامنی این کار نیاید که نامردی در مبارز معرکه مجاهده را نشاید آورده‌اند که رسول خدا در مرض ابن ابی بعیادت وی
رفت و او از ان حضرت التماس نمود که پیراهن خود عطا فرما تا کفن من سازند و بعد از من حاضر شده بر من نماز گذاری
من اخر رسش طلب حضرت پیراهن خود بوی داد و بجنازه او حاضر شد که نماز گذارد آیه نازل شد ولا تصل و نماز مگذار علی
احد بر هیچکس منهم مات از ایشان که بمیرد ابدا هرگز این ظرف لا تصل است در تبیان وی گفته مراد بصلوة دعاست
برای میت و استغفار برای او و این ممنوع است در حق کافر و در کشف العرفان مذکور است که ابدا با آنکه رسول خدا ابدی
نبود جهة آن که مراد آنست و لا تصل ابدا ولا امتک ابدا حقیقت معنی آنست که ایشان هرگز مستحق صلوة نیستند بجهة
کفرشان و اولی آنست که قید تابید بجهة قطع تجویز نسخ مروی است که حضرت اراده فرموده که نماز بر وی کند جبرئیل جامه او در
بکشید و این آیه را بر وی خواند و لا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و بایست بر سر قبر وی برای دفن
و دعا و استغفار انهم بدرستی که ایشان یعنی منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدا و رسوله و بفرستاده او
که فرمان بردار او نبودند و ماتوا و مردند و هم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از حق ایمان

و فسق بمعنی کفرست زیرا که اعم از کفرست و جایزست اطلاق عام بر خاص و لا تقم علی قبره دال است بر مشروعیت زیارت
قبر موتی از اهل ایمان و از امام رضا علیه التحیة و الثناء روایتست که هر که نزد قبر برادر مومن آید و هفت بار انا انزلناه بخواند
و برای او دعا کند ایمن شود از فزع اکبر گویند مراد جا ایمن گردیدن میتست و نزد بعضی دیگر قاری و نزد بعضی هر دو ایمن شوند باین احادیث
و زیارت قبور در اول اسلام محرم بود بعد از ان منسوخ شد بعد از ان نهی تعجب مود و از کثرة اموال و اولاد اهل نفاق
بقوله و لا تعجبک باید که ترا نیک نسازد و خوار داشت اند یعنی باید که در عجب نیفکند از ند شمار را اموالهم مالهای منافقان
اگر چه بسیارست و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان اگر چه قوی و با اقتدار باشند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدا
ان یعذبهم بها که عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا بسبب جمع مال و محافظت آن همواره در رنج باشند
و برای رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معیشت ایشان محنت و مشقت می کشند و تزهق انفسهم و بیرون رود
روحهای ایشان بحسرت تمام و هم کافرون و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از جهان بروند بدانکه
اینها شقی ترین مردم اند چه مال دنیا جمع میکنند با نواع پریشانی و بزحمت تمام نگاه میدارند و باخر میروند و میگذارند
بعلت با حسرت و ندامت و تکرار آیه جهة تاکیدست و اذا انزلت و چون فرو فرستاده شود سورة سوره
از قران میتواند بود که مراد بعضی سوره باشد چه اطلاق سوره بر بعضی آن جایزست بر هر تقدیر میفرماید چون سوره نازل شد
ان آمنوا بالله با آنکه ایمان آورید بخدا و جاهدوا مع رسوله و جهاد کنید در خدمت رسول استاذنک
دستوری میخواهند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانایی منهم از منافقان و قالوا
و گویند ذرنا بگذار ما را و بجنگ مفرمای نکن مع القاعدین تا باشیم با نشستگان در خانها یعنی با اولو
الاعذار از زنان و کودکان و بیماران رضوا خوشنود و راضی گشتند بان یکونوا بانکه باشند مع
الخوالف با پس ماندگان یا زنان که باز پس مانده اند و آن جمع خالفه است و گویند معنی آنکس است که چیزی در رو نباشد
و طبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق بجهة فرط عناد و جحود پس گویا که
ختم شده مهر بر دلهای ایشان نهاده و باقی وجوه معنی طبع و ختم در اول سوره بقره گذشته فهم لا یفقهون
پس ایشان فهم نمیکنند آن چیزها که در جهادست از امور سعادت و آنچه که در تخلفست از آثار شقاوت
بعد از آن مدح رسول خدا و اهل ایمان میکند لکن الرسول لیکن فرستاده خدا و الذین آمنوا و آنانکه

ایمان آورده اند مَعَهُ با وی جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ با موالها و نفسهای خود
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ایشانراست نیکوییهای هر دو سرا که آن نصرت و غنیمت است در دنیا
و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان فیروزیافتگانند و بمقصود رسندگان
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است خدا برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر ساکن یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالیکه جاوید باشند کائنند در آن ذَٰلِكَ آنست
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری بزرگ بعد از آن بیان حال اعراب میکند و اعتذار برای تخلف بقوله وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ
و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر گویندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی اسد یا غطفان
از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کردند بر آنکه اگر ما بغزا رویم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت
میکنند و این عذر که می گفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری داده شوند در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ و نشستند
آنانکه كَذَبُوا اللَّهَ دروغ گفتند با خدا وَرَسُولَهُ و با رسول او در ادعاء ایمان مراد منافقانند از اعراب
که بیامدند و اعتذار بکردند یعنی بعضی منافقان از روی تصنع اعتذار آوردند در تقاعد و بعضی دیگر بدون اعتذار
متقاعد شدند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اعراب
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک بقتل در دنیا و حرق در عقبی بعد از آن رخصت اهل اعذار صحیحه می فرماید
لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و نه بر بیماران و معلولان وَلَا
عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانکه نیابند مَا يُنفِقُونَ چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند
چون قوم جهینه و مزینه و قدرت بر اتفاق شرط وجوب جهاد است پس بر بنده واجب نشود با عدم قدرت او
بر آن یعنی برین جماعت نیست حَرَجٌ گناهی که باز ایستند از غزوه إِذَا نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند
و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای را و فرستاده او را به ایمان و طاعت در سر و علانیه نصح در احوال
و فعلیت باخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصحانند مِن سَبِيلٍ هیچ راه
عتاب و ملامت زیرا که ایشان منسلک اند در سلک محسنین و مقاعدند بجهت ترک خروج و مجاز به مشرکین
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است که بجهت عذر از غزا باز مانند رَّحِيمٌ مهربان است که معذوران را